

الله اکبر این چه دریاست ژرف و شناختی شکر که حقیقت پذیران دقیقه رس و در و سخن
 صبح نفس که باریک بینان جدول آفرینش و پرکار گشایان لوحه دانش و بینشند در ترکیب عنصری
 و پیکر هیولانی نقدی کرانهای و کوهری و لاطیع که در کالبد قیمت نکیند و میزان قیاس بر نسج و یک
 گفت در نیاید و از مقیاس اندیشه بیرون باشد غیر از سخن که نسبت متحرک و هوایی متموج نیافته
 و چرا چنین بنامست که سرانجام دارالملک معنی بی دستگیری آن امکان پذیرد و معموری طرب آباد
 صورت بی مددکاری آن در اندیشه نکند و نظم این چه سخن بود که شد آشکاره پرده بر انداخت زهره
 نیست درین بزم برستیش نیست حریفی بزر بر دستیش کارکش اوست درین کارگاه
 صدر نشین اوست درین کارگاه هر چه در آمد بدل ایل هوش دل بزبان گفت و زبان زد بکوش
 از در دل هم بدر دل ارش ناطقه و سامعه جولا نکش ماه سخن را بر صد گاه هوش
 مشرق و مغرب زبانت گشت چنانچه سایه والای آن بزدبان آسمان نتواند رسید پای باد پیاپی
 خرد در بیدای ناپیدای طبیعت آن قدم نتوان زد آتشی مزاجیت باد نهاد خاکی طبیعت آب نما
 منبعش آتش که دل اوج پروازش نزد نگاه هوا گرمی بازارش باب آرامگاهش صفحہ خاک مرتبه شتاب
 عت فرا خور دید و دریافت خود چنانچه سپهسالار انجمن معنی بل خلف صدق دل دانستند موبد
 موبدان دانش آتش که خاطر بی ابوالآبای ضمیر انکاشتند خاصه سخنی که زب فہرست نسخہ و معجزه
 و زینت دیباجہ مجموعه معالی باشد یعنی مدح که خدای آسمان و زمین و حمد و ادوار جان و تن آفرین
 هم آغاز مایه سرافرازی و هم انجام را پیرایه و لنوازی هم قافله سالار سخنوران و هم شهریار سخنوری
 چراغ کلبہ تاریک نشین انیس و حدتسرای خلوت کزینان در دافرای باطن مشتاقان کوی خدا
 جوی مرهم بندنا سوخته درونان کج ناستکیالی نوسه روی شورابه نشان اشک حسرت
 مویای شکسته دلان زاویہ خاموشی و زم آرای دلوران هنگام عشق بزم افروز معشوق مزاجان
 بارگاه اطمینان نشاندن دریافت را استفا بخش کرسند دلان بادیه جوی را جوع افزا ازینجا
 که خود پروران بیدار دل با همه سراسیمگی ولی آرامی شوق دست فکرت از دامن هودج کبریا کوتاه

داشته تشنل و آبله پای هزاران جوش و خروش فرو خورده مهر خموشی بر لب نهاده اند و سینه
 انصاف پای ادب در دامن عجز نچیده در انچه دست یابی آرا از عطیہ خانه تقدیر نداده با ست
 نگرده اند نظم راه کمال ترا حرف و نقطه یک دشت عالم علم ترا شهر سخن رودست
 بردت اندیشه راسته غیرت زند لطمه حیرت بروی سیلی اجل از قفا یعنی سپاس ایزد
 بچون از احاطه امکان بیرونست و ستایش خداوند بی همال از احصای اکوان افروز نظم
 حدیث آنجا که از یزدان شناسیت سپاس اندیشی مانا سپاسیت توجرات بین که هست میزند جوش
 که کبر قطره در یارادر آغوش پنداری که حرفش در گنج است که این حرف و کتان و ماهاست
 سخن را چند باشی محل آرا بدست آویز عجز اینجا بند پا هرگاه زمینیا ز آسمان ربط است
 مفعود و خاکان را با افلاکین راه سخن مسدود باشد مکانیا ز ابلا مکانیا چه نسبت خواهد بود حصه
 من ذره خاک نشین بانبست آفتاب عالم تاب قدس چه باشد محبوس مطموره امکان و حدوث را
 بیادیه بیایی عرصه و جوب و قدم چه حدود کدام یار از دره کشتن بی سرو پارادرسعه نیر جهان افروز
 بجز هواداری چه بهره و قطره مشنم را با بحر زخار برمد رار بجز لاف خشک چه نصیب هیبت اگر ذره
 از ان فروغ بخش انجمن مستی گوید اگر چه اورا نمی شناسد و اورا نمی گوید اما از و میکوبد و اورا میجوید
 اما تنگی ظلمت را با بساحت نور چه نسبت و عدم مطلق را با وجود بحث چه مناسبت آفریده
 هرگاه از آفریده کامیاب شناسایی نتواند شد مادی چند در هوای شای بدایع مکنونات او
 یا قدمی چند در صحرائی ادراک عجایب مخزومات او نهند و اورا در معرض ستایش آفرید کار آمد
 چگونه سزد بار نیافته را از خلوتسرای سلطانی سخن گفتن خود را در مضحکہ انام انداختن و سخنه
 عوام سخت نظم پای سخن را که در ازت دست سنگ سر پرده تو سرشت
 که چه سخن فریه و جان پرورست چونکه بخوان تو رسد لا غرت ای برتر از کرسی عقول و ادبم ای
 از بساحت عناصره اجرام چون معرفت ذات و صفات بخشیدی معلوم شد که سپاس داری
 بر امت ما لازم نکردی و چون نعمت بی منتها عنایت کردی مفهوم شد که بر ذمت ما شکر گذاری و است
 نفرمودی چون در گفتار بسته دیدم در گاه کردار کثوده یافتیم یافتیم بخود بخود گفتیم که اگر توانایی سخن
 نداری و باد بیایی نمیتوانی کرد آزرده باش که این طریق حرب زبانان تہی دست که لفظ را بفر
 دلائلی بیهای معنی فروستند حمدی که از روی فرمان جمانطاع سلطان خرد بر ذمه کرامی خواند
 امکانی واجب شمرند آنست که کوهر شب تاب خرد را از بخششهای مبداء فیاضت جریح

روشنیایی ساخته در رفت و روب عرصه باطن و ظاهر کوشند اگر منتظران کارگاه قضا و قدر
 فردی از افراد بنی آدم را در لباس تجر و تنهایی داشته اند نخستین کمر همت در اصلاح خود بند
 آنگاه در فلاح دیگران کوشش نمایند و اگر بجانب جمعیت آباد و تعلق و تکرر در سلسله نظام کون و فساد
 از آن هم گزیر نیست آورده اند اگر فرمان رواست اصلاح دیگران را بر اصلاح خود مقدم دارد که مقصود
 از سبانی پاسبانی رمد است و غرض از سلطانی نگاهبانی همه و اگر فرمانبردار است نخستین برادر
 امر من له الامر اقدام نماید پس نهانخانه دل خود را از غبار خواستش کران پای و خشم سبک سرباک سازد
 تا باین زیست و رفتار بستایش و او را بی چون و پروردگار درون و بیرون متعلق و متحقق گردد چون میان
 من و دل سخن باینجا رسید عقل سرگردان را منزل از دور نمود اندیشه را بوقت بقدر خوش شده خاطر صیر
 زده اگر چه از دشواری و درازی راه آزرده کی داشت اما از آهنگ ساز راه و نوید وصول خوش وقت
 گشته بود که نگاه دل دور بین را باز پای اندیشه بسنگ آمد که مقصود از سبانی آبی نه آنست که صفای
 گال او در یابد و او را بدرگاه او نسبت دهد با نعمتهای بی منتهای قدم را در شمار آورد و در برابر آن متاع
 ستودگی حدوث آلود خود را پیش کشد تا این را از حوصله بشری برتر داند و از پس ماندگان پیشگاه
 سپاه کداری باشد با آنکه خویش را بر آن خود را شنا خوانی آبی نام نهد و از تاریکی راه و بار بکی مقصود
 افکار خاطر گردد و طبع حیل جوی این را غنیمت دانسته از حمد باز ماند و آغاز در آنچه حیل سازد
 وقت آنرا مقصود و انموذج است نماید بلکه مراد از حمد آنست این نفس سپاس دوست خود آری
 خود فردش را بر آستان بندگی در پایه نیاز و سرافکنده کی داشته از طاق ظفر خود بینی خویش فلکند
 تا معنی بیچارگی او بصورت نیازمندی آراسته شود و ظاهر و باطن او بفردی و بی سرمایگی پیرا گیرد
 تا شایستگی کار مقصود را سرزد و بجد و ادراجان آفرین کراید و چون این متاع سپاس گزاری در بیک
 بشری قراوان علی الخصوص در معامله جای این را قلمی اندازه است چرا از حمد ایزد باز مانم و از سکر
 سرمدی تغافل کنم همان بهتر که از آفت مکر اندوزی این خود سرای برآمد خود را آماده سپاس بلند اس
 گردانم از آنجا که مقصد بلند بود و مطلب از چند زبان سخن سازا دل رخصت نمیداد و دل معامله
 فم از حیرت سر بر نمی آوردند فطرت میکذاشت که مثل نادانان هنگام تعلیم بدستگیری صرف
 و صوت در پیشگاه شنا خوانی خداوندی جل جلاله در آمده با استعارات مستعار و عبارات بتدل
 خرسند گردوندند همت سپاس دوست را ضعیف میشد که مثل دانیان کم حوصله دل از جست و جوی
 باز داشته لب از گفت و گوی او بر بند و بیک اقرار ناقص که در معامله بخلاف آن طریق ستم

دارد و عجز و انموده خود را از نیک اندیشا تراشکوی ظاهر کند زمانی در از دورین اندیشه ماندم نه سرخوشیدن
 بود و نه دماغ خموشیدن که نگاه از خود که فروغ هستی دوست وری از روشنی کشود و دل بر زده
 کرد اگر در آن امید بکند مقصود بسته آمد پیام آبی بکوش توفیق رسید که ای نقش طراز نگارستان معنی
 کتاب تصنیف نمیکنی که دیباچه را بحد آرایش کنی حال فرمانروای زمین و زمان که هر تاج پادشاهان
 مینویسی و سپاس ایزدی بخیر میرود و نیایش خدای بتصور می آید حمد را حمد نمیداد چه مصنوعات صلیغ
 بر کمال حمد است از دادار پاک که بزبان بی زبان ادا شده آگاه دلال آباد باطن را بدر یافت این پذیرای
 نور مطلق میکرد و بی پایه بلند پایه حادیت که بالذات منصب و الای بزرگ نهاد و جوب وجود است
 میرساند و پیداست که در عالم عنصر عظیم اثری و ستریفتر کوهری از وجود کرامی پادشاهان و الا شکوه
 سرانجام نظام ظاهر عالم وابسته بدستاری همت قدسی اعتصام ایشانست نشان نداده اند و یقین که
 کار جهانی به تنی سپردن و مهم عالمی به شخصی گذاشتن جهان معنی درو نهادنت بلکه خان جهان معنی ختن
 خصوصاً کیتی آری که آهنگ دریافت شایم نسایم بهارستان معنوی داشته بر سر کار وایی سر بلند شد
 سیما خدیو زمانی که باین دو حالت سکر کف از چشمه باطن سیراب دل و شاداب خاطر شود خاصه آن
 قبله گاه خدا آگاهان که بتایید ایزدی ازین مراتب فراتر شده رنگ آمیز نگارین خانه معانی بنم افروز می
 حقایق محرم خلوت که شود انیس صفوتی و حدت گشته بخت بیدار بر تخت اقبال نشیند و فرار
 صورت و معنی و عقده کش بی ظاهر و باطن بد و تقویض باید چنانچه طرازنده اورنگ شای فرارنده
 لوی ظل آبی زمان مسعود است که مجموعه نقش بندان فم و خرد بل کارنامه صنعتگران ازل و آید
 با چنین اسباب فراوان چه حقیقی که تو داری چگونه در تکاپوی سرگردان مانده از شنیدن این پیام
 روح پرور صبح دولت و مید و سرمای سعاد و جاوید میسر شد دیده امید روشن گشت عالم صورت
 رواج گرفت ملک معنی اشتهاج یافت دامن مقصود بدست افتاد چهره مطلوب در نظر آمد سبحان
 اسد این چه سرسبب بدیع که در کتابهای روزگار سپاس دادار پاک برای زیور کتاب می آید و در بجا
 کتاب را برای شای ایزد جان آفرین می آید در صحایف جهانیان حمد را بطیفیل مقصود بر زبان
 میرانند و درین سکر فانه مقصود را بطیفیل ستایش میکارند و در روش قدیم ستایش حضرت
 معبود گفتار بود و درین تازه بارگاه خورشید به راه شنا خوانی کردارست سوابق در محامد آبی بسج
 میبردند و درین دیباچه بدیع رقم بانسان کامل که پادشاه حق پرست پناه میزند یعنی آن خدیو
 جهان که بدولت خدا جوی و خدایابی او تعجب از میان ظاهر و باطن برخاست و در فرق ارباب

تجرد و اصحاب تعلق محبت بدید آمد و حجاب از پیش صورت و معنی مرتفع گشت غفلت که
 راه مخالفت بسیاری میرفت باز آمده از ملازمان شعورست تقلید که از اقلیم تحقیق بر آید
 شور انگیزی میکرد امروز طلبان تحقیق بر دوش گرفته از مستر شدن درگاه هست خود پرستی کرد
 خدا پرستی گذاشته خلق پرستی کردی چشم بینا یافته شرمند و سرافکنده بعبادتگاه ایزد پرستی
 درآمد حد و توان بینی که باد بالین لیا در سر سودای جنون در دماغ داشته بادادار دانی نامت
 میزد خرد رهنمای حاصل کرده از گروه مستغفران درگاه عطیت و طبقه مسعدان جزود و ولست
 درو طلب که صحت ابد همان تواند بود از لنگی به پیکلی آمده هم مقصودی و هم قاصدی بیناید و چرا
 بنیاست که درین زمان دانش افرا چراغ شهبان عالم فروغ و دودمان آدم پرده براندازد اسرار
 غیبی چهره گسای صورتی عیبی است و چگونه در نظر هوشمندان دور بین بعید باشد که ناظم آداب است
 قاسم ارزاق بندگان الهی باریک بین و قاین موشکافی صاحب عیار جواهر صرافیت تا در عالم وجود
 پیتوبانی ارباب تجرد که ولایتش خوانند و مقتدای اصحاب تعلق که سلطنتش مانند جدا جدا
 بود در میان بنی نوع کشاکش اختلاف بواسطه سراسیمه داشت امروز که بلند یابی و پیش بینی فراخ
 حوصلگی و تحمل مهربانی و عموم قدردانی و کمال ایزد شناسی این دو منصب که انعامی که سرشته است نظام
 صورت و معنیت باین کره گسای کنوز خردمندی و کلید دار خرابین خداوندی عنایت شده اگر وجود
 مقدس او این خاصیت بخند هر آینه اندکی از بسیار کمین بطون بمان ظهور آمده باشد هیچ که این
 سعته عالمگیر بنفس نورانی کیست و قدم مسمت پیرای که این سعادت بخشید این بدولت
 نورانیت و حقانیت پادشاه عالمپناه زمان ماست یعنی آن شهباه معارف سپاه مظهر قدرت
 الهی مورد کرامت نامتای بیگانه درگاه صمدیت مقرب بساط احدیت که هر معدن شهنشاهی
 فص خاتم به الهی فروغ خاندان کورگانی چراغ دودمان صاحبقرانی صاحب سیدیچون
 وارث سر بر بیا یون مبدع قوانین جهان بینی مخترع قواعد کشورستانی غره ناصیه صبح هدایت
 قره باصره آفتاب ولایت کرامی ساز که هر آدم ولی عهد نیز اعظم انتخاب مجموعه قضا و قدر
 مقدمه جنود فتح و ظفر لب لباب امتزاج لیلی و ایام زبده نتایج عناصرو اجرام چشم جهان
 جود و افصال خال رخسار سلطنت و اقبال قوه الظهور شخص خلافت سره الصدر عدل
 و رافت فرد زنده کوهر نخت بختیاری فرارنده پایه تخت جدارنی قدردان جوهر خردمندان
 قیمت شناس کوهر همت بلند ان کره گسای کار فرو بستگان مرهم بند ناسور دلخشان

صاحب دل روشن رانی جان بخش جهان پیرانی روح مصور و عقل مجسم عالم جان و جان عالم روشن ضمیر
 حق بین طریقت پسند حقیقت گزین بسیار غرام دوام آگاهی بیدار نشین بخت صبحگاهی یکت خلایق
 نور نور افزای نهانخانه حضور عارف اطوار سبیل کامیاب صلح کل مورد غریب کرامات صاحب اعلی
 مقامات محرم اسرار سفیدی و سیاهی مظهر حقایق کونی و الهی بنیای روابط مقیدی و اطلاقی و انانی
 انفسی و آفاقی منهل معطشان زلال وصال مقصد متحیران طریق کمال مظهر نکات شکر و معارف
 کرامی مورد علوم لدنی و رموز الهامی محل آرای سفر در وطن شمع افروز خلوت در انجمن زود درس دیر گیر
 بسیار بخش اندک پذیر و دیدبان سفینه کن در یابی بی سروین دقیقه شناس حفظ مراتب موی تکاف
 تقسیم رواتب فرخنده رای خجسته منظر فرخ طالع بلند اختر برد بار کران سنگ صاحب فرعی
 فرهنگ خرد آرای تجرد نواز دوست پروردش کداز ملک کیر عالم آرای عدو بند کشور گشای صاعده
 ارا یک عظمت و جلال رافع و ساید حشمت و اقبال پاسبان دولت و دین نگار تاج و تکیه
 طرازنده هفت اقلیم بر آورنده تخت و دیهیم شسوار صف مشکع شاه باز شیر افکن مجاهد میدان
 جهاد اکبر مبارز جهان هفت کشور مشید بنیان سلطنت و ریاست مؤسس ارکان تربیت و سیاست
 معصم عروه و ثقای عقل کامل مستوفی جل متین عدل کامل در روی بزنگاه تمام نظر در دل رزمگاه
 تمام جگر در بر زم عشرت ابرو دریا بار در رزم نصرت دریای خونخواره در میدان جرات سیف سلول
 در میدان جلالت ریح مصقول دریای موج انگیز عالم عطاء سیاح آشپز نیستان و غا انقاش
 مجره گردان روح الطافش هر وجه جهان صبح فتوح عدلش بر اعتدال پروردین از طبع خنده انگیز خلقش
 بر نسیم ارد بهشت از خنده لبریز عنصر وجودش در فتح مغلقات مراض متحن عقل سلیمش در کشف
 معضلات مستشار مؤتمن ظاهرش فرج سیدی و شکوه فریدیونی باطنش آتش سقراطی
 و بینش افلاطونی ظاهر و باطنش مراض چشم و دلش بامدای قیاض دلرا بازبان دما از
 ساخته وحدت را با کثرت انبار کرده بیداریش در پاس نفس گذشته بهمتن پای بر هوا و هوا
 مانده صدق معامله اش دکانچه تلبیس و تدلیس بر انداخته عیار ذاتش قلب زر اندوز از کوهر
 آموذ جدا ساخته جلیاب تحیر بر مفارق غرایم دریده طیلان عفو بر بارک جرایم کشیده
 شععه جبر از پیتانی عاطفتش از ظهور بیرون داده بارقه لطف از نوایر قهرش زبان نور کشیده
 صولتش جگر سنگین جانان کد اخته هیبتش زهره آهنین جگران آب ساخته و لنگی رگاز
 اثری از کره ابرویش کشادگی زمانه پر ثوی از سگفتگی رویش دعای بقایش بر زبان خرد و بزرگ

مقام گرفته مهر و فایش در دل برنا و پیر آرام یافته بلمندی نامش ناموران کناف را بست کرده تمکین
دولتش سران اقطاع را از دست برده طنطنه اقبالش کوش بوش سلاطین آفاق باز کرده
کوکه جلالتش چشم اندیشه ملوک طوایف فراز نموده صبت بلمندش در کیند کردن بچیده آواز
شکوهش کران تا کران رسیده صلاهی عطایش از اقصای شش جهت گذشته درگاه والا
وطن منجیان هفت افکیم کشته دولت روز افزونش کارنامه ازمان وادوار شده طالع بهایونش
دیباچه سعادت ثابت و سیار نموده نظم آن شهنشاه آسمان پایه جرقه اقبالش آسمان سیه
چمن آرای دانش و فرهنگ پایه افزای افسر و اورنگ تخت قدرش بدولت ارزانی
شخص نخستش کشته پانی حضرتش قبله کاه حق طلبان رافتش چشمه سار تشنه لب
زیر پا کرده از یک اندیشی تخت ساهی و نطع درویشی نه فلک بر مراد او دواره
هفت اختر بکار او سیار بزم ساز زمان بهشتیاری پاسبان جهان به بیداری
مهر و کینش بزم و رزم درون جام لبر زده زباده و خون بیم خاقان زکرمی خویش
و هم قیصر ز چین ابرویش آسمان جلوه و زمین تمکین صاحب عقل کل جلال الدین
نور خورشید ذات ظل آله کوهر تاج و تخت اکبر شاه این جهان کهن از نو باده
کو کیش آفتاب پرتو باد این تهمی دست که از بی سربازی ستودن نه جای نشست و نه
پای ایستادن داشت یمن این نیت درست و عزم جزم کیبایی که خورشید این آفرین شد بر العجب
خرتیه داری که از خرج نقد جمع افزاید و از جمع نقصان پذیرد بدولت اخلاص کیبای که شدم صرف
بودم شاخوان کستم بر آسمانه مجاز در حقیقت کشودن ساده لوح بودم نکته نکار شدم
در مراد که بر روی من فراز بود از کیش ایزدی باز شد سرافکنندگی بسرفرازی بدل گشت ناکرده
من بکرده مجری شد ناکفته من بگفته موبدی گشت از بار عام بدولت سرای خاص آورده من
بی زبان از زبان سخن سرای بخشیده رخصت سخن فرمودند خواستم پیش از شروع در مقصود
چنانچه رسم پیشینیان هر طایفه از طوایف عالم که عنوان کتاب را بعد از سپاس ایزدی
بر عای و الاثر اوان قدسی و صاحبان نوامیش آلی که در شبستان عالم شمع هدایت و افاضت
افروخته بهمانخانه عدم فرورفته اند بطریق عموم و چه بآیین خصوص مزین گردانند این مجموعه
محامد ایزدی را بران نمط پردازم و دعای کردی که در پیشگاه دریافت این کس که بزرگی و خدا
جادارند بعبارتی که دل خواهد ادا نماید لیکن چون این پی برده حقیقت از راه مجاز میداند که اگر

آشفته رای در بارگاه سلطنت راه یافته سفارش سپهسالاران معرکه نماید و بوسیله خود خواهد که
بیکری آن دولت را رحمت پذیر فرمانروای زمان گردانند هر آینه بسعادت یا جنون منسوب گردانند
نظم چه بار اسباب که رختننده راه سفارش بخورشید انور نویسد همین رفعت قدر او پس خود را
دران حضرت از ذره کمتر نویسد در حضرتی که بزرگان نوازش یافته آن درگاه را رخصت خواست
بخشیده اند و قدرت سفارش مورچه نداده از چون منی بر در مانده بل راه نیافته کجا سوز که برای بزرگوار
آن درگاه استعدای رحمت و نیت نماید و التماس مغفرت و رضوان کند و اگر از نا فهمیدگی زبان
در از سازد در عدالتگاه تمیز بجه نام نامزد شود و در باز پرس انصاف بچه طعن مطعون گردد باین
خاطر را ازین اندیشه باز آورده خود را آماده آن ساختم که اگر بهت دستگیری کند و توفیق اوری
نماید احوال سعادت منوال پادشاه صورت و معنی پیشوای دین و دنیا را نکاشته کلک باین
گردانم و صفات جمال و جلال و نفوت عظمت و کمال و بدایع بزم و غرائب رزم و شرافت عبادت
و لطایف عادات این بزرگوار آلی را بی سببه تکلفات نشر بر دازان نظم کس تر فراهم آورم تا حق
عبودیت و ارادت نعمت گزارده باشم و هم حق بر نورسان عالم شهود و آیندگان قوافل وجود ثابت
گردانیده هر چند یکی ازین چیز باعث قوی بود بر اقدام این امر رفیع قدر اما از آنجا که مقصد بلند بود
و بهمت کوتاه این دولت مستر شد و این امنیت بحصول نمی پیوست تا آنکه بر پیشگاه خاطر اخلاص
مظاہر چنین جلوه دادند که درین شغل مستغرق همی نماند حق مخلوق میکشای حق خالق نیز بجای می
اگر چه لوازم آداب ارادت و حقوق نعمت رسیدگی ادا میکنی در معنی بخدای جهان آفرین قیام نمایی
روز بروز این عزم مصمم میشد و نیکبختی را اسباب آماده میکش تا آنکه از بارگاه انضال مخصوص
تربیت این نظر کرده خود عموماً مهربانی مستعدان سعادت برین پیش قدم سالکان ست همراه
ارادت نظر باخلاص و واپس ترین قوافل ارباب سعادت نظر بغیر مراد ابو الفضل بن مبارک که
کلاه چهار ترکی ارادت بر تارک دل مانده و آستین هفت طراز عقیدت بر سجده هزار عالم افش
بر تو است رات نافه که از سوانح احوال اقبال و دقایق فتوحات دولت افزای ما را بخانه صدق
نکارش نماید چلویم که این حکم نوشتن سرگذشت بود یا بخشیدن بهت نکاستن را اجازت
فرمود بادل را سعادت بخشید و اقع نویس جلایل آثار ساخت باز بان اعجمی را فصاحت کفایت
گرامت کردن فی سخن را بال و قلم را قدم بخشید سر و ش غیب بود که از عالم بالا مرده جان بخشید
یا ناموس اکبر را از پیشگاه جبروت تنزیل وحی نمود لاجرم غایت تکاپوی و نهایت جست و جوی

در جمع کردن جراید احوال و صفایح و اوقات حضرت شاهنشاهی بجای آوردن کفرم و مدتی از ملازمان درگاه
و نهان این دو دمان دولت از پیران هوشمند راست گفتار و جوانان بیدار مغز درست کردار میرسیم
و بقید کاتب می در آوردم و باطراف ممالک بحیثی که با خدمت قدیم درستی و راستی مستیقن بعضی ^{مظنون}
برخی بودند من شیر عالی شرف صدور یافت که نقل مسودات و یادداشتها خود را ببارگاه حضور فرستاد
هر چند ازین داعیه سعادت افزای تمام انجاح نیافته بود و این آرزو بکمال انصرام نکرده حکم مجد از پیشگاه
مقدس لمعان ظهور داد که فراهم آوردن بای که بقسویه رسیده باشد به بیاض برده بمسامع اجلال رساند
و آنچه بعد ازین رقم پذیر شود ضمیمه این کتاب کرامی سازد و آنچنان تفصیل که از وقایع حقایق
احوال و جزئیات امور مسیح فرو گذاشت نشود آنرا به شکام فرصت حواله کند بنا بر حکم پادشاهی
ترجمان فرمان الکی است از اندیشه که مکنون ضمیر بود باز آمده مسودات را ساده از آرایش نقش
و نگار عبارت در قید تحریر کشیدن آغاز نمود و از سال نوزدهم الکی که قانون واقع نویسی از فروغ
رای جهان آرای شاهنشاهی بر تو ظهور یافته بود و وقایع را بدست آوردم و از آن صحیف
دولت تحقیق تواریخ و تشخیص سی از سوانح کرامی نمودم و نیز جدی فراوان رفت تا اگر نری ازین
معلی که از ابتدای اوزنگ نشینی تا حال که آغاز صبح اقبال است بمحدود اقطاع شرف نفاذ یافته
بود چه بجنس وجه بنقل بدست در آمد و بسا مضامین مقدسه اوسرایه این شکر ف نام گشت
و کوشش بلیغ بجای آوردم تا بسیاری از غرایض که اعیان دولت و منسب بآن عتبه بدست
شرح سوانح اطراف مملکت و تفصیل صوادرا کفاف ولایت معروض داشته بودند ضمیمه
کنجینه معانی شد و از اسباب تشخیص و تحقیق خاطر مشکل پسند گشت و همت گماشتم که
مسودات و بیاضهای هوشمندان حیرت کرین روزگار فراهم آمد و از آن نیز ذخیره برای شاه دانی
و سیرابی این کلشن بر کفرم و باین همه اسباب و کجوری خراین مطالب چون از دیرگاه
خانه نقل خرابست و اختلاف و تناقض در اخبار و آثار شایع بآن سند نکرده از حضرت شاهنشاهی
که بقوت حافظه کامله جزئیات و کلیات وقایع و سوانح را از یک الکی که عقل هیولانی در امر آرز
بود تا امروز که بالاخر قبله بالغ نظران حقیقت بین اند بخاطر اقدس من رسم دارند التماس بصحیح
سند و بای خویش نموده در مجالس متعدده بصحت رسانیدم و شبهات و شکوک را بکمال
تحقیق محو کردم و چون باطن را اطمینان بدیدم خاطر اخلاصمند را بیدل مجبور کار فرمای و ایقان
این مطلب اعلی کرد ایندم امید که بتایید اخلاص این خدمت بانجام رسانم و آنچه از عجایب این

نوباده چنین کاینات و فهرست کارنامه مکنونات در خور استعداد خود دریافته باستم ظاهر کنم تا تاریک لا انا
شمع بصیرت بر سر راه خرد نهاده آید و روشن ضمیر از اسرایه مزید آگاه می شود سبحان الله چه دولت
که عبادت الکی را در پرده خدمت پادشاهی بجای می آوردم و دستور العمل سلطنت صوری معنوی
و آداب پادشاهی و بندگی را برای کافه خلایق از پادشاه تا کد ابترتیب داده فرمایه دولت ابدی خود
می گردانم و چون درین کتاب که محبت نامه ایزد است هر زمان نام والا شکوه این پادشاه آفاق
بصر بخ بردن از ادب دور میدانم لاجرم بحضرت شاهنشاهی عبارت را کرامی میسازم و از پادشاه غفران
باب والدد بزرگ آنحضرت بحضرت جهان بنانی جنت آستینانی اکتفا نموده سخن دراز نمیکم و حضرت والدد
ماجده آن قدسی زار را بحضرت مریم مکانی که حضرت شاهنشاهی را این خطاب مستطاب و ضمیر نور
که نشسته اشارت می نمایم و از جد کرامی این خدیو جهان بحضرت کیتی سنانی فردوس مکانی تعبیر نموده
عبارت را کوناه میگردانم ذکر بعضی بشارت غیبی و اشارت قدسی که پیش از سعادت ولادت حضرت
شاهنشاهی ظهور یافته بر ضمایر مرآت نظایر دیده و روان دور بین و رازداران مکاشفین که غیب
نمایان استار الهام و پرده کشایان عناصر و اجرامند محقق و مستتر نیست که بدایع حکمت فاضله
و غرایب قدرت کامله آفرید کار جل جلاله اقتضاء آن میکند که بواسطه ازدواج آبای علوی و امهات
سفلی بعد از چندین ادوار امتزاج و اتصال و اجتماع و استقبال و قرانات علوی و سفلی طلوع
و غروب و خفای کواکب و خسوفات و کسوفات و خواص شرف و هبوط و تاثیرات اوج و حضیض
و امثال آن که طراحان کارگاه ایجاد و ابداع و نقش بندگان نگارخانه تکوین و اختراع اند بیکانه
از خلوتیان پرده سرای بطون ببارگاه ظهور روی نماید و یکتایی از پردگیان نهانخانه عدم بر ملا اعلی
و سرانجام جهان از تن چگونگی تمثیل واحد پذیرد که بنیاد نهاد هر فردی مبتنی بر جمع اخلاص و ادانیت
عظمی در هر سر و انصاف نایاب و محبت نامید و خواهش در فریبی و شهوت در روز افزونی خود مند
دور بین داند که در هر چند مدتی از وجود فرمان روائی که بتاسیسات ایزدی مؤید سعادت سرمدی
مستعد باشد که برینست و هوشمند خیر شناسد که این دولت نیروی بازوی معنویت و مرد
معامله فهم معلوم کند هرگاه چندین سال تربیت باید که لعل در شمیم معادن ببلوغ رسد تا لایق
شاهی تواند شد اینچنین کوهر بی بها و جوهر یکین که سیج چیز بدان مانند چندین امتداد قرون و دور
باید که پرورده تربیت خاص شود تا بمجاری ترقیات با استعداد خود فاخر گردد و دقیقه شناسان
معانی در بایند مقدار مدت نماید باندازه کثرت رعایا تواند بود چه هر چند کثرت پیش از اختلاف و تباین

در افزایش و عظمت خدیو آفرینان ظاهر که بار عالم و عالمیان را به سبب باری نایب الهی بر فرق بخت گرفته
 فرق عالمیان را از فساد نگاه میدارد و گاه جهان و جهانیان را بپادری آگاهی سامان و سرانجام میدهد
 و هر گاه بمقتضای حکمت بالغه کار فرمای حقیقی خواهد که نظام صورت و معنی و آبادانی ظاهر و باطن
 در دست فردی از افراد انسانی نهد مدت تربیت این بزرگ حوصله بلند دریافت در اندیشه بشری
 دایره امکانی کجا گنجایش پذیرد چنانچه روشن دلان کار آگاه زمان ما این دو عطیه کبری از سود
 پیشانی نورانی این خدیو جهان می یابند و از کمال انصاف از شرح مناقب او بجز میگردانند و این طایفه را
 همین دولت بس که بمساعت توفیق پذیرای این دریافت گشته اند که ادراک ربه چنین خدیوی اندازه
 طاقت بشری نیست و در احترام این بزرگ والا قدر تعظیم قدرت الهی دانسته پرستش خدای خود
 مینمایند و همگی بهمت در تحصیل رضای او که هر آینه مستلزم برکرد آوری رضای ایزد بچونست مصروف
 دارند کدام سعادت ازین بزرگترست و کدام دولت ازین موهبت گزیده تر و روشن ضمیر دور بین که
 چشم بصیرتش توتیای انصاف کشیده باشد برهنه شوی ستاره سعادت و اندک چندین هزار
 سال بطناً بعد بطن در مهد تربیت در آورده حضرت النفوس اطرا از مستی بخشیدن است و سالیان
 آن نور عالم آفرین که شرح آن شمه پیش طاق و آستانهای باستان و کتب میانی تواریخ
 راستانست گردیده و ستاسد که همان نور که بی وسیله بشری و رابطه صلیبی در مشیخه
 باطن قدسی موطن حضرت النفوس ظهور یافته بود بعد از تربیت چندین قرن دیگر که در ملائقی
 مظهر برای استکمال دیگران سیر میفرمود امروز در عنصر پاک این یگانه یزدان شناس ادار
 پرست ظهور میکند نظم چندین زمان بگرد چندین قران بر آید کین اختر سعادت از آسمان بر آید
 رسمیت قدیم و عاداتی معهود که مبشران دارالملک قدم و منبیا فتح الیاب کرم در هر زمانی
 پیش از ظهور چنین بر گزیده که پس از هزاران سال یکی بوجود آید و ولتمندان بخت بیدار آیند
 قدم هدایت اقدام او مسرور سازند چه هر امری در تنق و قتی مرصود و عقده زمانی مخصوص
 محتجب و مکنونست لاجرم پیش از تحقیق این امر در ریجه از عالم غیب مقابل مشاعر افهام میکند
 و مواجیه روزنهاست بکه ادراکات میدارند گاه در عالم شهود مینمایند و گاه در عالم مثال که مثالی است
 از عالم ناموس جلوه میدهند تا بر سر راه شوق امیدوار بوده مستظر ظهور نیز مقصود و مترصد
 طلوع نجم مسعود باشند چه انتظار شوق افزایست و شوق دولت آرای و هر آنچه بعد از کشش
 و خواهش طالب وجود گیرد و بعد از انتظار در طلب حصول پذیرد آنرا لذتهاست که در غیر این

صورت نه بند و مصداق این معنی حضرت جهان بینی جنت آشیانی از ظهور آنحضرت آگاه شده همواره بر
 خاک خاکی تارک انگار غبار آلود میداشتند و فرق نیاز بر آستان کعبه حاجات نهاده و روی
 امید بخت قبله حاجات آورده بغت تضرع و خضوع استعدای این دولت تازه که فی الحقیقه طالع عالم
 و عمر روز افزون عبارت از نیست میفرمودند نظم خداوند اینور شمع ذات بگوهرای در بای صفات
 بآن پاکان که چون گل پاک رستند درون از چشم خورشید شستند که تاج دولت را کوهری بخش
 سپهر رفعت را اختری بخش زبانی ده شبنم مرانور که ظلمتهای عالم را کند دور
 ز خورشیدی برافروزان وجود که افتد سپهر اندر سجود بقای ده بجان عظم پذیرم
 که کر صدره اجل آید نیرم الحق چیزی که حیات بی بدل را بدل تواند شد و عمر گذارنده را عجل
 تواند گشت فرزند خلف و جانشین مسند شرف است که میوه حدیقه زندگانی و مصباح زجاج آسمانی
 است که از زیت عنایت ایزدی مستضی گشته و چراغ خاندان آبا و اجداد طبقا عن طبق روشن
 ساخته بر تخت بخت متمکن گردد و ظلال عدالت و جلال بر مغارق عالمیان ممدود و مبسوط گردد
 خصوصاً چنین نادره ذاتی کامل و حق شناسی مکمل که اگر سر دفتر قطاب اولیا گویند لایقت
 و اگر عقده سلطنت عظمی را ابوالآباجدا علی نامند بنفس امر موافق و هر آینه چنین پادشاهی که
 سلسله بر سلسله بر مسند فرماندهی و فرمانروایی و جهانگیری و عالم آریای ثابت و مطمئن باشد
 بخلف کرامی سزاوارترست و در طلب این مطالب عالی از همه بقرارت تا آنکه چهارم ربیع الاول
 سال نهصد و چهل و هفتم هلالی حضرت جهان بینی جنت آشیانی بعد از توجه بمبداء فیاض نانی
 سر ببالین راحت نهاده و تن به پستراست راحت در داده بودند تا که آن در پرده خواب سعادت
 احتجاب که خلوتخانه غیب عبارت از آنست مشاهده فرمودند که حق سبحانه و تعالی خلفی تا
 کرامت میفرماید که شعله عظمت از ناصیه اقبال او تابد و بارقه ایهت از جهه احوال او
 فروغ دهد از نور هدایتش ظلمت آباد عقول و او بام روستنی پذیرد و از فروغ معدلتش صفحه
 لیالی و ایام اضواء یابد و بعد از آنکه بشارت دهندگان عالم غیب از احوال سعادت کمال
 آنحضرت آگاهی بخشیدند نام جلالت انتظام آن کارنامه ایزوی را چنانچه امروز منابر و منابر
 بآن سر بلندست و وجوه دراهم و دنانیر بآن سکفته بیان فرمودند و چون حضرت جهان بینی
 بدولت بیدار شدند ازین بشارت عظمی و نعمت حسنی سجدهات شکر الهی بتقدیم رسانیده
 کیفیت آنرا بحرمان حریم خاص و ملازمان آسمان اخلاص در میان آوردند نظم

این خواب که از پرده جان پرده کسل بود • خوابش نتوان گفت که بیداری دل بود •
از شریف خان برادر شمس الدین محمد خان آنکه شنیده شد که شمس الدین محمد خان در بیست و دو
سالگی در غزنی بخواب دیده اند که ماه در بخل ایشان درآمده صورت واقع را برادر کرامی خود
میر یار محمد غزنوی که که خدای درویش منش بود گفته اند پدر کرامی از سنج این واقعۀ سعادت افزا
خوش وقت شده چنان تعبیر نموده اند که ایزد تعالی دولتی عظیم بتو روزی خواهد کرد که باعث رفعت
خاندان ما بوده باشد و همچنان شد که از برکات انوار این بدر آسمان قدر پایه عزت این سلسله
از حوض خاک با وج افلاک تصاعد نمود و دیگر از راست کیش در دست اندیش معلوم شده در زمانی
که حضرت مریم مکانی خلعت ظلال جلالتا بعنصر مقدس آنحضرت حامله بودند روشنی غریب این
ایشان هویدا بود بسا اوقات بر ناظران این منظره ربانی متنبه باینه میشد چنانچه آیین خلی پادشاه
سراوق عفتت که نزدیک بر پشانی آینه می بندند و کوب اقبال بزبان حال این ترانه می برارند
نظم براه بخت نهادم جبین ظلمانی • هزار آینه آویختم بر پشانی •
روزی در نزدیکی ولادت با سعادت حضرت مریم مکانی بر هودج میرفتند و در اثنای راه نظر ایشان
باغ این افتاده است از اینجا که طبیعت درین حال بشرتهای میخوش و میوه های شیرین و ترش
راغب می باشد بخواجه معظم که برادری مادر ایشان بود فرموده از آن باغ اینه چند بیارد
و خواجه اینه چند آورده بدست مبارک ایشان میدارد که در نظرش بر توناصیه فروغ بخش ایشان
باینه استنباه یافته پرسیده است که شما بر پشانی خود آینه بسته اید فرمودند که من آینه
نبسته ام از کجا میگویند خواجه نیک ملاحظه میکند پشانی نورانی آنحضرت را بنور تابان میخورد
تعجب نموده حیران آن نورانی میگرد و بعضی از محرومان درگاه این را نقل میکنند استفسار خوا
بجست آن بود که شعله انوار الکی که از جبهه انور می نافت خواجه را باری نگاه کردن تمامی آن نمود
دیگر از خدمت والده ماجده خان اعظم میرزا عزیز کوکانش که بشرف انابلی آنحضرت مشرف
شنیده شد که پیشتر از آنکه باین دولت کبری سعادت مند شوم سحری بود که ناگاه نور عظیم بر روی
آورد و در میان کنارم درآمد پسنداشتم آفتاب عالم تاب در کنار من افتاد غریب حالتی روی نمود
عظیم حیرتی دست داد که از لذت وجد و شوق تمام اعضا و اجزای بدنم در حرکت و اهتزاز آمد
و چاشنی آن لذت هنوز مومومیم را فرو گرفته است و از آن وقت بتاسیر این صبح جلال حال
و کل این سکوف دولت و اقبال را چشم بر اه بودم که یارب نتیجه این شکر ف حالت چه تواند بود

تا آنکه باین خدمت والا که سرای دولت و دین و دنیا ست سرافراز گشتم و بسجده شکر این نعمت جاودا
سر بلند یافتیم دولت آنست که بی خون دل آید بکنار سبحان الله چه سعادت بود که در کنار من آمد
و چه اقبال و در بر گرفتم اگر چه ظاهر بخدمت پرورش آن کوهر کرامی نژاد پشت قوی ستدم لیکن در معنی دولت
روی بمن آورده مرا با قبیل من میبرد و هرگاه آنحضرت را بردوش میگردم سعادت مرا از خاک بر میکشید
چنانچه برکت این خدمت که سر نوشت من بود طالع قوی و سعادت عظیم منت بر من نهاد با قبیل خود
روشناسی مفت اقلیم شدم و دیگر از مولانا نور الدین ترخان و جمعی دیگر که ملازم رکاب سعادت اعتصام
بودند شنیدند که در نزدیکی ظهور نیز اقبال حضرت جهانبانی در خانه مسقف که در پیرامون مشبک داشت
عشرت پیری بودند و صرف نمودار ولادت اشرف در میان بودند ناگاه از شبکه آن دولتی نه اشعه نور
الکی تابیدن گرفت چنانچه نزدیکان درگاه که دولت حضور یافته بودند از خرد و بزرگ برین نور جهان تاب
آگاه شدند و جمعی که راه سخن داشتند استکشاف این معنی از حضرت جهانبانی کردند فرمودند که
همانا که درین زودی از کلین خلافت تازه کلی خواهد شکفت و از نهادن خانه جاه و جلال و نکارین سری عزت
و اقبال نور پروردی بخت روشن سازی قدم در دربارۀ وجود خواهد نهاد که از کوبۀ عظمتش دلهای اعدای
دولت در پوئۀ اضمحلال بگذارد و این خاندان والا و دودمان عالی از سرفهمی و رونقی بدید آید بل شبتان عالم
از پر تو جهان افروزش ضیائی و بهیائی تازه روی نماید و دیگر میر عبدالحی صدر که از پاک نژادان عالی قدر بود نقل
میکرد که سحری حضرت جهانبانی جنت آشیانی در مراقبه بودند و گمان برده میشد که چشم مبارک ایشان کرم شد
بعد از زمانی سر برداشته فرمودند که الحمد لله و المنة که چراغ خانوادۀ سلطنت ما بتارکی روشن شد من سر
این شکرانه پرسیدم فرمودند که درین نشاء خواب و بیداری چنان نموده که سمارۀ نورانی از ظلمان
اشارت بمعموره که مولد اشرف بود فرمودند که طلوع کرد و ساعت بساعت بلند میشد و در بلند شدن
هم نور او زیاده میشد و هم جرم او افزون میگشت تا آنکه اکثر عالم را بر تو او فرو گرفت من از روشن ضمیری
میر رسیدم که این جرم نورانی چیست او جواب داد که این نور مجسم خلف صدق تست و هر قدر از سطح
غیر که این نور جهان افروز بر تو بر ساحت آن انداخته در تحت تصرف و تسخیر او در آیند و آن ملک
از انوار معدلت آن کرامی نژاد معمور گردد و روز ازین بشارت غیبی گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت
از افق امید رسید چون از روی ملاحظه بوقت آن معاینه روحانی و رویای صالحه مقابل کردند ظاهر
شد که حصول سعادت و ولادت و شهود بشارت کرامت در یک وقت بود بزرگی را که چنین فرخنده
مولودی نصیب باشد این نمود و آگاهی چرا که کرامت نکند و آنجا که چنین موهبتی از دنبال بود ایشالی این

و انکشاف چه گونه روی ندهد و بر ظاهر بنیان نقد پرست اگر امثال این سوانح شکفت نماید دور نیست
 اما پاک سیرتان دور بین را بطن قبل از وقوع و بقیع بعد از حصول متحقق میشود که این بر توان نجم عالم
 افروز است و آن مرده این نیز ظلمت سوز بر دریا فتنای دولت دوام ملازمت پوشیده نماند که اگر چه مولانا
 شرف الدین علی یزدی در ظفر نامه رویای صادقه قاجولی بهادر و تعبیر تومنه خازرا از روی ظاهر بر وجود
 حضرت صاحبقرانی فرود آورده از هشتم کوکب نورانی که جهان از پر توان روشن شده و از جیب
 قاجولی بهادر برآمد اشارت بر وجود صاحبقران کرده که جد ششم آن حضرت است اما بر باطن نور
 موطن دور بینان علم تعبیر و رمز دانان علم مثال ظاهر است که از هفت کوکب هفت تن تعبیر نمودن که
 با کلیل فرمانرانی سر بلندی نیافته باشند و بهنگامی دولت آریای ارجمندی ندیده از وادی تعبیر و اشارت
 مثالی دور است بلکه این هفت کوکب جهان آرای والا قدرند و مقصود از آن لمعه جہات ذات مقدس
 حضرت شاهنشاهی است که بنور انیت وجود ارفع او عالم و عالمیان را روشن گردانیده و آن نور
 ساطع این سعادت کبرست که از جیب آن برجیس سعادت سر زده بود اگر چه او جد ششم آن حضرت
 از روی شماره آما درین میان هفت کوکب برج عظمت اند که این نور شهنشاهی کیتی افروز در جبهه حال
 کمال ظهور کرده و این هفت تن در میان این جمعه کس بزرگی و کیتی آریای امتیاز تمام داشته اند و ششم
 این کرده والا شکوه ذات اقدس حضرت شاهنشاهی است که نور معدلت ایشان آفاق انور
 دارد و در سلسله علییه جمعه بزرگ این مظهر کمال قدرت یزدی را خلعت کرانمایه سلطنت صوری
 و معنوی ارزانی داشته نور بخش عالم باطن و ظاهر ساخته اند و بر متخصان دقایق آثار صدق
 این معنی متحقق نیست چنانچه تجلی از کمالات این کرده والا شکوه درین شکر فام گذارش خواهد یافت
 و بر هوشمندان بیدار بخت حقیقت این سخن بظهور خواهد رسید و هر که امروز کرامی احوال
 این بزرگان فرخنده مال را بنظر دقت و حیرت مطالعه نموده عمده خلیفه زمان را در یاد و بر مراتب
 درجات خدیو جهان مطلع گردد و آفرین برین دریافت کند بهیات بهیات سخن فروتن نیست که
 چشم تحسین از مردم داشته باشم جایزه عظمی ازین گزیده تر چه باشد که دل اخلاص گزین من مصدر
 نکات حقایق شده است و فرد نکته دان من مبهط این دقایق ربانی گشته ازین شب تاب
 گوشوارهای کرامی بحبت آرایش هوش سعادت مندان دانش پسند یاد کار میگذارم
 ذکر طلوع اعظم و سطوع اکبر یعنی سعادت و ولادت حضرت شاهنشاهی ظل الاهی ظهور تجلی
 آمال از مشیت ارادت و طلوع نیز اقبال از مطلع سعادت یعنی ولادت اقدس حضرت شاهنشاهی

از خضر معالی دستر مقدس حضرت عصمت قباب عفت نقاب تقدس احتجاب تجرد انتساب ولیه عصر رابعه
 و هر صاحب روزگار کلام آموزگار قدوه طاهرات اسوه زاهرات صفیه صافی نسبت و فیه واسطه
 طوبیت ملکه قدسی ملکات مالکه سماوی برکات صفوت زین و زمان برکت کون و مکان موجود درای
 قدم صدف محیط کرم چراغ خاندان ولایت فروغ دودمان هدایت سراج حطیم عبادت مشکوه
 حریم سعادت ناصیه طاعت یزدی با صرة سلطنت سرمدی قایم سریر ستمو قاعده
 کرسی علو خاتون منصفه رفعت بانوی جلاله دولت نقاب کزین هودج عزت رفعت بخش طلیک
 عصمت عطیه والای عالم بالا خزینة رحمت ایزد تعالی نعمت کبرای مانده ربانی دولت عظمای
 موهبت آسمانی نقطه دایره فضل و افضال دره فاضله دولت و اقبال شکوفه بهارستان
 عدالت لوحه نگارستان جلالت بارقه انوار ولایت والا نایره نیر عظمت و اعتلاء زبده
 میامن کسبی و وهبی نخبه مکامن سری و قلبی واسطه عقد دانش و آگاهی رابطة انتظام
 سلسله الاهی شجره طلیه صفوت و صفاء ثمره مکرمات کرامت و اصطفاء مرات حقیقت
 وجه یقین مرقات اعتدای مصاعد دولت و دین اصل اصول دوحه برومندی نخله شرف
 روضه ارجمندی مستوره معجز حلم و حیا مخدرة مقننه عزت و کبریا ذریعه انجلائی نور غیب
 و شهادت وسیله انکشاف صبح دولت و سعادت پرده نشین سر اوقات آسمانی
 حضرت مریم مکانی عصمت الدین والدینا جمیده بانو یکیم ادام الله ظلال جلالها نقد وقت قدوه
 اولیای کرام قطب اقطاب عظام سباح بیدار ناسوت سباح دریای لاهوت مصباح
 مکامن روح مفتاح خزائن فتوح کلچین بسائین تجلی نخلد ریاچین معنی امام صومعه ریا
 ساقی میکده افاضت دریا دل مرحله تجرید دریای نوش مصطبه توحید مستغرق کار تجا
 مستملک بوارق مشاهده مشعل دار شهبان طریقت قافله سالار شاهراه حقیقت
 اکمل مظاهر تجلیات ذاتی اجلا مجال انوار صفاتی صراف سرای اصحاب کشف و شهود نقاد
 ضمایر ارباب وجد و وجود سیار مشاهد قلوب و ارواح نظار بواطن قوالب و اسباح
 واسطه انجلائی غمام ظلام وسیله انجلائی ارقام آثام عارف روابط امتزاج ظهور و بطون
 کاشف لواجح اسرار بروز و کمون نظم قطبی که بقصبتین فلک داشت پیام
 شیران ادب را بهوس کرده لجام درمیه دل هز بر مرست فرام دریا کش عشق زنده قبل احمد
 قدس ستره اتفاق افتاد بحب ارتفاع شعری شامیه کسی و شمش درجه بود بعد گذشتن

ساعت و بیست دقیقه از اول شب از ماه جلالی سال چهار صد و شصت و چهارم موافق
نوزدهم اسفند از ماه قدیمی سال نصد و یازدهم مطابق شب یکشنبه پنجم رجب سال
نصد و چهل و نهم هلالی ششم ماه کاتک سال یک هزار و پانصد و نود و نهم هندی شانزدهم
الاول رومی سال هزار و هشتصد و پنجاه و چهارم چهار ساعت و بیست و دو دقیقه از شب
مذکور مانده بود در شهر کرامت بهر و حصار سعادت انحصار امر کوت که از اقلیم دومت و عرش
در خط استوا بیست و پنج درجه و طول از جزایر خالوات صد و پنج درجه است در هنگامی که کعب
عالی روی توجه بتیغیر ولایت ته داشت و هودج اقبال در آن حصص دولت و حصار سعادت
بجست قرب زمان اشراقی این نور کیتی آرای توقف فرموده بود و از غرایب امور که قریب بزمان
نیر اقبال سانح شد آنست که پیش از صعود طلیعت را اقتضای ولادت شد مولانا جانده پنجم که
بجست تشخیص و تعیین طالع سعادت مطالع بموجب حکم پادشاهی بر عتبه عفت بود در اضطراب
در آمد که الحال وقت نخوست دارد و بعد از زمانی ساعتی فرخنده که هزاران سال بدید آید
چه شود که تولد در توقف افتد حاضران مجلس استخفاف نمودند که این اضطراب چه کنجایش
دارد امثال این امور اختیاری نیست مقارن این حال آن اقتضا بر طرف شد و خاطر او
از گذشتن ساعت نخوست بقدری فراهم آمد و سبب ظاهری این عطیه عظمی آن بود که در آن
هنگام دایه ازان دیار آوردند که متکفل این خدمت شود و چون کریمه منظر بود خاطر مقدس حضرت
مریم مکانی از دیدن آن نفرت نمود و مزاج اعتدال سرشت منزع شد و آن اقتضا در طلیعت نماند
و چون ساعت مختار رسید از رکذر آنکه آن ساعت نکذر و مولانا در فلق بود محراب قدس
گفتند که الحال حضرت مهد علیا بعد از محنت بسیار آسایش یافته غنوده اند بیدار ساختن
لابق نیست آنچه ایزد چون در مشیت خویش مقرر ساخته بوقوع خواهد پیوست در هر صبح
و حکایت بودند که حضرت مریم مکانی را شدت وجع بیدار ساخت و در آن ساعت آن کوچه
یکی خلافت با بخت بیدار بظهور آمد در سر پرده عصمت و سراق عتبت بساط بکترند
و چشمن شوق و انبساط ترتیب دادند پر دیکان خرگاه و عصمتیان حریم پادشاهی دیده آید
بسر شوق کمال کردند بروی موس را و سده طرب دادند کوش بشارت بگو شواره مراد بر آراستند چهره
آزور اکملونه عیش زدند ساعدت را یاره مقصود بستند پای رقص بخلال جلوه در آوردند بجلالگاه
عشرت و شادی در آمدند و زمزمه مبارکی و مبارکبادی در کشیدند و مرده جنانان صدای ساعد بطریق

هوا تیز گشتند و بخلال بیاان عنبرین موی زمین را تازه روی کردند و بر ستاران کله چهره بجلال افشانی
شوق را آبروی تازه دادند و ارغوان لباسان نوحند بر عفران تن سیمبر از زر کر فند کلبویان عین
بصندل کافور آمیزند و کرم رفتار در جلوه را اعتدال بخشیدند و مجرای زرین در حوائی بساط بخور کثیر
کردند از عود سوزهای عنبر لکین سرپوش برداشتند و خیا کران پرده ساز جادوی بنیاد کردند و ترانه زمان
نغمه پرداز از فسون بیوشی در دیدند نظم هم از هندی زمان نازک آواز چو طایر و سان هندی جلوه پرداز
هم از چینی نوازان سبکست . ز ساغرهای بی کی شسته مست . هم از قانون نوازان خراسان
دل مشکل پندان برده آسان . هم از دستان سرایان عراقی . نواز نوید عسکری
الحق مجلس شد چون عالم قدسیان تجرد نهاد در غایت قرار و آرام و محفل چون بزم روحانیان
تقدس نژاد مستغنی از باده و جام تماشا بیان ملاء اعلی بی واسطه حس بصیرت فرج کن گشتند
و نظار یکان عالم بالا بزبان بی زبانی باین ترانه تر زبان گشتند نظم این چه سیت که باده و جام
باده کز جام بنوشند حرامت اینجا . خوانهای میوه رنگارنگ کشیدند و ماند های نعمت کونا کون فرخنده
تشریفهای رنگ رنگ بخش فرمودند و خلعتهای تنگ تنگ انعام کردند ازین گفتگی و خوشحالی
چه گویم که حاجت شرح و ابلاغ نیست اگر تو انم از برآمد مقصود قدسیان عالم بلا شمه باز گویم که پس
از چندین تکاپوی وجت و جوی نظام بخش ملک معنی و انتظام ارزانی کن عالم صورت را خلعت
کرامی و جود پوش نیندند و از مهد بطون صانع و خلوات قدسی بمنصه ظهور بدایع و جلوات انسی
آوردند اما شرح ابتهاج ملاء اعلی و کامرانی روحانیان تجرد نژاد از اندازه گویایی بیرونست
همان زمان که نیر جلال از مشرق اقبال طلوع فرمود قاصدان تیز کام و سواران چاک خرام بجای
مخیم اقبال و معکرا جلال که مسافت چهار فرسخ در میان داشت برسانیدن این خبر جانفزا
و نوید دلگشاست تا فتد و فردای آنشب که حامل روز سعادت بود وقت صبح صادق ازان منزل
بدولت کوچ شده بود و قریب بنیم روز نزدیک بمنزل در سرزمینی که بغایت دلگش و خوش هوا بود
و آبهای بیغش و درختان دلکش داشت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بسعادت تکیه فرموده
بودند و معدودی از مقربان سریر اعلی بخدمت حضور قیام داشتند نظم تازه در خان بفلک خیز
سایه فلک بر سر ظل خدای غلغل مرغوله مرغان راغ . ریخته بر بزم نوای فراغ .
ناگاه از عقب سواری کرم فاقر سیاهی کرد مهر سنبلی که غلام قدیم حضرت جهانبانی بود و از
الطاف حضرت شاهنشاهی بعد ازان بخطاب صفدر خانی بلند نامی داشت ازین سیاهی

سفید روی کونین در و مضمون بود آگاه گشته بعضی اقدس رسانید حضرت فرمودند که اگر این سوار
نویدرسان ولادت نور دیده سلطنت باشد ترا امید هزار سالیم نظم
پادشاهان جهان را سزاوارست اقلیم • مردگانی چنین مرده اقبال دهند •
ازین جانب نیز چایک روان بادرقی از غایت شادی عنانها از دست داده پیش رویدند
و آن سوار خوش سعادت هم نزدیک رسیده از غایت شوق باوازه های بلند شهریار جهان و جهان
بشادمانی جاوید مرده دادند و بطالع نیز جلال از افق امید سر بر زد همان لحظه آن حضرت سر سجده
بر حسب آرزو مید و سروین بهار اقبال بر طبق امید سر بر زد همان لحظه آن حضرت سر سجده
شکر بر درگاه خداوند گاری مانند و جبین نیاز بر خاک خاکری مالی بند نظم
تاج رفعت بر سپهر روی طاعت بر زمین • پای دولت بر سر و فرق منت در سجده
بعد از ادای وظایف شکر معبر و الاستمانه بیارگاه سپهر کارگاه در آمدند چهار چرخ عشرت
و آیین دولت تازه شد و نقاره عیش و شادی بآیین نشاط کیقبادی بلند آوازه گشت بارگاه
ترتیب یافته بآیین بهایونی دلگشتر از جشن کیومرثی و بر زم فریدونی رباع
ای دیده بیا قدرت بی چون بگر • وین بزم از درون دیرون بگر • کز فوق تماشا می دو عالم دار
آرایش این جشن بهایون بگر • جهان پیر برک و نوای جوانی از سر گرفت و عالم دلگیر عشرت
فراموش کرده بیاد آورد نظم ساقیان دست بجام می بغیش کردند خضر را تنه این چینه آتش کردند
این چمنی بود که ساقی بفتح ریخت فرو • که مسیح و خضر از شک گشت گشت • مطربان دستان سحر و معجزات
جادو نو سازهای کونا کون نواختن بنیاد نهادند و پردای رنگارنگ ساختن آغاز نمودند چکیان
دست برشته مقصود در زدن عود نوازان غمهای جهان را کونمال دادند قانونیان از زلف
مراد مار بر بستند نایان کرم نفس نفسهای راست آهنگ بر کشیدند عجبکیان دلهار از زلف
مطلوب در آویختند دایره دستان آینه اقبال در پیش رو نهادند ظریفان شکر قاز رنگ
آمین گرفت نکته سنجان سحر پرداز را زبان سخن آفرین بستند ندیمه نادره حرف در بزله کوپی
لبهای مجلس از باطنه شوق در آوردند و دانش نشان اسکندر پسند و اسطرلاب دانان
رصد بند که علی الدوام از هم نشینان محفل نهانی و هم از ان اسرار آسمانی بودند زایچه طالع مولود
ولادت مسعود را آن ضمیر استراق پذیر ساخته از نظرات کواکب و اتصالات کلی و تفصیل احکام
و عواقب آثار از طول بقا و علو ارتقا بر مدارج سلطنت و معارج خلافت چنانچه رقمی از ان

بر صفی اجمال کشیده می آید معروض داشتند و آنحضرت جهان بینی جنت آسمانی که در علوم ربانی
پای بلند و فکر فلک پیوند داشتند و ضمیر باریک بین آنحضرت آینه دلگشای اسکندر و جام جهان نما
جستیدی بود بدریافت والای خود استنباط عجایب و استخراج ماثر طالع این کار نامه ابروی فرموده
بودند با آنچه دانان دیگر از تاثیرات بساط افلاک و نتائج اجسام و اجرام پی بر میوز غیبی برده بودند مقابل فرمودند
همه موافق و معاضد یکدیگر یافتند و بعد از فراغ این جشن عالی مطابق بشارت غیبی و اشارات ربانی
چنانچه گذارش یافته آن کوهر قدسی را بهمان لقب ارفع و اسم اعظم ملقب و موسوم ساختند و در صحیف
سعادت و صفایح دولت مثبت و مرقوم گردانیدند و بعد از دو سال و چهار ماه تعبیر رؤیای صدق پیرای
بظهور سویت تبارک الله زهی اسم سامی و طلسم کرامی که از آسمان کبریا و سپهر نور و ضیا
فرود آمد و از مشرق تا مغرب فروغ این اسم و پرتو این مستی فرو گرفت و از شریف نام بدایع
انتظام یکی آنست که خدمت اخوی اعظمی جامع کالات صوری و معنوی ملک الشعرا شیخ الفاضل
فیضی در بعضی تحریرات بدیه خود ایراد نموده اند که از غریب مناسبت اسرار حروف که کلمات
عالیایند و در عالم تجرد و ترکیب آثار آن بروجه اتم بحسب تفاوت مدارج و مصاعدا ارتباط و
ظهور می یابد آنست که تینات حروف آفتاب که دویت و بیت و سه عدد است موافقت
بعد و اکبر نظم نوری که زهر عالم آرا پیدا است • از جبهه شاهنشاه و الایدی است •
اکبر که بافتاب نسبت دارد • این نکته زینیات اسم پیدا است • انتهی کلامه و دیگر از لطایف
این اسم جلیل آنست که واقفان رموز جفر و کسیر و عارفان آثار ترکیب حروف و طبایع
شما سان الفاظ و کلمات که از مقامات بطون هویت و ظهور تنزلات خبر دارند و از عالم
نورانیت و ظلمات حروف با عتبر رتبه و از نقطه و امتزاج بالفاظ آگاهند ازین حروف بیت
و هستیخانه اجداد هفت حرف بهر عنصری که از عناصر اربعه منسوب داشته اند و حروف عدالت امتزاج
این اسم کرامی جامع مراتب چهار گونه بوده از جامعیت مدارج جمال و جلال و سایر نفوت فضل و کمال آگاه
میسازد چنانچه الف آتشی و کاف آبی بایادی و را خاکی است و هرگاه اسم بطریق سویت و عنصرت
از حروف فرام آید که عنصری در ان ناقص نبود و عنصر مکرر نیاید هر آینه آن اسم در حذات خود در
اعتدال باشد و اعتدال نشانه ایست که آزاد در حسن سیرت و صحت بدن و طول عمر و ارتقاء دولت
و دوام مسرت خداوند آن نام مدخل تمامست در ضمن این نکته دیگر بر در چرخ ادراک جلوه کر شد که این سعد
اکبر را بر چند اعدا از اطراف پیدا شوند تا بود و پراننده کردند چه ترکیب و نظم حروف این اسم دو حرف

چنانکه آن کاف و باست کاف آبی است و تمنی بالای خود را که آتش است بر میدارد با که باد است و تمنی
 بالا را که خاکست بر آکنده می کند و عارفان تقاطع اسرار را باید که از رموز نکات عالی اشارات این اسم
 بدیع خبردار گشته از فیض سعادت و کرامات مستی بهر مذکر و مذکر صورت زایچه مسعود که
 در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اسطرلاب یونان ثبت یافته بوده نظم
 بنای آسمان سنج رسد بند نکاهی کن بعضی و جرج و پیوند بحسن طالع صاحب قرآن بین
 سعادت نامه هر دو جهان تمامش کن درین فرخنده منشور سعادت بر سعادت نور بر نور
 در وقت نهضت و ایات نصرت اعتصام از حصار امر کوت مولانا چاند منجم را که در معروف اسطرلاب
 و تدقیق نریج و استخراج تقویم و تخریج احکام مهارتی عظیم و مهارت تمام داشت بجهت تشخیص
 زمان سعادت و تحقیق وقت ولادت ملازم درگاه عفت قباب ساخته بودند و چنانچه
 بمسکروالانوسه معروض داشت که باز ارتفاع اسطرلاب یونانی و حساب نریج کور کانی
 طالع سعادت مطالع سنبه استخراج نموده شد و صورت زایچه اقدس اینست

دست که کلاه	زهر کوکبا	عطار و کدو میزان و عقرب	رطل عام سموکا
محصار نوک	سنبه و	نوسه ۴	
میزان و	جوت و	میزان و عقرب	میزان و عقرب

اگرچه سنبه برج ذوجسیدین است مرکب از ثبات و انقلاب اما درین دیباچه اقبال ثبات
 طالع با معان نظر و لمعان مایل به و درجه محقق شده یکی آنکه جزو طالع درجه هفتمت از ثبات
 اول برج و آن باتفاق اهل تخم ثبات دارد دوم آنکه برج ارضی است و ثبات در عناصر منسوب
 بارضی است و این دو دلیلست بر ثبات سریر سلطنت و استقرار مستند خلافت و صاحب
 طالع عطار درین زایچه اشرف بمنزله سعد اکبرست چه مشتری که سعد اکبرست با اوست و عطار در
 کوکبی است با سعد سعد تر کرد و زهره که سعد اصغرست در خانه اوست چنانچه عطار در خانه زهره
 که میزان باشد و منسوب بعقل و دانش و فراست و کجاست و آن هم بحسب تسویه و هم بحسب تسویت خانه

دوم است که تعلق با سبب معاش و قوام زندگانی دارد و فاضله کمال عقل و دانش بر خداوند طالع
 کرده که در امور معاش و معاد عالم را بنور عقل بیاراید و عقد های دین و دولت را بر سر انگشت خود کشاید
 و زهره که بسعادت و میمنت مشهور و بعیش و طرب منسوبست درین طالع آمده و همواره اسباب
 شوق و سرور و مواد ذوق و حضور آماده میدارد و از غرایب آنکه صاحب طالع در خانه معاش
 نشسته و صاحب خانه معاش در طالع و هر دو سعادت ذاتی و عرضی دارند و ایام زندگانی را با
 و کامرانی انتظام می بخشد و مشتری که سعد اکبرست و منسوب بعقل و دیانت و علوهست
 و استقامت طبع و تعمیر عالم نیز در خانه دوست ناظر بخانه چهارم که خانه عافیت است سبب
 عشرت و کامرانی بر وجه اتم تا عاقبه الامر مقارن حال فرخنده نال آنحضرت میدارد و عطار در
 المزاج سبب مقارنه با سعد اکبر سعادت کبری یافته و سعادت افزوده دلالت کرده بر آنکه
 صاحب طالع بعلمهست و ستمو منزلت بر همه فایق باشد و بار باب عقل و دانش و اصحاب
 فطانت و ذکا بحالست نماید و دانشوران روزگار و دانایان هر فریت ملازم درگاه دانش پناه
 او باشند و هنرمندان روی زمین ترک اوطان نموده احرام طواف آسمان رفیع او بندند
 و آنچه در ضمیر الهام در و داد پر تو حضور اندازد موافق عقل و مطابق نفس امر باشد و ابواب
 نصفت و معدلت بر روی عالمیان گشاده در جمیع امور حفظ مراتب و دیانت و صیانت
 نماید و در اختراع مبانی عمارت عالی که در ملوک گذشته را کمتر دست داده باشد همت بکار
 و در آن عمارت دلپسند با انواع خوشحالی و ترقی و اصناف آزادی و بیغی بگذراند و از جمله
 غرایب آنکه زهره در خانه عطار دست و عطار در خانه زهره و نه سعادت جمع شده یکی
 سعادت مشتری دوم سعادت زهره سیوم سعادت عطار که از سعدین کسب کرده و این
 بغایت نادر افتد و نیز اعظم عطیه بخش عالم که نظام بخش امور جهانست علی الخصوص کرامت
 فرمائی جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار در خانه سیوم در برج ثبات واقع رفعت و جلالت
 و عظمت و شوکت موهبت نموده و چون از بسوط برآمده و بشرف دارد و شرافت روز افزون
 ساخته و چون ناظرست بخانه انهم که خانه اسفرت همواره در سفر ایات فتح و ظفرش سر بلند
 بوده از آسیب و آشوب زمان در کف حفظ و صراست روشنی بخش جهان باشد
 و خانه سیوم که با قربانست یافته عقربست از اقارب عمارت خبر داده و زحل در آنجا

آن نزدیکان دور را بخوست و نکایت بهادیه ضلالت و طمات رسانیده و قوس و قزح را بعت و آن خانه عواقب کارها و مشتری که صاحب اوست نظر تدبیر دارد و متصلست بعطار و مسعود و خود مسئله خود دست در هر کاری که توجیه فرماید با سانسترین روشنی انصرام یابد و عاقبت کارش بکامروالی باشد و خانه پنجم که خانه فرزندانست جدی است و آن برجیت بسیار فرزند و مرغی که گوکب سپاه است در آنجاست و که خدای طالعست که مدار قانون عمر بروست و از جلال امور آنکه این گوکب الجیش در بیت الشرف است در وجه و مسئله و در بجان و ادر جان و اثناعشر به خود از عمر دراز بر و مند کرد و از بسیاری اولاد و احفاد بهره مند سازد و از فرزندان بر خوردار کارگاهار اعتضاد بخش و سپاه کیتی پوی را کامیاب ظفر و نصرت دارد و از جمله اتفاقات حسنه آنکه در زایجه طالع صاحب قرانی نیز مرغی در پنجم بود چنانچه در ظفر نامه ایراد یافته و حکمت پروران تجربه کار در طالع سلاطین قوت مرغی اعتبار کرده اند و درین زایجه قوی حال قدسی مثال زیاده از طالع صاحب قرانی آنست که این گوکب و اولاد در بیت الشرف با قوتها که گذارش یافت چنانچه این معنی از جلالت قدر و بزرگی شان و بلندی رتبت و رفعت و نصرت و تسخیر ممالک آگاه میسازد و اینماید که صاحب طالع هر چند در از عمر شود جاه او بیشتر و بهتر از ایام شباب باشد و ماه که واسطه تاثیر علویات بسفلیات زاید النور آمده بدولت روز افزون و بهمنی مینماید و هیلاج جسم اوست که مثابه روحست و مربی بدن در خانه پنجم است متصرف از مرغی به تلیث زهره و کاه و دوام صحت و تندرستی مزاج و قوت بدن کشته و خانه ششم دولت منسوب بشکر و صاحب که زحمت در سیوم واقع شده که خانه اعوان و انصار است و راس دروست لشکر یار از از خیل مخلصان و فدایان داشته و دستسایح حوتست بدرجه هفتم که جد هر هز است و از مسئله و ادر جان اوست مخدرات حریم عصمت را در لوازم رضا جویی و آداب خدمتکاری ثابت قدمی عطیه نموده و از نیکو خدمتی کامیاب دولت و سعادت ساخته و خانه هفتم حمل است صاحب مرغی که سعادت مذکوره دارد و ناظر بطالع بنظر تلیث است اشارت بر حمایت الهی نموده و در خوف و مکامن خطر و خانه نهم خانه سفر است صاحبش زهره در طالع قرار گرفته مواد سه و جمعیت جوهر در سفرهای دور آمده میدارد و موجب از دیاد ملک میگرد و دهم السعاده در و تدعاشرت خانه دولت و اقبال است و صاحبش عطار و مسعود ناظر بنظر تلیث و همچنین سعد اکبرست ناظر بنظر تلیث بر سلطنت عظمی و کمال عقل و عدل دلالت کرده و خزان روزگار را در حیطه تصرف و قبضه

اقدار در آورده و خانه یازدهم که خانه امیدست صاحبش قمر زاید النور در پنجم طالع بواسطه نظر تلیث بطالع سبب حصول امانی و آمال شده و در خانه دوازدهم که خانه دشمنانست و نوب جاکر فتنه در خواری و نگوئساری اعدای دولت ابد پیوند اهنام دارد و هر بی دولتی را که از قبله اطاعت روگردان شده بیادیه فنا سرگردان ساخته صاحبش که نیز اعظم است در خانه سوم که جای اعوان و انصار جای گرفته بسیاری از مخالفان پشیمان ساخته در سلک بندگی و جانبیاری در آورده و از غرایب این طالع آنکه عاشر که خانه دولت و سلطنت است جزا است که خداوندش صاحب طالعست و مقرر که هر صاحب طالع میخواهد که منسوب خود را بر تبه بلند رساند لیکن بواسطه موانع از قوت بعقل نمی آید و درین طالع مسعود آن خانه جای دولت و سلطنت واقع است هرگاه که دولت در خانه خود داشته باشد چه گونه از منسوب خود دریغ دارد و تصور زایجه طالع آسمان پری حضرت شاهنشاهی محل از احکام بطرز اختر شناسان هند و سمان طالع سعادت مطالع آنحضرت بموجب حساب بنجمن هند اسد قرار یافته که برج ثابت و کمال غلبه و ستیلا و ضلوت استعلاد دارد و نیز اعظم که از جمیع افراد عالم نظر تربیتش بسلاطین بیشتر است صاحب طالع واقع شده و این نشایت روشن که صاحب طالع بر شهریاران نامور و فرماندهان بزرگ قدر غالب و مستولی باشد و در روز و قوایم سلطنت و ابالتش است حکام و استقامت پذیرد و قوا عد رفعت و شوکتش با استقرار و استقامت انجامد پنجه قهرش دست گردن کشان بدسکال ناب دهد و آوازه کوس نبردش زهره صفدران شیر مرد را آب سازد و صورت زایجه قدس بموجب تحریر عمده بنجمن هند و سمان جو تکرای که از ملزمان عبیه شاهنشاهی بود فرموده

کلک تصریح می شود

سپه سالار	اسد و ک	خورشید
عقرب ده ط		ده ط
مهر و ک	دلو و ک	حیدر و ک
قمر و ک		قمر و ک

با وجود کمال یقینی و بی تکلفی حضرت شاهنشاهی چندین شعله عظمت و جبروت که از پیشانی سطوتش می تابید دلالت میکند که قول بنجمن هند و سمان طالع اشرف اسد میگویند نزدیک بواقع باشد و در کتب احکام این طبقه مقررست که صاحب این طالع بسیار مال و غالب بر دشمنان

و بخشاینده بر کنایه کاران باشد و بآیین عدل و انصاف گراید و کارها با عقل قوی و رای متین خود
سرانجام دهد و بسفر مایل بود و از سفر بهر مند باشد و صاحب فرزندان از چند رضا جوئی شود
و مشتری و زهره در خانه دوم فراهم آمده صاحب طالع را بفقون هنرمندی و انواع دانشوری همون
کنه و چون سعدا کبر در خانه عطار دست بعطیه حسن صورت و تناسب ترکیب عنصری و خجسته
سخن و آراستگی مجلس و خود عالی و اندیشه بلند در خدا شناسی و یزدان پرستی و نیکوکاری
و انتظام هر کاری از روی شایستگی مما ساخته و زهره در سنبله بآرایش مخدرات سرادق اقبال
و افزایش پیرایه حسن و جمال ابراهیم نموده و نیز اعظم چون در رسوم است هر چه خواهد از کارهای بزرگ
بی ملاحظه کسی بجای آورد و توانا باشد و برادران بپایه او نرسند بلکه نجم طالع اخوان محترق گردد
و جهانیان بر هواداری او متحد و متفق باشند و چون عطار در رسوم است هنرمند و کاروان بوده
به بیکاری خوش نداشته باشد مشقت کش و دشمن کش گردد و در آفتاب و دیگر فئون حکمت با
دقیقت در مرتبه ذوق و وجدان باشد و چون در میزان است مشهور آفاق گردد و کارهای پسندیده
فرزادان میدانسته باشد و در ازمنه ممتده جهانی و جهانیانی کند و تدبیرات صایبه و افکار دقیقه نماید
و زحل چون در رسوم است آسایش و آسودگی فراوان بیند و خدمتکاران رضا مند بیجا باشد داشته باشد
و باشجاعت ذاتی بعقل کامل خود کار کند و چون میزان در شرف است صاحب خزان عالم شود و چون
در سایه کرانمایه آفتاب جهانیان است خزان بی کرانش مدتهای مدید و عهدهای بعید در قرار نماید
و سفرهای دلخواه بحاکمانی و کامستانی کند و از بزرگتر در روی زمین نباشد و جانوران سیاه رنگ
عظیم جثه بر درگاه او باشند هر چند بس و سال بزرگ گردد و قدر او بزرگ تر شود و کثرت سپاه
و کمال دولت و جاه بی مشقت و تردد او را حاصل آید و بدولت و اقبال و درگاه بماند چه ازین بطریقی
کوکی نیست بسط سعادت و استقامت سلطنت و امتداد زمان از عطیه های اوست و نیز اعظم
و عطار در دریک بر چند دوست پرورد دشمن گاه باشد و آیین دوستی و دشمنی نیکو داند
و مزج در قوس است جهانیان او را ستایش کنند چه در مثلث طالع و در بیست و دست خود است
دوستی قوی حال که آن سعدا کبر است اندیشه و غمهای طوایف عالم دور کند و خوش دلی و کامروا باشد
و بقوت صوری و معنوی و ذاتی و عرضی بزرگ بزرگان و پادشاه پادشاهان شود و پرتو تهرتس
عالمگیر گردد و وصیت عظمتش از کران تا کران برسد بسیاری از سلاطین و حکام در تحت حکم او باشند
و از او اندیشه شک بوده مطیع و منقاد گردند و چون در خانه مشربیت و نیز اعظم بر نظر دارند و دران

جهان سر بر خط فرمان او باشند و خاک آستانش سجده گاه اطاعت خواستند و قدر ششم است
دشمنان او بزرگان باشند اما با او در باب باره و فقر و عظمت او نیارند و همیشه دوستی او را
ترتیب دهند تا باقیاس انوار وفاق او از آفات سلامت بمانند و چون در جدی است و وبال دلالت بر ضعف
حال دشمنان کند و خداوند طالع را موافق مزاج آید که فصل خصوصیات موافق عدل و مطابق نفس امر
کند و تحقیق او باین مختلف و مشارب متفاوت نموده هر طایفه را بیکوکاری را بهری نماید و خواهد که
عالمیان از نسب آباد و تعلیم برآمده بجاده قویم تحقیق گرایند و چون مشتری بر و نظر میکند قدرت و قوت
پادشاهی او زیاده از اندازه قیاس باشد و صاحب فرزندان شایسته گردد و چون زهره ناظر است
عفایف بزرگ منش خجسته گردد و در خدمت او بفرمای دراز باشند و از رضا جوئی فرزندان نیک نما
کامرانی شود و مضابطه چند از کتب حکمای هند و ستان که دلالت بر جلالت قدر این زایچه قدسی میکند
نیز ابرامی باید چون دوازدهم قمری از کواکب سیاره واقع شود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد
و غبار عارضه بدامن عافیت او کمتر رسد و چون در عین قوت بود و شهادت اهنراز و سعادت شرف
داشته باشد پادشاهی بزرگ باید و بطول حیات و وفور برکات در منازل عالی اساک
و اما کن و الا بنیان مستر آرای گردد و چون درین زایچه دوازدهم مزج است حصول این معنی
بر وجه کمال رود و صاحب عساکر منصوره گشته در معارک رزم صف شکن و دشمن شکن
باشد و بر هر کس نظر خشم اندازد که داخه سطوت جلال گردد و چون دوازدهم نیز اعظم کوکی
مسعود واقع شود مولود کرامی پادشاه سلیم طبع سخن گذاردنش پذیر قوی حال صاحب اقبال
بود و در جایی که دلیران نبرد و مردان مرد مستویم شوند صاحب این سعادت هرگز مترنزل نکرد و پای
و فار در دامن تکمین و پردلی کشیده دارد و زایچه توهم و شایبه تغییر ساخت احتیاط او راه
نیاید و درین مقدس و در دوازدهم اتفاق افتاد افاضه سعادت می نماید چون صاحب
طالع نیز اعظم باشد و در رسوم واقع باشد مولود اشرف را بمرتبه سلطنت عظمی رساند چنانچه
درین دیباچه سعادت پر تو ظهور دارد و چون مشتری و عطار و زهره هر سه ناظر باشند کشور
کشایی و فرمان روایی مولود مسعود آگاهی بخشند چنانچه درین لوحه نکارین چراغ دولت
می افروزند و اگر جزو طالع قمر در نه بهر برج باشد و چهار کوکب یا زیاده بقمر ناظر بیست و دو سلطنت
بصاحب طالع متعلق شود و مالک فراوان در حیطه تصرف و قبضه اقتدارش استمرار پذیرد
و درین طالع با وجود بودن جزو طالع و بودن قمر در نه بهر خود قمر را پنج کوکب ناظرند نیز اعظم سعدا کبر

[illegible]

بشركت نیر اعظم و
مریخ و اشا عشره
طالع نیر اعظم است
و سه دقیقه و سی
و پنج درجه و هفتاد و دو
درست درجه و چهار
مرکز خانه دوم بیست
و چهار درجه و ربث مثلث
عطارد و اورجان قمر
خانه قمرست و این در
و سیزده دقیقه و سی و
و سهم الرجا در دوازده
میزانست و غیر واجبات
بیست و هشت درجه و
مثلث اش عطارد است
عشره و هفت بهر عطا
و این درجه مؤث است
و سه ثانیه عقرب است و سه
الدین مغربی سجده درجه
دوازده دقیقه و سهم الاح
و چهل و پنج دقیقه و پنجاه
و یک دقیقه عقرب است و
و ربث مثلث مریخ است
و مستوی برین خانه مریخ
البر در دوازده درجه و بیست

هفت درجه و یازده دقیقه قوس است و خانه و نه بهر
رب مثله اش مشتری بشرکت شمس و خدمت زحل
و نه بهر مشتری و هفت بهر زحل و بهبوط راس و وبال
نحو شری از زحل و این درجه مذکورست و قیمه و از نحو
ت و هشت درجه و سی و نه دقیقه و بیست و سه ثانیه
ثانیه جدی است مرکز خانه ششم بیت و شش
ل و شرف و حد مریخ و وجه شمس و رب مثله اش
نه بهر عطارد و ادرجان و اثنا عشریه و بهبوط مشتری
مریخ است بشرکت زحل و قمر و این درجه مذکور و نیزه
ست و نه دقیقه و سیزده ثانیه دلوست و سهم بیست
دقیقه جدی است و سهم موت الاخوه در دو درجه
و هشت درجه و سی و شش دقیقه و دلوست خانه و
بشرکت زحل و خدمت مشتری و وجه قمر و در بجان
و وبال شمس است مستولی برین خانه زحل است
و است مستولی برین خانه زحل است بشرکت
عطاردست سهم الالفه و البقار و الثبات و الحمیه در بیست
و هشت درجه و چهل و سه دقیقه و موت
و در بجان و ادرجان و رب مثله اش مریخ است
اثنا عشریه زحل و بهبوط عطاردست مستولی
فی از قمر و این درجه مذکور قیمه و خالی از نحوست و هشت
دقیقه حمل است و سهم الشجاعة در دو درجه و پنجاه و سه
ت درجه و یک دقیقه حمل است خانه مریخ و شرف
و وبال زهره است و رب مثله اش مشتری
بهر شریست مستولی برین خانه مریخ است
به مذکور و نیزه و از درجات اوبارست سهم الولد المذکور

بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل و وجه و در بجان مرغ و نه بهر مشتری و ادر جان و هفت سپهر
مرنج و اثنا عشره قمر و وبال زحل است و این درجه مذکرت و از نخوت خالی و مستولی برین
طالع نیر اعظم است بحی از شرکت زحل و زهره و برج سنبله در بیت و شش درجه و بیت
و سه دقیقه و سی و هفت ثانیه و سهم الولد بقولی در بیت و سه دقیقه و سهم المال در بیت
و پنج درجه و هفده دقیقه و سهم موت الاب در بیت و چهار درجه و بیت و سه دقیقه و سهم الاخوه
در بیت و درجه و چهل و هفت دقیقه و سهم عد الاخوه در چهار درجه و دو اذنه دقیقه سنبله است
مرکز خانه دوم بیت و هشت درجه و چهل و سه دقیقه سنبله است خانه و شرف عطارد
و حد زحل و رب مثلثه اش قمرت بشرکت و خدمت مرنج و وجه عطارد و در بجان زهره و نه بهر
عطارد و ادر جان قمر و اثنا عشره نیر اعظم و هفت سپهر و بهبوط زهره و وبال مشتری و مستولی برین
خانه قمرت و این درجه مذکرت خالی از ظلمت و نور و نخوت و سعادت و مشتری در پانزده درجه
و سیزده دقیقه و سی و هفت ثانیه و عطارد در بیت و پنج درجه و بیت و چهار دقیقه میزان است
و سهم الرجا در دوازده درجه و پنجاه و سه دقیقه و سهم النصره و الظفر در یک درجه و هفده دقیقه
میزان است و غیر واجتماع مقدم در بیت و چهار درجه و پنجاه و دقیقه میزان است مرکز خانه سوم
بیت و هشت درجه و یک دقیقه میزان است و خانه زهره است و شرف زحل و حد مرنج و رب
مثلثه اش عطارد و شرک زحل و خدمت مشتری و وجه مشتری و در بجان و نه بهر و اثنا
عشره و هفت بهر عطارد و ادر جان و بهبوط نیر اعظم و وبال مرنج است و مستولی برین خانه
و این درجه مؤنث است و مضیه و خالی از نخوت و سعادت و زحل در ده درجه و چهل دقیقه و سی
و سه ثانیه عقربت و سهم الغیب در هفده درجه و پنجاه دقیقه و سهم السعاده بر قول بطليموس و محی
الدین مغربی سجده درجه و نه دقیقه و سهم الاصدقا و الخیر و سهم العبد بقولی در بیت و سه درجه
و دوازده دقیقه و سهم الامراض بقولی در هفده درجه و بیت و یک دقیقه و نیر اعظم در صفر درجه
و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیه عقربت مرکز خانه چهارم بیت و هفت درجه و بیت
و یک دقیقه عقربت و این و نه قایم است و خانه مرنج و حد زحل و وجه و اثنا عشره و وبال زهره
و رب مثلثه مرنج است بشرکت زهره و خدمت قمر و در بجان عطارد و نه بهر و هفت بهر مشتری
و مستولی برین خانه مرنج است و این درجه مذکرت و خالی از نخوت و سعادت و سهم السفر
البر و دوازده درجه و بیت و هشت دقیقه قوس است و سهم الخصومات در بیت و هفت درجه

وسی و دو دقیقه عقربت مرکز خانه پنجم بیت و هفت درجه و یازده دقیقه قوس است و خانه و نه بهر
مشتری و شرف ذنب و حد مرنج و وجه زحل و رب مثلثه اش مشتری بشرکت شمس و خدمت زحل
و در بجان شمس و ادر جان زهره و اثنا عشره مرنج و نه بهر مشتری و هفت بهر زحل و بهبوط راس و وبال
عطارد است مستولی برین خانه مشتری است و نحو شرکی از زحل و این درجه مذکرت و قمر و زحل
و سعادت خالی سهم السلطنه و الملك در بیت و هشت درجه و سی و نه دقیقه و بیت و سه ثانیه
و قمر در نوزده درجه و چهل و هشت دقیقه و چهارده ثانیه جدی است مرکز خانه ششم بیت و شش
درجه و چهل و هشت دقیقه جدی است خانه زحل و شرف و حد مرنج و وجه شمس و رب مثلثه اش
قمرت بشرکت زهره و خدمت مرنج و در بجان و نه بهر عطارد و ادر جان و اثنا عشره و بهبوط مشتری
و هفت بهر و وبال قمرت مستولی برین خانه مرنج است بشرکت زحل و قمر و این درجه مذکرت و نیر
و نحس است و راس در بیت و هفت درجه و بیت و نه دقیقه و سیزده ثانیه دلوت و سهم الحشم
و الاساری در بیت و چهار درجه و چهل و چهار دقیقه جدی است و سهم موت الاخوه در دوازده درجه
و یک دقیقه دلوت مرکز خانه هفتم هفت و هشت درجه و سی و شش دقیقه دلوت خانه و
و اثنا عشره زحل و رب مثلثه اش عطارد و شرک زحل و خدمت مشتری و وجه قمر و در بجان
زهره و ادر جان و نه بهر عطارد و هفت بهر مشتری و وبال شمس است مستولی برین خانه زحل است
بشرکت عطارد و نحو شرکی از مشتری و وبال شمس است مستولی برین خانه زحل است بشرکت عطارد
و این درجه مذکرت مظلمه و خالی از نخوت و سعادت سهم الاله و البقا و الثبات و المحبه در بیت
درجه و هشت دقیقه حوت مرکز خانه هشتم بیت و هشت درجه و چهل و سه دقیقه حوت
خانه و نه بهر مشتری و شرف زهره و حد و در بجان و ادر جان و رب مثلثه اش مرنج است
بشرکت زهره و خدمت قمر و حد و هفت بهر و اثنا عشره زحل و بهبوط عطارد است مستولی
برین خانه زهره است بشرکت مرنج و نحو شرکی از قمر و این درجه مذکرت و خالی از نخوت و قمر
است و سهم الشرف در بیت درجه و هشت دقیقه حل است و سهم الشجاعة در دوازده درجه و پنجاه و سه
دقیقه حل است مرکز خانه نهم بیت و هشت درجه و یک دقیقه حل است خانه مرنج و شرف
نیر اعظم و حد زحل و بهبوط و ادر جان و وجه و وبال زهره است و رب مثلثه اش مشتری
بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل و در بجان و نه بهر مشتری است مستولی برین خانه مرنج است
بشرکت مشتری و نحو شرکی از زحل و این درجه مذکرت و نیر و ادرجات او با رست سهم الولد مذکرت

بقولی در بیست و سه درجه و نه دقیقه ثور است و سهم السفر البحرست در دو درجه و سی و شش دقیقه و سهم الام در پنج درجه و صفر دقیقه ثور است مرکز خانه دهم بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقه ثور است خانه وادرجان زهره و شرف و رب مثلثه اش قمرست بشرکت زهره و شرف و پنج درجه و در بجان زحل و نه درجه و هفت بهر عطارد و اثنا عشر نوبه و وبال مرجع است مستولی برین خانه زهره است بشرکت نام قمر و شرکی از مرجع و این درجه مذکور و نیره و خالی از نحوست و سعادت سهم السعادة بر قول غیر بطلمیوس و محی الدین مغربی در نه درجه و بیست و دو دقیقه جوزا است سهم العقل والنطق در نه درجه و پنجاه و یک دقیقه جوزا است و سهم المرض در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقه جوزا است و سهم الولد المذکر بقولی در بیست و نه درجه و چهل و هفت دقیقه ثور است و سهم الورع در چهار درجه و صفر دقیقه و سهم الاطلاق در نوزده درجه و سی و شش دقیقه و سهم الاعداء بقولی در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقه جوزا است مرکز خانه یازدهم در بیست و هفت درجه و یازده دقیقه جوزا است خانه و نه بهر عطارد و رب مثلثه اش اوست بشرکت زحل و خدمت شری و شرف راس و حد و در بجان زحل و وجه شمس و ادرجان مشتری و اثنا عشر و هفت بهر زهره است و این درجه مؤنث و خالی از سعادت و نحوست سهم العواقب الامور و سهم التزویج در چهار درجه و سه درجه سر طانت مستولی برین خانه عطارد است بشرکت زحل مرکز خانه دوازدهم بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقه سر طانت خانه و وجه قمر و شرف و نه بهر در بجان مشتری و حد و وبال زحل است و رب مثلثه اش مرجع است بشرکت زهره و خدمت قمر و ادرجان و اثنا عشر و هفت بهر بهر ط مرجع است مستولی برین خانه قمرست بشرکت مشتری و مرجع و زحل و زهره و این درجه مؤنث و نیره خالی از سعادت و نحوست و ذنب در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیه است سهم العلم والحلم والقلب والنصره در سجد درجه و بیست و دو دقیقه و سهم الولد بقولی در دو درجه و چهل و نه دقیقه و سهم الخوف والشدّة در بیست و دو درجه و یازده دقیقه و سهم الحیوة در دو درجه و نه دقیقه و سهم الالب در سجد درجه و بیست و دو دقیقه است و درین زایچه هبلج اول خبر و اجتماع مقدمست پس سهم السعادة پس درجه طالع و کد خدا از قمر هبلج اول زحل است پس مشتری و از قمر سهم السعادة اول مشتری است پس زحل و از قمر درجه طالع اول شمس است پس مرجع شرح احکام این زایچه بدیعه که هیکل باوری انجم و افلاک و تعویذ تمارک قرون و احوال چون اساس زایچه قدسی استحکام یافت شرح اندکی از بسیار احکام بدایع انتظام این زایچه

مقدّم تا کزیر است احکام خانه اول چون مرکز طالع از آنست که خانه نیر اعظم است دلالت میکند بر علو فطرت و بهاد و بودن هیکل مقدس قوی و توانا و بزرگی سرو فراخی پستان و کتف و کتف و قدرت و سلطنت و شهادت و عظمت و مهابت و حسن منظر و قوت و دماغ و چون اکثر درجات طالع از برج سنبله است که خانه و شرف عطارد است که در خانه زهره در دوم طالع است و متصل مشتری و در حد و مثلثه خود است باید که در همه امور مالی و ملکی بنفس نفیس خود باز رسد و بتدبیرات درست سرانجام مہام خود نماید و چون مستولی برین طالع شریف نیر اعظم است بشارکت زحل سلطنت تمامی ممالک هندوستان و بعضی از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلق گیرد و چون بحسب مقام بیستم صاحب زحل است پادشاهی هندوستان مقدم باشد بر اقلیم رابع و چون صاحب مرکز دوم که عطارد است متصل بصاحب طالع شده دلالت کند بر آنکه ملک و مال باسانی دست دهد و بود طالع و سهم السعادة و خبر و اجتماع مقدم از بروج کثیره المطالع دلیل قوی بر درازی عمر و امتداد سلطنت باشد احکام خانه دوم چون مرکز خانه دوم سنبله است که خانه عطارد است متصل شمس و اکثرش از میزان که خانه زهره است و او در طالع است که خانه و شرف عطارد است دلالت کند بر آنکه مالی و ملک از عمر حسن تدبیر و عقل کامل حاصل شود و پانده منصب پادشاهی باشد و بودن مشتری درین خانه در حد خود و اتصال عطارد و با و مقوی این معنی است و با آنکه در ابقوت عقل و افرا این صاحب طالع در انتظام امور ملک و مال کوشند و بتدبیر خود بلکه اندیشهای ایشان پیش تدبیر حد و زمان نماید و چون صاحب دوم در طالع خزان بی حساب او راجع شود و چون مشتری درین خانه است مال را در مسالک رضای ایزدی صرف کند و در مرضیات خدای نگاه دارد و نظام احوالش روز بروز دولت افزا تر باشد و بودن مشتری در حد خود دلیل طول عمر گرانی است چنانچه فرزند زادهای گرانی در یابد و این سعادت منشان بنظر تربیت او بزرگ حال شوند و زحل چون در دوم است و در شرف مرکز نقصانی بخزان معموره او رسد و هبلج که جزو اجتماع مقدم است درین خانه است درین مقوی این معنی است و کد خدا که زحل است در شرف خود و ترکیبش که مشتری است در اینجا آمده عطیه عمر از عمر دو کد خدا و سوم که مرجع است از عمر طبیعی که صد و بیست سالست متجاوز باشد بودن قمر مستولی برین خانه مؤیدی دیگرست برای این سعادت احکام خانه سوم چون صاحب طالع در سیومست دلالت کند بر کمال حلم و استی و دو قار و اعزاز و امداد اقربا و این گروه از کتب بینی مقام یکجندی نباشند اما چون آن مرکزی که صاحب طالع در دست خانه مرجع و مثلثه و حد و وجه در بجان

اوست و او در پنجم طالع است که خانه فرج و شرف اوست و در مثلثه و وجه مشتری و در جان و در جان
 اوست و او در پنجم طالع است و اندیشه های نادرست این طبقه موجب زیاده و جاه و سبب مزید
 دولت صاحب طالع گردد و چون اوایل سیوم که تعلق بر دران دارد و مورد سطوت نیز اعظم
 دلیل است بر آنکه برادران در جنب شکوه ذات اقدس در حساب نباشند و از پیمان غصه
 شربت و آبسین در کشند و او اسط و او آخر سیوم که تعلق با خوان و انصار دارد و محل سهم
 السعاده است بقول بطلمیوس و نیز وجه نیز اعظم است و او شریک که خداه است و نیست
 بر آنکه دوستان و مخلصان بر بساط یکدیگر و جان سپاری بوده در آداب و دلخواهی ثابت
 باشند و از طرف صاحب طالع بسعادت و دولت رسند و چون این محل از خانه سیوم
 تعلق مریخ دارد که در شرف خودست و آن خانه فرج و خانه زحل که که خداه مقدمست و آن نیز
 در شرف خودست و دوستان همه با شکوه و شوکت باشند و بودن زحل مستولی بر این خانه
 که که خداست و واقع در شرف دلالت نام برین امور دارد و بودن صاحب سیوم در پنجم دلیل
 بر انتظام احوال فرزندان گرامی و آنکه نقل و حرکت نزدیک و دور بسیار روی نماید که موجب
 انبساط خاطر گردد و از غرایب آنکه سهم الغیوب با اتفاق سهم السعاده بر قول بطلمیوس و محی الدین
 مغربی در یک جا جمع شده که درجه هجدهم عقربست که داخل خانه سیوم است و این طالع
 کمتر افتد دلالت قوی میکند بر آنکه پیوسته از عالم غیب سعادت بر سعادت روی دهد و هرگز
 دلیل متین است بر اطلاع خفایای امور و آنکه ضمیر نیزش مورد ظهور معینات باشد احکام خانه
 چهارم چون صاحب مرکز این خانه مریخ است و در شرف و وجه مثلثه خود و حد مشتریست
 و او مستولیت برین خانه و نیست بر آنکه در اول مرتبه ملک بسعی لشکریان در تصرف در
 و چون این خانه برج ثانیست و صاحبش در شرف ناظر بنظر مودت همیست بلکه تصرف
 اولیای دولت باشد و هر چه در تصرف در آید باید ارب بود و چون هشتم چهارم باعتبار این
 که از اول عقربست جزا است که صاحبش در تحت شعاع نیز اعظم مختفی است دلالت کند بر آنکه
 چون صاحب طالع بسن تمیز رسد سلطان عظمی ظهور کند و والد ماجد مولود مسعود
 درین هنگام روی بکمون بطول آورده اقدام بشهرستان جاودانی نماید و چون اکثر این خانه
 از برج قوس است و صاحب جد در دوم طالع مولود دوست دارد و حق گزار پذیر باشد و از ملک پدر
 روزی مند گردد و احکام خانه پنجم چون صاحب اکثر خانه سیوم که تعلق بمجانب و مخلصان و معاونان

دارد یعنی مریخ در پنجم است و در شرف و نیست بر جلال احوال فرزندان مولود و اخلاص و ارتباط
 ایشان و چون مستولی برین خانه زحل است که در شرف و مثلثه که خداه خودست و مشتری
 که در وجه مثلثه خودست و شریک با که خدا و صاحب مرکز این خانه است دلالت کند بر آنکه فرزندان
 مولود سعادت پذیر و معین دولت گردند و مادرک ادب از زمین رضامندی بر نگیرند و نظر
 که بر مزاج مریخ و مشتری و منفار الدجاجة که بر مزاج مشتری و زهره است و درین خانه دلیل
 قوی بر فراوانی صید مسرت و سعادت است احکام خانه ششم چون صاحب این خانه که
 زحل است در شرف خودست و راس درین خانه دلالت کند بر دوام سرور مولود و حصول مال و
 فراوان و استقامت صحت عنصر و اعتدال مزاج و احیاناً اگر اندک عارضه پیرامون مزاج
 گردد بی شایه است و بصحت کامل انجامد و چون مستولی برین خانه مریخ است بشکرت زحل
 و هر دو شرف خد شکاران و ملازمان سعادت مند فراهم آیند احکام خانه هفتم چون صاحب مرکز
 خانه هفتم زحل و در شرف صاحب طالع را در اوایل جوانی پردیگان سرارده از دواج از غلغلان
 فرمان دهان هند باشند و چون زحل در بیت و دوم است دلیل باشد بر آنکه این عصمت آن در
 عفت از احکام مال گزار در خانه معمور سازا باشند و چون سهم الالفه و المحبه درین خانه است
 بر مزید التذاد الف و مودت کند خصوص که سهم الالفه در حوتست که خانه مشتری و شرف
 زهره است احکام خانه هشتم چون مرکز این خانه از حوتست و صاحب او مشتری در دوم
 است در حد و مثلثه خود و سهم الشرف درین خانه است و مستولی برین خانه زهره است بشکرت
 مریخ که در شرف و نیست بر عدم خوف و خطر و بحفظ و صیانت ایزدی مأمون بودن احکام
 خانه نهم چون مرکز این خانه از برج حل است و خداوند او که مریخ است در شرف و فرج و مستولی
 برین خانه مولود مسعود از سفر کامیاب بود و سفرهای دورش متضمن تسخیر و لایق باشد احکام خانه
 دهم چون مرکز این خانه از ثور است که خانه زهره است و مستولی برین خانه دلالت کند بر سعادت
 نامه در ریاست عامه که عبارت از پادشاهی عظیم است و آنکه این منصب والا در قبضه اقدار
 صاحب طالع است و پذیرد خصوص که این خانه شرف قمر است و قمر ناظر با و و بطایع با نظر تمام
 دوستی و چون سهم السعاده بقول جمهور درین خانه است دلیل است بر کمال طالع سعادت
 و از دیاد دولت و آنکه اکثر اوقات در سرانجام و انتظام مهام ملک و ملت باشد و چون سهم العقل
 و النطق درین خانه است دلیل است بر آنکه عقل و سخن او پادشاه عظیم و سرور و فرمان

و چه باعتبار آنکه این زایچه برخلاف زایجهای دیگر مبتنی بر زنج ایلخانی است

م. الترتیب و تدبیر	در این کو	م. الترتیب و تدبیر
سند	سند	سند
م. الساده و م. م. م.	جور	جور
م. الساده و م. م. م.	جور	جور
م. الساده و م. م. م.	جور	جور
م. الساده و م. م. م.	جور	جور

بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و یونان هندوستان در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی گردیده از دانش نشان روزگار را گمان میشود که این اختلاف میان اخترشناسان هندوستان و فلک پیمایان یونان واقعست که یکی طالع آنحضرت را اسد میگوید و دیگر سبده قرار میدهند بنا بر آنست که حکما را در حرکت فلک البروج اختلافت جمهور حکمای متقدمین و ارسطو بر آنست که فلک هستم را حرکت نیست و ابرخس حکیم قایل شده بحرکت اما تعیین مقدار نکرده و بگوید گفته که حرکت او در صد سال یک درجه است و درسی و شش هزار سال دوره تمام کند و اکثر حکما بر آنست که در هفتاد سال یک درجه قطع کند و در بیست و پنج هزار سال و در بیست سال دوره تمام سازد و طالع از حکما میگویند که در شصت و سه سال یک درجه قطع کند و تا بیست و دو هزار و شصت و هشتاد سال باشد و سبب چندین اختلاف اسباب و آلات رصدی و تفاوت در غرض و دقت انظار است و تحقیق آنست که حکمای متقدمین بحرکت ثوابت از جهت کمال بطو مستقر نشده اند و سبب آنکه مدت عمر و فائز نکرده زمانی که مقدار حرکات ثوابت را احساس توان نموده نیافته اند پس در وقت تعیین بروج صورت اسد که از اجتماع چند کوکب ثابت متوهم میشود محاذی و مقابل و جزئی از فلک الافلاک بود که الآن بحرکت فلک البروج از ان جزو انتقال نموده بر وجهی که صورت سبده در ان زمان در ان موضع بود استقرار یافته و همچنین سبده بموضع میزان و میزان در مکان عقرب تا آخر بروج پس حساب میخان هند بر وفق رسد حکمای متقدمین است که مبتنی است بر عدم حرکت ثوابت و حساب رصد جدید بر اعتبار حرکت فلک البروج که مستلزم انتقال صورت اسد است بموضع سبده و مقدار باب تفاوت در میان این دو حساب هفتده

باشد و بمنصوبات زهره که ارباب عین و نفاطند عنایت او فراوان باشد احکام خانه یازدهم چون مرکز این خانه از جزا است و صاحبش در دوم که بیت المالست دلالت کند بر آنکه مال او بتدیراتی که در ملک و مال خود کند بر حسب دلخواه صورت یابد و نیز دلیل است بر آنکه او را دولت یکدل باشد و ارباب علم و دانش در خدمت او بمرتبه ارجمند برسند و چون سهم عواقب امور درین خانه است دلیل است بر آنکه عاقبت آمل و امانی او همراه بخیر و سعادت بر آید احکام خانه دوازدهم چون مرکز این خانه از سرطانست و صاحبش فقر و وبال و فرج دلیل است بر آنکه ادعای دولت او پیوسته در نکبت و وبال باشد بروجی که صاحب طالع ازان ضا شود و بودن ذنب در آن خانه در درجه اول مقوی این معنی است و چون سهم العلم و الحکم درین خانه دلیل بر آنکه صاحب طالع با وجود علم با احوال کونه اندیشان تیره رای در مقام حلم و عفو باشد و بر داری و فراخ حوصلگی و عموم مهربانی از صفات لازمه او باشد از دقتی آن خدیو اقبال را بفزون و دهر ممتد دارد که صفات خلق عظیم که اصل خلاصه جهاننداری و ملک آری و سبب صید خاطر دوست و دشمن رابطه جذب قلوب و انتظام ضایر خواص و عوامست بحد الله و الله در مجموعه اخلاق مذهب این مؤدب دبستان کبرای احدیت بوجه اتم و نهج کمال مشاهد و نیست و از اصل فطرت و مبداء طینت باین عطیه والا و موهبت خاص اختصاص یافته و از روی تحقیق آن همه شمایل و بجایای پندیده بی تکلف و تصلف ملکه آن ذات سماوی برکات کشته ازین حربه معدلت بجد اول بساتین استعداد ارباب افاضه جاری و ساریست نظم همیشه تا که بر افلاک انجمن بدید همیشه تا که بر اوج قایمند اجسام مباد جز بهوای تو گردش و مباد جز برضای تو جنبش اجرام اینست آموزی از احکام زایجهای طالع اقبال مطلع و اگر عطیات کوکب و سعادات نظرات و خواص بیوت و غیر آن بنام و کمال ایراد کرده شود هر آینه و فائز هم رسد و صحایف ساخته کرد و نظم نمیرسد ز شمار و قایق شرفش

هندستان رصد بند را بجز تخمین صورت زایچه اقدس منقول از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زنج ایلخانی در وقت تحریر این کرامی صحیفه که محل استکشاف احوال سعادت قرین بود زایچه بحفظ افادت و افاضت پناه نخرید مولانا الیاس اردبیلی که در علوم ریاضی پایه بلند داشت و از صد نشینان بارگاه قبول حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بنظر درآمد آن زایچه نیز بجنس منقول کشت مجر و از بیان آثار بیوت و احکام چه بجهت اعتبار مستخرج

درجه است که هر برجی که هفده درجه از مکان خود انتقال نموده و از پنجایستوان دانست که از رصدي که حکمای هند بسته اند تا رصدي یک هزار و یکصد و نود سال گذشته بقولی که در هفتاد سال یک درجه قطع کند چنانچه اکثر حکما بر آنند بضرب هفتاد در هفده بقول بطلمیوس که در صد سال قطع یک درجه باشد فاصله میان رصدين یک هزار و هفتصد سال بود و باریک بیان حقایق معانی و دقائق شناسان رموز آسمانی از این مواقع خلاف و موارد اختلاف در وادی حیرت می افتد و اکنون که قدوه حکمای روزگار عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بقوانین یونانی و ضوابط فارسی سنباط طالع هایون حضرت شاهنشاهی نموده اسد قرار دادند چنانچه نموده آمد بوضوح می پیوندد که منشا اختلاف آنست که گمان برده می شد خاصه که حکمای یونان بر وجود افلاک قایل نباشند چنانچه در آخر این دفتر مشروحست بلکه حکمت الهی و غیرت ایزدی چنین اقتضا فرمود که احوال این فارس میدان عظمت و خلوق تسرای کبریا هم از نظر اندیشه بالغ نظران خرده دان باریک بین مخفی ماند و هم از چشم پندانشان کور باطن مستور و محجب باشد و ازین سبب است که حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در تدقیقات اسطرلابی و تحقیقات زیجی و رصدي سرآمد نکته شناسان نکته دانی و ثانی اسکندر یونانی با وجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خد بوزمان چنانچه باید تصریح نفرموده اند و همچنین سایر رموز شناسان علم تخم در پرده اختلاف مانده ستری ازین امر مشکوف بر نیامورده اند و با وجود اتفاق قوانین حسابی و تحقیق محاسبان درست اندیشه که دامایان روزگار در امثال این امور کمتر اختلاف نمایند بمقتضای غیرت الهی حقیقت زایچه مقدسه در نقاب احتجاب مانده و در پرده اختلاف مستتر گشته و بالجملة هر یکی از زایجه های طالع را که انموذجی در هر کدام گفته آمد اگر بنظر انصاف دیده شود ظاهر هر کرد که در حالت خدادانی و ایزد شناسی و در درجات قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی اورا نمی تواند بود اگر چه زایجه با هم اختلافی دارند اما در دولت آرای ظاهرو باطن متفق بوده و صاحب طالع را بمقتضای صورت و معنی تنبیه می نمایند و از نزدیکان حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون زایجه طالع سعادت مطالع را در پیش نظر داشته تا مل میفرمودند بارها چنین واقع شده که در خلوتگاه خاص درها بسته از کمال شوق بزخمی در آمدند و از غایت شوق چشیدن دوری می نمودند آری صدر نشینان بارگاه فوق حقیقی و جاستنی کیران خوان معرفت و سرمدی که از خلافت وجدان و عرفان الهی لذت پذیر باشند چراست که دریافت این لذات بخودی نکند و از فرط طرب و انشراح زمره و وجد و حال

نکته چنانچه صعود بر مدارج علیای این کمالات عین معرفت الهی است و حضرت جهانبانی جنت آشیانی را از کمال دریافت ذاتی بوارق واردات و حالات آئینه و کمالات و سعادات مستطه ذات اقدس شاهنشاهی بر مشاعر ادراک می یافت و جمیع آن انوار قبل از حصول در مراتب فعلیه از مراتب زایجه بدیهه معاینه می شد و بارها بر مستعدان خطاب بیان میفرمودند که طالع این نیز اقبال از طالع حضرت صاحبقرانی در بعضی امور عالی بچند درجه زیاده است چنانچه بر تیز بینان جد اول احکام بود می پیوندد و چون این دو سعادت نامه کرامی مقابل نموده عطیات کواکب و سعادات علویات را بمیزان تامل بر سنجند دریابند که زایجه صاحبقران چه خبر میدهد و این زایجه قدسیه از چه آگاه می سازند سبحان الله با وجود تبعاعد مستخرجین از روی زمان و مکان و حال تخالف ضوابط هر یکی از صحایف طالع فرخنده مطالع که صورت گذارش یافت توانی دارند که این مواد سپایه اعلای مراتب کونی و الهی رسد و ذات مقدس او مجموعه مکارم صوری و معنوی گردد و از اقسام کمالات ملکات قدسی و کامروایی صورت و معنی و سلطنت ظاهرو باطن و انواع جلالت جهانبانی و درجات فرمان رویی و مدارج علیای حق پرستی و خدا شناسی و درویش پرستی و غریب نوازی و درازی عمر و صحت بدن و اعتدال مزاج و ممدوح خواص و عوام بودن و مشکو صغیر و کبیر شدن و کمال آگاهی و خبرداری از احوال عالم و ضبط ممالک و حفظ مسالک و سایر امور ملک رانی و جهان داری و از غریب آنکه جلک این حالات که رموز داناتان تخم و فکر بآن پی برده ساده لوحان نقوش ستاره شناسی از فروغ دور بینی خود از صفی پیشانی احوال آنحضرت میخوانند اما وقت ناطقه از ادای بیان مراتب بجز تصور اعتراف میماند نظم ای صفات نوزبانه از بیان انداخته عزت ذات یقین را در گمان انداخته تصویر اسامی کرامی و ایهامی سعادت پیرایه و قوایل روحانی قوالب پادشاهی همان زمان که آسمان بفر ولادت عالیشان بر زمین حسد برد و زمین بمقتصد کرامیش بر آسمان قهر جست روز آفرینش نورانی شد بایه دانش و بینش بلند گشت و بدست سایه پروردگار سعادت پر تو دهنسری بدنمان پاک دامن عنصر قدسی و کوهر قدوسی آنحضرت که بستر چیده نورانی و دریای معرفت ازلی است و شویافته بود و انوار قبول و اقبال بر وجود پاکش تافته بر سمعادت که سبیه مستعدیان تربیت ترکیب ظاهر عنصریست اغتسال و اصطفا یافت دایه های معتدل مزاج روح امتزاج بقطر سعادت ارتباط که از پردای دیده پاکان پاکیز بود و پیچیده

آن پیکر ربانی و بیکیک آسمانی را بحسن ادب و کمال احترام بر کنار و گفت قدسی سیرت پاک
 ذیل نهاد و پستان مهربانی بنوشین لبش داده بشیر جان پرور شیرین کلام ساختند نظم
 شیر زهر لبش انگیزند شیر و شکر را بهم آمیختند شیر نه از دایه امید خورد
 کاب ز سر چشمه خورشید خورد چون از نقاوه دودمان سعادت شمس الدین محمد غزنوی در قنوج خدمتی
 شایسته تقدیم رسیده بود و حضرت جهانبانی جنت آشیانی در قرب ایام طلوع این خورشید
 از شرافت مجازات آن خدمت بوعده این موهبت عظمی امیدوار دولت جاودانی ساخته بودند
 کوچ دولت منش عصمت سرشت او که امروز بجای آنکه بلند خطا بست بسعادت و ایکی آن نواب
 بهارستان خلافت و اقبال و دولت حصانت آن کلمه شسته سرایستان عظمت و جلال
 معراجی و طبلان امتیاز بر شهر باران حضرت مریم مکانی قدسی را کانی آن مانده ساز آسمانی را
 طلب داشته مولود فیض و درود را در ساعت مسعود بکنار امیدوار آورده و چون وضع حمل آن
 دایه قدسی مایه نشده بود بعفت مآب دایه بهادل که خدمتکار خاص حضرت جهانبانی جنت آشیانی
 بود بعصمت و طهارت امتیاز داشت فرمودند که اول شیر داد و تحقیق آنست که اول شیر و الدایه
 ماجده قدسیه را میل فرمودند پس از آن فخرنا آنکه کوچ ندیم کو که باین شرافت کامیاب شد
 سپس آن بهادل آنکه دریافت این سعادت نمود بعد از آن کوچ خواجه غازی باین دولت بلند
 عزت یافت از آن پس حکیمه باین عطیه کبری مخصوص گشت از آن سپس عصمت مآب جی جی
 آنکه بار زوی خود دو لقمه صورت و معنی شد از آن پس کوکی آنکه کوچ توغ بیک و از گشت ادبی بی
 رو پا کرد آوری این خدمت شایسته نمود آنکه مادر سعادت یار کو که باین موهبت کبری
 اختصاص یافت و در آخر آن عفت قباب همه جان آنکه والدۀ شریفه زین خان کو که باین دولت
 بزرگوار است سعادت یافته سر مایه بزرگی جاودانی سرانجام داد و جمعی دیگر از عفت قبابان بخت
 بشرافت این خدمت سر بلند شدند و همانا که حکمت ایزدی در اختلاف این طبقات و دیعت نهادن
 مشرب مختلف است تا وجود مقدس بمذارج مشرعه رسیده شناسای اطوار کون کون تجلیات
 الهی گردد و یازای آنست که برستبصران هوشمند ظاهر شود که این نونهال اقبال از زلال جو بار فیض
 ایزد نیست نه از آن باب که بترتیب صورتی بر مذارج معنوی ارتفاع یافته چه حالت معنوی این گروه
 بر ممکن پیدا که درجه پایه است و بلند رتبه قدسی منزلت این بر کرده درجه مرتبه و از غریب آثار آنکه
 حضرت شاهنشاهی در بدو حال و این چشم کشودن در ملک وجود بخلاف عادت دیگر اطفال تکلیف تبسم

دلای دانا را کل کل شکفته ساختند متفرسان زیرک طبع این تبسم را فائده تغافل ایتام دولت
 و اقبال ستاختند و مقدمه انفتاح غنچه امانی و آمال دانستند احد از آن که بکوه الوه مسکین از پیکر
 خیال که بخاران سر بر سلطنت از حد دل و عود ساخته بودند و چون شاخ برک و کل بیکدیگر پیوند کرد و آلی و یو آلی
 کرانایه از کوته و کار او بخت آن کوهر یکتای نه صدف را بخوبترین وضعی آرام داده بسلامت و رفی نرم نرم
 بختش در آورده و بخت انس و آرام نام خجسته آغاز تا ایست فرجام خالق ذوالجلال و الاکرام موافق
 تالیفات موسیقی سر اسید عاکفان صوامع قدس و ساکنان مجامع انس که منتظران سلسله
 زمین و زمان فرهم آرند کان دایره کون و مکان کلام روا شده بر عالم و عالمیان منت نهادند و بان حکم
 آسمان باین تهنیت بلند آوازه گشتند نظم کای شرف عقل مسلم ترا دور ششاهی عالم ترا
 روی زمین همچو تو باغی نداشت طاق فلک چون تو چراغی نداشت فکرزم ابداع بسی موج داد
 تا که ی چون ثوب احل قتاد خامه تقدیر بسی نقش بست باز قضا همچو تو نقشی نداشت
 نسخ کون آیت تلخ گشت جلد فلک دفتر تشریح گشت و کرد و دم حضرت شاهنشاهی
 بموکب کیتی نورد حضرت جهانبانی جنت آشیانی از حصار امر کوت و قرآن سعیدین
 چون چشم جهان بین و دیده سعادت قرین حضرت جهانبانی جنت آشیانی بمشاهده دیدار
 کرامی حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت نشان شرف ارسال یافت که در حصانت
 حضرت مریم مکانی متوجه سادات عزت و محیم اقبال شوند و خواجه معظم و ندیم کو که کلامش
 و شمس الدین محمد غزنوی را فرستادند که در راه ملازم هودج سعادت باشند لاجرم حضرت
 شاهنشاهی در کنت دولت و کار تربیت حضرت مریم مکانی یازدهم شهر شعبان بساعت
 از حصار امر کوت سر پرده اجلال بیرون زدند و بسعادت و اقبال بر تخت روان روان شدند
 عهد کمواره ناکه شسته هنوز بخت و الاش کرده تخت نشین بر زمین پای نهادند ز قدر
 طالعش خوانده شاه روی چشم نکشوده و بدیده دل دیده در انتظار دینی و دین
 دست نکشاده و دلش خواها که جبارا گشت بزرنگین ناست کف کلش یکی ز هزار
 عالم از باغ دولتش گلچین چون تخت روان حضرت شاهنشاهی که کنج روان معرفت الهی
 بود قریب رسید و مسافت دو منزل ماند حکم جهانمطاع شد که اعیان سلطنت و ارکان
 دولت و سایر اکابر و اهل مال متوجه قیله اقبال دستقبل کعبه آمال شوند قاصدان بشارت
 ساعت بساعت میر رسیدند و اخبار قرب مقدم کرامی زمان زمان میرسانیدند نظم

میرسد موبک شاه دو جهان دنیا نشین • میروند قافله شوقی با استقبالش •
 و در آخر شعبان که روز نزول اجلال بود یک منزل از مسکرا اقبال مانده میفرمودند که بهمانا
 فرزند سعادت پیوند صاحب طالع قریب و سعادت دارین در ذات او مطوی که هر چند زکری
 میشود در شهرستان وجود جمعی دیگر معاینه میکرد و مسترقي تازه مشاهده می افتد از صفای
 باطن و نور فراست حضرت جهان بینی جنت آشیانی ادراک و قیام در روز آبی و دریافت حقایق
 کنوز آسمانی چه عجب و از کمال ظهور آمار شاهنشاهی ظل آبی که نسخه دیباچه های بدایع عالم
 و مجموعه فرستهای کمال است آدم است انجلای انوار را چه قرابت و در ساعتی که سعادت
 قران معین و سیمت اقران ترین داشت بدولت و اقبال بسر اوقات عظمت و اجلال نزول
 فرمودند و بحضور مورد التور مستعد گشتند و در سایه های دولت ابدی آرامگاه گرفتند و تبارک
 مبارک حضرت شاهنشاهی بمساح پای سر بر فرسای حضرت جهان بینی بنیت بر خود کرد
 و وصول کمال پیری سعادت پذیر شد و از کمال عطوفت و فرط عاطفت در بر گرفته بر پیشانی نورانی
 آن حضرت که لوح سعادت دو جهانی و دیباچه دولت جاودانی است بوسه دادند مصراع
 گاه برب گاه بر دل گاه بر سر داشتند • بعد از مشاهده این نور اقدس زبان الهامی بادی
 شکرگزاری حضرت باری عزت نه وجل بر نه مقرون ساختند و فرق فرقد ساری را سجده
 نیاز مندی بر درگاه بی نیاز فرود آوردند بیت نه تنها سجده سر و مبدم بود • که هر مورتش در سجده خم بود
 حافظان غایت آبی و خازنان سعادت نامنای آن و دیعت ازلی و امانت ابدی را در کف
 عاطفت پادشاهی سپرده باین زمره شادی و ترانه آزادی مترنم گشتند که نظم
 اینست امانت آبی • زمین کنج بخواه هر چه خواهی • اینست که در دلش نهادند •
 ماهیت که حق کاهی • اینست که کعبه در شای • کیر نه شهبان بقبله کاهی •
 اینست که پای دولت است • رونق ده تخت پادشاهی • صفی خوانان بهیت بشری
 بچشم تعمق و تفکر نظاره کردند و قیافت شناسان هیکل انسانی بنظر مایل و بر ملاحظه نمودند
 چه دیدند دیدند نقش که هرگز • ندیدند در جدول آفرینش • زحیرت نگفتند چیزی و نگفتند
 زهی نور دانش زهی چشم بینش • انوار پادشاهی از ناصیه غرایش طالع ارقام ظل آبی از خطوط
 دست و الاایش ساطع شواهد عقل از ترکیب وجودش ظاهر دلایل خدا شناسی از مجموعه هستی
 باهر بر این عدالت از اعتدال مزاجش پدید سواطع گرامت از جوهر دانش بود ارقوم حقایق

از جداول احسن تقویمش و روشن علوم غیب رانی از بیاض نهادش میرسد رموز و رمینی از چشم
 تیرینش واضح • اطوار و در اندیشی از نگاه بلندش لایح و بخت ولادت سعادت پیرای حضرت
 شاهنشاهی نکته پردازان نظم و نشر تواریخ مناسب یافتند و قصاید تنبیه گفتند و همه بعضی قبول
 مجلس نشینان بارگاه حضرت جهان بینی که عیار گاه جوهر انسانی بودند رسانیده کامیاب حازه
 کرامی گشتند از انجلای این تاریخ را مولانا نور الدین ترخان یافته بحسین و احسان ممتاز شده بودند
 چون کلک قضای نشان تقدیر نوشت • آیات ابد را همه تفسیر نوشت • از بهر ولادت شهنشاه جهان
 تاریخ شنبه جهانگیر نوشت • و این تاریخ نیز از غرایب اتفاقات است که یکی از فضلاء حضرت
 تاریخ دیگر مداح محمد که آمد بوجود • آنکه از کون و مکان منتخبست • پادشاهی که زنده مان جهان •
 اکبرش نام و جلالش لقبست • شب در روز و سال میلاد • شب یکشنبه و پنج رجب •
 در هنگام طلوع این نیز اقبال اگر چه رقم این شکر فانه در نهانخانه عدم بی مایه هستی و پیرایه ایزد
 پرستی کرانبار حضرت بود اما شکر این موهبت عظمی چه گونه گزارد که زمان ظهور این بزرگ حقیقی
 و مجازی که پیشوای صوری و معنوی دریافته از نظر کرد های چشم التفات و تربیت است و صد شکر
 دیگر آنکه پیشتر از آنکه زایچه قدسی بنظر در آید و بدقایق شریف و بدایع جلیل و ارقام آن اطلاع
 یابد کمال ایزد شناسی و ملک آرای که از پایه شناخت بنجم قرائت در یافته پرستار
 قدرت ایزدی بود و بعد الحمد ثم بعد الحمد که مثل امام الکلام حسان العجم لسان الحقیقه حکیم خاقانی
 در حضرت صاحب وقت که انتظام سلسله صورت و معنی را از ان کریم نیاید چنانچه نگاشته
 قلم حقایق رقم اوست نظم گویند که هر هزار سال از عالم • آید بوجود اهل وفات و محرم •
 آمدن پیش و مانزاده زعم • آید پس ازین مافروقه بغم • و بطرز دیگر میگوید نظم
 هر یک چند از خسان جهان گیر • روشن جانی ز آسمان زیر آید • خاقانی ازین جس درین دهر محوی •
 برده متین که کاروان دیر آید • و باقبال سعادت کامیاب ملازمت این فرمان فرمای کل عقده
 کشای سبل گشته از دولت توجه و التفات عالی مزاج زمانه عشو ده و انا فریب را فهمیده
 خاطر را که سرگردان بادیه اسباب بود فراهم آورده در نشاء تعلق جز تحصیل خست نمودی او که
 عین رضای ایزد نیست بهیچ چیز سرگرمی ندارد و دل را از قیود تعلقات و تقیدات دنیوی آزاد
 ساخته نه در حضرت گشت و نه در آرزوی آینده و لخر است چنانچه شرح احوال خود را
 از استعاضد ملازمت و استظلال بظلال رافت و عاطفت و سر بلندی از اوج عزت و

بغرفه معرفت در محل خود رفته کلک عرض خواهد کرد این ترتیب انساب معالی القاب و شرف اسمی
 کرامی آبا ی کرام حضرت شاهنشاهی تعداد القاب مستطاب آسمانی انساب آبا ی کرام
 و امهات کرامی حضرت شاهنشاهی که در مراجع رفت و مراتب عظمت با آبا ی علوی توانا باشند
 و همه شاه و شاهنشاه و پادشاهی بخش پادشاه نشان آمده اند و دانش خداداد و پیشین چنین
 چنانچه مقتضای عدالت و انصافست در انتظام عالم و عالمیان بوده طنطنه نام نیکو را که عمر ثانی
 است بلکه حیات جاودانی درین بساط گذاشته اند باین ترتیب و منوالست ابوالمظفر طلال
 الدین محمد اکبر پادشاه بن نصیر الدین محمد سیاهون پادشاه بن ظهیر الدین بن محمد بابر پادشاه بن عمر
 شیخ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا بن میرزا شاه بن صاحب قران قطب الدین و الدین
 امیر تیمور کورکان بن امیر طراغای بن امیر رکبل بن الکیر بهادر بن اچل نویان بن قراجار نویان بن سوجی
 ابن اردوچی برلاس بن قاجوی بهادر بن تومن خاں بن بایسنقر خاں بن قایدون خاں بن زومن
 خاں بن بوقا قآن بن بوزنجرقاآن بن الصفو است چوپینه بهادر بن یلدوز خاں بن آی خاں بن کن خاں
 ابن اغوز خاں بن قراجاں بن مغل خاں بن النجه خاں بن کیوک خاں بن دیب باقوی بن النجه خاں بن
 ترک بن یافث بن فوج بن الملک بن متوشلخ بن اخون بن بردین مهلائی بن قیان بن انوش بن
 شیش بن آدم علیهم السلام پوشیده نماند تا یلدوز که جد بیست و پنجم حضرت شاهنشاهی است
 احوال سعادت ثمال این عالی نژادان در صحف کزاردگان سخن مضبوط و مسطور و برالسنه مستحفظ
 ارقام دهور محفوظ و مذکور است و از مشکلی خواهد تا بلخان که احوال و هزار سال بطریق تخمین تواند بود
 بنظر در نیامده چنانچه سبب این مذکور خواهد شد و از این نژاد تا آدم که بیست و پنجمین اند و از باب تواریخ
 ذکر کرده اند نگاشته کلک اجمال خواهد گشت نزد خردمند و درین که بادل انصاف گزین و دانش خداداد
 بتبع اخبار گذشته نموده بلکه شناسای بخان راست را سرمایه دیانت و پیرایه امانت خود خسته
 نگا بوی در سنجیدگی کردار درست می نمایند پوشیده نیست که آنچه بر صفحات مسامح والواح اخبار
 استهوار دارد که آغاز آدم تا هفت هزار سال میگویند اصلی که شایستگی قبول فحول و عقول افکار
 دانایان که تماشایان بهار و خزان این چهارچین و پرده شناسان زیر و بم این هفت انجمن اند داشته
 باشد و در امثال این امور عقل درست اندیش و درین اندر استیهای و درستیهای دریافت گاه انکار
 میکند و گاه از احتیاط که موقف اطمینان و مجلس ادراکست در رد و قبول آن توقف نماید و بدستیاری
 فروغ جهان افروز خرد و مددکاری نعلهای معتبر و خبرهای معتد روزگار مثل کتب قدیمه هندی و خطایی

و غیر آن که از جلال حوادث مصون مانده و بنای قواعد نجوم و احکام اعداد و غیر آن بر آنست و شواهد صدق و سداد
 از تاریخ آن پیدا و از ضبط تواریخ متواتر حکای این اقلیم و آثار ملاحظه افکار این طبقه خرافه منجم می شود که
 این عالم و عالمیان از ابتدائی و این مظاهر آسمانی و صفاتی را بعد از بدید نیست تا بمعنی اقدم چنانکه اکثر حکمای متقدمین
 بر آنست یا بمعنی کمال طول استنداد که بهلوی مقدم می زند کرده سبوره که ریاضت و تجرد و حکمت در کل ممالک هند و
 امتیاز دارند زمانه که بزبان هندی کال گویند بر دو قسم منقسم ساخته اند یکی اوسرینی یعنی زمانی که آغازش با دنا
 گذرد و آخرش با ندوده انجی مد دوم اوت سرینی یعنی برعکس اول و هر کدام ازین دو قسم را بیست و هشت حصه جدا شده
 اند و هر حصه را آره می نامند و هر یک ازین آره بارانجی مخصوص نهاده اند بمناسبت خواص آن زمانه
 چنانچه آره قسم اول را سکمان سکمان بنکر از این لفظ میگویند یعنی زمانه ایست که سرست بر سرست و فوج
 بر فوج می آرد و امتداد این زمان فوج بخش چهار کوراس کرست و نام آره دوم سکمانست یعنی زمانه
 و فارغ بانی و عدت اوسه کوراکوراس کرست و آره سوم سکمان و کمان است بهار دارد و یعنی در موسم
 اندوه و بد حالی طاری شود و مقدار امتداد این آره دو کوراکوراس کرست و آره چهارم سکمان و سکمان
 مشهورست یعنی در اوقات اندوه و غم خرمی و بیغمی روی دهد و درازی این آره یک کوراکوراس کرست و
 هزار سال گشت و آره پنجم کمانست بر خلاف آره دوم که سکمان بود و طول مدت این آره بیست و هزار
 سال است و اسامی آره های قسم دوم بعینه همین اسامیست لیکن آره اول و قسم دوم در نام و مدت متخلف
 است باره ششم قسم اول و آره دوم قسم دوم نیز متخلف است باره پنجم قسم اول و سیوم چهارم اول
 است و چهارم دوم سیوم اول موافق است و پنجم دوم عین دوم اولست و ششم دوم عین اولست و حال
 برزم اینان از آره پنجم قسم اول و هزار و کسری سپری شده است پوشیده نماند که محاسبات هندی و
 صد هزار را یک لک می خوانند و ده لک را پرپوت گویند و ده پرپوت را یک کور نامند و صد کور را
 یک ارب خوانند و ده ارب را یک کرب نامند و ده کرب را یک کوروب گویند و ده کوروب را یک کرب
 و پدم میخوانند و ده پدم سنکه باشد و ده سنکه را سمندر گویند و کوراکور نامند و مخفی نماند که زعم این
 آنست که در زمان پیش در یک جای مخصوص از شکلی یک پسر و یک دختر بوجود می آمد چنانچه در میان
 عوام ما هم استهوار دارد و گمان این کرده آنست که از موی سر اینها که بچکی موسوم اند چهار هزار و دویست
 مقدار مویهای خردان آن دیار دلی سطر است و میگویند که موی طفل چکی روزه که بعایت بار گشت
 تجربه بشاید باید کرد که دیگر قسمت پذیرد و از جنس اجزای موی مذکور جای را طول و عرض و عمق آن چهار
 کرده باشد بر ساخت و بعد از گذشتن هر صد سال یک جزو از اجزای مذکور را از آن چاه بر آورند و این

چاه در آن نظام عالی شود این مقدار از زمان آن چاه بروش مذکور خالی شود بطوریکه گویند در هرگاه دو سده که
شرح آن گفته شد از بطوریکه مذکور شد و او را مذکور با اعتقاد این مردم از حیطه بیان احاطه
تیمان افزون دکان این جماعه آنست که بجهت انتظام عالم صورت و معنی در هر شش آره بیت و چهارم
گرامی از دارالملک کون عالم ظهور می آید و سپری می شوند که نام اول او آنست در کوناته هم میگویند و درانی
دستور العمل این برگزیده از دزدی پنجاه کرد که سگراست و نام آخرین نهادیرست و مدت رواج احکام
بیت هزار سال است که امروز دوهزار سال از گذشته است و اعتقاد این جماعت آنست که چندین
بارست و چهار هزار کس از کتم عدم بوجود آمده اند و چندین بار خواهد آمد و برآمده اند و همان که جمیع اهل
هند تابع اقوال و اعمال ایشانند بر آنند که مدار گردش روزگار بر قلمون بر چهار دور است دور اول را که
دست او هفده لک و بیست و هشت هزار سال متعارفت است چک گویند درین دور اوضاع جهان
فردا بر صلاح است و ضعیف و شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر راستی و درستی را شناختند
ساخته در مریضات الهی سلوک می نمایند و عمر طبیعی مردم این دور یک لک سالست و در دوم که مسمی
به تریاست بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سال عرفیت درین زمانه حصه از چهار حصه
اوضاع آدمیان به مقتضای الهی است و عمر طبیعی مردمان درین دوره هزار سال است و در سیم
که بنام دواپراست چهار دوازده لک و شصت و چهار هزار سال است و درین دور
دو حصه از چهار حصه روش جانیان در راست کرداری و درست کرداریست و عمر طبیعی آدمیان
این زمان هزار سال است و در چهارم که بکل چک شهرت دارد مدت آن چهار لک و سی و دوهزار
سال است ازین دوره حصه از چهار حصه اطوار جانیان بر تاراستی و نادرستی است و عمر طبیعی
مردم این دور کار صد سال است و این گروه جزم دارند که هر یکچیزی حضرت هستی بخش جانیان
و بدیدارنده عالمیان تجرد نهادهی دانش نژادی را از ممکن مرقعاً بموطن بروز جلایدار دوازده
تجیب و عدم بجلوه گاه شهادت و وجود آورد و او را وسیله آفرینش عالم میسازد و این بزرگ را
برهانام باشد و اعتقاد این آنست که برهما صد سال عمر دارد که هر سالی از آن سیصد و شصت
روزست و هر روزی مستعمل بر هزار و چهار دوهزار و شصت و شش روز متضمن هزار و دوازده
و بر علم ایشان عدم برهما که بوجود آمده اند علم بشری احاطه آن نمیکند و میگویند که آنچه از ثنات مزج
احوال برهما رسیده است برهای حال هزار و یکم است و از عمر این شخص بدیع امروز پنجاه سال
و نیم روز گذشته است و اقام این کار نامه از دست این دور وایت خود ترجائی مردم دانستند

راستگوی نیکوکار رهند از روی کتب معتبره ایشان نوشته و آنچه در تصانیف ابن عربی و شیخ سعد
الدین حموی که از بکار اولیا و اعظام اهل کشف و وجدانند در شرح روزهای الهی و روزهای ربانی منقولست
ازین عالم است چه هر روز ربانی متضمن هزار سالست و هر روز الهی مستعمل بر پنجاه هزار سال و مؤلف
نقایس الفنون آورده که در تاریخ خطایی چنانست که از ابتدای عهد آدم ابوالبشر تا این زمان که بهفتصد و سی
و پنج هجریست هشتصد و شصت و سه دن و نه هزار و هشت صد سالست و هر دن پیش ایشان ده هزار
سالست و امثال این روایات و حکایات که ناگون در وسعت آباد قدرت الهی دور نیست که صورت
صحیحی داشته باشد و آدم بسیار بطور آمده باشند چنانچه از امام جعفر صادق رضی منقولست که
پیشتر از آدم که پیرماست هزار هزار آدم بوده اند و شیخ ابن عربی میفرماید که دور نیست که بهفتصد
و ربانی که بهفت هزار سال باشد و مدت دور سلطنت سیارات سبعه است نسل یکی منقطع
شود و آدم دیگر خلعت وجود پوشد و پس از درازی سخن و کوتاهی کلام انموذجی از احوال برکت است
این پنجاه و دوش که از آدم هم تا حضرت شایسته است اکتفا بکتاب تواریخ مبسوطه نکرده درین شرف نامه
در آرم تا باعث مزید آگاهی شود و این فروغ ستایشی را از منتهات احوال حضرت شایسته است
برسم اجمال که سببه راقبت گزارش سخن کنیم ذکر احوال حضرت آدم علیه السلام مشهور چنانست که پیش
ازین بهفت هزار سپاه و کسری بمحض قدرت کامله ربانی بی رابطه صلب پدر و رحم مادر از عناصر اجزای
معدنل بدیدارنده و بقدر استعداد قابلیت جسم روح از بعداء فیاض فیاض گشت و ملقب بانسان و موسوم
بآدم شد در زمانی که اول درجه جدی بر افق شرقی منطبق بود و در محل در آنجا و مشرقی در حوت و مریخ در حمل
و قدر در اسد و شمس و عطارد در سنبله و زهره در میزان و بعضی گفته اند که درین هنگام جمیع کواکب
در درجات شرف بوده اند و ظاهر این کلام بضابطه اهل بیت و نجوم درست نباشد چرا که در عطارد
مشکل میشود چه شرف حضرت نیز اعظم در حمل و شرف عطارد و سنبله است و عطارد از زیر اعظم
پیش از بیت و هفت درجه دور نباشد پس در حین شرف نیز اعظم شرف او چگونه صورت بندد و چنانچه
در هنگام شرف عطارد شرف نیز اعظم چون واقع شود و همانا که نظر این گوینده بر آن مقرر نمیشد افتاده
باشد که عطارد با هر که پیوند حال او کبر و پس میتواند بود که عطارد با یکی ازین کواکب که در شرف بودند نسبت
اتصال داشته باشد و او در از بالای کندم کون مجتهد موی زیباروی بود و در درازی قامت این ابوآلایا
اختلاف کرده اند بیشتر ازین بر آنند که شصت و سه بوده و ازین تعالی از ضلع ایسر او حواری بوجود آورد و باواج
داد و از فرزند آن بدیدارنده و در احوال این بزرگ ارباب تواریخ غریب و عجایب فراوان آورده اند

اگر چه نظر بر وسعت قدرت ایزدی مستبعد نیست اما در معامله فهم مزاج روزگار دانسته کار از تو
 نظر بر عادات جهان از روی حساب در قبول آن بقدر می ایستد مقول است که در زمان انتقال او
 چهل هزار فرزند و فرزند زاده بهم رسیده بود و فرزندان بی واسطه او چهل و یک تن بیت و یک
 پسر و بیست دختر بقولی نوزده دختر و شصت از همه بزرگتر بود بعضی گفته اند که او را از علوم غریبه
 نصایف است چنانچه علامه شهر زوری در تاریخ الحکما نقل میکند گویند وفات او در هندوستان
 اتفاق افتاد و بر کوه سرندیب که بر سمت قطب جنوبی واقع شده مدفون گشت و اکنون بقدر
 آدم مشهورست بیست و یک روز بیمار بود و حواله بعد از او یک سال و بقولی هفت سال و بر وایتی
 از سه روز وفات کرد و شصت که خلیفه و وصی او بود او را در جوار آدم دفن کرد و نقلست که نوح
 در زمان طوفان تابوت ایشانرا بکشتی در آورد و بعد از آن در کوه ابوقیس و بر وایتی در بیت المقدس
 و بقولی در نجف کوفه دفن کردند حضرت شیت علیه السلام اشرف فرزندان آدم است
 بعد از ساخته با بیل سعادت ولادت یافت آورده اند که هرگاه که حوا حامله گشتی پسر و خری
 آوردی مگر شیت که او را تنها زاد و اقلیم او را بیل در عقد ازدواج او در آمد چون عمر آدم هزار
 سال رسید او را اولی عهد خود ساخت و همه کارها را بمتابعت و مطاوعت او امر فرمود بعد از آدم
 نظام عالم صورت و معنی برای رزین او استقرار گرفت و همواره در جمعیت ظاهر و معنوی
 باطن همت مصروف میداشت در طوفان نوح جز اولاد او کسی نماند و او را بای اول گویند
 و او را یازبان سریانی معلم باشد همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الهی استعمال فرمود و اکثر اوقات
 در دیار شام اقامت داشت و بسیاری از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشه عزلت
 ریاضت مشغول شدند و چون از عمر کرامی او نصد و دوازده سال گذشت چهار نژاد برود کرد بعضی
 بر آنند که نبیره آدمست پدر او صالحی بود و همانا که این قول از فروغ صحیح ضیائی ندارد انوش
 در شصت سالگی شیت از خلوتسرای عدم بجلوه گاه وجود آمده بود و گویی از کزاندگان سخن
 بر آنند که مادر او قدسی نژادی بود که مثل آدم بی پدر و مادر خلعت هستی پوشیده بود و بعد از پدر
 وصیت مسند آرای خلافت شد و اول کسی که درین دور اساس فرمانروایی نهاد او بود گویند
 شصت سال کامروایی سر بر اقبال داشت و بر وایت یهود و نصاری نصد و شصت و پنجاه
 و بقولی ابن جوزی نصد و پنجاه سال و بطور قاضی بیضاوی شصت و سه سال عمر یافت و او را فرزند
 بسیار شد قینان از جمیع فرزندان انوش روشن ضمیر و بدار بخت و فراخ حوصله بود این نژاد

بعد از رحلت پدر بنا بر تمهید وصیت با نظام مهام جهانیان مشغول گشت و برین همراه متابعت
 و اقصای آبادی کرام سلوک نمود عمارت بابل و شهر موس بنای اوست ابداع بسیاری و عمارات
 باونست میدهند و در عهد او آدمی زاد بسیار شد کاروانی خود همه متفرق ساخت و خود با اولاد
 شیت در حدود بابل اقامت فرمود و نصد و بیست و شش سال زندگانی کرد و بعضی بر آنند که
 شصت و چهل سال آب زندگانی میبرد و طایفه بر آنند که قریب صد سال فرهم آور پرست نهاد
 روزگار بود و مائیل بهترین فرزندان قینان بود و چون عمرش نصد سال رسید او را بجای خویش
 مسند نشین ساخت و او سیصد سال فرمانروای گیتی یافت عمر او نصد و بیست و شش سال
 بود و یاهست نصد و چهل و یاهست نصد و پنج سال بر در رسیدن اولاد مائیل بود و حکم پرکاری
 انتظام بخش جهان گشت رود با و جویها او برید آورد و نصد و شصت و دو سال و بقولی نصد
 و شصت و هفت سال عمر یافت و این کرامی نژاد آن خانواده اقبال همه در زمان حیات آدم از بطن
 نیستی ظهور رستی آمده بودند نقوج که با درین مشهور است فرزند کرامی بردست که بعد از گذشتن آدم
 متولد شد اگر چه که چکترین اولاد است اما بفرهنگ و رای از همه بزرگتر و بخت و دانش از همه پیش
 و بعد از شیت کسی که تجدید نوایش نموده اوست و بعضی گفته اند که او درین در وقت رحلت آدم صد
 بود و برخی سیصد سال و شصت سال گفته اند در مراسم سلطنت و وقایع حکمت یکان او
 بعضی جمیع علوم و صنایع را آدم نسبت میدهند اما بقول اشهر اخبر شناسی و نوشتن و درین
 و بافتن و دوختن در میان آدم او آورده و از غار بچان مصری که او را اوربای ثانی میگویند دانش
 آموخت و از القاب کرامی او هر مس الهامه است و او را بای سیوم نیز میگویند و او را پایه بلند
 در خدا شناسی میباشند و بهفتاد و دو نوع زبان خلق را بیزدان پرستی دعوت فرمود و
 شهر آبادان ساخت و کوچکترین شهر با مدینه زیباست از شهرهای جزایر است بعضی آنرا داخل
 میدانند و این شهر تا زمان هلاکو آبادان بود خان مذکور آنرا بجهت مصالح ملکی و صلاح رعیت و
 ساخت و هر گروهی از مردم و هر طایفه از آدمیان بروشی خاص با اندازه حوصله و دریافت آنها
 هدایت نموده و آورده اند که در تعظیم نیر اعظم عطیه بخش عالم که بیشتری از دریافت فیوض
 و آفاقی او محروم بوده آداب شکو کزانی آن نور الانوار بجای نمی آورد و در همنوی کرد و آنرا سطر
 صوری و معنوی میدانست و در هنگام نزول جلال و تجلیل اقبال از برجی برجی که هنگام ظهور
 حاصل است علی الخصوص در تجلیل جل چینی بزرگ ترتیب داد و چون کواکب سیاره که فیض

پذیران خوان انوار اویند هرگاه در خانه خود با شرف گاه خود میرسد آنرا گرامی شمرده شکر بیاورد
 آفرینش از وی بجای می آوردند و آن از منتهای موقت و مظهر نعم و الهی حق میدانست و بهیچ روزگار
 او بخت ارواح علویه و اجرام مقدسه میکند و کسبهای اهرام مصری که بکسب هرمان مشهورست بنا کرده
 اوست و در آن بنای عالی جمیع صنایع و آلات آنرا تصویر کرده است تا اگر از دل رود باز آورده شود
 و مرقوم است که یکی از عظمای دولت را بران داشت که کسبهای مذکور را اساس نهاده و سیر تمام
 عالم فرموده مراجعت بمصر نمود و ابو معشر بلخی آورده که هرامسه بسیار است اما افضل ایشان سینه
 اند اول هرامس که آن ادریس است و اهل فرس بر آنند که بنیره کیومرث است دوم هرامس بابل
 بعد از طوفان بنای شهر بابل از آثار اوست و فیث خورث ارث گردان او و سیمی این هرامس بابل آنچه
 از علوم و طوفان نوح مندرس شده بود از سر رونق گرفت و طین او مدینه کلدانی بود که او را مدینه
 فلاسفه مشرق گفتند سیوم هرامس مصری است و اسقلینوس او نیز در جمیع علوم خصوصاً
 در کیمیا بد طولی داشت و اکثر اوقات عمرش بفرنگ رانیدی و مولد هرامس الهامه مدینه مشفق که الحال بموت
 است هزار دارد و از دیار مصر بود و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریه مدینه الحکمه گفتندی بعد از آنکه اسکندر
 این را بنا کرد جمیع حکمای مینف و غیر آنرا بنا کنند و یاد از سخنان اوست که بهترین نیکو بیاس چیز است
 راستی در وقت غضب و بخشش در زمان تنگدستی و عفو در هنگام قدرت و در رفتن او از این برای
 علم خیر او در تواریخ حکایتی برین آورده اند که خردمندان در قبول آن می ایستند بر این درین وقت به قصد
 و شصت و پنج ساله و بقول صد و پنج ساله و نزد کوهی سیصد و شصت و پنج ساله بود مشوخل
 این اخسوق او را فرزند بسیار بود چنانچه بدشواری بشمار می آمد بعد از پدر بزرگوار بزرگ قوم شد
 و خلایق را بیزدان پرستی دعوت کرد چون عمر او به صد رسید او را پسری آمد ملک نام کرد و
 دو بیست و نود سال دیگر بزیست ملک در علوم مراتب و سمو منقبت یکانه عهد بود و بعد از پدر
 مستدوری بدو ثبات یافت و مدت زندگانی هفتصد و هشتاد سال بود و کوهی او را همان
 و لامک و لایخ نیز گویند نوح بن ملک بعد از وفات آدم به صد و بیست و شش سال بطالع اسد
 متولد شد و او مجد در سوم عبادت و مشید اساس دادار پرستی گشت و قضیه دعوت خلایق
 بر خدا پرستی و تا فرمان برداری قوم و سنج طوفان و غیر آن مشهورست و در باب تواریخ طوفان
 نشان داده اند اول طوفانی که پیش ازین آدم مشهور بطور آمده بود چنانچه علامه شهرزوری میگوید
 آدم در دور اول بود بعد از خرابی عالم بطوفان اول و طوفان دوم در زمان نوح بود که آغاز آن در کوفه

شد از تئورهای نوح و با شش ماه بود که استاد کس در کشتی بودند و هم ازین سبب بعد از بر آمدن جایی که آنها
 مقام ساختن سوق الثمانین نام نهاده شد و سیوم طوفان زمان موسی که خاص بابل مصر بود اگر چه نقل پرست
 روزگار که نقل طوفانی میکنند این دو طوفان را به هم عالم نسبت میدهند ظاهر آنچنان باشد چه در هندوستان که
 کتب چندین هزار ساله موجودست از آن دو طوفان نیز نشانی پیدا نیست القصد در آنکه فرصتی آن باشد که
 کس نشین همه و دیعت حیات سپردند الا هفت کس نوح و سه پسرش یافت و سام و حام و زمان ایشان
 نوح شام و جزایر عراق و فارس و خراسان سیام داد و دیار مغرب و حبشه و هند و سند و اراضی سودان را
 به حام عطا فرمود و چین و سقلا و ترکستان را یافت کرامت کرد و اکنون برعم موزخان سگان اصلی
 این مواضع از اولاد ایشانند و انتساب بنی آدم بعد از طوفان باین سه تن است عمرش چون هزار و
 صد سال رسید و پانزاد و سیصد سال در که نشت و احوال دیگر از داسکان طرازان ایراد نموده اند و گویند
 که بعد از طوفان دو بیست و پنجاه سال و با سیصد و پنجاه سال بزیست و با جمله بعد از وفات آدم به صد
 و شش سال باور آخر عهد آدم متولد شد و چون پنجاه ساله شد با صد و پنجاه ساله با دو بیست و پنجاه ساله
 بر مسند و همانی خلایق نشت و مدت نه صد و پنجاه سال در راهری جهانیان بود اما حام را نه پسر بود
 هند و سند و جزایر و کوه و کوهش و قبط و بربر و حبش و بعضی حام را شش پسر نوشته اند
 و سند و کوهان را ذکر میکنند و نوبه را پسر حبش میگویند و سام را نیز نه پسر شد و کیومرث که پدر
 ملوک عجم است و اسود که مداین و غیره از بنای اوست و اهورا و پهلوی پسران اویند و فارس پسر پهلوت
 و یقیق که شام و روم پسران اویند و بوزج که در میان موزخان از و جز نام نمانده و لاو که فراغت از نصر
 اویند و عیلم که عمارت خراسان و تنبال پسران اویند و عراق پسر خراسانست و کرمان
 و مکران پسران تنبال اند و ارم که قوم عاد از جمله احفاد اویند و بوزج که آذربایجان و آران و آرس و فراعون
 پسران اویند و بعضی سام را هم شش پسر میگویند و کیومرث و بوزج و لاو را ذکر کرده اند و با جمله فرزندان
 این دو گروه اختلاف بسیارست یافت ارشد اولاد نوحست سلسله علی حضرت شاهنشاهی
 باومی پیوند نسبت تمامی خانان بلاد مشرق و ترکستان باو میرسد و او را ابوالترک گویند بعضی
 او را ابونحجان میگویند و در هنگامی که یافت از سوق الثمانین بابل و عیال رخصت دیار شرق و شمال
 نامزد او شده بود یافت از پدر التماس نمود که او را و عیالی آموزد که هرگاه که خواهد باران با و نوح هم
 سنگی را که خاصیت او آوردن باران بود با و او چنان نمود که اسم اعظم بر خوانده ام بخت این
 مصلحت که ساده لوحان بی آن نبرده از صواب میرا و بیرون نروند و با و اسم اعظم بر خوانده و اکنون

آن سنگ در میان ترکمان بسیار است آنرا حقه نامش گویند فارسیان سنگ بده خوانند
و عرب حجر المطر گویند و او با نخ و درفته صحرانشینی اختیار کرد هرگاه که آب خواسته بوسیله آن
سنگ ابر عنایت ایزدی در باریدن می آید و او را بر و آیدام فرزندان بدید آمدند و آینه های بسته
که هم مثل نخش کوه اندیشان توانستند و هم مسرت افزای خاطر بلند همتان و الا فطرت تواند گشت
در میان آورد و از نیازه پسران ترک و چین و صقلاب و منسج که او را منسج گویند و کجاری که او را
کیمال نیز خوانند و خنجر و زوروس و سدان و غر و بارج و در بعضی کتب هست پسر مذکورست خلج
و سدان و غر را یاد نموده اند ترک بزرگترین فرزندان یافت بود ترکان او را یافت او غلام
گویند و بهوش یار دلی و کارگزاری و رعیت پروری از همه برادران امتیاز داشت بعد از رحلت
پدر بر تخت فرمانروایی نشست و داد مردی و مردانگی و مظلوم پرستی داد و در جایی که ترکان
او را سیلول یا سلیکای میگفتندی و چشمه های آب روان سرد و خوشگوار و گرم عافیت بخش
و مرغزارهای دلکش داشت اقامت فرموده از چوپ و گیاه خانها اختراع کرد و خرگاه بدید آورد
و از پوست بهایم و سباع لباس پوشیدنی دوخت و نمک در زمان او ظاهر شد و در آن
آن بود که پسر ابرو شمشیری میراث نداشتند و تمام خواسته دختر را باشد و گویند که او را
کیومرث است چنانچه کیومرث اول ملوک عجم است و او اول سلاطین ترکستانست و عمر او
دویست و چهل سال بود البته خان بهترین فرزندان ترک بود چون پیمان زندگی ترک پرشد
گرفت او را بمسرت بزرگان بر تخت سلطنت نشاند و او را خرد و ورین را پیشوای خود
ساخته در عدالت کسری روزگار گذراند و چون پرشد عزلت اختیار فرمود و بباقی
بعد از عزلت پدر بشارت عالیشان فرمانرواستد کیوک خان فرزند رسید اوست پدرش
در هنگام بدو کردن جهان سریر خانی باو عنایت فرمود و او قدرت سلطنت را دانست
در لوازم آن اهتمام بجای آورد البته خان پسر اوست در آخر عمر پدر ولی عهد شد و او داد و دهش را
از اندازه بیرون برد و ترکان در زمان دولت اوست دنیا شده از راه خردمندی عدول نمودند
و چون مدتی بر آن بگذشت و او را دویست یک شکم آمد یکی را مغل نام کرد و دیگری را تار و چون
بحد کاروانی رسیدند ملک خود را بدو حصه بخش کرد یک نصف را بمغل داد و نصف دیگر را
بتار و چون پدر بزرگوار ایشان و دیعت حیات سپرد با یکدیگر موافقت نموده هر کدام در ولایت
خود را ای میگرد و چون این سلسله علیه را با تار و شعب هشتگانه او نسبت نیست ذکر او را

مطوی ساخته بشرح احوال مغل و فرزندان کرامی اومی پر دازد مغل خان فرمانروای دانا بوده
در ولایت خود آنچنان سلوک فرمود که دلهای رعایا در سلوک بندگی در ضابطه او در آمد
و همه در خدمتهای نیکویی کوشش می نمودند و شعب مغل نه نفر بودند اول ایشان مغل خان و آخر آنها
ایلی نیست و مغولان تقویر ازین گرفته این عدد را در جمیع اشیا فرخنده دانسته اند و او را جهان
آفرین چهار پسر داد قراخان و آذرخان و کرخان و اورخان قراخان هم در سال بزرگترین فرزندان مغل بود
و هم در شغل جهانمندی رشد و امتیاز تمام داشت بعد از پدر بزرگ منش برادرش فرمانروایی داشت
و در قراقرم مجدود و کوه که آزار یاق و کرمان میگفتند جهت یورت سیلان و قشلاق معین ساخت
اغوز خان فرزند کرامی قراخانست که در هنگام فرمانروایی از خاتون بزرگ ولادت یافت و در آن
همان در راه خدا پرستی کام زدن افسانه گزاران سخنی چند باو نسبت میکنند که خداوند
کترین بقبول آن چندان اقبال نمی نماید و او با اتفاق فرمانروایی از خرد و درست خدا پرست
و معدلت گستر بود و قانونهای نیک و آیین نجسته که باعث انتظام احوال عالم گوناگون
و موجب التیام اختلاف روزگار و رنگ بود در میان جهانیان نهاد و او در میان ملوک ترک
مثل جمشید بود و در ملوک عجم بفرهنگ درست و بهمت بلند و بخت ارجمند و شجاعت ذاتی ملک ایران و
توران و روم و مصر و شام و افریج و دیگر ولایتهاراد و حیطه تصرف در آورد و اکثر اهل عالم در سایه
عاطفت او در آمدند و ترکان را بمناسبت مناسب لقبها نهاد که تا امروز باز مردمست مثل
ایغور و قباچاق و قفلی و قاریج و خلج و غیر آن و او را شش پسر شد کون آبی یلده و زکوک طاق و نگر
سه بزرگ را بوزوق میگویند و سه دیگر را با جوق و فرزند و فرزند زادهای او به بیت و چهار
منشبت گشتند و تمامی ترکان آن از نسل این بزرگانند و لفظ ترکان در قدیم نبوده است و چون
اولاد ایشان بایران در آمدند و در آن سرزمین توالد و تناسل شد بدینچ صورتهای ایشان
مانند ما چیک شد و چون ما چیک نبودند ما چیکان ایشان را ترکان گفتند یعنی بزرگ مانند
و بعضی بر آنند که ترکانان قومی غلیجه اند و بزرگان نسبت قرابت ندارند و مغول است که اغوز
بعد از آنکه تخییر عالم نموده بیورت اصلی خود باز گشت بر مسند دولت نشست بر می خروانه
ترتیب نمود و هر کدام از فرزندان دولتمند و امرای اخلاص اندیش و سایر ملازمان را بنوازه های
پادشاهانه بخواخت و نصیحتهای بلند و وصیتهای ارجمند که بر ثبات دولت و بهمنی باشد
فرمود و مقرر ساخت که دست راست که ترکان بر افتاد گویند و ولی عهدی بر پسر بزرگ و اولاد

مقرر باشد و دست چپ که جوانان را باشد و وکالت بفرزندان خود داد و قرار داد که همواره بطن بر بطن
آیین ثابت باشد و ازین فرقه بیست و چهار فرقه یک نیمه بدست راست تعلق دارد و یک نیمه بدست چپ
و هفتاد و دو سال یا سه سال لوازم جهان بینی بجای آورده این جهان را و ادع کرده کون خان بموجب
بجای پدر نشست و در فرماندهی و جهان داری با خرد و ورین خود و تدبیرات صایبه قبل خواج که وزیر
اغوز خان بود کار می داشت و با برادران و فرزندان و برادرزاده ها که بیست و چهار کس بودند هر یکی ازین
شش برادر را چهار فرزند شده بود آنچنان سلوک نمود که هر کدام اندازه و حالت خود داشتند
در گیر و دار سلطنت مددکار هم بودند و هفتاد و دو سال کامیاب دولت شده آبی خا زاولی عهد خود
ساخت و در گذشت آبی خان نیروی بخت بیدار و دولت پایدار آیین پدر بزرگوار خود داشت
و عدالت را با خوبی خوش آراسته بود و دانش را با گردار نیک فراهم آورده یلدوز خان پسرین
و جانشین او بود و در آداب جهان داری و داد گستری پایه بلند یافت مشکلی خان پسر دوسندار
بود بعد از او بر سر فرماندهی نشست و بنظر عنایت سلطان و ستایش ایزد شمسان امتیاز
یافت شکر خان بعد از حاکم پدر کرامی متصدی انتظام امور سلطنت شده صد و ده سال
در مغولستان تاج دولت بر سر داشت ایلمخان پدرش در هنگام سپری و ناتوانی سرانجام مهام
جهانبانی با و ازانی داشت و خود بعد از خواهی ایام کثرت بکوشه و وحدت نشست قیسان
فرزندانش ایلمخانست که بمقتضای غوامض حکمت ایزدی مورد شد اید احوال شده چون ایزد
دانا جوهر انسانی را بحال معنوی رساند اول مرادی چند در ضمن نامرادی جلوه کرد و چندین بزرگان
پاک طینت را فدای آن بزرگ ساخته و از خلعت ظهور بد صدق این حال قضیه ایلمخانست
که چون نوبت سر بر آری باور سید بآیینی که عالم صوری از ان نظام کرد و ملک معنوی مراعات
پذیرد زیست میکرد و دلها را پرانده را فراهم می آورد تا آنکه که تورین فریدون بکرستان و ماوراءالنهر
استیلا یافت و با اتفاق سوخ خان ملک تاتار و ابغور با ایلمخان بزرگ عظیم کرد و زمره مغل ازین
ایلمخان با تور خجک میکردند و بسیاری از ترکمان ابغور و تاتار درین بزرگ شده و در اثنای جنگ
تور و تاتار مقاومت نکرده فرار را اختیار نمودند و بکرو و جیل دست زده از راه دیو به بازی روی بگریز
نهادند و باره از راه رفته در شیب فرو آمدند و آخر ای شب ناگهانی بر سر لشکر ایلمخان شیبخون آوردند و چون
گشته شد که از مردم ایلمخان جز پسر او قیسان و پسر خال او تگوز و دو حرم ایشان که خود را در میان کشته گان
پنهان ساخته بودند هیچ کس جان بسلامت بیرون نتوانست برد و چون شب درآمد آن چهار کس

خود را بکوه کشیدند و زحمت و مشقت بسیار چون از کرب و با و تنگهای کوه گذشته مرغزاری که در چشمه
نوش کوار و میوه های فراوان بود بنظر آمد تا چار آن مواضع تیره را بمقتضای وقت غنیمت دانستند
اقامت انداختند و ترکمان این جای را از کهنه قون نامند و گویند که این واقعه تا آنکه بعد از هزار سال بود
اغوز خان و انا دانند که درین قضیه ابریح تدبیر ابریح که هر جامع حضرت شاهنشاهی بود تا هم نسبت فدایت
بجای آید و هم مراتب غربت و عزت و مشقت باین طرز بدیع فراهم شود تا گوهر یکی حضرت شاهنشاهی
که مقصود اصلی از آفرینش این طبقه کرامی اوست و سر مایه این محبت تا آنکه ایزد بیست جامع مدارج اقطار
گویند شده و قدر داناان طبقات انام که باین حالت باشند کشته کامروایی صورت و معنی کرد و باین طرز
کردی از نامرادی پیرامون حال مقدس او نکرد و با جملة چون قیسان با هم را آن دران سرزمین بسر برد و از ایشان
اولاد شد و قبایل بدید آمد جماعتی که از قیسان بوجود آمدند قیانت نام نهادند و طایفه که از تگوز بنظر رسیدند
در لکین ملقب گشتند و احوال فرزندان قیسان تا زمانی که از کهنه قون بودند که دویزار سال تقریبی باشد بنظر
در نیامده و همانکه در آن زمان و مکان رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد و بعد از سپری شدن دویزار سال
تخمینا در آخر زمان انوشیروان قیانت و در لکین بخت آنکه زمین از کهنه قونرا گنجایش این مردم نموده بود و از او
بر آمدن کردند و سر راه ایشان را کوهی که معدن آهن بود مید و داشت دانیان اندیشهارا کار فرموده چرم
کوزن و همها اختراع نمودند و آن کوه آهنین را که اخته گذر پیدا کردند و ملک خود را بزرگتر و نیروی تدبیر از او
تا تار و غیر او بر آوردند و بر سر پر کامرانی و جهانبانی ممکن گشتند و تخمین کیشان درست اندیش از چهار هزار سال
پیش از آنکه اجداد عالی بیت و هشت تن بوده اند و هزار سال بعد از آنکه آبی کرام بیت و پنج نفس چنان تن
گشتند که درین دویزار سال بیت و پنج کس باشند پوشیده نماند که زمین مغول در طرف مشرق و از
آبادانی دور دوران هفت و هشت تاهم راهست شرقیت تا سر حد خطای و غربی تا زمین ابغور و شمالی او
پیوسته با قرغوسلنگای است و جنوبی او متصل باست خورش ایشان گوشت شکار و پوشش ایشان
پوست بهایم و سباعیت تیمور تاش از نسل سعادت اصل قیسان خانست بسروزی و فرماندهی
بود مشکلی خواجه فرزند کرامی تیمور تاش است سرافراز تاج دولت و سعادت بود مسند ایالت و عدالت داشت
یلدوز خان خلف بزرگ منش مشکلی خواجه است که در همین آید قیانت و در لکین با مارت و سرداری سرافراز بود
و بعد از قیانت فرزندان ایشان بطنا بعد بطن در از کهنه قون سردری قبایل استند یلدوز خان بهدکاری
بخت گوکب دولتش رفته از افق سعادت طلوع نمود و الوس مغل را آبادان ساخت و فرمان فوایی
والا شکوه شد و نزد قوم مغل آگس درست نسب باشد و نماینده خانی که نسب خود را بیلدوز خان رساند

چو بنده بهادر پسر رشید یلدوز خان است بعد از پر شدن پیمان عمر در بر تخت جهانانی کا حجاب گشت
 حضرت عصمت قیاب قدسی نقاب النقا و ادا در بایع آفرین هر چه از کف خفا بجای ظهور آرد بسیاری
 از عجایب امور را مستعمل باشد لیکن آدمی را در محراب غفلتی که در نشاء کثرت و بی تعلق سستون این
 بنای عالی اساس است از در یافت آن باز میماند چه اگر این طور نشدی و از نظر را که بودند فرصت نبودی
 و هیچ کار پر از ختی مبدع جهان آرا اکثری از عجایب قدرت خود را از نظر جانیان میپوشد و بعد از احتیاج که
 یکبارگی از تمامای غرایب مقتدرات الهیه محروم نمائند برده چند از روی مقتضیات مکاشفات غیب بر میدار
 و باز از دید بسیار از غفلتی که در مرتبت ایشان و در بیعت انبیا و تقدیر است همان دید را پرده نشاء سبیل
 میکردند و پس از آن آفت عاصه الهی برای هزار گونه حکمت که یکی از آن آگاهی غفلت زده های این جهان
 است آفرینش دیگر بطور می آرد و نقاب احتجاب را اندکی برداشته رنگ آمیز تعجب میکردند از آن
 احوال بدایع طراز حضرت نقی است و او در خضر قدسی اختر چو بنده بهادر است از قوم قیاب از تفسیل بر آن
 از زمان خردی تا پس بزرگی حسن صوری و معنوی او را در افزایش بود تا آنکه بغیر طر عالی و هست والا
 یگانه روزگار گشت و با اتفاق دوست و دشمن و خویش و بیگانه بزرگ منش خود پرورد خدا پرست بود
 انوار خدا شناسی از چهره اش پیدا اسرار الهی بر پیشانی او هویدا پرده نشین سر اوقات عفت
 خلوت کزین مراقبات احدیت مظهر تجلیات قدسی مهبط فیضات قدوسی بود چون بحد کمال رسید
 او را چنانچه آیین سلاطین و رسم بزرگان دنیا و دین است به ذوبان بیان که فرمانفرمای مغولستان
 و پسر عم او بود پیوند کردند و آن کوهر بیکجای قدسی را فرین فرمان رسانی انس ساختند از آنجا که او همسر بود
 بملک نیستی شتافت حضرت النقا که آسایش عالم معنی بود آرایش ملک دینی بزرگشت و بظواهر امور
 پرداخته بسر داری الوی خود متوجه شد شبی آن نور پرورد الهی بر پستراحت پهلوانانده خبر چار
 استراحت تکیه زده بود که ناگاه نوری شگرف در خرگاه پر توانداخت و آن نور در کام و دهان آن
 سرچشمه عرفان و حضور در آمد و آن عفت قیاب بر منوال حضرت مریم بن عمران از آن نور آبتن
 شد سبحان الله نفوس قدسیه انسانی را از آدم تا این نور پرورد در لغت و محنت و فراخی تنگی
 و فتح و یزیمیت و لطف و غضب و سایر صفات متضاده مرتبه مرتبه پرورش داده مستعد فیض
 نور مقدس میساختند و بیشتر از آنکه این نور اقدس از آسمان مقدس نزول اقبال نماید قیاب از تعلیق آباد
 شهر واقفم بر آورده در صحرای تجرد پرورش بخشیده چندین آباد اجداد را بطین بطین در مدت دوازده سال
 در آن کوستان هم تصفیه داده آشنای ملک تقدس میساختند و هم مرتبه انسانی را جامع مراتب

کونی و آکی میکردانید چون پرورش معنوی سرانجام یافت بمقتضای حکمت بالنده یلدوز خان را از کوه بهتر
 آورده سر بر آرای کردانیدند تا نوبت این سلسله مقدسه بحضرت النقا رسید آن نور الهی بمیانجی
 چندین بزرگان دین و دولت بی واسطه بشری در عالم ظاهر جلوه گر آمد آغاز ظهور حضرت شمس
 آن روز بود که بعد از سپهر بدایع مختلفه از حد مقدس حضرت مریم مکانی برای سرانجام نشاء صورت و معنی بعالم بروز
 اقلاطون تجردی باید که این سخنان بکوش هوش بشنود که خدیو زمان در پرده آرای و زمانیان باور چشم و زخم باطن
 پرده درست و با جمله بر سر سخن رفت باز گویم که همواره در اوقات فرخنده و ساعات نجسته سرای مقدس آن عفت
 قیاب بغرغ آن نور روشن میشد و زمان ظاهر و باطن آن قدسی نژاد اضاعت می یافت آنانکه از نال داشت
 بلند پروازی نموده از اسباب پرستی گذشته بسبب میشد امثال این امور در وسعت آباد قدرت الهی شمع
 و بعید نمیدانند مستبعد عبارت پرستان ظاهرین در پیش حساب ایشان معتبر نیست و آنانکه در سبب
 مانده پیشر قدسی ننهادند لیکن بقلا و زنی بخت بیدار از محاسبه ظاهری گزیر ندارند آنها نیز در مبادی
 حال توقیفی نمیکند خصوصاً فرزندی مادر که خوانند پذیرفته اند فرزندی پدر تنها را چگونه قبول میکنند
 فکیف که مثل این واقعه در قصه عیسی و مریم متیقن آنها باشد نظم حکایات مریم اگر بشنوی
 بالنقا آنچه بگویی لیکن مبدع جهان آرا که از عنقوان ابداع کارخانه ایجاد و سرانجام میدهد
 بمقتضای تضاد و تباین اسمای جلالی و جمالی چنانچه گروه آدمیان را بدانش والا و تدبیر درست و فطرت
 عالی و تصرف عظیم و اندیشه صواب مخصوص ساخته روز بروز در افزایش حال آنها میکوشد و به نظر
 گروه آدم صورتها را بکم مینی کوتاه یابی و کج اندیشی و بدگمانی و فتنه انگیزی و بی تصرفی اختصاص یافته
 سرگرم کار میدارد اگر چه در هر دو طور پمانه استعداد پر میشود اما با حکمتی که درین شگرف اندراج
 دارد بنا بر آن پیوسته که ظلمت با نور و نخوت با سعادت و ادبار باقبال همقران می باشد و سموا
 بی دولتان تیره رای سنگ قفره در پیش می اندازند و بزودی شرمسار صوری و معنوی گشته بگوئی
 می شتابند و مصداق حال این ساخته نورانیست که چون چنین امر بدایع بظهور می آید جمعی از کوفه نظران
 ناقص خرد ظاهر پرست که از دولت حقیقت بی نصیب اند و از نعمت معرفت بعید اندیشهای نادرت
 بخاطر در آورده و آن مسند نشین عفت از کمال مهربانی خواست که این نابینایان بی سعادت در دایره
 این خیال گرفتار مانده ایمان مملکت خود را از واقعه آگاه ساخت و فرمود که اگر سده لوح ناقص عقلی که
 از بدایع قدرتهای الهی و صنوف تقدیرات ازلی خبر دار نبوده در بلبله سوء ظن افتد و آینه دول را بزرگ
 خیالات فاسده تیره رنگ سازد و هر آینه آن از عقوبات ابد آباد در خیران و نکال مانده بهر

ساحت اندیشه ایشان از این دغدغه و پیردازم و نظر برین مقدمه ضرورتست که بیدار دلان حقیقت شناس
و معتقدان اخلاص چون در حوالی خرگاه بحر است شب زنده دارند تا تاریکی شک و رب از سوی دل
ایشان بنور ارادت آگهی و مشاهد انوار غیبی روشنی که اید و مظنه او بام فاسده از درون این بزم
بیرون رود و چندگاه پاسبانان بیدار دل و خرد پروان دور بین در حوالی خرگاه بوده چون آخران شب
دیده برهم زنده نگاه در دل شب که وقت نزول رحمت الهی است نور فروزنده چون ماه تابان بستر
که بانوی سرافرازه عفت فرموده بود از فراز بنشین روی کرده بحرگاه در آمد غریب از حاضران آگاه بر خاست
لحقی در مقام جبروت بوده اندیشه های باطل از دلهای و سوسه خیر فرو نشست و چون ایام آستنی
سپری شد سر پسر کرامی سعادت ولادت یافت یکی بوقوع قنقی و تمامست و قوم قنقی از نسل او بدید
آمد دوم یوسف ساجی که قبیلہ ساجیون از وی منشعب گشت و سیوم بوز بخر قان است و اولاد
کرامی نژادان را بیرون گویند یعنی بیدار آمده از نور و ایشان را بزرگترین اقوام دانند بوز بخر قان جدهم
جنگیز خان و قرا چار نویان و جد چهارم حضرت صاحبقرانی و جد بیست و دوم حضرت شاهنشاهی
چون بسوق تمیز رسید سر سلطنت توران زمین را زینت داد و سرداران قبایل از ترک و ماز و غیر
آن که بطریق ملوک طوایف زندگانی میکردند مکر خدشکاری بمیان جان بستند و او نیروی تدبیر و شایسته
روزگار فراهم آورده داد عدالت و احسان داد و زبان دراز بر داندکی و فرزانگی روزگار را آرایش
و آسایش بخشیده و ادب با ابوسلم مروزی معاصر بود چون رخت هستی بر بست از دود و بلبلند
بوقا و توقا بوقا خان پسر همین اوست که جد هشتم جنگیز خان و قرا چار نویانست بموجب وصیت
بجای پدر بنشست و مسند پادشاهی را بعد از او داد آراسته کرد و قاعده های تازه در جهان
و کیتی ستانی اختراع نموده دستور العمل خواقین روزگار ساخت و با زیر دستان چنان زینت
کرد که خواص و عوام از خوش وقت شدند و دوشاخ خان پسر رسید اوست پدر چون با گاه دلی زمان
گذشتن دریافت او را ولی عهد و جانشین خویش کرد و او در لوازم داری و ملک افزایی کوشش
نمود و او را نه پسر بود بعد از گذشتن او منولون والده فرزندان که بعقل و تدبیر مکتب بود بگوشه رفته
بزمیت فرزندان مشغول گشت روزی جلایر که از قوم در لکین اندکین گرفته منولون و هشت فرزندان
بقتل رسانیدند و قایدون خان که پسر نهم بود بخواستکاری یکی از خویشان پسر عم خود با چنین رفته
بود نجات یافت و بدستگیری و مددکاری با چنین جلایر بر نادانی خود معترف شده هفتاد تن را که
گشتن شریک بودند بخون منولان و پسرش گشتند و عیال و اطفال او را پیش قایدون خان قمر

خان داغ بندگی بر چنین آینه نهاده گذاشت و فرزندان ایشان زمانی در از در قید بندگی بودند قایدون خان
بعد از چندین وقایع بسی با چنین بر سر سلطنت نشست و در آبادانی عالم اهتمام نموده و قصبه آباد
ساخت و خیل و حشم او بسیار بدید آمد و با جلایر او را کارزار با بوقوع پیوست ملک رانی و جهان بینی
با استقلال کرد چون از عالم در گذشت از سوسه پسر ماند بایست فقر خان بزرگترین فرزندان او بود بکار
و رعیت پروری بکار روزگار بود بموجب وصیت پدر تحت آرای فرماندهی گشت تومن خان پسر کرامی اوست
پدر در هنگام گذشتن ازین جهان گذران ملک و دولت با و سپرد و مسند شهبازی و جهانگیری بوجه
او فروغ یافت با مردانگی و خردمندی زینت بخش خانی بود و با بزرگ منشی و بر داری رونق افزای درگاه
و او بسیاری از ملک مغلستان و ترکستان را بزرگ بازی تدبیر و نیروی سرخ اقبال بر ملک موروثی
افزون ساخت و تمام ترکستان در هیبت و عظمت عامل او انداخت او را دو خاتون بود از یکی
پسر آمد و از دیگری دو پسر یک شکم متولد شد و این توانا را قبل نام بود که جد سیوم جنگیز خانست و یکی
قاجولی نام داشت قاجوی بهادر جد هشتم صاحبقران است مظهر الانوار دولت و جود آثار سعادت بود
بزرگی از چهره او میثافت و شکوه بخیری از پست فی او میدرخشید مشی بخواب دید که از جیب
قبل خان شماره رخشان برآمد و با وج فلک رسیده تا یک گشت و همچنین بی در پی سه بار
واقع شد و در نوبت چهارم شماره بغایت نورانی از کربان دولت طلوع کرد که آفاق را نور
افرو گرفت و بر نو نور او بچند شماره دیگر رسید که هر یک از آنها ناحیتی روشنیایی پذیرفت و چون
این کوکب نورانی بیدید شد اطراف جهان همچان روشن بود از خواب بیدار شد و در تعبیر این
غیبی طایر اندیشه را بر پرواز میداد تا کمان باز خواش در بود و همچان متبده کرد که از کربان اوست
بار شماره روشن بیدار آمد و غروب کرد نوبت هشتم شماره بزرگ طلوع نمود تمام جهان را
صبا و رونق بخشید و از و چند شماره دیگر خرد منشعب شد که هر یک گوشه از عالم روشن گشت
و چون این شماره بزرگ روشن شد همان طور روشن ماند و شماره های دیگر روشنیایی
داشتند صبحدم صورت واقعه را قاجوی بهادر بیدار بزرگوار خود تومن خان عرض کرد و پدر تعبیر کرد
از قبلخان سه شترانه بر تخت خانی نشیند و در مملکت حاکم شود تا مرتبه چهارم آن باشد که از عقب
ایشان پادشاهی ظهور کند اکثر عالم در تحت تصرف خود آورده او را فرزندان بیدار آیند و هر یکی ناحیتی
داشته باشد و از قاجوی بهادر هفت فرزند دولت مند که افسر پیشوای و تاج فرمانروایی بر سر داشته
باشند بظهور آیند و نوبت هشتم فرزندی بدید آید که جهانگیری نماید و بر عالمیان سری و سروری کند

و از فرزندان بجز و آنکه هر یکی حاکم جانی باشد و والی مملکتی شود و چون تومنه خان از تغییر فارغ شد برادر
 بفرموده پدر بایکدیگر عهد و پیمان بستند که هر یک جانی بقبل خان سلم باشد و قاجاری سپهسالار و صف آرای
 و مدار کل و تنج زن باشد و مقرر شد که فرزندان یکدیگر بطین بدین طریقه و مسلک دارند و عهد نامه بخط
 ایغوری درین باب قلمی فرمودند و هر دو برادر بران خط مهر نهادند و به آن تنغای تومنه خان رسانیدند و از آن
 تا تومنه خان آباء و کرام حضرت شاهنشاهی که مقصود از جنس این سلسله اینست بریاست مطلقه و
 مستقله ممتاز گشته ثبات بخش سر بر معدلت بودند و طایفه ازین کرده و الا شکوه مقتدایان ملک
 نیز یافته کامیاب ظاهر و باطن گشته چنانچه باستانی نامها از آن آگاهی میبخشد و حکمت الهی در ظهور
 شاه جامعیه مراتب کونی و الهی بچندین میانجی کار فرمایان ملک صورت و معنی اتمام دارد و منتظران
 ولادت حضرت شاهنشاهی که نقاوه کاینات بودند طراز خلعت فاخره اوست بوده و روزی در سال
 آنرا سرانجام میداد و برای جامعیت و شهنشایی قدر خدمت و دولت سر بر آریانی شایسته قاجاری
 بهادر را لباس و کالت مستعار پوشانند تا مراتب این حالت برای العین این سلسله علیه در
 و سرمایه جمعیت مراتب برای حضرت شاهنشاهی حاصل گردد و با وجود درشت و کار دانی و بزرگ
 منشی قاجاری بهادر قبل خان ولی عهد شد اگر چه بظواهر مرععات کلمات من که منظور و انشور
 نیست اما در معنی کار فرمای قدرت الهی شاه جامعیت را سرانجام داد چون تومنه خان را ستاره
 حیات در مغرب قوت ستواری شد قبلان بر تخت فرمانروایی متمکن گشت و قاجاری بهادر
 بموجب و فایده سرمایه دولت سرمدیت در مقام موافقت درآمد باین دو ستنداری شاه
 نشانی متصدی انتظام مهام سلطنت گشت و چون جنلیان از دارالافتخار هستی بهادر
 الامان نیستی خرامید قوبله خان که در میان شش پسر او شایسته تاج و تخت بود سلطنت
 نشست و قاجاری بهادر بهمان منصب والای سپهسالاری مشغول و بپاس بهمان خود میداد
 و بدستاری فرزندان و مردانکی سرانجام کارگاه ملک و دولت می نمودند و قوبله خان به پست
 اینچنین مهربانی که هم عقل خدا دانی نیست و هم تنج کشورستان انتقام برادر خود را از التانخان
 حاکم خطای کشید و جنگهای بزرگ که کارنامه مردان کار تواند بود کرده بر لشکر خطای تنگ عظیم
 انداخت و محلی ازین سر گذشت آنکه فرمانروایان خطا پیوسته ازین طبقه و الا شکوه و دغدغه داشتند
 و همواره محرک سلسله دوستی بوده روزگار میگذراند و چون داریانی خطا بخان استقرار یافت از تنج
 شجاعت و تدبیر قبل خان بیشتر برسان گشت و سلسله فرستادهای کاروان اساس موافقت محکم

ساخت بر تیره قبلیان و استعدای آمدن خطا نمود و خان بمقتضای راستی و درستی که طبیعی
 این دو دمان و الا از ادست دارد و گیر ملک را بقا جوی بهادر سپهسالار و نقش صحبت دلپذیر
 نشست و از اینجا کامیاب عیش و عشرت بیورد خود متوجه بعضی از اعیان دولت التانخان که
 تنگ حوصله و فرومایه بودند بخان ناشایسته گفته مزاج التانخان را متغیر گردانیدند التانخان از دواغ
 شد و کس فرستاده طلب داشت قبلیان از سواد پستی روزگار نقش ناراستی التانخان
 خواند جواب فرستاد که چون بساعت فرخنده توجه نموده ام برکشتم و الا این نمیدانم خون خطا جوید
 لشکری نامزد او کرد که بهر وضع که ممکن باشد خان را بگرداند قبلیان بخانه دوستی سالجوق نام کرد و راه
 مادی داشت سردار خطای را فرود آورد و قرار داد که بر میگردد سالجوق پنهان که معاودت و صلحت
 نمیدانم من اسبی دارم تیر کرد و دور رو که بهیچکس با و نتواند رسیدیم عنان احتیاط شدن و بران
 سوار دولت شده بیست خود شتافت و فرستادهای خطای چون آگاه شدند چاکست سوار
 تیرنای از عقب در آمدند و بجز در پورت خانی بجای دیگر نپوستند قبل خان این بداندیشان را گرفته
 از هم گذرانید و برین اثنا پسر کلان او قین بر قاق که بحسن صورت بهمتی روزگار بود در حالی دوست همگی
 غزالان داشت نگاه قوم نامزد و چار شده و سنگیرش کردند و او را گرفته پیش التانخان بردند خان بانقام
 آن سک جانان کرک من تنج بید او برین غزال شیرین را در اند قوبله خان که بهر دوم بود چون تخت آرای
 سلطنت شد بخت انتظام برادر خود بچشم لشکر را کامیاب متوجه التانخان شد و بنبر عظیم در پست
 و تنگت غریب خطای را داده اسباب و اموال ایشان را بتاراج برد چون بروی تخت سپاه اجل رسید
 بر تان برادر کرامی او بمشاورت اعیان مملکت بر سر بر خانی متمکن گشت و سابق برادر خود تان که در
 و چون در عهد او بهیچکس را یاری آن نبود که دعوی مبارزت و سر کشی کند لاجرم لقب خانی او را در افواه
 بلغظ بهادری زبانزد شهرت گشت و نقد شجاعت او را باین نام مهابت مسکوک ساخت و در زبان
 قاجاری بهادر که هم برادر جان سپار بود و هم بهادر سپهسالار متوجه عالم بقا شد ایردنجی بر لاس
 قاجاری بهادر است که در مسالک فرهنگ و معادیر جنگ مغرورش بلند و بخت بیدار داشت
 بعد از پدر طغرای سپهسالاری بنام او سر بلندی گرفت و او باینی که پدر بزرگوارش رونق داده بود
 در تنج مهام محالک و تدبیر عظام امور کو شش می نمود و اول کسی که ملقب بر لاس اختصاص یافت
 او بود معنی این لفظ معنی شجاع بانسب و نسب تمام بر لاس با و میرسد و چون زندگانی بزرگ
 بهادر بر سر آمد از چهار پسر او سیو بدین پیوسته کای بهادر که پدر جنکیر خاست و بچوشن فرزندانکی و مغیر

مردانی که آراسته بودند تاج خانی بر سر نهاده ازینست بخش مرز جهانانی گشت و درین هنگام اردیبهشت بر لاس
بشهرستان بجا اساس اقامت نهاد و از وضعیت و نهادهای کار ماند سوغوچی در میان فرزندان کرامی
بر لاس بدل دلاوری و رای جهان داری و خود کار سازی و عطف و نظام بخش سر بلندی داشت و از روی
سال نیز بزرگترین اولاد او بود جای پدر عالیقدر گرفت بمعنی شهریار و بصورت سپهسالار بود و پیشکار
بهادر برای جهان آرای سوغوچی لشکر بر سر تار کشید و خاندان دولت ایشان را پی سپهر عارت
ساخت و بسیاری یزدان و بنیروی بخت پیروز بر تار غالب آمده بدولت و اقبال متوجه و یلون بلای
شدند چون بموضع سعادت اقوای رسیدند در سیتم ذی القعدة شکر سل سال پانصد و چهل و نه
هلالی خاتون دی اولون آنکه که آبستن بود فرزند کرامی برادر پسرکای بهادر او را تموجین نام نهاده
سوغوچی که خرد بلند و دریافت والا داشت به پسرکای بهادر گفت که از رموز حساب ذاتی نظرات
مسعود آسمانی استلال میتوان نمود که این ستاره دولتست که در نوبت چهارم از جنب
برآمده بود اگر چه در سلسله علیه حضرت شاهنشاهی که درین محبت نامه ایزدی سخن از ان میزد
احتیاج بذکر تموجین نیست که از شعب این شجره قدسیه است لیکن چون بر توی از نور مقدس
التقوای بود بجل از ذکر آن ناگزیر افتاد طالع مسعود تموجین میزان بود و هفت سیکاره در طالع بود
و راس در سیوم و ذنب در نهم و بعضی برانند که در سال پانصد و هشتاد و یک که بسرداری الوک
و قوم تیران رسید سیمه ستاره در میزان فراهم آمده بودند قراجار نوایان فرزند کرامی سوغوچی
است پادشاه منش و شهریار نشان بود چون در سال شکر نیل پانصد و شصت و دو پسرکای بهادر
در گذشت و درین سال تموجین سیزده ساله بود و سوغوچی که مدار ملک و سلطنت و گیر و دار
و سپاه بر بود و در آن چند روز بار دوی فاکوچ نمود قراجار نوایان ایام سفر داشت قوم نیروی از
تموجین وی کردان شده بمردم تالچوت پیوستند و تموجین محنت کشید و در بند بلا افتاد و بخت
بنایید آسمانی از ان ورطه های جانگاہ و محاطه های سهمناک نجات یافت و با قوم جاموقه و کوج
و فقرات و جلا و غیر آن کارزار با کرد و قتی که سال عرش از سی در گذشت به بود سردار الوک خود
شد و بنا بر مخالفت بعضی از فرمان روایان ترکستان در چهل سالگی برهنوی قراجار نوایان
پیش او نیک خان حاکم قوم کرایت که پسرکای بهادر سابقه محبت داشت رفت و کارهای
پسندیده برای او بجای آورد و دوستی و نیکو نمود و در به قرب منزلت و علو مراتب او بسجده
رسید که شام حسن اخلاصش از شما اتحاد معطر گشت بنوعی که از امرای عظام و خونیان

برو و حید بودند جاموقه که متر جاجرات بود سنکو پسر او نیک خان را با خود متفق کرده در باب تخت
نات یسته و ثقیفهای ناپسندیده برهم بسته خاطر او نیک خان را آزرده گردانیدند و این دشمنان
دوست نمابرجب زبانی او نیک خان را از راه راستی برده در خیال فاسد انداختند و تموجین اندیشه
گشته با ستصواب قراجار نوایان و تدبیرات درست او از ان مهملکه برآمد و دو مرتبه در میان
مخاربات عظیم در پیوست تموجین ظفر یافت و در چهل و نه سالگی و بقولی در پنجاه سالگی در میان
پانصد و نود و نهم بدولت سلطنت جهان داری کامران شد و چون مدت سه سال از فرمانروایی و جانا
او گذشت شب تنگتری که از بیشتران عالم غیب و مرده رسانان در گاه کبریا بود بالهام ربانی تموجین را
بخطاب جنکیز خانی مخاطب ساخت یعنی شاه شاهان روز نجم سعادت فرزند از تریت سال سال
برق دولتش سوزانتر میگشت بر تمامی خطا و خن و چین و ماچین و دشت قیاق و بلغار و آس و روس
و آلمان و غیر آن سروری یافت و او را چهار فرزند بود جوجی چغای اوکی تولی ترتیب بزم و شکار تعلیم
بجوجی داشت و بر غور رسیدن و سیاست بتقدیم رسانیدن که نظام ممالک آرای بآن منوط
برای رزین چغای مغرض بود و تدبیرات جهانانی و ترتیب امور ملکی و آن کدای اختصاص داشت و انجام
مهام سپاه و محافظت آرد بتولی متعلق بود و در شهر ششصد و پانزده بقصد سلطان محمد خوارزم شاه
بماوراء النهر توجه نمود و اهل آن دیار بسطوت قریباً رسید چون از کار ماوراء النهر بر و اخت از آن
عبور نموده عنان کشور کبالی بجانب بلخ مصروف داشت و تولی خان را با لشکر کران بولایت خراسان
روان ساخت و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از بلخ بطالعان آمد و از اینجا متوجه دفع سلطان
الدین شکر میست و در ماه رمضان ششصد و بیست و چهارم سال هلالی سلطان جلال الدین را
تا کارآب سهند هزیمت داد و از اینجا بماوراء النهر شتافت بجانب یورت اصلی استقرار گرفت
و در تنگوز نیل مطابق چهارم صفر ششصد و بیست و چهارم که هم در سال ولادت و هم سال جلوس
سلطنت بود در حدود ولایت تنگقوت و دیعت حیات سپرد و پیش ازین وصیت کرده بود که
چون قضیه ناگزیر درین بوس روی نماید پنهان دارند تا کار اهل تنگقوت بانجام رسد و در ممالک
دور دست فتوری نرود و فرزندان و امرای موجب وصیت عمل نموده در اخصای این حال کوشش نمود
تا آنکه اهل تنگقوت بیرون آمدند و علف تیغ شدند و بعد از ان صندوق نعش او را برداشتند
و روی راه آوردند و هر آفریده که در راه میدیدند از هم میگذرانیدند تا خبر باکناف و اطراف برودی
نرسد و چهاردهم رمضان همین نعش او را بار دوی بزرگ آورده اظهار واقعه ناگزیر نمودند و در

در خنجر که روزی در شکارگاه چیت تربت خویش کرده بودند مدفون ساختند و در آنک روزگاری از اشجار
کوناگون چندان انبوهی روی داد که مرقد در تراکم اشجار پنهان گشت تا آنکه بجای کسی بی آن سزین نتوانست
و بهمانا درین معنی سرتیبت بدیع که جزدانای هوشمند و وریدین بی آن نتواند بر د یعنی چنانچه در زندگانی حراست
ایزدی بود بعد از آن هم در کشف نگاه داشت الهی در آید تا کونه اندیشی بآن مقام دست بی ادبی دراز نشود
اگر چه بترتیب چنین اندیش کردن خود را سخره جانیان ساختن است لیکن چون فرمانروایی را بیشتر
معامله با ظالمین باشد چنین صیانتی از مواهب عظمی است و چرا حراست ایزدی نگاهبانی با چنین
بزرگی نکند که عالمی در سایه پاس او بودند اگر چه این بزرگ پیش عوام و در نظر اول خاص از مظاہر عظمی
قهرائی بود اما در نظر دور بین هوشمندان اخص خواص از مجملای لطاف ایزدیت چه در محکم عدالت الهی که
فرمانروایی خلایق بر توبیت ازان بیداری نرود دستی بظهور نیاید و هر امری که در عالم کون وفاد
منکون شود مبتنی بر چندین خلایق معنویت که دیده ظاهر بین را بکنه حقیقتش راه نیست و جز
ضمایر بیدار دلان دور بین زان آگاه فی عمرش هفتاد و دو سال تمام شده بود از سال هفتاد و سیوم
اکثری سپری گشته از آنجمله میت و پنج سال بفرمانروایی و کشورگشایی منقضی گشت و بملاحظه تاریخ
ولادت و وفات یافت و آنچه در تواریخ مذکورست مدت عمرش هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد
و بهمانا که خلاف باعث شهرت و سنین شمسی و قمری تواند بود یا بوجهی دیگر از وجه مذکوره و مشهوره
و درین مدت همواره انتظام مهمات ملکی و مالی با استصواب رای جهان آرای قراجار نویان
روئی داشت و الا شکوهی را که چنین برادری بجان و جهان برابری و رهنمونی دولت و اقبال
چگونه بآن کشورستانی و سلطنت رانی تارک عظمت با وج علیین نباید نظم
قراجار و جنگیز این عمتد • بشکورت بی قرین هستند و شکام نواختن کوس رچیل سرخا
باوکی سلم داشت و مجمل این قضیه دلکش آنکه در یورش خطای شبی بر پیشگاه خیال او
بصورت مثالی چنان جلوه دادند که بدو و گردن این جهان سراب غامز و یکست فرزندان کرامی
و قراجار نویان سپهسالار و دیگر اعیان دولت و ارکان سلطنت را طلب داشته نصایحی که
انتظام جهانیان از نیایج او بایستد در میان آورده خانی را باوکی مقرر ساخت و عهد نامه
قاجوی و قبلین که بآن تمغای تومنه خان رسیده بود و اسلاف بزرگ نهاد بترتیب نامه های کرامی
خود را رقم کرده بود از خانه طلب فرموده بر حاضران مجمع عالی خوانده که من بفر قراجار نویان بدین وثیقت
نامه پیمان بسته بودم نماینده بدین بوسون بپهر برید و وثیقت نامه دیگر میان او گئی و فرزندان و حو

نوشته باوکنای سپرد و دیار ما و راه النهر و ترکستان و بعضی از خد و دوارزم و بلاد ایغور و کاشغر
و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب سند بچغهای حواله کرد و گفت از استصواب قراجار نویان
بجواز جائز نزاری و در ملک و مال شریک خود دانی و میان ایشان عقد پدر و فرزند بیست و بین
ملاحظه این سلسله علیه قدسیه را چغهای گفتند و الا چغهای را آبای کرام او نسبت بحضرت
شاهنشاهی باعث افتخار و مباهاتست نه نسبت قرابت و مصاهرت و خانزادها و نویانان
بموجب وصیت عمل نموده سبحان الله از مثل جنگیز خان بزرگ و ابایی چنین نقض عهد شود
بایستی که آن پیمان نامه که بآل تمغای تومنه خان مزین بود باوکنای قان میداد و تربیت و عادت
او را برای رزین قراجار نویان می سپرد تا بآن عهد نامه میشد تا وثیقت نامه را حاضر نمیشد
تا بر نیان که هر ادا انسانیست محمول میگشت و بدین نامی در دفتر دانش او مکتوب بن خط هوس
میشد و عجب از سخن کزینان باستانی که درین باب با شرف حرف سرایی و حرص نکته گیری
و دوزبانی بسر وقت ازین نرسیده اند و بهمانا که چون ایزد جهان آرا میخواست که این لباس
مستعار سپهسالاری که تومنه خان قرار داده بود و در معنی کار گزاران ابداع نشاء جامعیت
حضرت شاهنشاهی سر انجام داده بودند و از قامت این سلسله علیه بر دار و چنین سهوی و خطا
رفت که بر هزاران قصه صواب شرف دارد و چون حراست ایزدی همواره نگاهبان این کرده والا
شکوه بود فتوری در عهد و پیمان از جانب فرزندان کرامی قاجوی بهادرنش تا چون توبیت
از رسته ذاتی و مکتبی او با ولاد قاجوی بهادر رسد و بدولت روز افزون مسند آرای خلافت
کرده مطعون خردمندان نباشد و بهمانا که این از مقدمات طلوع اقبال حضرت صاحب قرانی
وجود مقدس طلیعه دولت ابد پیوند حضرت شاهنشاهی است و چغهای خان بعد از سفار
شدن پدر پیش بایع را دار الملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاه و رعیت بقبضه
اقدار میر قراجار نویان گذاشت و خود بیشتر اوقات در خدمت اوکنای قان بسر میرد و با آنکه
اوکنای ببال از وی خرد بود و در لوازم حقیقت و اطاعت دقیقه فرو گذاشت نمی نمود و با بخت
بیدار وصیت خانرا پاسبان میداشت چون چغهای خانرا مدت حیات بی ثبات یا خرد رسیده
چیت انتظام کارگاه سلطنت امیر قراجار نویان را وصی خود ساخت و فرزندان را با و
سپرد و هفت ماه پیش از اوکنای خان در او دیل فی القعه ششصد و سی و هشتم ازین
تاریخ گذران در گذشت قراجار نویان در قرار خود در سن و ضبط امور مملکت قیام نمود و بعد از چندگاه

قرا بلا کو خان بن موافقان بن چغتای خان را بیک وقت ولایت جند کرا میسر از چند سال
چون کیوک خان بن اوکی خان بر مسند خانی نشست دست قدرت بلا کو خان را از تصرفات حکومت
بازداشتند عزل نمود و پیوسته کای بن چغتای را بجای او نظام بخش آن ملک گردانید پو سیده نمائید
اوکی خان قآن در ایام سلطنت خویش پسر بزرگتر خود را که چو ولی عهد خود گردانیده و او در ایام حیات
پرو فوات یافت ولی عهدی پسروی شیر آموخت که از همگان دو ستر میداشت ارزانی میفرمود
و هنگام حادثه ناگزیر قآن کیوک خان که در بلاد روس و چرکس و بلغار بود بعد از سه سال بار و دی
رسیده مسند آرای سلطنت گشت و در عدل و رعیت پروری اساس عالی نهاد و چون پیوسته
بجای قآن محقق شد قرا چار نوایان باز قرا بلا کو را بفرمانروایی آن دیار نصب فرمود در ایام دولت او سنج
ششصد و پنجاه و دوم آن نوایان کا بخش و کامرانی هشتاد و نه سال شده رخت هستی بر بست
اچل نوایان بمنزید دانش و مرتبت خدا شناسی از میان ده فرزند رشید کاروان قرا چار نوایان نشان
اختصاص داشت در عهد خانی قرا بلا کو را از فرط دانایی و کمال توانایی رفت بخش مقام پدر شد و در
ششصد و شصت و دوم از کمال استقلال بر مسند دولت متمکن گشت و الوس چغتای در ایام
دولت او خوش وقت شدند و چون در میان فرزندان چغتای خان خلاف و نزاع بسیار بدید
آمد از ارتباط و اختلاف نفرت گرفته در شهر کش که جای موروئی بود قرار گرفت تا آنکه منکوق آن بن تولی
خان بن جنگیز خان برادر خود بلا کو خان را بجانب ایران فرستاد و از هر چهار الوس جوجی و چغتای و
اوکی و تولی امر او مردم همراه ساخت از الوس چغتای خان اچل نوایان را با ستمدای تمام برسم
سالموردی تعیین نمود که مصاحب بلا کو خان باشد و خان مذکور مراغه و تبریز و باد و باداب بزرگی
سلوک نمود امیرالینکر نوایان ارشد اولاد و الاثر ادا اچل نوایان بود چون اچل نوایان با بلا کو خان
از توران بایران نقل کرد و در الوس چغتای خان قایم مقام پدر گرامی شد و چون در ایران اچل نوایان
این جهان نظر فریب لایب رود کرد و اخان بن براق خان بن موتوبن موافقان بن چغتای خان بن
جنگیز خان باور رسیده بود او را امیر امر ساخت و زمام حل و عقد سلطنت بدست تدبیر او داد
و مرتبه پدران او با و مسلم داشت و او چنانچه مقتضای دانش و بینش بود در رواج کار مملکت
بکوشید و او بملت زهرای احمدی در آمد امیر بر کل عظیم قدر و قوی حال بود چون بزرگوارش
امیرالینکر نوایان در زمان رستم بن خال بن دو خان ازین جهان بی مواس در گذشت از همین
یک فرزند ارجمند ماند و همواره در معالجه نفس خود پرداخته فرصت بغیر پرداختن نیافت و از دست

خانان متقاعد بوده آیین پدر از بنی اعیان گذشت و فارغ البال در حدود کش بود و در کرد آوری
رضا کا پوی داشت و در تحصیل مکارم اخلاق حست و جوی می نمود و در آن نواحی بعضی محال و
که از املاک قدیم بود صرف معیشت و کفاف میکرد و تا آنکه بعالم تقدس و ملک بقا پیوست امیرالینکر
فرزند گرامی نژاد بزرگ منش امیر بر کل و پدر بزرگوار حضرت ضا جعفرانی است از عتقوان صفور و یکان شهاب
النوار دولت و اقبال از ساحت احوال او سافت و آثار عظمت و جلال از پیشگاه اطوار او میدرخشید و آن
بزرگ منش را برادری بود خود بهیبت تمام در حق شناسی و حقیقت طلبی کامل عیارا تا فرزند بزرگی صورتی
و معنوی بنام برادر بزرگ افتاده بود چون والد بزرگوار همواره دوی نیاز بر آستین ارباب ریاضت و منظور
مقربان عتبه اصیت بود خصوصاً قدوه اصحاب و جد و خال شیخ شمس الدین کمال که امیر را بغایت حر
میداشت و بنظر تعظیم میدید و خدمت شیخ آن بزرگ دور از از صفای باطن بطور کوبه صا جعفرانی نو
سعادت جاوید رسیده بود صا جعفران اعظم ثالث القطبین قطب الدین و الدین امیر تیمور
کو رکان اراده ازلی و مشیت لم یزل برادران حکمت در هر چیز و دیعت نهاده جهان آراست و لهذا
درین پنجاه و دو تن که درین سلسله علییه شایسته ای بآن انتظام دارد عبرت بخش مومنان است
ایزد متعال ریاست و حکومت و سلطنت و هدایت و عطوفت و رأفت و چندین جلال نعمت
و شرافت صفات را امانت سپرد و سرانجام کو هر یک از خلافت شایسته ای نمود مگر از قاجوی مبار
در هفت شخص بزرگ را ازین سلسله قدسیه از نظام سلطنت صوری فرد آورده رتبه سپهسالاری
و شاه نشانی داد تا این مرتبه تا بغیت را در مرتبه متبوعیت دریافت سامان کارخانه جامعیت بر وجه
صورت دهد و آن بزرگان و الا شکوه که در ارگنه قون پسر شدند اگرچه احوال آنها معلوم نیست اما همان
طور پدر بر پدر بزرگی داشتند اگرچه اسم سلطنت نبود اما معنی سلطنت ظهور داشت و آن همه بخت
حراست عزت بیرون از سکنه عالم بطور آورد و اکنون که مراتب تجرد و تعلق سامان یافت و استعداد
قریب بفعل مبیاست که کو هر یک از حضرت شایسته ای بطور آید خلعت مستعار تا بغیت که برای
نومنه خان بظاہر درین سلسله در آمده بود خدای جهان آفرین آن خلعت را بر گرفته بزرگی بطور آورد که
قابل ولایت خلعت والای سلطنت عظمی تواند بود و مصداق این معنی ظهور حضرت صاحب قرانی
طرازنده هفت اقلیم و فرزانده تخت و دیهیم قطب الدین و الدین امیر تیمور کو رکانست و آن والا اثر او
عالی قدر در شب سه شنبه بیست و پنجم شعبان سال هفتصد و سی و ششم بختان بل بطلع جدی
در ظاهر خط کش که بشهر سبز مشهور است از بلاد ایران از حذر مظهر و ستر مصطفای حضرت عفت

و برکت مرقت و طهارت و معنیت غصه الدین و التکیه خاتون در انجمن و وجود قدم سعادت توان
نهاده جهان افروز گشت و این قطب دایره خلافت عظمی و مرکز محیط سلطنت کبری کوکب اقبال است که
از بطن قاجوی بهادر بظهور پیوست و بدو یافت و الای خرد و درین امروز آغاز طلوع کوکب اول درخشان
ستاره نخستین است چنانچه سابقا بر تو سعادت برین معنی یافت و درین زمان مسعود که حضرت
سعادت ولادت یافتند در اورد و الهی تر از مشیرین خان بن دواق خان بن براق خان بن پیسوکان بن
چغتای خان فرمانروای داشت و در مملکت ایران زمین چهار ماه از وفات سلطان ابوسعید گذشته
و بدین واسطه هر چه و هر چه تمام در آن سرزمین بظهور آمده بود و امیر صاحبقران از صغر سن تا عفو ان شباه
همواره با داب شکار و آیین رزم و بیکار اشتغال میفرمود و محال به قصد و نیت و دودم امیر طراغی
ازین مرحله رحلت فرود و از چهار پیر و دو دختر بود صاحب قران در عالم شیخ و سوره شمس و جکی و قتل
ترکان آغاز و شیرین پکی آغاز و چون عمر کرامی صاحب قرانی بسی و چهار سال شمس رسید بطالع نجسته
و نخت بلند بمشورت عقل خدا داد که مورد الهام ربانی است در روز چهارشنبه و از دهم رمضان
و هفتاد و یکم سال ایت یل در بلخ افسر فرماندهی و اکلیل کشور گشایی و کامکاری بر سر نهاده و درنگ
و جهان بنیان را پایه بلند بنشیند و مدت سی و شش سال که ایام سلطنت و جهان آرای او بود ولایت
ناوراء النهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و دیار
و خوزستان و مصر و شام و روم و غیر آن بهمت کشور گشایی و دانش فراخ حوصله در حیطه تصرف
و قبضه اقتدار در آورد و ریایات استیلا و استقلال را در ساحت رابع مسکون و عرصه هفت اقلیم
سر بلندی داد هر که سلامت حال رفیق روزگار و دلش بود بقدم اطاعت بسوی او درآمد کل سعادت
از فرق نخت اوست گفت و هر که شامت کردار و و خامت عاقبت و انکیر او شد و بر از کر بیان انقیاد
بیرون آورد موسی کشان بسپاستگاه فرمان عدالت رسید و خوارستان نتایج اعمال در گنج خود
دید روز و شب ذی القعدة به قصد و همت و تدبیر و واسطه فتنه و فساد که از مردم اصفهان واقع شده
بود آن شهر را قتل عام فرمود و از آنجا عنان غریمت بجانب دارالملک فارس منعطف ساخت و آل
مظفر بنحمتش پیوستند و چون مخالفت توقمش خان که فرمانروای ممالک دشت قباچاق داشت
و از تربیت یافتگان آنحضرت بود شنید و نوبت لشکر بر سر آورد و ولوی فتح برافراخته مراجعت
نمود دشت قباچاق را که طولش هزار فرسنگ و عرضش ششصد فرسنگ است بنفس نفیس فرمود
از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت و نوبت دیگر بایران نهضت فرموده در هفتصد و نود و پنجم شاه

منصور را که کلاه گرد گشتی کج می نهاده در شیراز بقتل آورد و آل مظفر را بر انداخت و بهمت و الاکارهای عظیم کرباخ
کارنامه های رستم و افرا سیاب باشد در آن مرز بوقوع آورد و کلزار دولت قاهره را بی خار ساخت و بعد از آن
دولت و اقبال فتح بغداد کرد و چند نوبت بکر جستان در آمده بود همچنان فتح و نصرت بر آمد و دوازدهم محرم
و یکم در پای سند را بحر عالی فرموده و بسطه عبور کرده فتح هند و سستان کرد و در مستصد و سیوم بعزم
اقدام فرمود صبح اقبال بدید و انوار فتوحات آسمانی بروز کار آن جهانگیر عالم پیرای یافت آنگاه شهر حلب مفتوح
شد و از آنجا لشکر بدشت کشید و امرای ستم را که در دل قید اسیر بودند خون آنها را هر فرمود و در سال
دیگر بعزم تسخیر ممالک روم را یات جاناتاب نهضت داد و در جمعه نوزدهم ذی الحجه مستصد و چهارم در حرق
انقره معرکه مصاف آراسته و ولوی نبرد را به پیچ فتح جلی بسته با ایلدزم قیصر روم جنگ شکر نمود و از
تأمینات غنی که همواره بهمنان آن شهسوار میدان شکوه بود جنود مجتهد فتح و فیروزی ملازم رکاب معنی گشته
ظفرای فتح نامه بنام نامی آن خدیو ممالک کشور سستان خوانده شد و ایلدزم بایزید بدست سپاه نصرت
گرفتار آمد و او را چون بایه اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال عطوفت و اغاز در زبردست سازاده با
نشستن یافت و از آنجا با ذریه بایجان مراجعت فرمود و یک سال و ششماه در آن حدود بعد پیرای مشغول
بود و سلاطین ژادان از اطراف بخدمت پیوستند حاکم مصر نفوذ فرمان از سرخ و سفید بنام نامی
سکه رده بدرگاه کیتی پناه ارسال داشت و سایر فرمانروایان آنحد و اعلام هوا خواهی در میدان اطاعت
بر افراشتند و مشایخ و مجتهدین و دیگر اماکن شریفه و مشاعر قدسیه خطبه فرمانروایی بنام آن حضرت
خوانده شد و در ذی القعدة به قصد و ششم را یات ظفر پیرای بجانب فیروزه کوه نهضت داد و بی توقف
و اجمال در همان روز فتح فرموده عنان مراجعت بسمت خراسان مصروف داشت و در غره شهر محرم مستصد
و هفتم از راه نیشابور به اورد و الهی ظلال اقبال گسترده در آن موطن مالف طرح چشمتی عظیم نموده طوبی
بزرگ که حیرت افزای ارباب اہمت و سماح باشد ترتیب داد و جهانیا نرا بصلای انعام و احسانش گنج
ساخته و بتسخیر ممالک خطای متوجه شد و در شب چهارشنبه هفدهم شعبان مستصد و هفتم در فتح
انرا که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخت بفرمان فرمان ایردیحون روی بجانب دارالملک بغداد
رخش جیات بفسطری جهان باقی تاخت و نغش عرش پایه آنحضرت بخطه سمرقند بشکوهی که شایسته
آن بزرگوار باشد رسانیدند و در پنج ضبط سنین احوال جهان آرای گفته اند نظم
سلطان تر آنکه مثل او شاه نبود در هفتصد و بیست و شش آمد بوجود در هفتصد و هفتاد و یکم کرد جلوس
در مستصد و هفت کرد عالم درود آن صاحب قران سعادت قرین را چهار پیر و الا قدر بود و اول غیاث

الدین جهانگیر میرزا او در اوایل سلطنت پدر بزرگوار خود در مقصد و شش در سفر قندرحالت نمود از دو پسر پادشاه
اول محمد سلطان که امیر صاحب قران او را اولی عهد خود گردانیده بود بعد از فتح روم در مقصد هم نشین
در سوریه از خاک روم کوس رحلت زد دوم پیر محمد که بعد از رحلت برادر گرامی طغری ولی عهدی بنام اوسر بلندی رفت
و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر باطاعت و سلطنت او وصیت فرمود و در آن زمان او حاکم غزنه و حدود
بود و چهارم رمضان هشتصد و نبردست پیر علی تا ناکه یکی از امرای او بود در جبهه شهادت یافت و داعی
ابدیه بر پیشانی عمل آن ملک حرام گذاشت فرزند دوم حضرت صاحبقران میرزا عمر شیخ است که حکومت
فارس داشت و او هم در ایام حیات صاحبقرانی در ربیع الاول هفتصد و نود و ششم در پای قلعه هرات
در گذشت فرزند سیوم جلال الدین میرانشاه میرزا که بجلال احوال سعادت اشتمال او که درین سلسله
علیه مقصود بالذات است مذکور خواهد شد فرزند چهارم میرزا شاه رخ است که ایالت خراسان داشت
و در اکثر نوبت در رکاب پدر عالی مقدار بود بعد از حضرت صاحبقرانی باندک زمان فرمانروایی
شده و ایران و توران و آنچه مستحق حضرت صاحبقرانی بود در حیطه تصرف در آورد و چهل و سه سال
در سلطنت کامرانی نمود و ولادت روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر هفتصد و هفت و نهم است و در صبح
یکشنبه نوزدهم سلطانی بیت و پنجم ذی الحجه هشتصد و پنجاه بعالم بقا شتافت جلال الدین
امیرانشاه جد ششم حضرت شاهنشاهی است ولادت گرامی در مقصد و شصت و نهم بود در زمان
حضرت صاحبقرانی حکومت عراق عرب و عجم و آذربایجان و دیار بکر و شام داشت چون حضرت صاحبقرانی
بهند متوجه شدند این حاکم بالکلیه بعد از تمام امت عالی او بود چنانچه در لوازم معدلت و مبانای سلطنت
دقیقه نامری نگذاشت روزی در شکار سر قوج صحرائی را در مباحثه گرفته برداشته بود که اسب روم خرد میرزا
از سرزمین بر زمین آمد و آسیبی عظیم در سر و روی او رسید الملبا و جراحان حاذق تدبیر و معالجه موافق
بکار بردند و مزاج شریف بصحت گرایید لیکن غباری ازان کرد راه بر مرکز اعتدال طبیعی ماند بعد از شفا
شدن حضرت جهانبانی ابابکر میرزا پسر کلان میرانشاه بود خطیب و سکه بنام پدر عالی قدر که حضرت
میرزا اکثر اوقات در تبریز میگذراند و جمیع مقامات سلطنت را میرزا ابابکر سرانجام می نمود و در بیت
و چهارم ذی القعدة و هشتصد و دهم در محاربه قرا یوسف ترکان که در حوالی تبریز واقع شده شهادت یافت
و آنحضرت را بهشت پسر بوده است ابابکر میرزا انکر میرزا عثمان چلبی میرزا عمر خلیل سلطان محمد میرزا
اچل میرزا سیور غنمش سلطان محمد میرزا فرزند دولت پیوند میرانشاه است والده ماجده اش
مهر نوبت نام داشت از قوم فولادیا میرزا همواره او برادر خود میرزا خلیل در سفر قند بوده اند چون میرزا خلیل

بجانب عراق متوجه شده اند میرزا شاه رخ آنچه از حکام اخلاق و شمایل علییه دریافت بود میرزا الق بیگ
اند و جلال قدرایشان بیان کرده اند و همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیده با داب برادری سلوک
میفرمود آن حضرت راده فرزند سعادت مند بود سلطان ابوسعید میرزا و منوچهر میرزا و در بیماری کاعلم
بدر و دخواهند فرمود میرزا الق بیگ پسر سیدن آمده اند میرزا فرزند خود را ابوسعید را سفارش عظیم کرده اند
لاجرم پیوسته سلطان در سایه سلطنت و عاطفت میرزا کامیاب عیش و طرب بود و بنظر تربیت
و عطف و پرورد بر مدارج دولت و معارج اقبال مختصا همیشه روزی یکی از مقربان بساط والا که راه
سجی داشت بموقف غرض رسانید که این پسر عم شما عجب خدمت بجو میکند میرزا در جواب فرمودند که او
خدمت ما نمیکند آداب جهانبانی و کین ستمانی از صحبت ما فرامیکرد و الحق میرزا از روی کمال دید و در یافت
بیان حال نمودند سلطان ابوسعید میرزا سعادت و ولادتش در هشتصد و سی بوده در میت و پنج سالگی
پسر آرای سلطنت شد و هفت هجده سال بفرمانروایی و کشور کشایی با استقلال استقلال فرموده
ترکستان و ماوراءالنهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان بتصرف در آورد
و آخر عراق نیز بحیطه تسخیر درآمد و با چنین دولت بزرگ و مملکت عظیم که سرمایه هزار گونه مستی
تواند شد بسیار دل و بیدار مغرور بوده از درویشان و گوشه نشینان امت میطلبیدند و در مقصد
و هفتاد و دو میرزا جهان شاه بن قرا یوسف حاکم آذربایجان که بدفع اوزون حسن آق قیونلور قند بود
و از غایت بی پروایی و کمال بی تدبیری بدست او گشته شد سلطان بر سر او لشکر کشید اوزون حسن
هر چند در صلح زو فایده نکرد تا که برادران را بهای آمده شد غلبه نکا هبانی نمود تا در آمد و قحط عظیم بدید آمد تبریز
که چهارده شب اسبان خاصه جوینا قند و بتقریب آن سپاه پراکنده شد و اوزون حسن در میدان
جنگ غالب آمد و تاریخ بیت و دوم رجب هشتصد و هفتاد و سیوم بتقدیر ایزدی سلطان بدست
مردم اوزون حسن در آمده بود و بعد از سه روز بیا و کار محمد میرزا بن سلطان محمد میرزا بن بایسنقر
میرزا بن شاه رخ میرزا که همراه اوزون حسن بود داده است و آن بی سعادت و کم حقیقت آن پادشاه
بزرگ قدر را بهانه خان کوهرش به یکم که کدبانوی دولت سرای شاه رخ میرزا بود بدرجه شهادت
رسانید و مقتل سلطان ابوسعید تاریخ این واقعه است عمر شیخ میرزا پسر چهارم سلطان
ابوسعید میرزا است از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا و سلطان محمود میرزا فرزند و از
میراد میرزا و الق بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاه رخ میرزا که اکثر بود ولادت
آن والا نژاد در سفر قند تاریخ هشتصد و شصت بود سلطان ابوسعید میرزا کابل را بمیرزا داده

بابای کابلی را مانع کرده رخصت فرموده بعد از آن بجهت طوی از دهر که گردانیده بودند پس از آن
چشم ولایت اند جان و تخت او ز جبهه بایشان دادند و امر او نواب مقرر ساخته تیمور تاشی
بیک را مانع گردانیده ولایت مذکور فرستادند و سبب آنکه این ناحیه بایشان که ارشد فرزندان
بودند عنایت شد فرط توجه در نگاه داشت ملک موروثی بود و چون حضرت صاحب قران این ولایت را
بفرزند کرامی خود عمر شیخ میرزا که بکار دانی متفرد بود از زانی داشتند بودند حضرت کینی ستانی نیز این
ملک را بمناسبت همای ماین والا خود عنایت کردند آورده اند که حضرت صاحب قران مکرر فرمود
که ما شیخ عالم بقوت عمر شیخ کردیم که او در اند جانی نشست در میان ولایت ما و دست قبیاحی ندکا
شد با هم او در حفظ ثغور و ضبط حدود اهل قبیاحی نتوانستند که سر بری و عناد بر دارند و دست
فته و فساد یکشایند و ما بفرایغ خاطر کرم را در جهانکشی بستیم و این نایب شد تحت و باج نیز آن
ولایت را که حدود مغالستان بود و نوعی ضبط فرمود که لشکر بیکان را محال عبور بآن حدود نشد و پیش خان
هر چند تدبیر انیکت بر آن ولایت دست یافت بجمیع آن ملک خدشه آسبی بفرموده آشوبی نرسید
آن فرخنده بخت بلند اختر نگه سنج و سخن کز بود توجه تمام بار باب شمر داشت و طبعش در نظم موافق
بود اما پروای کفن نداشت و غالب اوقات بکتاب منظوم و نواهی توجه میفرمود در ملازمت او اکثر یا
ست هفتاد میخواند و بغایت خوش صحبت و شکفت پشانی و نیک محاوره بود و اثبات من سبب
از کلام شعراء پیشین بر زبان کرامی او جاری میشدی همت بلند از لوحه حال او میتافت و جلالت
اقبال از جبهه جاه و جلال او هویدا بود و در قواعد ملک داری و رعیت پروری و آداب فرمانروایی
و معدلت کسری درافتنه و اعصار معادل و مماثل نداشت سخاوت را با شجاعت همزانوس خسته
و همت را با قدر همتشین گردانیده مسند آرای سلطنت بود چنانچه بکار و کاروان خطای طرف
کوهستان شرقی اند جان فرود آمده بر فی عظیم بارید و تمام کار و از از بر کرد چنانچه غیر از دو کس جان
بسلامت نبردند چون این حادثه معلوم آن والا همت عدالت منش گشت و از وفور جمعیت آن
قافله آگاهی یافت با وجود اوج وقت مطلق التفات بدان اموال نمود و از باب دیانت تعیین
فرموده آن مال فراوان را ضبط کرد و با صاحب امانت و صیانت سپرد و با جمیع و ارباب را از مواظبت علی
کرد آورده هر یک را بحق خود و اصل کرد و حقوق جمیع اشخاص و افراد بر کز خود قرار یافت هموار
آن پادشاه در ویش منش بصیحت در ویش آن خدا شناس متوجه شد و در یوزده همت از دهر
خدا آگاه میکرد علی الخصوص ولایت پناه هدایت انتباه ناصر الدین خواجه عبد الله که بخواجه احرار مشهور

و بعد از بدو عالی مقدار در اند جان که پای تخت ولایت فرغانه است زینت بخش بر سلطنت گشت تا شکر
دست هر خیزه و سپهرم در تصرف آن والا شکر بود و چند نوبت در سمرقند لشکر کشید و چند بار بایوس خان را که در کور
چندی خان والوس مغل خان بود و نسبت قرابت قریب داشت استعدا نمود و آورده و بر بار کرم آورد
ولایت عطا میفرمود و باز بقریبات بمغالبان میرفت و در نوبت آخر تا شکر را با و داد و تا ایام تاریخ
هنصد و هشت ولایت تا شکر و بنا هر خیزه در تصرف فرمانروان چندی بود و خان الوس مغل محمود خان بگلان
یونس خان تعلق داشت تا آنکه سلطان احمد میرزا ابرار و شیخ عمر میرزا ولی سمرقند و سلطان محمود خان کور
یا هم سخن یکی کرده بر سر میرزا لشکر کشیدند از جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف شمالی
سلطان محمود خان آمد و درین اثنا قضیه ناگزیر از مکن تقدیر بوقوع پیوست و تفصیلش بطریق اجمال
آنکه اخسبیک که بحسب و جمال مشهور است یکی از بلاد مفتکانه فرغانه است و میرزا عمر شیخ آنرا پایتخت
خود ساخته بودند و این شهر بر جری عظیم واقع شده عمارات آن همه بر سر حرارت بحسب سرنوشت بنا می
روز دوشنبه چهارم رمضان هشتصد و نود و نه بحوالی کبوتر خانه که بر یکی از ان عمارت بودند نشستند و
کبوتران متوجه بودند که یکی از اسبهای بارگاه حضور آگاهی یافت از گسستن جسر خبر داد و میرزانی
الحال برخاسته بیک پای را در کفش آورده بود که فرصت پای دیگر را آوردن نداشت آن جسر از هم جدا
شد و آن سطح از پای افتاد و میرزا بجهت صورت قدم در حسیض سفلی نهادند و نظر بمعنی ارتقا
بواج علوی فرمودند سن کرامی آن حضرت سی و نه سال بود و ولایت مسعود در سال هشتصد و
و شصت و در سمرقند پوشیده نماند که فرغانه از اقلیم قم است و در کنار مموره بعالم واقع شرقی آن کافر
و غربی آن سمرقند و جنوبی کوهستان سرحد بدخشان و شمالی آن اگر چه پیش ازین شهر بود مثل
المالغ و الماتو و بانکی که باز از مشهور است اما الحال اثری از رسوم و اطلال آنها هم نمانده و غربی او که
سمرقند و خجند است کوه ندارد و غیر ازین جانب که از بیکانگان صورت پذیر نیست و در بای سیحون
باب خجند مشهور است از میان شرق و شمالی این آمده به سمت غروب میرود و از جانب شمال
خجند و جنوب فاکت که بتا هر خیزه استهار دارد و میکند و از اینجا بطرف شمال میل کرده بجای
ترکستان میرود و هیچ دریایی همراه نمی شود و پایان ترکستان در بیکستان فرورفته غایت میکند
و درین ولایت هفت قصبه و اقلست پنج بجانب جنوب در بای سیحون و دو بطرف شمال
از قصبات جنوب اند خان و اوست و مرغینان و اسفره و خجند است و از قصبات شمال
احسنی و کاشان آن کوهر یکی سلطنت راسه پس و پنج دختر بود بزرگترین پسران کرامی حضرت

کیتی ستمانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بودند بعد از آن بدو سال خود را بجاگیر میرزا
 بود از فاطمه سلطان از امرای تومان قوم مغل و سیوم ناصر میرزا بدو سال خود را بجاگیر میرزا امام
 عصمت سرشتش از اند خان بود غنچه جی امید نام و از همه دختران عفت قباب کلانتر خانزاده بیکم
 همیشه غنچه جی کیتی ستمانی فردوس مکانی پنج سال از ایشان کلانتر بودند در آن هنگام که شاه اسماعیل
 صفوی اوزبک در مرو و زراگان برده نشین محض عفت بودند شاه اسماعیل احترام نمود و بآنها
 بسیار در قدر پیش حضرت کیتی ستمانی فردوس مکانی فرستاد و بعد از ده سال ملاقات
 واقع شد حضرت کیتی ستمانی میفرمودند که در وقت آمدن ایشان من و محمدی کوکلتاش
 رو برو رفتم بیکم و نزد یگان ایشان نشناختند هر چند تصریح کردیم بعد از مدتی بجای آوردند دختر
 دیگر میرزا نو بیکم خواهر غنچه جی ناصر میرزا هشت سال از حضرت جنت مکانی خود بود دیگر بایدار سلطان بیکم
 مادرش اغا سلطان غنچه جی بود دیگر رضیه سلطان بیکم مادرش محدوده سلطان بیکم که قره کوز بیکم
 می گویند و این هر دو دختر بعد از عمر شیخ متولد شده بودند از الواس اغا دختر خواجه حسین دختر شده
 بود در صغیر سن رحلت نمود حضرت کیتی ستمانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه
 خداوند چار بالش هفت منظر شهریار آسمان سر بر علوی افسر بلندی بخش بهمت بلند سعادت افزای
 طالع از جنت آسمان حوصله زمین و قار شیر دل اقدیم شکار عالی فرو الا شکوه بیدار مغرانش بی
 صف در هر بر صولت رفیع قدر قوی دولت در یادل کو هر نژاد پادشاه درویش نهاد مستند نشین
 سلطنت حقیقی و مجازی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی کو هر عنصرش مورد آثار عظیمه و عظمیه
 بود بی تعینی و آزادگی با تقدیر علو شان و سطوت عظمت از لایحه اطوار او بر تو ظهور میداد فقر و
 جنبیدی و بایزیدی با شکوه بهمت سکندری و فریدونی از ناصیه احوال او میثاق ولادت
 مقدس آنحضرت در ششم محرم هشتصد و هفتاد و هشت از بطن مقدس و صدر مطهره اتقیا رخا
 کرامی نژاد قلن نگار خانم شرف وقوع گرفت و این کو هر عثمان دولت و دردی آسمان اقبال از افق
 سعادت طلوع نمود و آن عصمت مفر عفت طیب آن دختر دوم یونس خان و خواهر بزرگ سلطان
 محمود خان بودند نسبت عالی آن عصمت پیرایه این نمط است قلن نگار خانم بنت یونس خان
 ابن ویس خان بن سیر علی او غلان بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن تغلق تیمور خان بن
 بایسنقر خان بن دوا خان بن براق خان بن بیسون توان بن مواسکان بن جغتای بن حکیمز
 خان و مولانا حسامی قراکولی در تاریخ ولادت اشرف گفته سه چون در ششم محرم زاد آن شکرتم

تاریخ مولدش هم آمد شش محرم هر چند این تاریخ از غریب اتفاق است و فکر را در آن کنجا نیست
 اما غریب آنکه این تاریخ از شش حرف که نزد اهل حساب عدد فراهم آمده و لفظ شش حرف نقش
 عدد خبر نیز و تاریخ ظهور این عنصر مقدس از مکان غیب میگردد و یکی از غریب جوهر حرفش آنکه آحاد
 و عشرات و مئات آن در یک مرتبه واقع شده و بر تسویت سلوک اطوار اشارت نموده بدیع ذاتی که
 چندین اسرار غیبی در و دیعت نهاده اند امثال این بدایع و رباب اوردی میدهد عده اولیای کبار ناگه
 الدین خواجه احرار بر زبان قبض آثار خود اسم کرامی این مسعود طالع بظهور الدین محمد تسبیح فرموده
 و چون بزبان ترکان این لقب کرامی از بزرگی قدر و رفعت منزلت لفظی و معنوی بآسانی جاری
 نمیشد بابر نیز نام نامی آن حضرت مقرر شد و آن حضرت اعظم وارثه فرزندان عمر شیخ میرزا
 اند و در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان هشتصد و نود و نه در خطه دلکشای اند جان
 بر سر سلطنت و تخت خلافت نشستند و آنقدر مشقت و ترو که در مهام تسخیر ممالک آنحضرت را
 پیش آمده کم پادشاهی را روی نموده باشد و آن مقدار دلیری و دلاوری و توکل و تحمل که آن حضرت
 بتفصیل نفیس در معارک و محاطره بر خود روا داشته اند و مقدور بشرفیت در وقتی که واقعه
 ناگزیر حضرت عمر شیخ میرزا در احسنی روی نمود حضرت کیتی ستمانی فردوس مکانی در جبال
 باغ اند جان کامیاب عیش بوده اند روز دوم این واقعه سه شنبه پنجم رمضان خبر جانگاه
 باند جان آمد در ساعت سوار شده متوجه قلعه اند جان شده اند در محل رسیدن بدر و از
 شیرم طغانی جلوه آنحضرت را گرفته بجانب نمازگاه روان شده که بطرف آذر کند و آن دامن
 کوه بر دخیال آنکه سلطان محمد میرزا با قدر و شوکت تمام می آید مبادا غدیری نسبت بآن حضرت
 اندیشیده ولایت بروسم دارند اگر از حرام نمکی آن مردم ولایت از دست رود و وجود اقدس
 آنحضرت ازین مملکت نجات یافته بجانب طغانیان خود النجه خان با سلطان محمود خان مقدم
 کرامی ارزانی دارند امر ازین معنی آگاه شده خواجه محمد درزی را که از بایریان و قدیمیان حضرت
 عمر شیخ میرزا بود پیش آن حضرت فرستاد و غده توهم که بخاطر اقدس راه یافته بود بر آورده و بیک
 عالی جارگاه رسیده بود خواجه محمد بر کاب بوس والا مشرف شده و بمقامات معقوله آن حضرت با
 مطمئن باطن ساخته عنان عزیت را منعطف ساخته چون بارک اند جان نزول سعادت فرمودند
 جمیع امرا و ارکان دولت بشرف ملازمت عالی مشرف شده و بنوبه انواع تربیت کامیاب گشتند
 سابعبار و یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان اتفاق نموده بر سر عمر شیخ میرزا

می آیند که درین دلاکه بحسب سرنوشت آسمانی قضیه ناکر بر واقع شده و بتوفیق ایزدی جمیع ارکان دولت
از خود بزرگ که بیکر نیکی و یکپختی اتفاق نموده بر نکامانی قلعه لوازم جد و مراسم بهنام بجای آوردن گرفتند سلطان
احمد میرزا اورا غنیه کرد و بخند و مرغینان که از ولایت فرغانه است گرفتند چهار کروی اند جان فرود آمد هر چند
ایلمی فرستاده در صلح زدند قبول نکرد چون تایدی غیبی همواره قرین حال این دو دمان دولت ابد پیوند است
و راندک فرصتی سبب و فور استحقاق قلعه و یکپختی امرای صاحب قدرت و سنج باد و در اردوی میرزا
و سقط شدن از استساق تنگ آمده از دایه های سابق آگاه شد و صلح کند در میان آورده بنا کامی گشت
و از جانب شمال دریای خجند که سلطان محمود خان متوجه شده بود آمده احسی را صل کرد جهانگیر میرزا را در
آن حضرت و جمعی کثیر از امرای خلاص اندیش آنجا بودند خان هر چند مرتبه جنگ انداخت امرای احسی
ترویات پسندیده کردند عاقبت خان نیز کار نی ساخته از بیماری که عارض او شد ازین خیال باطل غائب
شده بولایت خود باز گشت و آن حضرت بقوت و همت بلند و از جند مظفر و منصور شدند و آن
کمی سکن از مدت یازده سال در ماوراءالنهر با سلاطین چغانی اوزبک بزرگای عظیم روی دادند
نوبت بشعوبه تنبع صاعقه آمار و متعل عقل جانتاب فتح سر قند فرموده اند یکی از سال نهصد و
از بایسنقر میرزا پسر سلطان محمود میرزا که از اند جان آمده بود بنیروی اقبال و لمعان شمشیر تسخیر
فرمودند دوم از شیبیک خان از سال نهصد و شش و سیوم بعد از گشته شدن شیبیک خان
در سال نهصد و هفده چون مشیت الهی در اظهار کوه هر یکدای حضرت شایسته ای بود و میخواست که
اقلیم هندوستان را کامیاب سازد و آن حضرت را در ملک غربت بمراتب کامرانی و کامبخشی رساند
در دیار خود و موطن اصلی که مجمع ملازمان صادقست ابواب کلفت بر روی روزگار آن حضرت
آنچنان ساخت که بهیچ وجه بودن آنجا لایق ناموس دولت نمیدید ناکر بر بامعدودی متوجه خندان
و کابل شده اند چون بیخشان رسیده اند تمام مردم خسرو شاه که والی آنجا بود بخدمت شریف
اند و خود نیز بجا پاره شده بملازمت پیوسته با وجود آنکه این بی دولت سر حلقه بی اعتدالان بود
بایسنقر میرزا را تشهید کرده و میل در چنمان سلطان مسعود میرزا کشیده و این هر دو میرزا عزا
آن حضرت بوده اند و در هنگام فراقی که بخور موکب عالی آن حضرت در بخشان شده بود آنرا بلی
و نامردی از بطن همواره درین دلاکه چهره اعمال در آینه مکافات دید و دولت از ان بی سعادت
روی گردانیده بود آن حضرت از کمال مردمی و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامده حکم فرموده اند که
از اموال خود آن مقدار اختیار کند بر گیرد و بخراسان رود و پنج و شش قطار حمر و شتر از وضع آلات

و طلا آلات و دیگر نفایس اجناس بار کرده بجانب خراسان رفت و حضرت کیتی ستمانی فردوس
مکانی تسبیح ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند و در آن وقت محمد یقیم پسر ذوالنون از غول
کابل را از عبد الرزاق میرزا بن الف بیک بن میرزا بن سلطان ابوسعید که عماده حضرت کیتی ستمانی
فردوس مکانی میشد گرفته بود و طنطنه نهضت را بایات اقبال شهنشده متخصص شد و بعد از چند روز
امان خواسته بامال و اسباب بقندهار پیش برادر خود شاه بیک رخصت یافتند و کابل را در
او اضراره ربیع الآخر سه نهصد و ده بدست اولیای دولت ابد پیوند درآمد بعد از آن آن حضرت
در نهصد و یازده متوجه تسخیر قندهار شدند و قلات که از مصنفات قندهار است مفتوح گشت و از آنجا
بجهت مصالح ملکی فتح غریت قندهار فرموده بجانب جنوب آن توجه نمودند و قوایل و افغانان و سواسنگ
و الا تاع که نامه مراجعت فرمودند مبادی این سال زلزله عظیم در محد و کابل واقع شد فصلهای
قلعه و اکثر منازل بالای حصار و شهر افتاد و خانه های موضع پمغان تمام از هم ریخت سی و سه مرتبه در یک
روز تا بجای شب و در وزیک و دو مرتبه زمین در زلزله بود و اساس عمر بسیاری از مردم فروریخت در میان
پمغان و بیک توبت پارچه زمین که عرض او یک کشته باشد اند از بایسنقر بریده یک تیر انداز پایان رفت
و از جای بریده چشمه پا پیدا شد و از استرجع نامیدان قریب بشش فرسنگ باشد زمین
آنچنان شکافته که بعضی از اطراف او برابر فیل بلند شده بود و آغاز زلزله از مرکوها کرد و باد با
بر خاست و در همین سال در هندوستان نیز زلزله عظیم عام شد و از سوانخ آنست که شیبیک
شکر فراهم آورده توجه خراسان نمود سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان خود را جمع ساخته
متوجه دفع او شد و سید افضل پسر سلطان علی را با ستم عای قدوس کرامی حضرت فردوس
مکانی فرستاد آن حضرت در محرم نهصد و دوازده بلک او متوجه شده غریت خراسان نمود
و در آشنای راه در حدود کبر و بخرقت سلطان حسین میرزا رسید حضرت فردوس مکانی
رفتن حال بهتر از سابق دانسته متوجه خراسان شدند و پیشتر از آنکه موکب عالی بخراسان
رسد باتفاق کوه اندیشان تا معامله فهم از فرزندان میرزا بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا
باتفاق بر تخت سلطنت نشاندند و در دو شنبه هشتم ماه جمادی الآخره سال مذکور آن حضرت
در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع شد و با ستم عای ایشان هراة توجه فرمودند در فرزند آن
آمار شد و دولت متبده نمودند و معاودت کوکب عالی را لایق حال دانسته در ششم شعبان
این سال متوجه دارالملک کابل شدند و در کوههای هزار جات خبر رسید که محمد حسین میرزا و غلت

و سلطان سنجری را سی جلی از مغلان را که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده و خان میرزا را بزرگی
 برداشته کابل را قبل و از نزد در میان مردم عوام این خبر را شنیدند پس آن سلطان حسین میرزا
 نسبت بحضرت فردوس مکانی اندیشیده اند ملا با بیست عری و امیر محب علی خلیفه و امیر محمد قاسم
 و احمد یوسف و احمد قاسم که حراست کابل بایشان مفوض بود و در لوانم قلعه داری ایهام دارند بمحضر
 این واقعه پرتال و اسباب را بجا نیکو میرزا که قدر بیماری داشت سپرده بامعدودی از عقبه هند و کوه
 پر برف بود بصعوبت تمام گذشته سحری بر سر کابل رسیدند مخالفان هر یکی از صولت صیت قدم
 موکب عالی بکوشه اختفا خیزیده اند حضرت کیتی ستانی فردوس مکانی اول مرتبه پیش شاه بیکم مادر
 کلان سببی خود که باعث برداشتن خان میرزا بود در آمده و زانوی ادب بر زمین نهاده ملاقات
 فرموده اند و از روی تکلین و وقار و بزرگ منشی از راه عرفان در آمده بحسن ادا و لطف سخن عرض نموده
 که اگر مادری بغیر زندی شفقت خود را خاص گرداند فرزند دیگر را چه کنجا پیش رنجیدن و چه حد سراز حکم
 بچیدن باشد و فرموده اند که بیدار بوده ام و راه بسیار آمده سر در کنار بیکم نهاده بخواب رفته و برای
 تسلی بیکم که بس مضطرب و متوخش بود انواع مهربانی بظهور آورده و هنوز خواب زفته بود که مهر کار خانم که
 خاله زاده آن حضرت باشد آمدند آن حضرت بسرعت تمام برخاسته ایشان را در یافتند محمد حسین میرزا را
 گرفته آوردند و آن حضرت از آنجا که معدن مروّت بوده اند جان بخشی فرموده رخصت خراسان دادند و بعد
 ازان خانم خان میرزا را همراه گرفته پیش حضرت آوردند و گفتند ای جان مادر برادر کجاست کار ترا آورده ام اشارت
 چیست آن حضرت خان میرزا را بلطف در کنار گرفته انواع نوازش و پریش نمودند و بعد ازان بودند و رفتن
 مخیر ساختند خان میرزا از نهایت شرمندگی بودند بخود قرار نتوانست و در رخصت قند بار گرفت و این
 قضیه در همان سال واقع شد و بعد از سال دیگر بقند بار متوجه شده اند و بجا کلم آنجا شاه بیک
 ولد ذالنون ارغون و محمد مقسم برادر خود او محاربه عظیم واقع شد و خان میرزا سعادت ملازمت
 دریافت و آن حضرت قند بار را بنابر میرزا که برادر خود جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده بکابل نزول
 فرمودند و شاه بیکم و خان میرزا را بدخشان رخصت دادند و او بعد از سر گذشت بسیار پیرایه را
 گشت و حکومت بدخشان با استقلال محوره تصرف او در آمد و همواره تادک سعادت بر زمین فرمان
 برداری میشود و آنکه در سال نهم و شش نوزده مرعی فرستاده معروض داشت که شاه بیک
 خانرا گشته اند من سب آنست که با اینجانب نهضت فرمایند بنابر آن در شوال این سال نیز توکل
 نهضت عالی فرمودند و با او در بکان محاربات عظیمه بوقوع پیوست و همواره فتح و نصرت بهمین

موکب

موکب عالی بود تا باد سیوم منتصف شهر رجب نهمصد و هفده بدولت و فیروزی هم قدر آن فرموده
 اند و هشتاد و نه فرمای آنجا سایه کشته اند و در صفر نهمصد و هجدهم در کول ملک بعید اند خان
 عظیم در پوست و با آنکه فتح شده بود ناگاه بشعبه آسمانی چشم زخمی رسید عنان جنب جهان نورد
 از حصار منعطف ساختند و بار دیگر با اتفاق بنم بیک در پای قلعه هجده و آن با و زبک نبرد قویست
 داده بنم بیک گشته اند آنحضرت متوجه کابل شدند و دیگر بالهام غیبی رفتن مادر و الهرا طرف
 کرده تخیر مالک هند و سنان را پیش نهادیمت و الا ساختند چهار نوبت بتسلی دهند و سنان
 متوجه شده اند و بجهت شیوع و ابی مراجعت فرموده اند بار اول شعبان نهمصد و ده از راه بادجم
 و چکدیک از جرگه گشته بنم نزول اقبال نموده اند و در واقعات بایری که کجا بیت ترکی نکاشته
 خانه صدق نگار آن حضرت نوشته اند که چون از کابل بشش منزل در راه کرده بادینه پور رسیده
 شد ولایت کر میر و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمحور رسیدن عالم دیگر راه
 درسم ایل و الوس بوضع دیگر حیرتی روی داد و فی الواقع جای حیرت بود ناصر میرزا از غریب در منزل
 بعربا طوس استه غای یافت در منزل جم مجلس کنکاش منعقد شد موکب عالی از دریا پیونده
 مشهور بنیلاست بکدام گذر رسیده بگذرد و بشومی باقی جاتان کنش شوق سند در توقف افتاده
 بجانب کمت توجه فرمودند بعد از ناخن کمت بنگش دیور را تا ختند و از آنجا عیسی جل رفته بچند منزل
 در خط هر تربید که قصبه ایست بر کنار آب سند از توابع ملتان رایت اقبال نزول فرمود و از آنجا
 بحدودی که نزول اجلال روی نمود و پس از چند روز مولان مفر موکب سلطانی شد و در ماه ذی الحجه
 ساحت کابل بقدم عالی رونق گرفت بار دوم موکب معلی در جمادی الاولی نهمصد و سیزده از راه کابل
 متوجه فتح هندوستان شد از نواحی اول بغر و شیوه رفته از نا موافقی رای همایان مراجعت
 دست داد و از غر تکیه و نور کل عبور واقع شد و از کثرت رجال نشسته بار دوی ظفر قرین رسیده براه
 بادجج ظلال انضال بر ساحت کابل انداختند و بر سنگی که بر بالای بادجج واقع شده تاریخ این عبور
 بفرموده آنحضرت گنده اند و هنوز این رقم غیبی هست و تا این زمان اولاد عالی نژاد حضرت صاحبزاده
 میرزا میکشند درین تاریخ فرمودند که آن حضرت را پادشاهی گویند و در سه شنبه چهارم ذی القعدة
 این سال نمایان فال بر بالای ارک کابل ولادت با سعادت حضرت جنابانی جنت آشیانی اتفاق
 افتاد چنانچه در جدول تفصیل رقم پذیر خواهد شد مرتبه سیوم دوشنبه غره ماه محرم سال نهمصد
 و بیست و پنج که بجانب بخور متوجه بودند در آشنای راه زلزله عظیمه شد ابتدا آن تا نیم ساعت نجومی

در نظر آمده کجایه و درخت بردوش دیگر
 و حوش و طیور آن بعالم دیگر

کشید و سلطان علاء الدین سودایی معارض سلطان و پس سودایی سعادت ملازمت مشرف شده
بودند و باندک زمانی قلعه بخارا بتصرف در آورده بخواجه کلان بیک ولد مولانا محمد صدر که از اعظم ارکان
دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند و خواجه مذکور را نسبت قریبی بآن حضرت بوده است
برادر او در نیکو خدمتی جان خود را در قدم رضا و خدمت او آن حضرت نثار کرده اند و خواجه خود از قسط عقل
و فراست منظور نظر حضرت کیستانی فردوس مکانی بود چون آن حضرت را بورش ولایت سودا
و تخریر یوسف زهی پیش دید ضمیر انور بود طایوس خان برادر خود شاه منصور که کلان تر خیل یوسف زهی بود
دختر او را آورده زبان عجز و انکسار کشوده و عسرت غلبه نیز در آن مساکین روی داده بود در اصل یورش
هندوستان نیز در ضمیر جهانگزی تقسیم داشت عنان غنیمت از سودا باز گردانیده هر چند استعداد
سراجام سفر هندوستان نبود و امرا هم برین یورش راضی نبودند مشعل بهمت افزوده بطلب زدیانی
سودا هندوستان متوجه شدند صبح روز پنجشنبه شانزدهم محرم با سب و شتر پرتال از آب عبور کرده
اردوی بازاری را بحال گذرانیده نزدیک کج کوه نزول اجلال فرمودند از بهره هفت کرده جانبکال
کوهی است که آنرا در ظفر نامه و غیره کوه جود نوشته اند آن موضع مخیم عساکر اقبال گشت آن حضرت
در کتاب واقعات نوشته اند که تا این تاریخ وجه تسمیه این کوه ظاهر نبود عاقبت معلوم شد که درین
از نسل یک پدر و خیل مردم بوده اند یک قبیله را جود میگفتند و دیگری را جوجی و بخت و دلاسا محمد
الرحیم شقاوی را بهره فرستادند که کسی دست تظاول دراز نکند و آخر آن روز خود بدولت و اقبال
در شرقی بهره در کنار آب بهت نزول فرمودند و چهار صد هزار نفری مال امان از بهره گرفته هندو بیک
عنایت فرمودند سر بر آری این ولایت برای رزین او قرار گرفت و خوبان شاه حسن سپرده
ملک هندو بیک مقرر ساختند و ملا مرشد را بر سالت پیش سلطان ابراهیم بن سلطان گند
لودی که پنج ششماه شده بود که بجای پدر فرماندهی هندوستان میکرد فرستادند که صاحب ارجمند
نمایند و لیکن حاکم لاهور را بلی می مذکور را نگاه داشته از کمال نادانی بی نیل مقصود باز فرستاد و جمعه
دوم ربیع الاول خبر تولد فرزند سعادت پیوند آمد چون متوجه تخریر هندوستان بودند اتفاق گرفته بود بوجوب
غیبی هندو مال نام نهاد یکشنبه یازدهم ربیع الاول بخت مصالح ملکی هندوستان بیک را از انجا
بهره و داغ کرده بصوب کابل مراجعت فرمودند و پنجشنبه سلج ربیع الاول کابل مستقر ریخت
گشت و دو شنبه بیست و پنجم ربیع الآخر هندو بیک از بی رویی بهره را گذاشته بکابل آمد و تاریخ
توجه نوبت چهارم بنظر نیامده همانا که درین یورش تخریر لاهور فرموده مراجعت نموده اند و از تاریخ

فتح و بیابور که بتقریب در قید سطور خواهد آمد معلوم میشود که در هندو سی بوده است چون هر کاری
در کرد و وقت خودست جمال این مطلب در جلباب توقف میبود و دست رای امر او ناموفق
برادران سبب ظاهری میکشت تا آنکه مرتبه پنجم برهنه می توانی توفیق ایزدی و سپهسالاری اقبال ازلی
روز جمعه غره صفر هندو سی و دو بود که تیرا عظم در برج قوس رایات انوار برافراخته بود بطالعی که
ظلمت شکاف مواد عالمی تواند شد پای غنیمت در رکاب تو کلی اعتصام آورده متوجه تخریر هندوستان
شدند میرزا کامران را در قندهار مسلم داشته خبر داری کابل نیز تفویض فرمودند و چون این یورش شد
و فتح و اقبال بر اقبال روی داد لاهور و بعضی بلاد عظیم هندوستان در تصرف اولیای دولت
قاہرہ شد و هفدهم صفر که باغ و فاجیم اقبال مراد قات شده بود حضرت جهانبانی جنت آشنایان ضمیر
الدین محمد همایون از بدخشان بال شکر خود آمده بقرب بساط طوسی مشرف شدند و خواجه کلان بیک
هم از غزنی درین روز سعادت آستان بوسی دریافت و غره ربیع الاول این سال از آب سهند
نزدیک کج کوه عبور فرموده سال واجب دیدند و از ده هزار سوار از ترک و تاجیک و سوداگر
و غیر آن بقلم عرض درآمد و از بالای حیل از آب بهت مرور واقع شد و نزدیک بهلول پور از آب
جناب عبور موکب عالی اتفاق افتاد و روز آدینه چهاردهم ربیع الاول در ساحت سیالکوت لوی
ظفر شعاع بر افراستند و بخاطر جهان پیرای قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخت و بهلول
پور را آبادان سازند درین ایام پیوسته از مخالفان خبر میرسید و چون آن حضرت بکلا نورد
اقبال داشتند بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند روز پنجشنبه بیست و چهارم ربیع
الاول قلعه ملوک بدست اولیای قاہرہ مفتوح شد و اموال و اسباب غنیمت گرفته و کما بهای ازین
که درین قلعه بود آوردند بعضی را بحضرت جهانبانی مکرمت فرمودند و برخی را بقندهار از معانی کار
میرزا ساختند چون بمسامع علیه رسید که حمید خان حاکم حصار فیروزه از انجا بقدم جرات دو
مترل پیشتر آمد یکشنبه سیزدهم جمادی الاول که موکب والا از انجا کوچ کرده در کناری کولی فرود
بود حضرت جهانبانی نصیر الدین محمد همایون را بر سر اور خست فرمودند و امیر خواجه کلان بیک و امیر
سلطان محمد و امیر ولی خان و امیر عبدالعزیز و امیر محب علی خلیفه و از امرای دیگر که در هندوستان
مانده بودند چون هندو بیک و عبد العزیز و محمد علی جنگ چنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه را
ملازم درگاه ظفر اعتصام فرمودند این که از اعیان امرای هندوستان بود درین روز بدولت آستان
بوس مفتوح شد و حضرت جهانبانی بمعانی بخت بیدار و بهر کانی اقبال بلند و باندک توجی لاری

فتح را فراموش نه روز و شنبه بیست و یکم بهمن ماه بمقتضای عالی شایسته آن حضرت حصار فروزه را
 با توابع و لواحق که یک کرور باشد و یک کرور نقد دیگر در جلد وی این فتح که مقدمه فتوحات فی امانه بود
 بحضرت جهانبانی عنایت فرمود و بطایفه سعادت کوچ بکوچ بیشتر متوجه شدند و پیوسته خبر میرسد که
 سلطان ابراهیم با یک لک سوار و هزار فیل از پیش می آید و ترک و سرساده مخیم اقبال شده بود
 که حیدر علی ملازم خواجه کلان بیک بزبانگیری رفته بود آمده بعرض الاربابانیک که داود خان و خانم خان
 با پنج و شش هزار سوار از اردوی سلطان ابراهیم جدا شده و بیشتر می آیند بنا برین روز پنجشنبه
 مسجد جمادی الاخره چپ تیمور سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جوانان
 که سلطان جنید و شاه میر حسین قتل هم قدم بودند بقول هم یونس علی و عبداله و احمدی
 و کتبه بیک و جمعی دیگر را تعیین فرمودند که پای مردی نموده دستبرد یان جماعت خون گرفته
 نمایند و این بهادران نیز و طلب و دلاوران معرکه جوی تند و تیز رفته بعد از آیین جنگ در ونگ
 پیکار بران فرقه مظفر و منصور شدند و جمعی کثیر را اسیر کردند و گروه عظیم برقی شمشیر و باران
 تیر ملاک ساختند خانم خازن با هفتاد کس دستگیری کرده زنده بدرگاه عالی فرستادند و در
 اردوی معالی بسیار رسیدند و حکم جهانکشی شرف نفاذ یافت که کرد و نه با سامان نماید
 استاد علی قلی نامور است که بروش روم عرابه باران بخیر و خام کا که بصورت عجیب ساخته
 با یکدیگر اتصال دهند و در میان هر دو عرابه شش هفت توره تعبیه سازند تا تفنگ اندازان
 بغیر از خاطر تفنگ توانند انداخت و در پنج شش روز این معنی سامان یافت آنکه روز
 پنجشنبه سلج جمدی الاخره به تهرانی ثبت بهای دولت با جنحه اقبال سایه کثرت
 و صفوف عساکر بآیین شایسته مرتب آمد برانفار لشکر منصور بر شهر و محله واقع شد
 و عرابه ها و توره ها که ترتیب یافته بود در پیش غول استقرار گرفت جوانان بخند و در حین
 استحکام پذیرفت سلطان ابراهیم بالشکر کران در شش کر و بی شهر عرصه نیز دار است
 بود چون هفت در بانی اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه و پیران کار آگاه بخان
 اردوی مخالف رفته با بسیاری از لشکریان غنیمت یک پیوسته غالب می آمدند تا آنکه جمعه هشتم
 رجب سلطان ابراهیم بالشکر کران و فیلان پر شکوه متوجه عساکر معالی شد و حضرت کیتی ستمانی نیز
 افواج قاهره ترتیب دادند میدان معرکه را با صفوف آنچنان پراستند محاربه کیتی ستمانی فردوس
 مکانی با سلطان ابراهیم و فیروزی یافت چون همین کار ساز خواهد که تدارک تنگنای پیشین نماید

و بکار وای تلافی مشاق گذشته فرماید مقدمات آن ترتیب دهد و اسباب آنرا سرانجام نماید از آن
 جمله آمدن سلطان ابراهیم بقصد پیکار و فتح آراستن حضرت کیتی ستمانی است با وجود کثرت مخالف
 و قلت موافق چون بیدار بزدی همراه و اقبال روز افزون در پیش بود با خاطر مطمئن و آرامیده توسل
 بفتح بی منت نموده بترتیب صفوف متوجه عالی فرمودند غول را با وجود ذات مقدس زینت بخشیدند
 بردست راست غول که ترکان اورا آون غول نامند چپ تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر محمد
 کوکلش و امیر شاه منصور بر لاس و امیر یونس علی و امیر درویش علی و امیر محمد ساربان و امیر عبداله کنگار
 قرار یافتند و بردست چپ غول که ترکان بول غول گویند امیر خلیفه و خواجه میر میران صدر و امیر احمدی پروچی
 و میر زدی بیک برادر قوچ بیک و محب علی خلیفه و میرزا بیک ترخان را مقرر فرمودند برانفار بحسن تدبیر و غیر
 و شکوه حضرت جهانبانی جنت آسپانی شایستگی پذیرفت و امیر خواجه کلان بیک و سلطان محمد و
 و امیر مندوبیک و ولی خان و پیر قلی سیستانی در رکاب دولت ایشان بوده آرایش بخش را را می کشیدند
 جوانان محمد سلطان میرزا و سید مهدی خواجه و عادل سلطان و سلطان جنید بر لاس و خواجه حسین
 و امیر قتل قدم و امیر جان بیک و امیر نجفی و دیگر بهادران نامی قرار یافتند و هر اول خسرو و کوکلش و محمد علی
 جنگ چنگ بود و امیر عبدالعزیز بخدمت طرح مقرر شد و در اوج برانفار ملک ثریل و ملک قاسم پایا قشده با شش
 بهر تو قله قرار یافت و چنانچه راه و رسم دلاوران کارزار و بهادران پولاد تیغ بود پای استقلال در عرصه نبرد
 محکم ساختند در مقام ثبات ایستادند و بنیره جانسپان و صمصام خون آشام و ادشجاعت و شهادت
 بیت دلیران ستماند بازگشت ستمان در آموخت زیشان درخت تا آنکه بعد از
 عظیم و صدهای قوی تا بیدای آسمانی همگان قلب و جناح مرکب عالی شد و توفیقات ازلی باعث
 فتوحات سترگ گشته شکست بر مخالفان افتاد و فتح عظیم از جانب اولیای دولت ابدی اعتصام
 روی نمود سلطان ابراهیم تا دانست در یک گوشه بقتل رسید و جمعی کثیر از سپاه افغان علف
 تیغ فرمان اقبال پادشاهی شدند و این قوافل شهر ستمان عدم بیدار سپاه منصور و شعله
 تیغ جهانکشی بمنزله گاه پیوستند و قریب بقالب سلطان ابراهیم در یک گوشه پنج هزار کس گشته افتاد
 بودند آفتاب عالم بیک بالای نیزه ارتفاع گرفته بود که شعشعه آیات اقبال شعله افروز بر شد
 و آغاز مصادره و مقاتله اتفاق افتاد و نیزه نسیم صبح نصرت و شمال نهار فیروزی و زین گرفت
 شرح این فتح بزرگ که کارنامه اقبالست چگونه در حوصله بیان کنجد و خردمند قادر سخن بجهت آیین
 تقریر بر آید که از وسعت آباد اندیش بیرونست در زمانی که سلطان محمود غزنوی بهند و ستمان

خراسان را در تصرف داشت ملوک ممالک سمرقند و خوارزم فرمان پذیرا بودند و سپاه کران از یک
 بیس بود و هند و سمان یک فرمانروایی با استقلال داشت شاه هند در اجایی پای ثابت
 افشرد با یکدیگر اتفاق نداشتند و سلطان شهاب الدین غوری با صد و بیست هزار سوار چون
 پوش و برکتوان در بنسجی هند آمده است در آن وقت نیز سواد اعظم یک فرمانروایی که مستقل
 گفت بنوده خراسان را اگر چه برادر او سلطان غیاث الدین داشت از گفته او بیرون نبود و حضرت
 صاحب قرانی در هنگام فتح و نصرت هند و سمان در عرصه سمانه بعضی سپاه فرمان داده بود
 مولانا شرف الدین علی یزدی میگوید که طول سال آنحضرت که جای ایستادن نوکرت شش فرسخ
 بوده پنج سپاهیان صاحب تبحر تشخیص یافته که هر فرسخی دوازده هزار سوار احاطه میکنند پس سوی
 هفتاد و دو سوار بوده باشد عرضش که محل ایستادن نوکرت دو کوه بوده و مخالف این ملوک
 ده هزار سوار و صد و بیست فیل داشته است و باین حالت از اردوی ظفر قرین حضرت صاحبقران
 جمع کثیر اندیشناک بوده است و آنحضرت دغدغه در سپاه خود تقریب فرموده بعضی کوه اندیش
 کم همت حرفهای نامناسب و بیرونی است صاحبقران بجهت اطمینان خواطر ترائیف احتیاطی
 داشته فرمان دادند که از سمت خدای درخت فلز روی لشکر منصور حصار ساختند و در پیش آن
 خندق کنند و از پس آن از قسم کا و کامیست بسیار مقابل یکدیگر داشتند کرد و نهایی ایشان را
 بچرم کا و برهم بستند و گاه خشک بسیار از آن ساخته بودند مقرر شد که پیاده روان آنرا نگاه داشتند
 تا هنگام حمله و در آمدن فیلان بر راه اندازند و حضرت کیتی سمانی فردوس مکانی از چهارم کیتی نوردان سمان
 اند درین فتح بزرگ که از جلال عطیات والای ایزدیت از سپاه غیر آن دوازده هزار سوار زیاد نبود و غیر
 آنکه ولایت آنحضرت بدخشان و قندهار و کابل بود و باز از آن ولایت فائده متعدده عائد میشد که مدخرج
 لشکر تواند شد بلکه محافظت بعضی از سرحدات بجهت دفع مخالفان و دیگر مصالح ملکی و مدخرج از دخل زیاد
 میشود و یا مثل سلطان ابرهیم که نزدیک یک سوار و هزار فیل جنگی داشت و از بهره تابهار نجات
 تصرف او بود و حکومت خلاصه ممالک هند و سمان بی مخالفی و منازعی بر نهج استقلال می نمود
 بحضرت توین غیبی و فرط تائید آسمانی این کار شکر را پیش برده اند کار شناسان فراخ حوصله
 از تحسین و آفرین این کار نامه اطوار ادوار عاجز نداری ذات مقدسی که حامل نور جهان افروز حضرت
 شاهنشاهی است اگر مصدر این امور گردد چه دور باشد و بالجله حضرت کیتی سمانی فردوس مکانی
 از طلوع انوار فتح آینه پیت فی را بخاک سجده شکر جلالت بخشید عالم را با نعام عام صلادادند

و اولیای دولت قاهره را در اطراف و کناف ممالک بدستور شایسته روان ساختند و کاری که بهم
 عالی و سلاطین کشور کشای که بیرونی طالع بلند هند و سمان را تسخیر نموده اند فردونی تواند که فتح حضرت
 جهانبانی جنت آشیانی است که برکت وجود سعادت حضرت شاهنشاهی در عرصه سهرورد واقع
 شده است چنانچه بشرح و بسط رفته کلک بیان خواهد شد که بانه هزار کس از مثل سلطان محمد
 سکندر شود که از هشتاد هزار کس زیاده است استخلاص فرموده اند ازین بدیع تر کار نامه اقبال
 جهان آرای حضرت ظل آلی است که بتایید ایزدی هند و سمان را باندک مردمی از دست جنت
 سران کرد و کش چنانچه بر آورده اند که زبان روزگار در چه کوئی بیان آن لالست چنانچه مجلی از آن درج
 خود رقم پذیر خواهد شد نظم کرم بخت امیدواری دهد • فلک فرصت و وقت یاری دهد •
 بکرمی هنگامه را سمان • طراز همه داسمان و سمان • درین جدول دیر پائیندگان •
 کشم نقشی از بهر آینه گان • در همان روز فتح بموجب پادشاهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی
 و امیر خواجه کلان بیک و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبید
 الله کابدار و امیر ولی خازن بایلغار بصوب دارالملک کره که پای تخت سلطان ابرهیم بود
 نهضت نمودند که محافظت خراسان نمایند و اهل شهر را که از دواغ ایزدی اند با شاعت انوار هدایت
 اطمینان بخشند و سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنیدی برلاس
 و امیر قلین قدم بحضرت دلی رخصت یافتند که خراسان و دواغ این آنجا را پاس داشته رعایا و
 آن نواحی را بنویسند عاطفت پادشاهی استمال نمایند و هم در آن روز فتح نامه نوشته اند
 مصحوب بریدان اقبال روانه کابل و بدخشان و قندهار ساختند و خود بدولت و سعادت
 روز چهارشنبه دوازدهم شهر مذکور در دارالملک دلی نزول اجلال فرمودند و آذینه بیت و یکم
 ماه بردار السلطنه کره چتر اقبال افراسیته ظلمت زدای آن سواد و رونق بخش آن فضا
 شدند و جمیع خود و بزرگ ممالک هند و سمان از مراحم و عواطف پادشاهی نظر اختصاص
 یافتند و از شمول عاطفت والا والده و اولاد و اتباع سلطان ابرهیم را شمول غایت
 ساخته اموال و خراسان خاصه ایشان را بدیشان مرحمت فرمودند و اضافه آن هفت لک تنگ
 سیورغال از مملکت اشفاق بوالده او مقرر شد و همچنین اقربای او برواتب و وظایف
 و ادارات پادشاهانه کامیاب شدند و عالم پراکنده را جمعیتی تازه و آرامش شایسته روی داد
 و حضرت جهانبانی جنت آشیانی که پیشتر بدار السلطنه کره نزول اجلال فرموده اند

که بیت مشال وزن داشت و تبحرین مبحران جواهر شناس بهای آن صفت خرج روزمره ربع
مسکون بود و می گفتند که این الماس از خزانه سلطان علاء الدین اقدست از اولاد بکر با بخت
را را چه کویا بر دست او در آمده بود پیشکش کردند و حضرت کیتی ستمانی بخت خاطر کرامی ایشان
قبول نمود باز بایشان عطا فرمودند روز شنبه بیت و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزان
و دقایق که گرد آورده چندین سلاطین بودند نمودند هفتاد و یک تن که سکنه ری حضرت جهان بانی جنت
استیانی حکومت شد و یک خانه خزینده بی آنکه تحقیق مخزومات او نمایند اضافه انعام فرمودند و بار
بقاوت مراتب و درجات صاحب از ده لک تا پنج لک تن که بخشیدند و تمامی که جوانان و سایر
ملازمان زمان زیاده از حالت و رتبت خود بصلوات و انعامات اختصاص یافتند و جمیع اهل سعادت
از خود و بزرگ بنوازشهای کرامی کامیاب گشتند و هیچ کس از اردوی معالی تا اردوی بازاری از نصیب
و افرو بی بهره نماند و جهت دو حات ریاض کامکاری در کابل و بدخشان و قندهار بودند بترتیب
و تفصیل از نقد و جنس برسم ارغوانی جدا ساختند چنانچه بکامران میرزا هفتده لک تن که و محمد
زمان پاتر ده لک تن که و همچنین بسکری و میرزا و همدال میرزا و تمامی محذرات حرم عصمت و درگاه
آسمان خلافت و همگی امرا و ملازمان غایب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه و اقمشه
نادره و زری سنج و سفید مقرر گردانیدند و برای جمیع منتظران دودمان معالی و منتظران عوالم
پادشاهی که در سمرقند و خراسان و کاشغر و عراق بودند انعامات کرامی فرستادند و بمشای
قدسیه و مزارات مبارکه خراسان و سمرقند و دیگر حدود را از نور و هدایا ارسال داشتند و فرزان
شد که تمامی متوطنان کابل و قندهار و بدخشان از غنم و زن و خرد و کلان یک شایخی
رسانند جمیع طوایف خواص و عوام از خوان احسان آنحضرت بهر مند شدند نظم
زافشان دست کوهر کاره نشاط و انگیخت در روز کاره تخت ارغوانی که آید ز دور
که بر زمین آید از چرخ نوره و مقرر است که دادار جهان آرا چون خواهد که نفاست جوهری
از بر کشیدهای خود را ظاهر کرد کارهای غریب پیش آورد تا از روی قول و فعل در چنین حالت مردانگی
به ثبات پای و دور بینی در خاطر همگان جلوه گر آید از انجمله این سانحه غرابت است که با وجود
فتح چنان و بخشش چنین قلت مچان است علت عدم موانست اهل هند گشت و سپاه بی رعیت
از اختلاط اجتناب نمود اگر چه دلی و اگر در حیطه تصرف در آمده بود اما اطراف و جوانب آنجا که
داشتند و قلعه های نواحی اکثر متردان ضبط کرده بودند حصار قاسم سبلی داشت و در قلعه پانده نظام

خان کوس مخالفت میزد و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم خاصیت می افراخت و همواره
محمد زیتون مستحکم نموده دم منازعت میزد و حصار کویا را تا رخا خان سارنگ خانی استحکام داده
بود و در اپری را حسین خان رحمانی و اما و ده راقطب خان و کالیسی را عالم خان را محظوظ می نمود و هم
که متصل با کره است مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم میداشت و قنوج و سایر بلاد که از اطراف
دریای گنگ واقع شده اند در دست افغانان بود پس کردکی نصیر خان لוחانی و معروف دلی که با
ابراهیم بسیاری از ولایات دیگر را قبضه شده یک دو کوچ پیش آمده بهار خان پسر دریا خان
پادشاه را بر داشته سلطان محمد لقب کرده بودند و درین سال که عرصه اگر مخیم سر اوقات اقبال
شد افراط کریمی هوادار بیست و سوم و با ضمیمه کوه حوصله های اردوی معالی گشت و جمعی کثیر از توهم
ناخود مندان فرار نمودند و از ظهور ارباب خلاف و ناسازگاری هواداران وانی راها و دیر رسیدن
سواران و تنگی معیشت و فقدان اجناس بدید آمد و کار بر خلافت دشوار شد اکثر امر اقرار بر انتقال
از هندوستان بکابل و آنحضرت دادند و یک جوانان بسیاری ترک این ممالک گفته بی رخصت
رفتند اگر چه اکثر امرای قدیم و کمند سپاهیان سخنان غیر طایم در حضور و غیبت میگفتند و بعضی
و استارت مقدمانی که مرضی خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند اما حضرت کیتی ستمانی که
بدور بینی و بردباری یگانه بودند تغافل فرموده با تنظیم ممالک استقلال داشتند اما از مخصوصان
و ترتیب کرد های آنحضرت که از اینان چشم داشت دیگر بود حرکات بی مزه بظهور آمدن گرفت
علی الخصوص احمدی پروانچی دولی خازن و عجبتر آنکه خواجه کلان بیک در جمیع معارک و مراتب
خصوصا درین یورش هندوستان سخنان مردانه و عالی همتانه میگفت راه او بر گشت و طرزاو
دیگر کون شد از همه پیشتر چه بصریح و چه بکنایت در ترک این مملکت مبالغه داشت عاقبت آن
حضرت اعیان دولت و ارکان سلطنت را طلب داشته انواع نصایح خرد پسند که طعنه ای
منصور سعادت تواند بود فرمودند و محظورات ایشان که متضمن چندین محذورات بود از پرده خفا
بیرون دادند و مکرر بر زبان اقدس را انداختند که اینچنین ملکی که بچندین سعی و اهتمام بدست آورده
باستم و باندک تعب و کلفتی که رود در از دست دسیم نه رسم جهانگیران عالم و نه آیین سایر
هوش نپذیران دولتمند ست شادی و غم و فراخی و تنگی با هم می باشند چون این همه محنت صحت
به نهایت انجامیده و یقین که راحت سهولت بمقدار آن روی خواهد نمود باید که اعتصام بحیل متین
توکل نموده و دیگر از این قسم سخنان شور انگیز و هم افرا نکوبند هر که میل رفتن ولایت داشته باشد خواهد

جوهر خود را ظاهر سازد و مضایقه نیست برود مانگی برامت والا که مؤید بایدهات ایزدیت کرده بودن
 هند را در خاطر مقدس مصمم ساخته ایم آخر کار همه ارکان دولت بعد از تامل و تدبر قبول و اذعان نموده
 که حق سخن آنست که حضرت پادشاهی فرمودند که سخن پادشاهان پادشاه است و از مغرول و صمیم
 جان سر رضا بر زمین حکم و فرمان نهاده بر اقامت قرار دادند و خواجگان را که بر فتن و ولایت از دیگران
 کمتر بود رخصت آنچند فرمودند و از معانی و سوغات که بجهت شاهزادگان کامکار و دیگر خاصان درگاه
 جدا کرده بودند همراه او گردانیدند و غنیمت و کردیز و هزاره سلطان مسعودی در جاگیر او بود متفرقه
 و در هند و سمان هم برکنه کرام غایت فرمودند و میر میران نیز رخصت کامل یافت و روز پنجشنبه
 بیستم ذی الحجه خواجگان و کور رخصت شد که رفته بهما بجا باشد و از صحایف بنیاد پیداست که
 هر نیکو اندیش اقبال منده که کار را بمسرت خود نموده دان نماید بر آینه بخوبترین وجهی برابر علی
 رسیده کامیاب دولت شود و مراتب این معنی احوال حضرت کیتی سمانی فردوس مکانی
 است در چنین تنبذب خاطر سپاهی و قزوینی مخالف توکل بهت کشور کن جسته و توکل
 بعنایت خداوندی کرده روی توجه برکت و کار و حصول مراد کاسته شهر آره را که مرکز ولایت
 هند و سمانست مستقر سر بر خلافت فرمودند و بنیروی تبریر و شجاعت و فروغ داد و دوش
 انتظام اشکات این ولایت دادند چنانچه رفته رفته بسیاری از امرای هند و سمان بران
 و سرداران این ممالک آمده شرف خدمت دریافتند از انجمله شیخ کوران دولت ملازمت
 دریافت و نامه هزار کس نامی را وسیله شده بعینه علیه آورده و هر کدام زیاده از حالت
 خود رعایتها یافتند و دیگر فیروز خان و شیخ بایزید و محمود خان و قاضی چاکه از سرداران
 نامور بودند شرف خدمت یافته بمقصد فائز گشتند و فیروز خان از جو سورنگ کرد رنگ و چری
 جاگیر مقرر او شد و شیخ بایزید از ولایت او ده یک کرد و نامزد گشت و محمود خان از غازی
 پور نو دلک تنگ و بعضی چا از خونور بیت لک تنگ شجوه شد در اندک فرصتی بواغش امن
 و فراغت و داعی عیش و عشرت بدید آمد و اسباب کامرانی چنانچه نایسته دولت ابدی
 باشد آماده گشت و از عید شوال چند روز گذشته بود که در دار الخلافه آکره در خانهای سلطان
 ابراهیم چشتی عظیم داشتند و داد خوشدلی داده کجینه انعام در دامن خواص و عوام ریختند
 و ولایت سبل در مواجب حضرت جهانبانی مقرر داشتند اضافه سرکار حصار فیروزه که
 سابقا بجلدوی آن حضرت مقرر شده بود ساختند و بوکالت آن حضرت امیر هند و بیک حکومت

آن حدود نامزد شد و چون بهمن آمده محاصره قلعه سبل نموده بود امیر عز نور و کته بیک و ملک
 قاسم و بابا قشقه و بابرادران و ملا اباقی و شیخ کوران با سپاهیان میان دواب و باغها
 فرستادند بجایی که پیش لشکر ظفر قرین میرفتند بین بیک پیش آمد و شکست خورد و چون این
 حرام تنگ شود بجهت سعادت ملازمت دریافتند از بهمنادی پشت داده بود و در روی بهبودند
 کشاکش نمودن حضرت کیتی سمانی و کرفتن حضرت جهانبانی و پورش شرق و رو به زنت اخلاص
 چون حضرت کیتی سمانی فردوس مکانی در دار الخلافه کامیاب و کامیابش بوده خاطر جهانگش
 از انتظام ممالک پیرداختند و موسم باران که بهار هند و سمان است و زمان طراوت و نظارت
 بانبساط و سمان و نشاط باغ و بوستان گذشت و هنگام جلوه کشور گشایان و جلال باد بایان
 درآمد با خردمندان آگاه دل و دلاوران جلالت منش که در بساط حضور بودند حرف پورش شرقی
 بجهت دفع لوحانیان که قریب پنجاه هزار سوار از قنوج بیشتر آمده اند اندیشهای تباه داشتند
 با غریب رویه بجانب راسانکا و استیصال آنکه پس قوی شده بتازکی حصار را بر اقباض خود
 در آورد و کلمه کوشه نخوت کج می نهاد و فساد داشت در میان آوردند کشاکش با امرای عظام و کبرای
 کرام رای دولت پیرای بران قرار گرفت که چون راناسانکا همیت عرایض بکابل میفرستاد و لاف
 اطاعت را دست آور خود ساخته دم نیکو خدمتی زد و از تنگه چندگاه عرضه داشت او نیامد با قلعه
 کندار را از حسن ولد مکن که هنوز بسعادت زمین بوس مشرف نشده گرفته تا دولت خواهی او
 مشخص نمیشود یا بفعل بجانب او بناید شتافت و مردم کاروان فرستاد بر چکدگی احوال او
 پیش ازین مطلع باید بود و تا ظهور حقیقت کار دفع لوحانیان را مقدم داشته بجانب شرقی نهفت
 کرد رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که بنفس نفیس متوجه این مهم عالی شوند درین اثنا حضرت
 جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض آمال سر بلند بود بموقف عرض رسانیدند که این خدمت اگر بعد
 من مقرر شود امید چنانست که باعث تضاد اقبال روز افزون پادشاهی این مهم چنانچه پسند خاطر
 اقدس تواند بود به تقدیم رسد آنحضرت را این التماس بعنایت پسندیده آمد و بیک گفتگی روی
 و کش و کی پیشانی درجه قبول یافت لاجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی باین نطق است
 با اقدام این خدمت بستند و حکم کیتی مطاع شرف نفاذ یافت که عادل سلطان و محمد کوکلتی
 و امیر شاه منصور بر لاس و امیر قلن قدم و امیر ولی و امیر جان بیک و پیر قلن و امیر شاه حسین که
 بتیجیر دیو پور و آنچند و تعیین شده بودند که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته و بسطان جیدر را

سپرده بر سر بایند و نذر در رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی با سنده و کابل احمد قاسم بقدش مأمور شد که
امرا در قصبه چند و اربعه و الای آنحضرت رسانند و سید مهدی خواجه جایگزین دارا آمده و محمد سلطان میرزا
و سلطان محمد دولی و محمد علی جنگ و عبد العزیز میرزا آخوندی با سنده و کابل احمد قاسم بقدش مأمور شد که
که در حدود اطراف علم مخالفت می افراخت متعین بودند نیز در ملازمت آن حضرت مقرر شدند و در
سیزدهم ذی القعدة بساعت سعادت قرین از دار الخلافه آکره در آمده در سه گروهی بشهر نزول اقبال
فرمودند و از آنجا کوچ کوچ متوجه پیش شدند و نفقات بهار فتح و فیروزی و نسایم مرغزار نصرت اقبال
و روز بروز دیدن گرفت نصیر خان جاجموشگری فراهم آورده نشسته بود از باز کرده و بهی ربابات نصرت
اقراران فراز نمود و از آب کنگ که شده بولایت فرید در آمد و موبک عالی نیز روی توجه بخبر آورد و
و یار را بلطف و قهر سر انجام نموده عنان غنیمت بجانب جوهور منعطف داشت و جوهور و آن حدود
بداد و دهنش معمور و مرقه گردانید و در لوازم ملک سمائی و ملک داری بنور عقل پیروقت بخت جوان
کوشش فرمودند و هنگام مراجعت دلمو فتح خان سردانی که از امرای بزرگ هند و سمان بود پدر او
از سلطان ابراهیم خطاب اعظم همایونی داشت بشرف ملازمت حضرت جهانبانی پیوسته او را
برفاقت سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه کیتی پناه روانه ساختند و او ببارک سعادت
شما فقه بعنا بابت خروانه خلعت افتخار در بر گرفت و مواجب پدرش بدو مقرر شد و یک گروه
و شش لک تنگه زیاده از آن تنخواه یافت اگر چه از ساده لوحی آرزوی آن داشت که بخطاب
سرافراز شود اما بخطاب خان جهان بخت ساخته بجایگزین رخصت فرمودند و محمود خان پدرش
بدام ملازمت سرافرازی یافت و حضرت کیتی سمائی در دار الخلافه آکره بصورت و معنی کامکار
و کامبخش بودند تا آنکه در محرم نهصد و سی و سه از کابل خبر بهجت اثر رسید که از ستر عظمی
و مهد علیا ماهم بیکم والده ماجده حضرت جهانبانی فرزندی گرامی شرف ولادت یافته حضرت کیتی
سمائی او را محمد فاروق نام نهادند و ولادتش در بیست و سوم شوال سنه نهصد و سی و دو واقع
بود و در نهصد و سی و چهار پیش از آنکه بنظر عطف پیوند پادشاهی منظور کرد این جهانزاد
کرد و بعضی سوانح این سال سعادت اتصال و خبر طغیان را ناسکان و وصول حضرت
جهانبانی و کیتی سمائی روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت
جهانبانی صادر شد که جانور را بعضی امرا سپرده خود بر دوزخین وقتی دریافت سعادت حضور
نمایند که رانای لشکری کران از هند و سمان فراهم آورده قدم جرات پیش نهاده است و باین

خدمت محمد علی و لود مهر حیدر کابدار تعیین شده درین حال نظام خان حاکم پاننه بوسیله خدمت
منیع البرکات امیر رفیع الدین صفوی آمده زمین بوس نمود و قلعه بیانه را بولیای دولت قاهره سپرد
و نامار خان نیز کوالیار را پیشکش نموده شرف آسمان بوس دریافت و محمد زیتون نیز دهو پور را بملازمان عتبه
جلالت سپرده اختیار ملازمت نمود و هر کدام فراخ را خلاص و عقیدت مشمول الطاف پادشاهی شده اند
حوادث بیستم گشتند و بیست و نهم ربيع الاول سال مذکور مادر سلطان ابراهیم بوسیله بادر جان
قصیدی کرده بود و بخیر گذشت و بداندیش را این خیال خام ناکور افتاد و بیزار رسیدند چون فرمان غایت
بحضرت جهانبانی رسید شاه فیروز حسین و میر سلطان حیدر لاس را بجلوت جوهور مقرر فرموده و کاهی
چهار از تربیت یافتگان حضرت کیتی سمائی بود بمجا خدمت این دو امیر گذاشته متوجه سلام
اورنگ خلافت شدند و شیخ بایزید را با دود تعیین فرموده بودند و بنا بر آنکه عالم خان کالبی را کاهی
و تدارک مهم او بصلح یا بجنگ از ضروریات تدبیر ملک بود و در عساکر متصور را بصوب کالبی انداختند
و بمقتضات امید و بیم او را در سنگ بندگان در آورده در رکاب نصرت اعتصام خود بدرگاه کیتی
پناه آورده و در ساعت مسعود روز یکشنبه سوم شهر ربيع الثاني در چهار باغ در دار الخلافه آکره
که بهشت بهشت موسوم و بنا بر کیتی ترتیب یافته بهار دولت و اقبال بود و سعادت حضرت کیتی سمائی
مشرف شدند و در همین روز خواجه دوست خداوند از کابل آمده و بکیتی اکرام معزز گشت و درین
ایام پیوسته در بیانه بود عرایض می آمد و از شورش را ناسانکا و پای جهات نهادن بر یکبار
خبر رسید مصاف نمودن حضرت کیتی سمائی فردوس مکانی بر ناسانکا و رایت فتح افراشتن
دولتمندی که خرد و الا که ایزد جهان آرا باج سلطنت معنوی بر فرق عزت او نهاده است بزرگ
داشته در امتثال او امر آن خدیو خدایی اتمام نماید هر آینه نقد آرزوی را در کنار دهند و کار او از
مختصر عادتیان روزگار برتر ساخته کامیاب دین و دنیا گردانند و نمونه این امر بدیع حال نصرت
قرین حضرت جهانبانی فردوس مکانی است که هر چند دولت افزود بوشمندی زیاده شد و هر چند
اسباب هستی بسیار فراهم آمد فروغ بوشیاری بیشتر یافت پیوسته بجنب کبرای
احدیت ملجی بوده بداد و دهنش و انتظام مهام ملک گیری و ملک داری سر موی ازت هر آینه
تجاوز نفرمودند و درین و لا که را ناسانکا بجهت و شجاعت خود مغرور شده بود سودای نخوت
در دماغ او بجنبید و بدستی آغاز کرده با از دایره اعتدال بیرون نهاد و بقدم دلیری و دلوری نزدیک
آمد آن حضرت همچنان عنایت خاص از دوی را حصار ساخته و از هجوم عام اندیش بخود رانده

متوجه دفع آن غنوده بخت پریشان روزگار شدند روز دوشنبه نیم بجای اولی بعزم استیصال این فتنه از
الخلافت که کوچ فرموده در نواحی شهر اوقات عظمی منصوب ساختند و اخبار متواتر رسید که این سیر روز
بالشکر کران حوالی بیاض را ناخته است و جمعی از قلعه بیاض بیرون آمده بودند تا ب مقاومت نیارده
برگشته اند و لشکر خان بهشتاد رسید و امیر که بیک زخمی است درین منزل چهار روز توقف نموده
روز پنجم بهشت فرمودند و در عرصه مندا که در میان آگره و سکری است نزول اجلال اتفاق افتاد
و در خاطر خطیر گذشت که درین نزدیکی آب بزرگ که سپاه اقبال را وفا کند در غیر قصبه سکری که
بعد از ادای لشکر این فتح حضرت کیستی استانی آنرا بمجم ساخته سکری پیش منقوط نام فرموده
و الحال باین دولت روز افزون حضرت شایسته بی با هم فتحی بود که فتح بخش دلهاست مشهور است
آبی دیگر نشان نمیدهند و در بنای که لشکر مخالف سرعت نموده این آب را متصرف شوند باین
انذیه صایب روز دیگر باین عظمت متوجه فتح پور شدند و امیر در ویش محمد ساربان را بخت
تعیین جای دولتیانه پیشتر فرستادند امیر مذکور در نواحی کول فتحی بود که غیر ریت پهن و در آن
دریا صفت جای شایسته قرار داد و آن عرصه دکن مخیم سر اوقات فتح و نصرت شد و از آنجا که
بطلب مهدی خواجه و سایر امر که در بیاض بودند متافقت و بیک میرک ملازم حضرت جهان بانی
و نوکران خاصه خود را بخت زبانگیری فرستادند و صبحگاه فردستادها رسیدند بموقف عرض
رسانیدند که لشکر مخالف از بسا و در یک گروه پیشتر فرود آمده است که مسافت باین مجبه
کرده باشد و در همین روز مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و سایر امر که در بیاض بودند آمدن
بدولت آستانه نوی سر بلند شدند و درین ایام هر روز میان قراولان جنگها میشد و بهادران
پیکار طلب داد و ستیزی داده مورد آفرین پادشاهی میشدند تا آنکه روز شنبه سیزدهم حاکم
الآخری نهصد و سی و سه در نواحی موضع خانواده از سرکار بیاض حوالی کرد و بی مخالفان مخیم سر اوقات
اجلال بود و اناسانک بالشکر کران قدم پیش نهاد و آنحضرت در اوقات خود مرقوم ملک بانیان
فرموده اند که بقاعده هندوستان که یک لک ولایت را صد سوار گوری راده هزار سوار اعتبار
میکنند ولایت را اناسانک بده که روز رسیده بود که جای یک لک سوار باشد و بسیاری از سران
و سرداران نامور که هرگز در هیچ معرکه یکی از ایشان نبیعت و امداد نگرفته فرمانبرداری او نموده و خیمه کش کرده
شده بودند چنانکه سهدی حاکم رای سین و سارنگپور و غیر آن سی هزار سوار را ولایت داشت
در اول ادوی سنگ باگری دو هزار ده هزار سوار و حسن خان میوانی حاکم میوات در دوازده هزار و بیست

ایرانی هزار سوار و تربیت بازا و هفت هزار سوار و ستیزی کجی شش هزار سوار حاکم جریل و برم و حاکم
میر تهم چهار هزار سوار و بر سنگ دیو چو مان چهار هزار سوار و محمود خان و لدا سکنه را که چه ولایت ندا
اما باید سردری اسلاف ده هزار سوار را همراه ساخته بود و جمیع گروه مخالف برو لک و یک هزار سوار
کشیده چون آمدن مخالفان بمسامع علیه رسید بترتیب عساکر نصرت تا آنرا استتعال فرمودند بموکب
خاص پادشاهی در غول ممکن شد و دست راست آن تیمور سلطان و میرزا سلیمان و خواجه دوست
خداوند و یونس علی و شاه منصور بر لاس و در ویش محمد ساربان و عبدالعزیز و دوست ایشان آقا
و جمعی دیگر از امرای عظام مقرر شدند و بدست چپ علاء الدین بن سلطان بهلول نودی و شیخ
زین خوانی و امیر محب علی و لادن نظام الدین علی خلیفه و تزدی بیک برادر قوج بیک و شیر افکن و لدا
قوج بیک و آرایش خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمان سلطنت و ارکان دولت قرار گرفتند
و برانکار بوجود دولت پیری حضرت جهان بانی آراسته شده درین نصرت کین حضرت جهان بانی
قاسم حسین سلطان و حسن یوسف او قلامی دهند و بیک قوجین و خرد و کولکاش و قوام بیک آراسته
دولت خازن و قراقرز و پیر علی سیستانی و خواجه بهلولان بدخشی و عبدالشکور و جمعی دیگر از بهادران تیمور
آیین تعیین شدند و بر رب رظفر قرین حضرت جهان بانی میر همه و محمدی کولکاش و خواجگی اسد جاندار
نامزد گشتند و در برانکار از امرای هندوستان مثل خان خانان و دلاور خان و ملک داد کرمانی و شیخ
کمران آباد خدمت قیام نمودند و جوانان ریخت آنرا رسید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل
سلطان بن مهدی سلطان و عبدالعزیز میرا خرد و محمد علی جنگ چنگ و قتل قدم فرادل و شاه حسین پادکی و جهان
بیک و از امرای هند جلال خان و کمال خان اولاد سلطان علاء الدین و علی خان شیخ زاده خلی و نظام خان
بیاض و جمعی دیگر از غازیان نجابت پیشه و بهادران جلالت پرور که بیک با خلاص کامل بستند و جهت توفیق زد
و ملک قاسم بهادر با با قشقه و جمیع مخول در جانب برانکار تعیین یافتند و مؤمن آنکه در ستم ترکان با جاده
از خاصان پادشاهی در طرف جوانان نامزد شدند و بطریق حرم موافق قانون غرات دوم جت پناه
تفکیک باین در عدنان ازان که در پیش سپاه دولت بودند صفی از عواید ترتیب نموده باز بخیار اتصال
دادند و بجهت ترتیب و انتظام این صف نظام الدین علی خلیفه مقرر شد و سلطان محمد نجفی اعیان
و ارکان افواج قاهره را در محال خود مقرر داشتند با سمع احکام پادشاهی که با الهام ربانی پیوند
داشت در حضور اقدس ایستاده بود و طوبی بیا و یس و لان را با طراف و جوانب روانه میکرد و احکام
و اوامر مطاعه را در ضبط و ربط عساکر اقبال بسر داران میرسانید و چون ارکان لشکر باینجا بسته

قائم گشته بر کس بجای خود استقرار گرفت فرمان مغلی شد که هیچکس بی حکم از محل خود حرکت ننماید و
 قدم در میدان محاربه ننهد از روز یکپای کشته بود آتش جنگ اشتعال یافت نظم
 سپاه از دو سو جنبش انگیزند شب و روز را در هم آمیختند . سم باد پایان بولاد نعل
 بخون دلیران زمین کرد نعل و دانه برآمد ز هر دو طرف . دود ریای کین بر لب آورده کف
 در برانکار و جوانان چنان قال عظیم شد که زلزله در زمین و دلوله در زمان افتاد جوانان مخالف بجانب
 برانکار پادشاهی جنبش نموده برخیز و کولکانش و ملک قاسم با باقی حمله آورد چنین تیمور سلطان حکم
 عالی بکوک ایشان رفت و مردان دستبرد نمود و مخالفان را بر داسه قریب بعقب قول ایشان
 رسانید و جلوه وی این فتح بنام او مقرر شد و مصطفی رومی از غول حضرت جهانبانی عرابها را پس
 آورد و بتفنگ و ضرزین آنچنان صفوف مخالف را در هم شکست که زنگ از آیینیه دلهای برادران
 بزود و خود بسیاری از مخالفان با خاک هلاک برابر کرده بر باد داد و چون زمان زمان افواج اعدا
 از پی هم میرسیدند حضرت کیتی ستانی نیز مردم را چیده عیده از پی هم بکوک سپاه منصور میفرستادند
 دفعه قاسم حسین سلطان و احمد یوسف و قوام بیک را فرمان شد و دفعه هندی و بیک قوچین
 گشت و محمد کولکانش و خواجگی اسد را حکم رسید و بعد از آن یونس علی و شاه منصور بر لاس
 و عید اسد کتابدار و از پی ایشان دوست ایشک آقا و محمد خلیل اخته بیک بکوک مامور شدند و برانکار
 مخالف بکرات و مرآت حمله بر جوانان لشکر فیروزی را آورد و هر نوبت غازیان اخلاص نهاد و بعضی
 تیر باران بلا دور میکردند و برخی را برق خنجر و شمشیر خاسترمی ساختند و مؤمنانکه و رستم ترکان مجبور
 حکم والا از عقب سپاه ظلمت آیین شتافتند و ملا محمود و محمد علی انکه با شلیق ملازمان خواج
 خلیف بکوک آنها رفتند و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عید العزیز میرا خور و قتل قدم
 قراول و محمد علی جنگ جنگ و شاه حسین یار کی مغول عاجی سلطان بجماریه کشاده پای ثبات
 محکم کردند و خواجده حسین با جماعه دیوانیان بکوک ایشان رفتند و همه بهادران لشکر فیروز جنگ
 که عزیمت جانشانی کرده همت بجانشانی بسته بودند لوای کرامی کام خود از انتقام دشمنان
 کردند و چشمه امید مخالفان را بختک ناکامی انباشتند نظم کرده بر گره دست پیکان زمان
 زره بر زره پشت رویین تنان . زهر سوسنا نهادهای خار گذار . فرو بسته راه سلامت بخار
 در خنده شمشیرهای نفیس . زدیده بصر میر بود از درفش . غبار زمین کله بر ماه بست
 نفس را درون کلوراه بست . و چون زمان کار کارزار از بسیاری سپاه دشمن امتداد یافت

بملا زمان خاص پادشاهی که در پس عرابه مانند شیر در زنجیر بودند فرمان شد که از چپ و راست غول
 بیرون آمده و جای تفنگچیان را در میان راه گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند بموجب اشارت
 والا جوانان شجاعت نهاد و دلاوران جلالت آیین چون شیران زنجیر کسل خود را با اختیار خود
 یافته داد دلیری و دلاوری دادند چکا چاک تیغ و شمشیر تیر باطلک رسانید و دلاور العصر علی قولی
 با قوایع خود در پیش غول ایستاده بودند و در انداختن سنگ و ضرزین و تفنگ کار نامها بتقدیم
 میرسانید بمقتضای این حالت قهرمان فرمان قضا نفاذ و ارد شد که عرابهای غول بیشتر روانه شوند
 و آن حضرت خود بدولت و اقبال بجانب سپاه مخالف بعزم درست و همت بزرگ نهضت
 فرمودند و از اطراف و جوانب عساکر عالی این معنی را مشاهده نموده به توج دریا جنبش نمودند
 و یکبارگی دلاوران اقبال منده حمله بر صفوف مخالف آوردند و در او آخر روز نایره قتل چنان اشتعال
 یافت که میمند و میسر و لشکر خدایان نور در آورده و زانده با قلب تیره مخالفان در یک محل فراهم آوردند
 و از صولت و صدمات دلاوری بران کرده پریشان روزگار ساختند که همای تیره بخان دست از جان
 شسته و دل از زندگانی در بر گرفته بر جانب راست و چپ غول پادشاهی حمله آوردند و بغایت
 نزدیک رسانید و غرات عالی درجات بهمت و الا پای ثبات و قدم استقامت استوار داشتند
 اطمینان نبرد و صدمات مردان مرد بکار بردند و بتأیید آسمانی مخالف را محال قرار نمانده تا آن تیره بخان
 سیه روزگار بی اختیار عنان ثبات از کف توبه بگذراند و بکر بر نهادند و ازین مصاف آرزو
 نیم جانی سلامت برده مفت خود داشتند نسایم فتح و ظفر بر اشجار اعلام دولت انار و زیدین
 گرفت و غنچه های نصرت و نماید از اغصان توکل و تودوب گفتن آمد لشکر مخالف بسیاری طمع تیغ
 خون آشام و تیر شا بهن پرواز گشت و خون گرفته چند که بقیه السیف بودند رخسار غبار آلود
 اوبار ساخته خس و خاشاک وجود خود بجا روب هزیمت از میدان نبرد پاک رفتند و سر اسیم چون
 یک روان لگشته صحرائی آوارگی شدند حسن خان میوانی بضرر تفنگ در گردن رفت
 در اول اوبسنگ و مانگنجه جوانان و جای چندریان و دولت رای و کنگره و کرسنگ و دودنکری
 و بسیاری از سرداران کلان ایشان غبار راه عدم گشتند و چندین هزار زخمی در زیر دست و پای
 باد پایان لشکر اقبال نیست و نابود شدند و محمد کولکانش و عید العزیز میرا خور و علی خان و بعضی دیگر را
 بتعاقب راناسا نکا تعین فرمودند و حضرت کیتی ستانی کامیاب اقبال شده برین نصرت
 عظمی و عطیه علیا سکر گزاری حضرت باری عزاسمه که کشاد و بیست صوری و معنوی بسته

سلسله تقدیر است بجای آورده بنفس نفیس یک گروه از جنگ مخالفان پیشتر بودند تا آنکه
شب در آمد و روز سیاه بود دشمنان و شبستان عشرت بردوستان بهت از کار آمد
خم ساخته و کوس کامیابی بلند آوازه کرده مراجعت فرمودند بعد از گذشتن ساعتی چند از شب
بمنزله گاه رسیدند و چون تقدیر از دی نرفته بود که آن مخدول و سستگیر شود از آن مردم که در پی مردم کشته
نامرود شده بودند اتمام شایسته بظهور نیامد آن حضرت میفرمودند که وقت نازک بود بامید کن
نکند استند ما را خود بایستی رفت شیخ زین صدر که از افاضل کرامی قدر بود تاریخ این فتح
عالی را تاریخ پادشاه اسلام یافت و میر کیم از کابل نیز همین تاریخ نوشته فرستاده بود آن
حضرت در واقعات میفرمایند که در فتوحات سابق نیز مثل این توار در فتح دیالپور شده بود
و مسطر ربع الاول و کس تاریخ یافته بودند چون فتح چنین بهت کشور کشایی روی نمود و تعجب
ز آن سنانکام نموده بولایت او شتافتند موقوف داشته تسخیر میوات پیش نهاد داشت
شد و محمد علی جنگ و شیخ کورند و عبد الملک قورچی را با جمعی کثیر بر سر الباس خان فرستاد
که در میان دو آب سرفته برافراشته قصبه کول را گرفته و جنگ علی حاکم آنجا را در بند کرده چون
لشکر منصور نزدیک آمد و تاب مقاومت نیاورده بر کران شد و چون موکب عالی بدار الخلافه
اگره رسید آن شور بخت پریشان روزگار را گرفتار ساخته بدگاه معلی آوردند و بیاسار سینه
و چون تسخیر میوات مصمم ضمیر جهان آرای بود بآن صوب شرف نهفت اتفاق افتاد چهار
ششم رجب بر نواحی الورد که حاکم نشین میوات نزول اجدال شد و خزان الورد در انعام
حضرت جهانبانی اختصاص یافت و چون این ملک نیز داخل مالک محروسه شد بعزیمت
انتظام شرقی رجوع بسمت مستقر خلافت روی نمود رخصت حضرت جهانبانی بکابل
و بدخشان و نهفت موکب جهان نور حضرت کیتی ستمانی بمستقر خلافت
چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت بر ذمت سلطنت علیالانام
بود وقت مقتضا و ارسال نهضت و هفده که خان میرزا بموت طبعی رخت ارتحال ازین عالم
بر بخت حضرت کیتی ستمانی بدخشان را بآن حضرت مکرمت فرموده بودند و اکثر ملازمان
در آن خدمت اشتغال داشتند لاجرم حضرت جهانبانی طراز کشور ستمانی کوهر تنج اقبای
قروغ ناصیه اجلال عنوان مغاخر و معالی طغرای مثال بی مثالی قرة العین السلطنة والخلافه
ابوالنضر نصیر الدین محمد همایونی را در سه گروهی الورد نهم رجب این سال همایون خل رخصت

آن ممالک فرمودند و در همین توجیه و الابر استیصال بین اتفاق که در زمان آشوب را آنکه نبرد
محاصره نموده گرفته بود مصروف داشتند و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابو محمد نیز
وحسین خان و از امرای هندوستان علی خان فرملی و ملک داوگر رانی و تانمار خان جهانزاد
بمحمد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند و آن بر گشته بخت با سماع نهفت موکب عالی
اسباب و استیضای خود را که استند نقد جان در کف ریخت و آن حضرت در او اخر این سال
سیر فتح پور و یاری فرموده بعز قدوم عالی دار الخلافه اگره را پای آسمان بخشیدند و در نهضت وسیع چهار
بسیر کول کوچ فرموده از اینجا بشکار سنبل توجه گماشتند و آن کوهرستان دکن را تهاش کرده
بدار الخلافه نزول اقبال فرمودند و در بیست و هشتم صفر فخر جهان بیکم و خدیجه سلطان بیکم از کابل
سعادت تشریف ارزانی داشتند و آن حضرت براسی سوار شده استقبال فرمودند و در
فوت بجای آوردند و چون خبر متواتر رسید که میدانی حاکم رای چندیری جمعیت میکنند و را نامانیز
استعداد و پیکار مینماید و برای دوبار خود اسباب سرانجام میدهند بنا برین بساعت سعادت
متوجه چندیری شدند و شش هفت هزار جوانان جان نثار کار کارا را همراه چهل تنور سلطان
از حدود کابل بر سر چندر فرستادند و صبح چهارشنبه هفتم جمادی الاول فتح چندیری بروجه
نقش بست و فتح و از الحرب تاریخ این تائیدات الهی است و بعد از حصول این مأمول چندیری
بامحمد شاه بنیره سلطان ناصر الدین عنایت فرمودند و یکشنبه دوازدهم جمادی الاولی حرات
اتفاق افتاد از بعضی اقلان ثقه مسموع شده است که پیشتر از توجه رابایت بصوب چندیری
تا اراده طغیان نموده لشکر میکشید و چون بایرج رسید اتفاق نام ملازم حضرت کیتی ستمانی
فرودین مکانی آنرا محکم ساخت و آن سیه بخت آمده محاصره نمود سببی یکی از بزرگان او را
در خواب بصورت مهیب ظاهر شد تهدید نمود چنانچه او از وحشت و دهشت آن خواب بیدار
شد و لرزه بر اعضای او مستولی شده تب کرد و بدان حال مراجعت نمود و راشی راه سپاه
برو تاخت آورده ازین عرصه او را بهریمت داد و عساکر فیروزیمند از آب برها پور میکشید
بسماع علیه رسید که معروف بین و بایزید استیلا یافته اند و ملازمان درگاه قنوج را کشته
برابری آمدند و قلعه شمس آباد را از ابو محمد نیزه دار برزور گرفته بنا بر آن عمان عنایت بان حدود
منعطف شده جمعی از بهادران کارزار طلب را پیشتر روانه ساخته بجز و دیدن سپاهی
زبانگران پسر معروف از قنوج کر بخت و بین و بایزید و معروف خبر نهفت موکب ستمانی

شنیده از کنگ که نشسته در برابر قنوج بطرف شرقی کنگ نچال کند بنی نشسته رایات عالی
کوچ بر کوچ رسید و روز جمعه سوم محرم نصدوسی و پنج میرزا عسکری که او را از کابل بجهت مصلحت
لنجان پیش از یورش چندیری طلب داشته بودند آمده بشرف ملازمت استعاده یافت در روز
جمعه که عاشورا بود الیاء مخیم سرادقات اجلال شد و صبح آن تمامی عمارات راجه کرمان و چه خشک
فرموده متوجه دار الخلافه شد پنجشنبه بیست و پنجم محرم دار الخلافه بعزم قدم کرامی مورد سعادت شد
دوشنبه دهم ربیع الاول قاصدان حضرت جهانبانی از بدخشان آمدند و غرائبی متضمن انواع خوشی
آوردند و رقم بودند که از صیبه قدسیه یادگار طغانی در خانه حضرت جهانبانی فرزند شد و نام آنرا
الامان نهاده اند این لفظ نزد عوام مستحب عبارت ناسنجیده میشد خوش نیامد و نیز چون استرضای
خاطر مقدس بود پسندیده نیفتاد و رضای جوی پدید و انگاه چنین پدر و چنین پادشاه شمر سعادت صورت
و معنویت و نارضایتی باعث صد گونه ناپسندیدگی ظاهر و لید اگر در عالم اسباب ششما قتل آن
نوباوه سلطنت را ازین جهان گذران از همین نارضایتی دانند در پیش مزاج دامان روزگار
چه دور باشد و چون دار الخلافه مستقر رایات عالیات شد باسلام طین دولت و اساطین
از امرای ترک دهند باین شکوف چشنی بزرگ ساخته در تصفیة شرق و اطفال و نایره غرور و عصیان
ارباب کنگش فرمودند و بعد از گفت و گوی بسیار قرار بر آن یافت که پیشتر از توجه رایات عالیات
میرزا عسکری بال شکر کران متوجه شرق شود و آن طرف آب کنگ بال شکرهای خود همراه شده
درین خدمت جدم عظیم رسانند و بموجب این قرارداد دوشنبه هفتم ربیع الآخر میرزا عسکری رخصت
یافته متوجه شد و خود سیر و شکار بهست و هوای پور توجه فرمودند و در سیوم جمادی الاولی خبر آمد که محمود
پسر اسکندر بهادر را گرفته سرشورشی دارد از شکار مراجعت نموده بدار الخلافه اگره نزول اقبال
فرمودند و قرار دادند که خود نیز بدولت و اقبال یورش مالک شرقیه فرمایند درین اثنا قاصدان از بدخشان
آمدند که حضرت جهانبانی لشکر آن اطراف را جمع نموده و سلطان و لیس را بخود همراه ساخته با چل
و پنج هزار کس بر سر سر قند غریب رفتن دارند و حرف صلح هم در میانست در ساعت مشهور غایت
بشرف صد دریافت که اگر کار از مصالحه ننگه نشسته باشد تا صاف شدن هم هندوستان صلح
نمایند و در فرمان عطفوت بینان طلب همدال میرزا و خالصه ختن کابل مذکور بودند و نوشته
بودند که ان شاء الله سبحان الله چون کار هندوستان که قریب اختتام است بانجام رسیده
مخلصان هوا خواه کار دانا یان فراخ حوصله را گذاشته خود متوجه ولایت موروثی خواهیم شد

باید که استعداد این یورش را جمیع بندهای آن حدود نموده منتظر لشکر عالی باشند پنجشنبه هفتم ماه
مذکور خود بدولت و اقبال از آب چون عبور فرموده متوجه شرق رفتند درین روز الیچیان نصر شاه
والی بشکال پیکشهای کرامی آورده اظهار بندگی نمودند و نور و هم دوشنبه جمادی الاخری در کنار دریای کنگ
میرزا عسکری سعادت ملازمت دریافت و حکم شد که میرزا بال شکر خود از طرف آب فرود آمده باشند
و در نزدیکی کرده خبر ویران شدن محمود خان پسر سکندر رسیده تا حد و دغازی پور ششما بهیج پور
و بهیج نزول اقبال فرمودند و در آنجا ولایت بهار بمیرزا محمد زمان قرار یافت و پنجم رمضان روز دوشنبه
از بشکال و بهار خاطر جمع فرموده بجهت دفع شر بین و بازید بجانب سر دار نهضت اتفاق افتاد و مخالفان
با فوج قاهره جنگ کرده شکست یافته و آنحضرت فرید و سکندر پور سیر فرموده و خاطر ازین حدود
جمع ساخته با بلخار متوجه دار الخلافه اگره شدند و در اندک زمانی عرصه آن مصر اقبال را از فقر قدم والا
غیرت زهت سرای مقدس گردانیدند و حضرت جهانبانی جنت آشیانی یکسال در بدخشان عشرت
پیرای خاطر سعادت مظاهر بودند تا گاه یکبار شوق محفل عالی حضرت کیتی ستمانی که عالمی بود از کمال
صوری و معنوی که بیانگیر شده بی اختیار عنان تما سک از دست داده و بدخشان را بمیر سلطان و لیس
و میرزا سلیمان برامادی انتساب داشت سپرده بجانب آن قبله اقبال و کعبه آمال ششما فتند
چنانکه در یکروز بکابل رسیدند میرزا کامران از قندهار بکابل آمده بود در عید گاه بملاقات آنحضرت
شرف استعاده یافت و حیران شده سبب توجه را پرسید فرمودند سلطان استیاق مرا
کشان کشان میرد هر چند بدیده خیال جمال آن کعبه آمال را همواره مطالعه میکردم و غایب بقی
جانقزای آن قبله اقبال را ماثله مینمودند اما رتبه بیان راجه حالیست که بی بیان بکن آن نتوان
رسیده و میرزا همدال را از کابل بحراست بدخشان رخصت فرمودند و از آنجا قدم غریب در رکاب
همت آورده و توسس شوق را در شت همراه غریب کرم ساخته بانکه فرصتی بدار الخلافه اگره که از فقر
مایه اورنگ پادشاه سجد گاه سعادت مند ان روی زمین گشته بود و رسیده بسعادت ملازمت
کامیاب گشته از غرایب حالات آنکه حضرت کیتی ستمانی با والده ماجده ایشان بر تخت نشسته
بحرف و حکایت ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکب درخشان از مطلع بدخشان سر زده بر سوال
نجم سعادت فروزان شد و لهما کاشع و دیده باروشن گشت مقررست که هر روز شهریاران عشق
اما از روز انقدم سرست بنحس حضرت جهانبانی چشم عیدی دیگر ترتیب یافت که فهرست روزنامه
دولت و تاریخ عنوان سرست توان ساخت و میرزا حیدر در تاریخ رسیدی نوشته که در سال

نهصد سی و پنج حضرت جهانبانی بموجب طلب حضرت کیتی ستانی فردوس مکانی متوجه هندوستان
 شدند و فقیر علی را در بدخشان گذاشتند و در آن ایام قره العین سلطنت میرزا الور برجت ایزدی پشته
 بود و آن حضرت را ازین واقعه اندوهی عظیم روی داده مقدم کرامی حضرت جهانبانی را تسلی بخشید
 اشرف ساختند و حضرت جهانبانی مدتی در ملازمت آنحضرت بهرند و دین و دولت بودند و آن
 بایشان مصاحبه سلوک میکردند بار بار زبان مقدس ایشان میرفت که همایون صاحب دین
 والحق انسان کامل عبارت از وجود اقدس آنحضرت بود و چون از بدخشان متوجه هندوستان شدند
 سلطان سعید خان که از خواقین کاشغراست و نسبت خویشی دارد و با این همه بملازمت حضرت
 کیتی ستانی فردوس مکانی آمده رعایات و زیربناها یافته بطلب سلطان و پس دیگر امرای بدخشان
 بخیال خام خود رسیده خان را در یار کنند گذاشته متوجه بدخشان را و پیشتر از آنکه او بدخشان آید میرزا
 هندال رسیده قلعه ظفر عشرگاه حضور ساخته بود سعید خان سه ماه محاصره قلعه نموده بی بهره
 بکاشغرا مراجعت نموده و در هندوستان بموقف عرض کیتی ستانی چنان رسیده که کاشغرا
 آمده بدخشان را متصرف شدند آن حضرت بیعت مهام انتظام بدخشان خواجه خلیفه را حکم فرمود
 فرمودند خواجه از معامله نافسی قاعد نمود آن حضرت با حضرت جهانبانی که بایخت جوان و دو
 بیدار در حرم حضور کامیاب سعادت بودند فرمودند که در روض خود چه صلاح می بیند ایشان عرض
 کردند که از محرومی اعتدال حکم اقدس را جاره نیست بنابراین میرزا سلیمان را رخصت بدخشان
 فرمودند و بسلطان سعید نوشتند که با وجود چندین حقوق صدور این امر بغایت عجب نمود
 اکنون میرزا هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادم اگر حقوق را منظور داشته
 بدخشان را بسلیمان میرزا که نسبت فرزند می دارند بدهند بموقع خواهد بود و الا ما از دست
 خود ساقط کرده میراث را بوارث سپردیم دیگر ایشان دانند و میرزا سلیمان پیش از آنکه
 بکابل رسد بدخشان از آسیب بداندیش محروس مصون بوده محل امن و امان شده بود و چنانچه
 گذارش یافت و چون میرزا سلیمان بدخشان رسید هندال میرزا بموجب حکم عالی بدخشان
 بمیرزا سلیمان سپرده خود متوجه هندوستان شد و آن حضرت جهانبانی را بعد از چندگاه
 که در ملازمت بودند بسبیل که بجایکیر ایشان شد مقرر بودند رخصت فرمودند و ما ششماه در سبیل
 کامیاب عیش و عشرت بودیم آنکه عارضه نیست بر اعتدال مزاج ایشان طاری شد و رفته رفته
 باعتداد کشید و حضرت کیتی ستانی فردوس مکانی ازین خبر جانگاہ بقرار شده از قریط عطف

فرمودند که بدلی آوند و از آنجا بکشتی روانه سازند و در حضور طبیبان حاذق معالجه نمایند و جمعی کثیر
 از اطبای دانا که در پای تخت حاضرند باستصواب افکار در علاج همت گمارند در اندک فرصتی براه
 دریا قدم کرامی از زانی داشتند هر چند اندیشه در معالجات بکار بردند و تدبیرات صحیح نمودند مزاج آن
 بصحت زایل رجوع نکرد و چون مرض مزمن گشت روزی در انطرف آب چون نشسته با اتفاق داناها
 عصر اندیش معالجه میفرمودند میرزا ابوالبغا که از اعظم افاضل آن روزگار بود بعرض رسانید که از خرد
 پیشین چنان رسیده که در امثال این امور که اطبای صوری از معالجه آن عاجزند چاره کار چنین
 دیده اند که بهترین اشیا را تصدق نموده صحت از درگاه الهی مسئلت نمایند حضرت کیتی ستانی
 کثورت بی فرمودند که بهترین چیزها نزدیک همایون منم و بهتر و شریفتر از من همایون چیزی ندارد من
 خود را فدای او می سازم ایزد جهان آفرین قبول کند خواجه خلیفه و دیگر مقربان بساط و الا بعرض اشرف
 رسانیدند که ایشان بغایت الهی صحت عاجل خواهند یافت و در سایه دولت آن حضرت بطبعی
 خواهند پیوست این حرف چو بر زبان اقدس میگذرانند مقصود از آنچه از بزرگان پیش نقل افتاده
 آنست که بهترین مال دنیا تصدق نمایند پس همان الماس بی بها که از مواهب غیبی در جنگ بدست
 افتاده بود و آنرا بایشان عنایت فرموده اند تصدق بایده کرد فرمودند مال دنیا چه وقع دارند و عرض
 همایان چون توانستند خود را فدای او میکنند که کار برو سخت شده و طاقت ازان گذشته که بیضا
 او را تواندید و این همه رنج او را تو انغم تاب آورد آنگاه بخلوت مناجات در آمده سفل خاصه که
 این طبقه قدسیه را میپاشد بجای آورده سه بار بر کرد و حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشتند
 چون دعوت ایشان بعزاجابت پیوسته بود اثر کرانی در خود یافته فرمودند بردار استیم فی الحال حرارت
 غریبه بدان حضرت عارض شد و در عنصر حضرت جهانبانی خفتی طاری گشت چنانکه در اندک وقتی
 صحت کامله روی نمود و ذات معلی صفات کیتی ستانی فردوس مکانی زمان زمان گرانتر میشد
 تا بحدی رسید که اختلال مزاج تراید و تضاعف گرفت و امارات رحلت و انتقال از وجات حال
 هویدا گشت تا آنکه بادل بیدار باطل و حقیقت بین ارکان دولت و اعیان مملکت را احضار فرموده
 دست بیعت خلافت را بر دست همایون نهاده بجانشینی دولی عهدی خود نصب فرمودند و بخت
 جلوس داده خود در پای سریر خلافت مصیر صاحب فراتش گشتند خواجه خلیفه و فقیر علی بیک و هندو
 بیک و جمعی کثیر در ملازمت حضرت بودند نصایح بلند و وصایای کرامی که سرمایه دولت ابدی پراست
 سعادت جاودانی تواند بود بجای آوردند و بداد و دهنش و عدل و احسان و تحصیل رضای الهی رعایت

رعایا و نگهبانی خلایق و عذر پذیرفتن مقصران و گذراندن جرایم گناهکاران و رعایت حرم کارگاهان و از پادشاه
انداختن سرکشان و ستمکاران و بهمنوی فرمودند و بزبان اقدس را ندند که خلاصه وصایای ما آنست که ^{تقصیر}
نگند و هر چند سزاوار آن کردند و الحق پاسبان حضرت بود که حضرت جهان بنانی جنت آشیانی چندین
جناحه که از احوال کشیدند و با مقام نکو شدند چنانچه از سوانح احوال روشن خواهد شد و در هنگام استیلا
مرض حضرت کیتی ستمانی جنت مکانی میرخلیفه از آنجا که عالم بشریت بواسطه توفیقی که از حضرت جهان بنانی
اورا یافته بود کومه اندیش گشته میخواست که مهدی خواجه را سلطنت بر دارد و خواجه از تبار راست
و بدستی و نامعالمه فنی بخود خیال باطل راه هر روز بدر بار آمده هنگام هجوم کرم میساخت آخر الامر
درست گویان دورین میرخلیفه براه راست آمده ازین اندیشه باز آمد و خواجه مذکور را منع کرد که بدر بار
نشود و منادی کردند که کسی بخانه او نرود و بنای کار بجای خویش و حق بمرکز خود قرار گرفت و باریج ششم
جمادی الاولی نهصد و سی و هفت در چهار باغ که برب آب چون در دار الخلافه اگر سرسبز کرده آن بهار اقبال
بود این عالم بی وفار ابد و گردند فضیلهای عهد در توارنج و مرانی آن حضرت قصاید و تراکیب گفته از آنجا
مولانا شهاب الدین معالی این مصراع تاریخ یافته همایون بود و ارث ملک دی و محاسن که
کالات ذاتی و صفاتی آن ذات قدسی آیات بد فترت گفته اند مجلس اندک احوال شتکانه جهان بنانی را که
اول بخت بلند باشد و در دوم همت ارجمند سوم قدرت کشورگشایی چهارم تدبیر ملک داری پنجم کوشش
در معموری بلاد ششم صرف نیت بر رفاهیت عباد هفتم خوشدل ساختن سپاهی هفتم ضبط این
از تباری بنام کمال بروجه مستوفی داشتند و در فضایل مکتبه متعارفه رسیده روزگار نیز سرآمد بود
و آن حضرت را در نظم و نثر پایه عالی بود خصوصاً در نظم ترکی و دلاوری ترکی آن حضرت در نهایت فصاحت
و عذوبت واقع شده و مضامین تازه در آن مندرجست و کتاب مشنوی که مبین نام دارد تصنیفی است مشهور
و نزد زبان دانان این لغت بمرتبت تحسین مذکور و رساله والدیه خواجه احرار را که در دانه ایست از بحر
معرفت در سلک نظم کشیده اند و بجای مطبوع آمده و واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود
تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح و بلیغ نوشته است که بدستور الحمت بجهت فرمان روران
عالم و قانونیست در آموختن اندیشه های درست و فکرهای صحیح برای تجربت پذیران و دانش آموزان روزگار
و آن دستور العمل دولت و اقبال را بموجب حکم جهان نظام شهنشاهی بتاریخ سی و چهار آبی و قتی که
رایات عالیات از کلکشت بهارستان کشمیر و کابل مراجعت فرموده بودند میرزا خان خان خانان
بفاری ترجمه نمود تا فیض خاص الخاص آن بجموع شهنشاهان رشحات سعادت فائز شود و کج پنهانی او

در نظر تری دستان دانش آشکارا کرد و آن حضرت در فتح موسیقی نیز دستگاه والا داشتند
و همچنین بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند از آنجمله از واردات طبع فیاض آن حضرت رباعی
در ویش از اگر چه نه از خویش انیم • لیک از دل و جان معتقد ایست انیم • دوست بکوی شاهی از درویشی
شاهیم ولی بنده درویشانیم • و این دو مطلع نیز از شرافات ضمیر النور است نظم
هلاک میکندم فرقت تو دانستم • و گرنه رفتن ازین شهر میتوانستم • تا برفت سیه دل بستم •
از بربانی عالم رستم • و آن حضرت را در عروض و رسائل شریفه است از آنجمله کتابیت مفصل که
شرح فنی تواند بود و آن حضرت چهار فرزند سلطنت پیوند و سه دختر بلند اختر مانند اول حضرت
جهان بنانی جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون پادشاه دوم کامران میرزا سوم عسکری میرزا
چهارم هنال میرزا صبیات قدسیات کلرنگ یکم کلچره یکم کلبدن یکم هر سه از یک والده اند و از
اجله اهل صحبت و ارباب قرب و اصحاب کمال که در بساط عزت حضرت فردوس مکانی کامیاب
بودند یکی میر ابوالقاسم در علم حکمت پایه بلند داشت و دیگر شیخ زین الصدر بنیره شیخ زین الدین
خوانی بد و واسطه علوم متعارفه و زریه بود و حدت طبع داشت و از نظم و انشاء آگاه بود و بد و صحت
آن حضرت امتیاز داشت و در ایام دولت حضرت جهان بنانی جنت آشیانی امارت هم یافته بود
شیخ ابوالوحد فارغی خال شیخ زین خوش صحبت و خوش طبع بود و شعری می گفت و دیگر سلطان
محمد کوسه لطیف طبع و شعر شناس بود از مصاحبان میر علی شیر و در ملازمت معزز میزیست
و دیگر مولانا شهاب معالی حقیر تعلق از علم و فضل و شعر نصیب وافر داشت و دیگر مولانا یوسفی طبیب
اورا از خراسان طلب فرموده بودند و در محارم اخلاق و دینیت دست و مزید توجه ممتاز بود و دیگر شیخ
وداعی کهنه شاعر عربی یقین بود بفارسی و ترکی شعر می گفت و دیگر ملا بقایی در شعر سلیقه داشت
در زمین خنجر بنام نامی آن حضرت مشنوی گفته است دیگر خواجه نظام الدین علی خلیفه در قدم مرتبت
و محرمیت و در صانت عقل و استقامت تدبیر در نظر آنحضرت مرتبه عالی داشت و از فضایل و کمالات
بهرمند بود و دیگر میردولش محمد ساریان مرید و منظور ناصر الدین خواجه احرار در خوش صحبتی و فضیلت
امتیاز داشت و در گاه مقدس اعتبار تمام یافته بود و دیگر میرزا غلام مرتضی و او فاضل خوش صحبت بود و نصیب
مشهور چون تاریخ حبیب السیر و خلاصه الاخبار و دستورالوزراء و غیره دارد و دیگر خواجه کلان بیک
از امرای بزرگ و اهل نشست بود و در سنجیده اطوار و شباهت فضایل ممتاز بود و برادرش کج خواجه
مهر دار و معتقد خاص بود و دیگر سلطان محمد دولتی از امرای بزرگ اخلاق پسندیده داشت چون

مقصود از این متکلف نام احوال سلسله علیه حضرت شایسته ای است از احوال دیگران بازمانده نوع
در قدسی اطوار حضرت جهانبانی جنت آشیانی میکند و با ختم سرگذشت این بزرگان خود را آماده
احوال نویسی بزرگ دین و خدو صورت و معنی میسازد حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین
محمد همایون پادشاه غازی مظهر کرامات عالی مصدر الهامات متعالی رافع سریر خلافت عظمی
ناصر لوای ریاست کبری ملک بخش ممالک ستان مسند نشین سعادت نشان مونس
قوانین نصفت و عدالت مرتب بر این عظمت و جلالت منبع رافت و احسان مورد انعام
علم و عرفان ابرمدار صفوت و صفا بحر خارقوت و وفا حق گزین حقیقت شناس
کثرت آیین وحدت اساس هم پادشاه درویش نصاب هم درویش پادشاه خطاب
چشم پیرای نظام دین و دینی نخبه بهار صورت و معنی گری کره اسرار ابدی و ازلی عضاده
اسطراب حکمت علمی و عملی در صغاب ریاضت و مناهل افاضت افلاطون یونانی در فنون حکمت
و مسالک همت اسکندر ثانی که هر هفت دریا و فروغ چهار کوهر مطلع انوار اعظم و شرق سکندر
های آسمان بال اوج بلند پروازی نصیر الدین محمد همایون پادشاه غازی انارامه برهانه
سبحان الله کو یا بر نفس قدسی و نور قدوسی نقاب بشری و جلباب عنصری انداخته بود
میدان عبارت در تکیا پوی مدایجش شکست و جولان اشارت از شهرستان منقش
در فرسنگ مداحد نزدیک شد که بی اختیار دست از سلسله علیه بازداشته و در این
مقصود حقیقی آوردم اکنون شروع جمعی از وقایع باایع حضرت جهانبانی جنت آشیانی
مینمایم که هم مقدمه نزدیک مقصد دور بین است و هم شرح احوال پیر و پادشاه مرا متضمن
هم خدای مجازی این خدیو الکی را پرده کشایی کرده تشنه دلان دانی را بر لال معرفت سیرا
میسازم و هم خود را تشنه جگر ساحل دریای شرح تمایل قدسیه این کامل الذات نزدیک
میکردم حاشا حاشا بیان کالات این جوهر فرد کجا از مثل منی آید شناکوی او مثل او میتا
های ای آن کوهر کیتی دریای معرفت را مثل کجاست سخن خود را آبی میدهم و برای خود کار
میکم دل را آشنای معرفت می سازم و زبانا جلای معنی می بخشم ای جویای دریافت بلوغ
آگاه باش و پذیرای سخن شو که ولادت با سعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی تب
سببه چهارم ماه ذی القعدة نهصد و سیزده در رک کابل از بطن مقدس حضرت قدسی
پرده نشین سرادقات عفاف ماهیم یکم واقع شد و آن عفت پناه از دودمان اعیان و انوار

خراساند و سلطان حسین میرزا نسبت خویشی دارند و از بعضی ثقات شنیده شد که نسب عالی
ایشان چنانچه نسب والای والده ماجده حضرت شایسته ای بجوهرت شیخ جام میرسد آن قدسی
سمات نیز همان سلسله مقدسه منتهی میشود حضرت کیتی ستانی فردوس مکانی و قتی که پسرش
فرزند آن سلطان حسین میرزا نزول اقبال ارزانی داشتند آن عصمت قباب را در حوالی عقد
در آورده بودند مولانا مندی تاریخ ولادت آن حضرت سلطان همایون خان یافته و شاه فیروز
و پادشاه صف شکن و کلمه خوش باز تاریخ زمان سعادت قرین میشود که افاضل عصر یافته اند
و خواجده کلان سامانی گفته سه سال مولود همایونش هست زاده الله تعالی قدر او
برده ام یک الف از تاریخش تا کشم میل و چشم بدرا جلوس فرماندهی بر سر پرنسپ جادای
الاولی نهصد و سی و هفت در دار الخلافه اگره بوده است خیر الملوک تاریخ جلوس اشرف شده
و بعد از چند روز سیر دریا فرموده اند و سفاین طرب در بحر شوق آورده یک کشتی پر از زر در آن
انعام کرده اند و بدین زربختی بنیاد دولت را اساس زرین نهاده آری کسی را که فرمانروای جهان
گرداند اول داد و دهش را با و کرامت فرمایند نظم نه مردمی سده فرزای کند
سر آن شد که مردم نوازی کند و دو دام را شیرازان کشت شاه که همان نوازست در صیدگاه
و یکی از فضلا تاریخ این موج بخشش را کسی زربافته و از بنیادیت حال تا هنگام سریر آری که سکن
اشرف به بیت و چهار رسیده بود آثار بختیاری و کامکاری از ناصیه اقبالش پیدا و انوار سیر
و سروری از لایحه مجد و جلالتش هویدا بود و چگونه شعشعه بزرگی و بزرگ منش از جبین میشش
پیدا نباشد که حامل نور شهنشاهی و خازن کنج معارف الهی بودند و همین نور بود که در فتوحات
حضرت کیتی ستانی فردوس مکانی ظهور داشت و همین نور بود که در اشراقات انوار جهانبیری
حضرت صاحب قرانی جلوه گرفته و همین نور بود که از صدف بحر عفت النقود و رفاه موالید
از اصداف کالای سیهوار نمودار گشت و همین نور بود که بروشنایی آن اغر خان دولت آرا
شد و همین نور بود که از آدم تا نوح با اندازه استعداد نور افزای شد اسرار سوا طمع این نور
و آثار عجایب این ظهور از دایره حصرا و احصای بیرونست هر کس را قوت شناخت که این
معانی نیست و قدرت دریافت این دقایق بی و مجلا حضرت جهانبانی بنیروی نور ایزدی که
چندین دهور و اعصار بروشنی خاص لباسی مخصوص پوشیده جان افروز بود نزدیکست که
بظهور اعلی رسد چنانچه فرز بزرگیهای صوری و معنوی از پیش طاق پیتانی نورانی آن حضرت

پرتو ظهور دارد و کمال جفا با نهایت شجاعت در ذات مقدس فراهم آمده همگی بهت عالی مصروف
رضا جویی پدر بزرگوار سپهر مقدار داشتند و فرط شجاعت را با کمال تمکین و وقار پیوند داده بودند
و باین بزرگی و بزرگ منشی نکاهی بخود نداشتند و خود را در میان ندیدند و لهذا بمنیت دست
و بهت بلند بهر کاری که متوجه شدند و بهر خدمتی که مأمور گشتند فیروز گشتند و فیروز آمدند و در تمامی عمر
سعادت قرین دانش را با دولت و دل را با شفقت و مرحمت جمع ساخته جهان آرای بودند در اقسام
علوم خاصه ریاضی در زمان خود نظیر و سهیم نداشتند با صولت سکندری دانش ارسطو در ذات
عالی سمات فراهم بود چون در متابعه مراسم وصیت بنقصیم ملک صورتی برداختند غایت عدالت
کار فرمودند و کمال انصاف بلکه وفور تفضل و احسان بجای آوردند بکالات معنوی که سلطنت حقیقه
همان تواند بود آن خود عطیه الهی بود که اختصاص بوجود اشرف آنحضرت داشت که هیچ یک از خوا
از نعم آن مواید میراث بهره نرسید و هر یکی از مشو بان درگاه موجب و مناصب عنایت فرمودند
محال جاگیر میرزا کامران کابل و قندهار مقرر شد و سرکار سنبل میرزا عسکری اختصاص یافت
و سرکار الور میرزا همدان مکرمت فرمودند و بدخشان میرزا سلیمان مقرر و مسلم داشتند و بایک
درست و لهامی جمیع ارکان دولت و اعیان سلطنت و عموم افراد عسا که منصوره در قید اعطای
و انقیاد آوردند و هر کس که دم مخالفی میزد مثل محمد میرزا ابن بدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین
در خدمت حضرت فردوس مکانی کیتی ستمانی بوده بهامادی آنحضرت مشرف بود و از کوفه نظری تافص
بینی آستین منازعت می افتاد مکر خدمتکاری بر میان موافقت بست و آن حضرت بدولت اقبال
بعد از پنج و شش ماه بتسخر قلعه کالنجر متوجه شدند و قریب یکسال آن قلعه را محاصره داشتند چون
کار بر اهل قلعه تنگ شد حاکم کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا بادیگر اسباب پیشکش فرستاد
و آن حضرت نظر بر الحاح و زاری او داشتند و او را بخشیدند و از علم مراجعت افراسنده متوجه
قلعه چهار شدند و افواج کیتی ستمانی آمده بمحاصره آن پرداخت پوستانده ماند که این قلعه محکم
اساس در تصرف سلطان ابراهیم بود و از جانب او جمال خان خاصه خیل سارک خان سحر
او استغال داشت بعد از قضیه سلطان ابراهیم چون پیمان عمر جمال خان از بداندیشی سپهر
خود را و پسر شد شیر خان بفتون و فسانه کوچ او را که لازم داشت و در سیرت و صورت ممتاز
بود بزرگی خواست و باین حیل اینچنین قلعه عالی را بدست آورد شیر خان چون از آمدن افواج
جهانگش آگاهی یافت جمال خان پسر خود را با جمعی از معتمدان در آن قلعه گذاشته خود برآمد و الحاح

کاروانزا فرستاده در کز برت سخی سرانند آنحضرت زمانه سازی فرموده سخنان او را بموقف
قبول داشتند و او عبد الرشید پسر خود را برای خدمت حضرت جهانبانی فرستاده تا از صلح
موکب پاوستاهی محفوظ مانده اسباب نجات و استکبار سرانجام دهد این پسر پوستانده
در ملازمت بوده و ایچ خدمت کردی و در هنگامی که رایات جهانگشا برای تنبیه و تادیب سلطان
بهادر بآلوده رسید آن بی سعادت از موکب هجابون کرخت و در نهصد و سی و نه که بین و بازید
از گروه افغان سرفتنه برداشته بودند آن حضرت متوجه شرق رویه شدند و بازید در مبارزه
بهادران اخلاص کزین بنشیب عدم فروشد و خن خاشاک آشوب این گروه اشرا را پاک
ساخته و سلطان جنید بر لاس را جوینور و آنحد و مراجعت نموده چون ططننه ملک گیری
و فیروز مندی آن حضرت با قطار ممالک بلندی یافت و در نهصد و چهل فرما زوای کجرات سلطان
بهادر تحف و هدایا مصحوب الحاحیان دانشور فرستاده محرک سلسله اخلاص شد و آن حضرت
فرستادهای او را بنوازش خسروانه ممتاز ساخته و من شیر عنایت فرستاده خاطر او را مطمئن
فرمودند و هم درین سال قریب دارالملک دلی برکنار دریا شهری اساس فرموده نام آنرا درین پناه
آوردند و یکی از فضلا تاریخ آنرا شهر پناه دین پناه یافته و بعد ازین محمد زمان میرزا و محمد سلطان
میرزا با پسرش الغ میرزا طریق بنی و عدوان پیش گرفته آن حضرت عنان غریت بجانب این گروه
منعطف ساخته برکنار گنج نواحی بود جوینور زول اجلال فرمودند و یادگار ناصر میرزا را با لشکر
کران از آب گذرانده بر سر باغبان فرستاد و بتا سید ایزدی جنگ کرده مظفر گشت و محمد زمان
و محمد سلطان میرزا قدر عافیت ندانسته فرمان لباسی ظاهر کرده از بند برآمده که بختی بطرف
کجرات پیش سلطان بهادر رفت و اکثر معمره دلگشای هندوستان که در زمان سعادت پرتو
حضرت فردوس مکانی کیتی ستمانی از عدم فرصت و قلت مجال مفتوح شده بود بیا زوی دولت
و نیروی اقبال خود تسخیر نمودند و ذکر آمدن میرزا کامران از کابل چون میرزا کامران خبر شنید
حضرت کیتی ستمانی فردوس مکانی شنید از روی بی حوصلگی میرزا عسکری را قند بار سپرده
متوجه هندوستان شد که شاید کاری تواند پیش برد هرگاه تاج دولت بتارک دولتمندی یافته
حمایت ایزدی و صیانت الهی نکوبانی او کند اندیشه آتیه او جز تباهی شدن چه کز و چنین روایت
کنند که در آن ایام میر یونس علی حکم حضرت کیتی ستمانی فردوس مکانی حاکم لاهور بود میرزا کامران
این ماراده بخاطر آورده با قراجه بیک از راه نکر و تمبیس شبی اعراض کرده سخنان درشت با او

وقراره بیک شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گرفته بلاهور آمد و میرلویس علی مقدم او را
 کرامی داشته کمال مردمی بجای آورد و اکثر اوقات او را بمنزل خود میطلبد و با هم صحبت و دست
 میدارستند و قراجه بیک منتظر فرصت میبود تا آنکه شبی در مجلس شراب در هنگامی که سپاهیان
 عده او بجایگیر رفته بودند گرفته در بند کرد کسان خود را در و از پای قلعه لاهور تعیین کرده بتجلیج طلب
 میرزا کامران کس فرستاد میرزا که منتظر فرصت این معنی بود ایملخار کرده زود خود را بلاهور رسانید
 و شهر را متصرف گشت و میرلویس علی را از بند برآورده عذر خواهی کرد و گفت اگر اینجا میباشید
 حکومت لاهور تعلق بشما دارد و میرلویس علی قبول خدمت نکرد از ورخصت گرفته متوجه ملازمت حضرت
 جهانبانی جنت آشیانی گشت و میرزا کامران کسان خود را بر کتات سرکار پنجاب تعیین نمود و نگار
 آب سلیج که باب بودیانه استهار دارد بتصرف در آورده و از راه کر بزت ایلمچیان کانا فرستاده
 اظهار عقیدت و اخلاص نمود و استدعای مقرر استن این محال کرد و حضرت جهانبانی نیز
 از اینجا که دریای جود ایشان موجب بود این محال را بمقتضای نسبت عقیدت ظاهر و پاسبان
 دولت افزای حضرت کیتی سمانی فردوس مکانی مقرر داشتند معلی در سلم داشت کلید و قندیا
 و پنجاب شرف نقاد یافت و میرزا ازین عاطفت غیر مترقب گشت که آنها بجای آورد و پیشکشها برک
 و الا فرستاد و بعد ازین میرزا پیوسته ارباب رسل و رسائل مفتوح داشته مدایح حضرت جهان
 گفته فرستادی از ان جمله دفعه این غزل گفته بملازمت آنحضرت فرستاد نظم
 حسن تو بدیم افزون بادا • طالع فرخ و میمون بادا • هر غباری که ز راهت خیزد •
 نور چشم من محزون بادا • کردکان از ره لیلی آید • جای او دیده • مجنون بادا •
 هر که کرد تو چو پر کار نکست • او ازین دایره بیرون بادا • کامران تا که چهار ناست بقا •
 خسرو هر همایون بادا • و بها تا که دعای او با جابت رسیده بود که بمقتضای کم اخلاصی
 از دایره اعتبار طک از دایره هستی بیرون آمد چنانچه در جای خود گذارش باید و با جملک آن حضرت
 بمقتضای رافت ذاتی نظر بر ظاهر انداخته او را محمول مراحم خسروانی میدارستند و بمحض التفات
 جایزه غزل تعزیر ساخته حصار فیروزه را استغقت فرمودند و همواره میرزا پاسبان ظاهر داشتند
 در موقف فرمانبرداری می ایستاد و مشمول عواطف و محفوف عنایات میشد و در نهصد و سی
 هلال ایالت قندیا میرزا کامران بخواجه کلان بیک داد و باعث بدین آنکه میرزا عسکری کمال
 می آمد در اثنای راه هزار با جنگ کرده شکست یافت میرزا کامران را این ناخوش آمده قندیا را

ازو تغییر کرد نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسجیر بنکاله و فتح غزیت
 و مراجعت بمستقر خلافت چون خاطر مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از ممالک محروسه
 فارغ شد در نهصد و چهل و یک عنان غزیت بفتح دبار شرف معطوف داشتند که بفرمودی اقبال ممالک
 بنکاله مفتوح شود رایات اقبال بقصبه کنار که در حد و کالی است رسیده بود بمسامع علیه رسیده که
 سلطان بهادر قلعه چور نمود و جمعی کثیر همراه تا مار خان کرده است و باندیشه تباہ خیالات محال
 واد آن حضرت با ستشاره بخت بیدار در جادی الاخر نهصد و چهل و یک توجه بر دفع مخالفان گماشته
 کوس مراجعت بلند آوازه کردند بر مستبصران کار آگاه پوشیده نیست که سلطان بهادر همیشه در
 بلند پروازی میبود و آرزوی تباہ و در حال شکست میداشت اما چون پیش از عید ایالت کجرات که مجرای
 میکش و بچشم غیرت کارنامه جنگ حضرت فردوس مکانی کیتی سمانی را که سلطان ابراهیم واقع شد
 دیده بود بهوج و مقابل سپاه نصرت قرین این دو دمان عالی بخود قرار نیداد و این معنی را مکرر بر محرم خاص
 خود اظهار میکرد چون تا مار خان آمد و او را دید همواره مقتضات خاطر باطله خاطر نشان میکرد و پیش
 از آمدن از حرم ادب آسان و امین و سلطان بهادر چندان مقید نمیشد تا آنکه روزی پوست کنده
 بنا مار خان گفت که من تماشا کردم سیر و این سپاه شگرف بوده ام لشکر کجرات حریف این نیست
 من بتدبیر و حیل لشکر ایشان را بخود رام خواهم ساخت و بهین نیت ابواب خرابی کشاده زرنجی کردی
 و ازین جنس لشکر حکم نمودی بود داشت ماده هزار لازم خود ساخته بود درین اثنا محمد زمان میرزا با
 نوکران یاد کار بیک طغیانی که نکابانی او بودند از بند خانه برآمد یک جرات رفت و دالی آنجا بمقتضای
 سودای خامی که می بخت آمدن میرزا را غنیمت دانسته در مراعات احوال اومی پرداخت حضرت
 جهانبانی بسطنت بهادر فرستند که مقتضای مواثیق و عهد آنست که جماعه حقوق خدمت یعقوب
 مبدل گردانند و بآنصوب که بخت رفته گرفته اند بر رگاه معلی فرستادند و آنکه از پیش خود را نداده
 نمایند تا آثار یکجستی بر عالمیان ظاهر گردد و سلطان بهادر از معامله نافعی بامستی دنیا جوایب نیست
 که بزرگ زاده پناه بما آورد و بقدرش رعایتی باید بقاعده محبت و اخلاص مسافاتی ندارد و بهود و موافقت
 مضرتی نمیرساند چنانکه در زمان سلطان سکندر لودی با آنکه در میان ایشان و سلطان مظفر
 از کمال موافقت بود و سلطان علاء الدین او را و چندان سلاطین نژادان بتقریبات از او کرده و بی
 کجرات آمدند و آثار مروتی دیدند و این معنی اصلا باعث فتور و مواد مودت نکشت حضرت جهانبانی
 مشهور سعادت در جواب فرستادند باین مضمون که علامت رسوخ و ثبات بر جاده عهد و پیمان غیر

ازین نیست امری که موجب تزلزل ارکان صداقت بوده باشد مطلقاً بعین نیاید تا رخسار وفاق بخارج
خلاف خراسانیده نگردد و این دو بیت در آن جریده اقبال درج بود و نظم ای آنکه لاف میرنی از دل که
عاشق است . طوبی لک از زبان تو بادل موافقت نظم درخت دوستی بنیان که کام دل ببار آرد
نهال دوستی برکن که رنج بی شمار آرد . زنهار و صد هزار زنهار بپند بار بکوش هوش شنیده آن
مختول را بنیایه سر بر اعلی فرستد یا دست رعایت از تربیت او باز داشته در آن ولایت نگذار
والا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت توان کرد و عجب که این واقعه را قیاس بر قضیه علاء الدین و امثال او
کرده اند این قیاس مع الفارق را چه پایه قول آن چیز دیگر بود و این طراز دیگر است و شاید از جرایب تاریخ
معلوم شده باشد که حضرت صاحبقرانی با وجود خلافتی که از ایلدزم بایزید بظهور آمده بود بالطبع بپوشش
مائل نبودند چه مشارالیه بیک اشتغال میداشت اما قره یوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر که خسته
پیش آورفته آن حضرت چندین مرتبه او را بنصایح از رجعت آنها منع فرمودند چون او از قبول
این امر سر باز زد آنچه مقدور همت بود بظهور رسید سلطان بهادر از لشکر مغوری و بدستی جواب
هوشمندانه ننوشت درین میان تا نارخان سخنان دور از کار که فریبیده کوه اندیشان نتواند بود سلطان
بهادر میگفت و در روان ساختن خود بسمت ممالک محروسه مبالغه داشت و اظهار میکرد که لشکر
پادشاهی بعشرت خورده فراغت دوست شده است و آنچه آنکه سلطان دیده بودند همان
بنابر تسویلات فتنه انگیزان سلطان بهادر اسباب روان شدن تا نارخان آماده ساخته
میت کرد و در قیام کجرات که چهل کرد در معمول دلی است بقلعه زنبور فرستاد که بصلاح تا نارخان
سپاه نوحه خرج کرده شود و سلطان علاء الدین پدر تا نارخان با فوجی عظیم بجانب کالج فرستاد که
در آن ناحیت رفته شورش افرازد و برهان الملک سامی و طایفه از کجراتیان نامزد ساخته که بخدود
ناگور شش ماهه غریت پنجاب نمایند و بخیال آنکه در لشکر منصور سراسیمگی بدید آید لشکر خود را
متفرق ساخت هر چند تیز هوشتان کاروان گفتند که بکجا رفتن لشکر مناسب می نماید سودمند نیاید
و نیز بی نتی پیمان شکنی را بر مز و تصریح بر لوجه ظهور نکاستند فائده نکرد بخود اندیشه نادرست
راه داد که چون طبقه لودیایان دعوی ریاست هندوستان دارند تلافی ایشان در پیمان سلطان
مضرتی ندارد و تاج نقض عهد سلطان عاید نخواهد شد تا نارخان را بعزیمت بی اصل روانه است
دلی داشت و خود را خارج و داخل ساخته داعیه محاصره قلعه چطور پیش گرفت تا هم قلعه را به
و هم در وقت حاجت بانه از لودیایان میان بندد پوشیده نماند که سلطان علاء الدین عالمیان

نام داشت او برادر اسکندر لودی و عم سلطان ابراهیم بود و بعد از قضیه سلطان سکندر با سلطان
ابراهیم مخالفت نمود و در حدود سمرندی دعوی سلطنت کرده سلطان علاء الدین خطاب خود را
و با اتفاق جمعی از افغانان دوری متوجه اکره شد و سلطان ابراهیم بقصد یکار آمد و نزدیک بود که چون
هر دو فریق بهم رسیدند سلطان علاء الدین معاومت جنگ را در خود ندیده شبی چون آورد و کاری نداشت
و خسران زیاده بازگشت و از راه سالیسی و بددرونی بکابل رفت و در جنگ ابراهیم از سپاهی لشکر منصور
بود تا نارخان کجرات ششگفت و سلطان بهادر او را اعتبار کرد و حضرت کیتی سستانی فردوس مکانی بعد
از فتح هند و سمان بر مکاسن خاطر او آگاهی یافته به بدخشان فرستادند و بدستگیری افغانان سوادکر
از قلعه ظفر که رنجته بافغان سمان آمد و از اینجا بیلوچستان پیوست و از آن دیار کجرات شد القصد چون
این فوج وارد وانه شدند تا نارخان دست بخزانة نهاده بجمع لشکر پرداخت و قریب چهل هزار سوار از افغانان
و غیره بر کرد آمد تا آنکه آمده بیان را گرفت و چون حضرت جهانبانی که پیورش تسخیر ممالک شرقیه نهضت فرمود
بودند این خبر رسید عثمان توجه مصروف ساخته در زودترین هنگامی بهادر را خلافت اکره نزول اقبال فرمود
اند و میرزا عسکری و میرزا همدان و یار کار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فقیر علی و زاهد بیک دست
بیک را با بجهه هزار سوار بدفع این فتنه روان ساختند و فرمودند که دفع این فوج بزرگ که بخیال دلی روی
می آید در معنی استیصال فوجهای دیگر است پس همان بهتر که همت بر دفع همین فوج کاسته شود چون
افواج قاهره نزدیک مخالف رسید ترس بر لشکر غنیم غالب آمده هر روز جمعی از ایشان جدا می شدند
چنانچه لشکر مخالف رفته رفته در اندک زمانی بسه هزار سوار کشید چون بابر ام تمام این لشکر که خست
کرده بود و مبلغ کثیر خرج شده نه رای رفتن داشت و نه رونی جنگ کردن آخر دست از جان شسته
در مندر ایل معبر که درآمد و چند آنکه توانایی داشت دست و پا زده آخر کار بی دست و پا شد و هفت نفر
هلاک و علف تیغ مبارزان سفاک کشت و از پراکنده ای این لشکر همان طور که بر خاطر اقدس بر تو
افشاده بود بظهور آمد و آن دو فوج دیگر از صیبت نصرت و اقبال لشکر منصور خودی خود پراکنده
و ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آسیایان تسخیر کجرات و شکست سلطان بهادر و فتح
آن ممالک هر چند خاطر جهانگشای از اندیشه تسخیر کجرات فارغ بود که والی آنجا پیوسته راه وفاق
و اخلاص می نمود لیکن چون جهان آفرین خواهد که ملکی را بعز قدوم و ادگری آرایش بخشد تا کز اسباب
آزاد آگاه سازد و مصداق این معنی کردار والی کجرات است و از غرور ذاتی و هجوم غش آمدن کوبان
مستی و سمان و کمی هوشیاری و هوشیاران بی جنتی نقص نمود و نقص روابط صوری

نمود و مصدر چندین امور ناملازم شد لاجرم همت والا تعاضای آن نمود که موکب عالی متوجه کجرات کرد و
بنا برین در اوایل جمادی الاولی همد و چهل و یکم بقای دولت و هدایت اقبال بساعت مسعود پای عزیمت
در رکاب سعادت نهاده عنان اقبال بغیر تسخیر کجرات معطوف داشتند چون نزدیک قلعه رای رسیدند
اجلال اتفاق افتاد اعلی قلعه عراضی بایش کشتهای گرامی فرستادند که این قلعه از قلاع پادشاه است و بایست
پادشاهیم هرگاه کار سلطان بهادر ساخته شود این قلعه چه خواهد بود الحق چون مقصد فتح ممالک کجرات
بود بآن مقتید ناسته متوجه ولایت مالوه شدند و چون سارنگپور مخیم سرحدات اقبال شد طمطمه یورش
جائگشای و کوچ کوچ نهضت اعلام منصوره و سلطان بهادر که قلعه چطور را محاصره داشت از خواب
غفلت بیدار شد بملازمان خود دستور نمود جمعی بران متفق شدند که هم قلعه همه وقت میسر است
و از اهل قلعه بالفعل ضروری نمیرسد مناسب وقت آنست که هم قلعه را موقوف داشته روی بروی
شکر پادشاه شویم صدر خان که سرآمد طبقة علم و فضل بود در حرکت سپاهیان صاحب منصب والا
گشته باصابت رای و تدبیر میزیست گفت مناسب آنست که کار قلعه را نزدیک رسانده ایم
بآخر رسانیم و ما که بر سر کفار آمده باشیم پادشاه اسلام ما نخواهد آمد و اگر بیاید در ترک غزا و جنگ
با او مقدر باشیم این رای پسندیده خاطر سلطان بهادر آمد و از روی استقلال ثبات قدم
وزیر در سیوم شهر رمضان همد و چهل و یک سلطان قلعه چطور را مفتوح ساخت و بصوب موکب
عالی روان شد مخیم اقبال عرصه چمن بود چون جبارت سلطان بهادر بمسمع علیه رسید آنحضرت
نیز تر توجه فرمودند و در نواحی هند سور که از مضافات الوه است در کنار کول آب که در کلانی پهنای
دریایی بود از دو جانب این دولت شکر فرو آمد و در میان هراول حضرت جهانانی بیکه بهادر و جمعی
و میان هراول سلطان بهادر سیه علیخان و میرزا مقیم که خراسان خطاب داشت کارزار پیوست
و مخالفان انگشت افتاده و سلطان بهادر نیز شگسته خاطر شد تاج خان و صدر خان باو گفتند لشکر
بنازی فتح چطور کرده و هنوز چندان ضرب و حرب لشکر پادشاهی ندیده بدل قوی بجار جنگ خواهند پرداخت
توقف ناکرده متوجه جنگ باید شد روی خان که تو بخانه حواله او بود و جمعی دیگر سلطان گفتند تو بخانه
عظیم همراه داریم با وجود چنین استعداد و آتش بازی خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد مناسب آنست که
حصار کرده عرابه بدرون خندق زده اول این سلاح را در دست کار فرماییم تا لشکر مخالف روز بروز
پذیرفت از هم پاشند و جنگ تیر و تمشیر بجای خود است آخر بر همین قرار ایستادند همواره هنگام جنگ
کم میست پیوسته نگشت بر کجراتان می افتاد و از سوانح اقبال آنکه روزی جمعی از بهادران و دیگر جوانان بزم

پیمانی کم کرده بودند هر یکی سرخوش گشته سخن از مردانگی میراندند یکی را که هوش معامله دانی گسترانده بود بجای دیگر
از گذشته تاکی حرف سرانی شود امروز که غنیمت در برابرست متوجه او باید شد و عیار کار خود را ظاهر ساخت
دی آنکه بهوشیاری لشکر منصور آگاهی افتد این بزم آریان یک در که قریب بدولت کس بودند
سلج شده بر سر اردوی غنیمت روان شدند چون نزدیک رسیدند یکی از اعیان کجرات با قریب هزار کس
بیرون آورد و آمده پاس میداشت پیش آمد و عرصه نیزه و پانچان آراسته گشت که بکلفت در نیاید کجراتان
دل از دست رفت و از هم رام یافته باز دو در آمدند و این رزم دوستان کار ناما کرده معاودت نمودند
این دلیری و دلاوری آرام ربای لشکر سلطان بهادر شد و بعد از آن از قلعه عراضی خویش کم کسی بر آمده پیوسته
سپاه نصرت قرین باطراف رفته راه آمدند غلغله میزدند تا آنکه در اردوی کجراتان قحط عظیم پیدا آمد
روز عید رمضان محمد زمان میرزا بابا نصرت ششصد کس قوم جرات پیش نهاده بر آمد و ازین طرف نیز
جمعی جنگ پیش آمدند و سه مرتبه مردم کجرات تیر انداخته و میخند و بجمله روبا بازی عا کر فیزی
پادشاهی را بر مجرای طو بخانه رسانیدند و یکبار طو بهار آتش داوند از روز بعض مردم پادشاهی از غم چشم
رسید بعد از هفده روز که ساعت خمار بود حضرت جهانانی قرار دادند که بر سر اردوی سلطان بهادر
رفته جنگ اندازند درین میان روز بروز کار کجراتان بر بیم و هراس بیشتر میکشید و بی دلی را اسباب
آماده تر میکشت تا آنکه محض اقبال ازلی شب یکشنبه بیت و یکم شوال سال مذکور سلطان بهادر
خود ویران شده بغیر نمود تا تمام ضربزنها و دیگرهای کلان را پروا کرده آتش داوند تا بهر هم شکستند چون
در آمد سلطان بهادر با میران محمد شاه و پنج شش کس از نزدیکان خود از فرجه سر پرده بیرون آمده
رو بجنب اگر کرده بجهت بی غلط کردن بجانب هند روانه شدند و صدر خان و عماد الملک خاصه خبر بد
باتفاق هم با بیت هزار سوار از راه راست متوجه هند شدند و محمد زمان میرزا با جمعی جت فتنه و فساد بصوب
لاهور رفت آن روز قریب غریب و غوغا و آشوب از لشکر کجراتان برخاست و حقیقت حال در اردوی معلی ظاهر بود
و حضرت جهانانی باسی هزار سوار از شام تا صبح سلج ایستاده بودند و انتظار ظهور تیرا شیر فتح غنیمت
تا آنکه بعد از یک پاس روز معلوم شد که سلطان بهادر بصوب هند فرار نموده است بهادران لشکر فرور بازو
سلطان بهادر در آمده دست بشارت گشودند و اسباب و اموال و قیل و اسب فراوان بدست در آمد
و خداوند خان که هم استاد بود و هم وزیر سلطان مظفر بود بدست افتاد و آن حضرت او را بنوازشهای
پادشاهانه اختصاص فرموده در ملازمت نگاه داشتند و باو کار ناما صریحا و قاسم حسین سلطان میر
هند و بیک را بال لشکر کران عقب لشکر کرخینه فرستادند آری هر کس تیره را بیان نشیند تیره رای شود

خصوصاً عهد و پیمان نگستن با چنین خدیو جهان که قبل از صدق سداد باشد شعبه بازای پیش آمده نرد محمد
باز در آینه اورا چنین روز پیش آید چنانکه چون صدر خان و عماد الملک از انجرا روان شدند راست بقلعه
هند و برآمدند و حضرت جهانبانی متعاقب عا که منصوره آمد در بچله نزول اجلال فرمودند و دور قلعه مخیم
اقبال گشت و روی خان از لشکر مخالف که بخت بملازمت پیوست و خلعت سرافرازی یافت و روز
چهاردهم سلطان بهادر از راههای مختلف گشته از طرف دروازه جوری ممبر بر قلعه هند و
برآمد و سخن صلح در میان آورد که کجرات و چنور که الحال بدست آمده از سلطان باشد و هند و آنحدود
بمل زمان حضرت جهانبانی متعلق شد مولانا محمد پر علی از طرف حضرت جهانبانی و صدر خان از طرف
سلطان بهادر در نیلی سبیل با هم نشسته قرار دادند و در آخر بهین شب حارسان قلعه از محنت ترود
مانده بودند که از عقب قلعه سپاه مستر طریق مقدار دویست نفر بعضی نزد بانها نهاده برخی بطنها
دست زده بقلعه در آمدند و از دیوار حصار خود را پایان انداخته دری از قلعه که در آن سمت بود کشتند
و اسبان را در آورده سوار شدند و سپاه دیگر از راه دروازه در آمدند و خبر بصاحب مورچل که ملو خان
بهند و والی بود و لقب قادر استی داشت رسید خود را بر اسب گرفته تاخته تاخته پیش سلطان آن
سلطان هنوز در خواب بود از آواز قادر شاه بیدار شد در میان خواب و بیداری رو بگریز نهاده
و با سه چهار کس بیرون شتافت و در آشی راه صعوبت رای و لذت سندی که از جمله مجسمیان او بود
با مقدار بیست سوار از عقب آمده ملحق شدند و چون بدروازه رسیدند از سپاه نصرت
قرین قریب بدویست سوار روی بروی آمدند سلطان خود اول بر اینها تاخت و چندین دیگر متعاقب
او تا خند آخر فوج شکافته با ملو خان و یک ملازم دیگر بدر رفت و بقلعه سونگیر آمد و اسبازان را با
بسته پایان فرستاد و خود نیز بر رتعب فرو آمده راه کجرات گرفت در نواحی قلعه قاسم حسین خان
ایستاده بود بوری تمام اوز یکی از نوکرهای سلطان که بخت ملازم قاسم حسین خان شده بود سلطان
نشان تاخت و یحان گفت خان از کشته عکلی شنیده راست شنیده الحکات تا آنکه سلطان نیم جانی
بسلامت بروی رسید بقلعه جاپانیر هزار و پانصد کس آمده بسلطان پیوستند و چون بقلعه
رسیدند از خزائن و نفایس آنجا آنچه توانست به بندر دیب فرستاد سخن چون با انجرا رسیدند
از آغاز این فتح سعادت انجام گفتن چاره نیست چون بهادران نصرت پیشه اینچنین نزدستی
نموده بالای قلعه هند و رفتند و اینچنین کار نامه جلالت نمودند در آن بحر خبر شخص بیرون نیامد چون
دو ساعت از روز گذشت خبر در آمدن جنود اقبال در درون قلعه هند و و مفتوح شدن آن قبو

عرض حضرت جهانبانی رسید آن حضرت سوار دولت شد متوجه گشتند و از دروازه دلی در آمدند صدر خان
همچنان با تمام مردم خود بر درختان ایستاده جنگ میکرد و هر چند زخمی شده بود پای ثبات محکم داشت آخر مردم
ایمان عنائش گرفته بجانب سونگیر بودند کس بسیار بهرامی اوستافه آنجا متحصن شد و سلطان عالم
نیز آنجا رفت ظفر قرین سردوز نوب و راج منازل مخالفان کرد بعد از آن حکم بر منبع بیا کران شرف نفاذ یافت
و معتمد از پیش صدر خان و سلطان عالم فرستادند این کار دانا بنصایج کرامی و لاهی لایت را اطیع
بخشیدند و پس از درازی گفت و ست نمود و کوتاهی سخن آن متحصن را امان داده بملازمت آوردند و چون سلطان
عالم چند مرتبه فتنه و فساد سر زده بود او را پانی کرده رها کردند و اشتقاق خسروان در دروازه صدر خان صدر پادشاه بظهور
آمده بعد از سه روز ازین فتح از قلعه پایان آمده با ده هزار سوار کا رطلب بطریق ایغار متوجه کجرات شدند
و حکم شد که اردوی محلی منزل بمنزل متعاقب می آمده باشد چون عساکر فیروزی تاثر بجایان نرزد یک شب بجانب
دروازه نیلی قریب بحوض عماد الملک که سه کرده دوره اوست ایستاده افواج ترتیب دادند چون سلطان
بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازه دیگر که بجانب شکر تلاوت بیرون آمده بجانب کمپایت
فرار نمود و با شهربان راه او آتش در گرفت حضرت جهانبانی بهتر نزول اقبال کرده حکم فرمودند که آتشها را آب
رحمت فرو تانند و میر بند و یک و جمعی دیگر در حد و دجانب نیر گذارشته مقدار هزار سوار با خود همراه گرفته بجای
سلطان بهادر ایغار فرمودند سلطان کمپایت رسیده بجانب دنب شتافت و صد غرات
جنگی را که بجایال فرهنگ ساخته بود آتش زد که مباداعا که عالیه سوار شده تعاقب نمایند و آخر همان روز که
او بدنب رفت حضرت جهانبانی بکمپایت نزول اجلال فرمودند و ساحل دریای شور مخیم اقبال شدند و آنجا
جمعی را بتعاقب سلطان بهادر بکمپایت روانه ساختند سلطان چون بدیب برآمد بهادران نصرت
قرین از نزدیک دیب بغنایم بسیار برگشته بکمپایت آمدند و بیادات آسمانی نهصد و چهل و دو فتح هند و
دکجرات روی نمود و آنرا که با خدای باز گشت است و معیار آن نیت درست هر آینه مقصود را در کفایت او
نهند و در غره شعبان این سال میرزا از لاهور بقندهار رفت و بسام میرزا برادر شاه طهماسب صفوی
جنگ عظیم کرده فتح نمود و مجمل این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه بقندهار آمد و قندهار را
خواجه کلان بیک استحکام داده بود تا هشت ماه نگاه داشت درین اثنا میرزا کامران با استعداد تمام
از لاهور نهضت نمود و میانه میرزا کامران و سام میرزا جنگ عظیم در پیوست و اغریو از خانرا که از امیر
کلان قزلباشیه و تالین میرزا بود در جنگ و شکر کرده بقتل رسانید و بسیاری از لشکر قزلباشی را بکشتن
عدم نهادند میرزا کامران مظفر و منصور معاودت نموده بحدود لاهور رسید و شورشی محمد زمان بر طرف شد

و شرح این داستان اقبال و رسم اجمال آنکه پیشتر گذارش یافته بودند که میرزا محمد زمان بعد از شکرستان
سلطان بهادر بدایه فتنه انگیزی بصوب لاهور شتافت چون مشارالیه بحدود سند آمد شاه
حسین ولد شاه بیک ارغون والی سند در پیش خود جای نداده و همونی لاهور کرد که میرزا کا
متوجه قندهار شده است و ملک چنین معموره خالیست آنجا باید شتافت میرزا بخت برگشته
عرضه را خالی خیال نموده درین اثنا میرزا کامران در حوالی لاهور آمده کوس سطوت نزد میرزا محمد زمان
سراسیمه و از چاره کار خود غیر از آنکه باز بکرات رود ندید محروم و مخدول برگشت باز بآن دیار رفت
و درین سال میرزا حیدر کورکان از کاشغرا به بخشان سرکرده میرزا کامران دریافت در بهار دیگر
شاه طهماسب خود بحدود قندهار آمدند و حاجه کلان بیک جمیع کارخانها را از تو شک خانه در کا بخانه
و غیره را با باین مناسب ترتیب داده مقابل قلع و کارخانها را پیش شاه فرستاد و گفت سنان
قلعه داری ندارم و توانایی نبرو نیست و آمده دیدن در آیین نمک شناسی و در نیت حفظ حقوق صبا
و نوکری روانی ناچار خانه آراستن و بهمان سپردن و خود را نگاره داشتن مناسب میدانم و خود
براه تبه و اجه بلاء آورده میرزا کامران یکماه کورنش نداده که چنانچه قدر نتوانستی نگاه داشت که خود را بکشم
و بعد از سرگذشت بسیار میرزا کامران سرانجام نمود بار دوم یورش قندهار نموده متوجه شد میرزا حیدر را
بجست سر برای محاکمات لاهور گذشت شاه طهماسب پیشتر از توجه میرزا بدایع خان را که از امرای بزرگ
بحکومت قندهار گذاشته رفته بودند میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود بدایع خان امان طلبیده
رفت و میرزا قندهار را متصرف شده استحکام داده بلاء هور مراجعت نمود سخن نگا بود کجا کشید
همان بهتر که ازین دست باز داشته بسرشته مقصود پیوندم القاصه چون حضرت جهانبانی بزم
قم بحد و کمپایت نزول اجلال فرموده بودند ملک احمد دلاور کن داود که از اعیان سلطان بهادر
نزدیک کولی واره بسر میردند کولی و کواران آن سرزمین قرار دادند که باموک حضرت جهانبانی
مردم کم رسیده اند فرصت غنیمت دانسته ششچون باید آورد باین قرار مستعد شده اند که و از آن
بیداری اقبال آنکه پیره زنی ازین معنی خبردار شده خود را بجوالی سرپرده پادشاهی رسانیده و یکی
از نزدیکان درگاه گفت که حرفی ضرورت نیست سخا بهم بی واسطه بموقف عرض رسام چون مبالغه
از حد متجاوز میکند و آثار راستی از پریشانی حال او ظاهر بود رخصت ببار یافته ششچون را بعضی
اقدس رسانیده آنحضرت فرمودند که این دولتخواهی او را انداخته است خلاص نمایم و اگر دروغ گفته بام
پسر را سیاست فرمایند حسب الحکم پسر او را پیدا ساختند و پسر او دو موکل گذاشتند و از روی

احتیاط سپاه نصرت قرین را آماده ساخته خود را بکنار کشیدند نزدیک سحر یکبار پنج شش هزار
بهیل و کوار بر سر پردهای دولت ریختند و حضرت جهانبانی با سپاه دولت قرین خود را بر سر کشیده
بودند کواران آمده بتاراج آرد و پرداخته و اگر کتب نفیس که مصاحفان معنوی بودند با خود داشتند تکف
شد از آن جمله تیمور نامه بود بخط سلطان علی و تصویر استاد بهزاد و اکنون در کتابخانه حضرت شاهنشاهی
موجود است القاصه در اندک فرصتی صبح سلامت از مطلع اقبال دمید و بهادران جلالت آیین و روبری
بی اعتدالان آورده بسته تیر همه آن بی دولتان سیه بخت را منظم و متفرق گردانید و آن پیره زن سفید
یافت و بکام خود رسید و سطوت غضب پادشاهی و صولت قهر جاری بچون آمده حکم غارت
کمپایت نافذ گشت و بعد از آن قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بجای پانزمر اجعت موکب عالی
شده تا چهار ماه آن قلعه را محاصره داشتند و اخیر رخا که از قاضی زادهای قصبه زیابط بودند که
از قصبیات آن ولایت و مرشد و کار دانی از معتد ان سلطان شده بود در لوازم نگاه داشت قلعه
سعی بلیغ بجای آورده و باین محافظت و احتیاط کاه کاه از درهای کوه که از کثرت درخت و انبوهی
خارزار که از پیاده بصعوبت میسر بود چه جای سوار بعضی از بهیم کشان کوه نورد بمصلحت میفرستاد
خود مسند می پیدا کرده در قسم فک و روغن بقصد کران فروختن در پای قلعه میروند و مردم قلعه طنا بهار
هشته در پایان میفرستادند و متاع بیلا میکشیدند چون مدت محاصره بدور و دراز کشید
روزی حضرت جهانبانی سیر اطراف قلعه خود بدولت و اقبال میفرمودند و محلی که جای در آمد عساکر
مکن باشد می جستند یک مرتبه از طرف بالول که با غمستان بود سیرکنان بیشتر رفته جمع کنگره
و روغن فروخته بودند از میان چنگل برآمده بودند بنظر اشرف درآمد حکم شد که تحقیق کنند که این
جماعت چه کارند گفتند بهیم کشیم چون اسباب بهیم کشی از تبر و تیشه همراه نداشتند سخن ایشان
بصدق مقرون نکشت حکم اشرف شد که راستی سخن نگویند از سیاست نجات نیابند بناچار
اقرار کردند که حال اینست حکم شد که پیش بایستند و آنجا بگاه را بنمایند چون نظر فرمودند دیدند که
شصت هفتاد کز بلندیت در نهایت همواره که بر آمدن در کمال دشواریست بحکم عالی میجای
آهین هفتاد و هشتاد حاضر سازند و بفاصله یک کز چپ و راست در دیوار فرو کوفتند و جوانان
بهادر حکم یافتند که برین معراج مردانگی برآیند می و نه نفر برآمده بودند که بنفس نفیس خود خواستند
برآیند بیرام خان بموقف عرض رسانید که این مقدار توقف شود که مردم از میان راه بالاتر روند و آنگاه
خود متوجه شوند این بگفت و خود پیش و از عقب بیرام خان حضرت جهانبانی خود بدولت

واقبال صعود فرمودند و آنحضرت چهل و یکم بودند خود ایستاده قریب سیصد جواز ازین ستم فواید
سلامت بالا گرفته و حکم شد که لشکر نصرت پیوند بر جاتعیین یافته بود حمله کنند مردم درون غافل
ازین واقعه بجنک مردم رهنه داده سراز لنگره های حصار فرو میداشتند که ناگاه سیصد جوان
آمده بستم تیر اهل قلعه را بی پاسا خند و از آگاه شدن آنکه حضرت جهانبانی خود بذات اقدس
بر مدارج فتح و دولت و اجل متصاعد گشته اند از مخالفان تیره رای هر یک را بسوراخی فرورفتند
و نقاره فتح بلند آوازه شد و از جای که اختیار خان بوده بالاتر بر سر کوهی که آنرا مولید گویند برآمدند
سه روز دیگر امان داده اورا طلب فرمودند او با وجود دانش و سر بر اهی مهمات سلطنت از علوم
حکمت خصوصا از هند و بیات نصیب تمام داشت و از شعرو معانی نیز بهره مند بود و در مجلس عالی
بر خست نشستن در جمیع مجلسیان دانش سرافراز شد و بجو اطاف خسروانه امتیاز یافت و دایر
مقربان عتبه سلطنت شد و یکی از فضلا تا پنج این هفته به صفر یافته است و چون ولایت کجرات
تا آب هندری در تصرف اولیای دولت درآمد و از آن طرف در عمل هیچکس نبود رعایای آن حدود
بسلطان بهادر عرضه داشت نوشته که محصول ولایت رسید و عاملی که بمراسم تحصیل پیام
نمود از چاره نیست اگر کسی تعیین شود رعایا از عهده ادای مال بیرون آیند سلطان بهر یک از آن
خود که این معوله حرف میزد که همه را خاموش می یافت عماد الملک قدم جرات پیش نهاده استیغای
این خدمت نموده بدین موجب بمقتضای برآمد کار از ولایت هر جا و هر قدر که بهر کس دهد باز پس آن
بناست عماد الملک باد و بیست سوار متوجه احمد آباد شد در راه مردمی که می داشت مواجب چند
نوشته میداد چون با احمد آباد رسید ده هزار سوار در و کرد آمد هر که دواست یک لک
کجراتی باو میداد و در آنک فرصتی بی هزار کس فراهم آورد و مجاهد خان حاکم چون که باده هزار سوار آمده باو
پیوست و در آن ایام حضرت جهانبانی بجهت فتح جاپانیر به دست افتادن اسباب و اموال
فرزوان بزم خسروانه اشتغال میداشتند و پیوسته بربل حوض دور و چشماهای پادشاه
و بزمهای رنگین ترتیب می یافت و از جلایل سراط فرماندهی آنست که خدمتکاران خاص و ملازمان
قرب را ضابطه چند قرار دهند و در هر گروهی یکی از خود منش آن احتیاط اندیش تعیین فرمایند
تا همواره از نشست و خاست مانده بود و آمد و رفت برین کرد خبر دار بوده از صحبت بد که بد و مادر
اندیشهای تباه است نکاهبانی می نماید علی الخصوص وقتی که خدیو زمانا کثرت مشاغل برده بر
جزئیات امور کشیده باشد و باید که باین اکتفا نفرموده منبیا را راست گفتار درست کردار

تعیین نمایند تا همواره از حیثیت احوال و مغز و صد این جماعت بمسامع اقبال میرسانند
باشد و اگر بسیاری از تنگ حوصلگان را بواسطه دوام ملازمت سطوت پادشاهی کمتر مخلوط
باشد و باده تقرب از هوش برده و بالغز خمران ابدی اندازد و فسادهای عظیم ازین بدستی
روی نماید چنانچه درین والا ساخت شد و شرش آنکه در خلال احوال که شد و مانعی فتوحات غیبی بزم آرای
دولت روز افزون بود و چندین کم حوصلگان ناقص نهاد که بحسب سرنوشت داخل بار یا فغان طاشا
مجلس شده بود از آنکه بدار و سلمه دارد و اولوات امثال آن اتفاق نموده با غمستان بالویل که بوی
کلها این سودای جزو زمانه سازد و هوای دلکشیش خون خفته را بجوش آورد و بزم صراخی و بجام
داوند در عالم سرخوشی که رخت عقل و هوش را بیجا داده بودند کتاب ظفر نامه در میان داشته
مبادی احوال نصرت قرین حضرت صاحبقرانی میخواندند که آنحضرت در آغاز بهادر دولت از خلعت
جانب چار چهل کس همراه داشتند و روزی از هر یکی دو تیر فرا گرفته و یکجا بسته بهر یکی دادند که
بشکنند هر چند بر سر زانو نهاده زور آوردند فایده نکرد و چون این تیرها از هم کشوده و هر یک را دو تیر
داده هر کدام تیرها شکستند آن حضرت فرمودند که ما چهل تنیم اگر مثل این دسته تیر بکند با ششم
بهر کجا که متوجه شویم ظفر ملازم ما باشد باین اندیشه درست و خیال بلند کمر همت جست کرده
متوجه ملک گیری شده بودند این بخیران بی خود این سرکدشت را شنیده خیال نکردند که هر که
ازین چهل تن لشکری بود از تأیید آسمانی قیاس بر محض صورت نموده در اندیشه تباه افتادند
و خود را چون شمر دند چار صد بشمار آمدند از عالم دیوانگی و بیوهی مضمون اتفاق را در عهد
و چهار صد اقوی یافته داعیه گرفتن دکن را بخود مصمم ساخته در آن بدستی ساحت و فراز و نشیب
راه اجل پیویند گرفته روز دیگر هر چند ازین نزدیکان دور نشان جسته اندیشی و علامتی نیافتند
عاقبت بی بر خیال فاسد اینان برده بقصد گرفتن ایشان هزار کس تعیین فرمودند و در آنک
زمانی آن بخت بر کشته های اجل رسیده را دست و کردن بسته بدرگاه والا آوردند و روز
سه شنبه بود که آن حضرت جامهای سفید رنگ بهرامی در بر کرده بر کرسی تهر و غضب نشسته
وزیره کا بهکاران رامی آوردند و در حق هر طایفه فراخور رقم تقدیر و مقتضای کمال عدالت حکم
میفرومودند بعضی را دست و پا بسته پایال فیلان کوه پیکر ساختند برخی را که سراز خطا رب
بیرون برده اند به برداشتن بار سراز تن اختصاص دادند و جماعه که دست از پائین خسته
و خیال فاسد دست زده بودند بی دست و پا گشتند و فرقه که از خود بینی کوشش برای اوامیر

نداشته بودند گوش و بینی را بر جای نیافتند و طایفه که سرانگشت عنایت بر حرف خطا نهاده بودند نقش انگشت بر پشت ندیدند بعد از اتمام این قضا و احکام وقت نماز شام در رسیدن امام که خالی از سادگی نبود در رکعت اول سوره الم تر کیف خوانده بعد از فراغ سلام حکم انتقام بنفاد پیوست که امام را به پای فیل اندازند که او عده اسوره فیل را بکفایت خوانده و این عدالت را بظلم فرود آورده خال بد زده است مولانا محمد بهرقلی معروفی عرض کرده است که این امام معنی قرآن نمیداند اما چون آتش غضب زبانه کشیده بود غیر از خطاب در جواب نشنید بعد از زمانی چون بر توده لوحی مانا بر حاشیه ضمیمه قری یافت و استعجال نایره غضب تکبیر پذیرفت تا سقف عظیم فرموده تمام شب را برقت و بجا گذارند بعد از انصرام این امر زدی بیک خازن در جانی نیر گذاشته رایت نصرت را متوجه احمد آباد ساختند و بر آب مهندری نزول اجلال فرمودند و عماد الملک نیز دلی را کرده پیش آمد بهر یک کوچ موکب معالی نیز کوچ میکرد میان قصبه نراده و احمد آباد با میرزا عسکری کوچ هر اول بود چند منزل پیشتر می آمد و در روسته جنگ عظیم در پیوست و شکست بر میرزا افتاده بود که ناگاه ناصر میرزا و قاسم حسین بیک و هند و بیک با جمعی کثیر رسیدند و علم دولت را افراشته طنطنه و وصول کوکبه عظمت پادشاهی بکوش مخالفان رسانیدند که اینک موکب عالی میرسد این سخن گفتن و صد ابکوش اعدا رسیدند و فتح یادکار ناصر میرزا و شکست مخالفان معانی نمود یادکار ناصر میرزا چون از همه پیش بود جنگ بر سر آمد از جانب مخالفان عالم خان لودی و چند دیگر تر و نمایان کردند تا عماد الملک نیم جانی سلامت بدر برد و در ویش محمد قراستیر به رنجایت خان دران جنگ بشهادت رسید و درین اثنا سطوع رایات پادشاهی شد و فتح بر فتح روی نمود درین هنگام که موکب مقدس آنحضرت رسید از سه هزار پیشتر و از چهار هزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده بود از خداوندگان پرسیدند که دیگر احتمال جنگ مانده یا نی او جواب داد که اگر آن غلام بر من خود درین جنگ بوده جنگ آخر شده و اگر او خود نبوده است ظاهرا یک حرکت مذبح و دیگر حرکت تحقیق این معنی مردم تعیین شدند و کس زخمی که در میان کشتگان نیم کشته افتاده بودند از ایشان بوضوح پیوست که این جنگ بسر کردی عماد الملک بود و دیگر موکب و لاسکوه کوچ کردند و نزول اجلال فرمودند و میرزا عسکری با عبا کرد دولت همچنان پیش پیش میرفت و چون این طرف حوض کانگریه مخیم اقبال شد میرزا عسکری بعرض رسانید که اگر تمام آوردی بهتر در آید بمخیم این آزار خواهد رسید و حکم شد که یسا و لان بر سر هر دروازه شهر باشند و غیر از میرزا عسکری و مردم

میرزا هیچکس دیگر بدادن نگذارند و چون بسعادت کوچ فرموده در حوالی سرکینج که معموره است و کس نزول اجلال فرمودند روز سیوم با مخصوصان بساط عزت بسیر شهر درآمدند و بعد از آن بهنات کجرات توجه نمودند داشته سرانجام شایسته دادند و هند و بیک را با جمعی کثیر بیک گذاشتند که بهر جا احتیاط ملک شود خود را با بخت رسانند و برین را بمیرزا یادگار ناصر عنایت فرمودند قاسم حسین سلطان بروج و نوساری و بندر سورت مکرمت نمودند و دوست بیک ایشک اغا کپایت و بروده یافت و محمود آباد و میرزا بیک بهر اختصا ص گرفت و چون انتظام مهم کجرات صورت بست بدولت و اقبال متوجه بندر دیب شدند و در قو موکب عالی از دزد و ق که از سی کروی احمد آباد است گذشته بود و عرایض دولتخواهان و اراخلافه اگر رسید که چون رایات عالی از پایه سیر خلافت مصیر بسیار دور شده مقرران حدود یعنی و فرد بر داشته دست افتاد کشته اند و از مالوه نیز مسرعان آمدند که سکندر خان و ملو خان خروج کرده بر سر میرزا بنور جاگیر دار سرکار هندیه آمدند و اموال خود را گیرانده با چین آمد و جمیع سپاهیان که درین صوب جابجا تعیین بود در اوچین فراهم آمدند و در باب فتنه بجمعی فراوان آن شهر را محاصره نمودند و در ویش علی گدار حاکم اوچین بر خیزند و در گذشت و باقی متحصنان قلعه امان طلبیدند رای کیتی نمای بران قرار گرفت که مراجعت فرموده چند گاه در مالوده بود کجرات را بمیرزا عسکری بگروه از امر اسپرده هند و راستقرار و اقبال کردند تا هم ملک مالوده از اهل فساد پاک شود و هم ولایت کجرات که بتجدید مضطرب کشته بضبط در آید و هم نایره فتنه و فساد که در حدود مستقر خلافت استعجال یافته منطفی شود و بنا بران عنان معاودت معطوف داشته بکفایت نزول اجلال فرمودند و از انجا به بروده بروج و از انجا ب سورت تصریف اعنه اقبال نموده انزان راه بسیر اسیر و بر بانپور پوچد فرمودند و هفت روز در بر بانپور توقف نموده از انجا کوچ فرمودند و از پهلوی قلعه اسیر گذشته هند و را مخیم اقبال ساختند و قننه دران محض صیت معاودت رایات اقبال پریشان شده هر یکی بکوشه خرید و آن حضرت را آب و هوای ولایت مالوه مطبوع مزاج اقدس افتاد و اکثر ملازمان رکاب دولت را جاگیر دران ولایت فرمودند و در پای کلانی و کاکا میخشی بروی روز کار کشودند گذاشتن میرزا عسکری کجرات را بخیال فاسد بزرگی که قدر نعمت و دولت نشناخته راه ناسپاسی سپرد بر آئینه بدست خود تیشه بر پای خود زدند و بر خود در پا و ده هلاکت افتد و مصداق این مقال احوال میرزا عسکری و امرای کجرات است که از تنگ حوصلگی باندک کامیابی اندیشها بخود راه دادند و از زیست ناشایسته اول کرد و خلاف در یکدیگر بدید آوردند و بغارت ساجت احوال ایشان را نیزه کردند چنانکه قریب سه ماه گذشته بود که مخالفان گرفته انگیختند

خون جهان شیرازی و رومی خان که صف نام داشت و قلعه سورت بنا کرده اوست با یکدیگر اتفاق
نموده ولایت نوساری را که در تصرف عبد الله خویش قاسم حسین خان اوزنگ بود آن نواحی را گذاشته
بروج شد و رومی خان از راه دریای قره‌ای چکی سوار شده با طوب و تفنگ بروج آمد و مقارن
این حال بندر صورت نیز گرفته خان جهان از راه خشکی روانه بروج آمد قاسم حسین خان دست و پا
کم کرده بجایانیر شتافت و از اینجا با احمد آباد پیش میرزا عسکری رسید و یک آمد که ملک گیر دین
اسحاق که از سلطان بهادر خطاب شتافت خانی داشت کتیب را بتصرف در آورد و یادگار
ناصر میرزا بطلب عسکری میرزا از پتن با احمد آباد رفت دریا خان و حافظ خان از رایسین برآمده
پیش سلطان بدید میرفته پتن را خالی یافته متصرف گشتند و از کمال بی اتفاقی و بی خبری
حال با اینجا رسید که غضنفر نامی از نوکران یادگار ناصر میرزا با سیصد سوار جدا شده پیش سلطان
بهادر رفت و محرک آمدن سلطان شده و نوشته‌های دولخواهان او پی در پی رفت تا آنکه سلطان
بهادر متوجه احمد آباد گشت و بزودی نزدیک سیرکچ فرود آمد عسکر میرزا و یادگار ناصر میرزا و احمد
بیک و قاسم حسین خان نزدیک به میت هزار سوار از عقب بیادول و بروی سلطان رفته
فرود آمدند تا سه شبانه روز محاصره داشتند و از آنجا که حضرت جهانبانی اخلاص درست داشتند
و نه سودای پاک از تبه‌رانی و اندیشه نادرست جنگ ناکرده بجانب جاپانیر روان شدند
و انواع خسران روی داد و نمک خوردن و کاسه بر سر خوان شستن و در محفل تقدیم شکر عرضه
تقصیر و ساحت کم خدمتی پیودن ظاهرست که بچنین روش نماند که فتم که دل اخلاص کزین که
کوهریت بی بهادر خراب آباد دنیا کم بدست افتند و نداشتند معامله دانی و سوداگری که رایج
این چار بازار است چرا از دست داده بودند القصة سلطان بهادر که هزار گونه اندیشه مندی
داشت و لیکر شته متعاقب روان شد سید مبارک بخاری هر اول سلطان بود نزدیک لشکر
چون پادشاهی رسید چند اول یادگار و میرزا مراجعت بود بر گشته جنگ مردانه کرد و بسیار
از هر اول سلطان را بقتل رسانید و بدست میرزا از خمی رسید غنیمت محمود آباد ایستاد و
مراجعت کرده بلبشکر ملحق شد و میرزا عسکری چون دل پای داده بود از آب مندری که پیش راه بود
بی محابا گشت با و خیلی از سپاه رخت زندگانی بسیل فنا دادند سلطان نیز تا آب مندری
آمد میرزا چون بجایانیر رسید تندی بیک خان پیغام فرستادند که ما پرتان حال آمده ایم و
به حالت از خزان قلعه پاره برسم مساعدت برای ما بفرست که بلبشکر بهیم و اینجا نفس است

کرده بدفع خصم مبارزت غنایم و بپند که معسکر والاست تا صد بشش روز میرسد عرایض غنیمت
نزدی بیک قبول این معنی نکرد و میرزایان کنکاشی گرفتن او نمودند که تمام خزان را متصرف شوند و سلطنت
بنام میرزا عسکری مقرر شود اگر بهادر دست و پایم بهتر و الا چون حضرت جهانبانی را بهوای مالوه خوش
آمده است و حدود دار الخلافه اگر خالست آن صوب توجه کنیم تندی بیک خان از قلعه فرود آمده
بملازمت میرزایان میرفت که در انشای راه این خبر باور رسید بر گشته بقلعه شتافت و کس پیش میرزایان
فرستاد که بودن ستیان با اینجا سب نیست میرزایان پیغام دادند که ما میرویم تو بیاد و داع کرده
بعضی سخنان گفته روان شویم او بر منصوبه ایست ان اطلاع داشت جواب آنچه نایست داد و صباح
انداخت میرزایان بخیال فاسد از اینجا کوچ کرده از راه کلمات کرجی بطرف دار الخلافه اگر روان
شدند و مالشکر فروز میزند در حدود جاپانیر بود سلطان از آب مندری که بازده کرده بی جاپانیرست
ایستاد مطلع شد از آب که گشته بر سر جاپانیر آمد و نزدی بیک خان با وجود محکمی قلعه و سرانجام
لوازم قلعه داری قلعه را گذاشته راه سلامت پیش گرفت و در رند و بترف با طوبی مستعد گشت
و صورت ارادای ناصواب میرزا با از البرض اقدس رسانید که حضرت جهانبانی بملاحظه آنکه
میرزایان بی اعتدال نموده در الخلافه پیشتر نروند از راه چویر با یلغار نهضت فرمودند و از اتفاقات
آنکه در میان راه در نواحی چویر بهم رسیدند میرزایان بیچاره شدند بدولت ملازمت مشرف شدند
و آن حضرت بمقتضای عطوفت ذاتی و عفو علی اعمال ناپسندیده ایست را منظورند است
و لطف عیم را عنذر خواهگاه ایست ساختند اصلا بروی نیاوردند و فیض احسان را ضمیمه عنقرضا
بغایات خسروانه امتیاز بخشیدند و یکی از کارهای زمانه که باعث توجه موبک عالیحضرت
جهانبانی ازین دیار بحد و اگر شده آن بود که محمد سلطان میرزا و الخ میرزا و لوله او که ازت همراه
اطاعت انحراف نموده طریق بغی و طغیان مسلوک داشته بود چنانچه سابقا که تارتی یافت
در حوالا بازار بی سعادت ذاتی از کینج غول برآمده سرسپورش بر آوردند و بهمانا جمعی که برای نابینا شدن
او تعیین شدند شرائط احتیاط بتقدیم رسانیده بودند و پرکنه اکرام یافته بقنوج رفتند و پسران
خسر و کولکاشی که در اینجا بودند امان طلبیده قنوج با نهادند و میرزا هندال که در اگره بود بدفع این
برآمد و حدود بلکرا بآز آب گشته بهر دولشکر بهم رسیدند و جنگ در پوست چون رواج کار
فته مسازان حرم نامشناست بقلعه خس ماند و در ساعت بوزیدن نسیم اقبال آن سعه
فرو نشست و شمال فتح و زید دستشرا اقبال تعاقب نموده با و در آمد و در اینجا الخ بیک میرزا و پسران

اوجم شده باز آمده پیکار شدند و درین اثنا مرده و وصول موکب عالی از کجرات بدار الخلافه رسید مخالفان
او بازشن باز یکنک اقدام نموده شکست یافتند و میرزا بهندال بفتح مراجعت نموده شرف استحکام عینه
والا دریافت و چون موکب بهایون حضرت جهانبانی باکره رسید بهوپال رای حاکم بجاکه قلعه مندر
خالی یافته ویرانه در آمد و قارنده نیز بمند و متعاقب رسید و میرزا محمد فاروق نیز از پربانپور آمد و سلطان
بهادر قریب دو هفته در جانبانیروده بار بدیب رفت چون بانظار سطوت و جلال حضرت جهانبانی فر
اقبال این دو دمان عالی دولت از برگشته بود کاری که برای سود خود می اندیشید مایه زیان او میکشت
چنانچه بعد از هزیمت از عساکر منصوره و مشاهدات صدمات جنود عظمت کسرا با تحف و هدایا پیش
ورزی فرنگ که امیرالامرای بنادر بود فرستاده استمداعی آمد خود کرد درین اثنا که میرزا عسکری کجرات
کذاشته رفت و سلطان بدیب آمد روزی با غرابها و مردم جنگی از راه دریای بندر دیب آمد و احوال
اوشد بخود اندیشید که درین وقت سلطان از مدماستغنیست مباد ابعدازدیدن بعد پیش آید
خود را مرخص انموده کسان پیش سلطان فرستاد که بموجب طلب آمده ام در سیوم رمضان
و چهل و سه اواخر روز یا بعد و دی بر غراب سوار شده پرسش ورزی رفت بخجرت و رفتن تعارض او دریا
و از آمدن پشیمان شده فی الحال برگشت فرنگیان بخود اندیشیدند که چون اینچنین صیدی در قیدمان
اگر بناوری چند از و بگیریم بر جای خود دست ورزی بر سر راه آمد اظهار نمودند که آن مقدار توقف نمایند
که بعضی تحف بنظر و آید سلطان گفت از دنبال فرستند و این سخن گفته بزودی متوجه غراب خود
شد قاضی فرنگ سر راه بر سلطان گرفته تحکم در توقف نمود سلطان از روی بی تمکین کشیده
او را از میان بدو نیم زد و از غراب ایشان بغراب جست غرابهای فرنگ که در دورای رسیده بودند
نزدیک شده سلطان را گرد گرفته و جنگ در پیوست سلطان و رومی خان خود را در آب انداختند
رومی خانرا استیانی از مردم فرنگ دستگیری کرده پیش خود کشید و سلطان غرقه در بای فاشد
و همراهان سلطان نیز ضایع شدند و تاریخ این واقعه فرنگیان بهادر کش یافته اند و بعضی میگویند
که سری بر آورده ساحل نجات یافت بعد از آن در کجرات و دکن هر چند گاه آواز ظهور را در میان مردم
می افتاد چنانچه در دکن شخصی پیدا شد و نظام الملک قبول کرد که اوست و با او چوکان باخت و از دام
در کرد اوست ازین هجوم نظام الملک ملاحظه نمود قصد او کرد و بهمانشب از سر پرده او غایب شد مردم
خبر کردند که نظام الملک او را ضایع ساخت و روزی میراثو تراب که از اکابر کجرات است نقل کرد که قطب
الدین شیرازی که نسبت او ستمادی به سلطان بهادر داشت در آن ایام در دکن بود و بقیه می گفت

یقین که سلطان بهادر بود بعضی سخنان که در میان من و او گذشت بود غیر از و کسی نمیدانست مذکور ساختم
و نشانهها در دست آمد و در دست آباد قدرت ایزدی وقوع امثال این امور مجال نتوان گرفت باری چون
سلطان آنروز بآب فرو رفت و منت جان او بخاک نشست محمد زمان میرزا جامه بگوید بر مصیبت
سلطان پوشید در لباس رزاقی خرابین کجرات بعضی بدست تصرف خود در آورد و بعضی بدست فرنگ
آمد و جزوی بغارت رفت و خود را با مادر سلطان بهادر نسبت فرزند می درست کرده کاهن فرنگ
دعوی خون سلطان ظاهر میساخت و کاهی زربهای خطیر و پنهان پوشیده بدیشان میفرستاد که بخبر خطبه
بنام او کنند تا آنکه روزی چند در مسجد خطبه بنام او خواندند و مدتی بلوندی بهمانجا بسر برد تا آنکه عماد الملک
اولش را آورد و هزیمت داد و از انجای بیچاره و خجالت زده روی امید بر آسمان بوس حضرت جهانبانی
آورده چنانچه بجای در جای خود گذارش باید و از تفصیل این مقدمات که ذکر آن بتقریب از تزییلات مقصود
و محسنات کلامست در نوردیده شروع در اصل مقصود می نمایم چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی بدار
الخلافه اگر نزول اجلال فرمودند از اطراف و نواحی آن بی باکان سرغورد داشته کردن تنازع افزاشه
دید در مقام اطاعت و انقیاد آمده فرمان پذیر گشتند و باج و خراج را سر مایه امن و امان خود ساختند و کاف
ممالک محروسه بر فائیت و استقامت آراسته گشت نهضت موکب جهانبانی جنت آشیانی
بتسخیر بنگاله و فتح آن ممالک و مراجعت بمستقر خلافت و آنچه درین میان روی نمود چون خاطر جهان
آرای از مهمات این حدود پرداخت بهمت خسروان بر سر انجام تهیه یورش کجرات بود که بازعان عزیمت
بآنصوب معطوف دارند و برخلاف سابق ممالک بمردمی که از اوضاع ایشان صفت استقامت
در مملکت داری هویدا باشد و تبدل احوال و توسط اختلاف بیانه اطوار ایشان راه نیاید بسیارند
و خاطر اقدس را از استحکام این صوبه فارغ ببال ساخته بمستقر خلافت جاه و جلال معاودت نمایند
و درین اثنا خدیو شیرخان و فتنه انگیزی آنحدود ترقی بمسامع قدسی رسید عزم تسخیر بنگاله که بر پیشگاه
خاطر فیض مظهر قل از مهم کجرات چهره کش بود و بجهت دواخی مذکور پرده توقف و تراخی جلوه داشت
آن داعیه از سر نو تازه شد و حکم عالی با استعداد یورش بنگاله صادر گشت قرار یافت که درین نهضت
والا دفع شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند و این شیرخان از طبقه افغانان سور بود نام قدیمش
فریدست ابن حسن ابن ابرهیم شیر اجل و ابن ابرهیم پیوسته سوداگری اسب میکرد و در زمره سواران
تبعی نداشت در موضع شمله از اعمال مار تول متوطن بود و پیشش حسن بقدر رشدی پیدا کرده از سواران
بسیار بیکری آمد و مدتی پیش با عیال جدا ایسال در باری که اکنون در خدمت حضور حضرت جهانبانی

شرف استیاز یافت نوکری میکرد و از اینجا بموضع جنة از اعمال سزایم پیش نصیر خان نوخانی که از امرای
اسکندر لودی بود رفته ملازم شد و بخدمت کاروانی خود را از همسران گذرانید و چون نصیر خان در گذشت
پیش دولت خان برادر او که خدمت است از اینجا در سلک ملازمان بین که از امرای بزرگ سلطان
اسکندر بودند منسلک شد و کار او قدری پیش آمد اکثر سرانجام مهم بدست او صورت می یافت فرید پسر او
از زیاده شری و بد نهادی پسر خود را بنجائیده جدا شد و مدتی از نوکران تاجخان لودی بود و چندگاه داور
ملازم قاسم حسین خان اوزبک شد و مدتی نوکر سلطان جنید برلاس گشت روزی سلطان جنید را
بتقریبی اورا باد و افغان دیگر که از ملازمان او بودند بملازمت حضرت کیتی سمانی فردوس مکانی برده
بود بمحود آنکه نظر دور بین حضرت بد و افتاد بر زبان مقدس گشت که سلطان جنیدی چنان افغان
و اشاعت بفرید فرمودند دلالت بر سوز و فتنه انگیزی میکند اورا مقید باید ساخت و آن دوی دیگر را
نوازش فرموده فرید از نگاه حضرت کیتی سمانی اندیشه بخود راه داده پیش از آنکه سلطان بنام
خود سپارد و فرار نمود درین اثنا پدر او را اجل در رسید و اموال بدست او افتاد و در حدود دلازم
در چنگلستان چون که پرگنه ایست از رهسپار بر راه زنی و دزدی و مقدم کشی و سرفتنه برافراشت
و در آنک زمانی بروباه بازی و نادارستی خود را از سر همگان روزگار گذرانیده چنانچه سلطان
بهادر کجراتی بدست سوداگران امداد خرج کرده اورا بیست طلبید او آزاد ستیاده فساد خود را
در رفتن بهانه آورد و در دست اندازی و تاخت و تاراج مواضع و قصبات اتمام نمود و در آنک
فرست بسیاری از مردم رند و او باقی بر و گرد آمدند درین میان حاکم بهار که یکی از امرای نوخانی
بود رخت زندگانی بر بست و کسی که سر رشته امارت را انتظام دهد بنود شیر خان با او باستان خود
بایلغار رسانید و مال فراوان بدست آورد و از اینجا باز برگشته بجای خود آمد و بر سر الخ میرزا
که نزدیک سر و بود ناگهانی ریخته بجله برداری برو غالب آمد و از اینجا برگشته بیارس را تاخت
و چون جمعیت مال و مردم بهم رسیده بود به تته رفته آنخ و در امتصرف گشت و در سوچ که
که سرحد ملک حاکم بنکال است با شکرا بجا کرده تصرف یافت و آنخ و درانیز بتصرف در آورد و تا
یکال بانصیب شاه والی بنکال جنگ و جدل مینمود مدتی مدید محاصره کورد است و از غراب آنکه
شیر خان منجی هم از اسبینه که راجه اویسه دارد اورا طلب نمود که چون خیالهای فاسد بای
باطل در سر داشت از کار او آگاهی بخشد راجه اورا رخصت نداد و لیکن منجم نوشته فرستاد که
یکسال ترا بر بنکال دستی نیست و در فلان تاریخ دست خواهی یافت و آنروز در بای گنگ گشت

پایان خواهد شد قصه را آنچنان نوشته بود و بهمانطور بظهور آمد نظم شنیدم زندان که دانش بیست
ولیکن پراکنده با هر گیسیت و درین ایام که رایات نصرت بفتح مالوه و تخییر کجرات توجه فرمود و در
غیبت دانسته زیاده سری را از اندازه گذرانید اینست مجمل مبادی احوال شیر خان و خاتمه کار و و خاتمت
در خلال احوال کرامی حضرت جهانبانی گذارش خواهد یافت تا باب فتنه و فساد کار نامه عبرت کرد و الحاصل
چون یورش ممالک شرقیه در ضمیر جهان آرای حضرت جهانبانی نقش بست میر فقیر علی که از امرای کلان حضرت
فردوس مکانی بود بضبط دارالملک دلی قرار یافت و حکومت دار الخلافه کرده بعد اتمام میر محمد بخشی که
از معتمدان دولت تفویض شد و یاد کار ناصر میرزا ابن عم آنحضرت کالی که جایکه او بود رخصت یافت که
در آنخ و د بوده انتظام بخش آن صوبه باشد و نورالدین محمد میرزا که کلرنگ بیک همیشه آنحضرت در جبهه
عقد او بود و عقب قباب و عصمت نقاب سلیمه بیکم از سراق صلب او بوجود آمده قنوج و آن نواحی
بحراست او نامزد گشت و فی الجمله آنحضرت سرانجام مهمات ملک فرموده با محتررات تنق عصمت
بصوبه شرق رویه نهضت فرمودند و میرزا عسکری و میرزا هندال همراه بودند و از امرای برهم بیک
جابوق و جاکیر قلی بیک و خیر و بیک کوکلتش و زودی بیک و میرا مخان و قاسم حسین خان بیک
و بوجک بیک و زاهد بیک و دوست بیک و میرک بیک و حاجی محمد بابا قسقه و یعقوب بیک و نهال
بیک و روشن بیک و مغل بیک و جمعی کثیر از امرای عالیقدر در رکاب نصرت اعتصام بودند و از آن
بر و بحر است کفر و دزدی اثر میرفت و آنحضرت خود کامی برگشتی نشسته و کاهن براسب سوار شده
بمنقل ملکی و ضوابط ملک گیری پر و اخه عمان عزیمت بصوب قلعه جاده که شیر خان در آنجا بود
معطوف داشتند و از اینجا که میرزا محمد زمان از سعادت بهره داشت چون موکب عالی در نزدیکی
جاده رسید که در جلالت برجین و عرق جبار روی از کجرات رسیده شرف عتبة بوسی دریافت
و محلی ازین واقعه آنکه پیش از آنکه میرزا بیاید همیشه عزیمت آن حضرت معصومه سلطان بیکم
کوچ میرزا باشد درخواست کرده فرمان استمالت گرفته بود و آنحضرت از روی عواطف ذاتی رقم
عفو بر جرایم او کشیده کامیاب الطاف ساخته طلب فرموده بودند و چون میرزا نزدیکی موکب
معلی رسید جمعی از امرای معتبر استقبال فرستادند و چون آن مسافت یکروز در میان ماند
میرزا عسکری و میرزا هندال بدستور تسلیم دست بر سر نهاده دریافتند و میرزا را از راه احترام
باوردی معلی آوردند و آنروز میرزا بموجب حکم پادشاهی بخیمه خود فرود آمد و روز دیگر بدولتخانه
آمده استلام بساط اقدس نموده بنوازشهای خسر و اند سعادتمند یافت و دو مرتبه در مجلس

بخلعت خاص و کم و شمشیر و انب سراز شد آری بدرگاه خاصان ایزدی سیات راجعت
خریداری کتبه و دیوار در حد نیکویی بهت مارند در خانه کرم آبی چنین مشیت رفته که رحمت خاص
فراخو عصیان میرسد هر چند جرم و اثم بیشتر آرند عفو و کرم بیشتر یابد این صفت نسبت
بسلامتین که ظل الله اند مناسبت و مطابقت که در گذشتن از گناهان ضروری است رحمت
و صفت دولت این غیر ساند و نامرادی که شرمند افعال ناشایسته است او را از وبال
عقوبت پروانه نجات می بخشد مخلص آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی با وجود چنین
بزرگ که بخشش را سزاوار نباشد با خلاق ربانی متخلک گشته در مکافات بدی بنیکویی پیشین
والحمد لله که حضرت شاه زمانه این خصال نبایسته و اخلاق سنجیده بلکه فطرت عالی
و ذاتی عنصر قوی است و در اجرای سیاسات چندین ملاحظه و تاملی است که هیچ پادشاه
و لاشکوه از دور آدم تا این دم باین صفات کمال آراسته نگشته چنانچه درین شکر فایده
اندکی از بسیار گفته آید حق تعالی آن نسبت را روز بروز افزون گرداند و بنایج این شیشه کرم
بر عمر و دولت آنحضرت برکات کرامت فرماید القصبه چون شیرخان از طلوع رایات نصرت
اطلاع یافت قطب خان پسر خود را با جمعی در قلعه جدا گداشته و قلعه را استحکام داده
بنگاه روان شد و آن ملک را بجنک گرفت و مال بسیار بدست آورد و چون موکب کبیستان
حضرت جهانبانی جنت آشیانی بحد و جدا نه زول فرمود رای عالم آرای بر تخیل قلعه قرار
گرفت و روی خان که در فتح حصون و قلاع سادی ارتقا بیکانه روزگار بود و بعد از فتح مندر
از سلطان بهادر جدا شده در ملک ملازمان درگاه اندلک یافته بمحض میر آقایی شریلمندی
داشت بر کشتیها ترتیب سا باط نمود و از قطعه های پنجه بر روی تخته آنچنان سطح
مرتب ساخت که خردمندان دقیقه تکلف و هنرمندان حکمت اساس در صنعتگری آن انگشت
حیرت بدندان گرفتند و آنچنان نقیض به یوار فرو برد که بآتش زدن آن من فذ زمین و زمان در لرزه
آمد قطب خان پسر شیرخان از اینجا فرار نموده و سایر اهل قلعه امان طلبیدند و قلعه بتصرف
اولیای دولت برآمد و امان یافته که قریب دو هزار کس بودند اگر چه حضرت جهانبانی قول روی
خان را معتبر داشته باو بخشیده بودند اما مؤید بیک دولتی از نزدیکان بساط عزت بود و بیک
دستهای این تراکه بریدند و آنچنان نمود که حکم پادشاهی است اینچنین تکی از دست او بود
حضرت جهانبانی ملامت فرمودند و روی خان بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت و اعب رجا

و افزونی گرفت و قلعه را در جلد وی خدمت او مرحمت فرمودند و در چند روز بحسب سر نوشتن و روزگار
سند و مسموم از عالم رفت و چون خاطر خطیر ازین مهم فراغت یافت یورش بنگاه پیش نهاد
والا است نصیب شاه والی بنگاه زخمی بدرگاه جهان پناه آمده از شیرخان استغاثه نمود این
معنی ضمیمه بواعث تخیل بنگاه و علاقه دواعی توجه عالی آنحضرت و در ابتفادات خسروانه مستطیر
ساخته بانواع اشفاق خسروانی شرف امتیاز یافت بخشید و چون این یورش و الا مصمم گشت چون
و آن خود بفرستد و بیک که از کار او بود مکرمت فرمودند و بنگاه به بیک میرک عنایت شد و سامان و تکام
آن دیار فرموده از راه بر و بحر عا کر نصرت فرین در جنبش آمد و چون عرصه پهنه مضرب خیام کرد
قالب شد دولت خواهان درگاه بموقف عرض رسانیدند که موسم باران رسیده است اگر آن
حضرت یورش بنگاه تا گذشتن این موسم موقوف دارند در آیین ملک گیری یورش فیروزی یافتن
بر حصول نامولی هر آینه اقرب خواهد بود چه عبور سوار در بنگاه درین موسم بنایت و شوارست و بایست
ویرانی و تباهی سپاهی والی بنگاه له نظر بر اعراض خود بعرض اشرف رسانید که شیرخان
بنگاه خود را هنوز راست نگذاشته است بزودی بر سر او رفتن باعث استیصال او بهولت خواهد
بود آنحضرت بجهت نگاه داشت خاطر آن ستم رسیده و صورت معقولیت لکنش او بر حکم نهضت
رایات جهانگشی فرمودند و در بها کلپور لشکر را دو جا ساخته میرزا همدان را با پنج شش هزار
کس از آب گذرانند که از آن طرف آب میرفته باشند چون ساحل بکسر معکرا اقبال شد خبر آمد
جلال خان پسر شیرخان که خود را بعد از پسر سلیم خان نام نهاده بود با خواصان بر مرزید و سریت خان
و بیت خان نیازی و بهادر خان بمقدار پانزده هزار کس آمده قصبه کوهی که بر مشابیه دروازه بنگاه
است مضبوط کرده آهنگ فتنه دارد و حقیقت معامله آنکه شیرخان با سماع توجه رایات
عالیات جنگ را بهیچ وجه بخود قرار نداده راه چهار کند پیش گرفت که چون موکب عالی به بنگاه
در آید ازین راه بهادر و آنصوب رفته سوارش افزاید و هم اموال بنگاه را بجامنی رساند و جلالخان
و جمعی را نزدیک که می گذارسته مقرر ساخت که چون افواج کیتی کس نزدیک رسید سیر پور
برسم اینها خود را با بلغار بمن رسانند و از اقدام بر ولیری متقاعد باشند و حضرت جهانبانی
از بها کلپور ابراهیم بیک جابوق و جهانگیر قلی بیک و میرام بیک و نهال بیک و روشن بیک
و کرک علی بیک و جله بهادر و با جمعی کثیر نزدیک به پنج شش هزار کس تعیین فرمودند چون
پادشاهی بنواحی که رسید جلال خان از سخن پیر پیردن رفته فوج بسته بر سر او آمد

این مردم خود را راست نکرده بودند که جنگ را با سلوب انتظام دهند و آداب ترتیب افواج قایم سازند
لشکر مخالف بسیار و این مردم بر سر استعداده و غنیمت جنگ نیز اطمینان چند مرتبه برکنده بر سپاه
دشمن تاخت و روی سپاه را از هم کساید و حلقه‌های دیرینه کرد از کمک افواج قاهره بسبب تیزی
کوتاهی شده و کار با رجب و نحوه انتظام یافت علی خان مهدی و حیدر بخشی و چند دیگر از اعیان
پایه و الا شهدادت یافته چون این خبر بمقام قدسی رسید آنحضرت خود بمرتبت نهضت فرمودند و درین
توجه کشتی بحر آرا که بخت سواری خاصه بود در کمال عرق شد و چون موکب عالی پادشاهی نزدیک افغان
تبه روزگار رسید این سید بنحمان فرار نمود آنحضرت میرزا هندی را که تربیت دیرینه با او نامروده
بود بموجب التماس او رخصت فرمودند که بجایگزین تازه خود رفته بسامان لایق از آنطرف بنکاله در آید
و حضرت جهانبانی از آنجا کوچ کوچ متوجه بنکاله شد و سیرخان با سایر افغان خاصه خرنه بنکاله را گرفته
از راه چهار کند بحدود رهناس آمده بر و باه بازی قلعه رهناس را متصرف شد و محلی ازین سرگذشت تا آنکه
چون بحدود رهناس که قلعه ایست در غایت محکم و نهایت استحکام رسید بر اجه جت من بر همین حال قلعه
کسان فرستاده احسانهای قدیم او را بیاد داده و طرح یک جتی انداخته التماس نمود که امروز مرا کار
افتاده است میخواهم که مردی بجای آری و اهل و عیال مرا در قلعه جای دهی و مرا از این حال
خود سازی و بصد زبان جابلوسی و نیزنگ سازی راجه ساده لوح بفریب آن شعبه باز قبول کرد
این بیگانه ملک ششصد دلی سرانجام داد و در هر دلی دو جوان مسلح را داد و در آن طرف دول
کثیر از انکاشت و باین حیل را سپاهی را در آورد قلعه را گرفت و عیال خود و سپاهی را در آن قلعه
گذاشته دست فتنه دراز کرد و راه بنکاله مسدود ساخت و حضرت جهانبانی هوای بنکاله را خشک
کرده بعیش و نشاطانی نشسته و عساکر اقبال ملکی معمور و وسیع را در یافته انصاف بی پروا شده
سرانجام دادند و درین هنگام میرزا هندی بموافقت اصحاب نفاق و ارباب فتنه اندیشهای تباخ
راه داده بی رخصت عالی در عین موسم باران متوجه دار الخلافه اگره شد هر چند مناسبت نصیحت فرستاده
سودمند نیامد پس از روز چند در دار الخلافه آمده اسباب شورش را ترتیب میداد و در خلوتخانه دماغ بی
ایزدی سودای سلطنت می بخت میرخان وقت را غنیمت دانسته در فتنه و فساد کوشودند و آمده بنکاله
محاصره کردند و باندک فرصتی بنابرین را تصرف خود آورد و میرفصلی حاکم آنجا را کشت و از آنجا روانه جاپور
شد جاپور را با یک جلایر پیرش هم خان داشت که بعد از فوت میرزا و یک باو مکرمت فرموده
بودند در قید ضبط در آورده در مقام استحکام آن شد یوسف بیک پسر ابراهیم بیک جاپوق از او

عزم بنکاله کرده میرفت آمده همراه شد پیوسته اطراف و جوانب بقراولی میرفت و طلبکار نیز و پیکار
میداد و جلایر خان این خبر را شنیده با دوسه هزار کس ایلغار کرده رسید و یوسف بیک سپاهی شکر دیده
مستعد جنگ شد هر چند همراه گرفت مخالفان و قتل خود را کفتم فایده نداشت و در نواحی جاپور روانه
شریت و آب بین در کشید مخالفان روز دیگر آمده جاپور را گرفتند و با یک جلایر در نواحی هبانی داد و در آنجا
و کار دانی داد و حقیقت احوال میرزا یان و امر نوشت و عرایض متواتر نیز بدرگاه معالی ارسال داشت
و میر فقیر علی از دلی بار الخلافه اگره آمد و نصایح از چند میرزا هندی را بظهور آورد و بعد از گفت و گوی بسیار
میرزا را از اگره بر آورده آنطرف آب گذرانید و محمد بخشی را بران داشت که آنرا در وقت کجاده امیرزاده نگه
برد و بجای جاپور خود را رساند و از آنجا میر فقیر علی رخصت گرفته بحدود کابل رفت که یادگار ناصر میرزا را
مستعد لشکر سازد و در حدود میرزا یان با هم اتفاق کرده پیشتر روانه شوند و مقارن این حال خسرو
بیک کوکلتاش و حاجی محمد با باقی شده و زاهد بیک و میرزا نظر و جمعی دیگر از پنجاری و سوار انگیزی از بنکاله
فرار نموده پیش میرزا نور الدین محمد که او را در قنوج گذاشته بودند آمدند و میرزا آمدن ایشان را بمیرزا
هندی نوشت و استمدادی استمالت ایشان نمود میرزا هندی نواشتهای التماس مصحوب
محمد غازی توغهای که از معتقدان میرزا هندی بود فرستاده شرح آمدن امرار ابیاد کار ناصر میرزا و میر
فقیر علی نوشته روان ساخت و امرای خود پیش میرزا نور الدین محمد انتظار جواب نبرده بکوال
در موجب زاهد بیک بود آمدند فرستاده از راه خبر یافته نزد ایشان شتافت کوه اندیت نه تنگ
محرم زبان هدیان کشته بصریح گفتند که ما دیگر روی بندگی پادشاه نداریم اگر شما چنانچه خیال کرده
بنام خود خطبه می خوانید در ملازمت شما بوده خدمات شایسته بتقدیم میرسانیم و اگر نه پیش کامران
میرزا میرویم و آنجا کامروایی و دوستکاری در کنار راست محمد غازی توغهای آمده پیغام امر ایشان
رسانید و گفت یکی از دو کار را چارست یا خطبه بنام خود باید خواند و امرار اطلب داشته نداشت
یا بهمانه امرار گرفته عقید کرد میرزا هندی که پیوسته سرش بسوای محال میخارید این معنی را از
مغنیات دانسته بوسیله مواعید لطف حرام نمکان عاقبت نا اندیش را طلب داشته
دلاسا نمود و خیال تباها را بستر استحکام داد چون تفرقه بنارس و جاپور و آنحد و بمقام
حضرت جهانبانی رسید و حقیقت اراده طغیان میرزا هندی معلوم شد شیخ بهلول را که از اعیان
مشایخ هند و مقرون جلایل عواطف پادشاهی بود از بنکاله رخصت فرمودند که با ایلغار خود را
بردار الخلافه رسانند و بمواعظ حقیقت اساس میرزا را از خیالات فاسده را باز آورد و بزودی

افغانان یکدل و یک زبان سازد در چنین هنگام که امرالذیشانای نادرست و فکرهای سودمند پیش دارند
و نزدیکست که میرزا همدال را از جاده قدیم بلغراند تا گاه بطریق ایلغار شیخ رصید میرزا همدال را به استقبال
برآمده شیخ را با عزت و اجلال منزل خود در آورده شیخ سخنان سنجیده و دلخواهانه گفته میرزا را بفرمود
خدمتی که برآمده بود ثابت قدم ساخت روز دیگر محمد نجفی آورده که آنچه سامان و سرانجام لشکر باشد از زور
و شتر و اسب و یراق جنگ را سامان نماید محمد نجفی معذرت خواست خویش نیست که بسپارم داده شود
اما اسباب و اجناس فراوانست همه را بدستگاه سرانجام میدهند چنانچه روز برین سخن نگذشته
بود که میرزا نورالدین محمد از قنوج با ایلغار آمده و همگانه که امر اقرار داده سخن یکی ساخته بودند آمدن او باعث
تقویت امر است و مرتبه دیگر محمد غازی توغجای را پیش امر افرستاد امرایان سخن معاودت نموده
گفتند و قرار دادند که علامت قبول سخن ما آنست که شیخ بهلول را که فرستاده پادشاه است صلاح
کار ما برهم میریزد علانیه بقتل رسانند تا برهمکنان یقین شود که شما از پادشاه بگریخته اید و ما بکار
جمع ملازمت کنیم شیخ در سامان اسباب سفر بود و یراق لشکر سرانجام میداد که فرستاده باز آمده
و باتفاق میرزا نورالدین محمد داعیه ناخجسته مصمم شد و میرزا نورالدین محمد بفرموده میرزا همدال
از خانم گرفته در آب که زانده در یکستان که نزدیک ستاه باغی بود گردون زدند و امرای مخدول القاعه
آمده میرزا را دیدند و در ساعت نخست وقت اختلال خطبه بنام میرزا همدال خواندند و پیسته کوچ کردند
هر چند عصمت مآب دلدارا غاجه والده ماجده میرزا همدال و یکیمان دیگر نصیحت کردند اما صدور
نیامد و زبان حالش این مضمون میرا اید که **س** بادست نصیحت کسان در گوشم
اما بادی که آتشم تیز کند **ه** چون میرزا خطبه بنام خود خوانده پیش والده خود رفت آن عصمت
قباب جامه کبود و در دست میرزا گفته باشد که در چنین وقت سزاگامی این چه طور جامه است که
در بر کرده آن عصمت قباب از روی دور بینی گفت من ماتم ترا میدارم تو خود سالی و از حرف و حکایت
فته سازان تا عاقبت اندیش راه صواب گم کرده گمراهی بر ملاک خود بسته محمد نجفی آمده گفت شیخ را
خود کشید در باره من چرا توقف دارید میرزا استمالت نمود و همراه گرفت و یادگار ناصر میرزا و
فقیر علی این قضیه را که او را شنیده از حمد و کالی برای ایلغار کرده و خود را بدارالملک
رسانده در استحکام مبنای شهر و لوازم قلعه داری اهتمام نمودند میرزا در جمیع پوره که نزدیک فیروز
آباد است رسیده بود که ایلغار ناصر میرزا و میرزا فقیر علی بجانب دلی رسید میرزا و امرایان گشتی کرده
و بتصرف دلی متوجه شدند اکثری از جاگیر داناان خود را اطراف دناهی آمده میرزا را دیدند و کوچ

رسیده دلی را محاصره کردند یادگار ناصر میرزا و میرزا فقیر علی در قلعه داری کمر همت بستند و میرزا اکامران
صورت واقعه نوشته الماس توجه در دفع فتنه نمودند میرزا از لاهور متوجه شدند چون بحدود قصبه پست
رسید میرزا همدال کارنا ساخته بحدود دارالخلافه اگره شتافته میرزا اکامران چون قریب دلی رسید
میرزا فقیر علی آن میرزا اکامران را دید و میرزا یادگار ناصر میرزا با گره آمد از عصمت قباب اغاجه بیکم استعدا کرد که
میرزا همدال را دلاسان نموده بملازمت طلبند آن کمر بانوی سزادق و انفس میرزا همدال را از لاهور آورده فوطه در زیر
او انداخته میرزا اکامران ملاقات داد و میرزا باین لایق پیش آمد و روز دیگر امرای فتنه انگیز را گاه بخشیده گرفتن
داد و میرزا باین امر با اتفاق یکدیگر از آب چون عبور کردند که دفع فتنه استیصال نمایند اما چون سعادت را نمود
این کرامی ترا دان نبود توفیق این خدمت دولت بیداری یافتند الحاصل چون میامس تأییدات آسمانی
ملک بنگاله بدست اولیای دولت ابد پیوند در آمد بای تخت آن ولایت مستقر موکب عالی شد و امرای
ولایت عظیم در جاگیرهای خود یافتند مواد عیش و عشرت آماده ساخته ابواب خلعت بر روی روزگار خود
گذاشتند و ارکان سلطنت با تنظیم امور ملکی کمتر پرداخته و فتنه انگیزان ملک که همیشه فحش آبادی
ازان قسم بی باکان خالی نباشد سر آشوب و شورش برآوردند و نزدیک رسید که فتنه غنوده مژگان
فروخته را بالا کند اختلال در مبنای اختلال اجتناب راه یافت چنانچه چیزی که اعتماد داشت بیکدیگر
نمیرسید و اگر از بسیار معلوم یکی از مقریان با طاعت میشد یا رای آن نداشت که بموقف عرض اقل
رسانند چه نقش چنان نشسته بودند که حرف تا لایم مذکور مجلس قدسی میرست نشود رفته رفته حقیقت
فته همدستان بوسیله دولتخواهان حقیقی که صلاح خود منظور نداشته آنچه حق باشد بعرض
رسانند معروف موقف غرض حضرت جهانبانی بدولت و اقبال ارکان خلافت را طلب
داشته غریب انصراف موکب عالی مصمم ساخته هر چند از کثرت باران زمین تمام در زیر سیلاب
بود و آبهای دریا شورش طوفانی داشت و قطعا هنگام یورش نبود بمقتضای صلاح وقت مراجعت را
از لوازم پاس دولت دیدند تقویض ملک بنگاله براه بیک میفرمودند آن بید دولت روشن گفته علیه طلب
اندیش در میان آورده ارادهای تباہ پیش گرفت و از تیره رایی وسیع بختی فرار نموده پیش میرزا همدال
آمد آنحضرت حکومت بنگاله بجهانگیر علی بیک عنایت فرموده جمعی کثیر را معاونت او گذاشته و در
باران عنان مراجعت معطوف داشته متوجه مستقر خلافت شدند شیرخان چون آوازه مراجعت
موکب پادشاهی در وان شدن میرزا باین از دارالخلافه اگره شنود از جو بنور دست باز داشته متوجه
دستار شد و مقرر ساخت که اگر رایات عالیات بر سر او آید از جنگ یکسو شده اندازد چنانکه

آمده بود باز مراجعت نموده اراده نکند که نماید و اگر نقش چنین نشیند و متوجه دار الخلافه شوند و قابو باشد و از عقب
در آید و قصد ششگون کند چون موکب و الای حضرت جهانبانی به زمین رسید شیرخان یکی لشکر و بی سرنجانی
اردوی معلوم کرده شیرک شد و بال لشکر فراوان و استعداد تمام قدم پیش نهاد و نزدیک لشکر از نظر
قابو میطلبید و هیچ کس را بمجال آن نمیشد که از نزدیک سازی غنیمت واقف شود این علی قراولی یکی رفته
خبر متخص آورد و بوسیله میرزا محمد زمان حقیقت حال بعرض اقدس رسید اگر چه موکب عالی از آب گلگ
عبور فرموده بسمت مستقر خلافت متوجه بود چون خبر رسیدن شیرخان و نزدیک شدن او بموکر
اقبال سعه افروز نایره غضب پادشاهی شد از کمال سلطوت قهر غمان توجه بجانب او منعطف شدند
هر چند هر معروض شد که در چنین وقتی که بی سامانی عساکر اقبال که با دیباگان کیتی نورد و چندین مسافت
بعید را پای در کل پیورده اند در اعلی مرتبه است روی غریت بجانب غنیم آوردن و عرصه قتال بقدیم
استیصال پیورن از پیشگاه مصلحت دورست لایق دولت آنکه در جای طرح اقامت انداخته
و سرانجام لشکر نموده غریت دفع فتنه کرده شود آنحضرت بر توالتفات برین سخنان نینداخته از آب
گلگ رجوع نموده بجانب مخالفان نهضت فرمودند و باید دانست که رسمیت قدیم و قاعده السیت
مستمر که چون کار آنگاه ملک تقدیر نقدی کرامتایی یکی مقرر ساختند بیشتر از آن ابواب نگاهی
کشته زکشت کش اندازند تا خوشحالی آن که هر یک از جانبزد و بتدارک آن غم برداخته کار با عتدال آرد
بنابران چون ظهور گوکب روشنی افزای جهانبانی که از جیب قابولی بهادر در عالم مثال آگاه دلانرا
نموده بدولت انتظار سرافراز گردانیده بود نزدیک رسید هر آینه اگر بیشتر از آن نامرادی چند بظنا
روی نماید چهره تا ملخرد و دوران دور بین خراسانیده نکرد و ولید بال لشکر چینی که عالمی تسخیر توان
کرد از افغانی چند تیره رای ناسته روی چنین امور بظهور آمد بنابران برخلاف مصلحت دیوای
دولت بجانب افغانان توجه موکب عالی واقع شد و در موضع بهیته از مضافات بهوج پور بانه
خان تعابل اتفاق افتاد و در اینجا سپاه آیت کبیر نام در میان دولت و لشکر واقع شد موکب عالی
آب را بیل بسته عبور فرمودند هر چند لشکر پادشاهی اندک بی سامانی بسیار بود پیوسته و در اول
طرفین جنگی که دست میداد نصرت از جانب اولیای دولت قاهره میبود و افغانان از هر طرف بقتل
میرسیدند تا آنکه مدت تعابل و تعادل با متداو کشید و برادران کرامی که هر یکی کشایش اقلیمی را لب
بود از کوتاه بینی اندیشهای دوران کار سنگ راه دولت خود ساخته بیعادت اتفاق فائز
نگشتند و توفیق اوداک خدمت در چنین وقتی مساعد روزگار دولت ایشان نشد هر چند شیر

نصیحت می آمد نقش آن الواح الکی در ضمیر این آهنگین دلال صورت غمی بست و شیرخان از روبا به بازی
ک آن معتبر بر گاه معلی فرستاده گاه در صلح میزد و گاه اندیشه فاسد جنگ را در عرصه خیال جلال میداد
تا آنکه بغیرت و فسون جمعی از پیاده و مردم زبون را با سبب آتش بازی او بر کذاشته خود منزل عقب رفته
نشت و عساکر پادشاهی که پیوسته نصرت ایشان را بود از مقدمات مکر افزای آن حمله اند و زوافت
نشدند پس رفته نشسته و بحسب تقدیر چون امری میخواست که طاری شود بی پروایی بارکان کاراگی طعن
میکرد و ازین سبب در شرایط نکاهبانی نهادنی عظیم راه می باید تا شبی که پیش محمد زمان میرزا بود از
عفتی تمام واقع شد آن روبا به باز که فرصت را در کین بود و شبگیر کرده وقت صبح از عقب اردوی محلی
پیدا شد لشکر خود را سه طوب داشت یک طوب خود و یک طوب جلالخان و یک طوب خواصخان
لشکر پادشاهی را فرصت زمین کردن اسب و جبهه پوشیدن نشد حضرت جهانبانی از غفلت بی
اطلاع یافته حیران نقش نگار گاه تقدیر شد سر سرشته تیر سیر از دست رفته بود و در وقت سواری
ما بای جلایر و تردوی بیک قوج بیک بملازم رسیدند حکم اشرف شد که زود رفته مهد علیا حاجی یا
بر آرند آن دو و فاکیش غیرت اندیش بر در سر پرده عورت شربت کواری سهادت در کشیدند و میر
پهلوان بدخشی نیز با جمعی کثیر در کرد سر پرده عورت توفیق جان ناری یافت وقت بغایت تنگ شده
بود حضرت مهد علیا بیرون نتوانستند آمد و از اینجا که حفظ و میانت ایزدی مشکفل حال و ضامن حال بود
ساحت حرم حرم عفت را عواطف خیال بد اندیش آن نتوانست پیورده غبار اندیشه تیره جانان
بر حاشی سرادقات عصمت پردکیان جاه و جلال نتوانست نشست و نفوس ناموس الکی از تقدیس
رفت بدور باش حاجان غیرت حراست پرده نشینان خلوتخانه عفت نمود و خیال فاسد ضمیر
آن تیره در روان راه یافت و شیرخان آن عصمت قبا برادر کمال صیانت و پرده پوشی بآبروی تمام
روان ساخت و بالجمله چون آنحضرت متوجه پل شد پل را شکسته یافتند و چار خود را سواره
چون نهنگان دریا نورد آب زدند قصار از انب جدا میبود و معارف این حال چون نگذاشت ایزدی
حافظ احوال آنحضرت بود سقایی خضر راه ایشان گشت و بدست تیار می ستانوری و ازین کرد آب
فته بسا حل بجات رسیدند آنحضرت درین اثنا از وی پرسیدند که نام توحیت او بعرض رسانید
نظام فرمود که نظام اولیایی و عنایت و رحمت بجای آورده با و وعده فرمودند که چون سلامت بر تخت
سلطنت نشینم تا نیم روز ترا پادشاهی میدهم و این قصه پر غصه در نیم صفر منصد و چهل شش
برس حل آب گلگ بر کند و جو سه از ممکن تقدیر پرده کش گشت میرزا محمد زمان و مولانا محمد سر علی و

فاسم علی صدر و مولانا جلال سوری و بسیاری از امرای افاضل غریب محرفان گشتند و آنحضرت مبارک
عسکری و معدودی انکار کرده بدار الخلافه نزول اجلال فرمودند و میرزا کامران با ستم بنویس مالی
سرافراز شد و بعد از چند روز میرزا همدان بوسیله میرزا کامران و والدۀ ماجده او سرمنده افکنده
از اور آمده ملازمت آن حضرت بمقتضای مراحم ذاتی نوازش فرموده تقصیرات او را بر روی او
نیاوردند و بتغذات بی پایان که زیاده از اندیشه بشری باشد پیش آمدند و چون ناکمان از روی
بی تدبیری امری سرنویست بظهور آمد همواره در تدارک این امر می بودند و در سرانجام آلات و
ادوات تلفاتی اشتغال داشتند از اطراف ملکت امر او سپاهیان با ستم عتبه علیه
مشرق میشدند و درین اثنا سقا پاک سرست با مید و عده کرامی در پای تخت حاضر گشت
حضرت جهانبانی که تاج ده تخت بخش ملک مرآت و احسان بودند چون سقا بی نوار از در
دیدند فی الحال خسرو و عهد خود را بر سر بر و فاجای دادند و تخت سلطنت را بجهت آنحضرت را
راه خالی ساخته سقا را بموجب وعده تا نیمروز بر تخت نشاندند و با تخت نشین ملک بروز
برابر ساختند و بعضی احکام و اوامر پادشاهی را که ظرفش کنجایش آن نداشت مستثنی ساخت
بحکم رانی بایه امین ز اورا بلند می بخشیدند و از بحر متواج بخشش کرد احوال او
و قبله او برداشتند هر حکمی که در آن جلوس بر او زنک است بی از سقا ظهور یافت با مضای
مقرن گشت میرزا کامران از ظهور چنین علو است چنین شکایت بر چنین حکایات ظاهر
و خاطر آن رجوی را بهمانه بدید آمد و بعد ازین قضیه از رویا به بازی شیرخان قصد بنگاله کرد
تا حد بهار آمد متوقف شد و جلال خان را با جمعی پریشان بر سر بنگاله تعیین کرد و باندک فرصتی
با جهانگیر قلی بیک جنگ در پوست و او داد جلالت داده عرصه نبرد را بقدم شجاعت پیود اما از انجا
مشیت الهی و حکمت ازلی نقش بند صورت دیگر بود تمامی امرای بنگاله در دفع فتنه اتفاق شایسته نمودند
و فراغت دوست بوده درین جنگ فراهم نیامدند لاجرم جهانگیر قلی بیک بعد از کوشش و کشتن در معرکه
ن توانست قدم بنات افشرد روی کرد اینده بر زمین داران پناه آورد و بهمد و پیمان نادرست برآمد و جمعی
کثیر بصحرای بیستی ستان قدس شیرخان خاطر از بنگاله فراهم آورده دست فتنه در از ساخت مجدد و چون
آمده سوافراز شد و آن ملک را بتصرف و تعقب خود در آورد و قطب خان که پسر خود او بود با جمعی کثیر از او
بر سر کاپی و آماده فتنه ساز گشت چون این خبر بمساح قدسیه رسید یاد کار ناصر میرزا و فاسم حسین
خان از بنگ که آنحضرت و بجایگزینان مقرر بود و اسکندر سلطان که از جانب میرزا کامران با هم نام

مجال کاپی قیام داشت بر سر او نامزد شد این شیر مردان معرکه دلاوری در برابر آن دو به صفیان چلبه کرد
در آمد جنگ عظیم کردند و بیایدات فتح غیبی فتح روی داد و قطب خان در میدان جنگ کشته شد و حضرت جهان
بانی در الخلافه اگره بسر انجام سپاه نصرت فرین و کرد آوری و لهای پریشان برادران و خویشان و اصلاح
بواطن و سربازان اشتغال داشتند هر چند رخسار غبار آلود میرزا کامران بزال نصایح شستند
چهره صفا به چهره روی نمود و چند آنکه زنگار خلاف بمصقل مواظف زد و دند جلائی و فاق در آینه روزگار داد
بهیج روی بدید نیامد و در چنین مهم عالی که با وجود خلاف باطن اتفاق ظاهر از لوازم پاس دولتش بود در چنین
هنگامی که با چندین استعداد قریب بیست هزار کس خوب با او بود از دولت تفضل و احسان حضرت
جهانبانی از کابل تا داور زمین شمال رویه و تاحه سمانه جنوب رویه در حیطه تصرف داشت با چنین پادشاه
مفضل و برادر بزرگ و ولی نعمت خود مستعد و مقصود ظاهر شده تارض نمود و بمقتضای افرات غفلت
و تقریط فکر ازین خدمت کرامی تخلف و تقاعد در زیر و تعالی درین کارگاه مکافات نتایج کرد و در بر و عاید
ساخت چنانچه در صدر حیات سزای اعمال خود را بچشم خود دید و بعضی از آن بطرز اجمال بقلم تو ضیع
در جای خود گذارش باید و چون بزبان خود فال بد زده بود حال او نیز چنان شرع چو آخر میکشید آن فال شد
بیماری چند من پیش آمد و از تخت بر کشکی بر تهنیات غیبی متنبه گشت بر مملکت ناخشنودی منعم و بی خیالی
مفضل خود امر از ورزید اولاد خواجه کلان بیک را با جمعی کثیر بلاهور فرستاد و از قبله اقبال کرد اینده اندازد
او خود روان شد و وبال خسروان که جلب نصرت دوست و جذب منفعت دشمن باشد باعث و بانی
گشت هر چند حضرت جهانبانی فرمودند که میرزا اگر ترا توفیق همراهی نمیشود و این چنین قانونی از دست میدی
هر دم خود را همراه کن میرزا بر عکس خواهش آنحضرت همگی درین اندیشه که مردم پادشاهی بد را می داده همراه
خود برو و میرزا جدرین محمد حسین کورکانی که خاله زاده حضرت کیتی سمانی فردوس مکانی بود و همراه میرزا
کامران بدار الخلافه اگره آمد شرف ملازمت حضرت جهانبانی دریافته بود و بنوازشهای فراوان ممتاز
گشته میرزا کامران بیماری خود را بهمانه ساخت او را همراهی خود سعی کرد میرزا جدر بجانب میرزا
کامران میل نموده در مقام عذر خواهی شد و از بی فکری حرف رخصت در میان آورد و حضرت جهانبانی
فرمودند که اگر نسبت خویشی منظور است از طریق علی السویه است و اگر ارادت و اخلاص است
این نسبت بجا نیست ظاهر ساخته و اگر تلباس ناموس مردانگی است خود باید که همراه شوی که با بر غنیم
میرودیم و آنکه میرزا کامران اظهار بیماری می نماید تو طبیب نیستی و دارو شناسی که همراه روی آنکه
میرزا لاهور را مانع تصور کرده خیال فاسد است چه از بار پس ماندن ازین پورش اگر امری ساخته شود

کنج سلامت در هندوستان نمیتوان یافت و نیز از دیرپرون نیست اگر مار افخ شمایان را چه بود
کدام اثر که از شرمندگی سر از زمین برآید برداشت که مردن برای زیستن شرف دارد و اگر عیان باشد
حال برخلاف اینست بودن شما در لاهور محال خواهد بود و هر کس که این کنکاش بمیرزا کا مران داده و ما
خط یافته یا خیانت ورزیده و حق را از او پوشیده از راه خوش آمد در آمده است الحاصل میرزا بدالیت
بخت بیدار طریق هدایت یافت و بدولت رفعت موکب عالی معزز گشت و میرزا کا مران از وفوریت
خود سه هزار کس را بیاستد بقی میرزا عبدالمعز مغل همراه ساخت و خود توفیق خدمت نیافت
نوحه موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی از دار الخلافه اگر بهست ممالک شرقیه بدفع شیرخان
و مراجعت بعد از محاربت و سوانح عبرت افرا که بعد از آن وقوع یافته چون کارا کهان بدایع طراز
نگار خانه تقدیر نقش و نگار طرح دیگرند اکنون کار بر مراد نشود جای شکرست نه مقام شکایت
ولمذا ایزد جهان آرا اتفاق از چنین برادران گرامی بر داشته و جمعیت را متفرق ساخت و آن حضرت
بالشکری اندک متوجه بسیاری از لشکر دتمش شدند و از قوت دل و استقلال همت جلی خود
قلت اولیا و کثرت اعدا را منظور نداشت و چون موکب عالی بهیچ پور رسید شیرخان بالشکر
انبوه آنطرف دریای گلگ آمده نشست آنحضرت با سپاه معدود خود اراده عجور از آب فرمودند
و در اندک زمانی برکنه شدند بهیچ پور پل بستند بسته شد و جمعی از نیکه جوانان تیره جلوه قریب صد و پنجاه
نفر خود را مستعد کارزار ساخته براسبان بی زین سوار شده بآب زدند و مانند شیران دریای
از موج و گرداب نیندیشیده برپا درآمدند و چون نهنگان دریا نور در بحر غدا قطره زده از آب گشته
جمعی کثیر را منظم ساختند و او مردی و مردانگی و پهلوانی داده بر سودای مراجعت عزم اردوی معلی نمودند
چون نزدیک باب رسیدند اتفاقاً آن فیل که باز نامی را که در جنگ غوسه بجانب فوج عدو مانده بود
بشکستن پل سر دادند آن فیل بی اعتدال خود را بر سر پل رسانیده قواعد آزاد را هم شکست در آن
وقت از اردوی معلی رها کردند که توایم فیل کرد باز از خود ساخت و لشکر غنیم که زور آورده بودند
هزیمت یافت و جوانان فراری دادند و جماعت داده سلامت آمدند و صلاح در آن دیدند که کار آب
گرفته بقتلج روان شد بملاحظه و ثانی کوچ کوچ میرفتند و در آن راه کشتیهایی مخالفان نمودار
طلوبی از طوبیخانه پادشاهی سردارند کشتی کلان مخالفان در هم شکست و از تکامل امواج تهریز و
شد و مدت یک ماه زیاده در نواحی قنوج تقابل نمود در او خال محمد سلطان میرزا و سپران او
میرزا و شاه میرزا که نسبت ایشان بحضرت جهانبانی صاحب قرانی منتهی میشود و بنیره دختری

سلطان حسین میرزا اند و بملازمت حضرت کیتی ستمانی فردوس مکانی سر بلندی بودند و بعد از
شمار شدن آنحضرت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی مخالفان بظهور آوردند چنانچه ایامی برین
معنی گذارش یافت چون سستیز باطل را درون و بهمان باشد و سستیزه کار باولی نعمت کاروانه کارناسخته
باز بعبه علیه حضرت جهانبانی آمده سجدات عبودیت بتقدیم رسانیدند و آن حضرت از کمال مرآت و نفوذ
کمال کرده ایشان را ناگرده انگاشته بر احم پادشاهان سعادت امت را بخشیدند و چون در سرست اصلی
این ناسپاسان بد نهاد افتاده بودند باز بر بی دولتی و کم فرصتی در چنین وقتی اختیار فرار نموده پای از دایره
قرار و اصطبار بیرون نهادند و راههای کرخیگان دیگر شده راه کریم بی دولتان نمودند و بسیاری از دروا
طریق حرام نمکی سپرده خود را بکناره کشیدند رای مصلحت اقتضای حضرت جهانبانی چنین مقتضی
گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جنگی باید انداخت تا هر صورتی که از پرده غیب چهره کت باشد جلوه
ظهور نماید و اگر درین مقصد تا خیر رود گاه طور و گاه خواهد شد و جمعی کثیر جدا شده خواهند رفت بهین
غزیت که سده راه رخص مردم نمایند پل بسته عبور فرمودند و پیش لشکر خندق زده را باها طوبیخانه درجا
خود انتظام دادند و بعد جلهای قیمت فرمودند شیرخان در برابر انبوه فتنه و آشوب را فراهم آورده خندق
زده نشست و هر روز جوانان از هر طرف برآمده کارزار میکردند درین اثنا تحول سلطان شده موسم باران رسید
و بحباب چون فیضان مست بگوش و خروش درآمده چکیدن گرفت و آن سرزمین که مضرب خیم عالی
بود از آب باران لبالب شد تا چار فضایی بلند که از آسیب و گرد آب و کل محفوظ باشد طلب
کردند تا سر پرده با طوبیخانه وارودی معلی را بآن ساحت گشتند و قرار یافت صبح که روز عاشورا است
افواج را ترتیب داده بایستند اگر مخالف از خندق برآمده پیش آید جنگ پردازند اگر بحال خود بماند
بجایی که جنت نزول مقرر شده فرود آیند و هم محرم نهصد و چهل و هفت بآن داعیه سوار شدند و صفها
آراستند محمد خان رومی و پسران اسامه علی قلی و اسامه احمد رومی و حسن خلقات که سرکار
داران طوبیخانه بودند هر کدام کرد و نهاد و یکبار نصب کرده بقانون مقرر زنجیر کشیدند قول بوجود
آن حضرت امتیاز یافت و میرزا هندال را پیش قول جای مقرر شد و میرزا عسکری برانکار سرگرد
و یادگار ناصر میرزا جوانان را انتظام داد و میرزا حیدر در تاراج رسیدی خودی نویسد که آن حضرت ازین
روز مرا جانب چپ خود که عین من بپا آن حضرت اقراران و اتصال داشت جای داده بودند
شیرخان نیز پنج طوبیخانه برآمد و وجوه که در کیت بیشتر بودند بیرون خندق ایستادند و همه
متوجه لشکر شدند جلال خان و مرست خان و تمام نیازیان روی بروی میرزا هندال آمدند و مبارز خان

و بهادر خان و رادی حسین جلوان و جماعه کرامی مواجهه با دکار ناصر میرزا و قاسم حسین خان در رسیدند
 و خواصخان بر مرید و جمعی دیگر مقابل میرزا عسکری شدند اول جنگ میان میرزا هندال و جلال خان
 اتفاق افتاد و جنگهای دیگر بظهور آمد جلال خان از اسب افتاد و جواهر با دستهای غنیم خود را برداشته
 بر غولایتان زد چون شیر خان این را مشاهده نمود خود با لشکر فزادان هجوم آورد و خواصخان و همراهان
 او نیز بر میرزا عسکری حمله آوردند و مجروحان افغانان اکثر امرا دست بجای رزانه رده روی باز پس نهادند
 و آنحضرت بنفس نفیس خود دو مرتبه بر سر لشکر مخالف تاخته تردد فرمودند هر چند حسابی نیست پادشاه
 خود مرنگ جنگ شود اما درین وقت مرد آزماي جودت جلالت و حدت شجاعت کجا میکند و در عمل
 بر قانون شود چنانچه در دوره درین کارزار بدست آنحضرت شگسته شد و او مردانگی دادند اما برادر
 برادری بجان نیاد و در دامراقم رسوخ در دایره بنات نگاه نداشته از و خامت تقصیرات خود را
 شدند و چشم زخمی چنین بولی نعت و ادا شدند و آن بزرگوار صورت و معنی که بدیده حقیقت بینا
 و مبتا همه اسرار توانا بودند با چنین لشکر بسیار کم بر تفاق تپی از اخلاص که متوجه این یورش شده اند
 بهمانکه بخاطر غرور عبور کرده باشد که بیارگی و مردانگی بهتر استان عدم ستافتن و سمنه جیات را بمنزل
 فنا تا ختن عبارت است از مدار ابد شمنان دوست غا و بایشان بنفاق در ساختن و زرد و
 و بدل تحریفان کنج باز با ختن از آبی که باین بی آبرویان خورده شود سراب اولی چنانچه از روشنی با ختن
 بنفس نفیس خود در نظر اهل روزگار صورت این معنی غایت ظهور داشت و بعضی از دولت خواهان
 یک جهت دست شفاعت و الحاج در رکاب دولت زده بروز آوردند این حرف نظر بوسایل
 عالم اسباب میگویم والا در عالم تحقیق برآورنده ایزد جهان آرا سبب چون صعود و کوبه ایجاد
 و علو و سطون ظهور حضرت شایسته ای در زمان خاص و مکان مخصوص نزدیک شده بود و ادای
 باین آفرین اینچنین نیز تک هویدا ساخت که و هب از خردمندان را قیاس آنکه این واقعه برسم مرید
 آگاهی و تنبیه احرار است نه از قسم پادشاه که در چنانچه نزد حکم مقرر است که حوادث روزگار نسبت
 بخواص بمنزله صیقل است و نسبت بعوام بجای زنگار طایفه از روشنی ضمیران پاک طینت و سیر
 مظنه آنکه این ساخته نقش تربیتی است چون کارکنان کارگاه تقدیر مستعد را با پایه بلند میرسانند
 نخستین اورا جامع مراتب کونیه از ستادی و غم و محنت و سقم و راحت و محنت و بسط و قبض میگردانند
 تا مرتبه والای سروری را شایسته شود و برخی از تیز روان عرصه تنه و بر آنند که غرض از این ابتلا است
 سنت الهی بران رفته که هرگاه سعادت مند بر اعطیه عظمی کرامت میشود و زمان حصول این دولت

نزدیک میرسد در پیشگاه آن وقت مورد محن و مصروف فتن میسازند و در نقصی بر اذیال جاه
 و جلال او منشا نماند تا چون بر درجه کمال و ذروه قصوی متصاعد شود خال این نقطه سپند عین الکمال
 گردد و در دستریان کتم که چون او ان ظهور نور اقدس از مظالم انسی و مطالع بشری که طینت قدسی
 حضرت الفتوا حاصل آن گشته بود و در مکان بطون و ظهور افراد مشوع جلوه گرفته قدم در عالم
 ملک و شهادت می نهاد بنظرات خاص ازیدی در مراتب رفعت شرف تربیت مبتدیان که کونیک
 زمان ظهور مقصود اصلی از ان نور که وجود اقدس حضرت شایسته ای است قریب شد قضیه نامرئیه را
 سپند این دولت از جند ساخته جمال آرای کارگاه ابداع چنین کار فرمایی کرد اکنون از پرده کشایی
 باز آمده و بر سخن می آید و بالجله چون شکستی که درستی جهانی را آغاز اساس باشد بظهور آمد تا کنار
 آب کنگ که تخمین یک فرسخ بوده باشد امرای جنگ روگردانیده ستافتن جرای کافر نفی حق
 ناستناسی یافته غریب گرداب ناکامی شدند و سخاوت جیات خود را بمکافات نادرستی عروج
 خیز فدا دادند و حضرت جهان بینی بقدم ثبات و تمکین بر فیل سوار شده از آب عبور فرمودند و بکنار دریا
 از فیل فرو آمده دام بر آید ملاحظه می نمودند چون کفاره بلند راه بر آمد میسر نمی شد یکی از سپاهیان از غرق
 نجات یافته در آنجا رسیده دست مقدس آنحضرت را گرفته بالا آورد و در معنی بدست یاری سعادت
 جاودانی بخت دولت بخود کشید آنحضرت نام و مولود او می پرسیدند او بعضی ساینده که نام من
 شمس الدین محمد و مولود من غنی است از ملازمان میرزا کامران آنحضرت را ستانده خود را در ملک
 جمعیت یافتگان نوید دولت درج ساخت و باین نیت اسب خود را پیش کشید و بموا عید الطاف
 پادشاهی نوید اختصاص یافت حضرت جهان بینی از اینجا متوجه دار الخلافه اگره گشته و در اثنای راه
 میرزایان آمده همراه شدند چون بموضع هنگام نور رسیدند اهل آن قصبه راه ضریه و فروخت
 مردم پادشاهی بسته در مقام بی بخاری در آمدند چنانچه هر کس بدست ایشان می افتاد قصد او می نمودند
 حقیقت این معامله چون بعرض معلی رسید حکم عالی شد که میرزا عسکری و یادکار ناصر میرزا و هندال
 میرزا رفته باین گروه شقاوت پیش دستی نمایند و نادید کنند قریب سی هزار کس از سوار و پیاده ازین
 گروه شقاوت مند فراهم آمده بود حکم پادشاهی باین رسید میرزا عسکری از رفیق تقاعد نمود و یادکار ناصر
 میرزا قنچی چند انداخته میگوید که از پی اتفاق نمایان کار باین جا رسید هنوز متنبه نمیشود و یادکار ناصر
 میرزا هندال فرمانبرداری نموده متوجه آن جماعت شدند جنگ عظیم در پیوست و جمعی کثیر از کوران بی سعاد
 بقتل رسید و میرزایان سه نموده مراجعت کردند و میرزا عسکری که شکایت ناک آمده بود معاشرت شد

و از آنجا حضرت جهانباغی ایلعار فرموده باکره نزول فرمودند اطراف ممالک برهم خورد بود فتنه از هر طرف بر
برداشت صبح دیگر بمنزل قدوة الاکابر میر رفیع الدین که از سادات صفوی بکمال عقل و علم متفرد و باکرام
و اجلال سلاطین معارف بود تشریف برده مشورت فرمودند آخر الامر رای جهان آرای قرار بآن یافت
که بجانب پنجاب نهضت فرمایند اگر میرزا کامران را عقل و داری و سعادت یاوری کند و در مقام تلانی
و تدارک در آمده کم نیکو خدمتی بر بند و بر آید رخنه فتنه بسته میگردد و باین عزیمت صایب از آنجا
لاهور شد میرزا عسکری بسنبل شتافت و میرزا همدان بالور رفت و بمحمد محمد این سال
قاسم حسین سلطان بموافقت بیک میرک در ساخت دهل سعادت رکاب بوس دریافت و همی
کثیر در ملازمت فراهم آمدند و در بیستم مهر مذکور از آنجا پیشتر نهضت فرمودند و در بیست و دوم این ماه
در قصبه رهنک همدان میرزا و میرزا چندر دولت حضور اقدس دریافتند و در بیست و سیوم ماه حضرت
جهانباغی در همین منزل نزول اقبال فرمودند اهل قلعه در بروی آنحضرت بستند و ابواب سعادت بر خود
کشودند و آنحضرت بدولت و سعادت متوجه شده در آنک زمانی اهل قلعه را تنبیه فرمودند در هفدهم صفر
مؤکب و الالبهره مندر رسید و در بیستم این ماه میر فقیر علی در اشتهار راه محل حیات بر بست و مؤکب
عالی در حوالی لاهور قریب وادی دولتخواهان رسید میرزا کامران با استقبال آمده ملازمت آنحضرت
در باغ خواجه دوست منشی که دلکش ترین منزل لاهور بود بدولت فروز آمدند و میرزا همدان در باغ
خواجه غازی که در آن ایام دیوان میرزا کامران بود منزل گرفت و متعاقب آن میرزا عسکری بسنبل
رسید در خانه امیر ولی بیک نشست و درین والا دولت سعادت منشی شمس الدین محمد بر کفاره
دریادست داده بود آورد و بنواز شهای خسروانده سر بلندی یافت و در غرة ربیع الاول نهضه و چهل
تمامی برادران کرامی و امداد با وجود چندین اسباب آگاهی و تنبیهات آسمانی این عزیزان آگاه
نمیشدند و کم صدق در میان همت نمی بستند و در هر چندگاه ملازمت حضرت جمع آمده کنکاش میکرد
و بر اتفاق و یکجتهی عهد و پیمان می بستند و اکابر و معارف را برین کواه میگرفتند و اکثر اوقات خواجه
خانوند محمود برادر خواجه عبدالحق و میر ابوالقاسم داخل کنکاش میبودند تا آنکه روزی جمیع میرزایان و عیان
دولت و اکابر جمع شده بر اتفاق و یکجتهی تذکره نوشتند و تمام اهلای و اعیان کواهی بران محل حیات
ثبت نمودند و چون این وثوق و اختتام رسید شروع در کنکاش کردند آنحضرت در هر باب نصایح
و کلمات ارجمند فرمودند و بر زبان کوهر بیان گذشت که و خات عاقبت طایفه که از جاده قیوم از اتفاق
عبدول کرده اند بر همان روش نیست علی الخصوص درین نزدیکی سلطان حسین میرزا در خراسان

کوس رحلت زد و جده پسر کامکار اقبال شد گذاشت با چنان دولتی مستقل و سامان موفوری اتفاق برادران
ملک خراسان که چندین سال بیامین معدلت مرکز امنیت بود و در اندک فرصتی مورد چندین حوادث گشته
بستای بیک انتقال یافت و از جمیع فرزندان بغیر بدیع الزمان میرزا که بروم رفت اثری نمانده و همه فرزندان
میرزا بالسنه رفت و اقواء خواص و عوام مطعون و ملعون شدند حضرت کبیری ستمانی فردوس مکانی اند
برین وسعت زانچه مشتقت گرفته اند اگر از بی اتفاق تخیال از حیطه تصرف بر آمده بدست چنین ناک
در آید و انایان مستحار را چه گویند اکنون درین باب سرچینب تنگرنیک فرو باید برد و از کربان غیرت بیرون
باید آورد و در میان خلایق سر بلندی حاصل آید و موجب کرد آوری بر رضای ایزدی کرد و هر یک از اصحاب
عهد و پیمان و اصحاب موافقت و ایمان چنین عهد قریب را فراموش کرده بمقتضای هوا و هوس خود
سرانگشت میرزا کامران گفت آنچه بنحاطر من میرسد که آنست که پادشاه و همه میرزایان جزیر روزی
در خیال بسر برند و اهل و عیال تمام مردم راضی بر داشته بکابل ببرم و بمامن رسانده باز آمده ملحق گردند
و میرزا همدان و یاد کار ناصر میرزا گفتند که بالفعل جنگ با ما افغانان صورت نمی بیند و مناسب آنست که
نجد و دیگر رفته آن ولایت بدست آریم و بقوت وی کجرات را تسخیر کنیم و چون این دو ملک بدست افتد
کار ما با نظام آید و تخلیص این ملک با حسن وجهه میسر خواهد شد میرزا جدر گفت مناسب آنست که
تمام میرزایان از کوه سهند تا کوه سارنگ و امنهارا محکم ساخته بنشینند و من متعهدم و باندک تقویتی
در دو ماه کسیر را متخلص کنم چون خبر گرفتن کشمیر رسد هر کس متعلقان خود را بکشمیر فرستد که بمن
محفوظ تر از آن نیست چهار ماه می باید که شیرخان برسد با گردونها و ضرر بر آنها که اعتضا و حار است
بر کوهستان نمیتواند در اندک فرصتی لشکر افغان ویران خواهد شد چون زبان اینها با دل موافق نبود
سخن نام تمام شده مجلس تمام شد و هر چندگاه سخن در میان می آمد آنحضرت نصایح ارجمند میفرمودند که
ستاید میرزا کار از اجراع خود روشن شود و از تیره رای بر گشته در مقام صفا آید میرزا از سخن خود
بر میگشت و همگی همت او آنکه هر یکی بطرفی ویران شوند و خود بکابل رفته که کوشه عشرت را غنیمت
شمارد پیوسته در اندیشههای نادرست فرو رفته بود و سخنان اقبال بخش موش افرا و را بسیار غمی
بظا هر دم از موافقت میرزا و میگفت بظلال ساعت مسعودی بر آیم و از یکدلی و یکرنکی به یکبارگی
کمر همت می بندیم و از راه باطل اساس مخالفت را استوار میساخت تا آنکه از حیزکی و تیره رایان
عبدالله صدر خان ز پنهانی پیش شیرخان فرستاد که رابطه و دادا استخلام دهد و پیمان محبت بپا
بندد و کام خود را از مدد و دشمن جوید و در مضمون مکتوب چنان نوشت که اگر بدستور سابق بر من

مقرر دادند و در اندک زمانی کارهای بسیار به تقدیم رسانم شیرخان بعد از این واقعه تا دهانی آمده قدمش
نمی خفت و این قضیه را از مساعدهات بخت خود می شناسد و اندیش مندی بود که اگر پیشتر
مبادا کار را بستر افتد و جمعیت که در لاهور می شنید متوهم بوده کمال بر سر داشت
و این اثنا صدر بر قدر که با وفا فطرت شرارت جدیت داشت رسید شیرخان که در شاد
بر و باه بازی بود صدر را گرم را در یافت از فرزند بی اتفاقی و در یک ل نهزار دل شده جواب
او را موافق مدعای میرزا گفت و این بی دولت تخریص پیش آن مخالف نمود و مقدمات
خدا را در میان آورد و شیرخان حیدر ساری را با او همراه ساخت تا بر حقیقت معامله آگاهی یافت
باز کرد و میرزا کامران فرستاده شیرخان را در باغ لاهور دید و در آن روز جشن داشت و حضرت
جهانبانی نیز التماس کرده آورد و بار دیگر میرزای کوتاه اندیش خام طمع با برهمانی سعادت
پیش شیرخان فرستاد و درین مرتبه این ملک بحرام بکنار دریای سلطان پور رسید
صرفاً و لکن خواهی در میان آورد و شیرخان را بر کنه شتاب و لبر ساخت و درین اثنا مظفر
تنگان بقراولی بنو احمی آب سلطان پور تعین شده بود آمده و بوقف عرض رسانید که لشکرا از آب سلطان
پور عبور کرد و جلیده یک برادر زاده من که بسیرت صورت از مقبول و منظور آن درگاه بوده
بشهادت رسید و او را خجادی الاخی حضرت جهانبانی و میرزا بان از آب هو که پایان بود
عبور فرموده کوچ کوچ تا کنار آب جناب رسیدند و حضرت جهانبانی را چون اعینه کشیدیم
یافته بود جمعی را همراه میرزا حیدر ساخته میرزا را پیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند و در آن
هنگام که میرزا کامران بکنک سام میرزا بقندهار شتافت میرزا حیدر را از جانب خود بگلو
لاهور گذاشته بود و خواج حاجی ابدال را که در یکی جنگ جمعی از امرای کشمیر مخالفت و الی انجا
بعد و لاهور آمده بودند که با ششانی میرزا حیدر لشکری از میرزا کامران گرفته ولایت کشمیر را
در تصرف خود آورده و میرزا حیدر سعی نمود نقش این نزد و صورت نیست و در فکر که میرزا
همدال خطبه بنام خود ساخته فتنه انگیز شد و میرزا کامران از حدود لاهور بدار اخلال اگر توجیه
میرزا بکوشش تمام از دار اخلال بیاض شلیقی با با جو جنگ از عهد میرزا کامران بود و ترتیب داده شد
در قه امرای کشمیر نام ایشان را گرفت و ولایت کشمیر را در تصرف از بد با جو جنگ در قه مسا
نمود تا آنکه قصه بر غصه گذر جو که چشم زخم دولت ابد پیوند بود زبان عالم افت مشارالیه سخ
نوعیت نمود و امرای کشمیر در حدود و نوشهر و راجوری در شعاب جبا بسر برده منتظر امری می بودند و

ایشان بودند و ششها میزدند و می آمدند و می رفتند و می میزدند و می میزدند و می میزدند و می میزدند
جهانبانی میرزا سید و خاطر اقدس روزی به سیر ملک و کشای کشمیر شوق افزود و درینو لا موجب
آن رخصت دادند که اولاد میرزا با جمع بنو سید رود اگر امرای کشمیر که همواره ترغیب فتنه
میکند آمده بپند کنند و توجیح مردم خود که جایگزین دارند یک آن دست آمده ملحق شود
و چون بقصده رسید میرزا خواج کلان سبک که از امرای کلان حضرت کیتی ستان فزود
مکانی بود و مجمل احوال او ایراد یافته خود را بگویند رساند و چون خبر رسیدن خواج کلان یک
بسماع علیه رسید حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال متوجه انصوب کردند و آن
در کنار دریای جناب بودند که میرزا کامران عسکری میرزا با خواج عبدالحی و خواج خاوند محمود
کابل شدند و محمد سلطان میرزا و النع میرزا و شاه میرزا در حدود ملتان صیت تفرقه شنیده
بر لب دریای سند میرزا کامران ملحق شدند و در غره رجب انصد و هفت حضرت جهانبانی
غم رفتن کشمیر مصمم بود میرزا بهشت ال با دکارنا صر میرزا و قاسم حسین سلطان ابراهیم
بجانب سند بر دند خواج کلان یک که همراهی حضرت جهانبانی جنت شانی قرار داد
بود از سیالکوٹ فتنه میرزا کامران همراه شد و سکندر توجیح خود را بگو سارنگ شد
و در رجب انصد و هفت حضرت جهانبانی سعی میرزا بان متوجه حدود شدند
و بعد از چند منزل همدال میرزا او یاد کارنا صر میرزا را ازین ملی باغهای یک میر که از ملای
بایشان پیوسته بود راه مخالفت پیش گرفته از آنحضرت جدا گشتند و درین اثنا قاضی
باچندی از افغانان رسید و اولاً میرزا همدال ایشان را پیش میرزا آوردند و افغانان رسید و رو کار
رسند و عهد اندیشه بخت که بفغانی عمرش مانده بود شفاعت میرزا با دوست از سیاست
یاقت قیامت روز میرزا بان در شب حیرت سرگردان بودند هیچ نمیدانستند که چه کار کنند و
از بخت و سعادت جدا گشته و هم صحبتی دولت را گذاشته مقصد کم کرده در راه مقصود را
پی نبرده هاتم و متحیر میباشند و حضرت جهانبانی برآه دشت متوجه بگروند و تخمین و قیاس
میرفتند آب یاب غله بیج جانی بیدر قه محل و زاد و کل طر منازل و قطع مراض میشد با آنکه روزی
او از تقاره رسید بعد از تحقیق ظاهر شد که در دوسه گرو بی میرزا همدال و با دکارنا صر میرزا
قدم در وادی طلب میرزا دند حضرت جهانبانی میرزا بقار که از همراهی میرزا کامران جدا درین
مصاحب موبک عالی و جلیس محفل والا بود پیش میرزا بان فرستادند تا از مستقرین موبک اعلام

عقد آورده و جشن اقبال را مستند و گنجینه انعام آن قدرها بفرق روزگار ریختند و بخیار
دولت را سرور و مسرور ساختند و خواجه بحرین امر سعادت بر احوال خدمت و عبودیت
بجا آورده از انعام غنا دولت اقبال متوجه اردوی سعادت شدند و در بکر مخیر سعادت بودند
رفته از بید و لیر زمین را از انعام غله و ویرانی ولایت روی داد و پوسته در خواطر میرزایان که
هم کتاب معنی بودند اندیشه های نیست فکرهای نادرست که در مشرب فضا فضا گویا و مطبوع
تواند بود میگردیدند تا آنکه میرزا سندان موجب اغوای دیگران صیر میز را که پوسته در بطن و لغت
بود و بیک قراجی که از جانب میرزا کادان ابالت قند و بار بر خاسته بقند و بار رفت پس
پیش دیگران صیر میز را فرستاده از رفتن خود و طلبیدن او اعلام بخشید چون این خبر بمحض رسید
آنحضرت رسید روز سه شنبه سجد هم جادری الاولی نصد و چهل و شش بمنزل میرزا البقا
تشریف برده صحت برنگانده داشتند و با غارت تمام خدمت میرزا پیشین و دیگران صیر میز را هم
رسالت فرستاده اند که میرزا را از خطر کا خطا بمسک استقیم صواب آورد و میر سعادت رفته میرزا
سبحان سعادت آموز و مقدمات نصیحت آمیز از راه محالفت باز آورده بشماره موافقت و موافقت
کرد بدین عقیدت و آیین خوانده از اندیشه او دست باز داشت و مقرر داشت حجت که میرزا
آب گذشته او را که ملازمت نماید و بعد ازین در پیشگاه خدمت کار و در جانب باری ثابت قدم باشد
مشروطه بآنکه چون سندان فتح شود از سه حصه یک حصه از او باشد و چون بجا نزل احوال
واقع شود غنی و خرج و مواضع لوه که میرزا که حضرت کیتی ستانی فردوس مکانی بوالده میرزا آقاجان
فرموده بودند باو تعلق گیرد و روز چهارشنبه میر سعادت رسالت بتقدیم رسانیده حضرت
نمود مردم قلعه بکر از رفتن میر واقف شده جمعی را بر سر کشتی فرستادند بر سر باران کردند
زخم چند کار بر سر رسید و روز دیگر ازین عالم فانی بملک بقا سوخت حضرت جهانبا ازین واقعه
غم اندوز رفت تمام روز داد و تا سب غظیم فرمودند و بر با ختایق ترجیح آن حضرت گذشت که
از محافلتهای و سرکشهای برادران حق شناسی بکلی پرورد و با مدد در باران دوستی که ملک
سندان از دست بیرون رفت و چندین کلفتهای روز نمود و یکطرف واقعه میر یکطرف بکنوز
آن حوادث طرف این نمیتوان شد و الحق بزرگ میر همین قدر بود که از دور قدر شناسی فرمودند
لیکن چون در ذات مقدس حضرت جهانبا فی خود و برین و عقل شناسی و بیعت نهاد
دست قدرت بود در چنین موقع که لغزشگاه بر بنای دین و دولت قمرین عقل کامل بود بر صواب

و تسلیم گردانیدند و هر آینه در امثال این سوانح دانش بانی که بسامدم را پای صبر و جاسر و دشنه
خدا پرست با عقل خدا داد مشورت فرموده رضا گردید و اگر بواسطه هجوم عوام و استیلا
طبیعت باین زمینگاه نتواند رسید خرج و فرغ که مشیوه و لبث مکان عالم صورت است
گذشته بکنار شکست بسیار در ساز و دست انداخته که آن حضرت اگر چه بمقتضای بشریت
در اول حال قدر بر مغلوب احوال نمود شدند لیکن بر سمنونی عقل کامل بطریقی بالغ
نظران خدا شناس در کمال رضا و تسلیم کلمه بند و میوه جان باشند بسوانح
کونی خوسند گشته بهبود و در تقدیر بر این درانستند و دیده حقایق منیر تمام کار شقایق
این حدایق شدند بعد از پنج ششش روز این ساجد عت بخش و دیگران صیر میز را از آب
عبور نموده سعادت ملازمت حضرت جهانبا فی دریافت آن حضرت او را بر و طه
مهربانی پیوند روحانی دادند درین اثنا شیخ میرک فرستاده حاکم تته منشور عارف ستادند
آنچه التماس نموده بود بموقف قبول پیوست بشرطی که از روی عقیده آمده ملازمت کنند
و اگر ترمذی حرف آمدن در میان داشت چون سخن او از جوع صدق و فرغ بود بر تو وقوع
نمی یافت تا آنکه حضرت جهانبا فی بکر و آن حدود را بیا و دیگران صیر میز را گرفت فرموده غده
جادری الاخری انصد و چهل و شش بصوب تته نهضت فرمودند و پنجین ولایت خراب
که میان عدالت پادشاهی و بآباد انقضاده ارتفاع غلات محصول حیوانات بدرجه اعلی
بود میرزا داده بیشتر غنیمت فرمودند نزدیک قلعه سحران فضیل یک برادر منعم خان فرزند
برادر بزرگ شایع خان و جمعه دیگر تا پست نفر بر کشتی سوار میرفتند که جمعه از قلعه برآمده قصد
این جماعت نمودند اینها با اتفاق از کشتی برآمده بجان مخالف تا خندق مخالف و دیگران
بقلعه درآمدند چندان ازین شیران پیشه مردانکی نیز بقلعه درآمدند چون از لگت نمید بودند
مراجعت نموده بار دوم معالی ملحق گشتند در هفدهم رجب حضرت جهانبا فی بدست
واقبال سیده قلعه سحران را محاصره فرمودند پیشتر از آنکه موکب بیابون بکر بقلعه نزل
فرماید محافظان حصار صلیق عمارت حواله قلعه را و بران ساخته بودند در ایام محاصره کام
پیش آمده سر راه گرفت و نگذاشت که غله بار دوی خطر قریب سدا از امتداد محاصره و کم رسید
و کم رسید بقلعه بکرا اقبال فرومایه بر تحقیق راه گریز پیش گرفتند تا آنکه مردم کلان که
کمان حقیقت بانها برده می شد پای صبر را جامی غریز چنانچه میز ظاهر صدر و خواجه عیث الدین

جامع مولانا عبدالباقی فرخاسته بار دوی حاکم تته رفتند و میر بر که و میرزا حسن و ظفر علی و فقر
علی ایک و خواجه محبت علی نجفی پیش یار کار ناصر میرزا شتافتند درین اثنا شب مع علییه
و منع خان فضیل سبک و جمع دیگر اتفاق نموده میخواهند که خود را برکنار کنند و حضرت
از روی احتیاط منع جانز که سر کرده آنها بود مقید ساختند سخن باین سرزند داشتند
شبه احوال یار کار ناصر میرزا پرداخته میشود چون آنرا بیکر گذاشتند و خواهر از جانب میرزا
مردانیکها درین جنگ بطور آمد محمد علی قاجار می شیر دل که هر دو بمنع خان قزاقتر داشتند
مردانه شربت خوشگوار شهادت کشیدند یار سیوم و لیلانه از گشتی مراد که در یک سیز
جنگ صف کردند درین مرتبه مردم میرزا انجمن دستبری نموده که قرب سعید چهار صید
مخالف تقبل رسید و آن یک تفنده بخونه فاسدین چون گرفته سیرب شد و اجنا
تر فریاد گرفت که دیگر اراده پیش دستی کردند و دیگر میرزا شاحین بیشتر از شتر و اعیانه قریب فرار
داده میرزا از راه راست بیرون برد و با بر قلی مهر دار خود را پیش او فرستاد که من بر شده ام
و غمخواری ندارم صیبه خود را بتو نسبت میکنم دختر این تو میکندارم و روزی چند که از خیانت
ستعار من باقیست را بجان از دست نمیدهم و با اتفاق ملک کجرات تسخیر خواهد شد العرض
آن ساده لوح را بمو عید کا زب عوفی فریقه ساخت و اسخافت عقل و اعوجاج فکر را ع پوفا بریز
حال خود نهاد و اگر عوفی کار بزرگ باشد ذره از مروت و شمه فراست در جلدت او تعبیه میشود
در تقدیر صدق و وعید هر قدر در دایره پوفا نمینهد و بر خنجا عرض میرزا در دشت کوه پوفا
نداشته بحقیقت و در خود را بر بلند میداشت و چون حضرت جهانباز عسرت لشکر را دیده پیش
یار کار ناصر میرزا فرستادند که خود را بر سر حاکم تته که سر راه گرفته بر دوی ساند تا مع کربا
از تنگنای ضیق تو سحر کرید میرزا اگر چه از دل بگشته بود اما با بساط هر قدر نموده پیشین خود بیرون
فرستادند و در روان شدن بر سبزه خیا خام تعلل و احوال منمود درین اثنا حضرت جهانباز
شیخ عبد الغفور را که از نسل مشایخ ترکستان بود آن حضرت او را یکی از میرزا لا خود خسته بود
فرستادند که اتمام نموده میرزا را برود و در این مسعود حین آنجه گفته مصرع
کمین به که تو میروی ترکستانست به کج روی کرده بر عکس مد عاجندان سنجنا نایسته
خاطر نشان میرزای کوتاه بین کرد که اگر کاطن هر میرزا نیز خلل تمام راه یافت و پیشخانه را که بیرون
فرستاده بود بر گردانید و غدرهای نامواجه گفته فرستاد و چون حضرت جهانبازانی شد که

روزی که تمام جهان بر سر ناب زکارتیت و تنگی مع کربا قبال از انداز میگز و توقف در حوالی قاصد
وقت نمیده بتاریخ هفدهم ذی القعدة بجانب بکوار توجه فرمودند در خلال این حال یار اعمال
نامرضیه آن بود که با خواهر حاکم تته کندم دهاک از زمین داران دولت خوانده بودند و در گشتی بهم
و غیر آن دولتیو احیها بمو کب عالم نموده بودند گرفته پیش حاکم تته فرستاد آن حق ناشناس
آنها را بجزیره توفیق این خدمت بقتل رسانید و آنحضرت این عمل ناشایسته و و صندیل انرا
کند ازنده نموده در مقام مدارا بودند که شاید بر صحیفه اعمال رقم شبانی کشیده در مقام بزرگ
در آمد چون آیات عاکر جود و لطفی رسید یار کار ناصر میرزا بحقیقت خود بقصد رود و معالی شوی
گشت آنحضرت از شنیدن این خبر فر الفور بدولت اقبال سوار شدند و ششم بیک از زمینداران
خبر اندیش میرزا بود ازین حرکت شنید که گاهی افیته خود را بر سرعت میرزا رسانید و جلوس میرزا
بعنف گرفته تاب او انواع سرزنش و کنویش کرد و تلخ و درشت گفت که مگر راه درسم مروت
و شرم و آداب ادب از زرم اعلم یافت و چنین سبکسری کرد و با و الی نعمت خود بربری
نمودن در کدام مذهب ملت و کدام قانون عقیقه و حکمت داشت شعریکوشی زوان سپید
کا انداز کار خود که در راه بر پایه قدر خویش نیایم که بر سر آسمان کینه جای
هر مرد که شعریکوشی نمیداشت با بر خود ز سر چه در جهن کاشت نامر سال این سخن از هوش
افرا گفتم میرزا را بیدر لهر را آور دو درین اثنا جمع کثیر پیش قلم حسین سلطان را بی حقیقت پیش گفته
از آنحضرت جدا شدند و بجانب یار کار ناصر میرزا آمدند چون بمقتضای عرض حکمت الهی و قایل مصلحت
ازلی که در ضمن هر امر ادبی چندین ایستاد و سر انجام هر باید در دیار ساند نقش مراد نقشست و عیار
جوهر نامر و مردم گرفت آمد و بی خلاصه شکر و بید و می ارد را بی خردی قبر و نامر اعدای
روز کار مشاهده اعلت و خوشه تند که در لباس تجرد و تقیر قدم شوق در بادیه سروان اهدا
رسد و جلوه کعبه مراد و سر رشته دامن مقصود بدست آرند اما که کج عثر کر میسند و زاویه فراغی
اخو ازین اختیار کنند این جهانباز سید جهانیا بر فریب بکار داشتند جمع از همراهان خبر اندیش
در شدت و رخا لازم رکاب دولت و مفتان عنان یافت بودند بکاح و زرام درخواست
ترک این اراده نموده بغرض قصد سسانیدند که مصلحت در انست که در اینو لاسایه بهای دولت
بر سر ولایت مالدیوانداخته نفسی ساست کنند که بارها عارض عبودیت فرستاده بند کزده است
و شکر سانا دارد و وظایر آنست که وقت لغیمت شمر و در رکاب دولت بود مصدر خدات پسندید

کرد و بتدریج آنکه مکنون مأمول خاطر دولت خواهانست صورت وقوع باید حضرت جهانبانی حواله
ارباب اخلاص انگاه داشته با تصوب توجه فرمودند و منشور عنایت متضمن نصایح دولت
مصحوب بر ایتم الشکاق بیا دکان ناصر منظر فرستادند که شاید بر افعال شایسته خود
گشته ملک نعمت پیوده باشند و از این تفاوت باز آمده اختیار سعادت موافقت نماید
و در آن فرمان عطف نشان این بیت مرقده کلک عنایت بود بیت از جوار چشم جوارح در کمال
سوخته خیزد شوی همدم داغ و در آن به میرای عنوده عقل چون بخت بیدارند از این بخت
در مزاج او کارگر نباشد بنگارم طمع طریق بوفانی اختیار کرده در حدود و لهر تقاعد نمود و حضرت
جهانبانی بخت بیکم محرم نه صد و چهل و نه بجانب اجنه حضرت فرمودند و اینجا سجده بر بروج الاود
بجانب الی و عثمان غنیمت العطف دادند و در چهاردهم این ماه بقلعه دیو زول نزول اقبال
فرمودند و در بیستم ساخت واصل بود بر ضرب سرافات رفعت اعتصام شد و مقدم بر بروج الاود
در روز اول کروی یکایک الفاق نزول افتاد و در شانزدهم در بیننا مجلس قدسی از کوه غرر باله بود
منه بود و سخن که لایق آداب خرم باشد بوقف عرض می رسانید و پیوسته مضمون احیاء که پیشتر
دولت است آگاه میسازد تا آنکه میسر میسر که از یوم شریفان سر آمد حکم علی پیش مالیه شرافت
و بر مکنونات ضمیر و منویات خاطر اطلاع یافته معاودت نمود و بعضی اقداس رسانیدند که چند
معدومات اخلاص نمید میداد تا ظاهر آنست که بر تو صدق داشته باشد چون ایت اقبال نزدیک
بولایت او رسید شکبای نگور که از معتدله ناله بود و بعنوا اسودا گرام در اردوی محلی رسید
که انبار در مقام جست و جور خریداری در آمد چنانچه از اوضاع ادوی خیر است تمام نمیشد حضرت
فرمودند که این شری خاطر نشان کند که امثال این جوهر گران بجهت خریدن بهم نرسد با خود بیشتر
ابزار بدست داشت که را چنان آردی و الا انضمام یافته باشد تا بغایت پاؤس و الا میسر شود و با چنانکه
این امر و اندیشه مندر تر شد و در دریافت میسر شد و باز از روز خرم و احتیاط که دام کار فرار
بان است علم مخصوص در هنگام فرستادن سستی بایل سوئی فرستادند که بسیار عت خود را اینجا رساند
و آنچه بفرود فرستاد در یاد عرض داشت تا که کمال خوشنیت نباشد با شرافت معهود اعلام نماید شرافت
فاو و فاق مالیه بود که فرستاده هر پنج انگشت با هم گیر دو علامت خلاف اتفاق آنکه انگشت حضرت
بگیر دو موکب عالی از قضیه پیسودی که درسی کروی بود و پیور که مولد موطن بودیت و در سنه زکلی گشته
بکنار کول جوکی نزول اقبال فرموده بود که قاصد رایل سوئی رسید و انگشت حضرت گرفت

و از این اشارت کشف حقیقت شد و عاقبت بصر نیز انجا امید که اندیشه این سید بخت تیر نکا
مک و عذر است و جمع کثیر را بعنوا استقبال نخبین کرده خیال طالع در سر و در آن حضرت عیان
غنیمت بصوب بجهت بود و منعطف گردانیدند اگر چه کروی از مردم برین اند که مالد بود و در
حال در مقام خیر اندیشی و خدمتکاری آخر بواسطه اطلاع بر بیانی سیاه و قلیت لشکر انگشت
اصلی بر گشت یا بواسطه مواعید خدای آمیز شرف و ملاحظه استبدالی او بسبب تحذیر او از اوقات
و حضرت بر هر تقدیر خواه هدایت سعادت از دست داده ورق گردانید جمع اتفاق از آنکه
از سبب آنما ختم اظهار بندگی نمودن و عیاض عبودیت فرستادن بکمال متنی بر زبان شوق
بود القصد چون در آن هنگام چون آریان نگار خانه تقدیر در رایش کار دیگر بود و دیگر کار
پیش گرفته میشد بنظم نمرانجا امید و از هر جا که خبرت و نیکی امید بود شرافت و بدر بطور آمد
و چون در اندودی این سیاه ناسر و بجهت تجربه رسید و این در دست در پیشگاه خاطر مستحسن
ظهور یافت و در یکی یکایک از منعم خود و جمع دیگر از ملازمان موکب مستحسن حکم شد که بیشتر فرشته
بدان ایشان گرفت گذارند که بار و در معیای جرات محف دست اضرار رسانند
و همچنین ملاحظه کرده آمده و محذرات باشد و اگر قیاس باشد و سستی هم نمایند و آنحضرت با خود
از جان بسیاران حقیقت گردا و محذرات سرافات غضب و ان شد و از بسیاران
ظفر بیکر شیخ علی بیک طایر و ترسون بیک ولد با جلا بر و فضل بیک جمع دیگر بود و دیگر محرم
ایشان تا به بیست نفر میکشد و دیگر بعضی از غلامان خاص و شکر در پیشگاه و کایش در طبقه اهل
سعادت ملائح الدین و مولانا جانم در رکاب حضرت قیاب حاضر بودند چون موکب عالی بکمال
گذشته بسایم رسید و حواری مردم مالدی بودند و امرای که بدفع این مردم واقع شدند
آن حضرت که کوه شکوه جهانبانی عت بودند پایشات در دامن بکین و وفار آورده با عقل خداداد
و خود و مادر و رجوع فرمودند و اکثر از غالیف سپاده ساخته اسبای ایشان بمردم جنگی و از هیچ
ترقیب داده و بوقین آوردند شیخ بیک با سه چهار دیگر از برادران حقیقت اسبای ایشان
بر فوج مخالف که در تنگ انشکی در آمده بودند تا حنت تا حتن بیا بود و برداشتن بمان جمع کثیر
از مخالفان بقبل رسیدند و بنا بر این در اولیای دولت ظفر یافتند و حضرت جهانبانی بفرمود
در اسم شکر متوجه خود و جهانبانی در غوغا و جهانبانی در حلقه و در موضع مورد موکب عالی شدند و در برین منزل
او که راه کم کرده بودند و از راه ارجیف مجروح خاطر شده سعادت ملازمت در یافتند و موکب

عالم شده درین منزل امر که راه کم کرده بودند و از راه اراجیف مجروح خاطر شده سعادت ملازمت
در یافته کرد و مکتوب و الامار و توبیخ چشم جمال خود ساختند راسی جلیله که راسی لومکرن نام داشت
از بی دولتی در مقام بدنه فرستاد و کول آب را محافظت کرد و مکتوب بادشاهی که محتاجی
و از باده سراسرین هر حلقه خاک سیده بود و از بی آب در از آب شد بیشتران پیشه حقیقت
بیش آمده و دست بر در نمود و آن گروه بر شکوه را شکست دادند و با نجاست فرمودند
حصار فیض انحصار امر کوت کشند و هم جادوی اللو را بعد از عسرت حیثیت و تنگ آب با حصن
حصین که مطلع نیز جلای مخزن کوهر اقبال است شرف نزول از از داشتند حاکم قلعه که
نابرسا دام داشت قدم عالم را بر پایه افتخار دولت خود دانسته خدمات سندیده به مقدم رسانند
و ابرکات و جود اقدس حضرت شاهنشاه که حیرت افرا دیده روزمانه گشت آنست که در مقام
سعادت بخش که حضرت مریم مکان فرزان کانه در کارخانه نکون عالم بودند روزی که در جوار در آمده کم
گرفتند و بدین میل اقدس بان رسید در آن محراب فی آب و دانه نشانی غله بدشواری بهم رسانند و گاه
مقدس حیران نماندند که ناگاه شخص این پراز جواری بغیر و ختن آورد و چون او را در بارگاه مقدس خاطر
ساخته در مقام بر آوردن ششمن مانا که از میان آن طرف انار کلام سیراب بد آمد و موجیست
و انب گشت و همان در حیرت فرو شده حمل بر کرامات نمودند و چند روزی در آن هرز زمین گذشت
افتاد و در اینجا نزدی یکس خان جمعه دیگر که و مال مفاد و اسباب ایشان را که همه بدو ابرقین
بهم رسانیده بودند و چنین عسرت تنگی شدت از آنحضرت با وجود اطمینان طلب و برنج میدادند
باتفاق را بر امر کوت که میزدند و آنحضرت آنکمال مروت و غنوت و از غایت محرابانی و انصاف بعضی اموال
ایشان بجهت مدد و خرج ملازمار کاب بضرعت اعتصام برداشته قیمت فرمودند و اکثران اینها سست
سگ حوصله باز و اسیر شدند از یمن بر کات فات قدس سره است حضرت شاهنشاه ظل آلهم کردن اینهای مانه
در قبه اهل روزگار در قید یکت دارادت و اخلاص آمده است که در آن روزگار امر اعطام و امنای کبار
باو بی درجه اخلاص شرف بودند و در مال که از برکات عنایت صاحب هم رسانیده بودند و چنین
وقت احتیاج خست نمودند و امر و زحمات آن دور است اما کان بارگاه عبودیت را در صفحان بسیار
شوق عوج بر اعلی مدارج کمال خلاصت اگر چه در مقام خطاب و عنایت تکلیف حال در کارگاه
و مقبران باید و زندگانی از دفع کم قرون و دهور این بگزیده از برای انتظام احوال جهان و جهانیا
برسند رافت و سیر خلافت سر بلند دارد و چون حضرت جهان بانی را داعیه پیش رفتن در زمان

صاحب نگار داشت و وقت ظهور صاحب زمین زمان نزدیک رسیده بود بملک خط اختیار سعادت
آنان که رجب نصد و چهل و نه بود و حضرت میریم مکار با بعضی از جانبداران
در آن چهار سعادت اساسی بجا نداشتند و چون سپرده دولت و اقبال بیشتر نصبت فرمود
درین هنگام که چشم امید داشتیم انتظار باز بود بر ما امید بر روی در کار قرار گرفت
ولایت حضرت شامکشانی ظل المهر روی نموده در شب یکشنبه پنجم رجب نصد و چهل و نه آن نور
پروردگار ظهور کردارش یافت از بطریق کون بعالم ظهور آمد تا همه غلبه جهانیا بشاود
انجام و دل حضرت جهانیا که آینه زده کلف بود میریم آسایش یابد و آشوبخانه صورت نظام کبر و
تفرقه را ره مغیر جمعیت گردید لفظ را کیمان قوت از تماشای فعل کام و باشند مستظر ان ملک
و معنی کامیاب گردید و را صاحب بیدارید انصاف بپذیرد و برهان شود و تیسرا دوست و انکارده عدا
پادشاه استین باشد عطف و با جوهر شناس خروید بن بایند کرد و المنة بعد که در شب یکشنبه
سحر جمعیت ظاهر ساطع شد و شام اندوه را صلح شادی طلوع نمود و از دور آسمانیا بناید و بر کما
رزمیان پیدا گشت و چون این بارقه طلعت سوز و لامعه کیتی افروز را آسمان حسن دران کل زمین
پرورده کشانی نموده فرود رسانیا تیز روبرو رسانیا این نوید سعادت مشتاقند که در انتظار که
چشم دور بین حضرت جهانیا فی ظهور لایحه غیب بکران بود ازین مژده جانچشکل دل نزار کرد
سجدهات شکر پروردگار که در خاستش نامادی کل او سگتخاند و در تخی سترنگامی هزاران کام
در کنایه بجا آورد و درون پر و چون چشمش با و ترتیب داده بنشاید راحتند و وضع و شرف
و غنی و فقیر و خود و بزرگ دست شوق افشا و پام عشرت کویا دران چشم عاقل اقبال کما هبانی الطاف
بکران شرف افتخار یافتند و شرح این چشم عاقل که عید آسمان و نور روز روزگار بود و وصول همدست
حضرت شاهنشاهی بگوشت و لاله حضرت جهانیا فی و بعضی سوانح دیگر که لیاقت طغیان این منشور سعادت
و عنوانی این امثال اقبال داشت در ابتدا این کتاب عالی خطاب اندراج یافته چه از رنگ معنوی
در نگارش بدایع و اراوات و شرف واقعات و جلال فتوحات حضرت شاهنشاهی
انتظام مر باید از ابتدای شرف ولادت اقدس هر چه غیر این گاشته قلم نیار کرد و تقریبی است
و سیرانی سخن و چون معمر بران باعث المنة شد که احوال کرام این سلسله ابد اختصاص نام نهم
تا این دم بطریق بطریق اجمال گذارش مر باید و نامیر و نقاب از جبهه نقضیل میکشاید
القصة را اینجا که عنصر مقدس حضرت جهانیا فی جنت اشیا فی جهان مروت و فوت بود

برای خاطر اصحاب اخلاص ادا تبحر در امور موقوف داشته و نظام عالم تعلق را که وجود مستطین مخصوص
این معنی است در نظر در بین آورده متوجه ولایت ابد بود و مال و دوسیرت قدر این دولت میدار که
نحوای بتوان بدست ناخته آنچه ناشایست پیش آنکه از زبان ایشان بسیار آن بارگاه است
متوجه شدند که شاید حکام اینجای خواب غفلت بیدار گشته اند که گشته اند چندی
جهان از این بینمناوال نبود و حال بحسب تقدیر صورت معاودت اتفاق افتاد چون مکر علی
نزدیک با خود و در سید معلوم شد که از غوینان در قصبه چون انبوه شده اراده مقابله و محاربه دارند
حضرت جهانبانی شیخ علی بیگ جلایر که با علم و اخلاص و مودتی از زمان ارتقاء دولت
دولت جهانگیر حضرت صاحبقران علم استیاری فرا داشت با جمعی اردوگران و دلاوران پیش
فرستاد و خود بدولت متعاقب نمشت فرمودند چون پشت شیخ علی بیگ بمقصد
قوی بود و در هر معرکه ببرد و نه تنها و مانند کس و اوجلاوت داده در کم فرستاده و نه تنها
متفرق و منظم ساختن یا شریح صغیر مشرق تیغ و افق کان برد میدوید خورشید اقبال ظلمت
سوزان عرصه عبرت شد و ساخت قصبه چون مخیم موبک عاکر گشت و درین قصبه رفیع عتبه در و در
هجوم عنت حضرت مریم مکانی و محمد عظمیت حضرت شامشاه از خصار ارموت که مولد ایشان
بود بسعادت اقبال و اتفاق افتاد و چنانچه تفصیل این طرز عتبه کلام شد و چون این معرکه و بر کباب
آب سبزه واقع شده و در کشت و حقایق و انحصار و لطافت فوکه و انبار در بلاد مستقیم
داشته و بعضی مصباح دیگر نیز ضمیمه آن شده بود و چندگاه در ظاهر قصبه در میان استانی طبع
اقامت اتفاق افتاد و در آن طرف جوانب پیوسته با از غوینان جنگ میشد و آنچه گوییم
درست می یافتند و شیخ تاج الدین را که از منظر آن حضرت جهانبانی نموده درین ایام بدرجه شهادت
روز شیخ علی بیگ جلایر ترویج یکسان جمع ساختن تا صیغنی نامور شده بود و در ظاهر و کبری
و جمع کثیر بر ایشان برخاستند و ترویج یکسان در جنگ ساهد نمود شیخ علی بیگ ثبات قدم در دید
در آن عرصه رزم که با بزم شیر مردان بود شکفته روی شربت شهادت انجانی خفاط مقتدی
حضرت جهانبانی از واقعه چنین مخلص بغایت مجروح شد و بعضی امور دیگر در میان آمد لاجرم دل از
بکر سر ساخته اراده توجیه بجانب هند با رسم ساختند و در خلا این ایام مفتوح محرم مقصد و پنجایران
از حدود کجرات تنها خود را بیایه سر مقتدر بسیار اندر می رجواحت خاطر انرف نهاد و در موجب
دافت گشت و از غایب که چون مشارالیه بمکر اقبال سید اول گذشتن بر جنگ گاه و پیش آنکه

سعادت ملازمت در یابد و بر مردم ظاهر شود خود را آماده جنگ ساخته مردانه کار را کرد و چنانچه سباه
نصرت قرین متحیر ماندند که همانا از جنود غیبی است چون خطا هر شد که پیران است غیر نواز استگاه
مصاف نصرت بر خاست و باعث مسرت خاطر حضرت جهانبانی گشت این تقرب چند روزی
در آن کل زمین توقف می نمود و محال از احوال پیرانان که در قصبه نامرضیه قیوم جانب بیا
کرده سبیل رویافت و در اجبه ترسین که از زمین در آن معتبران سز زمین بود در قصبه کینور
التجار و مدنی در حمایت او بود و چون این خبر بشیر خان رسید کس فرستاده طلب داشت
را چه پیچاره شده جان را پیش او فرستاد و در راه مالوه باور سیده در اول مجلس شریخان
دید و در طلب خاطر سخنان فریبت ده گفت و در میان سخنان اطمینان نمود که هر که اخلاص
دارد و خطا نمیکند پیرانان در جواب گفت چنین است هر که اخلاص دارد و خطا نخواهد کرد
و از نزدیک پیرانان پیرانان را که بقرار با اتفاق ابوالقاسم حاکم الیاء قرار نموده روی
کجرات شد و در راه پیرانان را که کجرات می آمد گاه گشته کسی فرستاد و ابوالقاسم را که
دیده نمودی است گرفت پیرانان از نیک ذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من پیرانان
ابوالقاسم مردمی بجا آورده گفت این ملازم نیست که فدای من بخوابد شود زنجار دست
ازین باز دارد و همان معاملة که مصرع مرا بگذارد و دست یار من که در میان بود پیرانان طریق
نجات یافته کجرات پیش سلطان محمود رفت ابوالقاسم را که پیش شیرخان آوردند از ناشناسی
از معین مروت را بشهادت رسانید و بارها شیرخان میگفت که همان زمان که پیرانان
در آن مجلس گفت که هر اخلاص که دارد خطا نمیکند فهمیده بودیم که با منباز و دو سلطان
محمود کجراتی نیز هر چند تکلیف بود که پیرانان قبول نمود و رخصت سفر حجاز گرفته به
بندر سوت آمد و از آنجا بولایت هر دو ارشد شافت و از آنجا نیز بار صاحب خود را
جهانبانی در قصبه چون سید سر بلند گشت ظهور حارق عادت از حضرت شامشاه
عنوان کرامات و دیاجه مقامات تواند بود در ماه شرف ولادت بر منجی علم
ایزدی که لوح محفوظ اصل و بدست چنان شافتاده که چون چهار آدم را افراد کائنات
در جلوه گاه صورت و معنی تاج امتیاز بر تارک کر متشن نه منند از مبادی سعادت
ولادت آن جلیل الشان بوارق حالات و خوارق عادات از مطایبی احوالش بر تو ظهور
یابد پیرانان از آن منعم غیب باشد بیابان بلند طنطنه علوم مدارج قدس کوشش هوش نمایان

رساند و با طلب این معنی سعادت فرای جهان بنگارد و از بدایع مصداق این حال است درین زمان که
مفت ماه تمام از ولادت حضرت شاهنشاهی گذشته و بدولت اقبال قدم نهاده و در ماه ششم
از آن حضرت در نزد شاه کاما سر که بر تو با شریح دولت داشت عفت عقاب جمعی که با و به باغ قضا
شیرید و از آنجا رفت عصمت قبا با هم آمده جمع دیگر از روی خاطر داشت و از آنکه بعضی
ایشان از جهان بانی جنت آشیانی رسانیده بودند که کوچ میر غنوی می کنند که حضرت
شاهزاده عالمیان غیر از او شیر دیگر میسر می نمایند بغایت لشک بود و درین افتاد فقر که کس
حاضر نبود آنحضرت خلوت دید که گشتند و زبان کرمت خود بیاتسلطی خاطر مخزون جمعی که بخود
گشودند و فرمودند که خاطر خوش دار که بگرسمان خلافت در کمار تو قرار خواهد گرفت و شب آنروز
تر افرو شد و از خواب بیدار شد و در بخار این از نا آسکارا گشتی فرین اسرار قدرت آنوقت شربت
نذی که چسبتهای غیر و مصلحتهای کلی در ضمن این مندرج است چه آنکه میگفتیم این
جانش عظیم در سکنت آورد و عقده اندوه بیکبار از دل من گشوده گشت و این را که در کفایت
چنان نور بود که فی حسانت جفا فیض کسری بی مشارکت و منازعت دیگر از درگاه جنت
حواله من شد انشراح خاطر یکی بعد و صد هزار انجا میزد و روز بروز ابواب فرح و نشاط بر روی
روزگارم گشوده میگشت و بشکر این نعمت عظمی قیام نموده از دل جان بخدایت متوجه شدم و
دولت و بهمانی من بر آورد و این از سر بختیچان میباشتم تا آنکه نوخت دولت از ملک
گشور کشایی گشته روزی از عرصه دلی بشکار حواله قصیده بام شیر فایز برده بودند و از بخار بغایت
بزرگ مهیب همراه پیدا شد که تهور دل از جا رفته بود و آنحضرت دین مرتبه اعجاز موسر ظاهر شده
بی اندیشه که بخاطر طاعت نذیر بیضا نموده متوجه داشتند و بشارت غیبی را براند و دم بدست ایشان
زبون ساختند محمد خا برادر میرزا عزیز که کلماتش خود این آیت میباشد هر روز در سجده ای که در
در آنوقت آن از سر بسته و سر پوشیده که خوبه و ششیده بود و بفرزند از چند خود در میان آورد
و گفت آنحضرت که در صغیر آن عجب را نموده در کبر سن این کرمیت نماید بدین نیست چه عجز را
و قیست و سر قولی نامحل این از سر بسته که تا غایت بزرگ نیاورده بودم سبب آن بود که هر که
میگفتیم و در میگردد و بیکدیگر عیان بسجافت عقل و نسبت میگیرند و پوششی این سخن در کلام
مرام آنحضرت می نمود و نیز از اطمینان آن حضرت نبود اکنون فرزند من چون این سخن بگویم
ششیدم لب بافتن آن را گشودم که آن نشان خرد سالی بود و این کار کلاه سالی ای فرزند مرا

از آن منظر که با ت این علما و مقامات بدین نیست و جامع این شکر فایده ابو الفاضل این دو قصه که
از مردم ششیده بود اما از آن عفت تاب بی واسطه نیز استماع نمود و آنچه را تم از کمال
قدسی حارق عادی ازین نور پرور و اظهر چشم خود دیده است و نظر اندیشه خود و بنجیده از انداز
بشیر و حوصله انسانی پس و نیست که احق آنچیز از والده ماجده میرزا عزیز که منقول شد حیرت بخش
اصحاب ظاهر است آنچه میسر نشاید و نمود غیر از اقرار باب باطن توجیه موبک حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و از آنجا و سفر حجاز گردیدن و امنک عراق کشیدن
از اوت از و مشیت اظهر برین فته که یادشای خلعت و الامی و تلس بطراز خلود و بقامت
و توایم بر عفت و ساطعتش بقواعد ارکان ارکان ستم را و استقامت و مغرور گردیدند
بعضی طوارق انقلاب و سواخ انصاف انتمایش راه او می آرند و فی الحقیقه آن نمودند
بی بود و عقده است عاقبت محمود که کوه نظر آن از اسباب منقصت داشته در خیر اعتبار
فر در آید و بلند بینا خال رخسار دولت است نشاند و دفع عین کمال منیسانند و بختند
آنچه ناملاک طبع پیش آید از از ششم کمال میباشند دولت خسروان دین و دنیا خود داشته
بکریان اندوه فرمود و رجعت کو که سر از آن مفت اقلیم افلاک نموده و اریست ازین حال
و تمثالیت ازین نقش چندان آفتاب عالم تاب از ابرو و غبار از نظر نهان کرد و حقیقت آن
برده بینش نیست که در چشم جهانبان فرو شده میشود و منقصیتی آن نگاه علم میرزا با جو
نظر هر سبب جفا میشود و تند باد سطوت الهی غبار را سرگردان ساخته بخاک سیاهی نشاند
و نیز حدیث طلوع و غروب نیز اعظم را بر لیسیت مشعل در دست چه سبب و حال که آن کجای
در مشرق است همان نسبت و حالت در امتق مغرب حاصل و بها که در حین سمت از کس نوال
نصف النهار است در نقص کمال همان حال در و تدبیر ربع نصف الدلیل متقن و این تفاوت نسبت باینان
خاکي نژاد و ساکنان کشتی کل تخلیست و الا در و جلا او از آن مقدس ترست که اندیشه ابریا
نقص بر ایمن آن تو اندکشت بنا برین بقدرات هر که بصاحب دلتان تاجدار و از صاحب کمال
بداند بشیر و در انجام کار بکمال اعمال خویش گرفت را بد و در صاعقت و جود سبب اعظم باشد
و در آیت این حال واقعه غیرت اقرار حضرت جهانبان جنت آشیانیست که اندک فرصتی دانه
اقبال آنحضرت که غبار آلود حوادث بود و بر حشر و فضائل ششست و شویافت جمیع کافر نعمت
بنسری نبات و اعجاز خود رسیدند و خرم عمر و دولت ایشان برق قهر الهی سوخته و در نشان

و نشان مستی این بدو نشان از صفی روزگار سترده گشت چنانچه مصاحب متعجب و عس و موارد
 مطالع میرجای بتوافق ترتیب زمانی و تبتیق مکانی گذارش می باید و با جمله چون حضرت
 جهانبانی جنت شیبانی را باطن قدسی مطاف هزار طرز دنیا را پدیدار آفریده گشته
 و از ولایت سند توجه عاقل بر خاسته بخاطر اقدس سید که حکم تته صلیکونه فرموده تقدیر
 نهضت فرماید و چون موکب دالایا رخسید حضرت شام نشانی با جمعی از خاصان و کار
 بحفظ این در سپرده قدم در شاه راه تجرید و تقیر نمایند و بار تقاد مصاعد شوق و شغف هموار
 اوج عشق را زیر پر بال همت گیرند و چنانچه بطواف قبله دل مشرف شده فیض منور یافته
 اند محفل کعبه کل نیز برده صورت بمعنی متحد سازند و همچنانکه بخار خانه باطن به انجام یافته صورت
 که ظاهر را تیرا رایش دهند تا این معنی بخش تالیف قلوب شود و موجب هدایت حقیقی شاه
 لوحان صورت پرست گردد و درین اندیشه بودند که حاکم تته این معنی را دریافته سعادت خود
 و الهنت و عرصه داشت صلح فرستاد چون آنحضرت شاه بار بلند پرواز همت بصید غنای کتب
 بود نظر دور بر این صید هم مختصر باز آمده بر شتابانند اقتاده صورت التماس و معروض قبول اقبال
 از غنای کار بر ایشان تنگ شده بودند از زده صلح کلاه نشانی بر فلک انداختند و آن معنی را
 نهایت طلب الهی و نعمت غیر مترقب شناختند و بنشانی فرزانان فرستادند و انواع
 معذرتها خواستند آنحضرت بدولت سعادت به فتم ربیع الاخر سال ۸۰۰ کور از قصبه چون
 بصوب قصبه بار از راه سیوم توجه فرمودند میرزا عسکر خبر توجه موکب پادشاهی شنیدند
 بفرمود میرزا کامران بدعلی خود است حکام قلع نموده با جمعی شریک نشینان درست متوجه اردو
 معالی شد که پامی مری سعادت رفته دستگیر کردند درین اثنا امیر اله دوست که از فضل
 عصر بود و چند گاه و کالت میرزا کامران با دو تفویض داشت و شیخ عبدالوهاب از اولاد شیخ
 از جانب میرزا کامران بجهت خواستگاری دختر شایسته حسین بیگ ارغون میرفته اند خبر میرزا
 عالم شنیده در قلع سیوم محض شد حضرت جهانبانی میر اله دوست امثال عالم فرستاد
 طلب فرمودند و او را در سعادت و فرمان شرف ملازمت اختیار کرده عذر آورد که اهل قلع میرزا
 نمیکند از آن چون حضرت عالی مجد و شاکر ارفند به فریب به فرسخ تیرول فرمودند و اهل
 الدین بیگ که از اعقاب میرزا کامران بود و جایگزینان حدود داشت بر نایب میرزا که داشته
 بود و کس از ملاز پادشاهی را که پیشتر به چندی رسیدند و شکری کردند یکی از آن کوکب حضرت

یافتند از جنگ آن مردم خلاص شده حقیقت آن بدایتش که از قرین احوال دریافته و از
 زبان آنجماعت شنیدند بود آمده بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی کافر معتر کرده
 این گروه دانسته بمقتضای صلاح وقت رفتن قصبه را بر طرف ساختند و بجای تنگ
 عنان عنایت معطف فرمودند و باینده محمد و یسعی حضرت گرفته بقتل بار متوجه قصبه
 منشور عنایت بخط قدس منوط خود بمیرزا عسکری مصدر باین عبارت که برادر کم مهری
 ارادت معلوم نمایند نوشته بواعظ و نصایح اکابر بخشیدند اما گوش حق نشنیدند و دان
 و نام درست فهم گنج آن نصیحتها می نداشتند و انگاشته بیشتر از بیشتر در مقام اقدام
 شد قاسم حسین سلطان محمد قاسم خان و جمعی دیگر از ملازما عسکری میرزا از رفتن او منع کردند
 مبادا درین صورت مضطر شوند از فرط ضرورت بجانب عراق توجه فرمایند و حوادث عظمی
 دهد و ابانچه جمیع از اشرار بعضی از سجنای خوش آمد خانه بر انداز که بطایه صورت دارد و بطن
 خبر خرابی و ویرانی بفرزاید گفته میرزا را بر دایره خط مصمم ساختند صبح آنروز که شام دوازده
 بود میرزا بجای اقل سده متوجه سمنگ شد یک دو کرده راه رفته از ملازما خود پرسید که این راه
 دیده است چندی در او زبک نوکر قاسم حسین سلطان بود و درین آمدن نوکری میرزا اختیار کرده
 و گفت این راه من بواقع میباید و مکر آمد و شد کرده ام میرزا جواب داد که راست میگوید و اگر
 اینچنین بوده است او را فرمودند که پیشتر میرفته باشی و راه سر کنی او اظهار کرد که با یوزن نیست
 میرزا بجانب تسون لاس که یک از ملازما او بود اشارت کرد که اسب خود را باده بعد از اقل کار خود
 بدو بفرستد اسب را چسبی حبس کرد که سابقا در هندوستان در مسلک ملازما پادشاهی
 مسلک شده بوده بر بنمونی سعادت از آنجا پاره پشته آمده جلوه ریز خود را بجای در پیرامون
 پرده کشای حقیقت حال شد پیرامون اتفاق او در ملازمت حضرت جهانبانی آمده از عزم دور
 ان حق ناشناس گاه ساخت آنحضرت کسان پیش تندی میخان و بعضی ملازمان دیگر فرستاد
 که اسیر چند فرستند آن تنگ چنانچه فرمودند از آن دولت متقاعد گشته بمانند و آن حضرت
 خواستند که خود بدولت سوار شده آنها را آداب کنند و سوار کرد و در کنارشان بنشیند
 پیرامون بموقف عرض رسانید که وقت تنگ شده فرصت توقف بر میرزا کافر نعمت
 بفرزید و خواه فرموده خود بدولت متوجه اراده خود تواند التماس و مسموع آمده آنحضرت
 با معبودی از محاصران بسیار راه راست پیش گرفتند و اراده قصبه را کابل خاطر اقدس

از سواد و ادب و فرسخ و سواد
 و نقل کرده اند و سواد

بامتنک حجاز متوجه عراق شدند و میان نور دراه فراق شدند و حاجه معظمه مذکور کوکلتا بن میر
 غنوز و حاجه غنیزه ناظر احکام فرمودند که حضرت شامشاهی در ممد حمایت و کرامت
 الهی است غبار آسیمی بر او من قبالتش میرسد بطوری که باشد بود و غت حضرت مرگ
 بموکتب علمای سنانند این معادتمندان کرم شتافته خدمت پسندیده بجای آوردند قدری
 طی شده که شب تیره تر از دل کافر نعمت حق شناس روی نموده پیر افغان بموقف عرض رسانید
 که حقیقت محبت زرد و آسب که میرزا عسکر دارد و بر ضمیر انور لایحجب در بنوقت میرزا بخاطر جود
 از سیده باد و سید یسینده خود در ضمیر شسته تقصیل و اشتباه روی معلامی بنیدلانی
 دولت آنست که بکینه بغایت اطمینان کرده خود را ناگهانی بر سر آن قلعه حمیه رسد و کار
 بسیاریم هرگاه میرزا از میان رفت کلان او همه ملک پرورد این درگاهند که نر آمده ملازمت
 اختیار میکنند آنحضرت از دور حساب معامل این کفکاش را تحسین نمودند و از آن طبعی
 اندیشی کرد این داعیه گشته فرمودند اکنون و بره غت کفاده ایم و در از پیش گرفته ایم فتح
 آن نسکیم محمد آنحضرت شامشاهی در پناه حضرت ذوالجلال که دافع آفات و رافع مخافات است
 سپرده و هدایت از مدبر راه ساخته و چنانچه از رفیق گاه و بیگاه کرده بر تو ستمت بن دولت
 بستند و بار توج در کاب کل آورده قدم پیش نهادند و میرزا عسکر که بایز شته تاه نزدیک
 بمستنک سیده میرزا بواحد صدر را پیشتر شناخت که رفته حضرت جهانبانی را اگر دایره رفتن داشته
 باشد خوف حکایت گناه دارد و در وقت سوار حضرت جهانبانی میرزا میرسد و بخواب
 میرزا بیکار چند ساخته گذارند و باعث توقف شود آنحضرت بتعلیم اطمینان و امید و متوجه
 گرم رفتن میشوند میرزا عسکر متعاقب سیده نشاء و ولد باو انجیر و کجی کشید و مردم خود را
 از دور فرستاد که از دور محافطت نمایند و نگارند که کسی از اردو بجای رود و حقیقت کرد
 جیبی بجای در دران شدن حضرت جهانبانی از میرزا بواحد صدر بتفصیل معلوم کرد و در
 بکشان و سایر ملاز که حقیقت آمده میرزا را دیدند و میرزا همه را مردم معتقد خود سیر و کوه
 اندیشی که از روز بد و عاقبت و خیم بنید شده راه نامرد و بی از روی پیش مسکدر و غتر تیش
 دولت خود میرزد و خود را آماده بلیا و مکه با اسمانی میکرد و از چنانچه بر ملا گویند کان
 اوراق و در کار پوشیده نیست میر غنوی چون آمده میرزا عسکر ملازمت کرد و میرزا گفت
 ما بجهت دیدن پشاه آمده بودیم چرا این راه طول پیش رفتند باز پرسید که میرزا کی اندیشی

حواشی

حضرت شامشاهی میر غنوی گفت در منزل اندیشه گفتند که خوب یک شتر میوه از گانجا ببریم
 و آنم و شتر و خیمه خود یک دو نویسنده بعضی را اسباب که از گانجا و شاهی آورده بودند بنید
 و می نوشت و صورت حال عینیه هم چنان بود که پیر افغان بتقریب صلیب یافته معروض داشتند و در
 آنروز چاشتگاه بلند میرزا ناخنه منزل خود را روی معالی اندر و در دولت خانه حضرت جهان
 نزول نمود جمیع مردم را یک یک از خود و بزرگ کیر اند نزدی یک طاقان آسب و هر که از
 مردم و ملاز که بیوفای مردم حواله کرد و بقت در بار و دو و جمع کثیر را تعین سکنه بملک ساحت
 سید کل از ترور سیکان گرفت و در اندک فرصتی سادش اعمال خود رسید فاشا فاشا انجنان
 گناه را این پادشاه خون تواند شد این طوفان را اگر کردی نه نزل و آتش نام نهند هنوز کفکش
 نزار و نظم اگر بد کنش فرود بر و کاره کاره و ازین آموزد کاره سر انجام را آتش کاره
 جهان کو هر خویش پیدا کنند و بر یک میان موزنقت بر پیداست که چون دست اقبال
 از بر کید گانزال بنگین سلطنت بر آید و قمارک دولت او را بتاراج خلافت بلند کشید
 لوامع آثار و سواطع انوار آن نواره در پیشگاه احوال جلوه دهند و از غایب مشرات غیر و تقال
 آسمانی گردد و درین الانسب حضرت شامشاهی بطهور آید آن بود که چون میرزا عسکری اردوی
 معالی رسید و اعمال شایسته بجای آورد و میر غنوی نامم آغاز حضرت شامشاهی را بر دوش
 عت کمار عاقبت گرفته پیش میرزا هر چند روز توجی جانب آنحضرت که دران هنگام مجموع
 کمالات سال خور دران جهان بود و با وجود خرد و سلا سگفته نشاء و قبض خاطر از نا صیده حال
 آن حضرت هویدا بود میرزا طریق شده گفت سید انیم که فرزند کیست با چگونه سگفته شود
 و بعد از نامم اکثرین میرزا که در کردن و حایل بود و علا کلگون آن نمایان بطریق عادت طفل
 فیانی بلکه بست تیار اقبال است بجانب علاقه برده خواستند بکیرند میرزا در ساعت از کردن
 بر آورده بحضرت شامشاهی وارد و دقیقه شناسا محفل این معمر انتقال بر سعاد نمودند که
 عنقریب محرم دولت و مکنر سلطنت بنام نام آنحضرت شود و از خیمه نکال اهر آب رفته بجوی
 باز آید و از آنجا حضرت شامشاهی موبد بتایید اطمینان یافت میرزا عسکری متوجه وقت شدند
 در قیام و جلوس و نوم و نقطه سواطع بزرگی و فرمانروایی در پیشگاه احوال آنحضرت میدرخشید
 و انوار خدا شناسی از لایحه اطوار و انوار هویدا بود در انوار راه کوکی بجا و در کیه یکی از معبران
 میرزا عسکری بود و نزدیک کجاده حضرت آمد میر غنوی گفت که اگر میرزا را بر من میر حضرت

شمشاهی در حقیقت
 در سکا
 آنحضرت که حج

پادشاه سرسازم برین کور جواب داد گفت که چون چون حضرت پادشاه خود بنزد من آمد
در کمال شهنش بود و تیرنی حکم عا این دیر از من این پادشاه در گفت من غم ملازمت آنحضرت
کرده ام که در چنین ایام شهنشانی لوازم خدمتکار بجای آورم و می خواستم که این خدمت بر تقدیم
رسانم اکنون که این سعادت بر سر آمد از اینسانه شهنشانی از حضرت شهنشانی بهیچیک حضرت
که زانم میر غنوی طب فیه آنحضرت که کلیل سعادت بود و بجهت در داده او را این دولت
سیر بلند ساخت و میر از عسکری حضرت شهنشانی ایچدهم صانع صانع بجهت بهار
آورده و در بالای یک نزدیک خود نشینم بقررت تمام آغا و جیح که آنکه خدمت کامیاب سعادت
ابدی بودند و فاضله نواز قدسی میگردید و میر از آن که کمال اقبال را که در ظل حمایت از دی
نشود کام یافت سادگانیکم که خود سپرده و آن عقما از و نور عقل در لوازم و ممد بانی و مام
خدمت اهتمام مینمود و بطا هر گاه بانی میگردید و بباطن خود را در برابر نور مطهر داشت
روشنی پدید بود و روز بروز بزرگی از چپش نورافرا آن جهت سعادت بیشتر میت هر گاه
الهم موش نماید و در خدات نور پروردایزدی باشد اندیش را و حق او چنین که در خیال
نگردد و از مخالف جز خدمت و موافقت ظهور نیاید چنانچه مشیت از درین هنگام که
عظوفت پدید و رفت مادی که کفصل مهمات بناید بدست و شهنشانی برورش سید
تا و در بین ملک و انانی است محکمه نشود و کوته اندیشا مناده لوح را چنانچه هدایت است
افت و حقیقت گاه بانی ربانی سر دوست و دشمن ظاهر کرد و از زان افدش حضرت
شاهنشاه شهنشاه ام که احوال یک یکی خود را عمل مخصوص در این هنگام که حضرت جهانبان
متوجه عراق شدند و مرا بقصد بار آوردند یک سال و سه ماه بودم بنیک خا طردم روز ما که
والده او بنیچا میر از عسکری معروض داشت که رسم بزرگان است که چون فرزند را در مان کرد
شدن بیای سدید باید رکله با کسی در عرف بجای آنحضرت او اندشت دست مار خویش را
از سر برداشته در هنگام رفتن آن فرزند گرام میرزند چنانچه آن نخل امید بر زمین می آمد
اکنون حضرت جهانبانی شریف اند مناسبت است که این شکوه که بنبره سپند چشم
زخم است شجاعا آری میر از دستار خود گرفته بسوی من آمد احوال من میفرمودند که آن
زدن افتاد و بشخصه میر انجا طراست نیز در شمار رفتن ایام بر این بزرگ بجهت برداشتن موی
موی سر مطاف با حسن اقبال برودن آن رفتن و آن موی سر رفتن بعینه در پیش نظر است کسی که

در مهر ساری دل چراغش افروخته باشند صد مثل آنها و زیاده از آن چه دور نماند چون سرشته
سخن با بنجار رسید بر این سیرانی سخن از بقیه سر گذشت شهنشاه و رفتن میر از حیدر کشمیر و کمال
میر از کمال بکمال رفت و میر از ایندال که بقصد شهنشاهت میاد و کار را حاضر میر را که در بر مخالفت کردم
ماندند تا که برست تا جویا که کسی میرای عبرت است میر و یخت بیدار ز کانی را بجهت یاک
و نیک علم سپری است پویشده ماند که شهنشاه بپایه گذشت تا است که قدم پیش مینهاد و با حیدرین است
بنزد بمل خط تمام میبود و هر سس عظیم داشت که مبادا از این کجانب بجا دران موکب یا فتانی
قدم در میدان کار را رخ داده و انتقام دهند و در غل از بهر نماز او ایچیکار بهیچ بر این جمعی
کثیر را بیشتر روانه ساخته بود و در اختیار جنگایت ملاحظه را می میداشت بعد از چند روز که اتفاق
میر از کمال مخالفت بسیار برادران بر نزدیک و دور بوضوح پیوست ملا مور آمد و از بنجانا خوش
رفت و در بصره و آنحدود روزی حین کس طلب سلطان سارنگ لکرو سلطان آدم که از زمین دران
معتبر آخود و فرست تا چون نعمت پرورده حضرت کیتی شهنشاهت کانی بودند و از دولت این
دو عالم عمر می گمان داشتند حرف را بکوشش شهنشاهت شهنشاهت از اینا بهتیا که از کمال منسوب
گلر است شهنشاهت و جمع کثیر را بر این شهنشاهت فرست تا گلر آن او را و آنکه او را شهنشاهت است
دادند و اتفاقا او را دریند است اتفاقا و بفرودخت رفت شهنشاهت حواس که خود بر این شهنشاهت بود و او را
خود مشورت همه صلاح در آیدند که کار آن کرده که کاهیار محک و زمینها بر قلب اندیشید و بدین
ساخت مناسبت که درین حدود لشکر کران گذشت شد که هم فکر این منصور شده باشند
و هم در حدود ولایت گلر آن بوده دست تاخت و تاراج در آنکند و قلعه سلجق حقیقه انتظام این دو کار است
باید نهاد و ما و ایام این دم از سنگها خود تینک آمده سرگرد کشی فرود آید و کوه داری شهنشاهت
ملکیت و سبع هند و دست ساخت بنا برین صلاحت دید قلعه بهتیا را بنیانها جمع کثیر را گذاشته
بکوج برگشت و با که آمد از انجا بقتل که کو الیاء رفت که میرا و انتقام انجا منضم بود میر چاره رفتی
دید شهنشاهت مقام ضبط و ربط هند و شهنشاهت را سوار بنگاه بجهت قطع قسمت کرد و در
است میان آورده اندکی از تیر بهار سلطان علا الدین را که در تاراج فیروزش تفصیل با است
بعمل آورد و از انجا بر سر بور غل از بهر راز این چند بر رفت و بعد و بهما در دست اجاز
قلعه برادر و سبع فقیهها که و سفیها تیر روز کار را داده خویش از هم گذارند و از انجا آمده بطرح حکام
سکا که طوق مساک صاعده یک و بنا کرده معز بهاری بنگاه که در آره بر واری شد بر سر و آید که از

اجیر و ناکه بسیار از مجال امصار بود که کشیده و کار آخذ و در بفریضه و مناسبت ساختن بنواختن شهر
و از جایگزینی نیکو سازیم و نامهای آن قلاع کلیدها را فرستادند که با جمعی که امشته در میان
ولایت هندیه و در آمد و از آنجا رو به عقبه کاخ آورده ان پانده کرده سا باطهار و شرف
و بقعه از دو در هم مجرم بنصرت بجاه و دو بسطعالتش که خود او فرخته بود از دو راه منظره و با
و تاریخ سوختن آواز آتش مر و یافته بودند اگر چه در کشتن این حصار حصین جانش از چار
دیوار عنصر بر آمد اما قلعه بدست افتاد و پنج سال و ده ماه و سیزده روز بر یک در بود حکومت
هندوستان و بعد از آن جلال خان پسر خرد او هشتم سال روز جانشین پدر شد و اسلام
خام نام بخدا ده ام شاهان بخود بست و او هم در ماسکینگی اعمال از پدر خود گذرانده بود
تسلط این وقت نه برشت خلع مندر در جنب ششمه همه جهان افروز رایت این دولت
ایدی نماند فروغ کر مکان شتاب حکم نمود پی بود داشت حکمت عاضه از دی بجهت
مصلحت خیر که در مکان علم او مطوی بود و روزی چند جلوه داده بخاک ان بار بر بار ساخت و روزگار
از شک و جو داین معر بان ستمیزه و کار و درست صورت حال میرزا احمد را که چون این شهر
جها بنانی یافته متوجه کشمیر چنانچه سمت گذار شدن یافت چون بنوشته در آمد امرا مذکور که اسامی
پشت گذشت خلاصه آمده دیدند و راه و سس ماند کشمیر و رفتن از امجد و خاطر ان نمودند
میرزا که بر نصرت از در دولت پادشاه نموده بر طر عتقا کشمیر و پیش نهاد درین اثنا فقه
در مع کراد پشاهی چنانچه مذکور شد راه یافت از کلا به یک مایل خود با سعی میرزا کامران
ان غم را منسوخ نموده بمیرزا کامران ملحق شد و مظفر توحی خود را بکوه سازیک کشیدند
چند از ملکان قدیم میرزا احمد و جمع دیگر که حضرت جها بنانی بکوه یک نفر فرمود بودند
همراه شدند اما چون در کشمیر اختلا عظم بود و سرح و موج بحد و پشت کرم مر عتقا کشمیر
در بیست و دوم رجب بمصلحت حمل هفت از عقبه بنوج درآمد و بی جنگ جدل کشیدند
کشمیر نموده در ایام مدغم گشته بود که کشمیر حاکم حال بود و امرا ان ملک را بتغلب در تصرف
خود داشته و بر کرار عتقا حکومت آن دیار اسیر یا است اطلاق کرده خود ملک را بی میکروند و درین
زمانه که شاه نام شخصی باسم بی سمار حکومت اختصاص داشته و است و این حالت هرگاه در میان
یکدیگر اتفاق تدبیر عقل در این باشد هرگز کار ملک باین سرحد کشد موسم چندی بود و باران نماند
آدمی بارید کاجی چک چون قم اختلا از جبهه حوال میرزا احمد و خود بمقتضای فربخ و خدای که

کشمیر از آن کار بیزار دار کشمیر بر آمد پیشتر خان فت چه مقصود از آوردن میرزا احمد را که در
خود بود چون آن مبد نشد بلکه نقش و کمر نشستن گرفت دست ازین باز داشته و در این
دیگر شد و طرح دیگر خیل کرد و خواهر اسمعیل ولد محمد شاه را بشیر خاد او با بن سید خود را
ساخته و حسین خان سردانی و جمعه دیگر را با مقتدر و و هزار کس گرفته کشمیر آمد و درین اثنا ابدال گاه
استطهار او بود بعد از استقا و کشمیر میرزا احمد را با و عیال خود را در اندر کول که
استحکام تمام دارد و گذار گشته متحصن اهل کشمیر همه جرات شدند و پیش میرزا مردم کم ماندند
و تا سه ماه در شعاب جیان بسر میر و تا آنکه در روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی در غصه و جمل
و هشت جنگ است و او و بتایید بزدان فتح کرد و هر چند مخالفان چار از افغان بکوه کوهی و جاز
کشمیر با حقیقت نیاده اینچ هزار سوار بودند چون کار ان بر سو فایر و حرام نمی بستنی بود کاری
از پیش گرفته سنگست یافتند و جمعی که از مخالفان بقتل رسیدند و کوهی شدند و کشمیر بتغلب
در تصرف میرزا درآمد و خطیب کشمیر مولانا جمال الدین محمد یوسف لفظ فتح کرد و تاریخ این فتح باقیه بود
و تکرار این فتح اگر چه در همین فتح میرزا نیز صورت دارد اما آنچه میرزا خود اشارتی و تاریخ بمناسبت
آنست که یکبارگی میرزا فرستاده سعید خان حاکم کاشغر از راه در لاک کشمیر آمد و در حصار هم شعبه
مقصود سعی نه در تصرف آورده بود و در سلخ شوال سال مذکور با امرا کشمیر محمد شاه که اسم حکومت
بنام او بود صلحی که کرده و دختر محمد شاه را با امرا کشمیر سلطان را خود گرفته و تراسی که آمده بود در محبت
گرد و چون درین نوبت فتح غلبه دست داد و ملک کشمیر سر شد مدت ده سال و در انتظام ان دولت
سبعی بلیغ نمود و ان عرصه را پذیرا که حکم خوا به داشت لباسی شهر پوشانند و اقسام معفره
و از باب صناعات از هر جا طلب داشته در مقام رونق و رواج ملک شد علی الخصوص موسیقی
بازار کرم گشت و انواع ساز در میان آورد و مجلا صورت ظاهر آن مملکت که نشاندنیای درست
معنی پیدا کرد اما بواسطه تعصیب و حسد بی ملک میرزا که منشأ ان نارسامی ادعوی کشمیر
متناع معمر که عالم کریک و دین را سیت کسا و یافت و تا امروز بوی مقصد ان کشمیر با می آید که صحبت
تأثیر عظیم است که با اطوار فرما زوایا که قوم از میباید امید که بر این منش حقیقت و حقا
حضرت شاهنشاهی صورت و معمر کشمیر اتحاد یافت پذیرد و متناع حق پرستی و خدایان
بی شایسته تکلف و تعصب و اج کیر و دار سهوهای عظیم که میرزا از روز و داد و میمنت نداشت آن بود که
با وجود فتح چنین خطبه سک بنام نازک شاه بدست امرا کشمیر ساختن باستی که حق ملک حضرت

جهان بانی بجای آورده وجود در اسم و نام و در سمنار بنام قدس حضرت جهان بانی تبار
می ساخت تا آنکه بازمانده را بی میگردید و در خلاص ارواح مسید و طاعت از این نام فتح
کابل شد خطبه بنام حضرت جهان بانی ساخته می شد و در تاریخ مخصر و بیجا بود
مجرى در شنبه بی که کشمیر را آورده بودند مسافر ملک شمسى شد و مجمل این سخن آنکه میرزا از
عدالت که گاه بمانان دولت عدول نموده بمقتضای هوا و هوای غرض است کردن گرفت
و همیشه در بر داری که دوباره در اختیار است از دست داد و کرد و کرد کشمیر باین بند برده بود
میرزا از این پادشاه بود باز بر پادشاه و این گروه خراب باطن نفاق سرشت راه خدای بخش
در لباس و سینه کار و شمشیر خنجر گرفتند و عهد دین کار آن بود که لشکر میرزا را بجای
از وجد کردند مردم کار آمدی و او را متفرق ساختند طایفه را بجای تبت و بر خراسان
و حیدر اصفیاء جوهر فرستاد و عیندی بنا و حسین باکری پس بدال باکری خواجہ حاجی
کشمیری را که سر کرده هکات کشمیر را بود از راه برده بخود مشفق ساختند جمع کشمیری بخود
گروه بر سر میرزا را داشتند و غارت و ملک دولت چک نیز آمده ملک کشمیر شدند و قریب جان بود
میرزا همیشه پور و سرزگر که اصل شهر کشمیر و حاکم کشمیر است میرزا را پیشخوان آوردند میرزا
تزدیک خانه خواجہ چار رفت بود که تا فراموش کرد که در بند بود خلاص ساز و ناکاه بدست کمال زنی
حیات سپری کرد و بعضی میگویند که تیری از ملازمان او مانده است رسید چون مجمل از خان
حیدر گذشت یافت اکنون سر گذشت میرزا کامران از حضرت جهان بانی خدای احسان کرده
بصوب کابل روان داشت چون بخود خوشتر رسید سرور و سروری را بخود داشته و زمان بعثت میرزا
بکام خود پنداشته خطبه که بنام خود ساخت هر که خرد و درین مصاحب صحت آموز و پیشتر
و سوز داشت باشد هر آینه کار با ناسا داشته از و بطور آید حق محبت شناسد و نه طاعت
مروت اندیدی که از این یکی خود انکار دو تخم بد و در زمین بکار افتاد ظاهر است که از پشت
و کار چه بد و در حجت امید شمس ام میوه ملا با بار آورد و روز کار در غایت اندیش را بکار
نزد دولت برور بر خود بسته را پیوندی میسر بلند کاخ بی بسیار و اچاسا که چون بنابر
زود از نیم باشد و هلال شب اول را چو ثبات که چو برق کا طفت چشم بر هم زدن و نشیند
چو طراوت گل زود و اول و در پیش چو نسیم بهار سرع اتفاق با کمال از راه دکتوت بکار
آب سندر رسید و در اینجا محمد سلطان و الخ میرزا که بجد و دلمان خود را کشیده بودند و اینجا

خود نتوانستند گرفت بر خاسته بر کنار و بهای میرزا کامران دیدند و میرزا آمد و آنجا توقف نمود
و چون عسرت غلبه طبعی کشید بل استقامت گشت از آنجا بکمال آمد و ابواب کامران
بروز و روز کار خود گشتاده بمقتضای هوا و هوای بر کنار بر سر پیر و در مشایخ از جمعی مرگشت
میرزا از پیشتر زود چو گاه بر آه و فراح نشود و نماند و در کشمیر را بر کند و راج را بریدن است و در
واقع بطور آید غنیمت بخند و بعد کرد و او را خواجہ خاوند محمود را بر رسم رسالت پیش کشید
بید خشم و فرستاد و خواهش مباحثت نموده خواست که سکند خطبه و نیز در بدشت باشد
میرزا سلیمان فرستاده بمقصود برگردانید میرزا کامران ازین معسر در تاب شد و شکریه
برده و در نواحی موضع نام میرزا فریقین جنگ در پوست میرزا سلیمان چون آثار ضعف خود
و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کفری ستاد را شستی و دو خطبه و شکست نام و ستاد
و میرزا کامران بعضی از محال بد خشم نیز از میرزا سلیمان جدا ساخته مردم خود و او را مقصود
روا گشته مراجعت نمود درین اثناء خبر رسید که هندال میرزا آمده قتل را را متصرف شد
میرزا کامران از اطراف و جانب لشکر فراهم آورده متوجه قتل بار شد و ماشا شاه
مخاصره قلعه نمود و از آن قتی میرزا هندال بنک آمده امان طلبید و دید و قلعه را سپرد
و میرزا کامران قتل را بر میرزا عسکر داده بکابل معاودت نموده میرزا هندال را همراه
خود آورد و در حین در محنت داشته باز بمقتضای برادر می تقاضای اسب و قفس معذور
جوشی است هر که اکنون نسبت بنام جلالت نظام حضرت شاهنشاهی اقیه بکابل آمده است
میرزا او را حاکم کند تا طاعت نمود و روز کار را با غفلت آماده می کرد تا آنکه میرزا
سلیمان را بخیر میرزا کامران از بد خشم جدا کرده بود متصرف شد و نقض عهد نمود و میرزا کامران
بار دوم لشکر انصوب برده و در حدود اندک جنگ در پوست میرزا سلیمان شکست خورد
بقلعه ظفر مستحصن شد میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره کرد و از آن پند از قیام
ساخت اکثر از این بد خشم آمده میرزا کامران دیدند میرزا سلیمان چون از بسیار خود گشت
و فدا داشت امید شد و نیز از قتی کار بد شکاری کشید بی اختیار آمده دید میرزا کامران
قاسم بر کس میرزا عبداللہ و جمعی دیگر از خواهان خود را بر سر دار بر لاس مع کور بد خشان
گذاشته خود مراجعت نمود و خواجہ حسین مردی نایب این سخن را جمعه هفدهم ماه چاندانی

یافته بود میرزا سید کاظم را با و کش میرزا ابهر هم در قریب نگاه میداشت چون بکابل رسید کجا
آمین بست و روز کار را بخلعت نمیکشیدند و یاد معبود میکرد و نه داد و نطف و میزد و آنکه
گو اکیف حال فلک معبود حضرت جهانجانی را تقی بافت و دولت و سعادت آمده
سفر او را در کنار و محض اند چنانچه گذریش هر که بول نعمت خود طریق حقیقی میسر
بی اخلاص شتافت هر آینه در همین نشانیاد ایش اعمال خود دید و هم برینواست احوال
میرزا است دال که چون در چنان قتر با چندین بسته و فسا از ملازمت حضرت جهانجانی
پوفای پیش گرفته متوجه قند بار شده بود فراجبه کا که از جانب میرزا کامران حاکم قند بار
آمدن میرزا را شنیده از قلعه برآمد و با حرام دریافت و آن ملک را بمیرزا سپرده و رفتی
چند برین نگذاشته بود که میرزا کامران آمد آن را بتصرف خود در آورد و میرزا مقید داشته
تا ویب نمود چنانچه مجاز گذر شد و مقرر است که انجام حال پوفای چون آغاز کار ایشان
مردود و طبع است و عیالشان را از اعتبار ناپایداری غایت زکرفته و انتظاف از خیر این
ناخوش شناسان و میبایست تا بسرا یافتن که افضای عدل حقیقی است شک گذار شد
پذیر شوند که هم سرمایه عبرت جهانجانی می شود و هم بدست او زندامت بی معاوان
میکرد و از آن جمله چون دیگر ناصر میرزا که بغیر و منول حاکم تته از راه راست
اخراف در زیده در طهر توقف نمود بعد از توجه حضرت جهانجانی قریب دو ماه در آنجا بود
آخر بر وظاهر شد که خوف و حکایت حاکم تته از صدق و صفا فروغ ندارد و همه آن
حیل که چون مبتنی بر کذب و سفاهت است ناچار از آن اعیان آمده بصوب قند بار
روان شد هر چند با ششم یک که از دولت خواهان راست کو و هوا پرست ناراضا چون
او بوده گفت که رفتن بجانب میرزا کامران گذاشتن ملازمت حضرت جهانجانی
سندیده نیست و نیاز جای مکافات است اندیشه آن باید کرد از آنجا که امر است
ثابت هرگز از ادب و پیش آید عقل تیره کرد و بازار اول نعمتان جرات ناپذیریت
خیزندیش با و شمرده بکوشش هوش در نیارد و سخن است خجسته و انشور از انصاف
پندار و نیازان یاد کار ناصر میرزا از بی توفیق متوجه قند بار شد و در زمانی که میرزا
قلعه قند بار را محاصره نمیکشیده بود آمده میرزا را دید و همراهی میرزا بکابل آمد و میرزا

میرزا کامران پیش حاکم تته که فرستاد که حاکم حضرت بقیس مکانی شهر بانو و له انسا میرزا سید کاظم
ناصر میرزا جدا شده و در حدود گیرانده بودند و لازم ادب آنه ساز و حاکم تته ایشان را با جمع کثیر از
حضرت جهانجانی حجت آشیانی جدا بی اختیار کرده و در آن حدود و دنیا بین لایق روان است
و خطابی با عجمی که واقع شده آن بود که این مردم را از راه بیابانی آب و علف فرستاد و چندی
تلف شدند و چون بموضع شار رسیدند درین مردم تیرافت و حضرت بقیس مکانی را طاعت کردند
و از دوسه هزار آدمی که درین قلعه سکر گردان بودند معدود و در آنجا سبکست برده خود را بقدر
رسانیدند نهضت موکب مقدس حضرت جهانجانی حجت آشیانی بخراسان و عراق و آنجا
درین سفر روی نمود چون جواب قسم سواج پاننهان قدمی چند زده سخن را بسرا انجام آورد
اکنون بسیر مقصود رفته راه بدر از امیر و دو محلی از احوال حضرت انجام سفر خواسان عواقب حضرت
جهانجانی را رو نمود و بسبب رقه عنایت از در قطع قیانی و طی و صحرا و بر روی فرمودند که تبه
و آنچنان است که آنحضرت چون بمشیت از قدم در وادی توکل نهاد راه چون بر خطر افتاد
ملازمان کاتب سعادت یا بختاب جوی مشرف ساختند و از فضل نامتسانی آلمی درین چهل بهول
ملک تانی که قافله سالار راه زیان بخ و بر زمین بوش شرف اختصاص یافت آنحضرت بمنزل خود
برده و در لازم خدمتکار کوشید و از آن آدمی هولناک ابهر نموده بولایت کر سیر آورد و میر
عبدالحی که کلا تر آن ولایت بود بملا خطما را نادریست اگر چه سعادت ملازمت فایز شاه را لازم
نماند از و ادب خدمتکاری اهتمام تمام بجای آورد و در آنجا و در خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا که
جهت تحصیل اموال آن ولایت آمده بود آنحضرت بیا و دست بخششی پیش فرستاد و اندک از انعام سعادت
او گشته ملازمت آورد و در خواجه این راه دولت عظیم دانسته شناخته ملازمت شتافت
و آنچنین که از جنب و نقد در بساط خود داشت همه را شایر موکب سعادت کرد و حضرت جهانجانی
او را نوازش فرموده و سامانی سرکار خاصه را برابر زرین او موقوف داشتند و روزی چند
در آن دران سترزمین بوده با دولت خواهانی که در یوگرش اقبال اسام لازم رکاب معی بودند
نصایح و لیدر و مواعظ از جنب میفرمودند و پوفای دنیا و اعتبار را سلسله ظاهر را بچندین
دلایل خاطر نشان فرموده خواطر اصحاب تعلق را بکجا بوز این باز داشته متوجه مقصد حقیقی
و مطلب اصل که طلب ابیامت است را سوار تواند بود می ساختند و بکلی ممت بلند آنحضرت میفرمود
آن بود که چون اسباب تجرد و مواد تغذیه روز بروز در تزلزل دست کوشه حمل گزیده و ظاهر

از غیر نداشتن پیکانی بهمتا بردارند لیکن مروت مردم نمیکند داشت که دلها را ملایم بدارد
دولت را باین منقطع باطل آرزو سازند و آن گروه و کفایت از آن هرگز دست برنداشت
باز نمیدانستند که چندین است کامل که شایان خلیفگی حقست و در انقطاع معمر ظاهرند
مثل او بوجود آمدند در ادوار و قرون مشکلی بیکبار کی دست از جهان باز دارند و سلسله
سلطنت ابد قریب بر منقطع نیارد و یکی خواهش این طبقه اندکی با حق و بطور با خلق
بوده بمقتضای نشأ جامعیت کار فرماید و احمد مدینه که کوه ریکتار آن دریا را فضل العینی خیرت
شاهنشاهی این مملکت بر وجه کمال حاصلست با وجود پرداختن بکیم و در عالم ملک و شهادت
است بر موج عالم جبروت و الاموت بر هیچ ستون و پیوسته و منشش بر مسعود و مدراج علیا
مقرر و مسلم القضا بمقتضای ارادت نذر و قنوت فطری نوشتن بکتاب محبت طایفه را در
ایران و عتبات بکیت بصوب اجداد منعطف داشتند در ضمیر الهام مورد نصیب بقیه که اگر
ایران حقوق موردی منظور داشته در لوازم محبت و قنوت بتقدیم رساند هر آنکه بیکبار در
سلسله ظاهر پرداخت دل این گروه حقیقت اندیش بدست آورده شود و الا در اختیار باشد
بنابرین پنجشنبه غوغا شوال نخصه و پنجاه مکتوب مصحوب خوبی بهجا در فرستادن این
مضمون که حکم کار فرمای قضا و قدر که در جنبین مصالح و مفاسد هر کار و دلیلت نماده اند
سببی انجمنه اند که ملاقات کرام نزدی میر آمد و محلی از سوا احوال اظهار فرموده این بیت
در ضمیر آن مرقوم ساخته بودند نظم که گذشت از او آنچه گذشت تا چه بدیاجه بکسار و چه بکسار
آنحضرت پنجاه استند که روزی چند ولایت کر میسر توقف فرمایند در عبای کجی که مسیری کسان
و ستاده عرضه داشت چنین ستاع مرا افتد که میرزا عسکری جمعی کثیر را فرستاده است
مبادا باین حدود برسد و کار از علاج بگذرد اگر با کجای سبب است و اخذ و در حاکم ایران تعلو
توجه فرمایند آینه از اندیشه اسبب این گروه بی عاقبت موه که عالم محفوظ خواهد آنحضرت قنوت
ارباب اخلاص و کثرت اصحاب خلافت و شقاق منظور داشتند و توقف در آن ولایت
از طریق خرم که راه خرد و در آنست و در آنست بهیستانت نمودند و از آنجا عبور کرده بکنار
کول آن آب بآن در می آمد نزول سعادت فرمودند احمد سلطان ملوک که حاکم سیستان بود مقدم
دولت نامکمانی شمرده باین بیک بختان ملازمت کرد و بواسطه خدمتکار و ادب منیرانی
اقدام نمود و روزی چند در آن سرزمین عبرت فرما که جولا کاه شاه سواران عسکر قبال بود بکاه

قتل و استتعال نمودند و بر این طایفه خواطر همایان فانیست خود را بمشغل ارباب قتل مشغول
داشتند تا بکربلای تقی میر بودند و از آنجا بدولت در سیستان نزول اقبال از آن داشتند
احمد سلطان الله و عورت خود را بملازمت حضرت مریم مکانی که درین شهر بود
اقبال و محال اقبال ایشان همراه بود و فرستاد و جمیع اموال و ولایت خود را پیشکش نمود
انگلی از آن بخته الشیخ خاطر قبول فرموده شکر کرد و اسبند و درین منزل حسین خان
برادر احمد سلطان که از مشهد بدیدن الله و برادر آمده بود و حضرت از ایشان گرفته عازم سمرقند
گرد و بشرف بساط طوس مشرف شد آنحضرت از و در بابت هبت و ملت سخن پرسیدند و قنوت
عرض ساینده که بدست در معتقدات شیعه و سنی غور کرده میشود و کتب فرائض و طایفه
میرسد بکتاب شیعه اعتقاد دارد که آنست یعنی طعن اصحاب موجب جات ثوابست و معتقدین
آنکه ثواب اصحاب کفرست بعد از تأمل و تفکر خاطر بر آن قرار گرفته که بجان ثواب کافر نمیشود
آنحضرت را این سخن بسیار خوش آمد و از فرط توجه مشمول عنایت استمالست ساخته کلیف
ملازمت فرمودند چون سفری پیش داشت و اسب سواران نموده بود و از احوال این دولت
منتقا عدماند و در آنجا حاج محمد بابا قشقه حسن گو که از میرزا عسکر جدا شده بکوب عالی
پیوستند و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجه بصوب مین در اور منقطع شود که
امیر بیک حکم قلعه بیست احرار سعادت خدمت مینماید و برودم اکثر مردم میرزا عسکر
شده بملازمت خواهند رسید و قنطار و اخذ و در تصرف ارباب دولتی خواهد بود
احمد سلطان مشنود که امثال این مقتدا تمهید داده از سفر عراق مانع نمایند بملازمت قدس
از مقام دولت خواهم و دلسوزی بعرض ساینده بورش عراق بگذرد علیا لار
گروه که ازین سفر مانع می آیند بجز از عذر و جذبت عرض ندارند چون احمد سلطان بعنوان عقیده
و اخلاص در خاطر حضرت جهانبانی جا کرده بود سخن او بعرض قبول پیوست برین کنگاش
عمل نموده متوجه عراق شدند و باین تقریب روز حاجی محمد مردود ب طرب بود احمد سلطان
ملازم رکاب معالی بوده میخواست که از راه او طبرستان کیلکی برقه باشد آنحضرت را چون
سیر هر می کنون ضمیر قدس بوج در راه قلعه متوجه آن بهمت شدند چون کنون بود
و منشور اخلاص حضرت جهانبانی جنبش شیبانی بخت را بر محاکم ایران نشاء طایفه
مقدم سعادت النعمان آنحضرت نعمت غیر مترقب شناخته خوش وقت که سایه پناه

بها یونی بر فرق دولت خود و در ادراک این سعادت عنوان گرانافشار خاندان خود سازد و بشکر
این نعمت فرمود تا سر روز در قزوین نهاره شادمان نواختند و مکتوبی در جواب شکر
توقیر و احترام و استعدا تشریف حضور در اسرع از منتهی بالکونی اشد و صنوف تحفه و هدایا
مقران خاص سال داشت و این بر عنوان مکتوب ثبت نمود بیت بهار اوج سعادت بام داشت
اگر از گذر بر مقام یافت و فرستاده را رعایت شایسته کرده روانه خست و انواع طلا
انواع شکر که از روح ششاسی در کار محبت قدیم نموده جلای عظمی گرام بکار آورد و حکام
ولایت ببلد از مضار نوشت که در هر منزل شهری که موبک بها یونی زلف فرما کند شرف و زکار
این خاندان است اعظم حکام و کار و باها و موالی آن در بارغوز است تقابل شایسته تقدیم هر
ضیافت با دشتا شرف گردند و از اسباب سبای لایقه و شرف و اجمع و فواید تازید
منزل منزل منبسط است لایق نظر قبول اشرف گردند و منشوری که بجهت حاکم هر نوشته بود و پیش
در سلک تخریر آورده و دستور العمل از دست گرد و آگاهان او و رسم مردمی نظر این بیجا
مروت داشته در عظیم و تحویل حاد و بهایا حاصل شیب فراز حق انسانیت بکار آورده و فقه از او
فتوت فرو گذار است نماینده فرمان شاه طهماسب که خزان کافان بها یون
شرف نهاد یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شمس الایار و الاکت که بجهت شرف الدین
او علی بک لافروز از حبس در شد و حاکم دار السلطه همراه و میر دیوان انواع اعطای و الطاشای
سرافراز گشته اند که سه مضمون واجب العرض او که درینو لا صحو بحال الدین شاه فواید یک را در کار
پناه قریب سلطان مورانه درگاه دولت پناه نموده بود و تاریخ در حجره رسید مضامین فرخنده
آیین آن آغاز تا انجام واضح و لایح شد و آنچه در بار بجهت نواب کامیاب شهباز کاخ رسید
قباب کوهر در سلطنت کام و کامکار در دو حجره بجهت برای فرماندهی جهاندار نور عالم افروز
ایوان سلطنت طالع سر و سرافراز جوید سعادت و اقبال سحره طبعیه کلش بشوکت و عظمت و شرف
خلافت و نصفت بادشاه باین محسن تر کامیاب عالیها فلک مر از در بلند و در اوج خلافت
و جهان باز قد و قبه سلاطین غایت آیین بهتر و بهتر حواصین صاحب تکمیل سلطه بار عالی
سرور بادشاه والا حسب ملک عدل کسر خا کا سکندر نشان حجی عالیشان کینا تحت
نشین سلطه حبس ایت و یقین جهانیا صاحب کج و تخت صاحبقران عالم اقبال و تحت
نور چشم سلاطین روزگار باج فرق حواصین نامداری بموید عبد الله نصیر الدین محمد بها یون بادشاه جلالت

تعالی غه حسب الی الی یوم المال نوشته بودند چکوی که چه مقدار حضور در روی نموده است
بامزده ای بیک صبا که خبر مقدم دوست با خبرت راست بود همه جا محرم دوست با
بامزده آن روز که در بزم و صالطین بیدم به بنشینم مراد دل خود و مقدم دوست تا ابد
بی ایا و توجان بادشاه فرشته احترام را عنینت عظم داشت به اندک به مشک آن حجت
ولایت سبزو را از استادی حمل فوشتان بیل بدین ایالت پناه مرحمت فرمودیم دار و غنچه و
خوردانها که مال و اجیر و وجوهای دیوانی انجار از استادی سال حال تصرف نمود و جواب
شکر ظرف اثر و ضروریات خود صرف نماید و بدستور که درین نشانی ثبت مذکور شد
فضل فضل روز بروز عمل نموده از مضمون مطاع تخلف ننمایند و با پانصد کس این مردم
رو کار دیده که یک سبکتل و استر رکاب براق در خوران داشته باشند یقین نماید که
بستقبال آن بادشاه صاحب استال رفته با صدر سبب بدو که از درگاه معالی معین
طلاجهت آنحضرت فرستاده شد و آن ایالت پناه تیز از طویل خود شش راس سبب
بدو اسود خوش رنگ قوی جسته که لایق سوار آن شهباز معرکه دولت و کامکار بود
باشد انتخاب نموده و زینهار لا جوردی نقش با عیال بهار زربافت و زر دوز که لایق کسان
و سوار آن بادشاه حج باشد بر بالای اسب مانند کورن نه بهر است باید و نفر ملازم خود
روان گرداند و که خنجر خاصه شریعه که از نواب کامیاب مغفور مرحوم علین شیبانی امان
بر پناه شاه بابام نواب بها یون رسید به بجا هر نفیس لطیف مکمل بود مع ستمیه طلا و کمر خنجر
مرصع جبهه فتح و نصرت و شکون آن بادشاه سکندر را این فرستاده شد و موار چهار
صد ثوب مجمل و اسب طلسم فرنگی و یزدی مرسل گشت که یکصد و بیست جابه حجه جان
آنحضرت است تکریم حجه ملازمان رکاب ظرف اقتساب آن کامیاب و عالی محمل و خواب طلا
و نخله کبرکی و سه روج دوانه ده زر کوسکافی خوش فاش و دوازده چادر قرمز و سبزه
سفید که بار و عنج شیر و خمیر کرده باشند و راز پانه و خشناس داشته باشند مکمل نموده جبهه
آنحضرت میفرستاده باشد و جبهه مقربان مجلس عالم و دیگر ملازمان فردا فردا سال منمو
باشد و اینجا قرار دهد که فردا در منزل مقام که زلف نماید از چادر بار و بصفای لطیف
و سفید و منقش و سیاه با چهار اطلسم و محمل و رکابخانه و طنج و جمیع کار خانها را بشکن را
مراتب خسته تصنیف نمایند که در کارخانه ضروری آن مهتیا باشد چو ایشا بدولت

و اقبال نزل فرماید شربت کلاب آب لیمو خوش طعم ساخته و بر فنج سرگوده بکشند و بعد از
مربای سیب مشکان مشهور دهند و آنکه و غیره با نانهای سفید بستوری که مقرر شده فام
سازند و سعی کنند که انبیره تمامی در نظران سلطنت پناه در آید و کلاب و غیره استیلا داخل نمایند
و هر روز یا نصف طبق طعام الوان با انبیره مقرر دارد که میکشیده باشند و ایالت پناه و قراق
سلطان و امارت با جعفر سلطان و فرزندان و قوم خود را تا هر یک بعد از سه روز که آن بانصد
رفته باشد استقبال فرستند و در آن سه روز امیران لشکر را که مذکور را از یک سبک بنظر آورند
و اسبها را و حیاتی که تازم مقرر دارد که بکار خود سپرده بدهند که هیچ زینت بسیار از آن
خوبتر نیست و سروپای آن هنر اگر کسی نیز بکین پاکیزه ساخته باشند و چنین قرار دهند که چون
این امر اجملا رمت آنحضرت برسند زمین خدمت و غت ملایب بوسیده یک یک خدمت
نمایند و سوار و غیره نگاه میان ملازمان آنحضرت گفت که کو واقع نشود و هیچ وجه از
بنوکران پناه نزد و در وقت سوار و کوچ لشکر از دور دور در فوج خدمت کنند و نوبت
کشیک هر یک از اماران مذکور که باشد در نزد یکهای محلی قرار یافته باشد نزد نمایند و کنگیت
خدمت و دوست گرفته بنوع که در خدمت پادشاه خود کسی خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه
باشد منظور داشته بعمل آید بجهت ولایت که برسند زمین فرمانروایی آن ولایت نموده مقرر دارد
که آید خدمت نماید و همان فریدین دستور بطور آورد که مجموع طعام و علاوه و انبیره کمتر از هر یک
و بانصد طبق بنام شد و خدمت ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهور حدس عیال اندکی متعلق
بدان ایالت پناه دارد و چون اماران مذکور بملازمت رسند هر روز یکبار و دو بیت طبق طعام الوان
که لایق خان پادشاهانه باشند در مجلس عالی آن پادشاه گرام گشته شود و هر یک از اماران مذکور در روز
مها فرزند زان پس پیشکش نمایند که سبب حاصلگی باشد و دیگر بایر معظم محمد را بخان بجا
داوه شود و پنج و یکبار از مخصوص بهر کسی لایق باشند و تمام از نظر حجت اثر گذارند و
نمایند که کدام اسب از نواب کامیاب است و هر یک قبل از آن قرار یافته باشد که از فله
امیر باشد بگویند که آن حکایت هر چند بدنامست لایق خواهد بود بخود نمود و بهر دستور
مقدور باشد ملازمان طفر را بکتاب انساب امیر و دارند و آنچه نهایت غم خوارگی میبختند
به ظهور آوردند و خاطر انجماعت را که از گردش کار ناموار بقدر رغبت دارد و بداری
و غمخواری که درین نوع اوقات لایق خوشنمائی سرور گردانند و این دستور هم وقت

منظور باشد بحضور رسند بعد از آن آنچه لایق باشد از جانب ناممحل خواهد گشت بعد از طعام
علاوه و پالوده که از وقت و نبات طنج نموده باشند و با هر منوع در شسته خطابی فاصه که بکار
و غیره استیلا معطرب باشد بجلوس بند و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمت مذکوره خاطر از ولا
انجام جمع نموده تا بدار سلطنت همراه که رفیق خدمت ملازمت بوده باشد و قیقه از دقایق وقت
و ملازمت تا مدتی گذشته و چون بدروازه فرسخ ولایت مذکور رسند آن ایالت پناه
یکی از و یا قیاق کاروان حج در خدمت فرزندان و اعزازت سعادت بارگزار در شهر و خدمت
آن فرزندان بدار باشد یا قیاق طفر از شهر و ولایت و سرحدات از هزاره و کدیم و غیره بای هر یک
بشماره صحیح رسد از ملازمان که یکی آن ایالت پناه انرا همراه برداشته استقبال نماید و چادر
و ساپان و اسب با ضرورت از شهر و از استر قطار همراه ببر و چنانچه در و از استر قطار
اثر پادشاه در آید و چون بملازمت آنحضرت میرساند و پیش از جمیع حکایت از جانب
بسیار رسانند و در شمار روز که بملازمت ممتاز گردند و نزدیک وقاعد شکر و از نزل
نماید و آن ایالت پناه بخدمت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده و سه روز در آن منزل مقام
کنند و روانه اول حبیب لشکر یا ایشان خلعت فاخره که اطلس و کجای نردی و دارایی
مشهدی و خوانی باشد و مخلص سازند و مجموع را با لایوشن تحمل بدهند و بهر نفر از لشکر
و ملازمان و دو تا تیریز و یکم از خروج بدهند و طعام الوان بستوری که مقرر شده سبزه
نمایند و مجلس طمکانه بدارند که زبانها تجسین آن کو با باشد و آفرینها بگویند و ایستاد
تفصیل لشکر ایشان داده روانه درگاه عاقل نماید و مبلغ دو هزار و پانصد تومان تیریز را
سرکار خاصه شریعه که در دار السلطنت مذکور میرسد باریافت نموده صرف ضرورت نماید و
نهایت بندگی خدمت باشد بجان نیت داشته بطور آورد و بکرات این نوع
که هدیه ایست آن هدایا طمکانه مانده در ملک و خدمت آنچه نهایت تردد باشد
بجای آوردند و از منزل مذکور تا شهر چهار روز بیایند و هر روز چهار طعام بستور و نزل
نکشند و باید که در مهمانی اولاد و عطا ام آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمتکاران که خدمت
بر میان بسته اواب ملازمت بعمل آید و تقصیر ننمایند و هر چند انواع جانبازی
و خون گرم با آنحضرت پیشتر بجا آورند پسندیده خواهد بود و چون فردا بشهر خواهند رسید
مقرر دارند که امروز درون پنج غیب نگاه سرخیان چادرهای درون اطلس قمری میباران

و در هر روز که در آن روز و در آن روز
و در آن روز که در آن روز و در آن روز

طلبی و لا یشغلی صفی درین ایام اهتمام نموده بود ترتیب دهند و ملاحظه نمایند که هرگاه
عطر آنحضرت مسرور باشد در ضاجوی بوده و خدمت آنحضرت دست از بلایم بر سینه
نهاد و پیش و در غرضه نماید که آن روز و در لشکر و اسباب نام پیشکش نواب کامیاب خود و بر سر راه
و کوچ و میدم خاطر اشرف را بهر بانی در کمال استحکام باشد خوش وقت سازد و خود را از منزل
مذکور که فردا بشهر خواهند آمد در خدمت طلبیده متوجه ملازمت فرزند آغاز شد که در دو روز
آن فرزند را بعزیمت استقبال از منزل بیرون آورده و بر یک روز و در روز بابل بدان
فرزند را سال داشته بودیم پوشانید و یکی از صفی در پیش او ایام آنکه که پسندیده
و معتمدان ایالت پناه باشد و در دارالسلطنت مذکور که گذاشته فرزند مذکور را سوار کنند
و در وقت توجه بشهر ایالت پناه قراق سلطان را در خدمت نواب در دو چادر و شتر و اسب
گذاشته که فرود آید چون نواب کامیاب سوار شوند و نیز کوچ کنند و ایالت پناه را به پیشروان
فرزند مذکور از شهر بیرون آید غرض نماید و حسیب لشکریان مقرر سوار شده متوجه استقبال
شوند و چون نزدیک آن پناه عظمیت دستگاه رسد و چنانچه رسیدند ایالت پناه یک تیر
پرتاب بوده باشد آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسب فرود نیاید اگر بخواهد
کنند در ساعت بار کرد و فرزند بر خور و در از اسب پناه ساخته نفیس روانه گشته راه برگرد
آن پادشاه سلیمان بارگاه بوسیده قواعد خدمت حرمت عزت آنچه مقدر و ممکن باشد بطور
آورند و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پناه شوند اول فرزند مذکور را از اسب فرود آورند
و خدمت کنند اول آنحضرت سوار کرده دست پادشاه بوسه داده فرزند مذکور را متوجه سوار سازند
و دست سوار کرد و آیند و متوجه اردو خود و منزل مقام مقرر شوند و آن ایالت پناه خود
نزدیک نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه باشد که اگر پادشاه سخن و حکایت از فرزند آید
استفسار نمایند و آن فرزند بواسطه خطاب جواب آنچنانکه بایستد تواند داد و آن ایالت پناه را لایق
عرض نماید در منزل مذکور آن فرزند پادشاه را مهمان نماید بدین سوره که چون پادشاه از منزل
نمایند فرحال سیصد طبق طعام الوان بطریق حاضر بجا بکشند این آورند و پیشان بصلوات
یکبار و دو یکبار طبق الوان بر طبقی که مشهور است بر محمد غانی و دیگر اطباء و جینی
و طلا و نقره و سیر و شمع و طلا و نقره بروی آن خان نهاد و بجا آورند و بعد از آن فریاد بکنند
آنچه ممکن باشد و طلا و نقره بکشند پس هفت سراسیمه لایق و در عینا از طویل آن فرزند

از حبت جدا نموده جلهای مخمل و اطلیس بنشیند و شکم بصبانی ابریشمی بر جل نقش و شکم
بر جل مخمل سرخ و شکم سیاه بر جل مخمل سبز بکشند که صاحب براق و مولانا فاسم قانونی
و استاد شاه محمد سربانی و حافظ دوست محمد خوانی و استاد یوسف مودود و دیگر گویند
و سازنده مشهور که در شهر باشند همه وقت حاضر بوده هرگاه پادشاه خواهند بدنی نقیض
و تخریب و ترخم پرداخته آنحضرت از خوش وقت سازند و هر کس که قابل آن مجلس تواند بود
در خدمت از دور نزدیک بوده باشد که توقظ طلب حاضر کرد و اوقات حجت
ساعات ایشان بهر نوع که تواند شد کفایت داشته باشد و دیگر متقار و باز و جوی
و پادشاه شاهنشین مجروح و آنچه در سر کار فرزند و آن ایالت پناه با اولاد او بوده باشد شکم
نمایند و ملایمان ایشان را تمام خلعت ابریشم از هر جنس و هر رنگ علیحدگی فرود آورند و از آن
مخمل خارا بیک کلاه بون و طلا باف پوشانند و چون بمنزل خود روند ملایمان ایشان را بنظر
حجت ایشان فرزند از حبت در آورند و آن فرزند بجا بگویم که میراث آبا و اجداد است
بدیشانه معاش نموده بهر یک از ایشان جدا جدا نرد و یاد است فرود هر کس بهر انعام زیاده
از سه تومان ننمایند و دوازده تقویر پارچه ابریشم از مخمل و اطلیس و کنج و نقره و نرد و بی بافته
شام و غیره که بغایت لطیف باشد و سیصد تومان زر نقد و رسی کبینه یا فاش
مذکور بکشند و به لشکر بجز نفر سه تومان تبریزی که سیصد سپاهی باشد بدهند و
روز در خیابان و کا درگاه سیر میفرموده باشند و درین سه روز در باغ حبیب را به شهر که
منزل پادشاه است تا خیابان که در باغ نگاه است بفرمایند که محترمه اصناف چهار
بندی و این شیرین بندند و بهر صنعتگر یکی از امر مذکور را بفرمایند تا به غضب
یکدیگر در صفت شیرین کار که دانند تعبیر آورند آنست که چون آن پادشاه فرود آید
بقدم فرخنده مشرف ساخته اول بشهر که آن نوح چشم عالمیان است بوجود خود
آن مشرف خواهد ساخت بنظر که میباید اثر ایشان را از مردم خوش طبع و شیرین کوی که
در شهر هستند در آورند که باعث سرور باشد و در سیوم که این چهار باغ و
حبیب باشد و صفادادان چهار باغ و مرغ خاطر روم نموده باشد چهار خیابان را در شهر
و محلات و حدود و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که چهار نمایند که تمامی مرد و زن صبح

دار و زحیم و در سر خیابان حاضر کردند و بر هر دو کنار و بازار که آیین بسته کار و پیکس فراوان انداخته
عورت و پیکان نشینند و چنانکه فاعده آن شهرت عورت با اینده و روزه در مقام شیرین کوئی باشد
و از هر محله و کوچه صاحبان غنیمت برون آمده باشند که در بلاد عالم مسائل آن نباشد تا آن مردم را
و بنید بخدایان پادشاه را بغزت و ادب گویند که پادشاه دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند
و فرزند در پیشگاه آن حضرت چنانکه سرگردان سبایشان پیشان باشد براه روند و آن ایالت
خود از عقب ایشان نزدیک نزدیک میرفته باشد که اگر از عمارت و منازل بسایین جوهر برسند
جواب است و سنجیده و عرض نماید و چون بسعاد در شهر در آیند چارباغ سیر فرمایند و در باغچه که
در هنگام سکس فایب بیاویون مادران بلده طبعه جهت بودن و خواب گردن و مشق خواندن تغییر
یافته بود و کجا مشهور است سیاه شام ایشان نزول فرمایند و حمام چهارباغ و حمام دیگر را سفید و
پاکیزه سازند و بکلا و مشک خوشبو کنند که هرگاه میل نمایند محل آسایش بدین باشد روز
اول فرزند طعام وافر بماند و چوایشان بغراغت متوجه خواب شوند آن ایالت پادشاه خود بدین
دستور تمهید مکانی کند که مذکور خواهد شد چون ایشان بشهر در آیند بهمان روز عرضه داشت
نماید و روانه درگاه معی که روانه و مقرر شد که مغزالدین حسین خان کلانتر در دار السلطه راه
دم خوشنویس صاحب قیوف تعیین نماید که از روزی که آن پادشاه کس استقبال نماید که تا آن روز
که بشهر در آیند روزنامه منقح نوشته مثبت میر آن ایالت پناه رسانند و جمیع حکایت
و روایات بدو بیک که در مجلس نشیند و بکمر گرفته بدست معتمدان داده روانه درگاه علی
گرداند که بر جمیع اوضاع نواب کامیاب بار اطلاع حاصل شود و مهمان آن ایالت پناه بدین دستور که
طعام و حلاوه و شیر و میوه سه هزار طبق کشیده شود و براق خور و در مذکور بدین دستور
سر بر راه نماید اول پنجاه چادر و پست سیاهان چادر بزرگ لایق که همه صاحب ترتیب نموده
عرضه کرده بود و باد و از ده زوج قلم و از ده ذرع و هفت ذرع و هفت ذرع و هفت ذرع و هفت ذرع
و نه قط را میوه و دو دست و پنجاه طبق چینه بزرگ و دیگر اطباق و در یکسان نامی بزرگ
سفید قلم کرده و پیکر داشته باشد و قط را استر و نقوز مهمان خود آن ایالت پناه پیشکش نماید و از
مذکور را امر شود که مهمان نمایند بدین طبق که طعام و حلاوه و باد و یک سیر و پادشاه
طبق کشند و سه سبب یک قط را استر و یک قط را استر که آن ایالت پناه اول از اید و پسندیده

باشد پیشکش نماید و حاکم غورمان قوشیج و کوسود و ولایت خود و مهمان نمایند و حاکم خیز
در جام میمانی نمایند و انتهای چون موکب عاکر حضرت جهانبانی جنیت شبانی و زوایا خانه
رسید بطرح شاهی با فرستاده حضرت جهانبانی آمد و حقیقت معتمد و انتن مقدم کمی
و سرور شد و بوضع پیوست آن حضرت که بعد از مرورت بود و از رفتن عاق و دل
همایان حقیقت کرین دست آوردن چاره ماند تا که برپای عینیت در رکاب دولت آورده
عجزم جرم منوجه هرات شدند و در هر منزل ازین نواح که نزول اجلال میسر شد
از مشاهیر و کابر حرات استقبال سپردن آمده و بصدقات مقرران بساط اقدیس ملک
منیکرو وصیت موکب پادشاه ابواب بشادمانی بر روی متوطنان آن یار کشوده حلائق
از اکثر قصبات مانده جام و تربت و حسن و اسرارین بهره آمده انتظار مقدم عاکر
و چون قاصدان تا تار سلطان اعیان خواسان که استقبال نموده بودند بخیر
اعلام نمودند که وصول موکب عاکر زیارتگاه نزدیکت محمد خا با اعیان امرامش و سلطان
و شاه قلی سلطان و اکابر و فضل امین میر نصیر صدر و میر حسین کربلایی و سایر اعوان
اهل مادرک سعادت اشتغال شتافتند و بر سر ملالان که سیرگاه مشهور است
بدولت رکاب بسو الا شرف کشیده و عاود سلام از جانبش رسانیدند و شرح مشوق
شاهی و ادب تواضع که جوهر بزرگ است اظهار نموده ادب خدمت تقدیم رسانیدند
و مقرر شد که از آن چارباغ جهن امانت بپناه جاروب کرده و آب زده دارند
و بزرگان ظرفهای شکر و هر دو طرف هر روز آمد منتظر باشند و چون رایات پادشاه
بمنزل در فرار رسید سلطان محمود میرزا سعادت استقبال شتافتند و ادب اهلان
و احترام بظهور رساند و باینکه نامور بودند شاهزاده کامکار سلطان محمود خان
میرزا و دیگر امرا عالیقدر با شرف استقبال کامیاب سعادت شده قوانین اغوار
و اجلال تقدیم رسانیده و از زیارتگاه ملالان و از انجا تا باغ جهان آرا که سه چهار
فرسخ مسافت تمام و هفت کوه را مردم شهر و محصلان فرو گرفته تماشا می بودند و اجتماع
خلایق بشادمانی بر نهج بود که مکر برایام غیب و نوروز بوده باشد غوغا در قعه نهج
بهره در باغ جهان آرا نزول فیض و در فرزند محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب داده
پیشکشهای والا بنظر شرف در آورد و در مجلس اول صابر قاق که در خواهندگی بکانه

و عاق بود در مقام کاه غزل امیرت ای خواند که ارکان وجود اهل وجود حال در منزل آمدن
بسیار مناسب و بتایر خواند که مطلق است بیت مبارک منزل کان فانه زما چنین باشد
همایون کشور کان عرصه را نشانی چنین باشد و چون این بیت رسید
زنج و راحت کیتی مزین دل مشو خرم که آیین جهان کاسی جهان کاه چنین باشد
حضرت جهانبانی زارفت شد و بغایت متاثر شدند و لغت معارف در امر انبیا و اولاد
چون امیری سیر کاسهای و بغایت خوش آمد و دو چشم نور و نور نزدیک سید زور
حب را آنجا توقف افتاد و هرگاه آن حضرت سیر سوار میفرمودند و در محفل و ملازمت بود
نیکو بندگی بجای آورد و از هر دو جانب آن حضرت زرباشا میکرد و در هر روز مقام مشهور
سیر کاه میبود و در وقت محفل نازده عشرت کاه میکشید و ترتیب انعقاد مجلس نظم نمود
مقرر بود کاه عشرت سیر کار کاه نشانی بر خیمه قدس میشد و کاه باغ مراد و هم چنین باغ
جهان باغ باغ راغان و باغ سعید را بنظر قدس بخش کاشا فرموده بود و در هر کل زمین
صحنهای رنگین میشد و در میان ایام زیارت اولیای عظام خصوصاً سیرت
خواج غیب را ابتدا نصاری قدس سیر بهجت بنابر فرموده و بخردن شادانیش از
بزرگان کامل استعداد و عارفان صدق فساد و خوش فحان روز کار و فضل نامور
صحت از فیض موهبت مستفید شدند بعد از فراغ از مراسم نوروز و تماشا گشت
کاه عشرت افزای اهتمام در توجیه مشبه قدس فرموده از راه جام عزم خیر انجام نمود
درین روز احمد سید حاکم سیرت بود که در دوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود
مشمول توجه و التفات پادشاهی شده و حضرت لایت خود یافت و بخدمت در کجایان
جام رسیده زیارت مرقد منور حضرت زنده پیل احمد جام قدس سیر فرمودند و چون نزدیک
مشهد نزول افتاد پادشاهی سلطان استیلا که ایالت اجد و دولت با کار سادات
بدولت استقبال مشرف شد و ادب خدمت بجا آورد و پانزدهم محرم نهضت بجاه
و یک مشهد مقدس رسیده و زیارت مرقد رضویه و علی کافیه التجهت فایز گشت و چند
روز در خواست آن بقعه شریقه اقامت فرمودند و از آنجا بدولت توجیه پادشاهی شدند و در
علی سادات که حکومت آنجا متعلق بود با اهل موالی آنجا بشواری آمده و ادب بپوشید و ادب خدمت
وارادت بقدیم رسانید و آن حضرت سیر کاه میفرموده که در آن حدود و دیرت فرمودند و از آنجا

سیر وار و انداخته بدافتن رسیدند و از عجب سیر در آنجا چشمه است قدیم که از زمان سیرت در آن
تعبیه کرده اند که هرگاه چیزی بپدید در آن چشمه افتد در هوا طوفان پیدا میشود و از شورش
باد و خاک هوا تاریک میگردد و این سیر چشم عبرت امتیحا فرمودند در کار خانه و در حکم
حکیم مدبر خواص و تاثیرات شایع است که بخیرت او رکات و انعام و اوامیر طمان
توان نمود و آنکاه از دامن اسطفا و جوارزانی از فرزندانشند و در وضع مقدسه بحیر طامش
بازید اسطفا قدس سیر در سیر راه بود و غایت مکرر بکسب صرف ساخته زیارت فرمودند
و از آنجا بسنا شافیه بصوف آباد که مرقد شیخ علا الدوله سمنانی است قدس سیر فرمودند
و در سفر و حضر طریق استیقا آن حضرت چنان بود که پوسته زیارت خدایرت تا توسل میخواستند
و بظاهر و باطن از طواف زنده دلا همت میخواستند و منزل بمنزل می رسیدند حکام و کار
آنجا بی در خدمت کمال اهتمام بجا آوردند و در اکثر اوقات سایل شوق و جلال ایا از جانب
آمد چون مکرر عالم بحوالی می رسید شاه بزم نیلاق و قزوین بکاتب سلطانیه و سوریق سیر
برآمد و حضرت جهانبانی بدولت و اقبال و قزوین که درین نزدیکی بخت شایسته بود و نزول فرمودند
اکابر و اهل آنجا بشرف استقبال سعادت پذیر شدند و در صحبت فیض شفقت آنحضرت مستفیض شدند
روز چند و از آنجا بسیر موطن شیر فدا ما کن میگرد که آن شهر توقف فرمودند و در خواج غیب
که کلام تران مبارک بود و اوایل شام آنجا میسوزند و منزل داشتند و از آنجا سیرت سیرت
نشانی نزدیک مقصد رسیده بود که پراخی تبلیغ رسالت نموده اند و منزل بقدیم است
معاودت نمود و از آنجا توجیه سلطانیه واقع شد و بخدمت سیرت ابرو سلطانیه بود و چون نزدیک
بانه حوالی نزدیک رسید اول کاه طبقه طبقه آمده ملازمت کردند بعد از آن محرم میرزا و سیرت
برادر آن کاه میباش استقبال فرمودند و در جاده اولی مخصوص و پنجاه دیکت خود استقبال
فرمودند و با قواعد اعزاز و اکرام و تقدیم آداب احوال و احترام ملاقات فرمودند و شرایط توقیر و تعظیم
نخیل و تقجیم در دیدن تقدیم رسید و در محل عاکر مدت بدست میباید آن نقاشان را یکشنبه
در صدد صندک نقاشی بدینصفا نموده بودند اول مجلس آن کار خا خا طریقت اتفاق
حضرت جهانبانی چهره کشا گشت و محل پادشاهی انعقاد یافت و بقانون بزرگی و لوازم شاهی
گرام مخدم و همراز گشتند و ابواب اختصاص مفتوح داشتند ابواب سیر و صحبت کاه
کشورند و بتقریبات سخنان بلند در میان آوردند و میرزا کاهسم کونا بادی در کتات شادی

از احوال شاه نظام داده در باب ملاقات آن دو شهریار کامکار حسین گفته
دو صاحبقران یکی بر نگاه ماه قران کرده با هم جو خوشد و ماه دو نور بصیرت اقبال
دو عجب مبارک و دو سال ماه و دو کبریا نشانی است بین بهم در یکی عرصه چون فرقدین
دو چشم جهان بهم معنان بهم چون دما بر تو واضح گمان ماه دو سعد فلک یکی بر جگر
دو والا کبریا یکی در ج جای شاه فرمودند که فتح دهند و بنا که حضرت کبیری است
فردوس مکانی را امتیاز شد حضرت جهانبانی امیرن جهان بخش جهان آفرین شما را کلیه
کشور گشایی کرد و اینده تصور فرمود که در مکتب داری جهانبانی درین لایزال انداز نماید
و بی اتفاقی برادران بی اخلاصی ده و شمار ادران حیات برینود در عالم سبب موافقت
برادران امری فتمت که کارها بسته گشت و اکنون را برادر خود و خود تصور فرموده محمدین
و انند که منت بر جان خود نهاده و آنچه شایسته او و لوازم اعانت و اسعاده بوده باشد جز
و بتقدیم رسانیم و سوابق حقوق منظور داشته اند که در کار باشد بر انجام
و از خود کار باید فکرت بطریق ملک برویم و بسیار از سخن حقیقت پر که بزرگ منشی
نشان باشد فرمودند چند روز جشن خروانه داشتند حضرت شاه هر روز خود
کار و بار و اسبیده مجلس غیر مکرر آراستند و زینت افرا صورت و معش میگرد
بروز در صداقت و محبت مافروند و تربیت مجلس آبی میباشند که چنان شاهانند خود
مبارکشود و چگونه بیاوان نمود که چه قدر شاهان زینت محفل و تاجه با فرباهی میکرد
و هرگاه که متفلس و خیمه معالی چه مقدار نصب می شد کلمه های بر شیمی و قالیهای قیمتی آنقدر که نظر کار
میگرد و در آن سرزمین کس نرسیده و او عشرت و نیش میبید و اندر چه شرح دهد که در لوازم که در آن
تحف هدایا که امریت ضرور بجا آید خود توجه فرمودند و از اسبها و اسبها و اسبها و اسبها
مطلوبه و مرغ و غایبها و زین و پوششهای گیس و جلاوه و سنج و نین و جلاوه و سنج و نین
از اجناس رفعت محفل و تاجه با فرباهی و متفلس و شجر فکری و فرودگاشی و چندین ظننت و افشانه
ز و نقره و مرغ و بیو اقیبت و لامی چندین طبقه طلا و نقره و نقره و نقره و نقره و نقره
و در کلانی و خوبی نادره و در کار بود و سایر اسبها و اسبها و اسبها و اسبها و اسبها
غلامان کار دولت را از نقد و جنس جدا رعایت فرمودند و در اسبها و اسبها و اسبها و اسبها
رسید حضرت جهانبانی در روز جشن عالی الماس و نیکو که خراج ملکها و قلیهها و نقره و نقره

و بجا لعن دشمنان بر سیم از معانی بطر شاه و آوردند و بی شباهت تکلف از وقت در آمد حضرت
جهانبانی با کمال ادب و پناه تازان بر آمدن بجز اسم و رسم که از سر کار فاعده منتسبان شاهی خرج
شدن زیاده از آن باضعاف مضاف مضاعفه پادشاهن نهادن آنجا متوجه سلطانیت شدند
و از آنجا بعیشن بر چهار خروانه داشتند و در خلال اوقات فرخنده ساعتان سعدین
بعضی اهل فساد و غبار خاطر از جانبین جادت شده بودند آن که روت بامید و انکسید و بر اهل
مصطفی گشت حضرت شاه همه روز اسبها و اسبها و اسبها و اسبها و اسبها و اسبها
بجهت شیط و قیصر خاطر صفا کستر شکار عمره طر فرمودند و از ده روز راه شکاران جانور را صحرای
رازه در چشم که او را سادق ملایق گمید که اول منزل میلاد است شکار محترم حضرت
جهانبانی شاه کرام قدر با هم در شکارگاه آمد و این است ختن و شکار انداختن بر تازان کرد و اینده
و بعد از آن بجز ام میرزا و ام میرزا اسکا و میرزا و حاجی محمد کوکی شاه قلی محمد و درویش کو که
و حسن کو که و جمع دیگر از معتبران حضرت جهانبانی در حضرت در آمدن درون قمره شدند
امراش می مثل عبد الله خان استخوان که بدایا و درشت و الا شکره شاه امیرعلی مخصوص بود و ابوالقاسم
خلفا و سوند که سادق قورچ باشی افشار و بدرخان استخوان و چند دیگر نیز بموجب حکم در آمدند
برمانی حضرت عام در داند هر کس اسبها و لشکران بگرفت و بسن شکار استغال نمود
اشا بهرام میرزا که خلفا بود در شکارگاه و انند تیر بر دوا و درخت شنی برست و بلا خطه
خاطر میرزا کسی آن سخن را نشناخت و بعد از آن عساکر دولت را حضرت شد که رفته نزدیک حوض
سلیمان بار دیگر قمره بهم آوردند و چون فرامی آمد باین بزرگان شکار کردند و درین منزل بگوینا
باز و رفیق اندر نیز شطری از اوقات کرام صرف شد و درین بزرگان بار رفیق کرم بود و بزم بزم
خطاب خانی و حاجی محمد کو که بقیه لطایف سرافراز شدند و در آخر آن مجلس بطوار و دوازه هزار
سوار که بهرامی فرزند ارجمند شاه می میرزا او بگل نامزد شده بودند با طوار اسبها و اسبها
بهم رکابی حضرت جهانبانی قرار یافته بودند و در اسامی امیر که درین کمال عار مقرر شدند
بدین تفصیل میرزا امیر داغ خان قاجار و میرزا شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان و امیر
شاه ملو و محمد خلیفه سنجاب سلطان افشار حاکم فرج بار علی سلطان و سلاطین علی افشار سلطان
قورچ باشی خویش محمد خا و یعقوب میرزا اطعانی سلطان خوانسار و سلاطین حسین قلی شاه
برادر احمد سلطان حاکم سینا و امیر اولد و میرزا اتماس میرزا اولد و سلاطین

حیدر شیبانی علیقلی محب در پسران مشارالیه مقصود میرزا را اخته یکی و لا میرزا را زین الدین
سلطان بن علی محمدی میرزا پسر جهانشاه میرزا مشهور بشاه برادر یک کچل استخوانی
سلطان چلاق خواهرزاده محمد خان ابوالفتح سلطان افشار حسین سلطان بن علی
یادگار سلطان موصی احمد سلطان الاشاعلی استجد صاف و لی سلطان ولد صوفیان خلیفه و
علربیک ذوالفقار شمس محمد بیک کتایب دار قاجار و سید محمد قورچی صاحب یازده شایسته
نیز تعین یافتند و بعد از تمام این محاسن عالم حکم شد که در آق زیارت که آخر منزل یلیا
بر نخست سیوم سیوم با سکا رفتند در هم آوردند و انواع شادمانی و کامیابی فرموده
آوردند و انواع شادمانی فرموده آداب خاطر جوینی تقدیم رسانیدند و در عویده دکنشاه
میان که در لطف است هوامشهور آقا قیامت شاه والا قدر منزل حضرت جهانبانی تشریف
آوردند و بمشایعت مبارک حبتیه حسن جوه ایمر آداب بساعت مسعود و دواع
یکدیگر فرمودند حضرت جهانبانی حبتیه شیبانی بموجب افتند البین سینه حضرت
صاحبقران از انجا دولت و امثال متوجه اردبیل تشریف فرمود و در اقبال حضرت
مکانی را با حیل و خشم عبید و خدم از راه راست بجانب قندهار روان فرمودند و در
خان اسه نشکر ساخته و خدمت اقبال محبت قباب کشیدند و دوازده هزار
سوار که ملازم رکاب حضرت قباب فرموده بودند در حضرت یافته بجهت سامان
خود روان شدند که چون ربات حضرت ایات حضرت جهانبانی حبتیه شیبانی آب کشیدند
شازده عالیقدر را بشکر مقرر و اراک ملازمیت گایده حضرت جهانبانی اول بجهت شاکر
عنان عنایت منعطف فرمودند و جوین نزدیکیان دیار رسیدند حکام و کارکنان بدین
که میرزا امیرانشاه بر رودخانه که از داسن نهند تیرم آید بستاند بقبال آمد و خیر
بوسه یافتند حاکم شهر بموجب فرموده شاه شهر را آیین بسته و در نظر آن حضرت
خلوه داد و لوازم مهمانی بنقدیم رسانید و در کوفی و جوانی و جوکان بپاده باز که تیر
و معروف بوده در آن وقت از اندیشه سوارش ممنوع شده بوده بجهت مروت و
خاطر اندیشی شاه را باز کی در کرد و آن حضرت عمارت عالیله آن شهر را که از آثار
قدیمه سلطان ناصر است و سیرکها آن شهر را کش فرمودند و مجدداً آنرا که شکست
خاک و سرکشگاه خانه اکلان و کشتگیها عالم بی ثبات و کسبگیها در جهانی بی مدار

بخاطر حقایق با ثرا و رونده و در کرد آوری رضا فرید کار سخنان حقیقت تبیان زبان قدس
و بعضی از ایات صاف متواجد گشتند و این رباعی از فرط حالت بلند خوانند
ما افسوس که سرایه زلف بیرون شده و دوست بل شمع که با خود کشید تا از جهان که رسم از
احوال مسافران عالم چون سده ملاقطب الدین قلنجی بغداد درین مده فاجه شریف
ملازمت شریف گشته تا مشهد مقدس ملازم رکاب معالی بود و آذر که کار آخرین خود
عبدالصمد شیرین قلم نیر دران مدینه فاضله بملازمت استسعاد یافت آن و تیر دران
بارگاه هوشمند را بسوی بسند آمد و از عواین روزگار نتوانست همراه گرد و از نوادر
اتفاقات حسته در شکون و تقال نیک آنکه چون به تیر نزول فرمودند و از انجا که تیر
افدیس با سطرلاب کرده و سایر آلات صدر درجه کمال داشت یک محمد اخته یکی را فرمودند که
درین شهر که محل انار قدیم است که تفریح نماید آن ساده لوح که چند بار با دیانها آورد
آن حضرت انبساط فرموده بجهت تقال خریدند و از سر تیر ز فارغ شده بصوب اردبیل
توجه فرمودند چون موکب عالم بقصبة شیبانی رسید جمیع شیبانیها و ندان که نسبت خوشی شاه
عالیقدر داشتند بسیار کار و انشرف آمده ملازمت کردند و ملازم خدمت برداختند یک
هفته در اردبیل تشریف داشتند انجا بخیال و انجا بطارم آمدند و از انجا بخرزبیل تشریف رسیدند
و چون هوا و میوه انجا بغایت مطبوع بود علی الخصوص انابی دانه سمر روز توقف
فرمودند در سبزه دار بار دو معالی خود ملحق شدند و درین منزل از حضرت مریم مکانی
صیبه قدسیه متولد شد و از انجا مراجعت که بقاید دولت اقبال متوجه کابل و قندهار
بهم منزل که تشریف فرمودند حکام و کارکنان بخار باده از دستور زمان توجه بیشک شیبانی
میکنند را ایندند و مهاکلا میگردند و درین منزل میر شمس الدین علی سلطان خدمت سینه
بخار آوردند و در روز مهمانی بیل بازان آمده کار بردارید که دند و چون ربات عالی شیده
مقدس آید حاکم و بزرگان انجا پیش از پیش در حفظ آداب کوشیدند و بجهت
لا یقه مستعد نظر قبول گشتند و بجهت انتظار جمع شده لشکرشاهی یک چند درین
توقف افتاد و این نواح بجهت طلب آورد که برهانه نوشته بود و عبد الفتاح که گریز
فرستادند و مشارالیه در وقت مراجعت خست خست بر بست و از همین حد و مولانا
محمد ترخان بجهت طلب شیخ ابوالقاسم جوینی مولانا ابیاسم که بختیایل صورت و کمال معنوی

آراستگی داشتند فرستادند و در کابل آمده بشرف ملازمت مشرف شدند و از آمدن این
بسیار منبسط و منشرح گشتند و ندانند که کتاب دره التاج در میان آوردند و درین مرتبه
در مشهد تشریف داشتند پیوسته با وانشوران مضحی را آنجا که ملازمت میرسیدند و صحبت
اکثر منفعت مستفیض میشدند مشغول حاصل میشد مولانا حبیب الدین که مجمع فضایل بود
بشرف بسیار طبع و سیر روز ملا حیرتی این غزل خود را بنظم اصلاح آنحضرت در آورده
نظم که دل از عشق تنبان که بگرم میسوزد و با عشق هر خطی باغ و گرم میسوزد و با محو پروانه بشمع سر و گاه است
که اگر پیش و مایل بر میسوزد و گاه آن حضرت خلاق معانی و معیار ریخته دانی بودند
چه نیکوترین که فرمودند مصرع میر و م پیش که ببال بر میسوزد و گاه مولانا آرا که اصلاح
آن حضرت سجد و خلاص بکار آوردند و از مشهد به کار و انسر طریق را از آنجا براه قلعه گاه سبستان
نزول احوال فرمودند و در آنجا دوشاد هزاره و امیر شاهی کوکب عالم پیوستند و از آنجا بکوه
اقبال و بر نمود میر عبدالحی که سیری از قلعه لکی هر و ن آمده ترکش بگردانده اخته بسعاد
گوشش شتافت و غرض بیکه قصیده حجاب است سابق که در وقت رفتن از دولت ملازمت
مانده بود بعضی سائید و از آنجا که خطا بونشی عطف بوسی شنید که یک آن حضرت بود و معجزه های
او بسمع رضا مقبول شد و میرعباسات مشمول گشت چو سخن با نیکی کشید تا گزینست تا آنکه
مجاز از عیان که در غایت ملازمت کاب و دولت بودند نوشته آید هر طقه حقیقت گزاران
کیش که چون سعادت همواره ملازم رکاب حضرت جهانناخت شیبانی بود و بر تخت
و خواجه معظمت است که نسبت اخوت حیانی حضرت مریم مکانی داشت از ابتدا حال
از شور شن دماغ و گرم مزاج بنور دفته سفاکی و بی باکی او با فراط کشید و خاتم کار او و محفل
خود رقم پذیر خواهد شد دیگر سدا و از یک سیر عادل سدا که از جانب والد
از بنایر سدا حسین میرزا اسب اگر چه در اوایل حال بو طایف خدمت اشتغال داشت
اما در اواخر بحرمان موسوم گشت بیکر حاج محمد کوکی است او برادر کوکی است که
از امر اعظم حضرت کبکی ستانی فرود من مکانی بود و حاج محمد در آنکه نفرود داشت
شاه مکر را می گفت که پادشاهان را این طور خدمتکار میباید در روز قیامت از راهی او قیود
و از شاه جلوه گرفت و بیک روشن گو که است که کوکلناش حضرت جهانناختی جنت شیبانی
بود و درین راه با جواب بسیار سیرده بودند و در آن دیعت جوهر خیانتی ظن هر کرد و لاجرم

چند روز در بند و سبیل عفو ظاهر یافت دیگر حسن بیک است برادر محرم کوکه او با آنکه کوکلناش
کامران میرزا بود اما بدوام ملازمت حضرت جهانناختی قیام داشت که بریم طبع و خوش
خلق بود و محرم در گذر جوهر غریق رحمت شد و بیکر خواجه مقصود هم و سیت او مردی
طینت پاکیزه روزگار بود با نیت و دیانت و صدق و صانت انصاف داشت و از ملازمت سجد
صفات حضرت مریم مکانی بود علی الدوام در حواله هودج بود آن حضرت بوده الترام خدمت
داشت از دو فرزند سعادت داشت مانند که نسبت کوکلناش حضرت مریم شاهنشاهی
یکی سیفخان و او در سال فتح کجرات در رکاب اقدس شربت خوشگوار شهادت
جشنید دیگر زین خان گو که بفرید ارادت و خلاص و وفور عقل و کیمیاست و علوفهم و ادراک و فرط
و فرزانگی و مردانگی از منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهی بوده و در امر کبار
منسلک است بیکر خواجه غازی تبریز است که از قایق سیاق و خایق علم حساب و قوف نام
داشت و از قصص و تواریخ خبردار بود چون موکب عالی از لاهور بجانب سند رفت
یافت از میرزا کامران جدا شده بخدمت پیوست و منصب شرف دیوان یافت و بعد از آن
مدتها از درگاه عالم پناه محروم گشت و در آخر عمر که قور و حواله اخلا بافته بود با ستلا غنیه
در گاه والا ای حضرت شاهنشاهی استبعا دیافت و بیکر خواجه امین الدین محمد است
در فن سیاق و فسان قلم و در حجاب بود و خط سگسته را بغایت درست مینوشت و در کتب
و درایت محاسبه موسکا میگرد حضرت جهانناختی او را چندگاه بخش حضرت شاهنشاهی که در ده
و در عهد سلطنت اید پیوند آنحضرت براتب عالیله رسید و بیکر خواجه چهار سرفراز شد و بیکر بابا
بخشی است و نیز بعلم سیاق ممتاز و بحسن کنایت موصوف بود و پیوسته با اشتغال مهمات
دیوان صنوف کار و کافی بطور مرم آورد و دیگر در پیش مقصود بنکال است و از گاه هر است و در
ضمیر درست جوهر بود و او در بنکال همراه جهانگیر قلی میگذاشت بودند و از تمام مردم و تنها سبک
برآمده او را که سعادت ملازمت نمود حضرت جهانناختی شیبانی با و غایت خاصه شتند
و بعد از آن بفرید التفات شاهنشاهی امتیاز یافت و عمری در از در طبقه دعا کوایان میرز است دیگر حسن
در سیاحت و جلالت امتیاز داشت و خدمت لایقه پسندیده کرده بود بواسطه آنکه بعضی نامی که
از منظوران حضرت جهانناختی بود و فرما میبایست زمین ساخته بودند بعضی قریبا شیبانی که آن جوان را در موضع
خواب نزدیک تبریز کرده و پنهانی گشتند و چون حسن علی داشت که بی بود چنین شتبار یافت که کمر سبکی علی

شبیخ بوق آمد به شد باین تقریب توانست همراه موکب عالم بود و عراق ماند و چون کمال
سیر سلطنت شد به استانبول فرستاد و در کشت دیگر عالمی دست یازید یکی است به حسن علی
از عفت و در مشهور قدس همراه شد از اول تا آخر در هر آنکه متکلم و جان بسیار
استقام داشت دیگر از هم الشکاف است و از فدا یان در گاه بود دیگر شیخ یوسف
خود است که در از اولاد کشیخ احمد بسور میگفت فردر و استیلا پندیده اخلاص
و دیگر شیخ بجلول که خود را از نسل مشیخ ترک میکرد خدمتگار میباشید بود دیگر
نورالدین از هند و بیات واسطه لایب خبر داشت همراه قاهره به خانی تبریز
بساطوس حضرت کیتی ستانی فردوس مکانی است سعایافت از مجلس شاهی
حضرت جهانبانی بود و حضرت شاهنشاهی او را خطاب تر خانی او میباشید و در
دیگر محمد قاسم موحی است بدخشان خدمت حضرت جهانبانی جنت شیبانی
قیام می نمود خویش می محمد جالبان بود بدخشان خدمت حضرت جهانبانی جالبانی
و در هند و شاد در ایام دولت ابد قرین حضرت شاهنشاهی میر جوش در کنایه
چون نمرود کشاد است و همایا کشفه عمر ساجل فارس آیند دیگر حیدر محمد اخته یکی است
از خدمتگار کنگر قدیم این گاه بود دیگر سید محمد مکنه است جوان مرانه ضاحیه
بود در هر آنکه بقی از دیگر سید محمد فاکر هر و سیت در بکر چند روز او را در عدل ساخته
بود از اهل نشست مجلس عالم بود دیگر حافظ سلیمان محمد رخته است در بکر آمد در بکر
فقر ملازمت نمود و دو پوست و نشین میجو از رفته رفته داخل الحکمان شده
بود و در عهد دولت ابد قرین دولت حضرت شاهنشاهی اعتبار یافت در سهند
باغ مبعوع ساخته که از توان گفت دیگر میرزا ایک بلوچ که پدرش در خواصان پاره
بلوچ بوده دیگر ولد او میر حسین مان هر دو از سعادتمندان خدمت کرین بودند دیگر
خواجه غنیمت ناظر که خواجه سیدی مقرب کیتی ستانی فردوس مکانی بود و از حضرت
شاهنشاهی خطاب عتبان خانی یافت از برده داران هودج اقبال حضرت شیخ
مکانی بود دیگر عارف نوشکی است که در سلک محالیک بود و دعوی سبادت میکرد و در
حضرت شاهنشاهی محب اوطان خطاب میباشید بخدمت عالم ممتاز بود و وارندگان
خدمتگار و غلامان وفادار و ماهر خان خرمه دله و ماهر حاضر نوشکی و غلامان کنایه از

و ماهر بنور شربت جی ماهر و ماهر افواجی و ماهر و کبک خراجی و ماهر و اصل و ماهر و شربت
بود و دیگر میر سلطه محمد قراول یکی بود و عیب الوهاب صاحب طباق دیگر
هماد و دیگر توکب یا تشیخ سید از سعادتمندان قور طالع که لغز در دست
و نبات پاره حق حقیقت بجای آورده در مسالک امتحان و موافقت اهل
خدمت ولی خدمت بیایان رسیده نظم ندانم رفیقان حیدر او اینست
که مردان خدمت بجای رسیده به مراجعت موکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت شیبانی از عراق آمدن حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل حرم آید
سایه کسری حضرت جهانبانی بر محاکم جاده و جلال موطن دولت افتاد
شد و در کابل وقت در اطراف صیدت موکب عالم است بهار یافت از بهوب اینام
هماد حضرت کلین غنی امیر و از آن سگفتار گرفت و آب رفته از جوهر قرار میقراران
آمد به بنیاد و نهاد سق فیا ضل رفیع از اوزده که از تخت مقدس شهر آواز
شد گشت امید از ملود آخرم به شد با عزم او اندام او از تازه که میرزا کامران این طغیانی
حال در کون گشت و در هنگام که زبانه کامران و در دست که شسته بود از سر غازی عالمکی
پیش گرفت خیا لایه به بود و اول برادر حضرت خا هزاره و قرا بان قراول یکی
از کابل فرستاد که آن روز میرزا و اطعی امیر حضرت شاهنشاهی از بخت به کابل
آوردند و فرستاد به چون بقندار رسیدند میرزا عسکر و دو فرستاد حضرت
باز در کجای خود که کار شکر و جمع که عقل در دست داشتند گفتند که در سقندران
لایق نیست مناسب است که چون موکب عالی حضرت جهانبانی جنت شیبانی آید
رسید آن نوزاد دولت را با غار و احترام پیش ایشان باید فرستاد و بوسیله
جمیله این کلمه است چمن سعادت و قبال این سقندار حرام خود بخود و بعضی گفتند
لایق است که پیش میرزا کامران فرستند و خاطر میرزا انداختند هند چون
که از سقندران رسیدند و در آن غلامه که حضرت جهانبانی را پیش میباشید
در یافت میرزا آخر برود و صواب عمل کرده حضرت شاهنشاهی این را عیان
رستان در وقت یاران روانه کابل سعادت بشیر قدس حضرت
بخشی بنویسم و بنویس محمد غنوی که بخطاب آنکه خانی برقرار بود و نام آنکه

او میخواست و چون آنکه والده میرزا غفر کو کلماتش در جمعی میخواندند و در میان کاران در ملازمت اشرف
بودند و چنانکه کسی شناسد درین سفر سعادت انجام آن نور پروردگار و ایزدی را میبرد
میخواندند و همیشه بر سر سفره میبختند و چون بختی رسیدند شب بخانه هزاره فرود آمدند
از فرزند یکی و شکوه دولتمند که از آن صبیحیه مثال آنحضرت بودند بود و بعد از آن
مردم شناسناختند و صباح آنکس بر زبان صاحب خانه جاری شد که شاهزاده را
هم اینجا فرود آورده بودند چون برادر حضرت آن شخص را از صاحب خانه شنیدند
از آنجا روان شدند و به سرعت بجانب غزنیشتافت و ملازم کار دولت سعادت
بسعادت و خطبه بلخ طاعت از بزرگ در غنچوان صفی علی به میفرمودند و او ضاع غزنی
احوال کرام آن حضرت در آن گزیده حیران صنع الهی بودند از آنجمله چون از غزنی
گذرند بمنزلی که فرود آمده بودند در آن خانه حیران کل شد و خانه تاریک گشت آن حضرت
که جوهر طینت ایشان بنور نبوت که در دوازده حشمت طلعت در گریه شد و در حین
و دایم با قسام همنامی اول آن حضرت را خواستند که بدست آرند و در آن
همین که حیران آوردند از منتهای نور ضمیمه فرود حیران خاطر قدسی آن حضرت آرام
پذیرفت و نور شکفتگی از وجابت احوال صفحات اطوار حیران گرفت و در
دلباسی بود با طبع بر نور افراشته طلعت زار صورتی معنوی چون حضرت شاهنشاهی
از منتهای کمال نزول احوال فرمودند میرزا کامران آن نوحه اقبال صدقه اقبال را
بخانه عفت قباب خانه آورده یکم همیشه حضرت کینی است و فرود مسکنی فرود
آورد و روز دیگر در باغ شهر را مجلس عالی گذاشته آنحضرت را آنجا آمد و غلبه حضرت
شاهنشاهی آنکس تن گرفتند با ابراهیم میرزا و بدستاری سخت نقاره افت
نواختن چون میرزا کامران آن نور گریه گشتن کلمات اقبال را در باغ شهر را
دید از منظره تماشایی نورانی آن حضرت بلکه فرود دولت و سعادت جاودانی
از آن میثافت از نامساعد استعاره و هم شد و چون از در جهن آراست خاطر
اولیاد دولت میخواستند و سبب شکستگی خاطر و بر هم زدن طاهر و طاهر میرزا را
میدیدند هر چه میرزا از آن سده باده خوش حال خود حیران کرد و از اسباب ملال او شد
چنانچه درین روز که میرزا حبیب الله بنیست برای مهابت خود حضرت شاهنشاهی را طلبید

بود اتفاقا در آنجا نقاره منقش بر پای ابراهیم میرزا فرزندش تفرشیست که در منشا
و معمولت ترتیب داد آورده بودند حضرت شاهنشاهی بنمایست آنکه نقاره
دولت جهانگیر و کشور کشایی بنام نالیش بلند و از ساختن بان میل فرمودند میرزا
حق شناس نخواست که بدین تصور آنکه میرزا ابراهیم با آن حضرت نزد ترست
و نقوه ظاهر برشته گرفت و نقاره را معطل بنظر روز را با یک کشته گرفت و داشت
که هر که قالب آید نقاره را از او بایست آنحضرت که از او بایست یافته ایزدی و نقوت دیده
از بی بودند شکوه میرزا کامران را در نظر نیارده و کلان سال از بهر منظور داشته
از استماع این شرط که میرزا آن اسرایه خوشتر گردانیده بود خوشحال شد با کثرت غم
افزایی میرزا کردید و بباز در قدرت که بقوت سماوی میبود و مقصد بود و چون
صنع که امثال این امور در آن حالت کسب بدیع مجاید و با نقاره الهی معتمد رسانی
میباشد و بر زده و آستین بالا علیده شمر دانه قدم پیش نهادند و بقانون میبندند
و کشته گیران استاد در گرفت و کینه در آمده دست بیایان کمر ابراهیم میرزا زده
چنان برداشتند و زمین زد که غیور از اهل محبت و از نزدیک و دور نعره آفرین گشت
این اول نقاره فتح و نصرت حضرت شاهنشاهی الهی بود که بر سطح قمر غنچه و زرقه خضر
نواخته شد میرزا کامران که این جنگ جهت امتحان حال صحبت کار و بار خود را حضرت
جهانبانی در ضمیمه گرفته بود از مشاهده این صورت سگوه بد گرفت بخود فرود رفت و بخواب
و نزدیکان حضرت شاهنشاهی کل کاشکفته فالها را نخست فرار گشتند و آن حضرت نقاره
بروز باز و اوقات گرفته نواختند این صدر و لکن با باعث شادمانی اولیاد دولت گشت
و میرزا از یکس طرح شده بود و فال و انقش گرفتن بر خلاف مراد نموده نسبت
فت اقبال فکر با شایسته و اندیشه تپاه بخاطر راه داد از آنجمله آن حضرت مد که هنوز
هنکام از شیر باز گرفت نشده بود فرمودند که از شیر باز گرفت و ازین خاطر که شیر خواره و ضعیف
ایزد و کامیاب قله ترتیب آسمانی را ازین عمل چه ضرر و حرج است یافته قاطع حقیقی این
فکر باطل چه خطر و حصول موکب مقدس حضرت جهانبانی حجت شیبانی کمر
میر و فتح قلعه مست بر تر صدان اخبار و مستبصران سواخ که دیده حیرت
کشاده و سر به عزت کشیده اند پوشیده ماند که چون رایتا علی حضرت جهانبانی و کومک ایران

بکر رسید علی سلطان گورابا جمع از کجای حجه تسخیر قلعه است که داخل ولایت کرمان
قندار است تعیین فرمودند شام جلایریدر نیمتور جلایل و میر خلیج که در آن حدود از جانب
کامران حاکم دارد بودند قلعه است حکام دادند و فوج یاوشاهی رفته قلعه را محاصره نموده
در اثنا جنگی از بالا قلعه علی سلطان رسید و غالب هم ساخت سیاهان
پسر دوازده ساله او را بجای پدر بگلانی برداشته و در لوازم خدمت پیشتر اتمام نمودند
و حقیقت در گذشتن علی مردداشتن پسر و بر جلد بر بوالی ابراز نوشته فرستاد و از حاکم
در امضا آنچه فرایفته بودند نشان رسید و رفته رفته جوکاران قلعه تنگ شدند و در احوالی
نرسیدند قلعه را سپردند و چون قلعه تصرف فیلیای دولت قاهره درآمد حضرت جهانگیر
و دولت و اقبال را نواحی قلعه نیکو نرول احوال فرمودند و شام علی و میر خلیج ترکها کرد
انداخته بشرف میسر رسید آن حضرت بوجوب رفتن اتی جرایم ایشان انجمنه
در سلاک ملازمان درگاه منسلک ساختند و در همین منزل شتهار یافت که میرزا عسکری
خرانه خود گرفته و خواهد بجانب کابل فرستاد جمع از قریب باش و ملازمان درگاه بحد و دست و بقطعه و سخت
گرفتند هر چند حضرت جهانگیر را کذب این جزو غم حرم میرزا عسکری بر قلعه اری
مستد بار بوسید خبر رسانان درست متیقن بودند و نیز بقتضای عاطفت ذاتی
بر تقدیر صدق آن غم خواستند که مردم را بر تعاقب او رخصت فرمایند اما اینها
بی جویی کرده رخصت گویند دست آورده در رفتن پیش دستی نمودند چون از کمال
عجلت بی توکل بخوانشی مستد بار رسید خبر رفتن میرزا دروغ واقع شد و جمعی
بر آمده جنگ کردند و ضرب زنها و توپها را از بالا سر دادند جمعی کثیر از قریب باش و غیر
ایشان بیاد و فدا رفتند و گروهی خمر بر گشتند و خواجه معظم و خیر سلطان و حاجی
بابا قشقه و علی قلی نارنجی و جمعی از بهادران جغتو و دلاوران قریب باش و اولاد
و مردانگی دادند و غنیم را برداشته بقلعه رسانیدند و هر چند جمیل یک که از معتقد
میرزا عسکری خود فرود آید که لشکر کم مانده این مردم را برداشتم و دیگر کار بران
خواهد شد میرزا بسجی او کوشش کرده پیغام فرستاد که ایشان کمیک حقیقت
مار امید انبساطه آینه محضر در میان جماعه نخواهد بود بلکه ملک ایشان خود کوشانگاه
خود را نگاه داشته باشد که کارها بسازد بازی نمی خوریم و قلعه را مضبوط ساخته

جنگ آمدن میرزا کامران موقوف میداریم چون غنایت از در موید و معاون
لشکر نصرت اعتقاد و حضرت جهانگیرانی بودند آن میرزا صورت نیست
و فتح چنین که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند بود و در داد و در اندر و از اهل قلعه
بابا سحری که از یکها نامی میرزا کامران بود بقتل رسید رسیدن
مقدمه حضرت جهانگیرانی جنگ شیبانی بقتل بار محاصره کردن
و فتح نمودن چون بهادران اخلاص اندیش موکب معلی را چنین فتح روی نمود حضرت
جهانگیرانی جنگ شیبانی بسیار از بد مقدم رسانیده اعدا زنج رو از این قضیه
مست انتقام در روز شنبه محقق محرم نصد و پنجاه و دو ساعت مسعود که منتخب
انتظار تقویم بود بدولت و سعادت با موکب اقبال و عساکر نصرت بحوالی قندار
رسیده در ضلع دروازه ماسور نرول احوال فرمودند و در باغ شمس الدین علی
مستد بار فرود آمدند و مورجلها تقسیم یافت و صاحب اتمانان حاجی القیوم
شدند و هر روز از جانبین جوانان نبرد اندازد کارزارها میگردیدند و یکروز حیدر
سلطان و دو پسرش علی قلیخان و بهادرخان و خواجه معظم از پیش خواجه
غنیم را برداشته تا فرار که نزدیک شهر گمنده و کوچ بند بود و در کارها مان
نمودند و حیدر سلطان از همه پیش بود و پیش تافته بود و از غایب انکه با دوست
یسا و ل با جمع در فرارت ایشان تیر انداز میگردید و حیدر سلطان نیزه خواست
کار او تمام کند دست برداشت همان بود و تیر سیغل او رسیدن اتمانان سلطان
جایی که میرزا کامران بکوک فرستاده بود در برج آنچه که در برابر مقابر است پیش میرزا
عسکر بوده تماشا جنگ میکرد و با وجود انقدر مسافت که تشخیص هر چه ممکن نبود
بعضی رسانید که این مردار دست او نیز افتاد و غنیمت که حیدر سلطان باشد حیدر
ازین با عید الله خان شهر طوس رفته بودم من حیدر سلطان همراه یافته بودیم و
دو انگشت من اینجا افتاد و روشن با ختم قیاس میکنم که او باشد بعد از زمانی که آن نر
آورند اسم نوشته بود خوانده بر قیاس گل و آفرین کردند و انمعنی شهرت که دین
نبرد و از مال اکثر مردم زخم بردند و خواجه معظم از همه بیشتر زخم خورد و بجز لحت
نمود و مقارن این حال خبر رسید که رفیع کو که میرزا او کندی مجتمع شده نشسته

پیرامان و محمد میرزا و خیر سلطان و مقصود میرزا آخوندی و دین سلطان و محمد
برای نشان تعیین شدند قدر جنگ بودست با قبایل سعادت قرین رفیع گو که گرفتار
شدند و بسیاری از مواد استعداده و آلات و اوقات ضرب و مواشر و روانیست
اولیاء دولت افتاد و بقدر عسرتی که در اردو و خطر قرین شده بود بسیار کشت
و رفاهیت در معسکر اقبال پیدا آمد و همچنین همواره و دلاوران اخلاص همیشه مبارز بهار
نموده کامیاب میشدند چون میرزا عسکر از اردو خود رفته کار از دست داده در
محیطت اتمام نمود و مقتضای وقت عامه و عطف و محبت بجا طرحها را راه یافت
نمیشد و نصابی را با فرمان موعظت بقیان خود پیش میرزا کامران ارسال فرمود
شاید از خواست غفلت پیدا شده راه سد و پیش گیر و بوسیله نیکو خدمت تلافی تقصیر
خود نماید تا تفریق کار چندین کس بملکات گشت و بوسیله اتفاق برادران کلامی کار
سگرفت که اکنون جنس صواب از نیستت ظهور یابد باین طریق و اعلم پیرامان را برسم
رسالت بکابل فرستادند چون بکابل و غنم و آب استاده که با پیوسته و غیر
است سید جمعی از هزاره ها سر راه گرفتند و آخری را روز جنگ در پیوسته و لیاء دولت
قاپور و هزاره ها روانه کرده هزاره ها بید دولت آنا و بید نمودند و بسیاری ازین بید و کما
راه نیستی پیش گرفتند چون پیرامان نزدیک کابل رسید با بوس و جمعی بستانقبال آمده
پیرامان را برودند میرزا کامران در چهار باغ مجلس استه پیرامان را طبعی
ماندیشه صایب جهان رسید که این دو منشور دولت میرزا که نشسته باشد
و اذن مناسب نیست و آنکه میرزا استاده و عظیم بکار آرد بسیار دور که آن را
درست و بخت بلند باید پس اندیشه کار نموده مصحف بدست گرفته برسم پیشکش آورد
و میرزا مصحف و دیده بجهت تعظیم آن است استاده و درین اثنا این دو مثال اقبال
گذرانید و آن فکری صیح را و سیکه تعظیم آن الواح سعادت ارقام ساخت و تحف
پادشاه و هدایای شاهی را باین ستوده در نظر آورد و با میرزا نشست و سخن
اخلاص ازین صداقت ابداع مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت
شاهنشاه گرفت و اجازت دیدن میرزا هندال میرزا سلیمان و یاد کار با صهر
والع یک میرزا خیمه آن ساختند و او با بوس مقرر کرد که در دیدن همراه باشد

از صلاح اقبال و درست بهم میرزا کامران که درین طوایف پنهان میکرد و اسباب نفوذ را آماده
می سازند بدست می افتد و هم بیخ آشوب منافقان دیگر برکنده می آید حضرت جهانبانی را این دلی
قوی تر نمود و این سوق را مراجعت رجحان داده بیدر تفریق و نفرت سوار شدند و اقبال شدند
ناگهانی بر سر قبایل ارباب ضلال ریخته بخار و بار برد خارق اعدا افشانند و جمع از بهادران مشهور
و تیغ گذاران جبار مثل محمد خان جبار و سلطان محمد قوی و شیخ بملول و شاه قلی نارنجی را بایشان
حسین خان مقرر فرمودند که پیشتر بگردانند و آن شب هوای بقدردانی داشت و راه دور بود بجهت
خدم چشم در میان راه فرود آمدند و سحرگاه بدولت سوار شده متوجه گشتند و چون قبایل حاجا
برآمده فرود آمدند معلوم میشد که میرزا در کلام قبیله باشد در انشای این راه ماهم علیخان و با
از جانب میرزا کامران پیش ملک محمد در آردی غیر فتنه بدست اولیاء دولت افتادند از احوال میرزا
استفسار نمودند که در کدام قبیله است ماهم علی سایلان از در غلط انداخته غیر قبیله که میرزا در آنجا
نشان داد با با گفت او ترسیده است نبدانند که چه میگوید میرزا در فلان قبیله است و من سر کرده میرزا
در اول صبح صادق پیش روان ملک دولت بنوا جی آن قبیله رسیده بناخت و تاراج برد خند
و جمع کثیر را بوخت آباد عدم فرستادند و زن و فرزند آن قوم فتنه نهاد و ارباب کردند و در خیمه که
میرزا بختیاب رفته بود چندی از بهادران در آمدند و شاه قلی خان نارنجی از مدعیان این معنی است
در آینده آن خیمه من بودم و دو کس را خیمه بوده اند یکی بدست افتاد و دیگر بصد اتمام خود را برین
انداخت چون بر توضیح در پرده در می آمد ظاهر شد که بدست افتاده بیک ملک است که میرزا را با و نظری بود
و میرزا بر رفته بود و چندی از افتخاران او باش مثل شیخ یوسف کرانی و ملک شکی و چند دیگر بیک
ایستادند و خاک سوای بر روزگار خود کرده و بگریز نهادند و اسباب و اموال بدست اولیاء دولت
افتاد و بیشتر از آنکه رایات اقبال برسد فتح جهان روی داد و میرزا بخود قرار بودن آلوده نموده متوجه
هندوستان شد و چون خاطر اشرف از تادیب اهل تهر و بنیاد ارباب فرار یافت و بعبادت ازین
فتح غریب مقدّم فتوحات توانست میرزا آمد این سرزمین طفر آیین دستکام مراجعت نموده بمنزل
بمسود و اقبال فرمودند و چون بقیق پیوست که میرزا بجای سزاوار نامیاسان حق ناشناس
تواند بود برآمده متوجه هندوستان شده است حضرت جهانبانی از آن خبر اقبال سعادت کوه فرود
بلاغ صفا که بهار چمن آرایش طرب فزای خاطر و صفا بخش نگارستان بواطن توان گفت نرم افزور
جاء و جلال گشتند چون ایام شکوفه بود و آغاز کوکبه بار و طراوت گیاهان و لطافت بویار

که کتای صمان جع از مخصوصان را بر کردی علیقلی اندرانی بدار الملک کابل فرستادند که آن شکوفه بهارستان
اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را با اتفاق محذرات تنقح عصمت و مطهرات سرادقات عفت بحضور اقدس
آوردند تا بوسیله مشایخه برای نوبهار و مطالعه صحایف کلزار بر سر پرده شناخت نقش بند ازلی
محم شسته اساس شکر تمید دهند در اندک فرصتی حضرات رفیع الدرجات محضوف حضور و سرور و سعادت
فرمودند و آنحضرت تکریمات شاهی که مستجاب میدنم منعم حقیقه است بجای آوردند و بعد از بسط طایفه
انبساط و انوار شوی عنان توجه منعطف داشته در مسعود کین ساعی بدار الملک کابل نزول اجلال فرمودند
توجه حضرت شاهنشاهی بغربین و آن سرزمین را بنزول اجلال ارتفاع آسمان بخشید
چون حضرت جهانبانی روز بروز لایحه رشد و کاروانی از ناصیه اقبال حضرت شاهنشاهی را فرمودی تا پیش
و درین لاکه زمان آسایش روزگار بدو رای جهان آرای بوجبا اهام ربانی این تقاضا فرمود که آن نوباره
چمن خلعت را بنظر هر روزی چند از خود جدایی بخیز فرمایند تا هم عیار بزرگی این کوهر والا گرفته آید و هم چمن
خوصله سیر و سفت معلوم همه گمان شود و هم در آداب فرمانروایی و زرش بهر مبدعه در هنگام صبح
و آنگاه در آیام جدایی آنکه در هوشمندی را پیش رو خود ساخته در جمیع طوارسکوت بزرگان نماید و بزرگی خود را
منظور نداشته بخردان مسکنان طریقی نصفیت و ولایت بسپرد و با اتصال معنوی اکتفا فرموده از دوری
صوری ملو خاطر نباشد هر آنیکه ذات بدیع کوهر یکتایی خلافت تواند بود و چون جلال صفات
از لوحه پیشان فطنون بل متیقن بود در اوایل سال نهصد و پنجاه و نهم هلالی حضرت شاهنشاهی
بر دولت و سعادت بغربین فرستادند و آنکه خان و خواجه جلال الدین محمود و تمام ملازمان میرزا
درین یورش مسعود ملتزم رکاب دولت اعتصام بود سر رشته سرانجام جمیع کما صوری برای زرین
خوبه بروض بود در تشریف با کاهیه و ست دمانی که زارینند و چون پشویای صورت و معنوی از ناصیه
اقبال ظاهر و لایحه بود هواره اعمال پسندیده و خصال ستوده که در سن بزرگی از سال خورد آن جهان دیده
بید نیاید از آن جوانمخت فوخنده طالع بطور می آمد و پیوسته بنیت درست از حق پرستی کرد
دلها میکنند و هواره بگرد آوردی بر آکنده دلائل سلسله صورت توجه عالی میباشند بپوشه
در استرضای طایفه که در شمره شان تجرید تصرف عظیم داشتند در تمذیب اخلاق و شناخت ایزد
کنز اجتهاد در بسته راه فقر و فنا پیش گرفته اند و از راحت الم و مریح و دم عالم بکوشند و معامله
خود را با یکتایی ایت درست کرده اند آنکه میفرمودند در غربین در آن زمان بایکسان از مجذوبان
حق شناس ستودنی بجز شهود و تمام خواستگاری بوده در کین عزت و زاویه خول بسیر میر

مکر بیدین او توجه میفرمودند و آن راست بین کارخانه تقوین پشویای صورت و معنی از سوط پشای
معاطه نموده بیاد ستای ظاهری و باطن تهتبه میفرمود و ویشاد تمای طیل بقا و فردای علوم و ارب میداد
چون خاطر اقدس از سیر و تنگداری غریب نزدیک بود که فراع یا بد بوجبا اشارت حضرت جهانبانی
جنت آشیانی مستقر جاده و جلال بدولت و سعادت و راحت فرمودند و سبب طلب آنکه حضرت جهانبانی
پیوسته در کابل آن نظام بخش میباشند و اوقات گرامی تقسیم و توزیع فرموده لجه از روز شب بر طایفه
و تعلیل مصروف میباشند و با وجود ادب بخشی و در بچگی شکسته دلائل و سایر کار و بار سلطنت بلا خط فرمود
و انبساط بپیر و شکار نیز توجه میباشند روزی بعد در مد که موصیفت از مواضع و کنگشای کابل
برسم شکار سوار شده بودند بحسب تقدیر از آب جدا شدند و عنصر مقدس آنحضرت آزدکی تمام در یافت
از آنجا که هوشمندی قریب دولت و از جندیت از روی عزم و ولایت اندیسی دستور طلب حضرت شاهنشاهی
در ساعت غرا اصدار یافت فرمودند و بعد و مینت آنار آن قسمی از آنکه جمیع سادات در دوش بقیه
نموده اند عنصر قریب آنحضرت را کمال صحت و رعایت کرامت شد نهضت موبک مقدس حضرت
جهانبانی جنت آشیانی به نیکش و تادیب کردن کردن کت دن و لواهی غمیت افزا خشن
همند و ستان و بدست آوردن میرزا کاران و مراجعت بکابل و در یک سلوخ در زمستان و اواخر
سال نهصد و پنجاه و نه حضرت جهانبانی را عزیمت لبکش رویه مصمم گشت که آنخود و دست کابل قشمت
و در ضمن این نهضت تنبیه سرکشان آن دیار و تقویت لشکر فیروزی اثری مطوی ضمیمه جانشای بود
جستکی و فرزندکی مورد فتوحات عینی مظهر کرامات ازلی حضرت شاهنشاهی را درین یورش در تفریق
چون اقبال دین خود ساخته بجانب کویزد لبکش نهضت فرمودند و طوایف افغانان متر و بتقیه
نشیسته یا قنند و اموال و اسباب بدست سپاه نصرت اقران افتاد و اول قبیله که بتاخت رفت
قبیله افغانان عبدالرحمانی و آو افغانان برفریه بود و قشای افغانان که زراعین و نادانی کما
دانانی بر خود کرده در اصل کابل بود و در صدقات افواج قاهره بپوشایی نوار نموده با جمعیت خود
بر میرفت و جمع کثیر که از جلال آید متوجه مرکب عالی بودند و جاسد جمیع اموال و اسباب و نصیب این
دولتمندان گشت و خود زخمی گشت و در انتهای زد و کبر تاخت و تاراج و کلاهی سلطان آدم مکر که سرور دار
کرده لکران بود و عرصه داشت او را آورده شرف بار عزت یافتند مصنون آنکه میز را لکران بر پاش
و سرکردان باین حد و آمده است و مرا که هوای دوشو ای در سرست نیمه اهرم میزد در آوردکی اوقات
بر بردار این صحر و مخیم سرادقات اقبال آورد او را بشرف بساط طوبی مشرف ساخته همه تدارک

جرايم گذشته ملایم عتبه دولت گردانیم و خود نیز لازم بندگی بجای آورم بپوشیده همانند که کلان اطراف بسیار است
و در باین آب بهت و سست وطن دارند در زمان سلطان زمین کشمیری ملک کزلم از اوای غریب که کاکلم
کابل نسبت داشت آهده بر و بر این چار از تهر کشمیریان میگرفت و بعد از و ملک کلان بسراو جانشین میشد
و بعد از و بسراو بزم کلان الوی خود یافت و بعد از و تارناظم قبيله خود شد و اورا بیه خان افغانان و
بسرش منازعت عظیم دوی از شهر خود را از منتسبان این دو دمان میدانست و چه در زمانی که حضرت
یکتی ستانی فردوس مکانی تسخیر هندوستان فرموده بودند در ملازمت حضرت آمده خدمات شایسته تقدیم
رسانیده علم مخصوص در جنگ را نا نشان کجا جانتانی نموده و او را و بسراو و سلطان سارنگ و سلطان
آدم و بعد از سارنگ کلانی آنگاه سلطان آدم رسید و بسراو سارنگ کمال خان و کمال خان کک تباوتی بنفای
میکردند متعارف ایلی خان آدم حاکم خان که از خدمت کلان نزدیک میرزا کلان بود زمین بوس نموده عرض داشت میرزا
مستعمل بر جوب زیادهای نه کنده اند محترمان مجموعه هو مخمدی ابو الفضل که مباشرت و اوقات این دو دمانی
کرامت چون بهت در شرح احوال و نشر اخبار دولت پیری حضرت شاهنشاهی بسنه و از جهت سیرانی
تشته لبان این داستان گوی از آدم تا این دم که عهد ولی عهد است از سلسله علیه این دو دمان خلعت
بطفیل می آید و کجای از ناگامی معذالان و نزول مکافات یافتن او از کار خوش ناکر است اگر چه این
نامه را پایه از ان بلند ترست که امتثال این امور در ان اندراج یا بدام برای سرانجام سخن در نشیب و فراز آن شد
ناگور سخن آریست بر مسامح استعان این سوغ عینی که هر یکی از ان و اعظم خیار قد است پوشیده
چون میرزا کلان در ان سگاه که در پیش بلاغ است یافته در هزاران ملک پوی خود را از دست بیغ
هزاران صفت شکن خلعت ساخته بدرفت دیگر بخود قرار بود و داد و از تنهایی خود که نتیجه حق نداشت
با وجود چندین هزار اوبار که هر یکی مادی همراه سعاد تو اند بود خود را بملازمت اینچنین خود بمر با
بسیار بخش نرسند و درین هنگام که بایستی گردانمت و بشیالی برجه احوال داشت و بسوله
عجز و خجالت خود را با ستانوس مشرف ساخته بزرگ تقصیر نمود و از بخت و اثر کون متوجه
هندوستان شد که پیش سلیم خان بسراو خان که بفران نعمت انی از باده غفلت و سرخوش غرور
اشفته دماغ بود رفته کومک او بار خود آورد و بجان الله چه غفلت این که بدین چانی خود جمع
کرده که کار چنین دست بزرگوار تبه سازد و خوار و بجا خود را داده پیش آورده که خواهد بدگاری او باوی
نفت خود مستیزه گاری نماید که تا می سخن آن که اندیشه های نادرت میرزا بر آن آورد و با بعد و دی راه
هندوستان گرفت و از نواحی خبر شاه بلخ خان بایش سلیم خان فرستاد و او را در حوالی مقبیلین از

قصبت

قصبت پنجاب بود فرستاده میرزا آنجا رسید و اوای رسالت نمود سلیم خان انجام مرام میرزا از حواله
خویش افزون داشته مدارای پیش گرفت و خودی فرج محبوب او روان ساخت و قوار و او که در همان
حدود بوده انتظار بر بند که کومک از دنبال میفرستم و خرنیه یقین میکنم هنوز فرستاده پیش میرزا رسیده
بود که علی محمد اب زینر پیش سلیم خان روانه کرد و بعد از دانی سخن که کوتاهی از ان لایان چون میرزا بجا آمد
رسید بسراو از خان و ملا عبداللہ سلطان پوری و جمع از احوال استقبال فرستاده و ریتی که لایان دشمنان و کما
درگاه نباشد میرزای نا عاقبت اندیش آن وضع سر کرده افغانان را دریافت هر زمان میرزا با کجاست بود و ملا
شفیائی و با با سعید تپاق و شاه بلخ و عالم مست و و حسن قلی خان و صالح دیوانه و علی محمد کب و قزاقان و
خان و ابدال کچکه و جمعی دیگر از اوبایا یافته های روزگار که ناهای اینها نابوده و چون کرد از ناحی شناسان اندیشه
کافو نعمان بر صوبت عاقبت و خیم دارد هر چه این کوه را پیش آمد نتیجه اعمال است ان بود میرزا از بدگلی
این کوه بی دانش آزرده بود و هواره در خلوت شاه بلخ را که خرنیه و ترغیب در کمران کوه بود سرش
کود و سر و چون سلیم خان خاطر از هما پنجاب جمع کرده و کباب دهمی روان شد میرزا که چشم نگا میداشتند
و پیوسته اظهار رخصت میکرد و صورت نمیست بمواعدا درست همراه گرفته روان شد باندیشه
انکه در یکی از قلاع حصینه هندوستان مقید سازد میرزا از کومک مایوس و از رخصت نا امید چون دانست که
حال جیت اندیشه که چنین بخود قرار داد و جوگی خان را که از معتمدان میرزا بود پیش را چه بگوید که در دوازه
کوهی ما چواره بود فرستاده و راستحلاص استعانت نزد او فرستاده را بایستی پیش آمده
بنام میرزا قرار داد و دوی که سلیم خان از اکب ما چواره گذشت میرزا در حلقه خواب خود بوسه افشاکا
داگذاشته بیاسعید قرار داد که تا زمان دراز چیزی نمیخیزد باشد یا میرزا دانست که میرزا در خواب
و خود تغییر لباس داده و برقع بر و افکنده از طرف سر پرده بدر رفته با حق قرار دست داشت
و راجه او را باین لایان دید و چون خبر آمدن لشکر تنفص میرزا رسید پیش راجه کلان در ان نواحی
محکمترین کمال بود فرستاد و او نیز بواسطه هراس از دشمنان خود میرزا را بر رفته داده بجان خود و ان ساخت
و راجه حواری دور در اندیشه های زمین دارانه میرزا نگذاشت که بولایت او در آید میرزا سر میگرد
متوجه ولایت شد و نزدیک بود که آنجا گرفتار گردد و باز تغییر وضع کرده در لباس زمان بهمانی فغان
اکب صاحب بود کاتب کابل روان شد و باندیشه های نا صوب سلطان آدم کلان را دید که ساید این
جماعه را بخود متفق ساخته کار نا ساختنی از پیش برد او و لیتخانی درگاه منظور داشته بطریق اخیل
میرزا پیش خود نگاه داشت و عرصه داشت بدگاه علی فرستاد میرزا نیز چون عکلا مانو عیدی از بهر احوال

الو می باشد و نمودن آنرا بر آنکه گزینش متخلفه از راه احتیاط عرض داشت چنانچه گذارش یافت سال
داشت و هر چند میرزا را تیرماه آنکشت که شاید گزینش از در رفته اند و می باشد و متفق بر آن صورت نیست
لنیز بر رفته اند و شوار میداشت تا چهارم در بر این زمین که در جبهه روزگار میکند و میرزا
دولتی را که باید از دست آید و میرزا را که باید بدو خواهد بود و این را و این را و این را و این را و این را و این را
خایب و خاسر گشته در نکال بدو ماند و هر چه آنرا سو و خود اندیشد زبان بیند و مصداق این احوال
میرزا کاوان است چنانچه مجمل از این است و چون این سلطان آدم حقیقت حال را بوقف عرض رسانید و برش
بهند وستان تا ولایت گلران محکم شد و خواجہ جمال الدین محمود را جرات و حکومت ولایت کامل فرستاد
خود بدولت و اقبال نهضت نمودند و حضرت شاهنشاهی را برای نیت شهادت مودی و معنوی و کفایت
دینی و دنیوی همراه مرکب لاکرقتند و کمر عزت بر میان همت بستند که کار میرزا کاوان را با حکام
و عالم را از سر و سوار و این سازند و چون اعلام حضرت اعتصام کرد و رسید قاضی حاکم را قاضی
ار و دی و طفر قریب بود و پیش سلطان آدم فرستادند که باید در او و ایداراکت بساط طبعی می کنند و در آن میرزا
نصایح و مواعظ می نمودند که رنگ خلاف و شقاق از اینین دل او برد و اید خاطر نشان سازد و بعد از آن
رایات اقبال از آب سبز عبور فرمود و اثری از سلطان آدم بظهور نیامد همانا که اندیشه های زمین دارانه
ناصواب پیرایه خاطر او بیکشت آنحضرت منو خا را بکش او فرستادند که بسنجان و لا ویز و لا
نموده پیشتر ملازمت آورد و میرزا نیز سخنی چند که راهبر سعادت او بود رساند و مکنزات
صیقلات را از از جهه حال نفس نموده حقیقت جنایات سریر را موعوض دارد و منع خان رفته کار را
دانش خود بظهور آورد و بعد از آنسون و نش سلطان آدم میرزا را همراه خود گرفته و روزی برآمد و در
پوس شرف امتیاز یافت و آنحضرت شب زنده داشتند و سخن آرای عزت شدند و میرزا کاوان
بود و چندین جای که هر یک را مستوجب عقوبت عظمی تواند بود معمول انواع التفات نمودند و جمیع امر را
و دانشوران چیز اندیش بوقف عرض رسانیدند که اگر چه رافت و عاطفت حضرت همانانی و خطرات
و عطف و الا همین تقاضا میکنند که کمال بزرگ درگاه علی طلیسان عقوبت شد اما عاقبت اندیشی
و کار نمودن عنم مقتضی است که سینه کار مردم از آزار ارباب زای اعمال رسانند تا که در سراسر است
از بهره سلامت عالیشان رنج شود و من است و در این است که اساسی ظاهر یکی را که
بر خواه باشد و آسایش چندین خلائی که بشرف و نفع این اختصاص یافته باشد مگر بشود اگر چه خیر
سکته دلا و اندام اجابت سینه ریت و نقش فاسد طمی از نگار خانه عالم محسوس سازند و دیوار معد

چه اختلال خصوصاً در ضمن این صلاح هزاران کارمند رج باشند هر یک به نحو ساختن این صورت بطران
مطابق رضای بزرگ و موافق نظام کل خواهد بود آن قدر که ان تحت و طغیان فتنه نه شده است که
بامید بهبود بار محال و پروراخته کرده و ناگه رنه کار را اندازه نوشته است و طاقتهای
طاق شده لایق بحال او خلیای آنست که او را مسافر ملک عم باید ساخت تا خلق خدا از هر اگر و بلا
نجات یابند و نامه اعمال و سیاه پیرنگ در چه مودی مدید بگذرد که از آشوب این شهر نفس فتنه سر
احوال خلیای در موضع منب و غارت حادثات آمده و عرض و ناموس عالیشان باید فتنه رفته و جان سپرد
مردم خاک بهاکشته و جوهر اصلاص که زیور اعتناق زمره خواص است در غبار آشوب نماندند
اکنون صلاح وقت که اینچنین کسی از جنگال و بال این عقوبات خلاصی بخشیده خلیای را در ظل معد
آسایش بخشید حضرت همانانی نظر بر حکمت و صحت مطلب باب انداخته درین اقدام تمیز نمودند که میرزا
جهان آرا با وجود قدرت کامله چنین بشری را ابقا نماید البته مبتنی بر عرض و صحتی است و با این
باریک بینی نفعی حضرت یکتای ستانی فردوس مکانی منظور نظر حقیقت بین بوده قرار بر آنکه این
معنی نمیداند و او را باز از آنجا که انواع خویش رفته انگیزی از آن سفاک پاک دیده بودند مگر در پیش
خود اهتمام و اجتهاد نمودند درین باب تفکرات بسجالات فقیهان و مجتهدان بجز آنکه بر دین
و عالم ملک و ملت و ملت و ملت ساخته بنظر اوست در آوردند حضرت همانانی از ایشان میرزا کاوان فرستاد
میرزا چون نامه اعمال و محضر مکاتبات افعال خود را مطالعه نمود کفایت فرستاد که این مردی که در
بر قتل مهر کرده اند هم این را و باین روز است اند و حضرت را عرق مهربانی بحکمت آمده بگذشت
به حکم عام و حصول چندین بواعث و دواعی حکم بر خویش را فرمایند مودی مدید سر مکریان تا مل و تفکر داشتند
عاقبت الامر حکمت معصیت جهود انام در حق او حکم خاص واقع شد و او را از نظر انداختند و بجهت این
کار علمی دست باریکی و سپید بکنه و غلام علی شش انگشت مامور شوند اینها بخیمه میرزا در آمدند و در
نصود کرد که بقصد کشن می آیند در ساعت شش کشیده و دیو علی دست گفت میرزا آهسته
باشد حکم بر قتل شده اضطراب از برای جیت به مقتضای عدالت که شما پیش ازین سید علی و محمد دیگر را
بیکگاه نابینا ساخته بودید چشم خود آن مکاتبات را بیند میرزا که این سخن شنید حکم آنحضرت
را بویلا قبول کرد و در کار کشید تا آنکه میل کشیدند و هر دو چشم میرزا را که دیوبان دل فتنه سر
او بودند از پیشتر عزل ساختند و این نخلصان فرمانبر جهت احتیاط بیشتر می کردند
میرزا بکرانه جانبی هم نزد آنحضرت از عطف و تالی رفته فرموده پیشتر روان شدند و

سخنان بلند مهر نوازی بر زبان حقیقت تو جان گذرانند و این قصیده را فرموده شصت و پنج
و خواب محمد بن موسی فرمودی تا این قصیده را یافته بود و میزد و میخواند و میخواند که خجسته
بهر زمانی که دانی و بهر روشنی که توانی بیک ملک برای خدمت من از حضرت التماس کنی آن حضرت همانا خط
میرزا بلند داشته و دانه خدمت من ساختند و میزد و میخواند و میخواند که خجسته و در خدمت
تا بنیای خود نهاد و این بیت خواند شعر هر چند که چشم بر جنت پرده کشیده است
میناست بچشمی بسی روی تو دید است و حضرت همانا بنیای بعد ازین ساخته و توجه اقدس تنبیه زمره
پی راه جانیده که سنگ مرمر بوده بودند مصروف داشتند و آن بی سوادان گردش کردن از آن
از طلا و اعمام حاصل داشته و به پادشاهان حضرت پندش کارزار کرده بپایان عدم اداره کنند
عکس اقبال و احوال و اسم هر یک و چند دیگر بنیای شهادت سر بلند می یافتند و چون خاطر ازین خود
جمع پورش کشید که با اهل مکه و شیراز و شریک و مصمم گشت و امر محصلت وقت نمایند بجاه زندان
شعبه داده در خدمت کشید سخنان میگفتند که ساید خاطر اقدس ازین پوش باز آید درین وقت
از اتمام طنطنه عکس اقبال برهم خوردی در ممالک هندوستان بدید آمده سلیم خان با مستعد و فواد
متوجه بنیاست و ازین طرف استعداد جنگ چنانچه باید و شاید بعمل نیامده اگر پیشتر رویم
و لشکر افغان نزدیک رسیده و اگر انداخته رفتند و بکشید در آفرین چه فاسد باشد شاید کار کشید
پذیر گشت و درین صورت اگر افغانان پیرایه سرور استیلا نمایند کابل را بکشد و بکشد و بکشد
آنت که از اندیشه این پوش بگذرند و چون اهل لغمان مادی و رنده اند متوجه دارالملک کابل
و بر اصل تنبیه جنگ نموده قوم همت در رکاب حضرت در آورند و بنیروی اقبال روز افزون با سلا
و مدار از روز و کار افغانان پیرایه بخت بر آرند آنحضرت بعد از استماع این سخنان اصحاب کوشش برکنگاش
بسی که از زندگان سخن نداشتند حضرت شاهنشاهی بدیده حراست دارالملک کابل با جمع از اعیان
و داع فرمودند و خود غمان غریب کشید محطوت و استمه میخواستند که نصرت فرمایند بدو و بی برای
سوداگر مزاج جز بر منفعت خود نظر ننهند از اندک ملازمان و سپاهیان او را صاحبان خود را گذاشته
متوجه کابل شدند و در ملازمت حضرت غیر از استیلا و دیگر گشتی نداشتند ازین حرکت شنیع که از راه افغان
و انقیاد جنس و بود جمعیت آباد خاطر اسرت مقرر گشت و جمع از معتقدان معتبر را حکم شد که اهتمام
نموده مردم را بگردانند و اگر بکشتن اجتماع شود یکم موقوف ندارند و درین اثنا اتفاق بفرمان مجید رسید
قصیده یوسف صلی بر آمد و از رخصت یافتنای سخن که در ملازمت بودند هر کدام در تعبیر این سخنی

میگردند

میگردند و نامی داشتند و اوجه حسین مروی بر صریح میند که آنچه در باب کشید میبایست اندک جاه
و زندان دار است بوده است چه قصیده یوسف ازین هر دو معنی مجرب است روشن چون به اتفاق همزمان
به صبح پیوست بی اختیار و بی رغبت نموده بصوب کابل توجه می نمودند و استند و چون کابل را می بینیم
اقبال شد میرزا کاروان التماس می نمود و چون درین وقت خشنودی خاطر میرزا مطلق بنیر همان رای
بود و رخصتی ساختند بی که رخصت می نمودند از اینجا که بزرگوار بزرگی زیننده و خوش غایت می
از مخصوصان منزل میرزا تشریف ازانی داشتند میرزا بعد از لوازم تعظیم و مراسم احترام و ایلان تشریف
نظم کلاه کوشه در پیش بر فلک سایید که سایه پیچوتوش می فلند بر سر او و بعد از آن
این بیت بر زبان میرزا رفت بیت بر جانم از تو هر چه رسد جای منت است
کونا و کجاست و در خجسته اگر چه بیت ثانی جانب شکر دارد اما سخن شناس دریابد که از
شکایت لب ریاست آنحضرت که جان مروی و مهرانی بودند اینها منظور داشته و رفته فرمودند
و بر زبان الهام بیان کردند که عالم الامر و لطیفات اکا هست که این کار نه با اختیار من واقع شده
بغایت شرمندم که کاشکی این حالت نیست بنی ستر ازین تری میرزا از خواب غفلت بیدار گشته
اندازه گناه خود و مقدار آرام خسروانی دریافت و در مقام نیاز مندی و شرمندگی در آمده از جای خود
بر سید که در اینجا در چه کسند او حاضران مجلس عار نام زد که تودی بیک خان و منم خان و بابو بیک
و خواب حسین مروی و میر عبدالحی و میر عبد الله و خجسته و عارف بیک میرزا گفت یا ارباب همه گواه باشید
که من اگر بیکای خود را دانستی در چنین وقت شریف که آنحضرت تشریف دارند بجل کردی یا یقین
نیت که مرا آتخانی هلاک بد جان بخشی کرده رخصت سفر مجاز می نمایند بر تفصیل وقت آنحضرت
هزار شکر گاهی می آوردم که هنوز بقدر بیدی و بد عهدی من اگر مکافات نه فرموده اند بعد از آن
فرزندان خود پرداخت و آنحضرت بکشته روی و خوش خوئی قبول نمودند و میرزا را مشهور عتبات
بارشانه ساخته و داع فرمودند و چون قرار یافته بود که میرزا در حضور اهلدار وقت نکنند خود را
حفظ میگرد و همین که حضرت متوجه دولتی شدند میرزا با کمالی بکسرت روز دیگر حکم شد که بکسر
ملازمان چیز که همراه میرفته باشند منع نیت درین تنهایی همراهی نماید هیچکس قدام ننمود آنانکه
دستی خیر دندرت کشایی کردند جمله گو که از کمال حقیقت و وفای دولت حضرت شاهنشاهی
خطاب خان عالم یافته رخصت هستی را حرف کار و لی نعمت خود و صاحب عالمیان نمود و چنانچه سر
آن در جای خود گفته آید ایستاده بود و درین ولا سفر آنحضرت و منتظر طاعت خسروانی

مواظف ره

حضرت جهانبانی فرمودند که حکم که هر چه میروید یا پیش می آید یا وجودی که خدمت بزرگوار و فرط
عنايت پادشاه طریقی وفادار و بر لخت صوری مقدم شناخته بعضی رسانید که لایق بحال خود جان
می بینم که درین تاریک روزهای بی نیازی و تیره بهشای نهایی در خدمت میرزا باشم آنحضرت که در محکم آنم
شناختی و میزان حقیقت نمی بودند حرف وفاداری او را پسندیدند و با وجود آنکه خدمت حضور او
پسندیده بود در خدمت دادند و آنچه در نقد و جنس برای اعزاز و سفیر از او یافته بود حواله او فرموده
پیش میرزا فرستادند و بیک ملکوت بآن سببی که داشت از چند منزل برگشته بملامت رسیده
و بر خط مکتوب آن نجایت ناپسندیده آمد و با قبول صورتی که داشت مردود نظر آمد و میرزا از راه
دریای سندیه به تدریج رفت و از آنجا بمقصد شناخت و سرچ در یافت و در یازدهم ماه ذی الحجه
در مناسال منصد و شصت و چهار لیک کویان اجابت دعوت حق نموده محمل عدم است
چون سلسله سخن میرزا گامران در هم نوردیده آمد اکنون بسر مقصود شناخته بخیر میرود که چون
موضع بگرام که بهشت در شهرت دارد مورد خطاب حضرت شد قلعه آنجا را افغانان بدینهاد
ویران ساخته بودند و مقر شد که قلعه را تعمیر نموده و جمع از دولتی از آنجا داشته بجانب کابل
منهضت فرمایند که سرانجام این قلعه مقدمه فتح هندوستان است و او که مشتاق کابل بودند
نمیخواستند که هیچ وجه در اینجا توقف واقع شود حضرت جهانبانی توجه بپادشاهان برین نکته
در اندک فرصتی آن قلعه سعادت اساس را تعمیر فرمودند و پهلوان دوست میرزا حکم عالی و جلای را بجمع امرا
فست نمود و بزود در صورت اهتمام پذیرفت سکندر خان او را بیک را بجر است گذاشته خود
بدولت و اقبال متوجه کابل شدند و بعد از آن افغانان بهیچ عظیم بر آن قلعه آوردند و سکندر خان
داد و مراکمی و قلعه داری داد و افغانان بی بهره پستان گشتند و چون اوایل سال منصد و شصت
و یک کابل بغیر قیوم پادشاهی روزی تازه یافت و محذرات تنق عصمت بشارت ملازمت
امتیاز یافته مبارک باد و با فرمودند آنحضرت بر زبان اقدس را اندک که مبارک باری و امید
یکدیگر بجای خود است تا قضیه میرزا گامران مبارک و نازد که بدست خود قصد حرم خود کرده
و با ولیای دولت مناسیر عطف و شرف صدور یافت و بعد از رشید خان حاکم کابل شرف
بیوسته مذکور و قرب و قرابت بوده در مراسم بجهت مقام داشت سوانح احوال نوشته است
گاردان روان ساختند و در همین ایام که آنحضرت مهمات عالی و ملکی اشتغال فرمودند و
و قهر کار مظلوم و ظالم ساخته در گرد آوری رضای یزدی اهتمام داشتند شب چهارشنبه

باز در هم جاری الاولی این سال بعد از گذشتن ده دانگ بطالع قوس از سر عملی ماه جو یک یک فرزند
گرامی متولد شد آنحضرت او را محمد حکیم نهادند و چون بعضی تاریخ این مولود را ابوالمکارم و بعضی ابو الفضل
یا فته بودند هر دو کینت آن فرزند مقرر شد و ابواب شادمانی و مسرت گشاده مراسم گرامی و زی
بجای آوردند و در همان نزدیکی از مقدسه دو دمان عصمت جانشین صیبه جوجق میرزا خوارزمی
فرزند بوجود آمد نام او سلطان ابرهیم نهادند او بزودی آنحضرت عالم قوس نمود نظم
بود بوقی ز آسمان گرام زاد و در دشت بهیم نزدیک توجه بیک مقدس حضرت جهانبانی جنت کشا
بقصد مار و مراجعت بدولت و اقبال در عنفوان زمستان بایست که بجهت آنکه میرزا فتنه
اندوزان جانب بیرامخان سخنان غیر واقع بموقف عرض حضرت جهانبانی رسانیده بودند رفتن
قندلار بر رفتن هندوستان تقدیم فرموده متوجه قندلار شدند و حکومت کابل را بعلیقلی خان اندلی
تفویض فرمودند و نور پور و دایندی قرة العین خلافت قرة العین جلالت حضرت شاهنشاهی
تا غریب مشایعت تشریف سعادت از زانی داشتند و کالای آنحضرت که منتظم مهمات
غریب بودند بلوازم همانند سرگرم خدمت شدند و چون زیایات اقبال از غریب بهشت حضرت
فرمود آن تازه نهال حدیقه اقبال مراجعت فرموده کابل را بقدم محنت بخش عسرت آباد و دولت
ساختند بیرامخان که خلعت سعادتش طراز ارادت داشت موبک گرامی پادشاهی را از عطیه
عظیمی داشته آداب تسک بجای آورده با ولی ملو از اخلاص با از سر ساخته بده فرستادند و موضع
اندام بشرف زمین سر بلندی یافت و یقین آنحضرت شد که در حق او آنچه گفته اند از صدق برتر است
و در ساعت مسعود قندلار از فرط موبک عالی رونق گرفت چشمنمای زکین و بزمهای گشت شب
یافت و از دست همرازان رکاب دولت شاه ابوالمکارم و منعم خان و خضر خواجه و محب علیخان
میر خلیفه اسمعیل دولی و حیدر محمد آخته بی و دیگر بودند و از اهل سعادت خواجہ حسین مروی
و ملا عبدالباقی صدر و بعضی دیگر سعادت حضور داشتند بیرامخان در آداب خدمتکاری و لوازم
نیاز بانشی دقیقه فرمودند داشت و تمام زمستان در قندلار بعین و عشرت گذشت و درین مدت
آنچه بجهت سرکار خاصه پادشاهی در کار بوده بود همه را بیرامخان سرانجام نموده منت بر جان خود
میداشت و جمیع ملازمان درگاه را بمنازل نوکان خود فرود آورده لوازم مهمان ایان بصاحبان
منازل مخصوص ساخته بود و همیت حضرت جهانبانی در آن چندگاه در شرف حسی و عقلی و طریقت
صوری و معنوی بوده استندازی گرفتند و هواره بزم آرای خاطر بی غش و عشرت بیای موضع گشتن

ز او بهای درویش و کلبه های صفایک از با قدم عقیدت می پیوندند و فواخر حالات و مقامات
افاضات و استغاضات رومی و او از آنجمله مکرر بصیحت لانا زین این مجودگان که از چهار زان
سرنکن نفس آینه بود میرسد و کلمات قدسیه از طریقین مذکور میسرند و اشارات و بشارت
بر حصول آنها مراد عاجله و آجله میگردند و خواجیه غمار که بر سالت ایران رفته بود و پیشتر از وقت
موجب بجا با تحف و هدایا بفرستاده بود و بشرف ملازمت سر بلند گشت و ازین گونه خدمتی بمصطفی
اشرف دیدان امتیاز یافت و در همان نزدیکی معظم سلطان از زمین داور آمده بخدمت عالی حضرت
و مقرر کرد که از معتمدان محمد خان حاکم اهرت بود و نیز پیشکشهای گرامی ادا کند ملازمت نمود و عرضیه عقیدت
بنظر اقدس در آورده مشمول جلال التفات شد و از برای صحت ملک و رفاه و خفا در تمام امور و اندام
طرح شکار و غنایند و آن شکار و خواه اولیای دولت آمد و تفال بصید مرادات گرفتند و از
قضایای نا ملایم که در قندار سار شکسته شدن نیز علی بیک بود بدست شاه ابوالمکارم و محلی ازین
ساخته آنکه در آن نزدیکی نیز علی بیک بدر برقرار یک میر شکاری به رخصت از والی ایران شاه طرماسب
آمده ملازمت کرده بود شاه ابوالمکارم بدست با دوه تعزیت و مدد بخش جام عزت و شجاعت خود
و پایی از دایره اعتدال بیرون نهاده بدستهای گودی و از آنجا که تعصب جنک اهل خود و مدافعیت
او را برین ساخته بود مکرر در مجلس حضرت جهانبانی بر غلامی گفت که من این را فضیلت را
خواهم گشت و آنحضرت از تو چه کردی و استند این را مطایبه بند استند التفات میفرمودند
تا آنکه بنی آن بدست با دوه تعصب و قهقار بیکاه کرده و خون آن فام و ادب بخت و آنحضرت
بسیار ناخوش آمد لیکن علاقه خاص مجازی که سائر عیوب است آنحضرت را از مجازات آن بپناه گذارد
متقاعد ساخت و چون حسن اخلاص بیرون بوضوح پیوست و بر جهانیان روشن شد که بر جاده اطل
و نیکو بنده کی ثابت قدمست قندار را که مکنون خیر انتظا بخش آن بود که بمنجی من حجت شود از
اندیشه عنان گردانیده بر بیرامان مستقیم داشتند و زمین داور را از خواجیه معظ تغییر فرموده
بهما در خان برادر علیقلی خان عنایت فرمودند و چون خاطر جهانگشا از انتظام همه امور ملک و اوقاف
سرانجام این یورش نموده بزودتری و قتی خود را بموکت لاریس بید و ولی بیک و حاجی محمد سیستانی
را که همواره مردم ازین سخنان نقل کرده اسباب خورش فراهم می آوردند قریب ملک دولت حشمت
و نزدیک نغزین حضرت شاهنشاهی نور بود و سپهر کاهای بدولت و اقبال استقبال فرمودند
و نمودار قرآن السعیدین انتظام یافت و محمدقلی خان بر لاری و آنکه خلایق و جمعی دیگر بشرف ملازمت

استعداد یافتند و در اواخر سال هفتصد و شصت و یک فضای دولت فرای کابل بقدم والای
آن فرمای و ولای زان و سعادت بخش زمین فراسانی گرفت و در آن ایام منعم خان بابا تالیفی حضرت
شاهنشاهی بپایه اعتبار بلند ساختند اگر چه بطور رسم و عادت این نام بران بر نهادند اما در معنی آن بر
طعل و اربابین دانش آموزی دولت پیش آن فطرت عقل کل فرستادند منعم خان آداب شکر این عظیم
بجای آورده جشن و دگرش آراسته کرد و پیشکشهای لایق بنظر در آورده اسباب تفاخر و اعتبار خود را
سرانجام داد و درین سال الخ بیک بر سر میل سلطان از جانب فومار ولای ایران رسیده و تحف و هدایا
بنظر اشرف گذرانده باعث مزید انبساط شد و آنحضرت پیوسته بلوازم داد و در پیش بر دهنه
در سرانجام یورش هند وستان بود و رانهای این اندیشه جهانگشایی از درویشان که بولات اشتهاد
جفت موزه بطریق تحفه فرستاده بود حضرت جهانبانی فرمودند که ما این موزه بفتح هند وستان
تفال گرفتیم چه زیاده و عظم شده که ترکستان سر و خراسان سینده و هند وستان است و فرمودند
این تفال است که حضرت صاحبقرانی فرموده بوده اند و آن چنین است که در آن سال از ما و از الهی
بفتح خراسان متوجه شده بودند چون موکت منصورانند خود رسیدنکی اتانام در ویشی و در آن مقصود
صبر و خرق عادت استوار است حضرت صاحبقرانی بیدیدن او توجه فرموده اند و در پیش سینه
برسم حاضر آورده پیش آنحضرت گذاشته است آنحضرت بمقران بساط عزت فرموده اند که ما ازین
سینه بفتح خراسان تفال گرفتیم چه زیاده خراسان سینه زمین گفته اند و دوم عید رمضان بود که میرزا
بشرف ملازمت استعدا یافت و آنحضرت بجهت مزید انبساط و فوط عنایتی که با و داشتند مراسم
عید را اعاده فرموده و دگر از عید ترتیب فرمودند و درین روز بهجت افزون که عیار چای یک
سواران و باد بیا و تیر اندازان موشکاف میگردند آن شمسوار میدان اقبال نهال بهارستان
جاء و جلال یعنی حضرت شاهنشاهی را میل آن شد که زمانی از نشاط آباد خود را ببقی اندازی مشغول
دارند و نیز دوشی و تیر اندازان خود را بر خطا بر میان هویدا ساخته صورت پرستان عالم جسمانی
بشایسته عقیدت خوانند دفعه اول قبی را که کاروان بخریه گارد زدن آن عاجز بودند نیز
توجه ساخته عقده کوی زمین را بحدنک موشکاف و خند از وقوع این امر غریب از حاضران با یک
عزیت بر آمدن اقبال این مورد دیده ظاهر بین بدیع نماید اما آنرا که با بخت بیدار بیدیده معنی نامشایسته
اسرار معنوی این خدیو عالم نمی نمایند از دیده اقبال این امور چه شجب آنکه معون بوالعجبهای معنی باشد
از وظایر عجایب صوری چه قدر گار باشد و بیرامان در باب بقی اندازی حضرت شاهنشاهی

قصیده مطبوع ترتیب داده در پیش علی بعض اوقات رسیده این مطلع این قصیده است بیت
عقد کجک نمود خدنگ تو از کجک کرد از بهلال صورت پروین شهاب کجک و در هر بین نام
این ساط که اندیشه شجره مند و ستاره در خواطر اولیای دولت جلوه میداد عرافین از باب اخلاص
از هند و ستاره آمد و خبر گشتن سلیمان و سایر هر چه و در آن ملک مسامع عز و اجلال رسید
مجله از سوانح و حوادث هندوستان در ایام هر چه و در وی نمود چون رشته کلام
باینجا کشید تا گیر بهت و آینه نیک است که برسم حال احوال هندوستان آنکه چون بتاریخ گذارش باید
با سخن رسان بختی معنی را حالت منتظره در پیش نیاید مجالی از احوال هندوستان آنکه چون بتاریخ نیاز داریم راجع
نصف و پنجاه و شیرخان پنج سال و ده ماه سیزده روز بتغلب تسلط حکومت با استقلال کرده بودم خانه
مشتافت پسر خود و سلیمان بعد از هشت روز با اتفاق امر بجای پدر شش هشت سال و ده
هشت روز تکاپوی ریاست می نمود بختی اوقات در جنگ عادل خان برادر خان خواصه بر داشت
از غلام شیرخان بود و بایطاری و کیزت و تصرف کردن اموال مردم و انداختن عالم را با دانی و اسفل
دادن در خاطر کرد و ولایت خود را مشهور ساخته بود و چون فخری لقت با آقای خود هر چند او طلب
باشد میمنت ندارد از باب خلاف را که بجای رسید و زبان با طبقه بنیان که ایالت پنجاب
داشتند و سر کرده آن مردم جمیبت خان افغان بود و وزیر داشت و این مردم مغلوب شده و سوا
جبال کشمیر در هلاکت و در رفتند و شطری اوقات بتراغ طبقه کلان مشغول بود و چون این طایفه
از ملایان این طبقه متغلبه نبودند و مردم از دلتخواهی این دودمان مقدس میزدند کاری نیست
و دینی برایشان نیافت و بنای قلعه رهاس که اساس شیرخان نهاده بود با تمام رساند و در میان حال
سواکت فال بر بخورده مانعی و پناهی انگارشته قلعه مانگوت بنیاد نهاد و زمانی دراز او باش افتاد
و بدو معاشی خود متوهم شده در قلعه کویا بر سر میر و اگر چه با رعیت سلوک بهنجار میکرد اما سبب
را بغایت آزرده میداشت و بتاریخ بیت و دوم ذی قعدة نهصد و شصت و شصت سبب بیت
دیگی از اعضای خلی از انصاف ماده حاده رویه بود رخت هستی برست برصیت و فیروز خان
نامی پسر او که خود سال بود جانشین شد و بعد از چند روز مبارز خان که خانوی این فیروز خان بود این
کی نگاه را بر او به عدم فرستاده خودم حکومت زد و نام خود محمد عادل نهاد و او پسر نظام خان که برادر خود شیرخان
مذکور بود از غریب آنکه این نظام را یک پسر و سه دختر بود پسر حکومت رسید و شوهر آن سه دختر بیایه
ایالت رسیده اعتلایافتند یکی سلیمان مذکور بود و دیگری سکندر سور و دیگری ابراهیم سر که احوال

این دو برسم احوال مذکور خواهد شد و بهیچوجه از بزرگی او و بزرگیشی و سعادت در فراز رؤسای جهان که
منتفعی احوال جهانیان میباشد خوش می آید بر تبه که آن خوش آمدن عیوب بد نهادی و شرارت ذاتی را
از فطر و در بنیان می پوشد از باوید و دلی بد ارج علیا رسیده بود و کالات این ستم پیشه را که پیوسته
بلمو و لعب و تمتعات نفسانی پرداخته از احوال عالمیان غافل بود پیش گرفت و شورشی در جهان
و سخن باینجا گذاشته بجز از احوال بهیچوجه مذکور نیاراشنا و اب کردن مناسب مینماید ای جوای بد ارج
اکهی نظری دور انداز و عبرتی از احوال هیچوی مذکور بیاراشنا و اب کردن این اونه ظاهر نه جست داشت
و نه نسبت نه از صورت بهره و از سیرتی بهیچون او و ابجهت کمال معنوی که از دیده و دی بالغ نظر آن روزگار
پوشیده بود بیاید بلند رسید یا بواسطه سزا دادن بد کاران روزگار بد کار تر کارا گشت آن برقیانه
کونه قدر از اندیشه در دیوار که از تقصبات میوات در زمره بقلان فرومایه منسلک بود و از روی
نسبت در جامعه دهر سر که فرو درین طایفه بقلان هندوستان انتظام داشت در پس کوهها نهر
چنانکه گشت شور و فزونی تا آنکه بطایفه لیل خود را در سنگ بقلان سرکار سلیمان که اندکی از احوال او گذر
یافت و بهار نامه های کیزت رفته بسیم خان خود را بهیچوی و به کار دانی و ششاس گردانیده داخل طراز
گشت پیوسته مردم را در بلا انداختی بظواهر و اندوکی که برای صاحب خود و لیتی میگویم و بیاطمینان
باز از اخذ و جرم گرم میداشت و خانه خود را از مال مظالم بصورت می آراست حاشا حاشا که برای
آقای خود و امیاب و بال سر انجام میداد و بدست خودت به برای خود میزد این بزرگان دینی را بسیار
خطای اختد چه این کرده فزاد و مشعل چون پای احوال مردمند بر ذات آن سخن چنین راجه برای ایشان
احوال تحفه مردم وجه برای نزاری بد کاران دیگر در پیش خود جای می دهند اگر چه عهدی در باطن خود میکنند
که بوسیله سخنان اینها قصد و ناموس مردم نیک اندیش و لیتخواه نشود اما این طایفه ظاهر آرای است
باطن اوقات را دریافته برای فائده خود بچرب زبانی قصد و لیتی امان مینمایند و این طبقه علیا
احیاناً بواسطه افزونی مشاغل از آن عهد غافل شده بگفت و گوئی این بد مندوان به دلت خرم
بد کمان شده در اندام اساس دولت خود میکوشند و بالجله این بد نهادان فزونی از کمال
عظمت نمایی در خاطر سلیمان جای گرفت و در اکثر مهمات ملکی و مالی دخلی میداد و چون بهمانه عمر سلیمان
پر شد و نوبت ریاست تبه کاران هندوستان بمبارز خان مذکور که بر سر علم سلیمان بوده قرار
گرفت این مرد در بی خبر از کار جهان یافته جمیع کارخانه حکومت در پیش خود گرفته با مارت عظمی رسید
و از مبارز خان که در افواه و السنه بعدی استهار دارد و جز نامی نماید نصب و عزل و داد و ستد

از پیش خود گرفت و از دور بینها که داشت خراین شیرخان و سلیمان و فیلیانه اینها را دست آورد
در پراکنده ساختن اندوختههای آنها بی محایا دست دراز کرد و زبندی پست فطرت معامله باقیم
او را بر پیش نهاده در رواج کار او سعی میکرد و روزی چند بخطاب نسبت رایی سرخوت برافروخت
و لکنی اسم را جلای دانسته بهم نامی را چه بگویم حاجت کلاه کج نهاد و از تنی مغزی و کوهی حاصل نام بزرگان
بر خود بست و از دور اندیشی نام سلطنت بر عدل ایفا نموده با مخالفان او محاربات عظیم کرد و از حرات
و جسادتی که داشت خیز و زنجیر کند و کارنامههای شگرفت در مراسم بیکار از و بخلور پست و بیجا
و کار سر کردن زبان ز مردم شد تا آنکه رفته رفته کار او بجای کشید که روی جرات و جلالت
بجانب موی علی حضرت شاهنشاهی آورد و چون ذات مقدس معیار جمیع نیک ذاتان و بد نهادان
عیار این قلب گرفته آمد و بانوار عدل جهان افروز ظلمت وجود او فرو نشست چنانچه بجای خود
گذارش خواهد یافت و چون از هزار یکی از احوال خسران مال همیوه گفته آمد اکنون بشرح شمه احوال
هندوستان میرد از که چون مهمات خلق به مبارزان مذکور قرار یافت کار هندوستان از آنچه
بود بیشتر فتل شد الحی این بر و بر در انتظام احوال و در کار سلیقه موافق داشتند حیث که
در حرام نمی و کافو نعمتی زندگانی خود را برود کردند اگر این دو کس از ملازمان عتیبه علیه اقبال حضرت
شاهنشاهی بوده خدمت بارگاه عالی به بر و معوض شد و اهتمام سرحد به پسران و فراموشی بود هر آینه
مشغول مرام خسروانی گشته بوسیله خدمات شایسته زندگانی که بزرگان دانش از احیای
شمارند یا فتنه آنگاه کارکنان را اینچنین کار فرمایی باری می و ریاست عامه که بچنین حرام غلبه
بدست آید دانیان کار شناس زیستن چنانرا بر است که از مردن دانسته جهان جهان نفعین
مینمایند و بالجله چون سلیمان بعدم خانه شتافت جبار زخان آنگاه ظهور کرد که کشته و احمد خان
سور سر نه سلیمان که ریاست پنجاب با اهتمام او بود مدعی فرمانروای شد و خویش را بسکند
نام نهاد و محمد خان که قرابت قریب بشیرخان داشت و حاکم بنکاله بود سر ریاست عامه برافروخت
و ابرهیم خان سور او هم نسبت ایالت هندوستان را در تلاش شد و شجاعت خان که بسلیج اداخان
در آینه عوالم شهر داشت در مالوه سر خود سری بلند کرد و او با ش افغانه با هم افتاده در خورش
و آشوب گشت و ند سکندر با شکست پنجاب و سایر اوباشان فراهم آمده قصد دارا را کرده بود
و جبار زخان و ابرهیم نیز بهمین اراده بر آمدند و فر و باه بازی همیوه جبار زخان و شرق رویه را
شتافت و نزدیک آره میان اسکندر و ابرهیم جنگ در بیور است ابرهیم شکست یافته

بکوشه

بکوشه بر رفت و پدر او غاز خان سور که بولایت بنانه تسلط داشت بقلعده رفته متحصن شد
و کار سکندر بصورت بلند شد و از سندا تا دریای کنک بتصرف در آمدن لشکر فراوان فراهم آورد
میخواست که نری رویه رفته و مدعیان حکومت را از میان برداشته دعوی انفراد نماید درین هنگام
طیظنه توجه رایات جهانگشای حضرت جهانبانی جنت ایشانی بشیر هندوستان بلند آوازه شد
و تانها زخان و حبیب خان و جمع کثیر را بجز است پنجاب تعیین نموده و محمد خان حاکم بنکاله قصد دفع مبارز
خان و سایر مخالفان خود پیش گرفت با مبارزان در عدد و چهره که بعد از چندین سرگزشت محاربه عظیم
روی داد و مقضار محمد خان در گذشت و خراین شیرخان بدست همیوه افتاد و او در مقتضای حیات
و مستنکرات نفسانی فرو رفت و گذارش از روی طاهر بالا گریست و درین میان او را با همیوه
و سایر ارباب خلاف محاربات روی داد و همه جانها بکشد با وجود آنکه سوار اسب نمیدانست
و همواره او را بر صندل و قیل بار کرده میبردند بوسیله جرات جسادی که داشت رزمی مفت
بدست افتاده رایی تاشی صرف میکرد و کارهای شگرفت که در اندیشه روزگار سکندر پیش میرد
و چون در حوالی آره سکندر استقلال یافت او بجای مبار و بنکاله روان شد خضر خان و لد
محمد خان بجای پدر نشسته نام بزرگی بر خود بست و خود را بسلطان جلال الدین بلقی معنی
ساخته در انتظام بنکاله همت گماشته و مبارز خان و همیوه قصد بنکاله داشتند سنطری از
اوقات بدفع مخالفان خود اشتغال نمودند و تفصیل این سوره که گرای گفتن کند در نهانخانه اهل
که امشته بمقصود اصلی میرود و نورش جهانگشای حضرت جهانبانی جنت ایشانی بشیر
هندوستان و فتح آن بمیان دولت روزافزون شاهنشاهی بر منتظران بدایع آثار
و ستعاجل جلال اخبار پوشیده نمائند که چون حقیقت هرج و مرج هندوستان و شور و شغب آن
مرکز امن و امان که اندکی بر فر و ایما گذارش یافت مکرر جمیع کرام حضرت جهانبانی رسید
یورش هندوستان که در محاکم ضمیر پیش بین نیم یافته بود پیش نهاد همت عالی ساخته جمیع مختار
تتق عصمت را در دارالملک کابل بحاکمیت از روی پیرده و شاه ولی یکا و لیکای را آنکه حیز را محمد حکیم
در خدمت گذار شدند و خدمات حضرت و همیوه صوبه کابل برای رزمین منوع خان تفویض نموده
در واسطه دنی حجه منصف و شطرنج در ساعت مختار روزمان منتظر که حرکات افلاک آن افکار
نمایند و نظرات لکاب بدان جنابات کنند عنان غریب والا بصوب صواب محالک هندوستان
معتوف میفرمودند و آن نوز پروردای یعنی حضرت شاهنشاهی را که عمر عظمی آخرت را در هنگام

سعادتی پیرایه دوازده سال و هشت ماه بود و عقل کامل آن بزرگترین از احاطه احوال افزون مقدّمه
چنین فتوحات صورتی و معنوی ساخته بادی اقبال بجلال آورده و در روز نوحه عالی بدیوان
تبرک و تعالی جسته چون امری عظیم از پرده غیب و جلیاب خفا جلوه ظهور می نماید و باین بنا
از انفس آفاق بهزار زبان بلند آوازه میکردند از آنجمله این شاه بیت قدسی عبارت بر صفا از آنکه
سر زینت پیشانی دولت تواند شد عنوان منشور فتح نو که بیت دولت از مرغ هایون طلب سایه او
زانکه با نزع و زغن شهبود دولت نبوده اگر چه خود مندان عالم معامله دانی این کلام حقیقت ترجمان
بر دولت و نصرت حضرت جهان بینی است در آن شایسته خیال نموده بهجت آرای مفضل سعادت شدند
اما در بنیان بارگاه دانش فحوائی این نظم بدیع را نوید خلافت کبری و مژده سطنت عظمی حضرت
شاهنشاهی دریافته بود و انتظار طیران علو این طایر قدسی قامت فرمودند و حضرت جهان بینی اعتصام
بعروه الوثقی عنایت الهی و استعانت بحبل المیتین بشاد استانی نموده باندک از مردم که بسیر هزار
نگشند بعاشرت بسیار دی از عبور حصی که در شمار محاسن عقول ننگین نصرت فرمودند بپیران
استحکام بعضی از مشایخ است و سامان یاری خود رخصت یافته بدار الملک کابل ماند و حضرت
جهان بینی از حال بکین عیش و عشرت کماله سوار شده از آب گذشتند و سلج تحم سال بمصد و
و دو وعده بگرام حضرت بخیام اقبال شد سکندر خان اوزبک که خدمات پسندیده کرده بود مورد
جلال عنایات گشت و در آن روز بمنصب خانی امتیاز یافت و پنجم صفر این سال دریاکی سنده
بنیلاب مشهور است که مستقر ریایات نصرت شد و سه روز درین منزل خاطر گشت مقام بود
و درین مرحله عشرت آرای بیرامخان از کابل آمده سعادت بساط طوبی و دریافت و در چهار روز
مبشران اقبال نوید دولت آوردند تا تارخان کاسی که بانگ گروان بجا است رهتاس معین بود
با وجود استعداد قلع داری و استحکام قلعه بجز دشیدن طنطنه ارتفاع ریایات نصرت
بجد و ستد بای بنات از جای داده قرار اختیار کرده است و آنحضرت بنیکو خد متبانی تم
و جدید سلطان آدم مکر منشور عاطفت فرستاده او را بر زمین بوس عالی اشارت فرمودند
از آنجا که طالع بلند داشت عذر زمین دارانه آورده عرصه داشت که با سکندر عهدی نموده
و پسرا لشکری نام همراه خود برده اکرم دولت زمین بوس در بایم هم نقص کرده باشم و هم میر
سیم هلاکت اولیای دولت بوقف عرض رسانند که مناسب آن نمیاید که لشکر فوری اثر را
حکم شود که اول فکر آورده پیشتر نصرت فرمایند که خود سری چنین را در میان گذارسته پیش

رفتن از دور اندیشی و درست آنحضرت که معون حروت و قنوت بودند چون از قوم باز سلسله
چنان عقیدت و اطاعت بوده است و مجدداً خدمتی شایسته چنانچه سابقاً گذارش گشت بظهور
آورده درین وقت تنبیه و لایق دولت روز افزون نمیدانم خصوصیت که در ملائیت و مغزرت
میزند چون هوا کب کج سطوت تمام دریای سندر را عبور فرموده افتانان که در حد و دره شاس جمع
شده بودند برین شده هر کدام را بنا حیتی کشید و موکب علی بقا بقبال متوجه پیش شد
هر روز جای و گشت و سرزمین نشاط بخش پیش حرکت و بلاد و قریات در ظل عدالت آمده زرت ارش
و مسرت آسایش در می یافت و چون سخن باینجا رسید بستر از سوانح اسامی بعضی همایان را که بفرست اعتصام
که بقوت منزلت و علو مرتبت انصاف داشتند نوشته میشود و بیلم خان شاه ابوالمعالی خضر خواجه
رودی بیک خان خضر خان هزاره عبدالله خان اوزبک میرزا عبدالله صاحب بیک علیقلی خان شیب
محمد علی خان بلاس خواجه غلام علیقلی خان اندرانی حیدر محمد اخته بیک ابوس بیک اسمعیل بیک دولتی میرزا خضر خان
میرزا نجف محمد خان جلایر سلطان حسین قندوق سلطان محمد امین دیوانه شاه قلی نارنجی توکلی خان
کاگر علی خان باقی بیک تاتیش بیک علی خان برخشی بیک محمد اخته بیک خواجه پادشاه عریض بیک خضر خواجه
خواجه عبدالله میر معین میر غنی شاه خوالین میر حسن داعی خواجه حسین میردی میر عبدالحی میر عبد الله
خضر بیک عارف بیک خواجه عبدالصمد میر عبدالحی ملا عبدالقادر ملا الیکان اردبیلی شیخ ابوالقاسم جرجانی مولانا
عبدالباقی افضل خان میر بخش خواجه عبدالمجید دیوان اشرف خان میر منشی قاسم مخلص خواجه عطاء الله
دیوان بیوتات خواجه ابوالقاسم شهاب الدین احمد خان معین خان فرخودی خواجه امین الدین محمد بیک
مخار و چون موکب جهان آرای کج و در مقبیه سعادت پیوند کمال نور رسید شهاب الدین محمود احمد خان اشرف
و فرحت خان و ابلاهور فرستادند که رؤس منبر و وجوه دایم را و الا فرود بخشد و متوطنان آن
شهر معظم را از آشوب رباب فتنه و فتنه و منشور نجات جاودانی کرامت نمایند و پیرمیان در دی
بیک خان و اسکندر خان و خضر خان هزاره و اسمعیل بیک دولتی و جمع کثیر بر سر منصب خان پیوسته
کرده در مقبیه هر یک اندامات داشت رخصت فرمودند و خود بتایید اقبال متوجه لاهور شدند
و اعیان آن دایر شرف استقبال استعدا یافته زبان بشکوه این نعمت جلیل و مهبت عظیم گزیند
و وضع و تشریف فرما حور رتبه و حالت بمرام استاهی شرف اختصاص یافتند و دوم و بیع الکا
این الطبله فاخره لاهور که در معنی سواد اعظم هند و شانت بقدم اندیش بایستی فرود آسایش
یافت و طبقات انام و اصناف خلایق از حوادث روزگار نجات ابدی یافته بمقام خود که

عمری بشاه راه امید انتظار آن داشتند رسیدند و در او خراین ماه خبر آمد که شاهباز خان نام افغان
جمعه انبوه افغانان را متفق ساخته در دیالپور اندیشهای فاسد بخود راه میدهند حضرت جهانبانی
شاه ابوالعالی و علیقلی خان شیبانی و علیقلی خان اندرانی و محمد خان جلیار و جمعی از یکهای کار طلب
بآن صوب فرستادند لشکر اقبال بخالفان رسیده مکرر محاصره را گرم ساخت و از طرفین بهادران
جان شاد لوازم نبرد بتقدیم رسانیدند و کار رسید راه ابوالعالی که بدستی دنیا و غرور حسن تیغ داشت
تنگ شده بود که علیقلی خان و یکهای صف شکن تکیه بر اقبال و از افروز نموده در ولادی او جان کانی
کارنامه بتقدیم رسانیدند و کرده متغلبه را شکست داده و بسیاری را از ان مجمع بجاک نشستی
برابر ساختند و اولیای دولت بفتح و فیروزی مراجعت نموده کامیاب گونی شدند سامان سخن آن
میخواهد که مقصود را اینجا گذاشته مجملی از احوال حضرت قرین عسکر اقبال که بشایستگی بیرافغان
یقین یافته بود نوشته قلم وقایع نگار کرده بر متفحصان سوانح تقدیر مخفی نماند که چون بیرافغان
نزدیک برگزیده نهان رسید نصیب خان اندک خشکی در خور حوصله خود کرده قرار اختیار نمود و غنیمت
فرمان از نقد و جنس بدست بهادران نبرد افتاد و عیال اینها تمام گرفتار شد بیرافغان بواسطه ندر
که از حضرت جهانبانی شنیده بود چون بتأیید اکی فتح هندوستان میسر گردند واقع شود و بندهای
خدا بود در قید امیری مردم در نیابند خود سوار شده عیال افغانان را تمام جمع کرده مصیبت معتمدان خشتا
پیش نصیب خان فرستاد و از حصول اینچنین فتح که مقدمه فتوح بی اندازه تواند بود بحقت و هدایا
از میدان ناموس بر نغای غنایم را مصیبت رساند داشت خود بدرگاه جهانبانی فرستاد و شکرانه این نعمت
گوار بجای آورده از اینجای روانه بپشت شد چون بنواح جلند رسید افغانان که بختن را صلاح وقت خود
دانستند و بواسطه غنا و غنی که در میان لشکر حضرت پیوند بود بیکداسباب و احوال نفیض در انبند
جان همواره بدر بردند و اندکی از آن سرگزشت آنست که نزدی یک خان بیخوات بستر رفته
بافغانان که بخت خود را برساند بیرافغان صلاح در آن ندیده رخصت میداد نزدی یک خان بجهت این
معنی بالتوجه از پیش بیرافغان فرستاد بهر نوع که باشد رخصت حاصل کند بالتوجه آن آمده بنیام
گذاری نموده خواج معظم سلطان در پشت پیش آمده دشنامی چند داد و بالتوجه از نیز جوابا سخت
گفت خواج معتمد از آنست که برست بالتوجه از رسید چون این چیز بسیار علیه بیست مشورت
نگارش فرمود تا می سخن را حواله بقرافض خان نمودند و رفته مراتب کلمات و نصایح چون افزای
بادستهای را برسانید و انجن صلاح و فراهم آورده و بیرافغان در جلند طرح اقامت انداخت

و هر کدام

و ممتز سگانی که بفرحت خان مشهور است آمده آن بید دولت را که از اندیزانجات است ایله کی
سوار بود و بنظر او پیش در آورد و آنحضرت بران خوش سعادت سوار شدند و اسب خود را نیز از نجات
غنائت فرمودند درین اثنا عبدالولیم که از لیساولان معتبر بود آمده شرح بیستین امر بمیزان کار آمد
معروض داشت جلوه خاصه را گرفت که چه وقت تا ختن است از ازال آنال چنین آمده که گاهی
از زلال آمال لالاست و گاهی از گردش چرخ دلبازی گشته روی بریز شدن دارد آری تقدیر ازلی که منتظم سلسله
در پیش و بدستهای و در تب و آبره سفیدی است بسنگی که کلید گشت و یکا داشته و سر بلند بار انتیجه
افتادگیه کرده است تا در ظلمت سرای شهبانها تاریک نگذارند و در جهان افروزی خورشید عالم شتاب
ندانند تا لب تشنه سرب فیاضی طلب نکردند بیری خسته مقصود نرسد مصداق این حال و منطق
این مقال واقع است که روز که ساح احوال سلاطین آل حضرت جهانبانی شد و آنحضرت بجای
صفاک و بامیان که جمعی کثیر از امرای اهل سرشت را در آن صوب فرستاده بودند متوجه شدند عبدالولیم
و فرحت خان و محمد امین خان و سید لجان و چندی دیگر ملازم رکاب حضرت اعظام بودند محمد امین
و عبدالولیم هم شکر که چند اولی کرده می آمده باشند و بواسطه ضعف بسیاری بود در اسب و جسم
از بالای والای خود آورده و بسبب لجان سپردند و سواره لوحی را چسبه خاصه را انداخت روز دیگر
بسیاری از ملازمان درگاه آمده بدولت ملازمت استسما و یا فتنه روزی شاه بدافع خان
و تولک قوچین و مجنون خان قاضی الکم جمع آن ده نفر بودند بخند اولی جبرگری کابل رو به فرستادند
بعید از تولک قوچین هیچ یکی زیگشت و اردران روز بازار امتحان مشمول غنائت گشته نصیب
قورکی سرافراز شد و جمعی از معتبران اهل طباشیر کنگاش فرودند حاجی محمد خان که غنیمت جایگیر بود و نقاش
تخته تر از دیگران در کانون دل میدشت رفتن قدح و صلاح دید و بایه قبول نیافت و کردی در دست
بینان رفتن بدخشان و میرزا سیدمان و میرزا جندال و میرزا ابرهیم را سره گرفتن و سرانجام شکر
نموده توجه کابل را صلحت دانستند و طایفه از بهادران جانبدار فواخو بردی و قوت شیبانی
سخن کردند که امروز میرزا کاروان از باوه در آمیز نقاشی کوه اندیشان تنگ حوصله مست و بدوش
غفلت و ماسعادت بافتهای بارگاه جانباری و فدایان عرصه حقیقت گذاری در قلم
هستم دیگر کدام روز بجاری می آیم لای دولت آنکه هم بکول و یکجهت شده در کاب نصیب
متوجه کابل بشویم امید واثق که بی رفتن بدخشان مهم میرزا کاروان ساخته بدوخته آید چون فریب
جمعی کثیر از ترتیب یافتگان درگاه بتأیید معلوم شده بود اعماد برین رای نفرموده عزم کابل حیات

بسیار گذرانید و بعد از آن بیک بابای کولابی آمده حقیقت زخمی شدن حضرت تغیر کرد و میزرا از
تنگ دلی شکفته شد پس دولت و مقدمه که جمیع تعاقب تعیین و تا سیم حسین سلطان که
داد و حرام علی و کوردلی در آن روز داده بود از ترس و وحشت که با فغان نادرست را و انگیخت بپناه بدو
کوه بوده ایستاد و از سر سیم علی روی رفتن داشت و نه رای که بختن حسن صدر و جمع را فرستاد
بدلاسا و مواسا آوردند و میزرا از جنگ گاه کوچ کرده بکار یگان فرود آمد و در آنجا شخصی حبشی خاص
آنحضرت پیش میزرا آورد و میزرا ازین آوردن حسیبه اندیشهای بیابانی را بکار طراه داده از فرط
در جامه بکنج و از آنجا کوچ کرده کابل را محاصره نمود تا سیم خان بر لاس در ملازمت حضرت شاهنشاهی
بود و از استحکام مبنای قلعه دار کا اهتمام نمود و هر چند میزرا او را بواجید کا ذنبه صدق نافرین داد
جل المین عقیدت و اخلاص حضرت جهانبانی را بیکسخت تا آنکه از جیف جانگاہ را درین جیب
سمت داد و حسیبه خاصه آنحضرت را فرستاد و بعد عهد و پیمان نادرست و خوف و ملکات خرب
آفرین بازی داده قلعه را گرفت و این نوبه و جن کائنات و کاسته بهارستان آفاق یعنی حضرت
را که بروای اقبال روز افزون مقام امید روزگار را عظمی بخشید و از آن خلافت یزدی از مراتب تاهیه
اقبالش می یافت از نا فهمیده و گونا بونی عقید ساخت اما حمایت یزدی مقارن دولت آن حضرت
برسم قیوم آن بصورت خرد یعنی بزرگ را از اردوی ملاد گرفت حرامت و نه از روی صورت در پناه
عطوفت خود دانسته پیوسته نگاهبانی میکرد و میزرا کا مران در دار الملک کابل بود مشغول انتظام
احوال خود و سرانجام لشکر می بود و میزرا عسکر حوی شاهی که اکنون سعادت انتساب طبعش کرمی
حضرت شاهنشاهی یافته کمال آباد مشهورست جایگزین کرد که این موضوعی است و لکنش و بزرگمی است
هندوستان و ولایت قتل بر خوبهای هند و میرا از ناخوشیهای ولایت که منم خان بهرام آید منسوب
مورده والا که در اند غریب تا که در را بقراجه خان داد و غور بند و آن نواحی بهین دولت محروس است
و همچنین مردم خود را جایگزین علوفه تقسیم نمود و با ولایای دولت به استیلا و قوت و کینه خود را
علی دیر از امپید ساخت و دست نظامی کشاده بزرگ و چون مردم نقد و جنس گرفته در سرانجام بدینجا
خود شد و پیوسته و از توجه موبک به شاهنشاهی اندیشه مند بوده روزی بقرار و آرام نگذارد و در راهها
بر قواجه خواجه قاسم میر بیوات ماند و از راه ظلم و تعدی سامانی که سر بی سامانیها باشد بهم رسانید
غافل ازین که بیست درم برور ستان زربیت دهه بنای عمر کشاند و بام قصر اندازی و قریب
باین حال گذرانید تا آنکه طنطنه نصرت موبک علی حضرت جهانبانی از بدخشان بصوب کابل

بلندی گرفت میزرا از سپاهی زمین دار از هزاره و غیر آن فراهم آورده با استعداد تمام روان شد
بایا جو حجت و علا شغایی را در کابل گذاشت حضرت شاهنشاهی را که آثار سعادت و اقبال
از ناحیه دولتش بپناه بود که در ادراک و اعتداف آن خرد و بزرگ و دوست و دشمن همه متحد
القول و متفق الکلام بودند بجهت خجسته کی ذات و جینت قوم یا بجهت احیاء و مصلحت دیگر همراه
لشکر گرفت و ندانست که این بد جان بخش جهان آفرین خجسته های کونین را که در ذات اقدس
و ولایت سپرده برکات و بدوستان عایدست نه بد دشمنان کور از از تو بیاجه فروغ چون کلام بی
بانجام رسید سلسله مقصود جنبانیدن و بقیه سوانح قوسیه حضرت جهانبانی را برشته اجمال
کشیدن تا کز برست معاودت موبک مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی
از بدخشان و محاربه با میزرا کا مران و قوین فتح و نزول اقبال بکابل سعادت روز افزون
و بهجت جهانگشای عرصه اندیشیم سر اوقات اقبال حضرت جهانبانی شد و میزرایان برهنه می شوی
کونین مقدم والا ای آن حضرت را ترف روزگار خود دانسته بملازمت شما قنند چنانچه
نکاش یافت آنحضرت در اندک فرصتی سامان و سرانجام کار را زار نموده با خاطر حق متناس و بی نظیر
از راه کابل میزند و کو غم توجه مصمم فرمودند چون کوهی از منافقان تیره دای قرین رکاب است بودند
آنحضرت بجهت انتظام خواطر و طمینان ارباب طبله از آسمان نصرت فرود آمده بر زمین طبعیت
روزگار نشسته سوکنده که در ظاهر برستان سلسله صورت معبرست در میان آورده
در مقام آن شدند که هر کوهی را بطرز مخصوص سوکنده دهند که در یکجمله یکدیگر را همراهی نمایند و روزگار
اگر چه نگارنده صور حقایق اشیا قلم صنع الهیست و بیدارنده اوضاع اهل و فادار استقامت
و نبات بر جاده صدق و صفا توفیقات ازلی و خواطر ملکوت ناظر از همه تعین لیکن بیخودیم
دلایلی اهل روزگار که خیر برب در نظر ندارند اندکی بحقیقت گواید و چه راستی در آینه احوال این
جمال درستی نماید درین اثنا حاج محمد خان کورگی که نه ز عقل و ادب شناس داشت و نه دل اخلاص کونین
بعضی رسانید بطوریکه حکم میشود همه سوکنده لیکن آنحضرت قسم یاد کنند که آنچه مالد و نیکو آن
از عالم خیر اندیشی صلاح دولت در گاری به بینیم و بعضی رسانیم گوش توجه داشته بعل در آرند
میزرا هند که از عالم عقیدت بهره و از ملک معامله فنی بقیه داشت گفت حاجی محمد این چه طرز
حکایت گفتن و کدام قسم زدنست هرگز خادمان بخروان و بندگان بخداوندان امثال این
سخنان گفته اند آنحضرت که معون مروت و بحر قنوت بودند فرمودند که منجیبین باشد

هر طور که خاطر حاجی محمد خواهد و از عالم دولت خواهی عرض رسانند آنچنان کنیم بعد از شنیدن بیانی
عهد و تاکید معانی حیثی از آنجا بدولت و اقبال نهضت فرمودند چون موکب از نزدیک بهر یک
کلام رسید میرزا کاظم را بدست خود از نام معامله منی آماده بیکار گشت و جمعیت سرانجام داده
روی موکب عالی آورد چون مسافت اندکی ماند حضرت جهانبانی عواطف ذایت را منظور
داشتند میرزا شاه خویش میرزا را که از اجله سادات بود و پیش میرزا فرستادند و مضاج
ارجمند که گوشواره گوش هوش اهل دولت و اقبال تواند شد فرمودند خلاصه اش اینگونه بود
مخالفت بکردن و شاه پاره موافقت که اشتن از فرزانی دورست حیث باشد که بر سر کابل
این همه نزاع شود حقوق قیمه و جوید و مراعی بسته طریح مصالحت و سبیل مخالفت پیش کرد
و در شجر هندوستان یکول شده همراهی گزین سید ادب رسالت و ابوجهی و انموده صلح و صلاح را
اقرار داد اما بشرط آنکه چنانچه قندار بآن حضرت تعلق دارد کابل بمن متعلق باشد باین شرط و عهد
در خلافت بوده مشوجه شجر هندوستان میگردم چون آنحضرت در مقام و اقامت و عطوفت
بودند فرستاده را مرتبه دوم با اتفاق مولانا عبدالقادر صدر فرستاده پیغام دادند که اگر درستی
و درستی را آنکس مسلمست و میگوید که راه یکجته میرزا صبیح و ضیه خود را در حباله از دواج که یکجای
خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را در از کابل را با اینها عنایت فرمایم و ما تواند و توانی
و اتفاق خلعت ردای سواد اعظم هندوستان و آن ممالک را که کل شرور و اوقات شده مقام
و اما ما سازیم هم کابل در معنی از ما و کوباشد و هم هندوستان میرزا میخواست بدیاری ضیاح هوش
افراشته مواعظ دولت انوای پادشاهی را بگوش جان جای دهد لیکن قواجه قواحت مدار کار را
میرزا بر بود قبول نکرد و گفت سر و کابل العصفه درین روز چون است کولید و مقابل میرزا بود که
بتجارب و انایای اختر شناس مواجهه این جنگ کردن خود را بدست خود شکست دادند
میرزا بود که بتجارب بطایض اخیل جنگ را بر و دیگر می انداخت و لشکر فروری هندوستان جنگ
لیکن حاج محمد خان نیز خواست حضرت جهانبانی را مراعت خاطر او نموده در جنگ توقف داشتند
و دو تنی از آنجا بدین جهت در حضرت بنده عرصه رای بنزد راسخی نمود درین اثنا خواجه عبدالصمد و
دیگر که در جنگ تیجا از ملازمت دو افتاده بودند فرصت غنیمت دانسته بشرف ملازمت رسیدند
و درین بین و برهم خوردن لشکر فی الحقیقه عرصه رسانیدند بنی از روز گذشته بود که قوم و نواح
در کاب غریب آورده بتوبه صفوف و تربیت جنگ از مینه و میسر و قلب مقدم توجه نموده

سامان شایسته فرمودند غول اسکر و الا بوجود مقدس پادشاهی مجد و اجداد یافت و بانوار
با اهتمام میرزا سلیمان روزی پذیرفت و جوانان بجن اتفاق میرزا هندل صورت گرفت و هر اول
بشیخی عت دلاوری میرزا ابرهیم منتظم شد و التمش بر و حاجی محمد و جعفر دیگر از بهادران کارزاری است
گشت و از آنجا بقلب میرزا کاظم مران بود و میمند میرزا عسکری و میمند آق سطله و هر اول قراجه
خان افواج طرفین بر مقابل کرده آهمنین در جنبش آمده نزدیک هم شدند مترسبها که و جمع از ملازمان اهل
انتساب که بضرورت بعد از قضیه تیجا هم میرزا اختیار کرده بودند جلور نزدیک سرانده
داخل لشکر خطر انتظام شدند و نزدیک جوی مودی اول میرزا ابرهیم از فرط دلاوری پیش رفتی
نمود بعد از آن سایر افواج قاهره متعاقب در آمدند و سپاهیان جانب پار از جانبین در آویخته
بجملای مرد آرمای سرگرم کارزار شدند درین اثنا سر قواجه قواحت برید و پیش خورش جهان نور
در آوردند و هکنار از سر رست آن خدائی فتنه انگیز نجات بخشید حکم عالی شد که سر شوریده این
حرام را از دور وازه آهمنین کابل را بیاد بزند که موجب عجزت خود سران اتفاقیت که در آنجا
او بران خود قاتل بزرده بود که سراسر و کابل آن قول بجل در آید و از نجات چنین مسیح شده
مخدومی از محاذل میرزا این قلعه اند و زار گرفته یعنی است که همه عذر تفصیلت پیش حضرت جهانبانی
آورد که قنبر علی سهادی که از ملازمان میرزا هندل بود در قندار قواجه برادر او را گشته بود از بهر
میرسد و طایفه او را برداشته تخیر بر فریاد میزنند و میشکافند و سر او را بریده بملازمت می
درین عرصه دار و گیر و مصاف زد و برده که اولیای دولت آخون کار دانسته بجا بنیازی که نخست
بودند میرزا کاظم را بجا مصاف و مت نیارده و رو بفرار نهاد و از کابل با دج بجانب افغانستان
آواره شدند که نصرت توین دست بتاراج نموده احوال و اسباب فزوان آورد و اعدای دولت
اسیر کنند سطوت و قتل قهرمان گشتند و جعفر نقاب عرق خجالت فروهشته و انگشت
شیقع خود را ساخته بنه ران ملاحت در زمره اولیای دولت انسلک یافته و میرزا عسکری
بدست بهادران عسکر اقبال افتاد و چنین فتنی که مقدوره فتوحات بی اندازه تواند شد
بتایید کار ساز از پرده عیب روی نمود و سرایه هزار گونه پادشاهی شد اما خاطر قدسی منظر
از هر یک از آن کوهای تاج شهنشاهی و اکیلان دکن تا جادری حضرت شاهنشاهی بجا بیت نکران
بود که بیع احدش رسانیده بودند که این نوبت میرزا کاظم آن والا قدر و عالی شکوه را
آورد که است و باطن اقدس از توجع هر یک که نمی شد تا آنکه حسن اخته آن کلین کاشان

و سرچین سلطنت را بنظر اقدس در آورده و مقدم آن نوزیده را مقدمه سعادت و اقبال دانسته بر سلاطین
حال و حصول احوال سجدات شکر را بجای آورده و از غایت شوق بی اختیار آمدن نوزیدگی را در بر
گرفتند و بعد از ادای ادب شکر گذار بر صدقات و خیرات که شکر علی است اقدام نمودند و در
غریب و فقر و اراذل و ایتام را بفیض احسان و انعام بدست آوردند و هر یک از بندگان را
چه از بهنگار کامیابی دیدار آن قره العین خلافت وجه بجله وی نیکو خدمت بها بتفقدات خسران
باره احتیاز بلند ساختند و زبان مقدس حضرت جهان بینی گذشت که بعد از این در هیچ یوش
ازین نوباده چنین خلافت جدایی نگیرم که قدم سعادت اثر و هزاران دولت و مصلحت مطوی
است و درین یوش این فتح از چند از میامن قدم این کوهر والای غنیدانیم و مقارن این حال است
طراز و دوشتر صندوق بادی ساربان در جنگ کاه برید آمد حضرت فرمودند که هر کس لجه میکند
آنچه ماهمین دوشتر باشد بس خود دولت متوجه شرم همانا گرفته فرمودند که شتر از این است
و با بکشانند و بینند که درین صندوق و قهاجیت از اتفاق حسنه آنکه کتب خاصه پادشاهی در جنگ
قبیاق از دست رفته بود تمام و کمال درین چند صندوق بود و با جبه هزار شادمانی شد و خواجگان
میر بیوات که از فروزنده آتش فتنه بود در استعجال نایره این قتال با نقش اعمال خود سخته بودند
تکین سورت شور و شر گردید و دوران روز فتنه و فیروزی در باغ جاریکان مجلسی عسرت بود
چون بلیامن توفیقات ایندی ابواب نصرت گشوده گشت و شور انگیزان فتنه اندوز سران بلند
بساعت نجسته دیگر و ز کابل مهربط برکات قدم گرمی و مورد سعادت جاودانی شد اول دراک کابل
نوزل سعادت اتفاق افتاد و مخدرات تنوع عصمت سعادت حضور یافته نهاد که با به بطور سائیدند
و بعد از آن بطریح مفتاد و ارته باغ را قدم مینت بخش طرادت بخشیده بسراجام ولایت و رعای
رعیت و مراعات نیکو خدمت بیکول و بر انداختن منافقان دور وید اهتمام فرمودند درین
وحیده دست و نعل فاجی دست علی تو جی را که بکرات از آنها حرام نمایی ظاهر شده بود صلاح حال آنها
و عدم منظور داشته بیاسار سائیدند و همت والا بداد و هوش کماشته معدلت پراگشتند
و میرزا سلیمان را مشمول شرافت عنایات ساخته رخصت بدخشان فرمودند و میرزا ابوالحسن را
بجهت غنیمت خاص چند روز نگاه داشته بعد از تمهید بساط نشاط بسراجامی مقدمات مصلحت
اختصاص بخشیده بدخشان فرستادند و مقرر شد که در زمان مسعود بکامین شایسته عفت
قباب بخش را بیکم را که صبیحه قدسیه خاندان خلافت لوازم لوازم انعقاد و از دایع بطور آید و ضمیر

جهان آرا بتبشیت انتظام مهم حال اقبال داشته هر کدام از ملازمان عتیقه خلعت را بفنون مهربان
شرف اختصاص بخشیدند اختصاص یافتن موضع جمع حضرت شاهنشاهی و نعل آن
دور بنیان بساط آگاهی درین ولایت بپایان آید و دارالملک کابل مقارن یک سلطنت و مهربط
انوار خلافت شید بجهت بساط خاطر موضع جری را که از تومن لهر گشت نامزد حضرت شاهنشاهی
بان نونال بهارستان اقبال عنایت فرمودند کار شناسان اکاه دل ازین عطیه عینی بفرمان برداری
قال را ده کوشش دانی بر جری نهم بلند آوازه کردند و وکالت در خانه که اعظم ترتیب را در شرف خدمت
بکاجر محمد خان مقرر فرموده اصلاح مزاج او بودند اما از آنجا که روزی جنگ حوصله بدست شجاعت
و معذور اعتبار شده بودند اندیشه های نادرست او را همواره در زندان غم میداشت و پیوسته
ناسیاسی کرده خواسته های دو از کار که کارستانست بطور رمی آورد و حضرت جهان بینی
از علوم و فنون صول که جهانی بیکران بود میکند ازین جهت جز آن فرمانده کاران بود که نهال و جو
انسانا که دست برورده صنعت نیر دانی و نهال بود و معنی جارجین تقدیرست بر نفوش از بانی توانا بکنند
علی القصد کسی در میان اقوان بغرونی عقل با دوانی شجاعت با اعتباری دیگر از صفات کمال و صنایع شریفه
افکار داشته باشد اما آن کوهر سید دولت از تیره نجفی و بیخدر این را از بونی انگاشته از اسباب
مزید جنون خود می ساخت و آنحضرت همواره اعراض نظر فرموده مشغول غایت و انتفات میدادند
و با جلد دران ایام سعادت فرجام پیوسته ابواب داد و دهش و اسباب لطف و قدر که سرشته
نظام عالم و عالمیان بان مربوط و منوط گشته و جمیع بخش بر آنکه کیهانی زمانه بود بر
فرماندهی و فرمانروایی بودند و میرزا کاران بعد از شکست در موضع اشترگرام سیدترین حال که از
نتایج ناخوشنای توان شمرد و از اثرات کافور نونی توان داشت با هشت نفر که قی سلطان برادر گل
خواجہ سلطان و بابا سعید قیاق و تریاشانکه و قلی قدم و علی محمد و جولی خان و ابوال و مقصود قوری
باشند از جانب ده سبز خود را سر اسیمه در میان افغانان کشید و میرزا هندال حاجی محمد خان و
و جبه که بتغایب آنها نتوانسته بودند اهتمام لایبی در گرفتن میرزا ناکوده مراجعت نمودند افغانان
میرزا به میرزا گرفته همه را تاراج کردند و میرزا بایزید آن که کسی شناسد چار ضرب زده
بلیاس قلندری خود را بملک محمد مندر او دی که از لب مغیره لغمان است رسانید و او حقور
میرزا را منظور داشته در مراعات احوال میرزا شد و میرزا این حوادث که هر یک از دهر و شمشیر
تاز یا نه ایست قوی از بهر عبرت گرفتن و از خواب غفلت بیدار گشتن اصلا متنبه نشد

باز بر عظمت خود بنسبت و طایفه از سپاهیان آدم صورت که دل چشمناس داشتند
و نه چشم چشمناس شدند و نه چشم جبار شست و بهت کار ایشان قند سازی و حیل اندوخت
بود از دایمهای او باز کرد و میرزا هم آمدند چون این خبر را بدو می رسید اهل نغان را باز از کرم و ارباب اهل
حکومت خود در چنین وقتی که آتش شوق و قند زمانه آورد و حاج محمد خان بی رخصت ساخته بفرست
رفته حضرت جهانبانی بقضای زمانه سازی و کمال قدرانی این چنین حرکت شبنم و انار ضبط
انگاشته الیه قیامت نفرمودند و بجهت دفع و رفع حیرت کاران عمر از ملازمان غلبه قتل بهادر خان
و محمد علی پلاس و محمد کثیر از بهادران جانبداران بنشین خودند چون بعد از اقبال نزدیک بمیرزا رسید
میرزا خود را بسروای علی کار و علی شکر کشید اعراب تعجب افتادند میرزا آن حدود و اکناف بسته
بجانب افغانان خلیل رسیده و در میان روزگاری چند که بر کوه آمده بودند باز از هم پدیدند
و احوال قاهره از موضع خوشه میان بقیع و حضرت مراجعت نمود و چون خاطر اقدس از شربت
میرزا قواریت بجهت نزد استیضاس میرزا سلیمان و از دمار عطف خسروانی سببی بخاطر اشراف
یافت و حاج جلال الدین محمد و عصمتاب بی فاطمه را بجهت خواستگار خانم صمد میرزا سلیمان
بصوب بدخشان فرستادند که چون این نسبت بحضرت جهانبانی قرار یابد خاطر از هم بدخشان
مطمئن میشود و میرزا سلیمان استیضای و التیام بنادک استیضام یابد و میرزا عسکری با و سپردند
بمیرزا سلیمان سازند و میرزا سلیمان حکم عالی شد که میرزا عسکری را از راه بلخ محمول سفر حاجز بندد
و میرزا سلیمان مقدم فرستاد و بارگرا می آید و در مراسم تعظیم دقیقه فزونگذاشت و اقبال
افغانی نمود و میرزا عسکری را بجانب بلخ روان ساخت و میرزا از خجالت بودن این دیار بکوه قرار
نتوانست داد و بنواد و داخله ناشکیبایی قدم در راه این سفر دور و دراز نهاد و در سال نهصد و شصت
و پنج در میان بهشام و مکه بماند و عمر او پر شد و صفت زندگانش آنجا سپری گشت و میرزا سلیمان
این نسبت حضرت جهانبانی را با آمدن مقدمات بیکان و رسیدن ارکان دولت و کمال سال
شدن آن عفت قباب قرار داده باز عرضه و شش منتهی بر عجز و انکسار آیند اما با احترام باز گردانیدند
توجه هوکب مقدس حضرت جهانبانی با طهارت نایره فتنه میرزا کاروان بار دیگر از انجا که
عادت را که طبیعت خامسه گفته اند هر که عادت بد معتاد شده مثل گدوم در پیش زدن را اختیار
فکلیف چه که در نهاد خود بداندیش و شرارت انگیز واقع شده باشند و در غرض این عادت با طبیعت
اتفاق نموده باشند بنابرین مقدمه حق اساس میرزا کاروان باز بر طبیعت و عادت خود مایل شده

حرکات ناخوش خود را وسیله سزای خویش گردانید و جگر از افغانان خلیل و طایفه از او با شکی
نیک از بد جدا نتواند کرد و بخود همراه ساخته در مقام مآخت و تاراج در آمد و حضرت جهانبانی که
آرامش زمین و زمان بودند فوفت ندان این شورش را از عبادت دانسته عزت و توجیه اصل
قرار دادند و حاجه اختیار و میر عبدالحی را که از مقربان بساط عزت بودند بفرستادند که منشور
عاطفت رسانده حاجه خبر را از ظلمت بداندیشی بنور حق شناسی هدایت بخشند و تا متوجه شدن
و قدم در رکاب عزت او روان بساط عزت و جلال رسید که میرزا کاروان با جندی از او با شکی
و با قلعه واکه نزدیک چهار باغ در حوالی جلال آباد دست محاصره نموده و حضرت با جندی حاجه محمد خان مقید
ناشده بسیرت تمام بصوب جلال آباد توجه فرمودند میرزا کاروان بهتایع این خبر از روی سر سبکی فرار نموده
و با خود را بسروای که کشید و از آنجا براه نیکش گردید و بنسبت که شاید خود را بجای خود رساند
آن بخت بر گشته میرزا سخن کمی درست و سرگزشت حاجه محمد آنکه چون ایام ادبارش فریب رسید
اندیشه های نا سدا از باطن حبش او بیتر از بیتر نظر را چون گرفت و فرستاد و ای پادشاهی را
بحرف و حکایت ناراست و وعده آلود دروغ رخصت داد و قاضی پیش میرزا کاروان فرستاد که
تا چند در کوه و دشت سرگردان باشند و خود را باین حد و در رسانند تا با اتفاق گادی ساخته آید
قضا بایرام خان که از قند که بقصد ملازمت روان شده بود بفرستاد رسید حاجه محمد که با خان خندان
تو تان بود با استقلال رفته که برانه اظهار محبتی نمود که بهمانه ضیافت و زون قلعه برده بند نمایند و حاج
متوجه قلعه بود و میر جیش که همراه حاجه محمد خان بود اسارتی بخان کرد از ان اشارت بر عذر و کید و طمع
عذری پیش آورده فسخ رفتن قلعه نمود و سپردن شهر بر چشبه فرود آمد و حاجی محمد را بد طایفه خلیل
مطین ساخته همراه خود بکابل برد و عرضه داشت مشعر بر آمدن خود و آمدن حاجه محمد و ارباب است
و حضرت جهانبانی چون بدولت شنیدند که میرزا کاروان بیک قریه کابل رسید رسیدن خان خانان
و آوردن حاجی محمد خان سینه باز سر کسمه خود را بجانب نغان کشید و روز حاجی محمد خواست که از در
آهنگین بکابل در آید و حمله جلال الدین محمد که حکومت کابل با و مقصود بود نگذاشت که درون قلعه وارد شود
در مدت بنام داد و آن خیره روی و تیره رای را و هم غلبه کرد و به بهانه لشکار قوا باغ روان شد از کوه
گذشته بیا با توج فار رسانید و از دانش کوه نهادهای و لند بر طریقی الفار بفرستاد و شتاب
طال را یات حضرت اعتضام حضرت جهانبانی که بدفع طغیان میرزا کاروان متوجه کابل شده بود
در سیاه سنگ نزل اقبال فرمودند و میرزا نغان بغرب طویس سر بلندی یافت حضرت جهانبانی

حکم فرمودند که بشهر کسی بنیاد که تعاقب میرزا میبایست تا یکبارگی خلق خدا از فقر و هر روز نه نجات یابند
لیکن چون خاطر از حاج میرزا خان جمع نشود اتفاق اهل دولت برین شد که از حاج میرزا خان طریقی نکرده بدین کار
میرزا خان را بایستد آنحضرت بشهر نزل دولت از آن داشته بر آنجا بایستد حاج میرزا خان
و چنان ظاهر ساختند که بطریق مدارا کار ساخته شود و در وی کار برگیرند و بهر زنی که بر آید حاج میرزا خان را
بیرافتنه بتدبیرش ایستاد و از بخود رام ساخت و بعد از عهد و سوگند حاج میرزا خان در موضع کار آمده حال
خانان را دریافت و خان او همراه گرفته ملازمت آن فرمانروایی جوم بخش عذر خواه آورده استغاثی
او نمود و بعد از آن چهار پنج روز بجا بماند که گریزگاه میرزا بود و هفت عالی اتفاق افتاد
با وجود آنکه تبارگی چندین تفصیلات حاج میرزا بخشیده بود آن قبایح خود را تا کرده شمرده باز در فکر ایستاده
در کلام عیادت نهاد و حرکات شینعه بظهور آوردن گرفت و خاطر مقدس را آزرده ساخت آنحضرت
بخاطر عظم و فضل عظیم در گذر ایندند و چون زیست اقبال میرزا رسید میرزا بتنگیها کنوز نور گل بخت و مهر
کدام از متمدنان قدس اند و بگوشت خرد خان خانان را بجمع کثیر بر سر میرزا یقین فرمودند میرزا کاروان بود
در حد در کنوز نور گل که در آنجا بستاناب ستافت و خان خانان مراجعت نموده در که زمین بود
کایاب شد و درین وقت نظیر مصلحت کل و فراغت عام و حصول این اندوخته و حاج میرزا در پیشگاه
محمد که در بدو آموزی وی اندامی استی حاج میرزا تواند شد حکم گرفتن فرمودند این دو برادر حق ناشناسی که
در خدمات جلیل و اعتبار نظر انداشته و در حوص و از طریق ناشناسی سپرده و در عوض کالای فاسد خود را
فرادان چشم داد از کفران نعمتی نمودند که قادر و باز خود آمدند آنحضرت بمقتضای عدالت فرمودند که
این خدمت نمودن بابت فخرت در مدت ملازمت بطریقی که خود میکرده باشند در طول ایام تمام کنند
و یکی از حقیقت شناسان بساط ملازمت جم و دکانه ایست برادر کتابت آرند تا باینکه عدالت حقیقت
دو بر سرست بر عالیه بود که در نامه اعمال حسنه احوال نا نوشته ماند و از سیئات آنچه در خط تحریر
صدود و دکانه بزرگ بود که هر یک از آن باستقلال سبب بدین و کثرت و بی ناموس کردن میشد بجان
یک آدمی است که از نیکو خدای سرافکنده گزافان میبند که مباد و در راه خدمت نظرش بر کار افتد و یا
ساده لوح را فطن خدمت فروشی بایستی در حق او استوار گردد و هر چند سیاهی خدمت افروخته نرسد
این کار فرودان نزدیک آدمی است که نا کرده و بیبای کرده میفرود شد بدو داری را بیکو کاری ادبش داده
و از ابله طرازی چشم بر احسان داشته در مقام خود ادای در آید و چون باین همه حقیقت نظر انداشته
ظواهر شد که این دو بر سرست سزاوار با اقرار بدیهای خود شدند و وقت است که از جنت و جود ایشان

و امن روزگار پاک شود نفس بهیسی و سببی را که در پیچیده هیولانیات این سرایان داشت
ببند کند از یکبارگی صورت انصاف داده بحال این حاجی دادند و این ترا بیکو عالمی را از جنت طبیعت
خلاصی بخشیدند و غریب بهادر خان قرار گرفت و تهمید جایگزین و بعضی از ملازمان درگاه قسمت یافت
و آن زمستان در آن خود و بیرونش کار استعمال فرموده بر آنجا طلب و تربیت نوای اهل خدمت
و اخلاص بودند و در اوایل موسم بهار که هنگام اعتدال فراج عناصر بود افغانان بی اعتدال که هنوز
در آن حد و بر سر برداشته اند که نیمی و ف و اندوختی میکردند و جمیع باران دولت ملازمت
و اعزاز سعادت استانبول سرافراز گشتند و گروهی بوسیله اعراض و بیت گشای لایح
در زمره اهل طاعت درآمدند و در وقت و آشوب میرزا فرو نشست حضرت جهانبانی از راه
بایدی آب باران نزل سعادت فرمودند و در آن شب که موقف عالی بنوای بادج بود در ف
و باران عظیم شد و جمیع را آسیب رسید و بعد از آن استغاثی میرزا و شکار دار الملک کابل مستقر
دولت شد باینجهان با تنظیم مهمات قندار رخصت یافت و خواجه غاری جهت رسالت
والی عراق با تحف و هدایا بهر اهل بیروجان فرستاد و ولایت غرین در گذر و بخش و زبان
لومر میرزا چندال ملکوت فرمودند و قندوز که میرزا داشت میرزا حسن قرار گرفت
میرزا چندال لغرین فرستاد و میرزا که بقندوز رخصت گرفت و جوی شاهی و آلوده و خضر خوی
خوانان قرار یافت بستر از آنکه میرزا که با بجا رسید میرزا ابوهیم قندوز را بجهت ملا هر خان بفرست
فانه گرفته بود میرزا که برگشته بکابل و حضرت جهانبانی خدمات پسندیده میرزا شفیع معاله
او ساخته آنحال را با بگو و اگر استند و درین ایام بوسیله خواجه عبدالحمید شاه ابوالکمال
در مجلس معالی پادشاهی راه یافته بخودت سرافراز شد شاه ابوالکمال خود را اسد اب ترمه
انتساب میداد و حسن صورت او نیک سیرت و خیر اندیش را در استبانه نیکانی انداخت
و بی باکی او بر شجاعت محمول میشد و لهذا منظور نظر تربیت و عنایت حضرت جهانبانی
گشت چنانچه مجلسی از بدستها و از سر بر رزقیکه او در جای خود گذارنش خواهد یافت منصف
موجب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسکین سوزش میرزا کاروان یار و یار
و ستمدارت میرزا چندال میرزا کاروان روزی چند در زاویه خوی و کم نامی بسری برد تا آنکه
درین ولایت بجا آمد که از خبر شور انگیزی او بهر هم خوردی پیدا کرد و از صادر و وارد بجامع
علیه رسید و باز از حد و نیللاب مراجعت نموده با اتفاق طایفه از ادبش در حد و جای

سزفتند برداشته است آنحضرت میرزا هندی را از غریب طلب فرمودند و جایگزین در آن نزدیک را
حکم بفرستند و در آنک فرصتی میرزا هندی را بغرب طبعی مشرف سراز گشت و فدا نیان
حق شناس و نعمت شناسان لشکر برای کرد آمدند و حضرت جهان بانی تعزیت اطفای فتنه
به صفت اعلام والا فرمودند از استماع توجه بکعبه ای میرزا گامران بنا گامی خود را بکوشیده
و در زمانی که رایت اقبال نزدیک به خواب رسید حیدر محمد آخته بی را با اکثر مردم از یکهای اطفال
بیت به صوبه ای اختصار فتنه بیشتر از اردوی مولا در کنار آسیا آبی که در میان سرخاب
و کندک و لغت فرود آمده بود میرزا گامران که در مقام دست جنگ صفت بلند بود و شجوع
آورد حیدر محمد از روی هنر بر روی خود داده و لاوری و مردانی نموده کارزار مردانه نمود و زخمی
نمایان که طغرای هر خردی و صوری و معنوی باشد با و رسید و نبات بانی نموده جای خود را نگذاشت
اگر چه بسیار از اسباب تباراج رفت میرزا گامران را ساخته سر اسیم گشت و بعد از چند روز
موضع جویار که از تومن یک نهاریست مضرب خیام دولت شد از آنجا که خرم و احوط از لوازم
اگاه است مرحله است شده خندق و دیوار استی سرانجام یافته بود آخر ای روز و اقبال خبر
آوردند که امشب میرزا گامران با گروه افغان قصد سیون دارد و حضرت جهان بانی آیین گاهی
جای آورد هر جا مردم تعیین فرمودند که مشب بخت نبه بیت و یکم دنی فتنه قصد و پنجاه
و هشت رعب از مشب گذشته بود که میرزا گامران با بسیاری از افغانان بار روی طوف
دین ریخت حضرت شاهنشاهی را پیش خود طلبیدند حلاز مان عتبه علیه هر کدام در محل خود قرار
دادند است و مراسم بخت بتقدیم رسانیدند و بای تکلیف مستقیم دست نهادند و در آنجا
وقال استعمال داشت و در آنای این غوغا و آشوب عبدالوهاب بسا دل در میان داشت
اهتمام میکرد تیری با و رسیده شهید گشت و همچنین بازار کار به گرم بود تا آنکه ماه منیر که آئینه دار
عالم است از مطلع اقبال هرگز نگردد روی زمین را بر تو شعله جهان تاب روشن گشت
و نور فتح و نصرت از ناصیه دولت از درخشید ز گرفت و سپاه خصم هرگز را غنیمت
هر کدام برین دیشمان از گوشه بکنار بدر رفت و اولیای دولت کامیاب و کامکار گشته
لواای جمعیت برافراختند خواطر همگان با طینان گشته بود که ناگاه خبر ناخوش برود کردن
میرزا هندی را بآباد جهان با مسامحه و محال رسید عیش باطن تلخ شد و مرد و خاطر بجزن مظلوم
گشت آرای رسم این جهان همین است اگر نفسی است دی بر آمد زانی دیگر دوده اند و باز سینه

سوزگان علم برآورد نظم فلک چشم از صبح روشن نگردود که شام از سفوح خون بدامن نگردود
نه شادی را در آن مجال مهلتی و نه اندوه را در آن مهلت اقامتی میرزا اگر چه این جهان بی نبات
گداشتی و ازین سرای به بقا گداشتی در گذشت اما سعادت سعادست دریافت هم نیک نام
ملک صورت شد و هم در عالم معنی بلند بایه گشت زبانی اندک پذیر بسیار بخش که بر فتن جان
چنین دولتهای باید از آن حضرت که معدن حق شناسی بود از فتن چنین برادری ارشد
اگر قدر متحر و متناثر شدند و تجارت و انشانت در نیاید و از آنجا که فرد والا دیده دورین
قرین روزگار آنحضرت بود از جریخ و فرخ بصیر و تحمل گاییده و بنیوت سرای رضا و سلم جاره گردید
خود آمدند و شرح این ساجه جانگاه آنکه میرزا هندی را از اتمام خبر سیون اهتمام مرحله کرده
سر بر سر استراحت نماده بود که غوغای افغانان بر خاست در هر فری جلدان افغان پیاده هجوم
آورده بود که بکشت در یکجود و جمع گشته از افغانان در آن محل میرزا در می آمدند مشب تار یک بود
میرزا بر فوج این گروه سید روزگار اهتمام میداد سر سیمه بخرداری امسان خود مستحقند
و درین اثنا میرزا خود و بر روی افغانی شد و لوازم کو که و جندی دیگر سر منده نامردانی
و خلعت زده بد خد متی گشته و کار از تیر و گمان گذرانده بیک نفسش آویخته بزور بار روی
هست آن از نا و در میرزا انداخت و برادران تیر و خت جزده نام افغانی از قبیله هندی میرزا را
مسا فو ملک تقدس سخت بعضی از همدان میرزا گامران نقل میکردند که آن افغانان بدو کوه
آوازی که شستهای خاصه میرزا را در آنجا بود گرفت و پیش میرزا گامران برد و ندانستند
با که این مرد بید و لیتی باخته است و تقدیر واقع نموده میرزا را که نظر بر این مشب او را فساد
داشت که قضیه چیست و سوار بر زمین زد که میرزا هندی را فتنه است رسیده است الفتنه روح میرزا
در آن تاریک مشب بنا داشت که بعد از آنکه بلند کرد و همان طور قابش افتاده بود درین اثنا بعضی
از نوکران میرزا در هجوم برگشته می آمدند که خواجه بریم بر خنج را بنظر در آمد که افتاده قلمای سیاه
در برادر چون مشب تار یک و سوزش با آنجا که باید متوجه شد باز بنیاطش رسید که میرزا هندی را
جنبه سیاه پوشیده بودند و میگرد و ملاحظه میکنند میرزا را می شناسد از روی صبر و استقامت که شعاع
خود نشان گشت میرزا را برداشته و گاه این او را در از او بریان میکردند و از حسن تدبیر
در افعای این واقعه جانگاه گویند تا در چنین شورش و آشوب و ناخوشی وقت و جودت نشوند
و اولیای دولت بی دل و خاطر گشته نکرد و اظهار کرد که میرزا را ترسیدار کرده اند و ضعف دارند

و بقدر زحمی رسید کس درین نواحی شور و غوغا نکند و خود بر بلندی برآمده از جانب میرزا جبار کندی
فتح میرساند و بر خاطر انشای بیز حضرت جهان بانی بر تواریخ معنی یافت القصه تا بوقت میرزا در حوی
نشایی با مانع سپرده بعد از چندگاه بکابل بردند در که زکاه نزدیک بر قد مقدس حضرت کیتی نشانی
فردوس مکانی بایان آنحضرت مدفون ساختند و ملا خود را که از مشتبان میرزا بود در حقیقه
مطلعش اینست نظم شریفی چون جگر بر مردم چشمه شبنم کوه سپاه دیده از آمدن خون حیمه بیرون کرد
و این تاریخ نیز از دست شعر هندال محمد شه فرخنده لقب ناکاه ز قضا شهید شد بدولت شب
سبحون بشهادتش چون کردید طلب تاریخ شهادتش ز شبنم چون طلب
و میرا نامی میخیزد بر لقیه این تاریخ گفته مع سروی از بوستان دولت رفت
و لادت میرزا در نهمصد و نوبت و چهار بود درین باب گفته اند مع
کوکب برج شهنشاهی بود تاریخ سال و حضرت جهان بانی روز دیگر از آنجا که بهبود نزول اقبال
فرمودند که خاطر جهان پیرای بیکبارگی از شورش فتنه سازان فارغ ساخته دارالملک کابل را
بفرمودگی مہبط امن و امان سازند اختصاص لایت غرین حضرت شهنشاهی
و ارتفاع منزلت بعضی مستعدان دولت بخیرت و الا چون آثار بزرگی و فرمانروایی از پیش
نوزانی آن نوباده سحره سلطنت و اجل کلمه مسته حقیقه خلافت و اقبال یعنی حضرت شهنشاهی
از اصغرین در میان حال ظاهر بود درین زمانه که از عمر اید پیوند آنحضرت سال دهم بود جمیع ملازمان میرزا
هندال را با تمام کمال جایگزین میرزا از غرین و غیر آن تا نزد حضرت شهنشاهی فرمودند تا ورزش فرمانروایی
نموده در صند و در بطردم آثار لطف و ظواهر ساخته در تزیین و التیام این مشاغل خودی استعداد
اگرای کل باشند و از غریب قضایا آنکه پیش این چند روز در تنگنای از دحاجی که در ملازمت حضرت
جهانبانی سوار دولت میرفتند دستار آن نوز دیده دولت که افسر تارک سعادت کونین تواند شد جای خود
گذاشته بود میرزا هندال حاضر شده از کمال اعزاز باج اختیار خود در آن از دحاجی عام از سر خود برگزیده
فرودان سالی آنحضرت نماده و دور بینان بارگاه جلالت ازین ساخته بقال حبه ایام تاجدارای
و فرماندهی شهنشاهی را نزدیک کرده حسرت بیری خاطر بودند و چون علا ازین ایرج حبه عمل میرزا
فرخنده کمال ابر حبه شهادت که عمر باقی و عیش ابد عبارت از آتش سر بلند گردانند و حضرت
شهنشاهی را که نوز برورد آید در کوه آردی دلهای مردم جهان آثار بزرگی و مهربانی و قدرانی و آدم
بظهور آوردن که آن مردم را غم میرزا هندال از خاطر برآید و عیسیت جاوید گامیاب شدند بیت

آنکه جهان را آب نکست خلک دور و کیتی را در نکست و مجمع دانش از عمر جوانی زهر جیش فروخته زندگانی
و عمر ملازمان میرزای معذور که در ملازمت حضرت شهنشاهی بوده در سنگ پیش فرمان راه اخلاص
منتظم گشتند اسامی گرامی ایشان بدین تفصیل است محب علی خان ناظر دولی خواجہ ابرہیم مولانا علی
آدینه نقیای هاجمی غرضی حان محمد توفیقی و تاج الدین محمد مایری و سیمور تاشی و مولانا ثانی که ثانی الحاکم
بخطاب ثانی خان صراف از کشته بود و مولانا بابا دوست مدد که میرزا باو توجه تمام داشتند
و میر جمال که او نیز نظر کردهای میرزایی بود خالاس دوست بابا دوست هم از ملازمان میرزا بود
لیکن چون در قانون ترتیب هیچ چیز بدتر از محبت بد نداشتند اندر از خست طینت همه نشستند
و محمد طاهر خان اگر چه از قدیم در سنگ ملازمان میرزا بود اما بواسطه آنکه قد و زان توان نگاه داشت
مرد و در نظر حقیقت بین شد و درین یورش سعادت همراهی یافت و چون در گامان فروغ بخش
کیتی بخیر جوهر انسایت است این مردم هر که نیک سیرت پاک طینت خیر نداشت بود گذشت روز بروز
بهتر شد و مقاصد عالیہ خود رسید و امید چنانست که در آن نشانی فرخنده عاقبت و نیک انجام
شد و هر که بر کوه بود پرده از کار او برداشته شد و کارش بجای رسید که موجب عبرت جمیع میدان
عقلت گشت و چون موضع بهبود مخیم سر دقات اقبال شد حکم اساس نهاد فرمودند و حضرت شهنشاهی
را برای استحکام جهانی دارالملک کابل رخصت فرمودند که از عشرت مراد بوده و ورزش ادب لطفت
صودی و معنوی نمایند و خود بدولت و اقبال پیوسته در آن حدود گامیاب حضرت ایزدی بوده
از احوال میرزا کامران متخلص گشته و ترتیب پنج شش ماه آن سرزمین جلوه گاه کوکب عالی بود میرزا از
بی استقامتی هر روز همان قسیده می شد و هر شب بر زمین داور سرباه می گرفت و از منقصه فطری
در حجاب سیدار مانده و از سعادت ملازمت و موافقت چنین دلی نمی نمودم بوده همواره اندیشه های پاک
و خیالهای کمال بخود راه می دارد و درینولا طایفه ظاهر بینان که در ملازمت و خدمت حضرت شهنشاهی
بودند از دانش کمال باطن غافل بوده کلمه حضرت شهنشاهی بجزت جهان بانی نوشتند و گفتمند
با وجود آگاهی دریافت نوز باطن حضرت شهنشاهی نظر نشسته ظاهر انداخته منشو عبادت شهنشاهی
و نصایح و مواعظ که مدلول آن محض رافت و عاطفت و مضیابوت باشد نه بر وجهه تنبیه و احتیاط
فرموده کلک عنایت چه ترتیب یافته وستان ایزدی را بنصیحت جهان بانی چه احتیاج و خلل
بر و در با مثال این بند نامها جمع و در آن منشور عاطفت این بیت شیخ نظامی مظهر بود بیت
غافل نشین نه وقت بازیست و دقت هنرست و کار سازیت و اول پیش ملازاده

ملا عصام الدین درین پنجو انداختند چون بهشت کبوتر مشغول خاطر بود ملازمان عتبه حضرت شمشیرهای
این آخوند شکایت کردند آنحضرت او را معزول فرموده خدمت تعلیم صوری را بمولانا بایزید فرمودند
و او باین خدمت اهتمام داشت لیکن چون از جهان آرا این آداب پرورد خاص خود را نمیخواست
بعلم صوری رسمی آلوده کرد و خاطر او را ازین دلیله برداخته متوجه کار غمی ساخت و ظاهر بینا
تقصیر را بابت تعلیم نمیده این طبقه شکایت داشتند و آن مردم چون خیر اندیش نبودند شکایت
بودند سخن مشکوه بر وجه قبول نمی رسید تا آنکه درینو لا از پرتو اشراق الهام ربانی جهان بخیر رسید
بجهت تعلیم آن آداب آموز مکتب ربانی فرموده در میان ملا عبد القادر و ملا زاده ملا عصام الدین و مولانا
بایزید اندازند تا نقش دولت بنام هر که بر آید او را آخوندی مقرر بوده بسعادتی این خدمت بلند
یابد و قضا و قریحه سعادت بنام مولانا عبد القادر افتاد و فرمان مطاع بر عرل مولانا بایزید و
مولانا قادر برین خدمت شرف ارتقا یافت بر خود مندان دقیقه ششاس پوشیده نیست که
یقین معلم درین جا آداب سوم و عادات است نه از قسم کتاب کالات و اگر نه دانش پرورد
ایزدی را بتعلیم از خلایق و توجه سبق چه نیاز و لهذا هرگز خاطر اقدس و باطن مقدس متوجه تعلیم صوری
و عده حکم و مصالح بی میل آنحضرت بحرف آموزی و رسمی آنکه در زمان ظهور انوار فیوضات غیبی
بر جهانیان ظاهر شود که دریافت بلند این خدیو زمان آموختگی و ساختگی نیست داد الهی است که بکاپوی
بشری را در آن مظلوم بوده آنحضرت در آن زمان بخت و روی ظاهری و فزوانی دولت صوری
اختصاص داشت از انظار کلمات معنوی خود بجا بل عارف نموده اکثر اوقات بپازی می برد ختمند
و در تقاضا کار بهوشندی میکردند بطوری که در بینان روزگار را بر آن نظری افتاد و از آنجا که
بلذات نقاب کمال خود را از امور عظیمه ظاهری می ساختند و دل در گامی می بستند که اگر پیش
اهل ظاهر حسن آن هویدا بود اما اهل معنی از آن حکمتها می دریافتند از آنکه پیوسته برخلف متعجب
فطرت نظر گماشته تفرج کوی عجایب قدرت میکردند و در شکل و شمایل عجوبه شتر که بزرگترین جانوران
آن سرزمین است قطار کی و تماشائی میبودند و در اطوار سلوک درویش نهادن او از بار گشته
و برداری و فطرها و تسلیم و کمال طاعت و انقیاد و اگر چه مهارش بدست کودکی باشد و قناعت
بر خا خوردن و صبر کردن بر بی آبی اندیش همای معنوی در صورت بازی و پرده مجازی می فرمودند
و همچنین خیال خیال بر عتبت اسب تازی که اعظم اسباب ریاست و سرفرازیست می گماشتند
و کوی کمال و هنر پر وازیهای صوری و معنوی بچوگان امکان قدسی و تربیت ازلی می فرمودند

و گاه از بال کشایهای همت در فضای بهوی حق شناسی هوس کبوتر بازی بخاطر ملکوت مناظر آورده
جهت دلربایی دلهای رسیده دانه می افشاندند و از شوق و وجد ظاهر ای این شتی ال و پر بوخند و قوی
شهودی ارباب کمال پی برده شوق پر داز عالم معنی بودند و از طیران این طایران اوج علودل بر بلند
پر وازیهای تیر بران سیمای مقدس داشته در لباس تازی کار عبارت سامان می فرمودند و گاه بسک
دوانی میل فرموده بکار نفس می برداختند بصورت سکیازی بود و بعضی نفس آرای بظاہر
بسک بسته بودند و باطن او را خلاق علی او حاضران بساط را میر می گشتند و هر چند در پرده بیگانگی
تکا پو میفرمودند و خود را بلباس ارباب ظاهر میداشتند اما خوشنوی و زوشتیانی را نتوان
پوشید پیوسته قق از روی از ناصیه سعادت پیرای آنحضرت می یافت و شمایل پیشوایی صورت
و معنی از چهره نوزانی آن برگزیده می هویدا بود و روزی بدین کوه سفید شک بشکار اشتغال
داشته بدست هر یکی از خدمتکاران نزد یک سگان شکاری سپرده بودند که تسقا و کشتند
و چندی را بر بالای کوه یقین فرموده بودند که آهوان را زانده بیابان آرند و چون آهوان تسقا و کشتند
رسید جمع کثیر که بسک نفس شوم گرفتار بودند از کوهی دریافت صفر سن صوری را پیش نظر داشته
بخوردنی مشغول شدند و سگان را بوقت خود نگذاشتند چون بحقیقت معامله آگاهی شد
سلطنت معنوی و جوش آمد و حکم فرمودند که کرون آنها را چون سگان بطناب بسته
در تمام شکر بگردانند و جهان بر مسند قدرت نشینند که کهن سالان کار دیده متنبه شده
انگشت حیرت در دلمان ماندند چون این واقعه سمیع اقدس حضرت جهانانی رسید خاطر اشرف
ابنساط عظیم یافت که غنقریب بسطنت عظمی رسیده که مهاب دولت جاودانی می شدند
نشا هم خان جلا بر میگفت که روزی حضرت جهانانی نیز حکم فرمودند که رفته خبر بیا که آن نوزان
بهارستان اقبال چه میکنند و در چه کارند چون رفتم دیدم که بر بستر استراحت آسوده اند و می
نوزانی آن حضرت بغایت شکفته است و بظا هر چنان می نماید که بخواب رفته اند و در بطن
با مقدسان ملا و اعلی در گفت و شنودند دست مبارک ایشان گاه گاه بجنبش می در آید
چنانچه از ارباب شهود بحالت مواجید بظهور میرسد و گاهی در همان حال از زبان کوهرش
بظهور می آید که ان شاء الله بیکانه خلاصه معجزه عالم را در حیطه شجر در آورم و حاجت مستندان
هفت تعلیم بر آرم خان مذکور میگفت که چون این حالت منشا هده افتاد و این سخن بکوش
هوش رسیده فرورفته حیرت شدم و هیبتی عظیم در من کار کرد آنجا نتوانستم ایستاد و کشته گرفته

مختار بودم و چند مرتبه بر ستور مذکور حرف سرائی فرمودند و در آن ایام وضع پسندیده آنحضرت
از کمال دینی و بلند قطری بود چنانچه هرگاه کسی از خوش آمدن تیر و دای که جز سود و زیان خود
نشناسند بلکه سود خود را زیان خود دانند اظهار کردی که عنقریب پادشاه هفت اقلیم شود
با فرمانروایی زمان کردند بجاییت ناخوش می آمد و میفرمودند که اینها بعقل ناقص خود را دو لنگر آه
می نمایند حاشا که از خانه و لنگر آهی چیزی داشته باشند باشند بشمار شدن حضرت جهان بینی
بد نمی اندیشند و سود دنیای مزایای دین می اندوزند بلکه آشوب در ملک عاقبت انداخته
سرشور افرا می دارند چه سعادت دینی و دنیوی فرزندانت که همه نیت و خواهش و اعمالشان
در آسودگی پدر بزرگوار مصروف باشد و درازی عمر گرامیش خواهند که هر کس با خدای مجازی دست
معامله نماید در حقیقت با خدای حقیقی چگونه راستی خواهد نمود بنابر خود والا که طینت پاک
و نیت درست این بزرگ صورت و معنی را و با جمله بزرگی و بختیاری از طریز ما ند بود و نشست
و خاست آنحضرت می درخشید آنچه بزرگان تجربه امور بسیعی فکر و نظر در پیابد و بدست آرند
ازین پرورش یافته نظر از دی را بادی توجیهی در بریده میسر بود و هر دانش حکمتی را که آموختگان
و ورزش کنندگان از بدستواری فراهم رسد این مظهر غریب قدرت را بی تاامل و تفکر دست میداد
و حکمت بالغه این نور با صره سلطنت و خلافت چشم امیر و زکار را روشن میساخت
و بر استقامت طبع و متانت این نور پرورد آتی نتاخوان بود و تا هنگام ظهور خلافت در ظاهر
و مکارن متنوعه محتجب و مخفی بوده همواره دین حصن معنوی و حرز آبی از وحیت مکرر میداد
بر خویان این زیت میگردند غریب حضرت جهان بینی جنت آشیانی از بهر سود
بر سر قبایل افغانان که کینگاه فتنه میرزا کاران بود و فرار او بهمند و ستان
چون در موضع بهر سود موسم زمستان با خور رسید و صولت سر با بانه تابوست و معلوم
میرزا کاران با معدودی در قبایل افغانان بسر می برد اکثر امارین شدند که اکنون میرزا را
مقاومت و قدرت خدایت نمائنده مناسب دولت است که جمیع از مخلصان درگاه حاج
سپاران کاروان را که استه عنوان مراجعت بصوب کابل معطوف سازند و فرقه از دور
بساط قرب مروض می داشتند که چون بهوار و با عدال همواره اگر رایات حضرت ارتفاع
نم حضرت یابد و قبایل افغانان بناخت و تاراج روند هر آینه مصلحت وقت خواهد بود و
این کرده بدانیش که سرمایه فتنه و فسادند تنبیه بر اصل نمایند بصوب کابل توجه فرمودند

ساده لوح بفکر ناقص زمین دارانه از هر ای میرزا ابرهیم مختلف نمود و بعد از جدا لغه جنگ و آمد
میرزا با آنکه معدودی همراه داشت و دستبرد عظیم نموده جریده خود را با ستانوس و الارسانند
و روز دیگر ملک علی برادر خود را فرستاده از روی تفصیر و محالیت معذرت نمود و ستر شغالی
را فرستاد آنحضرت او را بخلعت و انعام سرفراز فرموده رخصت دادند و مستحکات و تزیینات
عالی رای برادر او مکرمت شد و رقم فرمودند که میرزا ترا نشناخت و لنگر آهی موردی تو مکتوب
صیر اقل است چون رایات حضرت شمع با کج و در رسد بالطاف پادشاهی احتیاج تمام خواهد
یافت و میرزا ابرهیم را عنایت بسیار فرموده فرزند خواندند حلال الشقاق پادشاهی را شامل
حال او ساخته رخصت پیش فرمودند که رفته میرزا سلیمان را بر جمیع نکر و نظام هم برادر
و منتظر باشد که عنقریب عرصه بدخشان مجسم سادات اقبال خواهد شد چون ملک اقبال
بک و دطالقان رسد با ستانم عتبه عالی جبارت نماید و خوفت مهد علیای در مکانی و حضرت
شاهنشاهی نور دیده سلطنت و کلین بهار خلافت را از موضع کلهار رخصت دادند لطفه کامل فرمود
و محمد قاسم خان حوجی را بار و غل کابل تا فرود کرده بهر ای حرات قدیمه رخصت دادند که بدو ام
خدمت حضرت شاهنشاهی مشرف بوده در ضبط و ربط و لایب کمال اهتمام می دارد و چون
لواحق موضع بازارک از توغان بجهنم نزل اقبال شد حاجی محمد قاسم و قاسم حسین سلطان و
بیک و محمد قلی بلاس علی سلطان میرلطفت و حیدر محمد قلی ابرهیم منتقلی فرستادند بجز آنکه قاسم
از کوتل پشتو که گذشتند و زدی بیک و محمد جنک جنک و طایفه که در قلعه اندر آید و دند و بیک
نهادند و بموجب حکم مطاع تودی بیک و محمد قلی بیکان نجاست شناسند که اهل و عیال این جا بجز
او زکار که فرار نموده بودند آنجا بدست آوردند میرزا کاران سرت باده عور و بچه و طغچه بود
و امر فرار نموده در طالقان هر چند میرزا در حفظ مساکن و سد کابل طریق اهتمام می نمودند
بجایی نرسید و ملاحی در زر که در انولامیرزا کاران کابل قریب داشت و همواره باعث شراره
و فتنه بود درین باب بهر چند کوشش عظیم نمود و مدتی نقد آفرود خدایان و نجایه پیش بینی
کرده مصاحب بیک را فرستادند که عیال را از حکومت بطالقان آورد که مبادا لنگری باز
کابل در رسد و این مردم سیر شوند و قهارن حال تودی بیک و محمد قلی بجای خود رسیدند صاحب
بیک عیال را بریدن آورده بطالقان بردها تا که بن کینه عمله انعام عین کرده باشند و چون
رایات عالی نزدیک اندر آید رسید میرزا بهندالی از قندوز بشرف ملازمت استعدا یافت

و مشیر علی را مقید نظر آورد و حضرت جهانباغی میرزا را بنفقات کوناگون عزت بخشید و از آنجمله حکم شد که سواره احرار دولت ملازمت نمایند و محلی ازین سرگذشت آنست که پیش از در آمدن سپاه نصرت قرین بدخشانات چون کار و بار میرزا کاروان در آنجا رواج گرفت مشیر علی اعتبار یافته از بهستی عزیزی سوخته میرزایی او بانه سلوک میکرد و در باب قندوز گرفتن و میرزا هندال بر آورد اهتمام مینمود تا آنکه میرزا او را بقندوز تعیین کرد میرزا هندال باقبال پاشاهی و رادستگیر خات شرحش آنکه شبی بپادشاه بسیار از شکرت قندوز کرد خانه او گرفتند و او گرفته خود را در حوی آب انداخت و یک دست او شکست و بکشد کید خود دستگیر شد و چون میرزا هندال او را بلازمت حضرت جهانباغی آورد آنحضرت نظر بر اعمال نا شایسته او نمیداشت بر تقصیرات او رقم عقوبت کشید و خلعت خاصه حکومت نموده عوزی را تا فراد فرمودند چه خاطر دور بین را نظر بر جوهر آفتاب و دریافت انداره کار آمدن بدر چون در ذات او معنی مردانگی سر برای یافته بودند از چندین تعظیفات عظیمه که هر کدام که مستوجب سیامت بود گذشته بنوازش چنین اختصاص بخشیدند چه در زمان قدر شناسی اسباب بخشش را از ابواب گذارش افزون یافتند بعد از آنکه میرزا هندال بتوجیه پادشاهی مقرر شد حکم جهانمطالع بصدور سیوست که حاجی محمد خان و جمعی دیگر بر سیم پیش روند و میرزا سر کرده آنها باشد و جمیع و دم از اطاعت میرزا که هر آینه موید دولت خواهد بود عدول ننمایند و در لوازم نیکو خدمتی بتقصیر از خود را راضی نشوند تا هر یکی فراخور مرتبت و قدمت بآر روی خود بهتر کند که در واسطه جاکجا لاخری نهند و پنجاه و پنج انگ انگ فاضل که از موضع اندر آیدت مضرب سراوقات مجد و اجلال گشت قاضی اندراب و مردم تو بقای و ساقا و بلوچ و جمعی از سپاهی و ادیبای بدخشان و نوکران صاحب بیک سرف استانبوس دریافتند و مشمول عنایت پادشاهی شدند و از آنجا کوچ کوچ به سمت موکب عالی بطلاقان روی نمود اکثری از امرای فرار کرده و میرزا عبدالله و جمعی کثیر از منتسبان چیز را کاروان آنجا متحصن بودند میرزا هندال و امرای که همراهش تعیین شده بودند حکم معالی شد که از آب بنکی گذشته دستبرد می نمایند نمایند و مقارن این حال میرزا کاروان از خود و قلع و قمع و شتم بالغار خود را باین گروه و خیم عاقبت رسانید و روز شنبه پانزدهم جمادی الاخری در بلندی که او را جلایان میگویند در میان این مردم جنگ شد و هنوز موکب پادشاهی از آب ننگرشته بود و بقدر مفاصله در میان برارول و قول مانده بود که بمقتضای حکمت از بی برارول پادشاهی روگردان شده از آب گذشت

و کرده مخالف است بغارت و تاراج کشند و میز را که مران با معدودی بر سرهان بلندای استاد
درین اثنا حضرت جهانبانی بدولت و اقبال بر کار آب رسید خواستند که رو بروی مخالف
از آب عبور فرمایند بعضی از مجذبان صادقی بعرض اشرف رسانیدند که پیش آب حجه است
نیم کرده از آبی بالاتر آسایت و آن زمین سنگلاخت عبور از آنجا بهولت لاجرم
بدولت و سعادت آن بخت متوجه گشتند چون نزدیک بآن آسار رسیدند سنجید
حضری که کلاستر خواجه خضران بود گرفته آوردند بجمع از طرفتاران که سر حمله میزدند حکم شد که
این حرام نک گریزایی را بزنند چندان بشت و کلد زدند که بر نظار یکان تعیین شد که جهان
بیره اش را بعلق بدن نماید آنگاه ایمل یک دولی را دستگیر ساخته بحضور اقدس آوردند
آنحضرت جان بخش فرموده بشفاعت منعمان جرایم او بخشیدند و با و سپردند و متوجه بلندی
میز را که مران آنجا بودند فتح الله بیک برادر روشن گو که را هر اول ساخته با جمع از فدایان
بها و سیر فرستادند و جنگ در دانه در پیوست و فتح الله از اسب جدا شد و مقارن اسب
کو کلبه پادشاهی که مقدمه جهانگشایی و طلیعه کشورستانی است پیدا شد و میز را بی دل از دست
داده تاب مقاومت نیاورد و قرار نوده خود بقلعه طالقان رسانید و در استحکام مبادی
صنعت کوشش نمود و کرباست بهی مشغول تاخت و تاراج شد و بکسر آسب کافلیان
تراج کشید آنحضرت حکم کرد و فرمودند یعنی آنچه هر کس را بدست افتد از او باشد و دیگری طع در آن
نماید و درین فتح هیچ کس اسیر نمی شد مگر علیقلی خا را که زخمی با و رسید و اسحانی مدطه
و زودی بیک و لیک بیک و و با جوجک و جمع کثیر که بای دلیری در تعاقب لشکر منصور پیش
بودند دستگیری شدند و میز را چندان حاجی محمد این گرفتار از او بدرگاه و الا آوردند و آنحضرت بوج
قوای بصفت و مولیت و اخذ اسب و اوقات مختلف آن و دم را بلطف و مهر اخذ
دادند و سجدهای نیاز بدرگاه کار ساز حقیق که جوابی صنت و فیض به منت است
بتقدیم رسانیدند و روز و یکو بشرایط محاصره برداخته و در حله شست فرمودند روزی از حله
که منعجان و محمد قلی بر لاس حسن قلی سلطان مریدان بعلق داشت و بند و قها بر دم قلع می زدند
بند و قی بیمار بیک رسیده قالب تهی کرد و آنحضرت که معدن رحمت بودند تا سقف عظیم
فرمودند و بر زبان اقدس گذشت کاش مضاجب بیک بجای او گشته می شد و آنحضرت بصفت
شفقت بر اداری بل بوجب رگفت عامه با وجود تقصیرات میز را که مران بر سرهان بلندای استاد

آهنگند بفرمان موعظت نشانی که تقوید با روی دولت و اقبال و حرز کردن فضل و کرامت
تواند بپیران نوشتند و بعد از اقسام تضایع بزرگان این عمارت مسطور شده بود که ای پادشاه
بر خود آید غریب خجسته از تبریز این کار که باعث کارزار و موجب قتل و آزار مردم بشمار است
باز آید و مردم شهر و ملک زخم غایب و زاین هم مردم که گشته میشود فریاد قیامت نظم
بود خون آن قوم در گردنت بود دست کن جمع در دامنست همان به که بر صلیح رای آوردی
طریقی در دست بجای آوردی و متصووب بضیب و مال این منشور سعادت فرستادند
چون میرزا است غفلت روگردانیده اقبال و پشت داده دولت بود تضایع سعادت لایح
مفید نیامد و در جواب آن طومار عنایت و دیباچه درایت این بیت بر زبان آرند
نظم عروم ملک کسی در کنار گیر و جیت که بوی بلبش آید آرد و هده تضییع حقیقت
او با بکیر از سلیمان و میرزا ابرهیم بحیث تمام با مستلام عتبه علیه شرف اختصاص یافته
بعواطف خسروانه شرف سعادت امتیاز یافتند و چاکر خان و لودیس قیامی با مردم کوکاب
نیز آمده ضمیمه عا که اقبال گشت و درین حده بکامه حاکم و در روز ابواب بیرون حندی بروی
اولیای دولت کشوده زمیند و عقده مهلات میرزا کامران بسته و میشد و کار نام بر و
تنکتر میکشت تا آنکه در اقامت حیل کوی و کید روزی نا امید شد و از کومک پسر محمد خان اوزبک که
از کوتاه بینی چشم میداشت تا یوس نده بی اختیار دست بقدر اطاعت انقیاد زده بویله
این حیل خود را درین بونیت از گرداب خطر بر کنار گرفت و گنتی عافیت را ازین موج خیز ساحل
نجات رسانید و باین قصد انواع احوال و مستعدا پیش آورد و روزی خطی بر سر ترسیده در درو
معلی انداخت مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آنحضرت را ندانستم و چه دیدم اکنون از گذشته
پشیمانم و میخواهم که بطواف کعبه معظمه رخصت فرمایند تا از معصیت نسیج و گدورت کافور نسیج پاک
خود را مستعد خدمت و شایسته ملازمت گردانم و امیدوار از عواطف آنست که این دوست
بوسیله میر عرب کی شخص شود میرزا حله سیاحان روزگار در صدق و صفا امتیاز داشت و کیمیا
منسوب بود و حضرت جهانبانی جنت آشیانی با و توجه داشتند و درین پورش قرین رکاب نشست
اعتصام بود و در عمار آرایش میداد و چون عرض داشت تفرغ او بمساع و جلال رسید میرزا طلب
فرموده درین باب سخن گفتند میر گفت که جواب این را من نوشته درون قلعه منبرستم و این
عبادت نوشته اعمال و ایا اهل القلعه الاخلاص والسلام فی التسلیم والسلام علی من تبع الهدی

یعنی ای اهل قلعه خلاصی در اخلاص است و سلامت در اطاعت و انقیاد و سلامت بر کسی که راه است
را بیرون نماید میرزا کامران بر مضمون این نوشته اطلاع یافت باز بطریق سابق نوشت که
هر چند صیر فرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود حضرت جهانبانی را که از آنجا که گرم و عروست
لازم ذات قدسی ملکات ایشان بود حیرت رخصت فرمودند که میر قلعه رفته لازم تبیان
حق که در دست رب عقل از زلال غریب شیرین در بود و در اذواق حسی از عصاره خنجر طعم
تلختر داشت بتقدیم رسانیده در توضیح و تلویح آن دقیقه مهمل نگذاشت از هر بابی نشی که
میر کرد و میرزا چون از صدای خار بر بسته های خود پشیمانی یافته بود سر تسلیم پیش افکنده
تقصیر بقصیر میگفت و هر چه فرمایند قبول داریم بر زبان میراند مگر گفتند چاره این کار آنست که
بر خیزد و بال اخلاص کورین و خاطر مستمند همراه من سعادت ملازمت در یابند میرزا از
راستی یا حیل به دراز سر روان و چون نزدیک بد قلعه رسید میر که مبصر مزاج زمان بود دید
که این اصلی ندارد و همین مقدار اطاعت در عالم ظاهر کانت است و بپیران گفت
چون شما بغرم آستینوس قدم نهادید از دایره عناد بر آمدید و از بغی نجات یافتید اکنون
لایق سعادت و مناسب ندامت آنست که امرای فزاکرده را گردن بسته بدرگاه فرستید
و خود خطبه آن حضرت بخوانید و غایبان رخصت گرفته متوجه سفر حجاز شوید میرزا بقیست
پذیرفته همه را قبول نمود مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنید که بابوس را همراه من بگذارند که
از قیدیان منت میخوانم که تلاقی آن که یاد کرده ام درین سفر بجای آورم میر چون مراجعت نموده
بملازمت آمد و حقیقت حال را بموقف عرض رسانیده استغاثای جرایم میرزا نمود و آنحضرت
بمقتضای عطوفت فطر تقصیرات او را بخشیده و آنچه میر مقرر ساخته بود اخصا فرمودند
روز جمعه دوازدهم رجب سال نصد و پنجاه و پنج درون قلعه مذکور مولانا عبدالباقی صدیق
بنام کرامی حضرت جهانبانی خواند و آنحضرت از آنجا سوار شده بباقی که در آن نزدیک بود
اقبال فرمودند مورجلها بر طرف شد بدو و تا بر آمدن ارفقم ردحافظ حدود کردند و علی
خان بابیکی و عبد الوهاب و سید محمد علی شیخ کاه و لطیف سهندی و جعفر البقین فرمودند که
در وازه قلعه را محافظت کرده امرای فزاکرده بیاورند و میرزا را با همراهم معهود بگذارند
بموجب قرار داد میرزا بر آمد و در انتهای راه یکی از ملازمان میرزا ابرهیم اسب خود را شناخت
یکی از خدمتکاران میرزا کامران سواره میبشت و این را میرزا ابرهیم گفت میرزا کامران

فرستاد که این اسب کشیده آوردند چون بسمع مقدس حضرت جهانبانی رسید از نیک سیرتی این معنی
نابیندیده دانسته اعراض فرمودند و میرزا ابهریم از خجالت و تنگ مزاجی به رخصت برخاسته
بجد و کشم رفت و حاج محمدنیر معایت شد که چون بدانش تکی توانی بیجستی بمیرزا رسید فرمان
خطوفت که متضمن مقدرت باشد با خلعت و اسب مصوب خواجه جلال الدین محمد میر سبوتا
فرستادند و چون برخی از شب گذشت قواچه خانرا شمشیر در کردن بسته حاضر ساختند
چون بر اثر شعل سید حکم عالی شد که شمشیر از کردن فرود آرند و گناه او را بخشیده بر زمین بوس
مقرر ساختند و به ترکی گفته عالم سپاهیکریت اشغال این خطا شده آمده است
و در پایان دست چپ نزدی یک خان اتاده حکم شد که بایستد و بعد از آن مصحح بیک
ترکش و شمشیر بکون بسته آوردند چون نزدیک شعل سید حکم فرود آوردن ترکش و شمشیر
فرمودند و همچنین سردار بیک و قواچه خانرا آوردند فرمودند که گناه از کلاناست چه دان
چه گناه دارند و همچنین سایر اوارانوبت بنوبت می آمدند و نزدیک شمشیر می رسیدند و آخر
همه فرمان قوال که حقوق خدمت دامت بفرط خجالت و سرافکنده کی آمده کورنش کرده
حضرت بتری فرمودند که ترا چه بلا پیش آمد و به چه ترتیب رفتی او نیز بتری جواب داد روی
جمع را که دست قدرت ایزدی سیاه کرده باشند از آنها چه باید رسید حسن قلی سلطان مهر دار
که همه وقت را به سخن داشت این بیت را در آن مجلس خواند شعر چراغی را که ایزد بر فروزده هر آنکس
بفت کند ریشش سپوزده و تمامی او را تجفیف قواچه خان که ریش را زدا داشت نمرنگ کشیدند
روز دیگر آنجا بدولت کوچ فرمودند و در کنار اب طالقان که الکلی و کتکنا بود نوال اجلال واقع شد
و روز چهارشنبه هفدهم رجب بدرقه هدایت اونی میرزا کامران مراجعت نموده بدولت
بساط بوس مشرف شد و شرح این قضیه بدیع آنست که در حوالی بادام دره میرزا کامران با
میرزا عبداللّه زباز اب کریمیت باکشی التذاذ واد و از چندین ادبها که از حوله
میرزا برون بود که زانند و از جوامیم در گذشتن سبب تعجب و شد میرزا عبداللّه رسید که
اگر بجای ایشان شامی بودید چه میکردید گفت از من گذشتن و گذارشتن نمی آید میرزا عبداللّه
گفت اکنون فرصت کاری که با دوش آن توان شد در دست است که اگر بجای آورد چه شود
میرزا گفت آن که راست گفت امروز بجای هستیم که دست به شاهی بمانیم و دست به حساب
آنست که با معود دی القادرده بملایمت به شاه بشتابیم و سجدات سجد تقدیم آورده

عذر خوانان بخواجهیم و خدمت پسندیده بجای آیم میرزا کامران قبول این معنی کرد و با معود دی
روان شد چون بنواحر اردوی علی آمد با بوس را بملایمت فرستاده از آمدن خود خبردار
ساخت حضرت جهانبانی از آمدن میرزا خوش وقت شده حکم فرمودند که اول منم خان نزدی
بیک خان و میرمنشی حسن قلی مهر دار و بالتوبیک توالمجکی و با جرجیک و جمع دیگر بودند و بعد از آن
قاسم حسین شیبانی و خضر خواجه سلطان و اسکندر سلطان و علیقلی خان و بهادر خان
و جمع دیگر مستانید و سید مرتبه میرزا و میرزا عسکری و میرزا سلیمان استقبال نمایند و درین
روز میرزا عسکری را بنده از پای برداشته بودند و صبح آن بقا نانی که حکم عالی بقا نانی که لوازم اهل
بجای آوردند و حضرت جهانبانی تخت آرای ملک و دولت بزرگانه بارعام دادند میرزا کامران
بهر آداب متعارف بدولت بساط بوس مشرف شد و تسکین حضرت و سجدات اخلاص
بجای آورد حضرت جهانبانی از روی مهر بانی فرمودند که دیدن توره بتقدیم رسد دیگر بیا که
برادرانه دریا بسم و بعد از آن از روی فطراحت و شفقت میرزا را که در بر رفتند و کمرهای
زار زار کردید چنانکه تمام حضار مجلس علی را دل بدرد آمد میرزا را بغیر از اغراض مخصوص گشته خوب
اشارت عالی در جوانقار نشست و بتری فرمودند که نزدیک بنشینید و میرزا سلیمان را
اشارت بر انعام شدن و همچنین میرزا بایان بترتیب رتبه و حالت خویش بر انعام نشستند
و جمع از نزدیکان بساط دولت مثل حسن قلی مهر دار و میرمنشی و جیدر محمد و مقصود بیک رخصت
در دنگل قرار گرفتند و جشنی عظیم انتظام یافت قاسم چنگلی و کوچک عجمی و مخلص قنبری و حافظ
سلطان محمد رخصت و خواجه کمال الدین حسین و حافظ مهری و سایر این گروه جاد و نش نزدیک
بفرقه شسته نغمه پرداز می نمودند و از یکها کا کرا علی و ستاهیم بیک جلاور و تولک قوچی
و جمع دیگر عقب نور جای یافتند و میوه و طعام کونا کون با داب باکشی کشیده شد درین
مجلس حسن قلی مهر دار از میرزا کامران پرسید شنیده ام که در حضور شما مذکور می شد که میر محمد
خان میکشته اند که هر که یکتا ریخ بغض مرتضی علیرزاد او را مسلمانان نتوان گفت شما فرموده
باشید که خدایا رانده باشد که برابر دهند و آنه بغض داشته باشند میرزا بوسی در هم شد و گفت بن
مردم مرا خارجی تصویر می کرده باشند و همچنین از هر جا سخن گذشت و حضرت جهانبانی
بنواد کلمات کوه رفتان بودند و تا آخر روز از مجلس عشرت منتظم بود و درین مجلس
میرزا عسکری را بمیرزا کامران سپرده رخصت منزل فرمودند و چون میرزا بستر آمده بود

خیمه و خرگاه و بارگاه برای میرزا از سرکار پادشاهی نزدیک دولتخانه ایستاده شد و روز دیگر
در باب رفتن بلخ با میرزایان و امر مشورت فرمودند هر کدام موافق عقل و رای خود حرفی
در میان آورد و حضرت فرمودند که چون موکب منصور بنادر رسید هر چه صلاح باشد بتقدیم
خواهد رسید و ناری موضعی است از بدوشان که یک راه بلخ دارد و یک راه بکابل از چهارم
این منزل مسرت بخش کوه فرموده شب در میان بسرچشمه بندگ که نزدیک اشکش است
توقل اقبال فرمودند و مجلس اینسلاطین بعباش و عشرت که زانیندند و در آن سرمنزل عبید افرا
حضرت کیتی ستانی فرمود و مکانی در باب نزول اقبال باین موضع فرج بخش و آمدن برادران
و اطاعت نمودن ایشان برسم نشان تاریخ آنرا بر تخته سنگی نقش فروده اند حضرت جهانبانی
جنت آشنایی که باین نزهتگاه رسیدند برست سینه حضرت کیتی ستانی تاریخ آمدن برادران
و اطاعت نمودن ایشان برسم نشان خود ملازمت کردن میرزا گامران و مجتمع شدن برادران در
آنجا نیز ثبت فرمودند و این هر دو تاریخ از پادشاه بزرگ منش بربیک لوح سنگی بر نشان کجا به بلوآن
روکار ماند بر صفحه لیل و نهار است در کردن یکدیگر یادگار است و از آنجا بموضع ناری و رود است
فرموده با تنظیم ولایت بدوشان مشغول شدند ختلا را مشهور بکولاست تا سرحد کول
و قرا لکین میرزا گامران عنایت فرمودند و چاکو خان را امیرالامرای میرزا گامران را مقرر ساخته
به همراهی او نامزد فرمودند و عسکری را نیز همراه میرزا ساخته قرا لکین بجا یکبار و اختصاص دادند
اگرچه میرزا گامران باین جایگزینی راضی نبود اما بلا حظه اینچنین جان بخش چندانی مضایقه نکرد
و قلعه طغر و طالقان و بعضی از برکنات دیگر بیزاسلیما و میرزا ابرهیم مقرر داشتند و قندوز
و کوی و کهر و بقلان و اشکش و ناری را که بمیرزا هندال مکرمت فرموده بشیر علی را همراه میرزا
ساختند و بر پیش بلخ بیاورید و میرزایان را مشغول تفقدات پادشاهی
کرد ایند بضمیم رفتن کابل فرمودند و در مجلس آخرین عهد و موافقی که شعار ملتزمان سلسله صورت
در میان آورده هر کدام را بخدای انضباط بخش عالم صغیر و کبیر سپرده رخصت دادند و از وی عطفیت
بر او در سبالت شربت طلب داشته اند که از آن تناول کرده بمیرزا گامران مرحمت فرمودند و حکم شد که
هر کدام از میرزایان مرتبه دایمی داشته الوش پادشاهی بخورند و بپایان یکجتهی بکلی را رونق
بخشد و بموجب امر عالی با وجود تحقق اخوت عقد صداقت و خلعت نیز بستند و هر کدام از
میرزایان را علم و تقارن عنایت فرموده رتبه اعتبار بشرف و عزت و کرامت استظهار بخشیدند

و میرزا گامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال بطورین طرح اختصاص یافتند و میرزایان این منزل
بجا یکبار رخصت گرفتند و موکب عالی متوجه خوست شد و در آنجا که نزهتگاه عشرت بود
اقامت فرمودند و از راه پیران متوجه کابل شدند و پیران قلعه است که حضرت صاحبقرانی
بعد از تادیب هندوان کتور اساس نهاده بودند آنحضرت بتازکی نظر غیر از اخته نام آنرا
اسلام آباد نهادند و ربابات اقبال چون بآن سرزمین رسید بهلوان دوست پیرا میر حکیم شد که
شکست و ریخت قلعه را اصلاح و اهتمام آنرا فرستاد و روز آن حدود معسکرت
بود تا آنکه با اهتمام بهلوان در یک هفته قلعه مذکور با دروازه و کنکره و سنگ انداز صورت
اتمام گرفت و آنحضرت بیک جبرک را حکم آنجا ساخته گذاشتند چون خاطر جهان آرای از مهم
قلعه جمع شد بر سرکان لقره تشریف بردند و بظهور بیست که دخل بخرج این کان برار نمی آید و از آنجا
لب آب بچهار نزدیک کوتل استرکام محل سردی دولت اعتضام شد و اوایل زمستان که زمین از
برف بنیاد روی سفید کرده بود عرصه حدود دارالملک کابل بعد از گرمی حضرت جهانبانی
فرزهایان و بجهت اختیار وقت و انتظار ساعت مسعود روز چند در نواحی شهر
توقف افتاد و حضرت شاهنشاهی که هزاران محبت و سعادت در مقدم آنحضرت اقبال دار
استقبال فرمودند آنکه خان و جمعی از نزدیکان بدولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت
ببیدار سعادت بر توان قره العین خلافت و غرة الوجه جلالت که سعادت کونین از چهره
ایشان متعاقب متبرج و منبسط گشته ناصیت اقبالت بسجرات شکر جلای جاودانی دادند
و در جمعه دوم رمضان که وقت مختار بود بفتح و نصرت سایه و رود بر شهر انداختند و بزین
نیاز چهره سالی گشتند و غریب مبارکباد از اولیای دولت رسید و درینو لاسمندر را از کشمیر
عرصه داشت میرزا حیدر بابیت کشتهای آن ولایت بدرگاه معلی آورد و در عرصه داشت تعجب
و توصیف آب و هوا و بهار و فخران و کل و میوه کشمیر عبادتی دلکش اندراج داشت و در التماس
سیر کلکشت هیت بهار آن عرصه دلکشای بهالغیر و راحت و در باب تسخیر چند ویشان
مسخن در دست مودن داشته تحریف هیت جهانگشی نموده بود و آنحضرت از آنرا استعانت
منشور فتح و نصرت مشتمل بر فنون عطاوت و صنوف رحمت بمیرزا فرستادند و توجه باطن
بتسخیر هندوستان در آن دیباچه هوشمندی ابراد فرمودند و در مستقر خلافت همواره بر تیش
امور مملکت و تقویت مهام دولت بطریقی که دواعی و کات مستعدی بود و مصالح مملکت را

صایب همت کاشتند از آنجمله قراجه خان و مصاحب بیک که سر کرده موافقان توانند بود و موجب
انواع سیاست شده بود و از این تراخت سفر حجاز دادند که نماینده در اوقات غربت که سوار
دن ناهمواریهای بغل است از ایام دولت یاد آورند و قدر آن نیک و زی شناخته از کردارهای
بد باز آیند و اینها روان شده در میان هزاران توقف نمودند و آخر عا طفت حضرت جهانبانی
عذرهای نامسرح این که نه نامیاس را پای قبول بخشید و در همین ایام تجدید بانی مودت و تاکید
معانی محبت که لازمه فتوت و مروت فرموده قراجه جلال الدین محمود را برسم رسالت با تحف
و هدایا رخصت عرائ فرمودند و از سونخی که روی داد و نهادت میرزا الف بیک و وزیر محمد سلطان
و مجلسی ازین سرگذشت آنکه میرزا از زمین داد که جایگزین او بوده باراده ملازمت حضرت جهانبانی
بجانب بدخشان میرفت و قراجه معظم نیز باراده عقبه بوسی و ملا فی تقصیرت همراه میرزا بود چون
نزدیک رسیدند خزینه موبک دولت بایان رسید قراجه معظم میرزا بیک کرده بر سر هزار باره که
تاخت و تاراج این کرده که همواره بر پهنه غارتگر اشتغال دارند نماید و از بی تدبیری که منشاء
عوز و جوانی و جنون بنده شد آیین بیکار منظورند است بخت جماعت نمودند میرزا از جام
تمشیر شربت و این در کشید آنحضرت تری محمد خان را اعتبار فرموده زمین داد و آن خود بیکار
مقرر ساختند و بجهت انتظام و استحکام بانی آنکه در رخصت فرمودند و در همین سال الیچیان رسیدند
خان میر سلطان سعید خان خاکم کاشغری که متحف و هدایای گوی بنظر اشرف کوراند و بزرگوار
عنایت شده رخصت یافتند و در همین ایام سعادت بیری عباس سلطان که از سلطانین اورنگ
بود بآستانه نوبل مستعاده یافت و منظور نظر عا طفت و ترتیب کشت و سر او بلند ساخته
قباب کچهره بیک که تمشیر خود آنحضرت بود عقد ازدواج بستند و از وقایع که درین سال روی
شده شدن میرزا شاه برادر میرزا الف بیک از امر گرامی که جایگزین او بود غربت استنا بوس
چون بکوتل نهار رسید شاه محمد برادر حاجی محمد بانتهام آنکه در هندوستان کوکی عم حاجی محمد خان میرزا
محمد سلطان کشته کین کرده در سرکن کتل تیری زد و میرزا را در آن عقبه بر وجه عالیه نهاد و خروج
نهضت موبک مقدس حضرت جهانبانی جنبت آشیانی از کابل به بلخ و رجوع عالی
از بی اتفاق میرزا کاکران و نفاق اعراب کابل هر چند تخیل مالک هندوستان و بر آورد
خس و خاشاک از آن بوستان و تقدیم این امر بجمع امور بجهت مکن کسالی از واجبات اقبال
روز افزون بود و سیر ولایت کشمیر نیز غروب و مکنون آنرا بوقت دیگر حواله فرموده و بر سر بلخ راه

سابقا تقسیم یافته بود و تهنیه آن فرموده قدم دولت رکاب غنیمت نهاده پیش گرفتند و در اوایل
سال نهصد و پنجاه و شش هزار و هشتاد و دو بود و بالمشک را یکی از معینان درگاه بود پیش میرزا
کاکران فرستاد و پیغام داد که موجب قرار داد بعزیمت بلخ متوجه شدیم باید که اتفاق بکجهتی را
پیش نهاد همت ساخته و این معنی را سرمایه سعادت جاوید دانسته هنگام وصول رایات عالی
ببدخشان خود را با استعداد تمام قرین موبک و الا که داند و فاسد شیطانه میرزا هندال و میرزا
عسکر و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در ساختگی راه و آماده کی سپاه و بزودی خود را رسانند
شرف اصدار یافت و بدولت و اقبال نهضت رایات عالیات شد و بجهت ترمیم امور
و انتظام مهام و آمدن حاجی محمد خان از غزنین عزت کمال بکاه در یورت جالاک توقف اتفاق
افتاده و ازین منزل قراجه دوست خاوند را بکولاب فرستادند که میرزا کاکران بار و دوی علی رسانند
و قراجه قاسم بیویات سابقا منصب وزارت داشت و قراجه میرزا بیک که دیدن حال بود از بی
رندی او قراجه غازی مهمات بکار دانی خود پیش گرفته بود و قراجه مقصود قلی که رائق و خالق
مهمات میرزا کاکران بود چندی دیگر بر سید میرزا بقر قراجه غازی و میرزا روح اقبال کردند و منعم خان
و محمد قلی بر لاس از وفرو و خان و مولانا عبد الباقی صدر بجهت تشخیص معامله تعیین شد و حسن قلی سلطان
که از مقربان درگاه بود محصل این فهمید و بعد از تحقیق معامله غازی تعیین نمودند و قراجه
سلطان قلی که از توجهات حضرت جهانبانی بخطاب اعضا نمایان ممتاز شده بود از مشرفی بیویات
بمنصب دیوانی بیویات اختصاص یافت و درین اثنا میرزا ابراهیم برسم القادر ریاست آستانه
نمود و بیویات ممتاز شد و بعد از فراغ خاطر از مهمات ضروری این یورش موبک علی است
نزال اجلال نمود و درینجا عباس سلطان اورنگ قرار اختیار و آنحضرت بتقریب وصول میرزا بایان
آهسته میرفتند چون روان شدن میرزا بایان و استعداد کورن میرزا کاکران بمساع عرواج اجلال رسید
از راه تجنبد عنان غنیمت معطوف ساخته اندراب را بچشم سر دقت عزت فرمودند و در شهری
که حضرت صاحبقر در آنجا اساس نهاده بودند برسم تبعیت آنحضرت کامروایی فرمودند
و آنجا ساری اتفاق منزل افتاد و از کتل نادی گذشته بیدرشت نیل که بهاران در ولایت جغتو
امتیاز استوار دارد توجه فرمودند و در نواحی این کل زمین میرزا هندال و میرزا سلیمان میرزا ابراهیم
بدخشان بابت که در حفظ ولایت اهتمام نمودند و سزاوی سپاهی این دیار نیز گند و از آنجا
میرزا هندال و میرزا سلیمان و حاجی محمد خان و جمعی از بزرگان بایان کار طلب و بابت روانه فرمودند

اینکه از توابع ملجست و بمبوعی افزونی میوه و خوبی آب و هوا امتیاز دارد از اوزبکان
متخلص زند و راتنای آن سیر میگردند که یکی از آب و لای بود بلنگی را بتیره زده ملازمت آورد و حسین قلی
مهر دار بعضی رسانید که ترکمان بر سر شکر زدن بلنگ را خوب میدانند و معروفی داشت که
چون بایرام اغلی مقید ساختن پیش کبش قره حاکم بلخ آورد در حجت و امینه استعداوت
هری مینمود شخصی بلنگ زده آورد بجهت همین که در توقفا افتاد حضرت کوشش باین سخن بنما
مختمان توجه بتجرب بلخ مصر داشتند روز دیگر کبش پیش خود را بایک رسانید بر محمد خان
حاکم بلخ خواجای اتالیق خود را با جمع از مردم کار آمدنی مثل ایل میرزا و حسین سعیدی و محمد قلی میرزا
و جودک میرزا بجهت احتیاط بایک فرستاده بود که در آن حدود لازم احتیاط بجای آورد
رسیدن این بایک مقدار آمدن دیات بفرستادند و در آمدن در قلع بایک
و متحکم کردن چاره دیگر بفرستادند و در لازم بخیر قلع کوشش فرمودند
و چنانکه تمت نمودند و در در سه روز قلع بایک طلبیده باستان بوسی والا شافقتند
و بایک بدست دلیای دولت قاهره در آمد حضرت جهان بانی جشن خسروانه ترتیب داده از اتالیق در باب
لشکر مار و آله کنکاشی طلبیدند اتالیق بوقت عرض رسانید که اقبال این امور از بار برون چه
کنجایش دارد و حضرت فرمودند که آثار استی در تو پدید است آنچه بطور رسد بی ملاحظه بعضی از آثار
معرض داشت که مردم کار آمدنی بر محمد خان بدست شما افتاده اند این جماعه امسا فوجی اندم ساخته
قدم در رکاب طف باید نهاد که ما و آله نهی بی جنگ و جدل در حیطه تصرف و قبضه اقتدار خواهد
آنحضرت نظر بر همت والای خود فرمودند که در آیین قوت توقف عهد از اهل کمال است و است حصا
از سلیطه عالی قدر که از این مابیندیده تر میباشند این گروه را مان داده ایم و دیگر خلاف آن چگونه
در مودت سرای غیر کنجایش باشد اتالیق موقوف داشت که اگر حضرت این کنکاش بدست و رای
مستین را بعل نمی آرند پس از نگاه داشته مصالح فرمایند که از علم اینجانب بملازمان درگاه مقرب باشد
و هرگاه یورش دهند و ستان شود جمع در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند چون
مشیت ازلی و ارادت قومی برخلاف این دوشمن رفته بودند نگاشته رقم تقدیر در نظر اهل
آراسته نمود و چند روز اقامت واقع شد اگر چه هر یکی بیک و فراتر میوه باعث توقف اما عده
آنها اسباب نا آمدن میرزا کاران شد و فرزندانش پیش بین حساب باز دوی یقین می گفتند که
اگر این توقف نیشد بر محمد خان را طاقت مقاومت و قدرت مقابله و کار بر نبود پس آینه مثال

میشد

میشد و با حجت بلخ میگرد و چه عبدالعزیز خان و دیگر خانان اوزبکیه بیک نمیتوانستند رسید چون
توقف با مقید داشتند اجتماعت فرصت یافته بیکو یک غنیمت کردند و امرای اوزبکیه را که بدست افتاده بودند
معصوب خواجه تا سم نخلص یکی از حقدان درگاه بود بکمال فرستادند و اتالیق را همراه داشته از راه علم
متوجه بلخ شدند و بعد از دو سه روز از علم گذشته در مقام بایا شاهپور زوال اقبال فرمودند و در یک
نزدیک گشته اند که سرخس را است مشهور محکوم دولت آراسته گشت و فراتر از خبر رسانیدند که جمع کثیر از
اوزبکان بر سر کردگی قاضی سلطان و شاه محمد سلطان حصار می برانند آنحضرت فرجه آراسته
قدم در رکاب طف اعظام نهادند و در میان قراولان که جنگی شد در وقت آمدن موکب علی است محمد
حصار سر با کوه انبوه بر سر اردوی تاخت و جوانان کار طلب مثل ایلخان برادر محمد و هم جوچی و شری محمد
بلنگه و محمد خان ترکمان بنایت مردانه قوم پیش نهاد و تردد پسندیده کردند چنانکه کابلی افتاد و میانی
تا حقیقت وقت نیامده فرار نمودند و او یکین او غلاز که از اوزبکان مای بود و تسکیر ساخته بملازمت آوردند
میان محمد خان ترکمان و سعید محمد بلنگه فاش شد بهر کلام نسبت این دستبرد بخود میکرد و در حقیقت
از او یکین استفسار فرمودند که ترا که فرود آورد اشکارت محمد خان کرد که اول این شمشیر انداخت
از بول بتو تیر این مردانه اسب جدا شد و چون خود را راست گرفت و ایستادم این مرد دیگر دایا سعید محمد
بلنگه که شمشیر بر روی من انداخت حضرت سعید محمد انرا از فرمودند که او انداخته محمد خان است تو بی
مردی کرده که بصید دیگر شمشیر انداخته حلد و محمد خان عنایت فرمودند و او یکین را بر سر محمد اخسته
سپردند که از احوال او و چندار بوده بیمار او کند و با وجود آنکه دفع و نصرت امرای انفاق سرشت
بی اخلاص ظهار می میکردند و همواره خبرهای ناراست از جانب میرزا کاران مذکور می ساختند
و در میان خود شهرت میدادند که وجهه نقیضه که میرزا نسبت گشته که از بس که آماده کمال بود را
مینمود اما اینجای خلاف واقع سخنان بروی بستند العقصه روز دیگر اوزبکیه بمحوم نموده تمام و کمال آماده
جنگ و استعدادی می نمودند عبدالعزیز خان سیر عبید خان غول شده بود و بر محمد خان برانکار و سلطان
حصار جوانان و کثرت نیزن کرد را با کجا لقب فرموده طلب بوجود اقس رفت بخشیدند میرزا
سلیمان را در برانکار و میرزا هند را با کجا تعیین فرمودند و تاجه خان و حاجی محمد خان و تری یکی
خان و نعم خان و سلطان حسین بیک جلایار برادران در هراول مقرب شدند و بعد از نیمه روز تسویه نصف
و اگر مشکلی افواج با تمام رسید و تا شام جنگ عظیم در کار بود و جوانان بر دلاوری عرصه همت پیورده و ای
دلاوری داده هر اول مخالف را بر داشته رانند و از جو بیار که از اینده در کوه بند بلخ در آوردند

و حضرت جهانبانی بقضای فطانت ممانت آرای خود خواستند که تعاقب نموده ریاات از جویبار
گذرانند رفیقان کوه اندیش نفاق بهشت در لباس وفای خلاص صلیت را در نظر جلوه دادند و دستان
ندان نیز از پی او را کی تقویت کوه بنیان بی دولت کرده رای دشمنان اختیار کردند و نکند استبداد از
جویبار بگذرانند و سخنان نادریست کم همتانه در میان آورده گاه از کی لشکر خود و بسیاری سپاه و کاف
و گاه رفتن حیز را کامران بکابل و اندیش اسیر شدن اهل و عیال و سپاهی و گاه انتظار بردن بتقریب
کامران و اقبال این خبر را در اسباب ساخته مراجعت را خیر می نمودند و آخر با هزار مجاهده بالفش خود
راضی شدند که بجانب دره که از کوه با پای حکمت است نشناخته روزی چند در آنجا باشند و او یاقات آن حدود
و جمع دیگر از سپاهی را جمع کرده سباب فتح سرانجام دهند و درین توقف خبر میرزا کامران نیز شخصی رسید
و بر تعقیب وقوع یافت رفتن حیز را بکابل را باین حدود و کافتن غالب وقت نیست و بعد ازین بکابل
جمع نشدند بلکه در آن شهر باستانی میسر شدند و بنایید آهنگی تا امروز به وقت فتح و نصرت هرگز
و همچنان موبغانی بوده اقبال بر اقبال پیش می آید همه حال جنگ از دست باز داشته بجانب دره که
چند باید نمود آنحضرت بواسطه یگانه داشت خواطر جمهور را علاج شده بآن صوب توجه فرمودند
و بدی گرفته از بی اتفاقی همچنان گذشتند و هیچ بهادرانیت بر گردانند از آب گذشته و او را بگذرانند
در شهر بند در آورده بود و فرستادند میرزا سلیمان و جمع کثیر از بهادران نامی را چند اول تعیین فرمود
و چون همگی نیست حق نا شناسان تیره درون برهنه سپاه بود این مراجعت که بجانب دره که بکابل
خواهی نخواستی واقع شد و اتفاقا در بکابل داشت معاودت بصوب کابل اشتها یافت و رفتن حیز را
کامران در آنست عوام مشهور شدند و مردم روی در بریتانی بناده سوبو متفرق شدند و هر چند حضرت
جهانبانی حسن قلی سلطان مهر دار که از محض صانع بساط غرت بود و جمعی دیگر از قهرمانان بجهت بر گردانیدن
آنجا عذر برت از روزگار تعیین فرمودند و چون تقویر و وفای تیر نبود فایده مند نیفتاد و الحق
رقم مثبت حکم قوی برین صورت پذیرفته بود که سواد اعظم هندوستان از خلل شکاران و سبب
خطا پیشکان بخصی که بکاید و محیط بکات ذات قدس گشته تختگاه ابد و سنگا حضرت
ظل آبی کرد و چندین هزار تخم نیکی در غرار ع بسط غبار و در ریاض آمال فخلصان فشانند که وظایف
سخن آنکه از جهان آرا این چنین نصرت را در لباس طالع موجب از دیار عبرت و حیرت هستند آن
که در بخلور آورده سباب حکم و مصالح را سرانجام و وجه اگر این واقعه تا عظام بخلور نیامدی در دست
شخیر و در آن شهر بچارگان هندوستان در تقویر ماندی و سرانجام این ملک که ما بین متوجیان

هفت اقلیم است در حیات خیر فاعده و بالجملة چون مخالف این قضیه نامرضیه گماشت همه برهم خورده
خود را انطام داده بتعاقب در آمد و حضرت جهانبانی بنفس نفیس چهار زنه اسب کوفت و مجارتهای
بزرگ که وصفش کز نامه قبایل روزگار او با حکمی بخشید بطور آوردند و در آن شب سیران بند
بخش جهان کرد این نام که تسنن طرین نام داشت و محمد خان حاکم بهرزه پیشکش کرده بود و آنحضرت را آن
سوار بودند و در خم تیر افتاد و حیدر محمد خان اسب خود به پیشکش آن بشوای دولت و دین نمود باین
خدمت سر بلند گشت و حمایت از روی آن صاحب سر سروری را نگا جهانی کرده بامن رسانید و اکثر
همراهم آثار بدبینی را چشم خود دیده برخاسته است فطرتی و دین همی بر هر طرف برانگیزه شدند
تفصیل عثمائی موبغانی را خنده کلک بیان میکرد و حیدر را هندل میرزا سلیمان قواجه خان حاجی محمد خان
تودی بیک خان منم خان خضر خواجه لعل خان محمد قلی خان جلایر سکندر خان قاسم حسین خان حیدر محمد
بیک عبداله خان او زبک حسین قلی خان مهر دار محب علیخان میر خلیفه سلطان حسین خان ابوالقاسم سلطان
مصاحب بیک شاه بد اخوان شاه بیک جلایر محمد قاسم موبغانی قلی نارنجی لطف الله سهروردی
عبدالوهاب اوریج باقی محمد برونجی خالویی و بعد از سه روز بر سرچ چهار چوبه اتفاق نزول افتاد
و درین منزل محمد قلی شینگان که برادر است افتاده بود و خبر حاکم علی یافته ملکی شد و درین منزل مشور
عظمت بنام حاجی حضرت شاهنشاهی از محذرات تن عصبیت که در دارالامان کابل بودند و قوم خان
عنایت مصوب بیک محمد ختیب که روانه ساختند و بر رسیدند خان حاکم کاشغر که پیوسته سلسله جلایر
عقیدت و اخلاص بود و فاضله عطف از سال نموده جنر مقدم اشرف را نگاشته بودند که برادر
بریت محمد کامران بقضای طبیعت قمع نفاق بر حسن و فای ترجیح نموده جانب محبت و دوستی
با کلیه فرود گزشت و بسیار از بهادران را بهت یاد می نمود که لاجرم ازین سفر بخاطر خواه اجبای
دولت میسر شد بلکه باعث فرید ملال و کدورت خاطر دید و شکر از بهانی کرده نصیحتهای ارجمند که
تسلیم بخش خواطر محبت استمال تواند شد در آن معاوضه قدس است اندراج یافته بود و از این مشیت در میان
بنور بند نزول دولت کرده شب دیگر بخواجه سیاراه و رود اقبال فرمودند و از آنجا بقرا باغ و از
آنجا بعموره و رود سعادت اتفاق افتاد و حضرت شاهنشاهی کامیاب استقبال متد درین منزل
او را کمال از دست گرامی فرمودند و مشمول نظر عنایت شدند و از آنجا بساعت مسعود بخترا اقبال سایه ستر
دار الملک کابل گشتند و میرزا سلیمان از راه بدخشان رفت و حیدر را هندل بقصد و ستافت و منعم خان نیز
بهمراه حیدر بقصد و آمد و امر همه بی هم بکابل رسیدند و شاه بد اخوان که در جلالت و مردانگی داده بود

در قید غنیم افتاد و میر شریف بختی و خواجه ناصر الدین علی مستوفی و میر محمد منشی و میر جان بیک داروغه
و خواجه محمد امین کنک را که نیز همین حال پیش آمد و باقی جمیع ملازمان درگاه در جز سلامت ماندند
و چون انالیق و جمع دیگر از اوزبکی که در اینک بدست افتاده بودند خلاصی یافته بوطن خویش رفتند
و انواع عوطف و مراسم پیوسته ای بیان کردند بر محمد خان در نجیبانده بمردم با دست همی پیش او بودند
بسکون آدمیان روانه دارالملک کابل ساخت و آنحضرت بمستقر خلافت ختمکن گشته این
مراجعت را از فرط و برین عین صلاح دولت دانسته در انتظام مهمات دین و دولت توجه
عالی مبذول داشتند و خواجه جلال الدین محمود را بریم رسالت پیش حاکم ایران فرستاده بودند
و خواجه بخت بعضی سوخ در قندار توقف نموده بود فرستاده او را بر طرف کرده باز پیش طلبیدند
و خواجه عبدالصمد و میر سید علی که در فنون تصویر و نقاشی یکنانه آفاق و نادره دار بودند در صحن
سعادت بساط طربس دریافته مشغول عوطف بگوانه گشتند و خواجه سلطان علی را بخطاب
استهوار داشت از نهمه شرقی خوانه بمنصب وزارت سرفراز ساخته دیوان فرج گردانیدند
و دیوانی جمع کجواجه میرزا بیک قاریافت و حال میرزا کامران آنکه چون حضرت جهانبانی از فرط
شفقت و عطوفت ذاتی تقصیرت عظیمه میرزا کامران بخشیده کولاب را حجت فرمودند و جا کر بیک
کولابی و سلطان اوین بیک را همراه میرزا ساخته رایت توجه بجانب کابل را فرستادند و منشی
بگذاشته که میرزا بیک بدستور نموده او را از آنجا اخراج کرد و آنجا بختی و الا را بر طاق
بناده انوشیروانی بناده و بخود راه داده مترصد فرصت بود در هنگامی که حضرت جهانبانی در کابل
عدالت پیرای بودند همیشه بوعدای دروغ آمدن خود را مروض می داشت و آنحضرت از صفای
طوبت و نیک گمانی که شیشه کردی بزرگ نهاد است سخنان راست او راست انگاشته
متوجه بلخ شدند میرزا این فرصت را غنیمت شمرده اداه کابل باز بنی طرخدار خود حصر حصار
و انوشیروانی و قنده که مخمطیت او بود نزدیک بظهور رسید و بسند مکر و امای ترک مایه اخلاص
و نیک حوصله ارادت در آن یورش چنانچه گذارش انواع نفاق بجل آوردند و چون آنحضرت اجرت نموده
خل عدالت بر دارالملک کابل انداختند میرزا کامران حیرت زده کولاب گذاشته متوجه قتل
میرزا سید محمد میرزا سید محمد از طالقان بقلعه طغشافت میرزا کامران بابوس بیک
طالقان سپرده خود متوجه قلعه طغشافت کشیدند و بموضع جرم رفته منتظر باداشن گشتند
میرزا کامران از جانب میرزا سید محمد کوی فرار حاصل کرده متوجه قندوز شدند و میرزا هندال و الا از راه

فریب دوستی نماید آمده حرف بگفتی در میان آورد و میرزا هندال سخنان او را گوش داشت بر نبات
عهد خود ایستاد و میرزا کامران با مسعد تمام قندوز را حاضر کرد و میرزا هندال در هر قسم جنگ
و قلعه داری دقیقه فرو نگذاشت و میرزا کامران چون کار نتوانست ساخت با وزیر بیکه متوسل گشت
از این که کولاب خواست و جبر کثیر از اختلال بکولاب رو آمده شریک کاره شدند میرزا هندال
بجته اختلال و بازی دادن مخالفان در صحنی رهمنوی است به راه مقصود دست تدبیری پندیده بگفت
و خطی از جانب میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر تحذیر عمد اتفاق و ترتیب دادن اوزبکیه
و بدوش بخت کامران آن فریب نامه را بقاصدی داد که خود خود را بدست اوزبکیه انداخت بعد از
کاوش قاصد چون خط ظاهر شد و از مضمون آن بظهور پیوست که اینان بهم اتفاق نموده اوزبکیه
هندت پیر ملا و سیر کنند ابتدا خواهند ساخت اوزبکیه از مطالعان آن بهم خورده محاصره کردند گشتند
و بولایت خود مراجعت نمودند و کار قلعه را ساخته ماند و مقارن این حال چند سید که جا کر بیک
محاصره دارد و میرزا عسکر شریکست خورده در قلعه در آمد است و میرزا سید محمد و آنحضرت
یکانده قلعه طغشافت را در تصرف خود آورده و سیدی سلطان را که با و متفق شده بود مقید ساخته میرزا
کامران از این اخبار سر سیم شده و از کار قندوز نا امید گشته پس دولت بابوس را با هم بر سر
میرزا سید محمد فرستاد و خود کولاب مشافت جا کر بیک خود را بکنار کشید میرزا عسکر
بر آمده میرزا کامران را دید میرزا سید محمد را بهواه گرفته متوجه دفع میرزا سید محمد فرود یک سید
فرود آمده بود که جمع کثیر از اوزبکیه که سرداری سعید پیر وادی آمده بودند که راهها بار و روی میرزا
افتاد و تمام آن تبار را برفت میرزا کامران و میرزا عسکر و میرزا عبداللہ قتل با معدودی بطلب
آمدند و سعید مذکور بحقیقت کارگاه شده اعرق را با غراز تمام مصوب معتمدان خود پیش
میرزا فرستاد و از اسباب راجح یافته معذرت خواست و میرزا هندال و میرزا سید محمد
دانسته متوجه دفع میرزا کامران شدند میرزا هندال بودن خود را بدین سخنان صلاح ندیده
که دست متوجه شدند که از راه ضحاک و بامیان خود را بر میان هزاره کشد و از آنجا حال کابل
بواقع دانسته آمدن بکابل با رفیق مجبور و دیگر قرار دهد و امای نفاق بیست حضرت جهانبانی
پیوسته میرزا را بخیرش آمدن کابل میکردند و از فرط فریب و فسون ایلیجا از راه گاه حضرت
جهانبانی فرستاده مروض داشت که مقصود از آمدن من است که از گذشته عذر خواهم
آنحضرت از سر گریه امید که تقصیرت و جرایم من با لطاف پادشاهی بعفو مقرون گردد

بیت باز آمد که سجده آن خاکبها کنم که طاعتی قضایا شده باشد و اگر
آید که درین مرتبه بوسه بیک خود حق از بارگوان شمرند که کتاب یا مخرمت از صفای طینت من
از اندو و اوجبار در خالص فرا گرفته بصدق مقرون داشتند نه صفت مویک
مقدس حضرت جهان بنای جنت آشیانی از کابل و محاربه بیزاکا و امان و دیگر وقایع عظیم افراسی
چون آمدن میرزا کاروان مجو و کابل نزدیک شد جمعی از دولتمندان و بزرگان بوقت عرض رسانیدند که
پاک سیرتی و نیکوکاری را حدی و نهایتی می باشد هرگاه مکر و تزویر و غرور و تشویر این حق نامشاس چندین
مرقبه بجز به پیوسته لایق دولت و موافق عزم آنست که دیگر طریق احتیاط از دست نداده و حکم شود که
سر برده اقبال بیرون زنند و لوی حضرت بر دفع اهل عذر برافرازند و سپاه نصرت ترین استقامت
بر اصل نمایم هرگاه اندیشه این کار کرده شود از عذر و فریب ایمنی خواهد بود اگر فی الواقع میرزا از کردار
نا صواب خود پشیمان شده راه یکجتهی پیش کرد و بعزیز طبیب اسعد و یارید هر آینه بقتول عفو
با دشاهی اختصاص خواهد یافت اگر درین مرتبه نیز همان سودای فاسد در دماغ غرور و فمکن است
ازین طرف مراتب احتیاط عرض شده باشد آنحضرت را از استماع این کلمات سلطنت اسکن
عزیزت نهضت عالی بجانب غور بند که راه آمدن میرزا بود مصمم گشت و در واسطه نهضت و بنجاه
و هفت هلالی از کابل ریات عزیزت از اخذ متوجه آن صوب صوب گشتند و آن والا کوهر
گرامی محض یعنی حضرت شاهنشاهی را از فرط مهر بانی از فرط مهربانی در کابل صدر نشین او و نیک
راحت و مسکن گزین چهار بابش عاقبت ساختند و محل و عقد کابل محمد قاسم خان برلاس مقوم
فرمودند و قارجه خان و صاحب بیگ و جمعی دیگر از تیره درویشان روشن برون که پیوسته بکنین
شورش و آشوب پیش نهاد همت قند سرشت این بود و خوشدل شده و مقدمات حق پاشنای
نوشته میرزا کاروان را با آمدن کابل مجدداً ساختند که با جمعی که آمده فی بینیم و در دم بخت با
دبا اندیشه های نا صواب جدا خواهم ساخت و باسانی ملک کابل خواهد آمد به العجب کاری که از کمال
نا انصافی و آنچه از اقران و همسران را بخود رو نمیدارند از عهد شکنی و بداندیشی و نادانستی چه از
لی کا با بصاحب دولتی عهد خود بعل می آرند و چشم بانبیای خود را بر قیام آن نیکان اند بلکه آن
قبایح را از محنت می شمارند و از تیر است و کوریزهای خود را بر هیچ آن نیکان اند بلکه آن قبایح را
از محنت می شمارند حساب کنند هر چند اخلاص و درست معاملی را نمیدارند و از نوکران خود
چشم داشت آن دارند اما مغلوب خوی تنه خود گشته اینچنین تعدد غلبه و بیوفایی با چنین

صاحب با کجاندیشی می بازند عجب صدر هزار عجب کجاندیشی و بی ادبیت و آنچه خبره ای انگاشتم که جلال
خوبنهای و شریف بزرگهای این ذات قوی را در نمی یابند معاطه نمی رکنی چه شد آنچه از ملازمان خود
ترقی و دارند بان مقدار احسان خود که مورد چندین الطاف و عنایات اند که یکی از آنها را تمام
عمر برای حق گذاری کافیت با صاحب و ولی نعمت برخلاف آن سلوک میکنند و از بی فکری و براری
در برابر چنین پیش می آیند آری کسی که بجا گفت و شرارت سرشته شد ظهور افتال این امور از وجه عبید
و کور مادر زاد را از پر تو خور سید چطرب و چشم اخلاص این قوم بسبب نفاق بی نور شده و سینه
محبت این غرق بودم عرق غور شکسته حقوق نعمتهای صاحب را کجا توانست یافت و در حسنه
ولی نعمت را کی تواند ادراک کرد چه جای مشکوکه نعمای نامشایی بوسن بخش ماره این خود کاران کجا
خود رایت که بر روزی سر زش کجام او توان کشید یا بنیر می سر بنجه نصیحت غمان از براتون
تاب و دباری بقضای سر نوشت آسمانی از کابل کوچ فرموده و قریب عجب مویک مقدس ساخته
و از انجا بجا ریگان و از انجا آب نهضت فرمودند اتفاقا درین منزل جمعی بی بود حضرت سوره
اسب را ندند و جمعی از ملازمان آنحضرت این بدیش را خوش بیند نیاید بجهت سر زش این فقه نغمه آیین
شرح اخلاص جانبا زان فدای شاه اسماعیل صفوی که خود را از فراز کوه آسمان ارتفاع بگزین رومی
بر شب زمین انداخته بخاک برار شدند و بنای نیکبانی و جانبیاری بلند ساخته عمارت اسحق
گشتند جو زبایان اقدس را ندند کمان صالح آنحضرت در حق بندگان خود دران مرتبه و نیکوکاری گونا
خوشتن داری تیره روز گاران و باین درجه القصد قریب بخت و مصاحب غنا فی و کوهی دیگر
که سقله افروز شراره شرارت بواسطه دینی واسطه بوقت عرض رسانیدند که معاطه کوه در میان
و مشب جبال متعدد و میرزا با تعددی خواهد بود دولت خوانان جانب بار را بر آنها تحلیف
یقین باید کرد که میرزا از راهی بدرند و و همگی خیال آن بدانند آن الکه سپاه فوایم آمده بر
سازند تا کار میرزا باین سر کجام بپذیرد حضرت جهان بنای که از لطافت سیرت و حسن سیرت
در حق مردم خبر حسن ظن راه نمیدارند و بدین حرام نکان شور بخت بر صوب بنداشته حاج محمد خان که
و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمد جلی بیگ و محمد خان بیگ ترکمان بیج
اللول و حیدر قاسم کوه بر دشت قلی نابخی را بصوب خجاک و با میان فرستادند و نعمان و کجکتر از ملازمان
عقبه اخلاص را بره سال اولنک تعیین فرمودند و قواجه و مصاحب حسین سلطان و جمعی که در طاعت
اقدس طایفه بودند روز دیگر باینجه احوال اقبال تیرین پادشاهی را نوشته روز بروز میرزا کاروان خیر گشتند

و پیوسته با هر یک فریب و قسوس و عرض حضرت جهان بینی میرسانند که بعد از این مرتبه خیر
نیت خداست کار از هر یک که خیر نیت چون از اهل اخلاص در ملازمت کمتر مانند و هنگامه اهل نفاق که
در لباس اعتدالت جلوه پرواز بودند کمند میرزا کاروان که از شکوه پادشاهی و قولی انکار در پرتو
حیرت سرگردان بودند راه ترک خدمت و نه روی آوردن ملازمت داشت از نفاق این گروهی که
اگاه گشته بدلات منافقان از راه ضحاک و بامیان بجانب دوره قجاق که از توابع غور بند است توجیه
نمود و پس دولت و مقدم کوه و بابا سعید را به راه ساخت خود غول شد و مجموع مردم خود را در دست گرفته
و دان شدیم روزی بود که یکی از رعایای خود را آمدن میرزا کاروان و بداندیشی او بسیار معاجل رسانید که
بر خوف و حکایت امثال این مردم کوش داشت و برار حیف دل نهادن موجب تنویر خاطر و بخت
توهم بجای می شود و اگر بوجب این خبر صد جنگ و استعداد بیکار ننوده بشود هر آینه چون این خبر میرزا
کاروان رسد از دایه ملازمت متقاعد خواهد شد و این حرف و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد نادر است
او بتواتر دولتی رسید بچنان الله هنوز نفاق و تدلی این منافقان تاریک درون بر اربابین بر تو
اشوب میفکنده و در خاطر اقدس چنان یک امری دیگر خط زنگنه تا آنکه آمدن مخالف بغیر از نفاق
مستحق تر شد حکام عالی شرف نفاذ یافت که جمعی که همراهند سوار شوند و خود بدولت پای است
در رکاب جلالت نهادند و در اندک فرصتی موکته قتل کمند میرزا اخته که از فرایبان درگاه بود و محمد
خان جلایر و جمعی دیگر از یکهای جانب پادشاه روان شدند و میرزا اخته که تخته چکر از آنجا
بودم در دایره دارو گیر آورده چندان در جان ستانی اعدای تنگی بیکار را آب داد که هم در سر این
کار رفت و دیگر میرزا قلی خوش ستمی در میدان کارزار چنان جولان داد که دمار از روزگار آن زمره ای
بر آورده دست دراز دحام کشایش غمی از آب جدا شد و دست محمد او بکام دشمن نتوانست دید
بفرستش و بدو در جیب پیر کاغذینم او را تمام ساخت و انقدر تردد و چلفتی بود که خود هم محل قتل
گشت و حضرت جهان بینی بریندی برآمده انداز کار سپاه موفق و مخالف می نمودند تا آنکه از طرفین
ملازمان درگاه و روان شدن اینان توب تلای بجانب مخالف حقیقت مکر و فریب آن سپاه
نخشان تیره روز کار معلوم آن قدری صفات شدی باعث ذاتی و بسالت فطری در جوش آمدن
جان ستان از سر قدر غلبه غصب قرار گرفته خود بغیر مخالف تا ختمد و فوج دشمن از هیبت و مهبت
آن پادشاه و الا شکوه متفرق شده از گوشه تری برآید رسید و یک بابی کولابی داشت از
عقب آید و شمشیر او را خنجر برکنده نظر تر برآید و خنجر و بهمان نگاه تیره دست از باطل

چین خان و محمد خان جلایر و محمد ترکان میرزا قلی جلایر برادر حمید محمد خان شاه قلی نارنجی که
بر قجاق غنیمی نموده بجانب میرزا یک تا ختمد پای مروی غنایت از روی از صدق گشته
شمیرها علم کردند و حجت و جلالک بصوف غنم رسیدند مخالف تاب مقاومت
و خلل صدمات این گروه وقتال نهاده راه که بر ترکش گرفت و نه میت را غنیمت
بزاران سراسیمگی بریشان انداز هر طرف و لا و راه میدان کارزار و هنر بران پیش کار
قدم بر صده گاه فتح و نصرت آوردند و حضرت جهان بینی هنوز بر بادبار جلالت سوار نشده
بودند که طغنه فیروزی کوشش هوش سرسیده و زمانه زمان تهنیت بمبارک بشود
میرزا سلیمان را بر شتاب بر جانماند و از راه ماری و اسکیش متوجه شکی خواست شد و کنگ
طالقانی و میرزا ایک بر لاس و اوس سید که از نثر اوسد طیر مغولستان بود و از میرزا
جدا شده باستانهوس میستند میرزا هندال جمعوار بهادران را بگرفتند و بختها نمود
فرموده خود هم بدولت یافت روان گشتند است خشمی فراوان بدست شیردلان
معرکه افتاد و آن حضرت باین نزدیکی از راه کتل شتابان بدو خواست در آمدند میرزا
سلیمان با معدودی آه او را یکی پیش بصوب کولاب فرار نمود اکثر اعیان بدخشان
و سپاهان آن فررو بوم فوج آمده و احراز دولت مبین بس نمودند آن حضرت
سرکرام را فرخو رقد رستمال فرموده بعوطف خسروانی اختصاص فرمود و بفرست
میسوه پنج روز در خواست عشرت پیر گشته کامبخش طلاق گشتند و سکار مرغابی و کنگ
و ماهی فرموده متوجه و رسک شدند و در آن حدود سکار گنجشک است که مخصوص گنجاست
کردند و از آنجا بکلا دکان نزول امثال اتفاق افتاد و از آنجا که مورد موب
دولت شد میرزا سلیمان در آن نزدیکی بودن خود صلاح ندیده و از آب آلوده گشته
باخبر در آن حدود سرگردان از سواخی که در کشتن واقع شد است که خسروان ملازمان
فرمانروایی ایران شاه طهماسب فرار نموده بملازمت حضرت جهان بینی آمده بود و ظاهر
حرف نامناسبیت بشاه سرزده بود و دو غایب یک و جعفر یک از قورچیان شاه در کربلا
معنی بودند بشاید این حرف باز گشتن بخمسور رسیده که در شش زندان حضرت
این جوهر نرنگ پندارند و بعد از چند روز بشفاعت حسین قلی سید
مهر دار رقم عفو بر خطای ایشان کشیده شد و چون مهلت بدخشان خاطر خواهان

دولت صورت بهت قند و روان صدد و را بهیزار همدال که است فرمودند و اکثر جنس
بجایگاه کارگاه دولت تقسیم یافت منعم جان را تحصیل خوست مقرر فرمودند و با
تحصیل اموال طالبان فرستادند و رای جهان آرام بران قرار یافت که بجهت مزید انجام
مهام بدخشان آسودگی بسیار و محبت فاشلاق در قلعہ ظفر واقع شود باین غرض
صایب توجہ نمودند و چون بموضع ساکنه که باین شهر و قلعہ ظفر است نزول اجلا
شد مزاج صحبت امتیاز آن حضرت از مرکز اعتدال فرجید و خوف شد و باین تقریب
دود ماه در آن منزل اقامت روی داد و مبادی این عارضه که روز عقبر متوالی عارض
شد و این سبب خبرها را خوش در افواه عوام برانگیزد کشت و مرده و کجایک خود را انداخته
آدمی گرفتند و میزرا همدال از محال خود باز نماند با صواب اتفاق که از دیگر آمده بآب
گوگرد رسید و خواهران میزرا سلیما جایجا بر داشته و قراجہ با اتفاق جمعی از
آدمه بر درگاه کارگاه زده نشست و میزرا عسکر را که احتمال فساد با او بوده مقید
ساخته و درگاه خود آورده و فرستادستان بوده در لوازم خدمت و بیمار در اقامت نمود
و در حضور قدس غیور از خواجه خواند محمود و خواجه معین کسی نیز نیست و فریخ که عفو
صحت یافت و بر نمود و میر که بکورش درون آمد چون نظر آن حضرت بر واقعه
میرا خطرها و مقام فدا ساختن خود کراته صحت بطور آورد و آن حضرت
که میزرا خدمت بخشید میزرا بر آمد و کی روز کار داشت قراجہ بنامه بعضی سنان
حضرت قراجہ خان باطلد است که مرجمها فرمودند و از شناخت حق مدتش طلب
شود و نمودند و در همان لحظه منشور عنایت بنام دولت پیر آن ناله نهجوار
سلطنت سرورین نو بهار امت ایمن حضرت شاهنشاهی رفوزه التفات ساخت
مصحوب فیصل یک کامل فرستادند که مبادا خبرنا خوش انجامد و موجب ملال خاطر
ناظران نور برورد و آنگاه سبب هم خورد که آن مملکت که در دوازده اتفاقات حسنه
بهان شب که خبر از دوا فرار اخراج کمال اندیشید آن فیصل یک فرمان عنایت عفو
رسید و از نماندن نوید صحت معزده عافیت نفع کافیت نمود و با عفت انتظام داشت
احوال هم گمان شد و باره آشوب فرو نشست میزرا همدال مراحت نمود و بکار خود
شتافت و هر کس بکار خود معاودت نمود و از سوا محلی که درین سال واقع شد

گشته شدن خواجه سلفه محمد رشیدی است که منصب وزارت داشت و محلی آن
آنکه خواجه معظم با اتفاق بعضی از اوباشان که دماغ خردایشان پریشان بود سخنان
تعصب نشان از مذهب ملت بدنه بان فتنه اندیشه و تیره خردان به فتنه
غوری در اصل مقصود دارند و بنا فتنات لطفی در سجده اند نه مشام جانان
از آنچه حقیقت و انصاف خبر رفته محال فهم و ادراک ایشان از ازارها معرفت نمی
در میان آورد و بی تعصب را دین انکار گشته در شب بیست یکم رمضان
در منزل خواجه مذکور در آمده و در وقت روزگشاوی از آب شمشیر و آبی شربت
و آبیین افطار داد و از قهر پادشاهی که انمود و بیست از عقوبات لطف اندیشیده
راه قرار پیش نهادند و چون این خبر بمقام قدسی سیده مردم بگفتن آن
اعمال معین شدند و فرمان قضا اجرا بمقتضایان مهمات محاکم کامل انفر
آن بد اختران بود و صادر شد محمد علی طغیانی فیصل یک جمع دیگر که در خدمت
شاهنشاهی سرافراز بوده و در انتظار مهمات کامل اتمام داشتند بعد از اطلاع
بر فرمان عاقل خواجه معظم و همایان او را آورده مقید ساختند و چون در موضع شاذان
اثار صحت بر مزاج دهان حضرت جهانبانی طار شد در محله محفوظ الطاف الهی
متوجه قلعہ ظفر شدند مولانا بایزید که از طبابت بهره مند بود و بمعنی حضرت شاهنشاهی
نازد و جدا و در ملازمت سکندر مکانی از سطوت فی میزرا العنیک اختصاص داشته
از جمله محاسن بسیار بود و درین بیمار خدمات پسندیده و تدبیرات شایسته بتقدیم
رسانید و چون قلعہ ظفر اتفاق نزول یافت و بانکه حضرت مزاج قدس بن علی
طبیعی رسید و از تکمیل صحت جهانبانی سرمایه عیش و عشرت بدست از و جهانبانی
در آمد و حسب حکم خانه کمان عمارت و اکثر اوقات درین منزل صحت فرموده کار را
و داد بخشی فرمودند و از انجام شایسته فکین و فوج یک گاه هر دو ضحاک و بامیان عنایت
فرمودند و رخصت نمودند و از فرط التفات بر زبان آید که چون موکد عالی
کابل نزول اقبال خواهد نمود غور بند اضافه جایگزین خواهد شد و آن حضرت بیکار نشد
که زبان بدخشان نگارند کم گویند اینها میفرمودند و از بهیشت اقامت حضرت بدخشان
در تمام دوران زمین خلل و یزیدت از یکدیگر جمع شده اند و لیکن بود و هیچ بدخشان

حکیم نمی افکند و پسرده کشالی اسرار حکمت در گردن نهاده اند و نیز کلام آن قسطنطنیه و بر کمال
قانونی است قدیم و عادی است که از دجها آفرین چون خواهد که برگزیده برقرار است و در این
جهان بینی جاد و در سر آری ملک شکر ساخته تمام قلوب عالمیان بقبضه قدرتش بسیار
نزدیک شناخت قدر نعمتهای نامتناهی که بجهت او آمده عالم غیب است در مبادی آن حواله
مورد انواع تجارت محو و مطرح توارد اجناس و ثایب شناسا مرآت گشته در سلوک خود
اندازه لطف و محرم و بسط و قبض و سرور و غم نگاه دارد و چنانچه بر و افغان کسین با چهار کستانی
و شناسا سند کاغذ و اسبابها و درین روشها است چون اوقات قدسی را در این مجمع مجرب
و جمال الهی یعنی حضرت شاهنشاهی مقتضای سز و نشت از در نهاد فطری فرمود و مراتب
و انانی است و از دجها اناری لی منت تعلیم فردی از افراد انسانی است و اما در این
ضمیمه درین آفریده است ظهور این حوادث بجهت آداب لطف و قهر آموختن و متاع
و شربت سوختن بود که سلسله ظهور تجلیات متفاوت و آثار اسمای متضاده و مقتضای
احکام برده کشا و داشت لهذا سبوح این قایع در عنقوان ضمیمه نمودیم که در این وقت
قدسی اثر از و ریافت نامایم فراغ داشت و از در این سخنان حقیقت پیوند بر هوشتند عبرت
واضح میکرد که نظر ظاهر نشان این سوانح را از افاضات تعلیم و فاضات تفهیم است و در
بصیرت حقیقت شناسان از قسم اشراقات لازمه ذات علیم قدیم و هرگاه یکی از دو یادگار
درگاه حدیث را سرگردان یتیم حیرت بکاخه بلایکاش بریزد یکشتر چنین شکوه دریا
قبولش انداخته و از مصدر انواع حق شناسی میگرداند و فطرت مبداء و مستقیم
تا در عذاب محله و کمال موبدا اند و این تمثال حال میرزا کامران است که با در لغت و برادر
ساخته و برگزیده حق میاوش و وقت و فرمانروای عادل در عافت و جاه و مال و عرض ناموس
چندین بندها را در معرض تلف مراد و مجمل درین بهنگام مرست که وسعت آباد خاطر با نوع
خر خوشحال و اصناف بغمی و فارغ بال است تا سر عین بود و چشم غریب سید خورشید
اند که میرزا کامران از راه بی اعتدال گردن نهاده اند و بجهت است و نامکمان بر سر دار سلطنت
ریخته و آن را در تصرف خود آورده شیر افکن با عاقبت اندیشی کرده پیش میرزا رفیع
خاطر قدسی اثر حضرت جهان آفرین اول از مکر حضرت شاهنشاهی و دوم از جهت تجاری
سکنه و رعاکه بدایع و دایع جهان آفرین اند و در نظر عدالت ترتیب اینها کمتر از ترتیب اولاد

اولاد بنیاد از محمد طغیان میرزا و امور مرتبه بران بر سر نهاده گشت و سمت آسمانی در تدارک
مصرف داشتند در سر انجام این پورشش اهتمام لایق بطهور آوردند و در اقمشکرف الفضل
بجهت استیغای میان پانز حالات استعفا فی تفصیل سوانح صرف عنان قلم است
امتداد طول کلام نموده بجانب عرض مرثتانبند بابرین محل بطریق جمله مضمر
می نماید تا بشکاک زایل سخن را سرب گرداند تصویر این حال آنکه جزو مکتوبات
قدیم نموده مجدود ممالک کابل آمد تمامی لشکر کابل و مردم آن مرز و بوم از نوید قدیم
میمنت بخش حضرت جهان بینی خوش وقت شده و از میرزا ابدالی اعتبار نموده فوج
فوج و جوق جوق بدرگاه و الاسر تسلیم و الفیاد و نهادند میرزا از طریق هدایت و جاده
ارادت و طاعت منحرف گشته و در رتبه اضطراب اضطراب از سرگردان شده راه
غزین پیش گرفت و از سعادت یافت ملازمت شمر شده فرار نموده میرزا احمد
و مصاحب بیک جمع دیگر تعاقب نمودند چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شد و چون
اثر از میرزا بدیدند که در راه او بر نخاست متعاقبان بموجب امثال امر عاکر
مراجعت نموده کابل آمدند میرزا کامران بسرعیت هر چه تمامتر خود را بغزین رسانید
اهالی و موال آن بار راجعت یا ور کرد و قلعه غزین را محکم ساختند و در خواش بر و کشیدند
هر چند میرزا اندوید که در بجای رسید از آنجا خانه حضرت خان هزاره شتافت حضرت خان
در رسوم مهمانی بجا آورده میرزا را به تیر آورد و از آنجا برین داور برد و حسام الدین علی
میر خلیفه در زمین داور بود قلعه را استحکام داده جنگها سردانه کرد و بر افغان قلعه
نخاه داشت چون این خبر بمساح علیه رسید غزین میرزا را اندال کمر مت فرمودند و در
داور و آنحد و در این نفع مقرر ساختند و علم و نقاره و توپن طوق ضمیمه تفصیل
اوراد انصوب تعیین فرمودند و فرمان عافیت ظفر انبام سیراف صادر شد که بیادگار
ناصر میرزا که بدو التوا هر آنجا آمده است او را همراه النع میرزا نموده بر سر میرزا کامران
و منشوری اسم یا دگار ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت که باتفاق میرزا النع دفع
میرزا کامران نماید و بوسیله اهتمام این خدمت بر مصاعدت و تقصیرت گذرشته
متصاعد کرد و میرزا یان باتفاق از قندهار متوجه زمین داور شدند چون خبر آمدن
عساکر فیروز نمید با روی میرزا رسید هزار پراکنده شده بدام صحر زدند و از

کامران خود را کنار کشید و بجانب کمرش متافت بپناه حرم غول التجار و دو میز را
پیک بجای که خود است قرار گرفت و یاد کارنا صر میز را احراز ملازمت اقدس احرام
و در دار السلطنة کابل در آن سعادت ملازمت نمود و چنانچه گذارش یافت و میز را
کامران در حدود سند بسپرده و دختر حاکم تته را که پیشتر نامزد شده بود و انعقاد
خود در آورده و روزی چند آنجا در فتنه و فساد نشست که خبر شدت ضعف حضرت
جهانبانی که در حدود بدخشان رود و او بود و بدو بعد از آن خبرهای ناخوش انتشار یافت
میز را از حاکم تته گوشت خواسته اراده رفتن کابل نمود حاکم تته این افوز عظیم داشته
جمع را همراه میز را کرد و بعضی برین شدند که اول قندهار را باید گرفت بعد از آن بلخ و
کابل شد و چون قندهار با اهتمام بر آنجا است حکام تمام داشت گرفتن کابل مشغول و خود
ساخته پایی بی باک متافت و مجد و دعات بجای از افغانا سوداگر که اسب هر ده اند
رسید و از بی اعتدالی سببان کشیده مردم خود قنصلت کرد و از آنجا بصوب غزنی
متافت تا کما فی بغزین سیدز جانب میز را پسندان از یک در قلعه و مشی میگزید
و در آن شب که میز را بغزین آمد مست طاف بود و اتفاق عجل در حرم قصاب مردم میزد
بالا رفتند و قلعه را بتصرف خود در آورده و از یک است بجز صورتی که در و دریا
بدستان او را در عین مستی از فراز مستی نشیب نیستی انداختند میز را دولت سلطان
داماد خود را بغزین گذاشت جمعی از مردم بکرب کردی ملک محمد که یکی از معتبران حاکم
بود و بکمال شایسته خود بسعادت تمام روانه کابل شد و سحری بی سابقه خبر کابل رسید
بر و از ه طایفه دوران آمد از محمد طغایی که بکومت کابل با و مقرر شد خبر گرفت که
در آتش حماسه و عا که اینچنین تر شاه بدستی او را بخار غفلت کشیده بود و علیقلی
از قورجیان میز را بود و درون حمام در آمد محمد علی طغایی را برهنه از حمام بر آورد و میز را
او را بابت شیشه غسل داد و خود متوجه درون قلعه شد پهلوانان لشکر که در و از آهینان تمام
ضبط او بود بموجب قرار داد کشود و میز را بدو شهر رفت و شهر کابل در تصرف میز را گذار
در آمد دوران سحرگاه که این قضیه ساخت شامی محمد عسل آمده میز را را دید میز را گفت که چون
رفتیم و آمدیم و جواب داد که شام رفتند و صبح باز آمدید میز را رفته بالای اگر نشین ساخت
شمس الدین محمد خان که حضرت شاهنشاهی را باین بزرگی و بکین بزرگوار پیش میز را

آورد میز را کامران آورد و میز را بدین آن مظهر کرامات بی احتیاط و در رفیق ملائمت شد
و انواع مهربانی کرده آن حضرت را که در کنف حمایت همین جان بخش مطهرین خاطر بود
از کوه رانی و تنگ چشم مردم خود سپرد چون میز را کامران کابل را در تصرف خود
در آورده انواع حکم و تعدی پیش نهادیمت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم و بخت
خلایق دست تطاول کشاد و مهتر و اصل مهتر و کیل را که غلامان خاص و شاهی بودند
میل در چشم کشید و حسام علی ولد میر خلیفه که حضرت بلازمت خود طلبیده بودند و ظاهر
او را بمیز را الع و او را منتقل شده و برین نزدیکی کابل آمده بود و با مقام و استحکام میز
و او را عطای محسنه او را قطع کرد و بنا خوشترین وضعی در جنگ حل و او را جوار بهادری
از دولت خواهان پسندیده خدمت بود و بقتل رسانید و خوابه مغموم و بهای جانی
و آنکه خان ندیم گو که و جمع دیگر از ملازبانان قرب در بند کرد و بال صورتی که مغرور و بد
و بی مینوی برابر خود آماده ساخت و پوسته بار قام تلبیس اضلال و اغوا مردم میکرد
و از آنجمله شیر افکن را بجزاع آورد و در حرم یک گو که و سلاطین بخشی را نیز در جدا ساخت و بی
حقیقتان سفله طبع تنگ حوصله بانکه کمان فایده حاکم در کار در کاسه طمع خود کرده
راه بی حقیقتی نمودن گرفتند و نهانان عده اسباب گرفتن کابل اتفاق مردم و
و عدم شکی و انتباه ایشان شد در از زمان محمد علی طغایی از جانب حضرت جهانبا
دار و غده شهر بود اما پیوسته راه غفلت میسر و در شرایط خرم جانم آورد و فضیل یک
نیز در شهر را بر خود و کان علی حده بر حیده کمال استقلال میسر و بایکیز از کوتاهی حوصله و
رسایی بمعاظه مخالفت بدید آورده تشر بر بار خود و میز را چون کابل تصرف میز را در آمد
در بی جمع سپاسی در برابر خاتم فتنه اهتمام نمود و جمع کثیر در کرد و او را اسم آمدند و در بالا
ارک نشسته بود و در یک ابوالقاسم و جمع دیگر از قورجیان شاهی که را حضرت یافتند
عازم عراق بودند بدید میز را آمدند و حضرت شاهنشاهی نیز بحضور بر نور خود نرم نور
میز را بود و معتقدان مخلصان میز را آمد و در فرخند و خبر متافت و مردم طراف که در مغرور
و گانجه خلویی اند بر یکدیگر میزدند و ابوالقاسم نیکو در ترخا طر رسید بولیک است گفت که حق
نمک خوردن آنست که ماسی جوید و کلیل غم و لیرانه بجای آورده کار میز را تمام سازیم و

و این تیره کف سال بختان دولت و اقبال بغیر حضرت شانشاهی بزرگی بردارم
مردن و بنود این اندیشه تعاقب نموده گفت ما مردم مسافریم با این فضا و چه کار و چون
سرکاری بوقت حاضری باز بسته اند چه امکان که بیشتر از وقت بظهور رسد نصرت مویک
مقدس حضرت جهانبانی را جنت ششانی از بدخشان کامل و محاصره آن
چون قضیه نشد و آشوب میرزا کامران بسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید
شدت سرما و کثرت برف و باران داعیه علم مصمم گشت که از راه آب در هشتاد و هفت
نایره فتنه و فساد نماید نخستین منشور عاطفت میرزا اسدالله فرستاد و تقصیرات او را
و آن حیرت زده تیره آوردی را بتاریکی خان مان کرامت فرمودند و همانحال که کیتی
که کیتی ستانی فردوس مکانی بوالد میرزا اسدالله گرامت فرموده بودند بخش آن میرزا
فرق عنت برافراختند و قند و زاند آب خوشتر که در غوری و آن حدود بجا گیر
همدال مقرر گشت و بدو توفیقات کم مسعودترین ساعته غمنا غمیت بصوب
کابل معطوف فرمودند و چند روز از تواتر و توالی برف و باران در طالقان شد و در کوه
مراجعت آن حضرت را غنیمت عظم و فوز کبر بر شناخته هر کدام بجا و مقام خود ایستاد
گرفتند و در تمام توران از هر اسب موکب علم پیغمبری بود و او آن حضرت بعد از تحفیف
برف از طالقان متوجه قند و زاند میرزا اسدالله ملو از مهران در پرداخت و بجهت
کردار و در خاطر میرزا و نواحی قند و زاند و بیابان خسرو شاه افلاک اتفاق افتاد
عید قربان از آنجا براه کوتل شیر توکد شسته بکوتل رگلیک عبور فرمودند و در خواجه
سیاران نزول امثال روزی نمود شیر علی که خود را از معتدله و سیران میرزا بیکر گشت
سکی آب دره را عظیم محکم کرده اما زود طایه با نایب باطن چکار کنند و قوت بشری است
ایزد در چه مقاومت نماید آنکه کرامت میرزا اسدالله و قزاقه خان فرار نمود و چون موضع
جاریکاران مخیم بارگاه امثال اردوئی خطر قرین عبور فرموده از عقب آمد و بر سینه و تال
پس از ده دست درازی نمود و چون موضع جاریکاران مخیم بارگاه امثال اسدالله
موضع جمعی کثیر حقوق نعمت سابقه و لاحق و محمود و موافق ملوکده مجد و منظورند
از بخت برکتی جدا شدند و پیش میرزا کامران رفته بدجای ترقی که در معنی در کات
نزول بود رسیدند امثال اسدالله و میرزا اسدالله و اسدالله و اسدالله و اسدالله

حضرت کیتی ستانی فردوس مکانی آن حضرت در حدود و زمره توقف فرموده دیگر
در تکیه خواطر متذنب در روان معاصمه و فهم و متذلل خواطران بی سرمایه حقیقت
کوشیدند و پیمان نمود و خاطر و مانده ایشان با بجا آوردن و محاسن کنکاش منعقد شدند
حضرت یافتشای سخن بموقف عرض رسانیدند که چون میرزا کامران شهر بند کرده خود
متخصص شده است لایق آنست که از کابل گذشته مجد و دوبرم و خواجه بسته نزول انصاف
واقع شود تا از وق بعسکری و زمره میرزا سید با باشد از همه برین فرار گرفت و از زمره
سوار دولت شدند بقدر راهی که آمدند بخاطر الهام پذیر آن حضرت جن رسید
رفتن بجانب خواجه بسته مناسبست که اکثر مردم همراه عیال خود در شرف دارند بسیار
بی اختیار جدا خواهند شد و جمع را بخاطر خواهد رسید که مگر توجه موکب عالم براه قند
قرار گرفته لایق آنست که نعمت گماشته شهر بند را متصرف شویم اگر میرزا بجای
پیش آمد بهتر و اگر نه هم مردم از ما جدا نمیشوند و هم از آسیب باندگی بقدر نیاهی
حاصل میشود حاجی محمد خان طلب داشتند این کهنه باطن را با او در میان آوردند و
را صایب آفرین کرد و قرار برین اندیش یافت حاجی محمد خان و جمع براه کوتل منار و
شدند و خود بدولت امثال از پایان کوتل متوجه فتح شهر گشتند میرزا اسدالله
در افغانان نزدیک و ضمه بابا ششیر رسید و بود که شیر افکن اکثر مردم کار آمدنی میرزا
کار آمدنی میرزا کامران اسیر کرده بجا آمد و جفتشهار نمایان از جانبین واقع شد اکثر
مردم بادشاهی قدم بکلی بر جان نامد میرزا اسدالله با بر ثبات محکم کرده در میدان نبرد
داد و دادی و جانفشی داد چون این معسر مشکوف خاطر آمد سر شد قزاقه خان
و میرزا که و جمع دیگر از مردم مثل قلی رنجی و امثال آن را اشارت علم بنفاد بیست
که کمر بستہ کرده راه را تنبیه نمایند این جماعت بمقتضای اشارت مقدس متوجه کند شدند
و میرزا که از همه پیش تاخت برین اثنا حاجی محمد خان و جمع دیگر که از راه تعیین شده بودند
بوقت رسیدند و شکست بر کوه مخالف افتاد و شیر افکن را دستگیر کرده ببلای
آوردند آن حضرت که معدن مروت و قوت بودند میخواستند که او را روزی چند در
و زندان بید حقیق بپرسانخته در سلاک مانده در آرد بموجب التماس قزاقه خان و جمع از دود
خواهان که از کافر نعمتی دبی حقیقی او خونها در جگر داشتند بحضور قدس بسیار

رسید آن حضرت از راه خیابان مستوجب کابل شدند و جوانان بمسند از موکب پشاده و تعجب
 کردند و نموده بدروازه آهنگین خود را رسانیدند میرزا حاضر خان و جمیع غوینان او هر جا
 گرفتند و شهر بند تصرف اولیاد دولت قاهره درآمد و آن حضرت آنروز در باغ قاجار
 خان نزول اجلاس فرمودند و خیب از مفسدین بدست میام که در جنگ کاه بدست آوردند
 دولت افتاده بودند بیاسار سید شیر علی در راه بقعه درآمد و مضطربان قلعه آهنگین
 حاصل شد و حضرت جهت تاجت شیبانی از آنجا سیر انواع دیوانخانه و ارتباج
 نموده بکوه عقابین که بر قلعه کابل مشرق است نزول اقبال فرمودند و توها و ضرر زنجیر
 نصب میسازند و هر روز مردم میرزا کامران برآمده جفتا شهاب مردانه میگردند مهندسی
 و چلیم یک خوشی او و بابا سعید قیاق و همگی کور و ملا مبتدالی او و جی و تیره بخت چند دیگر از
 منصور فرار نموده پیش میرزا کامران افتد حضرت جهانبانی بقاجار خان و حاج محمد خان
 و جمع دیگر فرمودند که از روبرو دروازه باریک ظاهر دوی معیستند که آنجا نزول اقبال
 صلاح دولت است و در محاصره قلعه بیشتر توجه نموده و مر جلهها فتمت کرده کار بر میرزا کمتر
 باید گرفت فرستاد و در جست و جوی منزل گاه بودند که سر کل کس یکبار از دروازه
 باریک آمد و ایستادند حاج محمد خان از مردم پادشاه بجانب این جماعت تاخت باب
 متقاومت ایستادند و باورده بقعه که بختند درین اثنا شیر علی از اندرون قلعه آمد
 بجای خود جفتا شیبانی کرد و بدست است از رخ کار از دست شیر علی رسیدند
 زو و خود مردم پادشاه زو را آورده شیر علی را بدرون قلعه که بر اند حاج محمد خان را از
 وضعف برداشته بخانه او بردند و دقتی بسیار بود و شهرت جنای یافت که در وقت حیات
 سیده است حضرت کسبش او فرستادند که سوار شده بر جلهها خود را بموجب اشارت
 مقدس سوار شد و بازار شماییت اعدا کسا و یافت روزی میرزا سحر سپهر سلطان خجسته
 و نوعی حقیقتی بر حسب حال خود نهاده رفته بود از قلعه برآمده تاجت است سیر جلال
 او را برداشته تا باغ بنفشه آورد قوی از آن حقیقت در زو او را دستگیر کرده
 بحضور اقدس آوردند و آن حضرت جان بخشی فرموده بزند نه خانه و فرستادند محمد قاسم
 و محمد حسین که خوابه زاده باریک پهلوان دوست میرزا بودند و حال کدام در خور است بعد
 و ترتیب یافته در سلاک امر عظام و هو خواهان حقیقت منشین بر اثب عالی شرف اختصاص

دارند و بیستاری بخت سید از برج که میان دروازه آهنگین و برج قاسم بر کاسین
 خود را انداخته در عقابین بسیار بوسه میامی است سبعا یافتند و چون عقابین بصلوات
 جاودانی کامیاب شدند و مشمول عنایت بی غایت گشتند و در عین جنگ و جدل
 قافله کلان از ولایت بخاریکاران آمد و اسب سباسب بسیار در آن قلعه بود و میرزا کامران
 شیر علی را با جمیع کثیر از معتقدان خود تعیین نمود که رفته آن سباسب بگیرد و هر چند تردی
 محمد جنگ که از معتقدان میرزا بود و منع کرد و بصبح گفت که اگر حضرت جهانبانی خبر دهند
 و مردم را فرستاده سر راه بگیرند و نگذارند که بشما ملحق شویم هم کار شما ختم می شود
 و هم حال ما بتیاسی میرزا که چشم بر اموال مردم دوخته بود این سخن را بگوشت در بنیاد و در کار
 بس کرد و شیر علی را نزد ساخت اما ناخط این خبر بمسعود علی رسید حاج محمد باین منت
 مقرر شد که آن طلعه را از تن خود و تاراج باز دارد حاجی بابا محمد بعضی اشرف رسانید که
 انجماعت شبانه رفته اند و کار خود ساختند اگر تا تعاقب کنیم و بایشان و حاج محمد
 از دست میروند اگر صلاح دولت باشد مر جلهها و سر و سر را و کذا را با استحکام کنیم تا بتوان
 بدرون قلعه رفت حضرت جهانبانی را این امر موافق آمد و بدولت اقبال از
 کوه فرود آمده در اسحکام موارد و مخالف اتهام فرمودند شیر علی و ترور محمد جنگ
 جنگ و سایر مردم که سوداگران رسیدند سباسب مردم ایشان را زور کشیدند که گفتند
 و بسیار از متاع سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده حواس تند قلعه
 در آیند مستحکم را بهما و کدرها ظاهر شد تردی محمد و شیر علی هم گفت که کوه در آن
 و تردی محمد جنگ گفت اینکه سخن من پیش از آمد هر چند بخت و راست نگاه کردند
 که توانند بقتلعه در آیند یافتند سرگردان شده خود را بکنار کشیدند و منتظر فرصتی
 شدند که بخیله خود را درون قلعه اندازند و در باقی صبح که از یک جوانان مردانه حصار بود
 شده میرزا کامران از نزدیک دروازه آهنگین آورد و بگرفت گفت بیک حمله شیر علی را از
 همین دروازه درون میارم چون دروازه کشود جمیع از دلیران میرزا قدم پیش نهادند
 مردم در محل محمد قاسم و حاجی و قاسم مخلص جمیل بیک حاضر شده دادا کاه و مردانگی دارند
 سباسب خان با شصت هفتاد و تقویر غلام در بند و فاندازی کار برداری کرد جمیل یک شهاب

شهادت سید باقی صالح که باعث این فتنه بود بفرموده آتش بر سر او افکند و
یک را که از معتبران میرزا بود زخم کار رسیده اکثر مردم زخم شدند و از راه
خود باز آمده دروازه قلعه بستند شیراز آمدن قلعه یا کوس شد و بجانب غنیمت
حضرت جهانبانی حضرت خواجه خان و صاحب یک اسمعیل یک دود و جمع کثیر بر ایشان
تعیین فرمودند که بیارم دی همت رفتن این سید و نذر را دستگیر کنند و دستگیر
در کوتل سجاوند شیر علی رسید و جنگ در پیوست و لشکر پادشاه حضرت یافت و اکثر
اموال و اسباب بدست افتاد و جمع کثیر دستگیر شدند و شیر علی با معذور و در بجانب
جات رفته بخانه حضرت خان پناه برد و فرستاد با مظفر و منصور با غنایم فراوان رسید
مشمول عوطف نامشاهی گشتند و سوداگران تاراج شده که التجار برگاه مقدس آورده
بودند حکم شد که هر که اسباب خود شناسد بگیرد و اکثر اسباب با صاحبان رسید
و این باعث تازگی و افت شد و با غنیان سیر را در برابر مجلس آورده علانیه بقتول
کونا کون از هم که زیندند تا باعث بیدار غمخواره بختان بسته شد و میرزا کامران خواجه
در روزهای تدریس آمد و شد نمود و هیچ باب بر کامران خود ظفر نیافت و خبر کار را بهی گشت و همت
ناقص خود را بر سرستیا کوچکان معصوم در طفلکان برکنار و آلودگی پاک دامنان مصروف
زن با بوس را با بزار سپرد و خون سپرد و را که یکی هفت ساله و دوم پنج ساله و سوم
بود بغضب تمام بر خاک ریخت و از فراز قلعه نزدیک هر جل قراجه خانیک و مصاحبه یک انداخت
و سر در یک سپر قراجه یک و خدا دوست سپر صاحب یک را بکنک در قلعه بسته و بخت و مقام
فرستاد که آمده مرا به بیند با مراره و همید تا در روم بپادشاه را از محاصره بر خیزانید و گریه
شمار ایچون پس از آن بوس خاتم گشت قراجه خان که در آن زمان وکیل مطلق بود و از بلند آوازه
گفت حضرت پادشاه سلامت باشند خانه و مانده و فرزندان که عاقبت در عرصه تلف اند و نابود
شدند ایشان را گریه جاریست که در راه صاحب و ان نعمت بکار آیند فرزندان چه شد که خان
خدا آن حضرت ازین اندیشه بر نادرست بگذرد از عالم دولت خواهر و راه پیکار کی آمد و رفت
کنج سرمایه تجارت و سپر ایچون همان میتوان بود و آنچه از خیر خواهر توان دوست با جان
و اگر نه ما را بکشتن فرزندان چه میرسانی اگر فرزندان ما را امر واقع شود عوض آن نیت
آن حضرت قراجه جان و صاحب یک را طلب شده بطفرها گریان خوش وقت ساختند

و بنیادهای تازه نوازش فرمودند میرزا در عرض ناموس مردم دست داده بفرزندان فرستاد
بعایت ناشایسته پیش آمد آن محمد قاسم خان موجی است تا بسته و بخت و چون میرزا ظاهر بیچاره
و حسد بود هر مخالف که بطاهر حضرت جهانبانی میکرد و در معنی آن سینه و بخت
با داد جهان آفرین پیش گرفته بود و اینچنین سینه کار هر کار که اختیار کند لا محاله
بسیار چه درست نیاید و بس در وقت و سر انجام کار موجب خسران دین و دنیا و شود
ظهور گرفتار منت علیا از حضرت شاهنشاهی و افتخار کابل میرزا کامران از پهنه شاهی
خود برای محافظت خود آن نوباد و بخت تا سلطنت و با کوره بهارستان خلافت بخت
حضرت شاهنشاهی را در برابر توب آورده چنانکه فکر از قدر اندازانیش کر منصور موروث
عبور و دشوار بود نگاه داشت این همه ادمیت و مردمیت و این که ام دیوسار بست بازگویند
این گفت چگونه لال نشد و دست این کار چرا کار گرفت که این دو حاکم این
نیت بر گیر و باین قصد بنشان چشمی حقوق صورت حضرت جهانبانی که برادر بزرگ بجای
پدر بزرگوار و ولی نعمت او بودند نه پند جمال جهان آرا حضرت شاهنشاهی که در قباب
عزت محض بود چگونه در هنگام صغر و ایام صبا تواند دید و اگر از اندازه چه پیمال عم بود
با خدا بزرگ در دنیا رعیت باشد اسواطع نور اطهر که در مظنه شرع مودع بود چون دریابد
کسی راه صلاح خود نه بیند چگونه مصیحت غیر شناسد و چون حکمت از دران ظاهر
انوار عیبت در کف حمایت و ظل حمایت و عنایت خود از افاضات و بلیات در نگاه
سلطنت مکان عافیت نگاه داشته متکفل صلاح احوال و انتظام ام و ضاع این
شده بود این بدسکالانستم کردار را در سعادت بستر اعمال و خوار افعال خویش بیند
بلکه اراده مشیت برورد کار در حق آن ناشناس برین چه مقدر شده بود که در گناه
روزگار برده و در خاکست گنبد و بذلت انداخته بر و ایام درجه درجه مرتبه در گذار شد
و کردار با ناهمواران سم اندیش بتدریج در کنار پادشاه او نهاد تا از مشاهده آن
عقوبت عاقبت عبرت سایر حق شناسان گردد و هر آینه چون بدیده بصیرت
نظم و دین قسم مجازات و مکافات که بدارج و مرتب بظهور آید و القاب ابله
سخت تر و نگاه ترست چون این امر ناپسندیده از نظر طایفه بی باک بظهور آمد دست
قدر اندازان در لرزه شاد و تیرها بر آید و چون رفت و قتلهای تو فک افسرد و گشت سبیل

میر آتش در مزاج حرارت امتزاج خود نیز برو دقتی تمام احساس کرد و بنحو پند که این از چه بگذرد
بود سبحان اندر آنچه بدکاران تبه ای آن را منقصت خیال کرده در شیر میکشاند
و سبیل کمال دست آویز راحت میشود چنانچه این حال مصداق آنست اول در چنین حالی
خطرناک از آسیب بدوق اندازان کم خطا و آتش افکند سحر و راز در حفظ اندری
بوده سرمایه حیات بداندیشان سپاه دل پیرایه هدایت مستر شان کاه درون شود و ثانی
باعث ظهور چنین حرق عاذر کرد و آتش سرور می نماید و قیام در گیر و چون سبیل را
نظر بر مسقط تیرافتاد و حیدر البصر بود حضرت شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از
این حادثه روح از این ناظران مفارقت کند و جمیع بدوق اندازان قالب تهی کنند این
معامله بدیع را سبیل خان دریافت که سر و شدنش بهما را سبب این بوده در عت
دست از کار تو بخانه باز داشت و فرقه باغچه زما از تو بخانه عکس جات کونه یافتند و هر چه
حفظ آلم حارس حال برگزیده او شود و میاید بشیر را چه یار آنکه به ستیزه نماید اگر چه پیران این
شغل ناپسند بطهور آوردند اما حکمت آلم مقتضی توضیح بر این حالت و تبیین معنی حقیقت
بود که بر عالمیان کشف این حکمت کرامت گرد و قاهر کس فریاد خور فهم و حوصله خود در کینه
آن غور نماید و بمقدار دریافت خود از خیر و شر دریابد و با کمال بدقتان این عمل را و تحسین
شدت و سخت گیر که بایشان متوجه بود کرد و آیندند و دور بینان حقیقت شناسان
حرکت اسبب قریب الی آن میداد و گران شمردند درین اثنا میرزا بالغ بیک از زمین و روای
حسین خان شیبانی از قلات و خواجه غازی که در دوش مانده بود شاه قلی سلطان که پیر
فغان خوشتر داشت از قندبار و جمع از بدخشان بکلازمت شتافتند آن حضرت مورخ این
در جانب دوازده بارک غایت فرمودند و این جماعه سعادت منش و ادب خدمت کرامت تمام
بستند و بجاوران حقیقت اسباب هر چه بدیشتر از پیشتر نموده کار بر میرزا مستر گرفتند
و چون همه اندیشها را و نادرست انداز راه تملق پیش آمد و بوسید قراجه خان بوقف عیون
رسانید که از گذشته پیشانی دست داده است اکنون مرا خواهم که در خدمت بوده بگذرد
و تدارک اتمام گذشته نمایم و بجزایات پسندیده دل حق گذار آن حضرت را بخود مهربان
کرد ایم اکنون جایزه ندانست و صلاهی خراجت و حیات آنکه جان مال در حمایت مروت
آن حضرت باشد آن بمقتضای بزرگ خطادی بلند ممتی سخندان او را پایا قبول داشته

در مهمام اهتمام سخت گیری بخیر محض و فرمودند و چون میرزا بهندال و قراجه خان و مصاحبان
و اکثر اعیان لشکر اقبال از مشرب غلبه خلاص بهره تمام نداشتند بقصد کرمی هنگامه شعار
که نه علمه آشوب طلبست نخواستند که میرزا بهلازمت آید از اخلاص و حقیقت جگویم که آن کوه است
بی برها و جوهریت کیاب اگر توانا که آنجا نایابست کم باشد چه عجب عقل معامله فهم که در سود و زیان
ظاهری خود دست نداشت تا با و اش نیکی میکردند این کور و لان در برابر نیکی اسباب بدی سرانجام
دادند و این زیان تر آنکه بوسه اسباب مردم آزادی و خویشی با حق آماده ساخته باندی
نباه آنکه بزرگی اینان زیاده شود و روی فراخ سرمایه آشوب و فتنه کشند که عقلها هم آغوش
ایشان بود و چه حیا لها همرا داشتند اگر ادنی مراتب اخلاص می دانستند که چه دولتها در دست
هر آینه این نوع زیان بخود نمیکشیدند اگر از دارالقدس خلاص خبری نداشتند از بازار معامله دانی
چه شد که بون کرده خبری نرسیده اگر گوش بهوش اینان نمیشود کاشکی و بال دل زاری دانستند
ماست شرحین بر بای خود نزدندی بادی این جماعه بفکرهای مادرست میرزا را میندند و کفینه
فرستادند با امید که در قلعه و بکدام بدرگاه می آید و روزی اسباب قلعه که می آماده می شوند باید
خود را از ملان مورجل و مورجل حسن علی اقا نشان دادند و بران میرزا را با شاره این جماعه از دروازه
دهلی برآمده بهما بنگاه نشان داده بودند شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول هندو بنگاه و چهار طوقی
قرار نموده متوجه بدخشان شدند که شاید بوسیله میرزا سلیمان و اگر آن نباشد با عداوت و بیکاری
تواند ساخت حضرت جهان بانی دولت و اقبال حاجی محمد خان و جمعی را به حاجت میرزا تعیین فرمودند
و خود بتیایا نزدی و دارالسلطنه کابل که وحشت سزای بی و طغیان شده بود بعد از کرامت
سرایتش گردانیدند و حضرت شاهنشاهی مورد کرامت ناخشنواهی اقبال و استقبال فرموده بدست
ادراک حضور کاجیاب سعادت شدند و محذرات عصمت بشرف بساط طرب عالی شرف اختصاص
یافتند و حضرت جهان بانی را دیدار کرامی حضرت شاهنشاهی در دیده دل بوزی و حضوری تازه
رو می نمود و کلام لغت ازین زیاده تر تواند بود که دیده یعقوبی بحال بوسیله و منتهی بر کرد و کلام
راحت ازین بالا تر که به حال چنان جگر کوفته دل چنین صاحب دلی او میکرد در شک و سلامتی و زاری
قدسیه و محبتی احوال تفرقه نوریان و صدقات اخلاص متبسم رسید که بر دلهای او نیکار خلاصی که از
آسیب حوادث خون بود و مرهمی زده آماده و هر یک بصد کونه بر شش و نوازش از شش و پایا
یافت و آنکه کیهانی دلای در مدان نظری بدل شد و بر سر بر حضرت و مسند عزت بعد

دولت و شکوه اقبال حضرت جهانبانی و حضرت شاهنشاهی جای گرفته اند و مردم دیگر که به تبعیت
کاوان میرزا فرستاده بودند اگر چه باور سیده بودند اما با حضور آنست که گفته عمل به دولت او را ناپدید
انگاشته گشته اند اگر چه میرزا از میان بدر رفت اما آن سلطان و اکثر مردم او بدست اولیای دولت
افتادند و از روی عدالت حقیقی باری پس یک یک فواخور جریه ببار رسیدند تا آنکه سلطان علی آقا که ورسون میرزا
خویش عبدالله میرزا و حافظ مقصود و مولانا باقی و غفر مولانا قدم در باب دخی و دیگر سرفتنه رفت و بودند
بیا سار سیدند میرزا کاوان راه قرار اختیار کرد و مردم خود قرار داد که بکوه استالفت رفته پناه بگیرم
و لشکر آماده کرده اسباب جنگ آگاه می گردانم و خود با علیقلی قورچی خورشید از راه سفدوره پنهان
متوجه بدخشان شد و بعد از رسیدن هزار گوز از از هزار جات با هزاران خوارک و سوارانی راهی پیش گرفت
میرزا بیک که از معتبران میرزا بود و شیر علی با جندی در نواحی خلیج بیکه را ملحق شدند بنوری رسیده بجا که انبی
میرزا بیک بر لاس بنام داد و او را بخود خواند او در جواب گفت فرستاده که از من حرام می که شعار بگویند
نمی که میرزا خواست که از عودی بگذرد و یکی از خلیجیان میرزا را دشنام داد که همراه من چه میشود و استارت
بمیرزا کرد که اگر نسبت بنویست و عرق جنت حضرت یکتی ستانی داشتهی هرگز از حاکم عودی باین زبونی نگذاشتی
و او را هفت نگذاشتی میرزا از وطن او آزرده شده گفت که چرا بی طرفی می کنی و صاحب نمی فری از بی طرفی
شما بآن نداشتید من شده باین دشمن میکنم اگر دشمنان جنگ کرده شکست از جانب حاکم عودی افتاد و عودی
بدست میرزا در آمد و بعد از آنکه سامانی در آمد بهم رسید شیر علی را انبی گذاشته بدخشان متوجه شد و کس پیش
میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که آنها بنیابت و امداد گرفتند و رفتند اینان بر هفتون عقل صایب و تقوای
بادشاه را از دست ندادند و خود را از مطاوت میرزا کاوان نگاه داشتند میرزا کاوان بدیده اقوم
باطله متوجه بلخ شد که بر محمد خان الیجا بوده بگویند بدخشان متصرف شود حضرت جهانبانی قواجه خان
بدخشان مات یقین فرمودند که رفته میرزا سلیمان و میرزا هندال و سایر اولیای دولت متفق گشته
میرزا کاوان را بدست آوردند قواجه خان بدخشان آمد و با اتفاق میرزایان متوجه قلعه عودی شده و ایجا
شیر علی و جمع از مردم میرزا کاوان مستحق شدند و جنگهای مرادانه در پیوست و چون آنان بیک از طریق
گشته شدند از آنجا که قواجه خان از مرگ بمباران کارزار میرزا هندال بود افتاده و ملا میرزا بیک
از منظوران میرزا هندال بود در جهه شهادت یافت آفرید رفته محصوران قلعه تاب نیارده و فرار کردند
و قلعه بدست اولیای دولت درآمد و درین اثنا خبر آمدن میرزا کاوان و بر محمد خان از بلخ رسید
میرزا این قرار جنگ نداده لشعاب خیال باز گشته و قواجه خان بصوب کابل روانه شد حضرت

آورده سازند

جهانبانی هرج و مرج بدخشان استماع فرموده عنان غربت بکباب بدخشان مصروف ساختند چون خود
بند مضرب خیام نصرت اعتصام شد قواجه خان آمده او را کت سعادت زمین بوس نمود و چون از کابل
قواجه خان در مراجعت به بلخ او با قاضی بود رحمت دارالطیحه کابل گفت که سامان نوده و دود بکوب کابل
پسیند و آخرت جهت خاطر او از عوز بند کوچ کرده برضی کله بهار نودال جلال فرمودند که تا آمدن قواجه خان دل
مشغول پیرو شکار داشته باشند و بعد از آنکه قواجه خان آمد اگر چه وقت که شتد آن حضرت بهمان غربت اول
و اسخ بوده بکباب بدخشان نصرت فرمودند چون شیت ایزدی باین یورش رفته بود کتیل هند و کوه دارب
سنگ راه شد و شورش عجیبی در آن کتیل برپا آمد که عبور دشوار بود بمقتضای صلاح وقت متوجه کابل
و غربت تقسیم یافت که در موسم بهار عنان توجه بصوب بدخشان منطف فرمایند کتب نشستن
حضرت شاهنشاهی و دیگر وقایع که در آن ایام روی نمود چون در کتبهای علم آگاهی که لوح محفوظ
رقم ازلی و ابدیت و جمیع عقول و قلوب و ان فریم حضور اطفال ملکیت تعلیم آموختن و در مقام حلال
عقل همیشه در میان ظاهر و باطن تعلیم عودت و کتب و کتاب علوم مکتبه بلا حق اندکار و تجارب و فهمم فراهم
در آرند و بتدریج در تریب خاص هر در مسالک مانع عقول و فکرها در هر هفتم شوال بن سال از عمر بدین خطبات
شاهنشاهی چهار سال و چهار ماه و چهار روز رسیده بود باین رسم و عادات آن آموخته در سگاه الهی و غور
دولستان زبانی را در ملک بشری را در آورده و ملازاده ملا عظام الدین ابرهیم را باین خدمت گرامی شرف
اختصاص بخشیدند اگر چه در نظر ظاهر بنیان باند زرش فرستادند اما در دیده دور بنیان مادرگاه ظاهر حضرت
بیایه والای آموزگاری بودند و از غرایب آنکه حضرت جهانبانی که از علوم آسمانی آگاه بودند و بوقایع نجوم
میر سیدند با اتفاق ستاره سوادان با یک بین و سطرلاب دانان وقت شناس ساعتی خاص برای انتفاع
آنحضرت تعیین فرمودند که در آن احوال و اعمال بهم نتواند رسید چون ساعت ختم رسید آن ثواب با آن
آگاهی در لباس بازی در آمده و در برده احتیاج مختص میزد و بان همه توجه و اهتمام بادشاهی هر چند تکامل بودی
بلی با محبت میزدند و آگاه دلان روشن ضمیر این سر بر بیع دریا قند که مقصود ازین آنست که آن خداوند
که مقصود تعلیم از دست معلوم و بی روزگار مشوب و مشوب لشکر تا هنگام ظهور این خدیو مکتبه شمس
بزرگامینان ظاهر شود که دانشوری این پادشاه و دانشوران از قسم موهبی است نه حبس مکتبی و با وجود
این معنی برضی قدس آنحضرت نفیض خرمی و علوم رسمی که از آنجا رقم زده قلم اهل فنون شده و هزاران نگاشته
از جهتی فیاض توسط تعلیم و قلم بر باطن انوار فایض گشته جلوه ظهور دارد و لهذا در باب حکمت و احسان
و صاحبان علوم ظاهر و از زمان صنایع کلی و فنی چون در مسالک حضور اقدس میر سید از شناسایی خود سرگرا

کرمیان شامل فرموده حیران می مانند الفقه چون جدا گاه پیش آن افادت سباب بخوانی زبوتران خواندن
استفاد و بهشتند اهل ظاهر بر غم کوشش آخرت مثل کوه و تغییر آن اهتمام نمودند و آن بکار را معقول ساختند
خدمت خود را بولایا بایزید مقرر ساختند و نداشتند که کار فرمایان ابله و احمق را در این راه بفرمان
بر و در این دی در محل انگار بنویسند و مورد الطباع سواد علوم ظاهری نگردد و با جمله حضرت عباس
درین ایام سعادت فرجام در دار السلطنه کابل انعام بخش مالک بوده توجه کشور کسلی بیورش بخش
با فرساید کار میرزا کاران جدول می داشتند میرزا کاران از اعانت میرزا سلیمان و حیران هند
نا امید شده بمجالات فاسد متوجه بلخ شدند که با ستعانت پیر محمد خان بدخشان بنحرف در آورد چون
بوضع امید رسید هاکم آنجا نیک پیش آمده نگاه داشت و حقیقه حال به پیر محمد خان مقدم میرزا را معتمد
دانسته مردم معتبر را با استقبال فرستاد و میرزا را با احترام تمام بخانه خود آورد و لوازم همانندای بتقدیم
و خود همراه میرزا شده بدخشان آمد میرزا بان توار داد خود مجده بدخشان رفتند و اکثر بدخشان
بتقدیم میرزا کاران در آمد پیر محمد خان جمعی را بکوک میرزا گذاشته خود مراجعت نمود و میرزا بدخشان
و طالقان آمد در رفیق کوکه و خالد سروی را با جمعی از جغتای و اوزبک بر دستاق تعیین کرد و میرزا را
و میرزا ابراهیم جمعیت کولاب بهم رسانده بر سر دستاق آمدند و از جانب قلعه ظفر و غلنگان رسیده
بار رفیق کوکه و دیگران بر در و درانه کردند و بر نوشت آسمان شرکت خورده باز خود را بجد و کمرستان کشیده
حضرت جهانبانی در دار السلطنه کابل مسرت پیرای باطن انور بودند و توار داد خاطر قدس آن بود که بصید
بدخشان منصف عالی نمایند و چون دلهای ملازمان بصفای اخلاص و حسن عقیدت نمی یافتند این
یورش در برده تقوی توقف می اند درین لاکه قواجه خان خدمات ساریته جای آورد و مورد عنایت
بی غایت شده بود از آنجا که طرفش شک برده و باده فزاد و بهمانه حوصله اش لب زینند و حساب
کار و بار و بایه حالت خود و مرتبه و الای صاحب نشناخته با از جاده اعتدال بیرون نهاد تا آنکه
بمقتضای کم خوری که لازم حال طول قاتلان بی اعتدال است سخنانی که مستان و دیوانگان نگویند از
نشانه خود بر زبان آورد و از آنجمله است که خواجه غازی را بیا یزید نیکو خویی و کفایت
اندیشی بمصوب دلی اختصار یافته بود و دست نوازش خسروانه برفیق ترتیب آورده بسته
پیش من فرستند تا گوش بزنم و منصب او بخواج قاسم توله عنایت فرمایند چون اخیال این امور از
حضرت جهانبانی که مصدر عدل و رافت بودند صورت نمی یافت از آنجا که بمخیال فاسد خود راستی و
قاهره می دانست از تیرگی بخت و برکت کمال جمعی کثیر را از راه برده بجای بدخشان روان شد و با کوس

صاحب

مصلحت حبیبیک و اسمعیل یک دولوی و علیقلی اندر ای و حیدر دوست فعل و شیخ خواج خضر
و قزلباش قزاقان تا قریب سه هزار سوار کار آمدی که از قریب وادای او بودند از راه کوتل شارب بزم
بدخشان باده ضلالت به درون گرفتند و چون این جبر لمباح علیه رسید خواستند که بهای خطه مغن
تغیس خود بوجه فرموده این بخت برکتی که از قبله اقبال سعادت روگردان شده اند تا و ب
فرمایند بلا خطه و در دو ساعت مخفی خود بدولت توقف فرموده بعضی از ملازمان بادگاه اقبال
را بتعاقب آن بیرونان او فرمودند و همچنان هر که از ملازمان بکجاست می آمد و قهر روانه می ساختند
چنانچه در وی یک خان و منعم خان و محمد قلی برلاس و عبده سلطان و دیگران را با بی یکدیگر کشیدند
و تروی بنیم روز که ساعت مسعوده را در حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال سوار شدند حضرت
شدند از یک جوانان پیش رفته در حالی قزاقان بکند اول آن خود سران گریز پای رسیده و ستبرای نمایان نمودند
و آفر با کار روز در سرجوی مادی بقراجه خان دست و گریبان شدند درین هنگام شب در میان جان این
تاریک دلا در آمد درینا ظلمت شب کجینه پیران شدند و از بلخ خود گذشتند بل را ویران کردند
و جمعی که تعاقب این فرقه بخت برکشته کرده بودند مراجعت نموده در قزاقان بشرف آستان بوسل مستعد
یاقتند و دای جهان را ی حضرت جهانبانی بران توار گرفت که موکب عالی بکابل مراجعت نماید از آنجا سامان و سر
انجام یورش و الا بر اصل نموده متوجه بدخشان شوند کونه اندیش ن خوار نموده تو علی شغالی که کابل
قواجه خان بود در پنج میله که داشتند که دران حدود با خبر بوده اخبار کابل میرسانیده باشند
خود را از کوتل هند کوکه گرفته در کشیم بگریز میشتند و حضرت جهانبانی روز دیگر مراجعت فرموده
از ترابغ را بزم دوم کو که طراوت بهار کشیدند و جمعی ازین شوخی که حقیق مواید تربت پشای
نشناخته بزم یکی بر سر برداشتند لجهای مناسب حال نهادند چنانچه قواجه و حاجت اسمعیل قزاق
مناسب مذاقی و با بوسی دوس مناسیر اقبال بگریز هندل و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستادند که
استعداده منتظر و درو موکب عالی باشند و زمان شد که حاجی محمد خان از غرین رفود خود را
بعقبه برسی رساند درین ایام که استعداد لشکر بدخشان پیش نهادت عالی بود همه بوقت بکین
سالان خود مند و بر بایان دانستند که جوهر اخلاص از ناصیه احوال ایشان می یافت مشورت
میفرمودند جمعی که نه دل شجاعت ترین و نه خود در بین داشتند برفیق قند لم در غیب میکردند تا از آنجا
سامان و سرانجام لشکر نموده متوجه دفع میرزا کاران شوند و گوی که منشور خوراک با طغرای در آن است
راستند در رفیق بدخشان دای جهانکشای پادشاهی اهتمام می نمودند روزی از محمد سلطان

برسیدند که توجه میگویند او بعضی رسایند که چیرا که مران از رفتن این حوام نکال معذور
شده است همانکه در آمدن این حدود پیشینستی نماید چنان بخاطر میرسد که اگر او کب پس
بیشتر از کوتل هند و کوه که در دفع از جانب اولیای دولت و اگر بخود ببالد نقش بطور دیگر
خواهد نشست حضرت جهانبانی فرمودند که در خامت عایت مندران اگر مآهده همکنان
شده اگر او معذورست مابدرگاه الهی نیاز منیدم و این بیت بر زبان حقیقت بیان را از نزد نظم
مبادا کس بر ور خوش معذور که معزوری کلاه از سر کند دوره و فرمودند توقف مآهده صورت
اند است و الله تعالی درین روزی از کوتل عبور خواهیم فرمود نهضت موکب جهانگشای
و جهانبانی و جنت آشیانی به بدخشان و بفتح و فیروزنی رجوع بکابل چون پیش نهاد
همت جهانگشای نهضت موکب عالی بصوب بدخشان بود و تقدیر این پورش حضرت فرین
بهرای لازم لاجرم روز دوشنبه پنجم ماهی الله و نهصد و پنجاه و پنج بساعت مختار بآن صوب
صواب با همت والا و بخت بیدار متوجه شدند و اولیک جالاک مجیم اقبال شده و بعد از دو سه روز
از انجا که رایغ زول احوال فرمودند و ناده دوازده روز بجهت مصالح ملکی درین سر منزل اقامت شد
و حاجی محمد خان با وجود آنکه اخبار بیوفایی داشته یار یافته بود و خواهران بشرف ملازمت رسید و قلم
حین سلطان که در حدود نیکش بود نیز باستانوس ختافت و بنظر التفات بر توکامیاب
شدند و در همین منزل میرزا ابراهیم برهنوی گوکب سعاد و از بدخشان الفا کرده بدولت بسطوس
معز گشت و انوار عنایات خاص بنا صبیحه روزگار دولت او تافت و از عجایبی که فرده رب بود
فتوحات بی اندازه تواند شدان بود دران ایام که نهضت عالی بصوب بدخشان فرستاده
آنحضرت در آفتابخانه ایستاده بودند ناگهانی بخاطر قدسی که از خطور نمود که اگر این مرغ سفید آن مرغی بود که
هنوز درین کارخانه می شنود بگفت مابراید او را کند زنان فتح و اقبالت بجز معذور این
نیت مرغ سعادت بال پیردانه آمد و همای و اربال زبان بگفت عذرت نشسته سعادت
بر فوق دولت انداخت آنحضرت شک کرد از فرموده در بای او حلقه نقره انداختند و از موافقی که
مقدمه الفتح را سر او را باشد و بیان اقبال روز افزون بطور بیست است که چون میرزا ابراهیم
بنواحی بجهنم رسید ترشغالی سر راه میرزا گفت ملک علی بهیزی با دم و قبیله خود با میرزا اتفاق نموده
و میرزا ابراهیم با ترشغالی خنک مردانه کرد و شب شیر خون شام کام او تمام ساخت و ملک علی
بجهنم را رحمة رحمت همراه گرفت که بملازمت حضرت جهانبانی آورد و این دولت خواه

از انجا پیرمخان اول بخت بیدار و اخلاص پایداری متوجه استان بپس حضرت شمشیر
خانهای مقدس رونمای او سر و شد آن حضرت در باغ کیمت پیش حضرت عفت قیاب
خانزاده یکم همیشه حضرت کیمت است تا فر دوس کجانی مر بودند ماهم یکم که آنکه آن حضرت
بود آن انور پرورد الهی از درون بیرون آورد رسید با باین بندگی ملازمت نموده بیع
رسالت و ادراکانت نمودند و از میان دیدار دولت افزای سعادت بخش آن حضرت
پیرمخان سایر پیران را انبساط عظیم روی داد و مآهده آنور الهی که چنین مهین آن حضرت
ظاهر بود جلالتش بصورت بصیرت همکنان شد شکر پروردگار کار ساز بخیر آوردند و انجا
رحمت یافته میرزا همدال را که در منزل لدار یکم والده مآهده خود میسود و بخشش کجا داشتند
در یافت و فرمان عطا و خلعت عنایت و انسب خاصه که میرزا نامزد شده بود رسید
و بهمان دستور در روز دیگر بخدمت میرزا رسید و میرزا ابراهیم که در خانه قاسم مختلص درون
قلعه محقق بودند متوجه شدند و در آن روز بموجب فرموده میرزا که مران البت انجا آورد
در باغ جلال الدین یکم که نزدیک باغ شهر آریست برده بودند و پیرمخان این روز یک سادریین باغ
در یافت و از عنایت و التفات پادشاه و شاهی آنچه آورده بودند رسا نیده خوش وقت
ساخت و از انجا مرخص شده چکله سیاه سنگ یادگار ناصر میرزا انجا فرود آمده بود درشت
بعفو و تقصیرت و مجوزلات و انواع نوازش پس دشمنی امیدوار گردید و بخت پیرمیرزا
و سایر بزرگان با سینی که خرد میدادند از انرا ولایق حرم بیدار باشد یکیک بر سرش نموده
امیدوار محکرم عالیله گردانیده آنچه لازم رسالت از تکلیف صفوت و صفای تعلیم حقیقت
و قاتواند بود بجای آورد و میرزا که مران پیرمخان را یکجا پیش داشت که نه در خود قوت اقبالت
میافت و نه از بی تو فیقی بصوب خدمت مر توانست قدم زد درین بندش سر در خاطر درگاه
بود تا آنکه بعد از ابراهیم بعد از یکماه و نیم رحمت داد و حضرت خانزاده یکم را التماس نموده
بقندهار روانه مساحت بظاهر آنکه بزرگساز اعسکر را که گفت من غیبت ز قندهار میباشم
و قندهار را از و گرفته بملازمت حضرت جهانبانی بسیار بند و در باطن آنکه میرزا عسکری
بفرموده میرزا کامر ابر سر مقاومت و خصوصیت ایستاده در استنحکام قلعه تمام نماید
اگر او را ضرر پیش آید و قلعه بدست او لیار دولت مفتوح شود آن عفت قیاب حقه
استغفار و استخلاص میرزا عسکری از جاده الضاف محرف داشت و عنان ارادت

ملازمت و یافت حضرت جهانبانی این جماعت را بخواطی رسیدن به حلیت استیلا بخشد
و او را فرودانند و قاسم حسین سید را اگر چه همراه اینها بودند به شاهی راه را کم کرده و میرزا
هزاره افتاد و بعد از چند روز غارت زده پالک و آبک پای رسید آن حضرت فرمودند که
هنوز در اخلاص تو نقصانی بود که راه کم کرده بچندین بلا مبتلا بجا بگذار از دو دو یک
هزاره با حیل و حشمت خود آمد و عرایض اعیان کابل نیز رسید رسیدن این جماعت
عرایض اکثر امر او اعیان که در کابل بودند با عیناط عظمی در در و در معالی سیدان و قلیا
که مترو و خاطر بودند مطمئن شده جد و جهد تمام انبر گرفته و تیران در ارکان قلعه دار افتاد
نات انکس که محافطت نغرید ساکنان قلعه روز بروز احوال میرزا عسکر را نوشت تیران
و او را قلعه می پراشتند کار بر قلعه نشینان دشوار شده در کیم و او را خودم را نه باشد و در قلعه
کشانی که محکم بنید و دست است تمام باز دارند که اهل قلعه متناک آمده اند عاقبت کار بجای
رسید که اعیان لشکر میرزا عسکر رگبار گران از قلعه خود را بیرون انداختند و تو حیل
و پیاده از بالا افتادند اول حضرت خواجہ خانزاد یک بمور جلی که مخیم امتثال بود از قلعه خود را
انداخت و گریبان عجز بدست انکس گرفته در بار مقدس حضرت جهانبانی افتاد
و بعد از آن موبد یک سیم از قلعه بایان آمد و تیران زمین بس پراشتند و در قلعه
اسمعیل یکی از امیرای حضرت کیتی شتانی فرود آمد و کانی در دلاور و کنگاش
بود رسید و ابو الحسین برادرزاده قراچه خان و منصور یک بر نور یک همراه او آمدند
و بسی حضرت خان هزاره از قلعه خود را انداخت و دوسه هزاره او را بر تیران بجا نکرده که
روان شدند که چون کار قلعه را انتظام افتاد بود میرزا عسکر تیران می بودند در قلعه
داشتند و روز آمدن بدرگاه کتیرا به بایران خواست که خود را بر او به عاقبت نشاند
و ازین محله بر بخار بود روز کاری بسیار در صبح آن در آورد در ظرف قرین خبر رسید که
خان هزاره از قلعه آمده راه کریم اختیار کرده جمعی تیران شتانی شده و او مقداری راه فتره
در پس سنگی نهان شده بود بعضی رتقات نقل میکنند که حضرت خان هزاره میگفتند که حضرت
چند مرتبه در که بجهت گرفتن بن بقیین بودند از نزدیک میرزا عسکر شدند و یک تیران خیا
کرده و امین را اسیر گرفت از تیران دم بخورد و دم چون شتانی آمدن از زیر سنگی آمد
بسیار خود را شتانی نمود و دولت را افزون حضرت جهانبانی خاطر نشان ظاهر

سیان شد و بر تختنار روشن گشت که از اقبال حضرت جهانبانی و اتمام فردوس
اخلاص خاص و نگاه داشت قلعه محکمیت میرزا عسکر از خواست غفلت و سید
اسیر و مضطرب پای فتنه جاک ماندن اول الله تسبیح و که فتنه بار را اولیا
دولت می سیارم مرا راه بد مید که کابل و هم حضرت جهانبانی آن حاضر شدند
و حیل عام و صورت نسبت ضرورت کمد علیا خانزاده یکم را بحضور کتیرا
فرستاد تا استغفای کنایان جرایم نمود و بوسیله استدعایان خلعه دو دین
عصمت رقم عفو بر جریده جرایم او گشت بدین تاریخ روز بخشنده است و خم و جاری
سال مسطور میرزا عسکر در ملازمت آن عفت قیاب از آن نضر و زندگمت از قلعه
بیرون آمد حضرت جهانبانی در دیوانخانه علیراجه من ارصفوف غوث بودند و امر حقیقی
و قلیا شید صف زده بقدر مدراج مراتب سمیت قیام داشتند بر انجا بموجب حکم
میرزا عسکر را شمشیر در گردن انداخته ملازمت آورد حضرت جهانبانی با وجود حضور
جانی که از میرزا معاینه شده بود قطع نظر از مصالح ملک و قواعد سلطنت بخش عطف
و از فرط مرام فطری قبول شفاعت آن عفت قیاب از امر اسم آداب و حکام اخلاق
شمرده قلم عقود رقم صبح صحنه اعلا او کشیده محفوف سرفات التفات مشغوف جلای
عنایات گساختند و برین مقام اقبال سجده شکر الطاف از درج آورده حکم فرمودند که
شمس از گردن میرزا دور کردند و بعد از مشاهد تقدیم ادب بندگی امر ششقی اصداف یافت
بعد از آن محمد جلایان شایسته و معتمد شاه سیستان و تولک خان قوچی تاسی بر سر
شمس و ترکش کردن کرده بکوشش آوردند ازین مردم معتمد شاه سیستان از نو
زولانه در پای تخت دارند از آخر روز تسفیده دم سحر که هنگام فیض در دو عالم
بالاست صحبت الکشای شتند و سر کد شتیه های عبرت افزایان فرمودند و قلیا
و سایر کوبندها و سازندها بنغمه ساز بر گزید از خاطر جهان آرامی بودند و در انظار این صحبت
نوشته میرزا عسکر که در عین توجه آن حضرت بر او چو احوال احتیاط عالم غیبت
با حشام و بلو جان فرستاده بود و بجنب احضار نموده است تا دکان بساط غایت
اشارت عالی میرزا و انداز گانی بر میرزا تلخ شد و عیش منفص گشت آخر بمقتضای وقت

و آخر پیمان محمود القول و الفعل بنماید قصه میرزا کامران از انعام عقل و صحت
آموز و وفات آن چنین پیرمان سعادت اقر عطا بغلط روی سپرد و انصاف
موکب حضرت جهانبانی خجسته شایسته بنیاد کمال است آن ملک
چون خاطر قدسی از تراز مهمات قتل و قتل فرار شد بنیاد کمال است
گشت لا جرم ازین عویمت ارباب حضرت فردوس مکانی نهضت نموده بلا تراز
مقام حسن ابدال در کنبه سفید زول ابدال فرمودند و بوسیله برقیقت
فتح این پورشش بر پیشگاه ضمیمه هم پذیرفت و با دولت جوانان دورین
و جان بسیار از خلاص منشی تمواره مطهره نموده مرشد قریب باشد اکثر از
استاد مدت سفر و کیم شد به بر حاستر حضرت رفتند و بعضی حضرت را
جدامی شدند و باغ خان جمعه دیگر که ملازم آن فرزند شاه بودند و اقلت صلا
دست تعد و نظا و لیس و عا و حشام میکشاندند و با این با ستوده عمل نموده و در کار
خود خیال میکردند و ضعیف شهر داد و گمان فریاد زنانه بدکاره معی میسند
و حضرت جهانبانی درین معامله تردد و بودند که اگر تیشه سنگاران نمودند و ظاهر
شاه هر آرزو میشد و اگر قانون داد عمل شود و اگر آن دست از دست باز میدادند
و انبغنی موجب خطا میگرد و لب کن چون وقت دیگر موقوف میشدند و چون
پورشش کمال مصیبت شد بجهت کاست بعضی از پیر و کبان سر اوق عصمت و نگاه و شب
اشباه و شباهت و در منازلی چند از بداع خان خواستند و زبان صدق و توحید
فرمودند که ما سخن خود گفتند بار شما مقرر داشتیم اما از جانی که مردم خود را گناه
و خاطر از جانب ایشان جمع ساخته بای غیبت در یک کاب نزد آوریم اگر بر زمینیت
از ما معاصی فیه ما و امتناع نمود و طبعه اهل دانش مثال حکمت که می فرمودند
که اصل کار و دیار است که در دام غلطی که در مدارنت بودند بعضی از پیران
که کار عظیم در پیش داریم اگر گرفتار نیستیم تا بهر شغلی که بود او را بریم و از غما
باشیم و آن حضرت نظر جوهری را بر شاه فرموده و خواستند که خاطر مردم را
غبار آلود نشود و لاجرم حرکات نهاده ایشان را بشکست و است که این اقبال میگرد
نیزند و درین اندیشه بودند که بصوب بهر حشام نهضت فرموده و میرزا اسد الله

همراه ساخته بنیاد کمال توجه فرمایند و چون عمده در مساعرت تسخیر کابل شوق دیدار
سعادت افرا حضرت شاهنشاهی در یافت جمال کمال آن نور حدقه خلافت بود که
بحسب رموز آسمانی جمیع قوای غیبی از برکات وجود سعادت بر توان حضرت
میدانستند زمان زمان اتمام در انصاف این نیت استیغای این امنیت
میر رسید درین اثنا پیر شاه ناظر ریاض رحمت دار و فیاض مغفرت شد مقرران
عزت و مخصوصان قرب مذلت بموقف عرض رسانند که ایام رستنا نزد گشت
اهل و عیال و اسباب بر تال برین قوه است تمامه بودن محال کونه نمائید پیش جلالت
نموده قتل و کشتن و کشتن مناسبت دولت نیست خصوصاً چنین جمع خود که
در تخریب مسانی ولایت و هدم ارکان رفاهیت کمال قتل دل دارند و با آنکه نموده
بودند که نطق بندگی بر میان جان بسته همیشه ملازم موکب عالم باشند اطراف دیده از آن شاه
باوه عقلت در بقول احکام سرگردانند بلکه از عدل و انصاف ظاهر و باطن خود را بجا گفت
موافق ساخته تقاب بی از در می پیش رو فرشته اند لایق دولت است که دست
ایشان را از دامن عجز و مساکن شهر که اولین عطیه از دیست کوتاه سازند و حاشا که درین
ایده صواب انما غبار رخ طر شاه رسد و چون اینجا کابل مسافت بسیار است و حشام
هزاره و قبایل افغان که از مور و بلخ بیشتر و خوشنک این اهل باشند اند خصوصاً
کامران سخن در میان دارند دست آوردن امن که خاطر را از هر وجهی مجموع کرد انداختن
کار است و بالفعل بهتر ازین محلی که باین کار را باید غیر از قتل و کشتن نیست
عقل و عرف عدل و انصاف را باید فرمود که قتل و کشتن را بجا نهد و اگر نگردد و بجا
و استیلا و استیلا فرموده محبت نامه موافق با جوار روزگار و اقتضای صلاح وقت
شتمل بر وفور صداقت و انصاف وفاق بشاه باید نوشت و چون شاه و الا که معدن
دانش و انصافند این عمل را از مستحبات خواهد شد و باعث درین باب همه پشتر حاج محمد
خان بابا قشقه بود حضرت جهانبانی فرمودند که همه مسلم اما محاصره کردن و تیغ
انداختن و مطلقاً یک طرف گشتن از سماحت خالی نیست اگر چه ایشان را از مسیح
عدل و زنده اند اما این بی اعتدال را بینه گاه در گاه بخور نمیکند چه درین صورت
مردم بد اخوان ضایع خواهند شد ظهور انبغنی در نظر اولی اهل روزگار بد نامند

همان بهتر که بوسید عقل و در اندیش تدبیر باید اندیشید که بی خشک و جدل قلعه دست آید یا بر کشتن
پیش بدو غنا فرستادند که بستن کابل میروم میزاعگر را در قندهار مقید نگا دارند
تا خاطر از وجع باشد شمار الیه کار خود دانسته قبول این معنی کرد و مقرر شد که دلاوران
کار دیده و بهادران معرکه نموده بحد و قندهار رفته در کین باشند تا که آن وقت یافته
بیاوردی همت و دستار صلابت قلعه در آیند سرانجام و جمعی دیگر بطرف دروازه
کندهار مقرر شدند که بالغ میز او حاجی محمد و جمیع جانب دروازه ماشور معین گشتند و
یک جمعی بحد و دروازه نواحی یافتند و این شیران بیشتر شجاعت شایسته
شافت با طراف قندهار کین کردند و وقت انکشاف صبح صادق حاجی محمد خود
بیشتر دروازه ماشور رسانید اتفاقاً شتری چند علف درون قلعه می رفتند خود را در
شتران در آورد و شیر مردانه ناگهانی خود در دروازه داخل ساخت و در بان آگاه شدند
در مقام منع و دفع درآمد و جواب داد که بوجب فرموده بدو غنا میزاعگر را آورد
ایم که درون قلعه گاه داریم این صرف فایده نکند و در مقام بستن در سید حاجی محمد و
در بان را بشمشیر قلم کرد و چندی دیگر از عقب رسیدند و جمع از قتل بان که در آن نزدیکی
بودند بچنگل می آمدند و بقتل می رسیدند و سرانجام از دروازه کتک می خورد و درون
انداخت و قلعه تصرف لیکن دولت قاهره و قتل بان فرار نموده بارک متحصن شدند
و بنمروز حضرت همانانی خود را از دروازه کتک کان بدولت اقبال درآمد و هیچ
صعود فرمودند و آن شهر سعادت آیین بجز در و در علم مبطلمن امان و مورد عدل و احسان
شد و این نزول حمت صعود سعادت از نهاد خود و کلا خردش و نوید مبارک
بادی آمد و بدو غنا بوسید حیدر سلطان آمده سجده حیات و عذر تقصیر بجا آورد
و آن حضرت او را محفوف مکارم خسروانه فرموده رخصت دادند و شهر را به برادران
عنایت فرمودند و مکتوب بنشاه نوشتند که چون بدو غنا خلافت علی شاهی
نموده از خدمت متقاعد بودند و بار از او گرفته برادران سپردیم و تعلق گاه
دارد درین اثنا میزاعگر قدر جان بخشی و عطف و توفیق بادشاهت تاخته فرار نمود و بعد
از چند روز افغانی آمده خبر کرد که میز را در خانه نیست کسی تعیین شود که در اطراف
که من نماند گرفته آورد حضرت همانانی شام میز او خواجہ عمر بنظر اربعین فرمودند و

اورا در خانه بماند افغان از زیر یکس بر آورده بدو گاه معالی آوردند و آن حضرت بخت
عظوفت و رفت از قزوین و سس مکانی که در باب کافه برایا بخصوص برادران فرمود بودند
بنظر عنایت مشمول داشتند از جرایم و زلات و تبارکی در کتک زدند و او را بهیم
کو کلتاش که از معتد از صاحب و سپردند و ولایت قندهار را بر او لیکن دولت
تقسیم فرمودند و ولایت پتری بالغ میز را مقرر شد و بر کتاب نمود و او را عطف و
محمد اختصاص یافت و زمین و او را بهیم علی ملک و قلات لشیر افغان سال بحد
کرمت فرمودند و همچنین جمیع ملایک و افراد خور حال جایگزین کردند و خواجہ عبد الله محمد را که
در شکر از مردم میزاعگر و دیگران طمع کرده بود و بهیم محمد علی کتک زدند و چون ظاهر
اندکس از انتظام مهم قندهار فرار یافت و از مادر صوابید پادشاهی نقد و نقد
تدبیر آمد و سعادت اقبال در ساعت مسعود و هودج عزت حضرت مریم مکان
در قندهار که داشته غنیمت شجره کابل پیش نهاد همت و الا فرمودند و از قیوضات متعلق
و نعم غیر متروک آنکه قافله نزر که از هندوستان آمده بود سوداگران سودا و دکانها کرد
اسبان و افراد ترکمانان خویده بودند چون انوار اقبال از وحیات حال مصیبت
کلا نترسید قافله آمده التماس نمودند که اگر اسبان را ملازمه موکب عالم بکند و بهادران
بعد از فتح هندوستان فرمانید باشند و دادیم و سرمایه سعادت خود میدادیم و بی
دولت ما که با نیت درآمد خود را از قهر دولتخواهان درگاه عاکر معذ و دسازم خط
جهانبانی ایمن را از مویات آسمانی موی غنیمت تصور کردند و التماس ایشان تادیه
قبول موصول داشتند حکم فرمودند که بقیمت دلخواه فروشد و کانه تمکات اشیاء
نوشته بدیشان سپارند و خود بدولت اقبال برشته کوه که نزدیکی است
ابدالست برآمدند و بالغ میز او برادران و شیه افغان و حیدر محمد اخته یکی فرمودند که
اول بجهت استیصال خاصه شریفه ساجد کنند و بعد از آن برای امر او بر ملازمه
انتخاب نمایند و در ظاهر او را و سپاس مرقه و معجزه داده بیک هزاره چو میخواست
بخدمت نارو جانی اسرا فرار کرد و بجانب قلعه تشر که چشم او انجا بود و شیه بر کرده بود
و چون موکب عالم در آن حواله رسید کلا نترس از حشام است و کوه قندهار جان کش
آوردند و مصدر خدمات بپسندیده گشتند و چون حوالی التماس و لکشا داشت چند روز

جهت ترمیم خاطر و طریب دماغ قاضی فرمودند و حضرت محمد علی خان زاده بیکر ازین
درین مقام بیماری پیش آمد و بامتداد کشید و بر حمت جاوید بپوشیدند و حضرت
قواعد عبادی بجای آورده تمسک بحبل المتین صبر که شال عالم منشأ کارگاه و نشانی
والادانشا خیرت سرشت است نموده جهت ترویج روح آن کبریه حیات و مرآت چنانچه
لائق جانوا ده سلطنت تواند بود بقیه دیم رسانیدند و از انجا برینمونی امت ان بلند
و طالع بیدار کوچ بکوچ متوجه دارالسلطنت کابل شدند و میرزا هندیال نزدیک قندهار
بآیین عبودیت و حسن عقیدت سعادت بساط بوس در یافت و آن حضرت
بمقتضای مرام حبیبی سوار سهای بیکران اختصاص بخشیدند و از آمدن او بوقت
خوشوقت شدند و مقدمه آمدن بسیار از مردم شد و مردم اعیان جوق جوق بر کابل
شناختند و بواسطه اختلاف و تشایع بود درین راه بیمار و و باد را در و طوفان
و بسیاری مسافر شهرت نامی عدم شدند و حیدر سلطان ازین جمله بود چون محاکفت
هوا داشتند و داشت مردم کم همراه میرزا هندیال بعرض اشرف رسانیدند که مناسبت
آنست که درین مستقام حجت نموده بقندهار توقف فرمایند و اوایل بهار سامان
سراجام لشکر نموده بستیج کابل عنان غایت معطوف دارند حضرت در مواجبه
فرمودند و چون مجلس باخو رسید باز بوسید بر سر که گفته فرستادند که با خود
آنکه از آمدن شما جدا شدن یا و کارنا صبر میرزا خیر و انودیم توکل بر الطاف الهی بودیم
کامل توجه داشتیم اکنون که قضیه چنین باشد توقف اسباب است اگر چه محبت و ریح
کشی مردم خود این معنی بخاطر آورده آید زمین و او روان حد و در ایستادارانی
داشتیم این است که در انجا با سایش گذرانید و چون عقده کابل مفتوح شود بکابل
خواهید پیوست میرزا ازین پیغام بغایت مجمل شده عذر تقصیر است نموده آن حضرت
بغیر در دست و امید و اثنی قدم در راه پخته داده دل در گشایش کار بستند و از انجا
راه جمیل بیکر در بابوس بیکر که میرزا کامران او را تالق آق سلطان و اما خود کرده
در قزوین گذاشته بود آمد باستان بوس سربلند و استغفار جرایم بابوس
نمود و بدراج قبول اتصال یافت چون موکب عالم در یورت شیخ علی قاری نواحی
نعمان و ارفندی واقع شده نزول جلال یافت میرزا کامران از استماع توجیه رایا

145
جهانکش را اسیر نموده قاضی بر لکس با جمعی بیشتر روانه ساخت قاضی مخدوم تری که
بر آتش میز را بود فرمود که تو بخانه چلکس دور که نزدیک خانه بابوس بیکر بوده
تعبه نماید و عمال مردم که در بیرون قلعه کابل بودند همه را ایتمام نموده اندرون قلعه بردند
از استحکام مهاباتی بغیر و غفلت از کابل بر آمده در نزدیک یورت بابوس بیکر
در ترتیب فواج و تقسیم صوف ایتمام نمود و در موضع تگنه قاضی بر لکس با جمعی بیشتر
و تبریدی شایسته نمودند و بنیاد طهر که طلایه دولت قاهره بود قاضی بر لکس با جمعی بیشتر
نیاورده و بیکر زحف و چون همان انجواخ فاصله اندک مانده میرزا هندیال بموجب لکس
بمنصب هر اولم اختصاص یافت موکب اتصال ارشاد کی خواجه پشته گذشته در نواحی از قندهار
نزول نموده بود پس که بابوس جمعی با جمعیت خود و شاه پرور چاکه گردید و نکشید
و بغیر ما و متعلق بود آمده آداب بین بوس بجای آورده و متعال عنایات بیکر شدند
و متعاقب آن مصاحب بیکر خواجه کلان بیکر بسیار از مردم آمده دولت ملک
در یافت و بالتفات خسروانه سرافراز گشت درین اثنا بابوس بعرض اشرف رسانید
که وقت توقف نیست بدولت سوار باید شد که مردم همه مرانید حضرت جهانبانی بر
مادای دولت سوار شدند و درین میان عبد قاضی سفرچی بهادر سپهران حیدر سلطان
که در تقریب بودند را آورده مشمول مرام ساختند و بعد از زمانی قراجه خان آمده
سعادت زمین بوس در یافت میرزا کامران در ضعیف اوضاع صورت اقبال
پادشاهی نقش او بار خود مطالعه نمود و خواجه فایده محو خواجه عبدالحق را بجمعه استغفار
خود بکلامت اقدس فرستاد و بعضی ملت بوسید خواجه معروض داشتیم
بفاصله میان اقواج قاهره پادشاهی لشکر میرزا نمانده بود که خواجه آمده ملک
نمودند و آن حضرت ملت او را باراک ملازمت موقوف داشتند و مواجبه دیگر
عنایات از او از آن کرد و ایندند خواجه را با احترام رحمت دادند و خود را از وی
مروت مردم توقف فرمودند و چون میرزا را عرض فرستاد خواجه را تعطیل
و تراخ در مبارزت سپاه پادشاهی فرصت یافت خود بود انتظار سپاهی نیست
نمید شد بیکر ملت کرده خود را بکنار تواند کشید چون حاجی طبعی شب چهارم از انجا
ساخت از تبرکی راضی خلعت خاطر در یافت سعادت ملازمت را بخود فرار داده و عت

بسرعت تمام خود را بار کابل رسانید و نیز از ابراهیم و دلد خود را با جمعی از اهل خرم که گفته
از راه بینی حصار وانه غنیمت رویش شده و چون فرامودند و بک مع علیه حضرت
جهانبانی با پیوسن با جمعی از معتمدان کابل فرستادند و در آنجا بوده نگذاشتند که بیجا
در عیت اسبی سوار شده و راست مال عنایت پادشاه را رسانید و نیز از اهل خرم
تغین فرمودند که میرزا را انقابت نمایند و خود به سمت حضرت و کمالی امتثال متوجه
شهر کابل شدند و در ساعت معهود کوشش نان دولت که در کمال امتثال بلند آوازه
کردند و گویند که در آنحضرت که کعبه حشمت را بهر ملک رسانند و در شب سیزدهم از راه چاک
موافق شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان قصد و پنجاه و دو تپا به آسمانی فتح کابل
که مقدسه فتوحات فی ایند از روز و در باب اوقات شادمانی و کامکار و اظهار خلافتی شده
شد و ساعت انشعاب گذشته بود که آن حضرت ساحت کابل را بمقدم دولت بر تو
سر بلند ساختند و بدین شرح این فتح کابل گرفت یافته بود و دیگر این مصراع می خواند
گرفت ملک کابل از وی خضر بمیان اشارات قدسی سمات حضرت شاهنشاهی ایوب
مست و شادمانی گشاده گشت و اساس دولت تبارکی نهاده آمد حضرت جهانبانی
همیت میرزا کادران و فتح کابل را در نظر نهاده منتظر قدم برکات التمام حضرت
شاهنشاهی بودند تا آنکه در زمان مسعود وقت محمود آن چاکر را در راه گمان
بخشاید و عنصر و دو سال و دو ماه هشت روز بوده اند دریافت ملازمت حضرت
جهانبانی آوردند و بخدمت پدیدار فیض بخش مهرت افراز نور بر روزی ایوب
صوری معنوی یافتند و سجده شکر سلالت آن نوبت اقبال آورد
یافت فروغ آن حبس باغ و در مان طمانت بجای آورد و در ازای این بخشیده
و خدا را این فرخنده گرامت ابواب حیرات میراث بر روزگار خواص و عوام رساند
صبح آن روز جهانبانی از حضرت جهانبانی بر سر اقبال و کامرانی ممکن گشته
از تمام ارکان دولت و اعیان مملکت که کافه سپاه و چشم و عامه عید و دم
کور نشنیده و طوایف خلایق بشرف میین بوسن کامیاب سعادت شدند
و دست تمنا بر یوزه و عابد داشته و دوام دولت خلافت و رفعت لاهی
سلطنت از عین کبریا در خواستند و آن حضرت ابواب علو احسان بر روی جهان

کشوده تمام رشت با لاهی رکایش پذیر بوده در رضا خاق کوشیدند و از وقتیکه
در آن نزدیکی ساخت شد رحلت یونس علی و مویید یک بود که از اعیان سلطنت
و صدر نشینان بارگاه عزت بودند و در همین ایام بمسما مع ایام بمسما علیه
رسید که خواجه معظم با اتفاق مقدم یک میخواست که فرار نماید و خود را میرزا کابل
رساند اینمغیر بر خاطر اشرف کران آمد مقدم یک را بجانب کشمیر خراج فرمودند
و خواجه معظم را التفات و اعتبار انداختند از ایشان چنین دولت پدیدار گشت
سور حضرت شاهنشاهی و این امتثال بطهور خارق عادت از نوبت
بوستان دولت بزرگان کا بخش و ضیو آن سعادت منشن امور به
اهمیت آنست که تقریب انگیخته هنگام بخشش کرم سازند و بر دشمنی از چشم آلودگان
عضده مکان محفوظ مانند عبادات گزیده را که سر آمد از دلها بدست آورد و در نهایت
ماندست لباس رسم و عادت تقدیم رسانند چنانچه در سن لاکه نیم قبل تبارکی
وزیر کاتل اقبال مقصود از سر گفت و مرسم خسته آن نوازه حقیقه امتثال و نوازه
نصف الخیل مجب و جلال اسب خسته در آسایش غشایش عالمیان افزودند و این
جهانبانی افزود که روح نبائی و از انشرا و عنده لیب شوق در پرواز لطف
به بنفشه سر بر آورد از لب جمعی از زیست از ریاضت عزیز کوی نیم صبح از مشک بوی
به هزاران ناله داشت کوی به بار تر باغ که بغایت دلکش و دلگشا است نزول
دولت فرمودند و بجهت فرید کرد و در دلها که در معزش شکر گذاری حضرت مولی است
ابواب عیش و عشرت گشودند و آیین گشایش یکاوسی میکشید ادنی نازه ساخته انشراح
شد که حضرات بیکان متفاوت طبقات و تناسبات این باغ فرار آیین شده
و امر او اعیان شهر چهار باغ را زینت افراید جمیع امر را که شوق بسته در لوازم این کار
اهتمام نمودند و کلا تران شهر و بزرگان همه را خور حالت قدرت مساع جمیل
بتقدیم رسانید و ابواب صنایع و طوایف محترقه در آرایش دهان در مزارعیت
سباله معمول داشتند و در اندک فرصتی انجمن این بندر شد که وصف آن از
اندازه پیر و نباشد حضرت جهانبانی هر روز تشریف آورده بنرم آرای شادمانی میشدند
و فرآور حالت و رتبت هر یکی را بتفصیلات کرامی شرف امتیاز بخشیدند و بیشتر از

این جشن عاقل قراجه خان مصاحب بیک و بعضی دیگر متحصنان درگاه که آورده بودند
اقبال حضرت مریم مکانی بقدر حاجت یافته بودند کامیاب دولت شده بوقت
وقدوم برکات اقرار حضرت محمد علی موجب سبب نشاکشت و حضرت جهانانی
نخاطر رسید که عیار دانش حضرت شاهنشاهی را که در صحن با هزاران لعل
فراخ از ناصیه حوال متدار بود بر خرد بزرگ عالمی سازند در سواد عفت حسن خردانه
ترتیب کردند و جمیع حضرات محذرات استار عفت مطهرات مکمل محضت درگاه
حرم شرف ملازمت مشرف گشتند با شرف آموز حضار حضرت شاهنشاهی را در پیش
عزت گرفته بر سبب سعادت آوردند و بحکم مع حضرت مریم مکانی در سبب سبب
مقدسات در آمدن بی شخص تعیین حضور قدس حضرت شاهنشاهی و اسارت شایسته
محسن بادشاهی این رفت که آنور حدیقه سلطنت والده ماجده خود را در میان چندین
کرده عفافیت بشناسند آنحضرت نورالهی در محبت سحر و خطابی کلیف الهی
و استباید رفت ابر و شناخت دانی دریافته در کف والده مقدس و خوب و در آغوش
صدر شین سر عفاف جا گرفتند از مشاهده این امر شکر که حیرت فرار عقول و فهم
ظاهر پنهان تنگنای عادت بود غریب از حاضر الباقی بر آمده شناسا قدرین بزرگ ازل
برورد و اعجوبه کارگاه تقدیم گشتند و معلوم ممکنان شد که این دریافت از اعمال
حواس جمعی گمانی نیست که در صحن حسن کبر عمر تقوا کند بلکه محض تفحص نفس روحانی تعلیم
ربانی است که بسید این نوابه چه اقبال از حکم نور مقدس مشرف ظهورت یافته است
آری بوند ار را حجاب بر مانع نمی شد و در قرب معشور را بعد صورت حاصل نمیکرد و چون
تامل کنند بعد از چه کجایشش در زیر بغل کابین عمر کمال قرب بمیداد حاصلست و انوار
افاضه وجود و تکمیل صورت عنصر و تفصیل مشاعر ادراک در چه صورت پذیرفته
مناسبت بعالم محدود و تقدس خلقت جمل کثرت عقلیت یاد در پیرامون آن اه
غیت جلوه نماید و در پهن عالم سراسر محقق نیست که این صاحب فطر عالم اگر چه در
نشاه عنصر و مواد سیولانی مولود دماست اما از فطرت و اصل پیدایی باو انقباض
از ماثرتولید او کویند و او در سبب مکمل باطن ابوالاباست و بر حضرت جهانانی
که پرده رموز آسمانی بودند مویدا بود که جسم بپرسی جهان هستی این نوع حال بهر نشان

و خود بر می یافت مقادیر مرتب جهانانی اولاد حجت بر کند کیهانی و در کانی
ظهور آورده است و بیک در لباس رسم ختنه سورا داشت که گذاری نعمت بخش صورت
و معنی تقدیر سعادتن گرفتند و هر روز بروشتی تازه و آیینی شایسته خشنی آرا
سپاس جهان آرای جهان آفرین بجای می آوردند و از اطراف و جنب بزرگان دولت
رسیده از مواهب عام بادشاه کامیاب سعادت می شدند و از انجمله یادگار
میرزا شرف مبین بوس دریافت و محفل از حال او است که در سبب در طلوع راکت
اقبال مجدد وقت بهار از میرزا کامران جلالت و جلاله کاشته آید بدو خشان
رفت و از انجا کاری ساخته متوجه ملازمت حضرت جهانانی شد و قلمی که
عکاز رفتند بهر متوجه نسخ کابل و در میرزا بعد از احتمال شد بدو روز کار بقدر رسید
بیرافان در آداب محمد ادر بن بدل جمد نمود و از آن جانب موجب حکم عکودان ایام نشانی
اقربا بستلام عتبه قدس حضرت جهانانی کامیاب شد و در آن حسن خرد و
نمود و سعادت بساط طوس حضرت شاهنشاهی نشاط تازه گرفته با نطاعت
دولت پذیر گشت و درین آیین غنیمت آیین که همگام آرا نشین عیش و عشرت و
پیرایش خدیقه دولت یافت ال بود و در ساعت که کوکب نظرات سعد بر جهانانی
میکردند محفل برای کائنات الهی عینی ختنه سورا حضرت شاهنشاهی بهر آن نشانی
و شاه دمانی بطور یونس است با کامرانی عالمیان آمده شد و الواسعادت و اقبال بر
روزگار کشاده گشت خرد و بزرگ ممالک مواهب خسروا بر بهر دست شدند و جمیع
و شریف انخاف از مکارم بادشاه خوشدل و خوش وقت گشتند و کلمات روزگار یافت
انجامید و تفرقه عالم جمعیت خواطر بدل شد اما اساجقه نظر انشرف گذرانیدند
و با سخاوت کرامی سرفراز گشتند و در عین این بند آنحضرت بحمد شیط خواجه
و التیام قلوب که کن عظم ملک ستانی و فرمانروایی است متوجه خواجه ریک وان شدند
و شاهانها فرمودند و حکم مطاع صدور یافت که امر ایای یکدیگر گشت که نزد خود
بدولت و اقبال میرزا نظر همسران را در روز جدا میفرمود و آن حضرت تمام قلمی دیگر
گشتی گرفتند و میرزا بهندال یادگار ناصر میرزا هم لوارم گشت و بجا آوردند و بعد از آن
بسیار رغوان را بر خواجه بسیار اعطاء توجه معطوف شده و در خوشدلی گردانند و بدولت

راجعت فرموده در نشا طافرازی و عثرت پیرای چش غا استغال فرمودند و ملازمان
رفت پیوند فراخو اخلاص خدمت بجایکه نامناسب حال هر یک و انعامها را لایق کلام
و طعنه های موافق هر فریق شرف امتیاز بخشیدند از آن جمله غوثی و آنحد و دودلچ میزرا
چندالت و زمین و داو و شیر و آنحد و دنانغ میزرا غایت فرمودند و جمیع منتسبان ایشان
عبودیت را فرخو حالت بهست و بموجب مواهب کامیاب فرموده سر بر آری
ملک صورت و معشر شدند و طوائف انام در سایه فاضله رفت مرفه الحال شدند و پیشرو
اطمینان گشتند و از جمله قضایا که در آیین پسند هر چه گشت آید ان پیمان
والا قدر شایسته بمبارکبادی فتح و آوردن تحف هدایای لایق و سر کرده آنها و له
سک بود آنحضرت و اربعه اطف خسر وانی نوارش فرمودند و دیگر رسیدن شاه قاسم
بود درگاه علی از جانب میزرا سلیمان برسم سال و غرضه داشت پیشکش میزرا آنجه را آید
خود معروض داشته بود بفر قبول مقرون است و حکم قضا جلیان بر آمدن او صادر گشت
بطریق یک جهت اخلاص خود را در توجبه سعاد ملازمت متحصر دانند و از جمله قایم کنه
بافضال ایام آیین بند و وقوع یافت آمدن میر سید علی بود که در ولایت افغان بلوچ
زمین داری و تحقیقت در رتبه ممتاز و نزدیک موضع دوکی که از توابع و اعمال هند است
قامت داشت بقدم صدق و فرق اخلاص سعادت استانبوس و یافت و مشمول عفو
خسروانند و دوکی با و کرمست فرمودند و در همان نزدیک او یک بلوچ که از اعیان طوائف
خود بوده بارادران آمد زمین پس نمود آن حضرت او را نیز مورد الطاف ساخته و کتبت
شال و مستنک غایت فرمودند و این وادار را که و استا برود در رخصت نمودند که فرج و شست
بر طبعیت این روستا پروردان مستول شود و آب و هوای طول مکث بحال امینان کور نیاید
و از جمله سواخی که در قربان ایام واقع شد آن بود که یادگار ناصر میزرا از ترکیخت و نادرستی
در روز عتبات سابق و لاحق و در پیچیده همه ابر طاق نسبان نهاد و از دور مکاره بر جاده و بول
و عناد استا و برگشت سید خجانه که عمده آنها مظفر گو که میزرا عسکر بود گوش و نهشته
پیوسته جیالات فاشه بخود راه میداد چون تمیغ منوثر بسیم اعلی رسید خبر آن
صادق بسجل ثبوت پیوست علم انحصار عبد الجبار شیخ که از یکپهلای معتبر و از کزبت درین
کنکاش که مورد مفاسد بود و حریمیت و شاکرت داشت نیز آمده حقیقت معامله را از

تحقیق و تفصیل معروض داشت خاطر قدسی شتر حضرت جهانبانی جنت آشیانی بر
مظفر گو که اگر گرفته بیاسار نمایند و یادگار ناصر میزرا را طلبیده بزبان قراجه خان سخنان
عتاب آمیز گفته فرستادند محض آنکه مار کمان آن بود که مار درین مرتبه بتبارکی عظام
جرائم تو گذشت به اطف بکران احتصاص بخشیده ایم عثرت گفته تقصیرات ناصحی حال
تلا فرنگی کفران نعمت را هم صدی اندازه می شد میزرا سر حالت پیش انداخته کاهی کتبت
کاهی با بخار و تجاehl عارف می کنند زیند آن حضرت بعد از مخاطبات حسابی و معاتبات
یادشاه ابرهیم ایشان آقا و جمعی را فرمودند که اورا مقید ساخته بر بالاکرار ک کابل
نزدیک بجای که میزرا عسکر در قید بود نگاه داشتند و از جمله قایم کنه در آن ایام
حادث شد فوت جعفر سلطان است که جوانی بود از سلاطین مغول و در حسن صورت
و سیرت بکانه روزگار و بنظر خاص حضرت جهانبانی ملحوظ و بحسن التماس منظور
بدور و دشت زرا و این جهان را بر خاطر اقدس بغایت کران آید اما نظر بر قریب مانع
بقار احاصه ذات واجب و فکار لازم ذوات ممکنه گردانیده است بمشورت عقل
اندیش خود و با همین صلاوت سلیمان فانی فرمودند میرزای در تاریخ او گفت نظر
سلطان جعفر بود که کلش جوانی مانا که اجلس سوی جهان بود و در موسم کل غم سفر کرد و درین مانا
و طهارت عیش عتیقه صفت خرقه بخون بند مانا رخ دی بلبل مانا که در مانا شد و گفت کل از باغ سرور
نهضت موکب معش حضرت جهانبانی جنت آشیانی بستانجیر حشان فتح ان و کتبت
و آنجه در آن ایام روی نمود چون انحراف میزرا سلیمان بصحت پیوست و محقق شد که از آن
بر و از سر چیده اندیشه سروری و سرش رسید و ازین خیال باطل برنج اندست
حضرت جهانبانی اوایل نصد و پنجاه و سه عنان غیمت بصوب بدخشان منعطف فرمودند
و یکی از اسباب انحراف او آنکه بعد از فتح کابل خوست و اندر آب که تصرف میزرا بود
از ملازمان درگاه کرمست فرموده بودند میزرا در تصرف خویش آورد و چون حساب معامله
بدخشان تمام میزرا رسید آن حضرت خواستند که در آنحد و در آن نیز تغیر داده
یکی از ملاها را که جایگزین میزرا در آنجه حضرت کیمتی ستانی فرودس کانی میداد میزرا سلیمان داده
بودند انکشاف نمایند و چون محروسه مملکت وسعت پیدا کنند در وجه جایگزین و توسع واقع

شود بجهت مراعات احوال او قند و ز حال خود که داشته بودند میرزا از معامله فخر و غرور خود
روگردان شده علامت در مخالفت نمود و خطبه بنام خود ساخت حضرت جهانباغی غمگین و غمناک
بایره مخالفت میرزا مصمم ساختند و حضرت شاهنشاهی را در ارباب طعنه کامل در کف حفظ
الهم سیرده و ساعت مختار بر بند و دولت و قبال در یورت چاکا نزول سعادت فرمودند میرزا
عسکر گسی را درین شهر همراه و در بایک کارنا صحریر از اندیشه داشتند چون موکبها چون
بالک قمر باغ نزول چاکا فرمودی چون آرام بران قرار گرفت که جو یا کارنا صحریر از اندیشه
استر خلایق بخشیده دولت و دستقر امن از آنجا میهند که فتنه و شرارت از دست
که دو دمانا بسوزد و محمد علی طعانی که خواست کامل و مفوض بود و منصرف طعانی این مصلحت
با و بر جوع شد و شایر را از کمان سادگی و ظاهر بینی بر زبان رفت که من هرگز بخشید
نکشته ام میرزا را چون تو نم بقبل رسانید آن حضرت از ساده لوح او در گذشت این
خدمت که محض صلاح بود و بحد قاسم موحی جوع فرمودند و او در شب بحد کما خذک اطل
رسانید و چون خاطر افسوس از شیر میرزا جمع گشت بیدر قه توفیق الهم کوچ بکوج متوجه
بخشاست شد و چون ریاست نصرت بحد و انداز بحد و باغ علی قلی اندرانی بحد
شد میرزا سید که از مساعدی بخت تا فرجام خود بغرم جنگ هم پیش نهاد و بموضع تکران که
از موضع انداز است فرود و در صف ایستاد و تمام نمود چون این خبر بمسعود رسید بشتراکه
خود و سوار دولت شوند و هندال میرزا و قراجی خان و حاجی محمد خان و جمعی از دلیران کار کرده
پیش فرستاد و در میان فوج پاوست هر و میرزا جنگ عظیم در پیوست و میرزا سید که
خند و رایانه خود ساخته در جنگ و جد را راسخ بود و میرزا سید که با جمعی از
بیر اندازان از انطرف و او را یکی و کماندار رسید و میرزا هندال و قراجی خان و حاجی
محمد خان و جملشهای گایان کردند و خواجه معظم و بهادر خان را نیز رسید و پیاده شدند و
قاسم سید و جعفر سید و قراجی احمد سید و دو غار سید که فورجیان خاصه شاهی
بودند همراه آن درین یورش در سلطانان درگاه معیال اندک داشتند بواسطه افتخار
اسب بر زمین فرارند و جنگ از طرف برآورد شده بود که جمعی از فدائیان کاب دولت
و نیز از مایان کارگاه مثل شیخ بصلول و سکا محمد طایف و لطفی سهروردی

و هر کدام را بر کتفهای نواحی جوامع ساخته جایا یقین نمود و سکندر خان چون با حیواریه نافذ گشت از آنجا رفته
و قابو خیال کرده بیشتر روانه شد و سهروردی را بقصر خود در آورد و اموال و اسباب و لوازم برست
افتاد و درین اثنا ناما رخا و مبارک و جمعی کثیر از لشکر افغان از دهللی رسیده آمدند و سکندر خان برادر
سهروردی بودن را صلاح حال بداند بهالندرا آمد و بر میان این معنی را قنایب دولت خیال نگذرد و بر شفت
بایستی بای بنات و مردانگی را حکم ساخته در هرست سهروردی اهتمام می نمود و او را خبر میکرد و بعد از آنکه
بسیار امرای عظام اشتیاق بقتل اقبال بدیدند و پادشاهی نموده از جلد بر بیشتر روان شدند چون
ما حیواریه اتفاق نزول افتاد و تودی محمد خان و اکثر مردم صلاح در گذشتن آب شیل بیدیدند چون ام
باران نزدیک رسید لایق دولت آنست که زمار استوگام داده توقف نمایم چون شدت باران سبزی شود
و هوای و با عدل نهد از آب بگذریم بر میان و جعفر از دور بینان عرصه اقبال گذشتن را مصلحت
دانست مقتضات پسندیده پنجاب گفتند آخر بسعی ما بر محمد و محمد قاسم خان نیشابوری و ولی بیک
و حیدر قلی بیک است ملو بر میان از آب عبور نمود و تودی بیک خان و سایر امرا از آب گذشتند و علی
اقبال چهار کرج منقسم شد و غول شجاعت و اخلاص بر میان اساس بخت و سرداری برانغا و خضر خان
هزاره مقورش و بزرگی جو انفا و تودی بیک خان قرار گرفت و سکندر خان با جمعی از قزلباشان
جان نثار بهر ولی معین شدند از آنجا که نیت سهروردی بر آیین عدالت و سایر مصیبات الهی
بود کار خستیان و الا و ز بروز در فتح و نصرت افزودن گرفت افغانان کمی که منظور گزشتن
ایتان از آب شیلند و بالک کردن از راه مسرعت رسیده آمدند و نزدیک شام فریقین
بهم پیوسته داد و مردانگی دادند و جنگ عظیم قیام شد و انشای پشیمانی دور بین سکر فتح
نزدیک بحیری جای جنگ بود و قرار داده پای بنات استوگام کرده بودند و همه بهیمهای گارک
درین بنزد و آرمای کار بردارها کردند تا آنکه شب در آمد و دران رستم حمله هنوز از ان طرف نرفته
می زدند و از اتفاقات حسنه که مقدمه فتح شدند این بود که دران نواحی دهی واقع بود و بنات
از مشعل تا بید از دی آتش دران ده که خانههایش از خشم و خاشاک بود افتاد و در معنی هزاران
جوانغ در رهگذر دولت از وخسته شد و تحقیق پیوسته که این تا بید آبی که بوسیله بسی از اهل
شد و هرگاه لعد اقبال در خشت آنکه اصی نزاع بهبود و خود دانسته بول آوردند و سرایه زبان آن که ده
گود و القصه این روشنی که طلیعه نصرت بود و لا و دران طرف بیت بر احوال افغان بواقعی اطلاع
یافته از اطراف بخند کههای دلور جان نشان بودند و می افغان از حال عساکر خبر و می مید

غافل بوده است در تدارک می انداختند تا آنکه قریب سه پارس از شب گذشته بود که لشکر مخالف با مقاومت
نیاموده سرسیمه قرار اختیار کرد و فتح عظیم روی نمود و فیصل و اسباب فراوان بدست اولیای دولت افتاد نقاب
غنیایم با عرایض اخلاص روانه درگاه والا نموده روز دیگر متوجه پیش شدند و بفتح و نصرت رفته در سه روز طرح
انجامت انداخت علیقلی سیمانی را که از عقب آمد ملحق شده بود با جمع بیشتر فرستادند و از عجب اینکه چون
خبر رسیدن تا آن رخا بان که گران و مستعد تمام بودند با حیواریه بمساع اجلا با جموع مستعدان خطیب
فرمودند که مسافت بسیارست تا رسیدن ما و در آن لشکر چهار روزه از بی رفته باشد بطوریکه پس
بهتر که پناه بجنبه گیریم تا بر روی رفته نصرت از عطا خانه الهی امداد فرماییم و در جهان هنگام دست
بلند کرده کاجایی بیشتر و آن مولای عالی مسیلت فرمودند چند روز ازین واقعه گذشته بود که فتح تا
رسید و غنیایم فراوان بدرگاه آورده چون احضار رفت روز عاظمه توفیق بود سجادات شکو قیام
عینی بجای آورده دست داد و در پیش بر جهانیان گشت و نزد چون سکنه بر سر گزشت آگاه شد با
هزار سوار با مستعد تمام متوجه موبک عالی گشت بفرمان از نو عقل و بیجا عت در سه روز بکشت
پاورزیده لوازم قلعه دار و صنایع و سیاری بتقدیم رسانید و عداوتی متوالی بدرگاه والا ارسال
داشتند استدعای توجیه نمود چون در آن هنگام عظمی مقدس آن یکانه آقا و از عارضه توفیق آزرده بود بجای
خود انجمن ادای خلاف یعنی حضرت شاهنشاهی را که همواره فتح و اقبال در رکاب دولت است تعیین
فرمودند هنوز موبک اقبال این خدیو جهان از حوالی لاهور نفوذ کرده حضرت جهانبانی را صاحب کامل
روی داده و آنحضرت بدولت و اقبال هم از جهت صعوبت جدایی و هم از روی احتیاط همچنان در
و نصرت سوار ولت شدند و برای صلح اندیشیدن انتظاریش زمین و زمان بود و فرمودند که فرحت
خان شقار الله پور و بابوس بیک فرجدار نیجا ب میزرا شاه سلطان امین و بهتر جوهر خزینه دار
صوبه باشند و شب هفتم رجب سال جز کور بود که سوار عرصه سهند بکوب پادشاهی نور پذیرند و امرای
اخلاص بیست بسعادت ملازمت اقامت یافته کوسش دامانی زدند با نژده روز امرای ششگانه این
در مقابل چنین لشکر گران نشسته قلعه دار میگردیدند که طلوع دیات جهان تاب شد و در باغی که
نزدیک سهند بود سوار برده اقبال زدند و آداب بند بر روی که سوار و اربابند قرار داده عا که منصور
جهاد قسم فرمودند یکی بنام کرمی حضرت جهانبانی اختصار یافت و دیگری با اسم الاهی حضرت شهنشاهی
شهادت پذیر شده دیگری با اسم ابوالکلا و دیگری را بفرمان معین ساختند از صفوف لشکر اقبال
پسوند کمر جهاد و بیاس جهان بسته مساعی جمعی بجای آوردند و بهادران جهان تبار و جانفشانیهای نمودند

و همواره از طرفین مردان بنزد آزمای بجای تیغ شربت و آبسین می کشیدند و از جانبین از راه روی
و مردمی معمول شده بود که فدائیان جانب پار با احترام و تعظیم مردم این برده می سپردند
کوته بنیان اسباب بین گزشت عساکر مخالف و قتل لشکر پادشاهی را دیده باندیهای
ناصراب خودک و ایا م ساده شدند و در بنیان مسبب و آن نقوش فتح و نصرت از پیشانی
احوال اولیای دولت خوانده روز بروز در همت افزوده باعث عزیز نبات بانی خلائق
میگشتند علی الخصوص ذات مقدس حضرت جهانبانی که جهان تمکین و اطمینان بودند هر کدام را بطرز
مناسب دل میدادند و جان بخشیدند ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت
شاهنشاهی و دیگر سوانح اقبال هر چند حضرت شاهنشاهی صغیر سن راه نقاب داشته در بر
ایرانی می بودند اما از جهان آرا چون می خواهد که حال معنوی این بزرگ زمان ظاهر گردد بی اختیار
امور بر رویه که هر یک نشان هدایت عمل بر علو استعداد و سمو فطرت بعالم ظهور می شتابد
و از جمله خواص عادات که در آن ایام از حضرت شاهنشاهی که باطن فیض و باطنش مظهر اسرار الهی
و ظاهر قوتی مظاهرش مصدر انوار نامتناهی است بظهور آمد آنست آن حضرت بر بالای بامی از شهر
برآمده نظر افکندیم می نمود در برت کرمی الف انداخته نامشامی فرمودند که سر با آن عظمت که
شکست در اندیشه کس نکند و فرمودند که در مدت این راه مردم ما را می خواهند که حاشیه نشینان
بساط غرت که بدو برینی امتیاز داشتند و بارگاه از آن نور پرورد الهی خوارق عادات و دیال
کرامات مشاهده کرده بودند این نوید مسرت و جلال خوش وقت شده زبان بشکر از دلی گشتند
ادای اقبال را خوار این عادت برستان عالم صورت بعید مینماید اما حتی برستان معنی بین که سوار
بستانی روزگار روشن دارند این معنی و صفی این از چنین بزرگ صورت و معنی دور نمی انگارند
و درین ایام خواججه غیر ناظر که از خدمتگاران قدیم بود از کابل آمده مستعاضد ملازمت نمود و جهت
جهانبانی آن دو تهنیت در خدمت آن نور پروردای پسر دین و پیوسته در ملازمت بوده اوضاع
و اطوار هندیستان بموقعی عرض می رسد و اهل هند را پس آن یکانه روزگار آرایش می دارد چون
طالع اهل هند در جه قوت یافته ظهور سعادت داشت طرز این مردم در فرج قوس خوش می آمد و اول
باد که آنحضرت را بشکار حسیه میل شد و حسیه کجای فرط اشد در آنجا بود که وی بیک پدر خان جهان
جسته که در ضیاع ما حیواریه از افغانان بدست آورده بود و فتح باز نام داشت بت گزشت آن
شیر شکار صیدگاه اقبال کرد و در بنیان کاروان که نزدیک بساط غرت بودند ازین بگریزید

و عجیب بر فتوحات بی اندازه بی بردند و نگاه بآن جست زدند و نام شخصی بود که از میمنت قدم و فطانت
بخطاب فتح خان نامور شد و این روز این منکر فنام و الایحیانه اخلاص شامه دره پوخواه ابو الفضل
و تم بزرگوار و فتح خان در ملازمت حضرت شاهنشاهی در میان قزاقان خاصه سعادت امتیاز
دارد و آنحضرت که پیوسته خود را در ملاطفت ظاهر داشته از غیر می پرسیدند و جمال شوکت را در تقابله
کونا کون خوشتر می ساختند از توجیه این جا و از بدیع پرده دیگر تقاب جمال خود که دایند ناما لواح خوشتر
و شایم مشکلی را در حجاب نتوان اوست آرزو ز محنت مراد نشانی خورنی و دلتندی می کشید و سعادت
ملازمت پرده و متناس گشت این بر گرفته آگاهی می ساخت چه سجد می کرد بجای آورد و وارن دوست
ملازمت چه گامی با همی اوست تا برایت صوری و معنوی سر بلند گشتن و خلوت شری قوس دل از خواست
فصول پاکت ساخته اکنون که نوبت فکر کناری رسید و میگویم که فمید که گاهی خود را در بیان آوردیم
شکر بجای آورده باشیم و هم چنان بیس در راه تادیک روان نموده آید بی تکلف این که خدمت
و معامله داد و ستد در میان است آرزویم کاشکی آشنایی صوری نمودی و در سنگ ملازمان ظاهر شد
نگشتم تا هر چه قیمتی و نوشته می ظاهر بیان کرد و باطن این کس از کوه خوش آمد گویند استند
و از محرمی صوری ظاهر می بین همان بیان بی مقصود پرده کام رو گشتند و سبب جان الله سبحان
باستانی که در باب رباب مجری که عشرت کمال است این خود یوزمان دارند بلکه با مردم باشند که خبر ظاهر
آرامند چیزی ندانند یا مانند رقم پذیرفته است همان بیان معامله نافهم بواسطه آنکه در بیان داد و ستد
نیت مدح نامهای مذکور را رقم خوش آمدند نوشته اظهار می نمایند و این در حال بنویسی اول ظاهر
تعلیم میروم بی پرده مزاج زمانه باز نا فهمیدگی مردم بر دوش خاطر باید کشید اما چون نظر اول بر
افتاد که اندکی از بسیار از شک لازم جای آمد این بار مردم از آرزو ده خاطر نیست و چرا باشم و حال آنکه
بتیث درست خود کام رواند صغله و اشکبیر گرم روان گشته ام و جمع کثیر بزرگ می شده ساهو
صدق پیش گرفته اند اکنون این مایه ای که آفرینند نیست باز آمده بسرخ که بودم میروم مجمل
قریب جمل روز حضرت جهانی کارهای محاربه و اجتناب از آیین اقبال باشد بتقدیم می رسد
و لوازم اهتمام بجای آورده بآرایش معرکه نبرد و لایم خلصانرا اعتضاد می کشیدند تا آنکه سارخ
دوم ستر سبحان سانس که نوبت بود در ملازمان حضرت شاهنشاهی بود خواججه عظم و اکبر
و جمع کثیر رفته کارزار کردند و از آنطرف کالاهار برادر سکندر برآمده بخار به جای آورده هر چند
در آن روز مقرر بود که جنگ بزرگ برانجام یابد اما چون او را ملازمت پرده تقدیر بظهور آمدنی بود

رفته رفته نایز بهر دستمال افزود و آتش بیکار بلندی گرفت افواج نظرت درین از اطراف در آمده
بعد از شرایط خرم مراد است و ند نقش مصاف و گواه نشست نظم چون کوه آهین از جای جنبید
زمین گشتی زیر پای جنبید و لشکر در و بر و خنجر کشیدند جناح و قلب را صف بر کشیدند
تو که تیر و چاکا چاک کشید در برده مغز پیل و پنجه شیر و تین اقبال ابر انصال حضرت شاهنشاهی
فتح عظیم روی داد و اول جای قزاقان بدست اولیای دولت درآمد و جمع کثیر از مخالفان مدبر نظامی
ستنا کردند سکندر خان با جمع خود را بدامن کوه پنجاب کشید که از دلاوران خوار و صاف می خود را
در آتشی راه بکندر رسانید سکندر چون دید شخصی قصد او دارد برگشت و هر چند دست شیر
بنیفا و بعد از سعی بسیار او را از خود دور ساخته خود را از مملکت جان بیرون آورد آری کار بدست
دنیا و مغز و آن جاه و غرایب چه باشد و حضرت جهانی در همین گامیابی دنیا که با ده واد افکنست
پوشند بوده نیازگاه درگاه ایزدی بودند و باطبقات زمانه از کمال دانش و نبی شوکت منظر
اگر چنین گامیاب شوند چه دور باشد فرمانبرداری سلطان خود کار بر مردمی ساز و اول نیست
درست هم میرسد یا ناکوشش در کار قرین حال میشود تا لثا با وجود ظهور کارهای شایسته
نیت آنرا بخود روا نمیدادند و کارگر را جود دارد او که نمی شناسد و خلاصه مقال آنکه اگر
برای تعلیم نیاز مندی ارباب صورت و اجازات سبب داری بر سر مکر معنوی اکتفا
نفرموده بسیار ظاهر می برداخته سجدات نیاز ایزدی بجای آورده اگر چه درین مراتب
که شسته فتح هند وستان شد فتح حضرت کیتی ستانی خود و مکانی کار نام بود چنانچه بتفکر
گزارش یافت اما پوشند لب دارند که مثل این نادره کار نبود فی الواقع ازین گونه فتح باندک
کسی که با چنین غنیمت بخشی بود والا از درگاه بکری آبی که چنان در زمان باستان کثرت
داده اند معارف این فتح باد و باران از اندازه بیرون شد این جهت که باعث ملامت گریهای
ابنوه از ستم بیبهای کافر نعت بود از مقدمات اولیای دولت توان دریافت و از ارباب
ادب و ادب خلقت توان داشت اما از ان جهت که تعاقب این قرار نمود که مانع آمد تا
بله از آن گذرن خود را از مملکت نکات توانستند داد از قسم اهل اهل آن کوه بخت
برگشته توان شمر و چون تبا بید ایزدی اینچنین موهبت گری بظهور آمد آنحضرت برسد
داد و دهش نشسته اندازه کار مخلصان جانبدار و خدمت هر کدام از فدائیان جان نثار
فونوده برای ظهور جوهر مخلصان از حرف ریزه خدمت زوشان سخن در میان آوردند که این فتح نامه

بنام که نوشته شود و حکم شد که هر کدام مبلغ دریافت خود را بموقف عرض مقدس رساند شاه بوالمراد
که سمرت با دوه غفلت بود از تفکیر کسی اراده آن کرد که منشور این فتح برخلاف جهون موافقت رای
جهان آرای حضرت جهان بانی نموده از شیخ این ممالک اوستیصال بخان اتمام میکرد جدا خار این
آرزو میداشت که فتحنامه با اسم او طراز امتیاز یابد و در بنیان کارگاه معنی که فتح را از منیت اقبال
شاهنشاهی نورپرد آگهی میدادستند کوشش و جوش چشم نظار کی باز داشته تماشا می نمودن میکردند
و معامله همان انصاف کونین این فتح بزرگ در روز نوبت مسوایان آن نور حدقه خلعت
لمعه ظهور بخشد نیز از سخن سربازی مردم حدیث افزا بودند تا آنکه حضرت جهان بانی از روی الهام درگاه
بر حقیقت کارگاه شده منشور این فتح بزرگ بنام نام حضرت شاهنشاهی معنون فرموده
مسرت برای خواطر مخلصان دوز نزدیک شدند و از وقایع عجیبه که در آن ایام سعادت فرجام
شد گرفتن خولج عظم است و مجمل این سرگشت آنکه نوشته چند خط خواج بر آنکه از کوفته
اندیشی و تباها خدی بسکندر سخنان نالایی نوشته اظهار دلخواهی او کرده بود آنحضرت را بخت
برین نمود از خولج سنگ فرمودند چون دوی انگار داشت در جواب گفت من این دو خولج
پادشاهی اندیشیده بودم و بقصد آنچنان کردم که این نوشتهها بنظر اقدس در آید تا بنیست
التفات مبذول داشته سر راه خدمت شایسته گردانند حضرت او را مقید فرموده بمیر قالی
سپردند بعد از سامان و سرانجام مهاسه نند از ره سامانه بدار السلطنه دهل متوجه شدند
و چون ریات حضرت بسامانه رسید شاه ابوالمعالی را با جموع از ملازمان درگاه مثل محمد قلیخان
بر لاس امعیل یک دولوی و صاحب یک و ابریم خان اوزبک و جمعی کثیر براهور تعیین فرمودند
که اگر سکندر از کوهستان برآمده در میان ولایت دمت انداز کند تا در آن بوجه لایق فرود آید
و سرانجام مهاسه صوبه پنجاب بشاه رالیه تفویض یافت و بجهت خوبی هوای سامانه و طغیان باران
بخاطر اشرف رسید که زوری چند در آن سرزمین دلکش اقامت فرمایند درین اثنا عرض داشت
سکندر خان اوزبک رسید که بتوفیق مسیحانی بدار السلطنه دهل در آمد و مخالفان را مقابله
نیامده فرار نمودند مصالحت آنست که بزودی پای تخت هندوستان بسند نشینی آن خدیو
زمان سر بلند گردد و با جمیع این نوید از سامانه نهضت عالی فرموده روز پنجشنبه عهده
سال مذکور رسیدیم که بهرست شمالی دارالملک دهل برکنی آری چون وقوع شده نزول اقبال
فرمودند و در چهارم این ماه درون شهر مستقر و بزرگ خلافت شد و درین روز در انشای راه

حضرت

حضرت شاهنشاهی نورپرد و اقبال فرود با صره خلافت نیل که گویا بر شمشیر زده سنگا فرمودند
چنانچه حدیث افشای اهل شکار شد و اصحاب دریافت بر سنگا مقصود اعلی است یافته کامیاب
مسرت گشتند و حضرت جهان بانی که از ابتدای این سفر مبارک تا رسیدن به دهل و فتح هند
توکل تئادل حیوانی فرموده متوجهات روحانی استنقاج می نمودند امر و زکمال اینست
بجای آورده حکم شد که از گوشت آن نیل آن گاو باره خشک کرده نگاه دارند که چون بعد از رمضان
حیوانی میل فرماییم اول این گوشت تناول فرماییم فرموده سجده های شکر بجای آورند و جمیع ملازمان
عقبه اقبال بمناصب عالی و جایگزینی لایق شرف افتخار یافتند سرکار و حصار و آن توام بجایگزینی
ملازمان حضرت شاهنشاهی فرستاد و تفال کیران کارگاه این را حصار حودت روزگار داشته
مجدد بدولت و دوز افزون آنحضرت فال گرفتند برانجا را سرکار سهرند و دیگر برکنهای متفرقه
عنايت شدت روی بیک خان را بدولت فرستادند و اسکندر خان را بارگه و علیقلی خان را بسبیل
و محمد خان غنچه کی را بجانب بیانه که نزدیک بدار الخلافه اگره واقع است تعیین فرمودند بمیان
قدوم بایر شاهای و برکات انتظام آن خدیو صورت و معنی هندوستان بوستان دولت
و سعادت گشت و طبقات عالم کامیاب اقبال گشتند و آنحضرت در قلعه دهل بود به پیوسته
بر مصیبت آگهی بر میرد و کلشن سلطنت را بجو بیار داد و در پیش آب میدادند و همواره فرمودند
بودادی خانای و گامروانی مخلوق پیش نهادیمت و الا ساخته سربازای خلافت بودند و از سوگند
در آن ایام موجب ویند سیر باطنی اقدس شد آمدن شاه ولی آنکه بود دار الخلافه کابل خبر سلطانی
مخدرات تنق عصمت آورد و خصوصیات احوال بعرض اقدس معروض داشت و زنده
مسرت بخش رسانیده که از حد مهر ماه جو جک یکم از دهمی بخش فرزند گرامی گرفت فرموده
است آنحضرت این بخت رت دلکش و این نوید روح پرور شکر از دلی بجای آوردند و چون
شادمانی ترتیب داده نقد وارد در ارض اهل روزگار ریختند و نام آن کلین اقبال را فرخ فال
نهادند و شاه ولی را بفرزگانی این عظیمه یعنی خطاب سلطان کرامت فرموده با تحف و هدایا
روانه کابل ساختند و بنام شیر توجه التفات سعادت اخذ خاص دادند و از وقایع که
در آن ایام روی داد آمدن رستم خان بود که در سنگا برای معبیره افغانان داشت مجملی
این قضیه آنست که چون آنکه خان و جموع از ملازمان بارگاه دولت متوجه حصار شدند
روز فردا دهم ششم سهر پوراه موافق چهارشنبه بیست و پنجم رمضان در دوا کرویای

حصار نزول جمال نمودند رستم خان و تاج خان و احمد خان و میر محمد ترنگی و بجای خان و بهشت خان
و تاج خان و آدم خان قیام خان با جمعی از افغانان از حصار برآمده و مرصه بیکبار آراستند با وجود آنکه
افغانان قریب ده هزار گیس بودند و با ولایت قریب چهار صد گیس جنگ عظیم در پیوست و بتایید
آلای فتح روی داد و تا هفتاد گیس از مخالف در میان بقتل رسیدند و رستم خان که بخت قلع حصار
مضبوط کرد و مجاهدان اقبال بیست و سه روز بجای خود آن پروا نداشتند چون آن کار برود و بشمارند
قول طلبیده و بر رستم خان را با بار بار قریب هفتصد گیس محبت میرلطیف و خواجه قاسم مخلص
بر رگه والا فرستادند و او با جمعی کشته آمده بدولت استانبول سر بلند شد و بعد از چند گاه
معالی شرف نفاذ یافت که او را جایگزین مناسب نمایند اما بشرط آنکه فرزندان خود را در بیکرام
نگاه دارد تا بهم مسک محبت مسلوک شده باشد و همراه عزم و احتیاط از دست برفته
آن شاه مرد کشته اندیش ازین شرط دولت که سرمایه استحکام سلسله عبودیت بود با نود و مقام
که بختن شد چون این معنی بر پیشگاه خاطر مقدس پادشاهی بر تو انداخت او را مقید ساخته
به یک محمد اینک سپردند و از وقایع که در آن نزدیکی آمد قضیه قتل دیوانه است و اندک از کشتن
بسیار و آنست که آحاد الناس بلکه از مجامیل اردوی اقبال بود وقتی که ریات نصرت بعد از فتح
سهند بجانب دیلمی هضت فرمودند این قنبر جمع از او بایش را کرد و خود فرامی آورده دست بناخت
و تاج را در کرد و پیوسته غلام بدست آوردی و بخدم دادی و از روی کزبت پیوسته عریض
نیاز بد رگه نوشی و از نواحی سهند تا خنده تا خنده سنبل در تصرف در آورد و خود در سنبل
نشسته بهر خوانده خود را که عارف یافته نام نهاده بود به بدوان فرستاد و در آن خود را می
حلولی که از اعظم امای افغانان بودی جنگ ویران شد و قنبر از آنجا خود را بکلات کوه رسانید
و آن نواحی را سب و غارت کرد و در آن حدود بارگن خان که از روسای افغان بود جنگی بود
و گانه کرده شکست یافت و از آنجا بدوان آمد هر چند که این دیوانه عاقل پیوسته عریض
و اطهار بندگی و نیکو خوی کردی اما فضل او با قول و موافقتی نداشت با از انداز کلمه در از کرده
مردم را از خود منصب خانی دادی و علم و فقا ده بخشید و ستمانی دینا داشت سودای جنون
صمیمه حالت او بود بارگن از دیوانگی یاد یوانه ساختگی و ابله طرازی خانه خود را بتاراج داده بود و همه
از حرکات نامنتظم که شرکت بجای نین داشته باشد بطور آدمی چون مکر این معنی بمک و غر حلال
رسید فرمان قضا جرجان بعلیق خان سیستانی صادر شد که او را بد رگه معالی فرستد و اگر از اطاعت

بجید تنبیه نماید و در همین اثنا که دیوانه از رکن خاں شکست یافته به بدوان آمده بود علیقلی خان
از ستم میر تنبه فارغ شده بسنبل رفت و بعد از فراغ مهلت آنجایی به بدوان آمد و بهر جنبت علیقلی خان
کسی طلب او فرستاد پیش او رفت و گفت چنانچه تو بنده پادشاهی آدمی من هم از غایت و از آن
این دو کیم و این دولت بر تو تشریف گرفته ام آخر الامر علیقلی خان بجنک آمده و چون او درین نزدیکی
شکست یافته بود در قلع بدوان متحصن شد و عرض داشت بد رگه معالی فرستای چون
احوال بعضی مقدس رسید آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند که او را متاع غنایات پادشاهی ساخته
بآستانه بنوس سرافراز سازد و پیشتر از آنکه قاسم به بدوان آید و این غزوه نجات رساند
علیق خان او را کشته بود و محمل از آن سرگزشت آنکه چون قنبر قلع را مستحکم کرد و محاصره انداخت
و کاری نمیکشود علیقلی خان محمدی بیک ترکمان و متاع غنایات این پیش او فرستاد و این
فرستاده را مقید ساخت این جمع کثیر را با خود متفق ساختند و بقریب بیستون مرد در
قلعه را بدست آورده دیوانه را اسیر کردند علیقلی خان پسر او را بد رگه معالی فرستای و وقوع این امر
بر باطن عدالت مانع از پادشاهی کران آمد و فرمان عتاب نیز بعلیق خان صادر شد که چون
اطهار اطاعت میکرد و میخواست که ملازمت آید کار چرا اینک رسانید و بعد از آنکه بدست افتاد
چرا بی حکمت و آنحضرت مکر را بمقران بساط عرت میفرمودند که خاطر معنی است که این فرد را
بیند اگر سودا پس می آونی حقیقت و درستی خوانده شود او را نوازش فرموده و رستم عظیم
فرمایم و از سوانح که در نیولا بطور آید تا سبائی میرزا سلیمان است این بطرز اجمال آنست که
چون ریات جهانگشا بختی چند و شان متوجه شد نزدی یک خان که اندراب و شکن
در جایگزین او بود بکمال عالی سعادت همراه یافت و مقیم خان از جانب او برای او انتظام جایگزین
ماند میرزا سلیمان قوت را عنایت دانسته قصد این محال که بجایگزینی یک خان بود او را
از راه کزبت در آمد که بنیر یک بد از می مقیم خان را بخود کشد چون آن صورت بنیر بد را
برده از رم برداشته بمحاصره اندراب قیام نمود مقیم خان ناگزیر اهل و عیال خود را همراه گرفته برآید
و جنگ کنان خود از آن مهلکه بر آورده بکابل آمد و از واقعاتی که در آن ایام بدید آید گفتن حیدر
محمد احتیاطی بود غازی خان که حاکم آن حدود بود تاب مقاومت نیاورده در حصار نماند
متحصن شد و بهر دو ایامی که از حیدر محمد بطور یافت اعتماد نموده از قلع بیرون آمد حیدر محمد
چشم را بر اموال و اسباب او و دقته نقض عهد نمود و بشمیرنه اعتدال او را بقبول رسانید

چون این خبر سام قدسیه حضرت جهانبانی رسید خوش خلق و عدالت پیوند یافتاد و چون دور دست
بود و اوایل در آمد هندوستان سیاست ظاهر بر موقوف ساخته فرمودند که او دیگر که نخواهد
والحی تا سپهر شدن او این جهان طود که بر زبان قصه ز جهان گذرشته بود بفرموده آمدند
احمد خان را که میر سوایات بود بجهت تحقیق این معامله و تحقیق موال او فرستادند خود بدولت اقبال
همواره در رعایت رعیت و تحیر جهان و رفاهیت مردم بوده اوقات گرامی را صرف مصلحت آفرینی
منصفت رایات جهانتاب حضرت شاهنشاهی بصوب پنجاب بموجب امر عالی حضرت
جهانبانی جنت آشیانی درین آنکه خاطر جهانگشای حضرت جهانبانی بداد و دهنش نظام
ادای ملک هندوستان بود خبرهای تا خوش از شاه ابوالمعالی رسیدن گرفت که از زاده ناکو
دنیا بدستی کوه دراز از خلیج میکشود و در سالک خلاف حکم پادشاهی سلوک مینماید چون
جهانبانی را با و توجیهی بود اقبال این اخبار را خلاف واقع انگاشته بر اختراع این حد و قترای
تا توان بنیان فرود می آوردند تا آنکه خبر بر آقون اسکندر از کوه دراز و دیو علی تسبیح یافت و نیز
بتعین پیوست که آن سید زاده بدست فرحت خان حاکم لاهور را بی حکم تغییر داده کسی در جای
او مقرر ساخته است و در خزینه پادشاهی دست دراز میکنند بخاطر اقدس حضرت جهانبانی که آینه
صواریهای ملک مملکت بود با امام ربانی جهان مصممند که پنجاب که از اعظم صوبهای هندوستان است
بمیان حراست و حکومت حضرت شاهنشاهی در کات و اقامت و عدالت آن نوزیر و در اقبال
رونی پذیرد و شاه ابوالمکارا اگر مصلحت باشد حصار و آن حدود و مرمت شود و نیز چون درین
نزدیکی محذرات تنق عصمت از کابل طلب فرمایم پنجاب در تصرف ملازمان حضرت شاهنشاهی
بودن مناسب دولت هر چند که اقبال آن مقدار بود که دفع سکندر نمایند لیکن بجهت مصلحت ملی
و طبعی که گویند مذکور ساخته اوایل سال نصد و شصت و سه در ساعت مسعود که جلوس و زند
هفت اقدیم را از پدر و سلطنت ابر پیوند آن افتخار نمایند حضرت شاهنشاهی اقبال برورد آگاهی را
باین سلطنت و سکوه اقبال تعیین فرمودند و بر این مختار بصورت آتالیق آنحضرت ساختند
و یعنی ترتیب آن اعتقاد دولت بمیان توجهات حضرت شاهنشاهی خواهد شد و جمیع کثیر از ارباب
عقیدت و اخلاص در رکاب حضرت اعتصام آنحضرت اختصار گرفته رخصت یافتند
چون موجب قدس آن نوزیر و در آگاهی سپهرند رسید ملازمان عتبه اقبال که در حصار فیروزه بودند
سعادت ملازمت دریافتند مسرت پیرای خاطر شدند و در آن منزل سعادت ورود استاد و عزیز

سیستانی که

سیستانی که بوسیله حسن خدمت و لطف عقیدت بکتاب روی فانی شرفا اختصار
یافته بود و در فنون آتش باز و بند و قی اندازی فرینه داشت دولت ملازمت حضرت
شاهنشاهی دریافت و آغاز بدوق اندازی آنحضرت از اینجا شد و در اندک فرصتی چنانچه
در هر فن و هر صنف استاد یک فن اند استاد این فن بدین نیک شدند و کار نامهای ترتیب که
در دفتر با مقنن بیان آن نتواند شد درین روش چون سایر پستها از آن مظهر کالات بظهور آمد
و از جامعیت این ذات قدسی منش چه گویم و چه نویسم که بی شائبه تکلف هر شخصی که در هر فن
از فنون از اقام و انشور چه از حکمت بروران بالغ نظر و چه از صنایع پردازان صاحب هنر
چه در امور کلیم و چه در استیاء جزوی که سالهای سال پیش استاد آن دانا و درش آن روشن کرده
باشند چون شرف ملازمت این دقیقه باب نکته دان همه رس میرد خود را از دین فرو نه
دانش کم کرده در مقام حدیث می آید و بخاطرش میکند که همانا اوقات آنحضرت بغیر این کار صرف
نشده است و باز میکند که چنین مهارت عظمی کسی را نتواند بود و موهبتی است خدا داد و از بدیع
آنکه در دست رب مختلفه و مدارج متوجه در یک مجلس میر فرمایند که بر فم جهان آرد نور می آید
حکما و علما و صنعتگران دیگر را کجا حوصله وفا میکنند که بغیر و ش خود را مانگی صحبت دارند
این دریافت بلند و این حوصله فراخ در قوت بشری بکنند بلکه خلافت ملکی بر نشاید ایزد تعالی
این کوهر والا بجهت انتظام عالمیان در کار دارد ذکر نموده احوال سعادت منوال حضرت
جهانبانی جنت آشیانی و شرح بعضی از جلال خیرات و توانین آن حضرت
چون انتظام شهاب پنجاب بنصرت موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی صورت پذیرد
حضرت جهانبانی پیوسته در دارالملک اهل عشرت آرای باطن اقدس بود و در نظم مهام ملکی اشتغال
مینمودند و در تعمیر ممالک و سیستمال اعداد تسخیر اقالیم دیگر توجه عالی داشتند و مکرر میفرمودند
چند جا را جای تحفه ساخته نظام هندوستان کوشتی میفرمایم و اکره و جویند و هند
و لاهور و شوق و جغی خال دیگر که صلاح افتد و هر شکری بسرداری یکی از هو شندان دو برین رعیت
برور عدالت که مقرر میایم که آن نواحی محتاج بکرمشگر دیگر نباشد و زیاده از دوازه
هزار سوار در رکاب ملکی نگاه میداریم و میفرمودند که صنایع از طلا و نقره میفرمایم که بسیارند
که در بار عام سوارهای کار و معرود می که در رب طوق برین رعیت سرفرازند بموجب حکم
نشسته شرف اعتبار یابند که غالب چنانست که دلهای بزرگان عالی قیادت دنیا که بدو

سرای اخلاص نرسیده در بازار سوداگری در مانده سود و زیان اند برادون مال سها صید نشود
و تا در اعتبار و جاه این نیز اندیشید در لای این طبقه صورت پذیرد و خاطر فیض کاثر آن
حضرت از عبادی حوال تا حال بر اختراع امور بر بریه و اظهار حقایق مینعه توجه داشتی از آنکه در آن
وقت که حضرت کیتی ستانی فردوس کانی از کابل بقندهار توجه فرموده حضرت همانانی را جهت
مهمان در کابل گذاشته بودند و از آن حضرت سوار شده در اطراف شهر سیر داشت و موعظت میکرد
و در آنای راه مولانا راج را که بشرف آخوندی آنحضرت اختصاص داشت مخی طبت مباحثه فرمودند
در چنان بر تو می اندازد که از سه کسی درین راه پیش آیند بناهای این فال گیریم و بنای اساس دولت
بر آن بنیم مولانا بعضی رسانید که بنام یک کس هم گفتا توان کرد فرمودند مدام عینی چنین در الف
می کند بعد از طی اندک مسافتی مردی درین کسوت پیدا شد چون از او پرسیدند که چه نام داری جواب
داد که مراد خواجه و متعاقب آن دیگری که بردار گوش هیرم بار کرده بغرضی می برید پیش آمد چون
استش سوال کردند گفت دولت خواجه آنگاه بر زبان الهام بیان جاری گشت که اگر نام شخص دیگری
پیش آید سعادت خواجه باشد از غریب اتفاقات حسنه خواهد بود و گوید مراد از آن سعاد
طلوع خواهد کرد و همان ساعت مردی که گوی چند می چرخید و نظر در آمد چون پرسیدند که نام تو
چیت گفت سعادت خواجه ملازمان دکاب سعادت قرین از آن گرفت علیا در تعجب و تحیر
افتادند و نزد هم گمان تحقیق بجای آمد که این صاحب قبال سعادت قال سعادت ازلی بر است
ار چند کامیاب دولت خواهد کرد و چون این مرده عینی از قوت بغض آمد و کفش امید از جویبار
معدلت سر سبز و تازه گشت اساس انتظام دین و دینی بر مراد دولت و سعادت نهادند و جمیع
ملازمان عقبه اقبال بلکه تمام متوطنان ممالک محروسه را به قسم منقسم ساختند اخوان و اقربا
و امراء و ذوا کفاه بسیار را اهل دولت گفتند چه پیداست بی مساعدت این طایفه عروج و مرجع
دولت و اقبال میسر نیست و کلمه و علما و صدور و سادات و مشایخ و قضات و شرا و سایر فضلا
و مولای و اشراف و اعیان را اهل سعادت خواندند زیرا که اگر ام این سواد نماند و صاحب با این
فرقه شریفه سبب سعادت ابراست و ارباب بیوات و اصحاب حسن صورتی و اهل
نعمه و ساز را اهل مراد نام نهادند که این مراد جمهور عالمیاست و همچنین بقیه ایام هفته بر خیز
یکی از اهل دولت و سعادت و مراد منسوب ساختند برین موجب که روز شنبه با اهل سعادت تعلق
گرفت و درین روز توجه عالی بانا طمان مناظم علم و عبادت متعلق شد و جهت اختصاص این روز

با اهل سعادت آنکه شنبه منسوب است بر حل و حل مرئی مشایخ و خاندان قدیم است و پنجشنبه
متعلق است بیشتر روان گو کب علماء و سایر طبقات اشراف است و روز یکشنبه و شنبه با اهل دولت
و سرانجام باکسای و انتظام امور جهانانی اختصاص گرفت و حکمت در تعیین این روز آنکه یکشنبه تعلق
بنیت اعظم دارد که سلطنت و فرمانروایی از پر تو تر است اوست و شنبه تعلق بر برج دارد و برج مرتبه
سپاهیست و روز دوشنبه و چهارشنبه روز مراد میگفتند و در آن دور و بعضی از دنیا و خواص
و جمیع دیگر از اهل مراد بغایت خاص مخصوص میشدند و نکته در خصوصیت این دور و آنکه دوشنبه
تعلق بر فقر دارد و چهارشنبه بطارد و هر دو را با امور بیوات خاصیتی خاصیت روز جمعه
بر طبق نام خویش جامع مراتب مذکور گشته طبقات نام از فیض عام پادشاهی بهره و میکشند
و از مختصراتی که در روزهای دیوان مخصوص بود یکی آنکه چون بر خلاف حق سلطنت میشد و آنحضرت
سیر آرای فرماندهی شنبه بزم دیوانی می آراستند و با و از نقاره طوائف مردم آگاهی می بخشیدند و هرگاه
از دیوان بر می می استند تو بجاان بعدی بند و خلایق را آگاه میکردانند و در آن روز که گران
چنان چند دست خلعت و خراجیان برده رز نزدیک بارگاه میخیزد و آواز داد و بخشش کار
خلق تا چیزی نرود و چند کسی از ملازمان شجاعت پست جوین در بر افکنده مسخ نیز دیگر بارگاه
می ایستادند و دیگر از جمله مختصرات آنحضرت آنکه سید تیر زین مطلق که گنایه است از سهم سعاده و سهم
الدوله و سهم المراد ساخته شده بود بهر یکی از ارکان دولت و غیر آن خلعت می گرفتند و آنها آن سرکار
بحسن اهتمام او سرانجام می پذیرفت و مقرر آنکه داماد که صاحب هر یک از این سهام در شیت امری متعلق
بآن سهم است بروجهی کوشش نماید که مستلزم رضای آبی و مستوجب دوستی ای باشد منظور عنایت بوده
بر مسند احتیاج و نایب و پادار ماند و هرگاه از شراب جاه بدست شده جاده اعتدال گذارد و با بسط
عرضی نظر از دولت و تخیالی بوسیده هست بر جمیع مصلحت و رسانند تیر و مبدف و از مار سیده رقم غزل
بر صفحه حال او کشیده بجای لای رسانیده آید و میر خواند مورخ در قانونهای یونی تصریح کرده که در زمان
ملازمت من سهم السعاده فرحیت استقلال بعد از اعیان فضل و کمال مولانا محمد غفر علی تعلق گرفته بود و حل عقد
و قبض و ضبط سعادت و منج و علما و قضات و ارباب درین علم و تحقیق استحقاق ارباب علم
و غزل نصب متکلمان موردی و تعیین وظایف و سور غالات بجای نایب است اختصاص پذیرفته
بود و سهم الدوله بعد از سلطنت امر چند و یک تعلق داشت درین وقت و است و است و در مقام علم
امر و اکار و عود و اتمامی مصلحتان اعمال سلطنت و متکلمان امور و امور و قرار و موجب عا کر

و تعیین مراتب و ملازمان درگاه با و معوض بود و سهم مراد و امور بیوتات و ترتیب اسباب تحمل حث
و تکمیل وجبات تفاخر عظمت می برداخت و از جمله مخترعات آنحضرت تقسیم تربیت بر و از ده
قسم و هر کدام را از طبقات انام را یکی از تیر معین ساخت و اندازه مراتب طوائف خدایان بطور آورد
برین تفصیل تیر و از ده هم که موافق نهایت عباد طلاست مخصوص تکرش اقبال با پست های بود تیر
یا زده هم منسوب با تو باد اخوان و زمره از سلاطین نژادان که ملازم عتبه دولت بودند تیر دهم تعلی
بسادات و مشایخ و علمای تیر نهم متعلق با امرای عظام تیر هشتم بر زمره از مرقبان ایچکیان صاحب
تیر هفتم بر ایچکیان تیر ششم متعلق بر خدایان قبایل تیر پنجم که جوانان بهادر تیر چهارم تیر یکم از ان تیر
جوانان جگر تیر دوم بنام ست که و پیشگان تیر اول بر بانان و پاسبان با خیال این دوم و از مخترعات
آنحضرت آنکه ششمار سلسله را بعد از غنا حارجه چهار بخش ساخته بودند آتش و هوای آبی و خاک
و جهت تثبیت مهمات هر یک از این چهار سرکار روزی مقرر فرموده بودند مهمات توخانه و ترسیب آن
و آلات حرب و سایر امور می که افزون خن آتش در آن داخل باشد سرگراشتی میگفتند و بود از این
سرکار خواجه عبد المجید تواریخته بود و همای که گرفته و باور چنانچه و اصطبل و سرانجام ضرورت است
و شتر خانه و سرکار هوای می نمایند و زمام اختیار آن سرکار بخواجه طه الله داده بودند و سامان تنج
و سوچ چنانچه و جوانان انمار و مهماتی که باب منسوب باشد سرکار آبی میخ اندند و وزارت آن سرکار
خواجه حسین تعیین یافته بود و مهمات زراعات و عمادات و ضبط خالصه و بعضی از بیوتات
بر سرکار خاکی موسوم گردانیده بودند و وزارت این سرکار بخواجه جمال الدین میرزا بیک منسوب
و در هر یکی از سرکارهای مذکور یکی از او را داخل داده بودند مثلاً اخیراً صورتی میر سرگراشتی بود و هوای
سرخ می پوشید و از جمله اختراعاتی که در آن زمان ترتیب یافته می آن بود که استادان کمال چهارگشتی در آن
در میان آب چون رتب ساخته در یکی از آن کشته ها چهار طاقی شمل بر دو طبقه و رعایت خوبی مرتفع گردانید
و آن کشته ها را بنوعی بیکدیگر وصل کردند که آن چهار طاقها در کاری بیکدیگر وقوع یافت و در میان هر دو کشتی
از آن چهار کشتی طاقی دیگر از حیث قوت بفعل آمد چنانچه آن کشته ها حوض ممتن نمودار شد و از اختراعات
سرفیه ترتیب دکانها و آرایش بازار در کشته ها شده بود حیرت فرای عقل نادره کاران بود و در آن
منصوب می و نه که حضرت از فیروز آباد بهی با آنرا و تمامی دولت و احکمان و اعیان در کشته ها
نشسته از راه دریای متوجه بهار افتاده اگر کشته ها چنانچه بازار می راسته بر روی آب چون رود
بود هر کس هر قاعی که میخواست در آن بازاری یافت و برین قیاس بر ساهی بوجوب فرمان باغی بر روی

آب ترتیب داده بودند و از مخترعات آنحضرت جبری روان بود و از جمله برای آنحضرت
مقرر و انت و آن مختری بود شمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده بودند و استادان بخار اجزای آنرا
بر وجهی بیکدیگر وصل کرده بودند که هر کرا چشم بر آن می افتاد بنداشت که تمامی او یکباره است و حال
آنکه هرگاه می خواستند او را از هم بکشد و نه و بهر کسود میخواستند نقل میکردند و نزدیکان طبقه
اعلا آنرا بواجی تراشیده بودند که هرگاه قصد میکردند بسطایست و هرگاه اراده می نمودند منقبض
می گشت و از مخترعات عالی آن قوسی خط تابور بود و در رفت و لطافت بر حد اعتدال کویا
کلی بود بر تارک حائیه که بر کور تاج کس که گواهند شمل بود و فرجه نمایان هر فرجه بصورت رزم هفت و خط
آنکه رزم دو هفت ده هفت است موافق لفظ غیر آنرا تاج عزت لقب نهاده بودند و آن در بر
اختراع یافته بود چون بهار افتاده اگره نزول فرمودند و بنظر اقدس حضرت فردوس مکانی در آورده اند
نهایت پسندیده و از جمله مخترعات شریف آنحضرت خرگاہی بود که بعد از رزم شمل بر و از ده
بوده هر برجی شمل برین چیز که انوار کواکب دولت از نقبهای آن تابان بود و خرگاہی دیگر مانند
الافلاک که محیط فلک توالت جمع جوانان این خرگاہ را احاطه نموده بودند چنانچه فلک اطلس از نقش
میراست این گاه نیز از بجزه معرا بود و مخترعات عشرت افزای آنحضرت بساطت ط بود
و آن بساطت مستدیر شمل بود و ایرافلاک و کرات عناصر دایره اول منسوب بود بفلاک اطلس
سفید رنگ واقع شده بود و دوم کبود و سیوم مناسب رطل سپاه و چهارم که بر صلیب صندلی فریم
متعلق بود است لعل و ششم که خانه نیر اعظم است درین مقسم که منزل ناچید است سر و ششم
که جای عطار دست سوسنی زیر که فرابع عطار و متفرج است و چون رنگ کبود را بگلگون افتراج
دهند سوسنی گردد و سبب اختیار رنگ سوسنی از دیگر الوان متمیزه بکمال نزدیکیت و دایره نهم که
منزل قرص سفید است و بعد از دایره قمر که تار و هوا بر ترتیب مرتب گشته پس که آب و خاک
انتظام گرفته و تقسیم ربع سکون با قاعیم سبعة وقوع یافته بود و خود بنفس تقسیم دایره زمین را قیاس
مینمودند و آنجا سر آرای خفانت شدند و هر طایفه از کوه منوبات سبعة سیاره و دایره که از آبی
آن وضع کرده باشند ششم حکم میفرمودند مثلاً اوای هند یا دایره رطل و سادات و علمای
دایره مردمی و در دایره می نشاندند با نداشتن قریح که در هر جانبش صورت تنجی بر وضع غیر مکرر مقرر بود
تاودی می گشتند و از دست هر کس هر صورت می آمد همان صورت در آن دایره شمل می گشت
مثلاً اگر صورت تنجی استاده می بر آمد می استاده و اگر نشسته می بر آمد نشسته و اگر قطع می بر آمد قطع

و باعث مریدان بسیار شد و از شرافت اختراعات آنحضرت بر شین لباس هر روز بود موافق
رنگی منسوب بکوکب آنروز است که عربی اوست چنانچه در روزیکشنبه خلعت زرد می پوشیدند که
منسوب بنیر اعظم است و در روز دوشنبه نیز که منسوب بقوس است که برین قیاس و از اختراعات
طبل عدل بود که اگر دایره ای را با کسی خاص می کشید بکوبت چون بطل میزد و اگر نظم او از عدم و وصل
بود و نوبت آن کار میگرد و اگر مال و جهات او را طایلی غضب کرده بود یا در زده بوده منسوب بطل
بغض آن بودی اگر با کسی دعوی خون داشتی چهار نوبت طبل را بلند کردی اندی آثار طبع مخترع این فرموده
نشان بر این آفرین بسیارست و هوشتندان آگاه دل را حجت دریافت جوهر کائنات آنحضرت همین
که ذکر کنند بسند اکنون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته در شرح مقصود در آید بر توانا خشن سفر
عالم تقدس بر مرتب باطن حضرت جهان بینی جنت آشیانی و مسافرت در آن عالم
بر ضایع حیرت کون پوشیده نماید که در آن نزدیکی که حضرت شاهنشاه نونال من اکامی بجایست
رخست یافتند اکثر اوقات بر زبان اقدس حضرت جهان بینی جنت آشیانی ذکر سفر ملک مقدس
میگشت در خلاف عادت پسندیده بر خویش این معنی را که منافعی علم انظام است مکره داشته
مذکور مجلسی گمانی شد درین ولایت که آن خوش وقت میکنند همانا که بر پیشگاه باطن از عجب و انقضای
بر توانا خسته بود از آنجمله روزی تصدیق و تحسین کلام حقیقت انجام و حضرت کیتی ستانی نزد
مکانی میفرمودند که حضرت فردوس مکانی در محفل انس خود مذکور می ساختند که فلان ملازم من
هرگاه خوابستان غریب بنظر می آید مرا میل کردن میشود و در ملوان میفرمودند که چون در مجلس
و زوایات از است بهره میکنیم او بیاد می آید که چه خوش میگفت و در همان نزدیکی که متوجه ملک بقا می
بعضی از مستعدان خطاب میفرمودند که او روز بعد از فراغ عبادات سحر عینی گشت داده بود
و ملهم عینی این رباعی زبان داد رباعی بکمال الف خاصم کردن واقف بحقایق خواصم کردن
از عقل جفا کاردلفکار شدم دیوانه خود خوان و خلام کردن و هنگام خواندن اشک از چشم
حقیقت بین میریخت و تغییر تمام در پستی نوری آنحضرت مشاهده می شد و در آن نزدیکی که در مجلس
مجمیع اوقات جمال بود آن فرود از چاشنی شام خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی شبنم بخواب می رفت
شخصی کمال شکیب مقدس این را بر می دارد و چون بیدار می شوند واقعه را با سمع و الوه انکه او هم خان در میان
می آید این چهار معجزان کار و از اطلب داشته استفسار تغییر مینماید چون از حضرت بهمان
میرسد جواب میدهند که بلای از برای آن دور خواهد شد و بعد از آن با هستی از قضیه ناگزیر خبر داده

ست

ست می میدهند و همواره در آن ایام سخنان می فرمودند که بوی انتقال ازین عالم فانی که همه را گذار است
بشام دور بنیان آستانه عزت میرسد و جان نخلصان ازین خرجه شرم گشت از آنجمله در طاعت
روانی که آنحضرت می بودند بجز خویش مطلع شیخ آذری را نوشته بودند بیت شنیده ام که برین هم را اندوخت
خطی که عاقبت کار جمعه بود است و در قرب انتقال اینون کم میکردند تا آنکه بجز از حرمان درگاه فرمودند که خطی که
تا چند روز دیگر جهان شود که بدو مسه حب رسد خوراک نیست روز چهار فرموده درگاه غنی بچیده بنید
خاص نمودند و بر زبان اقدس گذشت که اینون خوردن ماهی و در روزی که اول منزل سفر ملک تقدس
و تخرید بود چهار حب مانده بود که طلب داشته بکباب میل فرمودند آخر روز جمعه ربیع الاول انصد
و شصت و شصت و باغ و علنا به یک ملک و جمعه دیگر از سفر جایز آمده بودند و جفتی خان
و بعضی مردم از کجرات بخد مت رسید عرض کردند که میگردند و بهلوان دوست میر بر و مو را اسد
با عارضی منع خان از کابل رسیده بودند آخر ای روز بالای نام کتابی که درین نزدیکی ترس یافته بود
بر آمده مردم را که در مسجد جامع مجتمع بودند بسعادت کوشش مشرف ساختند و تا ضیافت از احوال
ملک عظم و کجرات و کابل می رسیدند و بعد از آن جمعه از ریاضی دانان را طلب فرمودند و آن شب فطنه
طلوع زهره بود که میخواستند که ملاحظه فرمایند و بیت حق طوبی آن بود که چون زهره طلوع شود و
مسعود که در مجلس عالی داشته جمعه را بمناسب علیه اعتبار بخشند و ایل شام آنروز خواستند که
بسعادت فرود آید برین مردم رسیده اند متوی مسکین نام از آن بی هنگام بنیاد کرده حضرت
بفطنای ادب بتعظیم از آن همای نشستن فرمودند چون در جات زینه نیز بود و شکمها
لغززه داشت و در چنین نشستن داشت بای مبارک و در دامن پرستین بید و عصا
اشرف لغز از بای در آمده سر در آمدند و شقیقه می آزدی تمام داشت چنانچه قطره چند خون از
کوشی راست برآمد از آنی که ضعیف داند و شستند بجهت تسکین و نظام عالم در ساعت میشود
عاطفت متعلی بر خیر و عاقبت فراخ محبوب شیخ حلی پیش آن نوبت و در اقبال فرستادند و او از غرا
اشتراکات ضعیف آنکه در واسطه همین روز و بعضی از بار یا فتهای دولت حضور فرموده اند که درین
روز شب یکی از بزرگان زمان آسیبی علم رسد و همانا که ازین جهان در که زد و دلتی امان که در
حضور اقدس بودند و از خفا باین واقعه بایک کوشیده در فرستادن خبر بجا نشین منند حلت
و جمع ساختن امرای نظام که با طاعت محاکم خود رخصت یافته بودند سعی نمودند و تا چند روز
به نور عقل این واقعه جانگزد از از عوام پوشیده داشتند حاضران درگاه و بران عتبه خلعت

خضر خواجه خان علی قلیخان لطف میرزا خضر خان هزاره و فخر علی بیگ و شرف خان و فخر علی بیگ
در سلطنت و زاری کفایت بیست انتظام داشت خواجه حسین میرزا علی بیگ و خواجه و خواجه
از چند روز تری یکی خان که نقش املاوی بر لوح خاطر می گاشت و بسیار اوج شده بتاریخ بیت
و هشتیم سهروردی خطبه بنام نامی و القاب کرمانی از یوزمان خواند و در کار در هم شده تدارک و تلافی
نمودند و بعالم و عالمیان بنیام جمعیت جا و بدست می نهند هم کار فرمایان عالم و در آنست که در انتظام این بود
کار و شده و هم کار گزاران عالم عصر را در خود رسیدند میرزا علی بیگ و این بیت خوانده اند نظم
اگر روز و زمان رفت بر باد و کل حد بر یک سوری را بقا باده و بعضی را این بیت را نقش بسته اند و هشت
یافته بود نقل مجلس ها گشته و از غریب آنکه در همان هنگام که یکی از فضلا در صحنه ای را تاریخ جلوس خلیفه
زمان یافته بود لیکن اگر کسی بمانده شود اگر چه یک طریقی رسم خط مسعودت آن نمی نماید و در ایام اخفاء
این امر جایگاه یکبار ملا سیکسسی لباس آن غفران قیاب بیست شده بر بالای ایوانی که نشین آن حضرت بود
بر آورده و بویک دریا ببرد نمودند و طوایف انام کورنش کرده از اضطرار و تلخ که داشتند
اطمینان یافتند و چون این غایب که مصیبت ظاهر یافت شورش عظیم و آشوبی قوی که لازم این هنگام
برخواست و اعیان دولت ابد بیوند تقضای دانش سلطنت اساس در تنگین خاطر اطمینان بود
کوسری بر میان همت بستند و آنچه درین وقت تفرقه افزای بدست و دشمن باید کرد در حیرت و جمع این
آنچه معذور وقت بود بجای آوردند و عقد دولت آید قریب این دو دمان عالی چون انتظام و التام نیاید
فروغ جهان آرای وجود اقدس حضرت شاهنشاهی خلیف صدی سلطنت مشرف سر خرافت عالم و علیا را
فرد گرفته بود سبحان الله اینچنین عزت بدیع الکمال رفیع الاقبال که هر نظم بخش صورت و هم گام
کی در دایره و هم عقل در بین می بخشد که چنین زود ازین جهان گذران خواخیزد و یابد اما چون قتل
رسد که جهان فرین عالم این را از نور طراوت بخش و عالمی از جهان بنای ترشید که در بسیار از قرون
بنود لاجرم قصه از هر کمال عیار بزرگ نهادی که او از جهان با نماند و آمد و وقوع این قضیه را که
در چشم ظاهر بین دست آور سوگواری و ماتم دارست اما در نظر این نظر انکار نشد که بخت و سرنوشت
تواند بود چه از وجود با وجود این که هر والای سلطنت بتجدید عالم ظاهر و باطن رونق بدین وقت جاری
سوی دولت صوری و معنوی رواج یافت و چون عقل والای این خود جهان بنقش کمال رسید و اسباب
فرمانروایی این بزرگ منش سرانجام یافت قریب دولت عظمی بنام امیر خود او در جهان آمد و با وجود این که
معنوی چون طراز فری داشت اگر نه از وی زمار با واسطه درست بینی و بیک طبعی در دنیا

صوری داشتند بواسطه بیعت اشرف که در آیین خود معنی لازمست هر چند این بزرگ زمانه بیعت
این نور برورد و فری عین بودی و چون خلقت بدین خلقت کرم از این بزرگ که با بیعت اینها
بتکلیف است و بر وجود دلی و زیدان جز بندگی با فرمایند و ای انسان منزه است علم غریب از چار
مقدمه این چنین اقبال آن بود که فرماید که این چهار را بدو نماید و باطله بود از لوزم تعزیت و مرسم تمیز
اولیای دولت که در دراز سلطنت دلی مجتمع شده بودند بجهت جمعیت دلهای این مقرر شده
هر کدام بجای مقام خود دستا فتنه و زدی یک خان که با تفرقی این دم بجهت سرانجام بهام این بلاد در دلی اقبال
درست و اسباب و ادوات سلطنت و درای محبوب غلام علی شش انگشت و جعبه دیگر از مردم اعتمادی بر یک
جهان بنای فرستاده و اظهار طاعت و عبودیت کرد و میرزا ابوالکاسم میرزا کاران نیردانه ملاز
سویخ دولت افرازی حضرت هشتی از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت جلوس مقتدر
مجلس از احوال دولت اقبال حضرت هشتی از زمان حضرت بصوب پنجاب تا زمان جلوس حضرت
چون ربابات اقبال بصوب پنجاب و عطف و دست به توجه فرمودند و از انشای راه آنکه خان و سایر ملازان غلبه
دولت از حصار قزوین آمده شرف و کاب بوی دریافته اند چنانچه ایلی باورفت و چون موت اقبال
سپهر نرسید جمع از ملازان پای ساپی که بگوشت شاه ابوالکاسم تعیین شده بودند مثل محمد قلیخان بر کما
و مصاحب یک و خواجہ جمال الدین محمود و زوت خان و خواجہ ظاهر محمد و لیدر خود مهر سیر و شربت می
چون از صحبت بر شانه ناپهوار این جوان بی اعتدال تنگ آمده بودند و بدین مضمون کرامی حضرت شاهنشاهی
راستینده خود را بی رخصت رسانیدند و بسعادت ملازمت شرافت کامیاب عنایت کردند
پیش از نرفتن عاصم و صفدر سکندر که از کوه بر آمده بود از شکوه دایمی حرکت شتابی خود را باز نگذاشتند
و میر بست که از لاهور بجهت دفع او آمده بود مراجعت نموده بلا هو رستاق و چون تبحری بدست که این دولت
بحضرت شاهنشاهی عنایت شده و آنحضرت متعجب این ممالک اندی اختیار جمعیت خود در کما آید طاعت
بجود رسیده و اگر عزت نموده و آنحضرت از روی عطوفت و منظور داشتن الطاف حضرت جهانی درین
است رت نبشتن فرمودند و میرزا انوار علی را هم و کار و از آنجا که میرزا شربت جمعیت دیار شده بود
بعد از آنکه رخصت یافته بمنزل خود رفت و بنیام فرستاده نسبت من حضرت جهانی معلوم میگفت
علی اقصی بخاک کرامی آمد در فرقه حویلی که حضرت جهانی در یک طرف خود را می خورد و در همان
بود بدین شام الوش فرمودند پس نظر این نسبت چون بخت تمام آمد که می نمود برای من چراغ انداختند و در کنار
خون پیری چه عیله برای من ریش داده شد آنحضرت که مودت دانش و مروت بودند به بخیر می

تتم نمودند بجا هر چه میستانی که بنیام آورده فرمودند که بگورده سلطنت دیگرست و قانون عشق
دیگران آن نسبتی که حضرت جهان بینی را با شما بود مراست عجب که در بیان این دو نسبت تفرقه نکرده اند
آید میرزا فاعل عظیم شد و آنحضرت متوجه گشته شد که این سیف حال سکندر که مانگوت و آنکه در بود بخانید چون
بنواح سر بر نه کوب اقبال ز قول فرمود قاصدی نیز فرستید و بفرمان آن از قضیه افتادن حضرت جهان
خبر کرد بفرمان آن پیشتر رفتن را صلاح ندیده و کوب علی متوجه کلاندر ساخت که دوزی چند در آن خط
آفات واقع شود در نزد یکی کلاندر نظر شیخ جوی رسید و فرمان عالی آورد و مقدار آن را خبر قضیه تا که رسیده
احوال رسید از استماع قضیه جانگاہ گریه و زاری که لازم عالم محبت و دست دراز است آنرا حضرت ظاهر
و آن قدر شکفتن خاطر و بر هر دو کی باطن آن مقدس نهاداروی داد که از حیطه خیال بشری بیرون باشد و بفرمان
و آنکه خان و ملهم آنکه بمقدورات دلاویز است که حدیث چون از فرط محبت بود آنچه او را سرایت می دانستند
باعث مریدانده میشد و این برگزیده معبود حقیقی برای آحاد الناس تقدیر الکرلی و توجیه مندرج میدادند
و از قوت هر کسی که رایج از اصنام عصبیت و هنر مادی و لادرو چگونه متأسف و متالم میشویدهای است که
درین باب در زمان سالف موجب خورسندی و خوشحالی اهل غفلت میشد بر ذات مقدس چنین
حالت رود تا اهل عالم که نظرات آن فرخوس نباشد بر حقیقت بزرگی این بزرگ جهان اعتراف نمایند
و این اعتراف و سبده اهتدای هموار نام شود و این اهتدای سبده قبول نورانیت و عموم گردد و اگر این سبده
بر وسعت آبادانش و خدا شناسی و حق پرستی این نور بر آورد اقبال کجای راه دینی که نظایر از دینی است
در باروی عبودیت بهم رساندی آخرت باید عقل و در اندیش خود بمان صبر خود آورده در تصدقات
و تبرعات که بمسازان آن عالم بقا سودمند آید اهتمام فرمودند اصحاب نظم و ادب بهم مرتبه تا بجا
گفتند از آنکه خواجه صحن مودی ترکیب بندی در مرتبه آن غفران قباب ترتیب داد و این چند سب
از آنست و میر عبدالحی این تاریخ طبع و اصل حق شد همایون پادشاه مولانا مسعود همدانی
در سنگ نظم آورد و ای دای پادشاه این از بوم افتاده اما برسم خطی نام افروز را بالف نویسد و مولانا
قاسم کاهن این تاریخ را در رسته نظم کشید همایون پادشاه از بوم افتاده این تاریخ یکسال
کم است و تفاوت یکسال و دو سال در تحکیمات تجویز توان کردند در وجبات و مجموع این صحن تاریخ
ع و وارث ملک جمال الین باد که کلمات صوری و معنوی و مافوق عقل و دانش این یکانه روزگار بتراش است
بجز آید از اف علم عقلی و تقی کاهن استند علم اخلاص و علم علوم ریاضی آنحضرت و بایستد بود و بایستد بار
حکمت صحت عبادت کنند و نماز آن علم ریاضی در بایستد بر و الا کما سب سعادت بودند و آنحضرت را داده

بستن رسد مصمم بود و بسیاری از آلات رصدی ترتیب داده بودند و چند جا محل رصد خیال فرموده
بودند و توجه عالی شغور شغور داشتند و از آنجا که طبع موزون از خصایص طبیعت سلیمت
در خیال اوقات واردات قوسی را چنان حقیقت وجه از مجاز در سنگ نظم می کشیدند و در بیان شعرا
آنحضرت در کتابخانه عالی موجود است و این چند رابعی از آن دیباچه کرامت مرقوم میگرد و نظم
ای دل کل اضطراب در پیش رقب حال دل خود موی با هیچ طبیب کاری که ترا با آن جفا کار افتاد که
بس فتنه شکست پس از عجب ای دل از حضور یا فرزدی کن در خدمت او بصد و لسوزی کن
هر شب بخال بار و غم نشین هر روز بصل بار و فرزدی کن ای آنکه جفا تو بجام علم است
دوئی که تم تنیم از نو سیم با هر غم که رسد از سیم جف بدل با هر جو غم غنی تو باشد چه غم است
آنکه نه که ذکر این سلسله ریفه که چون سلسله سموات باید آبی و اعتصام قوتی دارد و یک این
سلسله پیوسته است بصبیح ایجاد آدم صبحی و سر یکدیگر بطولع نیر وجود شاهنشاهی باین شفق
و طرز اختصار عبارت تازه که خامه آلود همچنان قالب انشا نشده انتظام یافت و نگارش
این فهرست رخت و عنوان دولت ابو الفضل سعادت پذیر شد و بسیار از رموز و نکات
جای بی نقصانی تقریب اندراج پذیرفت که اگر آن حقایق و اسرار حقیقت از اصل سوانح متبیر سازند
کتابی گردد و انشای لباب از فخر دانش بیت جامی ختم از خون خویش نه خم سر که کند سبند ریش
هست بهر نکته قیاسی باشد شمس سنج است سس اگر چه در نظر کجا طبیان رسمی آنچه تا حال
از سر گذشت بزرگان گذارش یافت طفیلی و مانده سخن سر بود اما حقیقت شناسان انجمن تقدس
نیکو دانند که درین محدث نامه از دوی از آغاز تا انجام که هرگز مراد یک حرف بطفیل نیاید و در دام بیان
چند نقاب جمال مقدس شاهنشاهی کرده اند و در هر پرده وجهت هست بوده است حاشا که ام بردگی
یک حسن است که چندین نوع ظهور داده و باطن یکتا هست در گردن حسن همان اخرو ز روشنی پرست
شعر داند از آنجا که سخن دانست که این چه نمودار سخن دانست و اگر دل بکجا کرد دست کجا
کجا خاطر بگویند که باید تا بتالیف تاریخ چه رسد چنانچه و تحسیر در یک میان آید و در مقصود در یک
نکته بر آنکه خاطر آن هر جا بی قیاس مکن که این بیدلان خاک سرشت رذل کجاست تا قیاس اسند
لیکن من سبب بین را از افراخ حوصله در خطره مقدس حضرت شاهنشاهی حواخلوه خاص نموند
و این رمیده ملک سبب بکنند ارادت در آورده و از زرف نگاهی و دولت منشی مدعیان
ابواب سعادت را از نیک آبی این کس سر انجام می دادند جمال جهان آرای شاهنشاهی را در خطا هر

این سلسله علیه نمودار گردانند تا عشق حقیقی این یکانه درگاه آبی بنگاشتم این داستان دراز سرگرم
هم هنگامه سخن در گنج شد و هم گنج نیکه برای شاداب گشت و هم نمودی و رنگدانی این بادیه بیای
حقیقت رفت هم و آب بحال مستوق حقیقی پایه ظهور گرفت و هم مدارج فنون خلق کمال عروج یافت
الکون آنچه آنرا بجزایان کسی مستطردی میدانند سیری شد و دست سخن بآبچه هر دو طایفه مقصود حق
شناسد در رسد امید که درین کار شگرت گامی آرزو کردم بیت کلکم که سر و رخ زبان عین است
کنجینه کنایه کان عین است از انگش که کند بتمکین اضافه طلب کنم بتمکین
این نامه برای آفرین باد ان شاء الله که اینچنین باد جلوس مقدس حضرت
شاهنشاهی بر اورنگ فرماندهی و جهانپای سلسله انتظام کارگاه آفرینش که
مظاهر حقیقت غای مشهود و شواهد قوت واجب الوجود است و بسته بفرمانروایی بزرگ
نمادی باید که بار عالم و عالمیان را بادوی نماید آبی بر سر تواند گرفت و کار جهان و جهانیان را بیزوی
کمال آگاهی بمان و سر انجام تواند نمود ششده عظمت از ناصیه اقبال او تا بد و بارقه اہمیت
از لوح احوال او فروغ دهد شایسته این ترازوی عدالت بباروی ریاست او استقامت یابد
آیین چار سوی سلطنت بدستگار فکر و بیت آورد و بی و با پذیرد و در زبانی ناب که نقد خزان آسمان
بسکه عدل و کامل عیار بر آید و کوهرهای مشیر اخ که صیقل زده مہرہ نجم است بتاج دولت او سر بلند یابد
بیند چهارچمن خدایت از جو بارشیر او آب خورد و شش جهت مملکت از مایه لای اوقاب گیرد
طنطنه کوس ببعش غریب حوادث روزگار ستیزه انگیز را بستی و کوکبه سپاه شکوہش عرصه گردان
جهان تاریک را متعلقه تختی گردانند و آب تنج جهانگشای بنشانند و بری حادثه را بسجای خبر کرد
سای منطقی سازد پیش طای درگاهش قطب غای بادیه گردان آرزو گردد بارگاه آستانش قبله گاه
زمین بوسی کردن کنایه بیکاه خوب شود همیش بر آبادی خواب بار دلا مقصود بود و طبعش
بر جمعیت شہرستان جانها مجبول و مضطرب باشد محبتش در نهانخانه غیر خواص و عوام وطن سازد
و دعایش بر خلوتگاه زبان صفاد و کبار آرام کند بلکه صفوف نبات که جلوه غای مقام نیابند
از چشمه سار افضال او سر سبز و سیراب گردند و از سیم بهارستان افاضه او نشو و نما یابند و صوف
جواد که ثابت فرمان مقام ایستادند هم از مانع عزالت و فیض وافی گیرند و از مکارم غنیای او نصیب
و از بردارند نظم همین نه جانوار دین و دانا و تاج دران با من و عیش گردید بزیب و فر کرد
بنو بهار عدالت زینک بیاہ کیاہ نخل شود نخل بارور گردد فروغ عدل دهد آن اثر بوی زمین

که خاک

که خاک نمک شود نمک سیم و زر گردد چون ذات مقدس این نونال چمن اقبال مصداق
این مفاخر و معالی بود و استحقاق این منصب داشت و تبارشیر دولت و سعادت از آغاز
طلوع صبح ولادت او می تاخت و لویج مشکبار جهان آری از غفلت اغوششام در کار اقبال انفس
و آفای میرسد و شکوه جهان بینی از لوح پیشانی او میدرخشید و فروغ جهانگیری از نظر دویین او
به بلندی می شتافت آنرا تحت نشیمنی از طرار شست او پیدا بود و رقوم خاتم فرمانروایی
از خطوط دست او خواند و میشد زبانی که افلاک در چنبدین دوار انتظار آن می بودند رسید و دور
که انجم در چنبدین قزانات فرصت آن می جستند ظهور یافت انتظام بختان سلسله کون
و مکان ندای بشارت در دادند نوید رسانان سکینه زمین و آسمان به پیام این و امان زبان حال
کن دند شکرهای که در بخت نجات ترا و در شمشای عالم ترا کوش فلک بازی کوس شست
تخت پر خواه قدم بوس بر سر تاج شرف خضبه خود جو که خلافت در هنگامی که سلطان جبار انش کرد
برج سعادت حوت رسیده نظر عالی به بیت الشرف انداخته بود که تحت چهار پایه حمل را سعاد است
منو سار و عباد آلودگان خط خاک را بغض عام ناده و ترکرداند بر تخت کا چمن سایبانها
اشجار سایه افکنند شوق و خسر و کل با تاج صدر برک رصع بالعل و یا قوت بر سر بر مردین جلوس
فرماید و مرغان خوش و از چون خطیبان جلوس باریت ہی طلیسان شہیر بر دوش و شمشیر
قام در آغوش بر منبر صد پایه چوبین خطبه شوق بلند کنند سرو و صنوبر بر آستان دکان
رو بند سر تعظیم فرود آوردند و شمشاد و عمر کهن پیران آرزو مندند بیک و نوای
جوانی رسند بزرگان شقایق و دیاجین خلعتهای رنگارنگ در پدشند و خدان لاله
و نسیرین از شکفتگی در بر این نیکجید آواز کوس رعد بر تارک خیالان ابر غلغلند در هفت اقلیم
اندازد وصیت کوهر افشانی نو بهار صلاح عام بجا رکن عالم در دهندیم فیوضات ازلی
از جهت عنایت آغاز وزیدن نهاد و حدایق ازهار خلافت آبی بنای شگفتی گرفت
ماه جبهه نیاز بسجده شکر سپرد و بکف انضیب نور مجید قطب و دیده فرقدان را
بمیل رین شمع سرده سفید میکشد همندان رصد بند و نجوای کشتیان فلک بوند که
باسطرلاب دانش را صد کواکب دولت بودند اخراج راجه جهانباغ از صیای نفیج آسمان
نمود لاجرم بتأید الطاف و اجمال و اتفاق جنود دولت و اقبال شعر
بسعادت که آسمان برو سجود کند در عیدگاه خط دلکشای کلا نور که باد اقبال هر در هر درویشان

و مجلس و الا که غلبت از ای چنین افلاک تواند بود ترتیب و در نظم دل افروز حسی شد آراسته
در روز و برون هر دو پیرشته نمودند در پیش این سبک کاخ • بساطی جویدان همت فراخ •
سرا برد بای مکل کلاه • کشیده بود روده چنگاه • کران در کران فرش آن سر زمین •
برند خطا بود و دیبای چین • ز بسایبانه های درین تار • هوا بود چون بوده زو نیکار •
فلک اگر قند در زرباب • که خوش نیست و چنین نلی نقاب • ز بس نکست بزم میرفت دور •
فلک ناله شک بود از جور • بر زکان درگاه برخواستند • عروسانه تختی بر آراستند •
که در پیشه سلطنت انقد • بشاه جوانخت بنزد عقد • دو عالم بیکجا فواهم کنند •
بسیور جاوید حک کنند • زمان می دهد پرده در پرده ساز • که ای بخت با بخت دولت نیاز •
شهی نمکین بر سر تخت کجا • که خواهد شتران تخت ازو سرباز • کسی نمی بیند بر اورنگ جاه •
که خواهد باو بخت بر دنیا • آنگاه در ساعت فیض اشاعت یعنی در شب نصف النهار جمعه برویت دوم
و باره اوسط میوم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و میوم قمری دهم اسفند از نهم ماه جمادی سال چهار
صد و هفتاد و هفتم باز دهم تیر ماه قمری نهم جودی سال نهصد و بیست و پنجم چهاردهم شباط ماه
دومی سال یک هزار و شصت و شصت و هفتم آن والاد و دمان عالی خاندان خلعت زرین در بر
تاج مشکین بر سر دولت و سعادت بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت نشست و آواز مبارک
از شش جهت برخاست منبر آسمان منظر خطبه اقبال سربلندی گرفت و در جات رفت
به محامد و عالی ارجمندی یافت بست ایند کون بغوی خدیو جهان نهاد • باری که پیش ایند لیس آسمان نهاد •
آنرا که در نهاد بود قوی چنین • بار و کون بر سر او می توان نهاد • شاه جهان که بار جهان بر سرش سپید •
بنهاد با باز سر دخت بجان نهاد • هر چند خطیب بصورت پایه پایه فرود می آمد اما در معنی مرتبه
بلندی شد چون زبان خطیب بالقاب اقدس سماعه افروز شد و بنام اشرف اعلی کوهر بر سر تخت
کلبانک دعا از جیب و راست برخاست و نواهی تسلیم و رضایی که و گاست برآمد بر این بند آن
کارخانه سلطنت خلعت زرین بر دوش خطیب را در زر گرفتند و کجینه در آن بارگاه خلعت
از زمین و بار که هرختی و زربانی کردند بست ز یک طرف زو از یک طرف که می بخت •
که طبق طبق و زو سبیری بخت • تمام روز طغرای نواز و بالی بالقاب حضرت شاهنشاهی
رفت یافت و مشورت شاهنشاهی کار کشایی بخاتم دولت آن خدیو جهان زینت گرفت و تمام
آن روز جهان افروز که فی الحقیقه نور و بهار دین و دولت بود که سلطنت در دار الضرب

اقبال بنام اشرف مسکین شد و اقامت نفوذ و بعبار عدل و امان یافت بیت چون سکینام شاه پیرشید
در چشم ستاره قمر و کاشید • دنیا بسرخ روی افروز شد • و بهیم سفید روی آراسته شد •
زمان زمان خوانهای زو سیم در دامن روزگار ریختند و نفس کجینه های انعام در کجا
آوردی عالم افی نند صدای بغیر سوزی و سرور تازه شد و کوس عیش و شادمانی بلند آوازه
گشت سلطنت طرح اقامت انداخت خلافت بقارگاه سلامت رسید تخت و بزم نشین
از بخت رفت شد تاج سربلندی جاوید سر از اذریافت بکین بطعرا می جلال رسید جتر
سایه دولت بر آفاق گسترده لوطا را نور علی نور یافت • کوکبه را کوی مراد در خم چوکان آلود شمع در
خلوتگاه بنام آرم گرفت خجرا زمره آسود کمان از کیش او ز کار بخت دید تیغ از جگر
دو دی اعدای رخ نشست عقل بلند مقام که سربلندی از آسمان گذشته بکین سلطنت گفت
بیت دارم خطاب خطبه سرای مرقش • بست و بلند ساخت اندیشه منبرم •
سایه بی بها که کم کینج شاه را • لکن نه کوهری که بکیند در زرم •
جهان که آهوی ام جبهه شکران این همیشه است صید دولت او شد فضل افتخار بر آورده که بیت
طالع مراجسته بفران و دلش • کس چون گمان بزم که شکار محرم • اقبال که سپه سالار
قدح سلطنت است شکر گویان تعداد نمود • بست که خاک بر گرفته خاقان اعظم
بر آسمان کشیده آرای گرم • در حضرتش بظاہر و باطن مکررم • و ز صورتش بصورت و معنی توان گرم
از فیض او بیت این کیشیم • و زرم و ستاین لب ز ساعدم • دولت که رنگا میز صورتی نه کیشی
بر سر یک زکی آمده زبان برکت که بیت رخ ز حال دور زکی منزه است •
الماس ابیغیم من و یاقوت احم • باغ قریبیم ملک نقش مغش • عطر دماغ روح قدس دود محرم •
تا هست کوهر سختم کوثر غش • مدحت سرای نخت و کوی فرم • آسمان منطقه بکرم بر میان بسته
وقتی گمان او از داشت نظم • دارم نظای جا کوی و طوق بندگی • در حضرتش مباد و خاوی زرب و زویم
فتحت بر جود خالف صف مرا • که خیل نندگان خدیو مظهرم • سعادت که هوا خواه دولتخانه
سلطنت عرضی که بیت هر ابد و قبله من آسمان است • که سوزی آفتاب شرف و جلال
آید که کلید غایت کج من • بر آسمان سلسله برایی چون درم • جمیع سران و سرداران بود سپه سالار
و سایر ارکان سلطنت و اعیان دولت از جیمه ل و صدق خیر بکن والاد و دمان بیعت کردند و بمان
خواهی نو که بایان آبی ساختند اعتضا و دولت قاهره بیرافجان خاندان بالتفات اشرف

وکل السلطنة شد حل و عقد خلافت و توح و توح جنود مفت بر کاوا فی روایت و کف کافی
درایت او تفویض یافت و دیگر امرای مملکت آرای و سایر بزرگان سلسله چغتای چنانچه
بشرف بساط طوس حضور استعدا داشتند و چه از آن سپه کشان که در اطراف و انکبست
بضبط ولایت و فتح ممالک یغیین بودند هر یک پیش از فراخ رو حالت استعدا و بغایت پیکشای
خاص شده بترتیب اختصار صفت تصویر زیاده طالع جلوس حضرت شاهنشاهی
صورت زیاده جلوس اقدس نقش بزرگاردی و رقم آرای خانه سدا ساختن از لوزم و قدس
نابینا دلارا مستوجب فرید و شکیانی گردد و کوه تپینا را چشم دور بین بدست افتد بلکه
مرده در و نماز جان بخش و جانداران را جان جهان بین کرامت فرماید بیست
زیاده طالع شصت این جدول اسرار الهیت این لایحه دولت لوح مراد
فد کده دانش و فهرست داد که کتب کوکب غر و علکست کون و مکان اسرار صلاک
دید و برین لوح ازل باز کن بر و جهان تا باید باز کن

در اختیار این طالع مسعود سعادت مطالع بدایع لطایف مخلوط شده اول آنکه در و در و در
عاشق بیت السلطنة است تیر اعظم افاضه نور نماید و اصل را اختیار سعادت جلوس بر سلطنت
صلاح خانه عاشق است و آنگاه چنین صلاح که بقدر آن نگارنده کتی شده باشد و نام ابوالمکارم
غر نوزی که از اکابر ارباب نجیم است فرمود که راست برای این کار طالع عقرب اختیار کنند

تاوند عاشق است افند که خانه تیر اعظم است و المنه الله که اینجا تیر اعظم خود در بیت عاشق تاوند
انوار سعادت و اقبال آمده نظر شاه که در بخش امید بود و رخشده دلش بنور جاوید بود
چون بر تو او جهان سازد در دنیا آرا که مری چو خورشید بود خانه دوم که خانه مالک سلطان
اتفاق افتاده و تیر اصغر که صاحب خانه است و در خانه یازدهم که خانه امید است
فوق الارض و قوع یافت دلالت کند بر آنکه مقابلد خرائین و کنوز عالم بی سابقه مشقت
بدست کجور اقبال او در آید و خانه سیوم که تعلق بخونش پیوند دارد است و صاحب او تیر اعظم
در و در عاشق جمیع اقربا با امور احکام سلطانی و محکوم او امر شمنشاهی باشند و خانه چهارم
سبکه که آنرا وند الارض خوانند و منسوب بعقاب امور و اهلک و صاحب او در نهم
بیت الشفرست دلیل شده بر حسن بیت و نبات ممالک محروسه خانه پنجم خیر است که
خانه فرزند و عشرت و همدلی است و صاحب او زهره در حوت که برج شرف شرف
است دلالت کرده بر آن که فرزندان او سعادت پیوند بعطوفت شفقت پادشاهی
و توح باشند و در سائیه دولت و کف عنایت تربیت یابند و اقوام افواج انجن سرور
بزالال افضل اهل الباشد و قوافل دیار از چهار کرم عالم بر آستان دولت او بارک آیند خانه
ششم عقرب که خانه عبید و خدم و امر افضت صاحب او مرغ در خانه سلطنت واقع شده
علامت بر اعتدال مزاج سعادت اقتضای و بر بسیاری غلمان وفادار و خدمتکاران جان
سپار شتر اگر چه در قوس است اما بحسب بسوئیه البیوت بخانه ششم شعار سعادت
جاوید می کنند خانه هفتم قوس وند غار بیت نظر طالع و آن خانه اعتدال است چون بحسب بسوئیه
البیوت از کوکب سعد خالیت هر چه در اعدای دولت اید قوس و دلید است قوی
خانه هشتم جدی است متعلق بمرآت و صاحب خانه سیوم دلید است بر آنکه سعادت و در
قوس حال کمالات ذاتی باشد خانه نهم دلو بعلم دین و سفر منسوب و عطار که صاحب طالع
است آنجا است و بنظر تسلیم تا طالع آمده افاضه انوار دانش می کند و مجرب است
از صدق تفکر در امور دین و دولت و اصابت تدبیر در باب سفر و واقف آن بقوت و در
بیت شاهی که بطل و قنون خویش در راه خدای و چون خویش هر چند که سایه خدایند بهمان
او نور خدایت سایه خدای خویش خانه دهم حوت که آنرا وند عاشق خانه سلطنت و امهات
تیر اعظم و زهره و مرغ آنجا است بیت ایام سلطنت بعیش بگذرد و اسباب شوکت و بیت

صاحب طالع روز افزون باشد و امهات عالی در جهاد دولت او برادر سلاخانه یازدهم محل منتخب بر اجبا
واصدقات بیت الشرف نیز اعظم افتاده و قوس رخ نیز از اید النور انجامست هر امید که بخالا
اقدس رسد بزود و بهودی بر آید و دستان بوسیله این دولت عظمی کاروانشوند خانه دوازدهم
نور است و آن خانه اعداست و از کواکب عالی افتاده و در پنج از دهم ناطر دشمنان دین و دولت
به حصص مبرمی چون شام شوند نیز اصغر در محل خانه شرف نیز اعظم افتاده است و اگر این فن
نصیح کرده اند در زیاده جلوس اختیار فرم که واسطه افتاده نور است از اجوام علوی بر اجسام
سفلی بر جان باید و این من معتبر داشته اند و نیز اعظم بشری اتصال دارند و خداوند عاشر در هفتم
و نوع یافته و خانه طالع هوایت و اینها دلالت بر استیلا بر حضرت قرین و بر غریبت
تحقق دارد و ضایع و در عاشر آمده و مستحق که دلیل صدق بیعت در هفتم بخانه خود کمال سعادت
دارد خداوند عاشر صاعد است روز بروز ملک و مملکت سلطنت در ترقی و زاید باشد و بعضی از بطالع
خانه قمر مستقیم الطول آمده و عطارد با قمر نظر دوستی دارد و این همه دلالت ساطع است بر کثرت کار
بطریق محدود و افزایش دولت بنیل مقصود و شرح لطایف این زیاده و باریع آن از حیطة تحریر و احاطه
تعمیر بیرونست و قایم شناسان جداول آسمانی درجات و امان صنایع سطراب دانی بزیج فطرت
و تقدیم فطنت می دانند که از زمان ابتدای جنبش افلاک شده انشطار عالم ناسوت که لب لباب
آفرینش است با اهتمام اجام تعلوی گرفته اینچنین ساعتی بزرگ بزرگی بخش که چندین سعادت ابدی
در ضمن آن مطویت معلوم که چند گذشته باشد و یکی از منتبان سلسله نظم در تاریخ جلوس از غنای گفته
بیت از خطبه شاه رفت جز نشد و ز سرکه عدل کار چون زرنده بنشست تخت سلطنت اکبر شاه
تاریخ جلوس نصرت اکبر شد و تصرع جلوس خداوند عالم بنا به نیر مشهور برین سعادت انشطار است
و عبارت کا بخش نیز تاریخ این زمان سعادت توانست مؤلفان و این زمان بکانه طالع ضعیف بوده
ذکر وضع جدید تاریخ آبی از مبداء جلوس حضرت شاهنشاهی بر ضمایر صافی در زمان انصاف بزر
پوشیده مانده فلم مشیت بر وفات اکنون رفته که فطام سلسله عالم بی حفظ وقت و تعیین تاریخ
صورت نبندد و تعیین و تابع و تبیین سلیخ بتاریخ سنین و شهر و تخصیص و تشخیص باید
و سنت ازلی جهان جریان یافت که بعد از جنگگاه امری عظیم را مبداء تاریخ سازند و احکام و
دینی و دنیوی را بران مبتنی و چون جلوس شرف از فوادی و فوضده کی و افزونی حججی سزاوار آن بود که
عزّه و جلال او را بی غایت و عقیده ظاهر سعادت نامشاهی میکرد و بالتمام دانی که در حقیقت

حضرت شاهنشاهی بر تواند اخته بود و بوقت دای اصابت پیرای حکمت پروردان بالغ نظر که فروع
قول حضرت شاهنشاهی یافته بودند این سر دفتر سنین و شهر را جدا تاریخ جدید ساخته نور افشای
آسمانی و اسودگی گشتند و چون نور و جهان افزون مقدار و مقارب جلوس شرف از جلال
نظر است ترتیب نیز اعظم این کمر که هزاران فتح در ضمن آن چهره گشت عنوان آیت نوروزی
و دیباچه فروعی و فروعی دانسته مبداء تاریخ کلمی را از نور و آینه اعتبار نمودند و در احکام
بر ماه و سال شمسی حقیقی نهادند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال بالقای ربانی این
این تاریخ کلمی آبی موسوم ساختند و بدین سعادت ارقام در خاسته و فخر خست و در رقم
گردانید و اسامی ماههای این تاریخ را همان اسامی شهر مشهوره فارسی معتبر داشتند و بمقت
مزمل گردانیدند چون فروردین ماه آبی دارد بهشت تمام آبی و ماههای ایام نیر همان سنی است
قارسی گذاشتند بدین ترتیب آور مرد بهمن ارد بهشتی شهر پور اسفند از نور و خدا و یاد داد
را آن حوزه نیر کوش و سمپهر مهر و شمس و زهره و دین بهرام دام باردیبارین آرد و آسمان زمیادار
اسفند هزاران و چون در بعضی ماهها و روز از رسمی زیاده بود از آن روز و شب نامزد کردند و بمیان
توجهت شاهنشاهی اقتضای آن فرموده که در سنوت است تاریخ مقدس نیر و از ده باشد لا جرم
هر سال مسمی به نام ای از ماههای آبی ساختند چنانچه سال اول سال فروردین آبی و سال دوم
ارد بهشت آبی و عمده مونسان این تاریخ قدسی علامه الزمان اظاطون الاوان امیر فتح اندر
المی طب بعضه الدوله بود که در ساعت مسعود این اساس فلک ارتقاع نهاد اگرچه اساس
این تاریخ در سال نهصد و نود و دو اتفاق افتاد اما چون از ابتدای جلوس اقدس حواری و قایم
و واردات بر تاریخ آبی خواهد بود و ثبت این واقعه شریف در سال جلوس لای نمود امید که چون
دولت اقبال این سلسله ابر بوند از سفینه آبی است فروع این دوران عالی هزاران سال جهانتاب
و جهانگیر شد و امتداد سنین و شهر سال و ماه از تاریخ و حساب محاسبان ادوار اوقات
بکند و نقل زمان جهان طاع از تحریر ارقام این دیباچه سعادت ابوالفضل است و بعد از این
این تاریخ سعادت اساس بمالک محروسه شرف اجرا یافته بوده اینست فرمان جلال الدین
محمد اکبر پادشاه غازی درین زمان دولت آدای و هنگام سعادت پیرای که یکدیگر از طریق
نصرت قرین بر سر سلطنت گذشته و آغاز ابتسام حریفه اقبال است فرمان کتب طاع بر ارتقاع
یافت که حکام ممالک محروسه و سایر متصدیان ممالک و مالی تنها و در جات و تنایب

طبقات بتواتر نگار مکارم شاهنشاهی مختصر مستظهر بوده بدانند که چون تمامی هست والا هر چه
آنت که گفته نام از خواص علوم که بدایع و قایع عینی اند در صلال امانی منشرح البال و معرفت الحال بوده و قای
کرامی را که مفقود البدل و معدوم العوض است در عرضیات الهی معرفت دارند و رقبه عقیدت خود را
از قلاعه تعلیق که ارباب ملل کلیم و اصحاب نخل با جمع هم دست رد بر آن زده اند در جمیع ادیان
گاتر قیاحت و وقاحت آن بایلیغ و جوده ادای نمایند باز داشته در تحصیل اسباب تحقیق معطوف
گردانند و در محالک مطالب کلیه و غنیته بی برقر و دلیل قدم نهند و در سماع مقاصد خود
نقیض و تطبیق اضافات حجت شروع نمایند و صیاد صابیت بنیاد استکمال و تکمیل هموارند و در حق
علم و قایع حکمی قطعی اندازند و بعنایت و هدایت عینی از مبادی عالیله بوسیله الهام و وارادت
مستفیض و مستفیدست و آثار سلف خلف نیز مقتضای حسن سریرت و صفای عقیدت
محفوظ و بهره مند درینو لا چون عبور بر تها و دم متعارفه اهل هند که بزبان این طایفه بزرگویند
بفتح باء موحده و سکون تاء مشتاقه فوقانی و فتح راء غیر منقوط و تاء مخفی افتاد و درین اوراق کلیله
متاخره نموده که مبداء ستمور قمری را بعد از استقبال گرفته اند که زمان افرازش ظلمت
دازد که بزبان هندی کش که گویند و این سید باطلان بخش تعلید و جهالت و غایت غواپت
و ضلالت ابتدای ماه را ظلمت نهاده و با آنکه بطلان بخش این عمل به حاصل و عدم استناد
ان بویل روشن تر از آنست که با استدلال احتیاج افتد و از مهره حیدر این طایفه چنان بسامع
عواجلال رسید و مطبوع کتب معتبره قدیه خود را بنظر صواب بین در آورده اند که مبداء ستمور قمری
پیش قدم از ابتدای روشن شدن این جانب ماه که بجانب ماست بوده که آنرا بلسان اینان شکل
بچه نامند و از زمان بکر با جست بواسطه شروع نامتدیان و وقوع هر هج و هرج و مرج این روشن
متروک و بهر سنده است و معقولیت اول آنکه ماه را از ابتدای ظهور نو کنند از اجل بدیهیات
بنابران حکم مقدس سعادت نفاذ یافت که ارباب تبخیم و اصحاب تقویم و مستخرطان کل محالک محو
تقویمهای خود را بر طریقهای شکل چه نهند و بواسطه احتیاط و اهتمام و تمهیل و تبریک تقویم
بهر اشرف و اقدس مرتب فرموده و فرستادیم که برین خط جاری گردانند درین اثنا اکابر و اعلا طرب
قدس بوقت عرض رسانیدند که بر خاطر الهامی مانع پیشین نیست که مقصود از وضع تاریخ آنست
اوقات مهمات و معاملات باسانی معلوم شود بمنزلی که ایدیرا مجال مضارعت نباشد مثل آنکه
شخصی بجا بلیت نود یا اجاره کرد و یا قرض گرفت و در ادای آن مدت چهار سال و چهار ماه

قرار داد و تا مبداء غنیمت نباشد تعیین این مدت متعسر نباشد و خواهد بود و پیدا است که هرگاه از
ابتدای تاریخ بعدی گذشته باشد وضع تاریخ تازه نمودن ابواب سیر و سهولت بر جمهور
اهل عالم کشودنت و بر واقفان موافقت اخبار ظاهرست که از مبادی احوال ناغایه حال و باب
سلاطین عظام و اساطین حکمت آن بوده است که همواره بوسیله اهتمام خود اساس این بنای
سعادت اقتباس مجددی ساختارند و معامله گذاران روزگار را از مضایب حیرت نجات
می بخشیده اند و اکال چون تاریخ سحر که آغاز آن از روز شمات اعدا و کلفت احباب نزدیک
هزار رسیده و تاریخ هند از هزار و پانصد و پنجاه و یکم و پنجاه و یکم و پنجاه و یکم و پنجاه و یکم
از ابواب و مات بجا و زخموده چنانچه مسطور و فرورست و نوشتن و گفتن آن در طارحات
مطالعات بر اهل عالم خصوصاً بر علوم الناس که در معاطه برایش است بسیار مشکل و ایضا
حاکم محروسه هند در تواریخ مختلفه دارند مثل آنکه در ولایت نیک تاریخ از ابتدا حکومت حسین
است و از آن باز تا حال صد و شصت و پنج سال شده است و در ملک کجرات و دکن سالهاست
الحال یک هزار و پانصد و شش سالست و در مالوه و دهلی و غیر آن تاریخ بکراحت متعارفت که
الحال یک هزار و شصت و یک سال شده است در ملکوت هر که حکومت آن قلمه استند باشد
از ابتدا میکنند و حالت و ترتیب هر کدام معلوم دانایان و قایع دانشوران آثار راست
و مشخص است که ابتدای هیچ کوم از تواریخ هند به از امور عظیمه حق اساس نیست اگر مقتضای عموم
راحت و تمول عطوفت خود و وضع تاریخ مجدد شود که اسامی خلافتی در آن باشد و هم اختلاف
تواریخ هند به مرتفع گردد و هر آنکه بمرت و حسنات این راجع طال و مال آن رفیع اگر خواهد بود
و در کتب معتبره و زیجات متداوله مثل زیج الیانی و زیج جدید و کالی معرفت که مبداء تاریخ ظهور
اقری عظیم گردانند مثل طوطی قیوم با حصول سلطنتی عظیم و المنة لله تبارک و تعالی که درین
سلطنت کبری از عظام امور و جلیل قایع از تسخیر بلاد عظیمه و تفتیح طلاع حصینه و دیگر
فتوحات و تأییدات آن خرد در عالم ظهور آمده که هر کدام لیاقت این امر عظیم را دارند و اما
اگر آن حضرت مبداء تاریخ جدید را از روز جلوس بر سر سلطنت خود که از اکبر نعم الهی و اعظم الای
نامشایب است که از آن هنگام سعادت آثار او بریت و نعمت شال شمس است و ایام قمری می شود
فرمانند هر آنکه بوسیله این امر خدیهم و اسم شکر گذاری تقدیم رسانیده باشند و هم انجام مقاد
طوائف عالیشان بجهول انجامیده باشد و ایضا در ضمن این عمل غیر کتاب آن رفیع الکما

تاریخ هجری که از روز هجرت حضرت خیر الانام است از مکه معظمه بمنتهی محترمه بواسطه استیلا
اهل عدوان که محل شایسته توهم نقصان علل العظمه قلیل الیکما بدست لازم نمی آید چنانچه در زمان
ملک شاه با آنکه تاریخ هجری این مقدار امتداد نیافته بود و کاربان درجه مشکل نشده بود
بجمله آسانی تاریخ جلال وضع نمود تا طایفه که در معاملات کار برین مشکل شده باشند باین وسیله
از آن صوبت برآیند و در تقویم ممالک اسلام از غرب و درم و ماوراءالنهر و خراسان و عراق
و غیره ساری و جاری است و تسک متشرعان روزگار و مقدمات هر زمان بان تقویم رایج
بنابر تکرار التماس این جماعه و مراعات خواطر ملت است از ایستادگی قبول رسیده شد و حکم مقدس نفاذ
یافت و در هر که قریب سال طویس بود از اجابت تاریخ الهی اعتبار نموده ابواب آسانی و نشادمان
کن بند و از معدن دانش فرمان واجب الاتباع صادر شد که در باب استخراج در تقویم متعارفه
دیوار اسلام چنانچه تاریخ عربی و رومی و فارسی و جلالی و قمری میسازند این تاریخ جدید را ضمیمه آنها ساخته
در باب سیرت بند و در تقویم های هند گاهی تواریخ مختلفه آنها خصوصاً تاریخ کواکب که اساس آن
بر مفسر بود آن تاریخ مجد قلمی نمایند و تاریخ متشعنه آنها بر طرف سازند و چون در تقویم متعارفه
سالهای قمری و ماههای قمری بود حکم فرمودند که ماههای این تاریخ مجد و تشریفی باشد و چون دانشوران
علم و فنل بجهت سکر گذاری و سپاس داری از شهنشاه و سنین روزی چند را بمناسبت فکری و کمال
در دهانی بجهت سرور و جلال و خوشحالی طوایف انام که باعث چندین خدمت و عبادت
اختیار فرموده اعیاد نام نهاده اند و در آن ایام مسرت بپای اساس سپاس بحکم ساخته دارای
هر کم خضوع و خضوع جانب بکربای الهی که خلاصه عبادات و زبده طاعات مسامح بقدرم
غنی و فقیر و صغیر و کبیر بقدر قدرت مایه فضل و احسان گشاده ابواب عزت و کرامتی را
بر حواطر مکروه و بواطن مخوفه اخوان زمان و ابناهای روزگار گشوده انواع بر احسان نموده اند
بنابرین بعضی چشمندهای عالی که تفصیل آن از دلی این منشور فایض النور خواهد بود و از چندین هزار
سال در بلاشهر و مودف است سیما درین هزار سال مومل سلاطین عدالت گستر و حکامی قیام
آیین بوده است و درین دیار بواسطه بعضی امور از تسبیح افتاده بود بجهت ابتغای عرفات الهی
و اتقفا و آثار فرمان ایام مسرت فرجام رایج ساخته باید که در جمیع ممالک محروسه از امصار و بلاد
و قری و بوجاهتم طریق حسن تاریخ گردانند و درین معنی کمال اهتمام مبذول داشته دقیقه
نامی نگذارند تفصیل اعیاد و روز و نیم و روز و نیم ماه الهی سیوم اردی بهشت ماه الهی ششم

خرداد ماه الهی سیزدهم تیر ماه الهی هفتم اردو ماه الهی چهاردهم مهر ماه الهی شش نهم مهر ماه الهی
دهم آبان ماه الهی نهم آذر ماه الهی هشتم و یازدهم و بیست و بیستم و پنجاه الهی دهم بهمن ماه
اسفند اردو ماه الهی خرداد ماه الهی مطاع ذکر اعظم انتظام بخشان ممالک محروسه در هنگام
جلوس بدترین حضرت شاهنشاهی در آن هنگام نخست که روز ولادت دولت و سعادت
و زمان ظهور عیار نقد عقیدت بود میرزا سلیمان بن خان میرزا بن سلطان محمود بن ابوسعید
بآرامش و آسایش ملک بدشتان مقرر بود ولایت کامل و غنیمت و سایر آلوده از مندر کوره تا آب
سند که بنیاد شهرت دارد و یونندی و طارانی منعم خان که در زمره سرکردی این دولت ابدترین
بداد و عدل ممتاز بود و انتظام داشت و محکم حکیم میرزا و محمدرایت سرادق عفت بحسن خدمت
در آن دیار آسوده حال بودند و قندار با توابع و لواحق که یکایک بکیر بفرمان طرارخصاص داشت
باهتمام شاه محمداً که علم سیماعت و تهو و اخلاص از حوادث و فتن برگران بوده موردن
و وفایت بوده دادمان دارالملک دلی سابقاً بقلم تفصیل گذارش یافتند دارالخلافه اگره و آن
لواحق بحکومت اسکندر خان اوزبک رونق داشت و نظام سرکار سنبلیل بنده علی طنجانی
بود و سرکار کالی سزوار بن عبداللہ خان اوزبک انتظام یافت و امنیت بخش میوات ملازمان
قری یک خان بودند و قیا خان در کور جلالی و آلوده بوده و لوازم خدمت بجای آورد و حید محمد
خان دیبانه بود ارجای احکام بادشاهی میسر و نیاز کی میسر عاطفت بهر یکی از ملازمان درگاه
معلى شرف صدر یافت که هر کدام را بنوارش خسروانه عزا میسازد و محمل جاگیر برقرار گزاشتم
تا عیاد و اخلاص و نیکو خردی هر کدام بظهور آید از آن در خود خدمت و الای شاهنشاهی
بر ایت و مدارج کمال خواهیم برآورد و هنوز چون رای جهان آرای حضرت شاهنشاهی بقاضای آن
میکرد که روزی چند در نقاب احتجاب باشند تا جلال عالم افزوز آنحضرت را جز آنحضرت
نظاره کی نباشد چه وجه نیست دور اندیش عی کیون آن بود که در لباس بی توهمی دنیا عیار مردم
اندازه حال هر کسی بهترین وجهی بر پیشگاه خاطر مقدس قرار یابد تا حوصله کوتاه آن مردم بآب
در یافت کلمات قدسی ندانست تا کر زجبه اسود کی جهانیان چنین بسر بردند یا برای آن
دشمنان تیره رای حیل اندوز خاطر عیار آلود خود را از بداندیشی کوه و الای قدسی فارغ ساخته
در تبه کاری خود مشغول باشند یا برای آنکه چون نظر دور بین آن نکیس خلافت ملک بی خستنی
معنوی افتاده بود نظر بر خاکدان دنیا نمی انداختند یا بجهت مصالح دیگر که بالغ نظر آن دور بین

بسر وقت آن تواند رسید این بادشاه صورت و صفاتی تمام مهمات مالی و ملکی بپیر مخان سپرده خود بامر می چید
بوده کمال آنحضرت تواند شد و ظاهر بنیان بی وقایع آن نتواند درو استتعالی استند
گرفتند شاه ابو اسحاق و برندان تا ویس بند کردن چون مشیت آرای یزدی که انتظار بخش
صورتی و معنویت خلعت سلطنتی را خواهد بدامن بقیای بوند و بطراز نبات معراج سازد
رخنه کران ملک و قفسه سازان روزگار بی ساخت و برکت ساخته از بیخ و بن بر اندازد و ازین
سوروش انگیزان آشوب بیست اوی چند بوجود آید که وبال این موجب روال این کرد
و مصداق این معنی است که در آغاز صبح دولت ازلی شعاع و فروغ خلافت ابدی ارتفاع آنجا
افتاد که چون افسر اقبال از شکوه دولت حضرت شاهنشاهی هر بلندی یافت و اوردن سلطنت
بهر عظمت آنحضرت بر توسعه و تمدن کردن گرفت و مدعیان داده و همی و فیالی شاه ابوالمعالی که از
خود برستی حسن و بدستی نیا جوهر دماغ او برین سده بود و بای اعتدال و از مسک نبات رفته
چنانچه باوای آواز آغاز ملازمت و بحضرت بهمانانی تا سیردی نرسد آن بد روزگار جای گذارند
یافته کلک تفصیل شده و درین هنگام که فوار وای زمان بت به راه عالم بقا شتافت و کسبی خرد و در
با چندین جلیباب خفا و حجاب شستار از شورش و آشوب لهای راکب تجرد واهی بتعلق چون
این خارا آلوده باد و دیرین و درم خوان تقویم پادشاه را اندیشهای تباہ بریشان تر ساخت و موای
مالی و لایای سروری بیست مرکب فساد دماغ و نتیجی مواد جنون او شدست بود مسک گریند و لایو
نیش عصب خود و نیز بعضی از کشته عمل دنیا که از بد نهادی جز صلاح خود نبینند حاشا حاشا
بلکه خیر و خود را اندیشه تباہ نگذرانند از تیره رایی و کور باطنی حی از باطل نشسته از اسباب
مرید بستی او بودند و بهیست داری بیوشی در داده عذرا و میر خجسته در میان بر افغان
خان خانان که زمام مهمام کارگاه سلطنت بدست کاروانی خود گرفته اسباب امور بود اهل حق
که بعد از جلوس بر پیوند حضرت شاهنشاهی بوقع آوردن بخیر زن این بدست دیوانه بود و شرح این
سرگذشت آنکه چون این شکل حسن را در دود سواد سر سچید و کله کولت سورش از باد و عود کج شد
انوار خیالات فاسده ظاهر شدن گرفت و احتمالات از پرده دوی بدین بهر یاکد روز
سبوم از نور و جلوس شرف در جهان ساعت دلکشی مجلس عالی ترتیب دادند حضرت
بدولت و اقبال بر اوزن سلطنت بستند و سران و سروران جهانکشی بکباب خدمت حاجا
ایستاد و این بدست را پیش از آنکه این مجلس این مومنان منتظم شوند بنیام فرستادند که

چندین

چندین عالی اتفاق دیا قفسه و شست ملکی مالی در میان است و کمر اینان ضرورت بدست خود بدست
عذری چند بدتر از گناه بجهت خود میهند نمود از آنجمله من هنوز از تغریب بر نیامده ام و بر تقدیر امر
مسکوک حضرت شاهنشاهی چگونه خواهد بود و در مجلس کجا خواهد نشست و امر چو پیش خواهند
نمود چون مجاله عظیم در طلب و رفت سخن از پرده و روضه انداخت و شرح نسبت قرب
بسیاط اوقش حضرت بهمانانی جنت آشنایی و زین تو طبع حضرت بیان نمود و آهون خود را بشرطی
چند از دور کار که چون سودای خام او با بخت بود مشروط ساخته خاطر نشد و بجانب دست راست
حضرت شاهنشاهی نشست و وقت آن شد که مایده نعت و سقا طافضال گسوده شود
چون شاه ابوالمعالی دست بختن دراز کرد و توکلت خان قوچی که از جانبک و ستان قوی
بود بدستیار اقبال نیز دست کرد و از پس او در آمده هر دو دست او گرفته دستگیر ساخت
و دیگر ایستادگان بایه سیر و الایز درین خدمت با و بهجتی کرده کار از پیش بردند شاه
ابوالمعالی از فوط حیرت بی دست و پا شد و سر رشته طاق از دست داد و دردی که بهر او بود
چون اکثری از قیوم در مسک و دستخوایان این دو دمان عالی انضمام داشتند و پیش او بصلی
فرایم آمده بودند بهمان روز بنارکی در اعداد بندگان آمده تمام غنایت با راستای می کشیدند
و اول تخیر کرد در اقبال افتاد و بود در آیین سلطنت و قانون مصفت بند و زندان را از آن
جهت محسن دانسته اند که عیار سوزن خندان قفسه انگیز گرفته شود چه آدمی طلسمیت بدیع نما
و معاینات بی مشکلف به سبک ناخوشی که از و بفلور آید بعدم خانه نیاید فرستاد که این بنای
عالی نهاد جز بدست قدرت ایزدی تعمیر نیابد بنابر آن دانش بهیستهای منتظر بخش در اندام و انعام
این کاف و الا اساس سحر و سخن نهانند اندک که نتوان برگشته پیوند کرد اما که حقیقت بگوهری بود
و سوز انگیزی و قفسه اندونی او بار بار با معنیان رسیده باشد بند خانه زندان را بوجد و آلودن سزاوار
کارا که همان بدست لیکن از جهان آرای چون بیکر قوسی خوا حضرت شاهنشاهی را حفظ کمال محبت
خود فرموده دست سر رشته بدید از دست چنین خیر اندیش که سینه اسباب بقای
چون معامله نافهم را سر انجام داده برندان فرستادند تا در مجادلی سلطنت عالم آرا آنچه صورت
فرموده است با شد بفلور و نیامد اگر چه در نیستی اشرار کوشیدن با جمهور و نام لطیف نیست
لیکن چون لطیفیت بصورت تهر در چنین موسم نوز و اقبال بظهور نیامد و این دیوانه
انگیز را از بخیر کرده بلاهور فرستادند و متصدیان این خدمت او را بملوان کل کز عسک لایور

سپردند و آن معامله تا فم از بی بر وایی یا بد از بی درنگا بدشت آن بدست فتنه اندوز احتیاط
نگرد تا آنکه از بند خانه فرار نمود و میرزا شاه و جمعی که در لاهور بودند به بلوان کل گرام مقید شدند
به بلوان از بیم بی ناموسی زهر خود را از زندان جسمانی خلاص کرد و منع خان که فرغانه وایی گایب شد
برای ازین معوض بود بستمای این خبر خوشحال شد و میرزا شاه برادر میرزا ابوالعالی را که که هر دو غوغا
و ضحاک و غیر آن یکا یکا برود بطایف اهل طلب بسته مقید ساخت و آن نیز عین صلح
دولت بود و از سوانح عشرت افروزی این وقت از سال منور اقبال است بدو از این کمال چون خوا
خسبه اولیای دولت از همه خردی این حدود و فروع یافت استیصال اسکندر که در کوهستان
سوالک میر میرد و این دولت انتماد اصل از دارالملک ملی بجهت آن بود بر بیکاه همت
شاهنشاهی استقرار گرفت لیکن از آنجا که اهل افسر و حضرات بیجان می فرمودند و نیز اولیای دولت
برای دل نهاد برادران جانبدار که نیاز در هر چند آمده قرار دادند که جمعی از امرای قومی و معتقدان
درگاه را بکابل باید فرستاد تا اول حضرت بیکار و نایب اهل و عیال سایر ملازمان عتبه اقبال از در
در محاکم سبغ دلی میهند و ستان آورند تا بنات قریه و زبیده مردم از اندیشه رفتن دولت
که خود کرده اند قوری باز مانند بنابر اندیشه انتظام بخش محمد قلی خان برکات و شمس الدین محمد خان
اتکه و میرزا حسن خان و میرزا خضر خان هزاره و خواجہ جلال الدین محمد بخش و جمعی دیگر را باسباب
و هدایای گرام بجهت تقدیم این خدمت از چند روان ساختند روز پنجم از جلوس ابرقوس لشکر
در سایر رایت ظفر آیت که مطلع صبح فیروزیت متعال عنایت فرموده باین سبب
بجانب کوهستان سوالک آنرا بکابل نیز گونید منصف عالی فرموده اند آغاز سال اول الهی
از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال فروردین از دور اول چون روزگار بسطت دولت
افروز این نور بود الهی رونق گرفت عالم و عالمیان بزبان حال و لسان حال تهنیت گویان
و شکر گویان این طایفه کوفه و ملک صودی و معنوی رونق گرفت و صفای دیگر یافت بهار
خان و پنج بار گدای آمد و بعد از بیست و پنج روز از زمان سعادت جلوس بتاریخ چهارشنبه
بیست و هشتم ربیع الثانی منصف و شصت و سیصد هلالی نوروز جهان افروز شد و سلطان
خاور بارات عالم برای مجادلات حل آید نظم جهان شد تازه از باد بهاران
زمین را آب افروز باران خورده نهاد جوئی و سبب بگلها بر وید از خرمی بوست
کل از تخت کاوسی باورده و بنفشه بر طایوسی بر آورد زهرش فحش کفنه نه بهاری

گرفته

گرفته هر کلی برکت شاداری و تیر اعظم جهان که افسر و کپهای روزگار را طراوت تازه بخشد همچنان
تهنیت جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی رسانده مستبصران آگاه دل مستعدان روزگاری از هزاران
نورید جان پرورد آورد و ملک صورت ابتهاج یافت عالم معنی رونق گرفت ظاهر هرگز باطن گشته
روشنایی بر روشنایی افروز کسی را که بر پیش یا فتهای این نور افروزی بطن صورت و فنی تهنیت دانا
دانند که چه میمنتها از درازی عمر و کامیابی ظاهر و باطن و اعتدال صوری و معنوی نتیجه بخش و جانی
در باستانی نامها اما رآن مذکور است پس اندازه سعادت حقیق و مجاری نور بروردی که تهنیت
بلا واسطه بشری بذات انور بزبان فعلی که بهار جهان آرای عبارت از آنست فرماید که تواند داشت
و مقدار برکات این عطیه علیا که بایست ساخت و چون قرار داد دانش منشان حال و گذشته آنست که
هرگاه امر جلیل رفیع این زمان را بچ گردانند آغازان از نور ووی که قریب باشد اعتبار نموده
کم و بیش را اختصار داشته بنابر آن چند روز پیش از نور و داخل نور و اعتبار کرده مبداء تاریخ
آلای این روز سعادت افروزی قرار دادند چنانچه در منور سابق بتفصیل گذارشی یافت و هر جا که تاریخ
آلای مذکور شود ابتدای آن این بهار دلی مقرب است و از اعظم بخششهای حضرت شاهنشاهی
در فتح این مقدس ظهور آمد بخش تاریخ و تغاضت مقدار آن که تواند دریافت بی تکلف از حاصل اقلیمی
افزودست کیتی جزوب کرانه عطیات الهی بچنین جوهرت کبری فرمودند و توابع الهای سوداگران
که فیض رسان باکره تعلقند و خواطر جمهور مردم که مظاہر غنوں فطرت آلایند بوسیله این عطیه والا
خوش وقت شد و این ساخته خیر مستجلب هزاران دولت و اقبال گشت اگر چه بواسطه تقاب
اندوز فرغانه وای زمان و وصل افروزی کاربرد از ان سلطنت روزی چند اختلال درین اساس
حر راه یافت چون ذات مقدس شاهنشاهی بر و ام عاطفت علیا بود با وجود آنکه چندگاه
این عنایت علییه در پرده تعطیل و تاخیر ماند برکات و جلالت نیایح این که دارستایسته بود
از کارگران قضا و قدر بر یک منوال پرده ظهور داشت که الحمد که امروز که جهان آرای خلافت خود
بجز دکل مهمات سلطنت میرسد و عیار جهان نیان گرفته هر کدام را در خور استعدا و کام و احسب از این
همین عطیه در کل محاکم محروسه رواج دارد و هر چند زربندای زبان آور فراید و منافع عظیمه
این باب بعبایت فریبده بعضی اقدس رسانیدند چون خاطر حق گوین شاهنشاهی از روی
دانشکی بواسطه محض تحصیل رضاسندی این در حکم برین عطیه دولت اساس فرموده بود مسیح نشد
و طبقات عالم از عهده شکر این عاطفت از هزاران عواطف نمیتوانند برآمد از توای با بر

برکات نمرات این مهربان و حسرت چندین قلوب و نفوس که بواسطه این حیات مورد زاری اند
در سینه عمر و مراتب دولت و مدارج بهجت حضرت شاهنشاهی افزایش بخش و از سوانح آنست که
نقاد و اکابر عرا و معدن حکام اخلاق میر عبد اللطیف از قزوین رسیده ادراک محفل عالی نمود
و مشمول انواع اغزاز و اکرام شد و ولاد اغزاز شد و میر غیاث الدین علی که بجا طفت خسروانی خطاب
نقیب خانی سر بلندی یافته و ز خاصان بساط قرب شاهنشاهی است همراه میر بود بقصود علوم
و فضایل و لطافت لای و اطمینان قلب و دیگر شرافت صفات امتیاز تمام یافت و از عدم
نقص و وسعت صدر در هند بکشور و در عراق بتبیین زبان نژاده روزگار بود بهمانکه رفقا
میر بصوب دارالامین صلح کل بود که غلبان هر طایفه او را قطع نمودند و میانه شدند چون دایه
جهان آرای صلال نفرت بر حوالی مقصود در مری انداخت بهادران نفرت پیوند و غازیان صف
شکن که بسر کردگی بهر محمد خان بریم منفلی پیش میرفته اند در حوالی کوهستان سواک بغنیم رسید
به مستیاری نبات بیای تدریست صائیه بتقدیم رسانیدند لیکن اعتماد این گروه و الا سکه بود
آکی بوده و اعتقاد سکندر بر محمد بن توری جنگ مخصوص شکست یافته خود را بشعب
جبال انداخت و سپاه طغرلکاب همچنان فتح و فیروزی بدرگاه عالی آمده مورد نوازش شده و ایان
عالتا بجهت تشدید معانی احتیاط لشکار را از اسباب نشاط ساخته قریب سه ماه در آن حدود
اگر بود و اکثر زمین داران باستانوس و الا سعادت پذیر گشته شرف روزگار خود نمودند
چکه در محمد راجه بکر کوت که بود در اعتبار و وزیر جمعیت کلاه تفوق بر اقوال کج نهاد و بسر زشت
ازلی سعادت زمین بوس عتبه عالی دریافت و در اقدام این خدمت خود را سابق مضمار نمود
گردانید و بشرافت تو جهات شاهنشاهی شرف اخذ حاصل یافت و از سوانح حضرت آنست که
در آن زمان ظهور آمد و افعه محاصره نمودن حاجی خان نارنول است و شرح این قصه آنست که
چون قضیه ناگزیر شتقار شدن حضرت جهانبانی بطور آمد حاجی خان که از علما مان رسید
بود با جمعیتی فراوان محاصره نارنول نمود راجه بارهیل کجوا به که بنظر عاطفت شاهنشاهی
از اعیان سلطنت شد و بایه قدر او از جمیع راجه در امان هندوستان گذشت و نوران
و بنایر و قوم او بمراتب و مناصب رچند رسیده چنانچه مجمل در هر جا گذارنش خواست در آن ایام
همراه حاجی خان و مجنون خان قاتل جاکیر و از آنجا منحصر شد و کار بر اهل قریه روی نمود
نهاد راجه مذکور بمقتضای نیک طینتی و عاقبت اندیشی در میان آمده بعضی قلوب را گرفت و مجنون

خانرا بدرگاه عالم بنایه روان ساخت درینول که حضرت شاهنشاهی زینت بخش او را در فی جانروایی
شدند و مهمات دارالملک الهی برای صواب انتمای تردی یک خان قرار گرفت خان باین شبیه
بر سر حاج خان رفته نارنول را از دست تخلص ساخت و تعاقب آن عاقبت اندیش بمیوات رفت
و از آنجا بسیاری از ارباب تود و عصیانرا تادیب و تنبیه نموده به دارالملک و بهلی مراجعت کرد
و بشجاعت و اتش انتظام آرای گشت و در همین ایام شیخ کویا کنبو شیخ جلال هلوئی از کجرات
آمده ادراک ملازمت نمود و چون در زمان غیبت در کجرات به بیرمجان حسن سلوک نموده لوازم و محای
بجای آورده بود درین وقت که عنان اختیار بدست بیرمجان بود پیدایش آن پایه شیخ روزی در
اقوالش نهاد و منصب صدارت سر بلند شده در میان ازان تعظیم و ترفع زندگانی کرد چون ایام
باران نزدیک رسیده بود بجهت اطمینان خلایق و مقامیت جهود نام بدولت و سعادت فرموده
ساخت قضیه جالندر مخیم سردقات اقبال شد و از داد و دهش کل ارباب طراوت تازه
یافت و قاترب پنجاه موب مقدس در آن عصه دگشت نشا طیر بود ایلیان عبدالرشید خان
والی کاشغر رسیده استسعا در زمین برس نمودند و شرافت تحف و هدایا بنظر اقدس در آورده
مستول عواطف ظل الهی شدند و محکم ازین آنکه عبدالرشید خان بپوسته سلسله رتب و راب
صودی و معنوی راجس و سائل محکم میسود و تاسیس مانی یکجمنی باین دو دمان عالی نموده
بنایه برای خود می اندیشید و حضرت جهانبانی جنت آسمانی نیز آداب حرمت و تقوت
تقدیم می رسانید از آنجمله در آن هنگام که یورش هندوستان پیش نهاد همت و الاسته بود
خواجه عبدالباری که از خواجه های سلسله علیه نقشبند به بود بکاشغر فرستاده
بودند درین ولایت رالیه باسلام عتبه اقبال نمود گشت و میرزا شرف الدین حسین را
حاکم کاشغر از جانب خود فرستاد که بهمراستم تعزیت بجای آورد و بهم لوازم تنبیت بتقدیم
رساند خواجه عبدالباری بهر خواجه عبدالکافی است او بهر خواجه عبدالهادیت و او بهر
خواجه است و بی واسطه بهر خواجه اوارست قدس سره و میرزا شرف الدین مذکور بهر خواجه خواند
محمد و خواجه زاد در خواجه عبدالهادی سر بهر خواجه کان است و میرزا شرف الدین حسین
باین مناسبت بهر ای خواجه عبدالباری آمده دریافت ملازمت علیا نموده و میرزا از جانب در
بشر اصالتی تمام دارد و چه دالیه میرزا یک یک یکم رخت میر عبدالملک ترمو بیت و آن عطیفه و غیر
محرمان یک صیبه قدسیه حضرت حاقان سعید سلطان ابوسعید میرزا است و رتبه میرزا

در اندک فرصتی بلند شد و مرتبه امیرالامرای رسید چه بآنست صورتی شایسته ضخیمه
آن گردانیده ظاهر را ترجیح باطن خود ساخته مدعی باین بلند اعلان شد این درگاهیت که اینجا
یک دوزه اختصاص را بجهانی برابر می سازد اندیشه تنبیه سنگ راه تو شود و فکری که زیاده
از بایه او مکتب فرمودن از قانون عدالت بیرون آمدن چه عدالت را مکان نیست
دیگر و تفضل با یکاهای دیگر اگر چه در اقبال این امور ازین حدیو صورت و معنی اعتبار گرفتن است
بیاده تا او را فکری مرد سازد و دنیا حالت اودا دانستن اصالت صورتی صورتی با خود
در راه خود دارد و بر تقدیر رفع آن خدشهای بست صورتی و حساب ظاهری در حصول مقصود
بکار نیاید رابطه معنوی و پاک بنادی باطنی یا بد تا در حرکت اخلاص کامل عیار تواند بود و لهذا چه
عالی نشان خاندان دنیا درگاه معلی آمده دعوی ارادت و اخلاص گردند چون خاک این
آستانه آستانه دولت پناه جوهر جہانیا است در اندک فرصتی یک ذاتی و بد نهادی
بظهور آید و بجای آن رسیدند تا آنکه پاک درون بودند و از اصالت معنوی بهره مند بودند
روز بروز باین ایتان افزود و آنان که طراز صفای ظاهر را و پوش خست باطن ساخته گندم
وجودی میگردند عاقبت کار با نواع هنران و نکال گرفتار گشته شرمند اذل و ابد شدند
چنانچه حال میرزا شرف الدین حسین و صد فیل او عبرت بخش بود خندان حساب نگاهندار
و اندکی از بسیار هر کدام در محل خود یاد کرده راه سعادت مند بر وجهی خلاصی گشاده خواهد کرد
و درین هنگام که جالندر مخیم سر اوقات غمت بود کما خیال کمر بپسر سلطان سازنگ که برادر
سلطان آدم گزست بست گوی و دلخواهی قریب آمده دولت زمین بوس دریافت و مشمول
مقام خروانی گشته در جبر که امر انشاکیافت و در جنگ هم و مانگست و غیره آن خدات
نشیسته کرده مورد توجه خاص حضرت شاهنشاهی گشت ذکر نا حق شناسی میرزا سلیمان
و محاصره او نمودن حصار کابل و برکت بر او بصل و غلبه نمودن اولیای دولت
درین هنگام سعادت پیری که حاکم محلی که جلندر نظام بخش جهانیا بود جبر لغی و طغیان میرزا
سلیمان بسام اقبال رسید و اهتمام در فرستادن جنگ شد تفصیل این سرگذشت آنکه
چون خبر حش اثر سفار شدن حضرت جهانیا جنت آشیانی بکابل و بدخشان رسید
میرزا سلیمان پسر میرزا ابرهیم چه بقتضای آنکه در آن درووم حقیقت و اخلاص کم نشد
چند همد وجه از معامله ناخشی و نادانی آنها که از بایه سوداگری فرو داد خود طلب آید

وجه از بایه و بد درونی که سود خود را در زیان دیگر اندیشند وجه باغی بیره باطنان کوته اندیش که
خبر سود خانی نقد نظر گشتن تنبیه و تحریف خم بکم کوچ میرزا که در ششالی و ملکی میرزا بی اتفاق او صورت
نیشی و میرزا از کوچک ولی او را بر خود مسلط ساخته بود بعضی کوته اندیش غافل بود از آنکه سر رخاست
بجوس اندیش ارتفاع آسمان گرفته از فرمان بردار و بدی که سود و حضرت شاهنشاهی که خدمش سرایه
بزدلی و اطاعت طاعت از وی است بیرون آمده سر طغیان برداشتند و میرزا سلیمان نظر بهر دور
زمانه صغیرین ظاهری این خدیو جهان که برده جمال جهان آرا بود انداخته مدعی سلطنت شد و زمانی که موسم
حق گذاری و باداشی نعمت رسیدگی بود که حقوق تربیت و رعایت حضرت یکتی ستانی فردوس
مکانی حضرت جهانیا جنت آشیانی بوسیله خدات پسندیده بظهور آورد و مورد اذیت جهانیا
گردد و بنیت درست و غم و اذیت جوهر اخلاص خود بر محک امتحان ناقدان بصیر رسانده
کامیاب صورت و معنی شود از فرط بته زانی و ناشایستگی از بیقیقتان نا حق شناس گشته
دقار حلال صرا با آب عصیان شسته بر خاک طغیان انداخت و حقوق را بعقوبت قبل
ساخت راه می آردی پیش گرفت و از کوهستان بدخشان لشکرهای بر کانه بهم رسانده
دست اندازی کابل پیش نهاد خاطر نا شناس خود ساخت خم بکم و خرم بر پس بیک که کوچ میرزا
بود و ما در میرزا ابرهیم و بولی لغت شور در بادای آبی که حضرت جهانیا بی منجه خیر هندوستان
شدند بواسطه مراسم تبعیت میرزا هندال آمده بود که حضرات متن عصمت کلمه بکم و کلین
بکم بشیرهای حضرت جهانیا جنت آشیانی را ملازمت نموده بر سرش نمود و الوارم سوداگری و سایر
آداب خدمت بقدیم رسانند اگر چه بکم آمدن خود را از روی تدبیر چنین داناداند اما حقیقت
کار آن بود که بکم از میرزا سلیمان و میرزا ابرهیم که پسر رنجیده برآمد باین اندیشه که سفر حجاز در
پیش دارم و باعث رنجیدن آن که چون بکم بفرزنی رای و تدبیرها مالی و ملکی بدخت از از پیش خود گرفت
و در نواختن کرده و بر انداختن کرده و دیگر استقبالی تمام یافت حسد بتهای نیک حوصله سخن ساز
از بد دانی سخنان نا شایسته با و نسبت کرده خاطر میرزا ابرهیم را آزرده ساختند تا آنکه آن
نوک ساده لوح از جای رفت حیدر بیک برادر خود بکم را که مردم او را متهم می دانستند بهمانه گشته
گشت بکم رنجیده بکابل آمد چندگاه در خدمت حضرات سر دعات عفت بود بعد از آن میرزا
از کار خود بشیمان شده مردم فرستاده بکم را باز گردانیده بردند و از کوتاهی و نیک باطن بر طاهر اول
کابل اطلاع گرفته گرفتن از آنجا خود وارد داد و در نظر میرزا سلیمان صورت گرفتن این ولایت

سهرت هر کشایی کرد لیکن از شکر حضرت جهانی این تیر با طنان ظاهر بین را بحال آن نیست درین
حادثه تا که بر طهورانیت این ولی لغت کا زلفت دینی راهی راهی سالت و بال و نکال کت منم خان
چون بر حقیقت کار اطلاع یافت بقتضای عقل در انیش خود جنک صف قوا نهاده و بسلیم انجام اسباب
قلعه دار استغال نموده دل بر حصن نهاده بتویر گشت و رنجت قلعه کامل و دست برج و بار و بر دست
و بش از آنکه فتنه سکال در حال کابل تفرقه انگیز و حقیقت شورش انگیز بر وجه اندوزی راضیه داشت
کرده بدرگاه کتبی بنابه فستاد عید از کثرت خود را وقت اولیای دولت را در نظر گرفته بدین
آورده کرم کرم اوایل سال الی که واسطه بار بود آمد کابل را محاصره نمود و در صدد اول انار تسلط افروخته
ظاهر ساخته بخت و جدال قلم پش نهاده و حیان کابل بیان حقیقت کرد و برخاستن جواریت
هنگام کارزار گرم شد و آتش کبر و دارا و زبانه زدن گرفت هر روز جوانان کار طلب از جانب
میرزا سیمان بیای قلعه رفته داد و لیری و دلاوری میدادند و بای از انداره بیرون نهاده و در
مکانها خنثی و اخلاص نشان کابل بحفاظت قلعه کمال اهتمام بجای آورده از بای حصار بضرع کابل
و تفنگ چاره کار این اعتدالان می نمودند و بهادران شیرانگی چابک بی از قلعه برآمده و در حیات
و سهامت میدادند و چون این بزرگرایان اخلاص پست اعتدال بر اقبال اید پیوند حضرت شاهنشاهی
داشتند با وجود افروزی مخالف مظهر و مضمونی گشتند و هیچ اندیشه بخاطر قریب این
نی یافت چون حقیقت حال بر سبیل عراض منم خان مکتوب میرزا تاج شد توجه بفرستادن
لشکر فرموده بودند جمع بعضی ساندند که همان مردم که بجهت آوردن حوات مراد و عصمت رفته اند
برای این کار کفایت می کنند و هنوز رای همان ارای بجهت انام بعضی هم ضروری حاکم هندوستان
قوا بر کتب فرستادن نهاده بود که بتأیید لیس کار کابل کابلان از فتنه میرزا تاجات بایت
و کردی که بجهت آوردن حطت مقدمات بیکان رفته بودند اگر شریک معارف شوند اما
چون نزدیک بابل رسیدند و خبر آمدن لشکر هندوستان در کابل مشهور شد باعث دلنوازی
متخصصان و بر هر دو کی خاطر مخالفان گشت میرزا دست در تدبیرت روز و بجهت و مکرش آمد
قاضی علان بدخشی را که از محضر صان او بعلم و دانش امتیاز داشت و از سعادت ذاتی و بختمند آفرای
عمر مبارکت تربیت حضرت شاهنشاهی امتیاز یافته از مخالفان عتبه اقبال شد چنانچه میرزا از آن درجا
خود ایراد بید بسمالت فرستاده فنون نو و در میان آورد و حش را لیه کاروانی خود را بتقیه رسانده
کاری بساحت منم خان برای زمین خود نگاه داشتن رسول اصلاح دولت دانسته رخصت نهاده

اورا مشعل احسان خود ساختا بچنین سلوک نمود که فراوانی آرزون و فراوانی عید است اهل حضا
خاطر نشان او شد و آنچنان تبذیر ثنائیه بظهور آورد که با وجود بی سامانی و تنگی بر چنین ایلچی دور بین
خلاف واقع خاطرات آن گشته کمال استعداد و ذرا خرا احوال یقین گشت و الحقی همین تبذیر و ذرا نشانه
کار شکر با تمام رساند بعد از نگاه منم خان فرستاده را رخصت داده بنیام داد که الحمد لله من با چنین
خود بوزمان اعتضاد داریم و در آن حصار آنقدر مردم با خلاص و در آن هرستند که بیرون شده جنگ
می توانم کرد و لیکن مراسم احتیاط از دست نیندیم و صد شکر که آرزو سامان قلعه واری سالها نگران
یافته است و با این بهر شکر چند تنه که از مور و بلخ فروخت با استعداد تمام بی هم می خواهند
رسید ازین اندیشه ناصوب برگرد و خود را بکار فریفت انگشت غای خاص و عام مساز و مثل
بدنامی بر رخا دولت مکس از باب تجاغت را بوعده نتوان فریفت چه جای آنکه این گروه و انگاه
بدستاری دولت از حقیقت این مرتبه فزاید شده با سمان اخلاص سر بلند یافته باشند این طایفه
قدسیه را چه کونه با ضول و افسانه از جای توان بود میرزا که با عید بیوفایی ساکنان آن مرز و بوم
و کم از وقتی اهل قلعه طمع خام سرواشت یکبارگی نا امید شدند و ای بودند روی برکتش داشت
از همه راه گسسته و نا امید شده دل بر صلح نهاد قاضی خان را باز بقلعه فرستاد و مشارالیه چون
سکانت احوال رعایا از امتداد محاصره دریافته بود بشرایط عظیمه در صلح زو منم خان که دل
بر گشته شدن نهاده بود در جم بر حال خود و تنگدلی متخصصان نموده بصلح راضی شد فرستاده
چون کاروان بود اول شرط صلح آنرا ساخت که خطبه بنام آن کم نام کونه حوصله بی ادب معامله
نا هم خوانده شود منم خان در اینجا مسلک حق را تبذیر منافقان محض ناکنداشته قران
بر چنین سوء ادب داد و شرط دیگر آنکه آن روی آب و باران بدخشان متعلق بوده بمیرزا
منسوب باشد منم خان بظاهر بیاطن قبول اینعتی نموده رخصت داد که در مسجدی
از مساجد بصورت چندی از مردم خطبه بروشی که قوا یافته بود خوانند میرزا بجهت
مخاطفت ولایت فر کرد مقدم بیک را باب باران گذاشته بدخشان مراجعت نمود
برگشتن میرزا همان بود و برخیزانیدن مقدم بیک همان و بنیامین بندکان درست
همان کابل از جنگال چنین مردم حق شناس خلاص شده بحکم دولت منم خان نظام دیگر یافت
و میرزای ناحق شناس برای ادبار خود و خیر ما و سر انجام داده بدخشان رفت سبکالت
اولیای دولت قاهره که قسطنطنیه انتقال شاهنشاهی بودند چه به واسطه و ذرا ناز لغت

برده نوازی بر بزرگی این فرمانده روزگار انداخته بود سر و پای فرید و دیر و دیر خزان
و کثرت لشکر و سایر اسباب جنگ که گداشته چندین فرماز وایان هندوستان بود موجب مرید
جرات و جسارت او گشت و بر آمدن احرار نصرت پیشه از شهر و قصبه ممالک محروسه
سبب زیادی عذران شده رای شد تا آنکه با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه یک گان و بصد
صنوبر مستوجب این داعیه ناصواب گشت تری یک خان در دهلوی لازم نبات بانی و مراسم
حضیقت اندیشی بجای آورده تدریجاً متحن بشهر و خود ساخت و اکثر امر که از اقطاع خود بر
خاسته آمده بودند فراهم نموده سرانجام این موکه اقبال نمودیم دل خود و در بیعت فروغ افراشت
داد و هم در ماندای دل داده دل بخشید تا آنکه بیست و چهارم مهر ماه الهی سال اول موافق روز سه شنبه
غره دی حجه بر نصرت و شصت و سه هیوی سیه بخت با جهان استعداد نزدیک دهلوی رسید
در حال تعلو آباد فرود آمد و امر او خوانین با هم جمع شده صحبت گنجش و بزم مشورت آراستند
جمعه سیر مردان از روی احتیاط و طایفه از شتر دلا از راه میدی بجنبک راهی نشیندند سخن
آن بود لایق دولت آنست تا آن زمان که موکب اقبال بنا به شاهی بیاید هر صبح که باشد قلعه را
استحکام داده جوایز فرصت بشیون بایم که بهی جنگ را با آمدن علیقه خان و امرای آن حدود
موقوف میداشتند طبقه از بهادران جان بناموس ده که موکه از رزم در نظر اخلاص گزینان
از عشر نگاه بزم خوشتر بود میکنند و فرصت را غنیمت دانسته کارزار نماییم که گفته اند
شعر زمانه از آنکس تر گذرد که او کار او روز و اندک آخر مصلحتها برین رای قرار یافت و همه دلها
شده کمر بستند و روز آذر بیست و پنجم مهر ماه الهی موافق روز چهارشنبه دی حجه از هر طرف فوجها
آراسته شد غول بهشت تری یک خان آن نظام یافت افضل خان و اشرف خان و مولانا بر محمد
سیر وانی که برسم و کالت از جانب سیران بخت مهاب ملازمان عتبه اقبال یا بار اوه و مرارت و بر زمین
هنگام آراسته تری یک خان آمده بود هم درین جای قرار یافته بودند حیدر محمد خان و سیم مخلص حیدر
بخشی و دل دوست خان باری و جمع دیگر آنهار را استحکام نمودند و اسکندر خان و جمع دیگر جو انتحار را
زینت داده جوایز قبول بودند و عبدالله خان و اوزبک و قیا خان و لعل خان و جمع دیگر هر روز
موکه آری میگردند و از جانب فغان نیز برونی که سر او بر داشته فوجهای آراسته در برابر آمده
کوششهای مردانه بجای آورده مبارزان اردو و جانب دل از جان برداشته کارزار می نمودند جان
نثاران نیز دست بر اول و جوانان کس اقبال تهرابط مردانکی تقییم رسانیده هر اول بر انعام

از پیش بر داشته بتعاقب شتافتند چنانچه کوششهای مردانه و نبردای صاحب همتانه
این گروه جان نثار روان رستم و اسفندیار ثنا خوان بود و زبان زمانه و زمانیان صدای هزاران
آفرین داشت غلام خزان بدست اولیای دولت افتاده تا چهار صد فیل نامی از صنایع غنایم گشت
و رای حسین حلوانی که از عظمای روسای کالف بود غرقه بحر فنا شد و زیاده از سه هزار کس درین
نبرد آزمای از می لغان نیز بخت بجاک پیشی و نور فتنه هیوی موکه که نور را با خدایت جمع
ساخته همواره داه کیزت میرفت سید صد فیل گردید با جمع از فغانیان جان برزده از آن که خود
جدا شده فرصت کوتاهی یا وقت تا ختم را منتظر بود درین هنگام که عا که منصرفی چنین
نموده در پی کوشش شتادادند و کوهی در غارت مال و هب اسباب کوشش میبود تری یک
خان که بساط آرای این موکه دلاوری بود با جمع معدود ایستاده تماشا میکرد و هیوی فتنه ساز وقت
غنیمت دانسته برین فوج میدان آرای تاخت همراهان خواجه سلطان علم که با فضیلتان رسیده
و میرمنشی که با شرفخان اعتبار داشت و جمع دیگر هم کس که داشتند هم همت شان یاد می کرد و مولانا
محمد سیر وانی نیز برای تکت هنگامه سپاه سالار تری یک خان مسلک قرار اختیار نموده بود
بیک خانرا که ایام مکافات بی اخلاصی زمان سالف نزدیک رسیده بود زندگانی را غیر زخمیده عا
کوچتن بر خود پسندید و کاری چنین پیش رفته و فتح چنین روی داده بر صورت عکس ظاهر شد
هر که از تری یک خان چنین ویرا هر رود و اخلاص عقیدت یک سو معامله سوداگران از دست دهد
و با پس اعتبار خود که در معنی نگاهبانی اسباب سلطنت صاحب خودست نماید هر آنکه در همین
هنگامه جهان صورت چو اکویم که خویش ریخته شود که اربویش ریخته گردد و چنانچه صورت حال
این زندگانی این دوست عبرت بخش ارباب هوش را درین گفت و گو طریقت بلند می طلبست
آن کو هر به بها گیار چون در خاک را آنها طلبکار باشم این قدر معامله ناهم نیستم لیکن میگویم که تری یک
گفت و انشودان خود بر و بر تجربه و صنیع و شریف پیوسته است که کوبیده بیشتر زخم خورده است
از آن سیر وانی که تلاش بیکار دارد و دوستداران ندکی و کوبندگان مردکی روز تری یک مال و ملک است
میگردند از حریفان و کت و بی باکان جنگ آدمی اگر اندکی حساب نگاه دارد و در هنگام غم و غم
و در موسم سادی و بدستی نماید هر آنکه روز بد نیستد جمع از محاسبان روز نایم اعمال رسیدن تری یک
بغار چنین از قسم مکافات بی اخلاصی او که از حضرت جهانانی جنت آشیانی در مبانی پورش ایران
بظهور آورده چنان می نماید حاشا که مکافات بی اخلاص چنین باشد و عمل قبیح را بهین فر عا در

میزان عدالت کجا بخیر تواند بود چون خدیو زمانه که برای تکمیل صورت یعنی آورده اند در لباس خسروی
دیده در نظر تیار و دره میجو است که خدای آرای بوده بزرگی نماید از جهان اگر آن خود پسندد و چنین سزا
در کار نهادنهای این چه کوتاه بینی است بلکه کارگران قضا و قدر برای ظهور سطوت شاهنشاهی
عز و درستی همواره افزایش دادند تا آن بومست بنابرست در نظر کوه نظران جهان که عالم ازین طبقه
مالا است بزرگ نماید آنگاه او را که قمار کوایند بچاک بکساری افکنند تا خدای او چشم کوه
نظران که در بخت است حالت این خدیو زمانه انگی وار سیده در اقبال احکام او که وسیله انتظام امور
و معنوی است بشهرت تمام نمایند و با لجه هم که لشکر انبوه خود را برهنه و در کجی بود ظهور این واقع
بدیو را از خدای غنی دانسته تفاوت تری خان نمود و در جهان جنگ گاه غور افزایی نموده میدان آرای
کود و بهادران صفی که از پسین کویختها شتافته بودند چون مراجعت مینمودند صحبت نده براهی تری
بیک خان می شتافتند و همو بعد ازین بدار الملک و بهی آمده شورا فرای گشت و برستی را بدیوئی
فرام آورده چون این قضیه نامطوع مرسوم بارگاه عالی شد حضرت شاهنشاهی نیروی خرد و دین
این را در نظر نیاده و در طرز و انان بساط غرت و معرکه آریان صفوف اقبال را بر لبغ کتی مطاع اصدار
فرمودند که سرانجام یورش عالی نمایند که بساعت مسعود نهضت فرموده سزای آن مرسومه رای
کنار او نهاد و آید و چهره و قادیان شامانه بکلکونه رضا و تسلیم برافروخته سایر التفات بر تمام اشتغال
جهانبانی انداخته و چون خاطر جانی است از هر یک از سکنین جمع نموده لشکری از بهادران اخلاص کین
بسیار خضر خواجه خان که از نسل فرمانروایان معشیتان بسعادت مظاہرت این خاندان
عالی اختصاص یافته در امرای قریب شایع عظیم داشت برای نظام برانگیخته پنجاب و دفع فتنه
سکندر که استمه قلع وقع همی بوی بواندیش پیش نهاد همت جهانگشای ساختند چون عید قربان
نزدیک بود برای انتظام جهانبان مراسم عید بتقدیم رسیده بساعت مسعود و زین دوم آبان ماه الهی
موافق روز پنجشنبه دهم ذی حجه که عید قربان بود عیدگاه مخیم سرادقات اقبال گشت و تمام لازم
چشم عید کرده در همان مقام فرمودند و فرمان قضا جریان با سیم تری بیک خان و امراد رابع لاهی
و نبات بای سرف اصداف یافت حاصلش آنکه در چنین وقایع که بوجب سرزشت از دوی
بطون بظهور می آید دل از دست نباید داد که کار فرمای ابداع رنگ آمیزی می کند از نظر احتیاط و
در ساعت مقصود مسافر هم آمده مقصد و وصول ریات اقبال امتد و روز دیگر بقایید و در
آنجای نهضت فرموده روز آبان دهم آبان ماه الهی موافق روز جمعه اجماع این ماه عرصه سپهر نهم سرادقات

اقبال شد و امرانندام یافته و علیقلی خان سیستانی پیش از رسیدن منشور دولت که در سپهرند
آمده بودند بعد از سعادت بساط طوبی مورد استمال گشتند و از سوادج برام خاست تری
بیک خان را و تفصیل این سرگذشت آنکه بیرامی تری بیک خان را همسر خود دانسته پیوسته از
جانب او در اندیشه می بود و او نیز خود را سپه آرای لشکر اقبال قرار داده تدبیر برانداختن بیرام
از حیالات خود داشته در کین فرصت مقام داشت و تعصب مذہب و دین بر اندازده را
بر کرامت مقامات دین دانسته ضمیمه برانداختن بیک دیگر ساخته فرصت می جست و با وجود
چندین مخالفت که منشاء آن نافرمانی است و سرچشمه این ناتوان بینی و حسد بایکدیگر از راه مکن
فرز ویران ملک بودند و توانان تری که بر او کونید بیرامی اینوقت را که تری بیک خان از وقوع
حجالت زد و او بار یافته بود غنیمت دانسته طرح درستی و هنگامه محبت تازه ساخته
بسی مولانا پیر محمد شیروانی بخانه خود طلبیده و او را در فرگاه گذاشته خود به بهانه طهارت
بیرون رفت و فرمان بران از پس او کارش تمام ساختند و خواجه سلطان علی و میرمنشی که کمان نفاق
و زرداری داشتند با خنجر بیک قزاق تری بیک خان داشت گرفته مقید ساختند
و حضرت شاهنشاهی بجهت مصالح و حکم که خرد و در بین بانی بود خود را بظاہر از سرانجام تمام
بی بران نموده بشکار مشغول بودند یا برای آنکه از بد اندیشی کوه اندیشان زمانه این بوده در نسبت
مراتب نیکو خدمتی و مراجع اخلاص عالمیان بر وجه حسن در پیشگاه دل دقیقه شناس صورت
بند و فنون بد اندیشهای نادارستان روزگار خاطر نو پذیرفت و دیگران روشن شود آنروز که
این واقعه بظهور آمد آنحضرت بر رسم عادت بعضی ای و لک می سپهرند بشکار را باشد عشرت پریا
خاطر مقدس بودند چون صورت حال بسامع علیه رسید از فزونی خود کار شناس دقیقه دان تغییر
بوصفقه ظاهر آنحضرت صورت پذیر شد و مکافات آنرا بایز توانا حواله فرموده بی چنین شکایت
فنون نقاد بر ایزدی را تماشا می گشتند و شامکال که بدولت و اقبال از شکارگاه مراجعت فرمود
لبس ارق عزت رسیدند خان خانان مولانا پیر محمد شیروانی را بجهت فرستاده معروض داشت و غایت
این دلیری از من غیر از دل و تنخواهی درگاه عالی امری دیگر نیست تری بیک درین جنگ دیده داشته
از دوی درین و بدینتی عمار کجین بر خود پسندیده است و بی اخلاصی و نفاق او معلوم همگیا است
که از اول تا آخر چگونه مصدر حرکات ناپسندیده بوده اگر در اقبال این تفسیر تغافل و زریه شود
مهمات کلکی که پیش نهاد همت جهانبانی حضرت قشیش شود و آنکه گستاخی نموده خست مکر تمام

بغایت شرمندگی و سبب این جرات آن بود که ذات مقدس محمد لطف و منبع عطوفت اند
پیرانیه بکشتن او را صی نمیشد و درین صورت که منبع این کار ممتد از آن خدیو جهان بود
خلاف آن نمودن که تاخر را از انداز برود و امتثال امر موجب خلل ملک و فساد
می شد امید که بنظر عفو منظور گردد و تا بموجب عبرت سایر پادشاهان و دیگر در تقصیر گردد
این خدیو جهان و جهان معنی فرستاده پیرانیه را نوازش فرموده و عزت خان خانان را بمحض عطف
کارا که نه پذیرفتند و باطن او را بجا تر رضا استمالت و اطمینان بخشید و جهت والا بر اتصال
فتند گاه شستند انتماض افواج قاهره از موبک جهانگشای حضرت شاهنشاهی برسم
منقلای جهان چون موجه را یات کیتی آرای بر توفیق بر حوالی ساخت سری کردند و انداخت
حکم جهانگشای شد که لشکر آراسته از بهادران جان بناموس ده برسم منقلای از پیش موبک معالی
روانه سازند لاجرم سکندر خان اوزبک و عبداله خان اوزبک و علیقلی خان اندرانی و حیدر
محمد آخته بکی و محمد خان جلایر و میرزا قلی جلی و لعل خان بخشی و مجنون خان قاتل و بسیاری از مجاهدین
و جباران را اسیر کردی علیقلی خان بجای پشتر روان ساختند و پیرانیه از ملازمان خود حسین قلی بیک
پسر وی بیک و شاه قلی محمد و میر محمد قاسم نیت بوری و سید محمود باده و اوزان بهادر بار دیگر بهادر
معمر که دیده کار طلب همراه ساخته که بهر اول منقلای بوده هنگامه دلاوری و جانفشانی کرم سازند
و غیر مردانگی و کارگزاری از یکدیگر گیرند و این دو لشکر در آتش صفوف عساکر اهتمام فرمود
بر انظار و غول و بهر اول و جند اول طرح و توطئه و اوج و التماس با این جهانگیری و آداب صف
ارایی ترتیب داده هر چهار بغوغ خرد عقیدت گزینان اخلاص پرست و روستایی بخشیدند
و افواج قاهره را ببلقان سیوف بند آرمایان جنگ و دست کار شناس اعتضاد کرامت فرمودند
و کیتی خدیو بعد از سرانجام کار کارا سبب یک بهین لطیفه است طفرانتما ارباب دیاست عظمی
و سنجیده خصالتی است توکل اساسان اقبالند را دل در نیا زمندی از دجا بخش برانده مقصود
نگارنده اسباب بسته با خاطری آراخته و بیستانی گشاده و دل نیاز گزین و غری پرست
و رای راست و حوصله فراخ و دست قوی و پای استوار و همت والا و فطرت عالی و تدبیر صواب
و چهره برافروخته و لب خندان بای در رکاب اقبال نهاده نصرت فرمودند و در چنین موسم که
عنصران شباب و عنوان طغیان طبیعت آن خدیو والا پیوسته بدو پیوسته و فرمان بزرگ
خود و آن ملک آرای بوده خود را در نقاب بی التفاتی و پرده صغیرین داشته نگاهبان حال

سلطنت خویش کرده بی مداخله قاصد و پیغام سخن ساختگی حرف سرایان عرض آلود عیار راستان
درست بین و مخلصان حق پرست کردند و دار مدار استتعال پادشاهی را با منتقان اسب پرده
بر آمدن مقاصد صوری و معنوی را از ایزد بچون دانسته نیازمند درگاه هستی بخش خود آفرین
می بودند و دانشوران رسمی اسباب پرست مسبب شناس بغرضی خود و الای این اوزنک
نشین خلافت و بزرگی حالت کبری این برگزیده کوین بنده خود را از اسباب غلیظه چون گویم
فاعل حقیقی نظام کارخانه سلطنت می دانستند و هزار و روز کاران بیگانه معبود حقیقی
در ظهور و اسبابی بخشید و حال آن ساده دلال حق نام شناس در کور ظلمت رفته عیار مسهای
روان و در کفنه آمد چنانچه ازین روز نا محجه احوال سعادت قرین بر سخن بنجان نکته رس
روشن خواهد شد خلاصه حقیقت کارا که نور پروردی که از ظلمت پرستاری خلق نجات
یافته دل را در روستایی پرستش از دی نوزانی سازد و نور افروز کارگاه ابراع نعمت مهشامی
و غرضی او را بکرم علیای خود تفویض فرموده در اشتغال صوری دلننگ نداند و آرزوی او را
صمیمه آنچه در حاشیه خاطر فیض کوین او نگذشته باشد و بجز و روزگار در یکجای ساخته در کنار
دولت او نهاده و او را اوزنک نشین ملک صورت معنی گردانید پیشوای ظاهر و باطن گردانده و هر
خاکساری مدبری که تگنای کبت و ادبار تش و دولت او را فروغ ند و پرده پندار پیش دیده
بصیرت او فروود آید و در تار کی ظلمت خلاف در آمده بتکا بوی خود در خطاب هلاکت فرود
چنانکه از حال شکر حضرت شاهنشاهی خاطرات ن فکدان بادی که اسی و دلش تین می لغان
سیر راهی که باین دولت بد پیوند انتساب داشتند گشته هزاران هزار مصداق بطور آمد که در محل
خود گذارش باید و اندکی از خزان ذکی میرزا سلیمان که از او مخالف نموده باده هزار کس بتجربا بل آید
و منعم خان خانانان با ستم او جهت علیای حضرت شاهنشاهی با معبودی عراست آخود
نموده رایت اخلاص برافراشت معلوم هوشندان آگاه دل میشوند که هرگاه میامن برکات قدسینه
این خدیو صورت و معنی در دوست آن کرد حال نزدیکان نا محتمه عاقبت که از سیه بختی
بالنفس مقدس آن حضرت ازین سینه و پیکار نمایند قیاس باید که چگونه خواهد بود و خود را در معز
تاز یانه آگاهی است سر گذشت همیشه که در مطلع احوال ظهور یافت و درین ایام در بلاد و امصار
همند و دشمن کو را عظیم برید آمد و در اکثر محاکم خصوصاً در دیار دهلوی قحطی بود العجب اگر از رشت
میتوانند از غله انری نمینند آدمیان در مقام خوردن بیکدیگر نمینند چندی با هم پیوسته آید و آنها

می بودند و غذای خود می ساختند اگر چه این باوایل اعمال جهود و ناد و سال کشید اما یک سال صعبت تمام
داشت و همانا که در وی ایام گذشته بود که بعالم ظاهر آمد تا بمیان جلوس مقدم بر او نیک
خلافت ناچار بهای زمانه و ناهنجاریهای روزگار یکبارگی دور شود فتح موکب اقبال
حضرت شاهنشاهی در محاربه با همی و مستیک شدن و بسیار رسیدن سبحان الله
نهی تلون احکام تقدیر و تنوع آثار قضا هیچ گاه از زمین بر نخیزد که حکمت در آن تعبیه نباشد
و هیچ یکی از دخت بخند که چندین مصلحت در مطای آن مندرج نبود پس وقایع و سوختی که
متضمن بر جنبش عالی باشد اندازه مصالح و اسرار آنرا که در طی آن مکنون است که تواند گرفت و از آن
جمله است این بزم رزم نمائیم نظام ظاهرا از اسباب و الایست و هم بهترین و سیال هدایت
که از آن باده غایت و صلاحات تفصیل این موهبت گری آنکه همی سیه بخت از فراهم آمدن
اسباب برستی چنانچه اندکی از آن گذارش یافت پیوسته در نخوت و بنادر بوده اندیشه های تپاه
بخود راه میداد و غلظت و غلظت چون قضیه زدی خان واقع شدن که هند و ستار اول بس قوی گشته
در جنگ مبارزان عا که اقبال دلیر شده بودند و سورش غرور در شریف و وضع افتاده خیالات
فاسد بخود راه میداد چون خبر نصرت رایات اقبال در شکست یافت و هیئت توپخانه که آن
خود را که در کیفیت و کیت بسیار بود و سرگردی مبارک خان و بهادر خان که از امرای کلان او بودند پسر
از خود بقصبه بانی پست که قوی سی و کوهی دهلی باشد فرستاد خود را اسعد او بیکار شد بخاطرش راه
نیافته بود که عساکر نفرت تراود با متاع خواهند شیر دلان هنگامه منقلای آمدن توپخانه را بان
قصبه شنیده فوجی آراسته از نیردستان بنزد دوست را چون لعل خان بخشی و میرزا فانی از نیک و باجی
خان پسر فرستاد که دستبرد نمایند و چون این فوج حقیقت جمعیت غنیم را نوشته فرستاد و علیقلی
شیبانی پسر خود را ملحق ساخت و غازخان چابک دست بنیردی اقبال شاهنشاهی هم پشت گری
این دولت عظمی که به کار شیران با اعتضادی چنین استوار چه کارهای مشکوف که بجای آورند خلاصه
توپخانه را بصفت در آورند و پیش آورد از سطوت اقبال آنکه مضمون در جنگ راه گزینش کردند
و همی خون گرفته از استماع این خبر آنکه خود را سرفراز و دست راست بعز و ستادینجا
کا که سوار افزای گشت و دست چپ را با هتمام خواهر زاده خود در میه نام که از دلیران بی باک بود
سپرد و خود بخونی نام و استعجال غریب روان شد و فیلان کوه خود از دما دم را که اندوخته چندین
فرمانروایان هند و ستان بود برای عبرت ظاهری بنیان کوه اندیش بسرنوشت آسمانی پیش این

بی بهره صورت و معنی که آمده همراه گرفت از آنجمله با لصد فیل سر که هر کدام در تیر بانی و جرب
دستی علم بود و درستی و دلیری کارنامه و دیدن این قوی هیکل سبک روح را و دیدن توان گفت
که اسب عراقی رنده هر چند کم روی گداور پیش این فیلان بدستواند رفت و الحق هر فیل این
فیلان نامی برای برهمزدن فوجی که آن پسند بود بتخصیص برهمزدن هجوم سوارانی که اسبان
شان هرگز چنین صودتی هب و بیکر بدیع نرید باشند و صف این خیال دوده کجا برشته
باریک عبارت در آید عمارت عالی را بجنبشی ویران سازند و در ختان قوی را بازی از بیخ
بر آرند و در هنگام نبرد کارزار بحر طوم نقبانی اسب را با سوار زمین بردارند و بهو اندازند
نظم بویه گرم برند و کوی که حمله برند جو سرمه سوده شود زیر بالشان نشاندان و شرح سبکی
چه رقم نماید خلاصه سخن آنکه باسی هزار سوار کا طلب از را جویست و افغانان که بارگاه کرد مرطبه
مزید نخوت و استیکار اومی شدند بایندی غریب متوجه فیلان شد و جبارا بکرم و سلاح آراسته
کم رعد اندازان و بخش افکنان را بر بسته پشت آن مهیب بیکران بدیع منظر جا داده اما دوه نبرد
و همه فیلان را بردوشی که در روز هیچی آرا نند و بر خرطومها و شنها و جرها تعبیه آراسته فیلان
بحربه دیده مردان نبرد و فیلانان قوی دل سپردند هر کدام را جای و مقام مقرر گردانید و فیل
کج نهاده در کی هزار کی مثل او کم بهم رسد سواری هیکل خان معین ساخت و فیل جوریال که از
فیلان زبردست بود با اختیار خان داده فیل فوج بدار را بسنگام نامزد کرده فیل کلایک که در اکثر جنگها
آن سیه بخت تیره رای خود بر آن سواری جای نام فیلان واد و باین فوجداران که نهر بران سیه
و غا بودند و ز معتمدان شیر خان و سلیم خان و بسایر بر کشید رای خود استمالتها داده سرگرم کارزار
ساخت اما اسباب آرای پینگاه با سبب پشه های ظاهری بکار آید با خدا پرست سبب
بر انداز که او را برای انتظام و تکمیل عالم صورت و معنی آورده باشند چه نفع رسانند
بلکه آن جدا سباب و آلات از ضمایم بیوات قدسی آن حال رای عالم سلطنت کرد و بقیه
این مثل همین قضیه بدیعت و شرح این اقبال بدیع نمائیم که بتاریخ روز دیبا این بیست و سیوم این
ماه الهی موافق در پنجشنبه دوم محرم نصد و شصت و چهار عا که فیروزی نهاد را بر منقلای
پیشتر می آمدند و چون کرد و قضیه بانی بت اتفاق نزول افتاد و اولان دور بین رسیده خبر رسید
غنیم و شرح کیت آنکه و اسعد او آن تبه کار بعض پیش قومان موکب عالی رسانند و یقین
پیوسته که آن میه کار آشفته روزگار خود بسرا بکامی که دارد دلیرانه قدم پیش می نهاد و پیش این

بقصبة مذکور جهان برالسته روزگار افتاده بود که هیئت کشمیری که از افسر گردی است و بجای کل
پیش فرستاده است امرای نصرت پیوند از و چندان حساب نیکو کنند و دل بر اقبال روز افزون
بسته متوجه پیش بودند چون آمدن بهیمویان استعداده بقیه پیوسته از آنجا که بر اعتضاد معنوی
خود نظر ننهادند و در پیوسته حرف سرایان تهنیتی پیوسته لشکر از آن خالی نباشد بلکه از آنها
لشکر کشود و نزدیکی در خواط اولیای دولت راه یافت دلاوران لشکر اقبال حقیقت کار غرضه
نموده بهنگاه نصرت بنام فرستادند و خود مان جان نزاری نمودن درین کوه والا لشکره سبایی ده هزار
کس تا پنج هزار مرد و سباید بهاداران فیروز مند و دلاوران اخلاص منش آمدن غنیمت نزدیک دانسته
از روی خود و برین و حوصله فوج که در چنین وقت از هزاران لشکر کارزار طوفانگیر ترست افزوی
ظاهر مخالف و فزونی صورت غنیمت بنظر در نیاروده و چنانچه رسم سعادت کیشانی بخت بلند است که
کار امر و زبردان گذارند بی شباهت توقف و اجمال فوجهای منصوب را ترتیب شایسته داده جوای بیکار
نصرت سرانجام شدند میمنه بشکوه سهامت سکنه رخا و جمع دیگر از بزرگان با مان نامور است
گشت و میسر بهایب عبد الله خان و طایفه از فدویان جان بناموس ده دوش گرفت و غول شمشیر
علی قلی خان شیبانی نیاید یافت و حین قلیخان و شاه قلی محرم و جمعی از جوانان کاروان بآرایش
هنگامه هر اولی معین گشتند چون سخن با نیجا رسید مناسب است که ایستادنی در واز و رفتنی بهنا
واقع شود تا سخن شاداب گردد ای جوای اخبار عبرت بخش سر رشته سخن را نگاه داشته ساعی
کوش بن دار که از آن زمان که حضرت شاهنشاهی بقضای رای جهانگشای امرای نامدار را رسم منظم
از پیش روانه فرمودند خود با عساکر فتح و جنود اقبال رسوم فرماز و ابالی و لشکر ابالی را دقیقه نامری
نگذاشته کوچ کوچ متوجه فتح و نصرت بودند و درین روز بهجت انگاه که نور و زفری و فیردیت
دایات اقبال از عقبه کرنا که تا عقبه بانی بت ده کوه باشد نصرت فرموده پنج کوهی بانی بت
نمزل اجمال فرمودند و از نزدیک رسیدن غنیمت بطلای در اردوی علی خبری نبود و هنوز لشکر نصرت
پیوند کرده از خود نیفتانده و نفس راست نموده بود که خبر رسیدن مخالف بشکر پیش با سباید
اخبار ناخوش با هم رسید و جهان ظاهر شد و جمع را ملبای از جای لغزیده باشد اما هنوز باز اگر کوش
گرامت موکب عالم اگر در همان زمان آهنگ رزم فرموده اما ده نصرت پیش شد و در ساخت
بهادران عقیدت مند و دلاوران اخلاص کوشن را بر لیغ والا صادر شد و که سلاح در بر و تابید از دلا
در دل گرفته حلازم رکاب نصرت اعتصام باشند و در اندک فرصتی بساز و پیرایه که در خود افزین

صاحب قبالان باشند و از هم آمده جوای بیکار شدند آنحضرت جمعه و قار باد نشانده بخرسندی فروخته
منقرا اقبال ایندی بر مرد و جوشن خواست الهی در بر مسیح و مکل گشته بای دولت در رکاب غربت
نهادند بر انخان خان خانان در پیش صفها و کوه و قشونات و توهمات بیکر دید و در حفظ قوانین
بزد و نگاه داشت مراتب جنگ و محافطت جای خود اهتمام میکرد و از جانب حضرت شاهنشاهی
مواعید لطف و تهرسانده رزم و ترتیب می بخشید و بعد از ترتیب لشکر با و استمالت دلهما
فرمانفرمای جهان آیین کشور کبابی و قانون جهان آریانی نگار و باد بای جهان بهار را بیکخته نصرت
فرموده چون مهجه لوای جهانگشای بر توغول نزدیک بقصبه بانی بت انداخت طلیعه فتح و طغر از برابر
ظا هر شدن گرفت و بیکه جوانان و بهادران پی هم رسیده مرده فتح میرسانند و شاه قلی محرم بهیوی مذکور را
دستگیر ساخته بحضور اقدس آورد و بنوار ستمای خسروانی سر بلند یافت و شرح دیباچه آن نصرت علیا
و حو بهت عظمی که کارنامه اقبال تواند بود برسم اقبال است که چون همیشه معلوم شد که ریات اجمال درست
و جندی از امر پیش آمده اند عثمان از دست داده باستیصال خود را باینان رسانند باین خیال که چون
آن مردم که خلاصه و جیده اند بردارد و دیگر که کار دشوار بود آسان گردد و بر افزونی لشکر کار کرده و بر افزونی
خیلان مست اعتماد نموده بفرودی از انداز بهش قدم در بیکار نهاده او نشاء بدستی غور نتوانست
در یافت آنرا که بقیلیان اعتضاد باشند بر آنکه بر فیصل اعتماد دارد هر آنکه غلبه روی دهد پس آنکه با جیده
فیل را زنهانی دارد و امیتلای او را که تواند آنکار نمود و استظهار فیلمان با او چه سود مند آید همه حال
آن خود گرفته سوره بخت سرگرم جنگ ستیزه گشت و دلیران از جانبین کوششهای شکر
نموده مانند رعد در میان و سیر در بیستان خود میبده بر یکدیگر می تا افتند و داد دلاوری و جان فشان
نیکو خدمتی داده آب روی تازه بهم میرسانند شعر دوش جهان هم آید بختند
که از آب آتش بر آید بختند تو گفتی ~~هوا~~ لاله باردهی ز باد و بیچاره باردهی اگر چه از
بهادران لشکر منصور در ثبات بانی و جان نزاری تقصیر میکردند لیکن از خدمات فیلمان و مردم میمنه
و میسر دایای از جای لغزیده جندی از سیران بیت بیکار یعنی لشکر بانی شیرشکار که خبر مرگ کلان
خودس فتح و غار هله اقبال می دانستند و آب زندگانی از چشمه سار تیغ خون آشام جسته بیکار
مقصود بودند مثل محمد حاتم خان قشای بودی حسین قلی خان محرم و شاه قلی و لعل خان بخشی چون در یافتند
اسبان بوی فیلمان نمی تواند اندک کدلان شده با تیغهای خون چکان مانند شیر گرسنه در جست و جوی
بحر یغ رساننده و سیر دمی نمودند و سواران رکاب از خانه زمین انداخته بجنج نعل و بایان آتش دار

تمام ساختند و کوه فدائی آن نیر از اطراف و جوانب برآمده و او کارزار میدادند علیقلی خان
شببانی که لشکر غول بحسن اهتمام او رونق داشت در جایی واقع شده بود که جوی کان در پیش داشت که
فیضان در برابر آن عبور نمیدادند و دلاوران برخاش جوی و مردان شیر حمل غول بر جای خود بایست
افشوده و آبوی تا ختن بستند و جذانی تخیل کردند که فیضان از اطراف و جوانب غول کند و شنیدند
از آن از عقب محالان درآمده و دلاورانی و تیغ زنی میدادند و همیوی پره بر دوز خود بر فیضان میزدند
از فیضان سرگردان بود و مغرور نفس و هوا سوار نظر برد و دلاور تیغ زن و کشتار غازیان صف شکن
داشت و نقشه های مبارزان عا که اقبال بدید عبرت دیده جوی از فیضان مست همراه ساخته
هر روزی که در حوصله طاقت داشت و تهوری که مکنون باطن قند سرشت او بود ظاهر ساخته حکما
قوی و جراتهای عظیم کرده بسیاری از زیر دستان عا که گردن شکوه را از پای در آورد و به کوه انداخت
از کشتید بای او بود در کار نیز از نیز و ستان اختیار داشت پیش او باره باره شد و شادمان خبکه کرده
بایمال او بایان موکب اقبال کشت ناکاه در آتشی کبر و دار از نیز از گنجینه غضب آبی چشم
رسید و کاسه چشمش شکافته از بس سوار گذارد شد و همانا که باو پندار و دود غورزان سیه بخت
پیره درون همان بود که از آن روزن برآمد جگر که در جانش افک قاز داشتند چون دیدند که تیر اقبال
بهدف رسیده با ریزی همت ست کوه دل از دست دادند و بی دست و پا شده و دیگر که طاقت
نستند و شکست برانگرا و افتاد هر کدام خاک و بار بر فرق بنخته و آب روی جلاوت بر خاک
ربخته و دیگر نیز نهادند درین هنگام شاه قلی محمد با چندی از سیر مردان کارزار بغلی همیو بر آن
سوار بود رسید نینداشت همیو بر آن فیصل سوار است قصد کشتن فیضان کرد و تاختن فیضان بطرف
الجای از جمله غنایم خود سوار و فیلبان پیچاره که نه مغرور حقیقت داشت و نه جوشن شجاعت
از بیم جان صاحب خود و نشان داد شاه قلی خان ازین عطیه عشرت افزا منور طالع خود گشته
کلاه نشادمانی بر آسمان انداخت و آن فیلبان را امان داده با نعام پادشاهی امیدوار ساخت و آن
فیلبان را با چند فیلبان دیگر جدا کرده از معرکه یکسو شری و چون از مهب غنایت از انیم فتح و فیردی
برایت فتح آیت حضرت شاهنشاهی و زید کالغان سیه روز بته روزگار بیکبارگی پشت داده
نجات خود را در توار دیدند شیران بیشه شجاعت فیلبان را از قلعه آن کوهها بضر بیهوش و تو
گوزن که سارحی ساختند و بیلبان کوه منش را چون باد صرصر میزدند جای سبط اقبال روز افزون
صف آرای هنگامه نیز باشد سیر مردان صف دراز از کیز چاره نیست آنچنان حیران

بخود را کجاء شکوه همت می اندازی نصرت و تین را از جنین فوجی تا انتقام غلام طغیای فتنه ها
سهریادان و الا لشکوه و دیباچه متقاخر جهانداران عالیقدر خراهد و پیغمبر ماسم شکر پروردگار
شدند و سایر عا که فیر و ذی مانزد کشتن کرخی تاو جمع غنایم اهتمام داشتند از کشته پت ها و از
غنایم حایم آماده و همیسا ساختند تا پنج هزار کس در میان افتاده بودند که بحساب درآمد و از آنها که
در کربلین در راهها با پایمال شده که شمار تواند و تا هزار و پانصد فیلبان نامی در تصرف اولیای دولت قرار
در آمد طایفه از بهادران نصرت تین کرخی تاو انکاشتی کرده بسیاری از مخالفان را تیغ انتقام
کدراینده کامیاب نصرت بیاید سیر بر اعلی معاودت نزدند فرمان فرمای زمان این عطیه کبری
آداب سپاهی داری بجای آورده هر کدام از مبارزان عا که منصرف از بعد اطفای کران نشانی
اختصاص بخشید و در آتشی آنکه هر یکی از بهادران سیکو خدمت بدولت حضور رسیده کامیاب
دین و دولت بکشت شاه فیلبان محمد همیو را بسته در کاه خنایان پناه آورد هر چند از دشمن
برسیدند از بهالت بسخی نیاید با توانی سخن سرایه نداشت یا مغلوب خجالت بوده سخن را
بر خود پیشه بدید پیران خان خانان از حضرت شاهنشاهی القاسم بود که این سرمایه فادرا
بدست مقدس خود بگذرانند و بوسیله این غزا اعرار مدارج ثواب و جزا فرمایند آن خدیو غمزدی و خداوند
خردمندان که صغیرین را نقاب خداداد استند در برده نیکانی بوده و از شورش انگار و فکرا و اعتقاد
مخلصان فراغت داشتند برای هدایت ارباب استعداد بر زبان حقایق ترجان کز ایندند بکشتن
که قنادی میری علیا رخصت نیندهد و همانا که در بارگاه معدلت حضرت اعدیت نیز بر چنین کار
ثوابی مرتب نباشد و هر چند دولت خائمان ساده لوح اهتمام و الحاح نمودند توجه شاهنشاهی بر ظهور
آمد بنازم این دریافت بلند که در بطون اوراق وادمان اتفاق از ان اثری نیست اما دانش نژادان
بارگاه کبریا نیکو دانند که این خبر در نور انوار خاطر مقدس ذات پاک که بی وسایط بشری و سایل ملکه
از داد دانش آفرین و انانیز معرفت حقیقی شده باشد برید نیاید چنانچه از صفحه بیست و نهم
این تحت نشین صورت و معنی روشنست و تیر بر معاله همان ظاهر بین پیدا است که
هر بار بزرگ نمادی خدا شناسی در پایه محبوبی ایندی رسیده باشد و اندک خلاف رای او
کردن خود را بر تیغ زدنت چه بی سعی بشری فرمان جبر کل او را بکشت و خاک
هلاکت می اندازد چنانچه امروز بر مطالعه کنندگان روزنامه احوال این پادشاه سعادت
اساس ظاهر میشود او را کجی فرصت است که توجه معنوی باطن در خاکساری و قنای ارباب

خلاف بر وازد و بر تقدیر فرصت زمان و فرصت همت خود و لای و کجا تجر آن میکند که در امان قرص
باطن او بچنین عبادی گزیده شود و هرگاه معامله چنین باشد تنوع آلودن بخون آنچنان خون گرفته
ناباک کجا و آن شخص مقدس کجا و مملکت اهل روزگار درجه بایه آفر بر مخالف خان خانان چون
دانست که آنحضرت متوجه این معنی میشوند خود را از آن باز داشته بر مقتضای عقیده خود و آنکه از
راه تقلید بران و استادان در آدمی جای کرد سربستی میکند خود را تحصیل این کوب موهوم شد و بشیر
آباد عالم را از لوث بستی او پاک ساخت گاشکی که آنحضرت از پرده برآمده توجه فرمود
یا صاحب حوصله دور بینی دران درگاه بودی تا او را در بند خانه داشته مستعد ملازمت
اقبال ساختی ای تو کوی است ایستاده بود و بهیچ بلند داشت و هرگاه بر بنیاد بنحین بزرگی یافته
چه کار را از و بظهور نیامدی و برای ظهور سطوت شاهنشاهی و آگاه ظاهر بنیان سر اورا کجا
فرستادند و نه او را بدار الملک دهلی پرده بردار عیبت کردند عالم از شور و شغب آرا مید
و جهات را آسودگی و فرسندی برید و از بدایع کرامات و غرائب خارق عاده که از
حضرت شاهنشاهی که درین ساخته از مکن بطون بر منصفه ظهور جلوه گری فرمود
در و از السلطنه دهلی در هنگام که حضرت جهانبانی جنت آیشانی بعد از فتح سکندر بانی قشرب
آورده بودند در تصویر خامه بوجبه شارت عالی مشق تصویر میفرمودند و نادره کاران با کثرت
چون میر سید علی منصور و خواجہ عبدالصمد شیرین قلم آنکه از بی بدلان این اند در ملازمت بوده در و
این کار بدیع مذکور میساختند روزی در کتبخانه حضرت جهانبانی آن نسخه جامه آبی بجهت تشجیح خاطر
بتصویر توجه فرموده باکی صورت آدمی نگاشته قلم الهام رقم ساختند بطریقی که عضو و عضول
تمثال از هم جدا افتاده بود یکی از دولت یافته های حضور نقش بدیع دیده اسقفار نمود
بر زبان غیب ترجان آنحضرت گذشت که این صورت هیجوت و حال آنکه دران وقت
تمام و نشان از هیچگونه مستحاج حقیقت کار در نیافته از استکشاف آن باز ماندند
و دران روز که بپیرامان التماس مینمود و کوشش میکرد که بهیچور بدست اقدس خود بشیر مکنند
بر زمان مقدس گذشت که من کار این معجزه دران روز ساخته ام و بند از بند جدا گزیده ام و
بهنگام این تصویر فرمودند بجان الله درین سن درجه وقت و بچه طرز زبان فعل و بیان
خبر این واقعه دولت افزا داده بودند ارای امر روز فرمادی و دو حاضر و غایب پیش احتیاج
ظاهر باشند تا نور بر و دران از دی که کوهر پاک این ساگردان حق و استادان غفل و خطره اند

و مطلع خورشید حقیقی است که نشسته چون آینه در خدمت حالت و غایب چون حاضر
در شرف حضور کسی که حذار حاضر داند و انست غایب چه کار حاشا آنجا غایب نباشد سالک
شاهراه از اذن ابوالفضل که راقم این دیباجه افضالست روزی صورت این واقعه که است
بینا را از آنحضرت بر سیده میفرمودند که معلم غیب خبری بر زبان آموده سر این کار و مبتدیان
در خشدین نیز حقیقت آنچنان و پرده کردند بچنین قوی حوصله عالی فطری که با چنین خشی اندامی
اقسام با دوهوش را که پهلوانان راه را نمی از ان بدستی میرساند یکی می اغاز جوانی دوم با دوهوش
صوری سیوم شراب سطوت معنوی چهارم با دوهوش ظاهری پنجم مرام لطف باطنی بهیچ و الا بده
و خود را زبیده دید بانی آبی نماید مقصود او را عایشی کرد اندزه و دولت را ملازم او را عاشق کردند
و دولت را ملازم آستان امید او سازند متکلف شبانه روزی این غنیه اقبال بپایند بزم که برسی
نگاه لطف انداخته باشند یا از وی نشنخاطب ساخته حرفی فرمود که بدست شود و در شربت
و خاست و گفت و شنید با بر کشید های و تغییر روشن نماید بالغ نظران خود روز نیکو دانستند که
اندازه حوصله کسی که چندین با دوهوش افکن بکار برده و هوشمند آن روز بروز افزون کردند
که تواند شناخت لیکن سعادت نبود آگاه دل این فرزدان که نگاهبان او ترست حق باشند
و چنین فتوحات عظمی او را با سهل و جوده دست دهد و چنین موهبتی بزرگ و کار شگرت
و می بدیع در روز کاران کمتر نماید یکی از غرائب کرامات آنکه در اثنا که از قضیه جلد که بجهت تسخیر
هندوستان او سیستصال هموند نصرت عالی واقع شد روزی بپیرانش حکم علی سعادت نفاذ یافت
که بجهت مسرت خاطر و تمتی مردم افتام تا آتش بازی سرانجام نماید و درین میان صورت هیجوت
ساخته بدارد و بر کرده در آتش اندازند کار برد از ان کارگاه اقبال در اندک فرصتی کلان آتش
سرانجام داوند درین اثنا صورت هیجوتی آورده سوختند در ظاهر هنگام بزم باری کم
ساختن و در معنی غرضی بدخواه سوختن آری کسی در لباس نشت و بازی چنین کارهای
والا سرانجام نماید او را از بند که با همچنین مردم در پرده در آید جمال معنوی خود را نماید و درگاه خود
بصورت بی پردایی باشد و بی نشایسته تکلف درین مراتب که والا نزدان عالی همت غایت تسخیر
هندوستان کرده کار را فرموده اند هرگز چنین کار نامه بظهور نیامد چنانچه بر داننده و ستانهای
آستانی بزرگ تا قلمی ظاهر میشود چه در هیچ مرتبه ازین مراتب سالفه که فرمانروایان و اوکی قصد
هندوستان کردند هیچ یکی از والیان هند باین شیعی عمت و داعیه و تدبیر نبود بلکه در سرانجام

ملک خود در مانده بودند بخلاف این مردمان سپید این سخن را می دوردست را اندیش میزدند
سرانجام یوزنهای عظیم مکنون خاطر میداشت و الحی آنکه همواره بخت مساعدت کرده بود فرمان
فرمایان هند وستان را در آن اوقات میسر نبود از هجوم سپاهیان کار طلب و آوازی مبارزان کارزار
و افزونی اسباب تو بجان که جز در ملک و ماز آن نشانه نتوان یافت و بسیاری قتلان زبردست
که یکی برهنه لشکر کفایت کند مولانا سرف الدین علی یزدی در ظرف نامه در مبارزات نامه حضرت
صاحبقرانی که در هند ظهور کرد شرح ملاحظات بهادران آن لشکر عظمت والی هند وستان چگونه بیان
میکند و تغافل مردم میسر از که صد و بیست فیل جنگی در آن جنگ عظیم متصرفان و لیاای دولت در آن
و در تاریخ دانان به شمار مغروران و الی آن زمان روشت که بنیت همیو کرام پایه و داشت و درین
کارنامه عبرت افزا که اندکی از بسیار گذارش یافت هزار و پانصد فیل بدست فرمان پیران درگاه و لا
در آمد سایر معاندان ازین قیاس میتوان کرد و کیت خراس و سایر اسباب و آلات فرمانروایی خود را
بشمار در آن میدان فتح و تصرف بهای مجای میمنت گسترست که حضرت کنی ستانی مردوس مکار
بسلطان ابرهیم نبرد فرموده و رایات فتح و افراشته بود چنانچه خجل از آن در جای خود فرم پذیرند و در
همین روز بهجت افزای که نباید آهی چنین فتح بزرگ روی داد سکندر خان اوزبک را با جمعی
بتغافل بهریت یافتگان و حراست دارالملک دهلی از آسیب و باش یقین فرمودند و او مساعدت
نموده قبل از تقدیس شهره و شایع مظهر را از زندگانی خلاص ساخت و ناظم بر آنکند کههای ممالک هند
فرمان بدست و افتاد روز دیگر موبد اقبال از آنجا منصف فرموده بساعتی که اختر شناسان کاردار
گنیز بودند بر تو و وصول بر ساخت و قس ماحات دارالملک دهلی انداخت و سوز مولیت و زیور نصرت
آن دیار سعادت بر نور و شنی افزای نظار گیان گشت و اکابران شرف و هنرمندان هرمن و نادره در آن
هر صنف طایفه طایفه و طبقه طبقه شرف استقبال دریافتند زبان لشکر بمبار کجا داشتند و جنبه
قاقتال اصل اصحاب با بهل را که در محاصره شده بودند بود بعضی معترض ساینده و بتقتضای اوقات
فرمان طلب شرف صدور یافت و راجه فرمان پذیر گشته آفر از زمین بوس عبودیت نمود و وزیر که راجه
و فرزندان و اقربای او را خلعتهای فاخر بخشیده برای رخصت مبارکاه سلطنت آورده بودند حضرت
بر فیل مست سوار دولت بودند و قبل از شورش مستی به طرف میدوید و مردم میسو میشدند و نوی این
فیل مست بطرف راجه و تالان این طبقه را چون اعتصام کامل بر اخص خود بود ایستاده مانند این
ایستادن بنظر دور بین حضرت شاهنشاهی پسندیده در آمد و استنکاف از احوال راجه فرموده بر

زبان غیب

زبان غیب ترجمان گذشت ترانای خواجهیم کرده هم چنان شد چنانکه نگاشته بود شکر ایزد جهان
آوای که هند وستان را بلکه جهان را از اسیری برید آمد که بزرگی او از قریب پسندید و دانش او را کتابها
کفایت نکند بمیان من عدالتش باغ همیشه بهار هند وستان طراوتی خاص یافت و حق پرستان دادار
بنده را اعتضادی قوی بدست افتاد و بشکراته این موهبت کبری چشتمای بزرگ ترتیب یافت
و کجیندهای انعام در دامن روزگار غنیمت زده شد عاطفت شاهنشاهی کوهری را که در پیشگاه جلال
سپادی جولان بهمت نموده بودند با صنف نوازش سرافراز گردانید شریف و وضع و خرد و بزرگ
بخش اهل عطا یا کامیاب گشتند از آنجمله علی قلیخان سیجانی را بخطاب خان زمانی سرافراز کردند و سرکار
سنبیل را بر سایر برکنه های میان و آوب بجا بکیر و مقرر شد بجهت انتظام مهمات آنکه در رخصت یافتند
و عید الله خان اوزبک را ببنجاعت خانی محلی طلب ساخته سرکار کالی اختصاص بخشیدند
و اسکندر خان را خان عالم خطاب دادند و مولانا پیر محمد سیروانی را ببلق ناصر الملک ملقب ساخته
در رکاب نصرت اعتصام داشتند و قیا خان با انتظام ممالک در دار الخلافه اگره و آنخود و نامزد
شد رای ممالک آراسی است منشاهی کار سازان بارگاه سلطنت را بهر ناحیتی فرستاده نظر بخش و آرام
ده و عرصه دلگشای هند وستان شد درین اثنا بمساع علیهم رسید که حاجی خان غلام شبر خان افغان
که بمزید بیجا عمت و هوشتنهای لشکر سرکردن امتیاز تمام داشت و در آلور و آنخود و بود و خود سری
مینزد و نیز بر وزن همیوی سیم بخت و سایر اسباب و احوال او در آن سرکار است ناصر الملک
با جمعه از جانب پادان درگاه و معتمدان کارگاه بآیین خدمت یقین فرمودند حاجی خان از صدمه
افواج قاهره پرمیده پیشتر از وصول عساکر راه فرار پیش گرفت و الور و تمامی هر کار میوت بتصرف
اولیای دولت قاهره در آمد و از آنجا بحدود قضیه دیوم با جاری که بنده و بار همیو کجا بود روان شدند
جای مستحکم بود و در کارزار بسیار شد و بدر همیو را دستگیر ساخته زنده پیش ناصر الملک
آوردند و متارالیه او را بسوی دین خود را جبری نمود آن پسر که در جواب کشتی هشتاد سال
درین کیش ایزد خود را بر سر سارم درین وقت ترک دین خود چگونه گویند و بجز در جهان نامهمده چگونه
در طرح شما در آئیم مولانا پیر محمد سخن او را ناسته اندکاشته زبان شکیر جواب داد و از آنجا فتح
نموده باغبانم فراوانی و بجا فیصل آمده اسلام غنیمت اقبال نموده مورد نوازش خسروانی گشت و حاجی خان
از قضیه الور بر آمد بکاتبان جیر و آنخود و روان شد که مامنی برای عیال خود خیال کرده و سپاهیان
گذشته و آماده جنگ و شینر گرداناکه زمین دار بزرگ بود و پسر از آن بود که با حضرت کیت ستانی

روز و سبکی آنطور که مذکور شد بیکار رنوده شکست یافته بود از وجیزه طلبیده و تکلیفات
مالایطاج نمودن از زمین او و رانان در نواحی اجیرکار به عظیم روی داد و از حاجی خان مذکور و نظر خان
شیرازی که وکیل او بود در جنگ کارهای نمایان بظهور آمد عاقبت کار چون رانا معز در کثرت لشکر بود
شکست یافت و حاجی خان اجیر دنا کور و آخوند را بفرست خود در آورد و چون استیلا حاجی خان
علیه رسید محمد قاسم خان نیشابوری و سید محمد بابر به و شاه قلی خان محرم و طاهر خان و خرم سلطان
و جمعی دیگر را بجهت دفع او تعیین نمودند و چون ساحت ولایت دهلوی و میان دو آب از خراسان
معاند و مخالف رفت و رو بایست رای جهانگشای چنان تقاضا نمود که بر توالت تقاضا بر
ممالک شرقیه هندوستان انداخته اند تا آن ملک وسیع که مغرار دولت و اقبال است از عیار
ارباب نشسته و فساد شست و شو باید درین اثنا بموقف عرض رسید که خضر خواجہ خان را بکند
سور در نواحی لاهور جنگ شده و خضر خواجہ خان تاب ایستادن نیاورده بلاهور در آمده است
و تفصیل این احوال آنکه در سولف احوال و قوم صحایف احوال شرح بود که موکب احوال از عرصه جالندار
استیصال همیوی دهلوی رویه به نصرت فرمود بعد از آنکه اسکندر خضر خواجہ خان مقرر شده بود و اسیر
دولتی و علیقلی خان میر لطف و شاه قلی نارنجی و خالو ابدی بیک و جمع کثیر را همراه ساخته بودند
امرای عظام رفته در لاهور توقف داشتند و در چنین وقت که غوغای همیو سرایه آشوب
روزگار شد و بر اوج این شکستی در حدود دهلوی روی نمود منلا عبدالعزیز سلطان بودی که از کثرت
و روبا بازی از افغان خطاب شیخ اکلامی و از حضرت جهانبانی جنت استانی خطاب محمد
الملک برای خود گرفته بود از فتنه اندوختی که در سردامست و آب دور و بی که در نهاد خود را بوی
و بظاهر خود را از اولیای دولت ابروین و انوده در باطن با افغانان سری داشت بکند مقدما
نوشته و اورا اغوای بر آمدن از کوه که در سکندر جمع از او باشی آن افغانان و بعضی از زمین
که هستان پنجاب را با خود فراهم آورده از کوه بر آمد و درین جانب توجیه مال که خضر خواجہ خان
شهر لاهور را بجز است حاجی محمد خان سیستانی گذاشته بر فوج او بر آمد و چون حاجی محمد خان سیستانی
و احوال نا شایسته ملا عبدالعزیز و شکست پذیرا شد و بنده تن او را بر زمین و بعضی ز را بای آورد که
کود کرده دست بخل بود از زمین بر آورد و چون خضر خواجہ خان نزدیک بقصبه جمارا رسید و
فرود کرده کور و مانده بود و هرگز کزیده خود را از لشکر جدا ساخته و پیش فرستاد سکندر در
از دست نداده بجمعیت فراوان رو بر و شد و جنگ عظیم در گرفت و آن مردم را برداشت

خضر خواجہ خان نزدیک ایستادن را صلاح وقت دانسته پای غربیت بضبط لاهور آورد و سکندر
اندر کثرت تعاقبی نموده تحصیل ولایت مضمت وقت داشت و چون این خبر بمغ قریب رسید
عجباله آن وقت سکندر خان را با خان عالم امتیاز بخشیده بود بسیار لکوت و آخوند را جایگزین کرده پیشتر
باستیصال تمام روانه ساختند که اعتضاد خضر خواجہ خان باشد توجیه موکب مقدس شاهنشاهی
از دوار الملک دهلوی بسیمت پنجاب بوقع فتنه سکندر و تعاقب او و محاصره
قلعه مانکوت چون از صادر و وارد چنین مسیوع باشد که با سکندر لشکر فراهم آمده
باشد تا آنکه اقبال موکب شاهنشاهی عنان غربیت بآن صوب منقطع نفرماید عقد این کار
مشکل آسانی نگشوده نخواهد شد لاجرم غربیت ممالک شرقیه هندوستان را بموقف داده بود و
پنجاب مصمم بهت عالی شد و از تفالات بریده آنکه جوار ملازمان بساط غربت از دیوان لسان
الغیب تفال نمود اتفاقا این بیت بر آمد نظم سکندر را نمی بخشند آن
بروز و زمر میسر نیست این کار دل معنی دوست مخلصان دور بین را اعتضادی تازده روی داد
و خاطر ظاهر آرای ازین بشارت ثبات پایایی بهم رسیده آری چون این جهان آرا اقبال افوای این
دولت ابد قرینت دور بنیان انجمن معنی را بنظر فروغ جلال و جمال آن برگزیده ایزدی انداخته
از جمیع اندیشه های رسمی روزگار فارغ ببال میگرداند و کوهی را که دولت بالغ نظر نصیبیت و در چنین
اوقات که با منظر اب میگرداید با شمال این تفالات مسرت بخش لهای پرست ترا اطمینان می بخشند
لاجرم فرمان مطاع شرف نفاذ یافت و امرای کبار و نومنان عظام و سایر ان بهادران اخلاص گیران
و دلیران عقیدت اندیش سامان و سرانجام پورش عالی نموده ملازم رکاب آسمان قباب باشند
و چون سامان این پورش عالی بوجه دگواه سرانجام یافت خاطر نکته دان از جمیع ممالک جمع فرموده با
سرمال طغیان داشت بتاریخ بیت و ششم آذر ماه آبی موافق دوشنبه چهارم صفر ممدی قاسم
بحر است دهلوی را گذاشته برهنه بی طلبی اقبال بجانب پنجاب نصرت فرمودند منزل منزل تسکین
کنان آهسته آهسته این پورش انتظام بخش میفرمودند هم مراحم داد و دهش تنقید میرسد هم لکوزم
و شادمانی که ناگزیر نشاء تلقین است سرانجام می یافت و عالمان از اقطار عالم بصیبت آثار
مکرمات و انوار معدلت از ترک و تاجک فوج فوج آمده خود را پای بند اقبال می ساختند علی الخصوص
از کابل و بدخشان و فغانستان و روزی بنده که جمعی کثیر از هواخانان قدیم و جدید آمده بیت انی بنای
سجده سلطین بنیاده نذرانی می ساختند و در انشای راه از لاهور میفرمود که خانه بزمی خان خانان

از کوچ سعادت سرشت که از نژاد خانان میبویست بود تبارخ ششم به ماه کبی دوفتی پنجم بهار و صفر
فرز نوری متولد شد و نام او عبد الرحیم نهادند و محل این مقدمه حوال آنکه در آن ایام که حضرت جهانپانی غرضه
دهلی را بقدر و مروت آری زریب و زینت بخشیدند برای تسکین دین داران اولیای دولت
بفرز نژاد این طبقه نسبت میکردند از جمله جلال خان غمراه و حسن خان میبوی که از زمین داران متفرع بودند
بود بشریف زمین بوس مرید گشت او را در طایفه عاطفت خسروانی فرکرگان آورد در حباله عقد خود در آورده
او را در مقام خدمت بمقام غرضه اختیار بخشید همیشه خود او را در عقد بزرگان خان خانان در آورده
و درین واکه ریاست شاهنشاهی متوجه دفع هیبت خانان مردم خود را بلا بود فرستاده بود درین هنگام که
بهت علیا متوجه فتوحات بی اندازه است این نوید رسیدن و سکون کوفه عشرت افزا گشتند
بیرافان چشمن بزرگانه ترتیب داده لوازم بجای آورد و آخر شناسان بزرگ کیستگی او را از دلای
زیاچنه طالع استفاده نموده اطلاع نمودند که عنقریب ترتیب حضرت شاهنشاهی مرید شده
بشت گرمی اخلاص خود نموده خدمات عالی تقدیم رساند و بکار سازی طالع مسعود مراتب بالا رسید
و سوار خانان صحایف بیستانی سطور عقیدت از حظ طافا صیبه حال او خواند و فرمودی که از
مسرت پیری و دامای اخلاص مسرت شدند و الحی متوجه حضرت شاهنشاهی که اگر اهل بیت و کلمای جوی
سعادت است همانا بطور نظیر آنچه روز بروز انوار فراوانی شد و آنرا از فو فی اخلاص از بیانی او
خوانده می شود و حقیقت آن مجمل در هر جا در هر محل خود نگاشته قلم تفصیل خواهد شد چون حدود جالند
مخیم او و وی معالی که دید اسکندر خان افغان که در آن ولایت رایت فتنه و فساد افراخته بود خود را بطرف
کوهرستان سواکت که مقوم بود و مستقر قرار بود کشید که روزی چند در آن جبال مستحکم بر سر فتنه طاعت
باشد و مرکب ظفرش را بر عین صوب تمام که یکبارگی فساد او را از میان برداشته دفع او را پیش نهاد
همت جهانگسای ساخت و در شادی راه و صحرای جاد در پیشگاه فطرت عالی نموده بغرضی در دست
و قصدی خرم از دهنال سکندر بجانب کوهرستان سواکت عالمیت دیگر و کویرگاه خود سران و کورده
ممالک هندوستان توجه نموده بفرصه دیسوپه نزول اجمال فرمود و از آنجا فضای دلگشای حصیه مهری
رود و مرکب عالی گلستان دولت و بهارستان اقبال شد آغاز سال دوم که ای از تاریخ جلوس
سعادت بیوندر شاهنشاهی یعنی سال اردیبهشت از دوا و اول در آن منزل فیض محل
سرایه رونق هست جهان و جهانیان بپیر آرایش زبان و زمانیان تیر اعظم عطیه بخش عالم در پیش
خویش بر کراعتال رسیده زمین و زمان و کون و مکان را بنفحات ربیع طراوتی نو و تضاد تازه

رسیدند

رسیدند و بهمانا که حمل را بیت الشرف برای آن میگویند که درین هنگام خاکیان خاکسار را بر ترتیب خاص
بشرف سعادت داده جهان بنیاد کی بخشید و الیای آن شرف بخش اجرام علمی واجب استغفار برتر
از آنست که حکما از خطاب بیت الشرفی آن و شمای بخش بخش هستی داده کید و بالجه این تیر کیتی آری
در مشبختی متعارف بعد از ده ساعت و چهل دقیقه شب چهارشنبه بخوابید و هفتم
ربیع الثانی سال نهم و شصت و چهار قمری از چشمه حوت نهر متگاه حمل آمد و نوز و جهان فرود
عالم آرای گشت و آغاز سال دوم از تاریخ آگهی شد شعر سکر انصاف بر زبان بهار
گفت بلبل جودم همیشمار • عین کشته از نیم صبا • از مقام زمین مشام هو •
دشتهای بکاف و کابالین • باغبان بر عروسی بالین • داغ بی تخته های سقا طون •
باغ پر فرسهای بوقلمون • مرغ نالان فرار کلب و کل • مست بی مطربان ساغر و دل •
هماناکه وقوع چنین نشانی در پیشگاه مقصد عالی و کمال است واضح بر حصول مقصد و مرده است
بعایت روشن که کار پیش گرفته سعادت انجام سعادت باید چنانچه بقصد وقوع این یورش او بکشد
از باب بصیرت را آگاهی بخشید که باندک فرصتی قرار اختیار نموده بقلعه مانگوت در آمد و حضرت
شاهنشاهی با مواکب عالی محاصره نموده بدولت و اقبال تسخیر آن قلعه فرمودند تفصیل آن اجمال آنکه در آن
هنگام که اسکندر از هول مواکب نصرت قوین راه قرار پیش گرفته بکوهرستان سواکت آمده بود
دمری خیم سردقات اقبال گشته پیوسته خبری آمد که مطلب آن مدبر بدسکال آنست که عا کرا اقبال
کشیده در جاناتی ننگ در آورده در آن تنگنای قلب کمر اهتمام بستیزه بنید و حضرت شاهنشاهی
کوش باین سخنان نماده باین شایسته پیشتر توجه فرمودند و ناصر الملک را با جمعی کثیر از بهادران
کار طلب تباخت و تاراج زعین داران آن کوه فرستادند چهار زان نصرت قوین در اندک زمانی
بزدی تابید آبی بسیاری از راههای آن کوه را تادیب و تنبیه لایمی نموده تمامی اسباب و احوال از
عنیتهای وقت شمرند و کوهرستان بر کوه هر که باندیشه های نادرست با سکندر رجوع شده بودند
و مشک تفرقه جمعیت آباد آن بدینت افتاد و بی جنگ قرار اختیار کرد حکم معالی از پیشگاه قهرمانی
اصدار یافت که دلاوران چاکر دست بتعاقب این کم گشتگان این بادیه ادبار نشاندند و پیروز
باروی اقبال سراسر این مدبران را بدست آورد و جمعی از دلیران شکر العار کرده بعضی از اردوی او رسیدند
و اسکندر ازین تعاقب خبردار شده خود را از راه اضطرار بظرف تطلعه مانگوت که سابقا برای

روز بروز که آمده داشت انداخت پیش وستان سپاه منصور ستان را دوی او را غارت نموده از
تختن این مدبر مروض بارگاه اقبال داشتند و قلعه مانگوت قلعه است مختص بر چهار قلعه ستوار که
سید خان در جنگا که بقصد استیصال که ده کلان رسیده خانیست خاسته بود این قلعه را بطرز غریب
بر فراز که هیچگاه معارف هم بوده اند بر سر کوهی قلعه بنک و ساروج ساخته بود و تمامی آن قلاع بنظر منبسطه
یک حصن زیاده در نمی آید اصل آن جای که اساس این حصن حصینه نهاده اند در حد ذات خود حالت
بنایت محکم است که با آن وصول مشکل و بر تقدیر وصول دست بر ساکنان آن یافتن پس دشوار است که اگر او
فراوان دارد از ذوق چندان که خواهند فکیت که در چنین مکانی که قلعه خدا آفرین وصف حال او باشد
قلاع حصینه برای اساس آن یا بدو او را معصوم و اصلی از ساختن این قلاع عظیمه آن بود که چون نهضت
رایت حضرت جهانبانی جنت آشنای بصوب هندوستان شود برای لشکر پنجاب معوی و طینی
باشد و خواب آباد باطن اومی گذشت که لاهور را ویران ساخته آنجا آبادان سازد و دولت کوی ابنوه آنجا
گذارد و نادانی مانع بر سر برده محافظت این حدود نمایند و باعث بر خرابی لاهور چون آن شهر است
بزرگ و مسکن اقسام مجاور و اخصاف مردم که با نذک تو جهی لشکر با عظیم را از آنجا توان سرانجام داد
و یراق تو جهی در ساعتی از آن مهیا توان کرد و مبادای اقبال این دو دهان ابدترین آنجا رسیده
استعداد فراوان بهم رساند و کار از علاج بگذرد پیش از آن که این اندیشه بعمل آید بهمان نیت نباید
از سنگناهای هستی برآمد و با جملگی چون فرار کردن سکندر و مختص شدن او بمساع اقبال رسید آنجا که
عزیمت سلطانی تلو احکام نزدانی است حضرت شاهنشاهی با غری در دست و دای روی روشن و نیتی
حق پسند ریخ خویش را منظور نداشته اساس جمهور عالیات را وجه است جهانگت که دایمده متوجه
آن قلعه شدند تا سیدان فتنه انگیز را از سر کافه انام دور ساخته دولت آرای باشند و بر لیع مطاع
از مکن سطوت ارتفاع یافت که کشیان لشکر آرای بایین شایسته مورجها بر عا که اقبال است
و افواج قاهره قلعه را از روی تمکین مرکز وارد در میان گرفته دایره محاصره بردوران کشیدند و همواره
با دواب قلعه گیری و مرام تردد و تجماعت کسری برداخته و از جانب باری میدادند خاک که در باب طوط
حضرت شاهنشاهی اختر بنید است تواند شد و تفصیل این احوال آنکه وقتی که عا که حضرت فرین
ببای قلعه رسیدند که دهی ابنوه از دلاوران نامی افغان که سبختی تجماعت بر کام بمرمی را فرستاد
کلان دعوی بر پیش طاقی استکبار نهاده از حصار برآمدند و غمش روی فوج چکان اعلام کرده بر رفت

در وازه جولان عزم نمود و او هم خان کیستاره نموده شیر و دانه تنه میان آن کوه در آمد و بقوت
دست بهمت و زور با نوبی تجماعت چند روز بدایت را فرود آورده بکال و خون غلط اند
همچنان بناد بای و چاکت روی بارگشت و بعدای آفرین و احسن سر بلندی یافت و همچنین
هر روز سران و سرداران و وزیرستان کار طلب از مورجهای خود پیش دستی کرده و سبزه
نمایان میکردند و لشکر می لطف پایش قلعه و آیین احتیاط معنی داشت به ضرب طوب و تفنگ
هیچ منفصل بر ارمون قلعه گشت و در آن سنگهای دبار آنچه از دست و بازوی این سستی
بتره و روکار می آمد بجای آوردند اما انصافا موبد سیزده چه حاصل و بوالایان و الاطالع غریبه چه فایده
نظم مانع بر نهیم در دست قضا شد گشته کسی که خوشی برآورده و از جمله سوغاتی که در مبارای ایام می آید
دو کا و آنت که بهما در خان برادر خان زمان که در زمین را در گردن نه و نس و انیکه بود و غیا
شورش و آنتوب بر سر خود بخته شمر منده و سرافکنده از زمین را در آورده بر زمین بوس برادر گشت
و بر سینه سفارش بر افغان اگر چه در حق او اندیشید اما در معنی برای او اسباب نجات و در کار می آید
و او عطف اصلی است که آدمی را بعد کرداری سر او داده نوعی تربیت نمایند که بر ارمون بدی بگردد
و بجای این قضیه آنکه حورایات حضرت بیونیرایه حضرت جهانبانی جنت آشنای بتجربند و شایسته
نهضت فرمودند که در که بجایگزینیرمجان مقرر بود با اهتمام شاه محمد قنداری که از عقل و احسان
مورد اعتماد بود او این داشت و زمین را در بدو در می بهادر خان تغویض یافته بود چون هندو
مبیط امن و امان شده مستقر او ذلک خلافت گشت بهما در خانرا بدین دایه ای بچون آمد و حیا
گرفتن قندار در سرش افتاد اول خواست که از راه مکر و فریب کافر نعمتی کرده قندار را بتصرف آورد
و از آنجا که حوام علی خسران دین و دنیا باز می آید در این اندیشه تباها کاری کشود و شرح این گذشت آنکه
بهادر خان این راز را با فرخ حسین پسر خواجه قاسم هزاره که مصاحب و بود با و در میدان نهاد و بتدریج
چندی از دیوانه سری تهی مغز را با زای در خانه پنهان ساخت و بهر روز قندار را یافت که این کین کرد
برآمده کار نگهبان در وازه با انجام رسانند و بهادر خان نیز از در وازه ماسوره در آید و هم اتفاق
نموده کار شاه محمد ساخته بر قندار حقیقت شود و در روز موعده که این پنهان شد با بر سر رسیدن سکندر
بودند بعضی از اکاه خاطر ان جاسوس مشرب ازین عذر جدا شدند بجا رسان قلعه رسانند در عت
مردم بگرفتند این نامزد شدند پیشتر از آنکه بر سر این کوه بداندیش رسند خبردار شده سر اسیمه

بدروازه ماشوده ستانند چندین حرکت مذبح کرده بخندق بنی خود رخنه و بوجی خود را
از دیوار انداختند بپای خود در سرد آمدند و جمع کجی در رسانند و بهادر خان تیره رای چون درین
جمله اندونی کاری ساخت درین مرتبه در زمین داور آمده سرانجام شکر نموده و او باقی واقعه طلب
با خود همراه ساخته با یکدیگر بجای خام قصد خند کرده اما زده جنگ و جلال کشت شاه مرحوم
کو مک پند و ستان را دور خیال میکرد استیقام قلع داده ملحق بفرمان روای ایران شد و نوشت که
حضرت همانانی چنان قرار داده بودند که بعد از فتح هند و ستان قندار بهار زمان این متعلق باشد
الکون مناسب است که بجز فرستند و هم تراک طغیان این کافریت شود و هم قندار با این
سپرده آید انتظام بخش ایران سه هزار ازگان از جایگزین دران سیان و فر و کور و میر و میرداری عالی یار یک
افشار فرستادند بهادر خان ازین لشکر خبر داشت ناگهانی بر سر او ریختند و جنگ در بیست دو بار
این بجب بر گشته از با افتاد آفر کار ساخت و بیکری نهاد و توانست که بزمین داور و بخود
بسر برد و شاه محمد کو مک خود را تواضع نموده عذر را در نادان قندار در میان آورد و خالی باز فرستاد
بهادر خان خایب و خاسر شده و ناگزیر شد که بدگاه کیتی پناه آمد چون این درگاه است طل
کبریا اندک پذیر بسیار بخش ولذت عفو را درین درگاه روز باز بست پس کرم گناه چنین بزرگ
بخشیده مولتان یکایک را و معز شد و جایگزین را سابی مولتان محمد قلی خان بر لاس بود ناگور و آن خود درین
و بهادر خان را از روی ملامت خسروانی سردار یکی را بوجله فرودند و کارهای کرمی است کرمی این دو در
عالی ارکان از و بطور آمد القصه هر چند متحصنان قلع در کلبانی اهتمام بیشتر میکردند بهادر
نصرت قرین در اسباب گرفتن بقلعه کوشش نموده روز بروز بجد تر میشدند و در بر آوردن سر کوبها
و سبابها و سایر اسباب قلع کالی اهتمام عظیم مینمودند و درین هنگام نوید قوم بر کاب انتظام
حضرات عفا یف قدس شریف سرور جلال از خط ولایتی دار اقبال کامل ببارگاه عرض رسید که
باقراصل شوق در و حال شغف و نوحه را هر رسیده انتظار را شایسته میسرند و زود هم مقدس
حضرت مریم مکانی و دیگر حضرات قدسیات از کابل توجه حضرت ساهت
بر رسم استقبال پیش از آنکه خبر شورش میرزا سیما و رسیدن او بجای کابل بوقف عرض رسید مقتضای
فرمان شوق توانست حضرت پنهانی بآن یافته بود که جمعی از سترهای حضرت مریم مکانی دیگر بوده
نشینان حرم مقدس سوتی ساری هندوستان و در سعادت فرمایند چنانچه پیشتر ایامی بر آن رفته بود

لیکن

لیکن بواسطه آشوب میرزا سیما آمدن حضرات عفا یف روی در پرده توقف داشت
و با اهتمام تمام منشور اقبال بنام منم خان سعادت نفاذ یافته بود که بعد از تسکین فتنه میرزا سیما
بر دیگان حرم احترام را محضوف ظلال محفیه مقدمه حضرت مریم مکانی بستر خلافت روان سازد
و بعد از آن که در سینه و غبار آشوب میرزا سیما مسیحات نماید از روی و ضیای دولت ابر بپوشد
ازین مرعطن شد چنانچه ست گذارش یافت و حضرات سرور و عفت چه مقتضای ایفای نیز کرم
از حضرات شرف ظهور یافته بود چه بوجب شاد شاهی توجیه والا نموده سامان فرستاد
فرمودند خانها و کوبهای اکثر مهابه چنان جانبی که در موکب ظفر اعتصام بودند در سایر محفیه
الکرامه حضرت فراهم آمده میبای این سفر بکات اثر بودند و چون فتنه هجومی سیه بخت در آن
حدود باز زد و افعه طلبان بود این سفر قدسی از قوت بفعل نمی آمد تا آنکه خبر فتح مراغ بر دست
ظلمانی فتنه اندوزان نهاد و هر هیور آورده از دروازه آمین دار الملک کابل و بخت تقارن
نشادی بلند آوازه کردند و بعد از اداء شرائط شکر و لوازم نشاط بساعت مسعود متوجه این
صواب شدند و منم خان که ممالک کامل بنصفت و انتظام داشت نیز برافروزی دولت و فوادی
سامان هندوستان نظر داشت در ملازمت حضرات قدسی سمار و آنرا هندوستان شد تا هم در راه
بد رفته این قافله محلی شود و هم در هندوستان خدمات سیاسته بتقدیم رسانده و بفتح اندازی
خود کرد و کابل را بکار دانی و سر بر این محمد قلی خان بر لاس بود کرمی کو مک از درگاه عالی آمده بود و بزر
محمد کلیم با و الله ماجده و همسرهای اعیانی خود بوجب حکم حضرت شاهنشاهی در کابل ماند و بخواه این
محمد در بخت حکومت غزنین قرار یافت چون قافله اقبال بعرضه جلال آباد رسید بچند سامان بعضی
از اسباب خرد و دی چند توقف انتفاع افتاد و درین اثنا مدینه درگاه قضیه امتداد منم خان
و کتن توری یک خان بتفصیل ساینده بباران منم خان فتح غزنی هندوستان را بی حال
خود دید و حضرت را بدیده شده از کابل سواره گذرانید و از آنجا رخصت گرفته بکابل آمد پس این
محمد خان آنکه تیر و برادران کرم و خواهر بنظر ملا مقصود و بنگالی و جمع کثیر از ملازمان اقبال در ملاز
حضرت او بودند و چون منم خان کابل رفت و محمد قلی خان را رخصت هندوستان داد و بعد از
او او سایر جانب بداران درگاه در خدمت بود و بجهت حضرت مریم مکانی زمام راهله غم و غم
قافله توجه بستر خلافت موقوف گردانیدند و از صولحی که در آن راه بوجب تقدیر الهی روی نمود
و همسر و اعیانی حضرت پنهانی بکابل و در حوالی جلال آباد و دیگری در نواحی هیلاب در کابل ستاره

این جهان که از نابود گردند و حضرت مریم مکانی و سایر حضرات بیجان از رحلت این جگر کونهای
دولت روزی چند بسوگاری پرداختند و بنا بقضای الهی دادند و سوق مقدس شاهنشاهی
حار و عرم و اصران شد و بعد از اتمام آداب این واقعه ناکریر متوجه مخیم اقبال شدند و چون غزوه قدوم
حضرات سرافق عصمت در حواشی حصار مانکوت بمسامع والا رسید حضرت شاهنشاهی
جای جمیع این نوید دلکش و شایسته جانفراسد جنبان عشرت و انبساط گشته عصمت قیامت هم
آنکه مادر ادهم خان را بغزوئی عقل و درستی اخلاص نسبتی قوی حضرت شاهنشاهی داشت و از زمان نش
کهواره تا آرایش محبت در ملازمت اقدس بوده طریقی نیکوختی بغزوئی منت می میرد و بستانقبال
محض مقدسه حضرت مریم مکانی و دیگر عفاف سرافق عصمت فرستادند و آن عصمت قیامت
در دارالملک لاهور بسفارت ملازمت حضرات قدس شرف شده کمال شایسته حضرت شاهنشاهی
بر یافت حضرت عفاف لاهور کوزه در ملازمت متوجه مخیم اقبال شدند و چون ساعت نواحی مانکوت
مورد خیام دولت گشت حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال توجه عالی باستقبال فرموده خان ناظر
بخدمت محاصره گذاشتند و در یک منزلی حصار سفار وین سوین میرشد و حضرت مریم مکانی چشم از
بحال جهان آرای حضرت شاهنشاهی که نور افزای بصیرت ارباب نش و جنبش است روشنی پذیرد
و مریم فرخی خوشدلی از طریق بدو غریب و صباغ آفرین بهاران کامیابی و کجاست حضرت
مریم مکانی و حضرت حاج میرزا و حضرت بکون و کلهر بکم و سید سلطان بکم و جمع کثیر از اقربا و منوایان این
دوران عا و متعلقان عا که حضرت فرین بمع کر اقبال نزول سعادت فرموده اند و اردو
مقدس شاهنشاهی که از اعتدال بخاطر دلتنگ بود از دور و قدوم حضرت و آمدن بسیار بسیار
اخلاص و انبساط عظیم روی داد و مقدسه که از راه و سبیل به فتح و فتوح داشتند تبارک و تعالی
و از سوانح که در محاصره از اسباب افرونی دولت گشت آن بود که خان زمان که حدود سنبل رفته بود
بوسیله اعتضاد این دولت ابوقرین و انتساب این درگاه سعادت قران فتوح عظیم روی داد
با وجود آنکه معنی حقیقت و اخلاص در نیافته بود حاشا حاشا از و ما اخلاص نهرا از ان فرسخ راست
او مضمون نوکری و آقایی ندانسته بلکه رسوم و عادات سوداگرستان کارخانه دنیا که بهر داده
کوزینست او را که نه بود چنانچه مجمل درین شکر فغانه احوال و خیم العاقبه او در جای خود در
قلم و قانع نگار خواهد شد و آنچه درین لایبرکت انتساب صورتی او را مورد عذات لایق
که از یکدیگر جنگ رکن خان خواهند انتساب از امری بزرگ مبارز خان مذکور است بهر در و آزادی

منوده او را شکست داد و اکثر مردان حدود سنبل و گردن گشتان آن نواحی را تا لکنه نیل کرد و بید
و همچنین از کارهای شکر که در آن ایام از وجود آمده حراغه حسن جان حکومت و مجمل
این سرگذشت بدیع آنکه از زمین داران مشهور هندوستان است هم از روی خویشان و برادران
و نوکران امینانه داشت و هم از راه اعتبار فرمانروایان هند در جاهای هند مستحکم بود پیوسته
اندریتهای تپاه بخود راه میداد و درین هنگام که رانایات اقبال شاهنشاهی بمحاصره قلعه مانکوت
مشغول بود این کوه اندیش معزور وقت را فرصت کار داشت که کراکران فراموش آورده متوجه
منب و غارت سرکار سنبل شد و جلال خان سور که یکی از سرداران کلان افغانان بود با خود همراه
ساخت و چون اندیشههای تپاه او معلوم خان زمان شد با امرای پارسشاهی که در آن حدود نامزد
بودند اتفاق نموده در ظاهر کلمه نو بکار به پیش آمد بهادران این شکر فروزی از کار نامها ظهور
آورده مظهر و منصور شدند و آن گرامی اهل ازینیت هزار سوار جنگی بیشتر بود و سپاه اقبال
از چهار هزار کس زیاد نبود بنامید دولت خدا داد با وجود آن حال که از اطوار سرداران آنها نوشته آمد
بعضی میامن انتساب این دولت ابوقرین طفر بافته کار و اشد و غنیمی از انزازه بردن انهم چنین
او افتاد و قیل بسیار صمیمه غنایم گشت و از قیلان نامر که بدست افتاده بود سید لیا و دلسنگار و بکر
با صورت و میرت سر آمد هم در صف شکنی به عیدل بودند و هم در گرم روی صفت بیکایی داشتند
و منظور نظر مشکل پسند گشت و در حلقه جنان خاصه شاهی داخل شدند چون سرانجام کار خال را
بوعال و نکال کشید و جوهر بدانی او بظهور بیست و از سران کوفه به اخلاص گشت و کارهای او را
خاطر انهم که کامی رخصت نمیداد که تفصیل نوشته آید عنان جواد قلم ازین عرض منقطع داشتند
اولی و از سوانح اقبال که در هنگام محاصره قلعه مانکوت از اولیای دولت بطور اکتفا قیامت
و مجمل ازین داستان مسرت انجام آنکه قلعه کو الیاری که از قلاع مشهور هندوستان است و در سوا
نظر خود نگه دارد در تصرف مبارز خان عدلی بود و از جانب او بهیل خان نام از غلامان سلیم خان
شیرخان حکومت آن قلعه که کجی نهاد و در راجه رام ساهو که در زمان این اجداد او حاکم این قلعه بودند
باراجبور بسیار بکردار آمده محاصره تنبک آورده بود قیامت خان داویدیات بایی داده حقیقتش
مرد آزادی نمود و حضرت ازینیت جهانگشی شاهنشاهی حسیه غنیمت را بداشت و بسیاری را
زمانه عدم آباد کرد و محاصره قلعه کو الیاری اتمام نمود و از سوانح این انتقام که در انشاء می
مانکوت بظهور بیست آنکه در نظر تنبک اختر میرزا عبد الله فعل که با خالت موصوف بود

بجای آن عقد آن کو هر یک می خدای خلافت در آمد بر بخان درین نسبت راضی نیستند چون خواهر او در خانه
میرزا کامران بود او را از کامران می دانست درین کار توقف میکرد تا آنکه ناصر الملک را آگاه ساخت که
توقف در اشغال این امور بغایت ناخوشست و بفرغ خود اهتمام نمود این کار خیر انجام
دوستانه از کار شناس در آراستن مجلس در بزم عشرت گوش نشنوده جشن با شامانه ترتیب دادند
این داستان را با اینجی که داشته بمرقصود می شناسید و تنه سر گذشت محصوران قلعه مانکوت می شدند
فتح قلعه مانکوت و مراجعت موکب شاهنشاهی بلاهور و دیگر سوانح اقبال
از جلالت تابدات اذنی و میامین توجهات شاهنشاهی که کلید جمیع مغلقات صودی و مغنوبت
کشی کار روی داده هرگاه ایزد جهان آرا بقضای نیت علیا متکفل تمام منسوب است این
خدیو صورت و معنی است در کاری که بنفس مقدس متوجه باشد خیال باید کرد که کار فرمایان اینجی چگونه
در انجام آن اهتمام داشته باشند و مصداق این مقال فتح چنین قلعه است که بر سر کوه رملو
و صورت آن در اندیشه و انایان نمیکند و بالعقد لوازم محاصره بجای آید پس بر وجهی
سراجام یافت و مورچه از هر جانبش رفت چند جا سر کوبهای قلعه فرس بر آوردند از آن میان
مورچه ای با اهتمام کاروانی ناصر الملک بود از هر دو جانبش ترف و راه در آمد و بر آمدند از اینان
قلعه بسته شد سکنه هر چند بر استحکام قلعه تکیه داشت از صورت حال پراکنده دلی چون آفت
طلبان فرصت فتنه و شورش مبارزان عدلی که محلی از حال او بقلم اختصاص گذارش یافته است
می طلبیدند که شاید سر برداشته از مالک ترقیه هندوستان دلی رویه متوجه شود و کار قلعه تمام
ماند و او را فرصت شورش و ملک آسوده بیدارید دل از قلعه داری بر نداشت لیکن چون محلی اتفاق
دولت خدا داد و اگر از پیش برز و مبارز خان را بیچاره زن گانی پر شد و نمود این سر گذشت
آنکه چون بر نمر خان حاکم بنکار صدر خان نام لقب جلال الدین بر خود بسته دعوی بزرگی نمود بقصد
بر خود که مبارز خان در جنگ او را خاک نیستی انداخته بود متوجه شد و جنگ عظیم کرده نصرت یافت
و مبارز خان عول در آن جنگ کشته شد و چهار سال و چیری ایام حکومت او بود و دولت عظمی
و عنایتیست که برای اولیای دولت یک طرف از اسباب بر هر دو طرف مخالفان میشوند و می افتاد
در یکدیگر و بختی مقتدر یکدیگر می کنند و معاشرت این دولت جاوید می نمایند چون این خبر بمختصان
قلعه رسید بیکبارگی برین قنای و بر آکنده باطن کشته شدند و اعلامی اعلام دولت روز بروز
و شکست بر ملک خود را چون سست بر کار آکنده دیدند نا امید گردیدند و روز بروز در راه

بی اختیار در سبک زنها را این در آمد و بمرست عجز و اضطراب جمع از معتمدان کاروان فرستاده
التماس نمود که حضرت شاهنشاهی یکی از بندگان بسیار قوی و معتمدان بارگاه بقلعه روانه سازند که
خاطر بقرار و رات می پذیرد غایت ساضیه ضمیمه نشکرده می گویند و آنحضرت که معتمدان و مرست
و مردمی انداز روی رحمت بیدار آنکه خاوار که بود کاروانی اعتماد از پیش فهران بود باین کار
فرستادند سکنه را از روی خجالت اظهار بندگی نمود که عقل غایت اندیش داشته ام و طریق کونا
بینی سپردم دیگر آنکه حالت مانده که بسجده آن درگاه روی سفید تو ام را در گردن و تنه بیا
الطاف بدارستی چندگاه از ملازمت محصور معاف باشم لایق حال آنست که اکنون بمر خود را
به بندگی میفرستم و امید دارم که مرا جانی نافر دستود که روزی چند اینجا بوده خود را آگاه و سعاد
آست بوس کردم و بخدای جهان آفرین عهد کردم که تا زنده باشم کردن عبودیت از خط اطاعت
بر ندارم و طوقی این جهان در گردن جان انداخته بر یور سعادت خود سازم و خاطر فرستاده
بعزیم ملائیت و رسوم خدمت رضا مند ساخته بنا صراحت ملک نیز که و کالت خان خانان داشت
بلکه وکیل السلطنه بود از نقد و جنس ارسال داشت و مشارالیه از روی دلتی ای در این مقام
سکنه زنده خلاصه التماس او را بواسطه خان خانان معروض شد و اقدس حضرت شاهنشاهی
ساخت و آنحضرت بموجب قرار داد خود دیار و آخذ و بجا بیکبار و مقدر ساختند و او سپرد خود را
نام و اصحاب غازیان تنور که از امرای معتمدان بود در بارگاه ملاطین بنیاه فرستاد که خدمت داشته
اینها باعث ویز و وجه شاهنشاهی نسبت با وجود بموجب غرامت پادشاه قرار داد از قوت بفعال
آمد و پیشکشهای گرام با چند فیصل که شایسته بارگاه عالی تواند بود ارسال داشته بنارنج باز و هر روز
ماه آبی موافق سببه بیت و هفت روزگان طایفه را با ولایای دولت قاهره سپرد و حضرت
شاهنشاهی بفرموده بر جرایم او کشیدند و از سواد صیای احوال او انعام عین فرموده او را راه
دادند که از زندان حصار بیرون سرف و هزار بیم در سر خود را بخیر و بهادر رساند و بعد از دو سال
بعدم خانه شرافت و چون فتح قلعه مانکوت بخوبترین وجه صورت گرفت و سلطان سکنه
از زنها را این فرمان سلطنت شده سری سلامت برد حواست آن با بوالهنگام برادر محمد قاسم خان فرجی
قرار گرفت و با سبب شیر اقبال مرکب عالی بفتح و نصرت سازد و هر ماه آبی موافق دوم شوال
بعد از انقضای شش ماه و کسری از دین کوه سوادک بر صده دکنی لاهور نصرت فرمود تا مالک
نیای سر انجام فرمود و در خلافت او که در اول احوال فرمایند در افشای راه از نا امید و بقدر نعمت

نارینه کی خاطر بزرگان برهم خورد و شرح این امر آنست که در او افراتیم حاکم قلمه ناکوت بن الحمله
عازمند و طبیعت خان خانان راه یافته بود و واهی چند پیدا شده که سوار می توانست کرد
در آن آقام حضرت شاهنشاهی جهت شش خط خاطر فیض مظاہر و انشراح باطن قوی مطلق توجه عا
بجنگ قیل میباشند و اکثر اوقات باین نشاط که صد حرکت شکر را متضمن است و لغات
می آوردند روزی در میان دو قیل بادست ای که فتوحا و لشکرها نام داشتند جنگ باجند
کشیده اتفاق دو قیل جنگیان غریب بخیمة خانان رسیدند و هجوم خلائی و از دھام و ماننا بیاب
و غوغای عوام باعث توهم و توحش خان خانان شد و واهی لش بر آن داشت که مگر با شرت عالی
بوده باشد و تصدیق بعضی مردم فتنه انگیز نیز صقیه پریشانی خاطر شد خان خانان یکی از حرمیان خود
را نزد واهی آنگاه پیغام داد که درین آستان سپهر مطاف بخود کمال تقصیر کار دارد و بغیر از آداب و بیخود
امری بظهور نمی آید فتنه سازان چه کونند بنی کما ای سنا کرده باشند که موجب این بی غنایتی شدن
باشد که فیلان است را بجا دین سر دهند ما هم آنگاه بمقدار استی بخش تسکین خاطر شود و ش یافته
او نمود و درینو لا ازین حدیو جهان که خود را در لباس بیگانگی داشته و در احوال تو جویی فرمود
چنانچه سر این را در خود دریافت خود بیشتر ازین اذول بکا غنید برده امری بدیع بظهور آمد که موجب
حق ناشناس طایفه از شک نهادان گشت و تفصیل این مایه هدایت بخش آنست که روزی
شاهنشاه جهان آرا بود از دید کوته بنیان تنگ آمده و در خوش شده و قوت بعضی که طاعت
والی با اعتدال آورده و دلیت نهاده دست در دست رخصت خشم نمودن یافت و از ملازمان عجب
التمال که پیوسته در رکاب سعادت اعظم می بودند دلگران فرموده جدا شدند و حکم مقدس
همچ اهدی در رکاب حضرت قیلب نباشد تا آنکه جلودار داشتال این مردم و حدنگاه خلوت
از کثرت اقامت این مردم غبار آلود میگرد و باز داشته بکانه و تنها و باطن بیای خود بنیاز و بطایار
از مردم خشم آلود از معکمال برین آید از اسبان خاصه حضرت شاهنشاهی طرا سیمی
جیران نام که خضر خواجده خان پیشکش کرده بود و در تیزی و تند خنای داشت و در بد خوئی نیز
نظیرش پیدا نبود هرگاه واشتری کسی بیامون او نتوانست گشت و بر سوار می بوست آمدی
اینچنان بهمان آگاهی بقضای قوت و عظمت فطری پیوسته بر سوار گشتی درین سهارو
بر آن خوش سعادت پیوند سوار بودند از کثرت صودی یکسو شده در روز حضور از روی روشن
فقرای بوده که رفتار شدند چون بایه راه طی شد ناگهانی حال آن خوش اقبال مسو حبه ناشد

بکاری

بکاری فرود آمدند و بموضع خاص با خدای خود هزار گشتند تا که آتش خوی با برسم
عادت خود شد تا کرده مکروم و دیدن شد تا آنکه در نظر و در بین آنحضرت پنهان گشت
چون باز خاطر مقدس میل سواری فرمودند در ملازمت کسی و نه در خدمت اسبی تختی در اندیشه
این کار شدند ناگاه دیدند که همان اسب از دور و دیده می آید تا آنکه دوباره و دیده با آراشی
سجده در ملازمت آنحضرت در شکفت غریب مانده بر آن وحشی نژاد سوار و لیت
شده کسی که عادت او باشد که باسانی سواری ندهد و در و اشیدن این باشد که بد سوار می شد
افتد و آنگاه چنین صوری شده و از نظر غایب کرد و بعضی توجه شاهنشاهی خود آمده
با راضی تمام سواری دهد که هرگز باسانی میسر نشد از عجایب تصرفات این سرور آری و
تواند بود اگر کسی که از بدیچ و متکفل این کار شود و در وسعت آباد خاطر او از تنهایی جدا نشد
باشد و اگر ذات مقدس او چون نیای خجسته در و اگر ظاهر چنان می نماید که در خود ازین حال عالم آری
آن بادشاه صورت و معنی را بر خودش روشن میسازد لیکن از روی معنی برای رهنوی ظاهر بر
مختصر بین چرخ چند درشت همراه هدایت می نمایند تا چنانکه آنگاه او را خداوند صورت دیوتا
ظاہر میداند بهتر و بیشتر از آن زمان فرمای معنی دانسته رضامندی او را رضاجوی حق بنداشته
بگلشن پیرای سعادت جاوید رسند خوشبختی که جایش چنین باشد و زهی دلتمندی که او را چنین
اگاه می سازند و چه کور باطن حق ناشناسی که با چندین انوار حقانیت در حجاب بیگانگی مانده
در خطاب نادانی فرود و وجه باطل بدویتی که با وجود یافت این بایه از چند بی راهه نفاق و حجاب
رفته با خدای جهان آفرین سینه نماید سخن کوتاه که گفت رشکوف را نهایت نیست و کیتی خود
طویر این عارف عینی و الهام دانی دانسته فسخ غریب تها روی فرموده باز آید کرمی و زورس
اخلاص پیوند که در اردوی محلی بودند توجه فرموده سایه التفات بر آن حدود انداختند و همانا
فروغی و فراغی حاصل آمد و موکب علی تبارخ نبیت و پنج اعدا ماه آبی موافق یازدهم شهر شوال بیشتر
از رسیدن اردوی ظفر قرین جرج بلا هو زوال اقبال فرموده سلطنت آرا گشتند و پیوسته با بیست
شکار اشتغال میفرمودند و بعد از چند روز اردوی علی تمام و کمال رسید خان خانان از فتنه فرمان
برداری سلطان و اینه باز بر مرکابیت رفته و نسبت شمس الون محمد خان آنگاه که مندر شده اطمار
نمودند که اینجا که همه اخلاص و عبودیت من درین دودمان عالی از غبار ریود با مصفاست
نظر محبت و التفات آنحضرت را نسبت بخود بر وجه اکمل اتم دانسته کمال فتور در ارکان کسبم

اما چون گاه گاه حضرت را بی التفات می یابیم از نتیجه غیبت و بی غایتی از من جدا شده که در این
من نبسته آید و تشنه خون من شده فراج اقدس را بر سر خاک می آید و کارهای میرسد که قصه جان من
می کشند شش این محمد خان این خدمات مضطرب شده و چون متفق ساخته با خویش و برین
پیش خان خانان رفت و عمو و مویش در میان آورده سوگند آن غلط و شداد یاد کرد که هرگز با
بغیت شما نکند و هم و نخواهم کشود تا آنکه خان خانان را دل جای آید و سورش او در روی فرو نشست
و از سراج آنکه بهادر خان را بر تالان رخصت فرمودند که جایگیر خود را که نیافته بود چنانکه سابقا با
بدان رفته سرانجام دهد و هم بلو جان آن خود را که سرگرد و رانسته بودند بنیسه نماید بهادر خان در آن
ولایت دکن رسیده و از مردم و ایکی آید و در جمع انبوه از سوار و پیاده در برابر او آمده و زیاده از اندازه
تلاش و توان خود کوشش نمودند و تا مدت یکماه او آب پیکار از جانبین تقسیم می رسید و چون
احتمال این خدیو جهان بر تو بود حصول امنیت او انداخته بود و بیا من توفیقات ایزدی فرمودند
گشت و چون ایزد جهان آرای در مقام اظهار سطوت شاهنشاهی بود که از نقاب استغفار آمده
خود باطمینان بر آنکه عالم شوند بر افحاز که پیوسته لاف عقیدت زدی برده از روی کار برداشتن
گرفت و او را سالک برادر ساخت و الکی بر ابر رفتن او اکثری از مردم هوشمند دریافته آن بود که
خیلان پادشاهی را خواهی خواهی با امرای اعتبار کرده خود تقسیم نمود تا آنکه خیلی از خیالان خاصه پست بی که
برده عصمت و جمال جهان آرای حضرت بودند گرفته بهمانه آنکه مردم می سپارد از آن حضرت جدا شده
آن خدیو جهان بینخواست که این حکم را قبول نماید لیکن چون کار را بوقت خود باز بسته است و هنوز
از زمان رسیده بود اعطای من فرموده رضا بقضا و او بجان الله این چه وسعت حوصله و این چه
اندازه مداراست و آنگاه در عنقوان شهاب که موسم طغیان طبیعت و مبداء غلیان قوای غضبی است
آو بر روی راکه جهان آفرین در کف حمایت خود پرورد اینها از وجه برع باشد و درین هنگام که عرصه لاهور
بفروغ قیوم عدالت آرای حضرت شاهنشاهی رونق داشت سلطان آدم گلبر زمین بوس رسیده بنوازش پادشاهی
اختصاص یافت چون در عنقوان در آمدن رایات حضرت جهانبانی جنت آیینی بفتح هندوستان شرف
علازمت دریافته بود تو بهی بخاطر داشت لیکن چون خدمتی شایسته کرده نقل میرزا کار که سر راه چندین
شورش و آشوب بود گرفته سپرده چشم رحمت نواز داشت و پیوسته عرافین او بر گاه معالی می آمد
درین و الا که عالم نواز از یک حضرت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت و اقبال بکار خود در آمد که هر جا
سری و سرداری که باشد موی کتان سجده استال عالی آورده سر بلند سعادت جاودانی سازد

آن دو بلند را نیز داعیه آمنا بنویس گریه نگیرد و از وحشی طبیعت خود التماس نمود که چون بکار زمت
سرافراز شوم مراد موکب الالبند و ستان بزند و با ثرا لطاف خلایق نواز از جا و مقام خود جدا
وطن بشوم و یکی از معتمدان پادشاهی و الا مرا گرفته بدرگاه معالی بر دعوا طفت شاهنشاهی
پادشاه خدمت شایسته فرموده و جمیع ملتسبات او را بزر واء قبول ارتفاع و او بنور خان جلای
باین خدمت شایسته فرموده اختصاص یافت تا او را مقرون استمالت آورده بسجده درگاه
کیتی بنیاد سر بلند ساخت و زیاده از آنچه در حوصله خواستش او بود بمرام شاهنشاهی میخواست
و از سوار که در ایام توقف عالی در لاهور عبرت بخش ارباب فرمود شد بیاسار رسیدن محل زمین دار
مرست و مجلی از این قضیه آنکه زمین دار از شور بخشی که داشت سلطان سکندر همراه شده
موجب عدالت او گشت و از آنجا که رسم بشری زمین داران هندوستان آنست که راه یکجبهی
گذاشته همه طرف نگاهبانی کنند و تا هر که غالب و شوار افزا باشد با او همراهی نمایند و در هنگام
شورش روزگار که قضیه ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آیینی زبانزد اقطار و اکثاف هندوستان
گشت سکندر سور سر بخت و برداشت و آن همراه همراه گشته در پی آرایش هنگامه او شد و درین
هنگام که رایات نصرت محاصره مانکوت نمود و کار و بار بر مختصان قلعه با منظر ار کشید بوسیله
حیل و تدبیر زمین داران آمده خیر شکر گشت بیرمان چون بر حقیقت کارگاهی داشت و راست
رساند و بجای او برادر او تخت مل واکه بهیاری و دلجوایی در پیش بود مقرر ساخت از آنجا که
آیین والای ایت شاهنشاهی آنست که خود آیند اگر چه از روی انظار آمده باشند از
خدمات قهر محظوظ می باشند و فطرت بلند که هزاران حروت و فتوت سرشته است بخیر آزار
این طبقه تحمید نماید ظهور این قضیه مایم طبع اقدس بیامد اما چون نقاب از جمال جهان را
برنداشته بودند بظاهر چندان توجه نمودند و چون خاطر جهانگشای از مهمات پنجاب فارغ شد
چهار ماه چهارده روز که دارالتسلط لاهور از فرزند پناه منصور عیثت افزای سپهر والا
بود شریف اوقات بفارغالبی و نش طرانی مصروف بوده بطاهر در لباس بی پروایی
بکاری اشتغال داشته و در معنی در غایت پروا بوده عیار ارباب اخلاص گرفته می شد
چون کار پروازان کارگاه خرافت از انتظام مهمات فارغ شدند حکومت لاهور بحسین خان
نوا هرزاده مهری قاسم خان تفویض نموده در ساعتی بیست و پنج آرداه آبی و فانی کشیده
باز در هم سحر منصف و نصرت و پنج نصرت اعلام نصرت اعتصام یکجانب دار الملک ملی

اتفاق افتاد و از جمله سوانحی که در عرصه قضیه جالندرز که مخیم سر اوقات عالی بود بوقوع پیوست قضیه
انفعا و خان خانان بیرامخان بود بعصمت قباب سلیم سلطان بیکم و تفصیل این ساجی آنکه
حضرت جهانبانی جنت آشیانی در عهد جهان آری خود آن عفت نقاب را که خواهرزاده حضرت
وصیه میرزا نورالدین محمد بود نامزد بیرامخان کرده بودند بعد از فتح هند و سنان آن در دانه یکنای
فطرت را که باصالت نسبت و جلالت حسب از محذرات سر اوق عصمت و مکنونات معاون
عفت ممتاز بود و بیرامخان سپارند و مهربون وقت مانده بود تا دین هنگام که عرصه جالندرز
ورود و موکب عالی مبدط عالی انوار شد خان خانان خاطر بر سر انجام این اعیانه گاشته از بندگان حضرت
شاهنشاهی سید عا و استخراج این شغل بود حضرت شاهنشاهی چون در لباس پیرایی در آمده راه را
می سپردند با مضای آن التماس اشارت فرمودند و بکن هذو علی از دواج روی داد و تمام سوار
سر اوق سلطنت سکیم بیکم ما هم آنکه درین انفا و سعی موفور بظهور رسانید چنانچه عقد و زفاف در یک هفته
صورت گرفت میرزا نورالدین محمد پسر میرزا علاء الدین محمد است و از سر حسن که بخوایر زاده جفایا
شهرت دارد و خواهر زاده بنیره خواهر حسن عطارند و این بی واسطه پسر خواهر علاء الدین اند
که خلیفه اول خواهر نقش بندند و پوشیده مانند که خواهر زاده جفایا بیان نسبت داماد می سلطان محمود
میرزا ابن سلطان ابو سعید میرزا اختصاص داشتند و پیش بیک دختر علی شکر بیک جیسوم بیرامخان که
در عقد سلطان محمود میرزا بود دختر او را که از میرزا شده بود بخوایر زاده عقد بستند حضرت کتبی ستا
و دوس مکانی بملاحظه نسبت های مذکور میرزا نورالدین محمد را که آثار اخلاص و عقیدت از بیانی او
در یافته بودند ملکوت فرموده کل بیک بیکم را که صیبه و نسبه آن حضرت تدا نسب فرمودند و سلیم
بیکم که بنیک سیرا او پاک اجنی و نظارت عالی امتیاز دارند از آن قدسیه بظهور آمده و حضرت جهانبانی
و جنت آشیانی باین مناسبت آن نسبت خیال نموده بودند سبحان الله چه عالم تعلیم است این سیرا
محمود را خواهر زاده جفایا بیان سهوی رفته باشد که با غیر کفو و نسبت کرده باشند رای حضرت
فر دوس مکانی بی روی آن نموده نسبت میرزا نورالدین محمد کنند و بجه سبب اکنون بتبعیت کند نسبتها
این نسبت صورت بند آغاز سال سیوم الی از تاریخ جلوس حضرت شاهنشاهی یعنی سال خود
از د و اول المنه الله که همیکل سال دوم از تاریخ الی مرصع بخوایر خونی و خوشی آذینه کوش روز و روزگار
و آرایش کردن ماه و آل کو دید و گو گینه و گو گینه بهار سال سیوم الی بسواطع دولت و اقبال الهی گرفت
و بعد از چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز جمعه بیستم جمادی الاول سال هفصد و شصت و پنج

اورنگ نشین فلک چهارم ظلمت زدای هفت طارم برج حمل تحمل نمود و عالم صورت را چون جهان
معنی طراوتی تازه وار و زمین برزیده و چون آسمان سال خورده و در نظارتی بخشید و بستگار
عشرت بظهور شش شعله سعادت این سال آیین نشاط از سر گرفتند و آرزو زندان شوق از بیم
نورودی روح تازه در قالب امان و کامل درو میدند شعر و دماغ عالم از بوی بهاری
هو و اساخته عود جاری از مشک افشانی با و طربناک عبیه آغیز گشته نافه خاک
زمین را مشک پیچود بخوار هو و ارغلیه سودن صرف وار بیاوردی ز زمینی تاب تاب
ز لاله خن چکیده درین کس بنفش به چشم بد بتجلیل کشیده و برین کوش من نبل
بس از فراع نشاط نوروزی و اینسا طیف و فیروزی اشیا رسعادت انوار حد این الی یعنی رایت
نصرت آیات حضرت شاهنشاهی بجزم سایه گستری دار الملک دهل از قضیه جالندرز در جلوه اقبال
آمده شکار کمان و خجیر افکنان نهضت فرموده چون از دریای سنج که قضیه بود بایه بر ساحل
آن واقع شده و کب عبور موکب عالی اتفاق افتاد و مسرعان گاه آگاه آورده اند که حاجی خان که
اندر آن احوال اوسان با گذارش یافت با فوج قاهره که بر فوج او تفرقه شده اند مناصوات است میرند
بنابران توجه جهانکشی بر آن قرار یافت که مرکب اقبال تا حصار رفته نظام کار بند و رفتها
مذکور نماید و اگر جمعی دیگر برای مستطهار انجام باید فرستاد فرستاده خاطر عالم آرای را از آن خود
بالکل جمع نموده بنابرین اندیشه صواب انما جمیع اردوی علی بسر کردی ناصر الملک حصار رویه دو اند
و حضرت شاهنشاهی بجه احیای آداب متحنه و ارتقای مخرج سعادت جریده بسند کم زبات
حضرت جهانبانی جنت آشیانی انار آینه بر مانده فرموده بر موکب دولت سایه کس شود چه در حکام
شکست او و استیلا ای همیو خجیر بیک و جمع از ملازمان درگاه نفس معقل حضرت را برداشته
بسرند آورده بودند و با حال آن صدوق قوی و محفوظ استار خفا ساخته در آنجا بود
گذاشته بودند و در اندک زمانی بعد از احوال این امنیت بحصار رفته روشنی اوای اردوی
گشتند و بیرامخان خان خانان نیز بوجب التماس که درین غایت همراه بود درینو لاکه ریات اقبال
در حصار بود حیان ناصر الملک و شیخ کوای نراعی و نفاری بهم رسید و چون بیرامخان رعایت احوال
شیخ بسیار نمود جانب او گرفت ناصر الملک روزی چند خلعتی را خود ساخته بر خانه بسیار
و در اندک زمانی جمعی از نیک و امان در حیان آمدند و چون طرطنه عا گرفت کجای
و آن مردم رسیدی خاک از هم سندی گشته هر کدام بجای بد رفت و حاجران بجزات شافیه

و از لشکر منصور محمد قاسم خان نیشابوری با جبر رفته متکفل از نظام آنجا دو شد و رسید به حدود باره
و شاه علی خان محمد و جعفر ابنت خیر جباران فرستاده بها در آن حضرت قریب بود و شمس و بیدی بیجا
جمع کثیر از اجنبان کرد و کشی بنیه عم را بهری نمودن آن قلعه را منتظر شدند و عرصه آنجا دو از حسن و خاشاک
از باب بخی و ترو باک شد نهضت مرکب کیتی کتی شاهنشاهی در الملک دهلی و وصول
بآن شهر که است پیوند چون خاطر جهانگ از مهمات این حدود و قلاع یافت مرکب عالی از راه ساه
متوجه صوبه اهل شد و منزل بمنزل داد و دهان و عشرت کنان راه سپردند و بتاریخ پنجم اردیبهشت ماه الی
موافق جمعیست و پنجم جابر الاخی لوائی کیتی آرای سایه و وصول و توفیر و بر ساحت دار الملک دهلی از دست
بزرگان شهر با و اب استقبال مباد و ت نموده غلبه مرکب جهان نوزد و بیرایه ابوی سعادت خود شنید
انوار صفت و عدالت و لمعات راقت و عاطفت شاهنشاهی بر ساحت احوال خواص و عوام یافت و بسیار
حدر باقبال کار بسیار و رعیت بنار کی از نظام گرفت و در اتوا خان خانان با جمیع اوارگان دولت در
هفته دور و در دیدارخانه شاهنشاهی ویران بزرگ میداشت و مهمات و معاملات ملکی و مالی که در آن
بارگاه دولت قرار یافت بعضی از دست شاهنشاهی میر رسیدند و بدایه فرمان کیتی مطاع می شدند و بطریق
نفاذ یافت و از بدایه و قایم که سپهر خیال باز پرده با لای باز آورد و آستان عشق و عاشقی علی قلی خان
زمان بسیار این سری بود و بسبب این جوهر بد کهری وورش کشته نفرین جهانیا را آورد آمد و تفصیلات
اجمال آنست که در عهد دولت حضرت بهمانا جنت آمینانی شاه هم یک نام بهر سارانی که کمال حسن و جلال
ظاهر داشت تا بود در سکت و در جهان خاص از نظام داشت و خان زمان بان ساربان بهر تفضیلات
ذاتی و حیانت خدای نظر شومانی و دخته و این طیفان طبیعت شومانی و علیان نفس بهیسی را عشق باکم
روزگار بهر می برد و بعد از واقعه ناگزیر حضرت بهمانانی شاه هم یک با اتفاق خوشی که یک از نیز داخل و در
بود در جلاله باستان و جنت شاهنشاهی سر از کشته در جمع و در جهان می بود درین حال خان زمان از
ایلی و لای و تبه رایی که ن فرستاده اغوائی آن نمود آن بی جوهر معنی که معنوی و حسن بی جوار صورت بود این
بنفس مراد منصوبه و از دست داشت که کیتی جبر درین درگاه که باز از حسن و خوبی کوست و بیک حسن
لطیف صورت را جای میدهند امتثال این مردم بی معنی ظاهر که میسر شد و کجا بنظر التفات شاهنشاهی
میر رسید و با بجمه آن بیدولت بخیال فاسد از دولتخانه که کیتی خود را پیش خان زمان رسانید و باره
حسن خوشی که ساخت و این کار نعمت را بهرستی دلاوری و دینداری صیغه بدینا می و منده بود از سر
طبیعت کار بر سویی کشید و چنانچه حیانت ماوراءالنهر از تیرگی دل عظمت سلطنت و شکوه و

منظور داشتند بنام پاک رکان آلوده و من هم بزرگی رانده بهار شاه میگوید آن بیدولت نیز گفته
و کور نشیلم کجایی آوردی و از فرونی سینه های که ناگزیر اندکی گفته اند راه سعادت را بسته بی راه
با رفتی و بهای عظمت فراموش کردی و آن نزد او بود که نظر کجاست از جبر منفعت خودشان
بیتقادی و پیوسته بدین جهت جمیع بدینا دیهای او را توجیه نیک کرده در افراش کار خود
می بودند و هرگاه بد ذاتی در پائینه بلند باشد و بدستی چنین روی دهد و از باب صحبت از کرده
خوش آمدگوی خانه برانداخته باشند ظاهرست که دین و دنیا ی آن شخص خواب کرد و حال و مال و خبر
انجامه چنانچه مصداق این حال و خامت مال علی قلی خانست و چون بی از می بخیال این بخت برشته
بسماع اقبال رسید بر لیغ موعظت و منشور حکمت فرستاده بنصایح و آلا لوازم بزرگی بکای آوردند و حکم
شد که درگاه مادرای محفو و احانت آدمی را از فرمانبرداری از صحبت بدو مان خوش آمدگوی
مخلوب سلطان شهرت و غضب بوده مورد انواع ذیام میشود اکنون از مردمی و حقیقت و نیک
شناسی و عقیدت و اخلاص و مخی گفته نمی شود سر رشته حساب را که سرمایه کجاست عموم و دوست
بدست داشته از کرده پشیمان شده بنیکو خدمتی تدارک کرد از نا شایسته خود نمای و آن ساربان
بهر را برگاه فرست تا کوده ترانا کرده انگاشته بعواطف شاهنشاهی سر بلند کرد و اکر از
بیخبری جوی شرمی پذیرای احکام بادشاهی نشوی سزای تو در کار تو نهاده آید که باعث عبرت
سایر کوته اندیشان درست گردد و درین اثنا که بدستی و بدکوی علی قلی خان بیشتر
بظهور آمدن گرفت رای جهان آرای اقتضا کرد که جمعی از بهادران حضرت قریب را در نزد یک
جایگیر کرده شود تا از افراد و استعجال برآمده پرده ناموس او دریده نکود و از آنجست قضیه
سندیده را به سلطان حسین خان جلایر جایگیر فرمودند آن بگوهر این قضیه را از پیش خود
با سمعیل خان پسر ابرهیم خان اوزبک که با و قریب نزدیک داشت داده بود هرگاه سر جماعه مید
علی و حاتم یکی موصوف با سعیدی روان ناگزیر از سعیدی بهره می کردند و لهذا اسمعیل خان بر کتبه
مذکور را انداوه بنماز عت بر خاست سلطان حسین خان مذکور پشت کتی چنین خدیو اقبال
از فرزند گرفت و پناه به علی قلی خان بوده است که بسیار بر سر آورد و سلطان حسین خان بهمان
مردم خود بدافعه اینها برآمد و چون از منسوبان این دولت جاوید اقبال بود با وجود کثرت
مخالفت نیز و مندی یافت و چهره کثیر بدترین مردانها که در حاتم علی جان داد و داشت بخاک سپیدی
برای شدند و شاه بدایه بدایه که از خورشیدان نزدیک علی قلی خان و از شجاعان نامی زمانه بود

پهلو و بیستم شرافت علیقلی خان مقتضای شرافت ذاتی و بدیناوی خود می خواست که آن
پس سلطان حسین خان دوبرو شود و یکبارگی در پرده آرم برآمده و سیاه ازل و اید کورد جمعی از
خود پروران دوبرین اورا این اندیشه نادرست در تدارک و تلانی حرکات ناشایسته او
الهام نمودند و او نیز بصحت پذیر گشته در چاره کار خود کوشش نمود لیکن چون دو لقمه
نداشت آن ساربان پسر از خود جدا نکرد و وزیر امور بدو لقمه دست باز نمی داشت
بیاطن در اندیشه بقاء و بظاهر شروع در ملائمت نمود ناصر الملک پیوسته نکویش احوال هر
کمال او کردی و در فرستادن شکر بر سر او بنیبه و اهتمام نمودی و بر آن خان خاطر علیقلی خان نگاه
داشته از بزرگ منشی خود کارهای ناهنجار او را ناکرده می انگاشت آمد خود را بحیله و مکر و در برج
نام نوکی از معتمدان خود و بدو بر خانه فرستاد که شاید کاری تواند ساخت و شورش در خانه او را
علاجی تواند انگشت در آن ایام ناصر الملک صاحب اختیار کل بود و مهمات مالی و ملکی برای رزین او
مفوض بود و او از صمیم قلب لوازم دولتی ای گنجی آورده ملاحظه خاطر پیرخان نکودی و دوزی بیج علی
از مدیونان مجلس علیقلی خان بود پیش ناصر الملک رفته سخنانی که از اندازه او بیرون باشد در میان آورد
بغضب درآمد و فرمود که برج علی را خرابانده خوب زدند و از برج قلعه فیروز آباد و هلی او را زیر
انداخت و زندق نیستی فرستادند می گفت که این مردی اکنون منظر اسم خویش گشت و پیرخان
این معنی بغایت آزرده شد و کیفه دزدل داشته انتقام او را بوقت دیگر انداخت و از سواخ دولت
که در دارالملک دلی درین ایام روی نمود بسیار رسیدن مصاحب بیک پسر خواجه طاه بیک است که سعی
اخلاص سرشت ناصر الملک و وضع آمد و جهانیان از شرافت او آسوده شدند و حقیقت حال برسم جمال
پیوسته دل او آکنده نفاق بود و سرشت او نجف و حیانت آماده چه در زمان حضرت جهانیا
حضرت آشیانی وجه در هنگام طلوع نیر جهان آرای حضرت شاهنشاهی حرکات ناپسندیده از
بظهور آمدی حضرت جنت آشیانی او را مصاحب موفقی فرمودند چنانچه سابقا گذارش یافته بود
بطریق از اوقات برت نزار و حضرت شاه ابوالمکارم که از ربه در تبه رایی مسعود و اوقات
یکدور شرفیه پسر برده از مصاحبان مجلس خیانت علیقلی گشت و پسر خود را مهد در ساخت و چون
بهانه عمر او بر شدن نزدیک رسیده بود پادشاه بپناه از آنجا بدلی آمدند و درین اثنا پیرخان
او را مقید ساخته مصحب معتمدان روانه سفر حجاز ساخت و از قومه که با آینه متوجه پیش
او را ساخته شد و قدش بعد از فوت و باعث برین امر ناصر الملک بود و با اهتمام تمام پیرخان را

این وقت که در قلعه قوطاس بر یکی اسم قتل و بر دیگری شش نجات نوشته انداخته شود تا به نقشی که
از پرده غیب بظهور آید و بر روافد او را فرموده الکی دانسته کار بندم و بچنان که اندیشه بود
تقدیر موفقی تدبیر آمد و در ساعت کسان فرستاده او را بسزاسایندند و از وقایع ناشایسته که
درین سال بظهور آمده گشته شدن خواجه جلال الدین محمد بکوفت و بچنانکه سرگشت است که
او بدست قلی بود و تو اضعی تقرب مردم نمیکرد و بزرگان دنیا بر رواج کار خود داشته همه را
جالبین درگاه خود میخواندند بزرگان اکثر کشیدهای این دولت علیا او را دست نینداشتند
و باین حالت غیب پزل فراج که بدترین غیب بزرگان تواند بود داشت و با سران زمانه مطایبه
میکرد و بحرهای دور از کار در لباس طرفی و طرافت که نادانان آنرا خوش طبع نام نهادند بسزاسایند
و بهیچس نبود که خلعتی از خاستان طرافت او در داشت درین هنگام که غریب با ستیاب
محمد قلی خان بر لاس با و مقفوض شد ارباب عرض داشتند هم خاطر منم خا از سوراخند و اندیشه
انتقام دریند او را تازه ساختند و هم در هندوستان که باعث مرید برهنه کی خاطر پیرخان ششم
او را در کشتن بحدساختند آن درویشی و نیک فانی بکجاست که صلاح دولت صاحب را منظور
داشته بند ما کار آمدنی را بجهت اغراض نفسانی خود هدیه تیر انتقام زیند و بسود و زیان خود را
از ملاحظه انداختند در برابر کار ارباب مسعود و شونو خواجه چون فتح مغرب هندوستان نمود
منم خان در مقام کینه کشی در آمدن او شونو در اندیشه دراز و زورفت نه روی آوردن هندوستان
که خدیو زمان در قلاب بی پروایی و پیرخان در نهایت استیلا هرگاه در زمان حضرت جهانیا
جنت آشیانی بجهت عرفی نامایم که از او رسیده بودند او را فرصت یافته در حاکم تنها بدست آورده
و انواع امانت رسیده و مغلوب غضب گشته ملاحظه حضرت جهانیا نی نگردد امر و کر حال با نیجا
رسیده باشد و خدیو زمان در قلاب بی توجهی چه گونه پیش آید و ستم پیشیا، تیره درون چه
نمایند و شدت منم خان که برای العین ملحوظ روی گشت بودن و دیدن او را بخود قواریند و بوی
نکو هیده ترین عمارت پیش او بود بخاطرش روایا فنی که این دولت ابدین او یافته بنا جیتی دیگر رود
منم خان جعفر اقبالی او فرستاد و بعد و پیمان او را مقید ساخت و بعد از آن با سارت او شتر
چند در چشم او زدند چون تقدیر رفته بود و سنای چشم خلاص بین او تپاه نشد و پس از خندگاه
او را کوردانسته دست او را در داشته بودند نیکش و بر سر کردی ملی از کشیک را و هندوستان پیش
گرفت تا بهر وضع که باشد خود را بستاند دولت رساند و هر امر ناگزیر که از دشمنان روی آمد

باری در پای قوم صاحب خد خود را باستانه دولت رساند و هرگز نکرید که از دشمنان روی دهد
منعم خان آگاه شده جندی از تیر روان عرصه تفرص فرستاد و او را برادر خود و جلال الدین مسعود
بدست آورده گرفتار بند و زندان ساخت و در فکر اندیشه این بود که چگونه دفع کند آفرین
چهار بر سر آن فرستاد و چون آن دود و لته را برای عرض خود در بخت ویرانخانه نیز فرستاد و دست
کرده بکشتن او و منسوخه بود حضرت شاهنشاهی که برای عیال و باب ثروت و چندین مصلحت دیگر
در نقاب بی توجهی بودند از استماع این قصه خوش باطنی فرموده مکافات آنرا چون سایر احوال باز
همی بخش جهان آرا تفویض فرموده بخواص که داشتند بر زبان بیاوردند و حال این مظهر باری
برای نظام صورت و معنی دیر دارد توجه حضرت شاهنشاهی بقبیل و جنات و انداختن
فیضان مست خاطر و در بین پرده کین حضرت شاهنشاهی که پیوسته در لباس بی توجهی بوده است
مالی و ملکی بعا نشان او و گذشته هر روز پرده تازه بر روی احوال دولت انداختن و دنیا
دوستان خود آرای را بدین طریق عیار گرفته در آن هنگام که در کابل نقاب آرای میفرمودند سواد کشتی
و جنگ آن متوجه بودند که در آن حدود جانوری کلانتر از آن نبود و گاهی برای تشنگی خاطر جهان آرای
بسواری اسب و شکار استغفال داشتندی در نیولاکه ممالک هند وستان بعد دم مهیت بخش آنحضرت
رونی گفت بخیل بیشتر توجه فرمودند که در صورت و سیرت از جانوران بدیع است که از روی کلان بکوه
تشبیه کرده گوئی که نذیره باشند شناسایی چشم کاری ساخته باشم آن حسن صورت کو و آن رفتار بجا
و اگر سرعت و تند روی او را بیاد نیست دهم آن چشم کین در وقت و برهمن تابست فرمان
عرصه نزد چون گفته آید در دودینی و دریافت و در فرست است اگر با سبب مانند گردانم بیان واقع شده باشد
شرح بدستی و کینه کشی و کارهای شکر و فیل را کبابی علیجه باید که مردانای تکلفا انشاء فرمایم و فضیلت
و بلاغت تنه و دین کار عریک از قوار واقع گفته آید کفایت نمیکند با فرد است او عمری در از صحبت با تجربه
کاران ادب آموز این بدیع منظر عظیم شکل بلند دریافت که افکن سوار روی با فوج برهنه و دستگیر
شناخت بدیع این خلعت و سبب عبرت افزای تحیر بخش شده باشد و باین همه خود از شنیده بریده آید
برای العین لطف و قهرا در این بیند و کارهای او را در راه چشم بدل فرستد تا بداند که از بسیار او
تواند نوشت که حسرتی در دل او از کوتاهی بیان نماند که این شرط بواجب دست داده عبارت آرای
سخن را جز در این کم و از مقصود که درین شکر فغان دارم چون باز نام جهان بهتر که همین قدر ازین
عجایب مخلوقات گفته آید رونق افزای کار خود باشم چون نظر حضرت شاهنشاهی برین

مهربان

مهربان بیک بدیع چنگل افتاد و سزاوار توجه دانسته پرده تازه برای خود سرانجام فرمودند و در معنی
ایزد جهان آرا آغاز جمال آید این عقبه کبری خود فرمود و بنقد از اسباب ترس و بیم ظاهر بنیان خلق
پرست کرد ایند تا باین حد بوصول و معنی گشته عنان و برین اندیشه بوده با از انداره خود
بیرون نهند چه مایل این فن داستان این صفت بچین زردی را رام خود نتوانست ساخت این
پهلوان دلیری و دلاوی زبون خود سازد همانکه از بلا حفظ باید کرد و در باب معنی خدا پرست را نیز
عشقوان دیده و می و دریافت عجایب این بر گرفته ایزدی شد چهرین کار که در کارا کالبد گفت
در عیال و تر روی قیاس بر سجد ازین اورنگ آرای سلطنت بظهور آمد و آن سوارهای فیضان
مست آدم کش فیلبانان ربای بخوی که آهینان جهان این فن را از تصور آن زهره میکند و از دست
مقدس تر آید گرفت در آن هنگام که فیل بدست بخوی فیلبان خود را گشته چندین خون کرده
آتش شمر گشته باشند تا بید یافته آلهی در حمایت ایزدی در آمد چنانچه در میان جن و صیغ خانه خرد
بای عظمت آرای بودند آن فیل خندان خندان سوار گشته او را بجنک فیلان مست غریبه جوی می آید
و در عین جنگ انداختن فیلان مست فیلبانان فیل دیگر را طاق طای شده در نظری در آید آن سیر
آلهی از آن فیل بر جسته بر آن فیل سوار می شود این گروه می پرست را سر و روشنی آرای از دیده حالات
بدست می چهره سیرن نزدیک آن حضرت بیک جز بجا بیاوردی میسر نشود فکیف سوار شدن بآن
و باز آرا به تند خوبی داشتن و با فیل دیگر که فیل او باشد بجنک انداختن از ظهور این عجایب اصحاب
ظاهر چون اهل صف در مقام حلقه بکوشی در آمدن گرفتند بخاطر کسی نرسد که فیل را برین می کنند و البت
و استیابی چند بغیبه می نمایند تا سوار می شود و ایستای در کردن او حلقه طور که باعث زیب و زینت او باشد
می بندد و نزدیک بگردن نشسته بار آبان ریشمان اعتماد می بخشند من چه میگویم سخن همانست که
اول گفته باین حالات از من نمی آید اگر چه در واقع نویسی ظاهر برین دانند که از درازی است هر چه
یکسو شده بتمنا میروم اما کار شناس معنی گرفتن و ریاید که یک قوم از راه بیرون ننهادند از کم و صفتی
تا خفته می کشیم از جمله طایات ایزدی که در باب صورت و معنی را از خواب غفلت بیدار ساخته سنطری
در تعجب و لحنی را در حسرت نیافت ایام گذشته آورد و طبقه را او بیدار ساخته آفرین کردی خود
بوده هوش افزای گفت آنست درین هنگام که در دار الملک دلی مسرت برای خاطر اقدس بوده فیل
سوار می فرموده بجنک انداختن آن اشتغال استند روزی فیل که گفته نام که مظهر قدس جلالت بود
در عین بدستی و بخوی دوام کشی و بدولت و اقبال سوار شده بخیل همای و جنگ انداختند که

کار کا با نوحیت افزود فیل بکنه که آنحضرت برو سوار بودند غالب آمد و حریف را شکست داده مد پشته
از پی او می دوید تا که پای او که ستونی عظیم را ماند در کوی تنگ و فکای عینی نورنت و در آن غریبه و بدستی که
دخان چشم در دهان او بچیده بود و حلهای عظیم و حرکتی عینیت بنیاد کرد درین اثنا بدوان که بر کفل فیل
سوار بود چه قاعده است که برف این کوه بکمران یکی از شیر دلاان کاروان سوری شود و او را بر زبان هندی
میگویند که تاساب جنبشهای آسمانی او میآورده بر زمین افتاد و درین وقت که غریب از کون و مکان چون
بود و لاهی اخلاص بکدام میرفت ذات مقدس نیز از جای خود جدا شده پای آسمان فرسای حضرت پرت کن کردن
فیل که بر زبان هندی کلاوه خوانند حکم شد و آنحضرت برستی که کف دست بر خاک می انداخت و بجه که تاسید
یاد قد در اصابع رحمانی آن بود و بسیار مضبوط گرفتند و اعتصام بحبل متین حفظ آبی و عوده و تقای
عنایت انلی و اتنی داشته قوی دل و مطمئن خاطر بودند و در آن جوش و خروش که زلزله در زمین غلغل
در زمان انداخته بود و فیل از غایت قوت و صلابت پای خود را از آن خاک می کشید و کوششهای
از هر طرف بدو زمین می رسیدند از یک طرف غریب عالمیان و از یک جانب کشتههای فیل در برابر آن
نخس قوی زاده آنحضرت در چنین وقت که خطر روزگار آشفته است جمع از فرخ حوصلههای دست افراشته
نیز جوش بر جای آمده آنحضرت و از فیل جدا کرده و دل برهنه عالم آسود و جان از جای رفته و در آن قوت
گرفت نمیدانم که این جمال آبی در صورت تهری و اسطره ارادت این کینه خود بطوری کرد تا در آن
تبا که برید چنین نگاهبانی کوتاه دست ساز و دیان خد ظاهر و باطن بکشته صورت و معنی
تبا بید عینی و الهام ربانی دیده و دانسته چنین جلوه می کنند تا کوی ناتوان بنیان خلافت آیین
و نور انوای مخلصان ارادت کین از یک کار شکر از یکین بطون بمان ظهور شناسند و باندک فرصتی
آنحضرت خود را فراهم کردند فیل اهتمام خود از خاک پای خود بر آورده و شروع در برستی نمود و آنحضرت بهمان
کشتاکی بستانی و خاطر از رهان فیل سوار دولت شده محفوظ حفظ و حمایت حضرت عزت متوجه
سیر خلافت شدند بر این خان خانان از شنیدن صورت این حال که با جانهای آید و عاقلان عالم
قدی را در کشتاکی اندازد و با سلام پای میر و الا رسید و شکست سلامتی ذات اقدس و دفع عین الکمال نماید
کامی بر نوز روزگار افتادند که در بیان ملا و اعلا و مجیدان انجمن قوس دست دعا برداشته خلود دولت تازه
و ظهور تحکیم جهانیان و سید ترتیب این بزرگ آفتاب از ایزد بسیار بخش مینماید نمودند و مستطرن آگاه
نماد اول فیلی که حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال بر آن سوار شد سر بلند بخت داده اند دل سنگ
نداشته که بر این خان خانان آنرا بار دیگر حیلان غنایم ما جعه ابره برگاه کتی بنابه حضرت جهانیا

جنت آشیانی

جنت آشیانی ارسال داشته بود حضرت جنت آشیانی آن فیل سعادت مند را در راه بود حضرت شاهنشاهی
شفقت و نوده بودند و چون فیل سوار کی حضرت با آن سرحد نبود که تنها بر ظان و الا شکره توانند سوار
شدن بر آن فیل کمال اعتدال داشت سواری شدند و فیلی که در مرتبه اول بی دستبازی فیلیان تنها بر آن
سوار شده اند فرج یار نام داشته و آن فیلی بود که آنرا نیز از حضرت جهانیا جنت آشیانی التماس
بودند و و زی که حضرت جهانیا جنت آشیانی از ما جیواره بسهند نزول اجلال میفرمودند حضرت
شاهنشاهی بر آن فیل و الا شکره تاس سهند سوار بودند و اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی
بر آن سوار شده اند و مود نام داشت که حضرت پیر افغان را بخشیده بودند و چون بندگان حضرت
از ساحت دلگشای و هلی سیر قلع سلیکده که در کنار دریای جون واقع شده می رفتند آن فیل را در میان
در سایه درختی بسته بودند از بس که جواهر حالت داشت در عین مستی فیلیان و انچه بخت او را بدست
بدین اوجی نهاد بندگان حضرت را خوشنوی آن فیل خوش آمده با و نوجه فرمودند و بر ماده فیلی که بهلولی و سید
سوار شده بر کردن او سوار شده اند و اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی برو سوار شده بر کردن او سوار
شده اند با فیل مست دیگر جنگ انداخته اند جمله نام داشته و آن در ایام کاهره قلعه مایکوت بوده
بعد از آن که جنگ در میان آن و و غفریت بیکر با متدا کشیده بود منصوبه شطرنج هر دو تیم نام داشته
از یکدیگر جدا ساخته اند و در آن هنگام سعادت انتظام عمر گرامی آنحضرت بچهارده سال رسیده بودند و فرج
این در دست آنحضرت در سواری فیلیان مست آن جایی رسید که بودند و بعد از این در دست آنحضرت
فیلیان مست آن جایی رسید که بر فیل مست که فیلیانان کار کرده در سواری آن پشت دست بر زمین میخیزد
آن خود بطوری تماشای سوار میشد و بجنگ فیلیان مست میکشاشت و بی تکلف از صدر مرتبه زیاده بر
مست فیلیان کشت مردم را با یکی که بکوب شمری و آشوبان که بر سهند باشند سوار شده جنگ انداخته
باشند ایند تعالی نماید یافته از فیل را در قوت و دهور بر اورنگ کارمانی کا بخش جهانیان داد و از سو
دولت افرا آفت که خواجه عبداللّه پسر خواجه محمد زکریا پسر خواجه دوست خاوند که جوهر رشاد
او پیدا بود با سایر خوجهای بزرگ منکح در قصبه تلوند جایگزین داشتند و میر و احسن تومدی و قزاقها در
بر سر اچه کبور چند که در قلعه جو مستحسن شده بود یقین شدند و این گروه نیکو خدمت با شایسته
رفته از فرط عقیدت و اخلاص اهتمام نمودند و با عود دولت قاهره جنگ عظیم کردند و بسیاری مرد
سعادت سرنوشت و همت خدا داد قمع بزرگ روی نمود و غنایم فراوان بدست افتاد و جهر
خدمتی و حق کداری را عیار گرفته اند نصرت موکب مقدس شاهنشاهی بر اخطا و اکره و دیگر سوار اقبال

چون عرصه دکنشاهی دارالملک و بهی میامن زوال جلال حضرت شاهنشاهی تاجت شش ماه نامز عول
و راکت بود و مهمات آنچو در وجهی که ملهم دولت تلقین فرمود انتظام یافت را عالم آرای که بر توبت
از ششصد فرسخ مهر عالم افروز و نوریت مقبض از سر خسته انوار آبی جهان قضا نمود که رایت عالی سعادت
دار الخلافه اگر که از رنگ آب و هوای آن بغداد از دجله و معر از نیل در عرق خجالت نهفت فرماید و خاطر دریا
بنامش کشتی و سپرد رای چون توجه فرمود صاحب اقامت مهمات دریا چندین کشتی و زورق از آب
و رونق دادند و نشینهای چوبین را بفراشه های فافه برون و درون گرفتند و روزانه سادیت و ششم
و بی که آن شاهنشاه دریا دل و دریای بی ساحل که کشتی فشت و مختصر آبی را قدر دریای محیط بخشید و دیگر
عالیقدر و مهربان سربروالا و سایر بزرگان دولت که سامان سفر و دیار کرده بودند باینکه کار نامه او را اجم
تواند بود بکشتی نشینند کویا دیار آیین بسته بودند تا لاله و نسرین از آب سر بر آورده بود و بهر آن عیش
و عشرت روی غنیمت بهار الخلافه اگر آورده کشتیها را بدریای ساختند و در آن راه دکنشاهی و بیضا
بشکار ماهی و مرغابی داشتند و مجلس عالی که جدا دریا است از جواهر مانی لبالب بچشمش کشتی داده بود و جگر
بذل و عطا بود تا آنکه هفدهم آبانماه آبی موافق یکشنبه هفدهم محرم سال نهصد و شصت و شش ماهی
رایات صبح تابشیر شاهنشاهی از مطالع آفاق شهر که طلوع نمود و آن مراجع دولت و سعادت
مرکز دایره بخت و مطلع دایره نیرخت ساخت و حضرت شاهنشاهی ارک شهر که بادل که استیلا
بسرول خاص بایه آسمانی بخشیدند و بزرگان دولت و سایر ارکان سعادت را جای منازل تقسیم
اقبال در آن راحت منزل گرفت و سعادت و در آن کل زمین طراحات انداخت و در اندک زمانی
ببرکات توجه عالی این شهر دولت اساس کلکونه و حصار هفت اقلیم شد که سدهای که در گرمی و در سردی معدل آب
و هوش طبیعت سازگار منشیان بخار و نو که خواسان و عراقی موافق دریای چون که آبش در سبکی و کوارایی کم نظیر
از نمایه شهر روان از دو جانب ملازمان عتبه اقبال پیش دکنشاهی و باین دکنشاهی ترتیب دادند که بکشت
در بنایید و از کمال انزاف و جلال بنازی دار الخلافه و مرکز السلطنه شد و چون کوکب سعد بنظرات سعادت
بطالع مسعود حضرت شاهنشاهی نظرست و ظهور تا ثیرات بموجب انقضای آن لازم هرگز نه فتوحات
و پوره کنای محذرات مقصود بتدریج و ترتیب هر کدام از آنها بهر وقتی که تعلق یافته لایحاله همان وقت صورت
گرفت است و هر امید که بر سلطنت سعی و کربانی واسطه دهد و هر موعده و موعده با سلطنت مقرر محصور است
و ازین قبیلست سائحه دولت انما که بعد از آمدن رایات جلال بهار الخلافه اگر بهر توطئه رایت و فتح قلعه که الیار
باسانی روی داد و شرح آن بر هم آجال آنکه بیشتر ازین گذارش که این قلعه را قیا خان و قومی از بهادران حضرت

رفته محاصره کرده بودند لیکن چون این قلعه متین که در استواری و حکم کارنامه از زمان و زمان پیش
و اثر نیست بدین کار که آنجا که قریب که کوفت ان بنیروی آن بازوی صورت بنیند و جز بقوت اقبال روز افزون
چنین خدیو صاحب اقبال کار بسته آن کشت بد با وجود سعی مبارزان همانکشت کاری از پیش رفته بود در سوره
دار الخلافه اگر که مستقر رایت فتح آیت کشت حبیب علی خان و مقصد سلطان و جگر کثیر را بکومت قیا خان
یقین فرمودند بهر سلطان در آواب قلعه واری و قضا نامری نیکداشت جمعی از راه نمایان و دولتندی که باو
خبر خرابی داشتند نصایح ارجند و میان آوردند که هر چند قلعه محکم و اسباب قلعه داری مهیت اما بتاید الهی
و اقبال آسمانی چه کار کرده آید خصوصاً وقتی که بنایان مانده باشند که نیست که می آن گادی توان زد چون سخن بنایان
درست بود و بایه بلند داشت نصیحت پذیر گشت و در مهینماه آبی موافق ربیع الاول حاج محمد خان سیستان
بموجب التماس قلعه شیمان رفته خاطر تفرقه یافته او را مستمال ساخته بملازمت حضرت شاهنشاهی
آورد و آن سعادت منش کلید قلعه را با ولیای دولت سپردن مفتاح ابواب مقاصد خود داشت و آن حصن
حصین در تصرف مجاهدین اقبال در آمد آنحضرت او را بتفقدت کواچی امتیاز بخشید و انعام خلعت جاگیر
کو دانند و الحی بانعامی و عده الطاف چندین کار بزرگ را سامان برید آمد و برستی و درستی آن معدن
بزرگی عموم خلایق را عقیده دیگر پیدا شد و سرگردانان بادیه حیرت را اعتضادی تازه برهم رسید و بر همگان
متیقن شد که هر چه درین درگاه عالیه قرار یابد است به فتور و غلبه تغییرست ظهور خواهد یافت و هیچ
شکست حوصله گونه اندیشی را راه بر کرده ای نخواهد بود و حنیانایان جنیت را بست قوی شده و اهری
سرای مرآت کرده که درگاه است که جنس و غیر جنس در بر کشیدن و برگزیدن منظور نمایند هر که با بهمان
درست بادی اخلاص کین و خاطری شک شناس و باطنی معامله دان قدر ترتیب داند از گذارش فرمان
سیاست نجات یافته بنوازش خسروانی امتیاز می یابد و از زمان اقبال روز افزون که درین سال فرخنده قال
سایح شد که از زار نمودند که آنخان مکر و ظفر یافتن اوست و شرح این داستان بهت مشون آنکه درین
هنگام که در دار الخلافه اگر تخیم شد روان سلطنت شد بمسامع علیه رسید که قومی از افغانان که انو میا
گویند در حدود سرریج که در صوبه ماکوه داخلست سر رف و دفته برداشته آنک استنوب
و شورش دارند آنحضرت کمال خان مکر را که آثار جرات و شجاعت از بسالی او پیدا بود و لیات آن
داشت باین کار فرستاده عیار سعادت او را گرفتند و محبت لایح رفته بنردم دارا نمود و مظفر
و منصور بهستلام عتبه علیه مشرف شد و با نغاف عاطف خسروانی خلعت امتیاز یافت و نصی
اگره و تعبیر همنسوه و بعضی دیگری بکیر و مکرست نموده شد و از سواد آشت که او هم خان و همی بر سر

فرستادند و شرح این احوال است که هنگامیکه در نزدیکی دارالخلافه اگر از دست حکم نجات نیست و زمین داران گنجی
از طایفه هند وید و غیر آن بپسندی و دواکی امتیاز دارند و هرگاه با سلاطین هند سرکشی کرده اند و بیرون چون
همیشه از او هم خان متوهم بودند بشیر که آن حال بجا بکیر و مقرر شود تا باین وسیله از در خانه رور گردد
و معتز در آن نواحی سزایا بند و یک خیال در کار شکر و بتعمید آید بنا بر آن اندیشه او را بجا بکیر مقرر
داشتند رخصت دادند و بهادر خان و خان جهان و سید محمود باره و شاه قلیخان محمد و صناد خان
و اسمعیل قلیخان محمد و صناد خان و اسمعیل قلیخان و خرم خان و امیر خان و جگر از بهادر خان و درین شهر
نمستند و بتایید آئی آن ملک بعل و آمد و از باب ترو سازی لایق یا قند و از و تاج آنکه شاه
محمد قلاتی که حکومت قند از جانب بیرامخان با و مفوض بود آمده بسعادت آستانه
سر بلند ی یافت سابقا بقلم و قلم و قلم که در گذارش یافت که چون بهادر خان برادر خان زمان را
شاه محمد قلاتی بپایان بستن بولی ایران و لشکر آوردن منسوب ساخت بر پیمان خود نایب
بران حاکم ایران برادر زاده خود را سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا حسن بیگ ابجک ابجک
او علی اسجمله و میرزا ولی خلیفه شاموراکر فتن قند و تعیین کرد شاه محمد بیست که قتل
شاهنشاهی در لوازم قلعه دای اتمام نمود محاصره قلعه با قند و کشید تا آنکه مشی از دروازه
نوجندی از مبارزان رستم امین بر آمده بر مورجل ولی خلیفه شاموراکر بختند و او را رجم
جمع کثیر را کشتند بعد از دوازی حسن سلطان حسین میرزا کارنا ساخته از پای قلعه بر خاک
حاکم ایران بر آشفته میرزا مذکور و علی سلطان حاکم شیراز و ولی خلیفه شاموراکر جمع کثیر
فرستاد تا هر نوعی که باشد قلعه قند را در در تصرف در آید علی سلطان که لاف این کار زده
بود آمده کوششهای سخت در گرفتن قلعه کرد و بتیر و بنوق مسا و ملک عدم کشت و فتنه زد
ایران افتاد و هر چند که ملک ظاهری از خدیو زمان نیر سید از زمان تا بیدار دی دستگیری می کرد
و چنین لشکر با هم میرزا سلطان حسین میرزا که نه روی باز داشت و نه دای بود بهر حال هرگز
در کرد قلعه نشسته روزگار میگذرانید در میان شاه محمد قلاتی و خنده داشتی بدرگاه معنی فرستاد
استادگان پایه بر و والار بر حقیقت کار آگاه ساخت بر لیغ مطاع در جرات حصار شد
حضرت بهابانی جنت آستینای جیفه بودند که چون فتح هند وستان فرمایم قند را به دست می دهیم
خوب واقع نشده است که او باین مردم جنگ کرده و کار تا باین حد رسیده مناسبت
قلعه را بکن شاه رسانده و عذر خواسته متوجه ملازمت کرد و بنام مروت و دلی را در ملک

از انجانب درجه یاب و باد اش حق و نکا داشت نسبت ازین جانب درجه رتبه بنا بر حکم عالی مشالیه
قند را بر سلطان حسین میرزا سپرده متوجه درگاه عالمینا شد و درین سال استعاده ملازمت
یافت و مشغول عوطف شاهنشاهی آمد و از بدایع سوانج تجرد گردید و چون شاه قلیخان محمد
چند قبول خان نام پسر که فتنه رقص داشتی یادی بود او علاقه خاطر ی با و داشت حضرت شاهنشاهی
چون این طرز را از امر او ملایمان خود از هیچکس نمی پرسیدند هر چند با کجای می شد چون متضمن خوشی
چند است که اهل بوش بهر داند رای جهان آرای مطلقا تجویز این امور نمی فرمایند لیکن آن غلبه طبعیت
ازین کار باز ماند آن پسر را از خود فرموده به پاسبان سپردند شاه قلیخان از غوغای شربت تنگی
بجو صد خود راه داده بخانان کش در زده لباس جوکیان پوشیده کوشه گرفت بیرامخان در ولایت
عزلی گفت در تبارک و ملا فی سنجی کرد و باز بتوجه شاهنشاهی کمال خود آمده از کرده خیال نمیداشت و خط
الطاف بیکران شد و از عجب میان دلت قوی درین زمان عشت اخرا آنست که خدیو معس
بحدود سند ما که در شش کو بی دار الخلافه اگر است بنش طر شکار مشغول بودند که جنبه قصد آهواره کرد
او را بدین گرفته روان شد تا در آن آهواره از مهر و محبت فطری بی تابانه خود را بدان و شمس قوی زد
و جنبه کوه و صید افکنی در سر داشته می فرامید صید می آن ماده آهوه بظاهر و توجه با طفت نداشت
شاهنشاهی از جنبه کمال تباه جنگ اندک افتاد و آن غلام از جنگال هلاکت نجات یافته بهر امانی
صحرانورد گشت اگر چه خاطر اقدس بوده و آری می خواست اما حکمت الهی در ظاهر جمال جهان آرا می
بود درین ایام دولت انوری حضرت شاهنشاهی در دار الخلافه آهواره و لباس بی توجهی بوده عیار
اهل درگاه می گرفتند و پیوسته شکار چته و کوه و جنگ خیل و سایر اشتغال صوری که مرد ظاهری
آنها از احباب بی رویی ملید و پیوسته دور بین آنرا انتاب جمال جهان آرا شناسد اشتغال میبرد
و از در جهان روز بروز بتدریج ناپسند نیز اقبال آن برگزیده خود را بر آسمان ظهور و معر می ساخت و آنچه
آنحضرت آنرا انتاب جمال خود اندیشیده بودند جمال آرای بر اع کرا از اسباب ظهور ساخته روز بروز
عظمت آن خدیو زمان رو در افزایش داشت و هواره شکوه و سطوت با و نمایانی دور میش
صوری بوده کث بود و شرح خصوصیات و جزئیات این امور را در آثار و اسفان تکلف نتوانند
و در حکایت ششم ابو الفضل که راه استعمال افتاده مجلات و قایم این خدیو زمان از قطعه قطعه
و در ترحمه از کار آگاهان پرسیده فرامی آرد منظری در نجب سخن طراز آن کاروان این دستاورد
فرمود که اگر خداوند جهان در انتاب بوده برای تعلیم ظهور نام شرح جلیل احوال و غایت

نی نویسنده این کاروان قدر شناس راجع غفلت روی داده بود که سواج قدسیه این دولت خدا و اودا
با همتای لایق فراهم نیامده اند و معینان شوریده خاطر را که سرور یک نشانه ظاهرند و نامور انواع
احکام بادشاهی بویژه خدمت گذاری بی وضع منتی عبادت شایسته خود دانسته در مهمات مختلف الاوضاع
بسیری بر کم کج فرصت و کوفت که بتفصیل آن بردارم آری اگر بخواهم در غرض شایسته در ملازمت آنحضرت
کرامت فرمایند شرح برای احوال کرامی بادشاه صورت و معنی خود را بتفصیل روا کرده درین لباس
پرستار ایند خود پاشم و بالجله آنکه مانور وای زمان در نقاب بی توجی بر سر میرد و روز بروز از
اقطار عالم فطارت و از باب استعداد از مبارزان اخلاص کزین و بهادران عقیدت کس و وایگان
والادانش و سایر صنعتگران هنر آفرین کرده آمد و بقاصد خود میرسد و درگاه بادشاهی ظل درگاه
آلای شده بر طایفه پیش از روی خود کایک صورت و معنی کشته صمیمت کراقبال می شنود و بستان
دلایم جهانیان رنگارنگ شکفته خرمی و شادمانی گشته در افزایش بود آغاز سال جهان
آلای از جلوس اقدس بادشاهی یعنی سال بریزد و در اقل شکر فیاض بی جهان و مفضل
بی احوال سال سوم از تاریخ آلای و خجستگی سپری شد و نوبت با آغاز سال چهارم رسید و نوبت
دوم جادی الاخری بمصد و شصت و شش روز که بزرگترین عظم بیت الشرف بر تو سعادت یافت
عالم صورت را چون ملک معنی نظارت بخشید از باب تشایر روی اهل روزگار گشتاده شد
اسباب بنسب طایفه جهانیان جلوه دادند که بکینه سلطان بهار جهان تاب و عالم گزیده طرطنه
موجب خسر و کل کوش زمین و زمان باز کرد فیض نو و وزی روح سانی با جاد و توالب خاکبان درید
فصل ربیعی روایع و فرائج مغرور و برفلا کیمان تحفه فرستادیم بهاری نو نهال چمن را جلوه کیم و خام
نزد و آموخت هوای عالم افسردگان خاک انتهای تش و اهنر از آب بخشید بطایفه اطلسم
والکنون بی تاب و بود سبزه گل بدل شد گلوی مرغان چمن بانی از نفس غده گرفت متعار غنای دل و شمال مسقا
داد بر منقار طوطی و سبزه بدم طایوس خنده ریخت نبضه سر و نبض در چشم نظار کیمان کشید و کس
قوت باز ماند شکوفه و سبیل برده کشتی امیر سعیدی و سبیلانی شدند و شقایق و دیاجین شکفته کرد
حقایق کونی و آلای گشتند نظم ملاله ز فرخ دوس جام آمده در صوابین بگلشن سلام آمد
شده جلوه گزین باغ باغ رخ از استه هر یکی چون چراغ شده شکو عین در زیر پوست
چو تویند شکین با بوی روشن کرده سوسن زبان خوش و همیکو در دم تقاضای نوشن
هوا بر سر بر خیزیم مرا غده ای که در کل نسیم بهر چشمه متعار بط آب حیر

جو مقراض زمین بقطع حیره بهر سطح مرغ ارغنون ساخته بهر نغمه کلین سرانداخت
غزلخانی بلبل صبح خیز تنهای میخوارگان کرده نیز شهنش را آرایش روزگار
فرزوده بهار و کبر بهار درین سال خجسته حال که عنوان صمیمت اقبال است همت جهانگشای
آن فرمود که لکوی شایسته بلاد شرقیه تعیین فرموده لکن و کمال متعلقه علیقانی را از او گرفته و از آن
غفلت آگاه ساخته اگر بوش سعادت پشهای اخلاص مند سلوک پیش کرد و عمل عقیدت بقصد
روانه سازد و مطاوعت و متابعت صاحب عالم و عالمیان را سرانیه دولت خود گرداند هر آنکه شمر غرض
شاهنشاهی شود و بخند اقبال این دو زمان عالی جوینور و آخر و رفته تا دیب فغان که هنوز باد
در داغ فاسد خود دارند نماید و برای خود جایید اکن درین صورت هم خدمات شایسته سالی او منظور شود
و هم دانه خیرهای او درین مرتبه هم گزارنده مدد و کمک داده شود و حکم عالی نفاذ یافت که افواج قاهر
بر جایگزینی خود متصرف شده سرانجام سالان خود نمایند و هم مدد و معاون علیقانی باشند و اگر آن
بدست سوزخت و در این غنایت ندانند سزا دادن و دفع او کردن سرمایه نخت اسباب نظام جهان و پیش
غنایت جهان آفرین دانسته شود بنا برین اندیش قیام خان کنگر علیقانی چمن خان جلاله و مجروحان
و شاهم خان جلاله و حاج محمد خان سیستانی و جلوه خان و کمال خان کنگر و جو کثیر از بهادران اخلاص پیش از خدمت
فرمودند و زمان مطاع صادر شد که لکن و سایر کمال را بلل زمان عتبه اقبال سبزه متوج پیش خود و عبدالله
اوژیک که سرکار کالبی با مدد بود و نبض و عاطف سر از از گشت که در او زد که شریک بوده لازم دور
خواهی بقیم رساند چون هنوز بوده کی از زم علیقانی یکبار که کی دریره نشده بود و روزی چند دیگر استی
برده از کار او برداشته شود و چون شنیده لکن و و آخر و در بجلایان و سایر کفر و روزی از سبزه خود
که همت بشیر جوینور و ولایت پیش است و بر همیم که ایامی از رفته درین هنگام که مبارزان فروخت
و همیونا بودند و که المذبح نموده در جوینور می بودست رالیه بی جنگ از و جوینور گرفت و ملک صبح
بپامن اقبال شاهنشاهی بدست او در آمد و او را در کز و و مبارزات و محاربات روی داد گاری بصورت
شایستگی از و بطور آمد آنکه شایم را از پیش خود داندا که این کار از صمیم خاطرش می بود بایستی بدرگاه ملک می
بادی بهر غم که بود آن سرمایه و در از خود جاساخت و اظهار و تخیل نموده عراض و شکش بدرگاه
ملکی می رسید و از سونج هدایت ایما که راه نمای سرگردانان بادی انکار تواند بود و درین لک و کز و کز
سازبان بهر خد کورت چون از جهان آفرین متکفل نظام سلطنت این خدیو یافت هر چند که
آرای خلافت خود در برده بی توجی بر سر می کرد و فرمان ابدا در کار خود بوده مخالفان دولت ابد وین

یک یک بخاک هلاک بوده هر کسی را برنگی خاص نرسمید هندگاه اولیای دولت را قوت و اقبال می بخشند
و این که عالی شکوه را از اسباب آن میگردانند چنانچه از فتح هیمو و تسخیر قلعه مانگوت و غیر آن معلوم می شود
و گاه نمی توان بتره های مخالفت و منازعت می اندازد تا بیکدیگر افتد کوه بخانه ابدار میرسانند چنانچه قضیه
این ساربان پسرست و تفصیل فرود رفتن او بجاگ نیستی که همین منصوبه بساط اقبال تواند داشت که
چون علیقلی خان صورت اطاعتی نموده بتلبیس او را از پیش خود روزی چند دور داشت آن سفله
تهی میان بریتان فرسوده در آن نواحی بدستی که زانده ای تا آنکه روزی بقضیه سرجمود رفت که
در جایگیر عبدالرحمن بیک پسر نوید بیک دولوی بود که در سنگ مقربان حضرت جهانبانی جنت آشیان
انتظام داشت و این ساربان سر آغاز بدستی با عبدالرحمن مذکور علاقه معنوی داشت و بروشی که هست
ما واء النهر سوزی و نه کوهی و نه مری و نه مجتبی راهی حیاتی و بی آزاری سپرده با هم بنزد دوستی با ختی این
نسبت بخانه او آمده و با او آرام جان کرده و خواست که آرام جان بر گردانیده بگیرد و قضیه آرام جان
آنست که از لولان بود و علیقلی خان بنوقی نام که سر چشمه اش طبعان شهنشاه آن کوه که در کوه هم
آغوش هزار کس بود دل هر زده که بی معنی را با و پیوسته عقدیت و در سنگ زنان خود انتظام داد
و از بی بای و بی آذری در محل خاص خود که با هم بیک داشتی در بر فترت آن رنگ نیز حاضر است
تا گویند و تفسیری که وی و سرمایه و ف و اقتصاد که می گشتی تا آنکه رفته رفته شاه بیک را با و تعلق
حاشا رابطه نفسانی شتوانی بهم رسید و چون علیقلی خان مغلوب هوا و هوس بود زکرا با و سودگر کردی
تا آنکه ولایت وسیع خود را سه حصه بخش کرده یک حصه را در بایت خود صرف کردی و دو حصه آن
روستا بسروا گذاشته خدمت نودی شتی آن سفله بدست خواش خود خود را در میان آورد علیقلی خان
بی عبت آن زن نگام خود را با و بخشید و شاه بیک مدتی شهنشاه را می نموده و لیس و کشته اند و بی سستی
و پیروی این فاحش طبعی آذر هم را که برنگی برداشته بود بر نهی که خود گرفته بود بعد از رحمن بیک بخشید
و او از آن خود ساخته در برده سردار اجتناب میداشت در بنیلا که شاه بیک همان او شد و در بین
مستی و بهوشی با او آرام جان نموده اظهار بی آرامی نمود قیاس حال عبدالرحمن را بر حال علیقلی خان نموده و فریغ
آن داشت که آرام جان را با و باز دهد عبدالرحمن بیک واسطه حبیبی که داشت از قبول بمعنی سر باز زده
در مقام اقتناع آمد شاه بیک که با و بهر کی او را آشفته دماغ داشت و بیگم سرگشته افتاد بود در
غضب آمد و حقوق آشنایی و دوستی یکبارگی فراموش کرد و رابطه که بنیانی آن برپا بود پس این چنین
بنات وارد القصد ساملو بیک در شورش آمد و عبدالرحمن بیک را بر بست و لولی را از خانه او بر آورده

درباغی که نزدیک بخانه او بود مجلس شرب و خمر که در دین انشا می دید بیک برادر عبدالرحمن بیک ازین
سرگزشت اکاهی نیت مسلح شده بر درباغی که آن سفله بدست بود رسید و دم او را بتمام مداخله شدند
و با هم جنگ در پیوست تا گاه در آن زد و گیر و در و بدل تیری بآن سفله خون گرفته رسید و رخ و جوش از نفس
تنگ جسمانی خلاص شد عبدالرحمن بیک از بندجات یافته رو بگریز نهاد و با استعمال تمام خود را بر گاه گیتی
پناه رسانید و این کار نشایسته که کیف ما اتفاق بنظر آمد بعنوان خدمتی لایق بفرزعت و او همین
قدر که او سبب این منی شده است نوازش لایق قینه میان افعال و او توان متنازگشت و علیقلی خان از شنیدن
این واقعه که بیان سنگی بای چاک زده خاک حسرت بر رخ سوکوی ریخت و بی اختیار تعجب از رحمن
بیک نموده تا کنار دریای کنگ آمد چون ظاهرا شد که او نیز ترک شده است نا امید گشت و لاشه
آن ساربان پسر را بجز برده در کنار کول آب دفن کرد و بر سر سر را و عمارت عالی اساس نهاد و بی سستی
فرمان بر آن اخلاصند فتنه چنین نوشتند آری هر که بزرگ کرد و آگهی و آنجا چنین فرما زده
که عالیشان همان صورت و معنی در فرمان بیزی او تنگ بوی دارند آنکس سرگشته نماید و دم مخالف زند
بدست خود ترشیده هلاک بر سر خود زده باشد و همان کردار نا بهنجار او برای دفع اذگانی است تا دفع
این سرما به و بد آگاهی بخت بیداران سعادت جوی شود چنانچه از احوال سعادت شمال این خدیو جهان
بنظرمی ستابد و در جای خود اندکی از بسیار گفته می آید و از سوانح بهجت انتقام که درین صحت ظهور یافت
که خدا ساختن ادهم خان بود و شرح آن برسم حال آنست که عاطفت شاهنشاهی که سال طالع عفت قیاس
ما هم آنکه فرزندان او بود منوجه که خدایی ادهم خان که پسر فرما هم آنکه است شد و بتفصیل نال و فخراتی خان
بقلانی که از قدیم بر و انجی میز را هندال بود نامزد ساختند و در اندک فرصتی لوازم این جشن را خود
عاطفت خود بنظور آورده بآیینی مجسته این انعقاد و الاست بهم داد و همت علیای شاهنشاهی
در اظهار محرم و با بر محرمت تقرب طلبت انجمن جشن و گلشن واسطه هزاران مکارم گردانید
مقید ساختن بیرمجان ناصر الملک پسر محمد خان را چون سرای دنیا عبت بخشیده و در آن دو
بین است هر چه بنظور آید هزاران حکمت و معولیت در آن و دینت نموده دست قدرت دیده باید
بیند در داد العادله و او حقیقی در چار سویی بر شورش و هر چه دولتی سپری نمیشود هیچ کس را از آسمان
بر زمین قدرت نمی آرند ما را که او خوی نیک خود را گذاشته سالک راه اخراج نمیکرد و لهذا درین
هنگام که بیرمجان را بیانه دولت نزدیک بر شورش رسیده فوری در خوی و رفت تا آنکه بر سبله فتنه
اندوران نا توان بین و حسد بینهای بی سعادت که در معنی با قضا و لنگ و با خدا در جنگ اند

و از کوه خردی بنشادی دیگران اند و همکین می شوند و بنگینی مانده مردم دیگرش دانی می کنند خاطر این
از منظر محمد متغیر شد و از افراط عقیدت و اخلاص در مراسم و تخرابی و کار کشایی بود سر انجام
مهمات مالی و ملکی نمودی و اعتضا در دست و دستی خود داشته بی چنین پستان دبی گره ابروی
عنصری خدمت گذاری و چون ناگزیر اینجانب کسی پیوسته و جمع خواص و علوم و محل از دام طوایف
عالمیان می باشد و این معنی دل بی حوصله های حسد آلود خان میگرد و از تیر رایی مصدر افترا و هتاک
کار شکنی می نماید بزرگان بواسطه افزونی مشغله و عدم فرصت تشخیص گفت و گوی و مکرر طبعیات
برهم می خورد بر محمد خان نیز ملا و معاد جهانیان شد و حسد پیشه را چون در جوش آمده در سخن سازی
و فتنه اندازی که اهتمام بستند و پیران خان که روزی از خطا او نزدیک بود و سر رشته بدید که
میرسان آدمی تر از بود از دست داد و خود را بدست اهل حسد سپرده از کارهای بلند عالی هتاک
او در توهم شد و بی امی که مستوجب عز و جلال باشد باغواهی حسد پستهای ناتوان بین و بخت
و حکایت نادرستان عرض کوی مخلص اعتبار داده خود را از پای انداخت و توبیخ اقدام برین امر
محمد آنگه درین هنگام ناصر الملک روزی چند بیمار و خان خانان بعبادت او رفت غلامی که
در بان بود از روی نادانستگی گفت خاتم خان خانان ازین معنی متغیر شد و ملا بر محمد ازین واقعه
واقف شده از خانه بیرون آمد و بهراران تو اضع و خجالت در مقام بدر خواهی ایستاد و با وجود این
خان که بدرون خانه در آمد هرمان با دی کتری استند رفت خان خانان زمانی بوده جویس در او
کشیده و در فکر ناصر الملک شد و عرض کویان ناتوان بین واقعه طلب فرصت یافته سخنان گفتند
و عده آنها شیخ کبیری بود و بعد از دو سه روز خواجه امین الدین محمود و میر عبدالمجیدی و خواجه محمد
بخشی را با چندی از ملازمان نزدیک ناصر الملک فرستاده پیغام داد که تو کسوف طالب علمی و قور
که در قند رسیدی و چون در آداب اخلاص خود را ظاهر می ساختی و هواره خدمات پسندیده بظهور
آوردی تو را بارت و مناصب بزرگ می دهند که از پایه منالای معارج سپه آری آوردیم چون تنک
حصوله بودی از تنک برای سبک ساز از دست رفتی و ملاحظه داریم که از تو مفاسد عظیمه سرزند که علاج آن
بدستاری توان نمود بهتر آنست که چندگاه پای در کلیم نام را در کشیده در گوشه نشینی علم و نقاره و دیگر
اسباب جاه و جلال و مواد تکر و ترف خود را بسیار دی و با صلاح فراج خود که هم صلاح دولت و هم
روزگار بردازی تا بعد ازین بر هر چه رای مصلحت اقتضای مایه دانه تو را را بدینباران عمل نموده شود
بر محمد خان محمد شیدرت این بشارت چون آرا ده مرد در دیکته شده بی نامی اسباب امارت

سپه و بنکفش آن را اختیار نمود و بعد چند روز بسعی بدین پستان رای پیرخان قرار گرفت که
او را مقید ساخته بقلعه میستند و پیران بدین جبر را همراه ساخته ملا را بقلعه باز فرستاد و از آنجا
بوسیله مردم متوسطه الاحوال در سر رفت و صورت زحمت سفر مجاز حاصل کرده منوجه کجرات شد
و چون مشا و رایله بر اوین بود آمده فتح خان او را چندگاه نگاه میدارد و در احترام این میگوید درین
انتظار نشسته میرز شرف الدین حسین و ادبهم خان میرسد که هر جا که رسیده باشند توقف نمایند و انتظار
ساخته عینی بر زنت رایله از آنجا معاودت نموده بنوامی رهنمود جهان آمده اقامت گردان و آن تنگی را
مضطرب ساخت چون این معنی معلوم پیران خان شد شاه قلیان محرم و خرمکان و عمر از ستاد که او را استیگر
کرد ایند چون این فرج نزدیک رسید در میان نهادن دران طرفین بقدر خجالت در بیعت چون در آمد
مولا نا میر محمد خان با معود دی بدرفت و اسباب و استیای او بدست این فرستاد با در آمد الفقه بریم خان
بواسطه بی بروایه خود با اغوی حسد پستهای کونه اندیش اینجانب مخلص کار دانی را از میان برگی ره هتاک
و بدست خودیته برای اقبال خود و در حضرت شاهنشاهی چون کار و بار و دار و گیر کارخانه سلطنت
پیرخان سپرده و در خلوتی که خاطر مقدس عیار جهانیان میگرد خشنود سنج این قضیه که مبنی بر اغراض
نابسته مکافات آنرا با بزرگوار میخواستند و با توفیق خود و توانی حوصله هیچ ظاهر نرفته کی
تماما که عالم بودند و بعد از پیر محمد خان منصب و کالت پیران خان بجای محمد خان سیستانی که از نوکران قدیم
او بود تقویض یافت اگر چه این اسم بر و اطلاق شده اما شیخ کبیری که بعد از استیاریت و کلت و کلت
معنوی بود بر جمع مهمات مالی و ملکی را پیران خان را مستطاب و میگرد او هم از باره مردان کن دنیا از جای فتنه
با حوال مساکین و ضعفانی بر و اخت و دیگر که بنیاد افکن قدیم دولالت تا نبود دولتان چه رسد پیش فتنه
اسباب نکال خود و مربی خود سر انجام می نمود باز در فرصتی آنرا آن بظهور رسید چنانچه نگاشته تلم و تلم
خواهد شد و از موانع فرستادن حبیب علیقلی خانت بنیخ تلمه ز بنفور که از قلمهای نامی مالک هندو
در رفت و رصانت محتا زنت و در ایام نقاب و سیتلای افغانان سلیم خان این قلم را بکوتب محمد خان
نام غلامی اخذ ص داده بود چون کون اقبال شاهنشاهی بجا نیکی بلند آوازه شد این غلام سبک
نگاه داشت قلم را از انداره وقت خود و در پیران ایند نادرت که بدست ادبیای دولت قاهره
تغییر بدست رای سورجن که از ملازمان رانا او دیستک بود و دران نواحی تلم و تلم و تلم و تلم
و سورجن دران قلمخانه را اسباب نهاد و پای بنات حکم کرد و مواضع و نوبات اطراف را بست و مردم
گفت درین و لا خاطر اقدس بنیخ آن توجه فرمود و حبیب علی خان را با دیگر سرداران کار دان و بهادر

چنگ جوی فرستادند این لشکر اقبال رفت که اقبال هفت تن سواران بست و بکین شباهت محاصره هرگاه
بیکار در ارتفاع بود و نه در محاصره و بکین سوط اقبال آب می شد چون این دلتعالی فتح این قلمه بیابان
اودش هفت تن سواران بست و بکین شباهت محاصره هرگاه بیکار در ارتفاع بود و نه در محاصره
و بکین سوط اقبال آب می شد چون این دلتعالی فتح این قلمه بیابان
مهمات ضروری بهتر از آن وابسته بکین بود و بکین شباهت محاصره هرگاه بیکار در ارتفاع بود و نه در محاصره
بود و از آنجا که هفت والای حضرت شاهنشاهی مجبور بر صید ممالک و لشکاره بکین است و در حال این احوال
پیوسته خاطر مسرت پیرای لشکاره حمله میل فرموده و از انقباض حال جهان آرای خود در اندیدی و درین ایام
عنان عزت جنوب در وجه بعضی لشکاره معطف داشته و عرصه کو الیاد را از قلمه کوکب خاص سعادت اقبال
داوند در انشاء لشکاره بعضی جوانان مقربان بساط لشکاره عرض اقدس رسانیدند که هرگاه شیخ مجرب از شینان
مشهور هند بود از کجرات کاوان بی بدلی لایق کارگاه لشکاره پادشاهی باشند آورد و مانند پیران حکم مقدس
بتفاوت پیوست که سوداگران از اینهای و لخواه داده کاوان مذکور باید گرفت و درین انشاء معروض بساط عزت
گشت که شیخ مجرب و خویشان او بهتر ازین کاوان دارند اگر در وقت مراجعت در منزل و عبور فرمایند هر شیخ
برای افتخار روزگار خود کاوان را پیشکش خواهد کرد بکین نظر پادشاهی این حیوان و بطن عیار
کوکن جواهر انسانیست شیخ بصوب منزل و عبور فرمودند شیخ کوکب عالی را سرور دیده افتخار خود ساخته
قدم اقدس را در افتخار پیرانمان داشت و جمیع کاوان را که بمردم شیخ مسلوب بود با تحف و هدایا و نادر
کجرات پیشکش کرد و وقت مصلحت حاضر ساخت و در آن مجلس از حضرت شاهنشاهی پرسید که حضرت
دست ارادت بکسی داده اند یا نه حضرت که دست و توان بیدار داده کنیز کجینه اسرار صوری معنوی
بوده در اختفای حالات و ارادت خود که سینه دست هفت راز از تنی دستان باز داشته تا شایلی
زنگ آفرینی عالم بودند برسم ظاهر در جواب فرمودند که بی شیخ دست خود را از زکده دست مقدس آن
پیرا پرورد آبی گرفت و گفت ما دست شما را گرفتیم حضرت شاهنشاهی را از فرط مروت و حیا چیزی
بیهمای آن نداده بکین کان برخاستند بندگان حضرت شاهنشاهی را که در حق علی میفرمودند که بهای
بجیم اقبال آمده بر جام و باوه ترتیب داده سرگرم نشاند و بکین و بر طریقی کردن کاوان طرز و راز و شیخ
خدا که دینیم بکین بیرون ملک کند ما دارند و از دست این کوکب آفرینان بین سبجان این مرد شای
خود آرای دران پایه و در دانی و مروت و مروت حضرت شاهنشاهی دین و مروت که با وجود آنکه کور از علوم
بمسامع علیه رسیده که آن شیخ در هنگام علوم از عملی شایسته خود بشیطان شده باین روشنی مباحث می
کوشی فرموده در تارک آن توجه نمود و این شیخ را در تیغ ببال است که سابقا مذکور شد که میرزا محمد

اورا اقبال رسانید و این دو برادر اگر چه از فضایل علمی بودند اما بعضی اوقات در زوایای حبال
نشسته بر عیالتا اشتغال می نمودند و آنرا و ست آویز جاه و اعتبار خود می ساختند و بصحبت احوال
و سلامتین از راه وسیله ساده لوحان روز و فریب رسید و شایع ولایت می فرود خستند و بطریق اهل وضع
و تجربات می گرفتند و برادر کلانش که ملازم رکاب حضرت قباب حضرت هما بانی جنت آیشانی می بود چون
آنحضرت را تو جمع بر دعوت بود شیخ را بدعای او عید عزت می داشتند و شیخ نیز در خلوت خود با ساده
لوحی چند شب با حضرت هما بانی گاه واسطه عقیدت دگاه رابطه ارادت انتاب داده و فضا
و در هنگام فتنه شیخان چون برادر کلان او در دولت خواهی حضرت هما بانی عمر خود اسیری کرده بود
روزگار این خاندان را از مسوایان این دولت ابروین می دانستند شیخ نیز از توهم سبب انعامان مجرب
رفته بود و چون سواد اعظم هند و مستازا ششعه نیر اقبال شاهنشاهی گرفته و از راه امن و امان شیخ
با اولاد و اهفاد خود در دار الخلافه اگر به مجلس معروض شرف شد و اعزاز و رعایت یافت شیخ گدایی که با وجود
قدیر داشت بنادکی که دشمنی بر بست و رساله او را که در کجرات نوشته بود و برای خود مراجعت داده اند
بدعویهای غریب جذب خواطر ساده لوحان طلب راه کام میداد بخان خانان رسانده خاطر او را برود
کودانند و او بوسیله بعضی مردم از آسیب خان خانان نجات یافته بکو الیاد فرستاده شد تا آنکه در
سوم اردیبهشتماه آلهی سال ششم موفقی و دوشنبه هفدهم رمضان نصد و هفتاد و مسافر ملک شاهی
و از قضایای که درین سال بطور آند فرستادن بهادر خانت برادر علیق خان باغبان که در اوان
بشیر ماله باشد مانند ماله ولایتی است خوش و بهر بسیار مرسته و بر حاصل بکوت شیخ خان که
بزمان عدم اهل هند بسجاول خان مشهور است استقامت داشت و بعد از او بهرادران ملک را
مستقر بود در ایام تسلط سلیم خان نوبتی سجاول خان بر خانه سلیم خان رفت بعد از چند ماه بهرادران
خود راه داد و بی و در خود ماله که کشید و سلیم خان بان شکران آنجا رفت که سجاول خان را بدست آورد
و از بنابه برادر و نوکر بر برد و سلیم خان از ماله کنان با ستالت و فرستاده بهمد و بیان پیش خود آورد
و تمام بر کار ماله را بمردم اعتقاد می خود سپرده و جایگزین کرده سجاول خان را همراه آورده چند بکنه ازین ولایت
با و داده بود بعد از آنکه دست حکومت محمد خان عدلی رسید و بتاری حکومت ماله و سجاول خان و او تا آخر عمر خود
حکم ماله بود و بعد از او باز پیش کجایی بر حاکم شد و درین ولایت خاطر جهانگش در فرجام او درین بر آنکه کجایی
مردگان بود و بتظام ممالک ماله پرداخت و در مطن مقدس قرار گرفت که باز بهادران سعادت داشته
باشد و از دولت استا بنویس که کبیر حوصل مقدس است خواهد نمود و الا انجمن چنین ملک از دست

پس برستان بیدار که لازم تن و سرت باین اندیشه جهان آدای بهادر خا با جمعی از سرداران
نامور و دلاوران ملک کنای فرستاده اند که این احیاء سعادت بپندارند از قوت بفعال آید و عجزی ای
و غلبه ای زبردستان هم دیده که بر دست همت سلطنت واجبیت بتقدیر رسد بهادر خان دوی خیر آن
ولایت نهاد و چون قصه سیری موردن که فریونی بر هم خود و کی کار بپایر محال که بتفصیل بنمیزد و خواهد شد
دوی داد و بجهت مصالح احوال خود که آن فرستاده بهادر خان و آن لشکر را باز گردانند و تخریب و تاراج
بوقت دیگر افتاد چنانچه در محل خود رقم بنویسد و آغاز سال پنجم آله از خیرین معرست شایسته بنویسد سال
مرداد از دور اول با بهادر ملک با هزاران جهان آدای آمد و سال پنجم آله از خیرین سعادت پیوند
شایسته بنویسد که سال او را دست بجد و جلال و آغاز شد و آفتاب عالم تاب در شب و در شبنم غنی بود
چهار ساعت و نه دقیقه سیزدهم جمادی الاخری نصد و شصت و هفت بر نو محاذات برج حمل انداخته
برای رانده خواران سباط عظمی صلاح روز نور و روزی نور و او کلهای اقبال تازه تبارده شکفتن گشت
و از هر برکی منشور دولت تازه بچشم نظار گیان حرای سلطنت در آمد و نوسان سرابستان جو که
روز بازار افتادش پدید شد و سودای مرا جان واری جنون را جوهر و مانع دوی بشورش نهاد و سب
سباط از کل و سبزه گلشن شده و چراغ کل از باد روشن شده و بنفش سر زلف را غم زده و
که در دل غنچه محکم کرده و کل و کل جلایاب نور نظاره کنان چشم زکس ز دور و
ز او از دراج و رقص نرنگ و سبک گشته در خاستن پای سر و شده فرش کل مغوش بوستان و
بصحرای آیدن آیدن منصف و کب مقتدر شایسته بشکار و پرورده از دوی کا
بیرامان برداشت درین سال فرخنده که عنوان جمال آریای و عشقان بوده بر اندازی آن مجموعه
نفتند از ازل و ابد و باغ عقل کل و غنچه بدین شکفت جهان منتظر اصال آغاز بر آمد کام شد
و آسمان کردند و از فرود فرود نیایج تکابری خود بافته آرام بخش گشت آسمان را از او در کنار نهادن شروع
و زمین را از کل مقصود از حبیب آمدن بنیاد که در آنجا بیرامان که خود را در مردانگی و معامله و این
و عقیدت و اخلاص یکانه روزگار می دانست و از بهر خوش آمدن گویان او را با خود این عجزه بود که بی عجز
انتظام همه هند و ستان صورت ندارد از بهر دلی مصححان که تاه بین بی راهه و بخت و احوال
از و بنایستی سر و گشت رعیت باستانی که هر گاه داد و در بر آرا بکجهت پای که او اندام بصلحتهای
بان و انانی نیز با بر دلی را در اندوده در اندازد و تختین او را مصداق می چند گردانند که فروغ رضا مندی ای
پنداشته باشند پس آید که در عالم اسباب جمال خود جلوه میدهد و در آنکه همین ترین عطیه از لیت بهره

نداشت پس بی روی آنرا سر و اندیشه استرضای آله و اندو اول چیزی که مردم فزوان مشغله را اهتمام باید فرستاد که
در حجت خود خوش آمد که با بر گشته و بپند و اگر احتیاجی بوضع روزگار و شوار باشد تا گز از روی بصیرت
و بهجارت یکدیگر از ملایمان و مشایخان بر گزینند تا در خلایق کلمه ای را که بسط می باشد و در از به
و طبع آنکه گزینای نامور می آید می رسد باشد که خوش آمد که باین زیاده از حد و افزون مشغله را فرصت
نیمه می از باطل و صواب از خطا که مراد کام رویی بهوش با از صد هزاران کام رویی می باشد که بفرای
حوصلگی باید بهوش بر جادار و جنانچه این عطیه عظمی و مانده از انضیمه خود بخواب برورد و ران مسعود است که
هر چند کام رویی بیت و بهانگیری فرو تر بایه آگاه بی بر و در کاب تنگ گراشته و خوش آمد که باین اگر چه درین
درگاه و الا بکام خوش می رسند اما ستم دارد و دانش بفرده سر رشته تمیز را محکم گفته به شمار دلی میگذرانده
تا هم برده ناموس این گروه و دیده می شود هم خوش آمد که باین را اثری بریدنی آید و هیچ می دانی که در باستانی
زمانه از بی تو بهی زمار و انان خوش آمد که باین چه نهاد چه خند اندام که خواب نسا ختمد و خواب نشدند آری بوی
حکمت از بی در کار خانه انتظام از خوش آمد که باین ناگزیر است لیکن بهانقدر که پیش فرستادن باشد و آن مختصر
در است که در و صول و طاعت فرد که استی بر دو عقل که بکشتی که سلطان ملک ابد و زمانه وای عالم اشک
بیکبارگی از دست نه بر تا خواهرش و غضب را که فرمانبران او نیندازی بر وای فرمانرا نشود نظم
جاست و راه دیده بنیاد آفتاب تا آوی نگاه کند پیش پای خوش
چندین چراغ دارد و پی راه می رود بگذارد تا بنقشه و بیند سزای خویش
رشتن بر شش آن بنند و که بی خود با نفس خود کند براد و هوای خویش
و از امور نالایی که بماند بر مصاحبه از بیرامان بظهور آمد گشتن منبیا خاصه ساهی بود و بجمعی ازین
قضیه عبرت بخش آنکه چنان بادشاهی را در ستمهای خود نازدایی فیلیان کرده یکی از فیلیان بیرامان
موجه شد و آنچنان زد که رودهای فیل بیرامان بر آمد بیرامان مغلوب غضب شده آن فیلیان
بیا سار سار سار و در چنین کار که بیرون از حساب و ادب و اخلاص بود خود را مورد نفرین آری
حیرت ساخت و این بدینتر آنکه روزی یکی از فیلیان خاصه شایسته بنویسد که خود را در آنجا
از احق بیرامان رگشتی سوار شده سیر میگرد و این فیل از اطاعت فیلیان بر آمده بود روی بجنب
گشتی بیرامان آورد و حالش عریض بر خان خانان گشت عاقبت فیلیان بر فیل غالب آمد و روی
بیرامان از کسب آن حیوان بی اعتدال مصون ماند چون این معنی برض اقدس حضرت شایسته بنویسد
رسید با وجود بکنای فیلیان برای دیگری دلهی فیلیان را بسته پیش بیرامان فرستادند خالک آلام

نمودیک رسیده بود و از این ساربان نیز هیچ ملاحظه نکرد که این طبعان از قبله دین و دولت است
و باز آنحضرت از روی دینی بپیش او فرستاده اند و قطع نظر از این اغوشه سعادت افزای داشت که
بر دست چه گرفت خصوصاً چون بدست و آنگاه بر چنین میدان عظیم که بشتی در حالت برستی از
فرمان سرچید حضرت شاهنشاهی که چون فرمودی و آنگاه ای امیران شایسته که اندکی از بسیار نوشته اند
بهمان دستور خود در نقاب بی بر دانی بسر برده بخاطر اقدس نمی آورده و بجای محبت و الا متوجه آنکه شاید این
مردم عنان انصاف بدست گرفته اند و راه خلاص قریب نتوانند نهاد و سالک راه معامله دانی شوند و این کرده
مست سری و سرورهای شده و خوشی اندیشه در دست نیافته روز بروز بدتر میشدند و بازانی که بنی این ستم
اندیشان طغیان داشت از تنگی محبت صوری که ملک خود بر ما را از و باز داشته بخش آمدگیان خود
بخش کرده بودند و افعال آن بخاطر اقدس میرسد و چون حضرت بهمانانی جنت آمینانی سیرانی را اسم اتاخی
برده بودند بار بار بر زبان میاکن آنحضرت چنانچه رسم است که کین سال از احوال آن دولت خدا را میگویند
خان بابا بیکدشت آن جهان بزرگی بپیش این معنی نوشته اموزنا شایسته او را میگویند و بسیر و شکار سرگرم
و سرگرم بر زمین رضا داشته اند و چون خود را میبندیدند تا آنکه گار از انداز برود و با اتفاق شوره
بخشان خوش آمدگی معامله ما هم مثل ولی بیک و ذوالقدر و شیخ کوی که سوار بر نهایی تبار بخاطر آورده خیال
خام بخشن گرفتند چون باطن نو دانی حضرت شاهنشاهی بر خدیو این کوه که از نعمت آگاهی نیست بشان آنکه
آن کوه که بر کوه دار خیال فاسد خود ظاهر سازند و از سر بسته خود در میان اخلاص به بهای یکجست مثل
ما هم آنکه که بعقل و تدبیر و اخلاص آتی بود و ادبهم خان و میرزا شرف الدین حسین و جعفر دیگر از آستان نشینان
بارگاه قرب در میان آورده بخاطر خود و دان رسانیدند که نهایی چند از جمال جهان آرا بر داشته فکر او رنگ
ایرانی فرایم و سیرنجان و خوش آمدگیان مجلس و از برای لای در کمر نیمه تا از خواب غفلت بیدار شده و
دراز در حیرت کار خود باشند بجان الله آن استیلای پیرنجان و از خوشی که او در غلب و تسلط ارباب
کجا بخاطر نثری افعال این اندیشه های یافت آملای زده مان آدمی خواهد که از صد هزاران برده جال این بر گرفته
خود بیک و دوی را بر داشته بوده تازه بر روی جهان افروز او کند و او را بر سر فرماندهی و فرمانروایی و او رنگ
کشورستانی و عالم آرای استقلال بیکال مکتوب نماید تا که در چنین هنگام اقبال این خولقد سیه و واردا
الهامیه بر دل حق کریم آن می برست حقیقت آیین راه یابد و فخر این کنکاش و دولت افزا در سانه که بر شکار
تشریف عبور فرموده بودند اتفاق افتاد و ملازمان عتبه اقبال جبار روی چنین معیت ظاهر ستم
شیرکی پیرنجان کار این با دستاه طبعان چون حال بدست بهی زبان بعزت میگذاشت و چه بفرمود اندک

خلاصی

خلاصی که هنگام طوفان باد ستم بی اخلاصی در کشت آن بسیار میشوند و در اندیشه صواب نبودن اتمام نمودن
و ما هم آنکه از سر بسته را به سبب الدین احمد خان که حاکم اهلی بود و برای تدبیر و حق شناسی و حقیقت افزایی
مختار و میان آورد تا آنکه تبارخ بیستم فروردین ماه آلهی موافق دوشنبه بیستم ماه جمادی الاخری
بهصد و شصت و هفت بعزم این شغل مستلزم نظام جهان و مستوجب زمان و امان است
از آن دار الخلافه اگر نهضت فرمودند و شکار کول و آنگاه و ظاهر ساخته از آب چون عبور و مکتب مقدس
اتفاق افتاده در آن شب چون بیکاه شده بود و در منزل حکیم رطل مسرت آرای خاطر اقدس بودند و چون
بیرافشان اظهار تعلقی خاطر میفرمود و توجیه باطنی بکیرز ابوالقاسم بر میرزا کاروان می نمودند و هر دو از بدین
آن مجلس که در پیش نظر داشتندی بوجوب استشاره عقل و در بین میرزا را از آن روی طلب داشتند
درین شکار که عبید مقصود بدست آمد همراه گرفتند تا عصای کور باطمان فرطه عدوان و غنا
و محبت که بر راه کویان با دیده فتنه و فساد نشود و الحی تدبیری شایسته بود و همان طور که بخاطر الهام بر
القا نموده بودند بعمل درآمد و صباح آن بهد رفته اقبال و روز افزون بقصه جلیر نزل جلال فرمودند
و از آنجا بقصه اسکندر نهضت واقع شد و اقی بقلالی خادهم خان آبی بود ما هم آنکه او را طلب داشته
محم را ز کرد ایند آن روز بایه سعادت از دولت اتفاق چون جست و این هم گفتا نموده این خبر
بر سیرامخیان فرستاد و چون وقت میری شدن استیلای پیرنجان نزدیک بود و در آن کارگاه اقبال
شاهنشاهی نقش بند این منصور آلی بودند پیرنجان این سخن را مثل سخنان دایمی محو دانسته اند
آن راه نذر در ایت عالی را از آنجا شکار کمان و نخیر افکنان بر ساخت کوه ظل اقبال انداخت
و چون حضرت عزم مکانی در دراز الملک دهلش تشریف داشتند از آنجا برسدن این ترکه بقدر
کندی طاری فراج این بود و در تب ساخته متوجه پیش شدند و در میان قصه فرشته بسیری کل
و در سعادت از زانی داشتند و درین منزل شهاب الدین احمد خان با سایر برادران و خویشان
آمده دولت استقبال دریافت و مورد التفات شاهنشاهی شد و از آنجا بقاید دولت استقبال
در یافت و از آنجا بقاید دولت ابد بودند در ساعت معود تبارخ شانزدهم فروردین ماه آلهی
شنبه بیست و هشتم جمعی الا فرای عرصه دار الملک دهل بقدم شاهنشاهی فراسمانی یافت و بهایان
کامیاب دولت شده غفلت نهادی بعالم بالا رسانیدند آنحضرت بفرمود خود خدا و در همنوی محققان
درگاه نموده هر گاه میبایست داشتند و مخصوصان عتبه اقبال و فرمایان این دو مکان عاشر
مطاع شرف صد دریافت که چون پیرنجان از هجوم مشاغل بنوی از راه سدا و انحراف می نمود

او را از نظر انداخته بدین نوبت اقبال فرمودیم هر که بحضرت ما روی خلاص دارد یا محاط فیم است
و بحالت خود می آید و وصول بقصد راه داده دارد برسدن بر این کتی مطاع متوجه درگاه خلیان بجای
کرده که هر که ام را میراث والا و مناصب کرامی سرانرا از فرماییم که آغاز زمان ظهور دولت ابدیون
ناست خوش بخت بلندی که خود را با این دولت روز افزون اتصال بخشد از آنجمله شمس الدین
محمد خان آنکه که در بهر بود منشور عاطفت شرف صدور یافت چون بصورت فرمان اطلاع یافت شهر
لاهور را آمده متصرف شود و شهر را بمیر محمد خان طایف سپرده بدو می توجه بارگاه حضور کرد و در
قاسم خان را بملازمیت آورد که صورت حال حضرت قریب برین منوالست او بر همین احوال
آنچه حکم شده بود بجای آورد و ملازمیت شصت و هم چنین فرمان عنایت عنوان در باب طایف خان
بود از اعینش کل لغات و بابت اولیای دولت از اطراف و انکاف و احوال این کعبه اقبال بستند
چون شمس الدین محمد خان آنکه بشرف ملازمیت شرف شد شوازش خسروانی باید رفت او از مراجع رسید
گذشت و در خور اخلاص والا بر است علی که در ساخت و هم بخیر رسید و علم و تقاره و حسن نوع میر محمد خان
با و عنایت فرمودند و حکومت و حراست پنجاب بر او زمین او مفوض گشت نوینا زان دست
و کهن سالان راست عقیدت و تجربه کاران معامله و ان اطراف ممالک جوق جوق روی بدرگاه
معلی آورده که بیدار دولت می نمایند باین احمد خان بجهت رعایت مردم و احتیاط شروع در استحکام
قلعه دهمی و مرتب برج و بار و توره و تیرمهاست ملکی و مالی از پیش خود گرفت و در آنک زمانی او از غیر
اشرف اقدس از میر محمد خان بکوش نزدیک و دور رسید و در هنگام او فتور راه یافت و مردم از وجه
شدن گرفتند و اول کسی که از خان خانان جدا شده روی توجه باورنگ خلافت آورد و از پیش قومان
سایه راه استقامت کردید قیام خان کنک بود که در امرای کارداران و جانشینان قدیم انتظام داشت
بعد از مردم یک یک و دود و سر کرده متواتر و متوالی بامتن ملکی می رسیدند و ما هم آنکه با تفان سبک
احمد خان مهمات بعضی اقدس رسانده متکفل و کالت بود و هر کس وی اخلاص و محبت اخلاص می آورد
اینها مناصب و القاب و جایگزینی لایق و رعایت های مناسب سر بلند می شدند بیدار شدن بمرام حاکمان
از خواب غفلت و جاره کار اندیشیدن و راه اصلاح کم کردن از آن هنگام سعادت
پیوندد که ریاست عالی از دار خلافت اگر به بشکار اقبال ارتفع نمود تا زوال اقبال و از ملک دهمی برانجا
با همه دانش و فطانت غافل ازین که قوه انش بر عکس داشت و منصوبه و در کار بطور دیگر آمده چنان
بادهای فارغ و خاطری آزاد کوی استقبال میزد و از گناه غور اگر سختی ازین قسم بکوش او میرسد

آزاد و بریکر و دو اگر صدق یعنی در خاطرش بر تومی انداخت چون بود پندار در سر داشت آنرا فیم می نهاد
تا آن زمان که مناسبت است حالت از درگاه معلی با مراد رسیدن گرفت و غلغله تغییر مزاج اقدس بکاف صفا
نزدیک و در بلندی یافت و یقین او شد که شکار حضرت شاهنشاهی این بار بطرز دیگرست
و در یافت که او را در نظر انداخته خود بسعادت متوجه انتظام کارخانه سلطنت شده اند
سر رشته تدبیر از دست داده سر سیمه شد و خیر از میرزا ابوالکاسم گرفت و امری غیر از حدیث
بودست نیامد تا که بر دست در حیل زده ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی و در احوال همین
محمود را که بحسن خدمت از درگاه شاهنشاهی بخطاب خواجه جهانی سر بلندی یافته بود بقیه اقبال
فرستاده لوازم خودی و نیاز مندی با انواع تقصیر و معذرت بنیام داد که با فنون حرب زبان
کاری نتواند ساخت و بکند است که کار فرمای ابداع در اظهار این خدیو زمانست تا از پرده
برآمده جمال آرای خود را در لباس نظام عالم و عالیشان بظهور آورد و منتظران ملا اعلی تاسیانی
قدرت بوده در انوش قدرت بوده و در انوش پرستی اهتمام نمایند و زمینیان امیدوار
کار و رای صورت و معنی کردند و هرگاه معامله چنین باشد انسون و انسانه نتیجه دهد خضران دین
و دنیا چه باز گردد سخن کوتاه چون فرستاد بر درگاه معلی رسیدند از شنیدن سخنان هوش افزید
فرمیده و سر افکنده گشتند چنانچه مصلحت خود را از جواب بیرون میداشتند رخصت هم از درگاه
عالی نیافتند حقیقت احوال از نوشته اینها و از متفرق شدن متعلقان خود در یافته سر کشید
و سر رشته تدبیر از دست داد و کینه گشت گاه بران میشد که هنوز که بجوم عام نشده سرعت خود را
برسانم و علاج دافعه تمام باز چون تأمل میکرد و ملاحظه حواص و عقیدت که بار بار زبان رانده
پیش راه او میکرد و نقش رفتن بدین و تخیل می کردی نیست که دیگر اقبال این امور را کنی پس
نمانده بود عاقبت همین معنی تو را داد که طیلان هوا خنای بر دوش افکنده گریان و مالان با سوز و گداز
خود را بصف نعال بارگاه عزت جای دهد چون حقیقت حال را سر عیان بهشوند بسان اقبال رسانند
جمعی را رای چنان دادند که بپایان بهر وضعی که بیاید خدشه زیبه در ان زمین مطلوب است تر از آنکه
بباید بجانب لاهور منت منت باید فرمود و قرار ملاقات نداده چنانکه ظاهری را از اسباب فراهم
نیامده و بعد ازین ملاقات خود چه صورت دارد و ان بپایان لاهور آید بکابل بیدرفت و جمع آمده جنگ
بوده و نقش حضرت شاهنشاهی را بجای اصلاح نمیداد و بعد از سر گذشت بپایان شیرینه دین
و اقبال و آن خدیو عالم صورت و معنی بای و تار استحکام داده و بر پرده و کارزار دادند و ترسون

و میر حبیب الله را فرستاد و نو که بر می نواز از آمدن بماعت نمایند و نگذارند لباس و سبب نشانی آید که
درین مرتبه او را نخواهم دید بفرمان چون این راه که بزرگ گرفته بود مسرود یافت در اندیشه و از رفتن که
بطرز دیگر رفتن جنائی و مخالفت و اکوید و ای نیت اگر چه ولی بیگ و شیخ کلبانی که سر برید و لبتان بودند
که شش دین کار بجا می نرفتند و برین می داشتند که زود تر باید رفت و پیش از آنکه هجوم شود کار را
و خواه خود باید ساخت لیکن بهمان ملاحظه و بحسب سعادت که داشت بخت قرار میداد و بعضی هم
اقبال روز افزون حضرت شاهنشاهی بود نیز بخاطر ضرورت و راه نیت که در انتظام ممالک هندوستان
او کار از پیش رود بهمان بهتر که در لباس شخصی کار دشمن کرده آید تا یکبارگی در تمام جا و دانی بر صفت احوال
خود گذرد جمال جهان آرای معنوی حضرت را نمایند و حاشیه کردن بساط عزت را در حق افواج سودای
هندوستان نمی داشت بنا بر آن پرده از کار خود بپای داشت بلکه از چهره مردم دریافت در مقام حضرت می
و دانی رگین جمال کرده بود و گاه بخاطر خود این رساندی که چون بهادر خان را بستن و ولایت نوره فرستاد
و هنوز آن ولایت در نیامده من باجم از ملازمان خود را بهادر خان رسانیده و آن ولایت فتح کرده
و آنجا آرام گرفته و دست کار ظلم و بعضی اوقات اندیشه را چنان جولان می داد که در اختلاف اگر راکد گشته
از راه شبل علیقلی خان را بخود متفق سازد و ولایت افغانستان در آمده روزی چند در آن حدود اسیب
سراجام دهد و گاه هم بخود انتساب کرده میگفت که همه وقت داعیه ترک و تجرید کربا نیک من بود که
بقیة عمر در ماکن شریفه و اعیان علیه سر بوم در نیولا که بندگان حضرت خود بدولت اقبال متوجه انتظام
ملک شده باشند کدام توفیق این بالا که نیت صمیمی خود را از وقت بفعال آوردم و از درگاه عالی
استدعای رخصت تمام و همی معصود آنکه شاید درین صورت بحال من بخشیده مرا برگردانند و بصلحت خود
بر همین غریب قرار داده بهادر خان را متوجه مالوه شد بود برگردانید و او را نیز رخصت زمین بوس درگاه والا
داد و در رخصت مردم در آن کربا نیکایی بودن مناسب و اگر سر جدا شدن دارند قطع نظر از آنکه هر
داشتن این قسم مردم بکار در نمی آید و رخصت این قسم مردم نیز نیکو می سرانجام کردن و آنهنگ تجر خود خاطر
نشان نمودن ماست باری جبار زد و از نیت و کوتاهی آن بظاہر نیت حج را گفته و باطن اندیشه های کج خود
راه داده اول بپرسید از انفا را با غافرخان تنور رخصت داد که رفته در ممالک محروسه شورش کنند
و باطراف مکاتبات بهمانی فرستاده بخود و آلوده ستافت که از آنجا اهل و عیال را گرفته بجانب بکاب
رود و اگر کار از بدیر بگذرد تا کبریمه رایت سامانی ساخته وقت منازعت ترتیب نماید چون این
اندیشه نادرست بر من اقدس رسید از آنجا که می گویند این بزرگ افواج را رفت عظمی و مروت کبریاست سولی

بیراضی ناز

بیراضی ناز پسندیده فرمان شمل رفتون مردمی و اقامت نهایی روانه ساختند و در آن پند نامه پیش
افوا که جنس در نظر آمده از جمله عبادت این بود شما بجهت سبب این رنجش و آزار شده اند مشورت
نموده و بحال حال بملاحظه ناکرده با عفو و اغلال آن بیرون آمده باعث بخوردگی و لایته شده آید و له
اسکندر و غازی ناز رخصت کرده آید که رفته در نا جیتی شورش نمایند و بهمدی قاسم خان مکتوب
نوشته مصحوب مبارک دیوان او فرستاده آید که متوجه لاهور میشود قلعه را نگاه داشته یکدیگر
ندای و به تبار خان هیچ بهیبه بنعام نموده و باطراف و جواب خبر فرستادند که از هر طرف خلل اندازند
و خود متوجه لاهور شده آید که از آنجا بلاهور وید اگر چه یقین ما از آنجا که کمال اخلاص شماست بخودی خود
مطلقا هیچ یک از آن امور را نمی نموده باری نشو آید و جبر باعث غوایت و ضلالت شده است
بناچار ساینده اند اما شما خود کوید که این چه صورت دارد که بعد از چهل سال خدمت باز به اخلاص و اراد
در یافت و انواع رعایت و عنایت و رسیدن بستمای عزت و دولت نامی را که بواسطه اگر احوال
این دو دمان عالیشان در اکثر مملو عالم بکمال صدق و اخلاص انتشار و شهرت یافته درین آفرین
بر آید و از خدای خود درین مقام شرم نازید چون ما با وجود این رنجش و آزار و امور نامناسب و ناهموار
هنوز خاطر شما را غریزی دایم و خیرت شما را منجی اہم مناسب چنان می بینم که چون حال احوالات ما و شما
در عقدہ تأخیر و توقف اگر بشما درین مورد سرحدی و ولایتی از زانی داریم چه که آنجا بود ارباب غرض باز
بمانحنان خواهند رسانید که سبب زیادی از خاطر قدس خواهد شد بنوعی که عرصه داشت فرستاده
التماس رخصت طواف حرمین شریفین نموده آید بدین نیت عازم جاکر گشته متوجه شوید و کفر سبتید که
وجه نذری که در سهند و لاهور گذارشته آید باز گردد و بایتن رسانند بعد از آن که بدایت و توفیق
ربانی این سعادت دریافت باشند و باجم ملازمت متوجه شوید و آن صورت بر وجه حسن ملاقات
نموده و با آنکه خاطر شما خواهد اراده نمایند مضایقه نخواہیم نمود و سویی خدمات شما را ملاحظه نموده بتر
از بستر خاطر جوی خواہیم نمود چون بشامت آنجا عت مهم بانجا رسید که نام نیک تمام در میان
بیدی کشید و ما باین معنی راضی نیستیم که شما بدنام شوید زنها که قوم در راه نهاد از طریق صوب شمل
عرض منحرف نشوید و چون بدولت نهایت دینوی رسیده آید بدلات ما از سعادت افرو
نیز بهره و در کردید بیرحمان که با ساد و لوحی و ناداری عقل معاش بخود اعتقاد از حد پیش داد و از باده
کار وای پیش ربانی قریب خورده خوش آمد گویان بود باین منشور بزرگان که تعویذ با ووی هوشمند
و تکیه کردن دولت نشان تواند شد راه نیافت چون گویم دینی راهه نیز ترکشت و ما هم تکیه لاهی

و فراوانی عقل انشغال مهمات را از پیش گرفته شهاب خان و خواجه جهان نژاد دست افزار خود گردانیده در
 دلاسی آیند و دله بی جهور خلافت اهتمام می نمود و روز بروز از اطراف مکتب امر او که جوانان ضمیمه مکتب
 می شدند و از جمله سوانح آنست که ماهی که بجهت مصلحت ملکی و انتظام ظاهر برستان معاملاتی نمود بهادر خان
 برادر علیقلی خان را منصب بزرگ و کالت اندیشیده از درگاه پادشاهی التماس نمود آنحضرت مقتضای
 وقت را باین داشته این خلعت فاخره که بر هر قرارت نیاید بعبارتی بدست نداد اگر چه فهم پشها
 معامله دان برکنه کار نارسیده سخن دراز کردند و بظاهر حق بجانب آنها بود که برای این زخم خطر و عظیم
 و قوت کامل و تجربه تام و دیانت و افزون حاصله فراخ و کد فراوان در کار است و باین صفات کمال
 از او کی باید که از سود و زیان خود گذشتگی نکند بلکه کار صاحب خود مصروف دارد و گذشته
 بدو خود را که بکار و بی نعمتی آمده باشد بداندیش برده در رواج کار او بدست و باین همه حالت که عظیم است
 عظمی با هم باین صلح کل داشته باشد چه پادشاهان زمان که ایرد جهان آرا او را از میان هزاران هزار آدمی
 بر آورده چندین عالمیان را با وی سپارد و تربیت چندین طوایف متلونه و طبقات ملل و نخل برای این
 مفضول می کرده اند اگر و کمال آن خدیو عالم را نشان چندین نباشد نظام عالم چگونه صورت یابد و مذاهب
 مختلفه و ادیان متنوعه را که حکمت بالغه الهی در اختلاف و افتراق آنها رفته کجا راهیت حال است
 دهد لیکن در نفس این سخن این مردم از نا فهمیده کی بود چنان امری بود که مستعار برای مصلحت ظاهر بنیان
 و قطع نظر از آن دفع شورش مقصود بود که جمعی از ترکان ساده لوح قباخان کیمک و سلطان حسین جلایر
 و محمد امین دیوانه با و اتفاق نموده در قصد شهاب لاین احمد خان و خواجه جهان و امثال این مردم شده
 بودند رای جهان آرای برای اطعای نایزه اشوب این فتنه اندوز را بمنصب و کالت سرافرازی بخشید
 و قباخان را بواسطه خدمات متحسن بر او بهراج و کجود داده رخصت فرمودند و سلطان حسین خان
 و جمعی دیگر را روزی چند مقید ساخته و برای اعمالشان داده گذاشتند و محمد امین دیوانه نوار نموده
 سر بصرای آوازی نهاد و چون سنگ تفرقه در هنگام این بداندیش آن افتاده بهادر خان را تاد جاکبگر
 رخصت فرمودند و درین ایام هم که اسم و کالت بر بهادر خان اطلاق یافته بود در صحن خدمت و کالت
 ماهم آنکه می کرد ای صورت پرست بظاهر چه می بینی درین کار شکوف خود یابد و حوصله و حتی این دو
 ماهم آنکه را بر وجه کمال عایب از آن که بندگان خود مردانه نهضت موکب اقبال شهابیه
 از دلهای بدیع فتنه بیرامخان و دیگر سوانح و دولت اقوای دادار جهان آرای چون می خواهد خود را
 از نقاب اختفا و استعجاب بر آورده جلال آری فرماید و هر آنکه عقلای زمانه را در سنگ می لاف

اینچنین و الا شکوهی رای تیره و بخت خیره کرد و دلهای بیرامخان با هجوم خدایتها هر کاری که از پیش
 صورت نیست بناچار بتبارنج روز انبیران سیام فروردین ماه آبی موانع سه سینه دو از دهم رجب
 از دار الخلافه اگر برآمده متوجه الود شد و چون پشهر بنیانه منزل کور شاه ابوالمعالی و محمد امین دیوانه
 که بجهت دفع فتنه و فساد در قلعه بنیانه مقید بودند بند از آنها برداشته رای دلا و اگر چه بظا گفت
 شما بدرگاه معکی بودید اما مقصود از رای دادن احتیال این سوار انگیزان از فرودن خبر سران فتنه را
 نبود و چون خبر بیرون رفتن بیرامخان از دار الخلافه اگر به سمع اقبال رسید و جهان نمودند که او اراده
 آن دارد که از ان غلط انداز متوجه پنجاب شود رای عالم آرای جهان اقتضا فرمود که رات شبها
 از دار الملک دلهی نهضت نصرت فرموده عرصه حدود ناگور و آن نواح را محظوم بارگاه اقبال گردانید و
 خان بای بنات دران دیار نتواند فتنه و اگر داعیه آمدن حاکم پنجاب داشته باشد سر راه برو
 گرفته نگذارند که این خیال باطل صورت بندد لاجرم بتبارنج رفتند و در دهم اردیبهشت ماه آبی موانع جمعی
 بیت و دوم رجب موکب همانکسی از دار الملک دلهی نهضت اقبال فرمود و از آنجا که حرم و احتیاط
 مسک مستقیم هتاه و الا شکوه است با جهان نصایح بخت آورد که سابقا ایراد یافت آنکس تفرقه
 در منزل اول میر عبد اللطیف فروزینی را که بدانش و عقیدت ممتاز بود فرستادند تا بایر امی را بجا یق
 مواظب هدایت نماید خلاصه سخن آنکه حقوق خدمت و حقایق عقیدت تو درین دو دمان عالی قدر معلوم
 چون بقصدای حدایت من توجه اقدس بفرستگار بود و توانا نفایات بهمت ملکی و مالی نمی انداختیم جمیع
 مهمات سلطنت بجن کفایت در رات تو تفویض فرموده بودیم درین لاکه بنفس اقدس خود بکار و بار
 همانانی و مودت کتری متوجه شده ایم لایق آنکه آن خود دهند هوا خواه که پیوسته لاف عقیدت و اهتزاز
 میر و این معنی را از عطیات الهی دانسته شکر بی اندازه بجای آورد و چند وقتی دامن از شغل مهمات
 چیده سعادت حج که بیت این دولت را طالب بود همواره در خلا و ملا اظهار کمال شوقی احترام این
 نمود متوجه کرد و از ولایت هندوستان هر جا و هر قدر که خواهد با و مقور فرمائیم که کس از او حاصل
 آنرا فصل بفضل و سال سال بسر کار او رسانند و بتبارنج سیزدهم اردیبهشت ماه آبی سینه مذکوره موقوف
 بیت و ششم رجب ریات عالیشان بتحصیه مجر نزل اقبال فرمود درین اثنا شاه ابوالمعالی که سر بایه
 فتنه و فساد بود باندیشهای تباه خود را بدرگاه معکی رسانید که چون بیرون گاری توانست بیت
 در لباس خدمت و ملازمت گاری بسازد لیکن هر که با برگزیده خلای اندیشه تباه کند خود را بدو
 و کارش روز بروز خرابتر شد و برای سیرابی سخن از ابتدای کج رفتن شاه ابوالمعالی از بند پهلوان کل

که توالا هور چنانچه بستر مذکور شد تا حال برسم احوال فرستاده می شود که چون شاه ابوالمعالی بزرگ و در بوی
تزویر خود بی پروایی بایر بینی و کرسنه چینی نگاهبان در سال اول الکی از لاهور گنجت بوسیله تدبیر
یوسف کشمیر که خدمت او میکرد خود را بولایت کلان رسانید کمال خان زمین دار آنجا مقید ساخت
از حیل سازی که داشت که بخت بدو شکر که قضیه است بهر و اوجوی رفت و کشمیر بای از غار بخان حاکم
کشمیر تودیده بودند آنجا آمدن گرفتند و بعضی از مغلان او باش بهت بحقیقت که دایم کارستان واقعه بی
و کار فرغی است تا سبب صد کس جمع شد و کشمیر بای تا به مقصد نفر کرد او را هم آمده سرمایه نخوت و نیراز
شدند نمی ملک جابوده و خواجہ حاجی که پیشتر در ملازمت حضرت جهان بانی حجت آیینی نیز بود رسیده بکام
این بر اندیش را گم ساختند و دولت چک حاکم کشمیر که غازی خان مذکور او را کور ساخته بود با جمعی از
سرداران کشمیر مثل فتح چک و میر سید سواد و زادهای دولت چک مذکور و کوهنرا که خواهر زاده دولت چک
و یوسف چک که غازی خان مسطور او را نیز کور ساخته بود لکن نزد کشمیر بای سلامت مانده بود و محمد خان
ماگویی بدو علم کشمیر که الحال در ملازمت کرد او را جمع شدند و اندازہ بج بواه که داده بدو علمی مخفی که از زبان کشمیر
اگر دو کوکونید باره بولایت و از آنجا بسوی پور شتافت و از پیش گذر شسته در بلند موضع بن بغان خان
هنر کور خشک شد و چون از قبله اقبال بشت واده آمده بود او را باره و روی آورد و کارنا ساخته کمال تنباه
از راهی که آمده بود برگشته بهندوستان آمده نزدیک بود که بدست کشمیر بای در آید یکی از بهادران حقیقی
که همراه او بود از آب فرو داده سر کشی گرفت و تیر اندازی میکرد تا آنکه تیر تر کش او خالی شد کشمیر بای رسیده
از هم گذر آیندند و ابوالمعالی فرصت یافته خلاص شد و واقعه کوه گرفته بسا دلکوت رسید و شغفه
و در بن تغییر وضع کرده تیر به قریه می کشت و شورش را طلبکار می بود تا آنکه بریال بود که در آن وقت کاکیر
بهادر خان برادر علیقلی خان مقرب بود رفت و بتوکل نام از نوکران بهادر خان که سابقا آیینی با دولت
پناه برود و در آنجا طریقه او پنهان بود و اسباب فتنه گری سرانجام میداد تا آنکه زن توکل از دل بریال
از شهر خود داشت پیش بهادر خان رفت و گفت که شوهر من شاه ابوالمعالی را در خانه خود پنهان دارد
و داعیه کشتن تو دارد بهادر خان در ساعت سوار شده بمنزل او آمد و آن خانه را محاصره کرد ابوالمعالی
بدست آورد توکل هم آنجا بقتل رسید و شاه ابوالمعالی مقید ساخته پیش بهر بخان فرستاد و بفرمان
او را بولی بیک سپرد که از راه بکرات فرستد ولی بیک او را از آن راه بکرات فرستد که از آنجا سفر
حجاز رود شاه ابوالمعالی چون بکرات رسید از نا همدی که داشت و دیوانی که در شورش بود حرکت نداشت
مصدر شد و خونی کرد تا از آنجا باز که بخت بدو برای شرفیه گذار کرد و علیقلی خان پیوست شاید که بوسیله آن

بدرون فتنه اندوز کاری تواند ساخت چون آن کار لغت در خود کمان سری و سرمدی می بود شاه
ابوالمعالی را جای نداد و او را پیش بیران و در زمان تدبیر حال بزرگان رسید بیران ای
اطهار و توخو ای مقید ساخته به بنانه فرستاد تا آنکه درین واکه بطالع و از کون بجانب الورد رفت او را
از قلعه بنانه بند کسل کرده سر صحر او را چنانچه گذارش یافت و رایت فتح آیت شاهنشاهی بخانه
جمهر رسیده بود که آن بدست بی ادب اندید ولی سوار آمده کور نش کرد آنحضرت آن دیوانه بیک
زنجیر فرموده بشهاب الدین احمد خان سپردند تا او را بسوگندار روانه سازد و آنچنان فتنه اندوزی را
درین مرتبه نیز آن حدی صورت و معنی بکنش های کینه عمده روزگار برای مراعات وقت خلاص فرمودند
بایستی که جان معطل او را از زندان عسکری خلاصی میدادند حاشا حاشا آن بدو که هر یک پیرده ذات از
باز کردن نجات بخشیدند برای آنکه هر چند نفس خبیثت علاقه جسمانی بامتداد کشید از اعمال ناشایسته
بسیار بظهور آید موجب عقوبت ابوی بدست کرد و دیگر از آن گفت و گو باز آمده بسیر مقصد می رود
بر هو خندان عبرت کین مخفی ماند که چون بیران را از او در پیش آمده دولت از روی گردانیده بود عظمت
و نصیحت اگر چه بظاهر قبول میکرد اما باطن بغل و از کونه میزد و درین روز که عرصه جمعی بیک
سراقات اقبال شد ناصر الملک پیر محمد خان شیروانی آمده خاک آستان اقبال توتیا چشم
عبرت بین خود ساخت مشا را لیه هنوز بکرات رسیده بود که بر بهر یکی دولت بیران خان
میشود چون هوا خواه این درگاه بود بر رسم استیصال روان شده احوال زمین بوس نمود و آنحضرت
بنوازش خسروانی امتیاز فرموده بخطاب خانی و تشریف علم و تقاربه بایه عزت او را ارتفاع
بخشیدند و بمقتضای حسن نیت که مجبول او بود کامیاب صورت و معنی ساختند
مراجعت مولک مقدس شاهنشاهی از قضیه جمعی و دست دادن عا اقبال
به سر راه بیران خان چون از رهگذر بیران خان خاطر اولیای دولت انتظام نداشت و بجهت
این کار نهضت عالی مناسب علو شاهنشاهی نبود رای جهان آرای اقتضای آن کرده
ادبم خان و میرا شرف الدین حسین میرزا و پیر محمد و شاه بدیع خان و محمود خان و جمعی دیگر
بسمت ناگور فرستادند که اگر واقع چنین باشد که او مقصد سفر حجاز ندارد و می خواهد باز
این سفر عفت داده خود را به پنجاب که سعدن مراد اسباب است رسانند سرمایه شورش
کرد و هر آینه بهار زمان اخلاص بهت نظام است سزای او را در کنه را و نمند
و اگر نه اهتمام نموده از ممالک محروسه بیرون کنند و ناگور و آنحدود بجا بکیر میرا شرف الدین

حسین مقرر شد متوجه این خدمت سعادت انجام شدند و محمد صادق خان را بجهت دفع فتنه بکند
و غازیخان شور که بر آنجا زار آمدن از خود جدا کرده دستاده بود و این بیدولتان با اتفاق
مترسین در صوبه سیل فتنه انگیز شدند و فرستادند و او بقدم این فتنه انگیز شدند
فرستادند و او بقدم اهتمام شافیه باعث تا دیساین کرده گشت و عساکر نیز می گشت
بجهت آرایش محاکات و آرامش رفتن رخصت دادند و موکب عالی بدولت و اقبال مراجعت نمود
بیت و هشتم او در بهشت ماه آبی موافق چهارشنبه پانزدهم شعبان عرصه دهل را بفرست
مهریه ریاست آسمانی ارتفاع نوزانی ساختند و ابواب معدلت و مکوت بر درگاه گشتاده
او درنگ سعادت و اقبال گشتند بر آنجا در سرکار میوت بود که خبر آمدن افواج تاهره در
انتشار یافت یکبارگی رونق هنگامه او فرو نشسته مردم از وجدان بدیغ از وی بیگانه
و پسر او حسین قلی بیگ که خویشی بر آنجا داشتند و شاه قلی خان محرم و حسین خان و جندی دیگر
کسی نایستاد و جمیع سپاه جدا شده نوج فرج روی بدرگاه کیتی پناه آوردند چون نشکر
اقبال پیوند کرج بکرج متوجه انصوب شد بر حجر خان را بقیقین پیوست که دیگر مجال توقف صورت
ندارد و دل را از ریاست و پر داخته عرضی داشتی مشتمل بر فنون نیاز مندی و اقامت عذر خواهی
نوستی در مندی جردانی را ظاهر ساخته طلب رخصت زیادت حرمین شریفین نمود و خدیو
و تمن نوع و علم و فقا ده و سایر ادوات امارت را مصوب حسین قلی بیگ که بعد ازین
بالتفات شک هشتای بخطاب خان جهانبانی ممتاز شد و فرستاد تا ساید از راه نیاز مندی
کادی تواند ساخت و بامر که بکار سازی او فاعر شده بود نوشته فرستاد که برای همه تصدیق خود
کاد همدن خود از دنیا و کار و بار آن دستبرد شده و اسباب ریاست و بدرگاه محلی فرستاد و دم
امراء درین خورده باز گشتند حسین قلی در راه سعادت زمین بوس مشرف شد و بر جهانیان
کمال اظهار یافت که برام خان بسفر حجاز روانه گشت و در همین زمان شیخ کولانی فتنه اندوز خاب
و خاص بر گشته بدرگاه عالمبناه آمده هر چند متوجع سیاست بود بعنایت بیست آوردند
و در بنیان بساط طرعت کوشش را و از داشتند که مبادا فریبی باشند و از یک ناحیتی سر باز گشتند
تدارک آن مشکل باشند درین میان ناگاه آواز انظر بصبوب نیجاست در انواه افتاد و کرد
شورش و واقع طلبان ندیدند قوری خوش رفت شدند و برب هرگز این کرمان بقصد رسیدند
بخی صریح و وزیرین بر آنجا و پرده از روی کار خود برداشته روی به نیجاست آوردند

خان خانان بواسطه رسیدن افواج منصوبه از ممالک خود بر آمد و به بیجا میرفت
و رای کلیان عمل که کلا تران سرزمین بود و پسر او رای سنگ که امروز در سنگ فدا بیان درگاه
انظام وارد و در جبر که امرای کلا است آمده بر آنجا را دیدند و میز میال که جای توقف
نداشت مقامی و پذیر یافته چند روز در آن کل زمین گذراند و در کین فرصت بود که ستاند
از جای فتنه سر کند و چون باقبال پادشاهی هر تدریجی که انداخته بود برخلاف آن ظاهر شد
بایستی که ایامه پای مراحل سعادت شده باعتبار تدبیر و اما کن شریفه رفته روی محبت بر زمین
عذر می نهاد لیکن چون در نفس مر ساهه بود فریب خورده بعضی بیدولتان شد و غلبه غم
و عصه گشت با و غرور و پندار و پسر او فروده با اتفاق بنوده بختان نیزه درون بست نیجاست
متوجه شد و دست از جمیع تدبیرات کشیده و پرده از روی کار خود برداشته اظهار بیغی نمود و بامر
سرحد نوشته فرستاد که متوجه مقر حجاز بودم لیکن چون معلوم شد که تغییر مزاج اشرار جمعی
سخنان گفته مرا آورده کرده اند علی الخصوص با هم لنگه دم مستقلال چیزند و بر آوردن مرا بخود
مستوب میگردانند اکنون هکلی هست آنست که یک دفعه آمده برای برگردان دادن داده و تبارک
رخصت گرفته باین سفر مبارک متوجه شوم امثال این خدومات واهی نوشته مردم را طاعت داشت
خواجیه مظفر علی را که بعاطفت والا ای شاهنشاهی بخطاب خطم حالی اختصاص یافت بشیخ روشن
او زبک که از او ای عظام نیجاست بود و ترتیب کرده او فرستای که او را با میدان واری تمام آورد
چون اخبار رسامع اقبال رسید از عطوفت والا که داشتند نصیحت نامه نوشته بشیخ برام
فرستادند که اگر بخت و رود دولت مند خواهد بود پذیرای این نصیحت ارجحند گشته و حصول سعادت
خود خواهند کشید بجهت مریدان گاهی و بند بیزی هوشندان حال و آمیزه نقل آن منشود و دست را
بچنین می زید فرمان جلال الدین والدینیا اگر پادشاه غازی خان خانان بدانند
چون او پرورده نعمت و تربیت کرده عنایت و عاطفت این دو دمان عالی شانست و حق
خدمات ساینده او درین درگاه نابت و حضرت پادشاه جنت دستگاه طیب الله تراه
بواسطه صدق نیت و اخلاص که از و مشاهده بودند او را بمنتهای رعایت و تربیت ساینده
امیر عظیم القدر اتالیقی و مارا با و تضرع فرموده بودند معذرت آنکه آنحضرت از سنگی جهان نا
بفضای عالم جاد دانی رحلت فرموده و او از روی اخلاص و دولت خواهی که صدق و جانب داری
در میان نبسته متعهد مهمات و کالت شد ما نیز بلا حظه سبقت آن خدمات و یکدانشها که

بظهور یک سبب از ملامت و عقد و رتیق و تقوی امور را چنان بقبضه اختیار او گذاشته بودیم که
مزیدی بر آن مستور نتواند بود چنانچه از نیک و بد هر چه خواست و اراده کرد بعمل آورد و با
آنکه درین سال چندین امور را شایسته او و بظهور آمد که سبب نفوذ خاطر جمهور بود مثل
ترتیب شیخ کرای که با وجود دعوی آن همه زیرکی و دانیایی از میان این همه مردم فاضل قابل
باحسب و نسب ابرام صاحب و آشنایی خود را انتخاب نمود و با آنکه متعهد منصب
صدارت شده بود در ظاهر ظاهر میگردید و او را از تسلیم معاف داشته بود و بحال چهل و نه سال
در محافل جنت مایل او را بر جمیع سادات صحیح النیب و علمای مدیله کسب که بنا بر ملاحظه عظمت
و نشان و حالت مرام احترام و تعظیم بجای می آوردیم تقدیم آورده با وجود آنکه محبت و دوستداری
که بخاندان طیبین و طاهرین میزد و خواری این فریق شریفه را عداوت جو می نمود و ترتیب
خود را که مردود و لایع و نظر است برین طایفه که ترتیب آبی دارند تصحیح داده از ارواح
مقدس این همه بزرگان هیچ گونه و از ارم نداشت و او را برایت رسانیده بود که سواره پیش
آمده بجا مصافحه می نمود و فوکان فرود خود را که حالت و لیاقت این معلوم بود بکتاب
خانی و سلطان علم و تقاره و جایگزینی نمود و ولایتهای بر حاصل امتیاز داده خوانین و سلاطین
و امر و معتدیان حضرت جهانانی جنت آسانی را که اصالت و حالت و استحقاق این
همه کس روشت از کمالی اعتباری به نان محتاج ساخته بود چه قصد خون و ناموس آنها
داشت و از ملازمان و خدمتکاران باری که سالها بامید واری کرده مستور رعایت و عنایت
شده بودند تجویز نمیکرد که اقل مرتبه و جمیع شایسته باشند و بجز در شکارها و در سوارها
در ملازمت می گشتند و خود را نیز از محنت و مشقت قمار بخدمت داده بودند در هر چند و هر
روز تقیضها ساخته بچون آنها نشسته بود و آنها بی اعتدالی و بی اندامی می نمودند و اگر از نوکران او
صد گونه نگاه مثل خون و دزدی و راهزنی و تاراج و انواع نسبی و فجور بطور می نمود و بواسطه میل
و عداوت همه را در می گذرانیدند و اگر از ملازمان درگاه والا اندک چیزی واقع می شد یا کسی مهربان
میکرد و در قتل و حبس و تاراج این خاطر نمی نمود و تا خبر شرف انواع جفا و بی آبروی میرسانید
و بعضی از کمال دناست و لیاقت خود را بخدمت او قرار داده بودند و خوش آمدی می گفتند مثل
شاه قلی تاراجی و محرم طاهر و کنک ساریان و او از سادگی آن طایفه را راستگو دانسته
ترتیب می نمود و تقویت این میگردید چنانچه شاه قلی بی اندامها کرده فرمان نشیند و محرم طاهر

آن نوع جواب درشت را که مستوجب زبان بریدن بلکه کشتن بود او شنیده و نوازشیده
تغافل نمود و کنک ساریان در پیش جمع بجز و او آنچنان لفظ درشتی گرفته که او نیز مستحق سبب
بود ولی سبب را خود می دانست که در میان فریبانش چه مقدار حالت و اعتقاد داشته بی شایسته خدمت
و اخلاقی و عاقلی بهین نسبت که و اما دوست آورد و بر جمیع امر و عظام گذرانید حتی بر رسیدن قلی میرزا که
بسلطنت رسید و انتصاب سلطنت ممتاز بود تقدیم داد و حسین قلی را که تا غایت بی غرضی بجه برده بود
برابر اسکندر خان و عبدالعزیز خان و بهادر خان رعایت نمود و جایگزینی آبادان داد و خوانین عظام
جایگزینی و بران فرسند ساخت و درین اوقات در اکثر مجالس این چندین امور سر بر میزد که با
رغبت خاطر بغض می نمود چون خاطر را پیش او میزد و او را و تحو و بیغش این دو دمان می دانستیم
و بر قول و فعل او اعتماد تمام داشتیم این همه اعمال که در آن زمانها او را عین خیر خواهی و محض نیکوئی
نموده بودند و دانسته بگویم عظیم در می گذرانیم بگذرین اوقات بعضی رسید که او سخن همین جماعه باجده
تصد دار که معده و دی چند که با همراه بودند جدا ساخته ما را تنها گذارد و بلا لحظه دفع این شرارت از
دار انداخته و آنکه متوجه دارالملک دهل شدیم و با و نشستیم که بعضی امور بظهور آمده و سخنان بعضی اقدس رسیده
که بجای طراش رفت قواد می باید که او درین اوقات ملازمت تواند نمود و اگر چه از او آزار بسیار یافته ایم
ما او را هنوز بهمان دستور خان خانان میدانیم و می گویم و بجهت سلی خاطر او سوگواری می ملاحظه باید کرده
بودیم که قصد جان و مال و ناموس او نداریم و چون همیشه مهمات جهانانی بنفس نفیس خود مستحق داریم
او کمال خود بوده و مدعیانی که داشته با و شد عرضه داشت نماید بنوعی که لایق دانیم حکیم نوایم چون بعضی
اوقات عرض می نمود که وقت شده است که بدولت و سعادت بهمات سلطنت بر داری مقصور خان
بود که بشنودن این خبر خیر اثره مسرود گشته در مقام تسلیم و رضا و تسخیم و تابت قدم باشد و چنان
بوقف عرض رسید که از کمال میل و توجه که بهین امور داشته و دارد و حقوق نعمت و تربیت خاندان و لای
ما که چهل سال است که در خدمت اوست و من الممدای العبد بر درش یافته با کلمه فراموش کرده گوش نشینی
این جماعه مستحق دارند که بواسطه اغراض نفی می خواهند که او را در جوی اهل نفی در آورند و درین
آخر عمر از سعادت افروزی محروم گردانند و بیست و است ابدی مبتلا سازند چنانچه از کمال شیطنت
و حساست و خود پستی که دارند و مقول و ساخته او را از راه برده اند و بر لاسکندر بیغام کرده که
بجای لغت و منازعت پیش آید تا رخاان پنج بهیله نیکو کس نوساند که او در دامن کوه آمد آهنگ خرابی
دوست اندازی کردند از آن صرود در آید و خود جبال لاهور کرده که در آن صرود بینا دفتنه و فساد و نوحه

طریقی مخالفت سپرد و در اطراف محاکم خود خلل انداخته چراغ دولت این خاندان را که برافروخته
فروغ ازلی و برافروخته دست قدرت بر سر منطفی سازد چنانکه بوده غور و پندار دیده اعتبار او را
که ساخته و نی و اندیشه و جراحی را که از خود برافروخته هر آنکس که در پیشش سپرد و چون نظر بانه
اخلاص و اعتقاد می که از جبهه احوال و جبهه اعمال او واضح و لاج بود این امور منی بر سر و زرد و می کند و می باید
با و در می آید چرا که برورده نعمت و تربیت این دو دمان عظیم الشان است و طاعت حکم مایه و جب
و لازم است بر سبیل محبت و فویدیم که خود را این افعال و اعمال فیج که زانده این جای محمد ذول الحاقه را که
باعث نقص دولت و غنای او شده بجهت اعراض خود در پی منی و عدوان رو بید عقیده ساخته برگاه
مقلی فرستاد و چون در چند سال ملاحظه خاطر او کرده هیچ چیز فاشه ننموده ایم و بهر چه عرض کرده
خواه معقول و خواه نامعقول از صواب دید او بر نرفته ایم و بهر این حکم ما را سب و اطاعت انقیاد
تخلیف نوزد که هرگاه با این عمل غایب خاطر اشرف بر و صاف ساخته جرایم و تعصبات او با کلمه
فرماییم و هر وقت میل ملازمت داشته باشد و وقت اقتضا غایب ملازمت اشرف طلبیم که رفع حجاب
اوشود و چون هنوز خدمات او ملحوظ و منظور است با آنکه هزار برابر آن خدمات رعایت یافته میجویم
که نام او سالها با خلاص و ارادت و اعتقاد در جمیع اعصار و بلاد منتشر شد و بنی و عناد و انصاف مشهور نشود
و در آخر عمر در روزه قراجه قراحت محسوس کرد و بنا بر حقوق عبودیت او را آگاه ساختیم و نهاده که
خیال دیگری کند و یقین خود داند که از روی جهل و کوتاهی اندیشی از راه رود و بخت دماغ او را بر
ساخته در سلک اهل ادبار در آید و بدولت و اقبال با عی که نصرت اعتصام بعزیت دفع و دفع او متوجه
شده بعنایت بی غایت آبی دما و از روزگار او بیرون خواهیم آورد و امید است در بن حالت که عطف
اقبال خلافت ما و آغاز ادبار او است فتح عظیم روی دهد و او مغلوب عی که اقبال کشته سر مبارک و گرفتار
کود و بید و لیتی را این منی استدلال می نماید که او درین پنج سال مردم خود را چه گونه رعایت کرده که روز و
بکار آیند و از کوتاهی اندیشی و نادانی نمیدانست که دولت وابسته بعنایت آبی است هرگاه آن غنایت
نباشد و نو که بدولت بکار می آید چنانچه برای العین دیده می شود که آنها را که فرزند و نهاد در کف دست هر که
بایسان گمان جدایی نداشت بر همتونی سعادت اکثری از خود جدا شده برگاه مقلی می آیند و رفته رفته او را
تنها خواهند که است درین مقام غیر تسلیم و رضا جوی جبری فائده ندارد و بیت سر نیاز باید نهاد که درین طرح
که هر چه حاکم عادل کند همه دانست و خان خانان که در ادبار او نزدیک رسیده بود و بیک در شمع تاریک
ادبار و سر می بود ازین کلمات موعظت که دستور العمل سعادت تر اند بود پند پذیرند چون گویم که باعث منید

شورش

شورش او گشت لیکن دانا داند که بسی خود در مملکت بی ناموسی ستافت و با جلد از برکنه بکار منسوخ
پنجاب کردید چون در آن حدود قلعه بر نژده که یکایک بر سر محمد دیوانه رسید عبد الرحیم سپهر خود را با اهل
و عیال و احوال و اقبال در آن قلعه بر سر محمد که از مخصوصان او بود که استند از آبی بگذشت و شیر محمد
حق و لی نعمت اصلی را بهتر دانسته از خود فرار نموده و تمام اسباب و اسباب را که در زیر کمر بسته بود متصرف
گشت و اهل عیال را بعلازمت آورد و در پیش محمد او یک خطره علی را که طلب آمده بود مقید ساخته
بر رگه مقلی فرستاد و خود نیز که جهت بدو تخیل ای نفس الامری است و نیامان تو بنی صاحب جیفی خود را
نمیده از وی نعمت مجازی سر باز زد و چون نزدیک نهاده رسید میرزا عبد الله مغول شماره را مضبوط
کرده آماده جنگ شد و لی یک بنهاده آمده شکست یافت آری سمع او و خنده آبی را هر کس خواهد که
نوزد اندر خصوص دولت و کامرانی خود را آرایش در زند و چون هنگام ادبار بر میان بود و در هر چه سود خود
می اندیشید زبان میزد و چون عرض برده دیده مصیبت بین است صلاح کار خود را ندانسته و اسباب
کار را گاهی لا ابواب غفلت نموده بجانب برکنه جالند روانه شد و بیست چون عرض آمد هنوز نشده
صد حجاب از دل بسوی دیده شد فرستادن خان عظیم شمس الدین محمد خان ابله که در وقت
بروغ فتنه بیرون گمان و نهضت موبک مقدس شاهنشاهی بهمان وقت اوستعال نایزه حمار به
میان آن که اقبال و برنجان و فتح اولیای دولت در آن هنگام سعادت انتظام که در الملک ابله
نشین موبک دولت و معکر جنود اقبال بود و خبر عزت برانخان از بیگانگان کاتب پنجاب مروض
ایستادگان بساط جلالت عزیمت با دستا ند که توأم اندار قضا و احکام قدرت بر آن قرار گرفت که
شکری شایسته فرستاده سر راه برانمی را بگریزند تا در زواج لاهور بخوار نشسته نتوان انگیزت عمومی
کوتاه اندیش بر آن بودند که حضرت بدولت و اقبال متوجه شده آماده جنگ و شوند جمع می کنند که
شکر اقبال تعیین باید که حضرت شاهنشاهی بقصدضای وقت قبول هر دو رای نموده قرار بر آن دادند
افواج قاهره بستر رود و بعد از آن حضرت نیز متوجه شوند بعد از داری سخن ما هم آنکه شفقت
مادری منظور داشته ادبم خان را نگاه داشت و شمس الدین محمد خان آنکه و پیش بر سب محمد خان
که کشتاش و مهدی قاسم خان نیشابوری و علیقلی خان میر لطف حسن خان خوش شهاب الدین
خان و جمیع کنیزان کاتب پنجاب نامزد فرمودند تا خان خانان مانع آمده بگذرانند که به پنجاب بر آید و شمس
محمد خان باین امرای عظام تمکین بر اقبال روز افزون حضرت شاهنشاهی نموده بصوب پنجاب روان شد
و بعد از روان ساختن امرای مملکت کتی خود بنفسش بجهت مزید احتیاط سامان یورش پنجاب

فرمود چون از کمال در بینی و اعینه نورش نخرست بپند که مکنون ضمیر لسان اندیش بود و جهت برکت علیا
شد و بجهت انتظام نظام ملک خواجه عبدالمجید را که شرف دیوانی سرکار عالی بر بلند بود با اعتبار از فرو و به خط
اصف خانی سرافراز ساختند و حکومت و دارالملک و بهلی را صیقل و تکب منصب کرامی و از
فرموده کوشش خوش خواجه را به حاج باکشانان که مشتمل بر صلاح حال و مصالح ملک تواند بود باز کردند و
فرمودند که مغرور و جاه خود نشوی و باین نعمت رسیدگی را بپوشسته داشته بپند خود را در فروختی خود
مخبر دانی و مغرور خست و اعتناست و تربیت ما و البته چشم دول را با نوا از حال مردم گناه داری خواه
پذیرای انصاف از چند شده و بپشتانی سعادت خود را بسجده آستان عالی نوازی ساخت و دل از خدمت
بست و باین اخلص و عقیدت سرگرم کار شد و چون ستودش بفرمان در میان آمد بجا
احیاء و حکم قضا اعضا گرفتار حسین قلی بیگ صادر شد و چون در روزی او را با دهم خان سپردند و از کار
مرحمت باطنی که کمال او مخصوص بود با دهم خانی فرمودند که اگر نزدی بکین قلی بیگ خواهد رسید
باز خواست از تو خواهد بود و بتاریخ سی و یکم اردیبهشت ماه آتی حوائج سینه بیستم دی خود را بخدمت
از مهمات ضروری جمع فرموده از دارالملک و بهلی متوجه دفع این فتنه شد و چون بقصدای سب
مجدد توجهی کار کرامی سکوف که در اندیشه روزگار نگذر و تشریف می باید هرگاه خود بنفسش متوجه
بیادست که حال چون خواهد بود و مصداق این مقام بنا بر آنی که فرستاده ای اخلاص مندر خصت یافته
متوجه خدمت سده بودند و هیچ مردی که لوازم واقعه طلبان گفته عمل باشد بپنداختند و تا برکنه و کار
از نوازی برکنه حال اندر که میان در بای سنج و سناه است باینی است در کتاب داشته عنوان رعیت بار
گشتند و در ظاهر کونا جور که از مشغله است و کار است سر راه بیرنگان بستند بیرنگان در رفتن
جانبند راه تمام داشت که خبر آنکه خان باغ اقبال شنید از عودگی که داشت آنکه خان را در نظر نیاید
گرم بیکار شد و از روی بیدار محبت مردم خود را در فرج ساخته و لی بیگ و شاه قلی محرم و بپادرونی یک
و اسماعیل قلی خان و حسین خان و یعقوب خان و سترخ و کوهی از معنور را مقدمه ساخت
و فوجی دیگر را بپادرونی خویش تربیت داده و توبه پنجاه خیل نامی در پیش خود داشت و این جانب
متمثل این محمد خان بیست کرمی اقبال روز از قزوین شاهنشاهی صفوت بپادروان کار و بهادر
کار را در پیادست و بهادران جنگی و پادروان بر خاش خود را دلاری داده روان شد قول باطلان
او رونق یافت و برادرانشی است محمد قاسم خان بیست بادی استقامت گرفت و جوانان رسته است
محمد قاسم خان بیست بادی انتظام بپدرت علی قلی خان اندرانی و بیبا خان صاحب حسن و بعضی

انکار طلبان عقیدت کیش بر اول بوده نصف آرای این مرکز شگرفت گشتند و فرج خانی با برخی از دلاوران
در آتش آماده بپزد گشت و یوسف محمد خان کوکلتاش با جونی از مبارزان میان قول و لعلش ایستاد و چون
آنکه خان از مردم همراه خاطر جمع داشت سرگند و بپان در میان آورده بستر از لشکر بیکار کوی مل جمع بهم
رسانند بپادروان خان اگر چه مردم بسیار همراه نبود اما از روی کیفیت افزونی داشت و نیز اعتماد بستر
بپادروان سکا بپادروان بود که اکثری از پادروان و بپادروان و بپادروان بانی فرستاده می فرستادند و چون این دو شکر
در موضع کونا جورند که در واسطه شهر بپادروان آبی مونی اوایل دی الحجه بهم نزدیک رسید گشت نهایی و دلراند
از جانبین تقدیم بپدرت اگر چه در اوایل کار از فرج پیش خیمه چنان روی تهر بچنگ آورده اکثر خرابا
لشکر اقبال راه فرار پیش گرفت آنکه خان با بسیاری از فرج خود و یوسف محمد خان با معمدوری در میان
بپزد ایستاده از نفاق و بدلی محروم خیرت افزای بوده است و جهت از باطن او ترس است و منت می خورد
درین هنگام که مردم بیرنگان اکثر مردم را در دست تعاقب نموده اند و بیرنگان با فرج خود با خیال نصرت
بهمی گمان می اند فرج آنکه خان که در پناه پشته نموده اند ایستاده بود و پادروان می شود بیرنگان بپادروان می شود
اول فیلان که سرگوده آن بپادروان تخت روان بود میراند و خود از عقب آن روان می شود تا گاه اقبال است
و نایب آسمانی نقاب حجاب از چهره او انداختند در میان این فرج شالی پای به پادروان می زد و در آن می زد
و بخود در می مانند و مبارز خان لشکر نصرت برین تیر زدن قلیبا مان متوجه می شود بیرنگان می بینند که
حال فیلان که اعتضا و او بودند چنین شد ازاده می کنند از عقب فیلان برآمده شالی پای به راست رس
داده از جانب خشکی سیاید و بتبارز آنکه خان از دور بینی و بردی را علیه بیرنگان دانسته در مقام آن شد که
بستر از ظهور غریت او خود بتبارز یوسف محمد خان گفته که اکثر مردم خاک بی ناموسی از فرج روزگار
خود بخت زنده اند چه وقت تا خست که آنکه خان جواب داد که اگر چه مردم کم اند اما اقبال روز افزون
شاهنشاهی جانب راست و پادروانای کر زینت امور روز جانفشانی است یا جانب ستانی
و یوسف محمد خان را با جمعی از بهادران بیکند دل پیش ساخته خود را یاد کرد و در آن یکجاست آماده بپزد در را
که بیرنگان منحرف شده بود که آن خواهش مذکور را بجل در آرد این ناموس طلبان بپزد دوست این تمام
از نیام ملت اخته بفرج بیرنگان تا خستند مردمی که همراه بیرنگان بودند این انحراف را قرار اندیشیده
بهم خود دند بیرنگان با چار بر گشت و بخت زده او بار شد و بتایید از با وجود عدم اتفاق و کار گشتی
مردم دل بای داون چنان چنین نفری که طراز فتوحات تواند شد و کار داد و هر که ام از خانان همراه
چه اما آنکه بتعاقب که بختها ساخته بودند وجه جمعی که همراه بیرنگان دل بیکار بسته بجا بی برکنه شد

و عسا که نصرت اعتضام تعاقب لشکر او بار نموده بسیاری را طعمه تیغ خون گشام ساخت و کوهی را
زخمی و نیکه بجاک و خون یکسان کرد و کرده مجاهدان قبال تعاقب این کرده و فول نموده و سیاحتی
خانرا رنده کرده اند و در وقت آن خبر رسید که ولی یک رنجین در آن لشکر زاری مخفی است او را
نیز تیرستان هوشمند گرفتار ساختند و حسن خان بزخم تیر کور شد و یعقوب هدانی و احمد یک و بسی
از اعیان مخالف گرفتار کردند مکافات شدند و عینیت فراوان بدست اولیای دولت قاهر افتاد
و آنکه خان فخر دور اندیشی بکار برده از بس دقتها نشناخت و بعضی ثبات بدست عینی اینچنین فتنه خون
فتوحات تواند بود از مکن اقبال بظهور رسید حضرت شاهنشاهی بفرمان دست و پای رنج و خاطر
متوسل برگاه پادشاهی بوده بباطن با خدا و بظاهر صید کمان و شکار افکنان نهضت می نمودند و در نواحی
مسهرند منهای اقبال نصرت ظفر و فیروزی و نوید دولت بهر روزی بمسعود علی رسانیدند و همان بام
خودده بنازی که ابرام یافت لوازم لشکر و سپاه بوقوع رسید و مراسم طاعت و شادی تقدیم رسیدند
مهام سلطنت انتظام تازه یافت کوه حوصله را فراخ مشرب بید آمد ساد و دلان میج میانه
سر رشته و انش بخت افتاد دولت از دست مفوران خلاص شد پادشاه وقت از ستم
شیرک ناخوشانان نجات یافت خود مندان را از این در بابت نصیب گشت دولت روی نمود اقبال بهره
کنشاد عالم طراوت تازه یافت زمین و زمان نصارت نذرفت کوه باطنان حسد بپشه و دغا
خاکساری جو رفته خاک و بار میز و این ن ریخته آمد جهان پیر جوان شد انصاف برادر مودت آشکار
گشت یک برده که از جال جهان آرای خدیو زمان دور انداخت دیدی ای دل که چه سان شد و حال
جهان و بایه نزدیکی در جبهه رسید این قیاس بید کرد که اگر بهر چند لطیفه از بهره مقصود بر آید و جلوه خیره
نماید چه کار که شود و چه اسرار که بظهور آید اما همانا که رخصت اظهار دارد با نظار کی در نظر و بین او درمی
عمر که دولت و اقبال بماند که جهان را چنین حدیو کتر بدست افتاد است محرابین دیباچه بوالفضل نقشه
مصدور آورده مودتی میدارد که اگر تعلیم نمودی و لباس نو کوی از شتمی خرجی چند از دریافت خود کفتمی لیکن
چون در سیمان مخلوط از نیکه کوه باطنان ناتوان بین این حرف را از قسم خوش آمد و اندیشتر ازین
حرف سربل نیکم و این نیت در نظر خانه من نیت چه آنی رسمیان آورده را نمی بیند از طبیعت می گویم
نه از فطرت است که گذارد آنکه رشک و دشمنی است تا بگویم آنچه فرض و گفتنی است
چون عرصه سهر و نهم مرادفات اقبال شد منعم خان که بموجب منشور دولت از کابل متوجه تاجیکستان
بود بار دیگر امثال مقیم خان خوش تری یک خان و اسم خان میر بر و خواجگی محمد عین برادر او و حوا

عبد المنعم مشهور بخواجه پادشاه عزیز و مولانا عبد الباقی صدر و ملا غرور زکریا بنید محمد و مشکون
و فریدون طغیانی میرزا محمد حکیم و ابو الفتح بسیر فضیل یک و میر محمد نیشابوری با جمیع فزادان و سپاهی
بسیار تبارج بیت و منعم شهر پور راه آبی و افغانی و شنبه به هم دمی الحی بشرف بساط طوس برافراشته
و مشغول بر تبت شاهنشاهی گردید و بمنصب عالی و کالت و شرف خطاب خان خانی خلعت افتاد و در
کرد و باقی امرا و سرداران هر یک را خود مرتبه و مقدار خود بمرام بدرینج سر بلند گشتند و در همین منزل گشت
شمس الدین محمد خان آنکه و سایر مخلصان نیکو خدمت که بفتح و ظفر مراجعت نموده بودند بزین بوس اخلاص
سرافراز گشته بتفقدات شاهنشاهی شرف امتیاز یافتند و جامه داق و جامی قیام خان را با آنکه خان
مرحت فرمودند و بخطاب اعظم خانی شرف امتیاز بخشیدند و بیدولتی چند که در عرصه ببرد دستگیر کردند
اقبال شده بودند چون ولی یک و پسرش اسمعیل علی و حسین خان و احمد یک ترکمان و دیگران را بجز در بای
و غل در کردن باغیانم فراوان بنظر اشرف در آورد و علی که برای روضه رضویه مشهد اقدس مکمل
بجواهر ترتیب داده توینق بر فرستادن نیافته بود این جمله بود و در آن علم سعادت از فوایح تفال
شاهنشاهی شمرند و محمد قاسم خان نیشابوری و ابو القاسم برادر مولانا عبد القادر اخوند و جمعی دیگر
که پیشتر از خبر طغیان بیرجمان رخصت مولتان کرده بودند مولتان از محمد قلیخان برلاس تغییر یافته
بجاکبیر این مردم مقرر شده بود درین هنگام که شمس الدین محمد خان آنکه متوجه استلام عقبه عالی شد
بوجب قرار دادن جماعت را بمولتان روانه ساخت درین هنگام که شمس الدین محمد خان
واز کوفته دان روز هیجا ولی یک که زحمای کاری داشت بزدان فوت کرد سر او را بجهه عبرت
خلایق بجانب ممالک شرقیه فرستادند و دیگران همچنان در بند بودند تا هنگامی که با وسایل
مقربان بساط عرت نجات یافته دیگر باره بتقدیم آثار عبودیت اخلاص بدرجات ترقی
تصاعد نمودند چنانچه خصوصیات احوال هر یکی بجای خود گذارش خواهد یافت سبحان الله که
بدخواه نخواهد بود و فتنه انگیز تر چهار دست قدرت چیده بسیارست رسانید علی الخصوص
علی یک که سرمایه فتنه و فساد بود چنین سر یافت که باعث افزونی عقیده دست بنیان
درست کردار شد بهادر خان نواز بخت بگشتی آنچه سرمایه هدایت سعادت باشد موجب مزید
عزایت و کرامتی او شد و چون سربل مغز ولی یک را از تواجی بر گشته اما که جایگزین او بود رساند
فساد درونی و بیدولتی باطنی آن کا زینت بظا هر آمده آن تواجی را به هدایت رسانید و از آن
بیدولت چنان حرکتی ناشایسته بظهور آمد و روزی چند همزمان مکرزین او را بیدولتی و هوشی

حاشا حاشا دیوانگی اصلی آن بود که مصدر آن عمل شنیع گشت پس همان او را از دیوانگی بهوشیاری
آورد و چاره کار او ساختند و اولیای دولت که بی شایسته مدینه و مکه میسر بودند اینچنین
معامله ناهق شناسان را بهوشانند اگر چه بعضی از تیره خاطران اقبال این امور را از قسم
دولتخواهی می اندیشید اما در دیده تحقیق این قسم اعمال از ناهنجاری عظیمیست چنانچه باید که تانی
معامله همانند خلاصه سرائین کار بطور می پیوندند و در مکه مقدس هشتای بلاهور
و دیگر سواخ اقبال چون موهبتی عظیم روی داد و سیقتال بیرامخان متیقن شد و آنکه خان
بشرف بساط طبرستان و استعدایافت رای جهان آرای انتضای آن فرمود که شکر اکر داشته
برسم نشاط شکار متوجه لاهور شوند که هم نیکار و گواه صورت می باید و هم شهر لاهور بحال بقدم کرامتی
آنحضرت رونی و بهای پذیرد دنیا برین اندیشه صوب انعام کو فیروزی مآثر را بر کوهی منع خان
در آن حد و کد آمده منصف عالی فرمودند و بنارنج چهارم همراه آبی موافق شنبه بیت و ششم
دی الحجه منصف و شصت و هفت در دارالملک لاهور نزول اقبال اتفاق افتاد و آنکه خان بشرف
صیافت و جلایل جشن برداخته نرم آرای سلطنت گشت و حضرت شاهنشاهی بمقتضای عواطف
خسروانی پایه قزو و اعتبار او را افزوده بریزد تقرب و غایت سرافراز گردانیدند و خلاصه بیجا
و برادران محبت شد و درین ایام که عرصه لاهور مختتم اقبال بود خان اعظم را عارضه روی داد عاطفت
شاهنشاهی او را در لاهور گذاشت و کتی خدیو بقایده اقبال متوجه کوهی که بر کوهی منع خان گذاشته
بودند شدند منصف مکه مقدس شاهنشاهی بصوب کوه سواک و انعام کار بیرامخان
چون بیستین پیوست که بیرامخان پیش را چه کس در ملواری که در میان کوه سواک جای مستحکم است
پناه بسته در آن جبال متحصن است بنا بر آن خدیو صورت و معنی بجه هم همراه آبی موافق شنبه
دهم محرم سال منصف و شصت و هشت هلالی بقایه توفیق از دی متوجه آنصوب شدند که بی اخله
مکر و زور را باب غرض آن هم بانجام رسد و جهان دولت ابر پیوند آسودگی بنیدارد و وی علی در با جیوار
انتظار مکه عالی میرود که کتی خدیو با عزمی اساس کوچ بکوچ سائیه عاطفت بران حدود انداخت
منع خان و سایر بزرگان شکر اقبال مرا هم استقبال بجای آورده بدولت کورنش سر بلند گشتند
و از انجا بقایه توفیق از دی متوجه بانجام مقصود شدند و در انشای راه میرمنشی و خواجه سلطان علی که
در قصبه تری بیک خان قرار نموده سفر چار اختیار کرده بودند بشرف آستان بساط استعدا شدند
و چون حوالی سواک مقرر ایات فیروزی گردید فوجی از دلادران عا که حضرت ترین چنان اقبال

پیش رفتی

پیش رفتی نمودی تماشای تنگنای کوهستان در آمده داو دوستد دادند و بسیاری از جنود
همیند و روسای این از زایان و راجای کوهی علم مدافعه برافراختند میان این مردم و عساکر
ظفر اعتصام هنگامه بزرگم شد و از جانبین حمله های عظیم بطور رسید سلطان حسین خان حاکم
از آن که منصور سعادت دریافت و بتایید آبی شکست بر اجما افتاده بقدم او بار راه قرار
پیش گرفتند و بسیاری ازین سیه بختان کوه نشین علف تنوع عا که اقبال گشتند و چون
طنطنه و درو رایت ظفر آیت بنو اجمی کوهستان بیرامخان رسید عاقبت اندیشی نموده انصاف
در کریمان خجالت و ندامت برد و جمال خان نام غلام معتمد خود را با تمام عفو تقصیرت و صبح جرایم
خود فرستاده بزبان عذر خواهی در آمد که از وقوع بعضی امور که بطریق اصطرار بهر سبب اختیار
بر وقوع آمد عفو انفعال بر چنین و روی ندامت بر زمین دارم اگر بدمان اقبال طرار عفو پاک
فرمایند و این افتاده راه عجز را از خاک بردارند تا رک نیاز من است و خاک آن آستان
جمال خان ببارگاه شاهنشاهی رسیده عریضه او را گذرانید و بزبانی نیز خلاصه مقصد معروض
داشت حضرت شاهنشاهی بمقتضای رافت عام و عطوفت خاص و شکرانه چنین موهبتی
عظیمی عذر نامسرح او را اصفا فرمودند و از آنجا که قطرت عالی از عفو التذامی باید گشت
بیت بی و مشکفته خاطر بر تمام جرایم رقم عفو شدید و برای تکی خاطر او مولانا عبدالمطلب
بودی را با چندی از مقربان بساط اقبال محسوب جمال خان فرستادند که خاطر بیرامی را بنویسند
و مرده التفات مطمئن ساخته بعقبه بوسی آوردند فرستاد و شرایط مو عظمت بجای آوردند
لیلی تسلیم بیرامخان نشد و گفت که من از کرده خود خجل کرده و بر افکنده ام مستوجب هرگونه سزا
گشته ام مرا از مکارم اخلاق و جلایل الطاف خدیو زمان خاطر جمع است اما از بزرگان خجسته
و سایر اولیای دولت قاهره هر ساله اگر منم خان آمده تسلی من نماید و بیان درست و عهد بوند
و میان اردو بسطیه او مینوانم از عصیان بگریز آمده سجد آستان اقبال بنام و رخت جمال
کرده بقیه عمر را در امانت شریفه گذرانم و بدست او نیز تضرع و تضرع بر تدارک و تلافی جرایم و انعام
خود بگویم چون خواسان در جوش بود این مملکت او نیز بقبول موصوف شد رایات اقبال در حدود
قصبه حاجی بود که نزدیک دافنه کوه مذکور در میان آب سبیل و بیاه است نزول اقبال داشت که
منعم خان و خواجه جهان و اشرف خان و حاجی خان سیستانی را فرستادند که خاطر بیرامی را
بواسطه رعایت و موافق التفات مطمئن ساخته بمل زمت عالی آوردند فرستاد و با جندی

دران تنگنای خوش که پناه برده بود رفتند بجم زمین داران شده بود بجمعنی که در میان زمین
داران مالک هندوستان مقر است کشته شدن را قرار داده استاده بودند فرستادند و افضای
را طی کرده در قلعه که بیرامخان بود رفتند چون نظر بیرامخان بر منم خان افتاد و دلش بآل آمده است که
آنچه از زبان حضرت شاهنشاهی میرسانند بیان واقع بوده است از روی میدواری پشته
آمده دریافت و از فوط خجالت رفت نمود منم خان بمویشین و ایمان استمالست نموده
بیرامخی را متوجه عقبه عالی ساخت بابایی را بنور و شاه قلی محرم دست در دامن بیرامخان آویخته
بنیاد کویه و زاری کردند که عزت زنها را شما نویسد منم خان و سایر فرستاده هر چند که
نمودند سود خندشان نیامد و همانا که ایشانرا اندیش از خود بود و لهذا چون منم خان گفت که
شما امشب در همین جا بوده منتظر خبر باشید و بعد از آنکه خاطر شما جمع کرده متوجه ملازمت
خواهید شد این هر سنده بیرامخان را گذاشته و از هر اهل خلیف نموده ماندند و بیرامخان متوجه
عقبه اقبال شدن که پادشاهی که در حد و آن کوه مسعود بود انتظار می برد واقع طلبان حرفها
میکفتند که این اغزه پیدا شدند و غریب از لشکر پادشاهی برخاست و خوشحالی روی نمود و فتنه اندازان
روزاد بار آمده روی سیاه گشت و از آنجا روی بدرگاه معلی آورد در بابانها آبی موافق محرم نمیداد
و هشت رو پاک در کردن انداخته سجده نداشت و خجالت بجای آورد و سر خاک ری در پای فلک
بیای حضرت شاهنشاهی نهاده چه از سر در وجه از شرم گشته وجه از شرم و عفوهای آبی تبریت
حضرت شاهنشاهی غم را و بفرقه برست اندر سر بیرامخان را از زمین بجز برداشته در اغوش مکرمت
گرفتند فوط از کردن او برداشته اشک نداشت و در خجالت از چهره او پاک ساختند و زبان
پزیرش احوال فرموده بقانونی که در ایام و کالت جای بیرامخان بر دست راست موین بود بهمان قانون
در نشستن بجانب راست اشارت فرمودند و منم خان را در پهلوی بیرامخان حکم فرمودند و دیگر امر
و ادکان سلطنت و اعیان مملکت با اندازه قدر و منزلت مقام گرفتند و بزبان مکرمت و رحمت
چندان انبساط و التفات فرمودند که در حجاب و عجز خجالت از صفه بیانی او بکلی ناپاک
اما بهمان سنجیدگی اگر گناه بخشند شرمساری هست آنگاه از بارگاه مقدس برخاسته
خلعت فاخره در بر گرفت و برداشتند بیرامخان التفات فرمودند و از دوی شتودی باطن اقدس
او را رخصت سفر حجاز دادند و مقتضای باس قواعد محرم و دور اندیشی که اساس هر کار خاصه دارد
الملک سلطنت بر آنست ترسون محمدخان و حاجی محمدخان سیستانی را همراه دادند که تا که اقصای ممالک

محو سه بدرقه شده از مسالک محفوظ سلامت که زانند ترسون محمدخان و حاجی محمدخان سیستانی
از حد و دنا کوه مراجعت نمودند در یکی از روزهای بیرامخان زبان طعن کشوده بجای محمدخان سیستانی
گفته باشد که مرا از منی لغت و بیوفایی هیچکس گرفت نکرد که از تو این همه حقوق قهر افراوش کردی
حاجی محمدخان در جواب گفت شما با وجود آنکه دعوی خلاص و فزونی تربیت حضرت شاهنشاهی
جهانبانی جنت آیشانی و آنهمه مراح و اشتقاق حضرت شاهنشاهی بنی نموده شکر کشیدند
و روی داد آنچه روی داد من اگر ترک صحبت شما کرده باشم چه دور باشد وجه کرده باشم بیرامخان
شرمند شده هیچ نگفت و از ثنات شنیدم که بیرامخان پیوسته درین راه ابرین سخن نفس امر
اطهار در دمنی کردی تقدیر کرد که جوهر بزرگ نهایی و عاطفت ذاتی حضرت شاهنشاهی
خاطر نشان جمهور عالمیان گشت و این ساده مرد مغرور شجاعت دکاردانی از خواب غفلت
بیدار گشته از کرداب بنی برآمد هم کار اصحاب اخلاص اعتلایافت و هم باز از فتنه اندوزان کسای
گرفت هم زما را رونق بید آمد و هم زمانیا را مسرت روی داد و عرصیه از خان اعظم آنکه خان
بنظر درآمد چون خبر از بعضی سوانح میداد بجنس آنرا درین اقبال نامه در آورده تا سرایه عبرت اهل بیت
عرصه داشت کمتر بنندگان و دلتخواه در دلی بشرف آستانه نوی رسید و بنندگان عنایت التفات
بیدریغ پادشاهی در باره این دولتخواه مبدول داشته و تقاره و طوغ بیرامخان سرافرازی داد
حکومت و حراست سرکار پنجاب را عنایت فرمودند و واجب نمود که این دولتخواه نیز فواخوردان
عنایت و سرافرازی خدمت به قدیم رساند که هیچ یک از دولتخواه را در رعایت بنده سخنی نباشد
و خبر رسیدن که حرم خواران و فتنه جویان بخط و جنه بیرامخان را در نواح فریو زبور آورده اند حکم شده
ارکان دولت جمع شده در آنچه صلاح دولت باشد مصلحت را قرار داده بعضی رسانند در آن مجلس
کتابت بیرامخان که بدر ویش محمدخان فرستاده بود رسید در کتابت مذکور بود که من غلام و بنده آن حضرت
اما میگویم که انتقام آنرا از دکلای آنحضرت بگیرم هر یک از دولتخواه را در مجلس آنچه بخواهر میرسد
جهت دفع بیرامخان میکفتند چون دران دور و زاسباب حشمت خان مذکور باس و دولتخواه
شده بود بخود قرار داد که مصدر خدمتی لایق گردد در مجلس محضر ارکان دولت که خود و کلان حاضر بودند
در ارتضی و فضولی کرده او را طلبیده که هم بیرامخان را بعون آبی و توجه نامتناهی پادشاهی
بعیقر رسید که هر جا در خور دیار و بر و شود اگر بای که آمد از کینزان و فوجش کمتر باشد ارکان
دولت فرمودند که دفع بیرامخان هم کلا نیست ما دام که بنندگان حضرت خود بدولت متوجه نشوند

صورت گرفتن آن محالست چون ارکان دولت را نمودند که دفع بران محال نیست مادام که بنده کار خیر
خود بدولت متوجه نشود چنانچه صلحت دیدند بنده زیاده بر آن دراز نفی نکرد و بجا دیم عرض نمود که محترم خان
رخصت یافته بجانب ملتان و لاهور متوجه اند می تواند بود که بنده هم در ملازمت مخایم بطریق قادیان
و هر چیزی که ظهور یابد روز بروز عذر داشت نمایند واجب العوض بنده و لخواه درجه قبول یافت حکم شد که
باتفاق امرای عظام متوجه بیرامغان شود نیز حکم شد که هزار گس کسک نویسنده از ملازمان رخصت یافته جدا
و پنج روز در نواحی رهنشک و برکنه هم توقف نمود از کسک اثری ظاهر نشد چون کیفیت را بجا دیم عرض
داشت نمود از جمله هزار گس کسک بانزده کس فرستاده چون اثری از کسک سواران در میان بودند از آنجا که خیال
سپاهیکریست هر یک را از اندیشه نیز بجا طر میرسد چون آب ولای موسم باران نیز در میان بود چند روز
در رختن توقف شد و مردم و آله داری واسطه ساخته صد هزار کایت بعوض رسانیدند که آنکه هر روز
دو کوه کوچ کرده از تپس پیش میبرد و از دست او کاری نمی آید جایگزین و علوفه او را تخیر بپیرداد و آله سنج
مردم عمل نموده بملاحظه خاطر محض خدمت بدست ساله منظورند داشته هر چیز میبکفته بعوض رسانیدند
چنانکه بخبرات و اصحت فرزند عزیز محمد کتایه سخن مردم رایات نیامده باین دولتخواه نوشت که ای داده
سخنان مردم ما و هلاک کرد هر چه بخت شایسته باشد همان خواهد شد که بهر حال تمجیل متوجه دفع بیرامغان
شود باین دولتخواه دانست که عرض حبیب توکل بعد غایت آید و کتایه بدولت با تساهی کوه متوجه بیرامغان
الکون که هم بیرامغان بدولت آنحضرت ساخته جمع از ملازمان و سلطان را که همراه او بودند تقبل رساند
و اقربای او بنام دستگیر کرده بر کاه داد و عیاد با الله اگر مهمات بجس می شد معلوم بود که کار بجا می افتد
آن هم بیرامغان خود نیز بعضی رسانیده باشد و بعد از دفع بیرامغان هر یک از دولتخواهان که در آن
نبودند و خدمت هر یک معلوم آنحضرت شده چندان بغایت و التفات بادت ای سرافراز می یافتند
هنوز دولتخواهان که در جنگ بودند یک کس با بر سیده نشد که حاجی محمد سلطان بهمسودی را در روز
در قلعه جالندز بود سفارش نموده خطاب گرفتند و بعیز داده چند از خود سرافراز می یافتند
غنایت و علوفه سرافراز شدند چون بعد از همه نوبت باین دولت خواه و فرزند یوسف محمد که
در چنین حرکت کلانی شش روزه رسید بیرامغانی که کرده اند آن بود روز اول جنگ کردند که نام آنکه را در
فرمان بنویسند عالم بنا این دولتخواه از بیک چشم داشت مادوی دارد عینتی نمیکند خدا دار این دولتخواه
بر دولتخواهی آنحضرت جان بکف دست نهاده فرزند و از ده ساله خود همراه داشته در برابر
وده بدست از اقربای او و ملازمان و سلطان او در آمده شمشیر زیند و هیچ یک از امرای عظام

از برکنه

از برکنه خود بکوکب نیانید و مردم که همراه بودند آن نوع حرکات کنند که کار هر یک را بیرامغان عرض
کرده باشد اینچنین سلوک باین سپهر غلام کنند و جماعت فرجیان بیرامغان که بجا سوسی ملازم
حضرت گذاشته بودند دولت و آنحضرت خطیب یافته دو کوه رسد کوه و علوفه بپایند و یوسف محمد
در برابر بیرامغان و بدست خان و سلطان او در آمده شمشیر رساند و آنحضرت خطاب خانی
غایت کردند مخایم علوفه او را یک کوه بر وانه بر آوردند و او را همین نمودند و بنده را که بخطای خانی
سرافراز ساختند یک کوه در جلد وی غنایت کردند مخایم از جمله جهل کتایه فرزند و از نوری و عالمیت
همه مردم این دولتخواه عمریت با برادران و فرزندان با میدواری خدمت می کنند و الحال بدست
آنحضرت هر یک بخطاب خانی و سلطان سرافراز شده اند چون علم و فاعده و نومان طوطی بیرامغان
بآن کینه غنایت فرمودند بعد از دفع بیرامغان جاده و اقد خلعت قلمی و اسباب تحت را غنایت
کرده مرتبه دادند امید و راست که منصب و نیز تعلیق گرفته باید کینه داشته باشد نه خدمت
مکوب قبایل آنها منتهای زحد و پنجاب بدار الخلافه اگره و ظل اقبال بر پهل انداختن و از آنجا
براه دریا بهست خرافت نزول اجمال فرمودن چون حضرت شاهنشاهی بنیروی بخت بلند از فرو
رای خمالک آرای یک پرده از روی کار خود برداشته انتظام مشاهلی و مالی پیش نهاد بدست والا
خود ساختند کوه اندیش آن تیره خاطر را دکان بر نهاده آمد هر یک سر مرده و سر فکند بگوشت
و بنیادات آسمانی خاطر مقدس ازین مهم فارغ شد بدولت و اقبال عثمان مکوب عالی بدار الخلافه اگره
فرمودند که در مراسم مودت توجه افروخته عالم افروخته را طر اونی تازه کشیده آید و قوانین چند
قرار داده شود که دستور العمل ناظران حال و آینده توانند و چون رایات اقبال سهرندز در حال
فرمود حکم اشرف بنفاد پیوست که اردوی معلی را از راه راست بدست دهل روان رسانند
و مکوب عالی بفرست شکار متوجه حصار فیروزه شد و چون مستور ایات فیروزی باثر
کشت چابک روان عرصه شکار بعوض افوس رسانیدند که درین نواحی بیش های بوز است که
آنها بزبان هندی جسته می گویند و طریق صید کردن آن جانور در نوبه یغتر قتلون شکار است بنا
بر آن صیادان که نگارین سرای لعبان صوری و معنویت متوجه تماشاگری این بساط
نشاط شد و حکم کتی مطاع از نشاطگاه باطن تیرتیب این کار سکوف اصدا ریافت فرمان این
خدمت در اندک فرصتی آفات و ادوات آن سرانجام داده گوی که چند او را بزبان هند اوردی
گویند بطرز خاص کنند و چند قلاد چیده آنجا شکار کرده مکوب اقبال بجانب دهل متوجه

اگرچه در سرکار اعلیٰ پیش ازین چینه بسیار جمع آمده بود اما آنکه چینه را بحضور اقدس صید فرمودند
درین مرتبه بود و روزی پانزدهم آذرماه آلهی موافق سنه چهارم ربیع الاول نصد و شصت و هشت
هلالی دارالملک دهلوی مستقر ایات دولت کشت و وارووی بزرگ بیشتر بآن ساحت و کشت
نزول سعادت فرموده سرمایه آسایش جمایان شده بود و از سواحل که درین ولا بطور بیست
فرستادن جماعت بسیار کردی ابوالفتح برادرزاده منعم خان بصوب کابل و شرح این رسم آهسته
آهسته که در آن هنگام که بمقتضای فرمان شاهنشاهی منعم خان متوجه پایتخت رسید اعلیٰ شد کابل را
خان بپیر خود سپرده بود و بجای خود نصب کرده در تقویت و تخیل مہمات آنکس و انتظام دهد
از کوه حوصله کفرین و طفل مشربی جانبین ناسازگاری بدید آمد در نیولا که ملک عالی دهلوی نزول
اجلال فرموده عرصه داشت غنی خان بدرگاه کیتی پناه آمده رضای حیدر محمد آخته یکی بطور بیست
بنابران باستطاب منعم خان حیدر محمد آخته را منشور طلب صادر شد و بجهت کورک غنی خان
واعانت او شکون پسر قراجه و در پیش محمد و خواجگی محمد حسین برادر محمد قاسم
و جمع کثیر را بپسر کردی ابوالفتح برادرزاده منعم خان بکابل روان ساختند فرستاد و رفته روزی یک
در معاونت و موافقت کامیاب امن و امان شدند و القصة حضرت شاهنشاهی چند روزی
در خطه دکنای دهلوی افاضه عزل فرموده روز آذر نهم دیماه آلهی موافق روز جمعه دوم ربیع الثانی
تعیین عزت بدار الخلافه کرده بودند و از راه دریای خون برکتی سواد دولت شده توجه فرمودند
اعیان سلطنت و اربکان دولت بمقدار کجایش کشتهها و زور قسا سمان و آرایش داده
متوجه کشتند و از اردوی بزرگ را از راه خشکی متوجه آنست کشت و روز فردین نوردهم
دیماه آلهی موافق سنه دوازدهم ربیع الثانی دار الخلافه اگر مستقر ایات اجل شد و ریاض کمال
ادب و اخلاص نصارت یافت و بجا احتیاجات روزگار را فراهم نایستاید بدید آمد روز بازار
عدالت گرم شد راستانرا بخت در کنار گرفت مستعدان آنرا وقت خوش شدند و دولت را بدین
آنگه غنچه آتال در شکفتن آغاز کرد و رای عالم آدای شاهنشاهی در ترتیب ملک صوری معنی
در نقاب بی توجہی توجه فرمود و درون قلعه که بهترین منازل آن شهر است اقامت واقع شد و بنا بر
طرح منازل دکن صورت بسته عمارت عالی اساس یافت و خانههای پیرانخان به منعم خان خان جانا
عنایت مند و هر یک از معقبات با کاه سلطنت و منظور آن عتبه خلافت و سایر اماران
آب چون و طرز عمارت خاطر گشت اساس نهاد زینت آرای شدند و در خلال این حال منعم

خان خان

خان خانان چینی با شانه مرتب واده التماس قدم برکات و رود آنحضرت نموده ملتش غلام
درجه قبول یافته و نایق او بر تو مقدم حضرت شاهنشاهی پایتخت آسمانی یافت خان خانان در مقام
خدمت نقد جان برکعت ایستاده شریف و نفایس پیشکش از روی اخلاص بنظر اقدس در آورده
مجلس آرای شد و از سواحل عبرت افزای که درین ایام سمت ظهور یافته سعادت نشان بخت آورد
سرمد دیده و روی کشید گشته شدن میرزا ابرهیم پسر میرزا سلیمان و التماس آوردن او بدرگاه جهان پناه
از آنجا که نیت حق اساس شاهنشاهی پیش طای ذروه اقبال است پیوسته هر که دم فزارعت و مخالفت
زند با آنکه آنحضرت بدار گذرانده بطاهر در فلک آن نشوید کار فرمایان ابرار سزای او را در کارش نهاد
او را محتاج این درگاه سازند که پیوسته برورش برداشتن و علم کبر افزاختن است که او را سزای لایق داده
در مذلت آباد احتیاج آوردند تا از خواب غفلت بیدار شده تکاپوی خدمت نماید و مصداق این
مقال حال میرزا سلیمان است چون در مبادی سلطنت آنطور حرکتی نامایم بطور آورد که بیشتر
کدایش یافت این جهان آرای خدای عزادار کار نهاده اینچنین شکستی عظیم پیش آورد و آرزو مند
این درگاه ساخت و عرصه داشتی مصمم یکی از معتمدان خود که بزرگ کار دانی امتیاز داشت
فرستاد درین ایام ابوالفتح مذکور بدار الخلافه اگر رسید منتظر کورنش بود بعد از نزول اجلال در منزل منعم
بالتماس او باز یافته بشرف رفین بوس مر بلند شد و عرصه داشت میرزا سلیمان با پیشکشهای لایق بنظر
اقدس در آورد و خلاصه مضمون عرصه داشت شرح خجالت و ذلت از تقصیرات سابق و سرگذشت
گشته شدن میرزا ابرهیم و التماس امداد و اعانت در انتقام اوی بود و کیفیت این ماجرای برسم آفاق
میرزا سلیمان و میرزا ابرهیم در معقبات این دولت ابر قریب پی راهی رفته تخم ادب خود کما مستند
اگرچه این نژاد محاربات و بیکه مرتبه غلبه دوی داد که باعث فرید عز و رایت نشد از آنجا که
بسر عباس سلطان که پیوسته از حصار از جانب ترخان حاکم آنجا که این عم بود آمده ماخت نموده تا آنکه
این سازه که شرح داده آمد لشکر حصار برده قلعه بیرونی را متصرف شدند و ترخان در آن محصل
شده روزگاری بخیل میکند رانند و انتظار کومک اندیکه که در اطراف و جواب طلب داشته بود
ببر و میرزا بایان کومک را قریب دانسته از حصار مراجعت نموده ببدختان آمده و در سال
پنجم آلهی موافق نصد و هشت و هفت نفر میرزا بایان لشکر از نوکر و اویاتی فراهم آورده متوجه بلخ
شدند کار آگاهان دور بین باین لشکر را ضعیف بودند که رفتن بر سر بلخ از حساب بیرونست چون
لشکر بلخ از آن کور بختان زیاده در سرداران این پیش از سرداران با معبارزان کار شناس

شکرانک بان بسیار در صورتی تجویز کرده اند که سرور در لشکر کم بسیار باشد و هرگاه در بخشان
از دو کس بیش نیست یکی میرزا سلیمان و دیگری میرزا ابرهیم در لشکر غنیمت بر محمدخان چندین ملاطفت کرد
دیگر مناسب نیست که یورش این لشکر شود هر چند حساب دانا بایان سخنان موجه گفتند چون مدحش باده
پندار بودند بگوشش هوش در زنت بلکه مرید رغبت گشته در رفتن بیسترا هتمام کردند و حقیقت
معامله اینست که کار بر داناان ابداع میخواستند که برای اعمال ناخاسته اینها که بنسبت حضرت
شاهنشاهی بظهور آورده بودند بهر چند تا آنکه بدست غفلت گشته بدست خود خود را در کوه هلاکت
انداختند و چون خبر غریب میرزایان بر محمدخان رسیده در ساعت هر کس طلب کرد که خود روان کرد
و هم ایلی معامله دال پیش میرزایان فرستاده دم مصاحبت زد و مقرر ساخت که خلم و آبک بر محمدخان
بمیرزایان گذارد میرزایان میرزا ملک بکلاس را که از معتبران قریب بود بر سالت فرستادند که اگر خلم و آبک
بر محمدخان بردهد و اساس صلح بر اصلی دهند قطع خصومت نموده آید و خود چون از ولایت بدخشان در آمدند
توارد دادند که بر سر بلخ رفتن برو همت مناسب نیست یکی آنکه ایلی فرستاده ایم و دیگر آنکه او بای بلخ را که بالار
او بجانب خراسانست رفته بخود همراه سازیم و بدست خود در آوریم آن زمان کار بلخ باسانی صورت خواهد
گرفت و اگر چنین نشود بر محمدخان قلعه را مضبوط ساخته لشکر را از اطراف فراهم خواهد آورد و آخر
باین پست دامنه که گرفته بلخ را پس گذاشته و بسوی چنین ظاهر خراسان را در برده او بایق خراسان
آه که در بدست آوردند درین اثنا خبر رسید که میرزا بک گشته شد و بر محمدخان شکر فراهم آورده
آماده بدست و شرح این قصه آنست که میرزایان خراسان رویه قریب بچول زرک که بسان جاربک
موسوم است از چشمه کارزان گذشته پیش رفته بودند و هنوز غریب پست را داشتند که خبر رسید که
میرزا بک از منزل بر محمدخان راهی می گزیده بود که با شارت بر محمدخان خسر و شکر کرده
کردن او میزند که حاجه زبونی داریم که بولایت خود میداده باشیم و همی مقصود بر محمدخان از خوف مصاحبت
روز گذرانند و جمعیت خود فراهم آوردن بود و اکنون که حکم رسید چون بی راه رفته سر راه میرزایان
گرفتند چون میرزایان این خبر میشنودند این کنکش در میان آید مردم کار دیده میگویند که مناسب
آنست که اریب شده بالغار بر باط میرزاده دار فرو و ایم اوز بک عقب می اندازد اگر جنگ شود ایم
خوبست و در رفتن مناسب نمی ماند میرزایان این قبول را می نکرد و بر آورده اند اوز بک استعداد
تمام کنار چشمه کارزان که مار بچ افتاده است فرو آورده پیش خود را خند قها بریده و دیوار کرده اند
دو هی و تیر انداز مستحکم کرده آماده جنگ میشوند میرزایان بسرعت فوج راست کرده غافل این

استحکام میرزا سلیمان از بایان روی این کاب و میرزا ابرهیم از بالار و نه نزدیک بر چشمه میرسند
سلیمان غنیمت رسیده کاری غیب زد و چون جای کار نمیدانند بر میگردد و ملاحظه میکند که پیش ولایت
خراسان و آن خود در رفتن باین خط خبر گرفتاری چه نتیجه دهد باز گشته با هتمام تمام از خبر بایش
آمده از از غنیمت گزشتگی بکانت داشت چونکه بدخشان رویه است روانه میشود و مردم بسیار
ضایع میشوند و میرزا ابرهیم نزدیک چشمه رسیده بتباز داما کار نمیشود از ساخت غنان گرفته
می ایستد و بتیر و تفنگ بسیار از مردم و هم ضایع میشوند محمد قلی شغالی تاخته میرسد که
چه وقت ایستادنت بدست بر شمار آمده رفت میرزا از مردم خود میبرد که اکنون معلومت چیست
جمع از بهادران می گویند که بر آمدن پس دشوارست مناسب آنست که هم اینجا جنگ می کنیم
تا هر چه پیش آید محمد قلی در شنی میکند و میگوید که مقرر سپاه بیانت که هرگاه سپاهی از غنیمت
بقدر کان جدا شود و دیگر بدست آمدن او دشوارست برای چه تقرب میرزا را در هلاکت
می اندازد بعد از گفت و گوی بسیار از آجا برآمده مراجعت می نمایند و در ولایت غنیمت
می افتد مردم را از جود جدا سازد و سروریش تراشیده با معبودی راه پیش میگرد که ساید
باین طریق تواند بدرفت چون قوری راه میروند اسبان از راه می مانند پیاده شده دور روز
دیگر قطع مسافت می نماید و باز یابویی مهم رسانده بو شتر می رسند که فکر خوردنی کنند درین اثنا
برادر کل کا قریب از آج می شناسد و با اتفاق مردم ده مقصد ساخته میبارد و سخن آنکه ظاهر میبازم
حصاست ما و راه النهر مناسب است طبعیت پیش میرزا بایر می آید بر محمدخان توهم شد و در شستن
استعمال می نمایند تاریخ این قصه که در آن گشت یافته اند کوراک نام حلا دی بود میرزا سلیمان
کوخل امید بیدر تاریخ یافته بود بدین تاریخ قصه بدو روز میرزا ابرهیم قصیده گفتند که ملاطفت نیست
بیت رفتیم بجای حیرت چون لاله داغ بر دل ۵ آرام چشمه بیرون با داغ دل سر از کل ۵
و از غراب آنکه پیش ازین سفر میرزا ابرهیم بواسطه خوابی که دیده بود بیوسته قریب کزندی
بوده در امید و بیم می بود و صورت این واقعه آنست که میرزا ابرهیم میگفت که شبی ملازمت حضرت
جهان بانی حبت آستینی رسیدم و آن حسن منظر را مطالع کردهم در حیرت شده مستغرق آن فراموشی
گاهن آرزوی آن صورت بخاطر می رسید بستی در عالم مثال که تابع عالم خیالست دیدم آنرا آن صورت
یافته شکفتگی میکنم چون دست بر محاسن خود میزدم همه را بوسیده می یافتیم که از بیم محبت تا
آنکه در اندک فرصتی همه محاسن و ابرو و فرقه رخت درین غم بپوشیدم و اندوه آن از خاطر نبرد

همانکه گرنزی بمن خواهد رسید و میرزاسلیمان چون ازین خبر میکند زود براه خوش و بیابان
محمود متوجه بدخشان میشود و بپایان اقسام هزار جات بعدودی افتاده تردد آن نمایان
میکند و دادش حاجت داده کشته میتازد چنانکه سی و دو مرتبه بر میرزاه راه گرفته اند و خود تا خانه
نجات خود را جسته است و چون بدخشان رسید خبر مصیب میرزاشنیده و ابواب اینده
بر روی روزگار او کسوده کشت علم مخصوص خم بکم که دختر سلطان او پس قبیاق و مادر میرزا بود
در ماتم دراز افتاده جامهای کبود پوشیده تا بودای لباس گذارید و یکی از فضلا این رباعی گفت
شعرا ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی از سایه خورشید بدخشان رفتی در دهر جو خاتم سلیمان
افسوس که از دست سلیمان رفتی آری هر که قدر صاحب زمانی نشانی سدا از باد ناکواری
چنین بدست شود او را چنین روز پیش این اولین ترست که پیش آورده اند کوشش من دار که در
مواضع و قلیع او با میرزاسلیمان را خواهم نگاشت تا سرمانه عبرت ارباب هوش شود خلاصه سخن
آنکه در آن روز که منع خان خان خانان بزم نشاء آراسته بود ایلیچا نیز از نظر گذرانید و چون
زاری و عذر تقصیر گذارسته میرزا معلوم شد خاطر مقدس شاهنشاهی دریای کرمست مغفرت
پذیرفته آمد و را بعلوطف پرسیده در آید کار میرزا و محبتها فرمودند و سخنان بلند ظهور آمد و تمام آنروز
بجهت افزون نشاط صوری و معنوی گذشت و درین سال محبت صیت داد و دهش خدیو زانرا
سینه جمع کثیر از مستوفان ترک اوطان نموده روی نموده روی توجه بعقبه اقبال نهادند بقا
خود کاروانهای حضرت شاهنشاهی را جز درین و دنیا خود ساختند از آنجمله دوم رکت لزوم
معارف آیات حقایق نصاب خواجہ عبد الشہید است پس خواجہ عبد الله که خواجہ گان خواجہ
دارند و ایشان پس خواجہ ناصر الدین عبد الله که خواجہ او است و میرزا خواجہ عبد الشہید را با راستی
ظاهر آرایش باطن و اندکیر همت حق شناس بود شرف و وصول مجلس شرف علی که اکسیر سعادت صوری
و معنوی است در یافتند و حضرت شاهنشاهی که باطن اقدس آن حضرت درس آموز مکتبخانه الهی
با احترام پیش آمده تعظیمات فرمودند و افتاد تمام مولانا سعید ترکستانی سرد قریبالی او را التمر
عمری در صحبت مولانا احمد چند استفاده نموده از کار علمای آن دیار بودند با در آن صحبت علیای
حضرت شاهنشاهی مستوف شدند مولانا از علم باطن نیز بهره مند بود اگر چه در دقایق حکمت الهی
و اسرار طبیعی و ریاضی چندانی خوص نموده بود اما معلوم کرد که در او را الهی متعارف است ملکی و غنیان فیض
و بسط مقام سلطنت بر توالیفات حضرت شاهنشاهی اضافت یافته در قبضه اقتدار

و شوکت آنحضرت با استقلال در آمده بود اقسام طبقات نام و هنر پیشهای هر دیار آموخت
کار و ابی صورت و معنی کشتند و بپایان تو جهات طلال الهی کار و بار سلطنت علیا بالا گرفت
و کار برد از انرا بازار را چ کشت دین با اساس بلند نهاده آمد و بهما دنیا آراسته تر شد ارباب ملل
اعتضا و بهم رسید و امشب محل را گسا و رخاست خلق پرست از چشم بینا بدست افتاد
و خدا پرستان را صبح سعادت و مبدع عالم معنی ظهور یافت و ملک صورت رونق گرفت و از سراج
قصه از دواج میرزا شرف الدین حسین است شاهنشاه محبتت که از نفوذ ظاهر سرای
باطن دریا بد پیوسته که واهی را که بیز خدمت و از دیاد عقیدت بنظر اقدس می آید و بزرگی
نسبت ظاهر ضمیمه علو حسب معنی میشود و بقون و احم خسروانی امتیاز بخشیده بایه اعتبار مینماید
و بدوام حضور شرف گردانیده مطالع محکم مستبصران احوال مینویسند چه نیت حق اساسی همنشای
آنست که مباد از مردی که لباس ارستان پوشیده در صف خاصان در آید و تبه رای و در ارکان سلطنت
مقصود و خنور و در همانطور که رسم کار و امان با ستانیت که از هر کس خواهند برده شکاف از
دل گردند با دعه عقل را با در کام هوش آویخته است گردانند تا آن تنگ حوصله از منی هر چه از مکتوبات
خاطر خود دارد بیرون اندازد مصراع مردان بیاده تجربه کردند مرد را و چون اندیشه حقانی
باشد چنین با ده دادن بقوی دانش اندوزان و در بین محض ثواب و چنین عقل مرور را
از بای انداخته عیار او کوفتن لازم دین جهان آری است همانطور دیدن و آیین این شاه
جهان آرا آنست چون میخواستند مراجع احوال و اخلاق یکی بداند با ده دنیای مرد افکن سرشار داده
او را دیوانه دنیای هست کاره میبازد دیده بصیرت معامله صیایف احوال لومی نماید کوه نظران
که نظیر من بر مقصود نیفتاده در کول باد غفلت سرگردان شده اند زبان طعن در میسازند
که بی تجربه چندین اعتبار دادن برای جیت و آنها که شناسای اوقات تکمیل اندازین معنی را در ارباب
احوال دانسته شاگرد این عیار گرفتند از آنجمله میرزا شرف الدین حسین را که بنسبت صوری را شرف
کار بود آنحضرت بنظر رقی دیده بلند مرتبه ساخته بودند تا اعتضا و سلطنت کرد و از آنجا که فرط
تقرب و اعتبار میرزا متهمند عالمیان بود بعضی از اولیای دولت قاهره که نظرشان جز بر
علوم است ظاهر نیفتند از درون و بیرون صلاح دانسته عفت قباب دولت برده نشین
عصمت نمره قریه سلطنت بخشی با تو بکم که آئینه قریه حضرت شاهنشاهی بود بآیین بزرگان در
حاله از دواج میرزا در آورند و باین نسبت علیا بایه اعتبار میرزا را زیاده از اندازه افزودند

در آن نزدیکی و از رخصت سرکار ناگوار آمد و بیکدیگر فرود شدند بود فرمودند و از وقایع که درین سال
سمت ظهور یافت و ستادان میرزا قزاقان را رخصت کرد و برادر عزیز احمد کورگان بود تخی کشمیر
چون در آیین عدالت کتری و قانون کشورکت بی امریت لازم که هرگاه والی مملکتی و حاکم ناحیتی
بعیش و عسرت حرد مشغول گردد و بکار و بی نفس و هوا وقت کرام صرف سازد و بر عیت بروی
و غمخواری ستم رسیدگان و بر انداختن خود پیشکان نبرد دارد و خود بوزمانه که از توانا و درت تصرف
داده کار فرمای جهان و جهانیان گردانیده است لازمست که بجهت سپاسداری از دی در استیصال آن
متغلب گوینده ساکنان آن حرد و بوم را بداد منشای خود بر و سپارد و از ادبیات عیادت گویند
نصورت نماید بنا برین مقدمه حی اساس درین سال فوخته چون شور و شغب کشمیر بان شور انگیز آنرا
پیشه و بیداری غازیگان حاکم کشمیر مباح اقبال رسید حکم علی مرتضی نفاذ یافت که سرکردی حیدر ارا
قزاقان را در خویش میرزا احمد که عارف و دشت کشوری آراسته متوجه تخی کشمیر کرد و جمعی کثیر
بگویند او نا فرزند درین ایام غازیگان سرکاجی حیدر قزاق و ای کشمیر بود که بعد از بدست
کشمیر با و رسیده و تحقیق آنست که میر حسن حیدر برادر کاجی حیدر است چون بیانه عمر حسن حیدر
بر شد کاجی حیدر از طغیان از و فرط هوا و هوس یا بهجت انتظام در میان حاضر او را بعد خود آورد
و بعد از دو سه ماه انقطاع غازیگان متولد شد الفقه قزاقان در چون کاروان و کار طلب نبود پس از
ملک طویل متوجه این خدمت شد و در دست کور با بر اجوری رسید و حضرت خزان و فتح حیدر برادر زاده
دولت حیدر و کوه دامنگیری و بی ریا برادر عیدی ریا و یوسف حیدر بی حیدر و خواهر حاجی احمد
ملکی شدند و چون حال اینان را فرستادند بزرگوار حضرت خان و فتح حیدر و او هر دو انگیز کالی کشمیر
کوچ شدند و سر راه بجهت آمدن کورمک در موضع لالی کورمک نزدیک به شیر توقف افتاد و چون سران این
لشکر آمدند و بزرگوار رسیدند در آمدن بکشید این قسمیت باین است که بیکدیگر با بی حیدر
جبر ملک آن ملک از آن قبلیست که اگر چند روز بیشتر از آمدن بیکانی آبی واقف شده
تنگی های راه بگیرد و اگر چه کوی آن هزاران رستم آراسته باشد و رفتن آن مشکل بلکه حال خواهد بود غازی خان
که آمدن لشکر کشید و چند ماه برین گذشت آنچنان طریقی و مضایق را استحکام داد که فریدی آن
منصور نباشد و دناهای خود را از کویهای مستحکم بیشتر فرستاد و بعد از قزاقان در نزدیکی راجوری بود
مقابله می کردند و در روز شگت یافته بر گشت تنها استیلائی استحکام کشمیر این کار بزرگوار
و آغاز باران و نارسیدن کورمک عمده اسباب شکست شد و درین روز جنگ عریض در پیوست

از یک طرف بند و قجیان و از دیگر طرف تیر اندازان دستبرد می نمودند و مردم پارتیهای
اگر چه کم بودند اما بجنود تاید آسمانی پیشی کرده و در مدتی دادند که حیدر رستم و بی ازین جانب تیرهای
نمایان که کار ناخنده و لاوری تواند بود بتقدیم رسانید آخر چون اوی معذور نبود و کار فرمایان کارگاه
اقبال فتح این ملک دکنش موقوف بزبان دیگر داشته بودند که شهنشاه جهان پرور برده از حال
عالم آرای خود بر داشته انتظام هم را بی سرکت ارباب تعنت و عناد نماید درین هنگام سبب
فتح و فیروزی چنانچه باید فراهم نیاید قزاقان را از تمام کجای آورده از دی و انظار از تعلقه دامنه
نزدیک راجوری در آمد و کوچک و بهادر را بتری رسید او را زخمی گرفته پیش غازی خان برود چون
رستمی او متهم شد کشمیر بان شده بود غازی خان او را استمال کرد و آینه بار علاج سودمند
نیامد بهی علاج راه نیستی پیش گرفت و روز دیگر قزاقان را با بر آکره بنو شهر رسید و درین ایام
دولت آفرای حضرت شاهنشاهی بمقتضای صلاح وقت بداد کلاه آکوه بر لباس بی توهی از شغل طفت
مشغول سپاس جلایل نعم آلی بودند که روز بروز قزاقان اقبال و میامن دولت بنظر مردمی آمد چه بجز
کشیش ملک میشد و نوید فتوحات میرسید و از اطراف و جوانب ارباب اخلاص فرج فرج بهم
میرسیدند دولت در آرایش و بخت در آرایش عقل و در سینی مردم در عقیده گیری استماع اتصال
این امور که قزاقان در راجین روی نماید دران بزم مقدس چه بایه داشته باشند دران جمعی چار
گوزند انگیزد و از سوانح آنست که چند روز گذشتن بیراجی اسامع اقبال رسید چون ذات مقدس جنب
فوت مردمیت با وجود آن سرگذشته ها که اندکی گذشت یافت از ظهور این ساخته عریض
نامست فرمودند نمیدانم که این واقعه اعمال بالانش گذشته است یا هنوز باطن او غبار آلود اند
تباه بود یا دعای او حاجت پیوست یا آنکه آن نیک مرد را غایت از دی از بار گران خجالت ظاهر
ساخت و الحی بیراجی در اصل نیک ذات و خجسته صفات بود و بواسطه به مصیبتی که
بزرگوار آفات آدمی زادت اول حسنات او بنظرش افتاد و از او فنی خوش آمد هستی از وجه هر نظر
بر نیکیها و هنرهای خود دارد در پیشگاه خاطر او باز از خوش آمد کویان کرم کرد و هر خوش آمدی که با و رسد
انرا بیان واقع اندیشیده خود پرست خود آرای شود و لهذا بیراجی را چون این روز پیش آمد حسن
حدیث زمان که در برده منورس و عدم استفعال همات ملکی پوشیده ماند و از حجت و جوی
عیب دیگران بمطالعہ عبودیت نفسانی خود پیرداحت و از خوش آمد کویان خانه او آن قدر
غراب نشد که از راست کرداران معامله ما نمیم که دوستان کوی عقل او بودند باری بعد از رازی آن

چون در اصل از گروه سعادتمندان بخت بیدار بود بقلای وندی دولتمندی کارش در بخت طغیان سیری
نشد و در همین زندگانی کافی او را پیشانی حاصل گشت و سعادت ملازمت بر دولت بخشش
و بخت بخت استعدایافت و پادشاه جهان از ورافتی و خشنود گشت و با عرض و ناموس
و اهل و عیال و اسباب و اموال متوجه زیارت اماکن شریفه شد و چون به شهرتین تختین
شهر کجرات است و پیش ازین بنهر و الم موسوم بود رسید چند روز در آن ساحت دلگشا
بجمله آسایش محل اقامت گشاده و در آن ایام حکومت شهر بوسی خان قزلباشی استقلال یافت
از طرایف افغان بر سر او هم فراموش شده شور و آوازی آن دیار بودند از آنجمله مبارک خان نو حاکم که پرو
در جنگ با جواهره پسر کردی بیرمخان کرد و نیز از کشمیری سلیم خان پسر شیر خان با دقری از و بود
درین قافله همراه بیرمخان غریب سفر حجاز داشت و قوار یافته بود که بیرمخان آن دختر را به پسر خود بکشد
و ازین بهر که نیز افغانان سرسوزش داشتند بیرمخان درین ایام که در بخت با اقامت گشوده بود
بهواریه پسر بایتین و مازال آن شهر میرفت روزی پسر کولابی بزرگ که سیرگاه و گشت آن شهر است
و نشینی در میان دارد که بکشتی آنجا میروند رفته بود در هنگامی که از کشتی برآمده سوار میشد آن حال
حق ناشناس باسی چهل افغان بیروت بقصد بیرمخان و کتار کولاب آمد و جهان نمود و کولاب
آمده بیرمخان را که آنجا آمده و طلبیده چون آن بی سعادت پیش رفتی مجابا خیر از میان برآورده که چنان
بر پشت بیرمخان زد که از سیندش برآمد و بدو لای دیگر شمشیری بر سر انداخته کار او تمام ساخت
درین حال کلمه الله اکبر بر زبان آن عاقبت بخیر رسیده ازین عالم در گذشت و سعادت شهادت که
همیشه در آرزوی آن بود و بدعای سحر میخواست و از اهل الله استعدای می نمود و فایز در روزی در
عین حکومت او یکی از سادات ساده لوح از مجلس برخاستند گفته بود که بنیت شهادت ثواب
فائده بخوانیم بیرمخان تبسم کرده گفت میر این چه منظر است و چه غمخوار است ما شهادت میخوانیم اما
نداین زودی آن قصه هر امان از وقوع این واقعه ناپسند میخیزد و متوحش شده هر کلام بجان می ستافت
و بیرمخان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمع از قزلباشان کین و آلب خونین او را برداشته حوشتی
مقبره شیخ حاتم الدین که از مشایخ وقت خود بود سپردند و در روز بادیت و دوم بهمنماه الکی
مروانی جمعه چهارم جمادی الاول هجری قمری در آن مقبره و در آن وقت قاسم را که در تاریخ این واقعه
شعر بیرم خان طغیان که چون است احرام در راه شد از شما و دشمن کار تمام
در واقعه تاریخی بی تاریخش گفتا که شهادت محمد بیرم

و بعد از آن بسجی بن قلیخان خان جهان بشهد مقدس مدفون گشت و در آن حادثه غریب
او با نشان به پیش بخت و بی اعتدالان فتن دست تاراج بار و وی بیرمخان در آورده در قتل و اول
چیزی فرو نگذاشتند و از هول این حادثه آشوب عظیم در مردم آن مردم مظلوم محمد امین دیوانه
و بابای رنور و حواجه ملک عبدالرحیم که حلف صدی بیرمخان است و در آن هنگام چهار ساله
بود با والد و بعضی خدمتکاران از آن حادثه گاه برگذار بوده با جد آید روان شدند جماعت افغانان
بی دولت از دنبال شتافتند و مصیبت زدگان تمام آن راه جنگ کنان با جد آید رسیدند
مدت چهار ماه در احمد آباد توقف نمودند محمد امین دیوانه و بعضی خدمتکاران بوجوب صلاح وقت
عبدالرحیم را گرفته بدرگاه خلایق پناه روان شدند و پیش از آنکه با ستا بنوس رسند خبر حادثه
بیرمخان بعضی اقدس حضرت شاهنشاهی رسید فرمان التفات بطلب عبدالرحیم از مملکت اعزاز
فرمود و دیار فتنه بود در هنگام بنیادی و ماتم زدگی و بیگسی در حدود دجله و فرمان غمگین بود که گشته
امید از چاره گوید و حاصل منشور عاطفت آنکه از روی امیدواری بدرگاه معلی بیاورد که بهر تیب
شاهنشاهی صرف اختصاص خواهد یافت و جندی از حقیقت گیتان چون بیاورد و یادگار
حسین آن نوپا و اخلاص را در اواسط سال ششم الهی مروانی اوایل تصد و شصت و نه در آن وقت
اگره بنظر کمی از آن حضرت آورده بر زمین بوس و الا سر بلند ساختند و حضرت شاهنشاهی آن طفل
روشن پستانی را که آثار مجابت و حقیقت ارسطو ناصیه او پیدا بود با هجوم بدگویان و بداندیشان
بخص عاطفت ذاتی در سایه تربیت خود پرورون گرفتند و با نیک فرصتی بخطاب میرزاخان اختصاص
بخشیدند و روز بروز آداب ادب و روزی و بزرگ منشی از نشست و خاست او بظهور آمدن گرفت
و بدو برج و تربیت بدار عالی رسیده و بیایه اسنای خان خانانی اعتدایافت چنانچه در محل خود که آن
یابد و در او اواخر این سال دولت افغان حضرت انجام عصمت قیاب ما هم آنکه که کمال رابطه صوری بود
بحضرت شاهنشاهی داشت درین ایام بیکت توجه عالی زمام حل و عقد جمیع مهمات ملکی و مالی در آن
و بنشین او مفوض بود و غایت کنی ای بر کلان خود باقی هر خان بود چون یک دختر باقی خان بطلانی را با دام
نسبت کرده بود خواست که دختر دیگر را به پسر کلان منسوب گرداند و زنی و گشت محبته و دوم از طرف اقدس
ترتیب دهد برین داعیه از درگاه معلی رخصت حاصل کرده بان نظام این جشن مسرت آرای بر در خانه
و چنانچه آیین بزرگ هفتن و الا فطرت باشد سامان آن طوطی و از هر دند ان چایک دست آستین
خدمت بالا گرفته در ترتیب منازل و تزیین مجالس چایک دست هنر نمایی بجای آوردند و بوجوب

رو رو آفت که هست و پیوسته دود آغاز سال ششم از جلوس مقدس هشتابی
یعنی سال شصت و نهم ماه از وراول درین ایام دولت ایشام که کوکبه موکب نوروزی روشنی
افزای صورت و معنی شد و علم صبح نو باری آینه نمای بهره دولت و اقبال گشت و بعد از نه ساعت
و پنجاه و نه دقیقه از شب ششم غری و در شب حقیقی بیت و چهارم جباری الاخری سال هفتم
و شصت و هشت قمری تیر اعظم منور عالم بر تو شرف بدولت شری حل انداخته در مملکت افزای شرف
در آمد و سال ششم از جلوس قدس یعنی شهر یوراء آبی آغاز شد عکس کر یا چین جلوه ایشام نمود
و شامیم بهایتین در دماغ عشرت پیچید شعر بادشگیری نیم آورد و باز از جو سبار
ابر نوروزی علم بغراخت بازار کوکبه این جو بیکان بشارت بشتابان در هوا
وان بیلان جواهر گش خرامان در قطار و مر جابویی که عطرش نباشد در میان
حبذا نقشتی که نقاشش نباشد آشکار و اجرام علوی کون و مکان را بحد اطلال سلطنت روز افزون
بشارت امن و امان دادند و اواد و سماوی زمین و زمان را بفتح مملکت جدید نوید اقبال آرای رسانیدند
عکس که منصوره که بتخیل مملکت مالوه که اهتمام بسته بودند چون نزدیک بان ولایت رسیدند و مدتی
و بر مستی باز بهادر که بتخلیب و تسلط هنگام حکومت گرم کرده بود تحقیق پیوست به ترتیب صف
بزرگ و زمین افواج و غار لایق قرار یافت او هم خان و بر محمد خان هنگام آرای قول شدند و بر انظار
بمردانی و عبد الله خان و جو دیگر آراسته شدند جو انظار به مات قیام خان کنک و دیگر بهادران که
کرده رونق گرفت هر اول شاه محمد خان خدادی و صاد قحان استحکام پذیرفت و این باز بهادران
ببخردی ذالی و بچوهری فطری به مات ملکی مالی نپرداختی و باده را که حکمت اساسان و قری معین و زمان
مشخص قرار داده بملاحظه ترتیب و ترکیب عجزی نسبت بعضی طبایع و امر جبهه فرموده اند بتفرق
لذات بهیمی از اسباب مزید غفلت ساخته و شب از روز و روز از شب نشناخته پیوسته بان اشغال
نمودی و بهت و اسباب طرب که دانش برودان در بین در هنگام کمال طبع و مالیت خیر که از فوط
مستغول بکار و بار خلاصی بهم رسد بجهت کسب انتعاش طبیعت و این طحال توجه فرموده این معضله
از معاصد عظمی اندیشیده همواره اوقات گرمی بدل ندارد بان که راندی و بخت متی و کبرستانه اسباب
بی سعادت را سر انجام میدادی غافل از آنکه گفته اند بیت درین مجلس چنین کن برده سازی
که نباید شعله در شرب بازی و چون مواکب اقبال در حوالی سارنگه که غفلت مری این بیت
رسید آن زمان از خواب کران مدیون قوری بیدار گشته باختر آلودگی و سید روی از سارنگه بیدار گشته

بیشتر منزل کرد و لشکر فراهم آورده در مقام بیکار گشت قلب را بنی ناسره و وجود خود را زرد
ساخت سلیم خان خاصه خیل که حاکم رای سنین و چندیری بود کار فرمای دست راست با و معرکه
و آدم را سرور دست چپ گردانید و تا نجان خاصه خیل و صوفی را که در دهنوز در دماغ داشتند
هر اول کرد و لشکر از طرفین بمقاصد دوسه کرده بر ابرهم شستند و پیوسته دلاوران رزم افزون
از جانبین بر آمده لوازم بزرگجای آوردند و لوازم احتیاط بر دست خود کار دان لازم ساخته آداب مبارزت
تبعیم میرسانیدند و هر روز جوی از بهادران کار شناس با اهتمام یکی از طرز دانان خلاصه که بغیر عقل
و فراوانی سباحت امتیاز داشت باطراف لشکر مخالف رفته راه آمدند متر دان علی الخصوص نقله که
بر بان هندی و شان این طبقه را بنی که کوید بستی و بر لشکر مخالف شد تنگ ساختی روزی بوقت شاه
محمد خان قندهاری و صاد قحان و پانیده محمد خان نعل شاه قیامی و مهر علی سده و ز و سماجی خان و محمد خان
کف که بود پاسی از شب گذشته متوجه این کار بودند که راه غلط کرده عبور این کرده نزدیک منازل مخالف
افتاد و بالظهور جنگ در پیوسته و جنگش عظیم در پیوست داد و چون خبر بار دوی بزرگ رسید
عبد الله خان و قیام خان کنک و جمع کثیر جلور زیر رسیده شریک چند شدند اگر چه اول با بر آمدند جنگ
رستم اند کرد و لشکر منصور را برداشت اما صاد قحان و جمع مقتضای کار دانی و فوایع حوصلی جاری گرفته
پای نبات افشردند و افواج نصرت پی بهم رسیده هنگامه می لغزان بر هم زدند و میان قیام خان و سلیم
حقاش شد قیام خان فطر و منصور بر گشت و صاد قحان با قیام خان با هم ملحق گشته باز بهادران که
رو بروی خود داشته صف اریلی میکردند داشته یکپاس چیزی از روز گذشته بود که نیم فتح از مقابل
وزیرین گرفت و غنچه نصرت از کلین امید شکفتن آغاز نهاد و با قبال شاهنشاهی و حسن
خدیو زمان چنین فتح شکوفه طرار فتوحات گرانی توانند مظهر آید و باز بهادران را که مذلت
روی بجانب خاندیس آورده بطرف بر ما نور شتافت و جمیع اسباب و اموال و عواید و با اگر لای
زمان و پاران که سرمایه نشاط و پیرایه حیات او بودند بر دست مردان کارزار افتاد و آن بر دست
در حین غم مقابل می که نصرت چنانچه رسم هندی و ستانست چند کس اعتمادی خود را بر سر زبان و پاران
داشته بود و قرار داده که اگر خبر شکست من شمار تحقیق بشود تمام زنان و پاران مرا بتینع بدریغ
که زانند تا بدست بیکانها اسپر نشوند و چون صورت غریت باز بهادر در آینه مرادوار گشت
آن دینو زانان بوجوب قرار داد نفس چندین از ان لعیان پری بیک باب تیغ از صفحه هستی پاک
شستند و رقم وجود ان بیکانان از ورق جهان بگزاکت بیداد محو ساختند و جندی را خنجر شده

از اندازه مافعه الهام می کرد و اول بدینسان صورتی که از زوایای دربار و لیلیان
اخلای می نمودند و کار و کشتی سرانجام دهند در عمارت آن مکان حشران فرستاده عالم را صفا بخشید و باطل
چون ایزد جهان آرا چندین فتح و پیروزی کرد و علیقلی خان را سرانجام بدین معنی افروخته و غنایم این فتح آسمانی را که هرگز آید
بدرگاه معنی خاطر جهانگشای شاهنشاهی میخواست که مرکب عالی بدین ترتیب نهضت فرماید تا معنی او بدین
نکتد لیکن اصلاح احوال او هم خان که از فتح مالوده روی در فرساده داشت اهم دانسته بود و در آن ملک
و انتظام آن دیار که از موانع حمله ایزدی بود بکار معزز می نمود و چون بدین واسطه که در مبادی حال نظر
بر خویشتن هر کار میدارد و نظر در بین که در باریت فکر حسن حاکمیت و نقش نهایت را می بیند اقتضای
و نمود که نخستین بکار آن عزیمت است مالوده جولان بایر و تا ناگاه آن بنایه ای از چاره مکرر و مخفی در این
حلوب نای بود که ضامن خود را بجهت دولت بنام رسیده از حقیقت کارگاههای نجیب آن غم
مسعود مصمم گشت و سلطان اشغال سلطنت بسرا کلام این برورش اقبال مامور شدند و خاطر جهان آرای
عظمت ذاتی با اصلاح احوال او هم خان توجه فرمود و تا شای آن ملک و دلت و انتظام مهیا نمود و در نتیجه
آن بخت دور بین گشت منعم خان خان خانان و خواجه جهان و جواد و داد افکاره اگر که استیابی آنکه
امرای کبار و اعیان خلافت خبر فرمایند با جمعی از خواص بساط اقبال در سعادت سعادت اسکان
روز سرورش هفدهم اردی بهشت ماه آبی و فنی روز یکشنبه یازدهم شعبان نهضت و شت
قری از نشین اجمال و تختگاه خلافت بای اقبال در رکاب کشورگشایی نهاده این یورش دگرش را
پیش نهادت علیا ساختند چون نزدیک بقلعه زنده پور که رای سرحد حاکم آنجا بود عبور و رکاب
کیتی نورد اتفاق افتاد و نظر جهانگشای سنجی آن بینه اخته پیشتر نهضت فرمودند رای سرحد قریب
نفرت ترین شینده بیت گشای لایق مصمم بر مردم کاروان فرستاده آداب بندگی بجای آورد
و چون ساحل حوانی قلعه کاکرون که از قلاع حصینه ملک مالوده است محل ورود و مرکب عالی شد بظهور
پیوست که باز بهادران را یکی از معتمدان خود سپرده عا که اقبال هنوز دست سنجی آن نکرده
و جهان بمرض مقدس رسید که او هم خان خود قصد فتح آن دارد و وزی که مرکب سعادت محمد ط آن نکتد
و بهادران ملک کتی فرمان بدید گشتند آن نکتد حاکم قلعه شد چون حاکم قلعه است
رایات شاهنشاهی اقبال روز افزون ضلال حلال بر سنجی آن انداخته آنجا که کاروان دو بین
بوسیله ای سعادت کلید قلعه را دست آورد و سلامت حال خود ساخته بر زمین برسی عالی می رسید و دست
و بنوازه های شاهنشاهی اقیانوس را بخت و محضت خالین را بجا است آن حصین حصین گشته

در آخر

در آخر چهار روز متوجه پیش شدند و شب همه شب قوه فرموده و چنین راه دور و دراز با چنین
نشیب و فراز بان که اقبال در شانزده روز قطع فرموده روز بهمن دوم فراد ماه آبی موافق شنبه
بیست و هفتم شعبان همین سالی رایات اقبال خلعت زدای سواد ساز نگین شد و از غراب
آنکه در همین روز او هم خان بغیرت شجر قلعه کار کردن از ساز نگین برآمده و رسد کردی راه قطع کرده
از نهضت مرکب شاهنشاهی اطلاع می داشت هر چند با هم قاصدان تیر روز فرستاده بود که از نهضت
اعلام او سلام شاهنشاهی خبردار ساخته اما ده خدمت سایه گردانند اما القاد آخرت آنچنان
نبود که مسرعان خیال هم نیک آن توان گشت تا بقاصدان چابک دست چهر رسد او هم خان فوج آریه
بخاطر ای جمع کار کردن روی می آید که از دور که لبه جهان تاب مرکب عالی همایون شد با آنکه معدودی
از عا که اقبال آتش در رکاب بطرف اعتصام رسیده بودند اما در تمام آن دشت و صحرا مقتضای
جنود الطاف ایزدی از لشکر عالم غیب و سواران ملک تقدس چندین جمعیت و انبوهی را در
بود که در نظر همه کسان اندازه و شمار بیرون می خورد و چندی از لشکرگزین او هم خان که پیش پیش او
می آمدند ناگاه بر حسب و الا از دیک رسیدند چون نظرات آن بجانب حضرت افتاد بی اختیار
خود را از اسب انداخته روی ادب بر زمین خاکبوس نهادند او هم خان که مردم خود را چنان مست
و پاک کرده دید که سر سیم خود را از اسب انداختند حیران شد که یارب چندین اعزاز و اکرام
ملازمان او یکست و درین تعجب تیرانده قدری تریب شد و نظرس در مشقه جمال عالم افروز
حضرت شاهنشاهی حیره گشته و خود را دره مثال مضطرب یافته از مرکب بر زمین ادب
فرود آمد روی بنده کی برخاک نیاز نهاده بر کاب برسی عالی می رسیدند و آنجا که آیین بنده نوازی
ورده پوشی مجبول محض اقدس است او را بنوازه های کرامی اختصاص بخشیده ساعتی بهایا بید
و اقبال فرود آمدند تا هم او استمال تمام یابد و هم دیگر مقربان بساط اقدس که با مرکب
همت بودند سعادت زمین برسی در یابند و از آنجا برخاک اقبال سوار دولت شده روی توجیه
بساز نگین آوردند و دران محضر سرور منزل او هم خان را بعبادت و رود اقدس غیرت بشیطان
سپهر ساختند او هم خان بر بساط بندگی ایستاده اجناس نفایس و لطایف بنظر اقدس
می آورد و لیکن چون قدری تریب و عنایت نشناخته با از اندازه حال بیرون نهاده بود
باطن او که جام حقان نای آبی است با او نمی شکفت آیین اخلاص است که در زمان حضرت
حاضر معنوی روحانی بوده در اکرام و احترام صاحب خود اهتمام لازم نماید و خواستش خود را در

ولی بخت محوسا ز من چه میگوید خلاص کو هر سیت بی با هر سر نباشد و بهر دی لبها رند ص بدانی کجا رفت
و طرز سوداگری چه شد و در برابر چندین ترتیب و عاطفت و کما چنه ترفیر و تبلیغ آید من این کلام محاطه کرا است
هر که از بند ریای دور عادی با کپا زان باخت هر آینه خاک آید بار در کاسه عرض و ناموس خود که چون او هم خان
تملقات سر آینه میگرد خاطرنگته و ان ستمشاهی بساط بازیافت و هر کاری میکرد پسندیده خاطر اقدس میگرد
از آنجمله لباس حاضر ساخته بود که آنحضرت چون از کوره راه رسیده اند لباس تازه پوشید و چون اندک عبادی
بر دامن ضمیر بقدر مصطفی زر بگذارد او نشسته بود بر لباس تلبیس او بر تو توجیه نمی افتاد او هم خان این مردم اضطراب
و اضطراب می طلبیده و از فرط بیقراری هر یک از منظور ان بساط و تب توسل و جسته تفرغ و تبیل می نمود
آفر کار آنحضرت که معدن مردمی و آرزو بر برت فی حال او نمیشد و بزرگی خود کار فرموده او روی بنده و زاری
لباسهای تازه که آورده پوشید و اظهار گفتگی فرمودند و چون در آن روز بر یکان سردی و عفت محبت مانده
چون حو کبا اقدس رسیده بودند آنحضرت در ان شب بر پشت بام ادبم خان تکیه فرمودند و ان بیسعا و است
بدینیت در یکس بوده منتظر فرصت می بود که شاید آن قدمی نظر نظری بر غریبی او افتد و آن صبر این
همان ساخته قصد نماید و خاطر اقدس آنحضرت که گلشن سراسر می افتد این خیال خالی چون راه دور قطع فرموده
بودند و بستر راحت استراحت عمد فرمودند و آن خود بر و عفت سرشت را چیزی که بخاطر راه نمی یافت
حرم خانه شوم و بود و چون عادت و حمایت ایروزی همواره نگاهبان آن قبيله صورت و معنی است
آن برگشته بخت تیر و رای قدرت و فرصت نیافت و در دباش سبط صودی و معنوی در این ستمی
محافظت فرمود و روز دیگر ما هم آنکه محفل قوی که عفت مانده بود آورده بشرف حضور اسعفا یافت و چینی
بزرگانه ترتیب داد و ادبم خان بر همتی آن که با قوی کاروان از خود غفلت بیدار شد و قدم خدیو چهارا
شرف روزگار دانسته در آداب پیشکش و لوازم ضیافت اهتمام نمود و مجمع آنکه از سرگاز باز بهادر بدست آورده
بود از صامت و ناطق با تمام حرما و پاتران و لولیان بنظر اشرف که از ایند و آنحضرت بموجب محبت
عامه قبول نموده بعضی را با و عنایت فرمودند و چهار روز رسا رنگبدر توقف نموده روز خود او دوششم
خود او ماه آبی موافق سنبله دوم رمضان روی توجیه مراجعت آورده علم نهضت بجانب دارالکرامه
اگره را فواختند و در منزل اول که ظاهر سارنگبدر مخیم سادات اقبال مده بود و به بنیان کجور موسوم بود
ادبم خان اندیشه صواب بخورده داده محفلت زده ازل و اب گشت و چون خاطر ما هم آنکه تلبیس
قدر و ان حرمت و جوهر شایسته عقیدت عیر بود انما ضعیف فرموده چیزی بر زبان مقدس نگذاشتند
و تفصیل این حال آنست که از آنجا که نادانی و کور باطنی ادبم خان محروم بود با جمعی از خدمتکاران و اولاده خود که

خدمت هر مسیری پادشاهی میکرد در ساخته وقت کوچ دو جملۀ نادره از هر مسیری بانهادر که تازه بنظر
افسوس گذرانیده بود از سر برده شاهنشاهی گیرانده چنین نقش بر آب رفته که در چنین وقتی
هر کس بر دار و کوچ سرگرمست هیچ کس بی بسیر نشسته این کار نمی آید بود و باین خیال بنجد و دانه چنین
خالی حساسی بر ناصیه دولت خود پند زده و واقع لغت آن ابدی بوده سرمنده جادو دانی گشت
و چون این حرکت شیع شیع افسوس رسیده حکم عالی شد که امروز کوچ موقوف داشته چنانکه روان
بجست رجوی گمشدگان شتابد بطردانان بساط اخلاص متوجه این خدمت شایسته شدند
و نیز روان خدمت دوست تکابوی شایسته نمود هر دور گرفته آورده و ما هم آنکه بجای حفظ آنکه
هرگاه آن دو عورت را بخدمت بندگان حضرت رسانیده بود از روی کار او برداشته خواهند
و نفعی بپیش از برده بیرون خواهند داده بفرموده آن دو بیگانه را گشتند که سر بریده آواز نکند
و خدمت زن آنکه نقاب از روی جهان افروز خود هنوز بر نداشت بود از آنطور جری عظیمه
تغافل فرموده کرده و ناگوده انگاشت بنام حوصله در یا آشام و آنکه بموجب فراوانی عطوفت
و بسیاری دانش چنین خطای فاشی ناگوده انگار و از آن وقت که بنیاد نزل مرکب
باوای محکمت ماله رسیده بود هر یکی از محفل خود روی خلاص آستان سلاطین خطاب آورده و درین
عرضه بیرون سازد بکبر و مضرب قیام اقبال بود بهر محمد خان و قیام خان و حبیب علی خان و دیگر
اعوان و داران رسیده بسعادت زمین بوس هر بلندی یافتند و حضرت شاهنشاهی همه را بشرف
مراجعه و جلال الطاف اختصاص بخشیده باین سعادت آنها را بلندی دادند و ادبهم خان و بهر محمد خان
با سایر اشراف الاله بر زمین بوس خست بر از در ساخته بجای که بای خود متوجه شدند و مرکب شاهنشاهی
بدولت و اقبال است مرکز سلطنت و متفرخات مراجعت نموده یکی خدیو کوچ بکوچ صید گمان و شکار
افکنان بر رسم ایجاد خدمت عالی فرمود چون ماهیچه و آب و آب عالیات بر دو جمال بر راحت حوالی
روان انداخت و آتشکاری راه سری که ببلند کرد و آن از مهلت آن و در پس ترانده بود یا پیشش
چنانکه بیک خود بر آید سر راه بردارد و آن مرکب و الا کنت حضرت شاهنشاهی که وقت
اسد الهی در بار و دروغ و راست و بای در بر دارند همچا تنهایش شایسته باین سبع آمین موی
این حوی قابل شدند و از مشاهده این حال موی از تن نظار کنان بر حاشیه و عوارض
بنشیند گمان روان شد و آنحضرت بجای که بای و بیکدستی بر سر آورفته بیک جمله بیک شکار
بشنید آید از کار و تمام ساخته شد و هر کس که آید کند باوری که یار و که با او کند را و آید

و چنانچه پیش از این موصوف بوده بیست و نه روز تا پنجم احوال خود مطالع می نماید باعث از روی نیاز مندی
میشود و سرانجام رسد آگاه که شکر و لوازم شکر و بیعت بر وجه عقیدت و لطف خدمت را
از نعمات شکر دانسته و در مراسم بجهتی می فراید هر با خالق متفرع تر میگرد و و هم با خالق متواضع تر
میشود و هم با صاحب در بندگی و اخلاص می افزاید باز که از روی قدر ذاتی حسد که بیشتر نماید
اما شخصی که از آدمیت خبر صورت بهره ندارد بر اسم نصیب او نیست خلاص این همه نتیجه می دهد و باند
اعتبار بر آمد کار بایه خود بر طاقی نشان نموده اول روشن سکون خود را با هستی بخش خود فراموش می کند
و دوم با اول نعمت و صاحب خود که خدای مجازیت طرز تکبر و ترفع پیش گرفته اندیشهای بنیاد کار می دارند
و سوم با هر آن و بنشینان خود راه عظیم پیش گرفته متناهی می فراموش و چهار نام از روی ستم و عنف
سکون می کنند آن بیدار است بر نعم باطل خود اسباب برزی خود ترتیب میدهد و دانند که برای ابدار
و اهلاك خود موعظه می آید و مصداق این معنی مجده اهل علیقلی خاست که خطاب خان زمان است
دارد چه بیعت صدی که هزار و دویست و بیست و دو در آن شرکت نمایند آنرا سرانجام ترفع و استکبار خود گردانیده
نخست افزای بجهت استیلاي خود را که برتری از اقبال هر روز مان بود بخود منسوب داشته از اسباب
مزید غفلت ساخت چنانچه سابقا ایمانی از بدیهیتهای او رفته است درین و لا که بر سر عمل را که هم کثیر
از او باش افغان برود کرده بودند جنگ کرده شکست داد و خود آن بر کوه هر افزوده نزدیک شد که
برده از روی کار او بیکبارگی برداشته آید عقل کامل و عطوفت والای شاهنشاهی مقتضی آن شد که
برسم شکار آن حدود توجه فرمایند و بر زبان اقدس گذشت که اگر بهره از سعادت بدان بدو سرشت مانده
و از خواب غفلت بیدار شده بر زمین بوس مویک علی عبادت نماید در خم عبور جرایم او کشیده
مراجعت فرمایم که نهایت که ما کاستیم و گزیده ترین صفات بزرگان عذر برزقش و کنایه
بخشیدنت که آدمی زاده معجوبیت از مستی و هیجادی سرشته اگر سعادت رهنمونی او کند و از
دولت ملازمت نماید پیش از آنکه مرض مزمن شود و معالجه او بدشواری کشد کار او ساخته کشد
و ساکنان آن مرز و بوم را از دست ستکاری چند خلاص کرده شود و بنابرین اندیشه برگاه والا
فرستند و خود نطق اطاعت و نیکو بندگی بند او را مستمال ساخته معاودت نماید چون بر
در میان در آمد راجه در مقام نخست ایستاد و مجاهدان اقبال سرگشته بجا میگرد خود آمدند و بعد
از آنکه بیت روز در آنکه مودلت آرای بودند و خاطر انتظام بخش از مهمات آنکند و جمع شدند
رجوع بسیر برگاه خلافت بلند ساختن و این دو برادر تا سه منزل در رکاب معالی سعادت افزای خود بوده

مشترک مراحم لی اندازده مخص شدند و حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال خود سرعت ده روز
قطع مسافت دور و دراز فرموده و در هر شهر از مهم شهر فرورد ماه آگهی حواشی جمعه هفت روز
نصد و شصت و هشت خرمی بداد خلافت اگره نزل اقبال فرمودند و در یکماه و چهارده روز این
سفر خسته اثر با انجام رسید در رفتن چهارده روز و بدون بیت روز و آلوده روز و چون
سایه جزو والای حضرت شاهنشاهی بر عرصه دار خلافت بسط گشت عالی همتان عنان طلب
بعزم اظهار عقیدت و استعاضه انوار اختصاص لوازم استقبال بتقدیم رسانیدند و کرم
در خور استعداد خود کاغذاب سعادت گشت عدالت را روز بازاری و یک پیرا شد چهار بازاری
روی نمود زمان و زمانیان نشاط خاص در سرفرازی اولیای دولت را در آنکاف و اقطار مملکت را
سر خدمت گذاری برید آمد از هر طرف احرام حرم عزت بسته متوجه سلام آستانه اقبال شدند
و در اواخر آبانماه آگهی این سال موافق اوایل ربیع الاول سال نصد و شصت و نهم هلالی شمس
محمد خان آنکه که بخطاب اعظم خانی شرف اختصاص یافته بود از پنجاب آمده زمین بر سر عبودیت
بتقدیم رسانیده و عبادات قضا شده را در ضمن ملازمت خداوند صورت و معنی او را که
و شرافت پیشکش باندازه اخلاص خود گذرانید و بجلایل تفقدات شاهنشاهی رفعت اعتبار
یافت و تنظیم معاقباتی و ملکی و انظارم مهم سپاهی رعیت برای زرین خود گرفته محفل آرای عتبه
اقبال شد و ما هم آنکه که بجن خدمات و فزونی خود و ذوالانی عقیدت خود را وکیل السلطنه
باستقبال می بنداشت ازین معنی آزرده خاطر گشت و در صنف خان خالان که بظاهر وکیل بوده
آرایش مسند و کالت می نمود نیز به هم زدکی اطن رایافت آن انصاف و فارغی خاطر و باجبا
مشغل زیندی کجاست که وجود این چنین شخصی که بار مشاغل کسی را برداشته و سر خود نهد و مشکل
اشتغال مهمات که در دوازده اعظم عطیات آگهی دانسته شکر بجای آورد تا درین اعظم باشد
و کاروانی و اخلاص خود خدمات شاهنشاهی از پیش گرفت منع خان و ما هم آنکه این از اعتداد
عینی دانسته از ضمیمه دل آوازش کوی بجای آوردند چنین افکار درون و آزرده دل می گشتند
چه در انصاف حقیقت کار آنست که خود را مقید کار صورت داشتن تا همان درجه رسیدند
و گزیده دانشوران حقیقت پرورست که دیگری که ناظم کار تواند شد بطور نیامده باشد و رضا
ولی نعمت در سر بر این مهمان زبان حال نه زبان قاف با مفضض باشد و چون بیان معنوی را بدید
آن خدمت دیگری مفضض شد و خدمت گذاری سر کن کار با هم رسید دیگر آزرده بودن پیرایه رفتن

و خود را مغلوب خواهند داشتند بلکه خویش را از پای انداختن و بدست خود خراب
و از سواد ارتقای اعلام و دولت شاهنشاهی که درین سال مرد و چشم ساده لوحان مستعد
سعادت کشید آنت که چنانکه حصنی است حصین تصرف اولیای دولت و آمد الحق فرمود
دلمن کیتی آرای بزرگ و فزونی کتر بدست افتد چه برینا از ارتفاع استحکام دست بدان
ترسد و دروینا از بسیاری ماکل و مشارب احتیاج بیرون نشود و بجای ازین ساکنه دست
افزا آنت که چون بسر عدلی آواره بادیه ابدار شد قلعه چنانکه که مسکن و ماوای او بود بدست
فتو نام از خاصه خیلان او در آمد و او آن حصار منیع را تا من خود ساخته دست حکام آن
میگوشید درین و لاکه ریات اقبال از قضیه که مراجعت فرمودند و بدار الخلافه اگره نزول اجلال
سعادت نمود خواجه عبدالحمید اصفهان بنیخ او را فرموده فتوحات چون از سعادت بهشت
و وتری بحساب و معامله رسید دانت که روز او بار افغانان رسیده است تا که زخم را زنی
اطهار عجز را نکسار نمود و از روی خضاعت و ابتهال بدرگاه جهانپناه معروض داشت که اگر خیر
دست مرا گرفته بوس عتبه اقبال رسانیده هرگز بدست جمع قلعه را با ولیای دولت سپرده
خود را بسته فترک قوی اعظام دولت شاهنشاهی میکردانم ملت او بموقف قبول بیست
و بموجب حکم علی شریخ رفته او را بدستیادی مراح خروانی ملازمت آورد و بیستانی سعادت او را
بسجده درگاه کیتی ملاذ و سنای بخشید آنحضرت بایه او را بنفقات کرامی افزوده مرتبه امارت
کرامت فرمودند و بجز است آن قلعه حسن علی خان ترکان مقر شد و از سواد که درین و لا ظهور آید
سواری حضرت شاهنشاهی است بر فیل هندی و جنگ انداختن او داد از جانبش جهان آرا فرود
بر و شیخ و طریقی تازه ارتفاع مراح علیای این دولت بدین می فریاد و مراتب کباب صودی و معنوی
این یکانه بارگاه احب را خاطر نشان ظاهر بنیان کوتاه فخر می سازد و خدیو زمان بشکانه معنوی
اکتفا فرموده برده آرای صودی بکار میر و چون بنیست از دی پرده از جلال جهان آرای او بدو داشته
می شوند بیرون اندیش خود برده چند لطیفه و بدیع تر تزیین میدهند هم تماشای فنون تفادیر
ایزدی میفرمایند و هم انتظام جهان بخیرت آیینی میدهند بباطن عبار خلاص و فرائض حلاله و حلاله
جهانیاں میگرد و در ظاهر شکار و جنگ فیل که تاوان آرا از قسم بی توجیهی با جود طشت انگار
و دانا آرا زنده حکمت عمل شناسد متوجه می شود در جهان نشسته غلط انداز ظاهر بنیان معنوی
چند میشود که عادت بیان صورت بدست را بی اختیار است به راه حقیقت آورده ساکن

در یافت حقایق معنوی میکردانند از آنجمله قضیه بولعه مذکور است و شرح این واقعیت بخش
کوشش بهوش گشت آنت که هندی نام فیلی و الا شکوه که در فیلیان خاصه انتظام داشت
وزیر کردی و نند روی بدستی و بدخوبی بر روزگار دهمای بود فیلیانان زبردست بکار که
در سواری اقبال این فیلیان عمر دراز گذرانیده اند بد سواری شوار شده اند با جنگ انداختن چه
آن شهر سوار عرصه دلیری و شیر شکار بسته و لاودی روزی در میان چونکه بیرون قلعه و اد الخلافه
اکره برای نشاط خاطر مقدس ساخته بودند بران فیل مهیب بیک در عین طیفان متی و غلبان
بی محابا بنده و قدرت معنوی سوار شده کار برد از هیات حیرت بخش بظهور آوردند و بعد از آن
بقیل زن پاک که آن هم در صفات نزدیک بان فیل بود جنگ انداختند و بر مخلصان و معامله
حاضر حالتی گذشت که هیچ کس نگذاشت چون ناظران بارگاه حضور از امتداد این حالت جانگاه
مضطرب شده مجال عرض نداشتند بی تابانه از روی حیرت زدگی چاره این کار دران داشتند
آنکه خازن که صدر نشین بارگاه اقبال است آورده بالتماس و استدعای او آنحضرت را این شغل
از تصویر آن زده شیر دلاں آب میبند بگذرانند آنکه خان سرسید رسیده چون صورت حال مشاهده
سر رشته خبر از دست داده سر خود را برهنه ساخت و چون داد خوانان ستم رسیده زاری و الحاح میکرد
و فرود بزرگ و اطراف و جانب دست دعا برداشته سلامتی ذات مقدس را که سرمایه این و ایمان
عالمهاست از جهان آفرین میخواستند و چون نظر مقدس شاهنشاهی بر اضطراب آنکه خان افتاد
فرمودند که این همه شکلی نیاید اگر ازین طرز باز می آید همین زمین خود را از بالای فیل می اندازم
آنکه خان کمال توجه شاهنشاهی درین امر دیده در ساعت زمان زیر گشته و از روی ملاحظه باطن
سورش زوده بظاهر آورده فراهم آورد و شاهنشاه شیر دل ملکین دولت بآن کار عجز نداشتند
و استند تا آنکه باز روی معنوی و نیروی اقبال آن فیل هندی بر غنیمت خور غالب گردید و در پاک جلالت
تمامت و لا زودت و او را بکمر بند و هوای پس و پیش در نظر نیارده و دست و پا را از حلقه
نگرفته بی آنکه راکت با و آسان میرفت و آن کرده بی وقایع بهمان ثبات سنگینی تا شاکر نیست
فتون از روی بود آخر فیل مذکور را در از قطع نخوده عبورش بیک دروای چون افتاد و بر سران در عظم
جبری بکشتی سر انجام یافته بود زن با که سر اسیمکی بر سر آن جبر گذشت و فیل هندی آن شیر
بسته اقبال بر و سوار بود از بی او بر آن جبر بر آمده و دید و کشتنهای جبر گذران سنگی آن
دو کوه بیک در آب فرو جرفت و گاه بلا داشت و از دو جانب جبر ملازمان عتبه اقبال خود را

آب انداخته شناوری میکردند تا آنکه تمام آن جسر را گذاشته آن دوی آب رسیدند درین زمان که
امروز غیب را ظاهر بنیان گذاشتا کردند در ساعت خدیو زمان قبل هوایی را که آتش هم خوری و با باد هم
بود نگاه داشتند و قبل زن با که جان خود را بتک و دو بر دو عالمی را جان نوبت در آمد و در آن
بریتان بتبارکی جمع شد و آلهای برهنه اطمینان یافت بعضی کوه ازین که بین بخار میسازند
که زمان و ای زمان در زمین را مکتوب در سرست و این کار در نیای آن تواند بود در ساعت در خیال
دور از کار باز آمده دریا قند که از فنون عقل بدایع نگار اخضر است که نمونه از عجوبه نمایهای
کارخانه باطن بظهور آورده پی راهی روان یتهدانی رابست همراه دانیایی میجو اند تا بدین یا نرا
چشم می بخشد و دیده در آنرا سرمد جواهر در چشم میکند بد بار در خلوت انس که این رحم سعادت
پار یافته بدولت خطای استعدا داشت از زبان مقدس شاهنشاهی شنیده است که
اینکه دیده و دانسته بر فیضان مست خونخوار می شود با آنکه پیش از آن بسایع فلبان خود را
بیابان آورده و باعث خرابی بسایبانی انسانی شده اند و جهت نیست و قبله هست آنست که اگر
در ناراضا مندی از دوی ندانسته قومی نهاده باشیم یا بدانستکی فضی در آنچه مرضی او نباشد بر آورده
آن خیال کار تمام سازد که در بی رضای آبی بار هستی نمیتوانیم برداشت بجان افته این چه دید
و چه میاسبه با خود میرود باری در جمیع اوقات چه هنگام خلوت مقدسه و چه در زمان مشغول
کثرات چه در وقت بزم و چه در زمان بزم پیوسته نگاهبان سر رشته معنوی بوده بظاهر باطن
و باطن با خالق در یک زمان ناظم اسباب صورت و معنی گشته بدینوی این دو گروه والا متفرق نمایند
و عسرت کین این دوش و کور شده او رنگ آری عالم ظاهر و باطن میکروند و از سواد رسیدن
ادهم خاست بر زمین بوس درگاه مقدس درین هنگام که دار الخلافه اگر بفروغ سعادت شاهنشاهی
رونق و بهیا یافته بود در آینه رای جهان آرای چنین صورت است که ریاست ممالک ملوک و پیر محمد
خان سروای با استقلال باشند و ادبهم خان بخودت حضور مستعد و باید منشور عطفات این حضور
شرف نفاذ یافت ادبهم خان مثال فرمان پادشاهی که در جهان حکم الهی است نموده و ممالک ملوک را بهر محمد
خان سپرده دوی عزت باستان بوس آورد و بانوگ زمانی بر اسم سجای رسیده سلام عتبه علیه نموده
و محفوظ عواطف شاهنشاهی گشت هم خاطر ما هم آنکه از فرات فرزند گرامی خود تفرقه نمید بود
فرایم آمده اینسا طایفت و هم بر محمد خان از ستم شریک خلاص شده کا حساب امید گشت و بنم محمد
رعایای صومعه ملوک از پیدای بجات یافته کامروای امن و امان گشته و هم ادبهم خان را از اسباب

بجودی باز داشته اولاً از چندین بال نگاهبانی فرمودند و تا بنیان عزم اصلاح حال او مرکز خاطر و تقوی
گشت و درین و لاخیر دو عالم بمقتضای شیخه کریمه خود پیوسته بظاهر بشکار بر و اخفی و باطن
با خدا بوده صید قلوب فرمودی و اساسهای عالی در هرگاه نهادی و اینسهای یکدور طرک و دوست
تربیت دادی و با وجود عنفوان شباب که پستی از بزرگان سابق درین کن بروری طبیعت کرده
فرصت محاسبه احوال نفس نیافته اند آنحضرت خلاف همه زبان شباب را از اسباب خدائش
گردانیده لحظه از آن زایل نبودی و کامروایی و سیر آری و دوست نوازی و دشمن گذاری که هر یکی
در بزرگان گذرشته ساغر هوش ربانی بل جرعه بدستی بوده در ذات مقدس حضرت شاهنشاهی
باعث فرید دریافت و از دیار فرود مندی و فروزی هشیاری و فراوانی خاطر دل میشود و بجهت مصالح
و حکم نامتناهی از بدین با از فنون جلال جهان آرای آن درک صورت و معنی را از نظر دور بین
خودش پوشیده میدارد چنانچه بار این معنی در زمان خودی که بدین علوم اشتغال داشتم از بدین
بزرگوار خود که منبع و کات و جامع کمالات صودی و معنوی بوده را دیده انزوا اختیار
بسر روی شنیدم و بدو لقمندی که داشتم در زمان حصول دولت ملازمت که اگر اهل بیت
ادب باب خطرات خود نیز دریافتم و بجهت این معنی که حسن جهان افزوز معنوی این خدیو زمان
بر دپوشیده بود و آنچه از خودش باستی جت و بکار اهل علم برده هدایت سر اسیم گردان بادیه
صلالت نمود از دیگران طلب فرمودی و پیوسته در و طلب آبی که صحت کامل جهان تواند بود
پیرامون خاطر مقدس گشته باطن اقدس را بتیقار داشتی و شکار را که پیرایه بند سعادت طلت
از اسباب در و طلب ساخته تنها راه شهر و هو اگر فنی و از افزونی احتیاج چنانچه حق در گرد
آلودگان صوای تیزی که بستر این بزرگان معنوی درین لباس تماشایی اند جستی با هر روزه پوشی
از جوکی و شناسی و قلندر و سایر مفردان خاک نشین و مجرد کزینانی تعیین صحبت داشتی
و از بیتانی اطوار و ناصیه کمالات او مفرع معامله مال و در یافتی هم فطور از اصحاب عیالم دارا
تقدم که بای بنیان سلسله علم و جاه و کاجه آریان مدرسه و خانقاه اند طلبکار روح بودی
و با آنکه ناسرکی و قلبی خروار این طبقات دانشی آنرا بوجه دفع خود سپردی و بلبس این لباس
خاکبوس کرده این خندان حو و بزرگی و با وجود این امور هرگز و هشی و فوری در طلب آن
شهر یار جهان نرفتی بلکه در تکاپوی افزوده در جت و جوی طیبیان نفس که راهنمایان طریق
یافت مقصد بد بقیار شدی شعر الهاد طلب جام جم از ما میب گز

آنچه خود داشت زیاده را میگرداند اگر شرح همین باب کرده آید کتابی علمی به این روش تا آنکه من
از ابتدای ملازمت در یافتن ام نگارم یا بدین جهان بهتر که ازین عالم باز آمده بشرح احوال آن
بزرگ وقت پرواز منشی موبک مقدس بقصد شکار از راه اخلاص اگره غنیمت فتحپور رو داشت
نزدیک مندا که دیهی است در میان راه اگره فتحپور عبور اشرف اتفاق افتاد و جمعی از غنمه
بر داندان هندی اشعار و لغز را در مقام و ضابطه خواجه بزرگ خواجه معین الدین قدس
سره لغز که در حضرت اجیر آسوده اند و بارها ذکر جلال کالات و خوارق عادات این مذکور
مجلس مقدس شده بود خواندن کردند آنحضرت را که جوایز حق حقیقت اند از فرط طلب روان
ملک تقدس نیز توسل جستی و استدعا بهت نمودی شوق زیارت مرقده خواجه در باطن مقدس
خوش زده و جاوید توجه از سبستان او را بخیر می نویسد که عرب شکریت در پانزده
سالگی پدر بزرگوارش که خواجه حسن نام داشت و بزراعت و فضاغت مشغول بود در گذشت
شیخ ابو بهیم مجذوب قندهاری را که زبرد افتاد و از میان نظر او در طلب افشکیریت
خواجه شد قطع تعلقات صورتی نموده بسر قندهار گشت و با داشت قندری معلوم کسی اشتغال فرمود
و از آنجا بخراسان رفت و نشو و نما در آنجا یافت و در ماندن که از توابع نشا پور است و در آن
صحبت شیخ ریاضات نشا قندیش و سفرها و غربتها پیش گرفت و بسیاری از بزرگان وقت
مثل شیخ نجم الدین گبری دریافت و بالجله از اکابر سلسله حسنه است بدو واسطه بخواجه مودود
حسی میرسد و بهشت واسطه بابر بهیم می پیوند و پیشتر از آمدن سلطان مغرالدین سام
از غری بنند و ستان بر صحت بر خود آمد و در اجیر که رای پتهورا فرماز وای هند و ستان آنجا
اقامت داشت منزل گرفت آنجا خواجه از راه باب ریاضت و مجاهده بودند و بالفضل است ترا
مجاهدات عظیم روی نموده بود اگرچه خوارق عادات از ایشان بسیار منقول است اما کدام خوارق
عادات ازین روشتنتر از مخالفت خواهش این نفس بوالفضل خواهد بود و خواجه قطب الدین
روشی اند جای در بغداد در ماه رجب سال با نصد و بیت و دوم در مسجد امام ابواللیث سمرقندی
بمختصر شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد کرمانی و جمعی از بزرگان بارادت خواجه معین الدین
استسعاد یافت و شیخ فرید شکر که در بین آسوده اند مرید خواجه قطب الدین مذکورند شیخ
نظام اولیا که بر مرید خسر وند دست از ادب شیخ بر می برد و آوده اند سخن گفته که بسیاری از اصحاب
کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند و قدس الله سره هم و بالجله چون باطن قوی

شاهنشاهی جوایز و مراتب حق شناسان و طلبکاران حارج حقیقتا اسامانست در عین شکارگاه
عزیزت صید معنوی مصمم شد و هر چند معتقدان رکاب اقبال در زمان رفتن بعد از ونا ایمنی آن خود
بعید و فزادانی از باب تمرد و کور ساختند چون شوق قاید راه بود کوش قبول بر آن نینداخته بشر
توجه عالی مرعی داشتند و در سهروردی چهارم بهمنماه الکی موافق چهارشنبه هشتم شهریور سال ۱۰۰۰
از مقربان بساط حضور که در شکار بهشتان بودند متوجه اجیر شدند و حکم مقدس تفاد یافت که
سراوات عفت را از راه میوات ما هم آنکه سر کرده آورده بموجب فرمان ما هم آنکه بطرز ما بود
بجانب اجیر شتافت چون موضع کلاوی فخم موبک اقبال شد خجی خان که درین طوق راه سخن داشت
حقیقت و دلخواهی را راجه نهاد همانکه در انوس کو جوا به که کو بهی عظیم از راجه پناهند است داشت
بعضی اوست رسا ینکه راجه بود و عقل و شجاعت ممتاز وقت و بیست و دو آداب و تقوای این
عالی بوده خدمات شبانه بنفیس رسا ینده است و در دهلی از آن است بشیر نموده خود را از
پاستکان فقر اکملی اعتصام میدادند و بدینیت از بدستهای شرف الدین حسین میرزا فقهی شده
بشعاب جبال متحصن است اگر تو نیز التفات شاهنشاهی بر ساحت احوال او افتد و او را
از خاک برداشته از شداید روزگار نجات بخشد شاید خدمات او بنظر اقدس اکبر سعادت
بسنیده آید و بمجله از قصه شمر کی او آنکه چون میوت داند یکدیگر میرزا شرف الدین حسین میرزا
قصه اسیر که در ولایت مار دارد که جای بودن بزرگان راجه بارهمل از شرارت ذاتی و طلب
ریاست خود میرزا دیده مقامات شورانگیر در میان آورد و میرزا بر سران نشان کشید و چون
بنود و جماعت چندی نداشت صلح کرده و صلح بر سران مقرر ساخته بسر راجه بارهمل حکایت
و راجه سنگ بر سر سکن و کنکا بر سر کمال برادر زادهای راجه را گرد گرفته که بزبان هندو گویند از آنجا
متوجه اجیر و ما کوه شتافت در سال غم مصمم داشت که نکو فرمایم آورده است به حال این جامع نماید
چون حکایت و تکیه ای این کوه قدیم از خلاص بموقع عرض رسید عاقل علیای شاهنشاهی رخصت
آوردن راجه داد و چون موبک اقبال بدین سهروردی احوال نمود از صیت موبک جهانگشای گزرم
این قصه خوا را اختیار نموده بودند آنحضرت فرمودند که ما را بجز غیبت و رافت نیست بجهود
عالمیان امری دیگر مقصود نیست باعث ویرانی این کوه چه تواند بود همانکه این صحرانشینان وادی خوش
از آردی که از میرزا شرف الدین حسین کشیده بودند بر آن قیاس هر اسان شده اند اختراکای در حیل
بسر روی برادر راجه بهادری که کلا متران سر زمین است آمده بوسیله مقربان بارگاه عالی دولت زمین

بوس در یافت و بهر مناسبت رسید که بسرکلا تر این قصه سعادت ملازمت در میان حضرت
فرمودند که آمدن او محبت نیست باید که روتی تقدم کرامی را عطفه عظمی آری دانسته خود اجاز اسلام
عقبه عالیله نماید تا چار و رسم خود کرده خاک ستان اقبال را توتیای چشم سعادت خود گردانند
و بنوازش پادشاهی سر بلندی یافت و روز دیگر چون قصه ساکانه مضرب ختام اجل شد حقیقی خان
دراجه بارهمل را با اکثری از خویشان و اعیان قوم بغیر درجه بکونت داس پسر بزرگ راجه که پسر عالی کشته
بود آورده بساط طویس اقدس عالی سرفراز گردانید و آنحضرت مراتب جوهر عقیدت و اخلاص از بهره
احوال راجه و اقربای او بنظر باریک بین جوهر سنج مشاهده فرموده بدلطایف الطاف صید خاطر او
کرده پایه تدرش افزودند و راجه از دست اندیشی خود و سر بلندی بخت جهان اندیشید که خود را از مرز
زمین داران بر آورده از محض همان این درگاه سازد برای تمهید این معنی نسبتی خاص بخاطر آورد که مصیبه
بزرگ خود را که فروغ عفت و دانش از ناصیه او میدرخشید بوسیله خیران عقبه خلافت داخل
بر ستاران سرفوق اجل سازد و آنرا بای که غریب نوازی شیمه کوی حضرت شاهنشاهی است
ملتمس بموقف قبول رسید و آنحضرت و از همان منزل با حقیقی رخصت فرمودند که رفقه سراجام این
نسبت که سرانیه بیانات جاودانی خاندان اوست فرموده روز دیگر رفت آورد و یکی از سوانح دولت
و آثار معدلت روز افزون شاهنشاهی که باعث آسودگی و آرامیدگی جمهور متوحدان آن دیار شدند
را دهن حبه آب است گشت آن بوسه اجمال آنکه چون حضرت شاهنشاهی بنکار حبه یکی را از نقاب جمال
جهان آرای خود فرط میل ظاهر ساختی و اکثر بنفشه شکار بنساط فرمودی که از حبه تابان از نوازی
معزور شده پای افروز را برور گشیده گرفته بود و صاحب آن فریاد میکرد اتفاق آواز گوش نهنگان حضرت
رسید و حقیقت حال ظاهر یافت و آن دادگر بیدارگاه از استماع این ظلم در ساعت حکم فرمود که او را گرفته
آوردند و حکم برین بای او نفاذ یافت و این معنی باعث عبرت جهانیان گشت و حشمت نهاد
صحرای غفلت را سرانیه هوش بدست افتاد و این معنی دران دیار شهرت گرفت و دیگر کسی را که بخش و آواز
شد بخاطر رسید و آسایش و آرامش دران مملکت برید آمد و چون قصه ساکانه مضرب ختام اجل شد
سرف الدین حسین میرزا دولت ملازمت دریافت و پیشگشای لایق گردانید حضرت شاهنشاهی
چکلات و راجه سنگ و کنکار که میرزا نگر نگاه داشته طلبیدند که یکبارگی خاطر راجه بارهمل از غریبه
میرزا قبلی آن معنی نمود اما وقت را بهمانه میکرد رانید حضرت از راست بنداشته مترصد آمدن آنها
بودند و وجه درین منزل دهم خان از عقب آمده بار روی معنی ملکی شد و آنرا بای که مرکب عالی بسیرت هر چه

تمامتر متوجه جمعیر گشت و بساعت مسعود دران شهر فیض بخش نازل گشت فرموده وزیر است
روضه منوره حضرت خواجه تبیین آمد و منسوبان آن شهر مقدس کامیاب دولت گشتند و با هم
محل اقدس را باین لایق از راه میوت در جمعیر آورده بحسن خدمت کرامت توفیق یافت و درای جهان
آز نفاضی آن فرمود که باستیصال معاودت واقع شود سرف الدین حسین پیرزا که خدمت سیخ
میرته با و مقروض یافت برای انعام مهم مذکور نادانسته استدعای آن نمود که حضرت بشکار آن حدود
منصت فرمایند و چون نامرکی این اندیش خاطر نشان او شد دین حال افتاد که روزی چند عرضة اخیر
مقیم سادات اجلال باشند و چون خاطر دینی میل رجوع بستم خلافت داشت جمع از امر که دران
حدود جایگزین داشته اند مثل ترسون محمد خان و شاه براغیان و عبد المطلب پسر او و غفران و محمد
شیخ و جمع کثیر را بمرکز او مقرر ساخته متوجه دار الخلافه اگره شدند و حکم عالی با اهتمام تمام صادر شد که
میرزا سرف الدین حسین که در کوفتهای مذکور حاضر سازد چون رایات اقبال بعرضه ساکانه بنهر نزل
اقبال فرمود میرزا چکلات و راجه سنگ و کنکار را بملازمت اقدس آورد و راجه بارهمل بصرف
نیستی که داشت سرانجام اسباب از دواج رانجو بترین و جمعی سامان نموده آن صبیبه سعادت شرف
محض سادات محققه عفاف درین منزل کرامی بدولتسری عالی بقصد افتخار روزگار خود باین
بزرگانه رسانید و بجهت اهتمام مراسم جشن دلکش یکروز در ساکانه ترفیع مرکب عالی اتفاق
افتاد و بهمانجا میرزا سرف الدین حسین را سرف رخصت ارزانی داشته خود بدولت و اقبال
برو پای سنگرام که نفوذ سوار شده القادر فرمودند و چون عبور مرکب عالی نزدیک بسوادین افتاد
راجه بارهمل با جمیع فرزندان و خویشان بسعادت زمین بوس مرتب شدند و مانند سنگ پسر راجه
بکبونت داس خلف راجه بارهمل درین مرتبه بر توفیق سعادت اثر سرفقرازی یافته بشف خدمتایی
محتار شده راجه بارهمل از روی آن داشت که حضرت شاهنشاهی منزل آنرا بمقدم اقدس سر بلندی
بخشید تا سرانیه ویداقتهای خاندان و سرانجام یابد چون آنحضرت غایت وصول بدار الخلافه اگره مصمم
داشتند و کمال سرعت پیش بدخاطر اقدس بود افاضه این سعادت را بوقت دیگر حواله فرموده راجه
مشمول اصناف اطاعت ساخته رخصت دادند و راجه بکونت داس و مانند سنگ و جمع کثیر از اعز
و اقربای او را فرین رکاب دولت انحصار ساخته دادند و راجه بکبونت داس و مانند سنگ روی
نوجه بستم خلافت آوردند و بقایا اقبال آن راه دور و دراز در کمتر از سدر روز قطع فرموده منفرد
روز اسفند راه آبی طوقی روز جمعه هشتم جادی لاخری بدار الخلافه اگره نزل اجلال فرمودند حشمت شهر

بعض مقدم عالی از ارتفاع آسمان گرفت و دید یکی نظار کیهان از بر تو ناصیه اقبال فروغ انجم یافت و اردو می
ببین شبانه فزول بغزل قطع نموده از پی رسید و جمهور خواص و علوم تهتیت در دم موبک عالی نموده
سپاس گذاری الهی بجای آوردند و در یوزبان بهمند فرمانروایی نشسته و قاین الملک آرای ظهور آرد
گرفت عالم افراخی دیگر بید آمد از آنجا که اقبال روز افزون رونق افزای سلطنت عظام است هر روز که نو
میشود دولتی خاص روی میدهند و نظام بدیع بدید می بیند چون نیست فرمانروای زمان نیک اندیشی است
نتایج آن عاید روزگار سعادت پذیرش میشود و هر طبقه در حوز قابلیت رواج میابد مستعدان جهان
کامیاب استعداد میکردند آغاز سال هفتم الهی از جبهه جلوس است هفتشاهی یعنی سال هزار و دوم
درین اثنا که آغاز بهار ملک معنی است ابتدای ربیع شد و صورت چون معنی بزم افزون شد دانی گشت
و خجول تیر اعظم و منور عالم به بیت الشرف بهزاران مینت و سعادت بعد از گذشتن سید سعادت جلیل
و نه دقیقه از روز چهارشنبه بنجم رجب مقصد و شفت و نه اتفاق افتاد وقت نایبه در اهتزاز آمد
در فیض بر عالم تبارک باشد موبک خسرو کل از کوره رسیده بر تختگاه چمن جلوه نمود و برغان باغ و رخ زایا
بار بیدی و سرود یکبارگی بلند ساختند و بهارای نور سیدگان عا کرد یا چنین راشت و شوی تازه در آید
شکر عدل بهار پیش آمد دل کل داد بر زبان بکجا و ز بی نقشهای جان آویزه اختران نقش بند رنگ آفر
شایع مانند عقبر لولو غنچه مانند نافه آهوه و آرزین نخیل بهجت افزا و زول سعادت بخش عالم غنچه را
چون ملک معنی فیض خاص رسید و ظاهر هر ملک باطن گشت دانش و گاهی به نظام یافت و سال مهر که
سال هفتم الهیت آغاز شد و دست قدرت از چهره اقبال پرده برداشت و گشت امید راست جهان
درست کرد از آنست که از و متعال ذات قرسی سمات ساهنشاهی را از زمان دراز کار وای صورت
و معنی گویا یزده سال بسال سرمایه افزونی عمرو و دولت سرانجام دهد تا عالم از تخلف و تنازع ریب
متفرقه روزگار معصون مانده بوجل و داد این یکانه اتفاق و تباسته خلافت کل انارت و اخلاص است باید
و حقیقت انتظام اسباب سلسله کونی و الهی بظهور آید و عبادت بکری که کثرت رجب سکون در رشته
و حریت کشیدنت بتقدیم رسد هم ملک بیاله و هم معرفت افراید یکجندی روی دهد اخلاص رواج باید کرد
آلودگان صحرائی بی نیازی که در انکاف عالم در تقاب اختلاف اند بظهور عرصه تمیز بیرون خرافات آید
رواج باید کرد روز باز آید کم شود مستعدان تمنا بیغش نقد مقصود بدست آید و از جهل ابل عواطف
حضرت ساهنشاهی که درین سال سعادت پیوند کعبه ظهور داد و منع بند بود عا که اقبال که در وقت
هندوستان در آمده بودند از روی تسلط و استیلا و زنان و فرزندان و عیال و اقارب اهل هند را

اسیر میکردند و بهر زخت و تصرف آن استتعال می نمودند حضرت شاهنشاهی از کمال ایزد شناسی
و نیر دانی پرستی و از فرط دود پرستی و نیک اندیشی حکم فرمودند که در تمام ملک محروسه هیچ کس از مبارزان عساکر
بفرز و پندیر لعلی نمیغنی نکرد و هر چند جمعی از وحشیان را جان معامله نماند مکن جای خوش را ضمیمه محبت
خود ساخته بخت نبش آیند و بقضای اقبال روز افزون شکست یابند اهل و عیال این گروه
از صدقات افواج کبکی گشت محفوظ باشند و هیچ کس از سبای از خود و بزرگ بند نکند و بکند از آنکه
آنها بفرایح خاطر بخانه خویش و اقربای خود روند و از اجله بواعث برین محبت آنکه خود فرود می
سر بر آری فرماندهی درین معامله اعیان نظر فرمود نگاه بوقت انداخت که هر چند گشتن و بستن
و زدن مستحکم این نخوت بند و تادیب و تنبیه کرد گشتن فرمان مستنواز لوازم دار و کمر ملک
تعلقت و حکمای انصاف کین و صاحبان نوامیس دران اتفاق دارند تعزیت زنان و اطفال
بیکگاه را تدبیر آن مستحکم اندیشیدن بیرون شدن از قانون عدولت اگر سوهان را نشناخت
گرفتند زنا زاجه تقصیر و اگر بدین طریق مخالفت کردند فرزندان را چه گناه علم مخصوص که طفلان معصوم
و عودات این گروه از اسباب بیکار و ضمیمه بن اندیشی می نهاد حقیقت اساس آنکه بوضع اند
گودل محض نخیل و راهی با مجر داختری بداندیشی با سبب طبع خالص و ضد مواضع و کمال مردم اهل نموده است
تاراج میکشند و در هنگام باز پرس هزار سخن ساخته در مقام اهل و تعطیل میشوند هرگاه حکم علی
الاطلاق بزرگ این عمل نفاذ یابد و دیگر اهل بجان سرگشی با یال ختم بد آمان نمیشود چون نسبت الهی
ست هشتا بی محض حقانیت و عدولت بدو میماند و بکات آن جمیع حیوان و متردان انحصاری
هندوستان حلقه ارادت در گوش انقیاد گشیده از جمله اسباب نظام عالم گشتند و هم کار دین
شد که خلاصه آن عدولت آراییت و هم هم دنیا نظام یافت که عمره آن متعاهد شدن جهانیان است
و از شریف سوانح فتح قلعه میرته است بنیر و می عا که اقبال الله الحمد که اورنگ نشین خلافت را
ایزد جهان آرا نسبت کرامت فرموده است که حسن آن در کالبد حیال بکنند و در مقیاس قیاس نیاید
دولتمندی که نسبت معنوی را که عبارت از اخلاص درست تقویت بخشد هر کاری که پیش نهاد
همت عجدت گزین خود سازد بخوبی ترین وجهی انجام یابد و کاری که فرماندهان روزگار را بدستوارا
دست ندهد او را با سانی میسر گردد نمی بینی که منسوبان ظاهری که از دولتمندانی اخلاص مبرورند از
چون بکاری قوم بر میدارند از دونا نامحافظت نسبت صوری این که نیک خود فرموده است از

کام و امیر و اندوخته صدق این حال قضیه فتح نمودن شرف الدین حسین میرزا است قلعه میرزا که
در آغاز این سال فرخ قبال صورت بست و صورت این واقعه دلگشا آنکه سابقا قمر زده خامه و قبا
نویس شده بود که حضرت شاهنشاهی که در وقت مراجعت از بلده قمریه اجیر میرزا شرف الدین
حسین را بفتح قلعه میرزا و تسخیر آن ولایت فرستادند و جمعی از امای عظام را بکوهک و همراه ساختند
درین هنگام قلعه میرزا در تصرف رای الیو بود که از رایان و اجناسیم و رسم هندوستان بمنیت اعتبار
و وفور اقتدار امتیاز داشت و این قلعه را بکمال نامی که از سرداران بزرگ و بزرگوار بود و اسرار نام حسینی
که در جرات و بهمت پیش این طبقه بود با پانصد و سیصد و هشتاد و یک نفر کمال گواشته بود که
باس این خدمت میداشت چون رایات عالی از دار البر که اجیر مراجعت نموده بر ساحت دار الخلافه اگر
نمودل احوال انداخت میرزا شرف الدین حسین که مجرور در آن حدود بشرف رکاب بوس سعادت پذیر
گشته بود و پشت همت او با قبال بدو پیوسته شاهنشاهی گرم شده با مرای دیگران بکشتن گشته
تسخیر آن ولایت پیش نهاد و همت خود ساخت افواج قاهره قریب آن مقصد رسید همچنان که در راه بر چنین
و باد بایان در آب و آتش غرق صلاح توبه نموده و علم نمود بر افراخته همی با نای قلعه میرزا اهل قلعه و حصا
بیم خیرند مجال سر بر آوردن نداشتند درین میان از دلیران کا طلب چهار سوار یکدوازده بخت همت
بای جرات پیش نهاده تیر چند بر در و از ده قلعه زدند ناگاه و اختومات از حد خطیر بیدار شده بر دیوار
حصار برآمدند کنگره را سپر خود ساخته سر سیم و از خشت و سنگ و تیر و تفنگ انداختند و روغن
جوشان از بالا ریختند از آن حیال دو سوار سعادت نهادت دریافته و دو سوار دیگر زخمی باز
میرزا شرف الدین حسین و دیگر امرا صلاح در آستین دیده در شهر میرزا مقام کردند و حاجی منازل گرفتند
و بتدبیر قامل در مقام سستاد مواد قلعه گری شدند و از روی خرم و احتیاط حصار را محاصره کردند و محاصره
باین شایسته تقسیم نمودند و از اطراف قلعه نهبها زدند قلعه نشینان بوده هر روز هنگام بیگاری گرم
داشتند و گاه گاه فرصت بای جلالت از در و از راه بیرون نهادند و بقدر همت دستبرد نموده باز
خود را اندرون می انداختند تا آنکه یغی که تانه برج چون پنبه حلاج از هم ریخته شد و رخنه عظیم در حصا
افتاد بهادران عساکر اقبال راه کارزار گشاد یافته پیش دوینند راجبوتان سینه جوی دست از جا
گشته گرم قبال گشتند مصادمه عظیم و مقابل قوی اتفاق افتاد و تمام آنروز باز جنگ گرم بود
و از دو جانب دلاوران و استیلا داند می پیدان غازی جریه نهادت گشته حیات ابدی یافتند

و جمعی

و جمعی کثیر از ارباب خلعت خوانا به مات چشیده دست فدا گشتند و چون برده شب درینجا
آمد هر کس بمجرع خود باز گشت و مخالفان شبان شب از رخنه راجح ساختند اما حصاری را که
بنیز وی دولت گشته باشد بخیله مدبران بتوان بست در اندک فرصتی کار بر اهل قلعه تنگ شد
و قلعه بر این روزان گشت هر چند جمع بابان آمده از روی عجز زنها میخواستند و راه بیرون
ببخت نند میرزا شرف الدین حسین را صنی گشت و بعد از آمد و رفت بسیار و صلاح دید از
بر آن قرار دهند که امباب و اسبیای خود کذاشته تنها بدر روند چون قبول عجز زنها از اداب
ملک گریست بموجب قرار داد بهادران افواج قاهره از پیش راه برخاستند و روز دیگر بکمال
پنجانی گرفته بدو رفت و بود آن اندیشه بختی و تیر رای دل بردن خود نهاد از روی عناد و صلیبی
خود را سخت و چون نادر خود پیچیده و از آتش درون بر افراخته از قلعه برآمد و معتورانه با چهار صد
با پانصد سوار از پیش عساکر قاهره گذشت جمعی از راجبوتان مثل جل و لنگون در سپاه منصور بودند که
با اهل قلعه نزاع قدیم داشتند میرزا شرف الدین حسین گفتند که این مردم نقص نموده اسباب
خود را سوخته اند و قرار داد آنرا بود که اسباب را گذاشته بدر روند و چون پیمان امان یافتند
این طود بدر و بایان تیر جانرا بدست گراشتن در چنین وقتی که مغلوب شده باشند از دور اندیشی
دورست میرزا شرف الدین حسین را این رای پسندیده افتاد و صفها را آراسته کرد و در قول خود
ایستاد و جو انقار است و بدافع خان عبدالله پسرش و محمد حسین شیخ معز شد و بر انقار بجل و لنگران
و سوچه و دیگر راجبوتان معین ساخته از عصب و بود اس در آمدند دیواس چون بر نهضت عساکر
اقبال مطلع شد از کمال متورعین گردانیده خود را بر قول زد و جنگی بهم پیوسته که از داستان شرمین
بر روی کار آورد بلکه آن گفته اوراق را در هم پیچیده بر طاق نیان نهاد و بابان کار از اسب خطا کشان
بر زمین افتاد و کوهی انبوه بر سر او ریخته باره باره ساختند و عساکر منصوره بفتح و فیروزی حراست
نمودند و بعضی گفتند که دیوار اس این جنگ گاه و غم بدر رفت و بعد از ده و دوازده سال ازین واقعه
بلباس جوکیان ظاهر شده این نام بر خود بست بعضی او را قبول کردند و برخی قلم زدند مدتی در حراست
بوده در بعضی حوادث گشته شد القصه باقی راجبوتان بنیم حانی از آن عساکر بیرون برده خود را ببالدین
رسانیدند و قلعه میرزا تمامی آن ولایت بتصرف اولیای ابد پیوند در آمده داخل ممالک محروسه شدند
چشم ندید و بنیاد بر خیزش این فتنه شاه نهادت است هر فتح که آسمان شدش منتهای کار
چون بگری مقدس فتح دیگر است جنگ بر و نکه که حضرت شاهنشاهی بعضی نفیس خود فرمودند

عین از راه بهکونت و آب خور و بملازمت آورد و قضا و در بهمان که چه که حضرت شاهنشاهی
متوجه فتح بودند و مدتی شیر کشید انداخت صدمه بر حلقه آهن که دندان قیل را بجهت نمود و استحکام
می پوست نذر رسید و از اصطکاک شیر بر آهن سر را جفت و قیل از روی خشکی شیر اندود
و او را در هم کشید با چال ساخت و درین اثنا از بالای بای سپر بازده از اصطکاب خود را بر قیل باوشت
انداخت چنانچه از خان مذکور میخواست که از هم که از اند حضرت به طوفت ذاتی او را نگاه داشتند و چون
نزدیک بجای رسیدند دیدند که فوجداران خاصه آن در رسیده اند از بسیار کار متعجب ایستاده اند
از آنجا منبسط فرود و دیواری قیل را اندر راجبوتی تیر اندازی میکرد و هفت تیر بر سپر خاصه شاهنشاهی
رسید میفرمودند که پنج تیر از سپر گذشت پنج انگشت و سه انگشت و دو تیر در سپر بند شد و یکدست
خواست از دی سپر دیگر بود که نگاهبانی میکرد و عادیان فوجدار حضرت را نشناخته از دور تعجب
فرمودند که تو کیستی که مجرای تو پیش حضرت میکنی حضرت روی خود را از تعجب بر آورده او را نمودند
و آن سعادتمند را شکر گزار آداب بندگی ساختند و مقدار این حال تا مارخان فریاد کردن و تمام
برونت آخر حضرت شاهنشاهی همچنان قیل سوار دیوار انداخته درون حویلی در آمدند و سه چهار
دیگر قیل نیز باین خدمت پیوستند و جمع کثیر از آن سرکتان بی باک قیل رسیدند و بسیاری در خانه
مصنوط شدند بموجب حکم قضا نفاذ یافت سقف خانه را شکافته آتش در زدند و در و از دما آن
بتره بخنان نزدیک هزار کس بفرغ شعله آتش قهر آبی بجم خانه شتافت و یکپاس روز نماده
بود که این عبادت کبری فراغ دست داد و جمع کثیر از آباب یعنی و نساد را دیده عبرت باز گشت
تعیین فرمودن عبد الله خان اوزبک با انتظام ولایت مالوه و دار جهان آفرین چون
خواهد که جمال جهان آرای یکی از برگزیده های خود را خاطراتان جمهور عالمیان ساخته هم سباب دولت
روز آفرین او را ترتیب دهد و هم معیض رحمت عام شد کافه خلایق را نه عقل دور اندیش دارند و نه دیده
دور بین براه راست آورد و در بعضی از نا حیثیه ممالک محروسه تفرقه گزیده بید کرد و آنرا بحسن تدبیر
سرانجام او انتظام بخشد لاجرم جهانیان آنرا برسم دعا و اتیان محول ساخته بر باری عقل دور اندیش
اعتراف نمایند و مصداق این معنی مجدداً عرق شدن پیر محمد خان و اسپینلایافتن باز بهادر و منتظم خن
صوبه مالوه است بار دیگر و شرح این ساخته اقبال است که چون ادبهم خان بوجبه اشارت شاهنشاهی
روی توجه بهار المانه اگر که آورده و مسرعان اقبال خبر آوردند که باز بهادر در حدود اداس آمده سرانجام می دهد
پیر محمد خان که نشانه شور داشت و شبی عت بر عقل و تدبیر او غالب بود فوجی آراسته روی تیرک آنجا

آورد و بار بهادر پیر محمد خان را که خیال کرده و در برابر آمد و بیگار و گرفت و باندک زو و کیر شکست یافت
و غنایم فراوان بدست لشکر منصور افتاده پیر محمد خان از آنجا متوجه تسخیر قلعه بجاگده شد و در آنجا
اعتماد خان نامی از ملازمان باز بهادر بود و در استحکام قلعه کاشت چون آن قلعه در حدود
خود بر رفت و متناهی علم است محاصره آن با متدا و کشید جو امان کا طلب مثل جوی دیوانه و بار علی
بلوچ و اکمل کلاش و مولانا محبت و ملک محمد و میرزا آقایی تهور می و در یزد و خود را بدر و از راه
دار جلالت میدادند و روزی محمد میر کاتب هم جفت و جاکبک تاخت و موجب تحسین همگیان گشت
تا آنکه سحری خسرو شاه که سر آمد ملازمان پیر محمد خان بود گندی چند تعبیه کرده بر قلعه فرستاد و دست جوان
دیگر بتدبیر طبع صبح صادق بر آمدند متحصنان قلعه را چون شام ارباب رسیده مست خواب غفلت بودند
انگار و مید صبح اقبال بود که مخالفان حاضر شده و بچنگ آوردند و صحبت نبرد در میان آمد و جوانان نبرد
آزمای او بر شمای پسندیده بتقدیم رسانیدند چون کار را بهل قلعه شوار شد فریاد الامان بر دست
متفرق شدند درین اثنا اعتماد خان مذکور با یک کس میکر امان کوپان می آمد که خود را بر پیر محمد خان رسانند
تیری باور رسید و بعدم شتافت همراه او چون اعتماد خان را چنین دیدن کشیده تا توانست
جانبازی کرد و مردانه فرو رفت و جمع کثیر علف تیغ شدند و بقیه السیف امان بافته از آن و طله
جائگزار بر آمدند و غنایم فراوان بدست اولیای دولت در آمد و پیر محمد خان روزی چند بجهت سرانجام
قلعه اقامت نموده و از آنجا که معاودت نموده باز بقلعه پیچی کرده آمد و در آن قلعه خبر یافت که باز
بهادر بوالی خاندیس میدان مبارک شاه پناه برده است و میران لشکر خود را با و همراه می سازد پیر محمد خان
رواید سباب لشکر را در قلعه مضبوط کرده تا هزار چون کار طلب همراه گرفته ایلغار نمود که ناگهان
با سپر بر پا بنور زفته کا با آنجا بجم رساند از آب زنده گزشته حمله کرده بکشت راند
در دو گروهی اسپر قلعه بود در آنجا قیل مستی بسته بودند آن طبع را در ساعت بدست آورد و قیل را
از غنایم غنایم کرد ایند میدان از قلعه اسپر جمع را بجهت محافظت قلعه فرستاده بود در وقتی که
پیر محمد خان قلعه را فتح کرده متوجه بر پا بنور بود در خاندیس که جای نشین خاکست تا که لشکر غنیم
از دور سباهی کرو پیر محمد خان خسرو شاه و یار علی بلوچ را از خود جدا ساخته بدفع آن مردم فرستاد
نام برو با باندک فرصتی آن جمعیت را بر اگده ساخته و بسیاری را از تیغ گذرانده و راحت نمودند
صبح آنروز بر پا بنور در آمده در آن شهر عظیم بن و تاراج کردند و نقد و جنس فراوان بدست هر
افتاد میدان در قلعه اسپر محکم بود پیر محمد خان بموجب صلاح وقت معاودت اختیار کرد درین هنگام

خبر رسید که باز بهادر مالشگر خاندیس نزدیک رسیده اولشکر را با خود همراه ساخته بقصد بکار بجایگاه
رفته بود چون در آن محدوده رسید خبر یافت که بر محمد خان با معرود و تی نیز دمی نموده بتسخیر اسیر
و بر یک بنور رفته است و راندیشه دراز مانده متوجه آنغوب شد و در چنین وقتی که مردم غلام
موفور برست او کرده معاودت نموده بودند و جمع متفرق شدند و خبر ترس باز بهادر استماع
گشت بر محمد خان ارباب خبرت را طلب داشتند مجلسی ای گنگاس شد اکثر مردم متفق شدند گفتند
درین وقت جنگ صلاح نیست چه قدرت عظیم که داریم و فتوحات روی داده و همه کس که انبار
عنیت شده است مناسب دولت قاهره است که جنگ را طرح داده از آب نریزه بگذریم و بنید
رفته نفسی راست کنیم و مردم تازه روز فراموش کرده متوجه کار شوم چون تقدیر رسیده بود بر محمد خان
سخنان صدق آیین ارباب حیرت را گوش کرد دل در جنگ بست همگان لوازم همراهی بجای
نیاروند و مانند جنگی که واقع شد بای ثبات بجای ماند یار علی بلوچ جلو بر محمد خان گرفته از جنگ
گاه نصف بر آورد که دیگر چه توقفست چون بکنار زبده رسید نزدیک شام شده بود هر چند سحر
گفتند که غنیمت دورست این شب اینجا باید بود اما چون وقت ناگزیر رسیده بود مسرعان حل تنویر
ساخته او را بر آن داشتند که از آب نریزه آب شنا کرده بگذارد هم او اعلان تدبیر
از دست رفت و هم سخن حسابی خیرات بگوش هوش او جایگزین شد همچنان بسر سیمای خود را بجزیره
در آب نریزه انداخت اتفاق در میان آب قطار استری نیز میگذشت نزدیک رسیده
بآب پهلوزده آب نیز چون عقل او از جای رفت بر محمد خان از آب جدا شد در آب افتاد
چهره که با نزدیک رسیده بودند از بدرونی در بر آوردن او از آن ورطه هلاکت دست و پای
نزدند بجای استیمای که درین پوش کرده بود با مکانات اعمال که در محاربه برتری یک خان ظهور
آورده بود با بساط امری دیگر که هم عینان داند غریب بفرمان شد و بسر نوشت آسمانی
چنین مخلص گاردانی و جوانمردی عالی همی را این واقع پیش آمد بیت بجای که تقدیر روز آورست
توانا تری ناتوانا ترست جد و آورده ز در تیرگی و چشم جابین گند خیرگی
ولما با وجود ملک و اسباب شوکت پیرایه تدبیر خفته بهای خویش در گرداب هلاکت افتاد
قیان کنک و شاه محمد قلاتی و حبیب علی خان و جمع از امر که در انضوب جایگزین شدند دل
داده متوجه درگاه کیتی پناه شدند و هر گاه جدا جدا فرار و خور کفصیر خود سراپا یافتند و باز بهادر بر مالوه
دست تصرف یافت اقبال جهانکشای شهنشاهی چنان صلاح وقت دید که یکی از امرای قدر

با و نور شجاعت حسن تدبیر و با کمال شهامت شمول عدالت داشته باشد و ضبط و ربط
آن ولایت نامزد فرمایند بنا بر آن عبدالله اوزبک که در سلک جانبداران بزرگ منش
السلطان داشت و بیشتر هم آنجا رفته بود و بطرز آنجا آشنایانده بتسخیر مالوه مامور شد و حکم عدالت
پیرایه قرار یافت که امور سیاست و دارگری را می او مفوض باشد و خواجه معین الدین با حمد فرجی بجای
که بر شد و کار دانی از وزرای دیوان بیانات ممتاز بود بخطاب خانی سرافراز نموده نیز بهر
که نسق نظام آنولایت و تشخیص جایگزین داران و تعیین مجال خالصه شریفه نماید و جمعی کثیر
همراه او ساخته باین خدمت والاخصت فرمودند و حکم عالی شد بعد از آن که اقبال
عرضه و کفایت آنولایت از خس و خانساک اغیار پاک پاک سازند عبد الله خان بهمانجا بوده
در ملکات بی گریزند و معین خان و دماقین و سایر ساکنان آن ملک را از وضع و شرف
باستمال عاطفت شاهنشاهی قوی دل ساخته و بتلافی تفرقه که از مرور مواکب جهان نورد
راه یافته باشند برداخته با مراد سایر ملازمان پادشاهی که باین خدمت تعیین یافته اند با شکی
صلاح دولت ابدین باشد تقسیم جایگزین نماید و بعد از فراغ این کار باستلام عتبه علیه متوجه شود
بموجب حکم محلی عبدالله خان با امرای عظام بسامان شایسته در ایل این سال روی غربت
متسخیر مالوه نهاد باز بهادر از نهضت عکراقبال آگاه شده بای ثبات از دست داد
و تاب مقاومت از حوصله همت خود بیرون یافت پیش از آنکه لوای همد دولت سایه
دامان بر آن بلاد اندازد ولایت مالوه را بچندین حشرت گذاشته بگریزگاه عاقبت نشست
رعب دولت شاهنشاهی و مهابت شوکت عکراقبال و شهامت مواکب عکرا
نه چنان بلند آوازه است که از نصیب آن سلاطین عظمت آیین در هر سر آمده بپیراز کرده انبیا
اقتال این حکام چه عجب بی آنکه تیغ صاعقه زیر پا آورد و تیر باران فتنه بار داشت که ظرف قوتین بولک
مالوه در آمد جمع از جوانان کار طلب از روی پیش بینی باز بهادر را تعاقب نموده بسیاری از
شکر او را قتل کردند و باز بهادر خود را در پناه تنگهای بردخت انداخته عمری با واکلی سر
چندگاه برانداودیشک برده روزگاری میگذرانید چون طنطنه غریب پروری و صیت
توتیب خاندانهای بزرگ و شمول عاطفت شاهنشاهی در انکشاف ملکات انتشای یافت عتبت
کار بر همنوی سعادت از تفرقه سرای گشتگی بجمیع آباد آستان متلی رسید و بنوازه سهای
خسروانی سر بلند یافت چنانچه در محل خود معروض استمان این روز بانه اقبال خواهد شد

و بالجملة ولایت مالوه بنادکی بر قبضه تصرف و ضبط آفتاد اولیای دولت ابر پیوند قرار گرفت و عیالته
خان بموجب حکم اقدس بشهرمند و کمر پای تحت سلاطین مالوه بود و بر وساده حکومت بر طرفی
استقلال ممکن گشت و بلاد و مقبضات و قویات آن ممالک را خور رتبه و حالت با مرتفع
یافت و اولیای دولت با و چین و ساز بکپور و دیگر مال جایگزین رفته رحل آرام کشوند و معین
خان بعد سرانجام ولایت و انعام جایگزین روی توجه با مستانبوس عالی آورده و بت همراه ارادت
ستافته باد را کت ملازمت کامیاب سعادت شد و مورد عزت قرار و علو حال گشت و از سبب
آنکه راجه کنین زمین دارندون از ولایت پنجاب در کوهستان حیان در پای پناه و سبب
بر سر جان محمد به سودی که جایگزین دار بر کنه بر که در آن نواح بود از تبه رای آمد و او چون در اصل
بد نهادی بود تو فیض نیکو کردی نیافت بلکه مال و ناموس خود درین کار برباد داد و اسباب
واشیای او بتاراج رفت و زن او که بکس شتار داشت بدست آن مردم درآمد و چون حلی و طلاق داشت
اثری از او برید نیاید غایب است چنانکه بی سعادت بطلب مال او و ناموس آن مردم فرستاده باشند
و همانا که این در چون برای حجت مکافات اعمال آئینه فرستاده است چون با وای پنجاب این خبر رسید جان
کلان و قطب الدین محمد خان و جمع دیگر بر سر او رفته تنبیه لایق نمودند و آواره شدند بوسیله راجه
تو در مل بدار اهلان شتافت و مستول غاطفت گشت و در نیکو خدمتی کاشی سپری شد و از سبب
آمدن ایلچی فرمانروای ایران شاه طهماسب صفویست چون رسمیت قیام بر کمان دولت
منش از برای تحویل میامن دینی و دینی و مقاصد صدوری و معنوی با بزرگان اقبال مند بخت آورد
انتساب جسته معانی یکدی و یکجستی را استحکام میدهند و اگر کسب طالع خدا داد انتساب متحقق است
و در تشیید قواعد آن انتساب می گوشتند و سرمایه نظام دولت خود را برین طریقی سرانجام میدهند
ولند شاه رفیع مکان شاه طهماسب که ایران میامن دولت او دلفر دست بموجب ارتباط
صمیم که از زمان سابق در میان این دو دمان عالی ارکان و آن طبقه قدیمی نژاد سعادت و ثوق داشت
بسرعم خود رسید بیک این معصوم بیک را که در بساط عزت او بمنصب و کالت ممتاز بود و بخت برین
واقع ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آیینی و مبارکباد جلوس اقدس شاهنشاهی برسم
رسالت فرستاده و تحف و هدایا از پیش نهادن عربی و باد بایان عراقی و دومی و تقایس گشت
و برای اسباب مصوب او ساخته بودند چون ایلچی بجای مستقر خلافت رسید بیک مقدس عهدی از امرای
عالیشان باستقلال رفت و او را با غر از واکرام در منزل لایق فرود آوردند و مبلغ چهار صد

کف دام نقد که موازی به مقصد تومان عراقی باشد با دیگر اجناس برسم اقامت فرستادند و بعد از چند
روز که از ماندگی روزه بر آسود و رخصت بار و شرف کورنش یافته بغرب طوس مغر و محترم شد آنگاه دعای
شاه رسیده مکتوبی که از فاتحه تا خاتمه بار قام محبت و اخلاص نگارش یافته بود بدو دست ادب
پیش آورده بگوشه تخت نهاد و تحف و هدایا بترتیب لایق از نظر اقدس گذرایند حضرت شاهنشاهی
از کمال مسرت و انبساط بر زبان تلطف و توداد احوال گواهی شاه رسیدند ایلچی را بنو ازتهای بی اندازه
مخصوص ساختند سیاست او هم خان بحدیث شاهنشاهی ایزد جهان آرا چون خواهد یکمی از
یکانهای بساط عزت را بمراتب ارطند بزرگی بخشیده بمنصب والای سلطنت علیار ساندختین
او را عقل و در بین کار شناس عطا فرماید تا همواره ناصحی غنی او باشد آنکه حوصله فواج که تاب
بر داشت چندین ناملایم روزگار داشته باشد که امت بیکند بمعاونت فواج حوصلگی از ویدنا ملایم
سر رشته تدبیر از دست ندهد پس کوهری بهای مولتی می بخش تا آشتی و بیکانه را در یک میزان
داشته که انباری اعراض نفسانی معاملات کارخانه ایجاد دریافته باطن مقدس را در اعلی سازد
بسا و آنان که در عیار دانش مصوری نداشته اند در هنگام حوادث از کوه حوصلگی تنگدل شده
عنان فکر از دست داده اند و از جولانگاه تنبیر از پای افتاده چون شناخت و برداشت بر وجه
لایق صورت بست آثار عدالت از قوت اعتدال که و دیوت نموده دست قدرت بی ثامل
و تفکر بظهور آمدن گرفت و تنه الحمد که این جلال نفوت و شرایط صفات فطری جلی حضرت
شاهنشاهی است که بی الایش تعلیم ظاهر و آرایش استفاده بشری از دانشنامه افاضه آبی قایض شده
لیکن آن دامای رموز آفرینش و مصالح و حکم خود را در نقاب اختفا داشته بلباس بی تعیین زیست
مینماید و بچندین نقاب اختفا نفرموده همواره در سر انجام برده چند دیگر است که دیده و دان
بین بان نتوانند برد اما مشیت الهی غالب است چون خدای خود که عالم را از حد و زمانه از حسن معنوی و اگاهها
بخشد نقاب آری چه سود کند هر آینه او را چه حرکتی اعمال عالم گرداند تا دور ماندگان قریب است
بدولت سرای ارادت رسیده صدر نشین بارگاه قبول گردند و تمثال این معنی اظهار جلالت و تقا
عدالت حضرت شاهنشاهی است که بکین عقل کامل و صلاح ملک و دولت در دارالخلافت اکره
بیست و شرح این واقعه آنکه او هم خان پسر فرد عفت قباب ما هم که نه عقل درست و نه
کحت سعادت مندست جوانی و مد بوس دولت شده همواره بر شمس الهی محمد آتکه خان حیدری
و منعم خان خان خانان که نیز ازین بیاد می در مندی عظیم داشت پیوسته مقدمات دور

و در بطوری که کسی نمی‌تواند برود در میان آوردی و او هم خان را برهنه و عذر تحریک نمودی تا آنکه در آن وقت
پنجم خرداد ماه آنی موافق سینه دوازدهم رمضان که هنوز اعتدال اردیبهشت در بسط زمین
سرمای داشت عزیمت امری از اعتدال و در سر بر زور و دیوان در ولایت پادشاهی منعم خان
و آنکه خان و شهاب الدین احمد خان و بزرگان دیگر ششسته مشغول مهمات کارگاه سلطنت
بودند و او هم خان بی اعتدالانه با جبر از وی اعتدال تر ناگهان در آن در بارگاه دولت در رسید و حاضران
مجلس بتعظیم او برخاستند و آنکه خان نیز قیامی نمود و در رسیدن بی محابا دست بخت کرده متوجه آنکه خان
شد و بخوشم او زدیک که از حلازمان او بود و دیگری با کان که باین خیال گرفته جت بسته بودند خشم آورد
اشارت کرد که چه ایستاده و آید خوشم بیرون خجسته زخم کاری بسینه آن صدر نشین و ساوه
سعادت رسانید آنکه خان از کمال اضطراب سر سیمه بجای در و از دولتی پادشاهی ششسته
و متصل آن خدای روی رسیده و در مرتبه ششتر انداخت و آن برک دولت در محض دولتی نه در جبهه تمام
رسید ازین غایب که با یک غوغای عظیم در بارگاه و الا برخاست و وحشی غریب در آن فضای آسمان
شکوه ظاهر گشت و آن در بخون گرفته با وجود چنین بی باکی گستاخانه باندیشه تبا که بر ستان
آن را بگذر نباشد متوجه حرمی مقدس شد و حضرت شاهنشاهی در قصر سعادت اساس بیرون پدید
بخواب کرده بودند آن سیه بخت تیره رای از و تلخاه به بالای صفه که از بیرون قصر از چهار طرف ارتفاع
یک و نیم قد آمدی اساس یافته بود شمشیر در دست برآمد و مقصد درون نمود و گفت خواجه سر در سر در شستی
نمود که در بخت بد صورت بخت و ایستادگان حاشی عتبه سلطنت را توقیف خدمت شد که آن گستاخ
بدست را در مرتبه اول که آنکه خان آن معامله کرد سنای آن کار در کنار او ننهد و باز از مبهوتی و بددی
آن بساط جلوس درین هنگام که چنین خیال باطل اندیشیده مقصد درون سر و قات اقبال دارد و چنانچه
نیز بر نند و بخت خذلالت بر اینست زند و اگر آن است در نهادشان جو ایچوم عام نموده نیکو نایب خود
چون کان برم که در حاضران بارگاه و الا از باب عقیدت کسی نبوده باشد همانا که حکمت در بی نیکی
این گروه آنست که کمال بیجاغت و عدالت حضرت شاهنشاهی خاطر نشان خود و بزرگان و اعیان
شود و بالجله آنحضرت ازین غوغا بیدار شده استفسار فرمودند چون هیچ یکی از بزرگان سر بر نداشت
اطلاع نداشتند آنحضرت از دیوار قصر سر بر آورده استکشاف احوال نمود و رفیق چهار مصیبت که از قیام
درگاه و الا بود حقیقت ماجرای موعود داشته حضرت این حرف موحش شنیده از فرط تعجب باز پرسید
اند رفیق اشارت بقالب خون آورد آن هجوم نموده باز همان حرف مکرر ساخته حضرت شاهنشاهی

صورت حال مشاهده نموده بقهرمان جلال برافروخته اند و از الهامات ربانی آنکه از جانب
در و از آن که آن بخت بر گشته خیالات فاسد بخود راه پیدا و بنیامده از راه دیگر برآمده اند در هنگام
بیرون شد بی آنکه طلب فرمایند یکی از خدمتکاران سر برده عزت شمشیر خاصه بدست افروخته داد
آنحضرت شمشیر گرفته روان شدند چون ضلعی از آن طبقه سیر فرموده و بطرفی دیگر آوردند آن حق
ناشناس بنظر افروخته آمد بر زبان مقدس گشت ای کج لاده آنکه با و گشتی آن گستاخ بدیوت
استعمال نموده هر دو دست اسرف آنحضرت را گرفت و گفت تقصیر کنید و عورسی فرمایید و اندک زمانی
شد ناظران صرف دریافتند را چنانکه پیش گیم که هیچ نخویش در خورشید نیست آنحضرت
شاهنشاهی دست از شمشیر خود باز داشته و دست را از جنک آن بد نهاد کشیده دست بشیر
دست بشیر داد و فرمودند درین اثنا آن مرد و وازل و ابد دست از آنحضرت باز داشته متوجه
شمشیر خود شد حضرت دست از شمشیر باز داشته شستی بر روی آوردند که آن عادی عفویت بیکر
معلق زنان افتاد و از هوش رفت و درینو لا فوجت خان و سنگرام هوشناک در کجی اسود
حضور داشتند حضرت از روی غضب فرمودند که چه ایستاده آید تا ما میکشید این دیوانه سر را
به بنید آن دوس و جگر دیگر فرمان بیز گشته او را بستند حکم عدالت آیین شرف اجرا یافت که
آن با از اندازه خود بیرون نهاد و از بالای صفه سر کون ساخته بنید از ند این مردم از کوه نشینی
و ملا حفظه که بی ملاحظه از آن هزار بار بهتر چنانچه لایق باشند بنید اخوند بنجانی باقی بود باز حکم
شد که آن سر گشته باز بالا آوردند درین مرتبه چون موی گشتان آوردند باز بموجب ارفاذ با هضم
تمام سر کون انداختند چنانچه کون آن خود سر شکست و مغز آن فاسد دماغ بیتان شد و باین طرز
آن سفاک هتاک از روی عدالت بقصاص مکافات یافت شد آن پهلوان جهان آلی جهان
رسیده بود جمع که ازین بزم کرامتیه داشتند منعم خان خان خانان و شهاب الدین احمد خان
در آنجا بودند از صیقل غضب شاهنشاهی یکسو شده راه قرار اختیار کردند یوسف محمد خان پسر
بزرگ آنکه خان از واقعه بدر کرامی گاه گشته با آنکه خیل سر راه او هم خان و ما هم آنکه گرفت ازین گاه
خدیو صورت و معنی داد و عدالت داده و نسبت ما هم آنکه را منظورند ارشته آن خون گرفته را
در سیاستگاه فرمان بجزا رسانیده است و چون حقیقت عدالت علیای شاهنشاهی که برتر از
نشان بشری بود و خاطرات ان عالمیان شد جهانیان را اعتضاد عظیم بهم رسیدم بنشینا در شستن
خون پنهان شدند ستم رسید ما روز بازی خوش بید آمد نادان با دیه ضلالت را چو اغوی پیش راه

نهادند و بزرگی صوری و معنوی صاحب عالمیان اعتراف کرده است هر اهل اخلاص همی شدند
و آنکه خیل هنوز نسبت او هم خان و قرب و قربت ما هم تکه در برابر داشت و این سخن را از ازار حیف
بنداشته در کین انتقام بودند اما چون بزرگانها افتاده بود بوسیله مقربان بساط حضور
نمودند که چون این عدالت بظهور آمده آن سیه روی و دینی را چنان مرده بماند تا خاطر
بشری از دغدغه برآمده مرهم پذیر جراحات کرد و آن دانای رموز آفرینش ملتسب زبانی وقت قبل
داشتند و هیچ مغروری از طرف ایشان رفته چشم عبرت بین دیده و ستورش خواطر این طبقه و تنخواه
و سلسله سعادت منش فرو نشست و هزاران هزار سپاس داری و شکر گذاری بجای آوردند و عالمیان
یکتبارگی از شور شرارت انگیز آن کور باطن نجات یافته در مانع آسودگی و راحت رحل بیغمی گشتند
الحق برای این مولت عظمی اگر ازین آسمانیان نخستین زمینیان پیوند اندکی از حقوق آن داد
یابد و الا ذرات خانواده انسانی را کجای توانایی که شکر این عدالت عظمی تواند که دهم سیاست
کبریاست که بوسیله آن عالم صورت طراوت خاص پیدا میکند هدایت عامه که از برکات آن ظانیان
دلها بنور ارادت و شغفه اخلاص نورانی میگرد و هم کور باطنان بسط رسیده را دوری بنیش است
و هم بهره بنیشان را مدبر رفته را سرمد نور هم لنگان عرصه عقیدت بای طلبت و همست قربان
راه ارادت را عصای همت هم شکسته دلا از احصا آهین است و هم خاندان ناشکیبایی را
باسبان بیدار و با جمل حضرت شاهنشاهی بعد از تقدیم چنین مولتی درون جوهر اشرف ارزانی
داشتند ما هم آنکه که در منزل خود بر سر سجاده افتاده می شود که او هم خان چنین بی اعتدالی کرده
و حضرت او را مقید فرموده اند هر مادر را در او را داشته بملازمت اقدس آورد که شاید بر خود اخلاص
سازد آنحضرت ما هم آنکه که دیدند فرمودند که او هم آنکه که را گشت ما هم او را قصاص فرمودیم آن عاقله
روزگار مروض داشت که خوب کردید لیکن ما هم آنکه را یقین نبود که بشیر سیاست رسیده باشد
بر آنجایی بی تخته یکی مادرستم خان از خانه او هم خان آمده صورت واقعه را با ما هم آنکه گفت ما هم آنکه
بر رسید که چه طریقی گشتند آن زخم که روی بر روی او پدیدست دیگر نمیدانم و آن از منت حضرت
شاهنشاهی بود که بقوت نایب عینی در مرتبه اول بر روی او رسیده بود ما هم آنکه را چون تحقیق
پیوست که بشیر سیاست رسیده بود اگر چه بقضای غی علی که داشت حفظ آداب حضور اقدس
نموده جرع و ذرع نکرد اما درون او بنزد زخم جانشان موج شد و رنگ از رویش رفت و خواست که
بر سر فرزند رود حضرت شاهنشاهی نظر بر دلم خدمت او فرموده دلا و زست کی بخش قدری کین کرده

اجازت رفتن نفرمودند تا فرزند بی اعتدال خود را بان مظهر بیند و بموجب حکم عالی بهما نرود
آن دو نقش را بهیله روانه ساختند و حضرت شاهنشاهی در کراودی خاطر آن عجز و دانش سرشت
نصایح بلند و موعظه دلنشین فرموده روز دیگر رخصت خانه اش فرمودند آن عاقله مانع رسیده سلم
و رضا گونه ظاهر ساخته تن بقضای نزدی در داد و در خانه خود آمده بسو کوری نشست و مالک و بیگ
آغاز کرد و مرضی که داشت روی در تزیید آورد و ارکان عاقبت در زلزله آمد و بعد ازین واقعه مجمل
روز در تیره ماهی موافق مهر شوال بمقدس شهری نیستی ستافت و خاطر پروردگاری کرن حضرت
شاهنشاهی از قیغه آن حضرت قیاب بجایت اند و هکین شد و عظیم رفت فرمودند و باین اغراض و کرم
نقش و را بهیله فرستادند سعادت خود بقدری چند گرفت تمام مستایعه آن نقش فرمودند و تمامی اعیان
سلطنت و بزرگان این دودمان عالی البوازم تغریب و آداب مصیبت برداختند و بموجب
اشارت اقدس عمارت عالی اساس بر سر قرار ما هم آنکه و او هم خان بنا کردند و همچنین در مانع داری
خان اعظم آنکه خان و شکین خواطر فرزندان سعادت پیوند او و برادران کرامی و انقیام جراحات
قلوب تمامی قبیل و در تیب این طبقه عقیدت طراز و ارتقای مدارج این سلسله اخلاص کین تو جهات
عظیم فرمودیت اگر زینان عزاداری کسی راه بر درن میل خواهد شد بی راه و روز دیگر از شنج
واقعه خان اعظم و او هم خان خبر فرار منعم خان و شهاب الدین احمد خان بمساع جلال رسیدند که
حضرت شاهنشاهی بر سبک رای و کونه اندیشی آنها فرموده اشرف خان را بر خال عاطفت و منشود
استقامت فرستادند با امن مغلوبان سلطان و اهرام را مطمئن ساخته با مستلام فرام سر بر عا
سر بلند ساخت و با افاضه عنایت شاهنشاهی عرق خیالت اینها با بروی کونین بر داشت
ترتیب فرمودن اعتماد خان و انتظام حاکم خالصات با و تفویض نحوه حضرت
شاهنشاهی از آن هنگام که منوج این ساخته ناگوار حسب اقتضای حکمت نزدی روی نمود بموجب
شناخت طبیعت زمان و دریافت فراخ زمانیان با انتظام مهمات ملکی پرداخته عالم و عالمیان را
رواج دیگر بخشیدند اگر چه پیش آمد لمای بخود مغرور روز بازار کس دبیداشد اما مستعدان اخلاص
که از بی انصافی بزرگان و بیاد رکنی خول بودند بغرض دریافت شاهنشاهی بنظر آمدن گرفتند
از آنجمله اعتبار یافتن اعتبار خان خواجه سرست و شرح این عاطفت عظمی آنکه مصدیان
سلطنت از بی وقوفی یا بدستی و یا بدینتی در معمره خانه خود کوشش نموده کجما برای خود سامان
می نمودند و در تحصیل خانه معمره شاهنشاهی با تبعیه و تکثیر آن چه رسد اهل مال میکردند و حضرت

شاهنشاهی چه بواسطه آنکه در برده پوشی بودند و چه بهجت آنکه فخری است بدست نمی افتاد و از پیش
خارجی میفرمودند و درین باب قانونی انتظام نمی یافت و با وجود آنکه مشوایان بتوابع عالی را
منقصهها و منتهای رسید که هشتابی این کار را بوقت دیگر حواله فرموده بایشانی گذاشته و وظایف
شکفته تماشای فنون تقاریر می نمودند درین ولایت که شکی نیست اعتبار بزرگان آمده و بعضی از ارباب
دولت و اصحاب خدمت پیش آمدند و خواجہ بملول ملک خواجہ سرکاره در ایام حکومت سید خان پسر
شیرخان افغان بجز هر رشیدی که داشت با اسم محمد خان ممتاز گشته بود و پیشتر ازین واقعه در
سلطنت ملازمان عتبه اقبال مستلک گشته اند و از وی اخلاص خدمت شایسته بتقدیم می رسید
بتقاضای کار دانی بر توابعیت شاهنشاهی بحال ادا افتاد و مزاج اقدس شاهنشاهی دریافتگی
ضبط انتظام بخش در باب تحصیل خزان و تعمیر بقرات معقول معروض داشت و کحضرت پادشاه
اورا دریافتگی کلمات هوش افزای فرمودند و او را بخدمت اعماد خان اختصاص داده جمیع حال
شاهنشاهی که بدست ارباب تغلب بود و بر مسلم داشتند چنانکه رای شاهنشاهی در برهم
خوانده مورخ اندیشیده بود اعتماد خان بحسن تودد و لطف کفایت بجای آورد و آغاز این کار در او
بظهور آمد نقد باین نادرست دست کو تا کردند و تیره دیان خود خواه گماره گرفته بای دروغ
کشیدند و صفای خیرین کفایت اندیش در میان آمدند و خوانده که اساس سلطنت و بنیاد دولت و وقت
بازوی سپاه است بر وجهی که لایق دولت ابد پیوند باشد انتظام یافت چه بدایع و این غایت حکام
هر کدام دستور العمل رفاهیت عالمیان باشند و روز بروز از خدیو زمان بظهور می آمدند که از بسیار
در رواج اور و نفع خزینه عالیه بکار اقدس گشته اعتماد خان بعمل آورده کارهای سنگین که
بظهور نیامد و چگونه این مهم زینش رفت اگر همچنین زمان بیزان عتبه خلافت مقاصد علیای
شاهنشاهی دریافتگی در عمل آن بگوشند در اندک فرصتی ساخت این ربع مسکون که عبارت از موره
عالم است بتصرف اولیای دولت می در آید لیکن عالم در پیش همت علیای شاهنشاهی جالی است
بس محقر شایسته کمال توجه ندانسته همواره دل در وضیات آلی بسته میدارند و ضعیفان فرمان
اگر هزارم حصه دریافت شاهنشاهی بودی همین کار مختصر که در پیش ظاهر بنیان از عالم است
باندک توجه صورت و نخواهستی و همانا حکمت آبی درین کار نظر ناست و از سوانح خاتم است
و دستگیر کرده آوردن بدرگاه شاهنشاهی آدمی زار و داور غریب نهاد دست اول طبیعت که نه پیشتر داد
و چشم دوم عقل و در بین کار شناس و پست آدمی از بی پروایی گرفته اندیشه تباہ شد خود را که کار

صلاح اندیشست موصول ساخته فرما برداری طبیعت میکنند و کاری که دشمن بصد کابوی نزدیک
نشدند سامان داد او بیک بنفیکر کانه فکری برای خود بهم میرساند و مثال این حال تباہ دای خان
خانان منعم خاست که با وجود جلال عنایات پادشاهی که بایه افزای منزلت او بود از آنجله
طلب و بکابل بعنوان چندین اعزاز و احترام و تشریف خطاب خان خانی و دیگر القاب عالی
و منصب و کالت و حکومت کل قدرین همه نعمتهای کرامی شناخته و از هر نظر نموده بخار خار
این بیم که در واقعه خان اعظم و ادبم خان او را بشعله افروزی این آتش متهم می داشتند با خود
قرار بودن نمیتوانت داد چنانچه در روزهم فراموشده بود اگر چه عمده بود که بعد ازین واقعه از مقام
خود را بیغنی رابسته بود که حال عقیدین کارگاه دودمان عالی و ریش و فتن جمیع همایونگی بی شرکت
احدی بحیطه اختیار و اقتدار و باشد و اینجاست صورت نمی بست لاجرم همواره سودای خام و غریب
ناصواب مصمم می ساخت که از درگاه کتی بنیاده که وطنگاه سعادت بخندان هفت اقلیم است کتی خود را
بعشرت آباد کابل که پیشتر غنی خان در آنجا حاکم بود رساند و در آن بهارستان عاقبت استقلالکامیاب
فراخ باشند تا آنکه در امر دما آلهی باین نیت نادرست از دار الخلافه فرار نمود و راه امن کوه پیش گرفت
و محمد قاسم خان صبر بر همراه او بود چون آن قضیه بمساع علییه رسید آنرا و قمر زاده فرمودند که منعم خان جالی
نیرود روز خواهد آمد و هر چند ساعیان فرصت جوی دقت یافته در ضبط اسباب و اموال و ایما
تصریح عرضه دست نمودند از بزرگ منشی و فراخ حوصلگی و قدر دانی خدیو جهان خواهش ارباب سعادت
صورت نیت و بدولت فرمودند که اگر بغرض منعم خان بکابل رود آن هم ملک است و ادبم درگاه تنگی
او درین داشته نه دو تخیلی اگر نیاید سباب و احوال او را از عصب او و از خواهیم فرمود باید که هیچ
بمراحمون خانه او نکرد و قضا را بعد از یکا بوی شش روزه چندین کوه و بیابان نوردیده در حوالی برکنه
سرود که در جای دیگر میر محمد منشی بود اتفاقا عبور است آن افتاد قاسم علی سیتانی بدو میر محمد
شکوه آن برکنه بود خبر یافت که ده کس از امرای پادشاهی میگذرد و آنا خوف از ناصیه حال بهدست
باتفاق بعضی از اهل قصبه سر راه گرفته ایست از خواهی مقید ساخت و سید محمد بار هم که از میان صفا
بسنجیده در جکه امرای عظام انتقام یافته آمد و منعم خان را کانه خود برد و وقت غنیمت دانسته
در آداب مردی و خیر اندیشی گویند و با غراز و احترام همراه خود بشرف ملازمت حضرت شاهنشاهی
و آنحضرت برخلاف اندیشه مختل از کار و نقیض خواهش بر اندیش که هرگز زمانه از آن تیره
عقلان خالی نباشد و او را بطرف بیکران افتخار بخشیدند و همان منظم منصب و الامای و کالت

بانتظام کابل و آنکه در دستخوار سوخت آن داشت درین ولایت با مع علی رسید که فیصل یک برادر منم خان
بافتاق میرابوس و شاه ولی که علی خراسان و سیوخ سیدی الی و خواجہ خاص ملک و جمعی دیگر عفت و کسب
مال و جوجک یکم والده میرزا محمد حکیم را بر بی اعتدالی غنی خان اطلاع بخشیده در بر آوردن او از غمت
سرای کابل کمال سعی مقدم رسانیده بر آوردند و منم خان را تا لایق میرزا محمد حکیم ساخته کابل رجعت فرمودند
و تفصیل این سرگذشت آنکه فیصل یک اگر چه چشمل از پیش بهره داشت اما در کزرت و ثمرات زمین
چشم بود و از حکومت برادرزاده خود بیوسته هیچ کتاب داشت و غنی خان و ولایت منم خان در اصل از پیش
و سعادت منشی نه نصیب بود و با آن هم سرمنشی ریاست او را از بایه اعتدال انداخته بود و بد مصاحبی که
برترین آفات آدمی را دوست بکنند او بار آور از نور سعادت بنشیند ستودت میکشد از آنجمله
میرامانی و کل با بهره گیری و از خای سنگ راه سعادت او بودند تا آنکه انجام دهد علیا یکم را با خود متفق
ساختند و در اوایل ستره یوماه آنکی سال هفتم غنی خان بسیر فالیز بجایب رفته بود ستره را تحکام نموده
و حصار را بر دی او بستند و او بیل آراسته در برابر دروازه و پلی پرشته سیاه سنگ ایستاده و کار
نقارت کرد بدینان عبیدی که توال را بر سالت فرستاد که شاید بکوتن و در کار بی باز نام برود و حواص
تو از جانب حضرت شاهنشاهی بکومت اینجا متعین بنودی مردم از ستمکاری دلی اعتدالی تو تنگ آمده
بودند اکنون مناسب آنست که سلامت بر روی و اگر میخواهی که باز برایت این ولایت برسی بر گاه چهار
پناه رفته عیار خود را درست کن و منشور و الا از دربان خلافت گرفته بیا تا بوجب آن عمل نموده آید و درین گفت
و گوی بود که مردم از وجود آمدن گرفتند و چون ایستادن او با خند و کسند و دانست رفتن درون ستره
نمی نمود و نزدیک گرفتار نشود آفرمای روز برهنه غنی خیزه عرب و میرغیت الدین بنیست بودی که بیستال
رفت و تمام سیاب و اموال او را در شهر غارت کردند و باعث دلیری کابلیان برین آورد سرگذشت بود
تو چنین است و منم این قضیه برسم که غنی خان که مستی جوانی و اعتبار او را ضمیمه سعادت ذاتی شده بود
در زبان دیگران دانستی و سینه کاری دهرزه دلی بر سر بردی و بایه قدر دانستی و بدست نه سلوک
از آنجمله تو که خان تو چنین را که از دلاوران نامور و از مرقبان بساط اقدس حضرت جهانپای جنت است
بودی بسی گرفته با جمر از خویشان او در بند گردیت بدایت نکرد آنکه بد کرد آن بد بقیع بجان خود کرد
تا آنکه بعضی از ارباب صلاح در میان آمده خلاص کردند و تو که خان از بی روی که روی داد موضع ما با خود
بجا بیکر و معور بود رفته و بای و است در دافن صبر بچده و صفت انتقام می جست در حال این حال
از پنج غنی خان خبر فافله بکار یکا میا مسند با معودی با استقبال فافله و انتی ای باب سیر خواجہ سیر

آنکه که سر منزلت خاطر فریب بهانه ساخته از شهر بیرون رفت و از ازم برستی تربیت داد و در آن
خود برستی ساز کرد چون تو که خان گاه بیکاه در کین انتقام بود از بر آمدن او گاه شد فرصت را
غنیست دانسته با جمر از خویشان و نوکران از بی شتافت نیم شبی بر سر غنی خان که خود شرب
بخراب داده بود در سیده بخت یکام و صید بام یافت و او را شکر بر خواجہ راجه خان و شکر کرده
در بند کشید و بر سر زش زبانی دل سوزیده خود را که از آشوب غم غصه بر بود خالی ساخت و بیکان آنکه
چون حاکم را بقید آورده شاید ستره هم تراند گرفت از آنجا غنا تاب شده و احتیاج کمال را با خود متفق
ساخته در موضع خواجہ دواش که در دگر دبی کابل است فرود آمد فیصل یک و ابو الفتح سیر و مردم غنی
در استعداضک شدند و تو که خان در یافت که قصد او جانی نمیکند و دست او بشهر نرسد بکینه
شده حرف صلح و تقیم ولایت در میان آورد و فیصل یک نیز سبب خلاص برادرزاده خود این غنی را
شمرده اگر بر شهر را در ستاد و از معمره پای منار تا حد ضحاک و بامیان که قریب با جسر کابل است
با و ستم داشت و اطفا فی نایره آشوب کرده غنی خان را از جنگ و خلاص کرد و نظم
در اندیش ای حکیم از کار ایام که پاداش عمل بایی سر انجام سلامت باید کس را عینا زار
ادب در عرض نیست زار غنی خا بکابل جای گرم ناکرده و فقر عهد و پیمان را بر طاق نسین
و بجمعیت تمام بقصد انتقام بر سر او روان روان شد تو که خان صلاح وقت در بودن خود نداشت
با خویشان و مردم خویش رو بر گاه جهانپایان آورد و سا به راه هندوستان پیش گرفت غنی خان
بان کمری کران تعاقب نمود چون تو که خان تاب سینه نداشت راه گریز پیش گرفت و قریب
بموضع را که گزیده ای آب معور بندست لشکر کابل بدو رسید و جنگ در پیوست آفر تو که خان
تاب نیاورده با سپر خود اسفند یار و معدودی از خویشان و نوکران مردانه از میان چندین
برآمد و بامای فرچین و مسکین تو چنین و چندی دیگر از ملازمان او و قتل رسیدند از آنجا
غنی خان کایاب برگشته بکابل آمد و بساط تحکیم دفع مبسوط ساخت و دست تطل بر دعا
و سایر اهل ستره را ز کرد و بخورداری و خود آری بروا خت با آنکه بحقیقت بی سامانی سرکار میرزا محمد
حکیم معلوم بود بروای آن نکرد و مردم میرزا و سایر اهل کابل نیز شکر شده با اتفاق فیصل یک
و پسرش ابو الفتح که بهت بدفع او بستند اتفاق در همان ایام در قویه معمره فالیز کابل رسیده
هوای سیر فالیز از خاطر سر بر زدن غافل ازین که گفته اند مع نور خور ترا بفالیز چه کار
چون هنگام ادب او رسیده بود سیر فالیز روان شد و شب آنجا توقف کرد ابو الفتح یک

و دیگر ناموران شهر فرصت یافته میر محمد حکم را بالای دروازه آهین آورده نفاذ و تغییر بلند
آوازه کردند و غلغلۀ عظیم در وضع و ترتیب بر خاست غنی خان از استماع این خبر سر آید
با بعد روی که همراه او بودند بجانب شهر شتافت چون آن رسید دید که منصوبه طور دیگر نشسته
ابواب موافقت معدود دست و داخل نمی لغت مفتوح و کار را از پیش نمیتواند برد و اگر نزدیکتر محفل
همراه او بجای این در شهر است و او را تنها گذاشته بودند بلکه دستگیر کرده پیرنزد حیدر و مظهر
بر پشتۀ سیاه منک تسامیه زده است و اهل قلعه تپلی کابینا و انداختند بحسب تقدیر نیز
آن بت میانه رسید غنی خان از مشاهده آن پراسان شده بعد داغ حسرت و حرمان و هزاران
درد از دوار مان دل از خان و مان حکومت کابل برگزیده روی بجانب هندوستان آورد بعد از رفتن
غنی خان عفت قباب محمد عباسی ماه حج یکم مهمات کابل را متشی ساخته و کالت میرزا اهلیم را
تا فرد فضل یک نمودند و چون نظرش از سره نابیایی بر تویی داشت ابو الفتح پیش بنیت
بدر مهمات و معاملات فیصل می داد و او را هم چون ستیستی بزرگی نبود و عقل و دانیش معامله
نداشت در مقیم جایگیر و قطع معاملات عزلت منظور داشت به خودانه بسری پرواز همه بد آنکه
جایگیری چیده را برای خود و موافقان مقرر ساخت و جایگیری را بر روی سر کار میرزا نافر کرده
مطالع نیب برای سامان نمود از آنجمله غنیمت را میرزا خضر خان که از سرداران هزاره است داد و با بونیک
مقرر ساخته با و سپرد و او تمام اموال و اسباب باقی مانده آور گرفته بنا کامی گشت و هر که عقل صلاح بین
داشته باشد که بفرغ آن در مسالک اعمال رفته و نه دیده بنیا که از وید احوال دیگران عبرت گیرن
شود و نه صاحب خیر اندیش دور بین که بسخن او اقتدار نماید هر آنکه درین سری مکانات مسرتی
در کنار او نهاده آید و لذا چون دور ماه ازین معامله گذشت والده میرزا و ملازمان قریب این ستم
شرکی و سینه کار را بنیاده کرده که عریه بستند و عمامه از آن مردم قتل شاه ولی تکه و علی محمد آب
و میرم خوش شاه ولی و معصوم کابلی و سیوندوک و عبیدی سرست و جمعی در قصد فضل یک شدند
شده مترصد فرصت نشستن تا شبی بهین داعیه او را بر خانه طلبیده در فرخا که بود که درین
دیوانخانه چهل ستون منصب کرده بودند مجلس شرب منعقد ساختند و بهایه را بگوش در آوردند
تا نیم شب بانگ نوبت نوش بود درین اثنا چند نوبت ابو الفتح آهنگ برون رفتند اهل محفل
بمعلق مستانه از مجلس بر آمدن نکرد استند و این بدست خون گرفته بجز از سنگ اندازی دور
چون وقت بزدی شب کشید و کیفیت شرب زور آورد و زور قشکی خواب با و هم غرض شد

جمعگی

جمعگی خوشنویس او بنمود مخمر ساخته بودند شمشیر کشید بخاکه در آمدند و بضربت تیغ جان تن
کار او تمام ساختند و میرم بهادر خوشنویس ولی سر او را بریده بر سر نیز علم کرد و حدس را از بالای
حصار بایان انداختند و غلغلۀ عظیم در کابل افتاد چون سر گذشت ابو الفضل بفضل یک رسید
سراضنظر اب اسباب و اموال خود بمید میرزا سبخر سپهر خضر خان هزاره که پسر این سبخر مسکند نام
با و نسبت دامادی داشت بار کوه خواست که خود را با این هزاره رساند و باین اندیشه بر آمد
بعضی از ملازمان میرزا خضر را او شنیده از دنبال شتافتند و دستگیر کرده بقلعه آورده اوارده و برای
عدم ساختند و بعد ازین واقعه شاه ولی آنکه کافل حل و عقد مهمات کابل گشت و خود را از بیخری
علاوت خطاب کرد و حیدر قاسم خان کوه بر امضی خان خانی داد و ملک خاص ملک خواجه
سراضنظر خان لقب کرد و از خود سری و بیخودی لقبها که بادست این به پندای خود مکتب فرمودند
دادن گرفت و بسعی خویش در فغانی خود اهتمام نمود و در اندک فرصتی یکم قصد عزیزی و دیندار بودیم
فرستادند و برای رزق خود مهمات کابل پیش گرفته بجهت مصلحت وقت حیدر قاسم کوه را که
آبا و اجداد او در سنگ امری حضرت یکتی ستانی خود و مسکانی و حضرت همانانی جنت اشیان
انتظام داشتند و کابل میرزا اندیشیده برای انتظام مهمات مقرر ساخت بجهت سیرابی سخن
بدرازی کشید و با لجه حیدر شرح بر آوردن غنی خان و کیفیت بی سرو سامانی مهمات کابل معروض
با و گاه فعلی شد بخاطر نکته دان دور بین حضرت شاهنشاهی رسید که منعم خان بودن کابل را بسیار
مینی اهد مناسب است که آنایی میرزا محمد حکم ساخته روانه کابل باید نمود که انتقام سپهر خود را
بکشند و هم تدارک بریت از احوال کابل بیان نمایند و هم قدر غنایت و حرمت شاهنشاهی بهتر ازین
در یابند بنابرین اندیشه ناصوب اینها منعم خان را که بر سر راجه فرزند نقش فرموده بودند از آواره
باز گردانیده باین خدمت عالی رخصت فرمودند و چندی را از اهل محفل قلی خان برلاس و حیدر محمد
بک و شاه حسین خان نیکروی و حسن خان برادر شهاب الدین احمد خان و بیور خان که جمعی دیگر
از بهادران و بیکه جوانان نیز تعیین شدند منعم خان چون از تبه دانی قدر دولت حضور می نشست
و باینه غنایت شاهنشاهی نیک در نمی یافت و از کابلان اعتباری نیکرفت این نقش را فزون عظیم
داشت و بجز در رخصت بسرعت تمام متوجه کابل شدند و از روی استیصال طی منازل و قطع مراحل نوره
بجبال آباد رسید و چندین توقف نکرد که امرای ملک تمام با و ملحق شوند و محمد قلی خان بر حاکم ملکان
جمعیت تمام داشت کردی از و پیو اینو یکم با استماع آمدن منعم خان با عیان کابل کنکاش کرده

قرار دادند که اهل کابل را از سپاهی و ادبای قزاقان آورده و میرزا همراه گرفته متوجه پیش شویم که
در بلخانات جنگ صورت بندد و اگر در مصاف غالب شدیم از آنجا به تهر و اگر نه برگشته خود را
بقتابل میسند و خطیب میسایم و از آنجا روی توجیه ملازمت حضرت شاهنشاهی می آوردم
و خود را بجایعت درگاه والای مبارک و اگر نه خان خانان سیاستهای کوناگون انتقام بر آورد
بسر و برادر زاده خود خواهد کشید چون منم خان بدو علما را رسید خبر آمد که عیدی سمرت بحال
آمده درستی کام آنجا است نرگه و خواجہ کلان و جعفر بر سر عیدی و ستاد عیدی قلعه را حمله کرده جنگ
پیش آمد روز دیگر خان خانان متوجه محاصره حلال آباد شد درین اثنا خبر رسیدن میرزا محمد کلیم و شک
کابل رسید جبار بودی بیک را که در زمره نامداران فرزندان مکانی انسان داشت و در وی شده
عمری میکرد و درین سفر همراه شد بود پیش میرزا رفت که شاید بی جنگ مهم صورت یابد
و اگر صورت نیابد تواند بود که جنگ روز دیگر باشد و درست بنویسد از فوج هر اول جدا شده
غنیم اندک است بفرماندها از آنکه شاه غنیم از جانبی بدر و در کار دراز شود خان خانان کون
نمود و اهتمام حیدر خان که هر دو عاشق کابل و مورد شجاعت خود بودند راه جنگ پیش گرفته
درین اثنا خواجہ کلان که سردار هر اول بود کشته شد میرزا حسن که در جوانی بود از جای خود بجنبید
و قاتلان و جگر در برانغار بودند نیز توفیق خدمت نیافتند و ابوالمعالی توبی که کابلستان
با و خطاب رویان داده بودند در کرد کسب خود بقیه آشنایان کرده بود نیز از آنجمله حصار
رسید و از هم که نشست چون از کشته شدن خواجہ کلان دل بای داده بودند درین مرتبه عثمان از
داوه پای ثبات در رکاب نماندند و نزدیک چهار باغ در مقام خواجہ رستم این مصاف روی داد
و بجهت مجازات و حکافات نادر استن قدر چنان نعمتی باد افواه و غوغا که هیبه برین خصلت است
است شک بر منم خان افتاد و جگر تحقیق نموده بکابلستان ملحق شدند و تمام اموال و اسباب منم خان
بتاراج رفت بایرید بیک یکی از معتقدان منم خانست تقویر میکرد که مقدار سیلک سکه از جیبش
همراهین بود که بفارست رفت و اگر مردم بتاراج مشغول شدند منم خان هم گرفتاری شد منم خان نال
و بر رنجته و چند روز در آنجا بوده صلاح کار خود می جست آخر ای تواری باشی را بر عرصه داشت
بدرگاه کیتی بنیاده فرستاده التماس نمود که روی آمدن بعینه علیه ندارم امید که رخصت مکه معظمه بدم
که تقصیرات خود را در آن ارض مقدس پاک ساخته شایسته استانبولس کوم و چون از بیطامی
قدر عنایت پادشاهی نداشتیم دیدم آنچه دیدم و اگر از بنده پروردی رخصت نشود و امیدوارم که چون

درین بیسایمانی راه یافته چندگاه در پنجاب قری جاکیر محبت شوق تا سامان کرده توام
شرف زمین بوس دریافت و چون عرصه داشت را روانه درگاه ساخت در بیکرام
نتوانست بود از آنجا بکنار رسید و از اندیشناکی غنیم از سید عبور کرده در حدود ولایت
گلران آمده نفس راست کرد و روزی چند در آن حدود توقف نمود سلطان آدم آدمی
بجای آورد خان خانان در مقام حیرت آمده نه روی رفتن و نه رای بودن داشت
سراسیمه روزگاری میکرد از حد حضرت شاهنشاهی را چون بر تو اطلاع بر حقیقت حمل
اوتافت برخلاف عقلمای و در بین روزگار منشور عاطفت فرستاده بنصایح کرامی
و مرام کرانامه او را از کلفت بر آوردند و در جواب عرصه داشت او در باب جاکیر
پنجاب نیست از سرکار فیروزه و سرکاران او و خیر آباد و شاهپور و گلانور و جلندر
و اندری و غیر آن را تغییر نداده ایم و اگر معامله پورش گلران در میان نمیشود و در راه بود
هم هیچ مضایقه نمیزنفت اکنون مجر در سید فرمان متوجه ملازمت کرد و منم خان
بعنایت پادشاهی منتظر شده متوجه ستلام درگاه معنی شد چنانچه در اواسط سال هشتم
الهی و آخر مقصد و مقصد قری شرف بسا طپوس استعدایات عاطفت
شاهنشاهی ادراغ نور بحر محبت و محور بر امتان ساخت و از بهره حالش کرد خجالت
و غبار ملالت پاک ساخته بنوازتهای پادشاهانه اختصاص بخشید منم خان شناسا
مدارج کمال شاهنشاهی شده اندیشه خردانه رفتن کابل از سویای دل بر آورد و بیکدل
و بیکروی کشته گریخت بخند والای شاهنشاهی است خاطر مقدس شاهنشاهی بودن
منم خان را میخواست و او از ناشناسی و ناسپاسی لهناد و اینی نیست آخر بر این صلا
خود در یافته بعد نیاز مندی معنکف عتبه اقبال شد و سعادت کوکب بخش روز
افزون گشت و بدرجات دولت عظمی ارتفاع نمود و از سوانح آنست که خاطر عشت
پیرای حضرت شاهنشاهی متوجه شکار جانب متهر شد با جمع از خاصان بآن صوب
مهمت فرمودند و فنون شکار و خواه شد از آنجمله روزی هفت شیر شکاران
شیر شکار شد پنج تار بتر و تفنگ بخاک و خون رابر ساختند و یکی را آن سر
بر افتخار دلاوران و دلیران بدست خویش زنده گرفت و باعث هزاران تعجب
و دیگری را جمعی از بهادران بر دل اتفاق نموده بدست آوردند در همین شکار عبادت

با عشرت بزرگ ساخته معدلت آرای بودند که بموقف عرض مقدس رسید که از دیو بارست که
در هندوستان رسم شده که این طبقات که در معابد بجهت اقسام عبادات و تقرب
می آیند حکام آن سرزمین با اندازه حالت و سروت مبلغی مخصوص میگردند و کرمی نند
بفتح گات و نون و سکون را شاهنشاه خود برده از فراخ حوصلگی و دور بین و حق اندیشی
تمام آن نفوذ را که در دایره میسر میشدند و چنین اخذ اموال را ناسوده انگاشته بمنع
بر بلخ مقدس بمالک محروسه اصدار فرمودند در زمان باستانی از ناسایای بعضی و عرض اندوزی
طایفه بعضی تغلب از داورستان چنین خواهش بی جامی نمودند و بار بار زبان اوقس گشت که
هر چند بطلان گروهی مشخص کرد و چون بپایان رفتن بدان جماعت مشخص نیست در هر چه آنرا
وجه توجه بعینه گریای احدیت ساخته پرستش از دجان آفرین مینماید چنانچه خواستن
و منک تفرقه انداختن ناسوده خود خورده داشت که هر آینه آن نشان نارضامندی
ایزدی خواهد بود و چون خاطر افرس از شکار و پیرداخت غریب آن شد که این همجوره
مسافت پیاده مشتاقه در یکروز خود را بدار الخلافه اگر رسانند این عشرت پرور اقبال
بامقوصان قدم همت در راه نهاد یوسف خدایان کوکلتاش و میرزا کوک و سیفیان و شیخ
خان و میر علی کبر و حکیم الملک و رستم خان و شمال خان و طبقة دیگر از ارباب اختصاص را
همراه گرفتند این ره نوردان اخلاص کرین غیر از میر علی کبر و حکیم الملک و شمال خان کسی دیگر
همسایه نتوانست کرد فتح ولایت کلران بنیروی عساکر اقبال
چون عالم عصری سفلی منتظم بمصالح عالم قدسی علویست و نمونه این بو العجب گاه
آنست که انتظام مهمات ملکی و مالی و بهوشان و الاشکوه بنیت درست و اندیشه راست
تلو عالم علویست منوط و مربوط می باشد به اقبال بنیاهی که از شوکت ظاهری و عظمت صوری
از جای زفته در آبادانی اها اهتمام نماید و اهتمام بر فاعلیت خود و بزرگ کار و دوا هواره اند
ذاتی بقدر کنایهش مطابق بنیت بعمل آورده خود را با سپاه جانیان داند از دانا کارهای در
بر آورده خیر گردانیده روز بروز آثار افروزی دولت و عظمت او بر همگان ظاهر سازد
و مخالفان او هم دستان خود از آزار کشیده و باقی نمکبت و انواع بلیت گرفتار گشته سرد
کنم عدم فروردند هر که رستم در میان باطن که نمونه ملک سماویست با نذیبهای تباه بود پس
ضارب باشد هر آینه بخلاف آن نتیجه بخشد چراغ دولت از چون سقلمه حسن کم

و نهال اقبال و چون سایه درخت رز و زوال باشد نادان را در اقبال این مقداریست
خود آفرای دولت بخش احتیاج تخیل نیست لیکن چون مقصود ازین محدث نامه الهی
رهنمود عامه است بجهت ترتیب سرمد بنیای بنابر آوده چشمان کوتاه بین گریه
بجهت مصالح کونا کون عالم از بس که بر باشد بجای دور زمان گذشته بخیر و واقعه
قدسیه خدیو زمان خود را رزوه کلک تخیل میگرداند و مجدداً آنکه درین سال مبارک
بظهور آمد موجب مزید کاهی اهل دید و باعث دیده وری کونه نظران گشت و تسخیر کلک
آنست که میان دریای هند و بهت در شتاب جیلی و اطلاع اغوار و افق
چه در زمان پیش سلاطین هند بان گریان و استعداد فراوان زمانهای داور صفت
اصول این امرینه نموده اند خبر ظاهر آری نیست نداشته اند و نیات ایشان بصحت
نه پیوسته بود و در استان بر نیامد و این عقده با اهتمام مان گشوده نشد چنانچه
ایمانی بدین در پیش رفته است و اکنون که عالم بحسن نیست و صفای عمل حضرت هشتاد
رنب و زینت یافته است از وجود جهان آرای اظلالیکان مقدس و خدایان نیازمند
کار و ای صورت و معنی آمدند این کار بزرگ که از فرمان فرمایان هند پیش گرفته بود و
اهتمام اقبال شاهنشاهی زیب و زینت یافته است بروجه دلخواه صورت گرفت
و آن ملک در تصرف اولیای دولت قاهره درآمد و شرح این عطیه گبری آنست که
چون الوس کله پیوسته لاف و لطمه ای و یکجهمتی میرند آن معون مروت و فتوت
حبر چشم التفات بر آن نمی انداخت هر چند در آداب خدمت آنست که
بزرگان دیار پیوسته اگر در ملازمت نباشند گشته سعادت زمین بوس استعد
یا بند سلطان آدم و کلانتران آن ملک مسئول ارام شاهنشاهی شده بودند اصلاً لازم خدمت
بجای آوردند لیکن آنحضرت باس اندک خدمتی که در وقتی از سلطان آدم بظهور آمده بودند
چندین تقصیرات این طوائف میکرد رانند و از آن بابر که او رنگ جهان بنای عزت
اقدس حضرت شاهنشاهی آرایش بزمیرفت کمالان بمقتضای سبب خدمت و سابقه
عبودیت این دودمان عالی که نقش صغیرین مردم بوده روی ضریح بزرگاه علی آورده ارکان
عبودیت موردی را بوسیله زمین بوس و الامجد ثانیان داده دوام اختصاص در کار
مضرب قرین نمود و بر توغیایات برو تافته جایگزینی لای یافت هنگامه محاربه

خان زمان با سپر عدلی روی و او سرکار لکنه بود برکنه منسوه و فتحپور و دیگر محال جا بیکبار بود
نیز بوجب حکم معنی جمعیت شایسته همراه برده شریک خدمت شد و در آن جنگ مرد آزادی
از دگانه های نظم آمد و چون حقیقت حال از راست گفتار آن درست کرد و بعضی
رسید موجب مزید توجه عالی و باعث اعتبار او گشت چنانچه از فوط التفات فرمودند که
کمال خان خدمت خود را بجای آورد اکنون وقت عاطفت است بهر مقصدی که داشته باشد
و کامیاب خواهد شد درین وقت بسعادت بر تو بسایل و اتقان بساط قرب معروض
داشت که حضرت شایسته ای در باره من زیاده از حالت من ظهور بر آمده است اکنون از
عوارف بلاد شایسته بقتضای حب وطن امید ولایت بدر خود دارم که قضیه ناگامی را در پیش
و در بند سلیم خان فنادم ملک موردی را از من آدم متفرست و این عمر هزاران عقده غم
دارم و شرح این قضیه آنست که سلطان سارنگ با سیر خان جنگهای موزانه کرد و کافر تفتکا
سر نوشت آسمانی او و پیش کمال خان بدست افتادند سارنگ بقتل رسانید و کمال خان را
در قلعه کوالیار محبوس ساخت و با وجود چنین فقرت ملک اینها را بدست نتوانست آورد
و حکومت لوس گلران سلطان آدم برادر سلطان سارنگ داشت و چون کار شیر خان سپری شد
و نوبت سلیم خان رسید او نیز سیم کی بلین در گرفتن این ملک نمود و سودمند نیامد و از غراب
آنکه نوبتی سلیم خان زندانیان قلعه کوالیار را حکم سیاست غلام کرد که بزندانیان را کاکا و اکس ده
و مرداروی تفتک ساخته آتش دادند قوت آتش را بوقت روز آورد که خانه را از جای کنده
و باز زندانیان هوا برده جزو غر و عضو عضو برانگیز ساخت کمال خان در آن میا بود و قادر
بر کمال او را از آن آسیب محفوظ داشت و در کونته خانه که او بود و دوی از آن آتش رسید
و چون سلیم خان برین حراست از دوی آگاه شد عزم گرفته او را خلاص ساخت و از آن وقت
سلطان آدم عزم او استلای مطلق در ولایت خود یافت و او روزگار بناگامی میکند از زندانیان
او زنک را با خیریت شایسته ای خود را بسته فقر آن دولت ابد بیوند ساخت و عمری که از آن
بسته عرصه جانبیاری پیود چون شرح ناگامی خود معروض داشته است احساس وطن فرمود
حکم کیمی مطاع از قطع عدالت بر تو صعوبت یافت که ولایت گلران آنچه سلطان سارنگ
در تصرف خود داشته و اکنون سلطان آدم دارد بدو بخش ساخته یک بخش با و سلم دارند
و بر دیگری کالخان متصرف کرد و باین منطوق من سیر سعادت بخان گلران بر محمد خان و محمد

قاسم خان و قطب الدین محمد خان شریف خان و خان محمد خان به سودی و راجه
کبودی و راجه راجه که جا بیکبار در پنجاب داشتند شرف ارتقا یافت که اگر سلطان
آدم درین حکم بایستد افواج قاهره از پنجاب بر سر آن ولایت رفته با و اش تا زمان
در کنار آن بید و گشت ننهند تا عذبت جمیع ضوایر بر دران و عشی سرشت کرد و کمال خان بنیل
منتهای آمال از عتبه علیا به پنجاب آمد اموی عظام بر طبق فرمان اقدس سلطان آدم
که از آن حکم عالی نمودند آدم و پیشش لکوی نام که حل عقد کالم و بار بر ربا بود سر از اطاعت
حکم جهان را بجمیده عذر گوی بدتر از نگاه در میان آوردند و راضی نشدند که این تسلط
مستعار اندکی فرود آید کالخان نیز ملک موردی خود کامیاب کرد و امر از فوط احیاء
صورت حال بدرگاه کیمی بنیاه معروض داشتند مجددا منشور عدالت معنون بطعرا
جلال و جمال رسید با آنکه آدم در مرتبه اول رابطه عبودیت گسته انقیاد نموده بود
با وجود آن از آنجا که شمول عنایت بهر شایسته اگر نمی از ولایت را برادر زاده خود گذارد
نیمه دیگر را با و گذارند و اگر همچنین بنافرومانی ثابت قدم باشد تا دیبا و نموده کمال خان را بر تمامی
آن ولایت متمکن سازند چون سرکشی او ظهور رسیده بود افواج قاهره نهضت نموده
بولایت گلران درآمد آدم همچنان بر مسل جبل استاده در مقام مرافعه عا که اقبال
شد و در حوالی قضیه سیلان جنگ عظیم در پیوست و هم چنانکه در حرات و جهادت
در سرشت طبقه گلران مذکور است قتال و جدال دست داد اما از آنجه همواره تا بیداری
وین موکک و لیای دولت ابد پیوندست شغشغه تنی فقرت نیام زنگ ز دای حرکت
صلام گشت و آن وحشی تر از آن بیاع منش صحیحی غریب حل کردند و اقبال است بهر شایسته
فتح که طراز فتوحات عظیمه تواند بود روی و او سلطان آدم بدست هنر بران عا که و الا سیر
شد و لکوی پیش که بخت بگوشتان کشمیر رفت و چنگاه از خیل کم گشتگان بود و
انک فرصتی او را نیز اسیر ساخته آورده و تمامی ولایت گلران که هیچ یکی از فرمانروایان آنجا
نستخر نموده بود بهمت والای قلیلی و لیای دولت قاهره سحر شد و بوجب منشور اقبال که
بتا زکی رسیده بود اموی عظام تمامی ولایت گلران بکمال خان داده او را در تمامی آن ولایت
به استقلال متمکن ساختند و سلطان آدم و پیشش را با و سپرده گشتند کمال خان از آنجا
در نبات عقیده و شرح خدمت درگاه و الانابت ارکان بود و ولتی که در خیال او نمیکند

کامیاب شدن گویا بجای که قدم باز پس آمدن نبود فستاده سلطان آدم را مقصد نگاه داشت
تا حیات طبع سرپری کرده که اگر حکم پادشاه میکرد که هرگز از واداد استماع و دست کردن
می نهادند باین روز گرفتار نیگشتند و اگر بعضی از ولایت قناعت میکردند ببلای جوان کل
نیگشتند و اگر بعضی از ولایت قناعت این تا فرمانی و عدم انقباض حکم پادشاهی که و آت حکم
الکبت اساس زندگانی خود و خان و مان بر باد دادند و از سواد آنکه خواجه معین خواجه خواند
محمد از کاشغری آمده بیضا طبعش شایسته است و یافت المنة لله که بمحسین اقبال
روز افزون شایسته هی سال بال و ماه بگاه و هفت هفت روز و روز جمعه آثار افزونی
دولت و کثرت دن ملکه و معموری ولایتها و این معنی راهها و ارزانی زخمیا بطور می آید طبع
طوایف از ترک و تاجیک و سیاهی و سوداگر و ملا و درویش و سایر اقسام انام از هفت اقلیم
بیشانی نیاز بدرگاه عالیشان سوده کا و رای صورت و معنی میکردند از آنجمله درین و لا از حد
کاشغری سلاله اصغیر خواجه معین الدین آمده بوصول بساط اقدس مشرف شد خواجه بپیش
دارند و بسیر بوسط هدایت مآب ناصر الدین خواجه عبدالله و خواجه خاوند محمود از برادران
و سایر اقسام بزرگالای و تهذیب اخلاق ممتاز بود و در ایام شباب بعد از آشنایی بعلوم
قدم در عربت نهاده و بیای همت سیر عراق و خراسان نموده بسیر از رفت و بعد از استیضای
علوم حکیه در خوره درس علامه الزمان مولانا جلال الدین محمد وانی بسیر قند معاد و در
ماوراءالنهر بکجانب ترکستان و خراسان رفت و در زمان طبع نیز اقبال کیتی ستانی
فردوس مکانی از طرف بکاشغری آمد و از آنجا بقصد دریافت محالست آنحضرت بدر آنحضرت
اگره رسید و بتوفیر تعظیم بایستایی صدر نشین محافل قریش و در ایام تفرقه هندوستان
بکابل آمده اقامت فرموده خواجه را و بسیر نموده است بکاشغری و بکاشغری خواجه معین
و خواجه معین در ایام حیات بدر بزرگوار خود بکاشغری فرقه معزز و موقر بودند عبدالرشید خا
ابن سلطان مسجد و در خانه سنگ بست که بزرگ بشهرت بخواجه تکلف نموده
بودند و خواجه چون اعتبار بسیر خود را میرزا شرف الدین حسین از انداز و بیرون شدند و درین
سال عزت حج را وسیله زیارت کعبه آستان مقدس ساخته متوجه ممالک هندوستان شد
و میرزا شرف الدین حسین از ماکور که از جمله جاگیر بود بمقتضای استخفاف و همراه برادر گاه معنی
متوجه گشت و چون بکابل و از آنجا که رسید بوجوب استادت والا اکثر از امر استقبال

خواجه رفتند و چون بشهر نزدیک آمد حضرت شایسته فیض نفس بقصد پیشوا از بر
آمدن و خواجه را ازین اجبال و اکرام کامیاب سرور ابدی ساختند بغزت تمام مدار
الحفا آورده بود و در خنازل احترام فرمودند و بکارم شایسته فیض نفس بپیشوا از بر
رسید و خواجه نفایس متع خطا و کاشغری بنظر اقدس در آورده و مدتی بدرویش مشغول
عواطف قرب گامان بودند و از سواد عربت افزا فرمودند و میرزا شرف الدین حسین
از درگاه کیتی بنیاه قاعده است قدیم که بزرگان آبی و فرمان نوایان دیده در دل درویش
و درویش نژاد انوار با نواع تفکرات بدست آورده اند و این قسم سکوت را که هم بدویش
مرد افکنست و هم نوس داری اهل بیت گاه بملحظه انتساب آبای کرم این مردم و گاه
بواسطه عیار گرفتن جوهر حقیقت خود شایسته طایفه ظاهر ساخته اند اگر بیده انصاف
نظاری شوند بر هوشمندان آگاه دل هویدا گردند که عنایات و مرام شایسته کیتی نسبت
این بدرویش بطور آمده هر دو امر مذکور منظور نظر دو بین بوده است و انداز دارند
فوتی انجن آریان اقبال پرده از روی کار میرزا شرف الدین حسین برداشته و حقیقت
بحقیقتی و بجوهری او بر عالمیان بطور بیست و چون ایرز جهان بود و می آید که شایسته
دولت ابد و تین را از تیره در و نان بدینیت پاک ساخته بوجود مخلصان پاک عقیدت
آرایش دهد نقشی که هزار تدبیر نگاشت تیر لوح وجود نشود خود باسانی صورت می بندد
و اصحاب نقای بیای کوشش خود از عتبه اقبال رفته در ابدار میسرند از آنجمله حال خسران
مال میرزا شرف الدین حسین است که از نایب و مرد افکن دنیا بیست بای نور زیده از جای رفت
و خیالات جنون و اندیشه مالچولیا در سرش افتاد و بتاریخ بیت و میوم همراه آبی بنوهم
محض واقضای حبت باطن که طینتش بدان مجبول بود از عتبه قدسیه که ملاذ بزرگان
بهقت اقلیم است کویخته بکانب حمیر و ناگور که کانب و معزز بود شایسته بعضی تاریخ این
ساخته را شایسته صفر یافته بودند و چون این حرکت تمنیع معروض بارگاه ملک کمال تعجب
و استبعاد فرمودند و هر چند منشای این تعجب و رعب از همدان و همنشینان او
استکشاف فرمودند حبت درون و خط و داغ امری دیگر از برده بیرون نیامد مگر از زبان
حقیقت گذرا گذشت که ما اراده ترتیب و پیش ازین دیشم اما حوصله تنگ او تاب
برداشت آن نیاورده و در از هم رفت و عیار جوهر حقیقت گرفته اند انکا صلاح دید ضمیر کیتی

کیتی پاری حضرت شاهنشاهی چنان قرار یافت که یکی از خاصان بساط اعتماد را بر سر ناکور تعیین
فرمایند که عبادا خواجه زاده بدست بی جوهر بهجوم خوش آمد گویند خانه بر انداز فتنه داران ملک
بر پاکند و عیار فقره خاطر سکنه انولایت گردد و چون باین قدر مخلصان افزونی اعلام دولت
بلند ساختن است و بر انداختن سلسله کافرتان فتنه اندوز باین جمهور در عیال که در اینج
بدرایند و انداختن بکده آن سیه در و نان تیره ای را شمع هدایت در ستی همراه گزاشتن
حضرت شاهنشاهی حسین قلی بیگ بسوی یک ذوالقدر را که در بیست گاه بساط فقره معز بود
و بدقیای خراج رای و آداب خدمتکار را امتیاز داشت باین اعتبار افزوده منصب خانی را
ساختند و جایگزین میرزا شرف الدین حسین را با و مکرمت فرموده گوش نصیحت بنشیند و ارتباط
دولت آورد و خود از این ساخته بجانب ناکور که مقر و مقر میرزا بود و داع فرمود و جمعی از مخلصان
صفایش قتل اسمعیل قلیخان برادرش محمد صادق خان محمد علی توبقایی و دیگران و جندی دیگر از
بهادران جانبداران را که مکتب و نافرود ساختند و حکم مقلی شرف نفاذ یافت که سهو خطا
لازم نشاء بشریت اگر میرزا از خواب غفلت بیدار شده از کردار ناچار خود خجل کرده باشد
او را احتمال الطاف شاهنشاهی ساخته بدرگاه مقدس آورند اگر داعیها مدبرانه کافرتان
باشد در خیال افساد باشد سرای او را در کنار او نهند باین معنی عبرت اقوام سایر کورته اندیش
کرد و حسین قلیخان اهل و عیال خود را بقلعه حاجی پور فرستاده اما ده این خدمت عالی شد و آبینی
شایسته متوجه ناکور گشت چون لشکر فرود باقبال رسیده آمد میرزای ادب یافته را فرصت
سراجام فتنه که اندیشیده بود بدست نیفتاد و ناکور قلعه اجیر را ترخان دیوانه که از معتبران او بود
سپرده بجانب جالور که در تصرف خود آورده بود رفته انتهائش فرصت می جفت جندی دولت
نیلوی اجیر رسیده قلعه را محاصره کردند که راه پاک کرده بیشتر متوجه شوند ترخان دیوانه غافلانه
پیش آمده بعد و قول داخل می کرد منصوره شد و حسین قلیخان قلعه را بمردم خود سپرده بیشتر
روان شدند شرف الدین حسین میرزا که دین دینی را پشت داده بود و بروی ایستاد
بر خود و قواد داده از ممالک محروسه بدر رفت و ساخت آنولایت از عیار او صاف شده و قلعه
میرزا که از محکمترین قلاع آنجا است و جلیل مستطوب میرزا آنجا می بود نیز بدست حسین قلیخان
و بموجب فرمان پادشاهی آن قلعه را یکسال سپرد و چون خاطر اولیای دولت اید بودند کمی از کار
شرف الدین حسین جمع شد سمت در شرف قلعه جوده بود که مستحکمترین قلعه آن مملکت

بستند پوشیده نمایند که رای مال دیوار اعظم را جهای هند بر تبه جاده و افزونی نوکر و بسیاری
ولایت ممتاز بود و جای نشست او این قلعه بود و بعد از انتقال او از حصار هستی چند رسین
بسرحد جانشین او بوده این قلعه را داشت او رفته بجا صره او را خستند و رانم ای پسر کلان
رای مالوید آمده داخل معرکه اقبال شد و از آنجا با سلام عقبه عالی که بود سرگاز سر از ازاله
آفتاب سر بلندی یافت و معین الدین احمد خان فرنگودی و مظفر خیل و محمد دیکر را همراه ساخته
بکرمک حسین قلیخان فرستادند بنیاید عینی در اندک فرصتی آن قلعه منقطع شد و از سونج
آنت که باین قدر خواجه مظفر علی توبقی بخطاب مظفر خانی و خلوت وزارت دیوان کل ارتفاع
یافت و تقصیدش آنکه چون بیکامین دولت دولت افزای سعادت معز و حسن توجه و زراعت
و مقامات بدین حضرت شاهنشاهی سلسله اید و پیوند سلطنت انتظام تازه یافت و خلاصه
امور جهانبانی و نقاد و همایون مکنی سامان و سرانجام یافت با وجود کمال دریافت مزاج روزگار
و جامعیت مراتب کونی و الهی عدم طلال در اشتغال مهمات صوری و منوی و نا احتیاج جندی
بوزیر و وکیل بجهت برده گزینی و اختیار رسم نشینان که سرانجام چشم عواصت و بجهت دو بینی
و غریب احتیاط رای جهانبانی ممالک رای تقضی آن گشت که مسند والای دیوان بوجود مردی
اختصاص نهاد و خدمت دوست معاهدان فرین کرد و تصرفات فعلی و قولی بر سابق حق و سابق
صلوب فیصل یابد و ساخت ریاض ممالک محروسه از رشیات ملک کفایت نقش طراوت پذیرفته
و توجه اقبال اساس حضرت شاهنشاهی در اوایل این سال الهی برای این کار بزرگ خواجه مظفر
علی توبقی را برگزیده رنگ زدای جوهر سعادت او شد خواجه بر صبح این خدمت سر بلندی یافت
و خدمتکاری دیوان بوجود او آرایش گرفت و خطاب مظفر خانی نیز باینه دلالت و او شکو
این خدمت جلیل را در خور اسعقار خود آورده گشته در لوازم درایت و کفایت کار بردار و با
نمایان بظهور آورد و در ترویج موداد خواند که راسال سلطنت است و توفیق احوال انتظام
سکون جنانچه مکتوب خیر قدسی بود اهتمام سببست تقدیم رساند و از نیکو خدمتی ملهم وزارت
برائت امارت کشید و بوفور درایت و بیعت صاحب سیف و قلم شد خواجه ملازم برافرا
بود در هنگام تفرقه او در ویش از رنگ خواجه مقید ساخته باینه میرزا علی فرستاد هر چند کوبیدند
روزگار در آن بود ساختن خواجه بدلیل این اهتمام داشتند اما آنحضرت که خوشتر
نمودان می اند در خواجه اسعقار که در یافته جان بخشی فرمودند و جندگاه عملداری برگشته

بر سرور با و مفوض شد و از حسن کفایت بر تبه و دیوان بی نهایت رسید و از آنجا باین رتبه
عالی استعدا یافت سازم جوهر شناسی نافذ و در بین را که از خاکستان لعل و یاقوت
بیرون می آید و از پیرایه بخت و دولت می سازد آمدن شاه ابوالمعالی بار دیگر بقتنه انگیزی
نمودن و آواره صحرائی ادبار شدن چون ایزد جهان آرا بخی اهد که عظمت صردی و شوکت
معدنی خدیو ز ما را خاطر نشان خود و بزرگ گرداند و باین اعتباری اعلام دولت روز افزون
اورا ارتفاع آسمانی بخشید تا بهشت ظاهر سر انجام دلپذیر یابد و هم گرامان بادیه ضلالت
اینها بشا همراه سعادت یابند لا ارجح پیشتر از آن بدو خوانان این دولت را بگوشش نیت و شیب
زبونی در آرد و چون افسر آرای سلطنت را معدن مروت و عزمی گردانیده از استلذذ عفو جرم
خوش وقت دارد تا گزیری مقتضای قدرت کاطبه بداند و دولت خدا و را با بهتمام خود
شان در گرداب هلاکت و موج خیر شقاوت اندازد و مصداق این سربدیج که جز دانا میان
بی بند حال عمر آن شاه ابوالمعالی است که نه مرتبه خود می شناخت و نه قدر عفو پادشاهی می دانست
نه دل اخلاص گویند داشت و نه عقل معامله دان در وقایع سیاسی گذارنش یافت که این بدست تیره
که بر مصدر اعمال نشایسته شد و بقتضای حکام ذانی سنا هفتا هی از گشتن نجات یافته مشمول
عواطف گشت و محبت اصحاب حال او و آرایش خلایق او را بکه معطر فرستادند درین دلا از اماکن
بایستی حسانت محصل کردی شراره مترادف در خوش اعمال انداخته و مورسات گشته باز اندیشی
نا درست بلحاظ محرمه که با انوار عدالت حضرت شاهنشاهی میز بود روی آورد و بخیال قنیه انگیز
و فساد طرازی در کجرات ترفیع نا کرده بسمت اگر دهمی روانه گشت و چون کالدر رسید میز انشرف
حسین را که ادبار یافته دین و دولت بود در یافته در رفقای خود نیز نشد و در خلط اطلالی و سرخی
بیشتر اهتمام نمود و شرف الدین حسین میرزا با و هم عهد و پیمان گشته تا سیصد کس خوب
خود را همراه ساخت مثل با علی بلوچ و میر علی کولابی که رفته در میان ولایت شوری و شوی انداخته
قنیه برانگشتند و قرار داد که اگر در همین جا مهم پیش رفت من هم خود را میبرم و اگر این کار
از پیش نزد خود را بکابل رساند و آن خود را من خویش دانسته فرصت جوی شود شاه ابوالمعالی
سلطان ذاتی و اغوائی شرف الدین حسین میرزا متوجه حاجی بودند که عیال حسین قوی خان
و سایر ام آنجا بود چون کجالی حاجی بود رسید تا بوی دست بدنیافت چه امر یک و اسکندر یک
خویش ن حسین قوی خان بموجب رخصت درگاه علی از عفت آبی رسیده بودند و این چون بر

دماغ بخت برگشته چون از حاجی پور میاوس شد عنان قنیه بجانب نار نول از تغییر خاله
شریعه بشی عثمائی مقرر شده بود و قیوم خان بمهر حکومت آنجا داشت و میرکیو عامل خاله
صد و آن بود که جزوی خوانه پادشاهی را که اینجا بود برداشته بدو گاه علی بد و بواسطه اختلاف
کما شتگان ببول و مغزول لوازم احتیاط از دست داده بعلت میکند را بنده تا آنکه صبحی که
ناظران شهاب آنجا در خواب غفلت بودند آن کافر غمت با جندی از او باش رسیده آمد تویم عت
باوری نکرد و غار که بخت بر خود پسندید و میرکیوی تو فی جان تناری نیافته گرفتار شد جزوی
از تصور بدست آن مدبران طلب افتاد و مستدر را نیز غارت کردند و حسین قلی خان چون از آمدن
این بدست آگاه شد صادق ن و اسمعیل قلیخان و جعفر را باستعجال روانه ساخت که بمبادا آتشی
عرونی او که در حاجی پورست رسد فرستاد با اهتمام خود را چون بگردد حاجی پور رسد ظاهر شد که
آن بخت برگشته بجانب نار نول شتافته است با لصبوب متوجه شدند و احمد یک اسکندر یک خبر
منصور شنیده خود را بمکر اقبال رسانیدند چون بدو راه که روی نار نول رسانیدند خانرا
محمد برادر ابوالکاس که او را بزبان عامه شاه لوندان میگفتند و از جای که خود برآمده بدین برادر رفت
و چار شد و این طور صیدی در قید اولیای دولت دآمد شاه ابوالمعالی رسید بهادران حضرت
فرین شنیده از نار نول فرار نموده دلاوران با صولت کوه صلابت تیر تراندند چون
دهر سرور رسیدند و دستر بار رز سفید که از عفت آن سید بخت می بردند بدست مردم
اسمعیل قلی خانند و احمد یک افتاد و میان قلیخان رز دست بر سر آن نزاع شد و بان کشید که بیخ
صاحبان این گفت و گو بدیدید و چون روز را بسیار رخته بودند در قنیه دهر سرور فرود آمدند
و احمد یک و اسکندر یک بواسطه عمار خاطر می طاری شده بود بیشتر رفته منزل گرفتند و قنیه
و قتی بیشتر از کوچ کردن صادق ن و اسمعیل قلیخان بهر ایاتان مقید نشده انکار کردند بعضی از بد
و جمع از ما و از اله زمان عمار بخصی و نیک بیوفایی را از بنده رای بر گرفته اند و عذری بخود راه
دادند و روانه قلی نام حرام نکی جانشده بتجیل پیش رفت و خود را با ابوالمعالی رسانید کیفیت حال را
خاطرن کرد ابوالمعالی در میان دختر داری توقف نموده انتهای رحمت میبخت و محمد رسید
دلاوران حقیقت گویند اگر کینگاه برآمده یافت و آن اتفاق پیشه با بیوفای بموجب قرار داد خود
هم متفق شده بود و صاحب خود تشر کشیده و احمد یک و اسکندر یک داد و در آنجا داده می کرد
از محافل آن بداندیش برخاک هلاک انداختند و خود نیز تیرت و این سها دست کشید و نمیکند

از دل و ابد شدند و شاه ابرو المعالی از ایام کفر قاهره روی بگریزند چون برکنه جنبان رسید
شعور آنجا دروازه قلعه را بسته بخاربه آمد و فدای راه ملک شناسی شد ابرو المعالی از آنجا
بمحاصر فیروزه آمد و بایزید بیک ملازم منعیان در حراست آن قلعه اهتمام محسن بجای آورد
و آن سکت دیوانه از آنجا هم خایب و خاسر شده بی راهه گابل رویه روان شد درین اثنا
مؤکب عالی حضرت شاهنشاهی رسم شکار در صحرائی متوره که دریا نزرده شانزده گوی
دار اختلاف اگر است فدا آرا بود که حقیقت آمدن شاه ابرو المعالی و کجروی و بدکرداری
او بعضی مقدس رسید در ساعت چهارم از امرای عقیده مند مثل شاه بداعیخان و تاناکخان
خاک را حکم فرمودند که سر در دنبال این بید و کت نهاده تا او را بدست نیارند و پای از تکابوی
باز ندارند تا عیار فتنه یکبارگی بنشیند و عالیشان با سایش گرانند منقضی مؤکب
اقبال شاهنشاهی بصوب و بلیج سعادت سایه انداختن بر ساحتین
آن شهر رسیدن خارج چشم زخم بکلیت عفری است پنهانی است سعادت
گذراندن و قرین صایب یزد بود چون در صبح اطوار آراش عالم دانی شکی عالیشان
بیش در ضمیر الهام پیوند حضرت شاهنشاهی است و خلاصه نیت در مقامات عرفیه
مثل شکار و غیره آنکه بر حقانی احوال خلایقی بی حراصل اصحاب عرض و نیت را باب کدب و ریا
اگاه بیایند و مقتضای دولت بیدار لوازم باستانی همانان بر لوازم خواه صورت بند
در نیولا که غبار انگیزی شاه ابرو المعالی بمساع اقبال رسید روز آسمان بیت و هفتم دیماه الهی
موافق شنبه بیت و یوم جمادی الاو مؤکب کیتی کیان دار الملک اهل منقضی فرمود
روز ماه اسفندار بیت و نهم دیماه مطابق بیت و پنج شنبه مذکور آن بلده قاهره بنور مقصود
نوع آسمان یافت و ابرو المعالی از راه سطوت کاشانتهای و علو اقبال روز و نوزدهم
عالی در هندوستان زیاده برین قرار نیت انگیزی نتوانست رد و باراد بار بکال کشید و فتنه که
چشم بیدار شده بود بخواب گران رفت و جهان بدعای دوم دولت روز افزون دست بدان
فلک زدند چون روزگار کج چشم در رواج باطل و رونق ناهوشناسان کین جوی فرست
طلبست بیوسته بزرگان بیک شربت و باکان خدا شناس از ان بداندین چشم زخمی
و بحفظ آلی از مکاره آن محفوظ بوده سعادت ازلی در روح حق بر زعم بداندین اهتمام
فرماید سنت آلی بر آن رفته که هرگاه خواهند که بیک نیت و پنهانی فتنه اختصار دهند و دو

بلند و مرتبههای چند از تنافع نخستین آورد و مورد واهی و مظنه روی گردانند تا شکر نعمتهای
ایندی بهر و انامید و آن غم سپند جمال آرای او باشد و از حال این معانی آنکه حضرت شاهنشاهی
در دار الملک دینی زول اجلال فرموده مسرت برای خاطر او تن بود که روز نهم دیماه الهی
موافق چهارشنبه بیت و هفتم جمادی الاو و بر باریت در منور شیخ نظام اولیای مؤکب
توجه فرموده بودند از آنجا و رحبت نموده روی بخیم اقبال داشتند چون چهارم روی شده آن
شهر اردولت رسید یکی از خون گرفتههای کافر نیت نزدیک مدرسه ما هم اتکه ایستاد
بود چون از بدخواه براندیش بیشتر توجه فرمودند تیر غدر از کمان فتنه برکش کرده بجای
آن قبله عالم که پشت و پناه دولت و اقبال است انداخت چنانچه بر کف راست آن
حضرت رسید و در یک بک و جب نشست و غریب از آنها در مین و زمان برخاست
خان مبارک بوسه آن خطابین کج نظر ریختند و میخواستند که تشخص حال و نموده آن سیر
را بجای کف فاشند اشارت عالی بنفاد پیوست که او را و از دهم گذرانند که مبارک
چهره از خواننده اخلاص را درین کار متهم گردانند در ساعت آن خون گرفته را باره باره خشنود
هر چند خاطر ارباب اخلاص بلکه دلهای معامله دانان ظاهر برین شرحه شرحه در جاره زیا
اصطراب داشتند اما آن با پوست صورت و معنی بر مسند و قمار و مکیب بوده است
بواطن اخلاص نهادن میفرمایند و مقربان رکاب جاه و جلال با سارت محلی تیرا بر آوردند
و از زبان اشرف شنیده ام که جعفر بودند تخت جهان تخیل شد که اگر از نایب دانسته شخصی
ریزه شکلی انداخته باشد و با وجود چنین زخم کمال ثبات و زدی به دستور سابقا بر سمند
رکاب سواره بدو نیت توجه فرمودند و چون حراست یزدی و دعای قبولان آلی حافظ و کارکن
زخم کار گزینا مد و جواحت قوی نیت و حازقان عیسی م جباره سازی و هر هم برداری متوجه
شدند علم الخصوص خواجه خضر خان و حکیم عین الملک با هم اتفاق نموده آن جواحت نازده را بختند
بند قرار دادند و هر روز فیتله نازده می نهادند تا آنکه در یک هفته روی مایل و الیاس
وصحت کامل بعصر قدسی روی نمود و از غراب اندر رکاب است هدیت و ان ماده کی
مهره نام درین بر آمدن از دار الخلافه اگر در مجلس مقدس می بود و از تاریخ این مسند این قضیه
تا بیک انار طلال و وحشت از بطن خود می آمد و هنوز ازین قضیه خبر رسیده بود که اکاهلی فتنه
خود را تا هفت روز از خوردن و آشامیدن باز داشته بود و مظنه چنین حقیقت و وقی

گشته آری هر که را نظر بر حال جهان آری این برگزیده جهان افتاده باشد احتمال این امور
از بدیع نیست علم مخصوص از آنکه بحقیقت قوه مشهور آفاقت چه دور باشد اگرچه
حضرت شاهنشاهی بمقتضای دور بینی و بوده بوشی فرصت آن نداند که تشخیص حال آن
بنده کار عمده آید اما اینقدر مشخص شد که این بایک آهین دل از علایمان بدر شرف الدین
حسین میرزا بود و خلق قلاد نام داشت و آن نمک بحرام او را از جا بود و بنده بپناه پادشاه
ابوالکمالی ساخته بود و چون او را از هندوستان فرار نموده روانه کابل شد و در این سفر سعادت
باین کار فرستاده برای هلاک خود ناوگ فتنه بر کمان قضا نموده اسباب شقاوت آری
سراجام داد غافل ازین معنی که هرگز ایرونده نزار نواز و اندیشه بپناه بند و لقا در سراج
صیانت او چه حال گذار باشد بلکه هر چه از بد اندیشی بخاطر شان راه یابد و بالذکر آن هم
نشاید بپناه رسد که چگونه رسد و از اثری از ناموس و عرض گذارد و نه قدری از جان و مال
و خان و مانا فرصت دهد چنانچه دیده و ران انصاف مندی که روزی با حجت سلطنت بی کردند
این خود بمقدس مستبصرانه مطاع کرده اند حال مخالفان این دولت خدا داد را نیکو کنند
چگونه مورد نزار کونه بگشتن بگفت هلاک و زورفته اند اگر یک بیک بشمارم در آن باب
کتابی علیجده باید پرداخت اگر چه درین شکر نامه در هر جایایی بحال این کور با طنان و
اعمال شان رفته چون صحت کامل دارد مزاج اقدس شد یا زده هم بهمانه آری موافق همه ششم جمادی
مکمل عالی بداد خلافت اگر نهضت فرمود و با همتی منازل قطع شد با آنکه حاجت ابرام کافیه
الیتام تمام حاصل شده بود و بلا خطر آنکه هنوز قدری روی رخم تازه بود و تاب حرکت سواری
اسب نداشت بهتری در سگان که کشتی رستم آرام گرفته طی مراحل میفرودند و چون ظل حشر
نوز بود و بر ساحت حدود و ادخاله اگر شعله آوای شد عالمیان بعزم قدم سعادت
پیوندت و شاهی تبار کی جان تازه یافته بعزم قدم اخلاص شتافتند و بدولت استقبال
فایز شده تبار بر جوشی مکمل عالی ریختند و بر سلامت ذات مولد سمات شکر و ب
آری بتقدیم رسانیدند و آنحضرت در بیستم بهمانه آری موافق یکشنبه پانزدهم جمادی
به ولایت مقدس نزل سعادت فرمودند و براد و وهرش اشتغال نموده و در میان سلطنت
و رعیت و درمی توانی رتبه نموده و جهان آری بودند مستعدان هفت اقلیم در نظر
بخشش شاهنشاهی از مکانی دولت بپادشاه ظهور فرموده از اسباب دولت آوای می گشتند

و سیه روزگار آن مدبر برای خود یافته بگیم فیا می شتافتند و جهان از خس و خاشاک
بی اعتدال آن پاک شد اعتدال طبیعت بهار یافته آغاز سال نهم آری از خلوس سعادت
دین شاهنشاهی یعنی سال آذر از دور و اقل در وقت این هنگام که از هنگام در و در وقت
شاهنشاهی ستم خلافت کستان روزگار تبار کی برگزیده بود و مزاج اقدس بر مرکز
اعتدال آمده در نشو و نمای بهارستان عدالت توجه داشت بهار نشا و آوای در آمده
نهضت صحت عنصر مقدس رسانیده و بعد از انقضای سرعت سه ساعت و بیست
و هفت دقیقه از شب شنبه بیت و هفتم رجب هفصد و هفت و یکم نیر عالم تاب
به بیت الشرف حمل با هزاران سعادت تجوید نمود و طبیعت عالم بطراوت تازه کوسه بیت
دوران بهار رنگ بوداده کلمه سته بدست آرزو داده کل کرد بهار عشوه سازان
جویند و ماغ عشق بازان سیرک بود و مغرانا دوران جو مزاج دل توانا
زانگونه و در چکانی کز مغر خود جگر معانی و از جلال بخشهای والای حضرت
که در عنقوان این سال دولت افزا ظهور آمد بخشدن جزیرت در دوست آباد هندوستان
اندازه مقدار این مبلغ که تواند گرفت چون نظر دور بین شاهنشاهی بر نظام عالم بود و اعضا
این حکم سرمایه انتظام عالمیان تواند بود توجه موفور فرمودند و با عدم خواست عیان روزگار
و ظهور چندین منافع و کوی بسیاری از نامعده فهم این زمان معلی ثبت یافت و این
عطیه کبری هزاران مهار و کند بر کدنگان روزگار سر انجام پذیرفت در زمان پیش منتظان
سلسله صورت تجویز این نمودند بواسطه آن بود که از محادات صمیمی دل در امانت و قتل کرده
مخالف بسته بود برای انتظام ظاهری و برآمد حاجت خویش معاوضه آن مبلغ قرار داده
جزیه نام نهادند تا کامروای مقصود خویش کردند تا منفعتی حاصل شود امروز که از میان فط
خیر اندیشی و ذوق عاطفت والای فرمانروای زمان آنانکه در کیش میگرد چون یک جهان
یک دین از نه دل کبر خدوت و عقیدت بر میان جان بسته در ارتقای مدارج علیای دولت
اهتمام دارند چه گونه این اصحاب تباین را اساس آن محض تقلید است و ارادت و عقیدت
در آنها نقد بدان کرده سابق که عداوت جانی در میان بود قیاس نموده در قتل و امانت این
طایفه کوسیده آمد و نیز باعث غمزه بر اخذ این صبه در زمان پیش فوط احتیاج منتظان
بمصلح اسباب عینوی بود تا بدین روشن و سعی در معاش بپدید آمد امروز که هزاران کنج در خزانه

انتظار بخش جهان ببردست و هر یک ازین ملازمان عتبه اقبال را غنیان و دیگری غنیان
چگونه منصف دانای خیر دل بر گرفتن این مال نهد و بصلاح موهوم بر نشاء مجرم اقدام نماید
و از جلال و قیام سزایا قنم ابوالمعالی است شرح این واقعه عبرت بخش دولت داری
آنست که چون ابوالمعالی به بیت بنیاه کابل رویه رفت و عکس منصرف که بتعاقب
و اخراج او از مملکت محروسه معتین بود از پنجاب گذرانده مراجعت نمود این را از حوالی
سند عرضه داشتی متضمن نسبت نهجیات قدسیه حضرت جهانبانی جنت ایشان
بماه جو جگ بکم والده میرزا حکیم که رقی و شوق کابل برای رزین او تمشیت می یافت
فرستاد و شرح حیران احوال خود را ضمیمه آن ساخته عریضه باین بت مفوض گردانید
بیت مابین در بنی عتبت جاه آمده ام ازید حادثه اینجا پیناه آمده ام و ماه
جو جگ بکم بعد از اطلاع بر فحای این عریضه در وادی و بمردم اعتمادی خود کنکاش نمود جمعی
کوته اندیش آن ناقص تدبیر و صاحب غرضان بیدولت خیانت در مشورت نموده
خاطر نشان بکم کردند که شاه ابوالمعالی از سادات کرام ترحمت و وفای رویان بکم
سلاطین کا شغز آن سلسله برین کرده اند لایق دولت آنست که چون او باین دودمان عالی
آورد و امت التیمی و در احکام تمام بخشید و سر نقش باوج عزت و احترام دیباند
بجری که در نظر محرز و کرا نقد رشود و صیبه شرفیه خود را که همیره میرزا حکیم است بابت
کنند تا او این خانه را از خود دانسته رونق و در اوج بخش و کار و بار و تیره خزاندهی
و مصلحت گزینی از دغدغه تفرقه فارغ ساخته بجای جمعیت و رفاهیت آورد دل ساده
بکم از سخنان فریبده این مردم برین اندیشه نادرست مایل گشت و کلمات ملائمت
ترجمان در جواب شاه ابوالمعالی انداخته با عزاز و احترام تمام بکابل آوردند بی آنکه حقیقت
برگاه حضرات شایسته هی عریضه داشت نماید از پیش خود باخبر گشت بکم عقد نکاح صورت
دادند و آن سلاله و دودمان دین و دولت را بان نادرست جوی بداندش پیوند کردند و نتایج
ثمرات آن در اندک فرصتی گرفتار شدند و در گستر زمانی بکم از شامت آن وقت عجب
بجز نقد حیات خود را از جیب بقاکم کردند و تفصیل این حال آنست که ابوالمعالی که هر آینه
کوته خردی و تنگ حوصلگی و سایر خصایل ناسوده از قیام شایع و ظاهر بود چون در آن
خانه صاحب اختیار و قدرت گشت در پیرهن حوصله خود نگنجید و از مصاحب اهل اغوا

بقتضای طینت اصلی و فطرت جلی خود خست بر خست افزود از بکم و منت بان آسید
اصلاحی نمیکرفت و از رضایح کراغایه بکم بنید پذیرفتند و از آنچه حق شناسی حقیقت
دو روی او زد بظهور نیامد و بعضی منعتان تیره رای مثل شوگون بمر قزاقه خان و شادمان
که سابق از بکم رنجشی داشتند و درین ولا با ابوالمعالی پیوسته بودند و چنان نزدیکی
تا بکم در قید حیات باشد تراد در امور ملک و منشیات کار اشتغال صورت میخوابد
است و در اندک فرصتی مثل فضیل سبک و پسرش ابوالفتح و شاه ولی اتکه تراصنایع
خواهند کرد صلاح کار توانست که بای جوارت در میان نماده پیشستی کنی
و میرزا محمد حکیم را که هنوز از آن نگره پیده سرست ناعاقبت اندیش کوشش سبحان
بد آموز دامشته ما همچنین کاری اقدام نمود و کلید عقلی که نداشت در تیه جلالت
کم و فرمن حقوق دودمان را بباد حقوق داد و احساس نهایی را تازه بکم را بست بازده
بقصد خون که بدترین انواع حقوق است در کین نشست احکام آن بیدولت
شوگون و قاضی نزاده لعبت چته و در آن شهر را با خود یار کرده و وی بمنزل بکم آورد و ابوالمعالی
از دای و آن دو بیسعادت از رای دیگر به راون خانه درآمدند جماعه از عوارت
در آن خانه بودند بغلطی بانویی را خون ناحق ریختند و چون ظاهر شده که خطا کرده اند
و بکم نموده اند باز از پی تعوض بکم بر حقیقت کاراگاهی یافته در خانه بروی ظالمین
بست ابوالمعالی با اتفاق این دوی سعادت در راسخت و بان درون در آمدیم
بشهادت رسانیده و باین تیره رای رایت ظلمت ظلم بر داشت و این سانجه
عبرت بخش در واسطه شعیان بظهور آمد و بعد از خوریزی بکم تقص میرزا حکیم
و او را از میان خور و سالان آورده در دیوانخانه بملو می خود جاداده و مردم در خانه
میرزا خواهی نخواهی پیش او رفتند روز دیگر حیدر خانم کوه بر را که پدر بر در دودمان
عالی از امرای بزرگ بود و او درینو لابر در خانه میرزا منصوب و کالت یافته کار کرد
ملکی بود و خواجه خاص ملک و بعضی دیگر را تقبل رسانید و برادرش محمد قاسم خان را بقید کرد
تردی محمد میدانی و باقی قاتشال حسن خان و حسن جان برادران شهاب الدین احمد خان جمعی
از ملازمان بکم اتفاق بر گشتن ابوالمعالی کردند عیدی سرست از میان اینجا عید
ابوالمعالی رسانید او بار موافقان و ملازمان خود صلاح پوشیده آماده قتل شد

و آن غیر تمندان از نووی حیرت و استیلا می از راه است بقلعه در آمدند و از پنجاب ابوالمعالی
پیش رفت و در میان نقش جنگ و نش و کشت و کوشش بسیار شد و از جانب شیخ خلقی
تغییل رسیدند و جماعه ابوالمعالی غالب آمده آن مردم را از قلعه بدر کردند و شب بزرگ طبلت را
بین العریقین در پیشته هر کدام بجای منقوش ساخت قاف لال بغور بند شتافتند
و میدانان طریقی میدان سپردند و حسن خان و حسن خان روی بکابل آباد آوردند و مردم
در بند بود نجات یافته راه بدخشان گرفت و حادثه کابل و فتنه انگیزی آن بیدار
بمیرزا سلیمان رسانیده او را با آمدن کابل برانگیخت و میرزا حکیم با وجود سالی از واقعه و الله
خود سر سیم و غمناک گشته بتعلیم دولتی و انان بهمانی که آن پیش میرزا سلیمان فرستاده
چاره جویی انتقام شد و استدعای آمدن او کرد و میرزا سلیمان بعد از اطلاع بر حوادث کابل
که غایت بسته سامان رفتن آن لشاط آباد که همواره که طبع آن بر باد میزد و از روی
حکومت آنجایی سیرا و هم و خیالات ادب و دید بهمت خود ساخت و لشکر و حش و حش
جمع کرده با اتفاق خرم بکم روی بکابل نهاد ابوالمعالی خبر میرزا سلیمان شنیده از جای رفت و لشکر
و احشام کابل جمع ساخت میرزا حکیم را از بخردی بخود متفق انگاشته و دستاورد خود داشته
تعمیه پیش رفتن نمود و پیش از آنکه میرزا سلیمان بکابل رسد پیش دستی کرده از شهر برآمد
و بکنار آب غور بند رفته و سر بل را گرفته بر ساخت انتظار نشست از آنطرف میرزا
سلیمان با لشکر بدخشان جلور بر سر بل رسید و فریقین مقابل هم دیگر فوجها ترتیب داده
و صفها آراستند در خلال این حال فوج از جماعه کریمان از جانب مینه سپاهی کرد
ابوالمعالی از سپاه کابل جمع را بعد از آن فوج روان ساخت و بعد از در آنچنین مبارزان
طریقین خبر شکست کابلان با ابوالمعالی رسید او میرزا حکیم را در غول مقابل میرزا سلیمان نصب
کرده خود بکمر بست هر تمیای رفت در چنین قابو مردم میرزا حکیم وقت را غیبت داشته
جلو آب میرزا گرفته با آب زدند و کرم شتافت میرزا سلیمان رسانیدند و تمامی سپاه
کابل بوقع این حال برانگیزه شد هر کدام روی بجای نهاده ابوالمعالی چون باز آمد و بر
حال اکاهی یافت از غایت حیرت و اضطراب دل از معامله جنگ برکنده راه برگشت
گرفت و بدخشان نیان بپای مردی همت تعاقب و نوده در حوالی موضع جاریکان را بان
مدیر بکابل پیوستند و او را دستگیر کرده پیش میرزا سلیمان آوردند و میرزا سلیمان

بهشتار

باستبشار تمام با حکیم میرزا بکابل در آمد و بعد از دو روز آن بی اعتدال را مقید و منشد
پیش میرزا فرستاد و میرزا فرمود تا آن حرام نکست حق ناشناس روز آواز مرز غره
خورد و او ماه آبی موافق عید رمضان بکند مکافات از خلق برگشیده قصاص نمودند
سیت بچشم خویش دیدم در کز راه که زد مرغی بجان دور کی راه هنوز از صید متفارش نبرد
که مرغ دیگر آمد کار ساخت جوید کردی مباحش این ز آفات که اوج شد طبیعت را مکافات
در هنگام خلق کشیدن جوهر ذات پاک او ظهور کند و عجز و زاری پیش آورد که شاید هزاران
خواری و کوسارهای چند روزه زندگانی که بدتر از مردن باشد کامیاب کرد و اما بغیر از ظهور
جوهر بی جوهری دیگر در آن مرتب نکست و غالب ناپاک او را بشفاعت بعضی غرض
در حوالی و قد غفران قباب خانزاده بکم و مهدی خواجه مرفون ساختند که عالم از وجود
خبیث او پاک شد و بیای سعی و اهتمام خود بکوه هلاکت شتافت هر که قدر لغت نداند
و کفران لغت کند او را باین مذلت و هوان نیست و نابود گرداند اگر از جنگال اولیای دولت
بدر رود و مقصدیان اقبال مخالفان را بر دگر دارند با حجه حیرت هوشمند و مار از روزگار
او برارند بعد از آن میرزا سلیمان در مقام مهمات سرانجام مهمات کابل و تربیت میرزا حکیم
شده که آن بدخشان فرستاد و صیبه خود را بکابل طلبیده بعقد ازدواج میرزا
حکیم در آورد و اکثر ولایت کابل را بمردم بدخشان جا بیکر کرد و و امید علی را که از اعیان
امرای او بود بد کالت میرزا محمد حکیم تعیین نموده محل اعتماد خود ساخت و خود بدخشان
مراجعت نموده حرم بکم بجد بود که میرزا حکیم را همراه بدخشان برود کابل را بدخشان
سپارد و میرزا سلیمان این معنی را قبول نکرد که عجله الوقت صورت نیکنامی ندارد
و بمرد و ایام صورت داده خواهد شد سه حصه ولایت کابل را بمردم خود جا بیکر کرد و جاهای
حصه را با آنها داده و یک حصه زبون بمیرزا حکیم و کابلان فقر ساخت و این معنی را
نوطنه گرفتن کابل دانست فتح ولایت که بهر گشت که بتبع بهمت خواجه عبد الحید
اصف خان خواجه عبد المجید اصفغانی اگر چه ناچک بود و از طبقه اهل قلم اما با عفت
این دولت ابد و زمین کار را از و ظهور آمد که ترکان پیش او پشت دست نهادند ای هوشمند
آنها که بقیع ذات بسلسله نمایند بکار عام آیند خاصان از نسبت چشم پوشیدند
در جوهر حال نمی کردند و مقتضای حال شایسته نیک ذات می گویند و با جمله اصف خان

از حسن خدمت و لطف عقیدت و اعتماد بر دولت بدین توفیقات آتی مساعد روزگار
 دولت گشته فتح ولایت کده به باندک جولان و اهتمام میرسد و تفصیل این محمل آنکه در جمیع
 هند و شاهی ملکیت که او را گونداز گوند یعنی جای آبادان شدن قوم که ندوان گروهی بشمارند بیشتر
 در صحرا بسر برند و بهماجا توطن گزیده در ماکل و مشارب و مناجح سرگرم باشند و آن قومیت قوت
 اهل هند و آنجا را از بون شمرند و بیرون از قوانین و آداب دین و دنیا می رود و اندک مشرق آنوقت
 مستقل برتن پور که داخل ولایت چهار گندست و مغرب آن اتصال دارد برای سیم که از مضائق
 صوبه مالوه است و طول آن صد و پنجاه گزیده باشد و شمال آن ولایت بته است جنوب آن
 دکنست عرض آن هشتاد گزیده باشد و این ملک گزیده که گوند ملکیت و منبع شمل بر خصوص
 و قلاع منبع محبوس بر بلاد و قضایات معور چنانچه ناقلاان صحیح القول روایت کنند که هفتاد هزار فرس
 در ولایت گزیده آبادان بوده از آنجا که گزیده شهر کلات و کشک نام موضع بوده و آن ملک باین دو اسم
 مشهور گشته و دار الحکومه آن بلاد قلعه جو را گزیده است و الی آن ولایت در زمان باستان کی نمی بود
 بلکه چندین راجه و راجان آنجا بسر می بردند و امروز که آن ملک بواسطه حوادث روزگار باین نظام
 و نسبی نمانده چندین راجه اند مثل راجه گزیده و لاورا راجه هر باور راجه سلوانی و راجه وانی و لاهه که متوالا
 و راجه مکده و راجه مندلا و راجه دیوکار و راجه لاجی و بستی در آن ملک جنگی باشند سوار گزیده
 اول ظهور اسلام که فرمانروایان و لاشکوه تسخیر هندوستان کرده با وجود اعتماد و عهد و پیمان
 طایفه هیچ کی ازین تخت نشینان بر کرد نشرفات آن قلاع متین و حصون صحن نتوانت بر
 و فعال سنج خیال این جهانک یان در قضای تخر آن ملک نتوانت زمین سای میزد درینو که اصفی
 جایگزین در سر کار گزیده گشت و فتح ولایت بته نمود ایالت آن ملک بر کادی نام ذی که مشهور بر آن بوده
 بود در سجاخت و تیر و سنی بایه بلند داشت و سبیل این صفات گزیده تمام آن ملک یک قلمرو
 از مردم با و قوف که آنجا بوده اند شنیده ام که بیت و منه هزار موضع آبادان در طرف او بود از آنجا که
 نشور ازین او و دوازده هزار موضع بود و بعد از قطع بودند و کلاتر آن اقل غاسیه داری و دیگر دوازده
 راجه لباهن راجه راب و بهوبه ز قوم چندست و راجه مذکور از ابراهیم هنداس و لبیت نام نیست
 هر چند او از قوم اصل نبود لیکن دولت سودی داشت و راجه لباهن روز بر پیش آمده بود تا گزیده
 این نسبت تحقیق گشت این آن اسلطان بهادر کراتی چون در قریب رای سیم معاونت داشته
 بجای آورده مرتبه اش افزوده بخطاب سنگرام می اختیار نموده بود و او بر راجن دکن و او

گوند

بسر راجن دکن و او بر سر سکن دکن و او بر سر کداس و او بر سر کرجی است اگر چه از قدیم بزرگی در خانه
 حاکم گزیده بود لکن جز اعتباری نبود این که در بعضی و تیر از بزرگان دیگران پیش کش گویان جزئی
 گرفت و تا صد سوار و ده هزار پیاده او را فراهم آمده و بر او سکن دکن تیرت بر راجا کرد
 و رتبه خود افزود و با صد سوار و شصت هزار پیاده او را جمع شد و از قوم راجوت بسیار
 از سوار و پیاده نگاه داشت و او را دو صاحب کار کردار دانشور بهم رسید یکی از ذات
 که در حاکم از سکنان پیور بود و دوم از ذات برمار و بغیر غفلشان ریاست عظیم آن ملک
 و بعد از حکومت آنجا میسر او راجن دکن در چهل سالگی رسید و بعد از و باین اس مذکور کلاتی آنجا
 قرار گرفت این اس دکن بذات بود در حیل اندوز بود و همواره خلاف رضای پدر رفتی
 و برای خود خسران ابدی سرانجام دادی بدینقتضای سنج عطف او را چندگاه مجبوس داشت
 و باز بعد و بیان بر آورد و آن بیسعادت باز بر عادت خود رفت کارهای ناشایسته پیش گرفت
 و گریخته بر سنگ دیو چند راجه بته رفت و راجه او را بر سر خواند و بر سنگ دیو ملازمت
 سلطان سکندر دادی می آمد و او را پیش بر راجه راجه که خود سال بود گذشته
 متوجه شد و در آنجا رسید ظاهری بهم رساند بر او چند اس چون این بدولت ناخوش نبود
 و بی غمندی خود را به بر سرمانی خود چکی دکن مقرب ساخت و او نسبت برادر کلات را مقرب داشت
 قبول این معنی نمیکرد که با وجود برادر کلات این مهم نام من شایسته سعادت نیست امی دکن بدین
 تیره رای از مشیدن آنکه بر بر سرمانی اعتبار می دهد الفار کرده بدزدی در خانه مادر خود آمده
 بهمان شد و با تفاق یکی از خواص راجه که از قدیم با و نسبت داشت شمی حبه قصد او کرد و در
 بهجوم کرده او را مقید ساختند و کس پیش آن بر سرمانی فرستادند و قبول این معنی نکرد که قصد برادر
 کلات خود که بجای بدست از من می آید و چون او خسران ابدی برای خود سرانجام داد روی او راجه بیغم
 هر چند میانه کردند و سودمند نیامد و تیر گزیده راه صحرای گرفت و آن دو مصاحب حقیقت
 اندیش بر خاوه و فانیات بوده اختیار ملازمت از یکدیگر بلکه حقیقت حال او را بر راجه بر سنگ دیو
 شسته تخریف این کردند و راجه از سلطان سکندر رخصت گرفت بحقیقت تمام آن ملک
 ات دکن در شعاب خیال مختص شد اگر چه تاب مقاومت راجه نداشت اما چنان
 ظاهر ساخت که از نادانستی و خط و ماغ قصد یک بر گزیده اگر بیدر دیگر چون کار بکار چون
 راجه آن ملک تخریر نموده و کسان خود گذاشته مراجعت نمود اس دکن مذکور در انشای راجه

بسر

با معبودی آمده ملازمت راجه کرد و بعد از زاری راجه گناه و راجت شش نموده همان ملک را با سپرد
و او بیست و یک ستمی و از کار خود بر خود نفوس کردی و معلوم نیست که این معنی از ابله طراری او بود یا بی ادبی
بر بدی خود آگاه شده پیش خود و خلق شرمندگی ظاهر می ساخت چون به بیستی خانه شتافت نسبت
حکومت به نسبت بسراور سید هفت سال هری کرده همانا برود و در چنان مسجع شد که مستکورا
بسر نبند از کوبندگی کجوا به که از ملازمان او بود و خواهش نمود که زن تو چون حامله شود وضع حمل
در خون حرم من بکنند اگر و خورشید از آن تو و اگر بر شود او را بنام خود منسوب گردانم و کسی درین سر
اطلاع نیابد که بنده اس من در فرمان بیزگشت و چون از زن او بر سر ظهور آمد آنرا راجه بهیسی خود در شت
نام او را ولایت نهاده رانی در کار وانی را با بیع ولایت نهاده و چون ولایت را عمر سیری شد
پسر او بر رانی این پنج ساله بود رانی در کار وانی با تعلق انار و کایت و مان برهن اسم راجی بر و بسته
معنی بزرگ را خود مستکفل شد و در لوازم شجاعت و تدبیر دقیقه مهمل نمیکنداشت و بعقل و ادبش
کارهای غریب کرد باز بهادر و عیانها او را محاربات عظیم دست داد و همه جا غالب آمد تا بیت هزار
سوار حریف و جنگها همراه دشتی و تا هزار فیل نامی پیش او جمع بود و خراین را بهای آن ملک بست او
افتاد و تیر و بند و جوی خوب انداختی و پیوسته بشکار رفتی و جانوران شکار دی را ببند و جوی زدی و عا
بود که هرگاه میشنیدی که سیری نمودار شده آب نخوردی تا او را ببند و جوی زدی و در بزم و درزم از دور
هندوستان و دستان است لیکن عیبی داشت که از هجوم خوش آمد گوین بگام و ویالی هرگاه
معزور بوده لوازم اطاعت بعینه شاهنشاهی بجان با و دی چون آصف خان ملک به واقف کرد
و در کار وانی مذکور بر شکر و شجاعت و عقل خود مفتون بوده از چنین مسایه اندیشه مند بود
آصف خان در ایام قریب حواری ابواب ملائمت و موافقت مفتوح و منته حریفان جاسوس به
و تا جوان بودند بولایت افروخته و شکست فداخل و مخارج آخر باوقعی نمود و چون حقیقت
و نور حقیقت از خرابی و دقایق این عورت اطلاع یافت بهوی کنه رانی آن ملک در خیانت افتاد
و میل اغوش عریس آن بلاد در خاطرش حبسید و در باریت حال ابله و لعب پیش آمد دست خط و خال
شاهد ملک شروع در تاخت و تاراج مواضع و قریات سرحد می نمود تا درین سال که شش
باد به هزار سوار و پیاده و اوان بوم سنجی کشته غریب کرد و محبت علیان و محمد و ادهان و وزیرها
و قاتل و نظرها و وای محمد و جمیع کثیر از جایگزین داران آن خود بهر کار همراه او شدند وانی مست باد
عقلیت بود بکار می بسوز و ناگهان خبر رسید و از شهرهای محتر و لایت است سنگ تفرقه

در هنگامه

در هنگامه غرور و افتاد و لک را و بجهت که آوری و بمانی رسانده عیال خود متفرق شد
و زیاده از پانصد کس پیش او ماند و بچند استماع این واقعه رانی از جراتی که داشت متوجه
عس که منصوره شد و از راه تهور که پیشتری از غرور و جند کارزار را استقبال کرد
او بار که متکفل است تعال حکومت او بود از متفرق شدن لشکر خود و فزونی لشکر بادت است
چنانچه خیر اندیش دولت کوید پرده از بهر سخن برداشته گفت رانی جواب داد که این بهر دلی
لشکر ادبی و فزونی نیست و من که سالها ریاست این دیار کرده باشم در حوصله فطرت من
که بخین کی کجی مردن بناموس خوشتر از زیستن بهارست باد شاه داد که اگر خود می بود
دیدن من صورتی داشت اکنون آن مردم قدر مراجه دانند همان بهتر که بر دانی فروشم
چهار منزل رو بردی لشکر منصوص آمد آصف خان که باین تند و تیزی میرسد و در دوه
توقف کرد و یارانی تاد و هزار کس فراهم آمد اعیان دولت او متغیر شده گفتند که قرار داد یک
مستحسن است اما سر رشته تدبیر از دست دادن نه آراین شجاعت و فزونی ملکیت روزی
چند و رجایای محکم بر پرده چندان انتظار باید کشید که تفرقه لشکر و محبت که اید رانی
این سخن را استماع نموده متوجه در خنجران شده مغرب روبرو که گشته بر آمد و به حسن تدبیر شمال آوی
گرفته است رسید و آن جایی است که بر آمد و در آمد و بس دشوار از چهار طرف او که هر سار
بفلک کشید و آبی در پیش خود دارد که گوز نام و یک جانب او دریای خود بخوار بر میرود و کوه که از
گذشت آن آب واقعت بعد از عبور از آن کوه بآن موضع رسیده میشود پس شک
و هوسناک است آصف خان که خبر آری را می شنیده و در عورت توقف کرده بود یکبارگی از رانی
بخیتر شده و هر چند بخت و جوک نداشتاد چون ملک غریب بود اطلاع بر احوال او نیافت
آخر خود را بکنز همه رسانیده مواضع و قریات را بعل در آوردن گرفت و چون از رانی اطلاع
یافت جمع را در کنه کشته خود بدینال و ستانست چون خبر برانی رسید که لشکر آمدن
سران لشکر خود را طلب داشته مشورت نمود که اگر جای دیگر مصلحت میدانند تا بهر نام
لشکر آنجا بسیر برده شود و خاطر من خود خواهم چنانکه است تا چند نیا بهر رختم خواهم
بود هر که می خواستند با شد برود و رخصت که جنگ من شق ثالث ندارد یا بعد از
رخصت یا بر ضرر شدن آخر هم مردم او که تا بنج هزار کس جمع شده بودند دل بر جنگ نهادند
روز دیگر خبر رسید که سر کوه را که محل در آمدت نظر محمد و آق محمد و جمعی کثیر از بهادران

بروز گرفتند و از جن و اسب میس که فوجدار فیلان بود در آنجا بر دانیکی سفر عدم پیش رفت رانی صلاح
در بر و مغفر بر کرده بر فیل سوار شده با بهادران مستعد جنگ بآیین لایق آمده بودند و بران
و دلاوران سپاه خود جنگ که نیز جلو میبرد و کذا پیکر حریف در میان آید تا از هر طرف
آماده جنگ او شده است که را بر داریم همچنانکه اندیشیده بود بطور آمد و جنگ عظیم در بیست
و از طرفین بسیاری بجای افتادند تا سبب منتهیست خوشگوار نهادت جنگ شدند
و رانی غلبه تعاقب که بخت تانود و از گریه برآمد روز آفریده بود اعیان ملک خود را طلب داشته
مستور نمود که صلاح چیست هر کس در خود دریافت و مقدار مردانی خود سخن در میان نهاد
رانی گفت مناسب آنست که امشب بر آن لشکر بیخون آوریم و کار او را بر زمین و اگر این را قبول
نکنند همین جا که آمده ایم شب روز آورده آماده جنگ باشیم اگر از صبح این سرگروه را آصف خان
خود آمده خواهد گرفت و بتو بخانه استحکام خواهد داد و اگر آسان شده مشکل خواهد شد رانی پس
بر آن قرار گرفت آخر موافقت جمهور گردید از بهای هر منزل که آمده بود برگشته رفت و بر شش تن مردی
خود پرداخت و چون بخانه آمد بعضی از یکجهان خود اندک سیخون در میان نهاد و بجنگ
هم سرعت چون خود بیافت صبح شده همانطور که رانی برای خود دریافت بود بطور آمد آصف خان با
تو بجای نه خود سرگروه را محکم کرد و عا که منصوره در گریه در آمد رانی با مستعد جنگ بر فیلان
سبک پای سارمان نام که سر آمد فیلان است او بود سوار شده بر آمد و بارش صفوف برداشت
و فیلان مست را بهر جاد در مقام خود برداشته آماده پیکار گشت و بعد از انتهای فوج کارزار
تیر و تفنگ کند مشته بخیر و شیر کشید راجه پسران که اسم راجگی بود و حملهای مردانه نمود
و کارنامه های غریب بجای آورد و شش خان میانه و میانه خان توغ دست برد می دلیرانه کردند تا سه سال
روز باز آمد و خورد و بنوع گرم بود که اگر سریع و قوی آن برداخته آید عبالغه محمول شود و سه بار راجه پسر
فوج پیروزی مانور را برداشته در مرتبه سیوم زخمی شد رانی چون پسر گاهی یافت بر دم اعتمادی خود فرود آمد
او را از زنگاه بر آورده با حاضری رساند فرمان پذیران او اقبال امرونده او را بکوشه بردند و برین
سبب جمع کثیر از موم که آمدند و فتوری عظیم بکمر رانی راه یافت و زیاده از سیصد کس پیش او
نماند اما در غایت دینی بدید نیامد و همچنان نهاد ران خود را بجنگ مرکب داشته اهتمام میکرد
تیر از خانه قضا بر شقیقه راست آمد و از روی جرات آنرا برور کشیده بیرون انداخت و بیک
آن در درون ماند و بر نیامد و مقارن او تیر دگر بر گردن او رسید و او را نیز بدست همت خود کشید

و از افراط در عشق بر او سستلا یافت چون رفته رفته بهوش آمد و مار که از قوم بکبیل استیعت
و بکجهتی امتیاز داشت در پیش فیل او سوار بود او را مخاطب ساخته گفت هکی نیست در زینت
و رعایت تو داشتیم که بکروز بکازای امرو را آن روزیست که مغلوب جنگ شدیم میاد و انو کوه
ناموس و نیک کردم و بد مخالف در آیم حق ملک بجای آورد و باین خنجر آیدار کار من بسیار است
برین سنگدلی قرار نداد گفت دست مرا بکجا توانایی آنست که باین کار بر دزد و سنی که عطایای ابر دارند
چنین کار در روزگار چون تواند کرد از من اینقدر میپوشد که ترا از معرکه جانگاہ بیرون برم چه به
فیل را در رفتار اعتماد و اطمینان دارم رانی از اجتماع این سخن که نرم و دلخیزد بر بهم شد و دشمنانم داد که برین
چنین عاری پسندی و خنجر کشید و کار خود ساخت و مردانه رخت هستی برست و جمع کثیر
از یکجهان او درین وفاداری فرو شدند خصم صاکنا رکبیلان بکبیلان و کمر باین کمر حلی و خابجهان
و کت و چهار برهنه به وفاداری نقد حیات را در کار صاحب خود صرف نموده بجهان عزم
مشتافتند و فتحی بزرگ که طراز فتوحهای شکوفت توان شدند بطور بیست و تان از فیل با غنایم
نا محصور بدست اولیای دولت افتادیم مال موزر بدست آمد و هم ملک بیع داخل ممالک خود شدند
مدت حکومت رانی مذکور شانزده سال بود چون برق حکومت رانی فرو گشت و درین
حکومت رانی دست ادا بر خاک فنا بر سر آن عودت و الا ترا بدیخت آصف خان بعد از ده که
خاطر از میانه ولایت جمع نمود روی سیخ فلقه جورا گزه آورد و آنحضرت مملو بشریف و این و نقاب
جواهر بود که عمرهای دراز را بهای پیشین در جمع آن سبیه نموده بودند و آنرا سرایه استعداد داشت
خیال کرده و عاقبت همه باعث هلاکت و و خاجت ایشان شد سپاه نصرت را با
بوغم سیخ آنحضرت زین کمر همت بست و در هوای آن خرابی دست از جهان شسته در رخت
آصف خان شتافت پسر رانی که از جنگ گاه بر آمده بود در آن قلعه ممکن داشت بآمدن عا که فیل
جنگ پیش آمد و باندک جنگی فلقه فتوح گشت و راجه مردانه زور و فت و بجهت انتظام مهم جوهر
بهوج کاتب و میان بهیکاری روی را مقور ساخت و درجه رسم را بهای هندوستان است که
در چنین وقایع از جوب و پنبه خوش و در غن و امثال آن جالی تعبیه می کنند و عورات را خواجگی
آورده میسوزند و آنرا جوهر مانند این دو نو کو فلقه بکبیلان ناموس بودند این خدمت بقیم رسانیدند
و هر که از گونه عقی تعاضد میبرد بموجب رسم این بهوج مذکور از هم میکند رانید و از عجایب قدرت
آنکه بعد از چهار روز در آن محوطه آتش زده بودند و آن خوش کل همه خاکستر شده بود و چون در آنجا

گشت و نند و کس زنده برآمد که چو بزرگ جانی از آتش و قاپه کرده بود کمال و نام خوارانی
دختر را چه بر گزیده برای راجه آورده بودند و هنوز با و رسیده بود و این دوزن که از آن طوفان آتش
زنده آمده بودند بر زمین بوس عتبه شاهنشاهی آب و روی دولت یافتند الفقه چون قلعه
مستقیم شد از قسم طلاق و فقه و زرد مسکون و غیر مسکون و وضع آلات و جواهر و لای و تمایز اقسام
مربع و مکمل و صور جواهر آن که تمام از زر ساخته بودند و دیگر نفایس و اجناس خارج از اندازه
حساب و قیاس نیست آصفیان و مردم و افتاد و از رویان نقاشی مسجعی گشته که از جمله خرابی
و احوال جوهر که آصفیان تنها بر آن دکت تصرف یافته صد و یک بر آفرینی عیالی بود و چندین اسباب
و اشیای دیگر که از ضبط و احصا و احصا بیرون بود و چون آصفی از انبساط و بخت بلند که از نوب
نظر اقبال بخش حضرت شاهنشاهی بود چنین دلچسپی روی نمود و آنچنان گشتی میسر آمد که صاحب خزاین
و جواهر سقیاس شد رتبه اعتبارش زیاده از آنچه در تصور گنج بدست رسید چون عقل درست نداشت
آن مایه هوشش را با حوصله او را ظاهر ساخت بیکارگی راه صواب گذارشته هیچ از آن نفایس جواهر
و شریف جواهر که لایق نظر قبول کوهر سنج شاهنشاهی تواند بود بعبض ارسال رسانید و ندانست که
این جواهر و لایق را اقبال نمار تارک دولت و افسر سعادت که ساخته خود در میان دیده عیار او بار
بر فزون عزت خود بخت نادان که لوح خاطرش احاطه ساده بود بلکه از قوم انصاف خونی بلکه نقطه بر آن
نهماده از جمله یک هزار زنجیر فلک بدستش افتاده بود همین دو بست قبل بر سیم یکس بر گاه
فرستاد و دیگر همه نفایس و لطایف را خاکبوس و بر ساد حکومت گرفته دکه دکه بیک زده عمری بعبث
میکرد ایند حضرت شاهنشاهی بوجوب همت و تامل و نظر بر آن اسباب نفیض و از حیانت او
انغماض عین فرمودند و چون منصب ریاست جلال مرتبه بیستم بقصد تادیب علیقلیان زمان منصوب
جوهور اتقانی افتاد آصفیان را بحضور اقدس طلب فرمودند و او منشور عالی را امتثال نموده قسطنطنیه
شد و در جنگی که عرصه جانب زخمیم موبک منصور بود سوارت اسلام عتبه قدسیه دریافت و تفضل آن
بجای خود در غم بریز خواهد شد اظهار انوار عیالت از قهرمان سطوت شاهنشاهی
نسبت بخواجه معظم اتقنای منصب والای سلطنت در باز برین معاملات آنست که دوشی و دوشی
و خویش و بیگانه را منظر زنده شده و او فطولمان دهند و پادشاه فطام در کربان ظالم نهند با جصو
دولت عظمی و منسوبان بارگاه عظمت خصوصیت نسبت خود را سر و پایی ستم و ستمگر اند و اکس
عیاد با تداوم بیستی چنین امری بظهور آید راست کرداران در ساینده آن فطام ازین مندرج در عرض

ستم رسید که دلیلی نماند از حد که این سبجیه علیا در فطرت ذات مقدس شاهنشاهی بدان گونه است که
قوت بشری در تفضل آن بجز اعتراف نماید و این تفضیل همان بود بی نقص و مداخله ریا در نهایت
و دلیت نموده دست قدرت طبقات عالم شست که این سبجیه که بهر هوره در عاقبت کباب است
بوده در طاعات و عبادات و قضا و معاملات خود کامیاب است و اما نند در اوایل این
سال الی و او وسط نهصد و هفتاد و یکم که عنقریب زمان عیالت روی و عنوان و بیاجبه داد و دی
خواجه معظم که برادر اصالی مهد مقدس حضرت بریم مکانی بود و چون از نسبت معنوی را یکی زیادت است
صودی داروی بیوشی آن بدست بی اعتدال شده بار خود را مصدر حرکات ناشایسته می سخت
در زمان سعادت آیین حضرت بهمانانی جنت آشیانی چون منقش گشت مدار بود که آنحضرت
مراعات مهد مقدس فرموده ابرو میکند رانیدند چنانچه در سال پورش برستان قصد خواجه رسید در طول
آنحضرت کرده بتبعی اعتدالی خون الطون غیری ریخت و بعد از از کتاب این حرکت متنبع
قرار نموده بکامل آمد باز بشفاعت مقربان بساط قدس بار یافت و مجددا مصدر اعمال ناشایسته شد
تا آنکه او را افواج کردند و بسفر حجاز مشافت و شرارت بر شرارت افزوده باز بهند وستان آمد
و همان مقام اخطای بروی کار آورد و روزی در دولت سرای شاهنشاهی که اعیان مملکت و ارکان
سلطنت جمع بودند بامیر اعبدا مقل که در سبک امرای عظام منسلک بود بی همتی خند که دو تن
حکایتی بر سر رویداد درشت و لکد گرفت و مرتبه دیگر بیرفان بدستی پیش آمده دست بکار برد
و باز او را اخراج کردند و خواجه بکرات زخم بدست خوی بد خود روزگار به میکند رانید و از بد خوئی
و برکتی حالی آنجا نتوانست بود روی توجه بهر گاه کتی پناه آورد و در اوایل تیر که در دار الخلافه اگره سفر
او درنگ خلافت شده بدولت ملازمت سر بلندی یافت و بغایت و رعایت ممتاز آفاق شد
و از آنجا که نهاد او بی اعتدالی سر بسته بودند بصدی باکی و ملاحظاتی با او کرده گشتی جوهر فطرت خود
گشت بیرفان درین مقام که او را بولی یک سبار که از راه بکر بکرات روانه سازد و درین اثنا
تفرقه اردوی نمود و خواجه بوسله انتصاب این دو دمان قومی رعایای عظیم یافت اما بدست خود
کوته بود بصدی اعتدالی پیش زیست دیگر تا آنکه روزی بی باکی فاطمه که اردو بی حضرت بهمانانی
و محبت مکانی بود در سردار آسمان مکان حضرت شاهنشاهی بر پایه اعتبار داشت و نه بر پایه
دختر او در خانه خواجه بود و بیوسته از نا محبتی و بد خوئی او در زندان الوده از میکشیدند و از
اصطراط آمده استغانه نمود که خواجه بی امید که بر گزیده رود و دختر را هر چه بد و بد خوئی و بد خوئی

که در طینت اوست قصد آن عقیقه بکند و مکرر این حرف را بزیان آورده در دار الخلافه
از معدلت شاهنشاهی اندیشه مند بود و مکرر این حرف را گفت که او را یکایک بر حال چه خواهد بود
آنحضرت بزرگوار آن عورت قوی که در رحم فرموده است تخم بخش خاطر بقرار او شدند و بر زبان اقدس
گذاشت که بدولت غریب سگاردایم بخاطر تو از راه خانه خواهیم گذشت و چون او بر سر آمده
ملازمت کند نصیحت او کرده عاقره را از بردن مانع خواهیم کرد بعد از زمانی که آنحضرت از آنکس
بمهرت احوال برکتی سوار شده از آب چون عبور فرمودند بجانب خانه خواجه فطیمه با مخصوصی چند
از بیت کسی زیاده بنوده روان شدند از آنجمله رستم خان و ظاهر محمد خان میرزا غنی و قلی خان
و مقبل خان و شمال خان و پیشرو خان و حکیم الملک و جعفر دیگر از خاصان بساط طوبی چون با هم
خواجه معلوم بود میرزا غنی و پیشرو خان را بستر فرستادند که خواجه را از مقدم علی آگاه ساخته
بست به راه استقامت آورند و رستم خان و مقبل خان نیز بعد از آن روان شدند که اگر خواجه بجا
بقام دیوانگی باشد معادل ظاهر محمد خان آن دیوانه بی اعتدال از ظاهر محمد خان و پیشرو خان شنوده که
حضرت باین روی بگذاشته اینها را فرستادند بشورش در آمده میگوید که من پیش حضرت نمی آم
و خشم آورد متوجه مسیری خود میشود زهره آغا از حمام برگشته در خانه لباس تازه می پوشیده کار آن
عاقره حیا سرشت را تمام میکند و سرمایه خسران ابدی خود سرانجام میدهد سر از رواق خانه برآورده
جایی که رستم خان ایستاده بود خنجر خون آلود می اندازد و بیاد کند می گوید که من خون او را خنجر زخمی
رستم خان ایستاده بود خنجر خون آلود را در داشته بحضور اشرف آورد حضرت شاهنشاهی
چون برین سینه آگاه شدند بسطوت قهر و صولت غضب جویشده بر درون خانه آن بی اعتدال
در آمدند و آن دیوانه تمسخرهای کرده و دست در قبضه شمشیر کرده و بر و بریداشد آنحضرت از قهر
عتاب فرمودند که این چه روش است دینی بر قبضه شمشیر داری اگر حرکت دهی دانسته باش که جهان بر سر تو
خواهم که بردار آید که آن دیوانه صولت و عظمت شاهنشاهی دیده دست و پا کرد و در سطوت پادشاهی
فرورفت و حاضران بساط مملی آن دیوانه را حقیقت ساختند و یکی کجراتیان شمشیری بر کمر عصب خواجه
ایستاده در کین فتنه بود آنحضرت از چشم و روی او یافته بقتل خان فرمودند که بزن فتنه
بیک حرف مکتون صغیر اقدس را در یافته یعنی بسبب تنی زده که سرش از تن جدا شد بای او هم آغوش شد
و آن قامت بی سر زانلی بر سر با ایستاده بود خون سیاه از عرق کدشتش بر کمر او جاری بود
بی اعتدال پرسیدند که خون این عاقره را بچه کجای می کنی آن سفاک بی باک زبان بسجاسته میزد

برکت و تا آنکه دوشت او را خاموش گردانیدند و موی کشان و لکد زان و در بار و به روان کردند
در بای غضب آن محیط عدالت در جوشش آمد و بموجب حکم معالی ملازمان او را که همواره بمستی
و آشفتگی و باغی همگامه بودند دست و کردن بسته غرقه گرداب مجازات ساختند و آن بیکر دار
بی دولت را هر چند در آب غوطه داد سخت جانی نموده از هرزه کوئی باز نمی آید و سب بزرگان دین را
سرمایه از آن خاطر پاکشایی دانسته در آن اهتمام می نمود هر چند یقین بود که درین ورطات قهر
بلطه موج فنا هلاک خواهد شد اما او از سنگدلی و سخت جانی زنده ماند بمقبل خان و یاسول پسر
آن اشفته مغر را بقلعه کویار فرستاده مجوس ساخت و در آن مجلس بالجو لیا بودن در آورد و فساد
از عالم رفت و در ظاهر قلعو آنجا بسته است مدفون شد و از آنجا بدیاری آوردند سبک آن الله زبانی
فتنه سوز و عدالت آشوب گزار از آنجا که منتهای نیت حق اساس خرد پور را نوار عرل و مصنف
و محو آثار ظلم و عدوان احری دیگر نیت بلیا من تمنعنی همواره دولت در روز افزونی و بخت در رفعت
اثرانیت و از سواد دولت افزای این سال مسعود ظفر یافتن علیقلی خان زمان است برفع خا
بینی و شرح این داستان که فتح خان و حسن خان بر او را و هو خان و جعفر کثیر بان کوی آراسته از قلعه
رهناس فرود آمده و ولایت بهار و بعضی از محال خان را برادر تصرف آوردند و بر سر سلیم خان را آواز خان
نام داشت بسرودی گزیده سرشوش برداشتند خان زمان و دیگر امرای کوه و قتل بهادر خان و مجنون
خان و ابوبهیم خان متوجه طغیان نایره فتنه شدند چون افغانان بر و بر بودند خان زمان جنگ
صلاح ندید که در بای سون محل انده مادی قلعه اساس نهاده استحکام داده بود در نیواولانا علیا ایلون
لادی و ملا عبد الله سلطان بودی و شهاب الدین خان و وزیر خان از درگاه مقلی آمدند چه رای جهان
شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که بنصایح ارجمند را بمنوی خان زمان بست به راه سعادت نموده
و بمواطف خسروانی اختصاص بخشیده در مسکن عقیدت راسخ گردانند و سیمان کراخی حاکم خود را که
بنگال که خود را از سوبان این درگاه ساخته بخان زمان پیوسته بود و خطبه شاهنشاهی خود انده
او را نیز مثال الطاف بیدار کرد و اند و اگر معصیت وقت باشد بآستانه بنس این درگاه که اکثریت
صودی و معنویت رسانند این فرستاد درین قلعه بخان زمان رفته نوید عنایت رسانیدند
و بصورت و معنوی تقویت او فرموده او را در چنین اصطرار بفتح و لغت مقرون گردانیدند و
فرستاد پیش خان زمان نشسته بودند افغانان تیره دای کرای آراسته و دیلان مست
مکرر به نرسن را اعتضا و خود ساخته متوجه قلعو خان زمان شدند و او فوجها آراسته مکرر

میکرد که تهور نهادن بدشرفت مذکور در رسیدن و بجز آمدن افواج قاهره خان زمان را برداشته
درهم نوزدیدند و شکست تمام کجاست و افغانان تباراج منازل و محال این مشغول شدند
درین هنگام که کار برین نخواستند و شوارشته بود اقبال روز افزون شاهنشاهی حفظ انست
صودی این کوه بدرگاه علی فرموده در برابر نگاری درآمد و محمل این نادره کاری است که خان زمان
با بعد وی در بنه قلع خود در کین فرصت بود که کاری بسازد یا گوشه کرد و حسن بینی بر فیل
بخت بلند نام سوار شده با جمع دو بر شد مردم قرار نمودند و با چند کیم ماند بودند قرار مردن با خود
داده یکی از بروج آن قلع رفت و دیگری که در آن تعبیه کرده بود حاکم کرده پیش آن فوج معز که چون فیل
مست عریه کمان می آمد و تب راسر او سر دادن توب همان بود و رسیدن بر سر فیل همان فیل را
کودانده بر زمین هلاکت انداخت و این فوج رو بگریز نهاد و از تابید از دی مقدار این عطیه
آبی کوه باره نام فیلی که بر اینجای در حینی که بهادر خان بمالو تعیین میکرد داده در آن حدود مست
طایف مقید بسلاسل عریه جوی بود در انشای اندام فوج خان زمان قلبانان افغان تراکیده
سوار میشدند که او در انتقام بر مستی در آمده یکی از قبیلان افغان را که در آن نزدیکی بود بر خاک هلاکت
انداخت و شورشی غریب برید آمد افواج افغان را این را سورش عساکر اقبال دانسته قرار نمودند
و افغانان که دست تباراج برداشته بودند یکبارگی سر رشته بدیدار دست داده رو بگریز نهادند و از
این تابید عینی قرار نمود از بی هم رسیده تعاقب افغانان تیره تخت نمودند و غیاب و افزون فیلانی
بدست افتاده و بعضی اقبال شاهنشاهی همچنین فتح عظیم دوی داده بعد از ظهور چنین نصرتی خان زمان
مراجعت نموده روی بکوه آورده و از رمانه فرستادگی شاهنشاهی با احترام تمام روانه ملایر شد
و از سوخ قوم کرم میر تقی است چون درگاه جهانپناه شاهنشاهی مجمع نادره گاران دوی زمین
چه از توالتی ذات شاهنشاهی را مستجمع جمیع کالای جامع فنون فضایل و حاکمیت تمام احوال
ساخته است منور است اقلیم ترک و طمان و بلدان کوه دوی توجه باین درگاه مقدس آورده
کامیاب سرور میکردند و از عجایب آنکه دانش ساس هر حکمتی و صنعتی از حکمت آبی تاد و در درگاه
درگاه خود یکانه عمر باشند و چون نصیحت فیض منقبت حضرت شاهنشاهی میرسد چند
سخن دینی در آن هنر برپا می شود که از استادان این فن بگوش آوریده باشد و بعضی خود میکنند
پیوسته اوقات کرمی معرق همین است پس فوج حوصله و بزرگی حال در آن بابیه که از مرتبه اعلی
تا بدرجه اسفل در خور محاط بی کفایت صعود و نزول فرموده محاط طب خویش را کامروای صورت

و معنی میکرد و اندک آنکه سید اجل میر تقی که از آنکه سید اجل میر تقی که از اسباط اعلام جهانی بود
و در فنون معقول و معقول و بطوری داشت طواف حرمین شریفین نموده محل اقامت بعتبه علیه که
کعبه جود و برکات و مشعر قوافل سعادت است گشت و باین لایق اوراک محفل عالی نموده سوار شد
شد و خدیو زمان که فرستاد جوهرانی اندک میرزا مفتحم دانسته بجای بل و اجم و فیل عظیم با احتضار
بخشیدند نهضت حوکیب مقدس شاهنشاهی بجانب کوه شکا فیل نمودن و بر سر عید الله جان
الغار فرمودن و بفتح نصرت بازگشته گشته بشکار فیل برداختن و محل مراجعت برستقر حاکم
انداختن چون بر دمه والای سلطنت فرض وقت که بهاره از احوال ملک و اوضاع اعیان دو
سخن باشند بتخصیص خود سر آن تنگ حوصله که کامیاب دولت شده از خوشی سرور و رفته باشند
تا بیشتر از آنکه کارشان و کار آن ملک بغضا و انجامد بغرض تدبیر و لغمان رای جاریه آن نموده و آن
در ذات مقدس شاهنشاهی بروجه اتم و اکمل شرف ظهور دارد چنانچه دانا از دریافت آن عاجز آید و
استطلاع حقایق ملک نمیتواند و هر چند بشکار و افعال آن بطایر اشتغال دارند اما آنرا بوده احوال
خود ساخته لحظه وقت کرامی را از مهمام دین و دولت فارغ نمیکند و همواره در لوازم خدا بر می و بر سر عیت
بر روی اهتمام می نمایند و اندک چون درین ولا بمساع اقبال رسید که عید الله از یک که نمک بر در
این مایه اقبال است و در مالوه سرورش دارد و از تنگ طرف بار عاطفت کبری را می خواهد براخته و آن
ورزد بنابران بشکار فیل را پیش نهاد و عزت ساخته پوش مالوه محاط اوقیس مصمم ساخته و بتایید
آبی روز بهرام بیستم ماه آبی و فنی روز سینه بیت و یکم دوی قوه در موسمی که فیضان کج خوام ابراز می
و مدوشی جوش و غوغای زمین انداخته بودند و زمان زمان از منی چکیده و سیلا بهار و آن است
نشیب از فراز نینداشتند و از سر کشی و کودن فواری فرمان پذیر جنگ بر می نشستند رایت عا
نمور و سبیری که پشتهای فیل دارد نهضت نمودند و چون ساحل دریای چنبل مخیم اردوی نصرت قرین
گشت از کثرت بارندگی آب دریا در طغیان بود بجهت اردوی علی قریب دو هفته سرد قات
اقامت ضرور شد تا تمامی خدایو بکشتی گذشت و در آن هنگام که حلقای فیلان خاصه از آن دریای
طوفان خیز مستانه میکرد شدند فیلی که منته نام از فیلان نام در عین مستی بآب فرو رفت و از انجا
عرصه کوالیار مخیم مکیب اقبال شد و از آنجا قضای جهان بر و روحانی قلع نور مضرب خیام فلک است
گشت و چون بیست فیل از آن مقام قریب بود ترتیب بشکار فیل نموده ملازمان عتبه اقبال
چند فوج اعتبار فرمودند و بر هر فوج یکی از افرار اسرار ساخته چند بختیر فیل مطیع و مقادرا

همواره بودند و طنابهای سطر استوار که روز کشیدن این کوه بیکان داشته باشد بلکه کند فیلان
افلاک تواند شد تعبیه فرمودند و حکم اوقس بنفاز پیوست که هر جانبیل وحشی پیدا شود این فیل منقاد
ایلی را از دنبال او چندان برانند که فیل صحرائی از ماندگی دست و پا کم کند آنگاه از وجانب فیل
وحشی فیل بانان سوا فیل ایلی یک طناب در گردن فیل وحشی اندازند و سر دوم طناب بگردن
فیل ایلی مضبوط سازند و باین دستور در قید آورده فیل بانان فیل خود را برانند و آن فیل را
کشان کشان ببرند و هر روز بتدریج لایق بفیل صحرائی از راه ملائیت قریب تر شوند
و علف پیش او اندازند تا رفته بر آن سوار شوند و در کم فو صقی باین اسلوب رام سازند
و منشاء رام شدن هر وحشی ملائیت و احضار آنچه ملایم طبع اوست از گاه و دانه و آب تواند
بود از روی قیاس این قسم شکار اسهل اوضاع فیل است که فیل وحشی عظیم جنبه قوی هیکل را
بفیل قوی تر از ویامثل او کامور و منقاد خود سازند و سر او را از خود دور دارد و باین تدبیر
بر او خاطر و کام دل طریا بند و بالجهل آنحضرت بنوع فیل بند شکار در بسته زور تر است که بین
شکار نموده مردم را کوه کوه بهر جانبی روانه ساختند و خود بنفس نفیس با خاصان بسط
قرب شیران در آن بیشه نشاط افزای در آمدند و آنروز بعد از تکاپوی عظیم و جست و جوی تمام
ماده فیل از دور سبایی که در دزدن بال او شتافته و مانده ساخته بفیل دیگر بستند و هنگام
بستن او هم بپری ملایم که بار در زیر دست فیل آمده بقدر مالشی یافت اما اتفاقاً و خیران سگ
بر آمد فروای آنروز عید قربان بود منعم خان خان خانان که درین شکار دلگشا قهر اکر درین رکاب
سعادت بود با اعیان دولت و ارکان خلافت که در آن نهضت نصرت ملازم موکب عالی بودند
روی بآن کعبه قبال آورده زمین بوس مبارک بجا ی آورد و حضرت شاهنشاهی جهان را بسعادت
التفات عید بر عید افزوده بعزم شکار پای توجه در رکاب شوق آوردند و فوجی بهر ناحیه که مقور
شده بود روان شد آنروز بعد از سعی تمام کله فیل ماده که دو سه فیل زهر داشت نمودار گشت حضرت
از نظاره آن عشرت عید را تاده کرده باین مهود که جمیع آنرا که فیل بود بصید اقبال فرمودند
روز دیگر در سردق احلال بوده انتظا بخش ملک که صید معزیت برداختند صبح سیوم با شوق
صبح دوم سوار دولت شده در آن بیشه که از تراکم اشجار و تشابک اعضاء تکاپوی شمال و صبا
از آن مشکل بود تا آخر روز سیر فرمودند ناگهان بیک فیل که از هفتاد و پنج زاده بود عبور کردند
افتاد انبساط عظیم فرموده و تنال بر صید عظیم گرفتند بموجب حکم اشرف مجمع فیلان را بیشه

درخت رانده بای هر فیل بدو رخت بستند بهر فیل چند کس دیه بان نگاه داشتند و طنابها
از اردوی معلی طلبیدند و آن بیشه که هرگز بی سیرا می نشده بود و چابک روان و هم و خیال
از آن عبور ننموده بودند در آن شب برود و موکب عالی عزیت افزای مصر جامع و غذا و خلایق
شده بود و تراش کاروان با عانت بخاران رکاب سعادت بجهت استراحت عنبر اقدس نخج
از چوب ساخته بسفر لطایر رنگارنگ در گرفتند و آنحضرت بدولت و اقبال بر آن مسند
نشاط و سریر عشرت آرام گرفتند و خاصان بساط قرب مثل یوسف حجر خان کوکلتاش و غیره
کوکلتاش و یوسف خان کوکلتاش و میرزا ملک و میر علی اکبر و جله خان که بجان عالم فحی طرب شد
و میر عناية الدین علی که اکنون بکتاب نقیب خانی شرف افتی را در در دیگر قربان و مخصوص
در خواش آن ششمین قریب دوره دولت زدند روز دیگر که خورشید جهان تاب بطولت عالم اخور بر
افق جلوه نمود حضرت شاهنشاهی صید مقصود بدرام و ساغر مرام بکام بران تحت سعادت بدولت
و حاضر از احوط التفات حکم بستن فرموده بجهت تشیبه صیغیر و تفریح باطل ساعتی چند قصه میر حفره
در ادبار خان استماع نموده نشاط بخش بخش اقبال شدند و درین اثنا چند حلقه فیل با طناب بسیار
از اردوی معلی رسید اشعارت عالی شرف نفاذ یافت و ازین فیلان بدو که شدت سر کشی
و صولت زور آوردی داشتند هر فیل را در میان دو فیل با استای بطنبهای محکم بستند
و باین شایسته رانده تا شامگاه بجای اردوی معلی آوردند و طنابها چون کند عیاران
بر آن کوه هیکلان انداخته باین شایسته مقید ساختند و بجهت سامان این کار و ورود
دیگر آن سرفراز مجسم موکب عالی بود و چون صید بعضی وحشی تر از آن دیگر در فضا صیغیر نمود
مشکو بود عثمان توجه بجانب ولایت مالوه یافتند و از امتداد برقی و باران و امتداد
خلایق و سیلابها و موجر کل ولای لزج و کثرت کو و رخاگ در زمین مالوه می باشد کار گرم
روان شاهراه اقبال دشوار شده بود اسبان آبی شنا کرده می آمدند و ستران چون چهارپایا
عمان طوفان نوردی میکردند تا آنکه بصید دشواری ساخت ظاهر و صیغه زور مخیر اردوی
معلی گشت و سبب کثرت بارش در روز مستولی در آن سرزمین که مبدط فیوض است
بود مقام شد و از آن قمرل براس و دیگر نهضت عالی اتفاق افتاد و در طی این راه از کثرت
دخل و خلایق با و پایان انش حوی را پای در سینه تا وصل میشد و ستران سبک بای را
هم موستان کرانی میکرد و بهر اران و نقل جنبش میکرد درین روز خیمام موکب منصوره که بیابانها

از دهام شک داشت در عقب ماند و غیر از خیمه و سر برده پادشاهی و یخچه خان خانان
و خیمه عزیز میزاکو کلماتش و چندی دیگر از اعظم امر خیمه هیچ یکی از بندگان درگاه نتوانست
رسید لاجرم یکروز در آنجا نیز مقام فرمودند و روز دیگر علم عزیمت بجانب بند و افراختند
و مضاعف ظاهر عقبه که میران به پنج منزل خیمه سرافقت جلال شد اگر چه درین راه چار و آ
نیافته بود اما سبزیهای تازه و ترکه در آن مرغزارهای روح پرور از فیض هوا کمال نشو و نما داشت
از فراطراوت و جلالت نعم البدل شده شوق دانه را از طبع حیات برده بودیم و
سبزه زار بوده از آن علفهای خوشگوار سیر میشدند و در آن سبزه زار شوق کسرتان
کام میزدند حضرت شاهنشاهی خاطر اقدس از شوق شکار پرواخته اردوی معلی را در آن منزل
لذت طارای گذاشتند و چندی دیگر از امرار بر آن کاشته خود همچنان دولت و بهر کج
اقبال بر توشن سبک خرام بصوب مندوکه مفران خود سران بوده القاد فرمودند و در آنجا
راه اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر فرستادند تا بعد از آنکه از اعمال پادشاهی خود
متوهم و خالیفت نوید عنایات پادشاهی داده بملازمت آوردند و نگذارند که آواره
صحرای بیولتی شود و بجای تحیل از قضیه کنیز ببلده سازگور که پنجتنی سده با لوه
و بیت و پنج کوه مالوه که از چهل کوه معمول و ملای زیاد مسافت دارد در چنین آب و کل
بیک منزل نهضت والا فرمودند و کج و دسا زنگبور محمد قاسم خان پیشا بودی که حکومت
آن نواحی با و تعلق داشت بتبارک ادب شتافت دولت و اقبال دریافت و از آنحضرت
التماس سعادت نمودن منزل خود نموده بلوازم نثار و ایتا برداخت و قریب به مقصد
امب و اسر از خود از نظر اشرف گذراند و آنرا برادر و ملازمان موکب والا که درین
پوش حضرت فرجام بند ریج میر رسیدند شتافت نموده سعادت پذیر شد و هنگام سفیده
صبح که محل اشراق بود و رفع حاجت طلبت بدولت سوار شده متوجه ارجین که در سوخت
ایام تختگاه ملوک لوه بود گشتند و عرصه آن سمر موکب قوم عالی عزیت خدای آسمان
و چون هوای داور و دموکب والا عطر نیز گردید اشرف خان و اعتماد خان از نزد عیبه
خان آمده و ماجرای و موضوعی استند و به ظهور بیوست که هر چند این مخلصان انشور که
کرم فنی گردند بیاطن نفع اندوز گرفت و بهیچ گونه فتنی نیافت و بنده دایم خود از قلعه
بیرون فرستاد تا نام توقف نموده از دنبال مردم خود شتافت و از روی ظاهر بعض

ملکت

و ایکی گفته وایت را از سر خود و اگر مثل آنکه سرزمانی و جانی با و رسد و ولایت مندره ستر
جانبی با و مقوض باشد و بشکری بری و خاتمی وایت ن بختی را با و همراه گذرانند و منور خان
خان خانان و توفیق بر عفو مل و حکم کامل نموده التماس عفو تقصیر او کرد حضرت شاهنشاهی
از فراطراوت و غم غصه بر جرایم جرایم او گشیده ملتسات او را بموقف قبول داشتند
مستور عالی مدفن میثاق و عهد و انجاء مقاصد و مطالب باز مصوب اعتماد خان و در
بار خان مقرر ساختند و درین هنگام که ظلال جلال بر منوطان قضیه دمار گسترده
و ظاهر این قضیه معکوس و الا کشت یکی از عورات ستم رسیده بفریاد آمد که محمد حسین نور
پس عبداله خان انواع ستم برد خرنابالغ من کرده و خانه ما را بتاراج برده است حضرت
پرویان مقنا ترجمان فرمودند که خاطر جمع داشته قنطر ظهور انوار معرفت بامش که
عنقریب او را بسیار عظیم خواهیم رسانید از غریب دور بینی حضرت شاهنشاهی
آنکه اول کسی که گرفتار شد و بسیار سنگاه عدالت سرای خود یافت او بود و درین شهر توقف
عرض معلی رسید که چون خبر القاد عالی بعبد الله خان رسید از آنجا که خاین خالیفت
هلاک خود را یقین بنداشت و خویشین معلول و مقید شخه قهرمان غضب هشتایی
دیده و بر راه گریز آورد و از مند و بجانب اوانی شتافت و حضرت خدایکانی بدو
و اقبال توجه اقدس از صوب مند و مصروف فرموده بمت بر تعاقب آن مدبر گشتند
چون از امرای اخلاص نهاد مثل میرزا ملک مقیم خان و محمد قاسم خان پیشا بودی و شاه
فرمانروا و شاه قلی خان محرم و در ستم خان و معصوم خان و چندی دیگر را بر ستم هر دو
بیشتر روان فرمودند تا کرم شتافت سر راه آن گواه بگیرند و خود نیز بدست اقدس
با چندی از مقربان سیر اعلی در ایلغا شتابنده برگشتند و او را درین بیت و مقام
امر و امله آبی موافق شتافته بیت و ششم و بی حجه وقت اسلام بموضع قولی منزل اهل
فرمودند آن بخت برگشته بدست ازین کجسته زکته بدست بدولت و اقبال در آنجا
توقف فرمودند و در انشای راه اعتماد خان و در بار خان که برای رهنموی آن گواه
نامور رسیده بودند رخصت یافتند که آن کم شده بیابانی نادانی را بنصایح هوش افزا
سکات مسکنت شاه راه سعادت گردانند و صبح آن از لولای پیشتر نهضت واقع شد
و در انشای راه فرستاد که برگشته آوردند از آنجا که روز او با لوه است حرف مو عطف را

بر خدیویت خیال کرده از اقبال روی گردانیده است اتفاقاً قاید فتح و نصرت نام برادر که برسم
منقلائی افزوده بودند موضع باج هدایت نموده از آنجا معلوم شد که آن شویده بخت بنده را بر خود را پیشتر
فرستاده و خود توقف نموده است قضا را مردم هر اول بواسطه نیش و فلز زمین از پیش کاشان
و معدودی مثل محمد قاسم خان نیشابوری و خان عالم و شاه قلی خان محرم و سمانی خان و خواجگان
و میرزاده علیخان و سید عبدالرشید و فتح کار طلب نبرد شدند و غنیمت را تشبیه بر گرفتند و عبدالرحمن خان
بتره رای غافل از جود غنیمی از بخت برگشتگی پرگشته بجنبش آمده و با هر امان خود گفت مکتب علی
در چنین وقتی از راه دور ایلعبار کرده و بکس کم رسیده است و ما مردم بسیارم و بر روز بخت
بسته متوجه بیکار نشوید و باین اندیشه ناهوسب روی بجنبش آورد و این جا راه بسته
و کار را پیش گرفت و این قول از اقبال داد و داد روی و جانبیاری داده و معرکه نزدیک بسته
بودند که منبیدان چایک دست حقیقت حال بعضی افسوس رسانیدند و ولایت اقبال نیز
در نصرت تعجب نمود درین روز سلطان از نامطعم نمی و غرور دانستن ناقص خود صورت باز
ایستادن از ایلعبار توقف عرض رسانید قهرمان بدشاهی در جوش آمده دست بشیر کردند
و از کمال غضب بجانب او متوجه شدند و آن عقل از اسب پیاده شده در دست و پای اسبانی
لنگر اقبال بنهان شدند و حضرت نیز بدولت از اسب فرود آمده با و رسیدند و بشیر با و اندک
چون آن تیغ گمانه هندی بود تا بدم زبیده و قهر بدشاهی چون او را بر خاک نهادند افتاده و بدست
مخاطبت فرموده و دست از باز داشت و الحاح این غضب لطف سرشت بادست ای
بر جای خود بود تا هر کس تنه خود را دانسته در خزان عرض نماید چه مقرر خود و را بدست هرگز کرد
شایسته باشد خدمت حضور را نسزد و هر که ملازمت حضور را در خود بود لایق بساطت غایت باشد
و هر که سزاوار است اقبال شود و در خورشیدت نتواند بود و هر که بدولت محال است امتیاز
بالد رخصت سخن نزار و در نگاه مجرب عالم هر که رخصت سخن بران یافته باشد دست پرست نیست که
در مطالب بالکست می خفا لغت نماید مجرای جرات در فیض از جبهه پرست این و طاعت رای این
بزرگان رفتن نمانده خود و نایب ندیده خود خند است مگر وقتی که این بزرگان عالی مقام یکی از
دور بنیان بساطت عزت را بدست یافت خویش این بایه عالی داده او را از ملازمان خود ممتاز فرمود
باشند آن زمان اگر حقیقت حال را در لباس نیازمندی بود توقف عرض رسانید هر آنکه خیرت بجای
آورده باشد و با جمل حضرت شاهنشاهی را بابت اقبال اگر طرز فتح و فتوحات بران مقصود

مربوط بود و حرکت داده ظلال اقبال بر میان زان اخلاص بهت کرد و خود بدولت و نصرت
بحوال نگاه نصرت در آمده بجای رسیدند که بفرمان اقبال از بلای سر حضرت بکشد و عظمت
این روی از سهام جرات سپردی میکرد و بدست راست خان خانان و بدست دیگر اعتماد خان بای
تجارت افشوده بودند درین هنگام که نایره بیکار است و اقبال داشت تا الهام غنیمی حکم عالی شد که
نقاره فتح بلند آوازه سازند و حضرت خان خانان را منی طلب ساخته فرمودند که دیگر بجای
بخت بر سر غنیمت باید تاخت و در مقام آن شدند که عنان خوش اقبال بسبک بگذارند خان خانان
بریان عجز عصبه داشت که حزب بخاطر افسوس رسیده است اما جای بیکه نازی نیست اینک مجموع
ملازمان قدیمی بیکجا شده می نازیم درین اثنا حضرت خشم آلود در مقام ناقص شدند اعتماد خان
از فرط اخلاص جلوه حضرت بر و اعراض شده و دست تر توبه فرمودند درین وقت غنیمت شکوای
و محله مکره کالی شاهنشاهی که کوه تاب آن نیا و برای افسوس دیده بای از جان و دل از دست
و فرار آبی خنکده ایندی که هفت خان این شهسواران میدان است بود آن بدولتان سبکیم
برداشتند نیز در کرد و چند از معتبر عبداللہ خان بقتل رسیدند و بسیاری از آن نیزه بخندان
نیز از آن خواری و مکتوب ری دستگیر می وستان مکره اقبال شدند و فتحی که کار نامه زمان دست
بمخص حبش اقبال بطور بیست درین روز فتح علی آجی از ملازمان معتبره اقبال و اعیان عقیدت
کین همبانی کرده همواره مکتوب حضور رسیده بودند از سپید کس پیاده بنود مثل منوع خان
خان خانان و میرزا عزیز کوکلتاش و سیفخان کوکلتاش و مقیم خان و محمد قاسم خان نیشابوری
و میرزا ملک و میر علی اکبر و شاه فرارین و اعتماد خان و خان عالم و آصفخان و شکوفان
و شاه علیخان محرم و رستم خان و مصوم خان فرخوری و قلیخان و رحمن قلیخان قوش بکی
و خرم خان و قلیخان قوش خان و خواجہ عبداللہ خان و حاجی محمد سیستانی و عادل پیر شاه محمد
فتحی و مکتوب خان و خدی خان و راجه تودرمل درای تیراس و خاک رود و میرزا محمد
بک با وجود آنکه مکتوب در رعایت کی جهان راه در چنین وقت قطع کرده و بر سر مبارز
آمد و شکست خورد و بجز رو و با سوار و با تمام آمده بودند هزار سوار زیاده بود سپردی
تایید بر روی و فرزند هندی روی داد و جانی که اقبال بکار خود در آید کثرت عدد در درجه اعتبار
و زمانی که کار فرمانان ابرار در امداد باشند خاکبان خاکسار راجه را که در برابر تو اندر آمد الفقه
بعد از انعام آن مکتوب الهی و استقلال لای فتح حضرت شاهنشاهی خود بدولت مشرب دان

مجلس اقبال قرار گرفته چندی از سرداران جانبدار را بر سر کرسی قاسم خان نیشابوری بتعاقب آن خبر
گزاره فرستادند و چون در آن شب باران عظیم بارید که تا فردا این خدمت نشد و بود نتوانستند
پیش از چهار پنج کوه راه قطع نمایند هنگام ظهور نور صبحگاهی خود بدولت کوچ فرموده کسان مردم
پیش فرستادند هر نوع که باشد دست جلالت از آسمین جرات کشیده بجای پیش آیند
جان سپاران کام سرعت زده روی ایت بس همراه اطاعت آوردند و صباح روز استوار بیت
و ششم مردان و شصت بیت و بیستم دی حجه را یات همایون در میادین بهر سویم بانی رسید حکم
عین الملک بر اهل موافقت داشت و از اشرف ملازمت آورد و اوستمال شده بمباران حقیقت مند
ملحق شد و درین روز که ظهور عیار کار دانی و مردانکی و حقیقتندی مردم بود تیموریکه شتر دلی نزد خود
جهان اورا لبیب خاصه رحمت فرموده بخبر آوردن پیش بعین کوفت آن بجای هر ایت اودی کرد
و بیماری دروغ را عذر نامحسوس خویش کرد و ایند پاشی از شب مانده خدیو جهان سوار دولت شد و چون
هو اگر بی زلفت زانی در زیر رختی نزل رحمت فرمودند و خوش خبر خا را بعین کوفت که نزد وی نشسته
از مردم پیش خبر آورد و ایند پاشی بدولت شریف از زانی داشتند که خوشخبر خان را بعین کوفت که نزد
رفقه از مردم پیش خبر آورد و ایند پاشی بدولت شریف از زانی داشتند که خوشخبر خان را بعین کوفت که نزد
انکه زمین داران آن ناصیت از روی دولت خواهی ضمیمه نکرد چیزی فرستاده دل و رخت مستند
و دلاوران افواج قاهره سورانی اندازند و نزدیک کوه که جانبایران میبندد برارد وی عبدالله خان
میریزند و آن سید رویانی حجت سر سیم شد زان خود را در حجاب یافت و بسر خود را همراه گرفته
از میان بیرون رفت امرای عظام تمام بنده و بار خصوصاً و فیلان او را کرد آورده در آن منزل
توقف نمودند و میر معز الملک باتفاق جمع اندازد این فوج جدا شده تا پنج کوه و دیگر این بیرون
تعاقب نمود و این موبدان اقبال حبت و جانبک ستانده باور رسیدند و بسیاری از مردم او را حبل
ساختند و میر معز الملک و چندای زخمی شده سر رویی کشند و آن بی سعادت خایب و خاک
نیم جانی از آن مملکه مردارهای بیرون بود و چون هنوز لغسی چند از آن تیره بخت باقی بود بر سر سیاه
و روزگار بیهوده را بصیر حد کجرات انداخت و چون حکم کیتی مطاع نبود که آن عرصه جلالت نگاه جنود
کرد و لاجرم عسکر منصور بقیع و اقبال در آن نفر نگاه توقف نمود چون این بشارت بمساع علی
رسید بمعانی اقبال بهمراکبی حضرت متوجه پیش شده آن سرزمین که مورد فتح بود رسیده گری
جای آوردند و امرای اخلاص اندیش بس طوس حضور سر بلند می یافتند و غنائم فراوان از مردم

و فیصله سب و دیگر نفوذ و جناس و غنائم سبب داشتند بدست اولیای دولت قاهره افتاده
بود تمام و کمال از نظر اشرف گذشت از آنجمله قبل آب روب و کج کن و من بود که هر کدام منشا
کمال توجه عالی شد و الحاح هر یکی کار نامه آفرینش بود حضرت شاهنشاهی شکر علیاب از وی نوزده
از جهان منزل بدولت و اقبال کوس مراجعت بجانب هند و بلند آوازه کردند و آن مسافت را
سه خنجرل کوه تبارنج روز را سفید بیت و نیم مرد و ماه آبی موافق روز پنجشنبه دوم محرم نصد
و هفتاد و دو فری منازل و کشتای قلعه مندور بمیان من نزل عالی مورد و فرود بسعادت رسانند
و از آنجا فتح نامهها بمملکت عروسه خصوصاً بهار الخلا و اگر که خواجه جهان و مظفر خان آنجا نظام
کارگاه سلطنت اشتغال داشتند فرستادند و قریب یکماه در آن معرعت دستنگام
بوده انتظام آن ممالک بطریق هم اقبال فرمودند و ملازمان درگاه عتلا را بقدر تردد و حجت
بایه قدر افزوده کامیاب دولت ساختند از آنجمله مقیم خان که درین پیش اقبال نرزدای
کرده بود بخطاب بتجاعت خانی خلعت افتخار پوشیده و چون ططنه انصاف رایان
در ولایت مالوه بلند شد و صدای کوس اقبال گوش زمین و زمان باز کرد و تمامی سران و سرداران
انگردد و جبین ضراعت بسجده گاه اطاعت آوردند و جمیع رایان و زمین داران زمین
بوس و الا تارک سعادت خود را اشرار دولت دادند و در آن موقع جلالت معروض ارگاه علی شد
عبدالله خان منظم شده پیش جنگیز خان فرستاده شود تا آن مدبر جنکوب را بسینه بدو
معلی فرستد باز آن کلان نیز آواره سازد و لاجرم حکیم عین الملک را با عتوره جهان نظر غریب
جنگیز خان منشور عالی را تا قریب جانبایران استقبال نمود و قاسم جالبوسی بجا آورد و پیشکش
لایح با عرض داشت تذلل معصوب بعضی از معتمدان خود درگاه والا ارسال داشت مضمون آنکه
من بنده بادت هم و از فرمان پذیری گریز ندارم از آنجا که حضرت خطابش عطا باشند
اگر دین مرتبه نگاه او را بخشیده نوازش فرمایند تا او را بدگاه عالی فرستم از بنده نوازی دو
بنت و اگر این التماس بایه قبول نیابد آن زمان تا که زبان بسعادت را ازین ولایت بدخواهم
کود بعد از یک روز که رایات اقبال بسر سعادت اثر بقیع و فروری مراجعت فرموده بهار اقبال
اگره نزل اقبال فرمود حکیم عین الملک با پیشکش جنگیز خان ادراک زمین بوس والا نمود و از جمله
سوانح آنکه خانقانی نام که یکی از معتمدان جماع و عبدالله خان که او را در سرکار هند به گداخته بود
معرض شد که هنوز در آنجا در در ططنه امید و بیم مانده است اگر بنوید جانتی سر بلندی یافته

در سنگ غلامان درگاه و اگر موجب سعادت است لاجرم فرمان استعانت از زمین افضل
صادر شد و او منشور دولت را در حجاب و تعویذ نجات ساخته تا جمیع خود متوجه آستان بوس
شد و سعادت بدین بندگی گشت و از جمله وقایع آنکه مقرب خان کی یکی از امرای دکن بود از راه و لا
برار کر بندگی بر میان جان بسته و بفرق اخلاص شتافته سعادت زمین بوس دریافت و نظار
عواطف شاهنشاهی اختصاص گرفت و سرکار بزمندیه بجا بیاورد و مقر و از جمله سوانح آنکه میزان مبارک
والی ولایت خاندیس که از قریب الایام با حیدر سین و ادوار آبا و اجداد ابالت و دیاست و شند
از کمال طاعت و اخلاص عرض و شکی مصوب الیچیان کاروان فرستاده شریف بکشانشان
موجب عالی ساخت و بوسیله مقربان بسا قوس معروض بایه سرور و الا شند که غایت مطلب و مقصود
میزان آنست که صبیحه رضیه خود را در سنگ پرستاران حرم سرای قدس در آورده بسعادت این نسبت
طلعت غایت آنحضرت را مامن حوادث ابدی سازد از آنجا که کاغذ شیشه حضرت شاهنشاهی است ملتزم
درجه قبول داده فرمان غایت نشان اصداف فرمودند و اعتماد خان خواجہ سرا که از معتمدان بارگاه
بود همراه الیچیان میزان باین خدمت خاص نامزد فرموده با جلال شریف و شرف انعام روانه آن
حدود کردند اعتماد خان چون قریب بقلعہ سیر که نشین میران بود فرود آمد میزان بتبارک آمد
شتافته بسعادت استقبال منشور عالی بیرون آمد و اعتماد خان را با عز و اکرام بدر و نخل و دیوان
عاطفت و الا را از سر نوشت سعادت ازلی خود داشته صبیحه عقیقه خود را باین کار و آرایش نهاسینه
روان سر و قیامت ساخت و حجر از اکابر و اعیان ولایت را همراه کرد و آداب فزایدی و لوازم جنگ
بتقدیم رسانید اعتماد خان در جنگ که موجب و الا از منور نصرت فرموده بیک منزل منزل قدس نموده
زمین بوس عقیقه سر بلند یافت و آن صبیحه قدسیه را بسرفات عصمت رسانید و شرح اطاعت
و عبودیت میران مروض داشت و حسن نیت و صفای عقیدت او سخن بارگاه قبول افتاد و از جمله
سوانح آنکه از آنجا که عنصر قدس حضرت شاهنشاهی مظهر بر جرم خنثی و غریب نوازیست حسن خان
خواجه و باینده محمد بنج هیه و خدای روی نیم با منشور عاطف مجرود و فکر پرستانه که باز بهادر حاکم
را که در آن نواحی سرگردان با دیه حیرت و غریبت متعال ساخته بدو گاه معالی آوردند چون فرستاده ها
نوبت بخش نوازش یافت می شدند و باز بهادر را این معنی را از بیداری بخت داشته غریب بمانند
و کرم سعادت جست که در متوجه آستان بوس کرد و درین اثنا خواجہ سرای بی عقل از دارالکلاذ اگر آمد
و بعضی بخان دور از کار که شعله بزمه کوپان بید و ولست گفته او را از شاهراه دولت باز داشت

و چون سواد سیکه کلیمی هنوز از طالع رو بر نداشتند بودند بی اختیار شدند بمقدور چند نامبر
از احوال سعادت زمین بوس محرومی اختیار کرد و میعاد حصول این مقصد عالی از بوقت دیگر باز
روار و این اقبال را با عرض و شکی مشتمل بر شرح حلیت و تقصیر روانه درگاه معالی ساخت و این فرستاد
دور از خلایق بشرف آستان بوس استغفار یا قنند القصد قریب یکماه قلعہ مند و در طلال ارباب
عالی مہبط انوار جادوانی گشت و چون ضمیر انظام بخش شاهنشاهی از عہد صنواب و روابط
این ممالک مطمئن شد و بیا من اقبال بدیدند مہمات این صوبہ انتظام جدید بر رفت در عت
مسعود که سعادت معاودت را موافق باشد یعنی واسطه شهر پور ماه آبی او آخر محرم بود
بجانب دارالخلایق اگره عنان توجه یافتند چون ساخت و قصبہ بقلعہ محکم موجب عالی شد از آنجا
خانزاد بیک امرای عظام و ملازمان اخلاص پرور و بکومت مند و مقرب ساختند و فرمان اقبال
مطاع شرف صد و ریافت که از ملازمان بارگاه والا هر کس درین البغارت از همراهی موجب
محروم و متقاعد بوده عنبار تقصیر بر جہر خدمت پسندیده است مجازات و مکافات او
بجاست که در مند و همراه قوا بهادر خان بوده بخدمت آخذ و قیام نماید و چند گاه از بساط
حصور محروم ماند و روز دیگر تقریب این مهم داران خنزل توقف افتاد و روز سیم
در عین بارندگی بدولت و اقبال کوس مراجعت بسبت و از خلایق بلند آوازه ساختند
و همان سیلاب محرم موجب عالی شد و در انشای آن زندگان حضرت شاهنشاهی کثری بر میان
سوار می شدند و این کوہ بیکران حیره دست را مغلوب نیروی عظمت صوری میداشتند
روزی بر خنزل گماندی را که بدستی و زور دستی و خود سرکاد بدینوی سپیم و عید داشت سوار
عزیز منزل پیش فرمودند آن خنزل آسمان شکوه را که قیل بانان قوی دست را در هنگام سری
و کردن فرازی و بای ثبات برجای نمی ماند از روی اختراع عالی کج با که بر سر زده نیک انرا
در سر فرو بردند و دستشان بر پشت قیل استحکام دادند و کج با که بکمر دست تابید یافتند
خود داشتند در وقت سرکشی بر سر و میزدند و بدین دولتی قدرت او را از حلائی بدستی با
داشتند روی براه می آوردند و باین فرود شکوه قطع مسافت نموده بمنزل منزل اقبال فرمودند
و حاضران صفوت عزت که با حذران بدیع قدرت بودند در مقام حیرت آمده و تمنی را
محقق تابید آبی که آن قیل نامور بزر نقیہ را دست داشتند زبان اخلاص بر عای دولت بدین
گشودند بعد از قطع چنین مراحل طوقان حیز و طی حال سیلاب بر عرصہ احسن مخیم کار

فتح شد و از آنجا چهار منزل کرده بسا رکب و زوال جلال فرمودند و بگفته و در آن بساط نشاط بخش
کامیاب عیش و عشرت بوده از آنجا ساعت قضیه کبیر را مورد موبک بکنی آورد ساختند و در دو
منزل آن که هست آن غریب و بیست امده پیش آمد و در دو در آن هر بر بهمان شکار را در آن
ماده فیلی چند در کند معصود و آمد و از آنجا کوچ بر کوچ تا حدود قضیه سیری منصف موبک علی فرمودند
و در آن منزل شوقی قزاقان شکار خبر رسانیدند که درین نزدیکی بنشیند است عظیم و در آن کله فیلی
میکرد و حضرت شایسته بی شوق شکار در در هنگامی که خود خا و در آن کبیله ایضاً صبح درین صبح
این صید شد تا بهام سبب سلطنت افزون شود و هم انبساط طبیعت حاصل گردد چون نزدیک
آن بنشیند رسید تا بهام فیلی نظر افکند و آمدند از آنجا یک فیلی کلان خوش سنی برید آمد سیران
عوضه بیجا عت تمامی آن بنشیند احاطه کردند و بدستور و آیین مهر و در راندن آن که مجاز بودی
ظفر وین اشارت عالی رفت باره راه رانده آمد و به سواران کو و دست فخر الین رسید
او را از اسب انداخت و متوجه شد و بعد از افتاده گذشت درین اثنا بهادران نیز
در رسیدند میر از غایت اضطراب سر رشته عقل از دست داده انگشت بردمان نهاده اشارت
بخاموشی نمود و در آن ایام میر موجب انبساط طبیعت بود و از کله فیلی از میان بدر رفت همگی
توجه مقدس بکوفتن فیلی مذکور شدند تا آنکه او را بکند در آوردند و همان لحظه خداداد
سکوه فیلی را اعتبار ننموده و آن فیلی سرکش تازه شکار سوار شدند و حیران کار نامه قدرت
ابو الفضل از زبان کوثر شاد آنحضرت شنیدند که میفرمودند آن فیلی صحرائی نبود از حکام آن ملک
سر کشیده بر آمده بود حضرت شایسته بی نام آنرا که می شنید نهادند و روز دیگر هم آنجا آمد
در و بنا کله فیلی تکا بر فرمودند تا گاه پنج ماده فیلی نمودار شد و سوج صید و قید آن شدند و توجه
سرماده فیلی را از آن میان برش نهادند و سرت بیای خاطر مقدس شدند چون ساعت قضیه
سیری منتظر از وی می ماند حکم نافه شرف صدر و یافت که قزاقان کرم و و لوازم تکا بودند و در
جایی آورده در بند کردن آن کله فیلی با بند و بی آن گرفته اند کمال اهتمام نمایند و فرمودند که از جوی
نزد آن آن صحرا که زبان آنجا بهیل گویند نزدیک دولتماند معصود آمده از آن کله فیلی نیت آن داد
و این کس را چه حکم و نوبه بود بجهت آنکه از وی همان بیمار که زبرد ولایت او نیفتند آن کله
از آنجا رانده بودند و نیز مقرر ساختند که اگر حجب تقصیر که در موبک عالی و در آن نزدیکی واقع ناکر زفته
خبر کنند که حکم از روی و کتبی ای قزاقان بتغییب شکار گذارند است چون این خبر بهجت

بخش رسید حضرت شایسته شاهی در ساعت سوار دولت شده روی بقطع مسافت
محمد و آوردند تا آنکه کوه بیکران بنظر افتد و در آمدند قریب بهفتاد و فیلی در رفتار بودند در آن
سعی ب هجوم برقی کردار از اطراف و آمده راندن گرفتند و آن فیلی از غایت مستی
نگاه نمیکرد و دو ماده فیلی از کله جدا شده قصد دلا در آن اقبال نمیکردند و درین اثنا ماده
دوید و محمد طالب برادر سفید بخشی را از اسب انداخت و زبردستان زیر کوه بروش نشسته
مالش داد و نظر را یکبار ایقین شد که استخوانش سرخ شده باشد درین اثنا بدید که سواران رسیده
آن ماده فیلی او را بدین فرطوم گرفته و بدین سواران نزدیکتر شدند و او را انداخته تیر تیر شد
انداختن همان بود و برخاستن و در وین همان اینغنی باعث تعجب همگان شد اما چون
نظر برفون قدرت انداخته شود تعجب را کجایش نمایند و با جلیه همت علیا در گرفتن فیلی
مذکور مصروف بود حکم مقدس بنفاد پیوست که فیلی مست حکمی از فیلیان خاصه شریفه آورده آن
جنگ انداختند و او ازین سرکشی فرود آوردند بهیرون نام فیلی که قرین آن فیلی بود آواره جنگ
انداختند حملای عظیم و صدمهای قوی در میان آمده بهیرون چه نزد بسیار کرده بود و روی خود
گردانید و بصد بدین آن فیلی صحرائی را از و باز داشتند درین اثنا با طرا اهام بپر طری عجب
اینی رسید که با سهیل و جوه شکار فیلی توان کرد و آن چنین بود که کله فیلی نمایان شود سواران نیز
دست از دور گرفتند چنانچه فیلی را بر آن مردم نظر نیفتد با و ارفیل حی آگاهانیده باشند که جگر از
اندود فیلی گرفته را فیلیان این بطوری که نمایان نشوند سوار شده حکم که میخواستند باشند
بوده آن فیلی را در قید در آوردند که استهسته می رانده باشند تا از تعلیدی که طبیعت جاندار
سر رشته اندر آید آن کله فیلی آن دو فیلی را دیده راهی میشود و بسعی خویش در کجا آمده بای بند
چون تیری شایسته که تا حالا با طرایح یکی از زرگان گذرشته بود محظوظ باطن اقدس شده باعث
الشرع عظیم گشت و حکم انرف سعادت نفاذ یافت که افراج غلط اقتدار از اطراف و حجاب
در آید و آن فیلی صحرائی را بان کله در میان گرفته راه اردوی می سپردند امر فرمان بیدار گشته و افسر دست
چون بقلعه سیری رسیدند کله را بدرون قلعه راندند چون تمامی کله آن فیلی بزرگ قلعه در آمدن آن
بنیاد بستنی کردن گرفت آنحضرت بتدابیر او فیلی که اندی را که عدیل او بود آورده و آن بدست صحرائی
بر و ساختند این دو کوه متحرک بصد مات جنگ در هم آورند و تا یکبار بعد و نیز بر کرم
بودند و قریب بان رسید که کماندی را بی غرض فیلی وحشی را بکند موجب اشارت عالی شایسته

کروار که مانی رای غرض و غنی را بشکند موجب اشارت عالی بت عمل ملوک کردار که مانی
از جنک باز داشتند و فیصل صحرای بصره شکن و دیوار سنگین حصار شکار شکسته را صحرایش
گرفت آنحضرت یوسف خان برادر بزرگ خیر عزیز کوکلتاش را با جعفر فرستادند آن فیصل را که
مانده شده است مقید گردانند و خود بنف نفیس توجه عالی بر بستن و فیصل کا شتن و فیصل
با بنان قوی دست از هر جانب فیصل صحرای در آمدند و اشارت عالی بر آن یافت فیصل در
بهر بدن را که از فیصلان مست زبردست بود در تله فیصلان خاصه اختصاص داشت
بوده سر راه بر آن فیصل بکینند یا از این دو بیکر یکی شده درهم اور بختند و چون فیصل صحرای جنک
عظیم کرده بود نزدیک بآن شد که مغلوب شود فیصلانان هجوم آورده او را بنای درختی
بزرگ رسانیدند و از هر طرف طنابهای بر خیز قوت را بستنهای دست و پای او حلقه ها
بستند و با هستکی رام کردند و زور زور زور در حلقه فیصلان خاصه انتظام یافت و کج نبی نام
شد و بعد از فراغ خاطر از شغل شکار و سینه های بنساز از لوازم آن کار نهفت رایت نصرت
ارتام بستر خلافت کوثر فرمودند و هر مرکب برست برور کولیا را انفا و افتاد و مانی عظمی
و کبری دار خلافت طنطنه قرب مرکب عالی را که نوای رعیتان عشرت ابدیست مستند و مست
کنان بلو از مستقبال شتافتند و بقواعد اکر ام و اجمال ادراک طاعت نمودند و باز طار
عواطف شاهنشاهی کامیاب سعادت صدی و معنوی گشتند روز میار بیت و ششم
مهر ماه آبی موافق شنبه یوم ربیع الاول در و در دار الخلافه اکر که گسترده و از مقدم اقدس
اشاعت انوار فضل و افضال بر عالمیان فرمودند و خلافتی را بکمر این نعمت عظمی ابراهیم روی بود
و از سوره آنست که درین هنگام عشرت ارتسام که مقدم سعادت توأم حضرت شاهنشاهی
بدار الخلافه اشاعت انوار عدالت فرمود و آنحضرت بر دساده عیش و خند شکار حضور بودند
و انتظام بخش عالم صورت معنی بای انوای دین و دولت بودند از ماز الطاف داور بخش جهان
اکثرین و کوهر نایاب از یک منبع ظهور کرد و دوا خیر جهان تاب از یک منبع طلوع نمود و چشم
جلالیت و در کوثر انوار اقبال اعتلا گرفت و دو عقده تین در خنده و دو عقد تین در خنده
و دو بازی قوت بر یک گشت و دوباره مقصود ظهور نمود و دوار و جی حسن است در آمد و در
باز شد یعنی دست نهاده قدسی بیکر روحانی منظر لطیفی توأمان سعادت و ولایت یافتند
جهان جهان شکوه دولت و دولت شکفت و چون چنین کل عشرت خندان شد با انبساط

از گران تا بکران کشید و عالمیان را بصدای نشاط خواندند و از کوس شادی در نه کنند گردان مجید
و نواحی از عنایتی کامرانی در شش محبت افتاد نظم جهان کل با یک نوا نوازش برخاست
که صبر از صبر و نوازش از نوازش برخاست و آنحضرت شگفتی این دو کلین با نوازش انتقال
در جهانی گرفته شکر گذاری تقدیم رسانیدند کی را میرزا حسن و دیگری میرزا حسن بسمیه کردند
چشم ارسلان در تاریخ ولادت این دو کوهر شاهوار گرفت به شدت و یگانه داد و فرزند خلف
آمد و کوهر در درج مقصود بگفت دوران بی تاریخ ولادت بنوشت بنمود و ماه و روی از اوج شرف
و این دو کوهر بکلیای قدس بعدی که از ولادت بفضیلت سر عالم قدس و زهت آباد مقام عظیم خرامید
و نقد حیات خود را بنثار ببرد و الا در کردند و آنحضرت از رحلت آن دو با کوره قدسی قری قرین
بجزم هوم و احوان گشته گلشت بهارستان رضایت تسلیم فرمودند چه دو بنیان بارگاه کبریا را
در قضا و حکم ربانی و احکام حکم ربانی بغیر از تسلیم در ضا جاره دیگر منصرف نیست و از سوره طرح معجز
نکر چنین انداختن و چون گانشا ط بستیاری اقبال با ختن است معمار کارخانه بدایع عظمی
و مهندس نگارین سری ضایع مکرری وجود اقدس عالی حضرت شاهنشاهی بهر بنشین کامل و قدرت جامع
جهان خواسته است که در هر آنی مظهر کمال آسمانی گردانند و در هر مکانی خیال عالمی را مرجع ایجاد انداز
حماکت آری سازد بنا برین مقدمه حقیقت اساس خط جهان آرای آنحضرت بآراستن و بپرستش
موضع عالی گلزار نوحه فرمود آن کل زمین را در لطافت آب و هوا و طراوت زمین و ضوا
نظر به بسیاری از سرزمینهای دلکش امتیاز دارد و از آن مقام تا دار الخلافه اکر یک فوسک
راحت و درین ولایت تر جهان بود که مرکب عالی بر رسم سیر و شکار از صحرای برآمد و اصفهان
آنحضرت بآن ناحیه دلکش میکشید و در آن سرزمین بیغمی و شکار گسترده می شد و بقصد
وحش و طیر در آن مرغزار فیض بخش خاطر انرف می پرداخت درین هنگام که رایت اقبال از شکار
بهند مراجعت فرموده بستر خلافت متکین شد و معارف عالی اساس انقضای آن فرمود که در آن
فضای دولت و اعمالات دلکش و باین جان بود طرح اندازند بنا بر آن در سعادت مسود و طرح
ثابت که اساس عشرت و بیان نشاط از بند مهندسان سحر بکار و طراحان جاد و خیال نهادن
و عمارات خاطر نشین که قالب رواج شوق توانند شد طرح انداختند در اندک فرصتی بنایان چابک
دست و معماران کارگر را بطوری که مرکز کارخانه تعمیر نوز و تمام کردند و همچنین جمیع اعیان ملک
و از کال خلافت و سایر ملازمان عقبه علیه بمقدار حال و فراخور رتبه منازل و باین ترتیب داده

عشرت آری گشتند و در ایام معدوده معبره جلوه نمود که خال رخ شهرهای قاف توان
شد و حضرت شاهنشاهی آن معبره قوسی و با کوره عجبی نگر جان نام نهاد یعنی شهر افش و اسدی
ویشتری در آن ایام بچکان بازی کوی عشرت از اقبال میر بودند و بسیر و شکار واد خوشی و شادی
میدادند و درین سال ایلیج فرمانروای ایران شاه طهماسب با کله سینه کجی در رسید و شرفات آن باز
برسم ارخان کور و سلطان محمود بگری که همواره اظهار بندگی کردی در آرزوی آن افتاد که منصب خان
خان که خان خانی باشد از درگاه علی بایر چون امرای کلانتر از او بودند که از مرتبه شناسی و در حال پیش
خود از روی این باب به راجح طر سینه اندک امر و ای بن امینت نکست مبلغهای زیر برسم پیشکش
لشاه مخمران بنیاد و ستاد که شایر بوسیله سفارت این دولت روزی کرد و ستاد ملکش اودا
قبول فرموده است و کونه بزان رقم بزرگشت کلک محبت ساخته بودند لیکن چون خدیو عالم برسد
مرتبدانی و محولت آریایی بودند و دایمی اسفان بودند و راجع سفارش که مثل منعم خان باین منصب والا
اختصاص داشت بنا بر آن استدعای شایر مغزرت فخته فرموده آمد و باین بزرگان رحمت فرمودند
التجای میرزا محمد حکیم بود که کیتی بنیاد ستانهای و تخلص کل بل از میرزا سلیمان و دیگر سوجه اقبال
در مطای احوال و فخره مال بیشتر صورت گذارفت که میرزا سلیمان کار ابو الکلا تیره بخت خسران
عاقبت را با انجام رسانیده بدختر یا برادر کابل گذاشته رفت و قهر حقوق نعت این دو در آن محفل
نذاشته و لباس دوستی کار دشمنی را ترتیب میداد و همواره در مقام آن بود که کابل را بتصرف خود در آورد
میرزا محمد حکیم را در یک از محال برخشان داشته باشد کابلیان حقیقت شناس اگر چه بقدری بی برادری
میرزا سلیمان بهمان مردم پیش گفتا نموده برخی دیگر را بتباید پنج فرستادن گرفت و در نوع عبد الرحمن
بسر میر نوک قیدی با جعفر فرستاد و در نه سگری بودی و قس بیکی را با جعفری روان خست کابلیان
کمان خود یقین دانسته در محال کار اهتمام نمودند و عده ارباب اهتمام خواجہ حسن نقشبندی
و باقی قاتل و سیوندک علی محمد اسب و بنده علی میدا با سایر میدانان و خواجہ خرمیان و احمد
و خیز و خلیفه عبد الله بود حقیقت معامله را میرزا محمد حکیم کم پس تیر رسیده بود رسانیدند
میرزا که از تنگی حاش و بد سگی برخشان تنگ بود این اندک را مستحسن داشتند در اوضاع خشیان
اهتمام نمود و ولایت خرمین که میرزا سلیمان تقوایم خان حسین کابل داده بود از آن تغییر داده و به اسم
بیک پروانه جی داد و بنکش و از مراد خواجہ کشیده بخواجه ملازمان خود کور و حلال آباد و کند و را
تا نیلاب که میرزا سلیمان رفتند و غار بخان در کوتل پند و کوه میرزا سلیمان که متوجه کابل بود

ملاقات

ملاقات نموده و شرح و بسط آنچه گذشته بود گفت میرزا سلیمان سرعت نمود متوجه کابل
شد و چون خبر آمدن میرزا سلیمان بمیرزا محمد حکیم رسید قله کابل را بیانی قاتل سپرد و طایفه از
مردم کار کرده تجربه یافتند که محمد اعتماد بودند همراه او ساخت و خود با جعفر از هواخان بطرف
جلال آباد و بنساور روی عزیمت نهاد و میرزا سلیمان چون بیکار آب باران رسید که و چهار روز
در آن منزل مقام کرد که لشکر از تر و سوز بر آساید و چون معلوم او شد که میرزا بطرف جلال آباد
حرکت نمود و چون میرزا محمد حکیم بد که رسید خبر غلط شہرت یافت که میرزا سلیمان از عقب نمی آید
میرزا محمد حکیم بگشته بکوه مادان شتافت و دختر میرزا سلیمان که در جلال آباد بقصد قضا بقصا
عقل مانده بود پیشان شده متوجه بهر ای میرزا محمد حکیم شد و در حدود کابل آمده ملاقات
کرد و عذر تقصیرت خواست و در همین منزل بقیین پیوست که میرزا سلیمان متوجه این
حد و دست و آن خبر غلط بود میرزا بصیرت تمام بغریب خانه رسید و از آنجا بجای مسجود و از آنجا
بهشت در دروازه حبیب فرود آمد و در همین زمان ایلیج میرزا سلیمان پیش میرزا محمد حکیم
رسید که شاید دام فریبی تواند در انجام نمود میرزا سرسواری او را دیده و داع کردند و خواجہ حسن
پیش میرزا سلیمان خود متوجه حد و نیلاب شد درین اثنا خاکی کابل بآن که بخت آوردن حقیقت
مانده بود آمد و خبر رسانید که میرزا سلیمان چون کابل آباد رسید هم بیکر را جعفر در جلال آباد گذاشته
خود متوجه این حد و دست میرزا محمد حکیم باستیصال از آب سینه عبور نموده عرصه داشتی مشتمل
بر اطهار انگار و افتخار مصوب جانی غالب بیک و طوفان و برج بزرگه کیتی بنیاد حضرت
ست هشتا بی فرستاد و سکرزنت کابل مستندی خود را معروض داشته است و توجه و هر گونه
استعانت نمود و خود بر کنار ستاد کور توقف کرد و چون در آن ایام حکمت صوبه بنیان بای
ر زین و عهده اخلاص میرزا محمد خان برادر کلان انکه خان مغرض بود میرزا خواجہ بیک محمد در آن
خود و مقصود جوهری را پیش فرستاده بدو طلبید میرزا خان قاضی عماد را با تحف و هدایا و ستاد
دلبری نمود و هم چنین امرای پنجاب فراخور حالت خود هدایا فرستاد و میرزا سلیمان چون گذشت
میرزا محمد حکیم را از آب سینه شود و بایوس گشته از بنساور گشت و از راه کوه به متوجه جلال آباد
و در انشای راه با فغانان شنواری جنگ روی نمود و جمعی از برخشان حسا نو ملک شتافت
منشی شده و بعضی اسباب اردو بازاری بتیراج رفت و هر آن سوار که کلا تر این قوم بود و جرم
شتافت و در جلال آباد قنبر و جعفر گذاشته متوجه کابل شدند و از روی سیتلا و قنبر محضر

کابل کرد متحصنان قلعه کابل لوازم حقیقت و مراسم کارها گاهی بجای آورده در استحکام قلعه
اهتمام تمام نمودند و در هنگامی که خبر رسید از فروردین حضرت شاهنشاهی قله گاه هفت اقلیم بود
الچیان میرزا محمد حکیم رسیده بوسیله واقفان بایه سیر سلطنت بسعدادت استانبول سر رسیدی
یاقتند و عرض داشت میرزا عباس مع علیهم رسید و بعد از اطلاع بر حقیقت حال کوشه نظر عنایت
خسروانه شامل میرزا محمد حکیم و چون خلاصه سبب نفوذ میرزا از نا بودن آتالیق خود مدتش خبر بدیش
بود و حضرت شاهنشاهی که از فرط دانش اندک تمام بخش شهرستان مروت و مردمیت فکر آتالیق
فرموده قطب الدین خان را که بقتل و تدبیر و اعتبار امتیاز تمام داشت باین منصب والا اختصاص
بخشیدند و حکم مقدس صرف نفاذ یافت که خلاصه لشکر پنجاب اسیر کردی میرزا محمد خان بمیرزا محمد
رسیده او را بکابل رسانید و بر سر حکومت آن ممالک متمکن سازند و بعد از تمکن و استقرار میرزا
قطب الدین محمد خان در کابل توقف نماید و امرای بیکری خود باز گردند و مناسبت مطابق بنام میرزا
خان و امرای کرم قلعه محمد قلی خان برلاس حاکم ملتان و قطب الدین محمد خان و مهدی قاسم خان و حسن خان
سلطان و حاج محمد بسوی و کمال خان و فاضل خان و محمد قلی خان و گلان آن دیار عزت اصدار
یافت که کرم مستقیم بر کار کتب بنام میرزا علی شوند و بهر ای بر سر میرزا سلیمان زلفه خراست
او را از کابل دفع نمایند و عاطفت شاهنشاهی سرانجام لشکر بزرگ فرموده نقد وافی از خوانه عاز
باد بیکر اسباب شوکت و اساس فراغت ترتیب نموده همراه ایلیچیان روان ساخت و چون
مناسبت اقبال با امر رسید که اطاعت بر میان اخلاص بسته با عا که حضرت ترین متوجه ملازمت
میرزا شدند قطب الدین خان و کمال خان و فاضل خان و محمد قلی خان و محمد شکر آفره بمیرزا زیب فر
دیگر یافت و از کابل که فارس گذشت متوجه کابل شدند و میرزا محمد خان و سایر امرای سلیمان تسلیه
نزدیک دولت آباد بر سر آمد و بمیرزا رسیدند و هر یک از امرای فرار خود بیت گشهای مناسب
بمیرزا گزیدند و از انوار تفکرات بهشتیانه که بروی حالت احوال میرزا ناخته بود مهمات میرزا
رونی و طراوت که هرگز میرزا را در خواب و خیال در نیامده بودند بفرست و از روی قدرت
و استقلال بزم در دست روی امید بجای کابل آوردند و با جلال آباد و غنان مبادرت باز کردند
و چون میرزا سلیمان قلعه جلال آباد را بقتیر نامی از کسان خود سپرده بود میرزا محمد خان اولادانی
برای او عارف بیک را بنصیحت فرستادند و او را بی رویی کردن از طوایف اطاعت و چون
آن خون گرفته جا بجا بر جان خود بخشیدند و از آن لشکر منصوب بشیخ حصار متوجه شدند

بلان قلعه کبر رفته آن قلعه کبر بستند و بوقت سر پنجه مردمی و روزی مردانی این عقده مشکل
با سائلی بگشودند و از طرف داد مردانی دادند و بقیه همت و علم نیت بر معارج قلعه کبر طریقه
عروج پیش گرفته گرفتند اگر چه بدختیان بقدرت و توانایی در مقام مدافع شده و دقیقه از دفاع
قلعه واری نام می نگذاشته بضرب تیر و تفنگ و دیگر ادوات بکربستان قلعه کبر حمله
آوردند خاک و خاک تر غبار بر سر اعدان در و فتح می بختند اما آن برد لا ز غباری بر آیین
دل نمی نشست و اجماعا اگر عار ج مناسبت راز می ساخته بایان می انداختند آنچنان شوق قلعه کبر
نداشتند که از ملاحظه حال آن متوهم گشته ممنوع شوند بلکه حیرت بر غریب خود بیشتر
از اول نموده و بای همت بر سر نهاده بالا آمدند و با قبالت هشتا بی آن قلعه در وقت یک
ساعت بخوبی متفرج شد و قنبر مذکور با سید جانکه همراه او بودند هفت سهام سبب
و علف تیغ هلاکت گشت و دو نفر از آن اجل رسید بر هر که ز مقرر و اند تا واقع احوال خبر
بلا رسیدگان بیدار یک یک چنانکه دیده اند بمیرزا سلیمان خاطر نشان کنند و سرباز
بار معالی کنگر قلعه کابل فرستادند و باقی قاتل و مردم کابل استمالت را مهار وانه ساختند
بوصول لشکر اقبال خویش وقت گردانیدند و چون خبر غایت و دستگیری حضرت شاهنشاهی
نسبت بمیرزا فرود فتح حصار جلال آباد بکابل رسید غلغله شای بلند آوازه شد سربازان و کنگر
قلعه کابل ساختند و اوازه فتح جلال آباد وصیت طنطنه و صل سباه ظفر آیین بمیرزا سلیمان
اگر چه بای قوار از جای رفت اما تنگدستی این خبر دلهای بهر ده خود را تسلی میداد که این خوف
کابلیات اصلی ندارد و آنکه این دو خوشی آمده از حقیقت استیلای افواج قاهره و طرقتان
نمودند میرزا سلیمان و خرم بیک را از آن خبر سرشته صبر و استقامت رفت و مسکن جمعیت از هم
برستان و بر حال در باب جنگ با لشکر طفر ترین با مراجعت بصرب بدختان کنگاش نموده
بعد از رد و بول قرار بر قرار دادند و روز دیگر میرزا سلیمان بغل و از کون زده از کون حصار کابل بر خاک
و بجای قلعه جلال آباد و نهاده کجا به بواج آمد و شهرت داد که بکنک میرزا و چون شب درآمد
سرسیمه بجای عرب روی غریب بیدخشان آورد در هنگام گذشتن از آب بر دان سیمه عظم آمد
و بسیار از اسباب و برمال بدخت می نرارد و هزاران محنت که کالی که بکس حسینا و خود را بدخت
رسانید عکس که حضرت اعظم بیک رسیده بود که خبر کجی تن میرزا سلیمان آمد بمیرزا محمد
با اتفاق امری ترین بکابل درآمد و آنکه آن خطه سعادت کامیاب دولت از نفس قلعه بندگی

و محاصره خلاص گشته و غلغلۀ ستادی و ملتطمۀ آزادی سپهر و الارسیا نیند و عجم خلافت
و جمهور رعایا آیین بیغمی تازه کرد و بدعای دلم مضاب رایات اقبال که ضلال دولتش بر دوز و دین
سایه عدل کسرت توانه سخن عشرت گشتند و امرای عظام در خاندان و ب تن زول نموده گام نهادن
عیسوی شدند و بعد از چند روز قطب الدین محمد خان بسره غزنین که وطن نازش او بود رفت و کمال
آنها همراه خود در آن خطه که دولت و منش او و تمام قبیلۀ سعادت نژاد او بود بجوشی و جوی سپرد
و تمام اقوام و احباب دوز و دین را تفقدت کرد و از منزل و باغ و بقالی و خیر که از آثار سعادت
و اسباب سعی جمیلت طرح انداخته برگشت و بعد از آن نظام مهمات کابل خان کلان از تبه رانی
و کالت میرزا را بخود صلاح اندیشیده و در کابل توقف نمود و باقی اموال و اراضی کرده بهمند و ستان
معاودت نمودند و میگردیدیم با نوحه میرزا محمد حکیم بجهت ادای شکر الطاف شاهنشاهی
و استعاضات ملازمت اقدس متوجه هندوستان شد و بعد از قطب الدین محمد خان به سلام علیهم
سعادت بپرسید و چون سعادت ذاتی در طینت میرزا محمد حکیم نهاده بودند او را عقل مصیبت یکن
می افزود و نه ملازمان اخلاص مند سعادت منش بهم میرسد و رینوا که بیا من نوجومات انظام
بخش است منشای هم کابل انظام یافت و خان بسره را همی هم نام آبیانی اشتغال داشت مفت
کابل مقتضای خوی بر خود در مقام قنداره روزی شدند و محمد حکیم میرزا با وجود حدانت کن از عقل و
بهره و انداخت بهماره کوش بر سخنان واهی میکرد و میرزا محمد خان که بخت مزاج و دوستی اخلاص و صوف
بود به راه مدارا نمیرفت و با نیک چهری طبعش متغیر شد و کار بشت میرزا نیند به آن اورا
بمیرزا و کابلان نقش کمر سازی بشت و میرزا محمد حکیم نیز اگر چه اظهار تعجبت کونه میکرد اما بسیاری
از مهمات بزرگی بی استصواب خان کلان میرزا محمد خان را از این قسم کمالی بود که خواجۀ حنفی بنده
در کابل بسری بر میرزا امیر خوره خود را که به باقی و الادهش در عقده از دواج است ابوالحسن آورده بود
بی استصواب حضرت شاهنشاهی و بی گفت و گو و مصلحت خان کلان بخواجه حسن بشت کرد
و خواجۀ چون چنین نسبتی عالی افتی را یافت مهمات در خانه میرزا را از پیش خود سرانجام نمودن گفت
و اجوری که با و مناسب نبود میساخت و اکثر مردم در خانه میرزا سخنانی که علیه طبع خان کلان
گفتند و میرزا محمد خان که با وجود سنش طبع مردم مزاج دان و قیصر شیخ باریک غور بود و در روزی بخواجه
امروز فرست روز آیند مطلع نمیکرد از نامت اعز می بخت برای اساس خود خلاف حکم شاهنشاهی
مصلحت دیده دولت و انت آبخان روز بد پیش آمده و چون دانست که عاقبت بنا خوی

خواهد

گشتید نظر بنش بینی انداخته در بشی از شبههای آنکه کمی توقف بدار کابل کوچ کرده دست به راه
هندوستان پیش گرفت و عرضۀ انجمن متفصلالات دار و کیر در خانه میرزا و قایم هست و نیت کابل
بسره و برط در ملک بخیر کشیده بر گام علی ارسال داشت خان کلان اگر برای سودگی خویش چنان راه
رفت بایستی که از روی مزاج دانی روزگار و بنفش سنای عالم خواجۀ حسن و یار محمد آخند و فرزند چندی
دیگر را مصوب امر بهندوستان میفرستادند تا حکم کار میرزا افساد نمیرسد و هم خود بچنین حال
معاودت نمیکرد لیکن چون مشیت الهی بر او میبرد و بستر از آن عقلای دور اندیش را بنادانی میبرد
میکردانند و آن مکنون عالم در جلوه گاه ظهور میشتابد و الحق بیش بنیان ملک انبانی را در انصال
این امور ختمتایی بودن و بر خندون تقادیر الهی آگاه شدن چکار باید کرد و از سلوک فرستادن
قلیج خانست بر هکال با تمالت فتح خان مجلس آنکه در صوبه بهادر از قلاع و الا ارتقا عمنده و قلعه است
از بدایع صنایع آفریدگار رهتانی نام مصون از و هم اختلال بریزد و کوهی نجابت بلند واقع عرض و طول آن
از پنج کوه زیاده است و از زمین همواره تا سطح آن قلعه یک کوه بیشتر ارتفاع باشد و از غایت
آنکه بالای قلعه آن بلندی هر جا که دور بجا هند آب شیرین می آید و از مبادی بنای آن قلعه هیچ
از فرمانروایان برای استیلا نیافته مگر شیر خان که بنزد برادرش زین العابدین آورده متوقف شد
چنانچه محل پیش ازین گذارش یافت و از آن باز بشت فتح خان بینی که از سرداران بزرگ شیر خان
وسیم خان بود افتاد و بشت کوهی چنان قلعه با سیدمان حکومت بنگال یافته بود با هسته و بنای
میزد و از دو بینی بهیستند با سال عراض خود را از دولت خوانان این دولت می سرودین و لاکه آگاه
بیسعادت از احوال علیقلی خان زمان بدو روز دیک معلوم شد آنحضرت قلیج خان را پیش فتح خان
بهیستند از حال عراض نیان اظهار بندگی نمیکرد فرستادند که هر چو کمالی احوال و اکای اخته ایا بر جاوه اطلالت
و خدمت راسخ کردند و معمر سازد که چون رایات اقبال مجروح و جو سپرد رسد اجازت دولت شاهنشاهی
نموده نقد عقیدت خود را بعبار حصه از شرف رسانده هر یک جوهر خود را خاطر نشان دوز و دین
نماند قلیج خان ببعثت هر چه تا مقرر بقتل رفت و او را بر جاوه مستقیم بندگی راسخ گردانید و حسین
خان بینی بر آورد خود را بجلالت آورده برای العین جلالت مرحوم خسروانی را در یاد کرد آن بام که گوشت
از شکار فیل از کوه بود و در که شرح آن غریب گذارشی باید بمرحبت بقتل سلطنت زول احوال
بر زمین بوس متلی سر فرزند شدند و حسن خان مستول عطف شاهنشاهی گردید و در اول اسباب
عفت قباب حاجی بیگم که از دواج حله حضرت جهانبانی جنت آسمانی و دختر طغای حضرت

این بودند و الا مان میز را از بطن مطهر مقدس این بر کف ظاهر آمده بود بوجوب خست تری
متوجه طواف حسین شریفین شدند و آنحضرت با انواع احتیاط و از این سفر بود و حسن تربیت
داود و داغ نمودند هر چند خاطر اقدس معافیت آن قدسی سرشت نمی خواست اما اراده باطن الهی
این را مقدم داشته تجویز این معنی فرمودند و جمع کثیر باین وسیله کامیاب این انبیه شدند
نیمصفت مویک مقدس هفتشاهی بصوب سرور بعزیزت شکار فیل و غیره
خدیو عالم که هزاره باقسام سکار و انواع مستلذات و اقسام متاع ظاهر می برد از بند بندیده
چنان خیال میکند که مگر جراین کار اندیشه دیگر پیر این خاطر اقدس نمیکرد و آنحضرت پیوسته
بطاهر باخلق و باطن باجی بوده منتظم سلسله ظاهر و باطن اندیشه ظاهر را چون خود نشان
معنی قبله راسته میدارد و درینو لاف آب آری خوشی را در شکار فیل اندیشیده در اسفند اردماه آبی
هوای رجب رباب عالی را بجانب سرور و کوه و راه منصف دادند بکاذبه سلطان شوی بجانب سرور
شتابان گشتند چون در آب و هوا اعتدال بود فیل سوار از درای خیل با مویک عالی سعادت اقبال
عبور نمودند و ربابات مفصوفه از راه کوالیار گشت چون عرصه حوالی از ورجو لانکا مویک نصرت شد
فراولان نوبه عشرت آوردند که در بستان سرور چند کله فیل میکردند امر عالی شرف صدور یافت که
از وی معالی در همان مساحت دکن مقام نماید و حضرت شاهی با بعضی از ملزمان رکاب عزت
بان بستان در آمده و دور و دور آن همیشه بسرویس تگابو نموده بکله فیل رسیدند و آنرا بایست
از اطراف و جوانب احاطه نموده و فیلان وحشی را در میان گرفته و از وی معالی آوردند و از بستر
شکار طوفان آفت که روزی در مفاوز حدود سرور شکار اشتغال داشتند که نظر مقدس
بر روی همی قریب هفت کرا کبرتاهی بود افتاده که بعضی از خیل را که نزدیک بماده آهوشد فرود آورده
و باقی را در فرودون بود این صورت برع نظاره کارگاه تغیر فرموده و آن مردی از هم گزاشیدند
دور زمان آن شکر است مرشد مکافات خود را باز یافت و دور و دور آن عرصه دکن منتظم امور
همایانی بوده لشکر خان میر بخشی بولایت که همه پیش آصفیان فرستادند تا از فیلان وحشی و دیگر
لغایس متعه که بنیروی اقبال بادشاهی در جنگ نالی بدست افتاده بود آنچه لایق درگاه معالی باشند بیاورد
و فرمان عالی شد که خواجہ غیاث الدین علی قزوینی تا آمدن لشکر خان خدمت او بتقدیم رساند و خود دست
سرگرم شکار شدند و بساط شکارگاه سرور و نشاط پیرای آبی بستند آغاز سال دهم از
جلوس اقبال قرین یعنی سال یازده و اول درین سکنه زمان حجه زمین که برای تکیه

در متغیر اقبال پیچیده بود نشاط بهرری در دماغ روزگار افتاد و مقدم نوروز جهان
افروز بختی که فیض بخش عالم و عالمیان گشت چارچین عالم بیایدن در آمد و کلهای
صد برکت انبساط شکفتن گرفت بیت کل بیرون شد که بر از برکت بیرون آید باز
تا کند بال فشان همره ببلبل پرواز غنچههای سحر نیم شکفت از سر شاخ
بهز دل بر دل بردن مرغان چمن جنگل باز از تماشای کوه و سبزه و گل می بایست
که ره عشق بهر کام نشیب است و فراز بنده حوصله غنچه این باغ ستودم
صد زبان در لب و او آنکه بخوشی دسار کویا مقدم شاهیست که انداخته اند
از برین کل و دیبای سمن بای انداز بعد از گذشتن نه ساعت و بیست و یک دقیقه
از شب یک نیمه ششم شعبان نصد و هفتاد و دوم هلالی تحول تیر اعظم و متور عالم بدست
الشراف روی نمود و آغاز سال دهم از جلوس سعادت پیوند یعنی سال وی از دور اول خجری و شکفتن
شد و بر بهار طبع اعتدال مرشد شاهی بهای دیگر افزود و آنحضرت در همان مغرور دکن که نقشند
آن بر این کار بهار آیین بسته بودند کامیاب سرور حضور صوری و سمعی بودند که روز دیگر و اولان
بیشه نوزد ماهون بیمار سیده مرده عشرت رسانیدند که در فیلان جانب پیشه است پس انبوه بر این
حضرت شاهی بهارین خبر مرشد پیری خوش وقت شده بهمان آیین و دستور متعاقب صید از
فرمودند و فیلان را شکار کرده و بکوه و الا فرستادند و خود بدولت و اقبال آتش در آن بستان
کام ستان شوی بودند و فرودای آن روز بار و می معالی نصرت فرمودند و در اثنا کاره فرادلان باین
نوبه سرور آوردند که در هشت کوهی مویک عالی پیشه است که زیاده از دویست و پنجاه فیل بخردگان
در آن میکردند بندگان حضرت انبساط تمام فرموده همان وقت بجانب آن صیدگاه عتبات
گشت آخر روز چراگان کوه بیکران رسیدند بوجوب اشارت عالی جمیع ملازمان رکاب دولت
آن فیل آن را که کوه سمت پیا نوبه را انداخته و بنی از شب گذشته بود که درون حصار رسانیدند
و حکم اقدس که بطریق عجم جریان یافت عامه مویک عالی حوضی بود که این سجاده نهاده آنرا بیکر
تواند که کسره از آب رلال و لال مال مال ساخته و آن گرم جوان در با آشام از چشمه رفیق کم
بسته تا قبل از افق صبح او فیل است مساوی که و آیند و این وحشی نهاد از انبساط زین و کبیر
صید فرموده چندی را بطرف سرور و چندی را بجانب کوالیار و بسیار را بار و می معالی را و آن
و بتفریب انتظام آن کار دور و در و در حصار پیا نوبه محکم بارگاه اقبال بود و الحق از سوغ این

نشاط انرا که درین عرصه دکتای هندوستان نزدیک آنست بنمیدهند انواع مشکلی و فزون
 تعجب برناظران این بزم مقدس روی داوچه تبریر والاست وجه عالی که خدیو عالم اینقدار حشمت
 کوه پیکر آسمان سپرد در قید آورده و از آنجا بجانب اردوی مقدس که در حوالی که هر مقام داشت عتبات
 گشتند و قریب بیت روز آن سرزمین جولانگاه مویکب عالی بود و چون ایام اعتزاج فصلین بود و هوا
 روی تجارت بالخی صید آب و هوای آنو لایت که میر قیل خیرا مونی اخگر و طبایع آدیان بنود اکثر اهل
 اردو قدری را تغییر مزاج و کسر طبعیت بهم رسید آنحضرت نظر محنت بر عموم خلایق انداخته و کس را محبت
 بلند آوازه ساختند و بعضی از حجازان عقبه اقبال بشکاربقیه قیطان گذار گشتند و بدولت و اقبال
 شکار افکنان منزل بمنزل منت نموده بگوالبیاء نزل اقبال فرمودند و اندک آنجا بواسطه محبت
 و کثرت قره بقدر حرارتی که در آنجا اقدس شد و در آنک زمان انوار صحت و عافیت از مطلع مغرب قدسی
 تافت و اعتلا با اعتدال میل شد و بنف اقبال با شرف کراید و فراج نشاط با نظام بیست و چهار
 پنج روز از حصول شفا مویکب عالی متوجه دار الخلافه که شد و سعادت سعادت پیری بایستی که کزین انجم افکار
 بود ظل و روز نور نزل بران مصر اقبال انداخت و از سوخ اول این سال عینت افزای بنای قلعه رخت آسمان
 دار الخلافه که بنا بید معارف اقبال بر ضحای رزم سجان هند سه اندک و جودل ششسان افکار محقق ماند
 چون از دهان آرا وجود مقدس شهنشاهی را بجهت تکمیل طبقات موجودات ابرار فرموده آرایش زمین
 و زمان می فرماید پیوسته میخیزد و آن در آن اهتمام دارد که هر فردی از افراد موجودات از مکان قوت
 بمطابق هر فصل آمده رنگ آمیز دولت کرد و دفعه برای حیات جانداران زمین را با مصالح زراعت و تخم ریزی
 و آب دهی بحال آن رسانده و سبب پیری سرانجام میدهند و دفعه هفتم حفظ احوال و اوقات و حیات
 و ناموس و نگاهبانی بقای افراد انی قلاع مستحکم تربیت داده مواد دولت و سودی و معنوی تحصیل فرماید
 بنا بر آن درینولا دار الخلافه که را که بمنزله که در هند و ستانست بجهت مصالح ملکی مالی با ساس دلعه عالی که در خود
 آن باشد و لایق حال این سلطنت تواند بود اشاره فرمودند و امر مطیع بنفاد بیست که در تعلقه پیشین که
 ساحل دریای جون در سمت شرقی شهر واقع بود و بواسطه توالی نزایب زمان و تصادم حوادث روزگار کارگران آن
 انجامیده شهر بر دارند و در آن محس منیع حصن حصین و حصار حصین از سنگ تراشیده اساس بنند
 و چون بنای دولت این دو دمان عالی استوار و چون اساس رفعت این اقبال نمید یابد و پدید آید بنای برین درستی
 ثبات کار و اساسی حصار را مختار بود و هندسان علوی قیاس و معیاران دانش اساس طرح این بنای عظیم
 کشیده و کار جز از هفت طبقه زمین که را امیده و بنیاد نهادند و عرض دیواری که بر پایه است ای مقورشند

و ارتفاع بخصیصه که رسید مشتمل بر چهار دوازده کعبه که بایستی که در آن وقت بر چهار کعبه
 عالم گشته و در هر روز و هر یک از این کعبه که در آن کس از بنایان طایف و در و در آن
 قوی مانده و دیگر عیله و فعلیه بر بوم کار و دیگر دوازده و از آنجا که در آن کعبه که بایستی که
 سرخ آستین که هر یک از این کعبه که بایستی که در آن کعبه که بایستی که در آن کعبه که بایستی که
 با هم و وصل بایست که هر یک از این کعبه که بایستی که در آن کعبه که بایستی که در آن کعبه که بایستی که
 ندیده در عرض هشت سال با کعبه و فصل و سنگ انداز با هتمام محلی حقیقت بیونفاسم
 میر بر وجهی و غیره و در آن کعبه که بایستی که در آن کعبه که بایستی که در آن کعبه که بایستی که
 اقتضای آن فرموده که بنصب جلیل القدر صدارت شخصی که بدانش و بینش و درستی و درستی
 و معامله دانی ممتاز و بعقیدت و اخلاص و رافت مخصوص باشد تا فرمود و تا بهما و سبیل
 او احتیاج فرمود و در آن کعبه که بایستی که در آن کعبه که بایستی که در آن کعبه که بایستی که
 حالت و استوار و در آن کعبه که بایستی که در آن کعبه که بایستی که در آن کعبه که بایستی که
 خواطر این طبقه قیامت کزین که لشکر و عابد جمعیت که امیده و در آن کعبه که بایستی که
 خود ثابت قدم بوده جوای حقیقت که با باشند و در تحصیل خطایب حقیقتی قیوتی در راه
 این بنیقتند اگر چه این گروه در هر یک از این کعبه که بایستی که در آن کعبه که بایستی که
 هندوستان از همه جایست که در آن کعبه که بایستی که در آن کعبه که بایستی که
 بود تا این منصب عالی را به سبیل و در آن کعبه که بایستی که در آن کعبه که بایستی که
 از داشتن خود را سوره حقایق و عام که در آن کعبه که بایستی که در آن کعبه که بایستی که
 خواهد که بیشتر کند و در آن کعبه که بایستی که در آن کعبه که بایستی که
 ستمگران و معطلی مردم و تا که بایستی که در آن کعبه که بایستی که در آن کعبه که بایستی که
 یافته و در مقام افزایش کار خود کرد و میفرمودند که طبیعت باشد تا اوقات شریف با بیطاعت
 و کسالت که زانند و مهمات فقر از بریده و توقیف افتد که حدی که ری باشد که روز از شب
 انجامیه میان مسکینان و محتاجان که در آن کعبه که بایستی که در آن کعبه که بایستی که
 پیران و خاوط مقدس که در آن کعبه که بایستی که در آن کعبه که بایستی که
 آراستی داشته و تکامولی اهلیت بیقرار باشد و در آن کعبه که بایستی که در آن کعبه که بایستی که
 با سبیل و در آن کعبه که بایستی که در آن کعبه که بایستی که در آن کعبه که بایستی که

بصورت مانگر تافته دست فتنه در این حدود منتهی و غارت و زلزله و خونریزی
فانتشال که مرد و دگر و دینه و تخریب کار بود و جنگ صف با محمدولان ملائق حال ندیده بقلعه مانگیر
مخصص شد و قاصدان نظر آصفی و استفاده او را طلب داشت آصفی آن بعد از اطلاع برین
تقصید که وی از بسیار هیاتان خود را بحالت ولایت کو بهر مانده و بسیاری از مردم کار کرده همراه
گرفته و کرده و بجهت و در آنجا از اموال و اشیاء که در آنجا بود را کثره بغیرت یافته بود بسیار
بخش کرد و در میان آنجا نیز بقدر که آمد مساعده نمود و چون بخون خان با عانت آصفی
قوی دل گشت پست ترا و قاست مردم جنگی از قلعه بیرون میفرستاد و با باغ علیقلی خان نیز
مردان میکردند و درین اثنا بخون خان و آصفی خان نیز حقیقت احوال بوسیله قاصدان
جانبیک رفتاد و در وقتیکه اقرین گردانیدند و در هنگامی که موکب منصور از شکوای بی رحمت
فرموده در مستقر میر خلافت استقامت بخشیده و در عراض و دولتجو آنان متواتر و متوالی رسید
چون دفع فتنه و فساد و بظهور بماند موجب آسایش عموم بویا و باعث آرایش کافه خلایق
هر آنکه عزیمت این کار شکرت و اگر بعمل مقرون داشتند بزودت و الای فرما و لایان عالی
بموجب فرموده سلطان خود که ماسب و ادا القدر آلی است امر است از جمیع ذایق معز و منتر
و مشروبات این عبادت کبری از جمیع نواها گرفته و رجوع مضمون عراض و اطفال و محتضین بر طیفان این
بخشان بریتان روزگار بذر و نه عرض حقیر رسید رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی که
کلیه جهانگشای است چنان اقتضا فرمود که درخت خا و دار بقی و عیسان را بشی از آنکه سر میباشند
و بای استحکام فرمود بر بصدقه سدا و بطش و در طش از پنج وین باید برگزید باین حکم عالی مطیع خض
و اجتماع عیال و اطفال عز ایدایافت و بقتضای آنکه تا چیز در موباین اطفال که پیش از آنکه
مقدس هشتای استقام باید متعم خان خان خانان از باب بای از بهادران بریم منقلای مقبض نمود
و خود بدولت و اقبال اخصر است و در آن چند روز از اول صبح تا آخر بقیض مقدس سالان این شهباه
طغی بایید و او تدریج چشم بغیرت بیرون نمود در اندک فرصتی لشکری که آراسته شده که سبب نیرنگام
اندیشه در میدان بغداد آن جولان نتواند کرد و چون خیل خیل که در سایه سبزی خا و درون
فرام آمد توجه اقدس جهان بر تو انداخت که فیضان شربت جنگی و دیگر فیضان نامدار در عرصه
عرض آمدند و بنظر دور بین از آنجمله دین از پیش فیل حجتی موکب عالی گردید و چون خاطر
اقرین از شهباه و دگر فتنه یافت حکومت و ادا القدر اگر تیرسون خان تقویض فرموده روز شنبه

خود از ماه آبی موفی پنجشنبه بیت و میوم شوال ای دولت در رکاب سعادت آورده از دیوای
چون عبور فرمودند و چون موسم باران کرمانی مغرور بودی اگر کمان بوی شهباه کوی میکرد تا آنکه
مرحله نیمه طی نموده سوار فرمود و بچشم اقبال آمد و منعم خان خان خانان که نظری منقلای پیش
میرفت و در آن منزل رسیده بسعادت زمین بوس سر عینی یافت و قیام خانکه از طالع ناخوشه
در زمره عاصیان در آمده بود درین هنگام چون دولت از آن سید و لایان روی گردانید و بوی
شفاعت خان خانان بسیار طبعی برادر الا استعاده یافت از آنی که بشوید و چنانچه
خطری آنحضرت برانید و جرایم و بگرداب عفو انداخته بر شهباه تقی که توارش فرمودند
و از بارگاه تفصیل داده بنایه اعتبار سالی نرسانیدند و از آنجا در عرصه ساحل کفر فرموده
ده روز بتغریب گذشتن از دوی محالی از باب مقام شد درین وقت سیدبان دولت خبر
آوردند که اسکندریه بخت با آنکه طنطنه نهفت موکب و الا در کوشش او بچهره بچشمان فرم
شفقت افشرد و در لکهنور جای خود است از استماع این جرات و جبارت قه مابین قهر
شاهنشاهی و سطوح سلطنت طلی آبی برین است که ایلغار فرموده شرای آن چون گرفته و بخش
تغییر در کنار او نهند بنا برین اندیشه صوب خواجه جهان و مظهر خان و معین خان و جمعی دیگر
از امر از بر سر اردوی محلی که از امشته بودیم نیم شب بچو لال شهباهای نوزد کتی غم ایلغار فرمودند
و یکت با نوز بدولت و اقبال در راه نوزدی گذشت و روز آید که سفینه صبح از افق تبری
بر آمد عیال موکب و الا از عرصه لکهنور خاسته و تویای دید و اقبال شد و حکم و الا است
از رفیع یافت که یوسف محمد خان کو کلش و سجاد عیال و برخی از بهادران اخلاص کونین
نمونه بر دل نموده بین تیر فتنه باشند و اسکندر خان که از آنی مغری در دای و لکهنوری است
افشرد و بود از خبر بدستهای است و باکم شده از طلع کوکب و الا خاک و بار برین سعادت
بجسته راه کویش گرفت بندگان حضرت شاهنشاهی بر شوال و لکهنور اقبال انداخته سر ترش
گردید و چون سواران بهادران که طلب را بتکامشی نامزد فرمودند و این شجاعت بندگان
از و اقبال است فتنه بر که از آن مدلولان برگشته بخت میبوسند شمشیر که در خاک در کاسه
بروز میگردند اسکندر خان نیم جانی بسلاطت برده و زانده و مانده خود را بعلیقلی خان و بهادران
در جایانده و بهادران از آنجا سببان باعث برایتند و شد علیقلی خان و بهادران و بندگان
و آصفی خان مقابل و امستند ازین واقعه آگاه شده پای ثابت خود را منترزل یافتند

از محاصره مانگیر بر خاسته از کمال اضطراب و اضطراب خود را بجا بنورسایند و بن و باز
خود پیش انداخته از کز ترهین از رویای گنگ عبور کردند و آن روی آب بر چینه های بناده قلب پناه
بردند و مرکب خود را در در عرض لکه نو قرار یافت که اردوی غلیظ حید و جیش مرکب منصور
مقارن آن اتفاق افتاد رایات نهر طراز با جوینو آهسته و پیوسته طی مراحل میزد و اصفی
و مجنوحان و دیگر اموال با علیقلی خان و دیگر خدو لان مقابل و مقابل داشتند چون سبک راه
از میان رخاست در شاهره از اوت تبارک خلاص شتافته در دوشل جابنور سبزه درگاه
سر بلند می یافتند و جنگ های شایسته بنظر آمدن را آوردند از آنجمله جنگش اصفی که مثل بر نفس
آن ولایت بود با قیلان حمت و احسان عراقی و ترکی منظر نظر قبول او شمسان شد و شغف توهم
ست هشتای شد شجر ولایت که به کرده و بر خراش و دقایق جو را یکم معروف شده سبای کزین
تریب داده بود که توجه اشرف را شاید همه عرض خدمت التماس نمود که آن سپاه را در خواه نظر افک
در آرد و از آنجا که اجابت علمیات او باب از اوت شیره و ضعیف حضرت است دعا ای او باید
قبول گرفت و او را از افضال بر ساحت حال و عرض آمل او بگویند صورت یافت روز دیگر که خسرو خاود
بر سر چهارم نور خرای عرصه غیر شدند و سپاه ظلمت شبانه راه کز گرفته اصفی ان نشکر خود را
رتیب پنجه از سوار در عرصه چون چون کف بهت صاحبان فراف و چون پشای حوصله اراکام
گشاده بنظر همان افروز جلوه داد و مورد الطاف شاهنشاهی و زوای آن روز که سی و دوم شهر
اکبر موافق روز جمعه چهارم دی جم بود و لوی مرکب و الاطلاع سعادت بر ساحت جوینو
انداخت و منازل رفعت اساس در وین ارک بود و اقدس و توخو انهای سعادت و اقبال
شد و توجه عالی بر اصلاح آن ماکر که از دست بر ظلم آن مصلدان بی اعتدال فراب ابا فرشته بر تو داشت
و چون علیقلی خان و دیگر اهل غی و عصیان حرمات سلطنت مرکب و الاروی بغیر آورده از
آب گذشتند اصفی را با بعضی از اوای نامدار و سپاه کار طلب چون مجنون خان و شاه
محمد قندار متعاقب آن بخت بر کشتگان فرستادند و بجهت احتیاط و حفظ سلطنت
قورباغه شاه با مقام وزیر جمیل مقرر گشت که تا به بد بخش عا که منقوره باشد تا امر لازم کوشش و آس
تسلیم بقدیم رسانده سرگرم خدمت باشند علیقلی خان و لوی و بار یافته نزدیک حاجی پور روی
نور و آب اجایی قلع بنده است حکم شدند و با فغانان سیه بخت چون میدان کورانی که جنگ
بنگاله باور سیده بود و قلع خان بتی چون خان برادر و که ایالت رهناس داشتند مستظمانه

و این طبقه سیه روزگار در مقام استنداده بر کوه غناد و طغیان ایستادند رای دست
فرای مقتضی آن باشد که یکی از معتقدان بساط طغوت را بر و سلیمان کرانی که بنگاله فرستاده
او را از معاصدت و مطا هرت علیقلی خان تحریف نمایند لاجرم حاجی محمد سیستانی را با این حد
روان کردند که بکار روان رسن بر داری انصاف داشت چون بنوامی رهناس رسید جمع از خود
سران اصفان که با این طاعیان دم بچستی میزدند و او را از رفتن بنگاله مانع آمده پیش علیقلی خان
روانه ساختند و چون حاجی محمد خان را با علیقلی خان سوبی و و بط بود بمقتضای رابطه قدیم و طمع
آنکه او موافقان باشد با شود بغیر و حرمت بیش آمد چون آنرا نو میدی از نفوذش پشانی او
خواند از آنجا که بدوئی دانست که او بود معین طور گردانید و حاجی محمد خان سر رشته حقیقت و بندگی
از دست نداده پیوسته نصیحت های سوزنده بگوشش افش و از دی و انصاف آنکه توجه حاجی محمد
خان در میان آن نکته تحریف و تحذیر از ارتکاب امور محظوره و ولایت بر جاده مستقیم طاعت
داخل عظیم داشت چنانکه غایت کار او را با الهام او همراه ساخته بعقبه و الاروان ساخت
چنانچه بعضی ازین نگاشته خایه عرض کرد و از سوانح فرستادن صلی خان فرایخی است
بولایت اولیه که در اقصای است جنوبی سواد اعظم هند و سان واقع شده از آن هنگام که
هندستان فتح شده بر تو لوی هیچ یکی از سلاطین بر آن سواد شتاخته همراه فرمانروایان
ولایت اولیه اعتبار اقدار محترم بوده اند خصوصاً راجه که درین هنگام فرمانروایی
بود و از آن حرت که فرتة افغانان دست استیلا بنگاله دراز داشتند پیوسته بخیالهای
اولیه در ریاض بهت خودشان نذند و لیکن درخت امید سان بار و زینکت چه در حشری
آن عصبات خطر ناک و کوه های بلند و بت و شک های بیحد و مر بهای سخت دستار
چندانست که دست تصرف با نشانهای آن مملکت رسید متعذر و خاک آن زمین بی ار
عس که شدن متعسرت بلکه هرگاه کسی از معارضان ولایت بنگاله پناه بر اجه جنگهاست
میسرد والی بنگاله را بر دوشی نمید و ابرهیم سور که در قیام سابی نام اذ مذکور است بر اجه جنگها
پناه آورد و آن راجه ناصیتی از و سیه را بطریق مساعدت داد و هر چند سلیمان کرانی بان شمله
چند نمود دفع نتوانست که در بلکه پیوسته از و هر سندی بود درین هنگام که مدینه جوینو مشهور
مرکب و الا کرد و پنجه صوابهای حضرت شاهنشاهی که خدمت حساب فرود از و
نایجه امر و استخراج می نماید جهان افضا می نمود که یکی از طرز دانان باینه مرتب را پس راجه اولیه

فرستاد تا بجا یل الطاف مستظهر گردانیده در مسکن حلقه کبرستان درگاه والا از نظام مهر خان
خواجه که جوهر خاص از ناصیه احوال و پیر بود باین خیرت اختصار یافت و مهابت را که در فنون شریکی
و مکتوب علم خود داشت با و فیس ساختند و باین هر دو با نفع عازم اویست گشتند راجه محمد
الطاف شاهنشاهی تبرک ادب سعادت استقبال فرستاد و در یافت و بکار نظم و کمال در آن
دولت را بشهر و ده و بنادر انشای فرمود و در مجامع لایحه اقدام نمود و کربلای بیابان جان سینه
معروض داشت که سیدان اگر حلقه غلامی آن درگاه در گوش کنند و باین آداب عبودیت نگاه دارد
و اساس ارتباط و اسعاد بعلیه قلیان در میان نهادن با جمیع خود ابراهیم را که خضر عمری را
اوست پیش کرده روی به نیکال می آرم و کار بردازی بروز کار سلیمان می کند که عورت جمیع شوخیا
فتنه انگیز شود راجه بعد از مدتها که با حسن خان و مهابت را آداب خدمتگاه تر و مهابت را از تقصیر
بود خیلان تا مورد و دیگر کشتنای گرانمایه انشی ب کرده روانه درگاه معالی ساخت و در آن هنگام
مکتب والا از جوهر معاد است فرمود و در هر چسپ دولت آرای بود حسن خان مهابت را به طبعی
راجه کند و یو کرای را نماند نام داشت بسعادت زمین بوسین سر بلند شدند و از سواد در هنگامی که
رایات اقبال در جای نور استقرار داشت که چنین خواجه عبد المجید آصف خان است سیم الله
مستان دنیا که خود صلاح بین ندارند بسی خود در هلاک خود میکوشند و آنرا بفری مامور ملی از
اعظام طلبات آنست با و خود مستی و مدح و قدر رفت نامشاهی بر دولت خود چون بدو رسد
و بزرگ توهم از جای رفته جایی که هزار دشمن برای شایسته اند ای یک چشم زدن بر او خود هیچ
می رسد چنانچه اصفی را از شتاب زنی و سبک روی و افسوس که در رفت مجالت آنرا بفرمود
روزگار مفید نیامد و اگر یکبارم شاهنشاهی بفرمان زلات رخسار خجالت او از عباد و اهل مکتب
سازد نشان الفعالت باقی نماند غرض از تمییز این مقوله صواب چون آنکه اصفی آن که از درگاه
والای شاهنشاهی منصبا رهند و باینه عالی اخضا صفتیه مجرب و بایشلیت که طفر بیک معور معور
شده بدو از آنی که خیانت گزینان را خوف و انگیزی باشد و بحرف و مکتب است فتنه اندوزان
تهی فقر از جای رفته و محافظه رتبه خود ننموده بتوهمی ایی که بکینه بجانب که هر رفت و بجلال
آنکه از آن هنگام که اصفی آن ولایت که به سخر ساخته بزخاں جوهر که حضرت شد و از کوتاهی
خود خست نفس و کفران نعمت از بدست او مرگی و وی اخست که بدولت او از اقلیم علم رسیده
بود بوسیده و از اذخیر او با خود ساخته بود و همیشه بخود توهمی راه میداد و هر چند آن معالمانم

بمقتضای

بمقتضای اشتغال سلطنت رشتو نه فرستاد اما از آنجا که معده طبع و ریاضان قریحان برساند
سودمندین مدد و در و سخنان بنایه عالی بر فردا بیا میکشند و بنوا لاکت کتابت بنظر افروز
در آورده منظور الطاف عاطفت شاهنشاهی گشت حسد بزرگان یعنی در حرکت آمده پیوسته
در استواریات و تزیینات اهتمام میکردند و دوستان ناقص در یک معاظمه نمانند و فتنه اندوزان
سخن ساز و در و یکمی از هزار ساخته یا صفتیان بیدل میرسانیدند تا در شرف بیستم مهر ماه آبی
مرفوعی یکشنبه بیستم صفر هفصد و هفتاد و سه بحیال فاسد در همین ایام بلیا بباد و شرف برجا
و بعضی از مردم موافق بقصد ولایت که به که بنا به است قوی حجه و امیاب که استند و از کوه و کسرتا
بمقتضای عنان بار نیافت صباح دولت خونی که همراه او نافر بودند از صورت حال مطلع شده
موقوف درگاه و در لاسا نخواستند و عرض داشت این مردم در جای دکت می بودند و قتی که حضرت فتنه
با شراج شکار کامستان بودند بر سینه ملازمان رکاب دولت بزرگه عرض رسید حضرت با قضا
رای ممالک رای منعم خان خان خانان از ایشلیت آن لکر نافر و سا حقتند و سیم الله خان با جیدی
از بهادریان کا طلبک بتعاقب اصفی آن تعیین فرمودند شیبی عقیان بمانگبورد رسید و شخص
احوال اصفی آن شد آنجا خبرت که بقصد که به رسیده در صدد آنست که خود را بیکه به رسد شیبی عقی
بر کشتهها برآمده از آنجا بنب اصفی آن از آمدن شجاعت خان خبردار شد و بآنست که همراه است
بر داشت که بر لب آب سر راه بر شیبی عقی خان بکشد کشتهها نزدیک بنا حل رسیده بودند
اصفی آن راه مخالفت پیش گرفت در میان او و جوهر که در کشتی بودند هنگامی که بر دم آمد و آنروز
تا شب سخن بآیرو تفصیل بود و چون حجاب ظلماتی شب برده کش عالمیان شد اصفی آن در وقت
هزیمت را عینیت سموده شبان شب راه کو بر پیش گرفت و با مدد بگاه که شجاعت خیر کجیل اصفی
شند بر سرعت تمام در کشتی نشسته از آب عبور نمود و جلوی زدی او تا خست و بکوهی از عقب
ماند بلی اصفی آن رسیده داشت که رسیدن با و در کمال تعسرت عنان را حجت یافته تجمیع
زمین بوس والا شدند و در جوهر با مصلح غنیه قدس سر بلند می یافت و از سواد زستان
قلع حانت بار دیگر برهناس ساقیامت تحریر یافته بود که بندگان حضرت شاهنشاهی کینه
انگشت فتح خان قلیچ هزار فرستادند که او را بر لازم شدگی راسخ گرداند و مقهور سازد که چون دیا
عالی بخود جوهر نزول اقبال نماید متوجه ملازمت گردد و فی الحال ببلند راه آورده و در
ولا که جوهر مقربایات اجلال شد بکینه هم مذکور باز قلیچ خان را فرستادند که او را بآب همراه

سعادت در بهمنی نماید و باعث مجدداً آنکه قبل از آنکه رایت از دار الخلافه برفت و آنکه سلیمان قوی
تعلقه رهناس فرستاده بود تا با معاشرت و مساعدت علیقلی خان تواند برست آوردن کرسی سلیمان
بسیار نظر علیقلی خان کار بر فتح خان نکست ساخته بود که درین اثنا خبر توجه موکب الایمان که سیلان که
بجای صحره مشغول بود رسید دست از محاصره برداشته باز وایره طلوع کرد که باز کشید فتح خان که خبر دوری
و خودی کار می داشت چون حوالی قلعه را از مراحمه لشکر سلیمان خالی یافت و در گردآوری ذخیره و آذوق اهتمام
نموده که مراد شد و مخفی گشت برادر خود حسن خان که همراه طلوع خان ملاقات آمده بود فرستاده
پیغام داد که من از عمر آذوق و ذخیره دل بنمیدم ساختم اکنون تو هر روشی که میسر شود خود را بقلعه رسان
وقت حسن خان را چون بظاهر رسوا بود خود را بحیل اندوختی انداخت بر عرض واقفان بس طاعت
رسانید که یکی از خاندان درگاه ملی این همراه سازند که از آنجا رفته استمالت پادشاهی برادر را بکلید ای
قلعه بستان عالی آوردیم بنابر این طلوع خان را باین خدمت اختصاص بخشیدند قلعه خان حاکم و الا که کار شد
نقده برست آن رهناس بیست فتح خان که چه از روی ظاهر ملائمت های منافقان به تقییر آورده اما
بقتضای مقتضای که در سر داشت مواعید گذشت وقت میگذشت قلعه خان حرف نامهربان از بیکی
احوال او خوانده مراجعت نمود چون فتح خان قلعه و جمیع ولایت شرقی بوقت دیگر داشت در آن هنگام
توجه برست آن بر توئی ساخت و از سلخ این بدوش آنکه چون قوی مرید علیقلی خان حوالی نامتکاس
در بر دین کردی از نشست و خیز خاک خندان بر سر خود و بخت درین وقت که زمان بیگمائی
و شرمندگیست آن مدبر مخدول در بغی و غنا که سرای بی و بخت بستر اهتمام نمود سکند خان
و بهادر خان و دیگران از خود جدا ساخته بولایت سر دار فرستاد که از انطرف این سوار بجای فتنه اندوز
در میان ولایت آمده بتاخت و تاراج عیار انگیز گردند چون این خبر به سمع قوس رسید پادشاه بدغی آن
و سعید خان و قبا خان حسین خان و باقی خان و طلب خان و معصوم خان فرمودی و حکم
و محمد امین دیوانه و بیک بوزین و سلیم خان و قنوری افغان را بر کردی که هر منرا ملک بختین فرمودند
بر تو حکم ملی بر آن یافت که آن کو ضرر سر راه بر او باب عدوان گرفته نکند ارد که گرد فتنه این شبه
کاران بر دامن اندودن نشینند از قاجار هر امت بدین اعلامی که گماشته تا بکنه خیر اباد غیا
مسارعت باز نکشیدند و حضرت شاهنشاهی سوادای فاسد علیقلی خان را چنین علاج فرمود
بجای طاعتین منوجه الهام با سر نبرد علیقلی خان که در فرستادن و جدا کردن آن مردم بی طاعت آورده بود که فتنه
در عا گرفت مائز راه خواهد یافت از آن داعیه داهیه با عید گشت و بجای اصل دست در کار

و زور و ده اولایای بی سر و قوام خودی را که در طاعت حضرت قزوین مکانی بشت خدمت امتیاز
داشت پیش منم خان فرستاده که کار کشایی قوی نمود و بعد از آن دیگر مردم کاروان روان گشته
در مصالحت زد منم خان خان خانان از ساده لوحی بکنش کینه علمای از استغفار بستان
دست گشته و سخنان زور و اربابا و در داشته بد رگاه همان بنیاد عرضه داشت و ستاد و لفظ
التماس قبول این داعیه نمود و حضرت شاهنشاهی بقتضای کمال دست و قوت هر چند بعین البقی
بدور و بی وفتنه اندوختی علیقلی خان را بهیدر ملت خان خانان را بوقت قبول داشته خواجه غیاث الدین
علی قزوینی را فرستاده اند که ولع ضروری را خاطر نشان نماید و بر حقیقت اسرار صحبت آگاه
یافته و قایت آنرا معروض پاید سریر اعلی دارد چون منم خان باین عاطفت کبری اختصار
یافت بعلیقلی خان نوشت مناسب است که با یکدیگر بی قاصد و پیغام صحبت داشته
در تائیس جهانی عقیدت و استحکام مدارج خدمت اهتمام نموده اند چون در آن ایام
شهرت یافته بود که بعضی از بهادران اطلاعاتی بهشتا می چون عا و جمال خان طریح
قرار داده اند که گین بوده که آن خبر را بنویسم رسانند علیقلی خان در آمدن و دیدن
منم خان ملاطفت عظیم داشت و میخواست که معامله مصاحبت براسست و نگاشت
با تمام رسد منم خان قبول این معنی نیکو دتا آنکه مقر شد که در میان دایا با دو کس فراهم آمده
قرار صبح نمایند بنابران علیقلی خان این فزده را فز عظیم داشته اهل و عیال خود را در پناه
حکمه گذاشته بالنگر و گشتی متوجه کرد و رسد و بقیام بکثرت آن طرف آب گنگ بود
و بوجوی اردوی خان خانان حیدر و حسن خان شهنی و سلیمان مشکلی و کالاهار از امرای
افغان بهر راه بودند و بار سال رسل و رسایل بجدید لازم بجهتی از طرفین بخلوار آمد
و بقتضای قیام و دور دیگر از انطرف علیقلی خان کس خودی که پشیمان بود که از انطقه کردن
ببرید شجاعت اختصاص داشت دیگر سلطان محمد میر آب و بیک تریجی را که اهلی
نام کرده بود سوار شده با کس میرا غیاث الدین عالی و یارین بیک و میرخان غلام سلطان
نشین که پیش منم خان اعتبار داشت متوجه ملاقات علیقلی شد و از دو طرف دریای که
فرج فرج و غشون قشون استاده حوکه آرای بودند و چون گشته بهار در میان فریده آبیم
رسیده علیقلی خان برخواست و گفت بلغ کیفیت سلام علیکم در چندینا خود را بکشتی
منم خان انداختند و با یکدیگر مراسم معاشرت بجای آورده نشستند و بی یکدیگر سلام

گذشت و باره در ذکر خدمت فرشی کوزاند و لختی در عهد و ایمان زمانی صرف شد
بعد از آن قرار یافت که میرزا عیانت الدین ملازمت حضرت شاهنشاهی رفته حقیقت حال
عرضه داشت نماید آنحضرت خواجه جهان را که مدارهمات سلطنت برای ازین آورد
نیز فرستند تا خاطر علی بن ابی طالب جمع شده بیان و توضیحاتی را از صمیم جان استحضار
دهد و باین قرار و آن یکدیگر جدا شده هر کدام باره وی خود آید و ازین واقعه در اوایل دیماه
الکلی بظهور پیوست میرزا عیانت الدین علی بن ابی طالب ملازمت رسیده سرگذشت
موقوف عرض استادگی بارگاه مقدس رسانید حضرت شاهنشاهی بموجب التماس
منعم خان خواجه جهان را فرستادند بعد از ملاقات علیقلی روز دیگر منعم خان بجمع مخصوص
از آب که شسته بخیال علیقلی خان رفت ساهم خان جلایر و میرمنشی حیدر محمد خان خسته
یکی و کوی علیقلی خان و تیمور که جمع همراه بودند علیقلی خان جشن بزرگانه داشت
و مراسم بهمانی بجای آورد بعد از تقدیم لوازم ضیافت منعم خان بمنزل خود آمده و بعد از آن
خواجه جهان آمد منعم خان خاست که با اتفاق خواجه جهان باز بمنزل علیقلی خان رود خواجه
جهان تعارف نمود و صریح گفت که علیقلی جوانی با اعتدالت و من رفیق خود را بمنزل
او بصلحت نیندازم اگر بسیار بگوید کوی برای یکدیگر با هم برویم منعم خان ابهریم جان او یک
بگوید از علیقلی خان طلبیده آورد روز دیگر منعم خان و خواجه جهان رفته در منزل علیقلی
صحبت داشتند روز دیگر در منزل ابهریم خان صحبت داشتند و بمنزل خان قاضی
و بابا خان قاضی آمد و نیز با یک نفر درین مجلس حاضر شدند و میان ایشان علیقلی
آشتی داد و هر چند سخن در رفتن علیقلی دراز کشید فایده نکرد و از حیل و تمسکین در سر
داشت باستانوس قرار نتوانست داد گفت روزی با سبیل چنین بظهور آمده
یکبارگی باین دلیری احوال منموانم کرد درین مرتبه والد خود و ابهریم خان را که در شمشیر
ماست بفرستم و بعد از تقدیم خدمات لایق با نظام عتبه علیا شرف خواهم شد
بعد از گفت و گوی سبیل همین معنی قرار یافت روز دیگر علیقلی و والده خود و ابهریم
خان را با قلمهای مایه خود بمنزل ابهریم خان فرستاد و خواجه جهان سبیل را که
بار دیگر فیضان بکشش همراه میراندی و نظام آقا فرستاد و حاجی خان سبیل را که
بصفت طویر و نیز فرستاد خان خانان و خواجه جهان بفرستاد و خواجه جهان را که در مقام

گذاشته

گذاشته والد علیقلی و ابهریم خان را با بکشش همراه گرفته و ببارگاه متلی نهادند و بارگاه
مقدس رسیده خان خانان ابهریم خان را تیغ و کفن در کردن تراخته و بر بارگاه نهادند
در بساط و صندلی آورد و بوسیله شفاعت او بر و ابهریم کونا کون این شورش بختان قلم غوطه کشید
آمد و بر زبان اقدس گذشت که اگر چه طاهر در گشت که این و از کون طالبان بعد خود
و فاما نیند اما چون خاطر تو عزیزست تعصیت ایشان بخشیده آمد و جایگیری ایشان
بدستور پیش رحمت شد باید که نازمانی که رایات اجلال شاهنشاهی درین عهد و بسیر و شکار
مست برای خاطر باشد علیقلی از آب کنگ باین طرف عبور کند و چون دار الخلافه اگر
مستقر رایات اقبال شود و کهای اینها آمده اسناد جایگیری خود را درست نمایند
و بوجوب آن مناصب اقبال جایگیر خود را معترف شوند خان خانان از ظهور عیانت
باز داشت نامه تارک مغایرت با وجع عت رسانید و حکم معالی شد که تیغ و کفن را از کون
ابهریم خان فرود آورد و فرود غوطه کشید ابوالد علیقلی که در عصر ایستاد
روی بر خاک تضرع و زاری نهاد و منتظر ویدیختش بود رسانید و چون معاطله با فرود
بید و ملت بر تکیس بود چنانچه با گاه و گاه و گاه معاطله رسیده نیست از جهان آرا حواست
که حقیقت بد درونی این طایفه کافر است بر سادگی و جان زمان خاطر ایشان و بعد از چند
روز که اینها بسعادت زمین دوس غیر امتیاز یافته بودند و خیر جنگ میرزا ملک و ابهریم
بنا بر یافتگان درگاه معالی رسید و تفصیل این سرگذشت آنکه چون بهادر خان واسکند خان
با غیا و صلاح و دیو علیقلی خان کرد خلافت و عتاد ببارگاه سردار و بکشدند و در مقام معنی و
استاد و است بقتنه وقت گذشت ناگاه درین اثنا باین سبیلست قوی بزرگ
از مواکب عالی رسید و از استماع بشکوه این فوج دست و پا کم کرده خود را مرد این میدان یافتند
و بی اختیار شده در مکتوب و در روزی ظاهر میرزا ملک تیغام دادند که چه صورت
دارد که در مقابلت که منصوص خیال حال جنگ داشته باشیم سبیل است که در اسطه
سعادت زلات و جرایم ما کردید و فیضان نامی که باقبال باد سبیل است که در طبع اقدس
بدان رعیت داد و زواته درگاه معالی می سازیم و چون بظهور رسد که از درای مکتوب
بزال غوطه بکشد شده است ما هم ببارگاه جهانیه رفته سجده عز و خوار می بقیام خواهیم کرد
میرزا ملک و سایر چون رنگ آمیزی و زویر این کرده عاقبت نام خود بکشد

داغ و در پیشانی خورشید که در بر نهاده جواب نویشتند که قلم لغام و جام شمار
 از آن قبیل نیست که خیر طوفان خونی بشیر کبریا بر جبهه دود کا و محو توان هست
 بهما و خان باز به معرکه ملک پیغام داده و خوانست که که اگر بخویشی بکشد بکشد
 و دیو سخن چند مناسب وقت نیست که بکشد شیر و میر معز الملک قبول این را داده بود
 با معده وی را بر پاره کرده رفت و بهادر خان از آنجا نیت با چند پیش آمده میرزا در پیش
 و نظرات انچه چنانچه در میان آمد چون انچه از جمله در پیشانی معاندان ظاهر بود صورت
 صالح قرار گرفت بحرف و حکایات روزگار میگردد و این چون سرگزشت حال بساط حال
 رحیم حکم والا بفرست لغام و پیوست و لشکر خلیل و راجه نود در مل با مردم خود در لشکر منصور
 رفته اگر صلاح حال در جنگ بیند خود نیز ضمیمه عا که عالیله باشند و اگر صلاح در قبول التماس
 ایجا و باشند از فضل رحمت بی قیاس با امید از دین و این دو لشکر آه سپاه حضرت نورین
 پیوسته بآن بعد از آن لغام فرستادند که آنی از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان نهاده
 میرود اگر از لغام صدق خیالی دارد و بگویم در پشت و خاطر می مطیع من متوجه شما بنویس کردند
 و اگر وقت بگذرد از دست حیل زدن کار و روانیست و چون دلتان با زبان افت
 تراشت و سعادتی در نمونه نشان نشد دولت یا و دی نکر از مدبری خود در توانی میر
 اناد با می صدالت بجای حراحت زادر دلیری اف نند و عساکر دولت را چو حقیقت
 الحاح علیقلی و عاطفت فرمودن شاهنشاهی معلوم بود و لشکر کشیدن در میان دست
 مهابلت نموده بود راجه و لشکر خان قرار جنگ داده بر تیب صفوف و شوی و راجه
 بهت کما استند قول به معرکه ملک و اعتماد خان خواجه سر و میر علی اکبر و راجه نود در مل و نکر خان
 دولتخان و جبار و جبار از بهادران لغام را نظام گرفت و بر انوار کجاست قیاسان و
 اخسته و شیر سلطان و راجه نود و کرم علی اولیاست و یوسف و راجه از جانب بهادران و
 ترشید یافته و جلاله پیاپی خان و ست و داغ و مطلب خان و فتوحان و ناصر و
 اوزبک و جندی از ویران نظام بزرگرفت و فرخوری و تل قدم خان و شاه قندار
 و صد رحمت اوزبک و قلما و بهادر و طایفه از مردان کار و رونی گرفت و لشکر خان عالم
 و هند و قتل و زاری سال در دلی و دای تیر و این و وادان خان و جبار و طبقه دیگر جبار را
 استحکام یافت از آنجا نیت باغبان سه فوج شده بودند فوجی با اهتمام بهادر خان

و فوجی

و فوجی سپرداری محمد یار برادر زاده سکندر در هر دو امیر سرانده جنگ شدند
 و در میان هر دو هر اول و هنگامه جنگ کرم شد قدی هر اول مخالفت غلبه گشته
 بود که مردم التماس داد و دلاوری داده هر اول را برداشتند محمد یار که پیشانی از خطمانی او بود
 بشیر برقی طغان برخاک هلاکت گرفتار و بسیاری از مخالفان پایمال فنا شدند و سکندر
 که با فوجی گزیده از دنبال این فوج آمده عجز کرده بود و دایه و بر روی دولت خود بختیست
 بر عساکر منصوره داور و بهر ت آرد و و افواج قاهره کاسب حضرت و اقبال از
 دنبال نه زمینان در آمده هر کس از آن سیزه روز کار این بخت بر گشته میرسد فوجش
 بجاک میرختند تا بلب سپه ای رسیدند سکندر از بیم جان خود و لرزه است زده
 از خاک سپاه سر بیرون کرد و بسیاری از سپاه کار آمدنی او در آن طلت آباد و گشته و افواج
 قاهره که سکندر را نهیت دادند بقصد و غارت و تاراج لشکر او را برانگشته شدند
 بهادر خان که با جگر دیگر در کین مخالفت بود درین زد و کوب فوج جوانان را شکست و اقبال رسید
 و جنگ در پوست شاه باغخان از اسب جدا شد و بقید مخالفت درآمد و بعد المطلب
 پسش توفی نیکو خدمتی نیافت ناصر قلی و جبار از کار نفعان تنه خود خاک بچقی بر فرق
 روز کار خود بخته بغیم پیوستند بهادر این فوج را برداشته متوجه قول خود و تولی جنگ
 سر رشته نبرد از دست داده عا بر قرار اختیار نمود محمد باقی خان بهمانه حفظ اسباب
 و ابقای اموال خود را بکار کشید و بعضی اندوی نفاق و حرام نکی جنگ نموده بمرکه
 دادند و از شومی آنها ان کفریج کرده را شکست افتاد راجه نود در مل و قبا خان و اعتماد خان
 و مردم التماس جمع شده در میدان ایستادند چون لشکر بهم خورده بود گادی سیراکام شد
 عوثر را این نتیجه است این ناساطله نهان نمی بینند که خدیو زمان با عالم یقینی چگونه
 حذار عیفر بایند هر که را در چنین باشند آنچه بیند از خود بیند و روز دیگر سپاه برانگشته
 فراهم آمده بکانت فوج متوجه شد و مران آن که عجز و کفری متوجه بود که در پشت
 باستان حلی روانه ساختند حضرت که معون دردت و مردمی از جوانان حقیقت
 مطلع شدند از آنجا که محمد از جرایم این گذر شده بود جرم عظیم چنین را ناسنده انگاشته
 امر را طلب داشتند و جگر که انار نفاق از حرکات ناشایک این را ناسنده یافته بود
 در حجاب خجالت مانده از سعادت کور نشی مردم گشتند و کجاستان اخلاص مند با وجود ظهور

و کسب از ایند نبود و جانی نداشت و آنکه در ملک علی از لشکرها بر جبهت نود و بیست و پنج نفر از اول
اجلال فرموده بود و بعضی متفرقین در جنگ که آن بیست و پنج نفر در جبهت شرط رفته عدول از جا و ده
حکم است و نود و هفت آب کفک که شسته است فرمان فرما نیکو داشت و پشاهی بخوش در آمد
و فرمود بدو ای این منیع بخاک که اغماض نظر از آن شده بود بر پیشگاه باطن اقدس که آینه کیمیای
دولت جلوه می نمود و در مقام سطوت منور از غایت ماطب ساخته ما جای سیه بختی این تیره
روزگار نزار زبان مقدس آورد و نود و هفت خان از کمال الفحال سر در پیش نهاد و زبان گفتار بسته
و در شسته جواب گشته بخت و خواجه همان و مظفر خان و راجه بکونت راس و جمعی دیگر را
حقیقت اساس را بر او وی نصرت در از کذا شتند که آهسته آهسته بمنزل بمنزل بنایند
و خود بنفس نفیس بخت نداد و بسبب علیقلینان شب دیبا دین بیت و بیستم بهماه
الهی موافق شتند باز و هر چه بای توجه در رکاب دولت آورده بطریق ایلغار راه نورد
نصرت شدند و وقت که میان بساط اقدس و سایر فدایان ملک علی گرد و پیش حیره و الا بود
و بر یکدیگر متابعت نموده گری سرعت از شمال و صبار بودند جعفر خان نکل و قاسم علی خان بر سر کار
بهور تعیین فرمودند این بهادران چون بدو واره قلع و عمارت رسیدند و تان آنجا آگاه شدند
اخری که متصل بر برای گشت بود خود را در آب انداخت و محمد آباد رسید علیقلینان از این و آن
آگاه ساختند علیقلینان دست و پا کم کرده از کمال مهر سبکی که خنجره چون بلب آب سردار رسید
گشتی چند که بر کنار آب برای چنین روز آماده میداشت با هم که با او بودند بر آمدند جان سراسر
بساحل سلامت بدو و ملک مقدس آن شب که روان شد از دریای جانپور بر فیل سواره عبور
فرمودند و آفریدی شب زمانی بر فیل توقف نمودند و سخن باز که در فوج شدند فرمودی از روز گذشته
بود که بار دی و بیوستند آن بدو نهاد و خیمه و سباب را کذا شتند راه گریز پیش گرفته بود
تا بهر سو راه میزدند فیل تحت است بود دست و پا کردند و از آنجا مجنون خالی قاتل میرزا
نجات یافته خان و جعفر استرخصت روز یکگاه شده بود که از این پیش رسیده بودند که
علیقلینان در مقام گزشتن از آب سردار است چون راه بسیار آهسته بودند و در وادیه کت مانده
سواری بودند وقت آمدن سواران از اقبال را تیر و تیرا فرمودند درین روز وادیه خان سیر اسلام خان
و برادر فرخ حین خان از غنیمت جدا شده بکلب اقبال پیوستند و فرج پیش از دنبال آن در بر
آب رسید گشتند با برادران و اوال علیقلینان محقق کرده و ملک علی ساحل را رسید و گشت

نصرت فرمودند و عیب که نصرت علی کرد و بایستی از روز گذشته و از آن که گشتند
طیاری را و بایستی که بنایند و جلال از آنجا استماع افتاد که علیقلینان بی خود و در کمال
خبر نصرت آن سحر و جبهت می افتاد و بهمانا که شمر خان این روز و غلایت برای وادیه را از خود
خواست که او دست افتد و اوال گزشت که با آن شب بر سر او بودند تا بیل و را خبر دار شدند
گویند و معتمد شد که علیقلینان از راهها بر درخت بقلعه جلوه باره رفتند و زو آنگاه است
سینه بای داشتند و نود و هفت خان از کمال الفحال سر در پیش نهاد و زبان گفتار بسته
گشتی پیدا نشد و کز گاه نشد که آن در یابی و خوار و عبور تو انگر و درین روی آب در برابر
جلوه باز و نود و هفت خان از کمال الفحال سر در پیش نهاد و زبان گفتار بسته
خود بدولت بر تو اقبال انداختند و بدو بر آن خود قرار داده و پیشتر روان شد و روز دیگر
مرکب اقبال از آن منزل کوچ نمود و کز گاه نشد که بقصد مودت و اقبال جلالت فرمودند و درین راه
عزیز در حشر برای سیر و آب همان نورد شدند انواع سباج و خوشی از بر و بحر نمایان می شد
و جو افغان مناجات قصه میدید میکردند و وقت تمام بخانه فخر اقدس می آید و در میانها
سخت اندازانسان عالی می شد که خنجره نماند و روز و سنان بشتادند و از این انداختند
و در وقت فرود آمدن وی عالی مشکو جملد زان در برای منزل نشست از آب بیرون آمدند و محل
در پانها مانع می شد و چون از دور کرد و عیب که بختی است باب میزدند و بعضی جانوران
از آن سیم بودند که تیر و شفت بر آنجا که نیکو باطله ملک علی در حدود آن قصه بود خبر دادند
که بهادر خان فرزند نصرت بجهت رسیدن ملاز خود از اخلاص کرده است و امیر خان مقید
ساخته است و قصد آن دارد که با دی و دی و دی و دی دستبرد می نمایند تا آن ملک علی مقید
از ساحل آب سیر و ارباب محک اقبال عطش غدا فرموده و بقلیل این محک اقبال چون طوطی
ایلغار ملک علی بنیفاقت علیقلینان بسکند خان و بهادر خان رسید و نصرت گرفته و
والده علیقلینان در جو بنور دست اشرفی آن معلوم کردند و او استند که امیر خان لشکر
جیدان نورد و کوفتن قلع و عمارت بنیفاقت است از جای خود گرم روی کرده و جو بنور
رسیدند و چون اشرفی خان در محکام بیانی قلع و عمارت نمود و در وادیه را نصرت
و بر روی بند و طایفه نزد بانها بر میوار قلع و عمارت کرده بر آمدند اشرفی خان و فریاد داشتند که
مخالفتان بقلعه در آمده بودند بهادران اشرفی خان را گرفتند معتمد مناجات و والده خود را

خلاص کرده و همراه برده و پادشاه که جویندگی در جاکو و سواد و خوش بود و چنین روایتهاست هر حق
 جزایات این پادشاه را با خیال کرده انحصار کرده است اند از غنیمت بود و بسیاری از تاجران
 تاجراج کرده و بغیر از شصت و پنج هزار نفری دست بقدرت برده و از کجا بود و بکسی که بماند
 مشهور بود و در آن حالت خبر رسید که رایت عالی از تعاقب علیقلی معادوست نبرد
 اسکندر و بعد از راه گذر برین که مقوم بود و رایتان بود و پیش گرفته از آب کنگر عبور کردند
 و چون علیقلی از ضرورت عساکر اقبال بود و رفت و پیشویشی سکندر و برادر او جانی که کز رایت
 بمساع اقبال رسید و کسب مقدس از کجا رایت بر و از غنای معادوست مغطف گردانیده و حجه
 اردوی مملکتی که مباد و اعتبار کثرت این معتمدان بر حاکمیه بسیار جمعیت آن رسد و شویخی
 با شجاع و جرات اقبال قرار نموده بود و اهل اردوی مقدس و اطمینان دیگر هم رسید و از آنجا
 بر تو نوحه بجانب جویندگی داشت و روزی که قصد بظلم آنجا و مستقر ملک لیل بود و محل در آن
 اقدس تربیت یافت و جشن و گلشن فراهم نمود و قزو که می بود و علیقلی در آنجا رسید و جمعی از فیض عالم
 شاهی را با اختلاط یافته بدعای میز و عمر و خرد و دولت سیراب زبان شدند و بعد از تقدیم مراسم
 جشن معالی از آن منصف فرمودند و عرصه جویندگی از نو برپا کردند و ملک الالباب به استیافت جوار این شهر
 فیض بنار مقدم مقدم شاهی زیب و زینت که خدمت و تاهل عظیم از ملازمان عتبه اقبال
 در استیضال الالباب یعنی بظهور آمدن از عالم آرای درین شهر طرح افراشته انداخت تا بفرغ و بنیاد
 طبقه باغچه برآید و آسودگی در عالمیان تسبیح باید و بوجوب حکم مقدس عثمان ملک و ارکان دولت
 طرح مناد و رفع اساس و عمارات عالی بنیان انداختند و بر زبان اقدس گزشت که تا اعتبار و حلی
 از دامن این حدود و بر نخیزد و بای تحت اقبال عظیم که خواهد بود و بجز از او که مخفی شده در حال
 جایگزین خود بفرار است که زانده اند و جاری رسیده اند که سلیمان بود و اهل مملکت علی کردند و تبارکی
 افواج تازه و نور به تعاقب حویران تعیین فرمودند و حکم علیقلی که تا علیقلی را و سبک نکردند از پای
 نشینند و چون حقیقت حال علیقلی رسید و برادر بزرگ رضوی را که از هشتاد و پنج سال
 بود باستان علی فرستاده اظهار غرور و در ماندگی خود نمود و برای هر کدام از تقصیرات معذرتی گفته
 بهرگز مکر و جالبی منعم خان خان خانان را برداشت که باز در مقام شفاعت شد خان خانان
 مزاج و انصاف اقدس بود و جرات برین او عظیم نمیتوانست بهرین جمع از ارباب عزت را
 که حضرت شاهی از او در خوار می احترام آن طبقه میفرمودند مثل امیر رضی میرزا و امیر

سلطان بودی و شیخ عبدالنبی صدر بخود و متفق ساخته پیش آورد و این جماعه بنا بر و توفیق و عاطف
 شاهی شاهی در پایه سیر معالی زبان شفاعت گشته بعضی مقدس رسانیدند و در بخشش و بخشش
 و آستانه ها خواندند و آن معادن مروت هر چند میداشت که باطن ایشان صاف نشده است
 و این مقدمات مقصود اصحاب این ارباب یعنی وقت گذرانیدند و ظاهر این نهادها معادله
 رعایت فرموده و بعد از تقصیر ایشان بخشش یافت بشرطی که از قبایح اعمال قدیم افعال خود توبه نمود
 نموده و بعد از خلاف رضای اقدس را در خیال راه ندهند و هزاره بر سر هر دو توبه ای و بسیار
 نابت فرمود باشند و چون آنرا ظاهر کرد و کمال جایگزینی ایشان به دستور سابق مکتوب شود
 خان خانان و سایر کارا و آب شکر تقدیم رسانیدند و حکم معالی شد که میر و توفیق و مولانا عبد الله
 و معین خان فرزند علیقلی خان رفته اند و استقامت و استقامت دهند و بنویشتن
 و بخشش اطمینان بخشید و خود با الهام دولت و اقبال فیض عریض اقامت جویندگی رسیده و کسب
 دولت را بوعیت معادوست مصمم گردانیدند و روزی بیست و چهارم اسفند از آنجا موافق
 و سینه یازدهم شعبان منصف رایت والا از جانب ویدار ایالتی که انفاق افتاد و او را
 معالی بیست هفت از جویندگی ببلده مانگیر آمده و ساحل دریای کنگر خیمه سادات اقبال حیات
 کار گذران بارگاه سلطنت محکم مقدس در یکروز با بختان در لای عظیم است و تاهل و بی معالی
 باین لای عبور نمود و درین ایام که رایت اقبال مراجعت فرموده و موجودات را فرود و حقیقت
 برادر زاده سلیمان بامر و بشرف عتبه بوسی استعدایات و توفیق و لطف خیر و انی گشت
 آغاز سال یازدهم که از مسند جلوس مقدس شاهی یعنی سال من از مفر اول
 هزار شکر که بهار دولت تازه شد و گویند روز و بلند آواز گشت مزاج عالم تبارکی
 با عدل آمد و طبیعت عنصری قوت گرفت و بهر خاک جمیع شاد و مشک شاد
 آتش گل تیز کرد و باد بهاری توفیق کافور است شاخ شکوفه و شبنم خنکین بیخود و توفیق
 از بی و شیرکان چهل کلشن آصف خاک گز و آینه داری و دور نظر از است جشن شاهی
 و توفیق کل افشایت و باوه کسار عتبه و زکری سیده اند و با هم که توفیق و توفیق و توفیق
 نسیم بهار چون سر و غنیمت بود و جدید از حضرت اقبال داد و در لای فیض بر دانی و زمان
 و زمانیکان باز شد و بزرگای فتح آسمانی اولیای دولت تاهل شدند و بعد از سه ساعت و با توفیق
 روز و سینه هجدهم شعبان منصف و مقصد و سیوم قری کمال تیر عظیم و منور عالم بهر حال

خبردار شده چندین تحسین و تائید از آن ولایت بکنند و آواره صواری بر دوشی شده چون
چشمان بنامه بر چشمه برود و همدی قاسم خان بآن ولایت مقرر دارند و استقلال تحریف نکرده
بر بنال آصفی ان نشانیست و علیقلی خان که میست در تدریس و فنی ساختن آصفی ان بخود
این فرصت را غنیمت دانسته خط نوشت و شروع در تفحص نمود و آن ساد و لوح بخود از
رله رفته و با اتفاق برادر خود وزیر بخوبی در شناخته علیقلی خان را دریافت و همدی قاسم خان را
تا علم اشتات ولایت که بهر شد و از سواد آنکه اگر چه حضرت شاهنشاهی در برده بی تواری میفرمایند
و هر زمانی برای خود برده لطف سرانجام میدهند درین ولایت که مقرر نکرده است تحت زین دولت
و اقبال شده هم بجهت مصالح ملکی و امانت و هم برای نشانی و صوری که عامه نمند رای همان آرای جوگان
بازی که در معنی و شوق جلیگری و اقلیم ستانی است اشتغال فرموده در هنگام انبساط خاطر کوی غنیمت
از عرصه روزگار میبرد و بدین نظر هر روز مشا و هنگام بازی آراستن کرم بود و باطن مشغول
بودن و کار همان ساختن و درین کار شکوف اختراع بر روی فرموده نشانی آرای بود و از آن
جمله کوی آشتین بود و بسبب همان انوار آن در شبهای تاریک بفرات جوگان بازی است
میداد و جوگان طلای کوی از کواکب می برورند بظلمت باری بکمال می رسید و بخی سباز
درست و بار است میست و مردم را تو ایلی قره و تود که نکرده است بسیار بکیر است بهم می رسید
و از سواد در گذشتن یوسف محمد خان که کلان است برادر کلان میرزا عزیز ازین همان که در آن
وقت با ده بیالی روز بخیزی قنده پنج روز مزاج او از بایله اعیان الخراف نموده بخاک نکرده خاشاک
و از غریب آنکه روز و یکیش او را از نگر چین بیارند و اگر آوردند بدین اگر بود و حضرت
شاهنشاهی بعضی ارام ذاتی و موجب مروت و مدنی غنیمت شده بقتول و ضایع اقام
مهر باینجا جاره کرناش کسبای مایه جان دل بای شدند و لازم رفت و عاطف بنظر آورد و از
سواد رفتن همدی قاسم خان بسفر جاز است و شرح این واقعه آنکه بکیر است و تری است که او
بحر است و حکومت که به تعیین شده بود که آصفی ان را از آن خود آورده بر آن دیار مقرر شد
چون آن ملک بی دست سیدی است و افتاد از داری ملک و وفای آن شونست سامان آن
و شست مزاج او غالب آمد تا آنکه در واسطه این سال بی رضای بدست ای برخاسته از سر حد
دکن عازم سفر جاز شد هر گاه بی غایت معنوی قوت بزرگان دین که صاحبان نفوس و قیام
سودمند نیامدند و یکی اماکن شریفه که بسبب آن بزرگان تنی و صورت اعتبار یافته اند

چه کشاید ستی که باین مناسبتی ناراضا مندی چنین صاحب اقبال ضمیمه حال او باشد و چون
ایمغنی بوقت عرض مقدس رسید بر بخیزی او بخشوده فکر آن ملک فرمودند و شاه علی ان
نارنجی و کار علی را با جعفر از بهادران اخلاص کین با خود تعیین نمودند و فرستاد رفت
بر آنکه کیهای آن ملک را نظام دادند و مورد مرام خسروانی گشتند نهضت حاکم
والای شاهنشاهی در غنیمت میرزا محمد حکیم و دیگر و قایق اقبال درین ولایت که بن نشانی
حاکم شاهنشاهی بود بمسماع اقبال رسید که محمد حکیم میرزا باغی کوه اندیش آن حقوق است
بعقدق مبدل ساخته متوجه لاهور است و شرح آمدن او برین نطت که میرزا سلیمان از آن
باز که از نسیب صدمه افواج شاهنشاهی فرار اختیار کرده بدخشان مراجعت نمود و همیشه
آمدن کابل داشته درین ولایت بقتین میرزا سلیمان شد که امرای حضرت شاهنشاهی هیچ کس
در کابل نیست تا بود و استیلا حرم یکم بار چهارم شد که قزاقان آورده روی خید بهمان آرزو بجانب
کابل نهاد و چون خبر آمدن او میرزا محمد حکیم رسید قلعه کابل را بمصوم که از معتمدان میرزا امانی
و خرداکی ممتاز بود سپرده خود با اتفاق خواجه حسن نقی شدند که وکیل کابل بود از کابل بر آمده بکیر
دره و عجز بند رفت و میرزا سلیمان کابل آمده قلعه را حاضر کرد و بعد از چند روز قدرت خود را
از کنگره تنگ کوتاه دید و بر حال میرزا اطلاع یافت که در عجز بند آن نواحیت که بسبب سبب
کاری تواند ساخت باین راهی نامحسوس هم یکم میرزا سلیمان را بر حوالی کابل گذاشته خود بجای
عجز بند متوجه شدند و مردم سخن ران بر سر میرزا رسالت بقتین کرده بنیام داد که شما همیشه
ما را از خیزند صلیبی عزیز تر بودید خصوصاً که نسبت و صلت غنیمت آن شده باشد همی خاطر
متوجه آنست که کمال یگانگی و یکپختی ظهور با و اساس روابط اختصاص نشیند بند برود و درین
مرتبه عرض از آمدن ما آنست که ملاقات شما روی نماید و بنیان ارتباط استحکام یابد و هر دو
که از اختلال و انحلال مصون باشند در میان آید میرزا محمد حکیم از نیز نکت یکم درین خورده محقر
ساخت که در تفریه قایم که در و از و ده کوهی کابلست او را دریافته قواعد ارتباط حکم سازد
و چون غریب ملاقات مصمم گردانید معتمدان خود را بر سر فرستاد که شرط و عهدی است که به
مکر و فریب در میان آرند چون فرستاد بکیر تبلیغ رسالت نمودند یکم سوگند از غلط و شد
یاد کرد که در مقام غریب نباشد و زبان بادل کی دارد و عمل بقول موافق نمودند و مردم میرزا از
یکم سوگند از کوه اندیشی مقرر داشتند که میرزا بفرمانی بخیر نموده یکم ملاقات

دهد و عقد فرزندی و عقد چاکلی بکمال وثوق بر بند و یکم ثبات خراج را دانسته قاصد از آن
پس میرزا سلیمان دستاورد که من با کسان میرزا محمد حکیم قرار آوردن باو توابع دادیم صلاح است
شماره و بعضی سپاه را در کتبی رتبه گذاشته با معده و بی زسبانه با بلیغ در حوالی توابع رسانیده و در
کینگاه وقت با شید که چون میرزا سلیمان بر شد شما از آنجا برآمده دستگیر کنید میرزا سلیمان از اجتماع این
خبر محمد قلی شعالی که از امرای معتبر او بود با جمعه بر سر رود و بمجا صره کابل گذاشته شبهاست خود را رسانید
و قریب توابع در پیش پشته کین کرده ایستاد و فرستاد بامی میرزا محمد حکیم از پیش یکم که سوکندان غلام
مشینده بازگشتند نظر بر ظاهر انداخته از عذر باطن غافل شده احوال حسن عهد و ماجرای مجلس او را
بشرح خاطر نشان میرزا نمودند و تمام کسان میرزا بر رفتن پیش یکم بجهت مکرباتی قاقشال که
از رفتن مانع بود و این سوکندان از بر یکم و درین حال یکم میگفت که یکم منی اهد شما را این بهانه
بجنگ میرزا سلیمان در آورد سوکندان دروغ که وام فریبست در کند و شمن اندازد و آنچه عذر اندیش
بود باقی قاقشال پوست کنده میگفت و با وجود این حال میرزا محمد حکیم غافل شده با چندی
از ملازمان خود روانه توابع شد و در انشای راه یکی از کابلیان که با اتفاق بدخشیان در بلیغ
میرزا سلیمان آمده بود از اینان جدا شده خود را بکسان میرزا محمد حکیم رسانید و کیفیت واقع
بیان کرد که میرزا سلیمان با لشکر کرن در پناه فلان پشته در کین فرصت منحصرا دستاورد
و حسن است بهر ای این آمده ام میرزا بشنیدن این سخن روی توچه کرد و ایزده راه کابل پیش نهاد
عرفت ساخت و چون میرزا سلیمان خبر یافت که میرزا محمد حکیم برین خیال مطلع شد خود را بر کار
کشید تعاقب نمود و بعضی از مردم میرزا رسیده چندی را دستگیر کرد و آنچه در دنبال این
بود گرفت باقی قاقشال با برادران عقب میرفتند بیخیال میراند و کار بجا میرسد که بعضی خبرها
میرزا نزدیک میشدند و ملاحظه آن بود که دست یا بند باقی قاقشال و برادران بیایم روی و دانگی
دشمن را بتیر و تیغ نگاه می داشتند که میرزا پیش میرفت و این طریقی میرزا را از خطر گاه عذر
بر بردند و میرزا سلیمان تا سحر بخنده تعاقب کرد چون دانست که میرزا محمد حکیم چون شد
در یکی از درهای عذر بند بر رده کسان بغور بند فرستاد تا بعضی اسباب که در عذر بند گذاشته
بود پیش آوردند و از او را اگر کج کرده نزدیک بکابل بفرستاد و که قرار گرفت روز دیگر از کابل گذشت
برخ و اشرف که بتصرف روز بکان بود رسید و از آنجا بکابل و منزل دیگر بر سر رفت و خواهج و روی که
با و متفق بودند از او پرسیدند که میرزا را پیش محمد خان حاکم بلخ میرند و از او بگویند طلبند لیکن باز

قاقشال که رایش درست بود راضی نشد و گفت من میرزا بر گاه معنی میرزا خواجده با جایی رسید
رفت و باقی قاقشال با برادران جمع که با این اتفاق داشتند از آنجا باز داشته میرزا را
گرفتند بغور بند آمد و از آنجا بر راه الساده بخار و بکابل آید و از آنجا بپرسا و در آنجا بکابل
آید بیلاب آمده از آب که شسته بصر طراز را حقیقت بلخ تفرقه که روی عذرده بود مصمم بود
معتدیان روانه آستان اقبال ساخت و در محوره مکر چین که بنزول اقبال عیبت از عالم فتن
ایلیان میرزا محمد حکیم بسعادت بساط طوس دریافتند و عرصه داشت میرزا بر روی عرصه اوقس
رسید و از آنجا بدولت بیدار با سبیلان اقبال این دو دمان و الا است خبر فتنه کابل عرصه
اجبال مسینه بود و در این هنگام حال میرزا در ملازمت اوقس که جناب سعادت بود آنحضرت
او را از روی عاطفت ذاتی رخصت کابل داده بودند که چون میرزا فرود سال وی بر و است او رفته
منتظم میماند و میرزا را بر شاه راه خلوص و ارادت ثابت قدم دارد و محافظت نماید که فرود فتنه
اندوزی بکلیس میرزا را سخن بپوشانند و پیش از وصول میرزا آمدن میرزا سلیمان بکابل از آنجا
افتاد و آن وقایع پیش آمده درین وقت که ایلیان میرزا محمد حکیم آمدند آنحضرت بقیضای عطوفت
قطری و شفقت رحم خوس خبر کار که از آب ولان بارگاه ترک بود اما بقدر وافر و اجناس
وافی و خلعت و اسب خاص فرستادند و فرمان عاطفت طراز شرف صدور یافت که امرای بیجا
سامان یورس کابل نموده و دفع میرزا سلیمان نمایند و خوشخبران چون قرب باردی میرزا رسید میرزا
بسعادت استقبال مشور عالی که دیباچه اقبال جاودانی بود دولت پذیر شده اداب تسلیم
و ارکان تعظیم بجای آورد و بعد از چند روز فریون که پیش خوشخبر خان بوجوب رخصت
آمده بود رسید آن که نامه فکر بقدماست دور از کار که در واهمه میخورد مندی راه نیامد
میرزا را که رانده و مانده با آنجا آمده بود ممالک پنجاب در چشم اعتبار بلیاس غیر واقع جلوه داد
وسیل گرفت لاهور با سانی خاطرات آن کرد و با نیقده گفتا نموده میرزا را فرود سال را بکشتن
خوشخبران اغوا نمود و میرزا اگر چه از حرمان دولت دانش خیال فاسد فرید و ارادت است که
راه بجایی دارد اما رضا بگرفت خوشخبران نداده و شمی طلب داشته و داع کرد و در این هنگام
یکی از نویسندگهای بید دولت سلطان علی نام که از مستقر خلافت فرود شده بکابل رفته بود
و آن نام را در آن کرخان خطاب داده بودند و حسن خان از برادران ستماب الدین آمد
خان که قبل از این فرار نموده در کابل بپرسید آنکه و بسعادت سخنان سوزنازی شنید و اینک

گفتند در وقت واداد بفرمودن شرکت بختنه تا آنکه میرزا محمد حکیم که نه عقل و در بین
داشت و در دل حقیقت کین از سخنان این گرفتاریان از غلاب که شکسته ای جوار است
و دوی عصیان بست لاهور آورد و مردم میرزا در بهر و آن خواهر دست انداز کردند و
این خرابی بپایان رسید میرزا خان و قطب الدین خان و شرف خان در لاهور اتفاق نمود در وقت
حصار گرفته شهر را استحکام دادند و صورت حال بعینه قدس صند و نایره غضب
حضرت شاهنشاهی را استماع این سالک زبانه زدن گرفت و با جمیع بعضی از عساکر اقبال
پرتو اشارت یافت و میرزا محمد حکیم با نریشیه نا صوب که شب بد بفریب و فصول امرای پنجاب
تواند بجانب خود کشید از سپهره روی بکاهور آورد و بر دین ستم در باغ مهدی و اسم خان فرود آمد
و روز دیگر بجای قلعه رسید و صفوف ترتیب داد و امرای پنجاب اقبال را بپوشاند هشتاد
را حصار خود ساخته داد و او جلالت داده از فوطی در ایض ضرب توب و تفنگ پیچی
پیرامون قلعه کشی نهادند و هر روز بهین فریط آیین قلعه داری استحکام داده کمال بیعت و حقیقت
بجای آوردند و حضرت شاهنشاهی منعم خان خان خانان را حکومت دار کلافه کرده که مرکز دایره
سلطنت بود بعینین فرموده مظفر خان را با نظام مصالح دیوبند گردانستند و در ستم پیر جهان
آوز ماه الکی موقوفی میوم جامدی الکو منصفه منصفه و چهارم بای سعادت در رکاب نصرت
اعضا م آورده ستم اقبال از جولان دادند و تمامی آن راه بنشناطشکار برداخته انبساط بهار
مینمودند بعد از ده روز در دار الحکمت و هلی بطلان ابایات اقبال نور پذیر شد و بطریق معانی
و آیین مسعود زیارت فرموده فو سنده کان فلک و معنی فرموده مجاوران و معتقدان
آن خواشی را یاد ارات گرامی و حکام را رنجند خوشوقت ساخته دوی توجیه و روضه خایض الانوار
حضرت جنت آیینی آوردند در آن جرم محترم مراعات آداب نموده عزت بخش و محبت
همت علیا ساخته میرزا محمد حکیم که با عوامی گفته اند که این خیال خام در سر میخبت و فکر بهبود
داشت بجز صیت طنطنه موکب علی سر سیمه بفرار آورد و تا ساحل غلاب باز میزد و تیر
معسکر اقبال بجای آب تلج و رود اقبال فرموده منبیهان دولت خبر گز میرزا آوردند و مکتب
از دریا گذشته روی سعادت بکاهور آورد و امرای پنجاب بتارک ادب مشتاقه دولت
زحمین کوس در یافتند و بساعت سعادت ساعت منصفه هفتاد الکی موقوفی ادا
رجب نزل اقبال در آن ستم فیض و رود اتفاق افتاد و خازن مهدی و اسم خان بطلال و کباب

شاهنشاهی مطایر انوار عزت و مطایر کوکب افضال شد و فروغ امن و امان از کون
تا بکران رسید و در آنجا که در ایام محاصره و مقاومت با جنود اصحاب طغیان آوازه
جانبینادر بنقدیم رسانیده بودند که تعاقب کابلان نموده سزای لایبی در کینشان نموده
اما از آنجا که ذات شاهنشاهی معون عاطفت و دانست بر کز می خود محمد حکیم بخشوده تعاقب
و توقف افتاد و قطب الدین خان و کمال طین و جمیع دیگران را نامزد فرمودند که با افضای حاکم محرم
رفته آسایش در آسودگی غنیمت رعایا که از آشوب کابلان و کسب یافته بودند بفرایند که در کین
صورت افواج میرزا بروجه آسن میشود این دولت اساسان حکم عالی را کار بندیده و متوجه
خدمت شدند و آنحضرت در لاهور با نظام منبیهان بر داخته نشناط آرای بودند و
اقبال بکتاب رسد رسیده مراعات احوال رعیت نمود و آنجا ظاهر شد که میرزا محمد حکیم کابل را از میرزا
سیدمان خالی یافته متوجه شده است و سر گذشت میرزا سیدمان که در آن هنگام آنکه بقصد
میرزا محمد حکیم بفرار کردند محمد شغالی را با جمعی کثیر محاصره قلعه کابل گذاشت معصوم خان
از فارسان مصنام بیجا عت را از قلعه بیرون فرستاد که کارنامه توری بنمایند این امر
عوضه نبرد با محمد قلی و سید دینایان نموده او را بهر کتب دادند و انبیا ی خشتان بغنیمت بردند
و تفرقه عظیم در اهل محاصره افتاد و محمد قلی دختران میرزا سیدمان را که درین فورس همراه بودند بکار دیوار
باعنی که در آن نواحی بود آورده خود را مصبوط ساخت و اهل کابل محمد قلی را که و کرده خنجر
خبر معصوم خان فرستادند که اگر کم شتابی و معود میرزا کالی اینها را در شکلی کرده ایم
در شکلی کردن آسانست او در جواب نوشت که چون دختران میرزا سیدمانند این سوگ
بایست از آیین ادب بعیدت و کسان خود را طلب داشت میرزا سیدمان از سنجده
دره از غوری که محمد حکیم میرزا اندیشیده بود مخوم و مایوس ببار کوشش کابل آمده در مقام محاصره
شد و معصوم هر روز فوجی بنایسته از قلعه بیرون میفرستاد و مایند خشیان از روی غلبه
جنگ میکردند در میان نبرد سپاه برو خاست و با گونه در مردم و آب نیز افتاد تا که میرزا
سیدمان در صلح زده و سینه قاصدینا به خوشی خبر که دست آید از محبت و روکش معایت
باشند که رفت اول محرم محترم خود را بید خشتان دوانه ساخت و از عصب او هم خود شست
و معان آنجا میرزا حکیم از چندستان فرار نموده بکابل آمد و کوزه اندیش کابل سر و کینان فرور
شرف و خیالات فاسد شستند و مرکب علی کوکب ایت و حلال در لاهور را فاسد

به بیتگاه تحسین در آید بایه رفت
نصاعه نمودند که چه اولیای دولت بدین بودند

دهی را مضبوط کرد و منعم خان از آنکه بدافعه برآمد آن بخت برکشیدگان مالوده را خالی دانسته
بآن صوب شتافتند و در حدود قضیه نسبت به غیر موافقت که به پنجاب احوام ملازمت به
میرفت و چار شدند بعضی و انتساب او را غارت نمودند منعم خان تعاقب را اصلاح وقت را
بمحمد قلیخان برلاس معترضه بود و او بجهت بعضی تهمید در سبک معتمدان رکاب دولت
انتظام داشت و اما او خواجه لادی که بخواجه کلان شتهار داشت آچین را استیجاب داد اما
بتحقیق چند که همراه بودند برآمده میرزا یان ملکی شدند و آنچه در بسا و خواجه بود بغارت رفت
و خواجه بلا خطه بزرگ مراد کی رسید در هندی ترم خان را برادر محرب خان و کنی بود محمد حسین
میرزا آزارفته کامره نمود و محرب خان دکنی بود محمد حسین میرزا آزارفته کامره نمود و محمد خان کنی
در قلعه شنی ای بود و حسن خان خواهرزاده مهدی قاسم خان از مسایعه مهدی قاسم خان که بسفر مجاز
میرفت بکشته بنسبتش رسیده بود که غوغای میرزا یان بطور آمد و نیز در مستنوش نباه برد
ابرهیم حسین میرزا بمحضره آن پرداخت و درین اثنا محمد حسین میرزا هندیه را مستقرت شوم
قوم خارا گشت و چون سرور کنایه قلعه مستنوش آوردند محرب خان بی دست و پا شده
آوده دید و حسین خان نیز برآمد ابرهیم حسین میرزا هر چند تکلیف ندگری کرد حسین خان
قبول نمود و در هنگامی که حضرت شاهنشاهی مشو به سیصال علیقلی بیان بودند آمد به شرف
ملازمت استعدایافت القصبه چون این خبر به احوال رسید مشور عالی صادر شد که محمد سلطان
میرزا از اعظم بر بقلعه نباه برده محافظت نماید آغاز سال دوازدهم ای از جلوس
حضرت شاهنشاهی یعنی سال اسفند از دوازده و او را درین هنگام که عهده لاهور بود و در یک
معلی گشتن اقبال بود و حضرت شاهنشاهی بگرد آودی خاطر استعجال از شته صید قلوب می نمودند
فیوض بهار را حاطه روی زمین کردند و بام اعتدال از کران تا کران و زمین گرفت حدایی و بین
جولانگاه نظار کبان بدایع صنع شد و شقایق دریا چین بگلوی مستانه گشت انتظار دیده و لایق انداختند
بیت و نیز که جلوه کرد طلوع بهار بر خاست طرف باغ گلستان هزاره بر سبزه زلفا و هر سو گل رخ
یا بر خود نهاد طوطی نقاره بعد از هشت ساعت و باز زده دقیقه از روز سینه بیت و نیم
ستبان نهصد هفتاد و چهارم تجوئل تر اعظم و منور عالم روی نمود و سال دوازدهم ای از میرزا یان
مقدس هشتای شکار در که و صید و زخم که و کشتن ترین انواع شکار است بطور آمد و معلی نقاد
یافت که اطراف سواد لاهور بکطرف حوصله کوه و جانب دیگر کنار دریای بخت و خوش و طهور

براند

براند و هر صلیبی که از او ای عظام سپردند و خسیان و تواجیان و سزاولان آکی افزوده بهرجات
سر اول میکرده باشند و چندین هزار پیاده قصبات و قریات لاهور بخدمت رانند شکاری
حسین ساختند و در پنج کوهی لاهور و حرای وسیع چون ساخت دل سحر باران بجهت آوردن شکار
انتیاب کردند در مدت یکماه که او را و دیگر خلایق از خواص و عوام سرگرم رانند شکاری بودند آن
حضرت و رالاهور اکثر اوقات کوئی بجزوری ظاهر و باطن را شستعال فرموده عودت را بلند
اساس می ساختند تا آنکه بر وجه دلخواه جمعیت بشکاران جو که و انبوهی چار و زان عمر خنده بهیم
و صید گاه و مستی اجماع فراهم داد و او حضرت شاهنشاهی باین شایسته بشکار گاه رسید بر دور که
کردند و بنظر شمل آن دایره انبساط از محیط نامرکز نظاره فرمودند و هر کس از بزرگان دولت
و سایر ملازمان بساط طعنت درین خدمت نشاء بودند بقدم اهتمام بود و ازین بافته کله
کوشه میبایست بر اوج انحرار رسا بیند آنگاه پای دولت در رکاب سعادت آورده
توس بشیر صید آه و غرام در بختگاه جلوه دادند و بر خیم و دو شمشیر و یک شمشیر و ضرب بند و
نباه و شکار کردند در آغاز غایت شکار و در جگمه بچ کوه بود و روز و روز فرغ غنای پیش می آمد و در
شکست میباید درین میانگاه بکولان خوش کم شکار را از زمین میرودند و گاه بکند از آیهان
بای را بند میکردند و از این طبعیت نشاء بپیری انواع شکار افکنی بطور آوردند از خاصه
بساط و توب میرزا علی کلان در میان قمر غنای آمده در رکاب سعادت بود و او را پیش مور حلهای
خود سوار بر دما گشیده روز بغوغ و دیده و شب بشهادهای عالم تاب باین شکاری داشتند
و از صبح تا شام و شام تا صبح محفل شوی هنگام طرب گرم بود بعد از آنکه حضرت شاهنشاهی پنج روز
موتالی بدولت و اقبال با تمام شکار کا بایب عشرت کشیدند و او ای عظام و عقربان خرم در
بر تو است یافت که در صید گاه در آمده شکار را و کنند و بر سینه طایران غنای ملا بوجوب
حکم اقدس در میان آفتاب آنگاه کار بیدی سپید که حاد و او را و پیاده و سوار در آمده کامستان عرصه
شکار کشیدند و از عجایب شوح که در ایام شکار بوقوع پیوست آن بود که چند بکری از بسا دلا
بارگاه مقدس بدستی کوه یکی از ملازمان در گاه والا نیز در گاه نهادند که شکر کرده بود و آنکس که پیش
نوده در شکار گاه معروض داشت سطوت جلالی باین استیاضای سباهی است فرمود و از کمال شرف
تمتیر خاصه بایق علی خان دادند که آن خود در شرف اعتدال را از بزرگان بخت و دهرت الیه و مرتبه آن
الکاس با در و انداخت و بر می آورده نشاء و نیز باین تقدیر بیان کنند است

اکوئین عالم بجهت زجای خود کی خواهی و از منحنی سرفضا در یافته جانمشی زودند اما نکته بنیه
و غیرت بی اعتدالان سرش را تراشیده و سوار بر گردید گاه که دیدند و از سواران بام شکار رسیدن
مظفر خانست و آوردن وزیر خان برادر آصفی را در بساط مقدس در خواست کنایان او بود
و برادرش نمودن و بزود قبول بیستین و تقصیل این اجمال است که چون آصفی باطلال تخت کرد
خدمت و دوام صحت علیقلی خان و بهادر خان افتاد و آصفی را صحت او خوش نیامد و از تکرار جانی
و رفع بغير خاطر او رسیده شد و باین حال علیقلی در حال چشم طبع داشت آصفی آن شخص وقت بود
فرصت می جست که از و جدا شود و درین اثنا علیقلی آصفی را همراه بهادر خان فرستاد و وزیر خان را
بیش خود نگاه داشت و وزیر خان حقیقت را به بهادر خود نوشته بود و قرار داده که آصفی خان
بر موجب قرار دادش از بهادر خان جدا شده راه اکره و مانگیر پیش گرفت و وزیر خان نیز از جا
برآمده بهمان راه مستقیم بهادر خان از حال آصفی آگاه شد و از تعجب که آصفی یک تن بهادر
با آصفی رسید و میان این ن جنگ در پیست و آصفی شکسته یافته رفت و بهادر خان
و کار بر نیل غایب را زنده آخته روان شد و مردم بهادر خان از بی جسم و غیبت متفرق شده بودند که وزیر
خان و بهادر خان بر آگاه شده بودند و رسید و او جلالت و او بهادر خان تاب مقام
بیاورده قرار نمود و با دست راست که آصفی را بر نیل می آورد و در از هم بگذراند نگاهبدان مکرر شیر
او که در سر انگشت دست او جدا افتاد و بر بی او از زخمی رسید که گاه مردم و وزیر خان زور آورده و آصفی را
خلاص کردند و بجز و اگر آرام گرفتند و درین کار زور بهادر خان بر سر وزیر خان داد و مردم را و باین
لقب که می بیند تعجب افتاد و آصفی این از زبان که شنیده است شنید و این حوادث و کتاب
از آثار جهان است و آصفی را که در حالت غریب و تنهایی در گاه والا از مصیبت اجتناب کرد
و وزیر خان بهر حال که مظفر خان قتل موجب است غالی از او و خلافت اگر منتهی بچاپ است و
و وزیر خان بدانی که مظفر خان او را بطول خسروئی متمایل گردانیده همراه خود آورد و در حال که
شاهنشاهی پیش از صید الکلی مشهور و مستطاب بودند حال عرض آیه در خواست تقصیر آصفی
نمود و حضرت بطل غفور و امانت او و بهادرش انداخته و مشورت بتمام آصفی اصدار فرمودند که
کراس نظام بسته و در مدینه و مانگیر باقیان بخیر حال فاش شد و کتابت و ترمیم شد و چون
موت اقبال بخت فرزند ملک سلطنت مراجعت فرمایند دولت زمین بوسه یافته و سرور یافت
بی منتهای شاهنشاهی کرده و با جمله موت علی بهادر نظام هم عشرت انجام شکار قریحه معاشرت

بدیاری لای لا هو بر ساحل آن واقعت و بهایت غانی میگردد و رسید حضرت شاهنشاهی
رخش کمرون که در جیون نوزد را غنائ توکل بدست داشته و بر یا سردارند و آن باد بای انشون چون
سیم که بر آب بگذر و بسک بگذشت و ملازخان موتک والا و ملازخان رکاب مقدس که ناگزیر خواستی
رایات اقبال بود و سب سواره خود را با آب زدند و همه عبور نموده بساحل سلامت رسیدند مگر خوشخبر
خان یساول و نور محمد و لشیر محمد که غریب گرداب فاش شدند و چون رایات کرات آیات در غمره
لاهور منصب شد شرافت اوقات با نظام مهم و ترویج قوام دولت که وجود اقدس با مظهر
مصرف بود و از سواران که بخت محرابه است و تقصیل این اجمال آگاه و از که جوانان اردو
علی بر نیالت و شهر علم امتیاز می خواست و بیانه بدستی برداشته بی اعتداله معاشرت میکرد
درین ایام که عرصه لاهور مسکرا اقبال شد در عالم بخودی یکی از خوداران که بر نیل خاصه سوار بود و چاکر
و تیری از گانخانه بی اعتدالی برکش کرده بجانب انداخت چون این جرات مروض بسیار اقدس
از بارگاه عدالت حکم قتل او صادر شد و قریب جرم قدس در موقف شفاعت آمده بزبان تضرع برکنان
و حضرت شاهنشاهی بموجب استدعای ارباب اخلاص جانمشی فرموده که بکوب آن ادب بنیه آن
ببخرد فرمودند و او از ادب بخت خویش بی راهه سعادت بهانست و از پیش علیقلی خان که بشوای
فته اند و از آن بود رفت و از سواران است که جنبه کردانی که سعادت ملازمت یافته مشمول مرهم
خسروئی بود از مندون که یکایک بر معر بود و توهین اطل فرار نموده بکرات رفت آنانکه در نهاد بدست
آمده اند بهر آنکه از بارگاه دولت و اقبال دوری کردند بر غم خویش در از این خویش میکنند و معنی
برگامش خود افزوده خود را بجاه بی دولتی می اندازند و درین هنگام که هست جهانگشای از نظم مهمات
نیجای برداخته بر توجیه اقدس بر مراجعت می یافت عراض دولت خوالان خصص عرصه دست
منعم خان خان خانان از دار الخلافه اگر بهار گاه علی رسید و از مطای فی و ای آن موضوع است
که علیقلی خان و بهادر خان و اسکندر خان باز مر از خط بندگی سجده با علا و اعلان بی و طعن
کردن بر او داشته اند و غنای بکیری میرزا حکیم داده از دیار بالخیلای آن فاسد و احیان کشنده از
بخردی و بید و بی خطبه که هر می طراز از انبیا میز را خوانده اند این بخیران بخت برکنش از تو
صفا افزای اقبال شاهنشاهی چشم پوشیده برای اغراض فاسد خود میرزای سواد لوح را در کار
صلالت می اندازند و باکشی طریقت آبی که چندین هزار شرطه که می تاهم نودی و تاهم باید آن صفت
عظمی از درگاه یزدی عطا نشود و محض نیت و جمع شدن مال و فراهم آوردن او و این کار بخت

کفایت نکند و بر هوشندان پیداست که بنزدی آن صفات قوی فطری و الا عطفی عالی و حوصله
 قواخ و بر داشتنی فراوان و در یافتن بلند و کرم ذات و نبی عتی اصلی و عدلی و نیتی درست و مدی
 عظیم و علم شایسته و فکری عمیق و معانی مستحسن و عذر بزرگی و لایعت و باین کار کمال از بسیار
 اندکی در پادشاهی نامهای حکمت بر و در این مبالغه نظر مبیض و مذکور است و ما که این موصوفات نیست
 دانش بر خواهش ناپایسته و غضب ناپایسته غالب بنامند سرادار این منصب را چندان نتوانند
 و بار سیدن این پایه بلند و اما که بعضی کل نگارید و طوایف الهام و طبقات ملال را باندرو مادر و نه یک
 نظر ترتیب و عاقلست نگاه نکنند در خور این رایت عظیم و در وقت الحکمه ذات مقدس شایسته
 منبع صفات کمال و معدن نکات قریب است و شرح جلیل فرموده که از آنرا کفایت نکند و تقریبی چنان
 این تواند کرد هر چه داری به و دیده بجز و شایسته است بی جهان آرای پادشاه صورت و معنی نظاره
 کن تا بدانی که پادشاه چیست و سلطنت چه معنی دارد و الفقه چون شرح بدویتی این کرده و بعضی از سید
 بر ضمیر اعتدال کوان آمد میز را عید رکضی را که در هنگام رجوع موبک مقدس بکشته است از جای گیر می
 و بهاد و بدگاه مطلق آمده بود بجان باقی خان سپردند و خاطر فیض ظاهر اراده توجه به ارادۀ خود که
 سرای ارباب بی و فساد فرمایید بسیرت تمام در نظر و نسق و لایق بنجاب که در میان بود اهتمام فرمودند
 و در کنای آن حال که راکبین شایسته با برای عظام مثل میر محمد خان کلان و قطب این خان و دیگران
 و قریب سوار شدند و منتظران آن سلسله حقیقت کیش و سایر سپاهیان جانبدار لقب می نمودند
 مهمات کم و جزی آن سرحد برای زمین میر محمد خان موقوف داشتند و در سیر و هم و در و پناه
 موفقی و دوستانه و طرد فرمودند و در حقیقت رایت مراجهت بجانب دار الخلافه ارتفاع فرموده و عرصه را در
 مجسم سوار قاتل اند که خیل کجی و خیل بخت که فیضان نامی بودند و دیگر روز سقط شدند
 جمیع از خطا هر چه سوار اول گرفته شد آنحضرت بر زبان اقدس که زانیند که ما ازین ساقی قابل نیک
 گرفته که آن در در و رخت بر کشته درین یورش کورستی خواهد یافت سبیل قدمه چه حوصله در پادشاهی
 و چه دیدست چون رایت اقبال مجروح و سده نزول اقبال فرمود و از مظفر خان بهی حوصلی جو گویم بخود
 آنکه موجب عیبت همکنان است و شرح این مرکز نیست آنست که حضرت شایسته بیست و نه
 احوال سپاهی و رعیت آگاه بوده در اصلاح امور و اوقاف مردم و مسند جهان را بی عطوفت و بی
 و رافت آگاهی بطور می آرند و مردم را از امور است شایسته در ارتفاع و از احوال جهان
 گوشش میفرماید درینو لا یسلع علیه رسید که مظفر خان بسا و دیو قطب الزین خان نام علاء و حاکم

پیدا کرده غمان دانش از دست داده است آنحضرت بموجب عاطفت فطری او و اطلب فرموده
 بنگاه جهان سپردند که مبادا مظفر خان ازین قوم غریب در بلایه عظیم افتد آن فرقیته خود را که
 حوصلگی و معامله نامهربانی فرمودند و راه موافقت گرفت و قدر مرخصت و رست به ساری
 ندانست و حضرت شایسته ای که بجزان بیز و قدر دانی بدست قدرت کامله خود را و دانست این
 و بی تیسر او منظور داشتند و تفقدت خسروانی استیاض بخشیدند و آن خدمتکار را پیش از رفتن
 و بنصایح کرامی هدایت فرمودند و تمامی این راه بشکار پر و اخته مسرت بیزی عالمیان بودند
 و چون عرصه مقصد تمام می نمود موبک اقبال شد در آن منزل منزله و مجادله طایفه ساسان بخویش
 اینجا مید و تفصیلش آنکه نزدیک بان مقصد کمال است که دریاچه توان گفت سابقا آنجا فضایی بود
 و منبع کور که بیت نام مرصان هندوستان از زمان قویم آنرا بزرگ میدانند و طوایف این طبقه
 از اقصای هند در اوقات معین می آیند و تصدقات بطور می آرند و مجمع عظمی انتظام می باید و درین سال
 پیش از و و آیات اقبال آن محبت فراهم آمده بود و در میان ساسان و دو طایفه اند که یکی را کشر
 نامند و دیگری ری بر سرهای نشستن و در میان این دو طبقه گفت و گو شده بود که زینس اکثر این مردم
 بواسطه آنست که دینی از ایشان پشت داده است زایت آن را و در دلسرد شده اند و لهذا
 پیوسته از زمین بوده مغلوب شتم و عصبه و خور و جز و قهر میکردند و باعث نزاع آنکه طبقه
 بی در کنای آن کول مکان معین داشتند که درین مجمع شسته و دام گری می گسترده و از این احوال
 ولایت هندوستان که بقصد غسل داران کول می آمدند بآن کرده تصدیق گوید می دادند درین روز
 کرده و مستطد در آمده جای بریان گرفته بودند و اینجا عذر را تابست مقاومت کردن بود که جای خود را
 استخلاص توانستند و در حلقه ایست که کسور کی نام در مقصد بناله باستانوس علی آمده و او خواهی بود که
 طایفه کوزان متغلب آمده جای ما را گرفته اند اگر چه تاب مقابل نداریم اما توکل کرده که رحمت بخت
 اینان می بیند یا خود را بر خاک میریزیم تا آن قطعه خاک از پنا میگیرم و کرده کوزان بعضی از کس
 میرسانند که اینجا موردی اینها نیست چندانکه اینان می شنیدند و یکبار می شنیدند و در جان
 بن متعلقت تعاون با باین زمین خواهند بود چون موبک علی بنایس زول اقبال فرمود و مردم
 آنها رفته هر چند جوهر فصیح و مو عظم برین نفوس ملول افتادند حکم لای انداختن بر خاک است
 جوهر بطالت و ضلالت ایشان بهر ظاهر شد و پست در عزابت و هلاکت خود کشیدند و در
 راه سق و ت الحاح و تضرع استدعای قبال وصال نمودند چون هر کوه با یال فیض می آورده سالک

بیراهه شفا دست بودند و حضرت مجاهد باقیست تا باین روشن سزای اعمال نگزیده خود یافت
مستقیمه شوق و اتفاق و از آن روز از آن کوه که جمع کثیر از اهل کوه بودند و از جانبین صفهاست
کرده اول از هر طرف مردان و زن پیش آمده و دید و جنگ کشید و باز نیز دکان دست
در یکدیگر میزدند و بعد از آن بر این بزرگان جنگ روی پیش آمدند چون بریان که بودند حضرت
از چند نفر مردمی که جنگ داشتند و بینم همان مردان و مردمانی که بودند و از آن طبقه چون
سایر طبقات در حاشی مرکب میباشند است به فرمودند که کوهک بریان و در جله بریان بزرگان
مواظقت نموده و بچنان روز را کردند که گران تاب مضامین و دردهای گردان شدند و بریان
از دنبال در آمدند و جمع کثیر از آن خاکستر را بر باد عدم دادند و بهر دو حلقه ایشان که از تمام
و است بریده آن سوخته را با خاک میفرستادند و دیگران با کوزه شدند و خاطر اقدس که
رنگ آمیز کارگاه تعمیر است از قریح آن سبط عظیم روی نمود و فریادی از روز از عرصه تمامیه نهضت داشت
عالی اتفاق افتاد و چون دارالملک دلی محمد اقبال شد آنجا میزدید که در لاهور و او را کجا
خان سپرده بودند در کین عظمت و فرصت می بودند از جنس و از نمود و جان باقی از دنبال او
بکام هست و جرات و جرات و چون بدست پیدا و در ازیم فقیر و بکامه علی رو سفید نتوانست شد و حضرت
شاهنشاهی باین مقرر زیادت برافزای مقام خضی که تا توجه نموده است خواستند و افاقه
بجز و این حاشی آن بیاض شریف و نموده که تا کارخان که حکومت نه داشت موضوع بساط اقدس
گردانید که در این بین و لایه از لاهور و از لاهور بود و بقیه بریده و بهر اب این خان و کجا
جایگاه داران منصب چند روز بمنزل خود پنهان کرده بساط است و در پیش را ببنی و عصبان
شاهنشاهی از استماع این خبر و حشمت از قهران جلالت داشتند که از لایه سطوحش خبر یافتند
شاهنشاهی گرفتند و شاه فرار این مشهور با حضا آن بدولت در بارگاه عدالت ماند و امر عالی
روز دیگر از آن مرکب علی کرج فرمود و چون عرصه طولی از احوال شد شاه فرار این زمین پس سر بلند
یافت و آن بساط است را بموقف جلالت آورد و او را جس و جفای سپردند و در جهان منزل بیاس
رسید و چون طریقه نوید فرمود مرکب علی در گوش منتظران و از کلافه کرده بچند ششقه نهج رایت
والا بر آن مرد داف خان خانان با جمیع و لایه آن استحال بود و بدولت زمین پس سر بلند
و با و اب شکو و دعا اولم نموده و سوخ احوال و وقایع حرو و مالک در دست مروض بطلان و حشمت
و طو و اعضا و علیقلیان و بهادر خان و دیگر میالفان که به کمالی کرده بودند و در حاشی

در میدان طرقت بد نهاد و بی جوهر افتاد و او را جمعیت نصیحت سودمند چون کرم زبانی کار آید
و مدار او و عظمت را بر صفت و دهن خود آورده و در شورش افزاید و لایه بزرگان و آتش نش علاج
بد گاردان و به درونان را بر جس و ضرب چاره بندید و چون این علاج هم در آن ذات طنان
بیدولت گزیند بعدم خانه فرستادن رحم بر حال خلق بلکه مهربانی باحوال آنها میدادند مشکلا نهضت
سلطنت و بار یا فتکال جرم و تب سیرتینی رسیده خریدار از در مرتبه اول نگذاشتند که چاره آن
بید و لایه بظهور آید و باطن اقدس را بر سرمد را آورده برداشتن برده کار را بر نقاب توخت
مانند و درین هنگام مرکب علی با طغای نایره فتنه محمد حکیم میرزا نهضت و الا نود و چون این خبر ملی
و دیگر باب بنی و طغیان رسید این بید و لایه بخیال فاسد خود را بچندین وقتی از فرصت نگذاشته
جیالات فاسد را بکشتند علیقلی از جوینور روانه قضیه سر هر چه که بجا بیکر بر بهیم خان مقرر شده
اسکندر خان نیز بقصد هر ای این باقی طایفی از سبزه روده با آمد و جمیع فتنه سرشتان در آن منصب
فرار هم آمده و قرار دادند که علیقلیان با جمعیت خود از راه لکه منو تا ساحل کک تاجی ولایت را
در تصرف نماید و بهادر خان بکوه و مانگیر در برابر آصف خان و مجیر خان رود و اسکندر خان
و اب بهیم خان سرکار را آورده و کند و در اب تصرف کرده و بهیمین قوارشوم از هم جدا شدند علیقلیان
بداعیه سوار قزاقی بسیر کار قنوج روان شد چون جایگیر دارا کرد و سرداری که با و اتفاق نموده تفاوت
بان فتنه دیگر توانند که بود خود بقنوج کشیدند و علیقلیان که در حوادث انگیخته چون بقنوج
رسید میرزا یوسف خان که جایگیر دار قنوج بود در قلعه شیر کر محققین شد و خلیای عیار آورد
تفرقه گشتند و عاریض و لایه آن متواتر و متوالی ببارگاه کتی پناه رسید و اقبال بکار خود در اقبال
نهضت مرکب اقبال شاهنشاهی از دارا خلافت اگر بکوهینور و قتل خان زمان و بهادر خان
در سر کشته چون منصب والای جهانپانی در معنی پاسبانی و نگهبانی است حضرت شاهنشاهی
بقضای نیت حق احساس بر خلاف اکثری از فرمانروایان گذشته اسودکی رعیت را آسایش خود
جیال میفرمایند و ستادمانی خویش را در راهیت خلیای میداند آری که بکتابت ظرافت سر از افشرد
چنین تا جرات است که با وجود این عظمت و ابهت خود را نیازمند درگاه صحت داشته
در لوازم داد و دهنش نگار نماید و راحت جهانپان و آسایش خویش داند و هرگز فرمانبراری انجمن
سر براری اقبال سر باز نکند بر آینه در هلاک خود اهتمام نموده باشد خصوصاً کسی که بوزارت
دوران و الا باشد و اسباب دینی و زکی ظاهر می بوسید این خاندان فراهم آورده چنانچه

و نام و انکی و معامله فنی باشد که آن اسباب بزرگی را در پی ولی نعمت خود صرف نمایند هرگاه فرمانروای
 روزگار چنین و مخالفت دولت این طرز را جرم عنایت الکی قرار دهد و معادن گشته در منقبتی نصرانی
 کرامت میفرماید و بنود را با معنی واقعه علیقلی خان و بهادر خان و استیصال این جدول مغرور
 و تفصیل این مجلسی که چون مرکب معالی کامروای اقبال از نورش بنیاب مرا جعت فرموده بمقتضای
 محولت گرای شد و شرح بنی و عصیان علیقلی خان و بهادر خان و سایر ارباب فتنه بعضی
 اقدس بنویست و در شش جلدی و اطفای نوایر فتنه و جهت همت علیا شد و منتهای خان خانان
 بداد الحلافت اگر حراست آن خود مقرر فرمودند و و هزار قیل جنگی بهر اهری مرکب معالی انتیاس بودند
 بیشتر از آنکه رایات هفتصد نفره و قیام خان و مظفر قیل و میرزا قلی و قلی خان و سید
 محمد موسی و حاجی یوسف را فرمان شد که بهر جهت شتافته معا و نیت میرزا یوسف که در قنوج
 متخصص است نمایند و خود بدولت و اقبال روز هشتاد و بیست و ششم اردیبهشت ماه
 الکی موافق سینه بیست و ششم سوال بای عزیت در رکاب و ولایت آوردند و بیست اقبال
 عنان نصرت گرفته سینه همت جهانگزی جولان دادند و شکر عا کرد و الازمین و زمان
 فرود گرفت و چون ساحات قضیه سیکست مجیم مرکب نصرت شد علیقلی خان که بر ساخل کنک
 بکند و قنوج عبا بنی و عصیان الکیخته بشفاق و عهد و ان آویخته بود و بهر اجتماع صیت نصرت
 اقبال روی نمود که بجانب مانگیر که بر او و بهادر خان و برادر آصفخان و مجنون خان و سینه یز
 بود در آورد و مرکب نصرت از سیکست بکن رکنک پیوست و حضور دیگران در پای
 زحما و عبور کرده کوچ بر کوچ نصرت پیغمبر و چون غرضه قضیه همان نصرت خیمه طغر سیکر
 گردید و قلیخان بر لاس راجه سردار ساخته و مظفر خان و راجه نورمل و شاه بداع خان و شیر
 عبد المطلب خلیل حسن خان و قیا خان و حاج محمد خان سیستانی و عاقل خان و خواجه عیاش
 الدین علی بخشی و دیگر بهادران نامور و دلاوران کله گزاه همراه آورده و بنیادین بیست
 و سیصد خود را ماه الکی موافق سینه بیست و چهارم و بیست و چهارمین فصل بر سر کوه
 در آورده است فتنه که و به فرستادند و خود بدولت و اقبال روی توجه بجانب کوه
 و مانگیر آوردند چون قضیه رای بودلی مجیم اقبال شد عرا یض آصفخان و مجنون خان بعینه مقدس
 رسید باین معنوی که علیقلی و برادرش عزیت خود را کوه لالبار در آورده و سینه از آن کنک
 عبور کنند بجزر اجتماع این خبر رای جهان آواهی با بلخا فرود گرفت و بهر سینه از حاضران مرکب

چه از روی بد فطرتی و چه از جهت کسالت و چه بواسطه بن برستی و چه بجهت آنکه کار آن تبه
 رایان با انجام نموده تا باز خود روشی آن بیسعاد دان کرم باشد باین ایلغار را قی فرمودند و شاهی
 دانا دل بوده از کار هیچیکش نداشتند عنان توجه بدست توکل مبرده مشب رفیقا و بیست و ششم
 خرداد ماه الکی موافق یک سینه بیست و نهم سهرودی فتنه از قضیه مذکوره ایلغار فرمودند و از غرا
 آنکه از رای بر بی راهه متعاقب را بواسطه بعد گذارشته راه میانه که نسبت آن راه نزدیک بود
 با وجود آنکه بی آب فتنان میدادند اختیار فرمودند و از چشمه سار بایندت عننی که فیض
 بخش مرکب هشتاد و بیست آب فزاوان در راهها پیش گذارنده پیشتر از آن باران رحمت باریده
 که لایها بر مساخته بود تمام مشب و نیم روز راه رفته بمانگیر و نزول اقبال فرمودند و محبت علی
 قلیخان جایگزین در آنجا بلوازم خدمت پرداخت و عا کوه فیروز مند بواسطه آنکه اول مشب
 کوچ شد و کم کسی را ازین ایلغار آگاهی بود و در خنجر اردو میان منفوق شده از راه راست برگزیده
 افتادند و علیقلی در رکاب نصرت اعتصام توانستند رسید آنکس که ایرو تالی تابید بخش شد
 او را از کمی قلازم چه اندیش در انشای راه نزدیک مانگیر و آصفخان و سینه عبودیت و زانی ناگفته
 و بهادر و ز رخصت پیشرفت تا ببار روی خود که در بر ابر خان زمانت شتابد و هنوز نرسیده
 بود که هنوز میبوره که از قاصدان نیز و در میان اعتباری بود خبر آورد که علیقلی و بهادر و در حدود
 برگشته سنگر و در پای کنک را بل بسته گذشتند چون این خبر بمساع اهلال رسید در ساعت
 سوار دولت بنده با آنکه معدودی بملازمیت رسیده بودند تکیه و جنود الطاف از روی نموده و بیشتر
 متوجه شدند و راجه بکوننت داس و خواجه جهان و جعفر را بر سر اردوی علی گذارستند که بر صبه
 کرده برده نگاه دارند و از ده شیخان که مضامینات مانگیر است آمده آخرای روز یکشنبه از دریا
 کنک قیل سواره گذشتند و چون اوایل موسم باران و فصل طغیان آب بود در آن هنگام
 بندهگان حضرت قیل در آب رانند جوش و غریب از عالمیان برخاست چه گذار چنین است
 خوانخواه از محاللات بود بعضی کرامات شاهنشاهی این بحر خاد معون ولایت را که زداد
 ولی و غرضه از بایان گذارشته و مستبصران ایمنی از ولایت نصرت و عقوبات اقبال دانستند
 در آن زمان که مرکب معالی از دریا عبور فرمود و زیاده از یازده کس از فقوان بساط مقدس در رکاب
 بنور میرزا که بسیف خان که رستم خان شیخاغت خان عالم خواجه عبدالله در بار خان سها
 خان سید جمال الدین عاقلخان و دلاور خان و چند حلقه قیل همراه رسید و درین روز که مرکب مقدس

از آب کنگر عبور فرمود و قهرور با توام فیلان پیموده شد از فیلان نامی خدا بخش و بالند بطوفان مستی در ریاس
دولت جوشان و خروشان بودند و این دو فیل در پردی و نیز روی و جنگ آوری و صف شکی نامی
دیده و ران بودند و چون موکب معلی از آب گذشته بحرام حوران نیز نزدیک رسید فیل خدا بخش از مستی
فرود آمده روی بسیاری نهاد و فیلبانان و فوجداران این حالت ملول گشتند و حضرت
شاهنشاهی با لاهم قبال فرمودند که بسیار شدن فیل مست مبشر فتح و نصرت همدان همدان
و کار آگاهان وقت و دیگر آنکه از بسیار شدن فیل مست ما را اعتماد بر فیل مستی او نماند و مقرر شد
و توکل ما بر عول اگر چه هرگز از توکل بر کرم و الطاف ایزدی مقرر شود کار او بفتح انحصار یابد و الحق از آن
مظهر کرامات و نمکته بلند بوجود آمده که عنوان قائم الهام تواند بود و چون شب در آمد با بخت بیدار
آسایش گرفتند و مخالفان تیره روی بمسافت یک گروه فتنه گستر بودند آنحضرت تکیه بر تائید آسمانی
فرموده در بهایجا صلاح دیدند و همان زمان مجنونخان و آصفخان بر زمین بوس سعادت پذیر گشتند
مجنون خان و جعفر بن بودند که بی توقف در بهین شب بر سر اردوی آن بخت گشته با بخت
آصفخان معروف است که زمین محکم گرفته دایره کرده اند درین هنگام رفتن لایق نیست و نیز مردم
چشم و آرزوم بیشتر گام میزدی او پسندیده خسرو کامیاب شد و نصایح بلند فرمود که ما را رخصت
دادند و حکم شد که در بایستی دو بار خبر بماند و در روانم قراولی اهتمام نماید که مبادا مخالفان تیره را
خبر رایات اقبال شود و از آنجا خبر برد وند علیقلی و بهادر که مخور خود کامی و مغلوب ابد بودند درین
عقلیت بوده از خود خبر نداشتند و آنشب که موکب مقدس نزدیک رسیده بود باده بیما
و شاهد بستی و بازی بنکن سرگرم بودند بان لفظ صریح بر شکست خود قائل نبودند و عجب آنکه در آن شب
مردی نزدیک جادوای این مستانه رفته فریاد داشت که ای جمع بد سرانجام واقف شوید که حضرت
پادشاه بعزیمت استیصال شما از آب گذشته بالنگری بایمان رسید و چون بهمانه هستی آنها
بر منده بود آوازه رایات اقبال را از تدریست آصفخان و مجنونخان دانسته در عود در فرودند
و همانا که این مجر از غلصان نادان بودند آن دست که چون بنده گان حضرت با مردم کم از آب
گذشته اند و غنیمت نامه چهار هزار سوار متحصن است باین تدبیر ننگ تفرقه دران کرده اند ازو
ناکار به بیگانه گشتند و نمیدانست که جنود عینی بهر گاب کیتی حدیث است و بالجمه صبح روز ما را سفند
بیت و نهم خرداد ماه اگر چه موافق دو شبانه غزه دی بجای که در حقیقت غزه نصرت پادشاهی
و صلح عمر سیه بخان بود آنحضرت حبه طلبیده در دروغ عینی در آمدند و مغرور اقبال آسمانی

بر قوی عظمت نهادند و تمامی بهادران رگاب معلی آگاه و جنگ شدند قول بوجود اوست شاهنشاهی
رغبت آسمانی یافت و در برابر انبار مجنون خان قاتل مقرر گشت و در جوانی آصفخان قوار
گرفت و محب علیقلی خان و طایفه از بهادران از پیش فرمان هر دو شدند آنحضرت بر فیل بالیند
سوار شدند بمنصت فرمودند و میرزا که در غازی همین فیل جا داده تارک غنیمت از آسمان گذر کردند
مبادی طلوع نیر اعظم رایات اقبال ملل اردوی خان زمان رسید ظاهر شد که مخالفان تیره را بخت
برگشته کوچ کرده روان شده اند بر لیغ مطاع عزرا اصدرا یافت که مجنون خان با فوج خود پیشتر
عبادت نماید و نگذارند که این شوریده بختان از میان بدر روند و این فوج با عتضاد چنین
قوی پشت شده طلب کار سرگشت و مردم عقب بقدر جنگ شدن گرفت و بعد از زمستان
آصفخان نیز این حکم که با جمیع خود سرعت متوجه پیش شود و چون هوا بسیار گرم شد و فیلان در رفتن
ماندگی نمودند سواران و جهانبگیران فیل بباره نصرت سواری فرمود و چون آن بیدولتان باور
نداشتند که حضرت شاهنشاهی بنفس مقدس در آن نگر و رود اقبال دارند و مقدمات جنگ را
بر هتور آصفخان و مجنونخان فرود می آورند چون کار به بسیار شد شکوهت کردیم فیلان در نظر
آمدن گرفت در یافتند که موکب اقبال شاهنشاهی است و خود بدولت بای ظفر در رگاب نصرت
آورده اند علیقلی خان و بهادر خان دل بمرک نهاده در میان عصیان ایستادند و بخذلان
قوار بجنگ دادند و باین خیال فاسد صفها راست کرده جمع از بر دلاان معرکه ادا بار بر هر دو او و قوی
لشکر نصرت پیوند فرستادند و درین اثنا از عسکر اقبال همگی قویب با فاضل همراه گشت هشتاد
شدند و تا با انصافیل هم رسید و خفا صید در میان فوج پیش و موکب مقدس کثیر ملند با با خان قاتل
که سردار او قوی بود با بجای پیوست و حیرت تیغ و نیز گرم شد و بتایید اقبال شاهنشاهی لشکر مخالفان
از جا برداشته بر فوج قاهره از پی در آمد این در بر از آن صف علیقلی رسانید و اهل دلا در چنین
سراسیمه گشته سرازیر پیش از پیش نماندند و از شهادت اقبال آنکه دران کریمین است
یکی از مخزولان چنان بر است علیقلی خود که دستار از سر سوخته او بر زمین افتاد علیقلی حیران کار
شده بهادر خان را در برابر با خان قاتل فرستاد و بهادر خان خود را بپناه او قوی رسانید
سرگرم کارزار شدند و زمان علیقلی از بهادر خبر گرفته تازه تازه کمک روانه میکرد با با خان غنیمت را
بر دور دیده عثمان کرد اند و بهادران از دنبال متخافه صدد را مجنون خان رسانید
و درین میان ایش تیری خورده چنانچه باشد و بهادر خان را بر زمین انداخت دلاورن اقبال

بر سر او نهند و بر جیل گرفت و از بد ذاتی و از مندی چیزی گرفته را که درین آستانه نظر بهادر نام داری
از طایفه زمان مجنون خان خود را بر سر او انداخته دستگیر کرد و افواج قاهره هم اهلان بهادر خان را در میان
گرفته تیر و زگر کردند و در آن زمان ایتما که کسی خدیو بر رخش نصرت سوار شده گم رفتن بود و مبارزان
دست بگرفتند رسانده جانشانی میکردند و علیقلی خان فرود را در جای خود ایستادند از حال
بهادر خبر رسید فیصل مست خیر اند نام از فیلان پادشاهی بر خیل گنج بهر از فیلان خاصه که از مستی فرود
آوده بود در یکجای بهر زگر انداخته بر او دین و یک صدمه که شک از ابر خاک هلاکت انداخت
و شکستی عظیم بر آن مردان حرام نکند و آورد اکثر اعیان و اعیان سوارت علف ستم خوار شده
بر زمین ادبار افتادند و غش و خاشاک هستی ایشان با تشنه آگاهی و برق سطوت شاهنشاهی
سوزنه خاک تر از آب باد فخر رفته و گریخته آن ترگاه اقبال رفتند و در راهها بدست رعایای زبون
که با تشنه آگاهی این ملک حرامان حکم کباب بودند بچاک و خون افتادند و با و مبارز بر نهال اقبال زدند
گرفت و ابرینسان بجزایقه دولت بگوهر فانی در آورد و عرصه ناورد از عبار فتنه از باب طغیان
نصفه یافت و از تنق عواطف آگاهی بگریخت و نصرت بر ساحت اعتلا جلوه گرفت و حضرت
دولت و اقبال سواره از مرکز نشانی و بهادر خبر رسیدند درین هنگام نظر بهادر خان دستگیر کرده
روایت خود سواره ساخته بساط حضور اقدس را آورد و حضرت شاهنشاهی زبان تفقد برکت دند که
بهادر بشما چه بر کرده بودیم که این همه عجب فتنه و فساد شدیدا و داهشت و خجالت مرد گرفته بود
و سر در پیش انداخته زبان عرض نداشت و بیان عذر نبود بعد از پرسش بسیار بر زبان ناخوشناش
گذاشت که الحمد لله علی کل حال بهمانا آن بیدولت در نفس اخیر حقیقت حرام نمکی و سیه بخی خود معلوم شد
والا بایستی حرف نداشت بر زبان او که نشستی و هر که از چنین بزرگ کرده خدا روی گوید هرگز ندین دنیا
از و پشت دهد و خراب ظاهر و باطن گردد و حضرت شاهنشاهی با وجود چنین فتنه و آشوب نمی
خواستند که نشیب بالایی فرستند بعد از شرف التماس و کثرت الحاج اولیای دولت قاهره بهادر
خان و بیسی دال کهنه را فرستادند تا بدست گیرند و از بار سر بکند ساختند و مقارن این حال بهادر خان نصرت
قرین ستم را یکدل از معتبران علیقلی خان خبر رسیدند و خبر میگفتند که از عرصه نبرد بدرفتاری و طایفه
بر آن بودند که خصم هستی او سخته شد درین اثنا با تو فوجا رسیده بخت را آوردند چون کادش احوال او شد
بر زبان آید که من دیدم او را قبل یک دندان پادشاهی گشت و زنتانهای فیل و فیلبان را بیان کرد و بوجوب
حکم علی تاجم فیلان فوج هر اول حاضر ساختند و آن شخص فیل میگرفتند ان بین سکنه نام را دیده گفتن

علیقلی گشت آنگاه حکم معترض شد که هر که سر مغول از حوام نکان بیارد یک مهر طلا بیا بدو هر که
سر هندوستانی آورد دیگر دهم بگیرد و اعلام از بی سر آمد و دیدند سرهای آوردند و زگر میکردند و جیره
شناسان ملاحظه میکردند تا آنکه یکی سر علیقلی را که در بای درختی افتاده بود آورد و تا این طایفه
و شک میکردند درین میان از زانی نام هندی که صاحب اختیار علیقلی بود و در خیل اسیران چل تهران
اقبال سیهی اوست چشمش که بر سر آن تیره بخت افتاده آهی سر در کشید و پیش آمده آن سر را
بر گرفت و سخت بر سر خود زد و جهان بویض پیوست که آن مرد بخت بر گشته تیری از غیب رسید
و میرزا بخت قاتل مدعی آن بود که تیرین علیقلی رسید العنقه از رسیدن تیر آن مرد بر حال تیار در
جان کردند بود که سرفناست فیلبان فیل تن سکه را بقصد او را از علیقلی فیلبان را گفت که من از
اعیان سپاهم مرانده بحضور بندگان حضرت ببر که ترار عایت خواهند کرد و فیلبان حرف او را
از راز خیالی دانسته فیل برداند و او را زیر دست و پای فیل بلکه در زیر پا عصیان ملو و کفران
پادشاهی با خیال ساختگی از باجهان بگرفتند اشرفی سرور جدا کرده حی آورد در راه آن سر را
علام غالب از کشته خود بنظر اقدس را آورد و انعام گرفت حضرت شاهنشاهی بدولت و نصرت
از خانه دین مرود آمده روی نیاز بر زمین نهادند و امرای عظام و دیگر دلیران و دلاوران را که در
مصاف مرد از مای جان بپادشاهی و حق کواری کوده بودند یاد زیاده صاحب و اعتلای مرتب
سر بلند و کامیاب ساختند و سر علیقلی و بهادر را مصوب خواجه عداقه پسر خواجه مراد
فرزینی که وقتی دیوان حضرت بهمانانی جنت استانی بود و بجانب دار الخلافه اکره و دهل و ملت
و دیگر مالک محروسه نافع نامها فرستادند هم سرانیه و نیکو کار و لیای دولت قاهره شد و هم میر
عبرت و هدایت واقعه طلبان گزاه گشت و این فتح شکوف که کارنامه اقبال روز افزون شوند
بود در فریب سکر اول از مصافات الهامان روی داد و از اصرار جابج ساختن فتح پور نام نهادند
و عبارت فتح الکبر مبارک تاریخ این فتح دولت آیین است و از شرافت سلخ آنکه چون در ایت
اقبال برفع این حرام نکان نهضت فرمود و منعم خان آنرا حکومت دار الخلافه اکره گذاشتند باز از
هر زده کوبان تهری مغرور شدند و متران فدا از حدود سر کشیدند منعم خان که بیدرواستاد
و مرشد اقام این شکوف نام ابو الفضل عقیقت داشت آمده است و ایت نمودن
شهود سخنان بلند در برزگی خود روزان فرموده در باب سببصال مخالفان این دولت اشارت بجای
و بوجوب استعدای و مقرر شد که امشب بطریق خاص صوفیه عیله ترجمه نموده و بجهت خود آورد

و استاده بدان کرده آید صبح آن شب غریب در جبهه شرقی ایشان ظاهر بود فرمودند که علیقلی
و بهادر را بر روی آوردند که امشب چنان نوده اند که منم خان از استماع این خبره دلکش خوش
وقت شده آید که بجای آورد و اندک فرصتی بگذشتند بود که سر این دو عوام ملک شور انگیز
آوردند آری از متوجمان درگاه ایزدی و مرصاضان این راه عجیب ظاهر این منی چه دور و چون بمان
تا بیدار شود و می که در سفر در حضرت قریب جنود اقبال حضرت شاهنشاهیست چنین فتح دولت پیرای
روی نمود و بهادر و ملک علی بصیرت الهی بپای کسی که بعضی بید و لثان در آن حدود و بخار انگیز فتنه بودند
منصفت و الا فرمود و شما مگمان آن سرزمین بود و مقدس گیتی خدیو صبح دولت در پادشاه
شب در آن عرصه و لکش منزل فرمودند بعضی مطر و آن دولت که گریخته علیقلی پیوسته بود
مثل یوسف جولای دستگیر شدند و در روز بعضی مهمات آنجا برداخته روی توجیه بجای
مناس آورند و آنجا بسیاری از لشکریان علیقلی و بهادر مثل و نقی قلی زمین بوس و الا نمودند و
فرط کرام ذاتی جرایم اینچنین طراز عفو یافت و زبان و بارتان بهادر خان بدست اولیای دولت
در آمدند و خواجه عالم خواجه سر آنجا اسیر قرار گرفته سعادت شده بهادر ج قریب ترفی بود و چون
مردم بنابرین از نادانی و بیداری در و از بهت بودند از سطوات غضب حکم تاراج شده بر روی
بخشش فرمودند و شهراب خان و جعفر اجماعت و حکومت جو بنور فرستادند و قلعه خان و
بسیار بر تعیین کردند که بر روی بار بعضی از او و دیگران آنجا بودند و بعد از آن که در و بنابرین محکم
اقبال گشت عنان توجیه را بچو بنور انعطاف دادند و روز دوم ساحت آن شهر مورد و ملک
علی شد و مردم علیقلی که در آن بلده فراهم آمده بودند انوار سلامت بر ساحت احوال آنها تاب
و در ضلال عاطفت شاهنشاهی در آمدند و روز چو بنور مرید طاعت اقبال بود و رعایای
آنحد و دل لک و کوب شوی بودند مستمال عاطفت شاهنشاهی شده سر بخار عیالی برداشتند
و از آنجا آن شهر سوار خوش اقبال بطریق ایستاد بلده که آن حضرت فرمودند اردوی زکرت
آنجا بودند و در این راه طی فرموده و رسالت ملک بگذر که رسیدند در آن هنگام پیش از چهار پنج
کس در رکاب حضرت اعتصام رسیده بود بدولت و اقبال گشتی عبور فرموده و درون
قلعه که بغیر زوال اجلال رخت آسمانی بخشیدند نزدیک مانکب و خواجه عالم گریخت و باز
بدست افتاد و در آن شهر منشور طلب نعم خان خان خانان از پیشگاه عاطفت اصدار
و جایگیر داران آنحد و بجای بیکر لای خود رخصت یافتند و رعیت بر روی مضیقت بگریختند

و چندی

و چندی از بر نهادن فتنه سرشت که از آستان مقدس گریخته پیش آن مدبران نخواستند زنده
در سوره ش میزدند و کجند قیال گرفتار شده بودند خیل جاتقلی او زبک و یار علی و خوشحال
بیک که یک چند در سلک قوچیان حضرت جنت آشیانی انتظام داشت و شاه
بخشی و بخشی بخشی و چله خان که که میرزا عسکری همه این فتنه جوان عرصه عصر شده
با خیال فیلان مست گشتند و میرزا میرک مشهوری که در مخصوصان علیقلی اسلاکت
داشت و از اردوی مقدس گریخته در که گرفتار شده بود با بحرمان دیگر با کیده دوست خانه
در میان عدالت آورده تمامی فتنه اندوزان را بحضور او سیاست فرمودند و بعد از آن فیلان
با و سر دادند فیل او را بخاطر طوم پیچیده با کیده و دوست خانه در زیر دست و با مالش کوه
میداد و از بنسوبالو می انداخت و چون اشاره صبح پیامت او فتنه به دلیل شده
و علائمه میکند و تا پنج روز هر روز او را آورده در سیاستگاه تعذیب می داشتند
و آخر تقریب اشارت سیاست و شجاعت میفرمان بسیار عزت رفیع جانشین حال
کشیدند و در همان ایام جی و اجماع شاه نامه خواجه را که سر آمدند و لثان بود برگاه معنی
آورد و بیاسار رسید نعم خان خان خانان بوجوب حکم اقس از دار الخلافه اگره نجیم اقبال که
در خوانی قضیه که بود رسیده زمین بوس بلند شد و از فرط غایت تمامی حال جایگیر علیقلی
و بهادر از جو بنور و بنابرین و غار میور تا کنار آب حوسا با و تقویض یافت و او که قیام
دولت گشته متوجه جو بنور و آنحد و شدند و ملک علی بدولت و اقبال روز هشتاد و
دهم الی موافق شنبه بیستم ذی حجه مستقر خلافت توجیه فرمود کوچ بکوچ منصف عالی
میشد و آنحضرت شکار گنجان و داد و خواجی المن قطع منازل میفرمودند و بهرست هر دو کاتب
که محم و ملک مقدس میشد با حاجت عمل و احسان بود و سرور و فیکشت و در قضیه که که
در جایگیر فرحت خان برویا تقاس و جیش عالی از نیت یافت و در قضیه آماوه شجاعت خان
باین دولت کامیاب ساختند و هم چنین جایگاه ارباب اخلاص باین مقصد از چند فایز
گشتند تا آنکه روز فردا ششم مرداد ماه الی موافق شنبه از دهم محرم صد و
پنج خلل اقبال بدار الخلافه که همانداخته کامیابش عالمیات شدند و همان طراوت خاص گرفت
و جهان بستان شایسته محض از سر گرفتند و عالم مورد امن و نیت گشت و احوال و احوال
براسکندر سیر کردی محمد طلیحان بر لاس رفته بود برینموال که که بکوچ رفت و بونا

از بهشت میوم تیرا که می رفتی بهشتی که می رفتی بهشتی که می رفتی
 رسیدن عساکر اقبال در قلعه دوه منحصن شد و امر محاصره او کرده مورجها تقسیم نموده جنگی
 کردند و در بهلولی شهر علی بلند که برکت تواری نام دارد و سر کوک شهر و قلعه است اسکندر جمع از هوا
 خوانان خود را با انبوهی از بند و تخیان بر آن بلند می داشت بود که بضر تیر و تفنگ هیچکس را
 بیرون نکند از آن محمد قلیخان بر کسکس همت بر گرفت آن سر کوب بسته چندی از بهادران را بپایین
 کرد که بمجملهای مردانه بر آن بلند می داشت و بپای مردی جلالت آن کرده خود سر را بست کردند
 و بر شهر و قلعه سیلا و استعلای نام حاصل شد چنانچه احدی سر از روزن بیرون نمی توانست آورد
 و از بندگان سر سیمه دست و پای میزدند درین اثنا خبر فتح موکب عالی و قتل علیقلی و بهادران
 و درون درو گرفت و این یعنی حجاب بظهار اولیای دولت شد و کرا عداست اگر چه پیش
 از آنکه مجبور او ده شکوفه زنی از سرمد نوشته رای بنبر داشت خل بر اجبار فتح و فیروزی گشته
 شدن علیقلی و بهادر بر اجد تو در مل رسیده بود اما عموم خلق از پس که این بید و لئان از سر خرمی
 پیدا شدند این خبر را ساختن می دانستند و چون درین تاریخ این خبر شهادت یافت اسکندر
 همچنان مخفی داشته و از راه مکر و زور در آمده رحمان قلی موسی کی را طلب کرد که بعضی سخنان میگویم
 بگویم اولیای دولت قبول این یعنی نکردند و حاجی او غلامی که از معتبران او بود پیش امر او میباید
 اموال وی را دل نموده در بافتند و قرار یافتند که رحمان قلی همراه حاجی او غلامان رفته قرار داد او را حاکم
 کرده ببا بد و بهادر و بهادر و با اتفاق رفته باز گشته آمدند و نمودند که اسکندر از گشته شده است
 دارد و مترصد است که بر سیله اولیای دولت احراز سعادت استانبوس نماید و میجو اهد که اول
 تنها در جای که قرار یابد یکدیگر را دیدن سر رشته بپایان رسو کند حکم کردند قرار یافت که صباح روز
 عید قربان است این امنیت بحصول انجامد و الحاح اسکندر ز قند زرب گشته اولیای دولت را
 بحرف و حکایت باز داشت و خود شبانگاه از در و از قلعه که بجانب دریا بودند بدر رفته
 بکشتی چندی که برای روز او بنا بر خود آماده داشت از دریا عبور کرد و نیم حاتی از آن کو را بخطر
 بیرون برد چون صبح اولیای دولت از فرار اسکندر خبردار شدند فح الفور در آمده کوس
 نصرت بلند آوازه کردند و چون کشتیها را اسکندر درین طاف نکند استه بتقریب جمع
 کردن کشتی از دیگر کشتیها و در روز کار تعاقب در تعویج افتاد و درین اثنا اسکندر را
 از اهل و عیال خاطر جمع کرده بنام فرستادن بر همان عهد استادم و عبور من از آب

محسن

بتقریب

بتقریب ترس مردم بود اکنون استعدا آنست که محمد قلیخان و خاطر خان و راجه نور در کشتی
 نشسته میان آب آیند و هم من باد کس آمده دریا بم و آنچه قرار یابد خود بشنوم و خاطر خود را
 مطمئن ساخته روی بدرگاه عالمیناه آوردم این همه بزرگ ملتس و اقبول مقرون ساخته
 و از آنجا اسکندر خان با چهار پنج کس از معتقدان خود بکشتی در آمده صورت ملاقات نقشی را
 بر آب و کوهی بر آب زد و اولیای دولت سوگند از خوردند و آنچه لازم است مالت باشد
 در میان آوردند اما اسکندر بر قول خود نایستاد و گفت درینو لا چون قصد نصرت
 شده ام دلیر در دریا درگاه نمیتوانم گردنم سب آنست که بوسیله استغای میگویم بیکر
 مراد بجال خود گذرانند و بخدمتی درین صوبه ناخرد سازند تا بدستما و زینکو خونی خود را
 مستعد سعادت حضور گردانم چون زبان رو باه دل موافقت داشت وقت بحرف
 و حکایت گذرانده با وجود بارندگی بر راه او بار دو منزل دور رفت و عذر طغیان
 بر ساحل دریا در میان آورده پیغام نادرست داد چون اولیای دولت دریافته که
 بغیر از صیلم سازی و درو با هم سازی این بید دولت امی دیگر بر نوع نمی آید از دریا عبور نموده
 سر در د بنال آن بمیسعادت نهادند و از خطاها و سیلا بهنگام گشته خود را بقبضه کور
 که بپور رسانید و اینجا سیمان قلی نامی از اوز بکان که علیقلی خان گریخته پیش افغانان
 رفته بود از قبیل افغانان حکومت آن در گذر داشت کشتیها را فراهم آورده اسکندر
 با مردم او تسبیحی هر چه تمیز گذرانیده از موج خیز اقبال افغانان بخت وادامی اعظام
 بسر حد ولایت افغانان رسید و چون حکم در آمدن بآن ولایت از بارگاه مقدس صادر یافته
 بود توقف نمودند و عرض داشتی متضمن ظهور سوطح اقبال و التماس در آمدن بآن ولایت بدرگاه
 معلی ارسال نمودند و روزی که دار الخلافه اگر مهربط انوار نزول اجلال شده بود عرض داشت
 اولیای دولت رسیده بمسافت اقبال پیوست و مشور سوادت بر تو ارتفاع یافت که چون
 آن بقیة السیف را از ممالک محروسه بر آورده اند درین هنگام بر همت انکشاف نموده در انتظام
 بر آن کشتیهای انولایت کوشند و سر کار آورده را بجای بیکر محمد قلیخان و ملاس تقویض نمودند
 دیگر امر متوجه استانبوس کردند چون شال عالی با اولیای دولت رسید محمد قلی خان را برای آن سرکار
 نصب کرده روی توجه بستر خلافت آوردند و در دار الخلافه را کت زمین بوسن نموده
 کامیاب سعادت گشته نصرت موکب کیتی کنایه شاهی لقب قلعه جتور

دفاع خود و سبکبار کرم کرده راه سعادت گذاشت جهت جهانگشایا و مصمم شد و اول
 همراه آلهی موافق او اسط و اسطر بیع الاول نهضت عالی اتفاق افتاد و بایداقبال روی توبه
 بتجیر ولایت مندر آوره بجلالان نصرت بولایت او در آمد چون عرصه قلعه سوی سو بر که
 صیانت ستمت او در آن ولایت بلندست مخیم قبال شد بظهور بیست که قلعه خالیست و پیش از زول
 اجلال کسان سورجن حاکم قلعه رشید و متوجش شده بار عایای خود را بر کما کشیده اند حضرت
 شاهنشاهی خلوقلعه را اتفاقی بر فتوحات عظیمه گرفته دور و زدران ساحت دلگشا و ذل اجلال
 داشتند و از نواحی و جالی از وقت آن قلعه سامان فرموده نظر بهادر را بکومت و حرارت این بعین
 فرمودند و در آنجا بشتش منزل و قصبه کوه را که از مواضع حکم آن خود است مخیم سادات فتح ساخته
 و حکومت آن قلعه و ولایت بشاه محمد قندی مکرمت فرموده او را در آن سرحد گذاشتند و از آنجا
 بفتح و نصرت نهضت نموده بظا هر قلعه کا کون زول فرمودند از سواخ آنکه نکته طراز حکمت اندوز
 سحر بر دار بدایع برادر سرکن عضری و معنوی شیخ ابوالفیض فیضی از جلوه که عزت
 ببارگاه خدمت که همان خدیو بلندی کرای آمد و بفتون عواطف شاهنشاهی اختصاص یافت
 آن نواب و کلستان دانش پیوسته در ملازمت قافله سالار قوافل ملکوت نخبند نگارستان
 کثرت در وحدت بدر بزرگوار تحصیل مراتب و انبانی کردی در آنک فرصتی در دست آن حقیقت
 مجمع بحرین نظر و انشای و مرجع حکومت شناسان بارگاه علم و عملت بیایه و الای آلهی ظهور فرمود
 و این نیای آن صحت زبان سحر کار کا سخن طراز از نظم بر دار کثرت یافت و صیانت کالاست او
 جهان صورت را چون عالم معنی فرورفت و از آنجا که شجیه قوسی والد بزرگوار آن بود که بای در آن
 کشیده در پاس انفس است گاشتی و بجهت پرده نشینی برین علوم عقلی نقلی گزیده راه اخلاص
 بطبقت و دم بسته داشتی بیامان نفس کبری او در سرستان باطن فرزندان سعادت پیوسته
 خواش طبعیت و تماشای رنگینی این عالم دانا فزیب آوری داشت و در یکی اوقات کرمی او
 بنفس برای دانش گیرینی و راستگی کردار گذشتی و آن بهر نودانی باینکه بر مکان مقدس خدیو صورت
 و معنی بی بوده از اعتقاد کز نیان اخلاص کرای بود که هر یکتای محبت را بیازار دنیا و دنیای
 و کرا بهای آن متاع کزین دگر باز آری این جنس فافر و مجیز جلوه که هر وقت نیاموردی و از آنجا که
 دیدن او بدین کثرت از روی وحدت بود از کثرت و حشمت کزندی منتجان بیکانه
 برستان از روی ازین چشمه سار حقیقت را بنده رسیدی و این رو بهر کز با عیان و دست

وارگان درگاه مقدس راه آمد و نشدند و با آنکه بسیاری از هم پشیمان و سلیله این کرده انچه
 از سر و تنشان صورت حسد پرده افراشته بودی و شور و شایه اندوختی و از قنون دریافت شهریار
 حقیقت بر نوه در کونامی فروختی اصلا خاطر او با جلاطینک اندیش ن بارگاه یقین نشدی و در
 چاره این کار راه انساب زرقی درینولا که خدیو جهان بتجیر حقیقت غریب دگر روز وانی جوامع
 اشرف برادر آن بمسایع بهایون رسید انشای عالی با خضار آن کلمه ستمه هنرمندی شد طبقه
 از بد نهادن کوه اندیش حقیقت کارا که بی نیافتن این طلب عا طفت را بفتون مطابقت
 عیابی و انموده بر لایع مطاع بجای که دار الخلافه ارسال داشتند شب آنان و هم همراه آلهی موافق
 چهارشنبه نوزدهم ربیع الاول برخی از آن نیلی قنای بهری شده بود و آن و آن دیده و در بهمانا
 نه خاستگان نوم جن تشریف برده جوار از ترکان آمده خوالی منیر لکاه مار میل کردند و بهمانا طایفه
 از بد کوهران فرومایه که تقصیده دلالان یکستان حسد و ضمیمه جفا داشت شده آن عنوانا ترا
 بر آن داشتند که شیخ فرزند خود را بنیان خواهد ساخت و در فرستادن معذرت خواهند
 و همگی اندیش فرومایگان آنکه زبانی آنرا برسد چون معلوم شد از حقیقت کارا که کرمی حدیث افروز
 از دیر حاضر شدن آن فیض مانرا دیده فیاض علی الاطلاق نزدیک بود که حیلله اندوزی و شرارت افزای
 صورت راستی کرد و در و بی آرمی آورد درین اثنا آن برادر کرامی رسید و سوزش شکین پذیرفت و آن
 کرده غرق خجالت چون ابراب مکاتب مسدود بود سرانجام سفود سوار شد و بسعی تلاطمه و اهل
 ارادت این و ستوار از آسان گشت در همان دامن شب سنگ تفرقه افتاد مستوبان این دود ما
 عموما و خصوصاً در کرباب غم فرو شدند و بدو بهی آن رموز دان افروختن چهاره نامشکیبایی
 دست داد فرمودند که نخستین همه خاطر من بر تحقیق یافتن بشریت سخن سازان بدو هر
 عباد را که گشت و آنکه خاطر حقیقت آموز شکفتگی دارد فر فر خندگی و نسیان خبری ازین
 سبایچه غم نما متفرج و مترتب خواهد شد غیر قریب نوزید سر بلندی و فضل شادمانی کند
 کرد نخستین جرعه در وی که بکام این نماند ان محفل داشت رسید این بود و پس از سبزی شدن
 روزی چند مرده غریب نوازی هنر و آفاق رسید و سرمانه نشا ط جاد و بدست افتاد
 این قصیده در آن نزدیکی در ستایش نعمت رسیدی که انتظام داده اند قصید اینست
 سر نوید رسان قاصد سلیمانی رسید بچو سعادت کشوده پیشا رخ جوق غریبان بخاطر افروزی
 لبی چو دست کربان بکبر افشانی بسر گرفته چو دست بلند پروازی بیا گزیده چو دولت فلاح میدانی

هجوم کرده بر آتش و بیکار جو میزبان تو که در روز مهتابی که بختین و جاکویری چنان بسته
 که روز منطقه کرد و سپهر دور که بختی در دولت خسته نشود که بختی عقل تبارک نموده عنوانی
 خطی که یافته در بارگاه جامه و جلالت در میان خطایب و ملایک نشینان سعادت ناکان که بخوان
 نجات نامه خود از حریف زنده فرستاده و انتظارش از دور بقیه ای داد جو بقیه ای با صد قرار از رزانه
 دلم ز جیشش رنگش با هفت از آمد جواز حرکت قوس روح نصرانی سوس کردم فکر غافل ازین
 که کار کرد و دستوار در قدم ایستاد و طلب ناکه ان او بود جوهر سالک توفیق جذب رحمانی
 از آن زمان چو نویسم که بودی دلم سینه دلم از بوی خوش طوفانی حدایی سخنم را بهار افروخته
 شقایق لعلم را صاحب ریحانی که می جویم سر سیمه که کرم لیل بوم ظنون و سلوک علوم ایقانه
 چرا بود تنی لعل رسوم اسرار چرا بود تشابه حرف و قافیه زبان کینه بهار الضاع عجب دریا
 شود و کتب زد عوی کران ایامی اگر حقیقت اسلام در جهان است هزار خنده که حضرت بر مسکن
 که می جو عقل نورفته حریف در بام روز حرکت و اندالان یونانی چه کوه است تخیل معکم اول
 که گفته است ز معنی مترجم تبارک چه حکمت که می جویم سانسیم از بوی حلاوت باطن لغوش عرفانی
 ولی زو حقیقت چگونه بر تابد دلم نشسته بشکوه قدس نورانی کدام ره طبیعی که طبع در یابد
 ز کرم و سر و زو خشن مشتی و کج حسان شناخته و انبیا سباز مزاج جوهر دل از عروق شریانی
 کدام رو بایستی که از ریاضت آن شوم دقیقه شانس سپهر گردانی جرات کینه بزم سیر بهر ای
 جرات منطقی بنظم رونق کیوانی که می گرفته بخت جوهر نظم زلف و معنی بو کفین میرانی
 دماغ طبع معطر فرود و سپه صباغ فیه معطر بصیرت خاقدار که می تأمل اندیشه نثر رفت و فرو
 بنفر جان زده کلید سینه کلستان که می بگردم مایه کان که فکر کینه بزم سیر بهر ای
 زبان بر از سخن و معرفت ولی بکرم سرم نهی و زما لولهای بهمانی نمود جلد مرعقل ز هند طبع و کما
 نهاده مغرور عشق و از صنعا نظر طلایه قدرت جلد خجسته فرد معصیت از قیاس برزانی
 بوارق نظر عشق در و رونق سوزی نسیم گل دانش بصفی کردانی ز جان بگویم کجا و صد گرفتاری
 ز دل چلانم یک عشق صبریت خلیفه در حکم میجوی شیر بهان که در چشم غزالان کشند فرکا
 پر که در بهمان ناد طالع طفتش بیکدات و از سر عشق خونی در آغوش که از اتمام تریش
 جو او شوم مکر از عالمان ربانی بختی عشق کانی شایسته وجود که لقمه حکمت ز جان لقمه
 مکن هوای بی بیکران حریف زبانی زبانی تو بود به جمل میشتاد حوی از چنین معصیت جدم که ان لای

بنای بنیه دانش کشد بویاری به حالت است از کجا و عشق کجا
 ز عشق چند نژادان از کجاست کلید کعبه محوی صلیب رهبانی
 که بود دانشم آبخش بنادانی ز خواب غفلتم او در و بیداری
 چه می بود ندانم که از نتیجه آن دلم برست ز اندیشه های نادانی
 ز سنگ کجای علم انداخت ازین است بسخت این همه خار و خس بود و بیا
 شوم سوار سبک گام توس حال آن که کوی از سر دانش سپهر حلا
 جو خضر بودم و تنهار و بیایانی زو طاشوق چنین شخافه که کیک
 روان جو شخص نمایا به راه ادب زبانی دل سلاینه بند کسلی
 همه تصور و تصدیق من بهر کجاست که نون خانه اید بشام دران دریا
 سواد و کیش از دور ناکه ان بود که گشت دیده من زان سواد بود
 رسید و در فرودس مرغ لیست خباب که تالطیف کمان سازند
 کشیده قاید و زمام طالع من بسوی بار که حضرت همانسانی
 بختی سار رسامه شفا عطش جبین سحره شکر از بر زمینم
 چه گویم از در دولت سزای قیاس نمونه عجب از بارگاه یزدانی
 متاع لطیف عنایت بصدق و آوا مجاوران حاشی آن رفیع مقام
 ز اهل دانش و بنشین ستاره کرد و کبر نشسته خسرو و لا بخت یونانی
 چراغ بار که دولت نمر خانی تبارک الله از کجاست که لطافت طبع
 اشاره رفت در بارگاه مجلسین شکفته دل بنشین عشق و شوق
 زبان نا طوطی بر از زنا خواند فشانده که هر حسرت بر سر خشم
 یکا از روی خیر که کبک است این امر که میکند بخش لولوی و مر جانی
 بریدند ز کرامین شتاب کدام مرغ را که تبارک است بخت
 زبان بخت جلالان در از زنده شدن که داشت خاک صبرم بلند بنیاد
 که بود و لب فیضی زلال فیضی بکونه گونه تلفد مشننه هم توان
 زبان برشتن من و کشود گای طو ریاض نطق زار که بود و حریف
 اساطیر طوطی ترا که سندان است پس از ادای زمین بر سر بندگی کفتم

جفا مکش کن نیاید ز شیشه سحرانی
 میان عقل و جنون بر سر مقدم
 سماع صیت ختم برید سلطان
 تبارک الله از ان جزمه که روح مرا
 سیم سارقه لامعات سجای
 جوی کشم و طوفان نورد دریا
 شدم جوی مجرور ز نخل حسانی
 درین گنجای صورت قرار که و کار
 بسنج مدح مشنه طراز سبک
 خبر یار که سهر یار بندگانیک
 آسمان سخاوت ربه ظلماتی
 نخت بوسه درم خاک آستان یعنی
 هین نه با وضوای بن غسل روفا
 نه بارگاه کجایی که بود شهر
 بعافان بجا و ات کرده حرک
 فروغ بخش سنا هید اگر شاه
 درخت و خاک در و کرده عود یونانی
 جویش لایه از نیک شاه ششم
 سخنوران جعفری و جعفر خاسانی
 یکی بر آتش کجاست این شکر کبر
 که تا زنده صغر نبرد سست
 طراوت نفس از کوی جوی و بخت
 که بایه بایه فرود آمدم ز حیرا
 سواد سحر خیال ترا که داد صبا
 که ای سهر طبعت با بر زغالی

خداوند ملک از حرف تیر بیکانی صفر قوس بر آید ز طایران خیال چون خله قلمت کفد بر بانی
بجینش قلم ملک همچنان رسد لوی شاه کجا و عصای جویانی بنکته نمکین کز قلم فرو بر بزم
رسد و است مراد می نگیردانی بین رسید بفضیخ لال مجلس شاه بروی آنچه رسد در شراب کانی
ز دستهای مل صد قدم نهم برتر عنایت و کرمت کز کنند احوالی زبان خواهش من از ادب نمی چنبد

سوار آر زویم آنچنانکه خود داشته
کجا بودم نهاداب سخن آوری کجی آورد الفقه چون که همان خدیو درین پورش بخت حق اسانس
مبتنی بر عموم عاطف بودی آنکه اهتمام بجایع شکری شود اوری والا شکوه که خست را اس المال
عیادت خود داشته اند در ملازمت جمع آمدند و اردوی میکی از حجم عمارت بر دهنی منزه عالی دیگر گشت
غیرت دانی مقتضی آن شد که آنحضرت بنفس اقدس حضرت عالی فرموده متوجه بنیبه و تادیس رانایا
شود و کوهی از امرای طغر اعتصام دارد و آنکه ملک لوه ساخته عرصه آرد در عمارتی و عمارت فرزند
محمد سلطان میرزا پاک گردانند و در خدمت بنام سها بای بن احمد خان افتاد و شاه بد غنائت
و مراد خان و حاجی محمد خان سیستانی و اقبال ابی را در صوبه مالو جایگزین کرده سامان این کار
بر خدمت این سعادت اساسان مرجع دانستند و این مردم از حوالی کار کردن رخصت یافته
از معسکه و لاری بمقصد آوردند و بچولان همت متناهی احوالی آجین عمارت گشتن
و میرزایان بیست از انکوعت که فرور میزند با خود و آید و احوال و نموده راه کجایت پیش گرفته
تفصیلش آنکه در وقتی که خبر حضرت ملک عالی بایان رسید از مستوفی خلافت منزل بمنزل پیش می
الغ بیک میرزا که برادر همین بود و سر مخبرش می خارید و حاسنه پیش او هم چنین میرزا که
در آجین بودند رفت که یک جانش در تدبیر او بار خود کوشش نمایند و چون باین مشور
نخشان خبر قلعه کاروان رسید از راه شراب بیک و آمدند و روی نمودند و در آنجا الغ
میرزا که از ارتفاع آوازه کوس اقبال قالب تهی کرده و بهادران طاقت مقابله و مقاومت
باعت که منصور از بایه همت خود برتر دیده به قدم او باز بجای است فرار نمودند و بیک
جان که از غلامان سلطان محمد کجی بود بعد از واقعه محو دست استیلا بعضی از کجرات
مثل جامبار و بروج مشهور آینه جکومت را می جگر و مشوسل شدند و آنجا هم سکونت می نمودند
نموده عمارت را بیک تفرقه بودند تا آنکه بعد از فتح کجرات خاک هلاکت بر روی خود میسند و خاک
شرح این کار نامه اقبال به وقوع خود بکارش خواهد یافت و الجمله از این قاهره عرصه مالو را از عمارت

نخست حضرت سلطان سید بابول که طره خورش موج بر است عکاسی دو کوه از ریزش امید ساه مراد
که او من فکرش میکند کربا سانه دو کوه همان است باینال کز شفقت کوکب ترش میکند اخراج
ولی ز روحی حقیقت بنزدشان بودم جوینش برادر کدوک و بسا نهی فکر نشان کز کمال اغفل کنند
در انتظام جهان با سبهر قوایی بلوح عقل کسی که چشم لاریست خطاست دیده بسی جود و شیا
جوابی سوبد هند سواد و دلام ولی که از لغات هداست مکتب دوم سواد است از عیاض من آن
با خطاط کشیدم قوای حیوانی آسمان کم وهری از آن دور بقوت منت من طالعیت مبنای
جهان بنه اشکاف و قریبها که جان عالمی از دور عالم جاست سخن در دست بگویم که هفت قالب
همین نه جانی و جانی که جان جانا بعزجت و شکوه نهاد و وقت قدر هر چه عقل بسجده هزار جندانی
روز عید ظهور و ولادت زید که بختیان فکر را کنند قربانی در التفات و کرم اختیاریت ترا
ز آفتاب چه آید بجز درخشش زامن درت انگش بار حمل است بفرمانت بازار و شش بیما
کران نیاید اگر بر مسامع اجلال حدیث تازه کنم با و ترقی ایما بآن خلی که در ذاتش به عجب کرد
لطافت ملکی با کمال انسانی آسمان کز روی راهت حرکت حکیم نیز نظر گیر دش مجبوس است
بار تمام کوکب ز نابت و سایر همه بجز فلک قطری امکانی بانتظام عناصر که بر حقیقه کون
همی کنند نظم و جود ارگانی با جماع موالید کز تقلب حال هی کنند هم استماع و لاری
همیکل تن آدم که همیکلیت صحر کران حواس قوی را رسید بلانی بکوه نفس صادقان که بنمودند
بعد روز از انکاست بیمانی بجاک ناصیه آرای سجد های نیای که می بر در ریاضت کثرت انسانی
بکوه راه سلامت روان منزل قدس بعد از آن سکوت طریقی ایفا بنکته سخی توجید بود اعراض
بخرقه پوشی بخرید بر حرقانی که مختلف نشدم از برای انبال بخرشت تو که باجت و تحت شایه
خلای غرض بر حقت تجلی کرد که قبله من در پیش از بی آینه عبادت بروی تو سجده آورد
که در سجود قبله گاه که سبانه خدا شناسی کمال تو می شناسد که قبله گاه امید خدا شناسی
سجود بندگی در جهانان هست در سخن نبود اختلاف انبانی چرا قبله اقبال من شود حرکت
که روی دل بنده دارند قاصی دانی لشکر است تو موبوی من کویت حدیث کفر را که حرف کفرانی
و قایق نعمت ترش کجی از آن کوه بقید حرف نیاید امور و جدایی بدو عول تو از تار و پود معنی و لفظ
بدوش ماه نهادم لباس کنایی بکعبه که من احرام طواف آن دارم کل همت شود در رهش معیلا
ز تمام تابش بچند بنیبه من عروس حمله حاضر نیازستانی بی خلیدن دلها جاسان دارد

سید روزگار از صفایافته بجایگزینی خود در طاقات انداختند و عرایض حضرت طراز عظمی از بار
 اهل نبی و وارثی آن طبقه از ممالک محروسه بدرگاه مقدس ارسال داشتند محاصره نمودن
 حضرت **شاهنشاهی** قلعه جود را در آن هنگام مرکب مقدس را بنویسند که مانع شود از راه
 کردن توقف افتاد آصفی آن وزیر خان که ایچود و جایگزینی باشند بموجب حکم ملی پس رفته قلعه
 ماندل را که از طاع مستحکمانا بود و شجاعت را و بوی سولنی است حکام داشت بسطوت اقبال
 شاهنشاهی فتح کردند و مرکب جود را بنویسند که مانع شود از راه ظاهر از عیال مضمونه
 کمتر همراه بود سرتا بید آهی در یافته و مجبور مقرر گشته بود بهر حضرت فرمودند که شاید راتا
 کجای عیال اقبال شنیده از سحاب خیال بیرون آید و کار با و با سانی ساخته کرد و آن سینه
 چون دانسته بود که از اسباب قلعه کجی همراه مرکب ملی گزینست بجای آنکه بر تو جو مقدس بنحیر
 قلاع خود اهدا یافت برین خیال فاسد اساس نهاده قلعه جود را که بجان کوتاه بنیان ننگد استیلا
 بکنند رفت او نتواند رسید مصیوط ساخته آرزو چند ساله ترتیب داد و بیخیز از راجه دست
 شجاعت سربازان از ناخودان ناموس بدست در آن قلعه گداشت و اطراف و نواحی را ویران
 کرد تا آنکه گناه در صحرایماند و خود شکستای کوهستان کشید چون مرکب ملی بلوخی قلعه جود
 و ذل اقبال فرمود رای جهانگشا از نیکه سرب نبال آن خود گرفته نهند و بکوهستان قلب در آید
 صلاح دولت ندید و الهام اقبال بنحیر قلعه جود را که اساس قوت و مدار دولت او بود
 نهاد و بهت والا ساختند و روز اباکان و هم آبا ناه آهی موافق بنحینه نوزدهم ربیع الآخر
 بخود و قلعه رسید و بر دوات حضرت نصیب فرمودند و در بنیوقت شدت عواصف
 راج و صدمات بباری و صواعق زمین و زلزله متواتر ساخته بود و غریب و جوش و جوش
 در کون و مکان انداخته بوز ساعی هوا صاف شد و عالم انکشاف یافت و قلعه از دور
 نمودار گشت نظم ملی قلعه بر روی آن کوه پند و بر آردی سرتا بجای جبار
 بر مرغ اندیشه راهی که کس از کارگردارش آگاه نیست رای کیتی کسای بر محاصره آن قلعه ایمان ارفع
 و حصول مواد نصیبت مختصان قرار گرفت بنا برین اندیشه بلند روز دیگر از آن منزل بدو اقبال
 کوچ فرموده در فضی دامن کوه که این قلعه والا شکوه بر قلعه آن اساس یافته و ذل جلال فرمودند
 و با جندی از مقربان بساط عت سوار دولت ننده و در کوه را بنظر بلند بین که او دار فلک
 احاطه نموده نظارتی گشته و در باب مساحت که هست در رکاب حضرت اعتصام از آرایه

از دور کرده

از دور کرده پیروند و از جانب کوه که آمدند خطای می شد بر یک کوه تیره بنحیر
 گامی گامی عظام را حکم بنحیر و جلا فرموده جو که در رکاب دولت رسیده بودند
 بنور جلاهای خود فرود آمدند و از عیال اقبال که از دینال می رسید مورحلی جدای یافت و بین
 سلوک در مرت یکجا تمامی در و قلعه را چند حضرت فرود گرفت و در رهین هنگام بر فی
 از امرار بهب و غار ستاد و نایت برکت آن خود در روانه ساختند آصفی را با جمعی از ارباب
 بر اقبالی بنحیر فرمودند و او رفته آنرا بکلیت منع بکشود و مورد آفرین شاهنشاهی گشت و چون راتا
 بجانب او بود و کوریتان داده حسین قلی خان را با کجای کجای آن بهر ستمگر کردن او دست حسین
 قلی خان او بهید که در لایه راتا بود رسیده و بقتل و هت و دوا و زور و کار کرد و نکشتان بر آورد
 و هر جا انبوهی از فرودان در زوایا بود و کوهستان که بنحیر شده بضاعه شکر آرد و سخت
 و عیشت فراوان بدست آورد و در جهت و جوی راتا کجای عظیم بود چون از آن کم گشته نبال
 نام و نشان نیافت بموجب حکم ملی و راجه دست نموده بدست بیابان و سرزمین و درین ولایت
 والا محاصره قلعه تمام داشت بمصاحبه غریب که اعتماد خان کجی از جیکه خان و میرزا لیلان
 شکست یافته بود و کور آمده و متواتر آن حال عرضند داشت اعتماد خان با پست کشهای
 لایق سپاه سرباز علی رسید از آنجمله خلیج دریایی بود که کوههای دراز و مفصل داشت و حرکات عجیب از
 سرزمین و حضرت شاهنشاهی ایند و اینوارش ملی فرمود و حسن و جلال را با همی و تالیف
 آنجا همه ساخته رخصت دادند و درین وقت او را سعادت و ابرمیری نگردید بدولت آن
 گامیاب کرد و در حسین خان در دوات اقبال گامی رسید و زمین زمین بدولت بر سر شد
 چون عزت خیرانی در گرفتن آن قلعه که در وقت است حکام انکشتنهای دو بنیالست
 بنحیر شد عیال اقبال پیوسته از راهی جلوی آن قلعه می آخند و داد و دلیر و دلاوی میداد
 چون خان عالم و عمارت لیلان لیلان که بر زمین براد دست با جهان نیرسد بود و عیال
 و آنحضرت بکشته بدخشن تمام بدان بنحیر خطره را منع مقرر نمودند تا حقین چنین بنحیر
 بلکه داخل است و است که لیلان را از آن عیال بر کمال دانسته از احاطه و دیمه مستانه
 لیلان این مورد و غلبه بنحیر و در کجی و نصایح خود از آنی کرده پیوسته بکوه بلند و بسیار
 از مردان بنحیر کجی از هم بر رخصت میزدند و بسیاری درین لیلان مردان می نام
 هوش کوه یک پند و چه بنحیر و لیلان می انداختند سطح باره و کنگره خرسیده

میگذشت آنچه از آن سیه بختان می آمد با سب و عدم میرسد و گاهی ساخته شد چنانچه
 صرف نفوذ یافت که جای مناسب اندیشیده و از آن برج دیوار محوط سازند و بر دار و
 تفنگ ساخته آتش در نزد و برج و دیوار را بر باد هوا داده و روان کار طلب و ایند و از یک طرف
 بنیاب تدبیر اساس باطاعتند فرمان بفرمان بارگاه سلطنت باین دو او بریو کمر بستند
 اگر چه مورجل بسیار بود چنانچه در آنرا غایتی عقیده کنند جدا جدا بناهی برای خود بسته
 احاطه کرده بودند لیکن سه مورجل عمده بود اول مورجل خاصه حضرت شاهنشاهی که نمادی
 در واره لاکه بود و صاحب اهتمام این حسن خان جغتو و ای بزرگس قاضی علی بغدادی اختیار
 فوجدار و کثیر خان بودند و نقابان خوار تر از این طرف با روی همت بنقب و بی حسنه
 و مورجل دیگر با کاروانی متجا عثمان در اجه تودرمل و قاسم خان میر و جغتو بود درین مورجل
 از یک تیر انداز مسافت در عین بارندگی از آنکه قلع بر قلعه آن بود اساس باطاعتند مورجل
 سیوم بعد از اهتمام خواجه عبدالحیدر آصفهان و وزیر خان و جغتو دیگر از بهادران سعادت منش
 نافر بود و چون در آورده دیکما بزرگ از حال خود کار بطول میکشد و یکی بزرگ که بنیم غلبداد بود
 محصوره اشرف ریختند چون اهل قلعه بر آن حال هرگز در و هم و جبال این ن نگزشتند و مطلع شدند
 دور حیرت در دماغ آشفته این بیجید و دانستند که اساس سیصل ایشانست که در و
 سامان بند و بنا چار دست در حمله و نیز زدند و دفعه سال را سلاح دارد رقیه صاحب خارا
 فرستاده آیین تضرع و زاری پیش گرفته که خود را در حمالک فرمانبرداران درگاه عالی داشته
 جنگیش هر ساله تواریع میهم بعضی اولیای دولت را این سخن میگویند بعضی او را میسازند
 و باین قواد و عثمان را این شغل یافتن صلاح دیدند لیکن عذرت سلطنت قبول انجمنی نکرده خلکان
 متحجر در آمدن را ناسا جنت هر چند بزرگان اردو می علی از روی شکی که در بر خاستن از قلعه
 کوشش نموده فایده نمیدانستند آن بد نهادن قدرت دولت ملازمت داشتند با تمامی خیران قلعه
 بر بالای برج باره جمع شده هنگامی که در ساختند تو بختان چابک دست در میان ایشان فرود
 همواره بر سر کل گران و مرزوران تیر باران میکردند و کارگران را از جایم خام تعبیه نهاده بودند
 و در ساختن سا باط تیر دستی و بخته کاری میفرمودند و با این همه احتیاط هر روز در دست نیر
 خاک می افکند و روزگار بر درو سا باط پیش میبردند و غیب میزدند و قلعه و عمل این سس
 لغت را لغت و انعام در دامن اجد میر بخشند و روز سیم و خاک بهاسد و بود و از دو طرف

نظر می

بطوری که شب کار نکند دیوار کلین و ارضی را بری بر آورده برای اسلاک آن افغانی منشان عمارت
 سرشت می پوشیدند و از دیگر طرف لقب چنان فولاد جنگ را پیش برده اند و جانب
 بیای حصار سببند و از قلعه و حصار متصل با هم محوط ساخته در یک محوطه دست
 من دارای تفنگ انداخته بودند و در محوطه دیگر هشتاد من و حکم مقدس بنفاد بیست که نماز
 خدمت کین و بهادران کار طلب و محوطه صیدایستند که چون آتش در دهند و دیوار از هم بشد
 تیر و تکی نموده قلعه را تصرف در آید روز امسند از پنج دیماه الهی موافق چهارشنبه پانزدهم
 جماد الاخری بار و تها را آتش دادند آن برج از پنج و سه او کده با تمامی سیه آن سیه بختان که
 بر سر آن جنگ میکردم بودند هر که گفته متفرج و متلاشی شد و فستکه محوطه دوم آتش گرفته بود که افراج
 طوفانها دیوار قلعه را بر آکند و دیدی تشییعی ملاحظه از سبب بر گرفته بر فصول و در یک خود را
 اندران اندازند بیکبار در محوطه دوم نیز آتش در گرفت و آن فوج سعادت بودند که روی بدر آمد
 قلعه داشت و گروهی از مخالفان به رای که آماده مدافع بودند همه بیکبار کی در آن ضرات در آمدند
 و از شد باد حادثه تفرقه در جمعیت آباد اراج و لیدان شان افتاد سر رشته انتظام اعطای
 از یکدیگر کینه روی در بر آکند که آورده و سنگها نفر سنگها رفت و آواز این قلعه عظیم تا
 پنجاه گره بیشتر بریده موجب تعجب بختان شد و منشا این خطا آن بود که راجست این
 محوط بیکی ساخته از یک آتش و تون قوا داده بودند و بختان کی دیوار آتش خور و بهادران نیز
 سر رشته ملاحظه از دست داده ناختمند و بیشتر از آن چون حقیقت میباشتن لقب مسامح
 علیه حضرت شاهنشاهی رسید و آیینی روی نماید و همین قضیه مستقبل را بخت دومین
 دیده بودند کثیر خان و سایر مقیدیان این مهم اندیشیده خود را تصور نمودند و سرعت از یک جا
 به و محل آتش دید لیکن در وقت کار چون تقیر برین نرفته بود تیر میسوزند میامد و روی دلو
 آنچه روی داد و تیریب و دست کس از آن که مضرب عروج ملک تغیر نمودند از آنجا صد کس نامی بوده
 با ستمند و ازین صحن نزدیک بخت کس با دست و مناس و از ناموران این دوم سید جمال الدین
 بسر سید احمد از سادات بار میبود که از منظر آن نظر عاطفت از آنحضرت امتیاز داشت
 دیگر که میرک بهادر و محمد صالح بستر مرکب خان کولالی که در عنقران در جرات شعله آتش بود
 دیگر جبات سلطان و ساه علی ایستاد و از دین قلی و میر ابرج و جان بیک بیاه اندیشیده
 فرصت جوی بودند و خاک جشت بسیار از قلعه جدا شده آن سنگها را گرفت و دیوار فتح قلعه

ظاهر شد که این بهادران چنین اند که با شتند از جانب مخالف با تنش مهر اندی سوخته
 نزدیک چهل کس بخاکستان عدم برآوردند و چون دیگر بهادران برآوردای این سالک معلوم شد
 خود را رسانده در روز گردانند و می افغان تبه دای از یک طرف جان می سپردند و از راه دیگر در
 بر آوردن دیوار همد می نمودند تا آنکه در اندک فرصتی دیوار عرض بهمان ارتفاع برآوردند و در
 روز در محل آصفیای نعت افروختند آتش در گرفت و از می افغان تا بیوم فروشد و بهادران
 لشکر اقبال را که جدا گانه می رسید اما هم تنواستند از پیش برده هر چند جای آن بود که قلعه شیب
 ادبار چشم عدت کشته و تسل و عجز نازی نماید لیکن چون در لشکر اقبال ای که بظاهر سرای شیب
 کوتاه بنیان تواند شد بود آمده بود این معنی را دستاورد و زخمت است که خود ساختند و همت
 خسروانی را باعث مرید توجه داشتند پس از پیشتر نه در مرد این طبقه اگر چه در نفس امر با جل خود فرو
 شدند و بیایه همتی این کوه بر شده بود اما بایه اخلاص و رتبه سعادت ایشان افزوده اگر چه از
 اهل قلعه شیب تا به پای کوه اما توجه حضرت شاهنشاهی که در گرفتن آن قلعه به تیر تیر بود اصلیمان
 پذیرفت و نیز تر جلوان معکرا اقبال را به این شد که هر دستی را اقبال این امور بر نیاید صبرهای و سرانجامی
 باید چه مضبوطی آن کوه و الا یک طرف و حکم قلعه یکجا نب و از نو یکسو مردان جنگی جدا ای شاهنشاهی
 با منتظام مهمان سا با که بهترین روستهای قلعه کیریت قرار گرفت و بستر از بستر در تمام این
 کار شکر اهتمام رفت و آنحضرت بار با سا با و فرزند یک قلعه شیب افتادند و بنود اندازی نمودند
 و نمایان زدی از آنجمله روزی آن شیر بیشه عظمت کوه حصار میگشت چون بر مرد جل لاکو به عمو
 اوتس افکار غازیان نصرت اعصاب ناهما ساخته لازم محاصره بقیم رسانید آنحضرت در بای دیوادی
 استاده از روزهای دیوار بنود و اندازی می نمودند و ملازمان عتبه دولت که خدمت به
 شرف حضور داشتند و در واسطه جلال بخان استاده بود و سر خود را بر دیوار پناه نهاده از زیر
 سبز گنج بر قدر اندازان قلعه میکرد و فرایبیانی درگاه که در آن مرد جل اهتمام داشتند از قدر اندازی
 و کم خطایی یکی از توپجیان قلعه که در مقابل دلیله مرکز کار خود بود شکوه میکرد که کسی از غازیان
 این مرد جل را آسید نه است ناگاه همان بندوچی که خطا سر حال خار ابرش نظر داشته بندوچی این
 و میان کشت و چندان کسی رسید بر زبان مقدس حضرت شاهنشاهی که شت که جلال خان آن قدر از
 خود بنظر در نمی آید اگر خود را نماید انتقام ترا از و خاکشیم و جانب بنود او که از روز ظاهر بود
 بنود و اسیر است کرده انداختند و فرمودند که عجلان الوقت انتقام ترا از بنود او بگیرم و چنان

همان بود و از آن روز که گذشته بود رسید همان اگر چه در آن وقت بقیه پیوست که
 آن بندوچی بآن بندوچی رسید لیکن از طرز فروختن بندوچی رسیدن به صاحب و قیاس میکردند
 و بعد از گذشتن احوال بظهور پیوست که بنود با کسانهای کار آن قدر ساخته و آن بندوچی را به نام
 سرور بنود و نجیان بود و با قبال روز از نوزد اهل آن مراحل ازین کار نامه با کسانهای آسودند و نجیان
 بهوار که حضرت بسیاری از تمامه از آن حصار را از پای انداخته بخوابات هلاکت میفرستادند
 و روزی در مرد جل جانب چندی که کوچه ایست نزدیک بقعه نفس مقدس اهتمام تمام کار
 داشتند و در محال که بنود و توپ کلانی می آمد آهسته آهسته میکرد شتند چون اعتماد
 بر محافظت و معاونت یزد سر بود غبار اندیشه بخاطر افروخته تیغ نیت ناگاه توپی بزرگ نزدیک
 آنحضرت افتاد که و آن توپ بدست کس از مجاهدان صنوف اقبال بشهادت رسید و روزی
 بندوچی بخان عالم که نزدیک آنحضرت استاده بود رسید و از جنبه جامه او گذشته چون جامه
 بپای رسید بجنات آبی از رطوبت عروق سرد شد و بهر جب تقویت بواطن ارباب جهاد
 گشت و روزی بندوچی بمظفر خان رسید و بخیر انجامید و درین شغل دولت برای بسیاری
 از افعال این صحایا دلواری همان بظهور آمد که باعث هدایت ساد و روحان انجمن ظاهر شد
 و بهر مایه مرید عقیدت اصحاب اظام گشت چون همت عالی افتاد معاقه مقصود و مصباح
 میکانی تقدیر است علم الحوض هرگاه چنین صاحب اقبال دل در کارای دشوار بند هر چند از
 اندیشه اهل روزگار بیرون باشد بیامین بر ابع قضا و قدر آن کار با سانی بر آید از آنجمله بمقتضای
 حکمت و الاستکوه شاهنشاهی که ترجمان تابید از دیریت کار سا با با اهتمام راجه تو در جل
 و قاسم خان میر بر دگر بخوبترین وجهی اهتمام یافت و بر بالای سا با با خنازل و وقت دلکشا
 ساخته شد آنحضرت پیش از اهتمام آن دو شب و یک روز و نهها انجام داده بتوجهات عالی
 اهتمام فرمودند و مجاهدان اقبال بمذول بر قلعه شیب بسته دیوار قلعه را در آن میکرد از آنجا بنیز
 دلیران دلاوریهای می نمودند و آنحضرت بنفس مقدس دل در بیکار بسته داد بنود اندازی می دادند و
 سطح سا با با جا کرده تماشای بر دل و شیران زنجیر کل میفرمودند و درین دو شب و یکروز این
 سبب باعث معذرت بشایه مشغول بیکار بود که خواب و خور و بیرونش آن نیکوشت و طاعت
 متر دان طریق طایر شده بود تا آنکه سحر بهر از بدو هم شدند از راه آبی موقوف صحیح سینه سینه
 و بهر شعبان آن قلعه فلک است بر مفتح شد و شرح این سبب باعث بخش دولت افکار که فتنه

اقبال تواند بود آنست که در شب گذشته که صبح حضرت در بیاض از اطراف و جوانی قلعہ می آورده
 جنگ انداختند و چندین جارخته در دیوار قلعہ افتاد و علامت شکست حصار ظاهر شدن گرفت
 و نزدیک سبایط دلیان صف شکست از آنکه منظور پیش و می نمود بسیار از دیوار استوار قلعہ را
 ویران ساختند و داد جانفشانی جانفشانی دادند و بعضی از شب گذشته بود که مختصان قلعہ در
 شکاف دیوار هجوم آورده یکطرف جان بساد فدا میدادند و یکطرف که باس و بنه و هیزم دروغ آورد
 بر می ساختند که در حین رسیدن غازیان تندخوی آتش داده نگذارند که کسی عبور ننماید کرد درین انظار آنکه
 درآمد چینه هزار تن در در که علامات سرداری باو بود در شکاف گاه آمده اهتمام می نمود اما معلوم نمیشد
 کیست در آن هنگام حضرت شاهنشاهی بنزدق سنگرام نام که از بند و قهای خاصیت گرفته بود
 انداختند و سنجای عثمانی در آنجا بکشت و اس فرمودند که از شوی و سبکستی که در حین زدن بخیر طور
 می یابید در می یابیم که غالباً بنزدق من باین مرد رسیده باشند خاں جهان بعضی اشرف رسانید که این مرد
 امشب مکرار بنی آمده اهتمام میکند اگر باز امشب نیاید ظاهر میشود که از هم گذشته است سنجای
 ازین آفته نگذاشته بود که جبار قلی دیوانه خرا آورده که در آن فرجه از می لغان کسی نمانده است و مقدار این
 اندرون قلعہ چند جا آتش برخاست ایستادگی پای بر سر علی در آن باب خیا امامی که دزد راجه
 بکشت دای موزن داشت که این آتش جوهر است چه رسمیت در دهند و بستان که چون کاری چنین
 پیش آید فرغی از صندوق و غیر آن در خود مکتب سرانجام میدهند وقت همیت خشک و دروغن مهیا
 می سازند معتقدان سخن شوند سنگدلان دل بر جبار بر عودت خود میکردانند همین که شکست متیقن
 میشود و مردان کشته میشوند و آن شک جابان آن بیکجا نماند آتش آن آتش که خا کسری بسیارند
 و الحی آن صبح که نیم فتح و دولت درید مشخص شد که کمال هر دار قلعہ رسیده و کار او قلعہ ساخته بود
 و آن آتش جوهر بود در خانه بتا از قوم بسودیه از خواصان را تا در خانه را نتوان که سردار صاحب
 و در منزل جوانان بسردگی امیر اسیران عظیم شدند و تا سیصد تن آتش و بار گشت سخت و در چند
 در شکاف گاه کسی نماند و ارگشته شدن چهل تن یک دل از دست داده خود را بکشد اما لوازم احتیاطی
 داشته میاد در آن صف شکست و غازیان جان نماند و از بی طرف آمده ساخته فرمودند که هنگام آوردن
 صبح با اعتقاد وجود اقبال درون قلعہ در آمد و چون سفید بود دولت و جبار از اطراف و جوانی خود
 کار طلب و دلیان نزد دست درون قلعہ در آمده در کشتن و بختن کشتن نمودند و از جویان سر
 پذیر از دست داده جنگ کرده کشته می شدند و حکم علی بنفاد بپرست که از مقابل سبایط دلیان جابکست

از بوده و آورده اول کرد باز هر که تا مرد بر آورده است و بعد از آن بدید کرده در آمد و پس
 از آن قبل جنگ و سبک و گاه در آمده و هر کدام کاری چند کرد که از خیال بیرون شدت
 دولت که سناها برافراختند کینه های گرفته و کینه ها خفت همه نامداران آهن قبای
 یلان از خون لعل تنیع ستیز می جان سپار و یکی در کربز سبایط خرم بیلان بتنیغ
 تو کفنی همی بار بار در بیغ سبایط بر زنده بیل مع مان همی تاخت آورد و بر زوگان
 بتنیغ و سناهای کینه خست کمال درید و کینه سخت و زخمی شال نگارنده بود
 ز درع و یلان حلقه بارنده بود و هنگام سفید سحر که صبح اقبال اولیای دولت و شام
 ادبار اعدا بود حضرت شاهنشاهی که قبل آسمان شکوه سوار دولت متوجه قلعہ شدند
 و چندین هزار کس از جانفشانان دلاور در رکاب عت پیاده بودند و آنکه از غراب
 ایسرا و می جوئان که از دلیان قلعہ بود قبل کرد دیده بر رسید که این چه نام دارد چون ناش
 گفتند در ساعت متورانه تیز دستی نموده بکشت و دندان او گرفت و دست دیگر
 جدار زد و گفت مجرای من پیش آن مردان همان آرای خواهد کرد و از قبل جنگها کارها
 بشمار آورده از آنکه را جوی دویده منشر خرم او کرد و با وجود خرم بریده که زنده که
 دشوار است عربدهای آسمانی بر اینکشته در کشت تا کسی مردانه ناجی را بیشتر از شیر
 رسیدن انداخته بود و با نوزده کسی بعد از زخم رسیدن و از قبل جدی کار نمیگرفت بدیدند
 و مردانیکه های غریب کرد و از غراب امور آنکه قبل کار ز چون درون قلعہ درآمد اضطراب بود
 از شور و غوغا کشت و از اتفاقات حقه آنکه در دی جمع کثیر از خون کوفته که تن بهکست
 داده بجانب شکاف می آمدند و روید که جنت بود همه را کمال تباہ با مال کرده متفرق ساخت
 و بتا بید عینی چنین موهبتی عظیم روی داد و عظمت خاکی که بر و سوار بود زخمی شد بعد از چند
 روز از آن زخم در کشت حضرت بنمودند درین هنگام بالای قلعہ سیاده نظار کی تا بید از دی
 بودیم قبل سبک لیم درون قلعہ در آمده در کشتن و انداختن را جویان متوجه شدند و از جویان
 بجانب او دویده منشر انداخت اندکی بروی رسید و او پروانگده او را بخرم پیچیده انداخت
 و در همین آتش دیگری زور روی و سبک لیم باوری آورد و شخص اول از جنگال احلا
 شده باز روی منشر از عصب و انداخت و الحی بسیار خوب چینه و آنحضرت
 میفرمودند که در عین زور و کیری از بهادران که من او را نمی شناسم ختم بنظر در آمد که را جوی

از مفاصله دیوار خرد او را بجنبک خود و او نیز کت ده پیشانی متوجه او شد یکی از دلاداران لشکر مضر که
او را هم می شناختیم بمجاونت و امداد آن بهار دیگر روان شد و او با اهتمام منع کرد که رسم و الا ای دلاداران
و آیین مروت نیست او را به بیکار خواسته باشد و تو بود کار من بای بصد اهما او را از آن
باز داشت و خود کارزار نموده کار او اهما کرمی نمودند که هر چند ازین مردانه بروت نشان
جستیم بید نیاید همانا که از غیب برد که بیا بید این بزرگ صددست و معنی بیکر جسمانی بدست
بخدمت قیام داشت ادایل تا بخواه قتل در آن حصار در آمده اعدا را با یال ساخت میفرمودند
نزدیک به پنجاه کوفتید سیاره رسیده که خلیبانی قتل سوار شخی و در خرطوم سجده بکف و اقدس آورد
و بعضی از فرزند سنانند که نام این را نیدانم اما از سران این حصار می نمایند و جمع کثیر در گرد او جانفت
کردند آخر ظاهر شد تا بود که با یال مذکرت و هلاکت گشت درین هنگام که بملازمت آورده
بودند و معنای بود بعد از زمانی در گذشت راجبوتان جنگی که در آن قلعه فرایم آمده بودند
و معنای باقی بود قریب بیست هزار کس بود اما از رعایا که آنها هم در مراسم نیکمائی و خدمت گذاری
دقیقه فو که داشت نمیکردند از چهل هزار کس زیاده بود زمانی که رایات و الا بقلعه درآمد
اهل قلعه بعضی در بستک و بجای شرافت مقام و تائید اصنام قدم افشوده منتظر جانفتانی
بودند و بعضی در ساکن و خاندل خود بر سر جمل ایستاده ترصد هلاکت می بردند و جمع شیرای بر
علم کرده و تیرای کوتاه گرفته روی بغازیان حضرت میوندی آوردند و این بهادران غرابت
بناوکت و لذت و تنوع معرکه سوز و شکاف کار آن سیم بختان را تمام می ساختند و جمعی که
به بستک و خاندل قدم چهل را بنات داده بودند غازیان اقبال مند را دیده بیای تهور میبندند
و بهادران نارسیده بصدقات قهر بجاگ و خون برآوردند بیت چنین رزمهادر کس بنزد
نه از کار دانا کسی شنید چگونگی از آن جنگ و آن کارزار که یک شمه نتوانم ارصد هزار
و از اول صبح تا نصف النهار وقت زوال این بد اختران بود و بسطوت قهرمانی کبریا در اوج
و اشباح این مدبران بدسوخت و قریب سی هزار کس بر خاک هلاک افتادند و سبب بسیار
گشته شدن آن بود که در زمان پیش بنارنج سوم مجرم هفتصد و سیوم هلاکی که سلطان علاء الدین
در شش ماه و هفت روز گرفته بود چون رعایا که بجنبک نمی برداختند از قتل این مایه بودند
و درین ولایت ستم و رجا شش تقدیم رسانیدند و بعد از ظهور و تابش استیلا و غلبه قدرت
این کرده فایده مند تابعد و حکم قتل عام شد و جمع کثیر در بند هم افتادند و از غراب آنکه

قهر شاهنشاهی

قهر شاهنشاهی به بند و قجیان قرار انداز که خطای قلعه فراوان بود هر چند تفحص بسیار شد
از آنها نشانی نیافتند آخر چون روشن گشت که آن بهکاران بلباس مکر و زور از قلعه جان
بسلامت برده اند و طریح برآوردن بران بود که چون عساکر حضرت اعتصام دست غارت
کنشاده در بستان و تاراج کردن اهل حصار کرم شدند این بند و قجیان که تاسه هزار کس بودند
اهل و عیال خود را چون اسیران مقید ساخته روان شدند و بر جویندگان آنها حقیقت حال
بدستیده ماند و چنان دانستند که بیاد بای عساکر اقبال بنزده جمع رانی بردند و در چنان
هنگام چنان بدست بسته کرده نجات یافتند اگر چه در آن روز هیچ خانه و هیچ کوفه هیچ
کدزنی نبود که از گشته ها پشته ها داشت اما در سه جا مخالفان بیشتر گشته شدند
و جمع کثیر از راجبوتان در خانه راناکه در آن قلعه بود فرو شدند و این بدستدادان دفعه دود و
وسه کس برآمده جانفتانی میگردند و جمعی ابنوه در دست خانه مهار بود که معبد و مقصد
برزایشان بود اجتماع نموده تن بشمشیر سپردند و در دروازه را به پاره نیزگرویی انوشده
کرد و حتی خود بر باد دادند و فتح عظیم که طراز فتحهای دولت افزا تواند باشد از ملکن اقبال
بظهور آمد و گردنگشان همد و ستار یکبارگی سودای نجات از سر بردرفت و بر روش
خاص بندگی از سر گرفتند و از عساکر اقبال درین روز بغیر از ضرب علی تراهی هیچ یک جام شهادت
نگشید و حضرت شاهنشاهی ادای سجدت شکر نموده همگان بضرب و همر کاب فتح بعد از نیم
روز بار دوی مقدس توقف نموده تمامی آن سرکار را بخواجه عبدالمجید آصفیان مکرمت فرمودند و چون
در محادی غریب و الا اندر فرموده بودند که بعد از حصول فتح پیاده متوجه روضه منوره
خواجه معین الدین جشی قدس سره که در حجر نوک سترست توجه فرمایند زمانی که از قلعه جند
مراجعت فرمودند بر توصیف آن شهسوار با یقانی ندری که از صدق محققیت مذکور خاطر اقدس
تافت و تا اردوی طغر قزین پیاده آمد و روز فروردین نوزدهم اسفندارند و آلهی افواج
سجده بیت و نهم شعبان کوس مراجعت بلند آوازه ساخته از اردوی عالی مقام پیاده قدم
صدی در راه نهادند و بمنزل نبرزل در شدت حرارت هوا و تقصیده ریک بیابانی بقدر خوف
راه قطع میشد با آنکه حکم عالی بود که عساکر اقبال سواره می آمده باشند اما مقران بساط اقدس
از سعادت موافقت گزیند و جندی از خاصان جرم غرت و سایه حضرت پیاده میفرستند و
فصله مانزل مغرب خیال اقبال را رسیده بود بسیرت آمد و از منور دایان بخردن آن روضه

مقدّمه عرایض برگان جهان بنه آورده که حضرت خواجه در خواب در آمده زود اندک پادشاه
 صورت و معنی از حق اندیشی و خدا پرستی حسن ظن بمن میکن کرد پیاده عزت زیاده
 دارد و هر روشی که دانند آن قافله سالار راه حقیقت را ازین اندیشه باز دارند که الهی و قدر
 بزرگی خود دانستی بکجا نظر بمن خاک نشین کوی سبب انداختی چون این عرایض بمابع اقبال رسید
 آنحضرت از آن منزل سوار دولت شدند و روز آسمان بابت و هفتم اسفندارنده ماه اکبر
 موافق یکشنبه رمضان خطه اجماع از ورود اقدس مطلع اقبال گشت و از یک نفر بی پیاده بدست
 معهود متوجه زیارت شدند و بی آنکه بدولت سرکاری مخیم اقبال نزول فرمایند از راه بطول
 روضه قدسیه توجه فرموده آداب زیارت بتقدیم رسانیدند و جمیع مجاوران و متکلفان
 آن خواستی و پس از بر اسم اشفاق و افضال کامیاب ساختند و تاوه روز در آن خطه فیض انما
 متوجه مدعی فیاض بوده باستفاضه انوار صوری و معنوی ستلذاد و اشتند و از علم
 سوانح اقبال که در ایام محاصره راجه و روی نمود آن بود که سلیمان حاکم بنگاله را تا زکی خطبه
 بنام نامی حضرت شاهنشاهی خواند و بنعم خان خان خانان ملاقات نموده که گشتی
 کرد و شرح این سرگذشت آنست که از آن باز که مبارز خان که بعدی نام و زبان شهر نشین
 کا فرغی نموده مدعی فرمانروایی شد و تاج خان کوئی با برادران کریمه بهار آمد چه در آن ایام
 محمد خان حاکم بنگاله سرشورش داشت و چه بعد از در زمان بهادر بیوسته که زیارت و فغان
 دار و جاج بخشید تا آنکه بعد از گشته شدن عدلی در جنگ بهادر و بعد از حقیقی بهادر نیز بر
 طبیعی در گذشت برادر خود و جلال الدین دعوی ریاست بهار و بنگاله کرد و تاج خان
 و برادر او گاه مخالفت و گاه در موافقت بسر میبرد و طرح آشتی و آشنایی بخان زمان
 انداختند اتفاق آری بودند و بعد از سرگذشت بسیار جلال الدین نیز در گذشت و ریاست
 بنگاله و بهار بتاج خان قرار گرفت و بعد از آنکه فرصتی که بقانون رنگ و ریوتاج خان بر دلا
 نکست بهادر استیلا یافته بود رفت هستی برست و سلیمان برادر خود را بکومت بنگاله باز
 و آنحضرت استقلال یافت و با خان زمان طرح دوستی انداخته در ثبات کار خود کوشید
 و استقلال غریب بهم رسانید افغان پی سر کرد او فراهم آوردند و خزینه جمع کرد و فضل را اول بدست
 آورد و چون خان زمان بگروارای خود گرفتار آمده بسر رسید حضرت شاهنشاهی
 حکومت جا پور و آن نواحی بنعم خان خان خانان حکومت نموده معاودت فرمودند

جنانچه پیش ازین نگاشته قلم قانع نویسنده زمانه که اساس نهادن زمان بود اسدانه
 خان خرامت آن از جانب خان زمان داشت درین ولایت که کسی حیات او رخنه شد
 اسدانه از سخافت رای کسی پیش پیمان فرستاده حاکم طلب داشت که رعایانه را با برده
 خود در حرام مکی فرو شود خان خانان چون برین معنی اطلاع یافت کسان فرستاده او را
 متاعل گردانید و چون از سعادت ذاتی بهره داشت نصیحت بزرگشت به انجار باقیم
 روشنی بکاشته خان خانان سپرد و خود پیش خان خانان آمد و دست کز افغانان که بحال مانده
 آمده بود بی بهره باز گشت بود که بقفل و تیر و سعادت در زمره افغانان تذکر امتیاز داشت
 و کمال مطلوب سلیمانی در کمار آب سون بود چون خان خانان از آمدن صلاطین حوی مصاحبه
 طلب داشت طرح دوستی افکنده یعنی ملک خود را از آسینب صدقات افواج شاهنشاهی این
 رنگ اندیشید و میان او و بنعم خان بیخوف و مهربان و رسل و سیل جانی رابطه رسمی استحکام
 گونه یافت درینوقت که زیارت بهانگشت بهیجر جهور حضرت فرمود سلیمان در مقام
 استیصال راجه سپرد و رسم شد و چون از بنعم خان خان خانان خاطر جمع داشت در جنگ
 هنگام فرصت که زیارت بهانگشت بهیجر قلع جهور متوجه بود و بدست لودی محرم سلسله
 یکجبهتی شد که خاطر از جمع سازد طرح مصافحات انداخت و بعد از مرسل اتحاد و خواصه
 یکتا ولی قرار داد که خان خانان بدین او اید تا در مواجده اساس رابطه را استحکام دهد و خطبه که
 بالقیاب که امی شاهنشاهی فرید گردانند خان خانان را رای بردن قرار گرفت که پیش سلیمان
 رفته سر رشته ظاهر را انتظام بخشد هر چند خیر خواهمان دور بین این اندیشه صواب
 مخالفت نمودند کوش کرده با سید صدکس گزیده خود و محب علیقلی خان و ابرهیم خان اوزبک
 و لعل خان بدخشان و کوهک علیخان بامر سلطان و پس قیام و میراثش برادر ابوالکلا
 و نام خان و متعلقان این مردم که مجموع هزار گشتند به بهر روان شد و مدتی که رسم تعظیم
 و احترام بجای آورد و بعد از آن بایزید بامر کلانی سلیمان و پنج شش کرده که از بنه تا سلیمان
 به استقبال آمده احترام دریافت اول خان خانان جشن داشتند سلیمان نیز بمنزل خود طلبید
 و محفل آراسته تزیین داد و روز دیگر سلیمان لوازم مهمانی بجای آورد و منبر را بنام تقدس بلند
 گردانید و نقود را بکته اقدس افتخار بخشید و پیشکشهای لایق و انجمنی از اعیان

شیر شود پیوسته نگاه شیر کبابی و می بوده می فرمودند که چندین مرتبه با نفس مقدس منقش شود
 شدیم این معنی مشاهده شد و بجزیرت العقیقه چون قابریست نمی افتاد بر سر خان فرود میشد
 تا بنگاه کردن نو قاپو بدست افتند عادل سپرد همه قنداری که محاسب شده بود و داشت که
 همانا حکم پیش رفتن ملازمان در کاب معالی شده از عصب او هم تیر و کمان در دست روان شد
 شیر منقش عادل گشت چون نزدیک در آمد عادل در آمده و بقضای سر نوشت خطا کرد
 شیر آمده و در پنجه خود را بردارند و انداخت آن زبردست توانا حمله کرده شیر در آویخت و دست
 چپ خود را در دهن او انداخته و دست دیگر بچرخ برد چون تقدیر در آوی دیگر گرفته بود چرخ بند
 بنام مستحکم شد تا بچرخ بند شیر دست عادل فرو جایید بعد از آن چرخ کشیده روزی بدین شیر
 انداخت با و دو دست را از او را بدین گرفت درین اثنا دلا و دان بساط حضور اندر هر جا
 شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند و درین میان بجادل هم زخم شیری رسید و آن بهادر
 شیر دل در دست بهادر با بر سر خود کافاده در جان کردن بود عاقبت بهمان زخمهای
 عقیقه و سیرایت سیرایت می رسد و در دار الحلاکه اگر در گذشت و همانا این مکافات
 بی اذیتیت که با پدر خود کرده و از بجز این سر گذشت آنکه بی حفاظ ازین دیوان بدیدرگاه
 داشت و آن عفت منش دل بکرم نهاده بن باو میداد و پدر با و را ازین کار نا شایسته باز میداد
 روزی آن بی اعتدال از بیصحت پدر بشور شد در آمده شمشیری با و حواله کرد فی الواقع در بارش
 آگهی و در انصاف گاه از دی عادل بهمین سراز و بال آن کردار بر آید سود برداشته باشد
 انجمنان جری عظیم را کجا افتاد این امور بادش تواند شد العقیقه بعد فراغ از این ساطشکار
 اردوی معالی که در توابعی الوردی سعادتمند فرموده بود روانه ساختند و خود بدولت و اقبال
 از راه نازولی جولان اقبال فرموده بمحکوم اقبال پیوستند و از آنجا شکار گران روزی افتاد
 بنجم اردو بهشت ماه آلهی موافق جهاد شنبه یازدهم شوال خلال اقبال بر در دار الحلاکه اگر انداختند
 و جهانیان بنشاند و عشرت پاینده کامیاب صورت و معنی گشتند و درین افرخه
 قدسی را نقاب حاجی بکم بعد از زیارت حمین سرعین و ایصال خیریت و مبرات عظیمه
 مستحصل آن مکنه گرمی جمع جماعت نموده بیدار مقدس قبله جان و دل بایست به صورت
 و معنی مسرت افزای شدند و از سوانح انتهای عت که مضمونه است بتیخ قلوب شهنشود
 در رعایت و استحکام تانی ایشان قلع خود تواند بود و بوجب حکم مقدس از میان راه عنایت

و بدفع فتنه میرزایان رو بولایت مالوه آوردن و تفصیل این سرگذشت اقبال طراز آنکه
 چون موکب جهانگشای بعد از فتح قلعه جیور بر گرفتار داشت رجوع فرمود بوضع مقدس هشتای
 بالهام دولت جهان بر توان داشت که بعضی از سران و سرداران را که در ورش جیور سعادست
 خدمت دولت پذیرفته اند نادیده رسیده شجر قلعه شهنشود که سنگ موکب این بوده
 نامزد فرمایند بقضای این ایزد به صایق صادق خان و بابا خان قاضی و سماخی خان و نهما
 خان و دوست خان سهار و دیگر امرا می عظام را بر سر گردی اشرف خان باین خدمت دولت
 بپیرای رخصت فرمودند عا کواقبال قورق را طی کرده پیش دین میرفت مسرعان جهان نور
 چند آوردند که ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا و جمعی کثیر از اوپاشان بر آگنده را فرام آورده
 از دیار کجرات بمملکت مالوه رسیده و حصار اچین را که معظم اعضاء آن ولایت است
 در محاصره دارند و این محارب از رفقه از صاحب جمعیت آن بلاد سر بر کرده و سر گذشت این شتی
 شرارت آنکه چون در هنگام هفت موکب مقدس بتیخ قلع جیور از نوام قلع کار کردن شهاب
 الدین احمد خان را با بسیاری از امرا می عظام شامل ارخان و شاه بداع خان بر سر میرزایان فرستاد
 میرزایان نمیب که کینه اقبال هشتای کشیده و مصاف با فواج قاهره از حوصله
 طاقت خود بیرون دویده بصوب کجرات شتافتند و بچنگر خان غلام سلطان محمود
 کجراتی که بعد از شهادت سلطان بر قلع جانیانیر سورت و بهر دو سط و انتقال میرز
 پیوستند و او در آن وقت قصد گرفتن احمد آباد کرده بر سر اعماد خان میجو است که کند
 آمدن میرزایان را منتقم دانسته جمعیت تمام بر سر اورفت و در حالی شهر موکب بند کوم کرد و
 خانرا شکست داده احمد آباد را تصرف شد و چون از میرزایان درین سیکار کارهای غایب
 سر بر زد جنگیر خان تفقد نموده در حالی بود و یث از یکایک می مساب ممتاز ساخت
 و چون آب و گل اینها بغبار فتنه سرشته بود اینجا نیز دست نظام دراز کردند و از خود سربا
 بعضی حال و مواضع تصرف نموده آن عرصه را بقدیم بی اعتدال پیودن گرفتند جنگیر خان
 بدفع اینها لشکر گران فرستادند در مصاف برت که غلبه نمود و چون تاب مقاومت
 بجنگیر خان نداشتند که در حورث الکنجه بولایت خاندیس رسیدند و از انجام بساط امنیت
 نور دیده بقصد مالوه بر آید در نوام اچین نطع فتنه سترده در خان حاکم در اچین و میرزا
 غریز دین بر کار مالوه پیش از آن بدور وزیر فاسد خیال را باب فتنه اطلاع یافته در تیر تاس

قلعه حین اهتمام تمام نموده بای ثبات محکم کرده چون خبر فتنه و فساد بموقع عرض رسید مقتضای
 لشکر سلطنت و قانون عدالت مستور اقبال از ملکی عظمیٰ اصدرا یافت افواج قاهره که تنجیر
 قلعه را بهر پیش شتافته اند در این فتنه را مقدم داشته متوجه مالوه شوند امرا کارمند
 حکم بپوشاننده بصوب مالوه عنایت داشتند و در عین استنداد باران عرصه بیامی هست
 شدند و حضرت شاهنشاهی چندی از امرای کرمانی قلع خان و خواجہ غیاث الدین علی قزوینی که
 به بخشی کوی و جنود اقبال اختصاص یافته بود از بساط حضور جدا گشته صمیمی که حضرت قریب
 فرمودند چون افواج قاهره و سر و رخ سربلندی این امر حال که جایگزین آنجا بوده و شایسته بامر است
 و در سارنگ پور شاه یارغ خان که حکومت آنجا داشت ملکی شد و میرزایان از استماع سطوت قاهره
 بای تمکین اردکست داده است از بای شتاخته بروز روزگار سپاه از غنای و رویه و از نور و از حال
 و میر عزیز الله و دیوان و سایر امرای عظام عثمان بهت متعاقب حضور و داشتند و میرزایان
 از حیث قدوم لشکر مضور از مسدود راحه و خود را بایست زدن و جمع کثیر از هم گران آن
 کرده ادبار مند رخت زندگانی بوج خیر فساد دادند در آن نواحی جز قتل جنگیر خان بجز از جماع
 هشتی و تفرقه کجرات کشیده اند از امری عظیم خیال کرده روحی دایر بآن سخت آوردند و امرا را
 نصرت بودند تعاقب نموده بر ساحل بریده رسیدند و چون شجر کجرات در کو و وقت دیگر
 بودی حکم معش زاده برین اقدام نموده طریقی مراجعت نمودند جایگزین و از آن مالوه بجایگزین خود ماندند
 و دیگر امرا میل اسیرت خان و قلع خان و صادق خان و خواجہ غیاث الدین علی عثمان نصرت
 و اقبال متوجه استانبول شدند و در دار الخلافه که بر زمین برین مسایر بندی یافتند و سطح
 آنکه بساط علییه رسیده بودند که در رفتن و تعاقب نمودن مخالفان تکامل دست اهل نموده اند
 و روزی چند متعاقب گشتند و چون بر توکل و یافت که سخن سازان فتنه اند و خبر عزیز وافع
 است تبار داده بودند و همگام خسروئی و میرزایان دانه و مانده جزئی ادب و کجرات رسیدند
 ولایتی از حاکم خانی یافته قلعه حالیکه تیر و سورت را بی جنگ و جمل گفته و بر همین حین میرز
 قلع بهر و ج رسید و در تمام حال غلام ترک که خواهر جنگیر خان در خانه آورد قلعه را مضبوط ساخته
 متحصن شدند و اهل فتنه حاضر کرده کما و سال برگردان داشتند و در تمام خان مالوره در قلعه
 بر آمده می یافت و کار نامهای کوی بجای آورد و چون بر روی و از افراد و اعانت نامیده و صلح
 قلعه داد و بعد از آن باب ستر است حاشی نیز از حصه بدین برآمد و ماجرای میرزایان و یافت

کار این هرزه در این دین شکر فساد اقبال بجای خود تم تو شیخ نقوش وضع خواهد پذیرفت و از
 سوانج است که امرای آنکه خیل از حدود پنجاب تغیر داده و از بی ان دیار بجای قلی خان
 که از نیکو خدمتی بخان جهان ممتاز شده بود و نفوذ فرمودند بر صیاد دیده و دران دور بین محقق
 نمادند که نخلبندان معانی پارسای بیای عیانی نسبت داده اند چنانچه باغبان آرایش باغ را
 به برایش درخت و بر داشتند آن از جای و نشاندن بجای دیگر و ناپسندیدن ابنوه و شکوای
 داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن بنشیند و بایقادر صالح و استیصال الشجار بر سرشت و اعضان نادر
 و تفریق روحیات عظیمه و پیوند کردن بعضی بعضی و تنوع گرفتن بمیوای کند ناگون و کلمه های
 رنگارنگ و مستطال نمودن در هنگام حاجت و اضالی آنکه در علم فلاحیت مقرر شده انتظام می بخش
 هم آنچنان بادست این دور بین و اگر تهذیب تأدیب سیاست و راعات احوال ملازمان فرمود
 چراغ حکمت می افروزدند و لای الهایت می افروزدند هرگاه جمعی با هم میگرد و یکدیگر بدیده و از هم اندوخته
 هجوم دو فرار از دحام ظاهر نمود و ادب حاجت اصلاح احوال خود نشان و نمایا بخت و فاعلیت
 عموم کنند ملک آن اجتماع را متفرق سازند هر چند امرا تا ملازم از آن کثرت معلوم و معلول
 نباشند این تفرقه بر مایه جمعیت است چه از آشوب باده و دامن دنیا بدستی تنگ سزایان
 این خم خانه هوش را باین توانی شست خصوصاً وقتی که فتنه اندوزان و سخن سازان و تبه کار
 فراوان باشند و غفلت در نهان بشیریت کردند و بنا برین تهذیب و محکمت آرای شهنشاهی
 اقتضا آن فرمود که امرای اخلاص منشی آنکه خیل که مدتی مدید در پنجاب و از هم آمده انتظام بخش
 آنکند و بودند تغییر حال نموده و بدولت بساط طریق منربند ساخته با انتظام ولایتی دیگر کامیاب
 سازند و هر چند در سوابق ایام چه دران وقت که خان کلان بکابل رفته بود و چه دران زمانه میرزا
 حکیم با معذوفی محاصره لاهور نموده و سخنان عریب درباره این عقیده کنند آن مرکز ساخته
 در پیشگاه جلاله مقربین که جام جهان نای اسرار کونی و آئینت همگی آن سخنان بفرود صدق درویشی
 پذیرفت لیکن بقضای همان قانون که واجب دین سلطنت است و ارباب است که امرای پنجاب
 و جایگزینان آن سرکار را طلبیده و ادبای انوالیت را بعد از بعضی دیگر از محض همان بساط طریق
 نفوذ فرمایند دران هنگام که مرکب مقدس فتح قلعه جیور کرده لب تفر خلافت اوزنگ
 رسید و جنود اقبال بطریق امرای پنجاب صرف اصدرا یافت و این سواد است بجا که ادب
 شتافته در ستر پور ماهی موفی و بیع الاولی و بعد و مقصد و شوش و در آنجا که لکه جمعیت

دگر

زمین بوس کامیاب شدند و بعد از آنکه توفیق سرکار سبیل بحاکم محمد خان اختصاص گرفت
و سرکار مالوه بقطب الدین محمد خان مکتوب شد و سرکار قنوج بشریف خان مخصوص گشت
و جمیع فرزندان رفعت پیوند و منتهای این قبیل جلیل را بحاکم کی بنایستد و ممتاز شد
و چون میرزا گو که پیوسته ملازم بارگاه حضور بود جایگزین او در بنجاب حال خود گزارش کردند
و آنولایت را بحکومت حسین قلی خان مقرر ساخته از سرکار ناظر طلب فرمودند و در آن هنگام
مکتوب جهانگشای بفرست فتح قلعه شهر واقعیه منصف داشت از گور راه رسیده عمار
استان عالی را سرمد دیده اقبال خود ساخت و درین پورش دولت افزای بر دام خدمت معانی
سعدت بود و چون مکتوب مقدس بعد از فتح قلعه و تسخیر آنولایت بمقتضای خلاف و در
اقبال فرمود او با بدو شل اسمعیل قلیخان با انتظام بخشی بنجاب رخصت فرمودند و درین سال اقبال
برای شهاب الدین احمد خان بموجب حکم مقدس از سرکار مالوه رسید دولت زمین بوس درایت
و رای جهان گزای چنان اقتضا فرمود که چون مظفر خان را اشتغال مهملی مالی از اندازه اقدار
بیرونیت بمخالصان شریفه چنان چه باید نمیتواند رسید لایق دولت آنست که یکی از کاروانان
رعیت بر روز دیانت مندرجه آورده مخصوص این خدمت عالی گردانند که هکلی است را منصرف این کار
ساخته انتظام بنایستد نماید بنامین اندیت دولت افراسیاب الدین احمد خان که از صفات
مذکور بهره عظیم است بحرف خالصه نامزد فرمودند و او سبغی بنایستد این خدمت لایق انتظام
دار و چون خالصات بسیار و دیانت کیشان اعیان گرفته اند که صرف کسب بیامی نمودار و خط
رساله که مقین اخراجات و اوان و متعلقات بر مردم بود بر طرف ساخته ستمی قرار داد
و بخیر و امان رسیده متعلبان را از ایالت رخت منصف مکتوب مقدس شاهنشاهی
بشیر قلعه شهر پیوند مالش گردانیدند و عسکریان سرشت که کلاه کوش داشتند کجای نهادند
و دامع سوزیدگی در سر دارند چون تربیت فرمایند و این اطاعت منکح زیر بار انقیاد خمیده
قامت کرم افتادند بر دست و اقدار سلطین و الاله شکر که در انتظام عالم کرامت بنایستد اند
که نوزدین عبادت نشانه تعلقت و الهیته که خاطر ملک آرای ملک بپای شهنشاهی
این آیین ستوده را همواره پیش نهاد خدمت جلالت علی دارد و جایزه بپای اقبال روز افزون
آنحضرت زمان نان عرصه دلکشی دهند و نشان از حسن خاشاک مقدس فرمودند و در صافتر
جلوه می نمایند چون قلعه رفعت اساس جهوریست سلطنت منصف شد و سرشت

فتح سرشت

فتح سرشت قبل از این که اقبال گشتند توفیق می بر شیر قلعه شهر که عیال است بر تو
انداخت و چون مکرر امرای حضرت اعظم بفتح آن یقین شده بودند و هر مرتبه امری که سبب
توفیق این کار شکر گشت باشد پیش آمد و همانا که سببان کارگاه تقدیر علیه فتح از انصاف
مکتوب مقدس شاهنشاهی باز بسته بودند لاجرم بالتمام دولت نیز این مطلب را چندین
سعدت پیوند از مطلع توجه حضرت سر بر زد و روز آذر نم و نیمه آبی موافق دو سینه
رجب منصف ریات عالی بشیر این حصار و الا شکر افغان و بجهت استمداد همت
از بواطن خلوتیان خطایر قدس در از دار الملک دلی روی نمود در آن مکتوب شرف شده معکف
خواستی آن مکان معالی را تفقد خسروانه فرمودند و همچنین مجاوران جمیع فراق و بقاع رفیع
بجز ابل خلیت و عبرت امتیاز بخشیدند و دامان امید نهی شینان شهر را بطایای نبیل
کرامت ساختند و در حوالی قصبه بالمرکه در نواحی شهر واقعت طرح شکار فرغ فرموده
بصید عشرت پرداختند در آن عرصه طمور و انواع اینسا ط کشته و او شکار صوری
و معنوی دادند و از آنجا شکار کنان بر راه ولایت میبایست منصف فرمودند و در
شهر الوداطال مولد کسره سمند مولد بیشتر جولان دادند و از قضایای
عبرت بخش آنکه در حدود قصبه لال سوت قیل فک که از فیلان نامی حلقه خاص بوده بر قیل
شیخ محمد بنی اسرار روی دوستی دوید و آن قیل را بدو ندان خود جهان برداشت که موجب
تعجب نظر ریحان شد و اثر روز بسندان قیل نامی رسید و بعد از دور و ز رخت شستی
بر بست ماده قیل او تا سه روز این روی کرد اب و دانه علف نکشت هر چند سعی
بیشتر شد میل کمتر یافتند تا آنکه روز سیوم از فرط اندوه جدایی مصاحب خود جان
داد و رابطه را هرگاه در چنین حیوانات این تاثیر باشد در آدمی خود جگر که بظهور
نیاید اما کسی را سلسله قیاس با دم صورتان بمعنی نکشد که این کوه را بایه از جادات فوق
است و بالجملة ارباب معنی را از دین این سنجی چراغ هوش افروخته شد و ساده لوحان
مکتب خانه اخلاص را لوح تعلیم عقیدت بدست افتاد و حضرت شاهنشاهی بعد از
طی منازل و قطع مراحل روز نیر آن سیوم هفتاد و آبی موافق سینه بدست و یکم شعبان سن
ظا هر قلعه شهر را مخیم سرودات اقبال ساختند و این قلعه در میان کوهستان

واقع شده و باین تعزیه میگردید که قلعه برهنه اند و این جویش و نام اصل این شهر است
 و درین نام که بجهت است بلند مرکوب آن و باین برین ترکیب نام و زبان شدت گشته و این
 قلعه است در غایت رفعت و رضانت که کند اندیشه بکنار ارتفاع او رسیده و منجیق و هم دیوار
 تقاضا و کارگر نیفتاده است یکی کوه و بدین سر بسجاک و ناز و دست برخی گشتی و خاک
 بر و بر حصاری که از روزگار نکرده بر و مرغ فکرت گذار و غریب و پایت اولین
 ندید بکینی حصاری چنین و در آن ایامها و در آن قلعه دست تسلط داشت و با انواع و چو
 وجهات استحکام آن نموده و سامان و سرانجام آن داده و از بهر این آگاه جنگ شده مدار
 نخوت خود را بر آن سنگبار نهاده بود حضرت شاهنشاهی روز دیگر از نزول اقبال از برون
 تنگی که مضرب خیام اقبال بود برآمده با معدودی از عریان بساط اقدس تماشای کوهستان
 توجه فرمودند و بر بالای آن مشاهده فرمودند و درین نظر و درین نظاره میگردید و درین
 آنرا در آئینه چال در آورده و نطق است بر تخیل آن بشتند و چنین گفت خاقان رودان
 که این نامور یادگار جهان و بتوفیق نردان جان آفرین در اندازم این حصن را بر زمین
 و بر حسب حکم کتی که ای پادشاه کارگاه دور دیده کوه را که قلعه بر قلعه اساس یافته و در چل
 بور جل عکس تقسیم نمودند و درای شکر محیط و در آن دوره را که دره میوه خیزی و سبزی
 و میوه می نمودند و راه در آمد و برآمد و اهل قلعه مجری بسته شدی که با در و دران تنگنای کمال که در
 سر کرم و تب انداز شدند هنگام آتشباری کرمی بدین ترتیب و طوعی قدر و خرم منستی می افغان
 اشتغال گرفت و از سواخ ایام محاصره مهدی قاسم خان است بدرگاه علی از سوارخان و از نوز
 دماغی که پیدا کرده بود در خصصت عالی از ولایت که به که حکومت آنجا داشت این سفر اختیار کرد
 و حجت ندره از راه عراق بقندار آمد و از آنجا کوی شهر بدولت بساط طوس استعدایا
 اسبان عراقی و دیگر نفایس امتعه بنظر اقدس در آورد و از آنجا که شیهه کرمی حضرت شاهنشاهی
 آنت که در برابر گاه کاران خود شریکی می باشد آثار مرورت و فتوت بظهور آورده و شرف
 کرمی خلعت اختیار بخشیدند و سرکار لکنه و آخوند و یکایک او معر ساخته باز مرتبه امارت باو
 مفوض داشتند آغاز سال چهارم که ای از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال
 اردیبهشت از دور دوم درین هنگام که رایات انزلی پذیرفت هشتاهی در محاصره قلعه

رشت سپید و کوه کینه که بار بار بلند شد و عطر نوز و عالم از ذکر نیت و عین عیش باز شد
 و آتش کل شعله نشان گشت ریت و بهاری جویع بر پایا نهاده و از دماغ دامایا
 آتش افشان ز کل حصاری نهاده جولان سپاه سر و سمن و سبیل ساز طرف انوار
 طرب انگیز ترند سایه کوه و لاله در دست چون بدست لاله و عدد و در چون کوه صداه
 باد لب و ریز فیض صبح همان و عطر مجیده در دماغ همان و آفرینان شاهنشاهی
 ملک طاهر طراوت تازه و نوا هت عالم باطن گرفت و نیز اعظم عطیه بخش عالم بعد از هفت
 ساعت و نه دقیقه از شب جمعه بیست و دوم رمضان بنصد و هفتاد و ششم
 هفتاد و شصتی شرفگاه انداخت و حال چهاردهم که سال اردیبهشت است
 از دور دوم بحر می و محبت کی آغاز شد و نیم بهار از شکفتن گل اشارت بنمود
 فتح عالمیان در داد مرغان چون بر غول نشاند و تقاضا اقبال بر خوانند چون بعد از
 تعین و ایمان نظر نفسین شد که صعود بر مدارج فتح و عروج بر مدارج نصرت و توفیق
 سنا با ط که مرکوب گردان باشد امکان پذیر نیست با اندیشه اقبال اساس قاسم خان
 میر و بحر تباسیس مالی آن عمارت با نور شدند و راجه تودرمل که حل و عقد وزارت
 نیز بحمت مزید اهتمام این امر خطیر حکم حکم می داشت کار بر دوازده کارگاه دولت سنا با
 رفیع نزدیک دره زن بنیاد نهادند بنایان جا بک و دست و خار ترستان
 سخت بازو و جداوان و بخاران و سایر عمل و فاعله عمارت که بهت درین کار
 بستند و اندک فرصتی بدستگیری است این دو اخلاص بهت سعادت گزین
 کار بسیار پیش رفت و در نقش محصار دست و گریبان شدند و ضرر بهنای
 بزرگ که هر یکی را بر زمین مسلح بدولت جفت کار و بهر از جو بقتل کشیدن
 مشکل بود و هر کدام شکت شخص منی و غلوه هفت جرس می می مجوز بود و چنین
 کوهستان بر شیب و فرار بان راهها مانع که هیچ و تاب تغییر پذیر نبود بهی حضرت
 شاهنشاهی که عقد کتی صورتی و منوویت که ماران آهین با نوز و جمالان سنگین
 و دوش برده به بالای کوهی که درین کار جل پای شاهی بود و کوهی قلعه نگاه داشتند و چون
 حکم معالی آغاز انداختن کردن و عزیت بنیاد بر انداختن نمودند و در هر انداختن صد

و در کوه پیچیده صخره صکار گوش باز میکرد در هر مرتبه رخ نه در دیوار قلعه می افتاد و خواهند کرد
میرفت سور چنین را از صورت این حال و در حیرت از دماغ بر خاست و کار و بار او
سر زد آبروی غرور او ریخته شد و آتش بیدار و زور و شجاعت در سبیل نامر مصلحت که
غره فتح بود و بندگان مقدس هشتای گشت که اگر اهل قلعه زمین بوس نیامدند و از آنکس
قتل مآلوه خواهند بود مورجن از عظمت دل یابی داد و توسل شفاعت بفرمان بساط
قدس حین بران خود داده و بهود و راجه گاه علمی فرستاد و اینها بساطت بعضی
از اعیان باز گاه به سعادت زمین بوس کامیاب گشته جمیع ضراحت برکتی در صفت
گذاشتند و استعدای عضو جانیم بدیده کرده التماس درگاه نمودند از آنجا که خط شش هشتا
همواره در جوش گشت امید نیت آن بخواهر مکارم که آن در خلعت عقیده و شمع
کامیاب آمل پیش بر شتافتند و از غایب او که در آن روز بطور آمد آشت که چون
بسران سورجن را خلعت پوشانیدن از برده سرای بخت های بیرون آوردند یکی از اعیان
خون گرفته که همراه آنها بود جمال شک صیحه سوزای دانی او شده با توبه باطل جهان
در یافت که مگر سران سورجن و حکم گرفتن نفاذ یافته است از بهر خواهی پیورش و راجه
در مقام کشیدن شمشیر بیا که اس سنگدل از کور راجه بگوشه دامن نزدیک بود در مقام
منصبی شتاد آن اجل رسیده شمشیر باد جواله کرد آن سره مرد از جای رفت و بوعظمت
در آمد که کار من مهلت آشنای یکدیگریم از توش بگذر که غلط دانسته و بچ رفعت این
عزیزه کار درین مرتبه باو مقید نشده بجانب دولتی خانه بارشاهی و بدو بود غل سر کلنگه نما
و شمشیر رساند و یکدیگر را نیز ترمی ساخت و شیخ بهاء الدین خدو بیدار و کوی که
در آن خواشی از نظار کجای جمال اقدس بود و زخم شمشیر و زخم گزند درین آشنای از نوکران
منظر خان رسیده او را از هم گذراند حضرت شاهنشاهی را منوج این نصیب موجب
تعجب شد سران سورجن اگر چه تقصیر می داشتند معایت شدند اما مختی در باز کردن
بحالت فرود رفتند و همان زمان مشول عواطف شاهنشاهی که به تهر و مسرور پیش بر
شتافتند و به ساری اقبال گوش بپوشانید راه توانل سرور ساختند سورجن
حاصله خواستش خود فراموش کرد و برای آنکه اگر ایاز عزت کرد و در معرض داشت که اگر یکی از

انقسام

خاصان بساط دست اطمینان برق عبودیت من ننهاده مراد دولت آستانوس
سر بلند سازند و کلاه کوشه مرا از حقیض مذلت باوج عزت رساند موجب
افتخار روزگار من خواهد بود حضرت شاهنشاهی نظر بر عواطف ذاتی فرموده ملت او را
بوقف قبول بخشیدند و حسین قلیخان را باین خدمت مانور ساختند چون حسین
قلیخان نزد یک قلعه رسید سورجن با استقبال شناسانه دریافت و باین ادب
بکانه خود برده لوازم اکرام بجا آورده و بالتفات شاهنشاهی استمالت یافته
روز ماه و وار دهم فروردین ماه الهی موافق شنبه سیوم شوال از قلعه برآمده
ناصبه نیاز باستان معالی آورد و پیشکش کران با کلیدهای قلعه که از زور و سیم ساخته
بود شمار درگاه معالی ساخت و مشول جلال الطاف شاهنشاهی بنده در حصار
امن و امان در آمد و بوسیله خاصان بساط عزت التماس نمود که سه روز در قلعه بماند
بنده و بار خود بر آورد انکار حصار را بلامل زمان درگاه سپرده بسامان و سرانجام لایق
تا درک آید بدار الحلاوة گذارد و درین مرتبه فرزندان او ملازم رکاب مقدس باشند
آنحضرت بنده نواز فرموده اراده او را بسمع رضا مقول ساختند و با نواع نفقت
و امن آرزوی او را کران ساخته رخصت فرمودند و حکم معالی بر خاستن عا که
حضرت انجام ناکند و سورجن لبزیر دعا و ثنا بقلعه در آمده تا سه روز اموال
و احوال منتظران خود را بیرون کشیده بانباز و جمیع آلات و ادوات قلعه را
بموجب حکم معالی بمهر خان که از خاصان عتبه عبودیت و در سلک امرای عظام این نظام
دارد سپرد و شرف قلعه بهر ارتفاع که فرماز و ایمان و الا شکوه را بامند و ایام و شهود
میسر شده بود و سلطان علماء الدین یکسال مشقت عظیم تقدیم رسانیده و دست تقدیر
بر آن یافت حضرت شاهنشاهی را بتایید اقبال در عرض یکماه مفتوح شد روز دیگر
آنحضرت سوار دولت بر آن قلعه بقاعد فرموده کجراقبال سایه کس نشدند
و غلغل اندک در آن کوه فلک شکر پیچید و نوای مبارکبادی از مقدسان عالم علوی
بلند شد بیست در هر طرف چشم کنای نشان فتح در هر طرف که گوش نمی مرده ظفر ما
چون بدستبازی اقبال ارتفاع علم و ریای ظفر باوج عبوق رسید و انتظام مهتاب
قلعه و سیمپور و آخود بر طبق مراد صورت بست بموجب حکم کیتی مطاع

خواجۀ جهان و مظفر خان بارودی بزرگ آرد و است روانه مستقر خلافت شدند
و حضرت شاهنشاهی خود بدولت اقبال با خاصان رکاب قدس روی توجه بخطه الجیر
وزارت روضه منوره فیض بخش معینه آوردند و هر روز بنیاد شکار بود و همه
نهیضت میفرمودند تا آنکه عرصه دلکشی آن شهر تبرک بپایان نزول اجلال مورد و نور
برکات شد و آنحضرت با دواب انگار زیارت مرقده مقدس نموده استغاضه انوار
فرمودند و نعت و کلامی در ارض احتیاج مجاوران بقعه شریفه ریختند و همچنین تا یک هفته که
موتی در آن گرامه بود زیارت و استعاده است توجه می نمودند و در ذاب و آب
غایت تعظیم و اگر آن مقدم میسایند بعد از ادای مراسم زیارت و لوازم داد و پیش
عنان مرجعیت است و ادخاله اگره یافتند چون عرصه قصه اینسر مبط انوار اجلال
راجه بکویت داس که آن قصد وطن و مسکن بود بعد از خلاص پیش آمده بقواعد ضیافت
برداشت و بجای این پیشکش سر بلند سعادت گشت و موتی معنی آن منزل کوچ بگویند
اقبال فرمودند در این راه خبر بد و بد کردن در باز خان جهان که زار از اسامع اجلا
رسید در هنگام توجه بصوبه جبر از استنداد بیمار مرخصت دار الخلافه گرفته بدو بزم نشست
آسمانی در آن مصر اقبال در گذشت و از آنجا که باطن اقدس آنحضرت معدن شرف و مردیت
و نظرات شرف بعد از ذاتی مراتب اخلاص مجبور ازین سانحه بغایت اندوهگین شدند
و بر خاطر مهربان کران آمد و چنانکه در عالم تجرد و فقر و صبر و سکون در فاضل این امور است
همچنین ناشکیبایی و بی آرامی در عالم تعلق پسندیده و آنگاه از چنین پادشاه بسیار
مخلص هر آنکه این معنی زنگ زدای جواهر عقیدت شد و آن مخلص فاکیش نزدیک با یکی که
پادشاهی که سابقا کبندی بر سران بنا یافته بود بموجب وصیتش مدفون شد و فرزند
او مشمول عواطف پادشاهی گشتند از دستان پادشاه این شاه مخلص نو از اخلاص و
بقرون و دهبور بسند دولت و اقبال امستة عناد ملال پیرمون ضمیمه بهار و مکنار
بیت خدا یا تا مراد استاراه مکن زمین پادشاه خالی جهان را فلک چون خاشاک زیر نگیان
کلید عالمش در آستین مایه و با لکه بعد از قطع منازل طی مراحل روزی و یکم اردیبهشت
ماه الهی موافق چهارشنبه بیت و چهارم ذی قعدة بدر الخلافه اگره طلال جلالت گسترده
و در مرکز آن شهر در بنکالی محل که مجدداً استسجای بیعت بلند ساخته سر نعلک کشیده

و ارکانش بهمندی حکم معنی منصوص البنا گشته بود و زول اقبال فرمودند و ارباب ملت
و حکومت بر عالمان گشوده بهجت آرای گشته تسخیر قلعه کالج بیدستیاری
اولیای دولت قاهره منایم نصرت که از همه اقبال و زمین کرد و کلهای پایش
مراد در ششم آمد و اعضا فتنه با تمام افضال گرانبار شود و از واقعت کلباب کرد
و از چهار رکن دولت منادی گشتند و از شش جهت اقبال بویست دی ساند
و مصداق این معنی آنکه در روزی دوم اردیبهشت ماه الهی موافق استنبه بیت و هفتم منصف
و هفتاد و هفت منبیا اقبال بویست فتنه کالج بیدستیاری و اقبال
قلعه است که بر کوه اساس یافته در رفعت منابت بانی عصار سبهر هشتک است
راه جوید اجابت از بی آن بر فرازش اگر کنند دعاء تا بیل از فتنه بنیده و بیل از فتنه بنیده
و این قلعه را راجه را والی ولایت منته مقرب بود و در ایام ادبار افغانان از یکی خان
پسر خوانده و بهادر خان مقدی گویند بدست آورده در تحت تلک و تسلط خود داشت
درینو که اخراج طغرلو استیخار قلعه شهر منصف میفرمود و زمان کتی مطاع بنام محمد
خان قاتل و شاه خان جلاور و دیگر امر که بهت شرف جای گیر و بودند و رفعت فضا
یافت که با مستظمار اقبال جهانگشای شاهنشاهی بهمنی علی و خاطری فرسند تبخیر قلعه
کالج نمایند امرای دولت اید بویست اقبال منشور مقدس نمود و با اهتمام عظیم نام راجه
کردند و کار نشینان شک گرفتند چنانکه هیچ یکی سر از قلعه بیرون نمیتوانست کرد
چون طمطنه فتح قلعه و جهور در شهر بود و کوش کرد و آن آقا مجیده بود که را
و درین بونیای هوش قوری بنیای است بفران که سر استکیاد و بر چنین اطاعت
نمند که بود بونیای هوش قوری بنیای است بفران که سر استکیاد و بر چنین اطاعت
راجه را محمد که بر توی از جواهر سعادت خبر و وصول موتی مقدس مستقر خلافت گشتند
امان طلبید و قلعه را بلا زمان عتبه اقبال سپرد و فعاله قلعه را با جدال پیشکش
و کلای محمد باستان معنی اقبال است و آب بلند کاد فتنه حاجت عالی که بتاری از
مکن عجب روی نموده بود تقدم میسایند و این دور اندیش پیش بینی و مجموع
بویست و کلای راجه مشعل الطاف گشتند و حکومت و عراست آن طغرلو محمد خان
تافتال مقرر شد و بپایان اقبال شاهنشاهی قلعه که عتبات بنیست فرمانروان پیش هرگز

بروز از کنگره علو نشسته بی گشت نبرد و بیکار و سحر و لیلی و دولت شد و از سوغ آنکه رسول
کجلی در فضای هندوستان بنزدیک ولایت مینارست بر زمین بوی درگاه و لایق
و انواع اخلاص و محبت عرض مقدس شاهنشاهی رسانید این راجه ببال ملک در میان
زمین داران آن ناحیه علم نفوذ افراشته و بواسطه آنکه در وقتی از خرد و نادان عالم
انفرا و بیک از فرقه جویگان سوارت یافته است در سالی یکبار بلباس نکرده در آمد و در احترام
این طبقه اهتمام میکنند این راجه در عالم مثال شکوه صوری و منوی حضرت شاهنشاهی را
متابیده نموده در ملک مخصوصان و معتقدان آن در آمده پیوسته از مسافران احوال گرامی
بر میسرند همواره در مقام آن بودی که نهایی سبب آن دیار و خلاصه اموال خویش را درگاه
معلی فرستاده عرض عقیدت نماید لیکن بواسطه مسافت و توسط خراب و جبال سنگراه
شدن مرعیان و اعدا او را این چنین دست ندادی و کسی از مردم او این سفر دور را که در میان
رستمیان بر آه آنار رود و اختیار نکردی درین ولاد و برزاده او از دست بینی و بی تعلقی
و بهستی موهوم خویش این خدمت را متکفل شد که اگر چه بامان و مراکام او سبب و طول
قطع این را با لفظ صوری نمی باید اما مجرا و از دست درین کار میکارم و بتکاپوی هر چه تا نزد
خود را بآن درگاه میسازم هم می خدمت صاحب خود گذارده شرح ارادت او میکنم و هم خود را
بنظر حقیقت امانت شاهنشاهی رسانده سبب سعادت جاوید سرانجام میدهد چون
ولاد و برزاده پیش از در و بر عیون خود در خدمت غریب پیداوند لقا کار خدای خود ای آن سعادت کند
مهر آنکه نه سخی و خدمت گرفته شده راجه گفت اگر چه بهترین صنایع عالم که اخلاص حقیقی است
بدان درگاه میرساند لیکن ادای حوائج ناگزیر است و اگر تمام جواهر و اموال را بدین رنده نماید
و چه قدر دامنه باشد مخصوصا آنچه توفیق صورت کشف توای بر اینست و از نعل و احضار
طریق مخصوص مانده مقدار خواهد بود لیکن پیش از کار دست ساخته حکای پیش این دیار که
بطلب سبب و غیر نجات کار بر و از بهار کرده آنرا با تمام رساند اگر چه بحسب ظاهر نمودی
و بالیق نذر اما خاصیت و آنست که هرگاه که او را بکامی میسازد باید دفع شود و آنچه
دست بر آید بسیارم که در خدمت عیون خدای کرده هر چه میسر می آید بیکدیگر کردن شود این بجزی که در
آن راه آمده و نه تمام در سبب طاعت می بود و در عرض نیست غایت تا آنکه به سبب راجه بر حقیقت
بهر اوش میسر و آن ممکن بود و از غیب بود و او را طاعت باشد که موهوم ساخت و او را

زمین بوس عبودیت و عرض اخلاص خود آن کشف را بنظر افروزی را آورد و محض عا طیف
گشت و بعد از آن رخصت گرفته متوجه موطن شد و آن کار امر و روز در غریبه عامه موجود
و باره از زبان مقدس شاهنشاهی شنیدم که میفرمودند از دست کسی می آید و زنده
کارشان ببردن افتاده بود بسبب حساس این کار و صحت یافتند و مبدع همان آرا چنین
قدرت کامله خویش را با وقفه فله بخشید کسی که بنیت والا و همت عالی باشد از جهش
جهان آفرین آرزوی که در باطن فیض آثار او سر می منت کسی در کار او نهد چه جای دولتی که خواهان
آن باشد و آنکه چه کونه آن مراد را از رسته باین بزرگ صورت و معنی روزی گرداند چنانکه
جود سعادت افزای فرزند کرامت که شهر بار گیتی را همواره به نفع نیاز مندی از درگاه الهی
در پوره میسرود درین سال از فوخته اینت بظهور آمد و خود یو همان کایا خرمی را دلگامی شد
ولادت سعادت افروز دولت و اقبال که هر سبب درج عظمت و جلال شاهزاده
عالمیان سلطان سلیم خدیو همان نگارنده صورت بر آید معنی چون نشانه ظاهر و آن
کار و اگشت برای سبب است که خطاب خود که در ملک تعلق این از نباشد جوای فردی
از بی نوع شده هر چند بیست رحمت و جوی نمود کسریافت مبدیان عالم باطن و مخبر جهان
ظاهر هر که کم زبان خاص در خدمت مخصوص که گردانند این چنین تحفه که هر یک آن خلاصه
مکتوبات سرواز خود بدید باید آورد و بتکاپوی همت از ایزد جهش جهان آفرین
التماس کرد تا هم رموز دان بزم مقدس شاهنشاهی گشته خطاب مستطاب را
در خور باشد و هم در بای فیض آفریدی که از چندین هزاراد و از ریت یافته انتظار دسیه ای
رسیده است سرور مکنون ننهند و این سال افضل چشمه چشمه و جدول جدول همواره
روان باشد و طبقات نام در خود استعداد خود از نواید نواید صوری و معنی میر
گشته در عادات و عبادات سرگرم باشند با پادشاه خدا پرست که از ایزد جز او
مسالت ننودی در مقام خواش این طبعه و لاند و ادرار بزرگ که ناخواسته ملک صورت
و معنی کرامت فرموده آنچه در حوصله روزگار نگذرد باین یکتا بنده خود کفایت دانای زمین
دانند که این چنین بیکانه جهان اگر از آن همه دارم همان خود طلبه جلوه کوهری والا کرامت خواهد
فرمود و در اندک زمانی دلائل حصول این مقصد بلند بظهور آمد و از آنجا که شمه کریمه این
حقایق بنه آنست که با وجود کثرتی خزان این بی منتهای معرفت آفریدی از در و دست

محمد کریمیان و خدا شناسان که دست از بهار زار شده عده و صنایع آگهی از زنگنه پیش خود
 دانسته در ریاضات و مجاهدت اهتمام دارند استمدادی نمی یابند و لوازم نیاز مندی که بر زبان
 گوهر است گرامی بجای آورده چهاره که در عمارت کوچه طری طلب گشته هنگامه افاضه استغفار را
 گرم دارند و درین دلا چون او و از خدا شناسی و از دیربسی و ریاضت کثیف و حقیقت درین
 شیخ سلیم در مقصد سکوی از فرستاده شاهدشاهی دار افلاک گشته سیم نفیجور است که یافت
 شیخ محمد نجاری و حکیم عین الملک و جمعی دیگر از معرکان سریر خلافت که راه حق را شنیده بسط اقبال
 رسیده رای جهان آرای بران قرار گرفت که مطلع تیر اقبال را با بعضی از مسئولان سر دستان
 عفت در فتنه بر بوده در وقت جوار شیخ آراشد و در آن فضای رفیع محل با دستان عالی
 یابد تا شیخ بزرگوار نیز جهت بسته در حصول این دولت عظمی متوجه مبدی فیاض شود و بر کات
 وقت جواد و در ظهور این مطلب عین کرده و نیز چون حضرت و اهل اوطا یا جلالت الاوه
 بشر این شهر را به دادگر را فرزندای چند غنایت کرده برای هزاران حکمت که می از آن قلعه دانی
 و از دنی شوی در تحصیل آن کهنه نه باشد بر گرفته بود و عوام تمت آنرا بر مکان انداخته حرف میرایی
 و هرزه دریایی میکردند آن پیشوای ملک صوری و معنی خاکست که تغییر مقام و تبدیل مکان هرگز
 بزرگوار و آن هنگام علوم نهاده آید باین اندیشه فطانتش حق باس جلیله بخاطر اقدس راه مانده
 بود تحقیق بزرگوار از خدای بسیار بخش خود اعیان و بوده انتظار مقدم دولت افزای
 آن که هر یک نای خلافت می بودند تا آنکه در دار افلاک فتنه بر طالع بیت و بهار درجه باین بعد از
 گذشتن هفت گز از زرش مجدهم سه روز با آبی ازین سال فرخنده و افق غره ماه سال که بر
 و هشتصد و هشتاد و دو و مطابق تار و هم بهمن ماه سال نهصد و سی و هشت و بیست و دو و صد و بیست
 روز و بیست و چهارم سه روز با ماه سال چهارم صد و نود و یک جلای و موافق سال نهصد
 و هشتاد و هفت هلالی که روز هجرت افروز غره غرای دولت و اقبال بود ساعت سعادت اندوز
 یکتای خلافت از نهائی تا نصف بطول بساحل وجود قدم نهاد و خیر سعاد از افق اقبال طلوع نمود
 شتر باغ محمد علی کل نشا ط شکفت نهاد دولت و دین را بری بیدار آمد و متهمان اقبال
 و مشران فرخ فال این روز دولت افزا در دار افلاک که کسب مع غرض اقبال ساند و روز کار صلاهی شایع
 در داد و نفعه انبساط در مغربان به پیچید سبب دوران نشاط جلالی سانی نیست و شیشه
 بنی بنای عمر خوشتر سانی و حرف جگرش بستند روزگار این مستداجین بهار آید

کل سرزد و بوستان بر افروخت شمع آمد و دو دمان را فروخت و شد بخت چو مغر عقل هفت
 برخاست جهان بخت بدار و جنبید صبا بکلفتی و برخاست زمین با سبزه
 شاه آمد و دستگام شست و در بر بقل و جام شست و هم تاج بر آسمان بپایند
 هم ناصیه که بر زمین بند و در دار صلاهی کار است و برخاست جهان بهر ماسه
 ساقی سر انگیند بکناد و کبوتر سر غریب بکشت و ازین که فشانده بر جهان در
 شد و امن و حبیب آسمان بر از جمله ما نرشد کاین نعمت ابد بپایند که در روز تهنیت ظهور
 آمد آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه که بجلایل جرایم محبس ابدی مسجون ظاهر بپایند
 اطلاق از سلاسل قیود یافتند و عشرت و روز باز آید بیدار بعد اقبال و چشم و چراغ تازه
 بر افروخت و دانش بزرگ است که باطنیات نام و طوایف عالم در خور فهم و دریافت
 هر کس بگوشت آید شود تا عالم بنظام آید و بلاغت که رعایت حال مخاطب ظاهر کرد و هر که
 بر باستان نامها آگاهی یافته میداند که بیشتر باعث بشویش جهان آن بوده است که
 فراموش و ایمان عالم و بزرگان روزگار اندازه دانش مخاطب را فراموش کرده و از خود عقل دورین
 خود با جمهور عالم ملوک فرموده اند و عامه از تاج عقل بزرگ این بزرگ نشان چیزی ندانند
 و الحق آن بدایع را که کمتر در یابد و این جهت در نگال و بال بد گرفتاری که در و نه اله که حضرت
 شاهیهای بعضی تا سید آبی در بجم کوه اندیش ظاهر است بوده بیدار و نه تو فیض از لی
 بر مقتضای دانش جواد و او خود زرقه با هر طایفه با هر فردی در خود دریافت رود و سخن داد
 نشاط می آید چنانچه بر نیز همان طبقه استنباه می شود چون کیم بکلیت آن کوه میگرد که
 حضور و بهار خواجه و رفیق و معرفت نیست و لهذا درین ولایت ایند متعال چنین عطیه بکرامت نمود
 بایستی سرعت هر چه تمامتر رفت با نوار دیدار فیض بخش آن مولود مسعود بزیاری نور انبیا
 و ولایت نهاده دست عیب است که دانندی لیکن چون عدم خلافتی این دیار را رسمیت فریم
 هرگاه این و جان بخش بعد از تادی انتظار چنین فرزند سعادت بیوند کرامت فرماید و از بر
 بنظر کرامی بر بزرگوار می آرند آنحضرت اندازه دریافت عامه را انتظار داشته در توجبه
 توقف فرمودند و آن نوباوه جن اقبال در آن مولود شریفه داشته بزرگان با عقل و حوصله را
 بسر راهی آنها آن عاقبت محمود گذارستند و بنا سبب معنی و صوری ای و الای بحر سعادت
 را سلطان سلیم نهادند امید که سلامت صوری معنی در کف حضور اشرف شاهنشاهی

زایچه طالع مسعود بر روش اهل هند

عطار که در کله	میزان که	میزان که
مشتی که در کله	مشتی که در کله	مشتی که در کله
مشتی که در کله	مشتی که در کله	مشتی که در کله
مشتی که در کله	مشتی که در کله	مشتی که در کله

در رمضان می حضرت جهان خشنودی الهی دست گایاب باشند و برکات انقاس قرسی
شاهنشاهی آبرو و معنوی رسیده در بهارستان دولت سرسبز و شاداب شوند
و بوجب اشارت عالی آخرتشان سان حکمت کون و دانیان صنعت بنجم قوای باغی و بود
آنها معنی بر وجه حیات ارتباط داده زایچه طالع بهاری بوقت عرض مقدس رسانیده و چون در میان
منجیان یونان و هند و شان بقدر اختلاف در اصول و فروع نجوم واقعیت بهر دو روش
زایچه سعادت اقتضای از فرقه کلک سخن را می خواست اگر وقت و فاکند و روزگار مصلحت دهد
و خاطر همچنان گرم نشسته تعلق باشند بفردان مقدس شاهنشاهی بقوت دریافت خود را از سر نو
استخراج زایچه مذکور کرده بوجب قوانین یونانی و هندی احکام این دیباچه سعادت را سال بسال
مردم ساز و نثار و سوزن اعمال زایچه یونان روزگار شود و اکنون که بعضی وقت و واجب فطرت
که خدمت حضرت شاهنشاهی است با آنکه شبانه روزی اوقات خود مصروف آن دارد چنانچه دل می خواهد
نی تواند بر در حجت کجا فرصت آنست که بشاغول دیگر پردارد و چون زایچه که مولانا جان بنجم حوافی
قوانین یونانی استخراج نموده است اعتماد داشته تر بود و او را بیشتر ایراد نمودند
زایچه طالع مسعود بطور اهل یونان

عطار که در کله	میزان که	میزان که
مشتی که در کله	مشتی که در کله	مشتی که در کله
مشتی که در کله	مشتی که در کله	مشتی که در کله
مشتی که در کله	مشتی که در کله	مشتی که در کله

در تمهید این عیش ابدی شعر قصاید برداخته صلات بزرگ یافتند یکی از دانشمندان
در شهر ارجیه اکبر تاریخ این ولادت بهینت ارتقا یافت و شخصی از فضلا در بیچ شاهنشاهی
موفق این لایحه بهجت بخش اندیشید و عمری که هر درج اکبر شاه را مطایب این عطیه بخش
کود بندند و خواجہ حسین مروی قصیده بنظر اقدس در آورده که مصرع اول هر بیت گرامی
انتظام تاریخ جلوس شاهنشاهی است و مصرع آخر تاریخ ولادت که هر درج سعادت و با جود
الشراف چنین دوا تاریخ غریب کل نقش خالی از خودی بنور بی جلدان از آن نوشته اند شعر
حمد نه از بی جاه و جلالی شهریار که هر مجد از محیط عدل آمد در گمان
طایری از آشیان جاه وجود آمد فرو که کوی از اوج عز و نماز کودند آتش کار
کلبی این گونه نمودند بر و در چین لاله زین کون کشود از میان لاله زار
شاد شد دلها که باز از آسمان عدل داد باز دنیا زنده شد که مهر ایم بهار
لکن هلال برج قدر وجود و جاه آمد برون و آن نال از زوی جان شاد آمد بیان
شاه اقلیم و فاسلطان ایوان صفا شمع جمع بیدلان گام دل آید واد
غافل کامل محراب صاحب توان بادشاه نادر و کامجوی کامکار

کامل دانای قابل عدلش مان هر . عادلی علای عاقل بی عدیل روزگار
 سیه لطف آله آن لایع تاج و تکیه . بادشاه دین پناه آن عالم مدار
 مجلس وی را سهای چارمین و آن عود سوز . موکب ویراساکت راجع آمد نیزه دار
 نیز برج وجودی کوهری دریای خود . از هوای اوج دلها شاهباز جان شکار
 پادشاه با لولو نفیس آورده ام . هندیه از جان کرامی بارجوی کوشش دار
 کس نیارد هدیه زین به اگر دارد کسی . هر که دارد کوپا چیزی که دارد کوپار
 مصرع اول زوی سال جلوس پادشاه . از دوم مولود نوزدیده عالم بیار
 تا بود باقی حساب ماههای روز و سال . و آن حساب از سال و ماه روز و روزان ماندار
 شاه ما پانزده باد و باقی آن شمراده هم روزهای حساب و سالهای بشمار
 و از سواخ بهیچ انزای توجه نمودن حضرت شاهنشاهی بشکار حبیبه است کیتی خدیو
 هزاره در مدارج مختلف و مشارب متنوع اگر چه بظا هر سرت پیری خاطر اقدس خود
 میباشند لیکن بیاطن برستل از اسباب اسرار انجام میفرمایند همیچار جوهر مردم گرفته می شود
 و هم جنایای ملک نمکشف میکرد و بجهت این نیست شکار را بوسیله چندین شناسایی
 ساخته ابعادات حقیقی است تعالی میفرماید از آنجهت بشکار حبیبه بیشتر خاطر اقدس توجه دارد
 بجهت صید کردن او و به ترتیب یافت و رفتن جهان بود که خرافات دن حبیبه در اردوی
 میرسد در ساعت بکلکون باد سرعت سوار شده بان سرخسراش می رسیدند و با این
 حبیبه و از آن خاک بر آورده بپهران این فن میسرند درینو لا بساط نشاط خبر رسانیدند
 او دینی که در حدود که در حدود کوالباست حبیبه بر دست و پا افتاده روز آذر فرزند غره
 آوز ماه آبی موافق روز یکشنبه چهارم جمادی الاخری بر محمد دولت سوار شده تا کوالیار غنان
 باز بکشدند و بر سر چاه روی رفته خود بنفس نفیس آن حبیبه را بسته بیرون آوردند
 و هم درین و لا خبر رسید که در هر مسیری مقدس خدی و الا که حبیبه اخر روز و ماه آبی موافق
 یکشنبه یازدهم جمادی الاخری از بارگاه کون نبرست سرای کاه و کدنام آن حبیبه و بود و خانم
 نهاده مسرتها و دست و پا فرمودند امیداتار سعادت او روز افزون باشد و حبیبه را
 عمر و دولت خدیو عالم گردد و بعد از چند روزی که اینساط شکار فرموده منتظر برای خویش
 شدند و رایت معا و دست بسفر خلافت او استند چون موکب حقیقی بجای دار الحکله

اگره رسید و بعضی قدس میبندند و یوسلطان پسر دربار خان که چون و مرود و بقتنه انگیزی
 انکت نمای بود و همواره مورد شرافت و فساد گشته و بیصیحت و تدبیر صلاح بزرگ میشد
 و در حدود جبر بر خود که عمر را یث علی بود مسلح و مکمل در کین نشسته اندیش پناه
 در سردار و بموجب حکم بهانطاع در همان توامی گرفتار ساخته بکمال بنوار سپردند و در محبس
 بعضی خیمه مشتافت و عالیشان از ستر اوجات یافتند و بساعت مسعود و اراخله که
 مورد نزول مقدس گشت و از رنگ آرای همان صورتی و عنوکی براد و دوشن اشتغال نوده
 در لوازم جهان بنای اتمام فرمودند توجه نمودن حضرت شاهنشاهی بیاده از دار الحکله که
 با حبیبه و کامیاب شدن شمسوار عرضه اقبال بطلب صورتی و خیمه چون شکار اقدس پادشاهی
 استمداد همت از بزرگاست و در آن هنگام که جوابی فرزندار چند بودند و محامل با از خود
 رفته بود که چون امینت این بجهت انکار از ابواب شکر علی که بنفس مقدس متعلق شود آن بوده
 باشد که از دار الحکله اگر بیاده بزیارت متبرکه خواهد رسید این جشنی که از مقربان بارگاه
 آگاهی ندر رفته لازم طاعت از روی بقدیم رسانند و مقرر بود در حجب که ماه غریب کرم اینست
 این نیت بکامق وقت بفعل آید و چون آنچنان که هر شتاب درج خلافت امید آمد
 ایقاعی نذر از سراطیحی گذارای و و با بعد از لازم سباسب اراکستانخانه در روز دایان و هم
 بهمنه آبی موافق روز دهم ماه شعبان در دار الحکله اگر بیاده قدم در وادی مرحله بنمایان
 نوددی نهاد و باده شوق را روزی دوازده کرده که در زیاده قطع میفرمودند تفصیل منازل
 قدسیه شاهنشاهی باین تنسيق و ترتیب بود از دار الحکله اگر که کوچ ریایات اقبال شد
 در ساعت در وضع مند که نزل احوال فرمودند از آنجا بفتحیور اتفاق نزل افتاد و از آنجا بفضیه
 بسا و رود موکب جلال روی نمود و نزل نوده فرود آمدند و از آنجا موضع کلاوی کل اردوی معلما
 گشت و از آنجا که باریندی اتفاق نزل افتاد و از آنجا بدرب آیدند و از آنجا از هین محل گذشت
 نزدیک سونه نزل دولت شد و از آنجا موضع جهاک نزدیک مرآباد عساکر فروری ماژر است
 کینه و از آنجا ساکون مخیم سرادات اقبال شد و از آنجا موضع کجیل و دواقبال گشت و از آنجا
 ببقعه قدسیه خواهد که در اجیر واقعست توجه فرموده هم از کوره راه میرقدسور رسیدند
 و چنین اخلاص برین سرزمین آسمانی رفعت رسانیده استمداد همت فرمودند و روزی
 چند در آن مقام کرامت شریف اوقات را بعبادات و طریقت میبرد داشته نفیض

و انبیا معزول بودند و زمره عاکفان مرقد مطهر را بطلالت و ادارات بهر مند میکردانید
و چون بهاره در اوقات تقسیم نذورات که مبلغ وافر بود جمعه دعوی فرزندی خواج و شش
و عهده تولیت باینسان مضمون بود و ریاست این طایفه شیخ حسن است تمام از
نذر امیر متوقف می گشتند میان او و مجاوران آن رفیع مقام متوقفه ذراع بهم رسید و بجزای
شد که شیخ تار را که متصدی تولیت روضه و اوقات بودند در دعوی فرزندی بگریزید
و این گفت و شنید مدتی در میان بود و آنحضرت خاطر اشرف را بر تحقیق حق نموده بعضی از
رسانند بعد از پیروی بسیار ظاهر شد که دعوی فرزندی اصلی نداشت بنابر آن تولیت آن محل
اقدس شیخ محمد نجادی که از اکابر سادات هندوستان برانش عقیدت تمام بود تفویض نمود
و در تشریح مناسبت تبعه متبرکه که در هیچ مائز مراعات آینه روز و نوبه اهتمام تمام فرمودند و عمارت عالی
بنای مسجد و خانقاه در آن خواجی طرح انداخته اساس عبادت نهادند و بالجمعه بعد از فراغ حاصل
از مسجوعات نذر قدیم غربت در مسالک مراجعت نهاده بعزم طواف مرقد اولیای اهل بیت
منصبت افزا کردند و عنان توجه بصوب آن دارالملک معطوف گردانیدند و در اسفند ارشد
ماه الهی موافق رمضان این سال ظاهر دهل مخیم سر اوقات اردوی عالی گردید و چند روز در آن
خطه دکن زیارت اولیا و داد و دهش شغل فرموده مسرت برای بیکانه شدند
آغاز سال یازدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال خدا و از دور دوم
درین هنگام ارشام که موبک مقدس شاهنشاهی در عرصه اهل استفاضة انوار عینی
و استفاضة فیوض سماوی ای نمود بهار خان بود در رسید و نور و فیض کسری برده از بهره
بر انداخت اعتدال هور و تیازه کالبد خاک در دید قوت نامیه نور سیدگان عالم نبات را
ببالش در آورد و باد صبحگاهی چون دم روشن زمین هدایت بگوشتی دایها صیدار بهاری چون
دریاد لای و الا که ترشح فیض علوی اعتبار ساخت فیض جانها فزون شد بنیت
کدام کل شکفت وجه مرغ ناله کشید که جان بحسب دید و نظر بکوشش آمد
اسیر نشانه مرغ که در زطاره و کل در می پریش برفت و دمی بهوش آمد
معاشران چنین راجه جای بینماست که با هزار زبان وقت در خوش آمد
و بانوا سعادت بعد از انقضای دو ساعت بیت و سه دقیقه از روز سه شنبه سیوم
شوال منصف و منعم سلطان جهان آرای خاور و ظل کویل برج محل انداخت سال یازدهم

آلی از جلوس شاهنشاهی سال خدا و است از دور دوم آغاز شد و اقبال او را بار دیگر
تبارکی نووار گشت و درین غرض ازین بنا بخت تقدیم حق گذاری و ولای سبب سادری
بجبهت تفرج و نظاره میزای و معانی که در سولات از غنای ساس نهاد و فرما و ابان بخت
توجه فرموده عبرت بندگست تقدیر و حال نشینان اطلاق از اوقات گردید و از آنجا
بزیارت مرقد مطهر حضرت جهانگیری حضرت آسیانی که قبله گاه اردو و اسباب بکاست
عثمان توجه یافته استفاضة انوار ملک و ملکوت نمودند و از جهان منظر قدیمی غربت
دار الحکافه اگره نموده از دریای چون عبور دولت فرمودند و مساحت فرات و قضایات
آن روی آب جولانگاه می شد و چندین مرتبه زان راه نشاط پیرای در میناب شکار آمو
فرمودند و متر از آن شوق و اشتیاق قطع فغان می شد تا آنکه روز یازدهم ششم دعوی
دار الحکافه اگره مورد سیر اقبال گشت و اهل شهر بطلال دولت لبساط عشرت گسردند
و در منظر این سال و حظه کنایه بی غنی آن که از اعظم امر استیلا و بفضیلت
و سایل دولت بکنی داعیه ضیافت شاهنشاهی بود و باین طریق طلبکار آیین بر کی شده
بایه اعتبار خود افزوده و چون امنیت او بمساجع اجمال رسید از آنجا که بنده نواری و کجاستی
سخت عیبه شاهنشاهی است قبول مسول نموده در زمان مسعود منزل او را مطرح اقبال
ساختند و او سجدت اخلاص تقدیم رسانیده در آداب انجمن ارباب نهایت اهتمام نمود و از
فرط عقیدت و اخلاص چشم پذیر ریت داد و آنحضرت یکشب دیگر و در آن مجلس آیین
بعثت و عشرت صوری و معنوی کام ستان بودند بختش و نوازش بر دستند
ولادت سعادت انقزای واسطه عقد دولت و رابطه سلک اقبال
شاهزاده شاه و از آنجا که آبای علوی و امهات سفلی در درگاه مروانی حضرت
شاهنشاهی اند در هر بهاری کلی تازه از جن اقبال بکنند و در هر دوری اخذ سعادت
کثر از افق خلافت طلوع می کند چون شاه مفضل که ابو الالبای دو اقبال
است خواش رفت فرزندی ابر بوند داشت از و چون درین عطیه را ستوده در
خاص بظهور آوردن گرفت و توانم و توانی این نعمت روز افزون که اعظم عطیات است
بهجت برای باطن اقدس شد و تازه تیازه اعتضای قوی و استنظام عالی که معین سلطنت
و ظمیر خلافت تواند بود منظر قدس ارتفاع فرمود و بر چهار کن عالم و شش جهت اشعه انیفانی

رایج طالع بطور اهل هند

مهر ماه	قوس ماه	دشمن و دشمنی
زحل که	سجده	جست کرد
مهر ماه	قوس ماه	دشمن و دشمنی
زحل که	سجده	جست کرد

و بجهت تقدیم آداب تهنیت و انصراف مهمات ممالک شرقیه درین ایام منعم خان خانان
از جوینور بطریق ایثار دولت استلکس دریافت و بلوارم عبودیت بردخت
منصت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر و دیگر سواح اقبال ماز
چون در اواخر ایام بهار که هنوز روایح ریاحین در گریبان روزگار سجده بود و شایم
از دامان سپهر آینه کلین نواز سرستان سدط شکفت و سروینی از بهارستان
خلافت برد مید و بهجت اتمام مراسم شکرگزاری این عطیه عظمی زیارت روضه مقدسه
خواججه معین الدین در سه مسم غیر مقدس شاهنشاهی شد و روز آن دهم مهر ماهی موقی سینه
بیت و دوم ربیع الثانی بعزم دریافت این کرامت منصت موکب علی روی نمود و موضع منکر
محیم اقبال شد و منعم خان خانان برای انتظام مهمات دیار شرقی رخصت یافت و خود بمعلی
از ان منزل تا اجمیر کامیاب بدایع نشاط خصوصاً عسرت دیرگشا روده خنجرل منزل وادی
و مراحل بقدم شوق طی میفرمودند چون عرصه اجمیر بظلال حیرت اقبال شاهنشاهی نور پذیر شد
روزی چند آداب زیارت تقدیم رسانیده معنکفان آن حواشی و مستبان آن دیار
بجای ایل در ارقام توانگر ساخنه و صدای افغان جان عام نشد که هیچ فردی ازین ساطع
مخوم نماند و در جهان ایام سعادت انتظام حکم رفعت اساس با یاد واحد
حصار اجمیر از مکن الهام شرف ارتفاع یافت بنیان کاروان و معماران دانشور طرعا
کنیده بنظر سپهر صعود در آوردند و در ساعت مسعود که نبات کارزانشایسته

ایزد بچون شاهنشاهی ممالک ختیا در مجمع سعادت و صفوف عطیات شرف اختصا
بخشید که هیچ فردی آنرا از اوکل سلطانین را در خواص از ضایع در حوائج دنیا و دین و اوست حق برستی
و خدا شناسی رتبه مشارکت و حد مشابیهت نیست از آنجمله درین سال آینه بود از شرف نگاه
و وکیل از شایگان بیت و هفتم خرداد ماه الکی موقی بخت سیمه محرم هفتم و هشتاد و هشت سال
مطابق بیت و نهم خرداد ماه سال چهار صد و نود جلای ملک حصارک هفتم هم با ماه سال هفتم
و نه قیدی زود روی و ابراهیم ششم خزان سال کنیز و هشتصد و هشتاد و یک روی بطا حصار
بجزر حکمای یونان و قوس بطور و انابان هفتم فردی فرخنده اختر نور کستر که انوار بخت بلند
از لوح جانی او هویدا بود در منازل اقبال و رود جوار اجمی ولایت انبیا شیخ سلیم در پنجو شرف
ولادت یافت و کلی تازه از بهارستان خلافت شکفت و در ساعت سعادت برتر نامی
آن شاهزاده بلند اقبال شاه مراد در حقیقه دولت مشیت شد و بشادمانی طلوع این کوکب اقبال
عالی که در آینه خیال روزگار صورتش بطایع سیادت یافت و بتسلط عالم صلاحی عام در دادند و مقدر
دامن ایام کرانبار ساختند است ازین غنیمت که دور از سر شد طرب را روزی بازی دیگر شد
بهار آمد بعزت بای کوبان و دیار صبحگاهی جای رویان و بیغزو آسمان سوز سوز
جهان زد سکه نور علی نور صبا بهر مبارکبادی برخاست که از جیب سخن شاد برخاست
بهار شادمانی آب یافت امل از هفت دریا آب میخورد که فغان کج کوهر تاب میخورد
ز عطر افشان که بخت داشت طرب بخت و غنیمت میشد سخن از زبان نکته سنج در تهنیت و تاریخ
این مولود سحر نظیر کشف نموده و هفت گشتند و رایحه سعادت ارقام طلوع این خورشید اقبال برسم یونانی هندی و غیره میگرد

رایج طالع شاهزاده شاهزاد بطور یونانیان

مهر ماه	قوس ماه	دشمن و دشمنی
زحل که	سجده	جست کرد
مهر ماه	قوس ماه	دشمن و دشمنی
زحل که	سجده	جست کرد

با شد آن عمارت و الازار از سنگ جوید و بنیاد نهادند و تمام منازل و مساکن خواص و عوام
شهر را احاطه نموده در اندک فرصتی کار بسیار پیش برده مورد آفرین شاهنشاهی
گشتند و بجانب شرقی شهر دولت خانه های فلک اساس ابداع یافت و بغرض و رفروزی
در عرض سال جمیع عمارت قلعه و منازل شاهنشاهی صورت تمام یافت و در سال آینده که
درین شهر منزل اقبال فرمودند آن منازل رفعت پیوند برورد مقدس شاهنشاهی مطهر انوار
قدسی شد و همچنین کوجب حکم علی جمیع اعیان دولت و ارکان خلافت و سایر ملتزمین
رکاب نصرت بقدر اندازه و دستگاه منازل و باین ساختمان قدم انرفت
در فرصتی قلیل چنان شهر عظیم صورت نمود پیدا کرد که در آئینه خیال مهندسان جاده کا
تمثال آن صورت نتوانست و حضرت شاهنشاهی بعد از طرح اساس این عمارت بکشت
بجهت مصلحت ملک و بیت عدالت دریافت حقایق احوال و مالش ستمکاران و غم خوار
و بر آوردن مستعدان و محوری عالم که خلاصه عبادت نشاء تعلقت سیر و شکار را برده
این کار ساخته روز دهم بیت یکم ابانماه آبی و فانی جمعه چهارم جمادی الاخر بدولت و اقبال
والا فرموده متوجه صوب ناکور گشتند و روز دهم بیست و سوم از ماه آبی و فانی چهارشنبه
شانزدهم جمادی الاخری عرصه ناکور را محی اهل ساختمان و خان کلان حاکم آن ناحیت مقدم شاهنشاهی
مستطاب سوارت دانسته بلو از خدمت و مرم ضیافت برداشت و آنحضرت نوازش نموده منزل اود را
برورد مقدس سر بلند دادند و کجینه مبالغت نامی در دامن از روی او نهادند و در آن روز نظر
در ایشان آنحضرت بگوئی آبی افتاد و بعضی از اعیان شهر که بدولت استقبال در آمده بودند بوقت یافت
بوقت عرض رسانیدند که محوری این شهر بکورتب باز بسته است یکی کیدانی نام دارد و یکی
شمس تلو و این بکورتب است و چون بمورد اکثری بنایک انباشته شده در هنگام آمدن
اهل شهر مساکن خود که انباشته با طراف میروند بنا بر عموم شفقت حکم مقدس بخبر گویند که در منزل
مستحق تمام داشت شرف تقاضا یافت بخشیان سعادت اساس باتفاق کاروان دست پیوند
مساحت آن نموده با مر و سایر ملازمان درگاه مستقیم نمودند و دانشوران جداور با همت تمام
این کار تعیین شدند و بزرگ توجه خاطر در باقیات آن چشمه سرب دریاچه باشد در دوی عظیم
سیرت تواند کرد و آن منبع عذب را شکر تمام و نام نهادند و وجه تسمیه آنست که گویند که در این
سک است و این حوض را باو نسبت کنند و سرگذشت او چنین گویند که سوداگری از تنگنا

معیت آن سک را که بیکر هوش بود پیش یکی از دو تنه ای که داشته قدم نصرت نهاد و تابش کار
هت اسباب به روزی آماده ابواب و روزی کشاده کرد و فرصتی دراز بر آن گذشت روزی
آن سک از مردی که داشت بر سر او رفت و از اتفاقات حسنه آنکه آن تاجو کامیاب زود گشته
بدان سرزمین رسیده بود آن سک آگاهی یافته لایه کنان در رقم صاحب خود و از غایت شوق
جانشانی نمود و بحقیقت و وفای شهر آفاق گشت و آن سوداگر از حقیقت مندی در آن زمین
حوضی اساس نهاده منسوب گردانید و چون مکتب معالی شاهنشاهی نظام بخش و عدالت آرای
این نواحی گشت بزرگان زمین داران این حد و دیوین ادب شتافته بسجده درگاه مقدس سر بلند
یا نشند از آنجمله جندرسین پسر مالک بود که از اعظم رفیع هندوستان و باین دولت
رسیده مورد الطاف خسروانی گشت و دای کلان را یکی نیز با پسر خود را بسک نیز از دست
که داشت در آن این عطیه گیری نمود و در طلال عاطفت شاهنشاهی سودی در زدگی یافت و از بخت
بوسیله بار یافتنهای سخن مودع داشت که نظر بر عموم عاطفت شاهنشاهی و عقیده مندی خویش
آرزو آنست که حبه برادرش کمان داخل برستان و این عصمت سربا پستی های کرد و در سلطنت
برای انبساط خاطر او و گویای اطمینان ابنوه ملتس او بجل قبول پیوستند و آن بود و خنشان
عصفت را باین بزرگان بستر اوقات عصفت در آوردند و از سوانح مسرت برای آنکه باز بهاد
بنارک اقبال شتافته زمین بر سر عبودیت تقدیم رسانید و بتوجهات شاهنشاهی
از گود راه آلودی ادبار بر آمده بر تو سعادت یافت بلکه او را ولادت تازه رنموده از آن باز که
از مالوه برآمد چون روی از اقبال بر تافته بود آب روی او ریخته آمد و عمری در بر شد اول پیش
بهر چو در زمین دار بکلان رفت و از آنجا پیش جنبه رخا شد بعد از آن بشیرخان فولادی بسل
جست و از پیش او بنظام الملک و کمی روی امید او رد و از همه چاه حسن زده برانابناه بروی
سرگردانی و خاک ری این خمار آلوده دنیا بسامع شاهنشاهی رسید عاطفت ذاتی بران داشت
یکی از ملزمان عتیقه حضور را فرستاده او را طلب فرمایند بنابران حسن خان خراجی با چرخ
ماور شد و بنوبه عاطفت پادشاهی امیدوار ساخته بهرگاه مقدس آورد و محفوظ انواع
مراجم خسروانی گشت و از سوانح انکلی از بار یافتنهای محل مقدس بوقف عرض همانون رسانید که
اول هر راهی جبلیه غایبان نه نطق ارادت میان جان بسته و خواش آن دارد که دختر او که در بین
عصفت در سک خدمت کریمان مشکوی اقبال سر بلند یابد و چون خود بواسطه مزایع

حضور را احوال نمایند و در خاطر عقیدت پیوند آن می خواهد که یکی از منظور آن بارگاه معلی
 رخصت یابد تا آن دیار رسیده او را بتوجه و التفات کامروایی دولت گرداند و آن
 خلوت کرن عصمت و باین بزرگی بدو لشکر تقدیس آورد و در جنگ افزای او نیک نشین را
 از آنجا که کامروایی حاجت آن و کوهک ی بسته گاران خوی و عادت است این مجلس بدرجه
 قبول رسید و راجه بکوهک راس که از ثابت فرمان بزم عقیدت برید عاقبت خسروانی
 اختصاص داشت باین خدمت رخصت یافت و در هنگام مراجعت از پنجاب را به این کار را
 بانجام رسانده با صیبه ی عتبه دولت گشت و آن قدسیه نیک اختر در حوضی غریب
 افتخار دایمی پذیرفت و چون خاطر جهان را می خرد و معرفت این حدود فراهم آمد از فرط
 ایزد شناسی و حقای جمال جهان آدای خویش غریب زیارت و روضه فیض بخش
 شیخ فرید شکر گنج که در بن پنجابست مصمم شد صدا فغان و بیک نوزین خان جمعی
 کثیر از ملازمان درگاه را رخصت بودن ایستاد و کوه بآن حسب رخصت فرمودند
 شیخ از مرغان و روزگار و از ممتازان سرشکن نفس تازه بود و کوهنیز از اولاد
 فرخ ست که بادیست که او را شاه کابل گفتندی در زمان خان بزرگ و تا آن و الا
 جنیکر خان یکی از اجداد ایشان قاضی شعبانم بلاهور آمد و در قضیه قصور اقامت کرد
 و سلطان ملین مقدم ایشان را کرامت شده احترام نمود و شیخ بملکان شناسه معلوم
 متعارفه دیار همدان است خواجه قطب الدین روشنی خلیفه خواجه حسن الدین را
 از کتابت مکتوب و از نقش نقاش روی آورده بود که در بر و افتاد و فایح ارجمند در
 نگهش علوم اسمی و نبایش معارف حقیقی فرموده و بر او راه ساختند شعله طلب اندوخته گشت
 دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه داشت از بیان خلاص و دوام خدمت
 مظهر شرافت کرامات و مورد خوارق عادات شد و خدیو شناسان بظهورت و شکار
 در کوه و باطنی شوق خدا شناسی در دل متوجه مقصد شدند در آئینای راه در حدود بلندی دای
 علماء الدین نزدیک درای شیخ که آنرا در آن سرزمین هر گاه می نامند ساخته عشرت بخش
 روی داد و مجمل از آن قضیه آنست که قراوان خبر که کوه را آوردند شهریار شیر شکار
 با سه چهارمی از شکاربان خاص متوجه صید افکن شدند چون آن صحرا نزدیک رسید بپاده
 شده توجه فرمود و بی خط در اول بار یک کوه را از دوازده صدم صیت بند و می آن کوه رسید

به دور دست شتافت آن جهان پهلوان آگهی بندوق در دست بهمان سه چهار قراول
 در صحرای غنجدی رکب کرم رفتن شد و با قوام هست در اندک فرصتی آن افزود خسته
 ریکتا ترا طی فرموده خود را آن کوه رسانید و یک یک و به بندوق از هم میگذرا میزدند
 و در بی آن می شتافتند چنانچه سیزده کوه را آن روز شکار فرمودند و در هر مرتبه که
 یکی شکار میشد دیگران دور تر میشدند درین هنگام عطش بر فراج مقدس غالب آمده
 آب از نشان برید نبود چون بپاده غریب بختیخراشتند نزدیکان شکار حوض را
 فریب خیال کرده از ملا خطه صیدگاه قدم از جایگاه خود برداشته بودند و خدیو
 جهان چندین کوه راه آمده بار با فتهای حضور هر چند تکاپو می نمودند آب در آن
 خاصه ست هفتشاهی خبر می یافتند و نه از آب نشان غریب جایی بود آمد و ضعف
 تشنگی بجای رسید ذات مقدس را یارای گفتار نماند و در چنین هنگام که زهره
 آب می شد راه نمایان بارگاه تقدیس لب داران خاصه را بی سروبی رهنمون کردند
 و بسای یزدی بنقدیم رسید و دل مخلصان بنشاط آمد و همانا که بیغام آگهی زبان حال حاضران
 خدیو اکامی ساخت که شناسای مراتب ذات مقدس گشته با بسیاری خویش بهتر ازین
 نمایند که آن در معنی نیکاهبانی عمویم خلاص بلکه سپاس نعم ایزدی و محافظت عطایای الهی است
 بیت نخستین فطرت پسین شمار تو بی خویش تن را بیازی مدار و آرزوای
 آنکه قبول خاترا جلال زمین سپهر روی بوطنیتی از هم گذرانند او بفرغ عشرت آن
 ناحیت را ابل ساخته بود و این زمین را از حیل ایزدی که داشت خود را در دلخواه
 و انوده آن ترک ساده لوح بی آنکه نگاهی در ظرف در معاطه او نماید و نفس دور از خطوط
 بیستانی کند بجز در حرفها و زانو و دو بیکانها آتش را از راه رفت و بصلاح دین
 زمین داران سپاهیان او بجای دور شتافتند و یاد کار حسین بسرا و بحدود
 نوشهر رفت و هر چند دور میان راست بین گفتند که همه مردم را از خود جدا نباید کرد
 چون امری مقرر نبود سود خند نیامد بسرا و از راه کزرت بنوشته تشنگی بروی مخالفان
 سر نشکمی گرفته بسیاری از مردم را عرصه تلف گردانید و یادگار همین زخمی در حسیار
 مردمان افتاده زمین داری مهر باقی کرده او را در حمایت خود پرورش داد و همان زمان
 این مردم درین بلیه گرفتار شدند جلال مذکور بر سر قبول خان آمد و او از بجای می که داشت

و تدبیری نمود و کثرت غنیم و قلت خویش را منظور داشته روز را به بیت و یکم همین ماه الکمی
 موافق چهارشنبه پنجم رمضان از جای خود برآمد و روانه فرمود و چون اینعتی بموقف
 عرض مقدس رسید بخان جهان منشور و الاغراض را یافت که هست در استیصال بدینها
 کما شته فوج از بهادران کاروان برود و دست یقین نماید بوجوب حکم علی بیگار کریم
 چاکدست آن ناحیت شتافته دروغی آن نمودند و آن نخوت مندان کوشش نمودند
 و آن کل زمین را از خس و خاشاک اهل فساد پاک کردند آغاز سال است نزد هم الکمی از جلوس
 اقدس است هشتاد و پنج سال تیر از دور دوم درین جنبه وقت اقبال برای کویک بهادر رسید
 و نوید بالش بطایع امربه و روانه فیوض علوی و بار و اوج و شباح تازه تازه روی آورد و مزاج را
 شکفتن گرفت طبیعت روزگار با اعتدال را بدست یافت و فصل چون دیوه مشتاقان بباریدن
 در آمدنیا بیع جان چون دعا خوان جو میشون گرفت سبزه بساط صیرانی گسترده چمن بلیک
 ریگانی جلوه نمود غنچهای زرد و زین رنگ کلهای بوی نام بیرون دادند بیت ابرو بارتق همانا بید
 کل باغ آتش کوگردا فروخت آب نوره جو سیاه رسید سرو بارایت کاوس نمود
 لا با افسر و آرا بید و بعد از سپری شدن هشت ساعت و دو اوده دقیقه از روز
 یکشنبه چهارم شوال بهصد و هفتاد و هشت غنیم بخش کون و مکان نور افزای زمین و زمان
 بر تو محاذات برج عمل انداخته همانرا چون باطن عشرت کین شاهنشاه طراوت بخشید
 و جودت چون اخلاق طیبه کیتی خدیو عطر اکین گشت و آغاز سال است نزد هم الکمی از جلوس
 اید پیوند یعنی سال تیر از دور دوم شد و در او ایل این ل بهجت افزای ظاهر بن خیمه سرادک
 اقبال گشت و خدیو خدا پرست باین بزرگان برونده اقدس شیخ حیدر در دعوات فرمود
 استمداد هست نمودند و بنویان آن جبار زلفان طاره و سائکان آن حواری فتون افصال
 واحسان بتقدیم آمد و چند روز برای افاضات هودی و معنوی استغناضه طاهری
 و باطنی در ساحت این نقبه فیض بخشید آرای بودند و از امور که درین و لا محاله انبساط
 خاطر مقدس شد بدین شکار باهی است که ما بهی کیران اکثر و از تیردستی بآب فروشد
 و بدین رفتی و از آهین منجی ترتیب داده بودند که آنرا بی خطا باهی زدی و از آب برآوردی
 و از سوان رخست گرفتن محب علیخان میر خلیفه بشیر نه است بسعی ناهیدیم و شرح
 این برسم اختصار است که بیشتر این عفت قباب ناهیدیم که در حباله عقد

با یک آری رسید

محب علی خان بود رخست گرفته بدین والده خود حاجی بکم مشتانت بیشتر از وصول او میرزا
 عیسی رخت هستی بسته بود و مجرباتی بجای او انتظام داده آن دیار از عقلیت فطری
 که قدر شناسی از نتایج است قدوم بکم را مفتهم ندانست بلکه بجای بکم را سلوک ناپایم کرد بکم شد
 و بدو کوه آن دیار که عمده آنها جان بابا و مسکین تو خان باشند با تفان بکم در مقام گرفتن
 محمد باقی شدند او این آگاهی یافته در استیصال این طایفه کوشید جان بابا و حاجی بکم بدست افتادند
 جان بابا را بکوششی فرستادند و حاجی بکم محبوس شدند تا در گرفت و ناهیدیم بکم بدلاوری بدین
 از آنجا برآمد بکم شتافت و سلطان محمود بکری سخنان بکجهتی در میان آورد و گفت که
 محب علی خان و مجاهد خان پسر او با اندک کسی این حدود آیند من همراه پیغم و تبه سحر ادب
 دولت میشود بکم سخنان مدارای دفع الوقت را راست انگاشته بدرگاه والا آمد و التماس
 رخست این نام بود تا نمود چون الحاج بسیار که در رخست یافته متوجه تبه شدند تا بهیدیم
 و خطری رسم بکم که از درستی اخلاص فدای حضرت کیتی ستانی فردوس مکانی شدند همانا که در محاذات
 عبدالقادر خان که در زمان ظهور مطلوب در جلوه گاه باقی بود بظا هر رای برای بزرگ آمده
 زمان مساعدت نموده حضرت زردی مکانی بدست غنیم می در آیند این مرد از حقیقت
 پیش آمده میگویند که مادر شاه منم این نوکر را بجه تعویب گرفته آمد و باین نزدیک
 و قیامت را ازین خطر گاه جان خلاص می سازد و چون ناسبا بان او را از بزم رانیدند
 آنحضرت اهل و عیال او را در نظر اعلا طفت در آوردند حاجی بکم که دختر نیمه سر را بس
 دوزخ انداخته است بمرزا حیح بنو است و بعد از آن بمرزا عیسی و دختر او را بعباطف
 بزرگان ترتیب فرمودند و محب علیخان میر خلیفه که مخلصه آداب خود بجای آوردی
 عقد یکبارگی بستند الفقه چون نزدیک بمر رسیدند سلطان محمود پیغام فرستاد که حرفی بود
 بوزبان زفته درین کار همراه نمیتوانم کرد معاودت نمایند و اگر بگویند بته روند از راه
 جبلیه متوجه شوند محب علیخان را حال در کون شدند روی بگشتن بودند و نه دای پیش رفتن
 چون سعادت در نهادن بود و اعتضا و چنین بزرگ مسلم بخش است در شیخ بکر دل
 در محاذات سلطان محمود بستند و در حدود قلعه بکله هر دو شکرت محب علیخان و مجاهد خان زیاده
 از دوست کس نداشتند و تا دوهزار کس را برای نام نموده فرستاده بودند تا بیدای زدی کامل
 مسوومان اینج دولت اید پیوند است این کوفه اندک بعد از کوی هنگامه بکیر رخست

یافتند و آن شکست یافته باز فتنه بعلقه مذکور متحش شد و این بهادران فیروزمند بجا صره آن
برداشتند و در و نیان از سطوت عظمت این دولت والا امان گرفته برآمدند و چون این
قلعه بشیخاعت از وی بهادران اخلاصمند بدست آمد و اسباب جمعیت منتظم گشت
خیل سلطان محمد که مدار معامله او بود با هزار و پانصد سبای محبت علی خانرا آوده دند و عشت
و باعث صوری آن بود که بدتر از آن آن دیار یک علی پسر واکلی از خلوتیان حرمسری سلطان
محمد و منیم گردانیدی و آن ساده لوح بی شخصیت معامله در مقام استیصال خاندان او شد و او را
اخلاص دست بند از عرض و ناموس اندیشیده مفارقت گشت و محبت علی ترا بطبع مال و خیال
او را از هم گذرانید و مردم او را که مکمان الایش بودند تسلی نموده بجا صره دیگر برداشت و بعض
انتساب این دولت روز افزون آن قلعه مفتوح گشت چنانچه در جای خود مجلی نگاشته اند
و چون قریب فراج مقدس شاه زاده از منبج اعتدال انحراف داشت چند روزی در آن
شهر فیض اساس توقف فرمودند و چون بمیاس توجهات شاهنشاهی صحت روی داد
روز فردا او ششم ارد بهشت ماه آگهی موافق بیستم ذی قعدة کوس مراجعت بلند آوازه کرد
هر روز طریزی خاص شکار میشد و بروش مخصوص در نقاب حریت آیین عبادت بجای
می آمد روزی در اتنای راه قوالان خبر حبه چند آوردند خاطر عشرت پیرای شاهنشاهی
متوجه شکار آنها باشد و هر شش حبه را از نور بطریق شکار کمیده در دام قید آوردند از آن
جمله مدون کلی بود که جمعیتهای شهنشاهی گشت و چون رایات اقبال بدو بدیا پور نوزل اقبال
فرمود خان معظم میرزا که که این حال بجا بیکر او مقرر بود التماس فرمود علی نو سته دیار همان
آرای ملتس آن پرورده جو بار عقیدت را بوقف قبول داشته منزل او را مورد نور و محط
سرور گردانیدند و او بقضای اخلاص خویش در آرایش چشم و افزایش بکش تکاپوی نمود
و از آنجا که درستی نیست طراز عقیدت او بود میداشت که حیافت بندگی معامله و ان عیار
از آنست که اندکی اندر داده او را پیش آوردند این بزم عشرت دلخواه انتظام یافت مصراع
مهمانان عزیز نشست و شهنزاده و از آنجا متوجه پیش شدند و شکار گمان مودت آرایان
روز فردا ماه آگهی موافق بختنبه بیست و دوم ذی الحجه ظاهر و از السلطنه لاهور ستر
رایات اقبال گشت حسین علی خان لوازم بندگی و لوازم اخلاص تقدیم رسانید و بموجب
التماس آنحضرت بمنزل او که بنازکی ساخته بود فرمود که ای ازانی داشتند و سترافتمی را

چاه وانی

چاه وانی او را میسر شد و چون مهات این ملک در برده سیر و شکار آیینی ستایسته
سراجم یافت خاطر اشراق مانز شاهنشاهی خواست که از حصار غریب فرایند تا بدو بر می
و رود عکرا اقبال و عبود خدیو مودت آن دیار مورد انوار امن شود و هم درین سیر
حقیقت مناط طولف روضه معینه بتقدیم رسد بنا برین داعیه حی اساس او را فروداد
ماه آگهی موافق اوایل محرم منصف و هفتاد نه هلالی متوجه آنصوب شدند روز دواز
دهم تیر ماه آگهی بختنبه غره حصار فیروزی مضرب خیمام مقدس گشت و از سوانح آنکه معد
شاهنشاهی سیاست نگر خان فرمود و با وجود مضرب میر بخشی و غیر عرضی دیگر مناسبت
شهر یار عدالت پرتو را محض حقانیت از آن باز نداشت و مجمل ازین ساجه هدایت
بخش آنست که نگر خانرا مستی دنیا از منبج اعتدال باز برد و مصداق اعمال ناخوش گشت
و از پنجری در روز روشن مست برگاه عالی که ملاذ هو سیادان هفت اقلیم است
آمده عریضه ناکلی بظهور آورد و چون حقیقت حال لمساع قدسی رسید خاقان عدالت پرتو
براه هدایت رود انتباه دیکران او را بدین سبب بسته گردانیدند و بچندین مگویش
بزند آن فرستادند و بر شهباز خان نظر تربیت انداخته مناصب لشکر خاز را بکویت
فرمودند و از آنجا که مدارج تربیت شاهنشاهی است در اندک فرصتی آن سیر اعمال خوش
در دار الخلافه فتحپور بوسیله شفاعت مقبولان درگاه خلاصی یافت و خدیو عالم با
آنکه موسم باران بود هر روز بقضای غرام پیش نامه کوچ فرمودند و شکار گمان
بصوب اجیری شتافتند روز خور یا زدهم ارد ماه آگهی موافق بختنبه غره رابع
بآن خطه دکتی نوزل اقبال فرمودند و از فراوانی حی طلبی و هو اندیشی بطواف
روضه معینه توجه فرموده استمداد نمودند و ایرد خویش با بر شش خاص کرده
نیاز مندی را با سر بلندی همقرین گردانیدند مبدعان قصا و قدر چون نیک احتی را
خواهند که دولت صوری و معنوی او را روز افزون گردانند نظر دور بین او را
مراتب بندگی باز داشته و تشنگی رضا مندی آگهی افزون برید آمد و از فراخ حوصله و از
فرط عطش معنوی دریای محیط او را سرب و الموده جدیای سرچشمه معصود رساند
و باین طریق طرز حو پسند از فیض بی منتهمای مبدی فیاض هر زبان او را رانید تازه شد
چنانچه این حالت و الا طراز حال خدیو زمانت و بعد از تقدیم مرسم داد و دهش گامروا

امید که بیام عدالت شاهنشاهی این دور بقرون و دهور پیوند یابد از سلوخی که در آغاز سال
بظهور آمد آوردن منعم خان خانانست سکندر خان از بدگاه والا بموجب التماس و تقصیر او را
بخشیدن در داستانهای پیشین که از پیشرفت سکندر خان اوزبک بکارتی سعادتی ذاتی که طالع و اثر آن
خداوند این دولت خدا داد روی گردانید و با عیقلی خان بد نهاد و هندستان شد سرورش
بر داشت چون عیقلی آن پیش آمد که نگاشته شد و آن سرورش فروشت سکندر خان از تنه رانی
و بد سرستی پیش پیمان افغان رفت و چندگاه در آن حدود بسر میبرد افغانان کوه حوصله بودند او را
در میان خویش ضارب ندانسته در کین او شدند و از اندیشه این گروه آگاهی فیه بمنعم خان خانان
التجاء آورد که از من بنیاد استکی شد آنچه شد از آن محبت زده ام افغان نادرست بیام سلیمان
اوزبک را از هم گردانیدند اکنون در خیال منند اگر شفاعت این عامی سیه بخت را بدگاه والا
نمایند هم حیات این جهان و هم زندگی اقی بدست می افتد منعم خان نوشته او را با عرض داشت خویش
بنیاد بر اعلای ارسال داشته استماع نمودند و عیقلی خان از قیود عاطفت منشور افغان نوشتند
او را امیدوار گردانیدند خان که از بزرگی گناه امید بخشش و بخشایش داشت این رشت
عالی سجودش کرد و ظهور آورد و سکندر خان را پیش خود طلب داشت سکندر خان ازین نوید
سعادت یوسف سلیمان اوزبک را همراه گرفته بخر افغانان بالفار از میانه ایشان
بر آمد خان خاقان لازم احوام و احترام گاهی آورد و برای تسلی خاطر این ساده یافتار را همراه
گرفته غربت درگاه مقدس خود در اوایل تیر ماه الهی بجزیره عبودیت نور افزای ماضیه سعادت رسید
و بزریع شفاعت او جرایم آریاب بکشت بخشیده آمد و بنوازش شاهنشاهی اختصاص گشته
و در اندک زمانی خان خانان را بقصور عدالت محفوظ ساخته رخصت ممالک شرقیه از زانی داشتند
و سکندر خان را سرگارد لکن نوکرمست فرموده همراه او کردند و از سوای این ایام که بهار اقبال
دولت آنکه فرمانروای توران عبد الله خان اوزبک از صیفت و سطوت شکوه
این سلطنت عظمی حاجی التماس رسالت بدگاه والا فرستاده و او با نامه ضریح و محبت
مشوقات آن دیار سعادت بار یافت و مملکی مصنون آن مضاعفه آنکه رابطه خویشی استانی
بیاد داده دوستی جدید پیرایه آن گردانید بعد از استظهار چنین نوآوری با سلطین توران سنی
روی دهد و نایب از صدقات افواج کیتی گشت بر اتمام خواب کواری تواند کرد و برای
مزید احتیاط و اهتمام محبه منعم خان خان خانان و خان عظیم را که که تحف و هدایا نیز

از سال امشته بود تا این منظور درگاه خسروانی در تامل میس مانی خودت و در خصل آن توجه دارند
شماره بسیار در علم و در بین فرستاده را نوازش فرموده که فروار رخصت از زانی داشت
و از نفایس هندوستان برسم ارضانی همراه گردانید و از سوای از نظر افتادن مظفر خانست
در هر زمانی با وجود طلوع نیز نهایت شاهنشاهی مقتضای سیمه کریمه بوده بکافی و حال
جهان آری خویش فروع هلند درین ایام نشاط جو بازی را نقاب حسن معنوی گردانیده معرکه
نشاط را گرم ساخته بودند و آیینهای خاص درین بازی که صد حکمت در ضمن آن مندرجست
انتظام فرموده جمیع ملازمان عتبه اقبال را پیوسته برای این کار حاضر می داشتند و چشمهای
عالی و بزمهای دلکش ترتیب می یافت اگر چه بطاهر بازار بازی گرم بود اما در معنی عیار مردم گرفته می شد
و خدیو دانش در لباس لعب و هنر کار جد کرده ششای جوهر طبقات مردم می گشتند و روی
مظفر خان از بدستی دنیا و تنگ حوصلگی درین معرکه بازی که معیاد حوصلگی بود از بسیاری
بای دادن و دوام حضور کرامات روستا نیانند انداخته او را از بایه اعتبار انداخته
رخصت سفر کار فرمودند تا در خمادی اعتباری و غربت حال فساد یافته او را با صلاح انجامید
نهضت موکب جهان نوزد شاهنشاهی بخیار کجرات یکتی خدیو خدا برست
پیوسته نظام نشاء ظاهر را پیرایه ملک معنی دانسته بی عباد اراض بشری استایش خود را
در آسودگی همانان میداند و هم واره اهرام از هم شناخته در فرجام آوردن بر کندگیهای درگاه
توجه والا می کار و در دست خیر بلدان و بفتح ممالک اندیشه نخستین غرضی غمی آری ستم رسید می بود که
میفرماید و لکن در هر حاجتی که فرمانروایان آن خود به نیادنی و رعیت بروی است کما شسته اند
با وجود حصول اسباب شخیر این دل دران نمی بند و هر چند بر پیشگاه خاطر او است که جلوه گاه حقیقت
بیداست که هر قدر بوحسب در ملک فراید هر آنکه کثرت جهان روی در وجه تهران می
از والا ژادان داد که در آرد عبادت کبری این نشاء بمنصه اعلان شتابد لیکن جهت است
حقیقت اساس چون بیمار حال عموم برای و تحول خصوص خلافت که وایع بدایع از روی اندازی
عبادت توجه میفرماید اما چون از دیون در افزایش دولت و ارتفاع مبارکی سلطنت است
مرتبه مرتبه ولایت را از فرمانروایان عدالت دوست خالی میکرد اند تا ستم را حقیقت
برده آن صوب توجه به شایسته کار و آن خود را بفرغ دولت خویش روشنی بخشید
تا هم غنیدگان بادیه حوادث در ظل عاطفت در آیند و هم وحدت فقری که تمام وحدت

آزادیت دگرگاه صورت بند و دوم در ظاهر بنیان که عالم از ان بر باشد مشغله اطلاق فخر
 که در وجه در استعداد ذات طبقه طبقات انام تفاوت عظیم دست نهاده قدرت سازدیت
 جل جلاله طایفه از دیدن فروغ خردمندی و طرز نشست و خاست از بخشش بخشش اعمالی
 نظر از زلات مردم و آگاه دلی بی بزرگی خدیو جهان بوده او را یگانگی درگاه آبی می شمارند و خدمت و اعماد
 ایندی نموده در عیادت و اخلاص می فرمایند و گوی که نظر برین که در این فخر و فروغی و سطوت صدوری
 و افزایش ملک ظاهر بر بندگی معنوی او گردیده که از ادب در گردن جان انداخته خود را از زلف
 مخلصان جانب باری گردانند و لهذا درین هنگام که ملک دلی از غبار ملک طبعیتان نور انکس
 پاک شد و گردان فتنه اینوزان در کوبینی و ناکامی فرمودند ملت بهمانک می باشد پس در شجر
 ملک کجرات و اصلاح فترت آنکه خود مصمم شد که ستمی مردم رعایای آن دیار کمال رسیده بود
 از ان باز که سلطان محمود از بی برویای دشمنان جوب زبان هنگام آرای را بدستی بر گرفت و از بدو
 پیر وای که سود خود را در زبان صاحب و نعم می دانند رخت هستی بر بست چنانچه حجاز از ان در حال
 صوبه کجرات نگاشته قلم تحقیق شده است امرای آن دیار خصوصاً سید مبارک و اعتماد خان
 و عماد الملک در خود کامی شدند و برای آنکه موعی حکومت اینان باندیکی از فرزندان سلطان محمود
 پیدا کرده اسم سری بر او اطلاق کردند و چون او پس رسید از هم گریزیدند و سونام سیرکی
 بهیچر که از ازل زاده می آن دیار بود برداشته بغیر زندی سلطان محمود شهرت دادند
 و خطاب مظهر بنایم بنیم او بسته در لوازم خواش طبعیت اهتمام نمودند احمد آباد که دار الملک
 کجرات و کفایت و بیادری از ولایت تصرف اعتماد خان در آمد و سرکار رتن سیم
 و شیرخان فولادی قرار گرفت و سورت و بروج و بروده و جانبانیر جنگیر خان بر سر عماد الملک
 مقرر شدند دقه و در لقمه و غیر آن سید مبارک رسید و چون گرفته و ولایت صورت باغی
 معین گشت و اعتماد خان بکربت ان سلفه خود سال را پیش خود داشته روزی میگردید
 و آن ملک از استیلا مغلبه مورد انواع ظلم گشت و با یکدیگر این سران بی سرمناعت گودند
 درینولکه جنگیر خان او در گذشت باغی شیرخان فولادی از احمد آباد گریخت و اعتماد
 خان در احمد آباد مقیم شده بمیرزا بان الهی آورد و هنگامی سورش گم شد و بازار فتنه و ف
 رواج گرفت خاطر مقدس شاهنشاهی متخیر کجرات را هم تمام دانسته انتظام سباب این پیش
 توجه عالی گماشت میرزا یوسف خان و فتو و راجه و جمع کثیر را بنی بخت داد که ملک طبعیت

بوده آماده کار باشند که مبارک حکیم میرزا باغی کوه اندیش من مکتب معوض را دور داشته
 از اندیش شورش جوهر دماغ خود را فاسد کردند و زمان مطاع باسم حسین قلی خان شرف نفاذ
 یافت که نگریت را مستخلص ساخته بر راجه بر حواله نماید که راجه بر بچند زمین و از ایاز خدی
 و بدیع معینت و اگر مردم و متانت قلعه استحکام چهار سرمایه نخوت خود کردند بالکنز
 عکرا اقبال که در ان حاجت معین اند کما حره بود بزرگ کرد و همچنین بهر حاجتی مردم هوشمند ان
 اخلاص کرن جدا و تعیین فرموده روز بهرام سیم تیر ماه آبی موافق سینه سیم صفرا دار الملک
 فتحپور متخیر کجرات بهشت عالی فرمودند حوالی دایر نیم سادات نصرت گشت و از
 که درین روز ظهور یافت بنسبه فرمودن بابا خان قاضی است و جمل این عدالت آن که
 ستمبار خان که امیر توک در ترتیب بسیار اول اهتمام میکرد آن ترک معاملت خود نموده باور افغان
 بدرستی پیش آمد چون بسامع آن محل برای کشتان خلاف رسید بخت تأدی و اصلاح
 سایر کار اینه روان سیاست عظیم فرمودند و بیک توجه شاهنشاهی لشکر بزرگ بخندین
 صاحب اهتمام کار کرداری و تازک سینه بدستاری بدیداید باسانی تحقیق گرفت و از سوغ
 عشرت افزای غرات بخش آنکه درین هنگام که قضیه ساگانر مضرب لای طفر فوس شد
 بدستور معتاد بنشاط شکار توجه فرمودند و در ان هنگام چون شکار رحبه عشرت افزای
 بودند هر کرمی با جسته ها داده رخصت نمودند و خود با بعضی از خاصان بساط قوت بوقت شکار
 روان شدند و اتفاقاً در شکارگاه جتر خن نام جنبه خاص را با هو سر دادند تا که مان در بنش حری
 پیدا شد که بهنای آن بدیت و پنج کز بود آهو مقدار یک و نیم نمره بر هوا شد خود را از ان حشر بهنا
 در گذر اند حسته نیز از روی عبرت بهمان و پیر جستی و جالاک از ان خندق گذشت
 آهو را در رود از نظاره این حالت شگرف غریب از ناظران بارگاه حضور برآمد و باعث
 تعجب عبرت و انبساط بلین گشت و خدیو عشرت دست بایه آن جنبه را افزوده سردار جنبه
 گردانیدند و حکم مقدس که برای عمرت کزینی و عشرت مردم در بنش و نظاره می نواخته باشند و در کوش
 چهاردهم امرداد ماه آبی موافق سینه پانزدهم ربیع الاول بآمین حقرا از یک منزلی احمد آباد
 و سوجه طواف روضه حبیبیه شدند در اننای راه قزاقان عرصه شکار خبر آوردند که درین یکی
 شیرست قوی همکل همواره در کین همواره میزد آن و این راه بودند قصد بنماید از ای که
 استیصال از ارسانان لازم آید این مدظن است ستمبار شیر شکار فرموده متوجه آن شدند

و بر روی دل کزین آن درنده قوی بیکر لشکار فرموده متوجه آن خطه و گشتا شدند و از
برکات قدوم شاهنشاهی رونق تازه یافت آداب نیاز مندی در سوم زیارت
بنفیم رسید و دریای انضال بجزر آمد و طبقات مردم از عطایای بزرگ بهره وافر گشتند
و روز دیگر بهائیان طایفه اجیر که بقله کوهی واقع شده بودند و در آن عالی مقام
زیارت سید حسین جنک سوار که در زبان عوام اولاد امام زین العابدین است علیه السلام
برواخته نیک جسته و تحقیق آنست رسید از ملازمان شهاب الدین عورت
هنگامی که فتح هندوستان کرده مراجعت نمود و در انشقاقی اجیر گرداشت و او ای نور جهان
سپرده بر و رایتا و بهجوم عوام بولایت مشهور گشت و در بنش مطاف عالمیان شد
و حضرت شاهنشاهی که پیوسته در طلب پیرایون خاطر مقدس می گرد و نظر بر پشت
ظاهر انداخته است و دهمت فرمودند و روز او ماه الهی جوانی سینه ربیع النبی
خان کلان را با بسیاری از امرای چون شرفخان و شایقانی محرم و شاه بدو انجان و سید محمود
و قلیخان و صادق خان و شاه فی الدین و حیدر محمد خان اخته بی و سید احمد خان و تلیق
نعم خان و محمد قلیخان و قبا و حرم خان و یک نوزین خان و محمد قلیخان و امام خان
و مهر علیخان سدد و سید عبداللہ خان و میرزا علیخان و بهادر خان بر سر منقلای
بصرب کجرات رخصت فرمودند و روز فردین نوزدهم شهر یورماه الهی جوانی در پیش
بنیت و دوم ربیع الثانی خود بدولت و اقبال از خطه فیض اسالیج میر نصرت فرمودند
تا هم انبساط لشکار بنفیم رسد و هم برای پیش در کار طلبی جوهر خویش را بستر ظاهر کنند
و هم کجرات بزرگترین اوقات در حیطه تصرف اولیای دولت در آید بهترین وجهی برای
احوال ستم رسیدای آن دیار صورت بند مواکب نصرت آورد و منزل ناگور رسیده بود که نوید
ولایت فرزند و الا رسید و نوید فتح و فیروزی رساند ولادت و اقبال کلان
بهار اقبال شاهزاده سلطان دایمان بر صفا و دقیقه بنیان ضوابط عظام و احرام
باریک بنیان روابط اصحاب ارحام محقق بنیت که ناظران سلسله علوی و سفلی
چون کیتی خدیوی را باقبال روز افزون و دولت ابد پیوند اخلاص بخشیدند که مایه
مطالب صوری و معنوی و سعادت پذیر مقاصد دینی و دنیوی گردانند هر صبح تازه
کلی هیئت بهار از صوابی امیدوار و بشکفانند و هر شام غنچه اخیری عالم افروز از شکفتن

از روی طالع سازند و آنجا که باید بزودی در باره شاهنشاهی عالم افروز از انداره دریافت
بشیرت چه این روز تعالی جمیع مکارم و معالی را که در مکان مشیت ارببی است فراهم آورده در گمان
اقبال فیضی اعتصام او نهاد است تا خواسته چندین عطیات کبری مخصوص ذات مقدس او
خواستار را چه بکمالش آنکه بزرگترین جلیاب توفیق گردد و اند چون باطن اقدس طالب زندان
رضا مند می جوئی حقیقت شناس بود و از توانا این نعمت بی شریع و ولت بی انقطاع و راکب
مثل عبارت از آنست بوجوب و خواه ملوک نمود و در مرتبه کوهری بها از محیط بطون بر ساحل
ظهور جلوه کر میکند در آن هنگام که که در ملک علی از اجیر نصرت میفرمود یکی از درویشان سرافراز غصبت
زمانی دوست ولادت و وقت انکشاف صبح سعادت نزدیک رسیده بود و نقل حرکات مزاج
عفت سرت بدین تاخت بین و تیرک جسته خانه اشرف حنیان روضه صیفه و اعتر
مفسکفان بقعه قدسیه دایمان نام که نور صلاح و فلاح از ناصیه حال اوی یافت خالی ساخته
در آنجا گذاشته بودند موکب اقبال پیوند در حوالی موضع بهلودار مضافات رخی از سرکار
ناگور زول اقبال فرموده بودند که قاصدان عجمه مقدم از اجیر رسیدند و بودند نصرت کجرات
مسرت افزای آوردند که بعد از گذشتن چهل یک بل از شب آسمان بیت و هفتم شهر یورماه
الهی جوانی شنب چهارشنبه دوم جمادی الاول و محب رویت و شب بیوم محب ارباب
بطالع عمل بحاسبه حکمای یونان و بطالع حوت بحساب دانایان هند و نشان در خط فیض
انتمای اجیر که ملین صد و یازده درجه و پنج دقیقه و عرضش بیت و شش درجه است
و او در جهان آرا حضرت شاهنشاهی را فرزند پنداخته گرامت فرمود و بطولع این کوکب نوزایی
نست بر افاق و النفس نهاد و کیان خدیو از استماع این نوید سرور بیانی صبح بر تراز زمین
سای سجده شکر فرموده بسیار ستایش الهی گامیاب دولت گشته و ظهور این امر را
بشیر فتوحات بی اندازه دانسته و جشتمای عالی تربیت داده و بخت برای غنیمت شدند
خلایق بصلای عالم نشاط تازه از سر گرفته و نفوذ انضال در دین مال عالمی رخت آمد بیت
کلی شکفت جان پرورد درین باغ که بوی گلستان را گندوغ ازین شمعاد بن کا زاد بر جاست
خدیو از سر طلب رباب و داد صلاهی میهنی اقلید در دامن طاعت از تار و تارانه
نوا پیچید در مغز زمانه که که همه والا نوا داشتند و تمام احباب از پیش بر پشت
موله کرامی را که خاضع شیخ دایمان بود و منظور داشته است و داد تا بید از حضرت دایمان الکر

در نظر مقدس آمده نام نامی آن نونهال گشت اقبال سلطان دایان بر لوح دولت نقش بستند
شعرا می کنند بهار زمینیت نامهای بلند در رشته نظم کشیدند و نثار چمنای نادیده بر زبان ارباب مینم
کردند و کاجیاب صلابت گشتند و حکم اقبال بیوند شرف نفاذ یافت که چون آن کوکب آستان
قدس بکام به شود مهر دولت بقصه بسیر شود و به کجاست منش دانی کبرج را جبهه بهار بمل در آرد امید که
این سروسین خلافت تا ابداد وار و در در خلدال ترقیب و عاطفت شاهنشاهی است و اب دولت
ایو بیوند با شد اکنون که توفیق آردی بد رفته راه من حیران انجمن هستی گشته در شرح احوال اینست
حضرت شاهنشاهی را از نظم بهر رتبه دارد و صورت است زایچه سعادت این مولود مسعود را بحسب
یونانی و هندو درین سیاحت اقبال نگاشته خامه حقین کرده است و خارج حکام از بر دیده و درن دقایق آخر شناسی
زایچه طالع اقبال رقم بطرز حکمای یونان قاصد

خدا یو خدا برست چون نظر بر آن افتاده بود که ستم رسید می کجاست را در مهر عافت در آرد
کوش بر ترهات مردم نمی انداختند و بر زبان اوست گشت که خوب شد که خبر در گذشتن سلیمان
در راه کجاست رسید اگر در دروازه الحلاقه رسید می هر سینه مراعات احوال بیشتر از ملازمان درگاه
فرموده یورس جماعت شرقیه پیش نهاد هست والا می ساخته و جلالی بود که توجه جهانگشای
شاهنشاهی با انصوب بعد از گذشتن او صورت بستی اکنون فتح آن نواحی بتدوین عیادت
اولیای دولت روی خواهد داد و منشور بنعم خان خان خاندان در شجر بهار و بیکاله و
شرف از رفیع گرفت که با تفای او ای انصوب این خدمت با انصام رساند و از سوانح حبیب
شدن خان کلانست و شرح این ساری آنکه خان کلان و دیگر امرای عظمی که بر ستم منقلا می تعیین شده بود
در قصبه بهار و آجین که نزدیک سرو می است رسیده روزگار میگرداریدند رای مالتیک بود
هره که کلانتر سرو می بود در مقام گزیت در آمد چندی از راجه یونان را بر ستم حالت بر نهاده
دم اطاعت زد چون این آمد خان کلان را در یافتند در هنگامی و داع خان بر ستم هندوستان
هر یکی را طلب داشته بان میداد و خصصت میکرد یکی از آن مهتوران مدبر مابین ترقوه خان کلان
چنان جمد رز که مقدار سه انگشت از ریز است سر بیرون کرد بهادر خان ترین از نوکران آن
دو دیده را حبیب را بر زمین زد و صاف خان و محمد خان نیز دستی نموده او را از هم گذرانیدند
و دیگران نیز بشو می آن بی عدالت نجاکت و خون بار شدند و چون حقیقت حال بسامع اقبال رسید
بر خلاف خنهای ناقص زوایان و کنگشها گونه حوصله های روز بتیجرات گرفتار گشتند

در نظر مقدس آمده نام نامی آن نونهال گشت اقبال سلطان دایان بر لوح دولت نقش بستند
شعرا می کنند بهار زمینیت نامهای بلند در رشته نظم کشیدند و نثار چمنای نادیده بر زبان ارباب مینم
کردند و کاجیاب صلابت گشتند و حکم اقبال بیوند شرف نفاذ یافت که چون آن کوکب آستان
قدس بکام به شود مهر دولت بقصه بسیر شود و به کجاست منش دانی کبرج را جبهه بهار بمل در آرد امید که
این سروسین خلافت تا ابداد وار و در در خلدال ترقیب و عاطفت شاهنشاهی است و اب دولت
ایو بیوند با شد اکنون که توفیق آردی بد رفته راه من حیران انجمن هستی گشته در شرح احوال اینست
حضرت شاهنشاهی را از نظم بهر رتبه دارد و صورت است زایچه سعادت این مولود مسعود را بحسب
یونانی و هندو درین سیاحت اقبال نگاشته خامه حقین کرده است و خارج حکام از بر دیده و درن دقایق آخر شناسی
زایچه طالع اقبال رقم بطرز حکمای یونان قاصد

خدا یو خدا برست چون نظر بر آن افتاده بود که ستم رسید می کجاست را در مهر عافت در آرد
کوش بر ترهات مردم نمی انداختند و بر زبان اوست گشت که خوب شد که خبر در گذشتن سلیمان
در راه کجاست رسید اگر در دروازه الحلاقه رسید می هر سینه مراعات احوال بیشتر از ملازمان درگاه
فرموده یورس جماعت شرقیه پیش نهاد هست والا می ساخته و جلالی بود که توجه جهانگشای
شاهنشاهی با انصوب بعد از گذشتن او صورت بستی اکنون فتح آن نواحی بتدوین عیادت
اولیای دولت روی خواهد داد و منشور بنعم خان خان خاندان در شجر بهار و بیکاله و
شرف از رفیع گرفت که با تفای او ای انصوب این خدمت با انصام رساند و از سوانح حبیب
شدن خان کلانست و شرح این ساری آنکه خان کلان و دیگر امرای عظمی که بر ستم منقلا می تعیین شده بود
در قصبه بهار و آجین که نزدیک سرو می است رسیده روزگار میگرداریدند رای مالتیک بود
هره که کلانتر سرو می بود در مقام گزیت در آمد چندی از راجه یونان را بر ستم حالت بر نهاده
دم اطاعت زد چون این آمد خان کلان را در یافتند در هنگامی و داع خان بر ستم هندوستان
هر یکی را طلب داشته بان میداد و خصصت میکرد یکی از آن مهتوران مدبر مابین ترقوه خان کلان
چنان جمد رز که مقدار سه انگشت از ریز است سر بیرون کرد بهادر خان ترین از نوکران آن
دو دیده را حبیب را بر زمین زد و صاف خان و محمد خان نیز دستی نموده او را از هم گذرانیدند
و دیگران نیز بشو می آن بی عدالت نجاکت و خون بار شدند و چون حقیقت حال بسامع اقبال رسید
بر خلاف خنهای ناقص زوایان و کنگشها گونه حوصله های روز بتیجرات گرفتار گشتند

و روز تیر سیزدهم بانه که در جایی که امرای پیش بودند نزول یافتند و امیران بزرگ
و سایر ملازمان غلبه دولت کو از آن استقبال بجای آورده سجده درگاه روشن بیتانی
نمودند و چون از مردم سر روی چنین عذری بظهور آمده بود حکم علی از مکن سیاست و محبت
صادق شد که افواج کینگی بی بسوی فتنه سرکش آن ناحیه را خاک هلاکت اندازند و خود
بقای اقبال غریب آن صوب فرودند روز سرخ مقدم آبان ماه الهی حدود سرزمین محکم ریاست
فیروز مندی گفت خوشنودان آن سرزمین در شهاب جلال پناه بودند و بقیه رسم در
مستوران راجبوت محبت که جمع در گردن نازل صاحب خویش و طایفه در حوالی بتیانه بایهات
فشرده جان نثاری میکنند گروهی بنوه در نزد یک معبد مهادیو که یک گروهی در جمع آمده
بودند خدیو عالم بهادران تیردست را از جنگ این اسافل باز داشته بشیر باران و تیر انداز
بناده رو است عالی شد که کار این دلیران خون گرفته باجم رسایند و از ملازمان غلبه
اقبال دست محمد سرتا را خان در پی روز غافل از کود راه رسیده شربت و آبین در کشید
و از سوخ اندک یاد علی بخت ترکان باجم از قولنامه از جانب سلطان محمد خدا بنده بسوزد
فرمانروای ایران شاه طهماسب که از جانب بدایات فراسان داشت با تقابل متعین ان دیار
برسم رالت آمد و محض عواطف ظل الهی گشت و در پی منزل راهی سنگ و جمع کثیر از ملین
عقبه اقبال را حکم مقدس شد که در حدود وجود همبور و بروی دیره بود بآن حوال باشند که اگر گروهی از
یاغیان بودند صیت سطوت بیست بی شیشه خواهند که از کجرات برآمده بمالک
مخوسه تفرقه اندازند نتوانند و چون خط مقدس هشتای از مها ایچ و ذراع یافت بشیر
نهضت فرمودند و از حدود بین از راه حیرانیشی شاه فخر الدین را با فضا شیر عظمت پیش
اعتماد خان که پیوسته عرض داشت فرستادی و ستدای کوکب علی بود رخصت فرمودند که
بنصایح پیش افوا رهتونی مالک سعادت شود و چون در حوائج قصه بیه نزول احوال اتفاق
افتاد خبر گذران برض مقدس رسانیدند که از صیت توجه افواج همانک شیران خان فولادی
احمد آباد را در قتل داشت قوار گرفته بولایت سوره و حدود خونه گزه شتافت و محمد
و بدرخان پسران خود را به بن فرستاده که اهل و عیال و اسباب را از آنجا برآورده بکلیها
رسانند و الحال پسران او بنه و باد بر آورده کجانب بدر میروند و ابریمین میرزا که
بکمال اعتماد خان آمده بود گذشته بکمال خود فتنه و اعتماد خان غریب ملازمت دارد

حضرت شاهنشاهی راجه مانسنگ و جمعی فرستادند که فرزندان شیرخان را بدست
آوردند آنجا که گنجینه خود را بشکنا کشیدند و فرستاد با اسباب و اشیای ایشان رسیده
و سیر نمودند و روز شنبه بیست و هشتم آبان ماه الهی موافق شنبه غره رجب عرصه کینگی
شهر بن که در سابق بمنزله شهرت داشت مخیم سادات اقبال گشت و طبقات
انام از اشرف تا محترقه جوای اعتماد محبت و رافت شاهنشاهی نموده بدست
زمین سعادت پذیر گشتند و میرزا خان توحید علی فروده از سادات بیرامخان رسیدند و اردو
عاطفت بر زبان مقدس گذشت که بنی را با و محبت فرودیم و بالفعل چون اوستانان
نگاه داشت ندارد و سید احمد خان بحر استایا مقرر باشد و ازین مقام دلکش حکیم عین الملک
نیز معین فرمودند که اعتماد خان را و میر ابو تراب برگاه والا آورد و میرزا عظیم که میرزا شرف
الدین حسین خویشی داشت از پیش قدمان راه سعادت گشته شرف استایا بنی در ریافت و بهم
درینجا یاد نیکو خدمتی مظفر خان فرمودند چون بکیران قدرانی هنر بر عیال و جیر دمی نموده منشور
مقدس شرف صد ریافت که غریب سفر حجاز را بر طرف کرده و بقبله درگاه آورد روزار دهمست
میوم آذر ماه الهی هفتم رجب بصوب احمد آباد نهضت علی فرمودند و چون موضع جوانه مورد
اعلام طفره بین شدند بمحقق پیوست که مظفر کجراتی که دستاویز تسلط کجراتیان بود از شیرخان
فولادی جدا شده درین نواح سرسبز میگردد و میرزا خان لیساول و فرید قوول را فرستادند
و از عصبانین ابوالقاسم نکین و کرم علی را رخصت فرمودند که تفحص نموده آن سرگردان
بادیه جیرای را بدرگاه والا آورند میرخان چون قدری راه آمد حیرانیا و بدست افتاد میر ابوالقاسم
و کرم علی که از عصب رسیده بودند گرفته پشتر روان شدند آخر میرخان اوداک در قلعه زاری
پنهان شده بود بدست آورده بمحضور اقدس آورد آنحضرت ترحم فرموده او را بکرم علی سپردند
و در شب هجده روز رسید حامد بخاری و الخ خان حبشی بان که خود آمده سجده عبودیت
بتقدیم رسانیدند و محض غنایات خروانی شدند و زمان از آن نگذاشته بود
شاه فخر الدین و عین الملک میر ابو تراب را که عمده اصبی مشورت کجرات بودند بدرگاه
مقدس آورده برض اقدس رسانیدند که اعتماد خان متوجه ملازمت و پشتر از آن
شاه فخر الدین برسد میر ابو تراب و وجیه الملک و مجاهد خان را روانه درگاه سینه بود
بنار کجراتی خاطر اطمینان ساخته معاودت نمایند چون شاه فخر الدین باین پیش آمد

رسیدن ای جماعه بنوده پیش اعمای خان رفت و حکیم عین الملک سید میر ابو تراب را بر کوازه
 باحد آباد برد و بعد از درازی سخن جمیع امری کجرات و اعظم آن ملک دل دروختی ایستاده و چو راه
 روس بنابر بنام نامی شاهنشاهی امتیاز و افتخار بخشیده متوجه درگاه علی شدند از قضیه
 کبری اعمای خان فرستاد و ای پادشاهی را با میر ابو تراب بیشتر رخصت داد چون این خبر
 بموقف عالی رسید خوجه جهان و خان عالم و صادق را با استقبال فرستاده میر را بفرست
 و احترام آوردند و روز دیگر که از جوانان دیانت جهانگشا پیشتر رخصت فرمود اعمای
 خان و جمع نزدیک رسید خواجه جهان و میر ابو تراب و جمعی را حکم شد که پیشتر شتافته او را
 بر زمین بوس و الا سر بلند می بخشند شهریار جهانگیر با این عظمت و جلال بر نیل سوار بودند فرستاد
 اعتماد خان را آورده بسجده عبودیت ناصیه بخت او را روشنی بخشید و بعد از آن احتیاج
 الملک و ملک شرف و چهار خان حبشی و وجیه الملک و جواهر خان آورده بسجده بستان
 فایز گشتند و هر کدام در خود حالت خود توارش یافت و اعتماد خان و چندی از اعیان کجرات
 را حکم تقدیر شد که سوار شده نزدیکتر بگردند و آنحضرت تمام راه سخن کرده بهمرانی خود پشت
 انداختن طبقه قوی ساخته در قضیه کبری نزول دولت فرمودند و سید الملک حبشی و چندی دیگر
 در محمود آباد بودند صادق خان و برخی از ملایان و کاتب نصرت اعظم و فرستادند تا آنکه دیگر
 گشتگان او از سعادت ناصیه شاهی بسجده گاه مقدس آوردند و درین منزل از روی
 حرم و احیای طاهر رفته سلطنت باز بسته بآنت امرای کجرات را طلب نموده فرمودند که
 این ملک بیا اعتماد خان و جهت میفرمایم و او این امر را هر که را خواهد خواهم گزانت ایاد و
 آنت که هر کدام ضامن بدهد تا در مراسم خرمی و دور اندیشی فتوری توخته باشد و لوازم قوت بجای
 صناحیت اعتماد خان را میر ابو تراب تعهد نمود و اعتماد خان را غیر از طبقه حبشیان
 داخل بنده گان پادشاهی خواهند بود بجا خطه بعضی امور که باین سلطنت مقتضی آن بود آنها را
 باوای عظام سپردند و روز دیگر ریاست اقبال در جمع سانج نزول سعادت فرمود و از سوانح
 عبرت بخش آنکه جوانی از زندان و او باش آن ملک هزاران از ان طایفه بی اعتدال باشند
 آواز انداختند که حکم علی نفی یافته که خلائی اینوه لشکر اقبال کجراتیان غارت نمایند
 و او باش دست بقوی دراز کرده آغاز تاراج نمودند و فتنه عظیم قائم شد چون جمع خود
 مولیت رسید امرای کجرات را طلب نموده تعیین فرمودند که این تاراج کنند باز بیاست

سازند

رسانند و اموال تاراج رفته را گرد کنند و خود بدولت بارعام داده فیلان مست را
 حاضر ساختند جدا و آن دیانت مند غارتگر را بحضور اقدس آوردند و با میال فیلان مست
 میکشند و اموال بجا جهان میدادند در اندک فرصتی فتنه و آشوب فرو نشست
 و نوای امن و امان برخاست و از فروع این مولیت ولایت نوبت در آمده مورد ارش
 و آسایش گشت و روز ابان دهم آذر ماه الهی چهاردهم جب ظاهرا احمد آباد مستقر ایست
 اقبال شد و بعضی توجه شاهنشاهی چندین کاری که جمهوران نام دشوار میشدند زیادتیا
 بر آمده و طوایف انام از شریف و وضع روی بندگی بجای آورده منظور نظر و الگشت
 و احمد آباد که مصرع جامع از آن نشان است با سید و هشتاد و پوره که محلات آن شهر
 بزرگست و هر پوره بنیان شهرت از فروع مقدم شاهنشاهی و کائنات عدالت و جلالت
 ظلال الهی مهبط بیوض آسمانی شد و آنحضرت مکررا اطل و رود بر آن بنده که ای انداختند و از برای
 چندین ساله جهانیان بر آمد مظلومان توارش یافتند و طایمان در گذارش فرمودند و صاحب
 استعداد از خلوت مکره قوت مجلهای فضل خرامیدند و درین روز بهجت افزا جشن روز
 شاهنشاهی و شادمانی و شادی و خرمی در خرمی روی نمود از مندر انعام بر آمد و بنیاد
 دعا مستجاب گشت و درین ایام که احمد آباد محفوف سر دقات اقبال بود البیان انجمن غوری
 بایستکهای ای بود گاه معلی شتافته دولت پذیر زمین بوس نموند و ابوهم حرمی را
 از راه زور عرصه داشتی بایستکس فرستای چون از صد و ضیائی داشت برتف قبول رسید
 توجه موبک شاهنشاهی از احمد آباد بنید کنایت بتماشای دریای شون
 چون بمیاض قروم شاهنشاهی عرصه دلگشای کجرات مورد امن و امان گشت حکومت
 و ایالت احمد آباد و این طرف هندی بجان اعظم مرزا که مکرمت فرمودند و اطراف دیگر از روده
 و جانبین و سورت آن جوانی و جوانی که میزرایان بر آن تسلط و تصرف بودند با حرای کجرات
 بتارکی نظام عبودیت بسته بآستان بوس اطاعت استعداد یافته در ملک و لیای دولت
 انتظام داشتند غایت کردند و اعتماد خان کجراتی را سر کرده آن گوده ساختند و این امر ای
 قیوم و جودیه بعد انتظام مهابت ملک و دلگشای نمودند و استیصال میرزایان بر دشت گاردانی
 خود گرفتند آنگاه رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضای آن کرد سیر دریای سوز فرموده کوس
 مراجعت بدراخله بلند آوازه گردانند بنا برین اندیشه دریا کنای رود آسمان بیت نهفت

آورد ماه آبی موفی دوشنبه دوم شعبان بسرمه کینایتی که بی اجازت موبک معنی
شاهنشاهی نهفت فرمود امرای کجرات برای انجام خود رخصت چند روز گرفته در شهر توقف
نمودند و بجهت ایلاف و استیلا و جنبان بیای خود را بی حکم عین الملک را که روابط آنها
داشت گذاشتند در انشای راه مسامح اقبال رسید که اختیار الملک را بدیناوی خویش کرخت
اعتماد خان و دیگر امرای کجرات نیز در مقام سراسر رفتن انداجرم از پیشگاه اقبال شاهان
ما مودار عالی شد که سیرعت روانه آنکه و گذشته خود را آن طایفه خائن خایف برساند که پیش
ادبانه کردند و غره دیماه آبی بسرمه کینایت مخیم اوقات احوال گشت و آن عرصه دلیله
مجمع بجمع صورت و معنی شد و تجار روم و شام و ایران و تودان مقدم شاهنشاهی را مهت
گیری از روی دهنده آداب استظلال بجای آوردند و آنحضرت با خاصان بساط اقدس
بر چهار سوار شده سیر دریا فرمودند و خواطر ارباب اخلاص را عشرتی تازه بخشیدند و شهر بود
چهارم دیماه آبی شهباز خان و اعتماد خان و بعضی دیگر از امرای کجرات را بدرگاه دلا آورد
چون این به رایان گزیت اساس بیان شد که شکتند حضرت شاهنشاهی تبارکی در انتظام
این ملک توجه فرموده هر کدام ازین جامع را بهر یکی ازین فخلصان خدمت گذار سپردند و محمل از حال
کرده ادبار سرشت آنست که هر یکی در ذیب و نادستی و قدری از راستی و سادگی و درستی و محو
ساخته کجراتی نام کرده اند و آن بیان اعتماد خان را سر آمدن آن کرده که دایمده و چون صبت
اقبال بودند موبک علی شاهنشاهی در دیار کجرات ارتقا عیافت امرای بیادار را سر رشته
تدبیر از دست رفته آخر الامر حیل اندوزانه سعادت زمین بوس دریا نهند و همگی اندیشه تا دست
انکه این گروه ایالت این دیار بدستور سابق بویا فزین نهادن قرار یابد و حضرت شاهنشاهی
از آنجا که درای مردم اند از ظلمت آباد درون این گروه اعتماد فرموده بمقتضای عرف سربازی اخلاص
و عقیدت محض و عنان عواطف گودا میزند و هر چند دور بنیان نرم اقبال بدین
ایک گروه بد درون قدری بی برده و در گرفتن این طایفه با سرت و بفرج در اوقات فرصت
بموقف عرض معنی رسانیدند بفرموده که بر خلاف آن بایه اعتبار این را افزودند
و درینو لکه را بایت جلال تناسی دریا توجه فرمود از رخصت گرفته ماندن این گروه خراب
باطن ظاهر بود که خیال تنباه در سر دارند و هر کدام الم سفر کشیده بودند که درین ایام بستی
لیکن گیتی خود را از فرط آرزوم و دردت و بقتضای ظاهر عمل فرموده جانب صلاح اینها را ترجیح دادند

و این مدبران چون شکوه عدالت و اقبال روز افزون داشتند و اینها را قتل و کشتن
اکثرون که عرصه وسیع بفرج چنین محبت و خوشی دار و حالست که بدستور سابق ما را درین دیار
گذراند بهمان بهتر که خود را بر کار کشیده سر بشوریش برادر منب و دور و نزدیک از
منهت عالی اختیار الملک فرصت را دریافته راه گزیت پیش گرفت و اعتماد خان
و جمعی که باو بهمان کجراتی استند در مقام رفتن بودند که میر ابو تراب و حکیم عین الملک
خود را رسانیدند و بحرف و حکایات گرفته در گزیت این روزگار شدند و نزدیک
رسیده بود اینها را نیز فقیه ساخته همراه بردند و کار این دو کس با انجام رسیده ملک
ادبار پیش گزیت درین انار شهباز خان رسید و اندیشه تنباه اینها را قوت بعمل
نیامد شهباز خان بخود اندیشیده که اگر بگرفت اختیار الملک می شتابم این گروه
از وقت میروند برده از روی کار زار زمان برده اندیشه مشوجه عقبه اقبال شد و چون
ذات اقدس شاهنشاهی عباد جمیع طوائف است بمقتضای نیت و الاجور هر یک ازین مردم
بناوری از بطن بطاهر آمد افزاه خود رسیدند هم خیر اندیشی و بزرگ مفتی گیتی خود را بایست
ظهور کرد و هم روابط جهان داری انتظام یافت و هم دور بنیان تازه اقبال وقت گشتند
و هم عموم خلایق را در گرفتاری این گروه محبت صحیح بدست افتاد و شاهنشاهی زمان رستم
نیکامی خود بر صفای صفا بر خواص و عوام نگاه داشت اگر از آزادی اقبال بمقتضای در نیت
معنوی خویش بموجب التماس مانع نظر آن غلبه دولت این بود که هر از این ستر این در بند کرد
حضرت حال بر عاده خلایق که فرمانروایان و اشراف این ظاهر بنیان گودل کار است چگونه
ظهور کرد و چون خاطر جهان آرای شاهنشاهی از منم نادریستان دوری و ابر و دست
استیصال غیر رایان فتنه جو پیش نهادت و الا که گشت چه از ان باز که این گروه حق بنیان
از مالوه بناگامی با این دیار آمدند برده و آن حدود بدست تغلب ابرهیم حسین میرزا آفرید
و سورت و آن نواحی را محمد حسین میرزا متصرف گشت و جانبایر بمضاهات شاه
میرزا علی شاه گشت ستمدار جهان آرای حکومت و انتظام بد کینایت را بحضرت خراجی
تفویض فرموده روزاورد ماه آبی عنان چاک گویا بصب برآورده و الخطاف فرمودند و آن
نزدیکی برده شهباز خان تو کسم و بارها در و طایفه از نیر درستان عرصه جلا و دست
بصوب جانبایر فرستادند که آن قلعه را از اهل خلاف مستخلص گردانند و جان اعظم

میرزا که را بایالت احمد آباد و حراست آن نمود و حراست آن نمود و رخصت فرمودند و ب
از امپراتور رخصت نمودی از فراخی حوصله و دستار رسالت و دوام آگاهی و حفظ ارباب
طبقات مردم و صیانت عرصه و ناموس عموم خلایق و عاطفت عام و صلح کل خاطر نشین
آن سعادت بزرگ ساختند فرموده که جوهر کار دانی خود را که مکنون خاطر و دین است
بیا به تعیین رسانیده شاه فرمود که درستم خان و معصوم خان و سید حامد بخاری و شیخ محمد یاری
و جمعی کثیر از بهادران اخلاص مند بگویند که آن خان مذکور را مرد شریف و پیرایه ازین دو کلمه اندان
زیاده از حالت و رتبت محفوف نوازش که دامیده رخصت از دانی داشتند و همگی است
والا در قیام آن ای که حقیقت کیش آن بود که اگر میرزایان آن حدود و شوار را فرای کردند سزای
شایسته در کنار این آشوب گران نموده اند روزگار زنده اند که در عرصه نصیب برده نجیم
سراوقات اقبال شد و روز دیگر بوقف عرض مقدس رسید که میرزایان و ارون بخت
قلعه سورت را استحکام داده در حدود جانبایر ظاهر آمده اند خان عالم و سید محمود خان
بارهم و شاه قلی خان نجوم و راه بکونیت دکن و مانشنگ و خواجہ غیاث الدین علی صمد
خان و گوهی دیگر از مخلصان کاظم را عطف حسروانی مخصوص فرموده برای آگاه شدن
آن غنوده بختان بجز در وانه ساختند و شبی از شب گذشته بود که یکی از مخلصان حقیقت کار سامع
اقبال رسانید که چون آواز موکب شاهنشاهی باریهم حسین میرزا در قلعه بروج رسید سید خان او را که
عزیز دلتی این تیمه کردن است خود ساخته چو یکت باستان بوس مستعد و با بد از هم گذارند
اگرچه از شکوه رانیات همانکند در آن قلعه بودند بخود نتوانست وارد اما از باده بنداری که
در سر بجز خود دارد از شکست که معی که اقبال سیر زد که بنا جتی رفته سرسپورش بر کلا
چون اکثری از ملازمان اخلاص مند را بیشتر ازین بر برای که آن یقین فرموده بودند ستم
کشی اگر که سوار از فرزند شجاعت می آید که در خاک بر دلان بنفس مقدس خورشید
خورش رفته شده قرار داده خود بذات اقدس القار فرموده آن به نهادن نادید فرمایند
القار فرمودن حضرت شاهنشاهی باریهم حسین میرزا و موکب میرزا را
و شکست یافتن مخالف چون سیر برای اقبال نادید می نمود آن مرکز را سیر آمد
امور سلطنت و عدلان منشور خلافت میدادند شهباز خان میرجشتی را بمرست روانه
ساخت که امرای اخلاص اندیش را که بیشتر بدفع میرزایان شتافته بودند بر گردانیده بوقف

مقدس شاهنشاهی ملی که گرداند میر محمد خان خان کلان خواجہ جهان و شجاع خان و صادق خان
بخدمت شاهزادای اقبال مند در اردو ملی که ارشته بای عزیت در رکاب نصرت نهادند
خواجہ عبد الله و جلال خان قزلباش و رای سال درباری و آصف خان و جلیل و بهادر خان
قوردار و مقبل خان و وفا و سیرج بخشی و ممتاز داس کل و آدم باج بند را نام برده همراه
گرفتند و دلاور خان را حکم شد که در حدود دارد و بوده ملک زرد که کسی بجز از عقب شتاب
و از مردم این بهره که قهقاز یاده از دوس را بخیر آمدن شد که جواد از نیم غازیاں فرستند
ابو بهیم حسین میرزا از میان بدر رود و هر چند مخلصان حقیقت کریں که باریمن داشتند
تضرع و زار نمودند سودمند نیامد و فرمودند که و توقف بعنایت الهی چنانست که
دفع آن مدبر بیره بخت را احتیاج بسیاری نشکر نیاسد و از دوز نزدیک که اسکا
ملکت کبری و دهانیا نیست حکم مقدس نفاذ یافت که لشکر پیش نیز ملی کرده و در همان شب که
عبد آن سوره بخت بروض مقدس رسید قریب دو ساعت از شب مانده بر باد پای جهان نور
سوار دولت سده جولان اجلال فرمودند و ملک ترقی کجراتی را که از آن سرزمین آگاهی
داشت ضمیمه بدو قه اقبال ساختند و در آن نیز رفتاری بقتضای ملکت الهی را بهر ارا
غلط افتاد و آفر و شنبانی سمع اقبال راه یافته که ترشتا فتند و از مبشرات عینی
عظمی که سرایه ابتهاج بهر لمان رکاب نصرت شد آن بود که چون صبح دید و در جهان افروز
نیز اعظم زمین و زمان را گرفته اهوئی نمودار شد در خاطر مقدس شاهنشاهی گذشت که
اگر ای آهورا نسکا کنیم هر آنکه نماند فتح و فیروز مندیت و باین نیت فلاحه جبهه را
سر دادند سردادن همان بود و صید کردن همان و چون حقیقت حال بر سعادت اندان
بارگاه حضور مشکف شد بکل هزار دل رفته سخن در راه گفتند هر چند راه رفته
میشد کردی از غنیمت بدو نمی آید همانا از فوج نصرت قریب است ای آگاهی یافته
تیرانده بود و راه که کردن مجاهدان اقبال نیز اسباب دیر رسیدن شد و چون از روز
ده ساعت ماند بر همین از پیش و چار شد حقیقت غنیمت از بر رسیدن گفت از دریای نکال
گذشته در قضیه نزال با جمعیت فزادان دود آلوده است و مسافت راه چهار کرده خواهد بود
حدیو آگاهی با ملزمان رکاب نصرت در حکام کنکاش شد جلال خان بوقف عرض رسانید
لشکر ما هنوز نرسیده است و غنیمت را بجمعیت آن میدهند با این جمع معدود که

در رکاب سعادت رسیده اند در روز جنگ شدن صرفه ندارد و مناسب دولت
آن می نماید که حتی توقف نموده شیون آوریم آن دولت را بی و دلاوی شیون را که صورت
تعبیر و تزیین داشت بنسندید و برای نیری هرمان و کرمی هنگام فرمودند است بار کیریت
و بسا بیدلان از سرزمین کار دلیران نامور عیادتند همان بهتر که کار و زار است ننداخته
بهین جستی و چالاک کی میریم رزم آوری شویم و در دلدی بخان است بخش مذکور ساختند که
یاران قوی دلی داشته هر یکی از یارانی از مخالفان گرفته در راهم آوردند و خواج عبدالله بعضی اشرف رسانیدند
بخاطر مقدس باشد که یار یار زبان مقدس میکردند که خوب است که یکی گفتن کرده برانداختن
و مالش دادن بسیار است کار و آنحضرت تحسین فرمودند که خوب بخاطر آوردی و نباید
آسمانی جنگ روز قرار داده نیز تر روانه شدند تا آنکه نصیبه سران بر سر تلوع دنیایان شد
خدیو اقا قندی را راه رفته در کنار آب مهند در با نظام قوج برداخته و شروع در حبه پوشیدن
فرمود و در آن هنگام که آن سیرالهی آماده میگردد و زیاده از چهل گیس رسیده بود خبر
مخلصان عیدت گزین آمدن آن همان بیدلان از دی بواسطه دیر رسیدن این طایفه خدمت گزار
خشکی شده جندی از بهر کار از فرمودن گذارند که اینجا در جنگ با ما مشارکت جویند
و چون بوضع پیوند که باعث دیر رسیدن این گروه فروری آن بود که بر تقیض و طلب شتافته
بودند شهباز خان که بطلب این رفته بود و رسید است سروت عصب بدشاهی
فرودشت و جندی از پیشروان عرصه جلالت که رسیده بودند سعادت یار یافتند
خان عالم و سید محمد خان باریه و راجه بکونت داس و شاه قلیان محرم و کنور مانسنگ
و باقا آن قاتل و همدست و سلیم خان کار و هوج و حاجی یوسف خان و رفیق بیکر از امر
دیگر جوانان سر مخالفت در پیش افکنده همراه مکتب مقدس شدند چنانکه سپاهیان شکر مضروب
برویت گشتند و در وقت عبور ربابات جهانشاهی از آب مانسنگ القاسم هرول و در آن
فرمودند که هر کدام شکر است که تقسیم افواج باید کرد امروز همه یکجا بودند دل بیکار زار نمیدادند
داشت که قوی چند گشت رفته جان ناری و جان ستانی کردن فرض نسبت عیدت شهباز
داد که او را کارهای آرزو گردانیده با جندی از بهادران آرموده کار رخصت پیش فرمودند
و خود به معنای تابیداری کلگون جهان نورد را بر درای زلفت زدند و بخت و کرم
ذات قدسی نهاد در بابا بکنت و جمیع مخلصان سعادت اندوز سعادت عبره گردانیدند

حین میرزا پشتر از آن برمانی در قصبه سرنال فرود آمدند چون که در جندو اقبال بدو گذشتن
سواران با دند از آب مشا هده کرد و از دی دریافت با هم همان خود گفت همانا پات هند
با این کرمی و شکوه نمی آیند و از بخت برشتگی و کرمی بی در ساعت با ما و یکی بیکار از سرزمین
بر بلندای ایستادند و چون جهانگیر جهان آرا به هندی اقبال از آب عبور فرموده کنار دریا کشیدند
غریب داشت مبارز خان جان نثار از طلبکار سر که داشتند فقرات تدریس از دست داده
هر کدام تراهی شدند و طایفه از بهادران بکنتیکها در آمده جوای فیروز مندی گشتند خدیو
جهان با کسودری از حامی بساط قرب نزدیک دروازه سرنال که بجانب دریا بود رسید آمد
چندی از میره بخان در مقام مدافعه شدند مضطربان غلام قلمای شاهنشاهی با بعضی از بهادران
در پیش شتافته آن خاک بیزان کور باطن را خاک و خون یکسان کرد و چون درون شهر در آمدند
کو جهای شهر بران بر تال نمود معلوم شد که ابرو حین میرزا با سایر مخالفان نیز بخت از راه دیگر آمده
هنگامه آرای نیز دست کیتی خدیو با طایفه از یکجهندان بسجی روان از شکستهای شهر بران در حاکم
بیرون آمده و در دلدی و دستان و دستانهای دشمنان همت والا گشتند با باخان قاتل
و طایفه از دلیران که او می بودند مخالفان روز آورده بودند و دیگر از بهادران جان
بناموس ده بای شرات افشوده و او دلاوری و مردانگی دادند و بسیاری از بزرگای حاکمان
کرمی که در شکستها متصرف شده بودند از هر طرف بغیرم رسیده در جانشانی کارها ملاحظه آوردند
از آنجمله بکونت داس بابیاری غنیمت رور و شتاده بقانون مردانگی جهان نثار شد دست
مهر گشته آید و شتاخت شد سرو کار با گردش بخت شد چون که بود اندک و یار بخت
به از بیکر بکنت و کار بخت که در جنگ فرود از کرمی نه از کرمی و بسیاری شکر است
و چون زمینهای قصب بود خارج تمام فرود داشت در سوار پهلوی هم عبور نتوانستند
که در آن شیر سینه دلاوری قماشای فزون قدرت آلی نموده در آن تنگنا آهسته آهسته
میرفت راجه بکونت سعادت قرب داشت و در بیوقت که هر طرف جنگا حاکمان
و جانشان کرم بودند دلیری از رزم از کرده مخالف بصوب شهر یار میر دل تا خسته بکی
از آن بد نهادان بتیز دمی کرده شجاع راجه بکونت داس شده نیزه حواله کرد راجه پشتر از آن
با در رکاب جنگ کرده ایستاده می شدند که بر وجه او را با در سانه نیزه او حالی افتاد و راجه بر وجه
خود را انجمن بر آن مدبر زد که حال دیگر گون شدن بخت و مقارن این حال دو به اختر دیگر

در برابر آنحضرت حمله آوردند و خا رسب ز قوس در میان حایل بود و خان عالم و شاه قلی خان محمد و جندی
 دیگر که در آن نزدیکی بودند از کمبختی توفیق یافتند که شیرینکار جهان چون دید که آن دو
 بدو که نزدیک رسیده می آیند کلان با و شیرینکار ساخته و بروی آن دو بگش از آن ز قوس را پند
 از شکوه و آبروی آن دو معتبر دل از دست داده و بگریز نهادند و با هر چه چش میزدند که در آن عرصه
 ادبار دست و پای میزدند و معتبر اقبال پادشاهی گشت بیست نهالی که چون او شود رزم کوش
 ز طایفه زنهار کرد و فرستاد که امین دلاور که گشته خواه به پیش ایشان گشت که در بار نگاه جهان خواست
 رزم که بالا دست فدا و دیان همچو ازاده دست به هر چه گنجی بجای به رزم فلی نکلندی ز پای
 که بران سپاهی کوهی کوه نهادند و سرسویجا در با کوه و یکبارگی با هزاران سرباز دست از پا
 نشناخته قرار نمود بخت چنین رزمها در جهان کس ندیده از کار داناان گیتی شنیده
 شرح این کارنامه والا از کلبه گفت بیرون رفت و مثل این سانچه عبرت بخش در و باج آستین
 کمرش می دهند که چنین پادشاهی بزرگ که در وقت هزاران نفر که در او فرام آید و او از
 بلند قنطری و علم و همت توقف نموده با مودودی خود را بر چنین مکر که دیگران چنین مسند
 و در روز و روز دیده رسانند و بتایید از دی لوی نصرت و ارتفاع بخشیده آن مودودان
 معتبر را چنین از پیش بردارد و هر آنکه وقت بشری متکفل این کار شگرف گما تواند که انشا
 این معاملت همانکه عنایت خاص از دی کانل این کارنامه اقبال است و خاطر جهانگش
 جهان پیوست که تا او را دستگیر کنند از تعاقب دست باز ندارند لیکن بیانه هستی از هم
 حین میرزا بر نشسته بود و طلبت تب برده از او شد لاجرم ساهنده دو برین معاود
 نموده بعضی بر مال نزل اطلال نمودند و بر اسم سپاه از دی برداخته در نوازش خدمت گذاران
 هست و الا کماستند و وقتی که متضمن فنون تائیدات عینی بود مصوب سرخ جشی باردوی
 روانه ساختند و صاحب آن بفرخی و مودودی بصورت اردوی بزرگ روی توجه آوردند و در او از هم
 دیاه الی طرفی چهار سینه می رسد و بار و موی علی ظالم رود گسترند و ابواب شادمانی و سبک
 گذاری بنام آن مفتوح گشت و از سوانی که درین دلا نظر آورد آن که شاه نیکو محمد و صفاتی
 و برخی از بهادران خدمت کزین را عین فرمودند که زفته در حدود قلعه سورت باشند تا کسی از
 متحصنان بیرون نتواند شد چون خبر آمدن فوج پادشاهی بمحض آن قلعه رسید کل فرزند
 میرزا گلران کوچ بر بهیم حین میرزا بر خود را با چندی از اعما دیان خود همراه گرفته بصورت

روانه شدند و امر هر چند از بی این رفته باشند تا فتنه سودمند نیامد و آن زن دانش سرشت
 از و خوراکاهی مردانه از پیش اینها بر رفت و از سوانی نادید نمودن شهباز خان بخشی
 بیک است و هدایت نمودن جمهور ارکان دولت و سلطنت و باعث برین هدایت
 آنکه محمود و سیر اسکندر افغان را با و سپرده بودند و از منتهای ایمان و از کوهه بحال
 دکن شتا آنحضرت او را ادبی بلوغ فرمودند و الحی لطفی بود بصورت قهرمان ملازمان
 عتبه خلافت در مهملات سلطنت که در معنی عبادت اکسیت تهاون و تساهل
 ننمایند و شرط خرم و احتیاط از دست ندهند غنیمت نمودن شهریار جهانگیر
 بگرفتن قلعه سورت چون بتحقیق پیوست که این رخنه گران فتنه سرت قلعه
 سورت را که در اقصای ولایت کجرات بر ساحل بتی قریب بر پای سورت پناه خود
 اندیشیده در استحکام آن کوشیده اند از آن بهر زمان تمام که بیشتر در سنگ و در حیان
 انتظام داشت و از سیه بختی خویش داخل باغبانست سپرده همت والای او رنگ
 اقبال در سنجیدن آن توجه فرمود و راه نورد مل را که بدور بینی و آگاه دلی اعتبار داشت
 بر تو اشارت عالی تافت تا رفته مخارج و در اخل آن حصن حصین را نیک ملاحظه
 کرده بموقف عرض مقدس رساند که تسخیر آن با سائرین وجوه صورت پذیر نیست
 قرار یافت که کشتن این عفره بذات مقدس شود و راجه نظر بشکوه اقبال شاهنشاهی
 انداخته این کار دشوار آسان نمود اگر مزاج زمانه ملاحظه کردی هر آنکه در عرض مطلب
 چنین جرات نمودی چه درین وقت که چنین ملکی وسیع تو بدست افتاده و جهاندار
 دادگزار دارالملک دور آمده و چند ماهه راه بی سیر عک اقبال شد و شورا فرمایان
 واقع طلب بهر کوشه سرب داشته اند چه فتنه اند و زان این دیار وجه بهر کوه
 دیار شرق چه لایق که چنین خدیو بزرگ دستگیر قلعه خود بنفس نفیس و چه فرماید
 کیتی خدیو از در و بینی ملاحظه فرمود که هر چند فعله چنین است اما اگر انصرام این مهم
 با امر انقضی یا بدینا کار بطویل انجامد و اگر توجه بتخریص دادن نکرد و هیچ این
 بی سعادتمان که سرمایه نماندند در زمین فتنه بحال خود باقی افشاده اند بنا برین اندیشه
 ملک گیرای جهان آرای بران قرار یافت که بتایید اقبال بنفس مقدس گماشتند
 و این کار دشوار آسان گردانند و بر لایع مطاع نماندند که شاه هم خان جلالیر با فوجی

از بهادران اخلاص گرین روانه قلعه جانیا نرسیده و قاسم خان میر بکر که در اینجا است
متوجه درگاه معالی گردید که در ساحت حق سابط و نقب زدن شاگرد یکنای ماست
و منشور مقدس با شیم خان اعظم شرف تعاد یافت که شخیر سورت و جهه همت و اکسند
تبیاید که این کار با انجام خواهد رسید باید که این اعتقاد دولت قاهره با جمیع امر که
در جنگ او کشته شدیم آگاه باشد که میرزایان او بار مندان حد و آید با عتصام دولت
ابد مزین شاهنشاهی ادبی لایق در کنارشان نهد و از اینجا که اباحتیاط اساس ملک
و جهانداریت شیرکت تو اجر را با فرمان مطاع بصوب مالوه فرستادیم که قطب الدین
محمد خان و امرای مالوه را که حکیم معالی متوجه دیار کجرات اندر رود و باین حد و در سنانند تا اگر
احتیاج افتد جمیع امرای سعادت منش بصلاح دید او عمل نموده آن عرصه را از خشن و خاشاک
ارباب فتنه و فساد پاک گردانند و چون خاطر جهان آرای شاهنشاهی از مهمات
اجرا باد و این ناحیت و ابرداشت روز بهرام بیستم دیماه آبی موافق چهارشنبه
و بیستم شعبان از ظاهر قصبه برویه بصوب بندر سورت منتضت روی نمود و در آنجا
و داد خانان بمنزل و مرحله بر حلقه قطع مسافت میفرمود تا آنکه بدولت و اقبال روزار
سیوم بهمن ماه آبی موافق دوشنبه هفتم رمضان حواله آن قلعه آهین بنیاد و مضرب
خیام فیروز بندی گشت چند بار صحرانها و تو با حوالی محل مقدس آمد و از صیانت ایزدی
امیبی نرسید و چون منزل بقلعه بسیار نزدیک بود بموجب التماس و لپای دولت
مقیم سرادقات عزت در نواحی کوی تلا و شد اگر چه این مکان نیز بی ثبات بود و منازل
مقدس میرسد صیانت یعنی کار خود میکرد بکنی خدیو جهانگشای آن قلعه را
بکنو و نصرت فرز گرفت و هر جانبی را بخلصان از موده کار و خدمت گزاران
کار طلب سپرد و متحصنان قلعه از سیه درونی و بخت برگشتگی خود از تیر اقبال روانه
بوسیله مستحکم جای و فراوانی آرزو و فزونی توب و اسباب آن و شورا قزایی
میرزایان تیره بخت به رای در که غفلت فرورفته بودند و پیوسته بعضی از به
اختران معهور از قلعه برآمد در هر جلای شورش نمودی و بهلوان خان بنا موسسه
در سنای آن بدندان اهتمام کردی از آنجمله روزی که از بالا بارش تیر بند و تو
و از بابان چندی از فتنه اندوزان دودیده بودند و در نقب زنان مرحله دست

بکار رسانیده سیف خان کو که تاختی نمایان بر دو کار نامه حیرت و شجاعت
بظهور آورد و در انشای برکتش بنو قی با و رسید اگر چه تا یکجا صاحب فراش بود
اما عاقبت بخیر انجامید یکی از مشاران الیه بر سیده باشد که بندگان حضرت راضی نیستند
و بار بار صرفه اقبال تمام مردم چه که بسیار که بیایه شمار سیده باشند میفرمایند برای چه
خود را دیده و دانسته در چنین مملکت انداخته بودند آن مبارز اخلاص کزین در جواب
کفایت در جنگ سرنال راه غلط کردم و خود را در آن هنگامه مردانهای شتافتیم
رسانید اگر شرفندی و خجالت زدگی آن روز دینگی بر من گزانت میخواستیم که سبکبار بودیم
و از سوانحی که در آن ایام کاهره سعادت بظهور آمده بدست آمدن چند زنجیر قیل
و اسباب میرزایانست و مجمل ازین قضیه آنکه این کوردلان بی سعادت بعضی از قیلان
و اموال خود را نزد نام دیو زمین در آن محذو و سپرده بودند درین ولایه موکب معالی
در اینجا منزل اقبال فرمود عوام اردوی زرنگ تباخت اطراف رفته بودند آن قیلان
با اسباب همه بدست در آمدند و از اغارت گشتگان تغافل داشتند بنظر اقرین
در آورده مستول عطف خسروانی گشتند و از سوانحی که در نیولا بر تو ظهور داد بعین
کردن بعضی امر است بصوب دار الخلافه و اجمال این کلام آنست که محمد حسین میرزا که از
جنگ سرنال خاک مذلت بر سر و تیرگی او بار بردل سرگردان و حشران زده خود را
بآن دو صوب دیگر در حدود ایدر رسانیده خاصیت دولت ایدر پیوند بست
در اعلام نصرت اعدای نکوت و چنان کوشش میبماند که آن کار از هر دو
بظهور نیاید و از تبه رای سود را در زبان خود می اندیشید چنانچه این اقبال نامه شرح ایز
برسم احوال متعبد است و آنچه مجدداً بعالم ظهور آمد آنست که در میان این برادران بی سعاد
که برکتش که برابر ابرهیم حسین میرزا در سرنال روی داد گفت و گوی شد و از نکته گیری
بدستی گشت و از درشتی بر بخشش انجامید ابرهیم حسین میرزا که در شمشیر علم بود و در عقل
ممتاز از برادران بچیده جدا شدند و باینکه نادرست عازم دار الخلافه گشت و آن
برادران معزول روی چنین برادر را از بخت برگشتگی تجوز در دلا سبای او بگوشتند
چون این معنی بسامع اقبال رسید سید محمود خان بارهیم شاه قلیخان محرم و راجه گشت
دکس را بصوب دار الخلافه تعیین فرمودند که تعاقب ابرهیم حسین میرزا نمایند و فرمان

مطاع با ستم بهم خان نیز شرف نفاذ یافت که از محاصره جانبین بر خاسته بکالی که
 در جاکیر است مستجاب که زبانه و عوم جهان بود که آن مدبر مصوب کالی شناخته است
 او را ی کبار چون نصرت یزد در دار الخلافه رسیدند پیشتر از آن فتنه ابرهیم حین شکست یافت
 سوری افغانان شرقیه بر آورده و منعم خان خان خانان حکم میخواست و اجبه باره که
 منتظم مها دار الخلافه بود لشکر نصرت قرین و اشرف روانه ساخت و اما و تاه این فوج ظفر
 قرین رسیده بود که لودی از دود گشت و سنگ تفرقه در جمعیت آن کوه افتاد لاجرم
 معاودت نموده بود الخلافه شتافتند و چون سخن بانی کشید تا که منصب سخن پیرای
 آنست که محل از احوال ملک شرقیه که از رخ بید و شرح این داستان دراز برسم حال آنست که
 سلیمان کرانی که از امرای سیدیم خان بود و چون راویس و بنکاله و بهار استیلا یافت
 از آنجا که عمل منافقانه داشت سر رشته بندگی ظاهر را نمی بخت و همواره بهر سال عراقین
 و پیشکش خود را مذکور محفل قوس گردانیدی بواسطه این حسابی برده نفاق او در دیده نکشت
 درین هنگام که بیگانه مستی او بر شد مکافات مکنون خاطر نفاق او بدینش فرزندان او
 آمد هر که او را بسته قزاق دولت چنین صاحب اقبال ساز و هر آینه زمانه خاک قدرت
 بر فوج او و منسوبان او افتاد و خصوصاً تیره را بی که دم مخالفت با بزرگ کرده خدازند لاجرم
 در اندک فرصتی درین دیر مکافات بجای اعمال رسیده انری از دولت او ماند و تبارکی
 حصار این کلمه الحی ما جای سلیمانست چون او در گذشت افغانان بایزید سرکلان
 او بجای او برداشتند زیاده سری و ضمیمه بخودی او گشت با نفاق او باشان و خطبه
 بنام خود خواند و از غور که در سر داشت مدارای بدور که سرکنان بخود را رام ساخته بود
 از دست داده بخود را بی در مقام تنگ گیری و کینه کشی شدند و از اختتام اعیان بدو خوش نبوده
 ساخت ها منسوب بر عمامه زاده او که نسبت دامادی او داشت و یکجته دوستی ضمیمه او بود
 از بدسلوکی او برخیزد و فتنه جو بان آخوذ او را خام طبع ملک گردانیده بران داشتند که او را
 از هم گذرانند و آن شقاوتمند جدیدین فنون نسبت را بطای فنیان نهاده مرتکب این عمل
 شد و کاری که اولیای دولت بهاران تکاپو نتوانند کرد از آن بدگاه مخالف بظهور آمد
 بودی که نفس طایفه آن ملک بود با نفاق اعیان آن دیار بر سر خورد سلیمان و او دام را بر
 برداشت و با نسوی مذکور را پیدا کرده تقبل رسانید که جو کرانی که تمشیر آن ملک بود در صوبه

بهار بر سر بایزید کلان برداشته خلاف رای گشت لودی این کرد و او ان از بنکاله قصد
 بهار روانه شد و از بی توجهی منعم خان خان خانان و نسون و فتنه لودی که جو را ایل خود
 ساخت و تفصیل این احوال آنست که چون خبر در گذشتن شهرت گرفت منعم خان
 خان خانان از قلعه جناده متوجه صوبه بهار شد و در همین مسکنه را و از یک کین در
 گذشت و او راه دیگر از راه افغانان خان خانان تنگ را قلی و فرخ بر غلیبی و بایزید مجر گشت
 و جمع را بر سر حاجی پور فرستاده طالبی و میرزا علی و درم یک و جمع را بر سر سینه روان ساخت
 که جو را تاب مقاومت آن کوه نبود و خوف و هراس با فرستاده دم یکجته رز و قرار داد که
 من داخل ملازمان عقبه اقبال میثوم و در فوج بنکاله خدمات شایسته بظهور خواهد آورد
 ملتش من آنست که مرا امروز در مسکن ملازمان حضرت شاهیستایی در آورده کور کور را
 برای اهل و عیال من بدینند و صوبه بهار را با امرای با استیجای بیکر کنید با انکه مرکار حاجی پور
 و بهار اتصال من کنایه که حاصل آنرا نقد بهر کار علی جواب گویم و سال دیگر جایگزین در
 بنکاله باشد و منعم خان ملتش را در قبول نموده در مقام آن شد که کور کور را با دو همد درین اتنا
 لودی که دمنه آن بلاد و حیل اندوزان دیار بود از حقیقت کارا کابی یافت با نفاق آنم
 خان که دایم از بخردی و دورنگی و شنی این همه را برهم زد که جو چون از خان خانان نا امید شد
 ناگه بر لودی ساخت منعم خان بنکالانی از لودی گرفته معاودت نمود درین هنگام خبر
 رسید که یوسف محمد کور کور گرفته در مقام سنور انگیز است و شرح این سرگذشتان که گوش
 محمد بر سر سلیمان لودی گشت را منعم خان بدگاه علی همراه برده بدو لای او را بسمع معذرت رسیده بود
 حضرت شاهنشاهی او را بلا خطه نصیحت برتری و اخلاص صمد را و مقصد فرموده بودند
 درین وقت که رایات جهالتی بصوب کجرات نهضت فرموده بود آن بیگانه
 از بنده خانه دار الخلافه کویت و بایزیدونی رفته کور کور را از مردم بایزید محمد بنکالانی
 قلی را برای دین او فرستاد و خود نیز از نصیبه محمد آبا با محمد قلی خان بر لاس و مخزن خان قلی
 و امرای دیگر روانه شد و در انشای راه کجرات مجنون خان با سایر قزاقان توهم بخود
 راه داده از لشکر منعم خان جدا شدند و باعث برین سبکسری انکه جو از نواز خانان در فرخ
 ساز او رجوع انداخته بودند که با باخان و جباری و میرزا محمد و شاه محمد و دیگر قزاقان
 که در یورش کجرات در رکاب مقدس شاهنشاهی بودند شهباز خان گشته

بمیرزایان همراه گشته اند و فرمان کنی طبع آمد که مخزن خان بکیر نو خان خانان میرفروید و محمد
خان اوزنگ و ابو سعید از فرستاده که مخزن خان را تکی داده بیاورند این فرستاده ها هر چند در قریه
آن خبر و بستان این سخت حرف میزدند سودمند نمی افتاد و درین اثنا نوشتند بایا خواجه
مستمل بن عیاض شاهنشاهی و نیکو خویشتنهای خود از کجرات آمد مخزن خان از کار خود حلقه
مستوجه شد که خان خانان شد خان خانان فتح کور کبوره کرده معاودت نموده بود که مخزن
رسید و انواع مدارا و کوچی در میان آمد درین هنگام داود را روزا و بار پیش آمد و از بار داده
عزیز که در سر داشت متوجه جابو شد و تمسیر از خود لودی را با خلاصه لشکر و کزنده قیلا
روان ساخت و او با مستعد فرماندهان آمده زمانه را گرفت و محمد قاسم مهر دار از ای باب
برآمد خان خانان نیز سر اولان فرستاده او را جمع ساخت و محمد قلی خان بر لاس مخزن خان و قیلا
خان و راجه کج بنی و جمیع کفر را بستر فرستاد و خود نیز راجه آهسته آهسته میرفت در آن
هنگام بدیوان لسان الغیب تفال جستان بیت برآورده ای پادشاه و از غم تنهایی
دل بی توجان آمده وقت که باز آئی خان خانان این غزل را در عرضه داشت خود نوشته
بد رگاه والا فرستاد و استمداد از باطن اوقس شاهنشاهی نموده متوجه طغای این ناپره
لودی بعد از گرفتن زمانه سودای بخوت افزود و پنج شش هزار کس را ببرداری بوسف محمد
مذکور که از کور کبوره فرار نموده با فغانان ملکی شده بود از آب کشک گذرانید میرزا خان
در جبهه کج بنی و نظر بهادر و طالبی و شکری و جمیع دیگر از ملازمان سیم خان اعتضاد بر دولت
ابو پیوند شاهنشاهی نموده جنگ سپاسه کردند فغانان شکست افتاد و جمیع کزنده و سلاح
سیامت شدند و بسیاری غریب فرقا گردیدند و متعاقب این فتح محمد قلی خان بر لاس و دیو کور
بیا هم رسیدند لشکری که آهسته در غار بنور انتظام یافت و خان خانان نیز با جمعیت لایق
آمده با امر ملکی شد و لودی میان سیاه آب و آب کشک قلعه ساخته بال لشکری که آن شست
و هر روز در میان بهادران طرفین جنگهای نمایان شدی اگر چه او بدلت شایسته
دل نهاد جنگ بودند اما غنیمت از روی شکر و فیصل و توجان بسیار بود چون ربابات اقبال محض
سورت اشتغال داشت منعم خان طبع می گفت بودی از کجرات داشت قبول بشکری از
غریب حالتی دست داده بودند و ای جنگ کردن و لودی بگشتن که ناگاه تبارش اقبال
ست هشت می لعه ظهور داد و لودی با هزار آرزو مندی صلح کرده رگشت و شرح

این ساجه عبرت بخش است که چون دار و درنگال بکیر رسید در کجای بوسف سراج عزاده
خود را باندیده آنکه لودی او را خواهند برداشت از هم گذرانید اگر چه این بخیل او از نیل اقبال
شاهنشاهی بود لیکن بطا هر جمیع از حسد پشیمانی اقرار افزود نیز سخنها ساختند و چون
لودی نو کجرات بود و دختر خود را نیز با بر سر نامزد کرده بودند هر چه بد زشتی در حق او گفتند
داود از راست بنداشت چون بخر لودی رسید از داود رگشت و منعم خان خانان
با هزار نیاز مندی اساس مصالحت را استحکام داد و پیشکشهای لایق بدرگاه والا فرستاد
داود چون برگشتن بودی و آمدن او را شنید با هزاران سرکشی رگشته که می مضبوط حسی
دختر از پدر را بسپاری دادن گرفت جلال خان سد هوری و کالامبار که را چون نام او را لودی
برگشتند و نفوذ در جمعیت او فدا زنا کور لودی که بقصد داود میرفت برگشته بر قلعه
رهاس محض شد و از منعم خان استمداد نمود و صریح نوشت که ملازم درگاه والا شده ام
درین رودی شمار خواهم دید و امید که بوسیله شما باستان منعم خان نیز سر بلند کردم منعم خان
کمک فرستاده مصدق آمدن ربابات اقبال شد سخن کجا بود و برای تحصیل سیرانی آن کجا
گشتند و از سوخ دولت افزا که در ایام محاصره صورت بظهور آمد شکست یافتن محمد
میرزا و دیگر مدبرانست فرمودن خان اعظم میرزا عزیز کوکلناش با محمد حسین میرزا
و فولادیان و انهم از این گروه خود پروریده و در داند که هرگاه خود بهار اینست کرد
والد است او را سوداکی عالیشان مصروف باشد ملازمان عقیده اقبال بر صفی سعادت
احضار کزین کردند و از یکدیگر و یکجمنی کار بهار شاه و مرشد و منعم خود را فرموده آهسته آهسته
دل نهاد همت شوند و هر آنکه کار جهان بزیب و زینت گواید و شریف ابو ضیاء طبع کور
هم ستمدار عالم کا جیاب صورت و منی کور و هم مخلصان صفی و از سود و زبان خود نوشته
خدمت درگاه سلطنت را از همین عبادت الهی دانند و مصدق خدای شوند که از سلاطین
پیشین کمتر ظهور آمده باشند چنانچه مصدق این داستان فتح بزرگشت و مجمل ازین بایزیدی
آنکه از میان اقبال شاهنشاهی برهم چنین میرزا از کجرات برآمده بصوب دارالکلا
اکره روان شد محمد حسین میرزا و شاه میرزا و فولادیان که در آن کوهستان سر بسته
او بار بودند بپایان یکجمنی بسته بر سر من آمدند سید احمد خان با هم در و است طبعه
کمر همت بست چون خبر ذاهم آمدن از باب بنی خان اعظم رسیده در مقام جنت جوی شد

و از اتفاقات حسنه آنکه سیر یک تاجیک با درون اطراف کوه از درگاه مقدس خضت یافت بود
قطب الدین محمد خان و شاه بدیع خان و قطب خان و سایر جاگیرداران کوه را ملحق ساخت و شیخ
محمد بخاری که در وقت بود و سامان رفتن ولایت سوره بوجب حکم علی میگردد خان کاکان اعظم
کسان فرستاده او را نزدیک گردانید و چون امر مجتمع شدند خان اعظم با بینی نشایسته در انظار
افواج هستیست قول نبیبات بای آن دانای اخلاص کزین رونق گرفت و شاه بدیع خان
و معین الدین احمد خان فرزند وی و معصوم خان پسرش و قطب خان و جمیع کثیر درین جای قرار یافتند
و قطب الدین محمد و میر جلال الدین حسین انجری میانی بر انظار استقام دادند و در توفیق بر انظار مردم
او معزز شدند و شیخ محمد بخاری و محمد واد خان و حاجی خان افغان و جمیع جان فوج و انظار را زینت بخشیدند
و شاه فخر الدین و مظفر مغول و بایزید ارلات در توفیق جو انظار نماز گشتند و در سیم خان
و نورنگ خان و محمد علی توغای و محمد علی سلدوز در پیش فرمان هراول جای گرفتند و جمیع دیگر در پیش
ایستادند و خانم اعظم بعد از ترتیب و تنسیع افواج بغیر استندیش متوجه بنزد آنکه به بین
شهرت یافته شد در روز کوش چهاردهم بهمنماه که بیرون آمدن بود و درین جور
لشکر منصور گشت مخالفان دولت حاضر را کذا گشته در برابر لشکر منصور آمدند و سیر خان نوکری
و جنید کرانی قول کردند و محمد حسین میرزا و شاه میرزا و عاقل حسین میرزا و شاه میرزا و عاقل حسین
میرزا دست راست ایستادند و محمد خان پسر گلان سیر خان و سادات خان دست چپ
مقر گشتند بدو خان پسر و سیر خان فولادی هراول شد و اب خلاف دارای بود که امروز
جنگ شود پسر چهار خان و بعضی از مومنان ادبار نهاد باین بر کوهان سورا وانه بیسته بودند
سیر خان فولادی از راه کیزرت و حیل ساز می گمان پیش شیخ محمد بخاری فرستاده
حرف مصالحت در میان آورد و اکثر بزرگان که سلامت جوی وادی عاقبت بودند عوزی در میان
نا کرده دل بر صلح نهادند و شاه بدیع خان بچان اعظم و باهتکی گفت و نه صلح راضی نشود
معصود این کرده که نماید وقت که در این است خان اعظم جواب داد که راضی من هر گشت که
بخاطر شما رسیده است چون او را دل بر صلح بود معامله نمیداد و وکلای سیر خان سخنان
عام درین صلح نام در میان داشتند خان اعظم گفت اگر فی الواقع حرف صلح راستند از حاجی
عقب رفته فرود آیند تا بجای شما آمده فرود آیم که در گفتن در این ماست بایسته نیست
چون سخن آن کرده حیل اندوز از صدی فوخی نداشت قبول آن نکرد و اولیای دولت آیینی

حق اساس متوجه صبر برداشته و چون زبان زد عام بود که میرزایان از عقب لشکر منصور
خواهند آمدند میرزا معتمد و جوگ خان و طایفه از دلاوران نامور را عقب قرار گشته کار طلب
گشتند و چون فوجهای هر دو طرف زد یک رسید اول جنفا و غنیم پیش دستی نموده بر سر انظار
سپاه اقبال تاخت و اکثر مردم قطب الدین خان را زار داشته بود و خان با معدودی بای حاکم
افشرد و داد و تشر بر دو دندان فیل غنیم رسانیده حیرت افراشت و هراول آن تخت بگذاشتگان
بر هراول لشکر نصرت دین تاخت فیل نورنگ خان که عطفوان متنی او بود در عین نورش
و غوغا متوجه یکی از سواران فوج خود شده او را در هم مالید و مقارن این حال دلاوران فوج
هراول لشکر فیروز مند را برداشته التمش نیز باب بناد و بی همی نمود و این قوار غور را
بعضی بدست راست و بعضی بدست چپ عین تماشک زدست دادند و اتفاقان بدستری
بصوب کویختن شتافتند و قریب پانصد سوار روی بر روی خان اعظم آمدند و در اندک
فروتنی درهم زور دیده گشتند و آن طایفه دیگر که هراول التمش را برداشته بودند خود را بجنفا
لشکر منصور رسانیدند بیشتر از مردم جانفاری است با ورنی نکرد و مراد خان خود یکسو شده
تماشایی گشت و شاه محمد خاثر نوکران او را چنین برداشته با محمد آید روان شدند شیخ محمد
بخاری با بعضی از خوبان چون بر رسید بهاء الدین و سید جعفر برادر شیخ نوید و جمعی دیگر
داد مرادانی داده جان نثار گشت و این کرده مخالف فتح اندیشیده بتاراج مشغول گشتند
میرزایان خود بفرز الدین و ابجا عه رسیدند و میر بقدر تردد نموده بای ثبات نتوانست
افشرد و قطب الدین محمد خان را با معدودی مانده روی جهاد است غنیم آورد و درین هنگام که
آن گروه فوج قطب الدین محمد خان را برداشته خود را بر تال رسانیده مشغول تاراج بودند
قطب الدین محمد خان از عقب رسیده رزم آرای شد و بتأیید آگاهی بود از آنکه مغلوب
مطلوب شده بودی لب علی الاطلاق گشت و خان اعظم و بهادران قول لشکر منصور انظار
بیره وای را از هم که زانیده بقدر غنیم که متوجه قطب الدین محمد خان بود روی آورد و چون اکثر
مردم غنیم تاراج شتافته بودند بدین این فوج دلای داده برگشتند و بعضی اعانت
عجبی و تأیید سوادای چنین فتحی شکوف روی داد و خان اعظم با جمعی بر پشت ایستاده
از صیت تنب و مبارکبادی سماعه فرود بود درین انظار سواران میرزایان پدید آمدند
خود از قلعه توفیق جانفاری را بعد از جنگ بسیار برداشته اند و تا کرده شتافته بودند

و این موهبتی بود که اگر کسی که متوجه قولش که منظور میشدند کار و شوار بود چون مسافتی طی کردند
و مردم این را بتباراج جدا شدند خبر شکست شیرخان شنوده باقبال روز افزون شاهنشاهی
مراجعت نموده متوجه عرصه نبرد شدند فی الواقع هم چنانکه اگر اندوه با عهد آباد می رفتند کار آن
مردان صورت یکسانی نبود لیکن از جهت برکتی خود متوجه میدان و غاشدند خان اعظم
با اکثری از مبارزان عقیده نمودند فوجی که آراسته آماده بیکار بود که فوج میرزایان نزدیک رسید
شاه بداعغان گفت که وقت تاخلف خان اعظم در حدود تاخلف بود که یا محمد جلوه خا را
گرفته چندین امر استاده اند چه جای تاخلف میرزا راست میرزایان چون نزدیک رسیدند
حقیقت انبوهی فوج بادت هی که از لشکر غیب آراسته بود دیده مصلحت در جنگ نداشتند
از آنجا که بخت برکتی سرزشت این بود جلوه که دایره راه او بار پیش گرفتند و بجای
امدادات عینی بدو میردوها که احتیاط بپشت های بحریه کار مصلحت وقت نذیرند یا واقع
طلبان بر اندیش را سخن قبول افتاد و با جمله پیشتری از امر استوع این لطیفه عینی دای چند
از اخلاص در کردن دل عقیده نمودند خود گذاشته در یکجهتی افزودند و از غراب امور که
در آن روز اقبال مظهر آمد آنست که فیلیجات از فوج غنیمت فیلهاش تیر در زده راه عدم گرفته
بود و خود سر میکشت هر جا که او را نه نقاره می شنید خود را با بخار سینه آن فوج را بر هم
میزد نقاره شادی که در هر فوج می نواختند ساعتی موقوف شورش داشت و بدست
کسان شاه بداعغان گرفتار آمد و جمیع پیشکش او شد و چون چنین شکست بر رخ سیه بخان
بدست افتاد و شیرخان فولادی بصوب جونه که شتافت و میرزایان راه و کن پیش
گرفتند خان اعظم با امر بتعاقب این گروه روان شد و چون مرده این عاطفت ربانی بمساح
اقبال رسید بعد از اداب مبارکش از روی و مرگم اینها طوری و معذی فرمان مقدس شرف
نفاذ یافت که خان اعظم قطب الدین خان و شاه بداعغان و مراد خان و دهر علی سالدون
و طایفه دیگر از ملازمان معتبه اقبال را بتعاقب آن گروه بدست انجام تعیین کند و خود بقدم
شرف ملازمت دریا بدین فی اخلاص خود را بسجده حضور نورانی سازد و رستم خان
و نورنگ خان و عطش خان و معصوم خان را همراه آورد و خان اعظم در حدود سرال رسید
رضوی خان فرمان مقدس آورد و او اقبال مشور بدست هی سرزشت سعادت دانسته تبارک
در شتافته و روز دهم بانه میسندارند ماه آبی موافق دوشنبه بیستم شوال استانبول

مقرشد و محض فزون عواطف شاهنشاهی گشت و از سواخ ایام محاصره صورت
مظفر خان بتبعیه اقبال بیشتر گذارش یافت که عاطفت شاهنشاهی را موری را و را
بخشیده طلب فرمود و چون با احمد آباد رسید خان اعظم متوجه دفع فتنه میرزایان شده
بودند هر چند گفته فرستاد که امروز درین خدمت بیایم کردن لایق می نماید او را توفیق بر قدم
این کار شد و چنین قایم خدمت را از دست داده پیشتر روان شدند بر و ده رسیده بود که
فرمان قضا اقبال رسید خلاصه مضمون آنکه از هر جا که رسیده باشند برگشته بکجک خان اعظم
شتابید و سعادت این خدمت را بدولت حضور راجع دانسته توقف ننمایند تا که از
اقبال فرمان مقدس نموده معادوت کرد چون با احمد آباد آمد ظاهر شد که اولیای دولت از
بخت نصرت یافته اند و خان اعظم حکم مقدس لازم استانبول است مظفر خان سعادت
روانه درگاه بعلی شد بدین تر از رسیدن خان اعظم بدولت کورنش افتخار یافت و بمنزل عاطفت
خسروانی گشت و از سواخ ایام محاصره آنست که جمیع کثیر از رضای از بنبر کوده و آن ناحیه
سریر اعلی رسیده بسعادت ملازمت کامیاب دولت شدند همانا که آمدن این گروه بای
متحصنان به رای بود تا حلقه را با آنها سپرده خود را بر ساحل سلامت کنند چون شکوه
سلطنت بنظر آن گروه درآمد و فزونی شک و فراوانی استعداد و کورنش در فتنه
دستام نفایس دایر خود بنظر مقدس آوردند و خدیو قدران هر کدام را بنوازش خاص مخصوص حقه
از عجایب و غرایب بنگال و اوضاع فزونی استکشاف فرمودند و همانا که از قلم بعلی
معلومست چه دل مقدس کتی خدیو مورد فزون صورتی و معتدبت لیکن خاطر عدت برای میخواست
این مستفسار را سرایت استنباس این گروه وحشی گرداند فتح قلعه سورت بمقتضای
والای شاهنشاهی آگاه دلال دیده و در دور بنیان زرف نگاه را چرا گویم ظاهر بنیان
معامله هم نکوشنا منند که هرگاه منتبان این دولت ابد درین محض انتساب چه
کشتیها که گشته شده مشکلات در پیش است طلبکاران نمی آرد خصوصاً بان ارتباط
عقیده نمندی برای سعادت ایتان خود خاصه این گروه بختمند که مراتب اخلاص این خدیو
افان سر بلند باشند چگونه در مطالب والا و مقاصد بزرگ کار و امیکردند پس در هر کاری این
بزرگ ساخته آبی بنفیس نفیس است بنده هر آنکه حضور آن مقصدی نقاب جلوه ظهور دهد
و روزی چند که صورت تاخیر و تسویف راهی باید همانا حکمت باله ایرونی چنان

اقتضا میکند که کتابه مدارج اخلاص و مخلصان مراتب خدمت گذار هر کدام بر پیش طاق
عیار نگارش یابد و رنگ زوای جوهر استعداد شده سبب ترتیب خدیو جهان مردم علی
بودند و مسهای زراعت و در پرتو گذارش در آید نفوذ سلطنت خالص کرده و عیار آن افزون
قد شود و بالجهل رعایت ربانی تسخیر این حصن حصین که بسالها در مرآت اندیشه بالغ نظر
درینا بدو توجه حضرت شاهنشاهی در مدت یکماه و هفت روز بر وجه و نحوه صورت
بست هم بخت گمان و اینچ از راه دور خند قمار کرده خود را بدو اقله رسانیدند و در کائنات
آن آغاز کردند و بهر نزدستان خدمت گذار در حوالی اطراف آن تلهها ساختند که مشرب
شده ساکنان آن قلع را تیر و زردانند و هم یک اندازان کار برد از بهمانایان بطور آورد
چون قلع نشینان نخواستند بر حقیقت کاراگاهی یافتند و از خواب گران بخیبری بیدار شده
در تضرع و زاری زدند همزمان مادر که نظام الدین لاری که بدو زنی بود برگاه معالی زیستاد
و او در طرزدانی و آگاه دلی بوسیله بابا فتهای بساط قدس فنون اسیر سیمکی محتضن را
بوقف عرض مقدس رسانیده و الحاح و تضرع این کوه تبه کار را بطوری که مؤثر افتد از زبان
دان کاروان در پیش آن مرزبان عجز و دست عاجز بود و موضوع داشت خدیو اتفاق را دل
بخشود و دریای بیکران عاطفتش بخوش آمد بآن که این زاری از راه اصطراط بود و نوینا
بزرگ راه سخن داشتند هر چند در عدم ظهور عاطفت افزون و هر یکی از محقران بساط طغر
بنامانی خاص تکی بخشیدند آنکه نالای بود بقدر سیاحت آبی سرخوش گردانیدند و کوه خانی تراودا
بمقالات کوئی بارام جای بردند و بمقتضای ملتمس او قاسم علمیان و دولت کلان را که
از محقران بنرم و نرم بودند فرستادند که همزمان و سایر محتضنان قلع را دلاسان نموده
بسجده درگاه آوردند روز ششم سفندارند ماه آبی موفقی پنجشنبه بیست و سوم
شوال گردن آن قلع هزاران نیازمندی سجد خجالت بجای آوردند و عاطفت حضرت
شاهنشاهی جمع شرمساران بدو کرداری را از مال و جان و ناموس در خود حمایت خویش گرفت
و بهر باز که پیوسته به زبان را از خاپیدی زبان بریده و چندی دیگر که مصلحت بینی
مقتضی آن بود که چندگاه در بند خانه باشند بندان فرستادند و روز دیگر خدیو مقدس
سیران قلع شریف برده عبرت گرفتند و چند و یک بزرگ که سلیمان گفتندی
از آنجا بدو اخلافه حکم انتقال سیران قلع شریف برده عبرت گرفتند همانا این دیکها از

سلطان

سلطان سلیمان فرمانروای روم بوده است او در زمان خود خواست که بنادر فرنگ
در حدود هندوستان است بهر طرف در آورد و یکهای بزرگ بان کرد و اوان فرستاد
و از بدو مدتی حکام کجرات لشکر روم از عشرت معیشت انهم را یافته مراجعت نمود و آن
تو بهای سترگ را نتوانستند همراه برد و از سواخر که بعد از پنج صورت روی داد آخرین بهر
جسوت حاکم ولایت بگلانه که از زمین داران معتبر بود دست بردگاه والا آوردن شرف
حسین میرزا است بخیر کردن بعبه مقدس و او را در کار از عتقوان دولت روز افزون در بدای
سر بر آرای سلطنت است تا مستعدان سعادت شناسان فرمان برداری او بعمار و نیکی بخشی
توانند برآمد و سعادت مندان اخلاص کرین را سر و آیه عقیدت افزای است افتاد و از پیش
والا که باین خدیو خواست شناسان عطا فرمود آنست که هر که از اطاعت این سلطنت آرای
صورت و معنی سر باز کشید او را آورده درشت ادبار ساخته محتاج این عتبه گمان بایه میکردانند
یا در همان کرداب فنا فروده تبه کرداری او را پیش می رند چنانچه تبارکی حال این خواجه زاده است
مقصود کردند و شرح این بطرز اختصار آنست که این تنگ تریاب بدست از آن هنگام
قد تربیت شاهنشاهی ندانسته باندیت تا صاحب سروری راه بنحیضی پیش گرفت ادبار در
هر کس و ناکس کشند ابروی خویش بچاک مذلت ریخت چرا گویم بدو که هر یکی خود را ظالم هر کدام اول
جمله را که بدست گردی اقبال شاهنشاهی در همان نزدیکی گرفته بود بفرموده لاریان داده و خود را بان
فرمایان بستان و چندگاه در پیش بر سر برد و از آنجا بخنجر خان التی آورد و چون بیانه سنی او
لب و زشت بدیدر زایان بیست و دران وقت که حاکم خاندیس بقصد کجرات آمد و کاری
نساخته بقدم هرکت مراجعت نموده همراهی و کونده و از آنجا بحال تبه برگشته بحد حسین میرزا
همراه شدند درین هنگام که رایات جهالت بتسخیر کجرات نفوذ نمود و سنگ نفوذ
در هنگام متروان این حاجت افتاد و بایستی که این خواجه زاده سجد درگاه بجای آوردی
و تدارک تقصیرات خود نمودی لیکن چون بد نهاد و بدو که هر بود بصوب دکن شتافت
و او را در حدود ولایت زمین دار مذکور عبور افتاد او چو بواسطه غلبت و لطف ای و
بجمله خواهر خویش میرزا را مقصد ساخت و بهای اسباب و تجارت برد و درین دلا که زن و زاد ابرهم
حسین میرزا با خود و رفت در گرفتاری آنها تیر همت بست لیکن دست او رسید اما دختر او
نرسید اما دختر او ساله ابرهم حسین میرزا بدست او در آمد چون این معنی مسمع علیه رسید میرزا خان

بسیار را فرستادند که رفته زمین دارند کوربان گرفتاران روانه درگاه سازد و چون معلوم
 شده بود که حاکم خاندیس برادر خود را راجه علی خان بدرگاه والا فرستاده است و او در حین
 بدرگاه آمده بمقتضای کوفته اندیشه های زمین دراز توقف دارد بمیرخان مذکور حکم شده که
 او را نیز مستمال ساخته همراه آورد و بعد از آن چون که او بهی و تاجی باقی و بلید هر برهن را فرستادند
 که زمین دار مذکور را خارستان تردد و توقف برآورده بچینی بوستان خدمت دماغ سعادت
 او را معطر گردانند و این فرستادگان کار بند محکم عالی شده او را با اسیران بدرگاه والا آوردند آن چنان
 معصوم را در ظل عاطفت خود گرفته بمهربان جو میرای مقدس سپردند و خواجه زاده اصفی که آدمی
 کثیر بود ترسانند از آنجا که شهریار معدلت پزده را فتوی یافت و فرادانی عاطفت تقابل
 مجربان نمی برد از آنجا که او را بر بند بر خانه سپردند که در اسناد نام بنای ایزدی احسان نظر و نگاه رفت
 و غم و عظیم ناگزیر است بر سریده غاند که بگلانه ولایت طول آن حد کرده و عرض آن می کرده و پیوسته
 دو هزار سوار آورده هزار پاداه در روی با شد و جمع آن شش مینم که در دامت و در آن ملک
 هر که حاکم باشند بهر چی مانند سایر دوله و قلعه سنگین بر قلعه کوه واقعه و دوشهر عظیم دارد
 شایه و چشما بود باین ملک کجرات تصرف اولیای دولت در آمد و از سطوب شکوه
 شاهنشاهی خدمتی شایسته تقدیم رسانید و بسجده درگاه مقدس رو سفید همان شد و از این
 آفت که آسمینی بدست میرا کی دولت در رسید و بقایف گذشت مجمل از این سانحه عبرت بخش
 آنکه بیسته از رنگ نشین خلافت در پرده خاص در آمده نقاب آریای میفویاید و کار فرمانان
 قضا و قدر آن برده و برداشته در اظهار شکوه صوری و معنوی این بزرگ کرده آلهی اند
 از آنجمله شبی نشان خاص حاصل اشتند و مردانیکهای شجاعان هند وستان بزرگوار بفرستاد
 میشد که پیش این کوه جان قوری اندازد چنانچه بعضی راجه یونان بر چه که دوستی دارد می استند
 و در مردانه که نمسکه بکند و در محازی این دو سنین می دوند چنانچه سنینها از پشت پرده
 که آره میکنند آن جوان پهلوان آلهی محبت پرده آریای خویش بلعبار گرفتن با ملولی از گایابی نشانه
 ظاهر تر شیه خاصه را دست بر دیاری هر که در دوطرف دیگر از دیکر شک اندیش داشته فرمودند که
 اگر راجه یونان در آن اظهار شجاعت خود را میفرستند ما بهین تمشیر حله میکنیم عریب حالتی
 بر استادگان بزم معدن نیست که کس را در ترس خوف زدن و نه رخصت دم بر آوردن درج
 هنگام مانسنگ بیای اخلاص دویده سبکدستی نمود و چنان دست زد که آن شمشیر

جدا شده افتاد و اندکی میان انگشت نو سببه کتو خور بریده باشد حاضران بارگاه معلی
 شمشیر را دور بردند آنحضرت خشکین شده مانسنگ بار زمین زده مالش میدادند
 سید مظفر الدین از پیروی خواست که از آن پنجه آن شمشیر آلهی جدا کرد و انداز به رایی انگشت
 بریده آنحضرت را داده او را خلاص گردانید و آن زخم خیلی افزود و بصیانت سبب آن
 که سینه نگاهبان داشت مقدس است در اندک فرصتی بصحت گردانید و چون خاطر انتظاریش
 عالمیان از منتهای پیرو و فراغ یافت و است و حکومت این قلعه عالی اساس بقلمح خان لغویان
 فرموده کوشش هوش او را بنصایح فرزندک فرا کرد و ایند و روزگار اسفند بیت و هم
 اسفندار ماه آلهی موافق دوشنبه چهاردهم دی قلعه بصوب احمد آباد توجه فرمودند و هم در نیولا
 راجه علیخان باستانوس عزت یافتند البته بقدر هفتم اردیبهشت سال چهارم آلهی مطابق جمع
 بیت و هفتم شعبان هزار و چهارم شکر کوفت کاری قوی از دولت ابدی اعتضام و بر فی برکتی
 اقبال سی ساله کشور خدای بیت سمع سلطان و شاه نه خرمگاه با دستاه زمانه اکبر شاه
 که زرخش روز بخت روشن باد در بهار شش زمانه گلش داده بشیر و یانید به سخن شیخ رنگابو
 خاتم آسمان فراموش بجام پذیرفت با فرمان روا یان والا شکوه بطغیل آن یکتای از زمین
 یاد آورده بستای داستانهای را شاداب گردانید آسودگان شاد و خواب نیستی را
 زندگانی جاوید چهره شاد او ز خت بیت حدیث که این گنج خانه بگرفت نگار جاویدانه
 آنرا که سری نیکته داشت و داند که چه بر سرش میبایست اگر ننگه و نیش شمریده بخوبی شش افتادی
 خود را شایان این کار بزرگ دانسته و گفتار دانا پذیرفته از سر انجام شغل شکر دل بگرفتاریست
 چه طبعی نواری جواب روان میر دست زین نامه حسرون دمان که باند ز خردون آهی
 از آن بنا ساز خوانی نمی بکنم و نایش شاهنشاهی و نیز نکی والا اخلاص نظر مطربت بار منظر
 اقبال کشودند و بجه و می از من بگرفتند آغاز آلهی بنادکی زبان حوی گرفت ز خان باری
 کمتر سر سبندی گلشت بهار منی و تماشای سر استبان حکمت نظر و عملی از بهر و اخلاص دل گردانید
 خا صا از شنودن دیوانهای کیم بنگار و رستی و نقد خان سناهی فرموده و اون زیاده
 مشرک اندیشیدی در آن فریغ شناسای کا خستان نقل خواب در نظر آمد و فزاضای
 تاریخ سزاوار جلوه نگاه فارسان حقیقت چه که شایسته نگار سعادت کز بیان عالم صورت
 نمی نمود تا که مردم زاد آنت که جوهر کرانایه انفس را یگان از دست نه بد و هیچ بری زندگانی

بخرفت رزمی نامزد فرود شد از دندان تپاه سرشت و هرزه لایان شورید و سر بکام و پای خود
نا درست گفتار آوردند و شرم از دشمنان ابداع گرفته بدانشکی حی را باطل آفریدند و ایندند
و برستان تا از مودن و چاره گزینان بی سرانجام در بر برای نیکو و در این از تپاه کاری داستانها
بیم و امید بر ساختند تلخ داروی نامرستی و دانی نقش بر نظرون و مایه لای تشبیه انگاشته در دوا
غم در آمدند و بکشد گرفتار آن خیال پرست اندیشه های تپاه و ارادت آسانی بیداشته یافته
و روی آمدند و از تاراج آگهی و نورس در از نفسی تخیلات با زرم بکشد و دلا و حقیقت بر میخند
و فراوان استی پیشگان سعادت آورد و ساده لوحان خیر اندیش سخن سر زلف در گرم آشته
از کوتاهی بینی و ناشناسی یاوه ساری نمودند و بتکابوی سلیم لان شناس حکایتهای تو فند
در میان آمد و از سهری شدن دور و کین گفتن ناها و پیغمبر که زبانی خود و هنگام آری طبیعت
طوفانهای فتنه بر خاست و سیلابهای آشوب بر خیزد و سوداگر و دانا گروه مردم کو تا کون می از خوانند
فرسودگانهای باطل آفرینانهای سراسر زخمند و در زبان زندگی جا وید افتادند و از غنودگی کج
و خوابیدگی خود بجای که هر گنجای شناسایی که شود نگاه صورت و معنی از و ارام ببرد و بر گنجایی
ظاهر و باطن از فروغ اوروشی فرایر و آینه تپاه بر گزیدند و نجش پوشی و خاک افشانی آن نیز نوزاد و زرد
غبار اندود ساخته مصر سعادت خواب گودا بیدند و شکفت ترا آنکه در آن تعقیده دست
بی تیزی پناه بی آرامشی بیدار نیست بخوابشی سخت مردم جان فوسای او را سرمایه نشا و خواب میسارند
و در ظلمتگاه غفلت فرو شده بنیاد شادی و غم بر خاسهای پرستان می نمند و بیست
هیهات چگونه سر کنند و به مردم و تیغ پای از خشن بهم باشند و بهم کف اس چون بای نیم نیست امکان
و درین تیرگی دل و کشایش خاطر کوکب حقیقت بر خیزد و بیادوی فطرت گوش هوش شود آمد
طرز آسمان لطمه بر نفس کج گوی از دوزبان بی دفاعی اندر ساری ترا پیش نهاد و جوار کت که در از
نیک اندیشی گزین منتری داده اند در سراج اده و چشم آهوبین چرا باز باشد تا چند خود که گریه
کوی و کوهر نیکویی خاک بوش ناشناسی کرد و از نیک در صفت گری دستی بست عام دار هر چند بداند
نکین نوزی بر خیزد و زبان و دل نیکه هوش بر آلاینده راه بی دانشی سیردی و زرف نکهی بکار
نیز و اگر فروغ حکایت و بر تو نقل نبودی چندین چراغ دانشی کجی افروخته ندی و در سیال
عقلی خود بر توان باستان باکی رسیدی سخن که نقیصت بر هوا و باد است که زده کوتاه عمری بود
و اگر میض سابی بلا می پیوند نیافتی کار شناسان دور بین از مشغله پناش این و الا نشین

بر آن عیوب نگاهی میکنند تا با کلفت و ششود چه رسد به کمال انکشاف محبت بر بین ز صدف
که هر که بی هنر افتد نظر بعیب کند و چرا بر پیشگاه خاطر که چشمه سار فیض ایزدیت
سر منجلی معقول یا معقول بدیده ماند و همیشه در دل هلال بر گرفته زبان بیغاره برکت ده آگاه نه که
همت بلند و فطرت عالی پیوسته حکم باب حکم نایاب دارد اگر در اساطیر مشیتان همگی درو
دست حقایق نگاشته آمدی میان روان دست دریافت و واپس اندکان بادیه جویانه
که جهان هستی مالا لای این که دست جاشنی لذت بر نگرانی و باستانی نوشته ها در نهانخانه حور
فرموده گشتی همانا نادره بر دواز ایجا و چنین سکوف آفرینی بر روی کار آورد و بر یک قدرت
بر نخته ابداع جناب نیز نک و لغزب نقش بست تا هم حال عین الکمال حور از روان معنی باشد
و هم راحله دوابی بر دیکان عینی تواند شد مدارج بر زم و مراتب حد و منزلت و اوقات لطیف تر
و انواع پیر و پیا در شناخت آدمی و طرق موردی ملک در کست بینها و دانا یان و اغلو طهای
دانشوران و شیب و فراز کونا کون عالم و سلیم دلهای بزرگان و حلقه اقبال ناممکن جنبان
و هیچ فرسند بودن بسیار دراز و دوان عقل و مهارت و سایر فیکهای جهان به العجب
و فراوان از مودن بکار می روح افزا و روشی دلنشین تا رنج نامها باز گوید اگر لیده و ری کار رود
و نگاهی بسزا کرده آید عمر دوم که دانش بزرگان کرد و دست دراز روی آن فرسوده اند
بدست افتد و سرمایه جادید زندگانی فراهم آید و نیز شاهد عرفان اگر چه بی فروغ بر منصف مدالی
نشیند و بر دکی شستن معنی بی بر توان که هر شتاب رخ بر نکشاید لیکن ان کار دراز
حقیقت سرمایه روشنی از راه حواس بر کرد خاصه از در یک چشم و روزنه گوش پذیرای فراوان
نور گودا ز دید و شنود انا را پیشینان افزونش باید و پیرایه حسن روز افزون اندوز و بر در عطار
خانه روایت کویان درمان ملال و واروی غم بدست افتد و چنین معجز دلکش ناگزیر تپاه
تعلیق همانا سربانی است از ان بود که بر العجب خط همواره جوش و از سکی و زریده دست نهی
و دل خالی بزو هوش باید و برین هنگامه آستان طرازی که بهمان دستاورد تعقیقات کجی
فرود آید و چگونه حسن مطلق را در مظاهر علایق نظار کی شود امروز که از آفرینش درو
باز داشته نرنگاه کل میسرند و از نشیلاخ نقیده بر فرازگاه اطلالی میباشند اگر زیند
بکوش سعادت در آید چه دور باشد و دل از آن رسیدگی با ایستد چه شکفت حقیقت کار است
هر چه بدل زبان گذارد و خامه بکا غر سیرد همه زادگان ابو الالباب عقلند و نیز یکی این بیری

برای نگارند لیکن آن کو هر روزانی تکوین را بر زشت آسانی از جنبه خشنم و از بهر هم گشتی غفلت که
فرزند رسید این دو غول راه سعادت ز کلهای بوی مشورت تو نوشت و می شنید و این
نگارنده این شش جانکو کو ناکون نامها آورده حیرت امای رسود لها گشت و میگردان تیرگی کاه از دید
حق باز وارد دوگاه نیز دریافت بر آورده یافت تواند شد لیکن کار کردن کردار را از با افکنده آنچه
زاده عقل زدوده ز کت و سترگی در آن باید که بود کمان شستمان تقویس دریابد و از صفای کوه
و فرغ دیدگان دل بنیای سر بر بآید آن نیای عقل مکتوف غمزد و اگر زنگ زدی آن غنا به که
نیز یکی را آبی علوی و امهات سفلی بگفت و کوی دلپذیر کون مجمل خواند و چون و چرا در بستگاه
آن بت بسکی بر گذارد بر روز بان کار را از عقل نامند و ثمرات ز کین خود را معقول نام نهاد
از بستگاه اعتبار بر روی افکنده همیشه خاک رزه امکارا که دست بقرص یکست بد
و عقل تنگی برده را کجا باز که از خلوت سرای طمانی باز گوید شکوفای زدی بی همال و رنگ خری جگرهای
تقدیر است و همیشه در دشتنا سد و شتر و غیره بر و غالب سرستان فرخا صلی خلوتکده محال باشند
نیز هستی که خیر محض و نور بخش است جز بر خیر غالب نباید خاطرهای سودا گری از آن اندیش برآمد
و زمان هرزه لای را بکوف بای بندی باز داشت پس از دراز دستان و کوهی سخن خاطر
از کونا کون آویش قدری آرمیده تنگی حوصله را جاره که آمد و از آن نصرت بر کنار شده به بسکی دم
روی آورد و منت مت ملکی صورت و معنی بای همت افشوده و ستردن نقش ناگزیر وقت
از بسید عزیت چنان بود که در این دانش آموزی خطی چند بر داخته آید تا شناسایی فرست
والی طلبان هنگامه گفت و شنود در اینان بر آید و ریاضت کیش از بجز خیر جوی نفس مرید
نخت گزین اسباب آهنگری سرانجام و پس آن سلسله چند که با و پیما می تواند شد فراهم آید و خدا جویا
محال برده را از کارش روز افزون بر کنار مانده نیردی پیرانه نفس نرسد دست دهند خدا یا
آن بهیچ خرسند از اندیشه نادر و باز آمده بنارسیای گویند و شناسا گردند که آستانه کبرای نزدی
بالا از ازانست که طایران بلند بر دواز اوج امکان باهنگ آن بالکتابند و معامله اندوزان
چهار سوی دنیا سود و زباز بر آن آسایش نهاده از سر سبکی خبر دین بر آورده و با از کلمه صل
بیرون نهاده هرزه کار و یافه در نشوند لیکن از همیشه در لرم و زمانه سازی که ناگزیر سعادت
بر زمان بیدار بخت با خود میسر آید هفت هزار سال سپری شده نورش از تیزی بلند
کواست و آفتاب شناسایی که وجه را سرگردان دارد و امروز که مرا غار دوزخ دیگر است

ساز آرای

بزم آرای بر بزم پیش لغاب بانی کورده میکند باره بر اینی بود استند رهنمای
نیز هنگامه حقیقت میکرد و از فراخ آسمان در زمین استشمام خواش می نمود و از کاه به روزگار
نقش آگاهی همست ناگاه حفظ نامیدی از ناصیه زمانه بر خواند و در پیشگاه پیش جهان
نمودند که شعبه را دوری چند دیگر است و از کج گری امل در کین آن وقت نشست ناگاه
نیر سعادت بر تو انداخت و خاطر از هر نه سکالی باز آمد و سخن شد که غم حق بزی خاتمه یافت
نکشته در این رنگ خود کرد اینده اندک کیهان طبیعت گفت چون خوشی نمی میان و بسیاری چنین
حلقه های در گشت بهوش که کلید کار دانی خطاب است قفل و لنگی نه ای بزدی و سعادت هر گز
در کو اندیشه درست و نیست خیر سکالی خاطر از آن سخن برگرفته در خیال آن شده که اگر هست یادری نه
و زمانه فرصت دهد بر فراخ زبانیان نام بر طرز دور و روز حقیقت بر زبان گوید برنگر آید بود که
آویزه گوش صا حیدلی گردد و تو تیا جی چشمی سرانجام یکست بیت بود در اندیشه من در بار
که دل داند اندیشه نیاز حکت بر بسته بهیچانهم رخصت کرا نمایه بسودا انهم
بیخبر از دهم آگاهی تازه کنم شرط نمک خواست درین هنگام که فرما زوای اعظم شافیه
عالم احوال دولت جاوید طراز ساده فرموده دل را بال و زباز ازین برید آید و بطرز و نحوه
مکتوب خیر از دریای خاطر بر حال افتاد کاغذ آداب فرما نپذیری بجای آمد و کجی بسیار
نفت رسیدگی گذارش یافت بیت که چه غنچه است سخن کام خوش لیک کرد بود بهنگام خوش
همین که رسیدن نفس جهان نواز کان نفس جان شودم جلوه ز بیشتر برفوت گذاران
بامستان و بسیاری زبانیان خامه پر داز زبان بیکتای دارند و سخن سرای بیک آیین نهاد
طرز دست فرمود روزگار و آتمند همگی سخن بر آیش الفاظ باشد و معنی را پیر و لفظ اندیشه
بوارون روی نکاه رود و صبح گوی و فاصله آری سر مایه مضاحت اندیشند و همان باد کا
شعور را بر این نیر شمارند و بر تناسب الفاظ و صنعت اشتقاق و آیین ترصیع و روش
تحسین مدار باشند باختار اقتباس و بخت استبدال و نگارش تبیع و ایراد تعبیه
و گذارش طرازی انفس بگذرد محضات بدیع را دستمایه بلند بایلی سخن افکارند و بر آریای
بلاغت و جلیایای معانی نظر نیفتد بر غی فتم و ترک نهاده در جولا نگاه معنی جابجایی
خیالی و تخمیلات و ایی تحجیر آن عرصه بند دارند و بیچ عبارت و دودلی ستعار است که
نشان نگویدی شناسندگان صوب اندیش با خود دارد پیرانه کلام اندیشند و دستور فنی

تازه طرح که اکسیر دانی از ان بر سر زنده از خشتین شکل شناسی باز ندانند که با کرده عامه
 غیر از سخنان دست زده زود و منم نینوشند و بر هر دو طرز دیار شناسان پیگار کشند
 بفرمایش دل و شومندی بخت بیدار دین همایون نامه سخن سرای را کاخ دیگر برافراخت و گذارش
 خواست تازه پیش گرفت و با مور کاری خود و دهنی روشنان ابداع کین روشنی دست یافت
 حضرت آمد که هر خود را بصیر جهان دیده در رسایند و تفتد دلان با دیده جوانی را قاطره ای تراش
 نمود بیت طلسم خورشید هم گشتم بهر جوی طلسمی از بستم بدان تاه که دارد دیدم دست
 نه بنید من خاتم را درین بدست اگر جان مجرم تن اینست و کبر یوسف شدم بر این اینست
 ستایش و کبر پیش انجمنها آراسته شد و آفرین و فخرین را روز بازار دیگر بیدار آمد تا نیک اوزده بندار
 و غارت کرده تقلید بنود و چشم بنا کشته در جنت و جوی سخن دلپذیر خاک تبری نمودی
 و از کشتن روزگار را ز می زمانه در کبابی خسر دی راه ندای دست مرز خود گرفته هنگامی
 بهار و خشنود و آفرین نمودی غرق خوی شرمندگی که دایند در اندکان کارزار از طبیعت از نارستان
 فطری و همتی که می نقد خویش بگردگانی دکانچه مملوف داده اند سر نشورن برداشتنند
 و کلامت ناسان ناتوان بین بشکلی چه در درخوابی و دل گرانی بستند و زبان طلسم
 عیار آگاهی داده و لاهک کشند بیت من خاک که کشتن شان کار و زبر غم ناسان
 این کنج که جوهر کشوند اصفاف کین نظر کشند و دیده وری را با من خیر اندیشی بوده بخشیم
 دوستی نکرستی با نذر ز کوی در آمد و از روی مهربانی بر گفت چندین رحمت چه میری سخن بدید
 چرا اینکاری از هزارانی بیدید آید که این شکوف نام درست بر خواند و بر تیرگی تازه نظر آگاهی
 بذر دانی و حقیقت شناسی از که امید داشته آید و کی دانی بلند پای کرده از روی پرورد
 همان بهتر که این نوکین بساط در نوز دیده زبان روزگار رسد و مایه افضل برای عموم مردم
 دهد ازین کار شناسی نفس بر آسود و از آن مهر کینی جوش نشاط برزد و فرخ و است او مرا
 پاسخ آورد در حقیقت را برکت دم رانده خوران علوم را روزی قوا است و درین ان رای
 یگانه وقت آماده میکرد و مرا بهنگامه چه کار کالای آسمانی از معانی نیکو ملک آگاهی را این
 می باید که با کرده عامه چه پیوند بست غلبه از را با کبر چه کار بنا ملک و خورش است این شکار
 و عزیمت راست کش شومندی بخت مردم را از چهار گونه نکرزد و خشت ان غنا کزین طلعت
 امو که واکونه آینه شناسی نکرده اند و از در خجسته کوش بصفه نکرده دل برده اگر راه باید بیداری

آن نکرد

آن نکرد و اگر پند و بکار کرد نپایمزد دوم آن تیره سرشت بد که کیم بی دانشی خود را دانیان نگارد
 و در بخوری دشوار و عشرت نندرتی نماید سوم آن روشنی جوی سعادت منش که از دیوبند
 ناتوان بینی و سیه جال نادانی و ارسته بر رود جو پای شومندی دارد لیکن از وارونی بخت
 و نعل کاری اخراج را که معانی بلند تواند و بر دگیان شستان خردید و کمتر روی نمایند حکام
 آن فرمیده مرد فرخنده طالع که باز جز شناسایی فطرت بالادست و همت عالی دارد
 و برز حالی دریافت پیشاپیش میرود دانیان روزگار این سرکش خبر خوشی نگویند و درج که با
 خبر بدین جوهری حقیقت پژوه نکست بد تا چراغ دانش افروخته گردد و فروغ آگاهی ممکن ترا
 در کبر پور و خور و چه زار می خوی و هرزه چرامی در لای از نیکه سخن را بدست باقی تازه در آوردی و
 عیار ز مانیان سر ایندی این همه زبان فروشی چیست و سر سنگبار برافراشتن چهره
 را کسی گذارن می باید و بسج خود ستانی نه همان بهتر بیکر عوز کسا از صفیستی بروده آید و باطن صفا
 باین ناسرا گفت دامن آلود نکرده بیت مشغول آب حیرانی خویش نگه دار بر جا که پای خویش
 درین در طرکشی فروشد هزار که بیداشت خسته بر کسار حقیقت سران کوه هر سج
 درست عیاری سخن و الاریکی او دران دانند که درین بارگاه شکوف پنج خبر گزاران آرد
 فراهم آید خشت فروغ معانی از آسمان تقدس بر دل صافی بر تو انداخته نزل سعیدی فراهم دوم
 کزیده پیوند اخشی بود گیان صفوت سرای صغیر را به بریان حرف در آورد و آن روحانی نواز
 باین عنقری بیک طری بر آید که بسان خان و تن بر العجب معجزی آغشته کرده سیم تازه
 بمطی دلپذیر غمزد کوش را بر افروزد و جازا بیا لاند چهارم خلجندی و مرتبه دای معنی را بگریزه
 جای باز دارد و لفظ پهلوی جو یا فرو گذارد و آستانه زیبا مستگاه آورد و بارانش صورت
 و معنی شاید سخن را بر این بند و پنجم لفظ پیرای عبارت را از در فهم و نگر هیده بکار دارد
 و جنگ روز گران بیکر دران انجمن بر آید بهم چنانکه دست و سود روزگار نباشد یکم
 حوی داشتند وی کلکونه آراید و این هنگامه نیکو زمانی انتظام کرد و سخن را بدقتی و لایا
 دست دهد که غم درست و یکم ای اندیشه و جنت و جوی بخت و جوی بخت و یا و ک
 شومندان عزیمتی فراهم آیند و نیاز مندی بر دوام و عنایت و اوار بی همال دست دین
 و هر کدام شرایط بسیار و لوازم فراوان با خود دارد و شماره آن گرامی نامه درت بد و گذارش آن
 تنگنای فرصت نیکو لیکن مساز دستیار تا گذارن وقت از فروغ آگاهی نظر دشمنی نبرد

هفت عیب نماید و از راه دوستی بجای سگالی بخت کارد و هفت صحت چنین فرومیده مراد کسیر
 و انانی و بیکی سازان شش کوه را نماید تواند شد از دل پاک کرده و خاطر کز هزار جا گذارنده
 بطرف فارسی که آشنای در هفت صفت نایاب چگونه آرزوی دل با انجام رسد و کجا امید یابی
 داشته آید خاصه درین هنگام معانی آفرین سخن طراز دانش مطلق حقایق همین برادر شیخ
 ابراهیم فیض فیضی که پایه پیری داشت ازین آشوبگاه غمگینی با دعاگاه قدسی جانش فوخته و طوره
 سخنوری بسوکاری نشست مرا حالی سر سیم تر شد و دل سلسله بپوشید کسب و از
 پیام آیزدی بیداری روی نمود و در پیمانی در افتاد بیت وای برین دانش اندیش هیچ
 سینه بر از علم معلوم هیچ هیچ و اندیشه می پیچید بنیت زمین کز چه سخن هیچتر دیده
 آهوشناس برست آمد و سر عجیب شکرینی فزود و در سر آغاز جوده اقبال سنج خاطر آن بود
 و چون داستان نگاشته آید به پیرایش آن پیشوی سخن سرایان غازه حسن انجام بر کرد
 ناگاه مصیبت جانکاز روی آورد و مر آن پیش آمد که کسی از روزی مشغول و چنانچه از بیابانی
 و کم حوصلگی صغیری بهشت نه روزه بر خامکاری خود آگاهی داشت سخن بنامی سخن منکر
 که سوخته و دم از حرکت فوخته الحکامه شکسته لزان ساعز کوبیده که در میان چار کتی زد و در راه
 تا سال دهم نگاهی نگاشته هیچ مردان محفل دانی فرومده بودند لیکن نه چنانچه دل آسمان پیوند
 این نداشت و این حیران داستان هوشمندان خود سنده زمانه چنین نیز نمی نمود
 و بر در جانگهی نشاند مرارتی دشوار دل از زینگی بسبب افشاده ترکست افشون مهرانی
 هنر و آگاهی طلسم دانی قافله سالار صورت و معنی از آن رسیدگی باز گرفته از سه بای تعلقی
 گردانید و با شورش خبر و برهم زدگی باطن نیکاشتن کوهی نام هفت بر کاشت لیکن از دشوار
 کاری و تلحکای زمان تازه برست ن دل شوریده را بر آکنده تر ساختی و بر سر سیم
 شهرستان اندیشه بویاری آورد و اگر دقت بر بخیزد و غنیمت را بای بلغزد که در مراتب آگاهی
 نسبت ندی بهی داشته باشد نقاب کزنی گاشکی در محفل آدمی دستگیری بودی که زمان فزونی
 خاطر و نتواند الیکی صفیه توانست نگاشت که اگر این مایه دانش بنده شناسنده ناگزیر که در وقتها
 دل بر آکنده ناخنی بند کند برستون نقشی و آوردن لفظی و پیدا ساختن معنی توانا باشد و اگر
 زمانه باین هم رفتی کند چنین کسی ناگزیر آن که از فروغ آگاهی و نیردی و لیری آهوشناسی گرداند هرگاه
 در مکان صغیر اهنگ و راستگی روز افزون کوناگون مستاعل با هم اختیج نگاه آید

صورت و ساز مهر نمود برده نشین آنچه دل بدست سپارد و او بپلم باز نویسد چه بایر
 ارج داشته باشد از آنجا که اندیشه صافی بود و سپاس آیزدی در آفرینش و ارادت و رست
 و هفت نشانه هفتی دستگیر در آن تیرگی کش کش نیز اقبال پر تواند اخت و پیروی کرم روی گرامی
 بیت اینکه مر مرست بخاطر و نه معانی ز نهایت برون فی ز خود از ملک ابرافتم که نظر هم خود یافتیم
 غره اوز راه سال هلم آگاهی کوه ز کوه خویش را در زان کرده بران سودر نگاشتن کواخی نام از غیر و بر خسته
 و درون سوبه بنایش و اداریه مال دل طلت آموز را بر افغانی در یوزه میگرد تا کت نیاز بر عقیقه گرامی
 آگاهی نهاده تو فنی سر انجام خواهی مبطلمید ناگاه صبح دولت چهره فروخت و لمعه نور در آن گاه
 بی روزی و روشنی افزود چون تامل بکار رفت و حیرت رخت برست شکاف قلم منقوش صفا
 و مطلع نود هدایت نشاطی سرگ در گرفت و بنیشی شکوف روی آورده کوه در هم کشش
 پذیرفتن هر کان سوخته قنای بهار در پویشده و قلا از مقصود بیدار آمد دل با هفت
 کار آفرای برخاست و خامه بی دست و پای نیرنگی زد و سور ساری بیاز کار بر درازان غایت
 بهرست افشانی سماع را یکتختند در کتر فوسی کجور کجینه سراج گردانیده مشغول بلند نای گواست
 فرودند و خطاب نا در الکامی شته بیت طاق کز لای گشت حتی سخنان و لا و بر نشین و دومی
 نگاشته باشد و مشکوعت رسیکی پیر ایر بحثی یافت از معانی سخن شناسان حق پزوه
 کوه برین دفتر انتظام پذیرفت و دولتی سرگ چهره افزور سعادت آمد بیت
 بخت و دیده و در دست کشاده بیشتر از خواستش من هدی واده بیل کل از کل طبع هم برید
 برده عیب از سر کلکم درید و فوج فوج ز معانی حشر و خزان و ناخندان در اندوز در
 پیش دیدند بنان صغیر و خواب درون خواند بختی صبر و جای آنست که ترانه شاد سازد
 و زمره دست دمانی در گیرد لیکن از آنکه هفت در نگارش فزوان فزون آوخته باشد نیکاستن حال
 یکی چگونه تا یار شکی تواند کرد و بکرم دستمایه دل بخشد نایه طرب ساری که و خاصه و در دست
 آسمانی تازه شورش در سر افتاده و خاطر رسیده را بسج دیگر برید آمدن معنی و جان صحرای اندیشه
 سفر و آب من علاقه کسل نارسایی برادران و دزدگان در زبان بندی و دل خوشی و شوقی
 باطن دو گذارش اقبال نامه روز افزون بیت در را که غم کوه نگاه افتاد و در روشن بعین باشد افتاد
 این واقع طوره راه افتادست معشوق دل مورچه جاده افتادست و هلم تکا بوی اندیشه آنست که
 چون نیرنگی قونی چند نگاشته قلم سنج نگار آید و چون گذاری باین خاش سر و جاده ویر خشد بدست

کردار سعادت بر تو چنانچه از پستان دینی قوم فرازگ نهاده در بر پستان زیدی کرم روی دارد
 از کوه افاضات و نسبت بیرون شده بجای والا کاهی آدامش گزیند و از گشت گشت این دیو لاف
 جانگذا ر آمده بخوارگاه تقدس جاودانی عشرت اندوز دست رخت بردار این سرای که هست
 باد سوراخ و ابر طوفان باز کلبه کاندرو و خوابی ماند سال عمرت چه ده چه صد چه هزار
 برده بردار تا فرود آرند بهودج کبریا بصفه ناز یکم در بهوی این بلند آشیان تیر و آزان
 عرصه شناسایی را بال همت فوساید تا بهوش گزینان خویش دست چه رسد از خارستان
 راه خط ناک کوید یا از رهنزان مادی به آشوب اندوه نیافت نماید کان حرا حل و ادکار
 یاد و دشت و دل بهرمان خود بین در نگارین سرای مهابت غرور و طبعیت بر آگاه ظهور
 رنگ آمیزی جهان صورت و لشکر و انفس پر شک برده گزین و جانگذازی بد کوهران و دوما
 لختی بچرب زبانی و برخی بخامشی نگو هید کی را بنیکی فروخته در لباس رهنمونی و رهنری گشتند
 و بستی از زینب خور وای فکر اندوزی بکار یکدیگر بردند و آزدون آدمیان تا به یکدیگر نوبت
 سرمای اعتبار دارند در لولای عشوه این جاف جاف دانا دبا می تهن مال را می شمارد بعبه کا
 و فسون سازی کار شناسان زیان اندوز که اندازه تواند گرفت مهین ایشان بست قطره
 که بگردانی مهر این دوست گشت دشمن نواز بای بدست در اقبال موج بیجایی سراب کاغذ و
 خر سندی و عفت امور ستادمانی است در او بار این کفوم نای جو فروش با مال اندوه و دست
 غم نباشد از بخت و در او فو هیدگان فرهنگ افروز در رزموزستان شناسایی پدران
 روز زوال خوانند دوم آن پیمان و انشی که بشد آمد این فروت کسبخته رشت لیس و انصاف
 حیرت زده شادی و انو همت از بیاری لذات این نوداری بود حوصله نشاط او بر
 و نقش آرزوی او در تخیل آرام و نه از کی این نیست هست نامه مایم او بر دای خواست
 این را در محار حقیقت به پیری آن بو قلوب خود گذارش دهد سیوم آن کم بین فرومایه که
 پیشین در گرد آوری خواستهای این جهانی که در هر یک رتد با افتاده از شاه راه راستی
 بر کاه نمیشود و در جاده سکالی ناملاط روزگار ترو از دست بد امان مکر و حیل میزند
 و بدست ساری خود را بساحل سنگاری میرساند او را بزرگان در اشارت خویش بنده آن نر
 نگ رهنرا رفته گویند چهارم آن عنود و بخت شوریده رای که در فوهر آوردن گاه و سیر و زرقا
 حوادث ستاده گزین کج راست بر زبان حق سر این تقیه کوازد و گزین این عریده آرای بیوفا

ایما رو در بر صد نشینان محفل انصاف پیدا است که حال جویای امید کی در شور شکاهی کم خوی
 گزید اما چنین بود چگونه باشد اگر در نمایش این گفتار کمی از کوه کرده یا مستانی و کونا کون زمایان
 نوبت کار بان رخته تراهم بد و قلم ره کوی را در اولین منزل پای تکاپو فرسوده کرد و اکنون از
 داستان من لختی بر گیر در جاکرینی خود بای همت بنفقت بیت حدیث خویش اگر گویم ز آغاز
 دوم چندان که نتوان آمدن باز بهر بزرگوار بکوت اندوز خرسندی داشت و از آشوبگاه
 دینی بری ره عزیت و با من نظر عاطفت افزون تر از ایجادان کردی و بنیروی دانش و کردار از
 سراغ از نشو و نما کج کرایان دامن آوده راه ندای همواره بصفای باطن و نظافت ظاهر و زبان
 فصیح و بیان و کیش باند زری حقیقت نیای دادی نودی از ابتدا سرما ک و بانک نیازید چو طفل
 ع از آنکه هم ماک رقیتم بود هم بابای من و چنانکه علوم مکتبی نقاب جمال معنوی داشت
 از مهر کرینی شوریده را نیز بدان خط خواستی و مرا از پنج سالگی روی در حیرت بود و بدان گفت
 و شنود هیچ گونه خاطر فرو نیا مدی همانا که رهنری آن رهبر منزل طلبان کمال شمه شطرنج
 فطرت بوده باشد و خطری سترک مادی سرور کم مروان مرد را از بای در کرد بصفه نکه
 چاکر چون سال می افروز و شعوری بارید نفرت و کذا افزایش می یافت و زمان زمان او بر
 بی آشتی کو تر میشد و از همه و پر داخته بر مسازی جنون راه نشاط می سپرد و بجمال فرو
 دم آسایش بر میگرفت گشت درونی قافله سار حقیقت آشفته پی سرود و ابای بند آگاه
 رسمی گردانید و در پانزده سالگی که همگنا ترا کوان خاب غفلت دارد عرصه بهنای حکمت
 و فواصی قرار داد و چندین کوه پیوده آمد مدارج شناسای رعوت افزود و مسی
 اکمی شورش افزای گشت با چندین رهنمای شومند و دیده بایی به دوام نفس نفس گزینش
 اخوانی گرفت بطر زبانی کونا کون همه آرای هنگامه خود بینی شدیدی من حشده نظر و تامل
 بسیاری اسرار اشراقیان و نوادر خفایای صوفیه و بدایع شناسانهای متین اندیش
 هنگام آن بود که با چندین دانش بزرگ نخواست افزای آن نیز شک و بوفلور روی در می
 نهد بر همان آیین خویش نمایی و خود برستی افزودی و با جهانیان پیوند میزد و کسب
 داشتی و لذت و ای دکانچه دینی نا خواسته بسج مجر و گزینان دل کف و اندیشه
 عرب کرامی شورش تازه رهنمون گشتی سر سیمکی چنین نبود که از فرمان حور و سرتا بیده
 بی راهه ستاد آشفته کی مروی داشت که راه از ارحامان مجازی سپرد در شب آباد

نظاره

اندوه و ستادمانی دل زبان و خاطر درم سیر میبرد و بخیل آزادی لختی با سایش می آورده از
 بست فطرتی که درین بود و گم همتی که درینها وجود داشتیم با کمال دل گرفتگی از مدینه و فوط سیاهان
 دوستی بنید با یکی نگارخانه سلیمان استوب در دین آمدی و از نیز ملک کش باطنی در شغف
 زار افتاد و زمار خفا مندی بر نور آگین بوان برانگیزه جو اسبابا پس نزدیک و باز ماندن شوریده
 از آن سکالتها با هم خشیخ بسیار دور و لغش نفس فرما پذیر آن بکنای ملک آگهی
 در افروزی و زمان زمان کشفهای گوناگون از نیروی بکریت بخنی که نه بادست و بر آیم من
 صبری نه که از عشق بر هیزم من دستنی که نه با قضا در آیم من بیایی نه که از زمانه بکریم من
 تا آنکه آسمان در محفل همایون ست هفتشاهی داستان و ابر جو اند و ستاره بخت بیداری
 از افق اقبال برخشید و جاوشان دولت بی هم رسیدند و فرمان طلب شکوه سطوت
 انداخت از نیز ملک نفس ایوب الباقی نفس اعتبار سزنی از پیش طای صغیر سزنی شده و سنج خرد
 جیره و تنی نموده نزدیک آمد سرو با رهند دشت دیوانگی در نور و دور دیوار بند امیرش در هم
 شکستند راه آزادی پیش کرد آن روحانی طیب چون باد شاه روزگار را قافله سالار زد
 برستان میدانست و از سر نوشت جمله کتایان نصیر قوری آگهی داشت بچاره کار رومی
 آورده و بدین مودی تعلیق درج کمر یکشود سحر طرازی و حاد و نفسی رهنمای طریقت و استا
 دولت شتافت و بسجود آستان اوزنک نشین فرخنگ آرای ناصیه بختندی حلا افزوده
 بی آنکه او در حوض انوفی دامن الای هست شود و از فرخانی آستان قدم حبت و جوی قریه
 و بیشتر از آنکه شرمسار انتظار آید و ابر و لب در دریا رخنه کرد در پی میانجی سفارش آن و این
 و منت بزی فلان و بهمان الطاف شاهنشاهی مرا فرو گرفت و از پشتگاه مکنای برقرار
 بلند با یکی بر آورد و یکمبای نظر خداوند صورت و معنی هست را فروغ دیگر کشید و در افروغ تازه
 بید آورده و از آن بیماری و شور و آه بدر با آن مسترک بر شکل جابره نتواند کرد لختی
 را می یافت از نیروی آگهی نظم یکجبهی و یکسان بشتی کسری در پی بدست افتاد در سنج
 دشمنی بد و ستداری برخاست و اختلاف کرد و کرده مردم در از شغل شگوف با نداشت
 داشت و در زهنگاه باطن که دفنوری نیارست انکیخت چندی در بهمان محفل کشود خدای
 هنگامه دایمی که می پذیرفت شوق معاصد و تشیخصل را روز باز آمد از شناسایی حریب
 حکمت و تنی سنی علوم حقیقی سخن سرایان روزگار را که نبرد پیش کی و چرب زبانی در با کاهی

جای داشتند کار دشوار گشت گاه بکاوشی زبان و جنبش ابرو و کردش چشم حیل می انداختند
 و گاه تبعه کوی و هرزه دریایی با سنج می راستند و این روی تابدات آسمانی جهان کار بند
 شدن که آن طلسم بود کوهی در هم شکستی تا که زیست از آن باز داشتند بیانه کداری
 آمدند معقولات را خالف دین نموده برخی سواره لوحان ترک تراور راه زدند
 و از یادوی آن ناشناسان بیخود بجزه دینی بر آوردند بدستیار روی روشن ستادی
 کشتاده بیت فی از آن پاینده والا فرو تر شده در امر منقول دقیقه سنج و نکته سرای آمد
 و باین آن گروه در قرار و ادوای بریت ندادند و ختمای ناسره ناخن زدن کوفت گفت
 و کوی مذهب و ملت در از شدی برل شنبامات را مکان معتقدات بنداشته
 مکنین تو ز می شستند چندین طلب عشق بدغنی میکرد که من آشنایان و بری
 دوستان دامن اختلاط برچیدند و در شهرستان خود کرد از موده غربت گشت گاه ازین
 خلوت در کثرت ترانه نشا طر کشید و نتیجه خیر بیجی دانسته در بنایش از دی افروزی
 و کار از کوتاهی از کوتاهی امکان و تنگی حوصله با خود سر آمدی که این چه العجبیت با جهانیان بسا
 نیک اندیشی و خبر کای کسرتده دارد و با خود خیر یافده نقش ششدر می اندازد عالمیان
 در کین دشمنی جانشسته انداز تا بید آسمانی و روشن ستادی با مشکوفی روزگار و مار و آبی
 بر روی سوزشهای شنا و بیکانه و یا فر دور و نزدیک و آویز بدو کهران کوتاه بین تفرقه در
 آبا و صغیر بنید اختی از بازار کساد حقیقت تاده سادی جمله شطاف افروخی بسبب
 بصدف مانم و خندم جو مراد رشتکند کارخانمان بود از فوج و ظفر خندید
 چون سپهر کور و ن چندی برین بگذشت در لیک دولت کشوند و جهره اعتبار را افروزی
 دیگر بید آمد بر بندگان دینی سیزه حصار بقض خیر و خسته بانیت تباہ فوشتند
 و از تنک چشمی و ناتوان بدنی بیکار ایزد توانا برخاسته خسران جاوید انداختند بسبب
 این دوسه بدین مذهب هم شکندم هم چون مذهب من بصفی چون و کردون شوم
 نشکنم از شکم افروغ شوم از آنکه عرکت درست بود و غصبت بیدار حیل اندوز
 نا فوجام زبانه چهار سوی صورت و معنی شستند و حقیقت حال آگهی پذیرفته در خوی
 شرمندگی فرو شدند آرزو که شناسای شیب و فزاعالم صحبت این طایفه میخواست
 راه نفرت می سپردند اکنون آن کرده غنوده خود بدجوبی حیران آرمیده از روی خدمت

در سرداوند و در بار استنکاف درین تیره کی حشمت بر سعادت بدخشید و از دم کمرای کیهان
خداوند نیز متکا صلیح کل در آن نفس شوریده در حضرت جای آراش نشین ساخت و برین راه حقیقت
و امن نشاطر گرفت اگر جهانیان را نگوید و بیغول و شکی میگردانند با نوازده دانش راه عبادت میگردانند
تو جافه میگردانی بخوشی و اگر نیک دانستگان بهنجار بیش میگردانند همانا بهار حسدند از برنجور کار
نشد ریحی چه میجویی از نقصان بشری و اگر تکی امکان از سرایای خاطر فرزند خواهش هر ایمنی و خوشی
این کار روز و از روز و روزی چه بود که درین نارسا دریافته که چه مایه آسوده ام و دل از بازده
افزوده چگونه واپرداخته تا تن جالبوس و زبان لاله که بعد از خواهی نفس ستادی و درون هر رنگ
و درون ساخته از کجاش دور دینی باز ریحی کاش خیزانند یعنی که در حق به خواه و ارمی مانده برسی
مرامد مننه ندهند و دوست طفل مشرب حقیقت در آن من بداندی تا بقدر وستی ریحی بر روی
بیت آتش بر روی دست خویش در غرض خویش چون خود زده ام چه نام از دشمن خویش
کس دشمن من نیست منم دشمن خویش ای دای من دوست من و دامن خویش
در حال ستایش کنندگان و بدگویان خویش از دوم منزل گذشته بیوم کناره میکند امبد که
دیگر باز نکرده و بقلای وزیخت بیدار بهر متکا چهارم شرف اختصاص باید دوم آسایش
بر کردار و دی همال کشوی شود بستی ناخستین کرده دینی و رزنده و با سببناک بر خلاف
آن که این طایفه صورت را در ظهور این دور و روشن بشادی و آید و بنا لایند بنشانی که درون را
نشانی آموز گردانند و بندهش از روی راد و ریش دهند و بر رخ نماید یا نشکان سما ویرانیزگی ابداع
در نظر آید آن هر دو را یکسان انگاشته بزیای در کونکی شوند و بسا بسا که نفس بوقلمون شکلی
در میان آورد و جهان و اما بد که ناسرا کوی تو که راه حق می سپری ناخشنودی بزدی با خود دارد
ناچار و زینب خورده بکین بنه سرایان بر خیزد و از شاه راه سعادت بر کناره افتد
و چون آمده نویسی روزگار خویش کند بیدار آید که بسا باطل اندوزان بر کار را از ریشی نوازدها
لعبت آری آن خود ستار در خویش من بین است و رزیده والا نیست محبت کوی را که سرای
رعیت انتظام میدهد باین دشمنان پیش آید و مملو میدهد غیب نادیده بستی بردار و کوی
طرز آگاهی بر قرار مقصود جای گردد و از کزنده دشمن و انای خانگی رستگاری باید بدست یاری
فطرت و بای افش بر دل بکمر زبانی از آن نصرت باز آمده با خود در او بخت و جنگ
بن آشتی در میان آورده کار از سر گرفت بیت دست و کویان بخودم چون کسبم

سر ز کویان که بیرون کنم خاک زدم برده سامان خویش بو که زدم دست بر امان خویش
و به تکراره لطمه بگویش بو که پیش بو خویش من میزند و بسیه زبانی نفس خود میسر آید هرگاه
یکتای تشاهد وجود که باستان بیان بنیروی منهدوی دریافته اند ترا از سعادت مننی
بیدار بختی بجای غل در روشن چگونه و چرا تنگدلی از که کجسته کج خول بطلبی و کرامانده کج دست
خواهش میکشی که فتم از آن که نصیب ندارد بر بنر شناسایی فروغ کداری نمی بخش از رنگ
اختری و شومندی آن حق بوی و فراغ حوصلگی که است فرموده اند که در بارگاه معامله آری
و فصل خصومات دوست و دشمن آشنانه و بیگانه یکسان نسبتی دارند ناخشنودی
عالمی و رضامندی جهان در آن غریب عبار نتواند انکشت و دستکان در بار آورده
کام بر تو اند گرفت تا بدیکران چه رسد بیک تنهایی شتافتن چیست و از کم نامی چه میگوید
و چه گوید وجه نویسد بیت دکم دامن آستین بلاراه جو و امن سر زلف عذر گرفته
ز آینه ش عالم و اهل عالم همان نفی طبع عفا گرفته حقیقت کار آنت که تکا بوی شود
نیاید تا نکاشته بیشکاف سر زشت چه بود و در کوشانم و افلاک بر چه رفته باشد بنرنگی
آینه اجمام اجرام علوی و اجسام سفلی علاج توان اندیش بد تیر اندازی آسمان را سترخان خست
بیت ز انبوی چو سست کشاده خندک جرج خود را بهر زه ارچه بجوش در آورم
اکنون هزار رفته مگر مصارعت آراسته دارد و هوا خوانان یکدیگر بای حمایت افشردانند
زمان زمان شعبه بازی تازه بکار میبرد و دواخت و خیر شگرت جهره عبرت می فرود بخنداند
انجام کار چه خواهد بود و آسایش در کدام منزل روی نماید و درین سده ش از دشمناس ماکه جاوید
نبودی دست دهد و ساد خواب و آستین بکدام آشنانه قرار گیرد و حوی که بر او که کونا کون سر
در عالم در محنت که او را بتابد ز جای کشاده بیت کی که بغرض اینسا طعمک آری جهانیان برین
همت بو کرد آن تیر و دهم شیار خرام از کجمن بیم و ستا بجه امید و تابش گاه بستکی ز رختی
کشادگی و از ترک شده بای بندش دکا غم نبود هر خطه مشورا قامت بنرنگی میرسد و هنوز جا
گرم نکرده از نامه از در دیگر میخوانند مصرع من بر قلم سوزگار خوشم با چنین آویزش
درونی بکرم ارادت ملتزم نگاشتن که می نامد و محصلان بزم عقیدت بکار دیگر میکشاند و چراغ
چگونه شگفت نماید از بر ستاری یکتای ملک آبی ز خارف دینی در میان همت و زنی ندارد و زنی
آفرین عالم صورت را در پیشگاه بنش قدری ناگزیر بپاس موهبت بگری ملک سرای کرده چو ش محنت

میسرند و در الحقیقت بگذراند و استان حقیقت جلای تازه می بخشید زانکه هوشمند از آب بر وزن
 می پیچاید و باد بهار در میگردید بهمان بهر که سرکش خاطر به العجب بر نگرفته راز درون بر لایند از د
 و آنچه گوش زمانیان بر ناست بد و چشم عاقلان در نگیند و گویند زو بیت
 کو نکویم زانکه از اندیشه در جان منت • یا چون حیران بمانی یا نداری با درم •
 ابوالفضل مبارک دانش پخته از زمره بهمانی و گفتار خاموشی چرا سیر آمده حال خوش
 بارگاه ظهور می آری و در خلوتگاه دل راه بیکانه میدهی چشمه بنیش از صفونکده باطن تراوش
 میکند سرب را سر انجام دادن آیین کلام هشیارست بر همان قطع بندگی بای همت افشرد
 بنایش از دی در ستایش پاوست بهی بجای او را ز کوی تقدس بر استان سرای تعلو بر گذار بیام حقیقت
 و را از هرزه کرای باز آورد و عفت را سوزنی گامی کار افروزد و کو هر خطرت را فروغ و بیکر شد
 لله المنة کتاب که از پیش طای سر نوشت من روزگار بخواند و رهبری را رهین منت گرداند
 آنت که مرابسته فقر آن دولت ابدی اعصام ساخته سوانح نگار بدایع طراز دارد و از حسن
 این کوکب افق سعادت و اختر آسمان معانی آنچه بر زبان قلم می آید بر صفحه بیان رقم می یزد و روز
 بسع هایون میرسد و دست آفرین روز افزون و نوازش گوناگون میگرد
 و سعادتمند بنده که خدمت او پسند شاهنشاه افتد و نشان قبول از درگاه باید بیت
 بحمد الله این استان نخت • بطرز فوینده کرم دست • درین دم که دوران سخن خواند بود
 سخن ازین همت از شاه بوده کرم همت امید واری دهد • طلب فرصت نخت یار
 • باین جنبش کلک گردون خرام • بیایم بر این ساسی گرام

در آینه سرعت تمانی بود

بعون الکرم الرحیم الودود

در غرض محرم شکر

اللهم اغفر

ما کرد